



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر شيدى

روزنامه

کتابخانه

تألیف میرزا مهدی خان اشرافی
به رسم نیکو جعفر شیدى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه

نویسنده:

میرزا مهدی خان استرآبادی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	نشانه‌های اختصاری
۱۲	یادداشت مصحح بر چاپ سوم
۱۲	مقدمه مصحح بر چاپ دوم
۱۳	مقدمه مصحح بر چاپ اول
۱۵	گفتاری درباره کتاب
۱۵	اشاره
۱۶	چرا دره نادره تجدید طبع می‌شود؟
۱۷	چرا دره بدین سبک نوشته شد
۲۱	دره و متون ادبی پیش از آن
۲۵	دره و فضایی متأخر
۲۶	مشخصاتی از نثر دره
۲۸	پاره‌ای از مشخصات دستوری کتاب
۲۹	چگونگی تصحیح
۳۲	میرزا مهدی خان و زندگانی او
۳۲	اشاره
۳۴	آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟
۳۷	پایان کار مؤلف دره
۳۸	سال مرگ وی
۳۹	آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان
۴۰	فهرست مآخذ تصحیح کتاب

۴۵	مقدمه
۱۸۰	در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک‌الملک [۲] مطلق [۳]
۱۸۶	در [۱] بیان استیلای افغانه غلجه [۲] «۱» باصفهان نزهت «۲» بنیاد [۳]
۲۱۴	در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه [۱]
۲۲۰	در تتمیم ذکر ما سیق
۲۲۸	[۱] در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید
۲۳۴	در بیان تدّج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی‌چون
۲۴۳	در بیان تسخیر مشهد مقدس
۲۵۳	در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افغانه ابدالی
۲۶۰	در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر
۲۷۷	در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی‌چون
۲۹۱	در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز
۳۰۱	در بیان جنگ ابراهیم خان با افغانه و شکست او از آن طایفه لثیم
۳۰۸	در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام
۳۱۰	در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه
۳۲۶	در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افغانه ابدالی از آن سرزمین
۳۴۱	در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر
۳۵۰	در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام
۳۶۴	در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی‌چون
۳۷۴	در بیان توجه موکب نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا»
۳۹۳	در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور
۴۰۱	در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا
۴۱۸	در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک‌الملک ملک آفرین
۴۳۵	در بیان تسخیر قندهار و قلع افغانه بتأیید رب العالمین [۱]

- در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲» ۴۴۶
- در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱] ۴۵۰
- در بیان قتل عام شاهجهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱] ۵۱۲
- در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین ۵۳۲
- در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیب سرکشان آن سرزمین ۵۴۲
- در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب «۱۵» ۵۵۱
- در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون ۵۵۸
- در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات ۵۷۱
- در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲] ۵۸۱
- در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل ۵۸۵
- در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء ۶۰۵
- در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین ۶۱۶
- در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون ۶۲۳
- در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱] ۶۲۶
- در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاووزی بخت سعید ۶۳۰
- در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل ۶۵۵
- در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا ۶۶۳
- در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب ۶۶۶
- در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساس مذیل باقتباس ۷۱۴
- در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور ۷۲۵
- در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق ۷۳۱
- ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس ۷۳۳
- خاتمه [۱] ۷۳۹
- تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده ۷۴۰

۷۴۰	 اشاره
۷۴۰	 در بیان اختلال ممالک ایران
۷۴۱	 در بیان استیلای افغانان باصفهان
۷۴۱	 جلوس شاه طهماسب
۷۴۲	 خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین
۷۴۲	 ترقی احوال نادر شاه
۷۴۲	 تسخیر مشهد مقدس
۷۴۳	 حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی
۷۴۳	 تسخیر اصفهان
۷۴۴	 استیصال اشرف
۷۴۴	 فتح ارومیه و تبریز
۷۴۵	 جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او
۷۴۵	 حرکت نادر بخراسان
۷۴۵	 عروسی رضا قلی میرزا
۷۴۵	 تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی
۷۴۶	 توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او
۷۴۷	 حرکت نادر به بغداد
۷۴۸	 جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح
۷۴۸	 توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا
۷۴۹	 طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او
۷۵۰	 حمله سوم نادر به عثمانیان
۷۵۰	 جلوس نادر
۷۵۱	 تسخیر قندهار و قلع افغانان
۷۵۲	 فتح بلخ

۷۵۲	تسخیر هندوستان
۷۵۳	قتل عام شاه جهان آباد
۷۵۴	تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران
۷۵۴	تسخیر ممالک سند
۷۵۵	تسخیر بخارا
۷۵۶	تسخیر خوارزم
۷۵۶	توصیف قلعه کلات
۷۵۷	تذهیب گنبد علی علیه السلام
۷۵۷	توجه نادر بداغستان
۷۵۸	قلع قلاع قراقیطاق
۷۵۸	فتح مسقط
۷۵۹	حرکت نصر الله میرزا به خوارزم
۷۵۹	کور کردن نادر رضا قلی میرزا را
۷۵۹	حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار
۷۶۰	تسخیر کرکوک و اربیل
۷۶۱	جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او
۷۶۱	قتل نادر شاه و بازماندگان او
۷۶۲	سلطنت علিশاه و سرانجام او
۷۶۲	جلوس شاهرخ میرزا
۷۶۲	جلوس ابراهیم خان در تبریز
۷۶۳	تعلیقات دره نادره
۷۶۹	فهرست‌ها
۷۶۹	فهرست ۱- مطالب
۷۷۱	فهرست ۲- امثال و احادیث

فهرست شماره ۳ اشعار عربی «۱»	۷۸۸
فهرست شماره ۴ اشعار فارسی	۷۹۹
فهرست شماره ۵ اعلام، اماکن جغرافیایی، قبایل، کتب «۱»	۸۰۲
فهرست لغات	۸۳۰
استدراک	۱۱۲۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۱۱۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه

مشخصات کتاب

سرشناسه : استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر، - ق ۱۱۸۰
 عنوان و نام پدید آور : دره نادره: تاریخ عصر نادرشاه/ تالیف میرزا مهدیخان استرآبادی؛ به اهتمام جعفر شهیدی
 وضعیت ویراست : [ویرایش ۲]
 مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
 شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۶۶.
 مشخصات ظاهری : س، ۱۰۴۹ ص. مصور، نمونه
 فروست : (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۷۰)
 شابک : بها: ۲۶۵۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
 یادداشت : ص. ع. لاتینی شده: Mirza Mahdi Khan -i Istrabadi: Durra-yi Nadir-Shah.
 یادداشت : کتابنامه: ص. [نب] - س
 عنوان دیگر : تاریخ عصر نادرشاه
 موضوع : نادر افشار، شاه ایران، ق ۱۱۶۰ - ۱۱۰۰
 موضوع : ایران — تاریخ — افشاریان، ق ۱۲۱۸ - ۱۱۴۸
 موضوع : نثر فارسی — قرن ق ۱۲
 شناسه افزوده : شهیدی، جعفر، ۱۲۹۷ - ، مصحح
 شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 رده بندی کنگره : DSR۱۲۶۵/الف ۴۵۴۵۶۶۱۳۶۶
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۲۲۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : م ۶۶-۷۶۵

نشانه‌های اختصاری

نشانه‌های اختصاری
 اقرب- اقرب الموارد
 بر. برهان- برهان قاطع
 تج- تاج العروس
 تعریفات- تعریفات جرجانی
 ج- جمع
 جج- جمع الجمع
 جرجز- تاریخ آداب اللغة العربیة

جو- جواهر الادب

ح- حاشیه

رب- منتهی الارب

رک- رجوع کنید

ریحانه- ریحانه الادب

زک- الاعلام زرکلی

ص- صفحه

غیاث- غیاث اللغات

فیات- وفیات الاعیان

ق- قمری

کش- کشف اصطلاحات الفنون

کشف- کشف الظنون

کنوز- الكنوز العامره

لس- لسان العرب

لغد- لغت نامه

معجم- معجم الادباء

معط- معجم المطبوعات

نف- فرهنگ نفیسی (فرنوساد)

ه- هجری

یتیمه- یتیمه الدهر

یادداشت مصحح بر چاپ سوم

یادداشت مصحح بر چاپ سوم

سومین بار است که این کتاب (درّه نادره) چاپ می‌شود. چون استفاده از چنین متن مصنوع دشوار سبک است، خاص گروهی از خواص است.

اقبال بدان نشانه آنست که هنوز مشعلداران ادب برجایند و راه را برای پویندگان روشن می‌نمایند.

از همه درخواست دعای خیر دارم.

مهرماه هزار و سیصد و هشتاد و چهار سید جعفر شهیدی

مقدمه مصحح بر چاپ دوم

مقدمه مصحح بر چاپ دوم

سی سال پیش که به تقاضای انجمن آثار ملی و پایمردی شادروان استاد دکتر رضازاده شفق، تصحیح انتقادی «درّه نادره» را عهده‌دار شدم، گمان نمی‌بردم پس از انتشار کتاب، از مطالعه‌کنندگان آن جز ملامت نصیبی برم. کتابی با نثری مصنوع و بلکه

متکلف که اگر در روزگار نویسنده و ده‌ها سال پس از وی علاقه‌مندانی داشته در عصر تغییر معیار فضیلت و پیرایش زبان، بایستی در طاق نسیان نهاده شود، بخصوص که فراهم‌آورنده بدعاقبت آن از عنایت محققان و ادیبان عصر ما بی‌بهره نمانده و با لقب‌های کج‌طبع، متکلف، دیوانه و معتوه .. مفتخر گردیده است. اما برخلاف انتظار «کندن چنان جان کردی‌وار»^۱ از دیده ژرف‌نگر محققان نهان نماند. در روزنامه‌ها و مجله‌ها و نیز در نامه و تلفون از خدمت این کمترین خدمتگزار به نیکی یاد شده مقاله شیوای آقای دکتر باستانی پاریزی و نیز یادداشت‌های فاضلانه آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی مرا مرهون عنایت و راهنمایی‌های این استادان ساخت.

هر چه بود نسخه‌های چاپ مجدد در مدتی کوتاه نایاب گردید. در بیست سال اخیر گه‌گاه منتبعان در ادب و یا پژوهندگان تاریخ در پی بدست آوردن نسخه‌ای از آن

(۱)- تعبیری است که دوست فاضل ما آقای ایرج افشار در مجله راهنمای کتاب (سال ۱۳۴۲ شماره دوم ص ۱۳۱) آورده‌اند بدین شرح: با چند سطر معمول ما میسر نمی‌شود که از تصنع بیش از حد این کتاب و جان کردی‌وار که دکتر شهیدی در تصحیح و تنقیح و توضیح این کتاب مصروف کرده است صحبت کنیم ... خدا را شکر که آقای دکتر شهیدی این کتاب نتراشیده و نخراشیده را که در ۷۱۰ صفحه طبع شده به نثر ساده برگرداندند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴

بودند، و باز گمان نمی‌کردم این کتاب بار دیگر چاپ شود. عنایت و علاقه‌مندی سرپرست محترم مرکز تحقیقات فرهنگی به نشر آثار کم در آمد اما پربار از نکته‌های علمی یا ادبی موجب شده است که کتاب بار دیگر به صورت افست چاپ شود. درباره سبک کتاب و ارزش ادبی آن در مقدمه چاپ نخست بحثی کوتاه کرده‌ام^۱ و لزوم چاپ و انتشار این گونه کتاب‌ها را در مقاله‌ای که به عنوان «ادبیات فنی و تعهد ما در مقابل آن» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد^۲ و مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران^۳ متذکر شده‌ام. اگر بتوان کتابهایی چون برید السعادة، نفثه المصدور، تاریخ و صاف و دره را در نثر فنی خواند.

در آن مقاله نوشته‌ام که در عصر ما چنین متن‌ها را نباید جزء کتاب‌های درسی دوره لیسانس رشته فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی منظور داشت، اما پژوهندگان سبک ادبی در دوره‌های عالی، نیز محققان و منتبعان نثر در دوره دکتری با چنین تحریرها نباید ناآشنا باشند.

درباره زندگانی مؤلف در آن سالها به اندازه مقدور جستجو شد، اخیرا یکی از دوستان بنده (آقای بیات) موفق شد رساله دکتری خود را در رشته تاریخ به شرح زندگانی میرزا مهدی خان اختصاص دهد، علاقمندان به اطلاع بیشتر بدان کتاب مراجعه کنند. خطاهای مطبعی چاپ نخست که در غلطنامه آمد در متن کتاب تصحیح شد نیز تذکرهای فاضلانه آقای دکتر مهدوی هم اعمال گردید.

از مطالعه‌کنندگان محترم درخواست ارشاد و از خداوند متعال برای همگان توفیق خدمت به فرهنگ را خواستارم.

(۱)- مقدمه ص ح- کو.

(۲)- سال دوازدهم شماره سوم.

(۳)- سال بیست و چهارم شماره یک و دو.

مقدمه مصحح بر چاپ اول

انجمن محترم آثار ملی هم‌زمان با بنای آرامگاه نادر شاه مصمم شد کتابهایی را که پیرامون احوال این شهریار و عصر او نوشته شده است طبع و یا تجدید طبع کند، و از جمله این کتابها «درّه نادره» بود. دوست فاضل مفضل آقای احمد آرام- بدون اطلاع بنده- مرا برای تصحیح آن انتخاب کرده و به آقای دکتر شفق تذکر داده بودند.

هنگامی که آقای دکتر شفق موضوع را تذکر فرمودند، با اینکه خود را برابر وظیفه‌ای خطیر می‌دیدم، تکلیف معظم له و درخواست انجمن را با کمال میل پذیرفتم.

چه مسلم بود که دیگر چنین فرصتی برای تصحیح و طبع این کتاب، که در حد خود نثری استادانه است، دست نخواهد داد. نخست می‌خواستیم متن مصحّحی از درّه فراهم سازیم، و ضبط لغات و اصطلاحات و معنی کلمات را در ذیل صفحات بیاوریم. لیکن متوجه شدیم که هرگاه متن را با حروف ساده طبع کنیم، و ضبط لغات را در ذیل صفحات بنویسیم، هم حجم کتاب افزوده می‌شود، و هم خواننده برای تلفظ درست کلمه در رنج خواهد بود. پس بهتر دیدیم که لغات مشکل کتاب با حروف «مشکول» (که در تداول بحروف معرب معروفست) طبع شود. چون این نوع حروف تنها در چاپخانه دانشگاه موجود بود، با درخواست مصحح و موافقت انجمن آثار ملی، طبع درّه بعهدہ آن چاپخانه محوّل شد. پس از شروع بچاپ، شعبه حروف چینی چاپخانه آتش گرفت و مقداری از اخبار و همه حرفهای چاپخانه طعمه حریق شد، و مدّتی بیش از هفت ماه چاپ کتاب متوقف ماند، تا از نو حروف معرب از بیروت خریدند، و کار چاپ ادامه یافت.

در ضمن طبع کتاب متوجّه شدیم که شاید کسی بخواهد از مطالب تاریخی آن بهره

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶

برد، پیداست که با نثر متکلف و مصنوع درّه، به آسانی این بهره را نخواهد برد.

پس تلخیصی هم از متن، به نثر ساده نوشتیم و با فرهنگی از لغات مشکل آن، ضمیمه کتاب شد. هر چند تصحیح و چاپ کتاب بیش از سه سال طول کشید، سپاس خدا را که اینک «درّه نادره» با طبعی مصحّح و منقّح (تا آنجا که مقدور بود)، و به طرزی دلپذیر در معرض مطالعه خوانندگان فاضل قرار می‌گیرد. با آنکه دقتی فراوان در تصحیح آن بکار رفته است، یقین دارم باز هم خطاهای بسیاری در آن موجود است و العصمه لله.

در تصحیح این کتاب تنی چند از استادان محترم و دوستان فاضل از افاضه و افاده دریغ نمودند، وظیفه خود می‌دانم از آنان سپاسگزاری کنم.

نخست استاد محترم آقای دکتر محمد معین متّعنا الله ببقائه که در طول این مدت پیوسته مشوّق بنده بودند، و با سعه صدری که خاص عالمان و سالکان راه فضیلت است، از هیچ گونه مساعدت در مراجعه بماند و حلّ لغات دریغ نمودند، و در مدّت چهارده سال همکاری با معظم له اگر توفیقی برای من دست داده باشد خود را مدیون ایشان می‌دانم.

دیگر استاد معظم آقای بدیع الزمان فروزانفر دامت افاضاته که هرگاه مشکلی را با ایشان در میان گذاشتم، مرا در حلّ آن اعانت کردند، و پیوسته در انجام این وظیفه دشوار تشویقم فرمودند.

دیگر دانشمند فاضل مفضل آقای عبد الحمید بدیع الزّمان کردستانی معلم ادبیات عرب در دانشکده ادبیات تهران و دانشکده علوم معقول، و منقول که در مواردی راهنماییهای سودمند فرموده‌اند.

همچنین دوستان فاضل آقای دکتر مهدی محقق و آقای سید علی موسوی بهبهانی، که چند فرم از آغاز کتاب با همکاری ایشان مقابله و تصحیح شد، و مخصوصاً آقای موسوی بهبهانی در غیبت بنده تصحیح فهرست اعلام و اشعار کتاب را تقبل فرمودند و از

این باب متنی عظیم بر بنده دارند. آقای دکتر محقق یادداشت‌هایی هم

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۷

به بنده داده‌اند که بنام ایشان در ذیل صفحات بطبع رسیده است. آقای محمد ناظم‌زاده شعاعی عضو سازمان لغت‌نامه دهخدا و آقای حریرچیان دانشجوی سال دوم دانشکده ادبیات تهران، در تصحیح فهرست اعلام و اشعار مساعدت کردند، از ایشان سپاسگزارم.

همچنین از دوستان دانشمند آقایان سید عبد الله انوار، عباس دیوشلی، دکتر عبد العلی طاعتی که هریک نسخه خطی خود را در طول این مدت در اختیار نگارنده گذاشته‌اند نهایت امتنان را دارم.

از استاد محترم آقای سعید نفیسی ادام الله بقاءه سپاسگزارم که کتاب «الکنوز العامره» را از کتابخانه شخصی خود در اختیار بنده گذاردند، و از آن بهره فراوان بردم. از زحمات آقایان برقی و دیانت حروف‌چینان چاپخانه دانشگاه که در حروف‌چینی این کتاب رنجی فراوان بردند کمال تشکر را دارم.

تهران. آبان‌ماه ۱۳۴۱ دکتر سید جعفر شهیدی

گفتاری درباره کتاب

اشاره

گفتاری درباره کتاب

اگر بگوییم دره نادره دشوارترین و متکلف‌ترین متنی است که به نثر مصنوع فارسی نوشته شده است، مبالغه نکرده‌ایم. قصد مؤلف نیز تحریر نثر مشکل است و تاریخ‌نویسی برای وی در درجه دوم اهمیت است. در مدتی متجاوز از دویست و بیست سال که از تألیف این کتاب می‌گذرد، ادواری را پیموده است. گاهی ادیبان و فاضلان عصر بدان روی آورده و زمانی از آن اعراض کرده‌اند. روزگاری قبله‌نامه‌نویسان بوده است، و روزی آماج طعن و طنز متعلمان. گاهی محک فضل‌منشیان و معیار بلاغت مترسلان بحساب آمده است، و گاهی اضحوکة معلّمان و نشانه تیر ملامت استادان. دورانی کتاب درسی عصر بود، لغت‌های آن را برای تسلط بر املا از بر می‌کردند، و فقراتش را در نامه‌ها و منشآت به تضمین می‌آوردند. اما دیری نگذشت که همان فقره‌ها و همان جمله‌ها را ترهات و تطویل بلاطائل خواندند، و مؤلف کتاب را سفیهی خودخواه و دیوانه‌ای یاوه‌سرا نامیدند. با این همه از روزی که خامه توانای میرزا مهدی خان از تحریر این کتاب فراغت یافت، تا آن‌روز که تحوّل جدید در ادبیات فارسی پدید گردید، هیچ ادیب و مترسلی خود را از مراجعه بدین کتاب بی‌نیاز نمی‌دید، و اگر هم به کتاب و مؤلف آن بدیده احترام نمی‌نگریست، بمنظور اکرام عندالامتحان، یا تفوّق بر امثال و اقران، ناچار بود دره نادره را همچون دیگر متن‌های مصنوع-مرزبان‌نامه، سندبادنامه، نفثه المصدور و تاریخ و صاف... بخواند، تا هنگام تفسیر و شرح آن در نماند. در این مدت دره نادره مصداق گفته احمد شوقی بوده است که از زبان پدر لیلی خطاب به قیس سراید:

ابا المهدی عوفیت و یا بورک من عمرک ارانی شعرک الویل و لا اروی سوی شعرک کما لدّ علی الکره کلام الله للمشرک
(لیلی و مجنون ص ۳۱)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۹

اگر دره این چنین مورد توجه فاضلان و معلّمان و مترسلان نبود، نمی‌بایست در طول دویست سال صدها بار استنساخ شود، و چند بار بچاپ برسد. البته در این عصر که روش آموزش و پرورش دیگرگون شده، و علم و ادب مفهوم دقیق‌تری یافته و شاخص

فضیلت تغییر کرده و نثر فارسی از بند لغات مهجور عربی و صناعت‌های لفظی رها شده است، پیداست که این کتاب دیگر ارج دیرین را ندارد، و کمتر کسی فرصت خواندن آن را می‌یابد، چه رسد که در مقام تجزیه و تحلیل و سنجش آن با متون مصنوع دیگر برآیند.

چرا دره نادره تجدید طبع می‌شود؟

چرا دره نادره تجدید طبع می‌شود؟
 حال شاید بپرسند چرا کتابی چنین مهجور را با هزینه‌ای گزاف تجدید طبع می‌کنند؟ و آیا بهتر نبود که هزینه چاپ این کتاب، صرف طبع کتاب دیگری شود؟
 باید بگوییم علت اساسی طبع مجدد کتاب، همانست که نوشته شد. انجمن آثار ملی آرامگاهی برای نادر شاه بنا کرد. بمناسبت احداث این بنا، مصمم شد کتابهایی را که درباره نادر و عصر او نوشته شده است، به طرزی صحیح طبع و یا تجدید طبع کند و از جمله این کتابها درّه نادره بود، ولی بر فرض هم انجمن آثار ملی به چنین کاری دست نمی‌زد، باز هم می‌بایست از درّه نادره طبعی مصحح فراهم شود. زیرا این کتاب هر چه هست متنی فارسی است، و طبع‌های سابق آن رضایت‌بخش نیست. شاید علت عمده تنفر خوانندگان از این کتاب، همان چاپ نامطلوب آنست، که هر چند نسخه‌های فراوان از آن موجود است، چون کلمات آن مشکوک نیست، و سطرها درهم نوشته شده است، و لغات آن غالباً غلط ترجمه شده و اعلام آن نامعلوم مانده است، خواننده از خواندن آن ملول می‌شود. دیگر اینکه اگر دره از جنبه تاریخی مفید نباشد، هنوز هم اهمیت ادبی خود را از دست نداده است، و کسانی که در متون ادبی و نثرهای فنی تتبع دارند، نباید این کتاب را نادیده گیرند. درست است که امروز دیگر «درّه» کتاب درسی نیست و نمی‌توان دانش آموزان و دانشجویان را بخواندن آن مکلف

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۰

ساخت، اما آیا عذر کسی که خود را در متون فارسی مجتهد بدانند، در آشنا نبودن بدین کتاب پذیرفته است؟ بخصوص که هنوز هم درّه در خارج از محیط مدارس دولتی تدریس می‌شود و علاقه‌مندانی دارد. پس چه بهتر که متنی منقح از آن در معرض مطالعه این دسته قرار گیرد. امروز نوشته‌های مغلق ادیبان گذشته انگلیسی و فرانسوی پی‌درپی بچاپ می‌رسد، و در کشورهای عربی مقامات بدیع الزمان و حریری و رسائل خوارزمی و صاحب ابن عباد تجدید طبع می‌شود، و کسی بدانها ایرادی ندارد. حال اگر قهرمان تاریخ میرزا مهدی خان، و یا شخص او مورد بی‌مهری بعضی است «درّه نادره» چه گناهی دارد؟ و چرا تجدید طبع نشود؟
 بعضی می‌گویند چون استفاده از این گونه کتابها در صلاحیت اقلیت محدودی است باید از دسترس خارج گردد. اینان حکم خود را درباره همه کتابهای ادبی مانند: کلیله، مرزبان‌نامه، چهارمقاله، جوامع الحکایات، سندبادنامه و حتی گلستان هم تعمیم می‌دهند. با این دسته بخصوص سخنی نداریم، زیرا کسی که بین نثر تاریخی و نثر ادبی فرقی نگذارد، و از نامه‌های ابو نصر مشکان و منشآت منتجب الدین همان را بخواهد که از نامه بازرگانی مطلوبست، مانند کسی است که فایده کاسه کاشی را منحصر در غذاخوری بداند و بگوید چون کاسه مقلّم عصر صفوی بکار غذاخوری نمی‌آید و دیگر امروز کسی در کاسه غذا نمی‌خورد، پس خریدن و نگهداشتن آن کار عاقلانه‌ای نیست و باید آن را از قفسه موزه‌ها بیرون آورد و بدور ریخت! او متوجه نیست که اهمیت ظرف کاشی عصر صفوی یا تنگ سفالی دوره سلجوقی، در بکار آمدن آن برای غذاخوری و آبگیری نیست، بلکه بخاطر هنر سازنده در پرداختن و رنگ آمیزی این اثر نفیس است. همچنین در کتاب نصر الله منشی یا محمد بن علی سمرقندی، مفاوضات شیر و شغال و موش، و گفتگوی درندگان و جانداران مورد بحث نیست، و کسی چهارمقاله نظامی عروضی را مستند تاریخ نمی‌داند، بلکه آنچه خاطر فاضلان و ادیبان را مشغول می‌دارد، مهارتی است که نویسندگان این کتابها در تحریر و ابداع جمله‌ها بکار برده‌اند، و

سبکی است که برای ریختن معانی در قالب الفاظ برگزیده‌اند. در

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۱

همین درّه نادره با همه تکلفی که در عبارتهای آن موجود است، فقره‌های شیوا و دلپذیر دیده می‌شود که خواننده مهارت و استادی مؤلف را تحسین می‌کند. کیست که این عبارتها را بخواند و قدرت نویسندۀ فاضل آن را در بکار بردن صنایع لفظی، از انواع جناس، مراعات النظیر، تضاد، طباق و سجع در نیابد و تسلط او را بر کلمات فارسی و عربی نستاید؟:

«حریری را متاع سخن کاسد سازد، و فزّاء را به گزلك موشکافی پوستین بردرد، و ابن انباری را بجوی نخرد» (ص ۶۱ و ۶۲ کتاب).
«و چون در دربار فلک مماسّ، معین و مغیثی نیافت، بجانب قندهار عطفه کرده در معطف ملک اول الامر ثانی عطفه گشته ...» (ص ۱۲۳)

«و همان شب فیض‌یاب قبله هفتم و کعبه هشتم که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم و چاکر خاکروب در گاهش عقل دهم است گشتند» (ص ۱۸۹)

و گرما در آن صرما، به حدّی اشتداد یافت، که حوت در هزار تابه بریان، و عین الثور بر تشنه‌کامی شیران و غا گریان بود ... پرتو خورشید مصیقل مرآت جهان را چنان عکس مرگ ساخت، که از چارآینه پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جز عکس گرم متصوّر نمی‌شد، و مهر بی‌مهر به نوعی جوّ هوا و جوف سما را به آتش تفیده کرد که سنگ در زیر سنابک باد پایان زرین نعل، جز سیابک سیم نمی‌نمود» (ص ۳۱۵-۳۱۶)

«در آن صیدگاه پرفیض قبض‌قنص به حدّی انجامید که بائع مشتری نداشت، و طلا به فلسی بود (ص ۵۳۷)
«از رشک حلقه زرین در گاهش بدر انور در کاهش است، و از پرتو شمس طارم فیض افزایش نور شمس در افزایش. سده سیه‌اش سده سینه سپهر است، و آسمانه ایوانش مرکوب آسمان نیلی‌چهر» (ص ۵۳۹).

«استران قاتر الرّحال که بر سحاب قاطر قطره زدن می‌آموختند در فقدان قوت صبر حمار پیشه کرده چون الاغ در خر ماندند. هر خری در رفتار از فحواى «خزّوا سجّدا» خبر داد ...» (ص ۶۱۵)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۲

بلی نثر درّه یکنواخت نیست، و نمی‌توان آن را در فصاحت ردیف متون ادبی قرن ششم بحساب آورد. حتّی نفثه المصدور در مواضعی بر آن رجحان دارد، اما اگر کسی و صّاف را من جمیع الجهات بر درّه ترجیح دهد بی‌انصافی کرده است. گذشته از این، در عصر حاضر کتابهایی تألیف می‌شود و به هزینه سازمانهای دولتی بطبع می‌رسد که عبارت آنها برابر درّه (با همه اغلاق و یا سستی که دارد) مانند درّه در مقابل گلستان سعدی است. این دو عبارت را از کتابی که چند ماه پیش انتشار یافت و وزارت فرهنگ هزینه طبع آن را پرداخت، نقل می‌کنیم و قضاوت را بخوانندگان واگذار می‌سازیم.

فراموش نفرمایید که میرزا مهدی خان درّه را با نثر مصنوع نوشته است و هدف او برابری با و صّاف الحضرة و نشان دادن قدرت خود در انشاء است، اما قصد مؤلف این کتاب ساده‌نویسی است و کتاب خود را برای شاگردان مدارس نوشته است:

«اصطکاک جدید موجب اقرار بالاتفاق و این نتیجه شد که اقتصادیات اساس این جنگ و سایر منازعاتست» «۱» «آمارهای جالبی را دانشمندان ذی‌علاقه تهیه کرده‌اند که می‌رساند صاحبان کارخانجات و سازندگان اسلحه تا چه اندازه در تشویق آمادگی برای جنگ از راه تحریک سوء ظن بین المللی کمک کرده‌اند» «۲».

گمان نمی‌کنم در سراسر درّه نادره بتوان عبارتی را یافت که در ضعف تألیف همپایه این عبارتها باشد.

چرا دره بدین سبک نوشته شد

چرا دره بدین سبک نوشته شد:

بارها شنیده‌ام که میرزا مهدی خان نه تنها دنباله سبک معمول در نثر فارسی را نگرفت بلکه کتاب او با هیچیک از کتابهای ادبی که پیش از وی نوشته شده است تناسبی ندارد، و تنی چند از استادان ادب مبالغه را به جایی رسانیده‌اند که مؤلف درّه را سفیه و دیوانه می‌خوانند. مرحوم بهار در سبک‌شناسی از وی انتقادی مؤدبانه می‌کند «۳» و فروغی بتعبیری ملیح ویرا گمراه و کج‌سلیقه خوانده است. شاید تا اندازه‌ای

(۱) - روابط ملل و سازمان دول ص ۲۶۱.

(۲) - همان کتاب همان صفحه.

(۳) - سبک‌شناسی چاپ اول ص ۳۱۱-۳۱۳.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۳

حق با این دو مرد بزرگ باشد، امّا نمی‌توان گفت میرزا مهدی خان در نوشتن کتاب خود از روش اسلاف خویش پیروی نکرده است. او بخیال خود همان راه را پیش گرفته است که قرن‌ها قبل نصر الله منشی و محمد ظهیری و بهاء الدین بغدادی و دیگر نویسندگان پیموده بودند، چنانکه نسوی و جویی و وصاف الحضرة نیز بخیال خود بهمان راه رفتند، چیزی که هست اینکه این مقلدان در طی طریق جای جای ردّ پای گذشتگان را گم کردند، و کم‌وبیش به بیراهه افتادند. خلاصه آنکه رشته ارتباط نثر فنی از اوایل قرن هفتم تا عصر میرزا مهدی خان بریده نشده است، لیکن دریافتن این ارتباط ابتدا دشوار است، اما اگر سیری در نثر فارسی بکنیم و پا به پای آثار منشور پیش بیایم و علت یا علل تبدیل نثر ساده را به نثر فنی دریابیم، آنگاه کار سنجش و قضاوت در این باره آسان‌تر می‌شود و می‌بینیم نوشتن کتابی مانند نفثه المصدور و تاریخ وصاف و درّه نتیجه طبیعی این سیر تکاملی است (اگر بتوان آن را تکامل نامید) آن‌چنانکه در شعر هم سبک خراسانی به عراقی مبدل شد و سبک هندی جای سبک عراقی را گرفت و چنانکه شعر در سیر تکاملی خود بدانجا رسید که معنی فدای لفظ گردید، در نثر هم می‌بایست کار بدانجا بکشد که صنایع لفظی جایگزین معانی لطیف گردد.

می‌دانیم که نثر فارسی در قرن سوّم و چهارم و حتّی در نیمه اوّل قرن پنجم ساده بود. آثار منشوری که از آن دوره باقی است این مدّعا را اثبات می‌کند. علل این ساده‌نویسی را می‌توان در چند چیز خلاصه کرد:

۱- پیوند زبان فارسی دری با زبان پهلوی. ۲- عدم اختلاط کامل ادب فارسی و عربی. ۳- تازه‌کار بودن نویسندگان ایرانی در ادبیات دری.

۴- ارتباط شدید نویسندگان با عامّه مردم.

از اواسط قرن پنجم شرایط نویسندگی تغییر کرد، ارتباط ادب فارسی و عربی قوی‌تر شد. آثار گذشتگان همچون لوحه سرمشق مقابل نویسندگان تازه قرار گرفت و آنان را به پدید آوردن اثری نو تشویق کرد، تا تفوّق خود را بر نویسندگان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۴

گذشته نشان دهند. نویسندگان در بین طبقات عالی و دربارها طالبانی یافتند و ناچار شدند در مقابل ادبیات ساده که مخصوص همگانست سبکی تجملی برای راضی نگاهداشتن طبقه اشراف یعنی مخدومان خود بوجود آورند، و نثر فارسی را از روانی و آزادگی خارج کنند، و آن را در قید و بند صناعت‌های لفظی در آورند، و به زیور سجع، موازنه، طباق، مراعات النظیر و تضمین امثال و اشعار و احادیث بیارایند، یا بهتر بگوییم آن را بدین غلها و زنجیرها مقید سازند. در آغاز این دوره، صنایع لفظی برای نثر فارسی حکم قلابه و یاره و خلخال عروسان را داشت، از یکسو آن را زینت می‌بخشید، و از سوی دیگر سنگینی نامحسوسی به

پیکرش وارد می‌ساخت. در ابتدا تحمل این سنگینی برابر آن زیبایی عاریتی چندان نمودی نداشت، اما نویسندگان بعد به حدی در افزودن این زیورها مبالغه و اسراف کردند که قامت نثر فارسی زیر بار گران این تجمل خمید، و چون پیکر زیبای معانی که اصالت با آن بود در پوشش این زیور نهفته شد، زینتهای تجملی هم بصورت نامطلوب و زننده‌ای نمایان گشت، چنانکه پس از گذشت کمتر از یک قرن خود نویسندگان فارسی متوجه این مشکل شدند، و ما نمونه این توجه را در کتاب «التوسل الی الترسل» می‌یابیم. بهاء الدین محمد پس از آنکه سخن را از نظر مترسلان بمصنوع و مطبوع تقسیم می‌کند چنین نویسد:

«بعضی طریق ترصیع و تسجیع می‌سپرنند، و مطالع و مقاطع سخن را بدان حلیت آرایش می‌دهند... و این اسلوب به نزدیک مهره سخن، صناعت محبوب نیست چه در بیشتر اوقات یک رکن از دو طریق (طرف؟) کلام مرصع قلق و نامتمکن افتد، و از تنگنای ترصیع جانب فصاحت نامرعی ماند... و قومی عنان طبیعت فرا می‌گذارند و سخن عذب فصیح بی داعیه تکلف و شائبه تعشیف می‌رانند. و اختیار جماعتی که در ترکیب سخن قوتی و در تلفیق معانی قدرتی دارند این قسم است، و جمله متقدمان که مبارزان میدان سخن و مبرزان مضمار هنر بوده‌اند، در تازی و پارسی این طریق صواب مسلوک داشته‌اند، و برین جاده قویم و نهج مستقیم رفته‌اند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۵

و طایفه‌ای گرد سخن مصنوع طوفی می‌کنند، و بحسب طاقت و وفق امتیّت خویش مکاتبات را به صنعتهای مختلف چون تجنیس و اشتقاق و موازنه و مطابقه و غیر آن مشحون می‌گردانند. و گروهی رقم اختیار بر سخن لطیف آبدار و کلمات عذب خوشگوار می‌کشند، و در رقت الفاظ می‌کوشند نه در دقت معانی... اما شیوه اصلی و مختار حقیقی طبع من «و لا خصومة فی الشهوات» آنست که البته آبروی سخن در پای صنعت ترصیع نریزم، و بر ایراد الفاظ رکیک و کلمات مستنکر بجهت رعایت این تکلف اقدام ننمایم...» (۱)

هر چند در شیوه تحریر این منشی سخن بسیار است، و او نیز در منشآت خود از عیب رکاکت و ضعف تألیف و تکلفات زاید نرسته است، اما همین سطور نمونه‌ای از تفتن منشیان و نویسندگان قرن ششم بر خروج نثر از شاهراه مستقیم است.

ولی معلومست که همه نویسندگان با سلیقه بهاء الدین محمد موافق نبودند و دنباله صنعت ترصیع و تجنیس را رها نکردند، و اثر خود را بدان آراستند، و مقلدان ایشان به رقابت با اسلاف خود بر اغلاق نثر خویش افزودند، تا نوبت به وصاف الحضرة رسید. در اینجا یک نکته را نیز نباید فراموش کرد، و آن اینست که نویسندگان ایرانی در اتخاذ شیوه مشکل نویسی تا حدی از نویسندگان عرب متأثراند. آثار موجود نشان می‌دهد که ادیبان و فاضلان تازی به هیچ‌وجه راضی نبودند آنچه می‌نویسند (مخصوصاً در مسائل علمی و ادبی) با عبارتی باشد که همگان از آن برخوردار شوند. هنگامی که حسن بن عبد الله مرزبانی کتاب اقناع را در نحو با عبارتی ساده آغاز کرد و بر اتمام آن توفیق نیافت، فرزند وی یوسف آن را پایان داد، و می‌گفت پدرم با نوشتن «اقناع» نحو را به مزبله در افکند، یعنی آن را چنان نوشت که نیازی به تفسیر ندارد (۲) و چون ابو علی حسن بن احمد فارسی ایضاً را نوشت و بعضد الدولة داد، عضد الدولة آن را

(۱) - التوسل الی الترسل. مصحح مرحوم بهمنیار ص ۹-۱۱

(۲) معجم الادباء، ص ۱۴۹ ج ۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۶

نپسندید و گفت: این کتاب درخور کودکان است، و ابو علی ناچار تکمله را تألیف کرد.

عضد الدولة گفت شیخ خشمگین شد و چیزی آورد که نه ما آن را می‌فهمیم و نه او «۱».

سجع‌های متکلف صاحب بن عباد و لغت‌های مهجور و نامأنوس که بکار برده است مشهور است «۲». مرحوم عبدالرب آبادی نویسنده مقدمه نامه دانشوران در مقدمه ج ۱ آن کتاب چنین نویسد:

«در یکی از کتب ادب خوانده‌ام که صفی‌الدین حلّی را گفتند که فلان فاضل متدرب دیوان شعر تو بدید و تمام نقود عقیان و کنوز ذهبان آن بمیزان خبرت بسنجید و گفت لا عیب فیه سوی آنه خال عن الالفاظ الغریبه. صفی را از شنیدن این سخن شگفت، صفاء طمانینت از دست بشد، و از روی طیش اشعاری به پاسخ وی نوشت که این چند بیت از آن جمله است:

انّما الحیزبون «۳» و الدردیس «۴» و الطّخا «۵» و النّقاح «۶» و العلطیس «۷» و الغطاریس «۸» و الشّحط «۹» و الصّق عب «۱۰» و الخربصیص «۱۱» و العیطموس «۱۲» و الحراجیج «۱۳» و العفنقس «۱۴» و العف لمق «۱۵» و الطّرفسان «۱۶» و العسّطوس «۱۷» لغّه تنفر المسامع منه ————— حی ————— ن تتلی و تش ————— ممّزّ النّف ————— وس

(۱) - معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۷.

(۲) - معجم الادباء ج ۶ ص ۱۹۰ - ۲۱۱.

(۳) - زن گنده پیر. (ر.ب).

(۴) - سختی. بلا. گنده پیر کلان‌سال (ر.ب).

(۵) - طخاء، ابر بالا برآمده (ر.ب).

(۶) - آب خوش خنک روشن (ر.ب).

(۷) - روشن و لغزان (ر.ب).

(۸) - غطرس بکسر اول و سوم و سکون دوم، ستمگار متکبر. (ر.ب).

(۹) - قچقار دو شاخ یا چهار شاخ (ر.ب).

(۱۰) - دراز بانگ کننده از شتر (ر.ب).

(۱۱) - نباتی که از دانه آن طعام سازند. شتر خرد لاغر (ر.ب).

(۱۲) - زن تمام اندام. شتر قوی هیکل تمام خلقت ... (ر.ب).

(۱۳) - ج حرجوج بضم اول، ناقه فربه و دراز بر روی زمین ... (ر.ب).

(۱۴) - دشوارخوی و ناکس.

(۱۵) - زن کول بدزبان بدکردار ... (ر.ب).

(۱۶) - پاره‌ای از ریگ. تاریکی. (ر.ب).

(۱۷) - درختی مانند درخت خیزران. (ر.ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۷

اینها نشانه‌هایی است که گرایش طبقه فاضل را به برگزیدن شیوه‌ای بر خلاف آنچه متداول مردم عصر خویش است اثبات می‌کند، و هرچند که این نمونه‌ها و داستانها مربوط به سبک تحریر عربی است، لیکن پیوستگی ادبیات فارسی با عرب از قرن چهارم به بعد معلومست، و نیز می‌دانیم که پس از روی کار آمدن فقها و اصحاب حدیث آنچه در مدارس اسلامی تدریس می‌شد علوم دینی بود و ادبیات عرب را نیز از آن جهت که مقدمه آموزش فقه و قرآنست فرا می‌گرفتند، و طبیعی است که با گسترش این نوع آموزش باید هر روز زبان فارسی خود را برای پذیرفتن مقداری از لغات عرب آماده سازد، و اگر تأثیر شکست سلجوقیان و برجیده شدن دربارهایی را که مشوق ادبیان فارسی بودند بر این جمله بیفزاییم، معلوم می‌شود تحریر جهانگشای جوینی و نفثه المصدور نتیجه

طبیعی تکامل شیوه مرزبان‌نامه و کلیله است، و بدنبال و صاف حتما باید کتابهایی مانند درّه نوشته شود. فقط تحوّل مجدد که در سبک نظم و نثر فارسی رو داد، نویسندگان متأخر را از پیمودن راهی چنان دشوار بازداشت. بلی در این حرکت ادبی آنچه از سیر طبیعی منحرف گشت اصول جمله‌بندی فارسی و پیروی از دستور زبان بود. نویسندگان قرن پنجم و ششم مفردات لغات عربی را در نوشته‌های خود بکار می‌بردند، ولی از حدود دستور زبان فارسی خارج نمی‌شدند اما نویسندگان بعد در صرف و نحو نیز از زبان عرب پیروی کردند. همچنین بسیاری از قواعد زبان که نویسندگان فصیح خود را ملزم از بکار بستن آن می‌دیدند از قرن هفتم به بعد مهمل ماند، از آن جمله رعایت قاعده‌های جمع، رعایت شرایط افعال وصفی و رعایت مراجع ضمیر در مورد ضمیر اشاره است. شاید علت این بی‌اعتنایی، شیوع لغات عرب و توسعه دامنه تعلیم و تعلّم صرف و نحو عربی در مدارس آن‌روز، و از میان رفتن استادان مسلّم ادب فارسی است. تقلید از ادیبان عرب و آموختن صرف و نحو عرب تا آنجا شیوع یافت که معلمان و ادیبان ایرانی از دستور زبان فارسی بی‌بهره ماندند، یا بدان بی‌اعتنا گشتند، و خود را به رعایت آن موظّف ندانستند، رفته رفته

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۸

چنان شد که دیگر کسی بفرافرا گرفتن قواعد زبان فارسی نبود و اگر بگوییم گروهی از درس خوانده‌های این عصر نمی‌دانستند که زبان فارسی مانند دیگر زبانها برای خود صرف و نحوی دارد مبالغه نیست. چند سال پیش در یکی از مدارس دینی طالب علمی که از ادب عرب و مقدمات فقه و اصول بی‌بهره نبود، از من کلمه‌ای فارسی را خواست، اکنون کلمه را فراموش کرده‌ام ولی بخاطر دارم صیغه اسم مفعول بود، معنی آن را گفتم و اضافه کردم که صیغه اسم مفعول است. آن طالب علم چنان بمن نگریست که گویا مرتکب خطایی شده‌ام و سرانجام تحمّل نکرد و گفت از شما انتظار ریشخند نداشتم، با تعجب پرسیدم مگر چه شده گفت اینکه شما می‌گویید این کلمه اسم مفعول است می‌خواهید مرا استهزاء کنید، مگر در فارسی اسم مفعول و اسم فاعل هست؟ این طرز تفکر میراث دوره‌های گذشته و روش آموزش و پرورش در مدارس قدیمی است که می‌پنداشتند تنها زبان عرب است که صرف و نحو دارد، بنابراین اگر نویسندگانی مانند رشید الدین فضل الله یا شرف الدین علی یزدی یا میرزا مهدی خان از قواعد دستور زبان فارسی پیروی نکنند جای شگفتی نیست.

دره و متون ادبی پیش از آن

دره و متون ادبی پیش از آن

درّه نادره مانند کتابهای مشابه آن اثری ابتکاری نیست، و نویسنده در تحریر این کتاب متأثر از کتابهایی است که پیش از وی به نثر فنی و مصنوع نوشته شده است، لیکن نویسندگان قرن ششم با مهارت و استیلائی کامل که بر ادب پارسی و عربی داشتند، می‌کوشیدند که اقتباس و تقلید آنان به آسانی درک نگردد، اما تقلید و تأثیر در عبارت درّه آشکار است و خواننده می‌تواند به خوبی آن را دریابد.

کتابی که میرزا مهدی خان بیشتر از آن تقلید و اقتباس کرده است، و یا بهتر بگوییم آن را سرمشق تحریر خود قرار داده است، «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» معروف به تاریخ و صاف تألیف عبد الله بن فضل الله ملقب به و صاف الحضرة است. تقلید میرزا مهدی خان از این کتاب یکنواخت نیست. چنانکه در مواردی عبارت درّه بهتر

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۱۹

از و صاف است، و در مواضعی عبارت و صاف بر درّه ترجیح دارد. مؤلف درّه در مقدمه کتاب چنین نویسد:

«و بعد چون عنوان نویسان، نشان ذی‌شان «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» منشور ذات بدایع نشان الفاضل ... ابن فضل الله ابی الفضل عبد الله الملّقب بالوصّاف را به طغرای غزای «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» معنون ساخته بودند ... بالهام ملهم تأیید و تلقین ملقّن

توفیق، این سیّاح غریق غمرات و سیّاح غریق غمرات ... محمد مهدی ابن محمد نصیر ... گلبن این مدعا در خلد خلد و جنان جنان، چنان غنچه گشا شد که جواهر کلیات وقایع زمان این خدیو زمان را در نظم نثر، بسمط ضبط کشیده به مرحله پیمایی این مطلب، پیک نیک پی اندیشه را از خامه، عصای طلب بدست دهد» (۱)

و در پایان کتاب آرد: «چون جناب و صّاف را در آخر جلد پنجم تاریخ با مؤلف کتاب «کلیله و دمنه» در چند فقره تحدّی اتفاق افتاده بود، این کمینه هم بمناسبت مقام تحدّی لهما بذکر چند عبارت می‌پردازد ...» (۲)

و در مقایسه خود با و صاف چنین نویسد:

«هیچ کس از ماه مقنّع و فرس مصنّع کار بدر تمام و سیر جواد خوشخرام توقع نکرد ...

با بی‌هنری چند هنر بفروشی؟ خر مهره بقیمت گهر بفروشی؟ ترسم که کند آتش رسوایی دود تا کی بکسان هیمه تر بفروشی؟ ... و بیروز ترهات و هواهی واهی را با پیروزه قیمتی و بهرمان هرمانی رمانی مضاهی کردن دلیل بی‌هنگی، ... بیان رث بّ و کلام غث و نث را با چنان اعجوبه «کتاباً مُتَشَابِهاً» خواندن دل خستن است، و از جاجه و زجاجه کار گوهر جستن، و کاه کم‌بها را با سنگ بی‌جاده سنجیدن، بی‌جاده است ...» (۳)

(۱) - ص ۱۸ - ۴۳ کتاب حاضر.

(۲) - ص ۶۸۸ کتاب حاضر.

(۳) - ص ۴۶ - ۴۸ کتاب حاضر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۰

از این عبارتها پیداست که میرزا مهدی خان تا چه حد به تاریخ و صاف بدیده اعجاب می‌نگریسته و کوشش خود را صرف آن کرده است که در شیوه تحریر پا بر جای پای شرف الدین عبد الله بگذارد، و یا بقول خود او، تحدیا له خویشان را برتر نشان دهد. وی در فقراتی از این کتاب - که از لحاظ کمیت قابل توجه است - استادی نشان داده، اما در عبارتهایی که بتقلید و صاف نوشته و یا باصطلاح امروز از آن کپی کرده است، نه تنها امتیازی بر عبارت و صّیاف ندارد بلکه تقلیدی ناقص و سرقتی ناشیانه است. در عبارتهای ذیل به خوبی می‌توان کیفیت تقلید مؤلف درّه را از و صاف و درجه توفیق وی را در این کار دریافت.

ترکیب اوّل معادن بود بصفات الوان و خواص، متّصف گشت ... (تاریخ و صّاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۱)

ترکیب اوّل معادن بود، کلک قدرتش بر آب زد گوهر ناب شد (ص ۳ کتاب حاضر).

و اجرام علویات در میدان شوق انوار جمال و مطالعه جلایاء اسرار کمال او گوی صفت در خم چوگان تقدیر گردان شد.

(تاریخ و صاف ص ۲ سطر ۶)

اجرام علویات از غلّ شوق انوار جمال جمیل او جمله بر چرخ افتادند (ص ۲ کتاب حاضر)

چون نوبت ترکیب به درجه رابع رسید معشر بشر را که نوع الانواع بود از تربیت آبای فلکی و امّهات عنصری در مشیمه ارادت بمراتب تکوین و انشاء یوما فیوما حالا فحالا بگذرانید (و صاف ص ۳ سطر ۱۲) (۱)

چون بقدرت بی‌چون ترتیب ... عالم امکان به درجه رابع رسید، و به تأثیر و تأثر آبای اثیری و امّهات عنصری در مشیمه مشیئت صورت آرای هیولای نوع بشر گشته (ص ۱۲ کتاب حاضر)

(۱) - و این دیباچه که در تاریخ و صاف آمده است، متأثر از دیباچه سندبادنامه است.

رجوع به سندبادنامه تصحیح احمد آتش ص ۲ - ۳ شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۱

از تأثیرات حرکات شوقی آن سلسله اسطقسات اصول اربعه با تضاد امزجه و اختلاف کیفیات و تباین اثبات در یکدیگر پیوست، و ترتیب ترکیب آخشیجان ثلاث در عالم کون و فساد بظهور آمد.

(تاریخ و صاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۰)

از تأثیر حرکات شوقی آن سلسله، هر قسطی از اسطقسات اربع با تباین این و تباعد بین در یکدیگر پیوسته قابل قابلیتشان تولید کیفیت خامس کرد، و تراکیب موالید ثلاث بقبول صورت، صورت حصول یافت (ص ۳ کتاب حاضر)

شبهها بر گوشه صفه دماغ و رای پرده متخیله، ابکار معانی را زیور تصویر بسته‌ام (وصاف ص ۷ سطر ۱)

شبهها با ذکوه زکن و روشن دلی در رکن صفه باصفای خیال بسی چراغ دماغ سوخته‌ام، و به دستیاری زندان کلک و بنان با زندان متفکره و متخیله بسا سراج مضیء در سراچه زندانیان بیان و گرفتاران شجن سجن سخن افروخته (ص ۵۲ کتاب)

قلم چون از نی بود انگشت بخایید و بزبان صریر نفیر آغاز کرد ... مدتی تاثر جمانی ضمیر پریشان تو کرده‌ام و خاطرزادگان حوراوش را از مشک و عنبر بالین و بستر ساخته، حاصل آن جز سیاه‌رویی من و سفیدکاری تو چه بود (ص ۷ سطر ۹-۱۲).

از این تمنا گلبن قلم را شکوفه‌های شکفت شکفت، و در خط شده از صریر، زفیر «وَيَفْتِيكَ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» سرکشیده گفت ... مدتی است که مشاطه شاطه خاطرزادگان تو بوده‌ام و از مداد مشکین، غدایر غدراء بر عذائر عذراء مهوش و شگشوده .. و

بخاطر جوئیت روز و شب با سفید و سیاه از در آمیزش در آمده رو برنناخته‌ام، جز سرزنش و سیاه‌رویی حاصلم چه بوده (ص ۵۵-۵۸ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۲

هر ادیبی که هنگام تحقیق لغت، و بیان کمال بلاغت، مأثورات اصمعی لغوی را لغو پندارد و منقولات هروی را هراء مطلق خواند، جاحظ آنجا حظّ از دانش خود نیند، و کسائی گلیم بر سر ترهات بیوشد، نمری را کلب صفت قلاده تعلیم بندد (ص ۷ سطر ۱۳)

هر ادیب اریبی که در بیان افانین ادب سیوطی را بسیاط تقریع تأدیب نماید ..

نمری بروبھی گراید ... جاحظ آنجا خط دهد، ابن هری هرّ از برّ باز نشناسد ...

و کسائی بکساء شرف اکتسا جوید (ص ۶۱-۶۳ کتاب)

فرمان شد تا وثاق وثیق دعائم گردون رواق را محاذی قلعه نصب کردند، و تمامت لشکر از جوانب مهاوی و مصاعد بر مثال سوار بر ساعد محیط شدند ... در روز دوم معاینه دیدند که کنار بارو را از بسیاری هیزم «حَمَالَةُ الْحَطَبِ» ساختند و نهیب «سَيِّئِي نَاراً ذَاتَ

لَهَبٍ» رسانیدند و صورت مجانیق را که از اطراف برافراشتند «فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» نمود ... (ص ۵۵۵ محاصره قلعه سنجار)

توپچیان بحکم همایون توپهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دور برده یک روز از بام تا شام آن ثعابین اژدها اندام را از دهان دوزخ زبانی، بر بوم و بام قلعه‌گیان آتش افشان، و احجار قمپاره را که نازل منزل آیت «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

بود سرکوب ایشان کردند. و از گلوله‌های آتشبار بر صحائف سرنوشت آن قوم، نقوش «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» منقوش، و الواح جدران را بکلک رعد صریر توپ، کتاب کتابه «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ساختند (ص ۶۲۴-۶۲۵ کتاب

حاضر محاصره قلعه کرکوک)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۳

باتفاق سایر امم معتدل‌ترین بقاع دنیا و نزه‌ترین رباع عالم دیار هند است ...

اوراق و قشور اشجار و خاک و گیاه و حطب آن قرنفل و سنبل و عود و صندل و کافور و مندل است (وصاف ص ۳۰۰ وصف هند) هند مملکتی است وسیع و عریض و هوایش را در مزاج شکسته دلان تأثیر مومیایی ... شجرش عرعر و حجرش مرمر ... هر گل

زمینش از غنچه گل زرخیزتر، و هر بوته شکوفه‌دارش از بوته زرگری سیم ریزتر (ص ۴۰۳ و ۴۰۴ کتاب)

میرزا مهدی خان به حدی شیفته اثر و صاف الحضرة بوده است که چون او در سر فصل‌ها و تشریح و تجسم صحنه‌های نبرد در مواردی از فارسی عبری گراییده، وی نیز بتقلید او گاهی دو صفحه عبارت را عبری آورده است.

گذشته از و صاف که میرزا مهدی خان خود بتقلید و اقتباس از وی اعتراف کرده است، از دیگر متون ادبی نیز مستقیم یا غیر مستقیم متأثر است، و آنها عبارت از کلیله، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، گلستان و نفثه‌المصدورانند.

و اینک مقایسه‌ای بین عبارات این کتابها و نوشته میرزا مهدی خان.

نفثه‌المصدور دوازده روز مهلت به موغان که باستعراض جیوش و عساکر، و تثقیف ذوابل، و تحدید بواتر مشغول بایستی بود، از ابتدای صبح تا انتهای رواح بصید آهو و خرپط بر می‌نشست، و بضرب نای و بربط غبوق با صبح می‌پیوست. بنغمات خسروانی از نقمات خسروانه متغافل شد، و با و تار ملاهی از اوطار (ظ: اوتار) پادشاهی درّه رزم کوشان از مقابض سیف دست کشیده بدل شمشیر دست بگردن خوبان کمان ابرو حمایل ساختند، و جوشن‌پوشان، مغافر را که خود حجله رزم بود ترک گفته بجای خود و ترک هوای شاهدان خود آرا بر سر گرفتند، خراطیم و اقیال که بر خراطیم اقیال چنگ‌زن بودند بر آهنگ چنگ خرطوم زن آمدند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۴

متشاغل گشته ... (نفثه‌المصدور. تصحیح آقای دکتر یزدگردی ص ۱۷)

دلیرانی که سنبه‌آسا بدهان توپ و تفنگ می‌رفتند، سنبه توپ دیاج شدند ...

نماز گزاران خمره پرست، نماز گزار و خمره پرست، و از خمره عصیان مست گردیده از طریق حقانیت گذشتند.

(ص ۱۴۷-۱۴۹ کتاب حاضر)

در وقت عطعنه کفاح و جمجمه جیاد و قعقه سلاح و ولوله اجناد، قلقل جام می و چیچاپ بوس و چشچش قلیه و فشفش شلواربند ...

(نفثه‌المصدور مصحح آقای دکتر یزدی ص ۴۰)

اثر تقلید از این عبارت را در ص ۹-۱۱ کتاب حاضر می‌بینیم

پری چهرگان ماه پیکر و بتان خرگاه‌نشین را بدیوان سیاه روی و عفرایت زشت منظر رها کرد.

(نفثه‌المصدور ص ۴۳)

هر بانویی با نیوی قرین شد و هر پری‌رویی با دیوی همنشین.

(ص ۱۴۵ کتاب حاضر)

از متون ادب عربی بیش از همه مقامات حریری متأثر است، و گاهی عین جمله مقامات را تضمین کرده است، چنانکه در این عبارت:

«... رأی مسدد و نیت مسدد گشت که ... یراع یراع را ... پیرو سلايق ادهم کلک مسلاق او سازد «و ان لم یدرک الظّالِع شأو الضّلیع»

(ص ۴۴-۴۵ کتاب حاضر)

که مأخوذ است از این عبارت حریری: «الی ان انشی مقامات اتلو فیها تلو

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۵

البدیع و ان لم یدرک الظّالِع شأو الضّلیع» (مقامات حریری طبع مطبعه ادبیه.

بیروت ص ۱۳)

و نیز در این عبارت:

«و سیم ابیض را در یوم اسود مورث عیش اخضر و دافع موت احمر گردانید» (ص ۵ کتاب حاضر)

که متأثر است از این عبارت حریری:

«فمذ اغبرّ العیش الاخضر و ازورّ المحبوب الاصفر اسودّ یومی الابيض و ابیض فودی الاسود حتّی رثی لی العدوّ الازرق فحبذا الموت الاحمر» (مقامه ۱۳ بغدادیه. ص ۱۲۵).

بین متون فارسی از گلستان و مرزبان‌نامه بیش از دیگر متون متأثر است چنانکه در این عبارت:

«از فیض مرحمتش غوازی غوازی بی‌عوادی، بنات گلگون ثیاب نبات را در مهد بستان، پستان پرلبان بر لبان گذاشت...» (ص ۶ کتاب حاضر) که متأثر از این عبارت گلستانست:

«دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین پرورد...» (گلستان مصحح آقای قریب ص ۲-۳)

و این عبارت: «نخل باسق در سرزمین عشقش پای در گل آمد، و رطب رطب از حسرتش خسته‌دل» (ص ۸ کتاب حاضر).

باحتمال قوی متأثر از این عبارت گلستانست: «تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته» (گلستان مصحح آقای قریب ص ۳)

و این عبارت: «گوشیار را چون گوش یار گوشوار در گوش کشد، و فاخر به شاگردیش شاگر و شاهی به چاکریش فاخر باشد» (ص ۹۹ کتاب) متأثر از این عبارت مرزبان‌نامه است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۶

«... و فاخر به شاگردی او مفاخر شدی و کوشش کوشیار (ظ گوشیار) از مرتبه او متقاصر آمدی...» (مرزبان‌نامه طبع کتابخانه طهران ۱۳۱۷. ص ۱۹۸).

دره و فضایی متأخر

دره و فضایی متأخر

تا آنجا که اطلاع دارم هیچیک از فاضلان و ادیبان قرن حاضر دره نادره را به شیوایی عبارت، یا استحکام جمله‌ها یا بلاغت تعبیر نستوده‌اند، بلکه مؤلف کتاب با همه تبخّر و اطلاعی که در فنون ادب عربی و فارسی داشته از تیر ملامت احدی نرسته است، و هر چند این کتاب روزگاری در مدارس تدریس می‌شده است، لیکن چنانکه اشاره شد مطالعه و تدریس آن با شوق و رغبت توأم نبوده است. اغلاق نثر درّه و حشو تاریخ جهانگشا تا آنجا شهرت یافته است که گذشته از تذکار فاضلان و ثبت چگونگی آن در متون ادبی، داستان‌نویسان هم هر جا فرصت یافته‌اند از تمسخر بمؤلف و مؤلف دریغ نفرموده‌اند، تا آنجا که مترجم کتاب (حاجی بابا) نیز در مقام استهزا عبارت جهانگشا را می‌آورد و مؤلف تاریخ بیداری می‌نویسد:

«اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را بتعسّفات بیهوده افکند (تاریخ بیداری ص ۱۴۱)

مرحوم بهار در سبک‌شناسی درباره مؤلف دره و تألیف او چنین نویسد:

«میرزا مهدی خان استرآبادی منشی پیشگاه نادری که سرآمد منشیان آن دوره است با کمال قدرت قلم و ذوق طبیعی و پختگی عبارت و تتبع وافر باز نتوانسته است جلو طغیان قلم را بگیرد (سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۱۱) و هم او نویسد:

«... غیر از دره نادره تألیف میرزا مهدی خان که بسیار متکلفانه و غیر مفید است...» و نیز می‌نویسد:

«میرزا مهدی خان سه قسم منشآت دارد. ۱- بسیار پیچیده و متکلفانه و نامرغوب که تقلید محض از موارد دشخوار و ناهنجار نثر جوینی و وصاف است، بلکه در تمام وصاف شاید چهار پنج مورد بتوان بدست آورد که باین دشخواری و تعسف و تکلف، نثری آورده باشد...» (سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۱۲)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۷

مرحوم فروغی در انتقاد از منتخبات نظم و نثر دوره قاجار با اعتراف بفضل میرزا مهدی خان، در نکوهش وی و متهم ساختن او به نداشتن ذوق سلیم چنین آرد:

«این بنده یک کتاب در این فن ندیده‌ام که مؤلف و نویسنده آن را بتوان سخن‌شناس گفت و بنابراین به هیچ‌یک از تذکره‌های مذکور اعتمادی نیست، و از شعر گذشته نثر خوب هم همین حال دارد، یا قدری مشکل‌تر است، و اگر چنین نبود منشآت مرحوم میرزا مهدی خان نادری (کذا) را در عصر و زمان ما طبع نمی‌کردند که برای مترسّیلین سرمشق باشد، بلکه خود آن مرحوم اختیار این سبک انشاء نمی‌نمود، و شما می‌دانید که میرزا مهدی خان مرحوم از اجلّه فضلا بود، و مرد کم و کوچکی نیست، و عجب آنکه بعد از نوشتن درّه نادری (کذا) که تاریخ نادر شاه است، به او گفت این کتاب شما با جلالت قدر زیاده از حد مشکل است و غیر از فحول ادبا و متبحرین احدی از عهده فهم آن بر نمی‌آید، میرزا مهدی خان خواست کار را آسان کند، تاریخ جهانگشای نادری را نوشت و اگر شما همت کنید و از تشبیهات (تشبییات؟) که در اوّل هر سال از سنوات تاریخی آن کتاب نگاشته سطری چند بخوانید، می‌دانید آن مرد فاضل چطور از راه اصلی دور افتاده، و اگر اهمیت وقایع سلطنت نادر شاه نبود حالا دیگر نه کسی اسم درّه میرزا مهدی خان را می‌برد و نه از جهانگشای او حرفی به میان می‌آمد...» (۱) و نیز چنین نویسد: «عرض می‌کنم کتاب درّه نادری (!) را میرزا مهدی خان بتقلید کتاب و صاف تألیف ادیب عبد الله شیرازی که در تاریخ مغول است نوشته و در اصل که خود و صاف باشد حرف می‌رود».

ولی اگر بگویم اینان درباره مؤلف و کتاب او تا اندازه‌ای بی‌انصافی کرده‌اند، و میرزا مهدی خان و درّه نادره استحقاق این همه بی‌لطفی و معامله خصمانه را از جانب فضلالی عصر ما ندارند بیجا نیست، چنانکه گفتیم تنها مشکل بودن نثر درّه نیست که میرزا مهدی خان را آماج طعن ساخته است، گمان می‌کنم عامل غیر مستقیم که شاید بیشتر خوانندگان هم متوجه آن نیستند، خاطره بدی است که بعض

(۱) - مقدمه رساله علم بدیع تألیف مرحوم فروغی طبع ۱۳۴۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۸

مردم ایران از سالهای آخر زندگانی قهرمان کتاب داشته‌اند، و نمی‌خواستند کسی او را بستاید، یا درباره عصر وی کتابی بنویسد که جنبه ستایش داشته باشد دیگر اینکه میرزا مهدی خان بعصر ما نزدیک است، و برای ما که گذشته قدیم را با ارزش بیشتری تلقی می‌کنیم کوتاهی این فاصله خالی از اهمیت نیست. شاید اگر تاریخ با میرزا مهدی خان مساعدت می‌کرد، و چند قرن پیش از زمانی که در آن زیسته است می‌بود، فضلا تا بدین حد در حق او بی‌مهری نمی‌کردند، و برای انشاء وی مقامی در ردیف تاریخ و صاف، و عتبه الکته، و التوسل الی التوسل تعیین می‌فرمودند، درحالی که بزعم این بی‌مقدار سزاوار نیست، برای التوسل الی التوسل ارزشی را بیشتر از درّه قائل شویم.

مشخصاتی از نثر دره

مشخصاتی از نثر دره

چنانکه نوشته شد غرض میرزا مهدی خان از تحریر این کتاب نوشتن تاریخ نیست، بلکه می‌خواست استیلای خود را بر لغات عربی و فارسی و مهارت خویش را در انشاء نثر فنی و مصنوع بنماید. حال باید دید وی تا چه حدّ در این باره توفیق یافته است. اوّلاً در تسلط او بر بسیاری از مفردات لغات عربی و فارسی و فهم معانی حقیقی و مجازی آن، جای هیچ‌گونه تردید نیست بعضی گمان می‌کنند مؤلف، نخست مفردات لغات را از فرهنگ‌ها استخراج کرده سپس آنها را در انشاء خود بکار برده است، لیکن تتبع کافی

در درّه بطلان این نظر را محقق می‌سازد. اگر هنرنمایی میرزا مهدی خان تنها در استعمال لغات نامأنوس بود، پذیرفتن این فرضیه چندان اشکال نداشت. ولی عبارت درّه در عین حال که پر از لغات مشکل و کم‌استعمال است از دیگر صنایع لفظی نیز مانند جناس، تضاد، تضمین و مراعات النظیر خالی نیست. در این صورت تحریر جمله‌هایی با چنین دشواری از روی مراجعه به یاد داشت و لغت‌هایی که از فرهنگ‌ها استخراج شده باشد، بدون آشنایی قبلی نویسنده با معانی این لغات و بدون آنکه موارد استعمال حقیقی و مجازی آن را بداند متعسر بلکه متعذر است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۲۹

درست بدین عبارت توجه کنید! «ینوع بخت اهل مصاف چون چشمه سار ارم صاف آمد، و اندام مبارزان عثمانی از شکفتن شکوفه‌های شکاف جروح، نهال گل صدر برگ گردید. جمعی طعمه سیف مأثور و به سیر فتراک عتاق سریع السیر مأسور شدند. دماغ لشکریان در بزم رزم از ته جرعه غنائم مست طرف گشت، و در یک طرف ایاتق احوالشان حامل انایق مستطرف، و بمدلول «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» شرح الامر شرح رسم ایعاض را، بایعاز کلک راست بیان منشور مشعر بر قلع شجر تشاجر ... اصدار یافت» (ص ۶۲۸ کتاب)

در این عبارت هنر نویسنده تنها در استعمال لغت و مشتقات کلمه نیست بلکه، صنایع جناس، تضمین، استعاره و تشبیه نیز، در آن بکار رفته است و تا کسی بر مفردات این کلمات مسلط نباشد و موارد استعمال آن را از روی مطالعه آثار گذشتگان و کثرت ممارست و تمرین در تحریر و ترسیل در نیابد، و اگر بخواهد تنها از روی یادداشت و مراجعه به فرهنگ‌ها اثر خویش را بوجود آورد، هیچ‌گونه توفیقی نخواهد یافت. بلی در مورد استعمال مترادفات یا در بعض اقسام جناس شاید بتوان از روی فهرست لغات، عبارتهایی تلفیق کرد. پس شکی نیست که مؤلف گذشته از احاطه بر لغت، از صرف و نحو معانی و بیان نیز آگاهی کامل داشته است. متون ادبی متداول را به خوبی خوانده و در ذهن جای داده و بموقع از آن استفاده کرده است.

اما کتاب او گذشته از آنکه در حدود هشت هزار کلمه از لغات عربی و فارسی را در بر دارد، که برای دریافت معنی آن لغات باید به فرهنگ‌ها مراجعه کرد، از لحاظ ترکیب عبارت نیز محسّناتی دارد. از صنایع لفظی انواع جناس را فراوان بکار برده است، بلکه رکن اساسی صنعت تحریر این کتاب، جناس و مخصوصاً جناس خط است و گاهی بخاطر این جناس عبارتهایی را که در لفظ و معنی خالی از ثقل و رکاکت نیست انشاء می‌کند، مانند این جمله: و ظرر ظریر ظریر طرز تلفیقش سراسر جواهر رنگین آبدار. (ص ۲۶ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۰

دیگر صنعت سجع است. باین صنعت نیز چندان اهمیت می‌داده که گاهی برای آوردن یک سجع دو سطر عبارت ناهموار بهم پیوسته است. از جمله در این عبارت: «انواع جواهر التّرصیع و اجناس الجناس البدیع فی درج درج املائه الصّافی صواف، و اصناف و شائع التّوشیح و التّلمیح فی درج انشائه الصّافی علی مواقع وقیع التّوقیع طوّاف، ابن فضل الله ابی الفضل عبد الله الملقب بالوصّاف» که همه این تکلفات بخاطر ذکر کلمه وصاف است. و مانند این عبارت: و فرجی بی برح و فرجی بی‌ترح و بلا و رحمتی بلا بلا و زحمت» (ص ۱۳ کتاب)

در این مورد همانند صاحب ابن عباد است، که ابو حیان گوید از ابن مسیبی پرسیدم عشق ابن عباد به سجع تا چه پایه است؟ گفت تا بدانجا که اگر داند سجع او نظام کشور را بهم می‌زند و شیرازه ملک را از هم می‌گسلاند، این جمله را بپذیرد و از سجع خویش در نگذرد.

صنعت دیگر مؤلف تضمین آیات قرآن و امثله عربست، و در این باره مهارتی فراوان از خود نشان داده است. عنوانهای کتاب (جز هفت مورد) با آیه‌های قرآن تضمین شده است. آیه‌های قرآن آنجا که برای تتمیم عبارت قبل آمده گاه

چنانست که اگر آیه را حذف کنیم در معنی اخلال پدید شود:

«فرای بجهت فزایش جَنَاتِ عَدْنٍ مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ، و حاشیه‌نشینان کم‌کم بخش مُتَكِبِّينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ» (ص ۴۸۱ کتاب)

«بسان رنگرزان آثار صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً در الوان ریاحین و رنگ از آن ظاهر کرد (ص ۳۸۰ کتاب) و گاه بر سبیل ارسال مثل است:

«در ساحره خاک از گرد و غبار موبک فلک قرین آثار یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ مبین ساخت (ص ۴۰۱ کتاب) و گاه برای تأکید معنی قبل است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۱

هریک از جام ظفر بس مل گلرنگ نوشیدند که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ، و فصل به فصل اقامت رسم دلیری کرده بنحر اعدا کوشیدند که فَصَلْ لِرُبُّكَ وَ أَنْحَرْ (ص ۵۲۰ کتاب)

تا روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سنه ثمان و اربعین و مائه بعد الالف ...

بزم ارم اساس ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ آراسته شد (ص ۳۷۰ کتاب)

امثال عرب را نیز برای افاده معانی گوناگون تضمین کرده است

برای تکمیل معنی قبل:

خشن پوشان صاحب عمامه عموما به رداء ابرق من رداء الشَّجَاعِ تَرْدَى نمودند. (ص ۱۴۹ کتاب)

در همان ظلمت لیل، اجبن من نهار بحمل احوال نپرداخته (ص ۲۲۸)

برای توصیف و تبیین:

بنا بر ابتغاء بغاء قلعه، ولایت و ایالت به الله یار خان که صفت تارگئی خَیْلَتِ نار شی، در جبَلت حیلَت سرشت مرکوز داشت، عنایت گشته ... (ص ۲۸۷ کتاب) تضمین بر سبیل تشبیه:

آن ناحیه را بجناح التعجیل کاخطاف الخطاف و استلاب الحداء، صبغه اختلاس و نغبه اجتلاط ساخته (ص ۴۰۲). اشعار عربی که در کتاب آمده است، بیشتر از ابو الفتح بستی و ابو بکر خوارزمی است. احتمال می‌رود مؤلف ابیات را از یتیمه الدهر ثعالبی استخراج کرده باشد.

پاره‌ای از مشخصات دستوری کتاب

پاره‌ای از مشخصات دستوری کتاب:

مشخصات دستوری دره، همانند تاریخهایی است که از دوره تیموری به بعد نوشته شده است. عیوبی که از جهت ضعف تالیف، رعایت نکردن بعض قواعد دستور زبان فارسی، و پیروی از برخی قواعد زبان عرب در ظفرنامه، روضه الصفا، حبیب السیر و تاریخ گیتی‌گشا موجود است، در این کتاب دیده می‌شود و ما مختصری از این موارد را ذکر می‌کنیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۲

۱- حذف ضمیر از سوم شخص مفرد:

«کلک دو زبان ... داستان بلاغتش را یکی از هزار نتوان گفت» (نتواند گفت) (ص ۷۶ کتاب)

۲- مطابق آوردن صفت با موصوف در تأنیث (بقیاس نحو عربی):

سقمونیای تدابیر محموده (ص ۸۹ کتاب). قریحه جامده و فطنه خامده (ص ۴۷ کتاب) و غمام سیوف باتره اطفاء نائره فتن نائره

نماید (ص ۴۲۵ کتاب)

۳- حذف فعل با قرینه:

در گوش خود خواب خرگوش و ضرب دست یلان شیرافکن فراموش کرده بودند. (ص ۱۹۹ کتاب)

۴- فصل طویل بین فعل محذوف و قرینه:

الننگ یاقوتی ... مضرب قباب گوهر آگین و از آنجا رایات ظفر قرین کوچ بر کوچ مرحله پیمای وادی قهر و کین گردید (ص ۱۹۷ کتاب)

۵- حذف علامت مفعول صریح:

و هرکس که در تخلیق افترا یا تصدیق مفتری در زیر دندان دندنه می کرد گرفتار نقف ساخته سباسب سیاست ... بر او طی می کرد (ص ۶۲۵ کتاب)

اوامر امر من المرّ و الالایش بی آرایش ارتبک و ارتباب تمطق می کردند (ص ۶۵۵ کتاب)

۶- گاهی بسبک قدما هنگام فک اضافه بمضاف الیه (را) می افزاید:

ایمان دولت شاه طهماسب را نیز سرپنجه شوق انتراع و ارتجاع قلعه ایروان گریبانگیر شد (ص ۲۸۹ کتاب)

۷- آوردن فعل وصفی بدون رعایت بعضی شرایط:

در اصفهان که ابدالآباد آباد باد، باد بلا وزیدن گرفته غلاء غله و غلّو غلا علاوه و علاوه علّت شد (ص ۱۳۴ کتاب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۳

«اهل محلات از محل خود کوچ کرده کوچ در جایشان مستوکر آمد» (ص ۱۳۶ کتاب)

«شاهزاده والا گهر ... در قزوین بر اورنگ سلطنت نشسته افاغنه بدفع او برخاستند» (ص ۱۵۵ کتاب)

۸- آوردن (را) مسند الیه اختصاصی، بسبک قدما.

و «بمدلول ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمُؤَظَّةِ الْحَسَنَةِ، شرح الامر شرح رسم ايعاظ را، بايعاز کلک راست بیان ... (ص ۶۲۸ کتاب)

چگونگی تصحیح

چگونگی تصحیح

چهار نسخه خطی و دو نسخه چاپی اساس تصحیح این کتاب بوده است:

۱- نسخه خطی کتابخانه ملی که به شماره ۱۸۹۱ ثبت شده و تاریخ نوشتن آن سال هزار و دویست و بیست هجری قمری است، و از روی نسخه‌ای که به سال ۱۱۸۰ نوشته‌اند تحریر شده است. این نسخه بخط ملا محمد علی تبریزی است. کسی که نسخه در ملک او در آمده در حاشیه نوشته است: «ملا محمد علی از علما و شعرا و ظرفای تبریز بوده. علامت اختصاری این نسخه (مل) است.

۲- نسخه خطی متعلق به آقای عباس دیوشلی عضو سازمان لغت نامه دهخدا.

این نسخه بخط شکسته نستعلیق بر روی کاغذ سمرقندی نوشته شده است. ورق اول و آخر آن افتاده است و دوباره آن را بخط نستعلیق خوش بر روی کاغذ آهار مهره نوشته و باول و آخر کتاب افزوده‌اند. تاریخ تحریر نسخه معلوم نیست، ولی از خط و کاغذ معلومست که از نسخه کتابخانه ملی متأخر نیست. این نسخه نسبتاً کم غلط و علامت اختصاری آن (یو) است.

۳- نسخه خطی، با خط نستعلیق ریز و کاغذ فرنگی، جلد تیماج سوخته، این نسخه متعلق به آقای دکتر عبد العلی طاعتی است. تاریخ تحریر نسخه یک هزار و دویست و هجده قمری است. این نسخه اغلاط فراوان دارد. معانی لغات با مرکب

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۴

قرمز در فاصله سطور نوشته شده است. علامت اختصاری نسخه (عت) است.

۴- نسخه خطی متعلق به آقای سید عبد الله انوار عضو سازمان لغت نامه دهخدا.

این نسخه روی کاغذ فرنگی آهار مهره و با خط نستعلیق نوشته شده است. تاریخ تحریر نسخه سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری قمریست و علامت اختصاری آن (نو) است. این نسخه هر چند با خطی زیبا نوشته شده است، لیکن بیش از نسخه‌های دیگر غلط دارد.

۵- نسخه چاپ تبریز که به سال ۱۲۸۴ هجری قمری چاپ شده و علامت اختصاری آن (ط) است.

۶- نسخه چاپ تبریز که به سال ۱۲۷۴ هجری قمری چاپ شده و علامت اختصاری آن (ط) است.

بجز نسخه‌های ذکر شده در موارد تردید بارها به نسخه‌های خطی دیگر مراجعه شد که از آن جمله است:

۱- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که به سال ۱۲۱۶ هجری قمری نوشته شده است.

۲- نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که تاریخ تحریر آن ۱۲۵۰ هجری قمری است.

۳- نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی. علامت اختصاری این نسخه (مج) است.

هر چند اساس تصحیح، نسخه کتابخانه ملی و نسخه آقای دیوشلی است، در مواردی که عبارت این نسخه‌ها غلط می‌نمود نسخه دیگر را که صحیح بود متن قرار دادیم، و اگر هر دو صورت کلمه درست می‌بود عبارت نسخه (یو) در متن نوشته شد.

اگر معنی کلمه واحد و صورت آن در نسخه‌ها مختلف بود، تحریر قدیم‌ترین نسخه‌ها

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۵

رعایت شده، مانند پوز و پوزه که در نسخه (ط) پوزه و در یو (پوز) آمده است «۱»

ترجمه کلمات و اشعار و امثال که در حواشی و بین سطرهای نسخ مختلف چاپی و خطی درّه موجود است، گاهی راهنمایی مفید بود، اما در بیشتر موارد غلط و یا نامناسب می‌نمود، و چه بسا که موجب گمراهی خواننده شود. هر چند دانشمندان و استادانی که این نسخه در معرض مطالعه آنان قرار می‌گیرد خود برنج مصحح در ترجمه و شرح مشکلات کتاب وقوف خواهند یافت «۲» و هر چند معانی و تراجم و شروح کتاب مستند به مأخذهای قابل اطمینان است نمونه مختصری از ترجمه‌ها که در نسخ خطی قدیم آمده است ذیلاً نوشته می‌شود. نمونه ترجمه عبارات و اشعار:

عبارت: ما اعجبه من تألیف لکساء الکساء کاس، در نسخه (نو) چنین ترجمه شده است:

«چه! عجیبست از تألیفی برای لباس هوشیاری قابل پرواست!» و در ط چنین است:

«چه اعجب است از تألیفی برای پوشیدن عبا!»

و ترجمه بیت: «کنائس ناطت بالنجوم...» را چنین نوشته است.

«مثل سخن گویی که آویخته باشد به ستاره‌ها درسری و دراز شده و انداخته به سبزه‌زار مرد کوتاه را»

نمونه ترجمه لغات/ نسخه (ط)/ (نو) زمرد ذبابی/ نوعی زمرد/ نوعیست از زمرد در درّه/ بسیار است نفع او روشنی/ غوادی/ آهسته
/...

(۱)- ص ۵۲ سطر ۲.

(۲)- با این همه با نهایت اعتذار اعتراف می‌کنم که با همه کوششی که در تصحیح کتاب شده است، از خطای مطبعی و غیر مطبعی نرسته است.

و العذر عند کرام الناس مقبول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۶

بطور خلاصه می‌توان گفت که در دوازده نسخه دره که بطور مداوم و متناوب به آنها رجوع شده است، یک شعر یا یک مثل، درست ضبط نشده و حتی آیات قرآن در غالب نسخ مغلوط است. «۱»

تا آنجا که مقدور بود مثل‌ها از مجمع الامثال میدانی و ثمار القلوب ثعالبی و فرائد اللآل و تاج العروس و منتهی الارب تصحیح شد، و اشعاری که با تتبع فراوان سراینده آن شناخته گشت از روی دیوانها و تذکره‌ها تصحیح گردید. و نسخه‌بدهای غلط را در این گونه موارد حذف کردیم، چه جز ازدیاد حجم کتاب و خودنمایی هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نبود.

چون در تصحیح این کتاب نظر اصلی روشن ساختن مفهوم کلمات است فقط به ترجمه لغات اکتفا شد، و از بحث در صحت و سقم اقوال لغویان خودداری گردید، جز در مواردی که نهایت ضرورت داشت.

ممکن است یک کلمه معنی متعدد داشته باشد، در این صورت آن معنی که با عبارت مناسب بود نقل گردید، و آنچه مناسب نمی‌نمود ثبت نشد، مگر موردی که هر دو یا چند معنی با عبارت سازگار بود.

ممکن است یک کلمه در چند جا معنی شده، و یا در موردی مبسوط‌تر معنی شده و یا ترجمه‌ای استدراک شده باشد، در این صورت در موارد تردید بهتر است از روی فرهنگ لغات به همه موارد مراجعه شود. مثلاً کلمه «معارضت» که در ح ص ۲۱۳ معنی نشده، در ح ۴ ص ۳۳۵ استدراک شده است، و همچنین کلمه گل زمین در ح ۱۱ ص ۱۴۵ کل زمین نوشته و معنی شده و در ح ۶ ص ۶۱۹ استدراک گشته است.

معانی لغات عرب را بیشتر از منتهی الارب و اقرب الموارد و کمتر از کثر اللغات و مهذب الاسماء و لسان العرب و تاج العروس نقل کردم، و برای لغات فارسی به برهان

(۱) - ص ۲۹ سطر ۵. ص ۲۰۷ سطر ۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۷

قاطع مصحح آقای دکتر محمد معین مراجعه شد.

برای لغات دارویی بااختیارات بدیعی و تحفه حکیم مؤمن و برای لغات نجومی به «التفهیم» رجوع گردید. لغات طبی را از ذخیره خوارزمشاهی، بحر الجواهر و کتب دانشگاهی شرح کردم. مثل‌ها را چنانکه نوشتیم از مجمع الامثال و ثمار القلوب و فرائد اللآل تصحیح کردیم. البته این امثال مأخذ قدیم‌تر نیز دارد، ولی اگر بنا را بر استقصای کامل و ذکر مأخذهای متعدد می‌نهادیم حجم کتاب دو چندان می‌شد و معلوم نبود فائده بیشتری در بر داشته باشد.

بعضی مصراع‌ها که جنبه مثل دارد بعنوان مثل ذکر شده است. مانند این مصراع از متنبی: و من قصد البحر استقل السواقیا «۱»

یا این مصراع از ابو فراس: و للناس فیما یعشقون مذاهب «۲»

لغاتی را معنی کردم که فهم آن برای کسانی که تحصیلاتی در حدود متوسطه دارند، دشوار است و لغات متداول معنی نشد.

شعرهایی که معنی آن آشکار می‌نمود ترجمه نگردید و تنها کلمات مشکل آن را معنی کردم.

از شرح اعلام جغرافیایی مشهور مانند: مرو، تبریز، مشهد و قوچان که برای همگان روشن است، یا به آسانی می‌توان بآخذ آن دست یافت، خودداری کردم و در شرح اعلام جغرافیایی مجهول یا نامشهور باختصار پرداختم، تا بدان حد که حدود تحقیقی یا تقریبی مکان معلوم شود، و اصولاً در شرح همه کلمات (لغت و اعلام) ایجاز رعایت شده است، جز در مواردی اندک که تفصیل مطلب لازم می‌نمود.

در فهرست اشعار عربی از قاعده‌ای که در کتب تازی جاری است پیروی نشد و در قافیه، صورت مکتوب کلمه بحساب آمد نه حرف قافیه. بدین ترتیب که الف اطلاق، واو و یاء اشباع و ضمیر جزء قافیه محسوب شده است. این عمل خلاف قاعده

(۱) - ح - ۵ ص ۴۲۶.

(۲) - ح ۱۸ ص ۱۵۰.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۳۸

را بخاطر سهولت کار فارسی زبانان مرتکب شدم. فضلا که قادر بر تشخیص حرف قافیه از زوائد آن هستند خود بدین ابیات آشنایی دارند، و گویندگان شعر و مآخذ اصلی آن را میدانند. من در اینجا رعایت حال کسانی را کردم که برای یافتن کتاب (المعجم) مدتها فیش‌های حرف الف! کتابخانه‌ها را بهم می‌زنند و سرانجام باین نتیجه می‌رسند که المعجم در کتابخانه نیست! بعلاوه چنانکه گفته شد این کتاب متنی فارسی است و اعمال قواعد فارسی در آن (تا آنجا که مخل بمعنی نباشد) بی‌مانع بنظر می‌رسد.

میرزا مهدی خان و زندگانی او

اشاره

میرزا مهدی خان و زندگانی او

از دوران کودکی و چگونگی تحصیل میرزا مهدی خان اطلاعی نداریم. پیداست که او نیز مانند صدها تن منشی و تاریخ‌نویس و شاعر ایرانی است که چون از خانواده‌ای سرشناس و اشراف‌منش نیستند، بخش نخستین زندگانی آنان روشن نیست. سپس هنری کسب کرده و بمقامی رسیده و به بزرگی یا پادشاهی پیوسته و شهرتی یافته‌اند.

آقای سهیلی خوانساری در مقاله‌ای که تحت عنوان (گوشه‌ای از تاریخ) در مجله توشه «۱» نوشته‌اند، درباره میرزا مهدی خان چنین آرند:

«اصفهان پایتخت و دارالعلم بود، اهل فضل و ادب از هر طرف برای تکمیل معلومات خود به آنجا می‌آمدند ... محمد نصیر هم پسر خود مهدی را از استرabad به اصفهان آورد، تا در آنجا کسب علم و دانش کند ... محمد نصیر باهوش و استعدادی که در مهدی مشاهده کرده بود، برای او آینده درخشانی پیش‌بینی می‌کرد، زیرا مهدی در مدت کمی در تحصیل مقدمات علوم از اقران سبقت جسته بود ...». ولی چنانکه خود نویسنده محترم مقاله هم شفاه تأیید کردند، این موضوع کشف آئی و استنباط شخصی است. از مقاله مفید و مبسوط آقای خوانساری که بگذریم، آنچه در تذکرها پیرامون احوال میرزا مهدی خان نوشته‌اند، مربوط بدوران کمال و شهرت اوست.

نخستین تذکره‌ای که نام وی در آن آمده است، تذکره ریاض الشعراء تألیف علی قلی خان واله داغستانی است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی کوکب «۲» چنین نویسد:

(۱) - شماره ۱- ۲. سال ۱۳۳۷

(۲) - درباره این لقب مفصلا بحث خواهد شد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۰

از مستعدان روزگار و صاحب کمالات و الامقدار بود در خدمت قهرمان ایران بسر می‌برد و چند سال قبل از این از فرط محن که لازم این زمان افتاده از رنج زندگی آسود، اشعار بلند آبدارش از مثنوی و قصاید و غزل و رباعی و قطعه و غیره بسیار است، در هنگام تسطیر این سطور سوای این چند بیت چیزی در نظر نبود بهمین قدر اکتفا نمود ...»

دیگر محمد صادق نامی است که در تاریخ گیتی‌گشا اشارتی بدو کرده و نویسد:

«مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادر شاه به شراکت میرزا مهدی خان منشی، صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید، با دستگاہی که لایق دولت نادر شاه تواند بود متوجه اسلامبول، و بدار السلام بغداد رسیده نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدی خان منشی مورخ مراجعت، و مصطفی خان در آنجا متوقف گردید ...» (۱)

دیگر مجمع التواریخ تألیف محمد خلیل مرعشی است که به سال ۱۲۰۰ هجری قمری تألیف شده است. مؤلف این کتاب در سه جا از میرزا مهدی خان نام می‌برد. یکی در آغاز کتاب که چنین نویسد:

«اما بعد چون از مورخان تواریخ که من ابتدای فتور و شورش افغانه غلزی قندهار که در سنه یک‌هزار و یک‌صد و بیست هجری حادث شده لغایت حال که تاریخ یک‌هزار و دوصد و هفت هجری است، احدی اسباب آغاز شورش و افساد جماعت افغانه غلزه و ابدالی و بعضی از وقایع و سوانح متبوعه بعد از آن را در رشته تحریر مندرج نساخته مگر میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری که بعضی از احوالات را بنا بر مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده» (۲) و دیگر در پایان کار شاه سلطان حسین چنین آرد:

«کیفیات وقایع شهادت خاقان سعید شهید را شیخ محمد علی حزین و میرزا

(۱) - تاریخ گیتی‌گشا مصحح آقای نفیسی ص ۳۲.

(۲) - مجمع التواریخ ص ۱.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۱

تصویر منسوب به میرزا مهدی خان. (از مجموعه خانم بیانی) عکس از آقای رستمی عکاس اداره کل باستانشناسی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۲

مهدی خان مصنف تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده‌اند، از آنجا باید طلب داشت» (۱)

و دیگر در باب آمدن قوم ارس (روسیان) است به گیلان که چنین آرد:

«و بیان این مقال و تفصیل این اجمال را میرزا مهدی خان مصنف تاریخ نادری بطول و بسط مذکور نمود ...» (۲)

مأخذ دیگر تذکره خلاصه الافکار تألیف ابو طالب ابن حاج محمد تبریزی اصفهانی است. مؤلف به سال ۱۲۰۶ هجری شروع بتألیف کتاب کرده است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی خان کوکب چنین آرد:

«از مستعدان روزگار و میرزایان عالیشان بلند مقدار بود. دار الانشای نادری تعلق بوی می‌داشت، و بسبب سلامتی طبع و جودت ذهن و ذکا با وجود قرب چنان آتشی جامه خود را از سوختن نگاهداشت. در سنه یک‌هزار و یک‌صد و شصت هجری به همراه مصطفی خان بکدلی به سفارت روم مأمور گردید و هنوز از بغداد تجاوز ننموده بود که خبر قتل آن قهرمان جهان انتشار یافته باعث مراجعت گردید. گویند که دیگر به شغلی نپرداخت و در مازندران که موطنش بود به خانه‌نشینی گذرانید و از جمله آثار خامه سحر نگارش تاریخ جهانگشای نادریست که بروانی لفظ و شوخی معنی و با وجود قلت عبارت به کثرت لب و معانی در منشآت روزگار ممتاز است، و این معنی از بعضی فقرات بداعت (براعت؟) استهلال آن که در ابتدای هر سال بتمهید بهار به نوروزی بکلیات وقایع آن سال می‌نماید و در این مقام مسطور گشته به خوبی ظاهر می‌شود و این صنعت در فن تاریخ از مخترعات او بوده

باشد». «۳» سپس از هریک از فصل‌های جهانگشا نمونه‌ای نقل کرده است. دیگر تذکره صحف ابراهیم مؤلف به سال ۱۲۰۵ هجری است. نویسنده تذکره درباره میرزا مهدی خان چنین آرد:

(۱) - مجمع التواریخ (ص ۵۹).

(۲) - مجمع التواریخ ص ۷۴.

(۳) - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۳

میرزا مهدی کوکب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بوده در خدمت قهرمان ایران به عزت و اعتبار بسر می‌برد» «۱».

دیگر تذکره صبح گلشن است که ذیل کلمه کوکب نویسد:

«کوکب تخلص میرزا مهدی خان مازندرانی که بعهدہ انشاپردازی نادر شاه قهرمان ایران سرفرازی داشت، و نادرنامه و درّه نادره یادگار گذاشت، نادر شاه او را همراه مصطفی خان به ایلچی‌گری بحضور خواندگار روم فرستاد. وی در اثناء راه بعد و رود بغداد، واقعه هلاک نادر شنیذ برگشته رخ بوطن نهاد، و کوکب طالع را در افول دیده پا به زاویه انزوا کشید و تردد در تلاش اسباب معاش عبث دید ...» «۲»

و در ذیل کلمه مهدی آرد:

«مهدی - میرزا مهدی خان که از حضور نادر شاه اولاً عهده سوانح نگاری داشت من بعد بر مسند دبیری و مشیری شاه جبروت نگاه قدم گذاشت، در رزانت رأی و متانت فکر و جودت طبیعت لوای یکتایی می‌افراشت و نظم و نثر بکمال خوبی و خوش اسلوبی می‌نگاشت. حالات و وقایع نادری را بسه طریق در رشته تحریر کشیده یکی وقایع هر سال به غایت سلاست طرازیده. دوم تاریخ نادری که به عبارت روزمره اهل زبان مقبول خاص و عام گردیده. سوم دره نادره که بکمال دقت و لطافت، صنعت جناس را در وی برگزیده ...» «۳»

آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟

آیا کوکب لقب این میرزا مهدی خان است؟

آقای سهیلی خوانساری ضمن مقاله خود نوشته‌اند:

«سلطنت شاه سلطان حسین ... رو بزوال می‌رفت اختلافات روز بروز میان امرا و ارکان دولت بیشتر می‌شد، افغانه برای تصرف ایران لشکرکشی می‌کردند و قسمتی از خاک خراسان را متصرف شده بودند، در چنین وضع و زمانی میرزا مهدی

(۱) - صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (حرف ک).

رقم ۶۱).

(۲) - صبح گلشن ص ۳۴۴.

(۳) - صبح گلشن ص ۴۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۴

کوکب بشغل باغبان‌باشیگری یا باصطلاح امروز (ریاست بیوتات سلطنتی) مفتخر شد و فرمان این منصب را که در آن زمان منصب بسیار عالی و شامخی بود برای او صادر کردند ...» «۱»

منظور از این فرمان همانست که سواد آن در مخزن الانشاء «۲» نیز بچاپ رسیده است و ذیلا عبارات مورد نیاز نقل می‌شود:

«... مصداق این مقال شاهد احوال نیکومآل عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه میرزا مهدی خان متخلص به کوکب گشته که بیت ضمیمه را به خامه اخلاص نوشته و بنیاد عمارات وجودش را به آب و گل نیک اعتقادی سرشته است، لهذا از ابتدای هذه السنه قوی‌ئیل خیریت دلیل و ما بعد، نظارت کل باغات و عمارات دار السلطنه اصفهان را به عالی‌جاه مشار الیه مفوض و مرجوع فرمودیم ...»

انتشار این مقاله توهمی را ایجاد کرد که چون نویسنده این فرمان شخص میرزا مهدی خان استرآبادی است، و منصبی که در این فرمان ذکر شده نظارت باغاتست، و میرزا مهدی خان خود را در کتابهای خویش به لقب کوکب یاد نکرده است، پس این فرمان بنام میرزا مهدی دیگری که ملقب به کوکب بوده صادر شده.

آقای منزوی در فهرست کتابخانه مشکاة در این باره چنین نوشته‌اند:

«... کهن‌ترین کسی که از وی (میرزا مهدی خان) یاد کرده، سید علی حسن پسر محمد صدیق هندی است. او در صبح گلشن (ن-۱۲۹۵) دو جا نام میرزا مهدی را آورده نخست در حرف (ک) بعنوان کوکب، دوّم با اندک دگرگونی در حرف (م) بعنوان مهدی خان منشی، و در دوّمین بار هیچ یادی از تخلص کوکب نکرده است ...

تاریخ‌نگاران اروپایی مانند ریو و لکهارت نیز او را بلقب کوکبی خوانده‌اند ...

ولی گویا کوکب یا کوکبی لقب شاعریست که در هند بوده است، چه نام میرزا مهدی خان در تذکره‌های فارسی در شمار شاعران نیامده. آذر بیکدلی ... و محمد صادق

(۱)- مجله توشه شماره ۱-۲.

(۲)- ص ۸۸-۸۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۵

نامی ... همچنین خود میرزا مهدی خان در سراسر دره نادری (نادره) و تاریخ جهان‌گشای نادری هیچ‌گاه بلقب کوکب یا کوکبی اشارتی نکرده‌اند» (۱)

سپس این احتمال در نظر آقای منزوی تا آنجا قوت یافته است که در مجلد نهم الذریعة ذیل عنوان دیوان کوکب استرآبادی چنین نوشته‌اند:

در صبح گلشن آرد:

«کوکب تخلص میرزا مهدی خان منشی نادر شاه و صاحب دره نادری (درّه نادره) است، و دیگر تذکره‌نویسان هندی و قاموس الاعلام و ریحانة الادب مطالب خود را از این کتاب گرفته‌اند، ولی ظاهراً آنان میرزا مهدی خان منشی نادر شاه را که برای او تخلصی یافت نشد، با مهدی خان کوکب که «باغبان‌باشی» شاه سلطان حسین بوده است اشتباه کرده‌اند» (۲)

و در ذیل «دیوان کوکب باغبان‌باشی» نویسد:

«او میرزا مهدی خان است که بمنصب باغبان‌باشی شاه سلطان حسین صفوی منصوب شده است، و فرمان او را میرزا مهدی خان که سپس به منشی‌گری نادر شاه رسید نوشته است ...» (۳)

مبنای شک و تردید درباره لقب میرزا مهدی خان که بجعل میرزا مهدی باغبان‌باشی منتهی گردیده همین احتمال آقای منزوی است، سپس این احتمال در بعضی نوشته‌ها در قالب دور و تسلسل ریخته شده و مهدی باغبان‌باشی موهوم، در لباس حقیقت جلوه کرده است.

ولی ظاهراً و بلکه مطمئناً در نوشته صبح گلشن و تذکره‌نویسان هندی هیچ‌گونه تخیلی رخ نداده بلکه این تخیط در فهرست کتابخانه مشکاء و مجلدات الذریعه است، و همین استنباط دیگران را به گمراهی انداخته است، زیرا:

اولاً- در هیچیک از تذکره‌ها و تاریخهای آخر دوره صفوی و عصر افشاری

(۱)- فهرست کتابخانه مشکاء تالف آقای منزوی ج ۲ ص ۲۷۲

(۲)- الذریعه ج ۹ ص ۹۲۴

(۳)- الذریعه ج ۹ ص ۹۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۶

سخنی از مهدی باغبان‌باشی، یا مهدی کوب (جدا از میرزا مهدی خان مورد نظر) در میان نیست، و از دو میرزا مهدی خان منشی که هر دو در عصر نادر و یا شاه سلطان حسین باشند نشانی دیده نشد.

ثانیاً- منصبی که در فرمان بمیرزا مهدی خان محول شده، نظارت باغها و عمارتهای دار السلطنه اصفهانست نه شغل باغبان‌باشیگری، و نظارت باغات ... منصب است نه شغل، و باصطلاح امروز محل حقوقی است که برای گیرنده فرمان تعیین می‌شود، و ممکن بود دارنده منصب مادام‌العمر توجهی بموضوع کار خود نکند.

وقتی شیخ ابو القاسم رشتی مؤلف تحفه ناصریه درباره محمد محسن میرزا قاجار می‌نویسد:

«از دیگر ملک‌زادگان بار و بازیافتگان دربار ممتاز، و بمنصب جلیل امیرآخوری سرافراز است»

معنی آن این نیست که این شاهزاده هر روز صبح سطل به یک دست و قشو و جارو بدست دیگر به اصطبل شاهی می‌رفته است. همچنین معنی نظارت بر باغات خاصه، این نیست که میرزا مهدی خان موظف بوده است آب‌پاش و قیچی برداشته گل آب دهد یا پشت بام‌ها را گل کاری کند.

ثالثاً- در عبارت فرمان سخن از منشیگری گیرنده فرمان آمده است:

«عزت و سعادت همراه میرزا مهدی خان متخلص به کوب ... که بیت ضمیر را به خامه اخلاص نوشته ...»

پس این میرزا مهدی خان دیگر، که صاحب قلمی او هنگام صدور این فرمان مورد توجه شاه سلطان حسین بوده است کیست؟ و در کدام کتاب ذکری از او رفته است؟

رابعاً- اگر به یکی از منشیان یا رئیس دار الانشاء از طرف شاه منصبی اعطا شود و خود متن فرمان خویش را تهیه کرده بامضاء برساند، نه دوری رخ می‌دهد نه تسلسلی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۷

خامساً- تذکره‌نویسانی که معاصر با میرزا مهدی خان یا اندکی پس از او بوده‌اند، در کتابهای خویش ویرا بلقب کوب خوانده‌اند، از آن جمله واله داغستانی مؤلف ریاض الشعر است که ذیل عنوان میرزا مهدی کوب نویسد:

«از مستعدان روزگار و صاحب کمالات و الامقدار بود در خدمت قهرمان ایران «۱» بسر می‌برد».

این میرزا مهدی کوب چه کسی جز مؤلف دره تواند بود؟ اگر در مورد فرمان شاه سلطان حسین بااحتمال ضعیف و غیر قابل قبول ممکن بود دو میرزا مهدی خان تصور کرد، یکی مهدی باغبان‌باشی و دیگری میرزا مهدی خان منشی نادر، در عصر نادر، میرزا مهدی کوب که از مستعدان و صاحب کمالات و الامقدار روزگار باشد و در خدمت نادر بسربرد، جز میرزا مهدی خان استرآبادی نمی‌توان تصور کرد و در تاریخ‌ها اثری از میرزا مهدی خان دیگری نیست.

علی قلی خان واله، ریاض الشعراء را به سال ۱۱۶۹ پایان داده و ماده‌تاریخ اختتام آن را چنین سروده است:

این تذکره چون طرب‌فزای دل شد تاریخش را دل از خرد سائل شد گفتا ز «ریاض الشعراء» رفت «خزان» «وردی» چو بهار سر زده داخل شد «ریاض الشعراء»، بحساب ابجد ۱۶۱۳ است، چون «خزان» را که بحساب ابجد ۶۵۸ است از آن کسر کنیم، ۹۵۵ باقی می‌ماند و چون ورد سر زده «ردی» را که ۲۱۴ است بر آن بیفزاییم ۱۱۶۹ خواهد بود.

بنابراین واله معاصر میرزا مهدی خان بوده است، و تصریح او به ملقب بودن وی به کوکب دلیل غیر قابل تردید است. حال بازهم ممکن است بگویند، چون در نوشته واله تصریحی بمؤلفات میرزا مهدی خان نیست و شعری را هم که واله بنام مهدی کوکب نوشته است، در جهانگشا

(۱) - مقصود از قهرمان ایران «بتصریح خود وی» نادر شاه است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۸

و دره نادره دیده نمی‌شود، و در نتیجه بازهم این تردید باقی خواهد ماند که شاید این مهدی کوکب شخص دیگری بوده است که در خدمت نادر می‌زیسته است، پس نمی‌توان گفت که مهدی کوکب همان میرزا مهدی خان استرآبادی است. هر چند این احتمال ارزشی ندارد، ولی مأخذ دیگری در دست داریم که هرگونه تردیدی را بکلی رفع می‌کند و آن تذکره خلاصه الافکار تألیف ابو طالب تبریزی است که در ۱۲۰۶ شروع بتألیف آن کرده است. مؤلف در مقدمه تصریح کند که مطالب این کتاب را در مدت ۲۵ سال فراهم آورده است. وی ذیل عنوان میرزا مهدی خان کوکب شرحی نوشته است که در ص (لط) این مقدمه درج شد. آنچه مورد استناد ماست، اینکه وی میرزا مهدی خان کوکب را مؤلف جهانگشای نادری نوشته، و فصل‌هایی از جهانگشا بعنوان نمونه آورده است. همچنین مؤلف صحف ابراهیم آرد:

«میرزا مهدی کوکب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بود در خدمت قهرمان ایران (نادر) به عزت و اعتبار بسر می‌برد.» (۱) صحف ابراهیم در ۱۲۰۵ هجری قمری پایان یافته و مؤلف بتصریح خود هنگام تألیف کتاب شصت‌ساله بوده است، یعنی در ۱۱۷۳ که محتملاً سال مرگ میرزا مهدی خان است، مؤلف در حدود سی سال داشته و از معاصران میرزا مهدی خان است، و تصریح وی درباره ملقب بودن او به کوکب دلیلی قطعی و غیر قابل جرح است. با این مقدمات مسلم است که دیگر احتمال وجود دو میرزا مهدی، یکی مهدی خان کوکب باغبان و دیگر مهدی خان استرآبادی مؤلف دره، بر اساسی نیست.

پایان کار مؤلف دره

پایان کار مؤلف دره

از سالهای آخر عمر میرزا مهدی خان، جز چند آگهی مختصر نداریم. محمد کاظم در واقعه تسخیر قلعه گنجه نویسد:

(۱) - صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۴۹

چون کار تسخیر قلعه بتأخیر افتاد، نادر آزرده شد، و منشیان را که میرزا مهدی خان در جمله آنان بود، احضار کرد و بدانها گفت شما با قلم تراش و مقراض بقلعه حمله کنید، و آن را بتصرف درآورید. منشیان رو بقلعه نهادند، ولی به وساطت فرماندهان لشکر نادر از تصمیم خویش منصرف شد (۱).

بنقل لاکهارت نادر روز تاجگذاری ویرا از ریاست رقم‌نویسان برداشت و او را به تاریخ‌نویسی گماشت (۲).

به سال ۱۱۵۹ بامر نادر به همراه مصطفی خان شاملو به دربار عثمانی رفت. خود وی در جهانگشا (وقایع سال ۱۱۵۹) چنین آرد: «و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف به سفارت تعیین و تخت طلائی مرصع به لآلی غلطان که حاصل عمّان را در جیب و دامن داشت با دو زنجیر فیل رقاص که از تحائف و غرائب هندوستان بود، برای پادشاه والاجاه با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته، نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حروف و هدایا را به مصطفی خان تسلیم نمودند».

میرزا مهدی خان در بغداد از قتل نادر اطلاع یافت. از اینجا دیگر پایان حال او بدرستی معلوم نیست.

مرحوم هدایت در شرح حال محمد مهدی خان شحنه مازندران نویسد:

«جدش (حاجی محمد خان بیات) در زمان نادر شاه مأمور ساختن چند فروند کشتی گشته ... بعد از نادر شاه با میرزا مهدی خان به مکه معظمه رفته بمازندران بازآمد» (۳) ظاهر عبارت چنان است که مقصود همین میرزا مهدی خان منشی است، بنابراین مؤلف دره و جهانگشا توفیق حج هم یافته است.

(۱) - عالم آراء تألیف محمد کاظم. نسخه عکسی. ص ۵۹۶.

(۲) - نادر شاه گردآوری و ترجمه آقای دکتر شفق ص ۱۳۳.

(۳) - روضه‌الصفای ناصری ج ۹ ذکر شعرا و فضیله‌ی عهد خاقان مغفور.

سال مرگ وی

سال مرگ وی

سال مرگ وی نیز دقیقاً معلوم نیست. چنانکه نوشتیم علی قلی خان واله در ریاض الشعراء نویسد:

«چند سال قبل از این از فرط محن که لازم این زمان افتاد از رنج زندگی آسوده».

بدین تقریب مرگ وی باید بین سالهای ۱۱۶۲ - ۱۱۶۶ باشد. آنچه نوشته واله را تأیید می‌کند، اینست که میرزا مهدی خان حوادث تاریخی پس از سلطنت شاهرخ را متعرض نشده است، و اگر تا سال ۱۱۷۳ زنده می‌بود می‌بایست وقایع ایام کریمخان را نیز بنویسد، مگر آنکه بگوییم قصد او فقط نوشتن تاریخ افشاریه بوده است.

آقای سهیلی در مقاله‌ای که پیرامون شرح حال مؤلف نوشته‌اند، چنین آرند:

«و او بقیه عمر را در گوشه عزلت بی‌جارو جنگال به مطالعه کتب اشتغال جست تا آنکه بین سنوات ۱۱۷۵ - ۱۱۸۰ از این جهان فانی درگذشت» (۱). در هیچیک از مآخذ، ذکری از این تاریخ نرفته است.

دلیل کسانی که مرگ میرزا مهدی خان را پس از سال ۱۱۷۳ میدانند، ماده تاریخی است که برای اتمام سنگلاخ سروده‌اند، و تاریخ پایان یافتن آن را ۱۱۷۳ تعیین کرده‌اند، ولی خود مؤلف در آغاز سنگلاخ تصریح می‌کند که این کتاب را در سلطنت نادر شاه نوشته است:

«لهدا این کمینه در عهد دولت قآن اعظم و خاقان اکرم خدیو سلیمان جاه شاهنشاه سکندر دستگاه داور مهر افسر فلک مقدار، نادر شاه افشار با وصف مزاولت خدمت سلطانی و اشتغال بمشاغل دیوانی که در سفر و حضر ملازم حضور و با وقایع نگاری و ضبط صادرات امور و عرض مطالب جمهور و تحریر فرامین و انجام مهام نزدیک

و دور مأمور بود، بجمع و تألیف این نسخه پرداخت، و آن را بترتیب حروف تهجی مرتب و هر حرفی را بحرکات ثلاث معرب ساخته هر باب را مبتنی بر چند حرف نمود و بنا بر صلابت الفاظ و صعوبت لغات آن را به سنگلاخ موسوم...» (۱) مگر اینکه بگوئیم شروع بتألیف کتاب در عهد نادر بوده و به سال ۱۱۷۳ پایان یافته است. آنگاه نوشته ریاض الشعراء را هم چنین تفسیر کنیم، که چون علی قلی خان در هند می‌زیسته و رابطه وی با ایران منقطع شده و از احوال میرزا مهدی خان بی‌اطلاع مانده او را مرده پنداشته است!

آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان

آثار و مؤلفات میرزا مهدی خان

تالیفات میرزا مهدی خان عبارتست از:

- ۱- تاریخ نادر شاه که به (جهانگشای نادری) معروف و نسخه‌های خطی و چاپی آن فراوان است، و اخیراً نیز به هزینه انجمن آثار ملی بطبع رسید (نشریه شماره ۴۵ انجمن آثار ملی). مطالب این کتاب تا اندازه‌ای مفصل‌تر از دره و نثر آن (جز در بعض سر فصل‌ها) ساده و روان است و کمتر صناعت‌های لفظی دارد.
- ۲- درّه نادره. که درباره آن بتفصیل بحث کرده‌ایم.
- ۳- وقایع روزانه سلطنت نادر شاه. نام این کتاب در صبح گلشن (۲) و فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بنقل از مرحوم تربیت آمده است.
- ۴- سنگلاخ. فرهنگ لغات امیر علی شیر نوایی (لغت ترکی به فارسی) با مقدمه مفصلی در دستور زبان ترکی و (ضوابط و قواعد لغت ترک) که آن را مبانی اللغه نامیده، و تذهیلی در لغات عربی و فارسی و کنایاتی که در کتب منظوم و محبوب القلوب میر علی شیر آمده است. این کتاب در سال ۱۹۶۰ به سرمایه اوقاف گیب در لندن بچاپ رسید.
- ۵- منشآت وی، شامل احکام و فرمان‌ها و عهدنامه‌ها و مکاتبات دوستانه، که پس از وی جمع‌آوری شده و ضمن مخزن الانشاء بچاپ رسیده است.

(۱)- ص ۱-۲ نسخه گراوری اوقاف گیب.

(۲)- ر ک ص (م) این مقدمه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۲

۶- اشعار: ابیات پراکنده‌ای بنام میرزا مهدی خان در تذکره‌ها چاپ شده و ابیاتی دیگر از وی نزد عامه مشهور است. در اینکه میرزا مهدی خان طبع شعر داشته سخنی نیست، چه در قدیم شعر سرودن یکی از هنرهای منشیان و فضیله‌ای وابسته به دربار بوده است. دیوانی از طوفان هزارجریبی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است.

این شاعر معاصر میرزا مهدی خان استرآبادی است، و قصیده‌ای در ستایش نادر سروده و بنظر مؤلف دره رسانیده است. میرزا مهدی خان در نامه‌ای که بدو نوشته ویرا سخت ستوده و شعر او را تحسین کرده است. گردآورنده دیوان طوفان این نامه را در مقدمه کتاب ثبت کرده است، از اینجا نیز می‌توان به شعرشناسی و شاعری مؤلف جهانگشا و درّه وقوف یافت. ابیاتی که در تذکره‌ها بنام او ثبت است:

ز سوز عشق تسکین دل بی‌تاب خود کردم ز آتش چاره بی‌تابی سیماب خود کردم «۱» ز پهلوی دل روشن شدم همچون صدف ویران نمودم قطره‌ای را تربیت سیلاب خود کردم به آیین شهادت خودپرستم کرد از تیغش که هر زخم نمایان را بتن محراب خود

کردم شدم در پرده هر ذره پنهان عمرها کوکب که تا سیر فروغ مهر عالمتاب خود کردم «۲» مطلب مطلب گر همه خود پادشهی است پیوسته سرانجام طلب روسیهی است گر ماه شود طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پر کند باز تهی است *** چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است بیداد مکن گرت بهر دم ستمی است مغرور مشو به خود که اصل من و تو گردی و شراری و نسیمی و دمی است «۳»

(۱) - صبح گلشن. ریاض الشعراء (ذیل کوکب).

(۲) - ریاض الشعراء نسخه خطی کتابخانه ملی (ذیل کوکب).

(۳) - صبح گلشن ص ۴۸۹. این دو رباعی در دره نادره ص ۶۸۹ همین چاپ موجود است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۳

۷- کتابخانه:

میرزا مهدی خان کتابخانه نفیسی داشته که آن را بر اولاد ذکور خود نسلا بعد نسل وقف کرده است. سواد این وقف‌نامه در مخزن الانشاء موجود است. لیکن پس از مرگ وی کتابخانه از میان رفته و نسخه‌های آن هریک به گوشه‌ای افتاده است. مجموعه‌ای از احکام و فرامین در کتابخانه ملی ملک موجود است «۱» که خط و مهر میرزا مهدی خان در پشت آن دیده می‌شود. عکس این کلیشه را دوست فاضل ارجمند آقای سهیلی خونساری شخصا تهیه فرموده و در اختیار نگارنده نهاده‌اند، از ایشان نهایت سپاسگزارم.

۸- اولاد و احفاد:

در مقاله‌ای که بمناسبت درگذشت مرحوم تربیت در مجله ارمان سال بیستم شماره ۷-۸ مهر ۱۳۱۸ درج شده نسب او چنین آمده است: «محمد علی تربیت فرزند مرحوم میرزا صادق پسر میرزا جواد پسر میرزا علی اکبر پسر میرزا مهدی خان وزیر و منشی نادر می‌باشد».

(۱) - این مجموعه به شماره ۶۰۱۸ در کتابخانه ملی ملک ثبت شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۴

آقای ابن یوسف در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار از قول مرحوم تربیت نوشته‌اند: «در سال آخر عمر نادر شاه ۱۱۶۰ به سفارت روم (ترکیه فعلی) رفته (میرزا مهدی خان) پس از مرگ نادر شاه به تبریز آمده و بفاصله کمی بدرود زندگانی گفته و تاریخ روزانه نادر را نیز نوشته ولی نسخه‌ای از آن در دست نیست» «۱» و بحکم اهل البیت ادبی بما فی البیت توجیه این نسب‌نامه و تردید در آن اجتهاد مقابل نصّ خواهد بود.

(۱) - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۶۹.

فهرست مآخذ تصحیح کتاب

فهرست مآخذ تصحیح کتاب

۱- آتشکده آذر. تألیف لطف‌علی بیگ آذر با تعلیقات نگارنده. کتابفروشی زوار. تهران.

۲- الآثار الباقیه عن القرون الخالیة ابو ریحان بیرونی. چاپ لایبزیگ ۱۹۲۳ میلادی:

۳- آثار تاریخی کلات و سرخس. آقای بامداد. نشریه شماره ۳۰ انجمن آثار ملی.

- ۴- آندراج (فرهنگ عربی و فارسی به فارسی) محمد پادشا.
- ۵- احادیث مثنوی. فروزانفر. دانشگاه تهران. شماره ۲۸۳.
- ۶- احوال و اشعار رودکی. بتصحیح آقای سعید نفیسی. چاپ کتابخانه ترقی. تهران. ۱۳۰۹ شمسی.
- ۷- استخوان‌شناسی. دکتر نعمت الله کیهانی. انتشارات دانشگاه تهران. شماره ۲۰۱. سال ۱۳۳۳.
- ۸- اختیارات بدیعی. مفردات ادویه. علی بن حسین انصاری، نسخه‌های خطی از کتابخانه لغت‌نامه دهخدا.
- ۹- الاعلام. قاموس تراجم. خیر الدین زرکلی. المطبعة العربیة. مصر ۱۳۴۶ هجری قمری.
- ۱۰- اعیان الشیعة. سید محسن امین عاملی. بیروت.
- ۱۱- اقرب الموارد (قاموس عربی بعربی). سعید الخوری الشرتونی
- ۱۲- امثال و حکم. علی اکبر دهخدا. چاپ اول. تهران.
- ۱۳- انجمن آرای ناصری. (فرهنگ فارسی به فارسی). رضا قلی خان هدایت.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۶
- ۱۴- بحر الجواهر. (فرهنگ لغات و مصطلحات طبی). محمد بن یوسف الطیب الهروی. چاپ سنگی تهران. ۱۲۸۸ هجری قمری.
- ۱۵- برهان قاطع (فرهنگ فارسی به فارسی) محمد حسین بن خلف تبریزی.
- با تصحیح و تعلیقات آقای دکتر محمد معین. چاپ کتابفروشی زوار.
- ۱۶- بغیة الوعاء فی طبقات اللغویین و النحاة. جلال الدین عبد الرحمن سیوطی. طبع مصر. ۱۳۲۶.
- ۱۷- بهار عجم (فرهنگ فارسی به فارسی) لاله تیک چند بهار.
- ۱۸- پیدایش خط و خطاطان. عبدالمحمد مؤدب السلطان.
- ۱۹- تاج العروس. (قاموس عربی بعربی). سید محمد مرتضی الحسینی الواسطی.
- ۲۰- تاریخ آداب اللغة العربیة. جرجی زیدان. طبع دار الهلال. ۱۹۵۷
- ۲۱- تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح الله صفا. ج ۱ و ۲.
- ۲۲- تاریخ ایران باستان. مشیرالدوله پیرنیا. چاپ اول شرکت مطبوعات.
- ۲۳- تاریخ ایران. ژنرال سرپرسی سایکس. ترجمه فخر داعی. ج ۲. چاپ وزارت فرهنگ ۱۳۳۰.
- ۲۴- تاریخ علوم. پی‌یر روسو. ترجمه حسن صفاری. چاپ مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر.
- ۲۵- تاریخ مغول. عباس اقبال. تهران. ۱۳۱۲.
- ۲۶- تاریخ یعقوبی. احمد بن ابی یعقوب کاتب. چاپ نجف. ۱۳۵۸
- ۲۷- تحفه المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن) در مفردات ادویه. محمد مؤمن حسینی.
- ۲۸- التحفه الناصریه فی فنون الادبیة. شیخ ابو القاسم رشتی اصفهانی. تهران ۱۲۷۸ ه ق.
- ۲۹- تحقیق ما للهند من مقولة. ابو ریحان بیرونی. لایپزیک ۱۹۲۵.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۷
- ۳۰- تذکره نصرآبادی. طاهر نصرآبادی. چاپخانه ارمغان ۱۳۱۷.

۳۱- ترجمان البلاغة. محمد بن عمر الرادویانی. چاپ مصحح احمد آتش.

۱۹۴۹. استانبول.

۳۲- ترجمه مقدمه ابن خلدون. محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۶.

۳۳- تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار (تاریخ و صاف). تهران. چاپ افست ۱۳۳۸ از روی نسخه چاپ بمبئی ۱۲۶۹.

۳۴- التعریفات. علی بن محمد بن علی الجرجانی (میر سید شریف). طبع مصر. مطبعة مصطفى البابي. ۱۳۵۷

۳۵- تعلیقات چهار مقاله. بکوشش آقای دکتر محمد معین. کتابفروشی زوار.

۳۶- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم. ابو ریحان بیرونی. بتصحیح آقای جلال همایی تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸.

۳۷- التوسل الى التوسل. بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی بتصحیح مرحوم احمد بهمنیار. ۱۳۱۵

۳۸- ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب. عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی. قاهره. ۱۳۲۶

۳۹- جامع الصغیر. جلال الدین عبد الرحمن سیوطی.

۴۰- جزر و مد سیاسی در خلیج فارس محیط طباطبائی. مجله وزارت امور خارجه. شماره ۱۱. دوره دوم.

۴۱- جغرافیای مفصل ایران (سیاسی) مسعود کیهان. تهران. ۱۳۱۱

۴۲- جغرافیای مفصل ایران (طبیعی). مسعود کیهان.

۴۳- الجواهر فی معرفه الجواهر. ابو ریحان بیرونی. حیدرآباد دکن ۱۳۵۵.

۴۴- جمهره اللغة. محمد بن الحسن بن درید الازدی. حیدرآباد دکن. ۱۳۴۵

۴۵- جواهر الادب فی ادبیات و انشاء لغة العرب. سید احمد هاشمی. طبع ۱۳۵۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۸

۴۶- جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع. سید احمد هاشمی بک. مصر ۱۳۵۸

۴۷- جهانگشای نادری. میرزا مهدی خان استرآبادی. چاپ کلکته.

۴۸- حدائق السحر فی دقائق الشعر. رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط. مصحح مرحوم عباس اقبال. تهران.

کتابخانه کاوه.

۴۹- حدود العالم. بتصحیح آقای سید جلال الدین تهرانی. تهران. ۱۳۵۲ هجری قمری.

۵۰- حلیه الانسان و حلیه اللسان. سید جمال الدین ابن المهنّا. استانبول.

۵۱- دیوان البسه نظام قاری. چاپ استانبول ۱۳۰۳

۵۲- دیوان حافظ. مصحح مرحوم قزوینی و دکتر غنی.

۵۳- الذریعة الى تصانیف الشیعة. تألیف محمد محسن معروف به حاج شیخ آغا بزرگ.

۵۴- رساله دلگشا. تألیف عبید زاکانی. ضمیمه کلیات عبید زاکانی. مصحح مرحوم اقبال.

۵۵- رسمی قاموس عثمانی. ج ۱ مطبعة و کتابخانه جهان. استانبول ۱۳۳۰

۵۶- روضة الصفای ناصری. رضا قلی خان هدایت. تهران ۱۲۷۰ هجری

۵۷- دیوان خاقانی. مصحح مرحوم علی عبد الرسولی. تهران ۱۳۱۶

۵۸- دیوان فرخی سیستانی. مصحح مرحوم عبد الرسولی. تهران. ۱۳۱۱.

و مصحح آقای محمد دبیرسیاقی. تهران ۱۳۳۵

۵۹- دیوان منوچهری دامغانی. مصحح آقای محمد دبیرسیاقی. تهران.

۱۳۲۶

۶۰- ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین اسماعیل بن حسین جرجانی طبیب متوفی به سال ۵۳۰ نسخه خطی کتابخانه لغت‌نامه دهخدا.

۶۱- ریاض العارفین. رضا قلی خان هدایت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۵۹

۶۲- ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب. محمد علی تبریزی خیابانی.

۶۳- زندگانی شاه عباس اول. تألیف آقای نصر الله فلسفی استاد دانشگاه

۶۴- زهر الآداب و ثمر الالباب. ابو اسحاق حصری قیروانی. قاهره. مطبعه رحمانیه. ۱۹۲۵

۶۵- السامی فی الاسامی. ابو الفضل احمد بن محمد میدانی. چاپ سنگی

۶۶- سبک‌شناسی. مرحوم محمد تقی بهار استاد دانشگاه تهران

۶۷- سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۷

۶۸- سندبادنامه. محمد بن علی بن محمد الظهیری. تصحیح احمد آتش.

استانبول. ۱۹۴۸

۶۹- سیر حکمت در اروپا. مرحوم فروغی. چاپ زوار

۷۰- شاهنامه ثعالبی. ترجمه (غرر اخبار ملوک الفرس) محمود هدایت.

تهران. ۱۳۲۸

۷۱- صحاح الفرس. شمس الدین محمد بن فخر الدین هندو شاه. لغت‌نامه فارسی به فارسی. نسخه خطی کتابخانه لغت‌نامه دهخدا

۷۲- طبقات سلاطین اسلام. استانبولی لین پول. ترجمه مرحوم عباس اقبال.

تهران ۱۳۱۲

۷۳- عبد الله بن معتز. عبد العزيز سيد الاهل

۷۴- العقد الفريد. احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی. بتصحيح محمد سعيد العريان.

۷۵- عيون الاخبار. عبد الله بن مسلم بن قتيبة دينوري. دار الكتب المصريه ۱۳۴۳

۷۶- عيون الانباء في طبقات الاطباء. ابن ابى اصيبعه. چاپ ۱۲۹۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۰

۷۷- غياث اللغات. غياث الدين محمد بن جلال الدين رامپوری.

۷۸- فرائد الادب في الامثال و الاقوال السائرة عند العرب. اب لويس. ضميمه المنجد.

۷۹- فرائد اللال في مجمع الامثال. سيد ابراهيم طرابلسی

۸۰- فرهنگ ایران باستان. آقای پورداد استاد دانشگاه تهران. چاپخانه پاکتچی تهران ۱۳۲۶

۸۱- فرهنگ ترکی به فرانسه (السنه ترکیه و فرانسویه نک لغتی) چاپ پاریس.

۸۲- فرهنگ جغرافیایی ایران- دایره جغرافیایی ستاد ارتش

۸۳- فرهنگ نظام. سید محمد علی داعی الاسلام. حیدرآباد دکن

۸۴- فرهنگ نفیسی (فرنودسار) علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء)

۸۵- فوات الوفيات. محمد ابن شاکر ابن احمد کتبی. چاپ ۱۲۹۹ ه ق

- ۸۶- الفهرست. محمد بن اسحاق الندیم. چاپ مطبعه رحمانیه. مصر
- ۸۷- فهرست کتابخانه مشکاء. تألیف آقای منزوی. انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲۳ و ۱۶۸
- ۸۸- قاموس الاعلام ترکی. سامی بیک
- ۸۹- قاموس جغرافیایی افغانستان. از نشریات انجمن آریانا. دائرة المعارف. ۱۳۳۵.
- ۹۰- قاموس کتاب مقدس. ترجمه مستر هاکس. بیروت ۱۹۲۸
- ۹۱- قانون. ابن سینا. چاپ تهران. ۱۲۹۶ ه ق
- ۹۲- کالبدشناسی توصیفی. استخوان‌شناسی. انتشارات دانشگاه تهران. شماره ۴۴
- ۹۳- کالبدشناسی توصیفی. رگ‌شناسی. انتشارات دانشگاه تهران. شماره ۹۶
- ۹۴- کشاف اصطلاحات الفنون. محمد بن علی تهانوی
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۱
- ۹۵- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون. حاجی خلیفه کاتب چلبی
- ۹۶- کشف المحجوب. علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری. بتصحیح والتین ژوکوفسکی.
- ۹۷- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال. علاء الدین علی المتقی الهندی. چاپ اول
- ۹۸- کنز اللغات. محمد بن عبد الله الخالق ابن معروف. نسخه خطی کتابخانه سازمان لغت‌نامه دهخدا
- ۹۹- الكنوز العامرة فی شرح درة النادره (منتخباتی از دره) سید اولاد حسین شادان نقوی بخاری بلگرامی
- ۱۰۰- گلستان سعدی. مصحح آقای عبد العظیم قریب. چاپ ۱۳۱۰
- ۱۰۱- لسان العرب محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری
- ۱۰۲- لغت‌نامه. علی اکبر دهخدا. (مجلدات مختلف)
- ۱۰۳- مآثر الکرام (سرو آزاد) میر غلام علی آزاد بلگرامی. چاپ حیدرآباد ۱۹۱۳
- ۱۰۴- مجالس النفائس. میر علی شیر نوایی. مصحح آقای علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۳
- ۱۰۵- مجمع الامثال. ابو الفضل میدانی. ترتیب نجم کرمانی. تهران ۱۲۹۰
- ۱۰۶- مجمع التواریخ. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی. مصحح مرحوم اقبال. ۱۳۲۸
- ۱۰۷- مجمع الخواص. صادقی کتابدار. ترجمه دکتر خیام‌پور. تبریز ۱۳۲۷
- ۱۰۸- مجمل التواریخ پس از نادر. ابو الحسن بن محمد امین گلستانه. بتصحیح آقای مدرس رضوی تهران ۱۳۲۰
- ۱۰۹- مرآت البلدان. محمد حسن خان اعتماد السلطنه.
- ۱۱۰- معجم الادباء. یاقوت حموی. طبع مکتبه عیسی البابی الحلبی
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۲
- ۱۱۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم. باهتمام مدرس رضوی. چاپ دانشگاه
- ۱۱۲- معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی. زامباور. چاپ قاهره ۱۹۵۱
- ۱۱۳- معجم البلدان. یاقوت حموی.

- ۱۱۴- معجم المطبوعات العربیة و المعربیة. یوسف الیاس سرکیس. مصر. مطبعة سرکیس ۱۳۴۶-۱۹۲۸
- ۱۱۵- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی. لیدن. بریل
- ۱۱۶- معجم المؤلفین. عمر رضا کحالة. مطبعة ترقی دمشق
- ۱۱۷- المعرب من الکلام الاعجمی. ابو منصور موهوب بن احمد جوالیقی.
- بتصحیح احمد محمد شاکر. دار الکتب المصریه ۱۳۶۱
- ۱۱۸- مفاتیح العلوم. محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی
- ۱۱۹- منتهی الارب فی لغات العرب. عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پور. چاپ سنگی. تهران
- ۱۲۰- المنجد فی اللغة. اب لويس معلوف الیسوعی.
- ۱۲۱- المنجد فی الادب و العلوم. فردنیان توتل (ضمیمه المنجد)
- ۱۲۲- منجم العمران فی المستدرک علی معجم البلدان. محمد امین الخانجی
- ۱۲۳- مهذب الاسماء فی مرتب الاشیاء. محمود بن عمر بن محمود بن منصور الزنجی السجزی. نسخ خطی کتابخانه لغت نامه دهخدا.
- ۱۲۴- ناسخ التواریخ. محمد تقی لسان الملک. جلد احوال علی علیه السلام. چاپ سنگی. تهران.
- ۱۲۵- نزهه القلوب. حمد الله مستوفی. مقاله سوم چاپ لیدن ۱۳۳۱.
- ۱۲۶- نصاب الصبیان. ابو نصر فراهی.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، مقدمه، ص: ۶۳
- ۱۲۷- النقود العربیة و علم النمیات. بتصحیح و حواشی اب انستاس ماری الکرملی. قاهره ۱۹۳۹
- ۱۲۸- وفيات الاعیان و ابناء الزمان. ابن خلکان. طبع مکتبه النهضة المصریة.
- ۱۲۹- هنجار گفتار. سید نصر الله تقوی. چاپخانه مجلس. تهران ۱۳۱۷
- ۱۳۰- یتیمه الدهر فی شعراء اهل العصر. ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی. - دمشق
- دره نادره

مقدمه

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم دیاج «۱» دیباچه کتاب کتاب «۲» فصاحت قرین، مخطوط «۳» و مدبج «۱» [۴] از مدیح و آفرین جهان آفرینی است که غواص «۵» اراده اش درّه عقلیه «۲» [۶] عقل اول «۷» را از مغاص «۸» عاقول «۹» حکمت ژرف و در دور «۱۰» در خیز قدرت شگرف در یک آن بدو حرف «۱۱» پدید آورد. و از پرتو پرنور عقل فیاض «۱۲» اشنا «۳» [۱۳] اسنا «۴» [۱۴] نفیس نفس کل «۱۵» را با سنا «۱۶» بهی «۱۷» و بهای «۱۸» سنی «۵» [۱۹] آشنا ظهور

[۱]- نو: مدیح.

[۲]- نو: عقلیه.

[۳]- نو: آشنا

[۴]- ط: استانی

[۵]- ط: منی

(۱)- معرب دیا (ر ب). دیاگ- دیا قماشى باشد از حریر الوان (برهان).

(۲)- ج کاتب: نویسندگان.

(۳)- امف باب تفعیل: خط دار از هر چیزی (ر ب). صاحب جمال.

(ر ب).

(۴)- امف از باب تفعیل: آراسته بدیاج. (ر ب). منقوش. (المنجد).

(۵)- صیغه مبالغه از غوص، بدریا فروشونده بطلب مروارید. (ر ب).

(۶)- گرامی از هر چیزی.

گرامی قبيله. و در را عقيله دریا گویند. (ر ب).

(۷)- عقل اول یا صادر اول: به عقیده حکما نخستین صادر از باری تعالی عقل اولست و آن را سه اعتبارست: وجود او فی نفسه، و

وجود او از جهت وجود علت او، و امکان ذاتی وی. و بهر یک از این سه اعتبار از او امری صادر شود باعتبار وجود او عقل دوم از

او صادر شود. و باعتبار وجود غیری او نفس از وی صادر گردد. و باعتبار امکان آن جسم از او صادر شود (کش).

(۸)- جای فروشدن در آب. (ر ب).

(۹)- معظم دریا یا موج آن. (ر ب).

(۱۰)- گرداب که غرق کند. (ر ب).

(۱۱)- لفظ کن.

و منظور آیه شریفه: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (سوره یس آیه ۸۲) است.

(۱۲)- در نسخه چاپی این کلمه عقل اول معنی شده است، ولی ظاهراً مقصود از عقل فیاض عقل دهم است یعنی عقل فعال. و این

عقل مؤثر است در هیولای عالم سفلی، و صور و نفوس و اعراض را بر عناصر و مرکبات، این عقل افاضه کند. (رجوع شود به

کشاف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه عقل).

(۱۳)- گوهر گرانمایه (برهان).

(۱۴)- نعت تفضیلی، بلندتر، عالی تر

(۱۵)- عبارتست از فلک الافلاک.

(۱۶)- روشنائی برق و جز آن. (ر ب).

(۱۷)- خوب، نیکو (ر ب)

(۱۸)- روشنی

(۱۹)- بلند. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲

و بروز کرد. و از لمعه «۱» آن دو گوهر گرانبها، و فروغ [۱] آن دو اختر بیکران «۲» بها «۳» جراید «۴» جواهر «۵» مجزّادات «۶»، ترتّت

[۲] «۷» بزیب تکثر «۸» یافت، و مفارق «۹» نفوس مفارقات «۱۰» به اکالیل «۱۱» تعدّد آراسته گشت. اجرام «۱۲» علویّات «۱۳» از غلوّ

[۳] شوق انوار جمال جمیل او، جمله بر چرخ افتادند. چنانکه از بی‌قراری مهر انور روشنست، که سرگشته این معناست، و از آبله

پای چرخ مجدّر «۱۴» پیدا، که پیدا «۱۵» نورد این تمّنا. چون قبه این رواق «۱۶» مقرنس [۴] «۱۷» برافراشت و شمس [۵] «۱۸» زرین

خورشید و صور [۶] «۱۹» سیمین کواکب «۲۰» بنگاشت، از تأثیر حرکات شوقی «۲۱»

[۱]- نو، ط، و از فروغ.

[۲]- نو، تزیت.

[۳]- متن برابر ط و نو، عت، علو.

[۴]- نو، ط، رواق این مقرنس.

[۵]- نو، و بشمسه. ط و بشمیّه.

[۶]- نو و ط، صور سیمین

(۱)- روشنی، پرتو (لغت نامه دهخدا).

(۲)- مرکب از بی، پیشوند+ کران- کنار انتها: بی انتها، بی اندازه.

(۳)- درخشندگی. (ر ب). روشنی. (نصاب الصبیان).

(۴)- ج جریده دفتر (ناظم الاطباء) نامه، روزنامه (المنجد) نبشته روشن کرده شده (ر ب).

(۵)- ج جوهر، آنچه بذات خود قائم باشد، ضد عرض (ر ب).

(۶)- مجردات ج مجرد امف از باب تفعیل، آنچه در آن ماده نباشد، مقابل مادی، در تعریف مجرد گفته‌اند ممکن است که نه متحیز بود و نه حال در متحیز و آن را مفارق نیز نامند. رجوع به حاشیه (۱۰) شود.

(۷)- مص از باب تفعل آراسته شدن. (ر ب).

(۸)- مص از باب تفعل: متکثر موجوداتی را گویند که مشترکند در وجود و متخالفند در ماهیات و عوارض.

(۹)- ج مفرق بفتح اول و سوم، تار سر که فرق جای موی سر است

(۱۰)- ج مفارق بضم اول و کسر سوم. رک تعلیقات.

(۱۱)- ج اکیلل، بکسر اول، تاج. (ر ب).

(۱۲)- ج جرم، اجسام و اکثر استعمال اجرام، در لطیف است و اجسام در کثیف (لغت نامه) و اجرام علوی کواکب‌اند.

(۱۳)- ج علویّه منسوب به علو بحرکات سه گانه حرف اول، بلندتر چیزی، بالای چیزی، نقیض سفلی. و اینجا مقصود کرات آسمانی است.

(۱۴)- امف از باب تفعیل: آبله گون و مقصود آسمان پرستاره است.

(۱۵)- بیابان (ر ب).

(۱۶)- خرگاه، خیمه، خانه که به خرگاه ماند، پیشخانه. (ر ب).

(۱۷)- بنای بلند مدور و ایوان آراسته و مزین شده با صورتها و نقوش ... (ناظم الاطباء)

(۱۸)- هر تصویر مدور و منقش (ناظم الاطباء).

(۱۹)- ج صورت، پیکر. (ر ب).

(۲۰)- ج کوکب، ستاره، ستاره بزرگ

(۲۱)- حرکت شوقی در نزد حکما مخصوص افلاکست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳

آن سلسله [۱] «۱» هر قسطی «۲» از اسطقسات «۳» اربع با تباین «۴» این «۵» و تباعد «۶» بین، در یکدیگر پیوسته قابله «۷» قابلیتشان، تولید کیفیت خامس «۸» کرد. و تراکیب «۹» موالید «۱۰» ثلاث، بقبول صورت [۲] «۱۱» صورت حصول یافت. ترکیب اول معادن بود، کلک قدرتش بر آب زد، گوهر ناب شد. و خامه صنعتش [۳] رنگی به خاک ریخت، لعل خوشاب «۱۲» گشت. از اخگر شوقش کانون «۱۳» کان [۴] «۱۴» در گرفت الماسی آتشی «۱۵» پدید کرد. و پنجه ذوقش دل سنگ بیفشرد عقیق جگری «۱۶» از حجاب «۱۷» تواری [۵] «۱۸» بتراوید. یا کند لحمی «۱۹» چهره به خوناب عشقش [۶] بر آکند، و لعل رنگین نقش «الملک لله الواحد القهار» «۲۰» بر نگین دل کند

[۱]- نو و ط، سلسله.

[۲]- ط، بقبول صورت حصول یافت.

[۳]- ط، صنعتش.

[۴]- ط، کون.

[۵]- عت، توارید

[۶]- عت، عشقش، را ندارد.

(۱)- منظومه شمسی.

(۲)- بهره از هر چیز، مقدار (ر ب).

(۳)- ج اسطقس، در تعریفات جرجانی آن را لفظی یونانی دانسته است بمعنی اصل. و عناصر چهارگانه یعنی آب، باد، خاک و آتش را اسطقسات اربع گفته‌اند، زیرا این چهار عنصر (به عقیده قدما) اصول مرکبات‌اند، یعنی حیوان و نبات و معادن (انتهی). محرف یونانی «noiexiots» بمعنی عنصر واصل (حاشیه برهان).

(۴)- مص باب تفاعل، جدائی.

(۵)- این، یکی از مقولات ده گانه و عبارتست از حصول جسم در حیز (مکان) که مخصوص بدوست و مملو است به او و یا هیثی است که حاصل شود جسم را نسبت بمکان حقیقی او (کش).

(۶)- مص باب تفاعل، دور شدن. (ر ب).

دوری (ناظم الاطباء).

(۷)- ماناف، مام ناف و قابله قابلیت اضافه مشبهه است به مشبه

(۸)- کیفیت خامس یعنی مرکبات که از عناصر چهارگانه پدید می‌آیند (رجوع به حاشیه ۳ شود) و ر ک.

تعلیقات.

(۹)- ج ترکیب.

(۱۰)- ج مولود و موالید ثلاث، معدن، نبات حیوانست

(۱۱)- مقابل ماده، و آن چیز است که شیء بدان فعلیت یابد.

(۱۲)- هر چیز سیراب و تازه و آبدار باشد عموماً و جواهر و مروارید را گویند خصوصاً

(۱۳)- آتشدان (برهان). در عربی و سریانی بمعنی آتشدانست ... و اصل کلمه سامی است. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۴)- معدن

(۱۵) - یکی از اشکال الماس. (الجواهر ص ۹۴)

(۱۶) - نوعی عقیق که مطلوب مردم خراسان بوده است (الجواهر ص ۱۷۳).

(۱۷) - پرده.

(۱۸) - مص باب تفاعل پوشیده شدن (ر ب).

(۱۹) - یا کند یاقوتست (برهان) و یاقوت لحمی پست‌تر از ارغوانی است و بهتر از گلناری (لغت‌نامه دهخدا بنقل از الجواهر بیرونی).

(۲۰) - ملک خدای یگانه درهم شکننده راست. (مأخوذ است از آیه ۱۶ سوره مؤمن).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴

و زمرد ذبابی [۱] «۱» را از لون اخضر [۲] «۲» پرند پَر مگس «۳» در پوشید. و لؤلؤ طاوسی «۴» را بطراز «۵» بوقلمون «۶» مطرز «۷» ساخته طرز [۳] «۸» تحلی «۹» و تجلی «۱۰» آموخت.

از سودای او خون در رگ یاقوت حمرا «۱۱» بجوش آمد. و کوه بدخشان «۱۲» از خلعت سنگین عنایتش به خارای «۱۳» لعل‌گون اکتسا «۱۴» جست. هر حجری «۱۵» در حجر «۱۶» تربیتش جوهری شد، محجور «۱۷» از عروض [۴] عوارض «۱۸». و مهجور «۱۹» از اعراض «۲۰»، اندراس «۲۱» و در صلب «۲۲» کان، هر نوعی از آن تکوین «۲۳» مکون [۵] «۲۴» را دلیلی گردید [۶] صلب [۷] «۲۵» اساس.

[۱] - نو، فریابی

[۲] - عت، خضر.

[۳] - نو، طرز، ندارد.

[۴] - ط، از عمر اورض و در ذیل کلمه نوشته شده، آشکار.

[۵] - ط، مکون

[۶] - عت، کرد. نو، کردند.

[۷] - عت سخت صلب

(۱) - زمرد ذبابی زمردیست سبز، آبدار و شفاف در غایت طراوت و خوش رنگی بی آنکه مایل برنگی دیگر بود، شبیه برنگ مکس سبز که گاهگاه در میان گیاهان بود. (لغت‌نامه دهخدا از جواهرنامه).

(۲) - سبز.

(۳) - پر مگس، جنسی از جامه ابریشمی. (برهان).

(۴) - طوسی نوعی مروارید است که سفیدی او با سیاهی و سبزی و سرخی ممزوج بود (لغت‌نامه دهخدا. از جواهرنامه).

یاقوت که طاوسی رنگ باشد (لغت‌نامه از الجواهر بیرونی).

(۵) - نقش (معجم اللغه) نگار جامه (ر ب) جامه‌ای که برای سلطان بافند (لغت‌نامه دهخدا).

(۶) - دیبای رومی ... و آن جامه‌ایست که هر لحظه برنگی نماید (برهان)

(۷) - امف باب تفعل جامه با علم و نگار (ر ب)

(۸) - قاعده، روش (برهان)

- (۹) - مص باب تفعّل آراسته شدن
- (۱۰) - مص باب تفعّل روشنی تابش، روشنی دادن.
- (۱۱) - سرخ.
- (۱۲) - نام نوعی از یاقوت است که جز در بدخشان در ساحل نهر ککچه یافت نشود اما با احتمال قوی این کلمه نام آن ناحیت است و سپس به لعل آن ناحیه اطلاق شده (حاشیه برهان بتصحیح آقای دکتر معین). بدخشان ولایتی است بین هندوستان و خراسان گویند معدن لعل و طلا در آنجا هست (برهان).
- (۱۳) - نوعی از بافته ابریشمی که مانند صوف موج دار است (برهان). در الفاظ خلعت سنگین و خارای لعل گون تجنیسی لطیف است، چه خارا سنگ و بافته ابریشمی را هم نامند (حاشیه نسخه نو).
- (۱۴) - پوشش.
- (۱۵) - سنگ
- (۱۶) - کنار مردم (ر ب).
- (۱۷) - ممنوع، مصون.
- (۱۸) - جمع عارض آفت، آسیب، بلا (ناظم الاطباء).
- (۱۹) - جدا مانده، دور.
- (۲۰) - مص باب افعال پیدا شدن چیزی، عارض شدن.
- (۲۱) - کهنگی.
- (۲۲) - استخوانهای پشت از دوش تا بن سرین (ر ب). پشت
- (۲۳) - هست کردن، نو بیرون آوردن (ر ب).
- (۲۴) - افا از باب تفعیل، هست کننده.
- (۲۵) - سخت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵

هریک از غر «۱» در «۱» [۱] «۲» را فیض دریرش «۳» درّ درّه «۴» عزّ گرانبهائی ارزانی داشت. و حلیه «۲» [۲] «۵» مرجان را بین عالمی الجماد و الثّبات «۶» به حلیه «۷» لعلی آراسته شاخ امتیازش برافراشت.

در «۳» دار الضّرب «۸» «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» [۴] «۹» زرساو «۵» [۵] «۱۰» را به نقش «۶» «صَفَرَاءُ فَاقَعَ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ» «۱۱» سکه زد [۷] و روائی «۱۲» در داد. و سیم ابیض را در یوم اسود «۱۳» مورث «۱۴» عیش اخضر «۱۵» و دافع موت احمر «۱۶» گردانید.

صفر «۱۷» صرف «۱۸» را به صرّافی صرّفان «۱۹» و تصاریف «۲۰» زمان، در مصارف معاش، تالی صریف «۲۱» نمود. و از قلع «۲۲» کیفیت بسیطی «۲۳» و فیضان «۲۴» صورت ترکیبی «۲۵» ارز «۲۶» بر ارزیر «۲۷» بخشود [۸]. و اسرب را خلع لباس بخاری «۲۸» نموده

[۱] - ط، و در را. نو در ا.

[۲] - عت، در حلیه.

[۳] - ط، و در دار الضرب.

[۴] - ط اضافه دارد: ثم هدا.

[۵] - نو، سار.

[۶]- نو، سقش.

[۷]- نو سکه زووروائی. ط سکه رواورائی.

[۸]- عت، بخشودی.

(۱)- ج غره، برگزیده.

(۲)- ج دره.

(۳)- ریزان.

(۴)- جمله فعلیه دعائیه است بسیار باد خیر او.

(۵)- پیکر، خلقت (ر ب).

(۶)- میان دو عالم جماد و نبات. رک تعلیقات.

(۷)- زیور.

(۸)- ضراب‌خانه، آنجا که سکه زنند و این استعاره است عالم خلقت را.

(۹)- از آیه ۵۲ سوره طه: داد هر چیزی را صورتی که درخور آن بود.

(۱۰)- طلای خالص (برهان).

(۱۱)- زردی زرد است. رنگ آن، که بینندگان را شادمان کند (از آیه ۶۴ سوره بقره).

(۱۲)- (حامص) رواجی، اعتبار، رائج بودن.

(۱۳)- روز سیاه، کنایت از فقرست.

(۱۴)- (افا) از باب افعال موجب، سبب.

(۱۵)- معیشت فراخ، زندگانی سبز و خرم.

(۱۶)- مرگ سرخ، قتل، کشتن رک تعلیقات.

(۱۷)- مس.

(۱۸)- خالص (ر ب).

(۱۹)- شب و روز (ر ب).

(۲۰)- ج تصریف، انقلابات و حوادث زمانه (ناظم الاطباء).

(۲۱)- سیم خالص (لغت‌نامه دهخدا).

(۲۲)- از بیخ برکندن (ر ب).

(۲۳)- مقابل مرکب.

(۲۴)- افزونی، زیادتی. (ناظم الاطباء).

(۲۵)- از آن جهت که از زیر در طبیعت بطور خالص یافت نمی‌شود و همیشه مرکب با اکسیژن و گوگرد است (ناظم الاطباء).

(۲۶)- بها، قیمت.

(۲۷)- قلعی، رصاص، ماده‌ایست سپید و سخت‌تر از سرب و برای سپید کردن مس بکار رود.

(۲۸)- از آن رو که خاک مخصوص آن را ذوب کرده و این فلز را بدست می‌آورند. رک الجماهر بیرونی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶

از سرب «۱» عدم سارب «۲» ساخت. و حدید «۳» را از حکمت سدید «۴» جوهر «فیه بَاسٌ شَدِيدٌ» «۵»، کرامت کرد. و خار صینی «۶» را چون گل بی خار، در بوته تربیت پرورد [۱]. و در ترکیب [۲] ثانی «۷» نقش نباتی تَکْوَن «۸» پذیرفته در وی [۳] صفات «۹» صفات «۱۰» و معادن، بضمیمه قوای تنمیه «۱۱»، و تغذیه و استكمال اقطار جسم «۱۲» و خواص افعال نوعی و شخصی «۱۳» مجتمع آمد و آثار «فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ. وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ» «۱۴» بظهور پیوست. و فحوای «۱۵» «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» «۱۶»، و مدلول «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ» «۱۷» جلوه نمو و نمود «۱۸» نمود. از فیض مرحمتش غوازی [۴] «۱۹» غوازی «۲۰»، بی عوادی «۲۱»، بنات [۵] گلگون ثياب «۲۲» نبات را در مهد بستان، پستان پرلبان «۲۳» بر لبان گذاشت «۲۴» و [۶] و به امداد «۲۵»

[۱]- نو و ط، پرورد.

[۲]- عت، و ترکیب.

[۳]- ط، و روی.

[۴]- ط، عوازی.

[۵]- عت، نو ط، نبات

[۶]- عت، بامداد.

(۱)- خانه کننده زیر زمین. (ر ب). قنات (المنجد).

(۲)- ظاهر، آشکار (ناظم الاطباء).

(۳)- آهن.

(۴)- محکم، درست، استوار.

(۵)- از آیه ۲۵ سوره حدید.

(۶)- روی (ذیل القوامیس دزی).

(۷)- ر ک تعلیقات.

(۸)- مص باب تفعّل، شدن، موجود شدن، وجود.

(۹)- ج صفة.

(۱۰)- سنگ سخت تابان که هیچ نرویند. (ر ب).

(۱۱)- گوالیدن (ر ب). رشد کردن. اشاره بدین است که در این مرحله رشد جسمی کمال یافته است.

(۱۲)- ر ک تعلیقات.

(۱۳)- ر ک تعلیقات.

(۱۴)- پس رویانیدیم بدان (باران) بستانها و دانه دروده و خرما بن های بلند که آن را شکوفه های متراکم است (از آیه ۹ و ۱۰ سوره ق).

ر ک تعلیقات.

(۱۵)- معنی و مضمون سخن (ر ب).

(۱۶)- و رویانیدیم در آن (زمین) از هر صنف، نیکو و بهجت افزا (از آیه ۷ سوره ق).

(۱۷) - سپس بیرون بیاورد بدان (باران) کشته ایرا که گوناگونست رنگهای آن پس خشک می‌شود (از آیه ۲۲ سوره زمر).

(۱۸) - (مص مرخم) آشکار شدن و اینجا مقصود خودنمایی و اظهار وجود است.

(۱۹) - این کلمه در ط آهسته معنی شده و مسلماً خطاست. در نسخه عت، دایه معنی شده و در مهذب الاسماء نیز غاذیه بمعنی دایه و جمع آن غواذی آمده.

(۲۰) - ج غاذیه ابر که بامداد برآید. (مهذب الاسماء)

(۲۱) - بازدارندگان (ر ب). مانع

(۲۲) - ج ثوب. از بنات گلگون ثياب نبات، گلهای قرمز مقصود است

(۲۳) - شیر زن (لغت‌نامه).

(۲۴) - این عبارت متأثر از دیباچه گلستانست. رک مقدمه

(۲۵) - مص باب افعال، یاری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷

مکرمتش، باد بامدادی [۱] گلهای آتشی را به آب و تاب تمام از خاک برداشت. و جمایل «۱» خمایل «۲» سرو را از لطف و شاح «۳» و حمایل «۴» شاخ، مایل بر بر، کرد. و شمشار «۵» شمشاد شاداب را از سرو «۶»، آراسته‌تر از دلبر بربر «۷». لولی [۲] مغناج «۸» غنچه و لاله را بغنج و دلال، آرایشگری داد [۳]، و قصب «۹» نرگس را بقصب «۱۰» آبگون و جامه نرگسی «۱۱» نمایشگری. از گل گل برویانیید. و از خاک سنبل. صبی «۱۲» و شان غصون «۱۳» امرد «۱۴»، از اهتزاز «۱۵» صباء «۱۶» لطفش مقمّص «۱۷» به قرطه «۱۸» خضرا و مشنّف «۱۹» به قرطه «۲۰» بیضا «۲۱»، خرّمی کنان، خرامان [۴] شدند. و غنچه لبان شکوفه

[۱] - نو، بامداد.

[۲] - ط، لؤلؤی.

[۳] - عت، داد، ندارد.

[۴] - عت، خرامان، ندارد.

(۱) - ج جمیله، زیبایان، چنانکه در بعض حواشی همچنین معنی شده و در این صورت جمع قیاسی است و ممکن است جمع جمل باشد، سماعا و بر این فرض اضافه مشبه به است بمشبه، لیکن تشبیه بعید است

(۲) - ج خمیله، درختان انبوه.

(۳) - دو رشته از مروارید یا دوال پهن مرصع که از گردن تا زیر بغل آویزند (ر ب).

(۴) - پارچه ابریشمین دوال مانند پهن به رنگ‌های مختلف که پادشاهان به چاکران دهند، سرافرازی را.

(۵) - شاخه‌های کوچک شمشاد.

(ناظم الاطباء. برهان).

(۶) - مص، سخاوت (ر ب).

(۷) - شهری است در سودان واقع در ساحل نیل. در ۱۸ درجه و یک دقیقه عرض شمالی. (حاشیه برهان ج ۱ ص ۲۴۹). مردم آنجا سبز چهره می‌باشند. (برهان) تشبیه زیبایان به بربری و لعبت بربری از قدیم معمول بوده است:

که چو اندر سرخ دیبا لعبت بربر شود (فرخی).

- (۸) - زن با کرشمه و ناز (ر ب).
 (۹) - هر چیز که میان کاواک باشد.
 (۱۰) - جامه که از کتان و ابریشم بافند. (ناظم الاطباء).
 (۱۱) - نرگسی جنسی از جامه باشد. (برهان).
 (۱۲) - کودک.
 (۱۳) - ج غصن شاخه.
 (۱۴) - ساده ز نخ، ریش بر ناورده.
 (۱۵) - مص باب افتعال، جنبیدن (ر ب).
 (۱۶) - بادی که از جانب شمال آید، مخالف دبور. و اضافه مشبه به است به مشبه.
 (۱۷) - امف باب تفعیل جامه پوشیده قمیص دربر کرده.
 (۱۸) - معرب کرته (حاشیه نو وعت). کرته ... پیراهن است و معرب.
 قرطه باشد. (برهان)
 (۱۹) - امف باب تفعیل دختر گوشواره نهاده (ر ب). و بدین معنی از باب افعال نیز درست است.
 (۲۰) - ج قرط، گوشواره.
 (۲۱) - سفید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸

و ازهار «۱» ملبس بملايس «۲» گلبندي «۳» و بوته دار و مشوف [۱] «۴» به عقود «۵» جمان «۶» آبدار، در چمن، چمان گشتند.
 دامن راغ «۷» ممرّد «۸» و باغ مورّد «۹» از ذیل «۱۰» اختراعش طرفی «۱۱» شد و الف سرو آزاد و باء بيد و دال دلب «۱۲» و عين
 عرعر «۱۳» از کتاب گلستان ابداعش «۱۴» حرفی. چنار از هر ورق دست نیاز «۱۵» بسوی او باز کرد و پنج انگشت «۱۶» از هر شاخ،
 انگشت شهادت «۱۷» به وحدانیتش دراز. نخل باسق «۱۸» در سرزمین عشقش پای در گل آمد. و رطب «۱۹» رطب از حسرتش
 خسته دل.

من مطالع الاغصان طلع الطلع و زهر الزهره و النور زهره نور زهره الزهراء من السّماء السّماء. و من القضب [۲] الزبرجدیه تلالآت
 اللآلی البیضاء و الیواقیت الحمراء، تلالؤ الدرر الدّارای اللّامعه و لآلی التّجوم النّجمیه النّاجمه، من الاطباق

[۱] - نو، مشوت.

[۲] - این عبارت در بسیاری کلمات در هر سه نسخه مغشوش و مغلوط است.

- (۱) - ج زهره شکوفها. (لغت نامه).
 (۲) - ج ملبس جامه و پوشش (ر ب).
 (۳) - نوعی از تافته ابریشمی. (حاشیه نسخه نو). حریر نازک (ط) در بروجرد و اطراف آن گلبندي، لچک ابریشمی و دستمال
 ابریشمی را گویند.
 (۴) - امف از باب تفعیل مزین، آراسته، شوف الجاریه: زینها (المنجد).
 (۵) - ج عقد، گردن بند

(۶) - مروارید (ر ب).

(۷) - مرغزار و صحرا (برهان).

(۸) - امف باب تفعیل صاف، هموار. (ر ب. تاج العروس).

(۹) - امف باب تفعیل، پر گل. تورید گل کردن درخت است.

(ر ب).

(۱۰) - دامن.

(۱۱) - گوشه و کنار و بین کلمات دامن و ذیل و گوشه جناس اضمارست.

(۱۲) - چنار.

(۱۳) - در الف سرو آزاد و بای بید و دال دلب و عین عرعر لفظ ابداع بدون الف که مکرر است تمام می‌شود (حاشیه نسخه نو)

(۱۴) - مص باب افعال نو پدید آوردن، آفرینش (لغت‌نامه).

(۱۵) - دست نیاز استعاره تخیله است از برگ چنار که پنجه را ماند. رک. تعلیقات.

(۱۶) - یا پنجشکست نام نباتی است که آن را دل آشوب خوانند و بوته و درخت آن در کنار رودخانه‌ها روید و برگ آن مانند

برگ شاه‌دانه باشد ... (برهان).

(۱۷) - سبابه، انگشت پس از ابهام.

(۱۸) - بلند. رک تعلیقات.

(۱۹) - خرما ی تر (ر ب) خرما که آب در آن آمده باشد و نارسیده آن بسر است و چون رطوبت آن برود تمر نامند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹

الفیروزجیه الخضراء «۱»

تأمیل فی نبات الارض فانظر الی آثار صانعها [۱] الملیک عیون من لجین «۲» فترات «۳» و اجفان «۴» من الذهب السبیک «۵» و در

ترکیب ثالث «۶»، آب حیوان نفس حیوانی از ظلمات نیستی بجداول هستی روان شده [۲]، خواص آن تراکیب در وی مستحصل

«۷»، به مزایای دیگر از نتایج جان و حواس و قوت احساس، اختصاص یافت.

در اصابل «۸» و مرابط «۹» از صهیل «۱۰» خیول «۱۱» و اطیط «۱۲» جمال «۱۳»، ندای: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ

تَسْرَحُونَ» «۱۴» به نادی [۳] «۱۵» شهود رسید [۴]. و در اصدیه «۱۶» و مرابض «۱۷» از یعار [۵] «۱۸» تیس «۱۹» و نخیف «۲۰»

[۱] - تمام نسخ جز یو، ما صنع.

[۲] - نو، شدند.

[۳] - عت، بتادی.

[۴] - عت، رسیده.

[۵] - عت، یعائیس.

(۱) - از برآمدن‌گاه‌های شاخه‌ها شکوفه برآمد و گل و غنچه درخشید، همچون درخشیدن نور زهره رخشان از آسمان بلند. و از

اسپست‌های (و ممکن است شاخه‌ها معنی کرد، در این صورت باید بضم اول و دوم خوانده شود ولی جمع برخلاف قیاس خواهد

بود) زبرجدی لؤلؤهای سپید و یاقوت‌های سرخ درخشید همچون درخشیدن درهای درخشنده رخشان و ستارگان تابان فروزان (و یا

لؤلؤ نجمی که نوعی لؤلؤ است) از طبقات آسمان فیروزه رنگ نیلی.

(۲) - نقره. (ر ب).

(۳) - ج فاتره، آرمیده سپس جوشش. (ر ب).

(۴) - ج جفن بفتح اول پلک چشم. بعض محشیان جمع جفنه (کاسه بزرگ) نوشته‌اند ولی در این صورت جمع خلاف قاعده است.

(۵) - سبیکه بر وزن سفینه، پاره نقره و مانند آن گداخته (ر ب). سبیک دیده نشد.

(۶) - ر ک تعلیقات.

(۷) - حاصل شده.

(۸) - ج اصطبل.

(۹) - ج مربوط بفتح اول و سوم، جای بستن (ر ب).

(۱۰) - بانگ اسب. (ر ب)

(۱۱) - ج خیل، گروه اسبان. (ر ب).

(۱۲) - ناله شتر.

(۱۳) - ج جمل، شتر نر (غالبا).

(۱۴) - و شما را در آن چهارپایان زینتی است هنگامی که بازمی گردانید آنها را از چرا و گاهی که سر می‌دهید آنها را به چراگاه

(سوره نحل آیه ۶).

(۱۵) - مجمع.

(۱۶) - حظیره، جایی که از چوب و نی سازند گوسفندان و چهارپایان را.

(۱۷) - ج مریض، آغل گوسفندان.

(۱۸) - آواز گوسفند و بز.

(ر ب).

(۱۹) - بز نر (المنجد).

(۲۰) - عطسه کردن بز ماده (المنجد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰

عنز «۱» و خوار «۲» بقر، و ثغاء «۳» غنم، آوازه: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» «۴»، آویزه [۱] گوش مغنمان غنائم انعام وجود گردید [۲].

و در خبیای [۳] «۵» و جار «۶» و کناس «۷» و غریف «۸» و اخیاس «۹» زئیر «۱۰» هرماس «۱۱» و عواء [۴] «۱۲» عسعاس «۱۳» و صیاح «۱۴» ارنب «۱۵» و ضباح «۱۶» ثعلب [۵] «۱۷» و بغوم «۱۸» و عل «۱۹» و بغام «۲۰» ظبی «۲۱» و مواغ «۲۲» هرّه «۲۳» و ضحک «۲۴» قرده «۲۵» انین «۲۶» «وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» «۲۷» به سوامع «۲۸» ساکنان صوامع «۲۹» ملکوت درانداخت. و در خبیای عشاش «۳۰» و اکنان «۳۱» و مفاحص «۳۲» و اوکار «۳۳»

[۱] - نو، آوازه.

[۲] - ط، گردانید.

[۳] - نو، خبیای.

[۴]- عت، عوائر

[۵]- ط، و ضباح ثعلب بعد از ... وعل آمده.

(۱)- بز ماده.

(۲)- بانگ گاو.

(۳)- بانگ گوسفند.

(۴)- و چهارپایان، آفرید آنها را برای شما، در آنها گرمی است (از پشم آنها) و سودها است و از آنها می‌خورید (آیه ۵ سوره نحل).

(۵)- ج خبیئه پنهانی (ر ب).

(۶)- لانه گفتار (ر ب).

در ذکر اسماء اصوات رعایت ترتیب را کرده، نخست حیوانات اهلی، سپس درندگان، پرندگان، خزندگان و حشرات را ذکر کرده است.

(۷)- خواب جای آهو. (ر ب).

(۸)- نیستان (ر ب).

(۹)- ج خیس، بیشه.

(۱۰)- بانگ شیر.

(۱۱)- شیر سخت خونخوار. (ر ب).

(۱۲)- بانگ گرگ و سگ (ر ب).

(۱۳)- گرگ (ر ب).

(۱۴)- ج صیحه، بانگ

(۱۵)- خرگوش

(۱۶)- بانگ روباه (ر ب).

(۱۷)- روباه.

(۱۸)- بانگ کردن آهو و گوزن و بز کوهی (ر ب).

بغام بانک آهو و شتر و گاو دشتی.

(۱۹)- بز کوهی (ر ب).

(۲۰)- بانک آهو (ر ب).

(۲۱)- آهو.

(۲۲)- بانک کردن گربه (ر ب).

(۲۳)- گربه.

(۲۴)- خنده.

(۲۵)- میمون.

(۲۶)- ناله.

(۲۷) - و نیست چیزی مگر آنکه تسبیح می گوید بستایش او.

(از آیه ۴۶ سوره بنی اسرائیل).

(۲۸) - این کلمه در هر سه نسخه چنین است و در (نو) گوشها معنی شده، لیکن جمع سوامع نیامده است و شاید مسماع است.

(۲۹) - ج صومعه.

(۳۰) - ج عش، آشیانه مرغ (ر ب).

(۳۱) - ج، کن، غار.

(۳۲) - ج مفحص، لانه مرغ سنگخوار (ر ب). لانه قطا (منجد).

(۳۳) - ج و کر، آشیانه مرغ (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱

انقاض «۱» عقاب و نعیق «۲» غراب و عققه «۳» عقق «۴» و لقلقه «۵» لقلق و شقشقه «۶» عصفور «۷» و زرزره «۸» زررور «۹» و بطبطه «۱۰» بط و قطقطه «۱۱» قطا «۱۲»، نوای «وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صِلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» «۱۳». در جهان بوقلمون «۱۴» متطایر ساخت و در احجار «۱۵» احجار «۱۶» کشیش [۱] «۱۷» افاعی «۱۸» و نقیق «۱۹» صفادع «۲۰» و صئی [۲] «۲۱» عقارب، زبان مدح سرای او گشت. و در حجرات «۲۲» تراب اغانی [۳] «۲۳» فراش «۲۴» و صریر «۲۵» جراد «۲۶» و طنین «۲۷» ذباب «۲۸» هم، همه، همه حمد بی قیاس او آمد.

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ...» «۲۹»

[۱] - ط، کشش.

[۲] - عت، ضئی.

[۳] - نو، اغناد.

(۱) - بانک کردن عقاب (ر ب).

(۲) - بانک غراب

(۳) - آواز عقق.

(۴) - مرغیست ابلق از نوع غراب آوازش عین قاف است، به فارسی عکه نامندش (ر ب).

(۵) - آواز لکلک (لقلق).

(۶) - آواز گنجشک.

(۷) - گنجشک.

(۸) - بانک زررور.

(۹) - پرنده ایست بزرگتر از گنجشک و نوعی از آن سیاه و نوع دیگر سیاه با خالهای سپید (المنجد).

(۱۰) - آواز بط.

(۱۱) - بانک سنگخوار (ر ب).

(۱۲) - در نسخ موجود قط آمده ولی درست آن قطاء یا قطاست.

(۱۳) - و پرندگان صف کشنده هریک دانسته اند تسبیح و دعای او را (از آیه ۴۱ سوره نور).

- (۱۴) - نوعی جامه رومی رنگارنگ. مرغ معروف.
- (۱۵) - ج حجر بکسر اول، کنار.
- (۱۶) - ج حجر بفتح اول و دوم سنک.
- (۱۷) - آواز پوست افعی (ر ب).
- (۱۸) - ج افعی.
- (۱۹) - بانک کردن قورباغه (ر ب).
- (۲۰) - ج ضفدع بفتح اول و سوم و سکون دوم، غورباغه.
- و بکسر اول و سوم و ضم اول نیز آمده.
- (۲۱) - آواز عقرب.
- (۲۲) - ج حجره.
- (۲۳) - ج اغنیه، آواز طربناک.
- (۲۴) - ج فراشه، پروانه.
- (۲۵) - آواز
- (۲۶) - ملخ
- (۲۷) - آواز مگس.
- (۲۸) - مگس.
- (۲۹) - پس، از آن‌ها (جانوران) است که به شکم می‌خزد و از آنهاست که بدو پا راه می‌رود و از آنهاست که به چهار دست و پا می‌رود می‌آفریند خدا آنچه می‌خواهد ... (از آیه ۴۴ سوره نور).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲
- چون بقدرت بی‌چون ترتیب تربیت «۱» و تربیت «۲» و ترتیت [۱] «۳» عالم امکان به درجه رابع رسید «۴» و به تأثیر [۲] و تأثر آبای اثری «۵» و امهات عنصری «۶» در مشیمه «۷» مشیئت صورت آرای هیولای «۸» نوع بشر گشته، به فحوای «۹» «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» «۱۰» خاک فرسوده را بسلسال «۱۱» عنایت آمیخت و بعد از آنکه [۳] در دستگاه «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «۱۲» مستعد افاضه فیض آدمیت آمد بسلسله‌جنبانی «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» «۱۳» حضرت انسان را «۱۴» از آن برانگیخت و آنگوهر پاک را مستودع «۱۵» گوهر نفس ناطقه «۱۶» و مظهر اسرار «كنت کنزاً مخفياً» «۱۷» ساخته، بچهره‌آرایی [۴] عاقله «۱۸» قوت عاقله «۱۹» از سایر انواع بحلل «۲۰»

[۱] - ط، ترتیب و ترتیت تربیت. مج برتیت و ترتیت و ترتیت تربیت

[۲] - نو، ط به تأثیر.

[۳] - نو، بعد از آن.

[۴] - آرای.

(۱) - مص باب تفعیل پروردن کودک (ر ب).

(۲) - مص باب تفعیل از (ربی) پروردن.

- (۳) - مص باب تفعیل آراستن (ر ب)
- (۴) - ر ک تعلیقات.
- (۵) - از آباء اثیری، مقصود، آباء علوی یعنی افلاک و ستارگانست. ر ک تعلیقات.
- (۶) - عناصر چهار گانه، به عقیده قدما، که موالید سه گانه از آنها پدید آید.
- (۷) - بچه دان.
- (۸) - اصل و ماده، جوهریست در جسم که قابل اتصال و انفصالی است که بر آن جسم عارض شود. محل صورت جسمی و نوعی (تعریفات جرجانی).
- (۹) - مضمون (ر ب).
- (۱۰) - و همانا آفریدیم آدمی را از گل خشک سیاه‌رنگ بوی گرفته (آیه ۲۶ سوره حجر).
- (۱۱) - آب شیرین و روشن و سرد و خوش (ر ب).
- (۱۲) - مأخوذ از آیه ۴. سوره التین. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».
- (۱۳) - پس راست کرد او را و دمید در او از روح خود (از آیه ۸ سوره سجده).
- (۱۴) - ر ک تعلیقات.
- (۱۵) - امف باب استفعال و دیعت جای
- (۱۶) - جوهر مجرد از ماده در ذات خود و مقارن با آن در افعال (تعریفات).
- (۱۷) - مأخوذ است از این عبارت: کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. این عبارت را بعضی حدیث نبوی و بعضی حدیث قدسی پنداشته‌اند و ظاهرا از منشآت صوفیه است. با تتبع بسیار مأخوذی در کتب حدیث برای آن نیافتم. (رجوع شود با حدیث مثنوی تألیف آقای فروزانفر ص ۲۹).
- (۱۸) - مشاطه. (ر ب). زن آرایشگر.
- (۱۹) - قوه عاقله قوه‌ایست روحانی که حال در جسم نیست و حدس از آثار آنست (از تعریفات).
- (۲۰) - ج حله.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳
- تجل «۱» و جلابیب «۲» جلالیل «۳» کمالات متحلی «۴» و متجلی «۵» نموده، موهبت «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» «۶» بلا- ربیت [۱] «۷»، زینت رتبت افزود [۲]، و در مقام «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» «۸» اسباب مزیت مرتب فرمود، تا در مراقی «۹» شناسائی یزدان به دلالت «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۱۰» تکمیل جوهر نفس و اتقان «۱۱» ایقان «۱۲» نموده، با سلم «۱۳» تسلیم، بر غرفات «۱۴»، عرفان و شرف «۱۵» شرف درآیند. و از روشن «۱۶» قلب روشن، نظاره مناظر دلگشای عالم شهود کرده جلالل [۳] «۱۷» قدس را مستحق، و از باده معرفت مست حق شوند. و از حصول آن استعداد، فرحی بی برح «۱۸» و فرجی بی طرح «۱۹» و بلا، و رحمتی بلا «۲۰» بلا- و زحمت، و نعمتی مصون از نقمت «۲۱» و مسرتی محدود «۲۲» و نامحدود [۴] «۲۳» و لذتی غیر مجذوذ «۲۴» و نامحدود، و عمری معزّا [۵] از نقض «۲۵» و عیشی مبرّا از غیش «۲۶»

[۱] - مج، ربیب.

[۲] - مج، افزوده

[۳] - عت و نو، جلابیا، ط، نسخه بدل جلابیا.

[۴]- مج، محدود.

[۵]- نو، عت، هر دو کلمه مبرا.

(۱)- مص باب تفعّل. این کلمه در چاپ تهران بزرگی معنی شده ولی در فرهنگهای عربی این معنی برای آن یافت نشد.

(۲)- ج جلباب بکسر اول، پیراهن و چادر زنان. (ر ب).

(۳)- ج جلیله، بزرگ و عظیم (ر ب).

(۴)- افا از باب تفعّل، با زیور.

(۵)- آشکارا

(۶)- همانا خداوند برگزید آدم را (قسمتی از آیه ۳۰ سوره آل عمران).

(۷)- شک، شبهت.

(۸)- و برتری دادیم آنان را بر بیشتر کسانی که آفریدیم برتری دادنی (از آیه ۷۲ سوره اسرا).

(۹)- ج مرقاء پایه نردبان. (ر ب). پله.

(۱۰)- آیا نمی‌نگرند در ملکوت آسمانها و زمین (از آیه ۱۸۴ سوره اعراف).

(۱۱)- مص باب افعال، استوار کردن (ر ب).

(۱۲)- مص باب افعال بی گمان دانستن (ر ب).

(۱۳)- نردبان (ر ب).

(۱۴)- ج غرفه.

(۱۵)- ج شرفه، کنگره (ر ب) طارمی، بالکن (المنجد).

(۱۶)- روزن (ر ب) ظاهرا معرب است.

(۱۷)- ج، جلیله.

(۱۸)- گزند و سختی (ر ب).

(۱۹)- فقر و درویشی.

(۲۰)- بدون

(۲۱)- پاداش به عقوبت. (ر ب).

(۲۲)- امف بخت‌مند (نفیسی)

(۲۳)- وصف ناشدنی.

(۲۴)- منقطع غیر مجذوذ، دائمی.

(۲۵)- شکستگی.

(۲۶)- غم و اندوه بسیار (برهان). اصل کلمه و غیش است فرهنگ‌نویسان بخطا خوانده‌اند. رک حاشیه (بر) مصحح آقای دکتر

معین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴

و نغص «۱» دریابند «أکبره باصغری» [۱] «۲» رایدا «۳» زائدا کبیرا کثیرا.

سپس سپاس و ستایش غادیه «۴» و رایحه «۵»، رایحه «۶» رابحه «۷» اثیه «۸» رایحه «۹»، و فایحه [۲] «۱۰» فایحه «۱۱» فایحه «۱۲» که

از تنسم قبول «۱۳» آن، اکمام «۱۴» قبول «۱۵»، تبسم پذیرد، و نفحات «۱۶» مسکيه النسمات «۱۷» تسلیمات بی شمار «۱۸» که از هزّت «۱۹» شمایل «۲۰» نافه ثمار «۲۱» آن خلوات «۲۲» و جلوات [۳] «۲۳» ملک و ملکوت «۲۴» تا روز شمار «۲۵»، شمایل شمامه «۲۶» عنبر گیرد، شایسته ضریح «۲۷» ضراح آسای «۲۸» حضرت صریخ‌الامه ایست «۲۹» که از کتابه «۳۰» داخل «۳۱» آستانش کریمه

[۱]- نو، باصغران.

[۲]- نو، فاتحه، عت، ندارد.

[۳]- مج، جلوات و خلوات.

(۱)- تیرگی.

(۲)- اصغران: دل و زبان، رک تعلیقات.

(۳)- خواهنده.

(۴)- بامداد (لغت نامه نقل از غیاث).

(۵)- از رواح شبانگاه به جایی شدن و مصنف این کلمه را بمعنی شب یا شبانه بکار برده ولی چنین معنی یافت نشد.

(۶)- بوی خوش.

(۷)- افا از ریح، سودمند، پرسود.

(۸)- ج، ثنا.

(۹)- تأنیث رایج.

(۱۰)- گروه (رب).

(۱۱)- خوش بوئی (ناظم الاطباء).

(۱۲)- در بعضی نسخ وسیع معنی شده. در کتب لغت، معنی فراخی میان دو کوه است. شاید مائجه است از موج و یا زائد است چنانکه در نسخه عت.

(۱۳)- باد صبا (رب. المنجد).

(۱۴)- ج کم، غنچه.

(۱۵)- پسندیده (نف).

(۱۶)- ج نفحه، بوی خوش.

(۱۷)- ترکیب وصفی، مشک دم.

(۱۸)- شماره، مثل و مانند (برهان) و هر دو معنی مناسب است.

(۱۹)- جنبیدن، جنبش.

(۲۰)- ج شمال، باد معروف

(۲۱)- ج ثمر، میوه.

(۲۲)- پنهانها.

(۲۳)- آشکاراها.

(۲۴)- ملک بضم اول عالم شهادت است از محسوسات طبیعی و ملکوت بفتح اول و دوم، عالم غیب است مختص بارواح و نفوس

(تعریفات).

(۲۵) - قیامت، رستخیز.

(۲۶) - هر چه بویند از بویهای خوش. (المنجد).

دستنبو، و در فارسی به تخفیف هم آمده.

(۲۷) - گور (رب) خانه‌ای که از چوب یا نقره یا فلز دیگر مشبک سازند و بر قبر یکی از بزرگان دین نهند.

(۲۸) - بیت المعمور که خانه‌ایست در آسمان چهارم مقابل کعبه (لغت‌نامه از رب).

(۲۹) - فریادرس.

(۳۰) - کتیبه.

(۳۱) - درگاه پادشاهان. سکویی که بر درگاه بزرگانست، نشستن را (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» [۱] «۱» خوانا است، و مکنت کان «۲» کونین «۳» کما کان «۴»، اگر با گوهر قدرتش لاف تکافؤ «۵» زند، کانا «۶». غراورنگ [۱] «۷» عرش پایه‌اش از پایه عرش غراورنگ «۸». و دل و دیده کفر و اسلام از شعشعه عوالی «۹» شعشاعش «۱۰» آذر افروز و آذرنگ «۱۱».

قاب «۱۲» قوسین و قاس «۱۳» رمحش «۱۴» کاشف اسرار «ن وَالْقَلَمِ» «۱۵» و شَقَّه «۱۶» «وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» «۱۷» مهچه «۱۸» مهچه «۱۹» بخش علمش را پرچم. سفینه نجات امت را نوح، و سپهر «وَحَيُّ يُوحَى» «۲۰» رایوح «۲۱». احمد لقبی که السنه «۲۲» حمده «۲۳» در حمد و مدح و نیایش و ثنایش بس کلیل «۲۴» است، و گرد گردون نورد طرف پاپوشش، بر تارک طرف و طرفه «۲۵» اکلیل «۲۶» «بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى أُمِّمٍ وَجَعَلَهُ مُحَجَّجًا لِلْسَّبِيلِ» «۲۷» «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» «۲۸» یعنی آن مبعوث بر نسا و رجال بر نسا «۲۹»

[۱] - عت، عزاورنگ.

(۱) - و کسی که درآید آن را ایمن است (از آیه ۹۱ سوره آل عمران).

(۲) - معدن.

(۳) - دو جهان.

(۴) - آن‌چنانکه بوده است، آن‌چنان که هست.

(۵) - هم پایه‌ای، همسانی

(۶) - نادان.

(۷) - بمعنی تخت و اورنگ.

(۸) - بزرگتر.

(۹) - ج عالی، نوک نیزه (المنجد).

(۱۰) - دراز (المنجد).

(۱۱) - روشن و نورانی (برهان).

(۱۲) - مقدار.

(۱۳) - مقدار.

(۱۴) - نیزه.

(۱۵) - (سوره قلم آیه ۱) تشبیه شکل. قوس و تیر به ن و قلم.

(۱۶) - پاره از چوب و جامه و جز آن (ر ب).

(۱۷) - (از آیه ۱ سوره قمر).

(۱۸) - چیزی از طلا و نقره که بر سر علم نصب کنند مدور و صیقل زده (برهان).

(۱۹) - روح.

(۲۰) - (از آیه ۴ سوره النجم. إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى).

(۲۱) - آفتاب

(۲۲) - ج لسان؛ زبان.

(۲۳) - ج حامد.

(۲۴) - کند.

(۲۵) - طرف و طرفه بفتح اول و سوم دو ستاره‌اند از برج اسد (ر ک لغت‌نامه).

(۲۶) - تاج؛ و در آن تلمیحی است به اکلیل که از منازل قمر است.

(۲۷) - برانگیخت او را خدا بر امت‌ها و قرار داد او را میان راه، مر راه را.

(۲۸) - تا نباشد مردمان را بر خدا حجتی پس از پیمبران. (از آیه ۱۶۳ سوره نساء).

(۲۹) - مردم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶

که خمود [۱] «۱» توریه «۲» انجیل و بخل «۳» تورات و صفح [۲] «۴» صحف «۵» از معجزات [۳] فرقان مجیدش آیتی است، و علم اسماء «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» «۶» از مضامیر [۴] «۷» مضمرات «۸» علم لدنیش [۵] رایتی. عترت «۹» بندگی عترتش «۱۰» بر گردن انس و جان لازمست، و امت «۱۱» شفاعتش با کشف غموم عموم امت متلازم.

المبعوث علی الاسود و الاحمر و حامی بیض «۱۲» الاسلام بالابیض «۱۳» الاخضر و ما حی البیضاء «۱۴» عن سواد الملة البیضاء بالتصل «۱۵» الازرق و الزمخ «۱۶» الاسمر «۱۷». سید الانبیاء و سند الاصفیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم محمد «۱۸» نوائر «۱۹» الشّرك و مکفر «۲۰» الکفر علیه صلاة الصلوات [۶]، اطیب من نوافج «۲۱» المسک و عنبر الشّحر «۲۲» ما سحر «۲۳» نور الکوکب [۷] و نجم السّحر و نجم «۲۴» النور «۲۵» و الکوکب «۲۶» عن النّجم «۲۷» و الشّحر.

[۱] - ط، خموده.

[۲] - نو، صفیح.

[۳] - عت، معجزات.

[۴] - عت، مضامین.

[۵] - نو، علم الدنیش.

[۶] - نو، علیه الصلاة. عت، علیه صلاة الصلوات.

[۷] - نو، الکوکب.

- (۱) - فرومردن زبانه آتش.
- (۲) - این کلمه در معج تورات آمده و در ذیل آن شعله آتش معنی شده و در عت تورات و در ط تورات است و در نو نیز تورات آمده و در ذیل، پوشیده شدن معنی گردیده و ظاهراً مصدر باب تفعیل از وری است بمعنی آتش برآوردن از آتش‌زنه، که در عبارت متن به ملازمه از آن آتش قصد گردیده.
- (۳) - این کلمه در نو و عت و نسخه‌ای از ط نجل آمده ولی ظاهراً بخل است بمعنی پاک کردن کودک تخته را (ر ب).
- (۴) - رد کردن (ر ب).
- (۵) - ج صحیفه و آن اوراق آسمانی است که بر پیمبران نازل شده چون صحف ابراهیم.
- (۶) - و آموخت آدم را همه نامها را (از آیه ۲۹ سوره بقره).
- (۷) - ج مضمور، ملحق.
- (۸) - ج مضممر (امف) نهان‌شده، نهانی، پنهان.
- (۹) - گردن بند که به مشک و عنبر و مانند آن معجون کرده ساخته باشند (ر ب).
- (۱۰) - فرزندان و اخص اقارب مرد یا اهل بیت قریب (ر ب).
- (۱۱) - نعمت (ر ب).
- (۱۲) - ج بیضه (بفتح) جماعت مسلمانان.
- (۱۳) - شمشیر (ر ب).
- (۱۴) - بلا و سختی (ر ب).
- (۱۵) - پیکان تیر، تیغ بی قبضه (ر ب).
- (۱۶) - نیزه.
- (۱۷) - گندمگون.
- (۱۸) - خاموش کننده ولی در فرهنگهای عربی باب تفعیل بدین معنی نیامده و ظاهراً بخاطر رعایت وزن، قیاساً استعمال شده است.
- (۱۹) - ج نائرة، فتنه (ناظم الاطباء).
- (۲۰) - پوشنده چیزی را (ر ب).
- (۲۱) - ج نافج معرب نافه.
- (۲۲) - ساحلی است میان عمان و عدن (ر ب).
- (۲۳) - در نو، ما سجر آمده و ما دام که بدرخشد معنی شده، لکن سجر بمعنی تافتن تنور است. و سحر پگاه آمدن و هیچیک مناسب با مقام نیست.
- (۲۴) - از مص نجم طلوع کردن، بدر آمدن.
- (۲۵) - شکوفه و غنچه.
- (۲۶) - شکوفه.
- (۲۷) - گیاه بی ساق (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷
- و تالی «۱» محمدت «۲» محمدیه اریحیات [۱] «۳» نخبات «۴» و نجات «۵» تحیات، بجناب «۶» نجیب سروانی سزاوارست که رایت

نصرت [۲] بضرب تیغ غزا در میادین «۷» دین و ملت غزا افراختند. و ایشار «۸» نثار نیاز، به بارگاه اوصیاء بر حقی محقوق «۹» که خرمن عمر اعداء بدتبار تیار «۱۰» را از برق سیف خونبار بتار «۱۱» تبار «۱۲»، بنار «۱۳» تبار «۱۴» محروق ساختند. اعنی خلفاء «۱۵» العهد «۱۶» و خلفاء «۱۷» العهد «۱۸» و باقی آل و یاران او که باران رحمت رب جلیل‌اند و بر روشنان [۳] «۱۹» پرفروشان محمدی را، ادلاء «۲۰» سبیل. هریک والی ولایت و شاه دین‌اند «وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «۲۱» علی ارواحهم السّلام من المهیمن «۲۲» السّلام «۲۳». و علی افواه «۲۴» اعدائهم السّلام «۲۵»

[۱]- عت. از تحیات.

[۲]- عت، نصرت نصرت.

[۳]- عت، آن. نو و ط بر فروشان، مرکب از بر- نیکوئی + فروشان. نوبرفروشان و در حاشیه، بر وزن پرده‌پوشان، امت محمد.

(۱)- پس‌رو، دنبال، در تداول همانند.

(۲)- ستایش (ر ب).

(۳)- ج اریحیه، فراخی وسعت در هر چیز، خصوصا در کرم (لغت‌نامه)

(۴)- ج نخبه، گزیده

(۵)- ج نجبه، گرامی گوهر.

(۶)- درگاه (ر ب).

(۷)- ج میدان.

(۸)- دیگری را در چیزی بر خود مقدم داشتن.

(۹)- سزاوار.

(۱۰)- متکبر، شوریده عقل لاف‌زن (ر ب).

(۱۱)- برنده (ر ب).

(۱۲)- هلاک کننده.

(۱۳)- مرکب از ب + نار به آتش.

(۱۴)- هلاکی.

(۱۵)- ج خلیفه.

(۱۶)- روزگار.

(۱۷)- ج حلیف، هم عهد.

(۱۸)- پیمان.

(۱۹)- این کلمه مصحف است. دقیقی آن را بمعنی امت آورده:

شفیع باش بر شه مرا بدین زلت چو مصطفی بر دادار بر روشنان را

و ریشه پهلوی آن ور ویشنیکان است بمعنی مؤمنان و امت (ر ک: برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین ج ۱ ص ۲۴۹).

(۲۰)- ج دلیل.

(۲۱)- و ما بر این گواهانیم.

(۲۲)- از نامهای خدا، بمعنی: گواه، نگاهبان و ایمن کننده و امین که حق کسی را ضایع نکند و اصل کلمه عبری است.

(۲۳)- درود.

(۲۴)- ج فو- فم، دهان.

(۲۵)- ج سلمه بفتح اول و سوم و کسر دوم، سنگ.

و السّلام «۱» و السّلام.

و بعد چون عنوان نویسان، نشان ذی شان «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» «۲» منشور ذات بدایع نشان «الفاضل الفاضل [۱] البازل «۳» البازل «۴» الفارع «۵» البارع «۶» و الصّيدق «۷» الاشدق «۸» المصدع «۹» المصطع «۱۰» اللّوزعی «۱۱» البلتعی «۱۲» و الوعوی «۱۳» الیلمعی «۱۴» الفالقی «۱۵» التّحریر «۱۶»، و الحبر «۱۷» الخیر «۱۸» الخیر [۲]، الفائق «۱۹» فی التّحیر «۲۰» و التّحریر، المتبخر «۲۱» المتمهر «۲۲» الّذی لدی «۲۳» تلاطم یم «۲۴» فضائله الطّطام «۲۵» ططم «۲۶»، و عند لجة «۲۷» بحر تبخره غطماط «۲۸» اللّجی «۲۹»

(۱)- عت، فاضل.

(۲)- عت، و البحر الخیر الخیر.

(۱)- شارحان این کلمه را پشت دست معنی کرده‌اند، لیکن در قوامیس عربی که در اختیار داشتم چنین معنی یافت نشد. سلامی بضم اول و مقصور بمعنی استخوان انگشتانست. جمع آن سلامیات.

شاید همین کلمه را تصحیف کرده و بدین معنی بکار برده.

(۲)- آفرید آدمی را و آموخت او را بیان (سوره الرحمن آیه ۳ و ۴).

(۳)- افا، بخشنده.

(۴)- مرد تجربه‌گار (نف) آنکه رأی وی یکسو باشد (ر ب)، مصمم.

(۵)- افا، برتر به بزرگی (ر ب).

(۶)- افا، فاضل کامل (ر ب).

(۷)- امانت‌دار و معتمد علیه (ر ب).

(۸)- بلیغ (ر ب).

(۹)- خطیب مصدع، بلیغ. و رجل مصدع، رسا در امور. (ر ب).

(۱۰)- فصیح و بلیغ (نف).

(۱۱)- تیز رأی.

(۱۲)- زبان‌آور فصیح (ر ب).

(۱۳)- زیرک خوش طبع تیزبین. وعوع، خطیب سخن‌آور (ر ب).

(۱۴)- مرد تیزخاطر روشن خرد. (ر ب).

(۱۵)- افا، شکافنده.

آفریننده. (ر ب).

(۱۶)- زیرک، ماهر، دانا، آموزگار. تیزخاطر. بصیر در کارها. (ر ب).

(۱۷)- دانشمند (ر ب).

(۱۸) - آگاه. (ر ب).

(۱۹) - پیش افتاده، برتر، پیشی جسته.

(۲۰) - مص باب تفعیل، نیکو نوشتن خط.

(۲۱) - افا، از باب تفعل، بسیار علم.

(۲۲) - ماهر.

رسا. (ر ب).

(۲۳) - نزد، مقابل، پیش.

(۲۴) - دریای بزرگ. (ر ب).

(۲۵) - دریای بزرگ. (ر ب).

(۲۶) - این کلمه در نسخه ط، انباشته معنی شده و در نو، انباشته و نابود و در عت، سیخ فیه (؟!). طمطم بکسر هر دو طاء ناسره گوی و غیر فصیح معنی شده. (ر ب. لغد) و شاید مؤلف از آن ساکن و خاموش اراده کرده باشد.

(۲۷) - میانه آب دریا و معظم آن (ر ب).

(۲۸) - موج پی در پی آینده (ر ب).

(۲۹) - دریای بسیار آب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹

متلجلج «۱» و متلغم «۲». انواع جواهر الترصیع [۱] «۳»، و اجناس الجناس «۴» البدیع «۵» فی درج «۶» درج «۷» املائه الصافی «۸» صواف «۹»، و اصناف وشایح «۱۰» التوشیح «۱۱» و التلمیح «۱۲» فی درج «۱۳» انشائه الصافی «۱۴»، علی مواقع «۱۵» وقیع «۱۶» التوقیع «۱۷» طواف «۱۸» ابن فضل الله ابی الفضل عبد الله الملقب بالوصاف را به طغرای «۱۹» غزای «۲۰» «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» «۲۱» معنون ساخته بودند. خامه سحر طرازش «۲۲»

[۱] - نو، الترطیع.

(۱) - افا، از باب تفعیل، زبان گرفته (نف). دودل، متردد. (ر ب).

(۲) - درنگ کننده.

متوقف.

(۳) - مص باب تفعیل، در لغت گوهر نشاندنست و در اصطلاح علم بدیع خانه‌خانه کردن سخن و عبارتست، چنانکه هر کلمه با ردیف و نظیر خود در وزن و حرف روی برابر باشد.

(۴) - آوردن الفاظ هم جنس است در نظم یا نثر.

(۵) - نوظهور، نو بیرون آورده. و در آن ایهامی است به (علم بدیع) نیز.

(۶) - پیرایه دان.

(۷) - راه، طریق. (ر ب).

(۸) - افا خالص، پاک، بی غل و غش.

(۹) - ج صافه، صف زده، صف کشیده. چنانکه مشاهده می‌شود صواف را با طواف قافیه آورده و این درست نیست جز بر طریق

عدول از جاده صواب (ر ک). المعجم چاپ دانشگاه ص ۴۲۹).

(۱۰) - ج و شاح بکسر اول حمایل

(۱۱) - مص باب تفعیل، حمایل در افکندن بگردن دیگری (ر ب) و در اصطلاح علم عروض صنعتی است که در آن بنای شعر را بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن (یک) قصیده باشد و چون هر بخش را جداگانه [بر] خوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر برون آید (المعجم تصحیح آقای مدرس رضوی طبع دانشگاه ص ۳۸۳).

(۱۲) - مص باب تفعیل، نمودن و آشکار کردن (ناظم الاطباء). اشاره کردن به چیزی (المنجد) و در اصطلاح آنست که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند (المعجم ص ۳۷۰).

(۱۳) - کاغذ، نبشته، نورد نامه درج الکتاب طی آن (ر ب).

(۱۴) - افا، تمام، کامل.

(۱۵) - ج موقع، جای افتادن.

(۱۶) - کارد و شمشیر تیز کرده

(۱۷) - نشان و نشان کردن برنامه. و ترکیب وقیع التوقیع اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۸) - گردنده (ر ک ح ۹).

(۱۹) - القابی است که بطرز مخصوص بر سر فرامین به آب طلا یا شنجرف نویسند و بر رقمهای نادر شاه بمرکب نوشته دیده شده (لغت نامه از آندراج).

(۲۰) - سپید روشن.

(۲۱) - این نعمت خداست بهر کس که خواهد آن را دهد (از آیه ۴ سوره جمعه).

(۲۲) - نگار جامه (ر ب). کتابت و خطی که نسا جان بر طرف جامه نگارند (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰

جامه براعت «۱» بر قدود [۱] «۲» قدود «۳» سخن در پوشید، و بتنمیق «۴» تاریخ «تجزیه [۲] الامصار» «۵»، «هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» «۶»، قلم نسخ بر خطوط قطوط «۷» امائل «۸»، و سطور طروس «۹» افاضل، در کشید، و از این تألیف متین، «وَفِي نُسَخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ» «۱۰»، جهانیان را «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» «۱۱»، برهان دعوت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ» «۱۲»، مبین ساخت.

و در احیاء رفات «۱۳» اموات کلام «۱۴»، از دم سحر بیان، باظهار معجزات عیسی بن مریم پرداخت. الحق از بدو گهرزائی عَمَّان ابداع، مریم فضایل را چنین گوهر عالی گوهر «۱۵» غالی «۱۶»، به کنار نیامده. و از آغاز ثمربخشی دوحه «۱۷» انفاس و نفوس «۱۸»، به پختگی کلام منفوسش «۱۹»، میوه کام رسی به خاک نیفتاده. ساقی شافی طبعش، با اساقی «۲۰» سخنان پرطیب، ترطیب «۲۱» دماغ خشک مغزان عالم معنی

[۱] - عت، قدوو قدود.

[۲] - تجربه الامصار، در تمام نسخ.

(۱) - فضیلت، بزرگواری. (ناظم الاطباء) کمال فضل. (ر ب).

(۲) - ج قد، بالا، قامت (ر ب).

(۳) - ج. قده، گروهی از مردم (ر ب).

(۴) - مص باب تفعیل، نیکو نوشتن کتاب را و آراستن به کتابت (ر ب).

(۵) - نام این کتاب «تجزیه الامصار و ترجمه الامصار» مشهور بتاریخ و صاف است. تألیف شرف الدین عبد الله کاتب ملقب به و صاف الحضرة که ذیل بر جهانگشای جوینی است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سبک‌شناسی ج ۳ ص ۱۰۱. الذریعه ج ۳ ص ۳۵۸ کشف الظنون چاپ دوم استانبول ج ۱ ستون ۳۰۹.

(۶) - آن حجت‌هایی است روشن در سینه‌های آنان که بدانها دانش داده شده (از آیه ۴۸ سوره عنکبوت).

(۷) - ج قط. نامه و دفتر (ر ب).

(۸) - ج امثل، شریف‌تر.

(۹) - ج طرس بکسر اول نامه (لغت‌نامه).

(۱۰) - و در نسخه آن رستگاری و رحمت است. (از آیه ۱۵۳ سوره اعراف).

(۱۱) - بزبان عربی آشکارا. (آیه ۱۹۵ سوره شعراء).

(۱۲) - همانا من بنده خدایم داد مرا کتاب (از آیه ۳۰ سوره مریم).

(۱۳) - ریزه و شکسته هر چیزی. (ر ب).

(۱۴) - اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۵) - اصل و نژاد (برهان).

(۱۶) - گرانها.

(۱۷) - درخت.

(۱۸) - ج نفس، جان.

(۱۹) - امف، گرانمایه، مرغوب.

(۲۰) - ج سقاء بکسر، مشک شیر و آب (ر ب).

(۲۱) - مص باب تفعیل تر کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱

نموده، و حریف ظریف کلکش، اکواب «۱» رحیق «۲»، از شیشه کتابی «۳» بر باده‌گساران می تحقیق پیموده. شعر:

لم تر عینی کاتباً مثله لكل شیء شاء و شاء «۴» یبدع فی الخط و فی غیره بسحره الانشاء ان شاء رايض «۵» خیالش، گاهی به مقررعه «۶» رجاحت «۷»، محجلات «۸» لغات تازی تاخته و غایص «۹» فکرش زمانی از بحار «۱۰» لهجه دری «۱۱»، دری زاهر «۱۲» «كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» «۱۳»، ظاهر ساخته.

در جنب مقولات [۱] عجمی نژادش، متانت گفتار فصحاء عرب، با رطانت «۱۴» بیان ترکان سن سن «۱۵» گو بیک نمط، و در مقابل مقالات سلاست بنیادش اسطار «۱۶»

[۱] - عت، مقالات.

(۱) - ج کوب، کوزه بی‌دسته یا بی‌خرطوم.

(۲) - می، یا خوش‌ترین و بهترین آن یا بی‌آمیغ (ر ب).

(۳) - نوعی شیشه مکعب مستطیل بشکل کتاب که آن را در جیب بغل پنهان می‌کردند و در این لفظ ایهامی است بکتاب بمناسبت

لفظ کلک و کاتب.

(۴) - نگارگر. (رک: تعلیقات).

(۵) - تربیت کننده ستور و رام کننده آن.

(۶) - تازیانه.

(۷) - فضیلت و برتری (ناظم الاطباء).

(۸) - اسب دست و پا سفید و محجلات لغات ...

اضافه مشبه به است بمشبه.

(۹) - افا، فرورونده در دریا.

(۱۰) - ج بحر، دریا.

(۱۱) - بفتح اول پارسی، زبان رایج ایران پس از اسلام.

(۱۲) - افا، درخشنده.

(۱۳) - گویا ستاره‌ایست روشن (از آیه ۳۵ سوره نور).

(۱۴) - سخن جز بکلام عربی گفتن (ر ب). عجمی

(۱۵) - سخن غیر فصیح و بلیغ (برهان) (ر ب).

(۱۶) - ج سطر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲

اضایر «۱» شهرت سخن سنجان، از دساتیر [۱] «۲» اساطیر «۳» مستطیر «۴» احط «۵».

خامه سفاکش «۶» در سفک «۷» بدایع، بسان سفاک «۸» چالاک، تیزدست. و روان فلاطون خم‌نشین «۹» از نشئه «۱۰» مسطار «۱۱» مساطر «۱۲»، و راووق [۲] «۱۳» اوراق روق «۱۴» کتابش سرمست.

[۱] - عت، از دساتیر طیر مستطیر.

[۲] - عت، در ادوق اوراق روق.

(۱) - ج اضباره، بفتح یا کسر اول، پشتواره کتاب و کاغذ و جز آن (ر ب).

(۲) - این کلمه را شارحان، گوناگون معنی کرده‌اند. در نسخه نو، دساتیر: نام شهریست که ساتران (؟) بنا کرده‌اند. مردم آنجا به فصاحت مشهورند. در نسخه عت: الاحادیث لا- نظام لها (که باید گفت معنی اساطیر است نه دساتیر) در دو نسخه از ط: نام شهریست که مردم آنجا به فصاحت مشهورند. پیداست که هیچیک از این معانی را اصلی نیست و دساتر هر چند جمع دستور است، لکن آن معنی نیز با این عبارت تناسبی ندارد. ظاهراً مقصود از این کلمه، کتاب معروف ساخته فرقه آذر کیوانست که پارسی سره از لغات غیر اصیل ترکیب شده است. برای شناسائی کتاب، رجوع کنید به (فرهنگ ایران باستان ص ۱۷-۵۱) در اینکه نسخه کتاب سالها پیش از میرزا مهدی خان مؤلف کتاب حاضر، در ایران معروف بوده است، سخنی نیست زیرا نام آن در (شارستان چهار چمن) که در اوایل قرن یازدهم هجری تألیف شده آمده است. رک: (فرهنگ ایران باستان ص ۲۷). و بقرینه وصف (احط) - پست، که در اینجا بدنبال آن آمده و با در نظر گرفتن اینکه مؤلف را نسبت به لغات عربی تعصبی بوده است و به پارسی چنانکه باید نمی‌نگریسته بظن قوی منظور وی از این کلمه همان کتاب معروفست.

(۳) - ج اسطوره، سخن پریشان. (لغد).

(۴) - نیشته (ر ب).

(۵) - پست تر، فروافتاده تر.

(۶) - بلیغ، توانا بر سخن (ر ب).

(۷) - بسیار ریختن کلام (ر ب).

(۸) - خونریز.

(۹) - صفت دیوژن (۴۱۳-۳۲۳ ق. م) است که در ادبیات فارسی او را با افلاطون مشته ساخته‌اند. ر ک (لغد ذیوجانس):

جز فلاطون خم‌نشین شراب سر حکمت بما که گوید باز

(حافظ) (یادداشت از آقای دکتر محقق).

(۱۰) - این کلمه در عربی بمعنی گیاه راست برآمده و بصیغه مصدری بمعنی زیستن و کوالیدنست و آنچه معنی بوی شراب و مستی

می‌دهد، نشیئه و نشوه است و بهر حال در تمام موارد و در جمیع نسخ بدین صورت نوشته شده.

(۱۱) - نوعی از می که خورنده را بر زمین افکند (ر ب).

(۱۲) - ج مسطر بکسر اول و فتح سوم، سطرآرا خطکش.

(۱۳) - چیزی که شراب بدان پالایند.

(۱۴) - ج رائق، خوب، زیبا (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳

سبوکشان خمخانه تلمیذش، با ابو علی «۱»، بنو قایبا [۱] «۲»، و سر جوش فضل دانشوران، در حذاء [۲] «۳» بحر قلاس «۴» فضایلش،

مشتی کف «فَاَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبْدًا رَابِیًّا» «۵». قلم بنانش انگشت نما در معجز نگاری، و قلامه «۶» قلمش، هلال آسا، براعت استهلال «۷»

از صنع باری.

لقاطه «۸» و لفاظه «۹» طبع نفاذش «۱۰»، روایق «۱۱» الفاظ بلغاء، و فضاله «۱۲» و قصاله «۱۳» ذهن نقاش «۱۴» روایق «۱۵» افضال

فضلاء. خامه دقایق دقیقه یابان، حفاله «۱۶» و نخاله «۱۷» منخل «۱۸» خامه اش، و نفایس نتفه «۱۹» سخنوران، نتافه «۲۰» و نسافه «۲۱»

منجل «۲۲» کلک مشکین ختامه «۲۳».

[۱] - عت، نبوقائیا. نو، نبوق بیا.

[۲] - عت، خدا.

(۱) - ابن سینا.

(۲) - گردآیندگان در میخانه (ر ب). هم پیاله.

(۳) - برابر، مقابل.

(۴) - بسیار آب کفک انداز.

(۵) - پس برداشت سیل کف را بر زیر (از آیه ۱۸ سوره رعد).

(۶) - تراشه ناخن و جز آن (ر ب). تراشه قلم. و هلال آسا، تنها با تراشه ناخن مناسب است.

(۷) - این صنعت متفرع است بر حسن ابتدا و آن چنانست که ابتدای سخن مناسب با مقصود بود. (لغد. ذیل استهلال از هنجار

گفتار).

- (۸) - هر چیز بی‌بهای از زمین برگرفته.
- (۹) - آنچه از دهان بیرون اندازند. (ر ب)
- (۱۰) - مبالغه از نقد، سره‌کننده درم. (ر ب). جداکننده سره از ناسره.
- (۱۱) - ج رائق، خوب.
- (۱۲) - و بفتح اول نیز، زاید مانده از هر چیزی. (ر ب).
- (۱۳) - دانه‌ها که از گندم جدا کنند، هنگام پاک کردن آن. (ر ب).
- (۱۴) - و بر وزن کتاب نیز، دوراندیش. (ر ب).
- (۱۵) - ج رائع، خوش منظر.
- (۱۶) - سبوسه هر چیز. (ر ب).
- (۱۷) - بر وزن و معنی حفاله.
- (۱۸) - پرویزن، غربال. (ر ب).
- (۱۹) - به انگشت برچیده از گیاه و جز آن. (ر ب). گلچین دانش.
- (۲۰) - و بفتح و کسر حرف اول نیز موی برکنده افتاده (ر ب).
- (۲۱) - آنچه بر افتد از باد بر دادن گندم. (ر ب).
- (۲۲) - داس.
- (۲۳) - ختام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴

ابکار «۱» مبتکرانش «لَمْ يَطْمِئُنْ إِنْشُ قَبْلَهُمْ وَلَا حَيَّانٌ» «۲» و حاصل حواصل «۳» ضمیر رکاز «۴» مرکوز «۵» راموز «۶» مرموزش «كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» «۷».

به مشاطگی شاکله «۸» مشکل‌پسند، اشکال «۹» مشکله اشکال «۱۰» معانی را باشکال «۱۱» دل‌فریب، از اشکال «۱۲» پرزین‌وزیب، زیور بسته، و به وساطت خامه واسطی «۱۳»، وصایف «۱۴» نکات نیکوصفات را بجلباب «۱۵» تجلیات آراسته.

اشهب «۱۶» قرطاسی قلم را در عرصه فسیح «۱۷» فصاحت، بر سر جهابذه «۱۸» جهان جهاننده، و پیغمبر سخن را با لوح و قلم، در معراج بلاغت، بعرض برده، بر کرسی نشانده.

سلسله‌مویان عبارات مسلسل «۱۹»، اسیر خم خام «۲۰» خامه‌اش، و قدح‌نوشان جام سلسل «۲۱» مقدوح «۲۲»، «۲۳» نشأه‌یابان خام «۲۴» خم آمه «۲۵» اش. از سلیقه سلاّتش «۲۶» نحاریر [۱] «۲۷» سالفه، مست سلافه «۲۸» معارف، و سجّیه «۲۹» نواّتش «۳۰»

[۱] - نو، تحاریر.

(۱) - ج بکر، ناپسوده.

(۲) - نپسوده است آنان را آدمیان پیش از آنان و نه جنیان (از آیه ۵۶ سوره الرحمن).

(۳) - ج حوصل، چینه‌دان مرغان. مشبه به ضمیر.

(۴) - زر و سیم که در کانه‌ها بود (ر ب).

(۵) - مدفون.

(۶) - دریا (ر ب).

(۷) - (آیه ۵۸ سوره الرحمن).

(۸) - راه، روش، خرد. (ر ب).

(۹) - ج شکل، صورت.

(۱۰) - گوناگون.

(۱۱) - ظاهراً ج شکل بکسر اول غنج و دلال.

(۱۲) - ج شکل بفتح اول، زیوری است که در گوش کنند (ر ب).

(۱۳) - منسوب به واسط، شهری بعراق.

(۱۴) - ج وصیف خادم نابالغ.

(۱۵) - جامه. جامه فراخ.

(۱۶) - اسب سبز خنگ (ر ب).

(۱۷) - پهناور.

(۱۸) - ج جهبذ، بکسر تین، نقاد دانا (ر ب). معرب کهبد (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۹) - امف، پی در پی.

(۲۰) - کمند. (بر).

(۲۱) - آب شیرین و روشن و سرد و خوش (ر ب).

(۲۲) - برآورده شده از ته دیک با کوشش (لس). و مقصود قدح شده یا بقدح در آمده است.

(۲۳) - رک، ح ۱۰ ص ۲۲.

(۲۴) - شراب مقابل می پخته (بر).

(۲۵) - دوات.

(۲۶) - بلیغ. (ر ب).

(۲۷) - ج نحیر، زیرک، ماهر، دانا (ر ب).

(۲۸) - می. (ر ب).

(۲۹) - خو، طبیعت.

(۳۰) - تربیت کننده شتران. (ب) شاید مربی مقصود است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵

قبل از افاضه صورت تحریر، بر هیولای ملاقیح [۱] «۱» مضامین «۲»، و مضامین «۳» معانی عارف.

لآلی «۴» لالای «۵» قلامیس «۶» اقلامش، درّه التاج «۷» بلاغت حسان «۸»، و عبقره «۹» حصان «۱۰» کلامش، در «وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ» «۱۱» سطور، «مُتَكَيِّنَ عَلَى رَفْرِفِ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيَّ حِسَانٍ» «۱۲».

يَتَّصِفُ عِنْدَ حَسَنِ لِسَنِهِ «۱۳» و لِسَنَهُ «۱۴» كُلُّ اللِّسَنِ «۱۵» بِكُلِّ اللِّسَانِ «۱۶» وَ يَخْتَصُّ مِنْ احَاطَةِ احْضَانِ «۱۷» احْصَانِ «۱۸» عَمِيمِ افْضَالِهِ بِالْعَجْزِ عَمُومِ الْخَصَّانِ «۱۹».

دَرَّ «۲۰» اللَّبْنِ «۲۱» وَ شِيرِ «۲۲» الْعَسَلِ مِنْ اَنَابِيْبِ «۲۳» بَنَانِهِ «۲۴» وَ صَادَفَ «۲۵» الصَّدْفِ [۲] «۲۶» الدَّرَرِ «۲۷» الْفَرِيدَةُ «۲۸» مِنْ صَدَفِ

بیانه.

[۱]- عت، بلاقیح.

[۲]- عت، صدف الدررا.

(۱)- ج ملقوحه، مادر با جنین.

(۲)- ج مضمون، معنی، مقصود. مراد. (نف).

(۳)- ج مضمون، نطفه که در پشت نران باشد. (ر ب).

(۴)- ج لؤلؤ.

(۵)- از عربی لالاً، درخشنده، تابنده (لغد).

(۶)- (ظاهرا) ج قلمس بفتح اول و دوم و تشدید و فتح میم دریا. (ر ب. لس).

(۷)- در بعض حواشی: مروارید بزرگ که بر تاج بندند. در فرهنگ ناظم الاطباء بزرگترین مرواریدهای تاج پادشاهی. در منتهی الارب و لسان العرب نیافتم.

(۸)- حسان بن ثابت انصاری شاعر معروف از مخضرمین است و به سال (۵۴ ه. ق.) درگذشت. شعرا و نویسندگان را در فصاحت و بلاغت بدو همانند کنند چنانکه خاقانی شروانی را حسان العجم خوانده‌اند.

(۹)- زن پرگوشت نازک زیبا (ر ب).

(۱۰)- زن پارسا.

(۱۱)- بالشهای نهاده بر همدیگر. (مأخوذ از آیه ۱۵ سوره غاشیه).

(۱۲)- تکیه زده بر گسترده‌های سبز و پارچه‌های عبقری (نام جائی) نیکو. (آیه ۷۶ سوره الرحمن).

(۱۳)- سخن (ر ب).

(۱۴)- فصاحت. (ر ب).

(۱۵)- ج لسان (ر ب).

(۱۶)- کل اللسان، کندی زبان.

(۱۷)- ج حصن، پهلوی، از زیر بغل تا تهیگاه.

(۱۸)- ج حصن، بنای استوار.

(۱۹)- و بکسر اول نیز، خاصگان (ر ب).

(۲۰)- بسیار جاری شد.

(۲۱)- شیر.

(۲۲)- ماضی مجهول از شور بفتح اول، چیده شد (ر ب). گرفته شد.

(۲۳)- ج انبوب، بضم اول میان دو پیوند. (ر ب).

(۲۴)- سرانگشت.

(۲۵)- مفرد ماضی باب مفاعله، یافت. دید. (ر ب).

(۲۶)- کرانه رودخانه. در ط و نو، این کلمه دریای عمیق معنی شده، لیکن اساسی ندارد.

(۲۷) - ج دره.

(۲۸) - یگانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶

تا نسخه قرون و دهور «۱» منظور انظار نظایر «۲» گردیده، نظیر کتاب تاریخش در هیچ تاریخ بنظر نرسیده. و هنروران جهان دیده، «۳» ندیده‌اش بدیده دید، ندیده‌اند و خودفروشان اسواق «۴» سخن، خریده «۵» این جریده «۶» را جریده جریده «۷» بنده درم خریده‌اند.

جلامید «۸» جلامند «۹» شطور [۱] «۱۰» سطور «۱۱»، و سنگلاخ «۱۲» کلام «۱۳» کلامش تمام در و گوهر شاهوار است، و جنادل «۱۴» دلنواز الفاظ انیق «۱۵»، و ظرر «۱۶» طریر «۱۷» ظریر [۲] «۱۸» طرز تلفیقش [۳]، سراسر جواهر رنگین آبدار. هر جزوی از اجزایش را با نثر لآلی «۱۹»

[۱] - عت، مشطور.

[۲] - عت، طرر طریر طرطرر.

[۳] - نو، تلفیقش.

(۱) - ج دهر، روزگار

(۲) - افاضل. امائل. (ر ب).

(۳) - مانند، همتا. (ر ب).

(۴) - ج سوق، بازار.

(۵) - زن دوشیزه. (ر ب).

(۶) - نبشته روشن کرده شده. (ر ب).

دفتر.

(۷) - گروه گروه (ر ب).

(۸) - ج جلمود، بضم اول، خرسنگ. (ر ب).

(۹) - مرکب از جلا، روشنی + مند پسوند اتصاف.

(۱۰) - ج شطر، نیمه چیزی و پاره‌ای از آن.

(۱۱) - ج سطر.

(۱۲) - در این کلمه ایهامی است به یکی از تألیفات مؤلف بنام سنگلاخ که فرهنگ ترکی به فارسی است.

(۱۳) - زمین درشت سطر. (ر ب).

(۱۴) - ج جندل بفتح اول و سوم سنگ که برداشتن توانند. (ر ب).

(۱۵) - زیبا، بشگفت آورنده. (ر ب).

(۱۶) - سنگ تیز (لغد). خوش منظر.

(۱۷) - سنان طریر، تیز. (لغد).

(۱۸) - زمین سنگناک درشت. (لغد) ظرر ... طرز تلفیق، اضافه مشبه به است بمشبه. و طریر صفت ظرر است.

(۱۹) - نو، در شرح این کلمه نوشته است: افشاندن مروارید. عت و دیو، نام کتابی است. ط، نام گیاهی است (!) قطع نظر از ایهامی که در این کلمه بمعنی لغوی آن موجود است، شک نیست که مؤلف از این عبارت کتابی مخصوص را در نظر دارد و نوشته‌های وصاف الحضرة را همانند آن می‌داند. در کشف الظنون کتابی بدین نام از تألیفات محمد بن ابی جمهور احسائی متوفی پس از سال ۸۷۸ آمده ولی موضوع آن علم فقه است و نمی‌توان گفت مؤلف آن کتاب را در نظر داشته است. کتاب دیگری بنام نثر اللآلی تألیف ابو علی طبرسی (م- ۵۴۸ ه ق) است که بعضی آن را تألیف فضل الله راوندی (م- ۵۴۸) یا قطب راوندی (م- ۵۷۳) دانسته‌اند.

(فهرست کتابهای اهدائی مشکاه ج ۲ ص ۱۳۸). این کتاب در شرح کلمات قصار حضرت علی علیه السلام است و به فارسی و ترکی نیز ترجمه شده و بنظم آمده است و ظاهراً مقصود مؤلف همین کتاب باشد. رجوع شود بفهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکاه تألیف آقای منزوی ج ۲ ص ۱۳۷-۱۴۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷

رابطه کلی است، و فقرات «۱» فقراتش «۲» را با نضد درر «۳» قرابت صلبی.

زلابیه «۴» کلمات شیرین، در زلحله «۵» لخلخه‌سای «۶» صحیفه «۷» و صحیفه «۸» ورقش همه به شیر جان سرشته، و موائد «۹» سیغ «۱۰» و سیغ «۱۱» معانی سایغه «۱۲»، و قطوف «۱۳» و قطایف «۱۴» مضامین سایغه «۱۵» [۲]، در ظروف سیاه قلم «۱۶» حروفش جمله به مشک «۳» آغشته.

از نشئه «۱۷» مشروح کلام موجزش [۴]، مستمعان، مست معانی، و بیان مشروح

[۱]- دیو، سابعه.

[۲]- دیو، سابعه.

[۳]- دیو، نو، مشک

[۴]- عت، موجرش.

(۱)- و بفتحین و کسرتین، ج فقره بکسر اول و سکون دوم، استخوان پشت از مهره دوش تا بن دنب. (ر ب).

(۲)- ج فقره سه بیت از قصیده یا بهترین بیت از قصیده. (ر ب).

(۳)- نظم الغرر و نضد الدرر، در ترتیب غرر الحکم آمدی، مرتب کرده عبد الکرم بن محمد یحیی قزوینی معاصر شاه سلطان حسین صفوی و آن کلمات قصار امیر المؤمنین علی علیه السلام است. رک: (فهرست کتب اهدائی مشکاه ج ۲ ص ۱۳۹).

(۴)- نوعی حلوا. (ر ب). زلیبا: نام حلوائی است مشهور و عربان زلابیه گویند (برهان) تهرانی: زولیا. ترکی: زلوییه. آرامی، زلوبیا، حلوائی که با روغن زیتون یا روغن کنجد و امثال آن پزند: نان کشکین اگر بیابم هیچ راست گوئی زلیبا باشد. مسعود سعد.

(حاشیه برهان قاطع، مصحح آقای دکتر معین ص ۱۰۲۸).

(۵)- کاسه فراخ نزدیک تک.

(۶)- عطرسای (لغد) و لخلخه، آمیخته است از مشک و عنبر و کافور و نظایر آن (لغد از الجماهر).

(۷)- کاسه (لغد از ر ب).

- (۸) - نامه، کتاب (لغد)
- (۹) - ج مائده، خوان آراسته بطعام، خوردنی. (ر ب).
- (۱۰) - خوب، نیکو (برهان).
- (۱۱) - طعام و شراب که به آسانی از گلو فرورود (نف. المنجد).
- (۱۲) - گوارنده.
- (۱۳) - ج قطف بکسر اول، میوه چیده و خوشه انگور. (ر ب).
- (۱۴) - نوعی خرما که سرخ سپیدی آمیز و باریک میان باشد (ر ب) لوزینه. حلوا (ر ب. نف).
- (۱۵) - رسا، تمام.
- (۱۶) - تصویری که با سیاهی کشند (نف). مقابل تصویر آب‌ورنگ و رنگ روغنی. تصویری که با مداد سیاه می‌کشند. و در اینجا مقصود حروف نبشته با مرکب سیاهست.
- (۱۷) - ر ک: ح ۱۰ ص ۲۲.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸
- دلکشش، خوش‌تر از استماع اغانی «۱» و استمتاع «۲» از غوانی «۳». هر لفظی از آن تکیه‌گاه شاهد نکته، و فحوای «۴» «العلم نقطه» «۵». محوی «۶» هر نقطه گرد بالش «۷» دواير حروفش، و شیزه «۸» دوشیزگان فکر، و غرفات نکات «۹» بیان [۱] و نکات «۱۰» بنانش جلوه‌گاه مرمورات «۱۱» مرموزات «۱۲» افکار بکر.
- هر معنی مغنی «۱۳» معبی «۱۴» در لفظش، آب‌حیاتی در ظلمات سیاهی «۱۵» و ماهیت هر حرفش، اوج فصاحت را ماهی [۲] تابان، بروجه، کما هی «۱۶».
- لیلی [۳] و شان «۱۷» عبارات غریبه عربیه‌اش، در سیاه خیمه مداد «۱۸»، «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ» «۱۹» اند که در نجد «۲۰» ورق، طناب در طناب پیوسته «من»

[۱] - عت، این کلمه و کلمه قبل او را ندارد.

[۲] - عت، ماهی است.

[۳] - عت، نو، لیلا.

(۱) - ر ک: ح ۲۳ ص ۱۱.

(۲) - لذت بردن، بهره‌مند شدن.

(۳) - ج غانیه، زن زیبای بی‌نیاز از زیور. (ر ب).

(۴) - ر ک: ح ۱۵ ص ۶.

(۵) - این عبارت مأخوذ از مضمونی است بدین‌سان: العلم نقطه کثرها الجاهلون. آقای فروزانفر فرمودند در مأخذی بدین‌سان دیده‌اند: العلم نقطه کثرها جهل الجهله. هجویری در کشف المحجوب، سخنی را از ابراهیم خواص آورده است که قریب همین مضمونست: العلم کله فی کلمتین لا تتکلف ما کفیت و لا تضيع ما استکفیت. (کشف المحجوب ص ۱۹۳) در کتب حدیث مأخذی برای آن یافت نشد.

(۶) - گرد کرده. فراهم‌شده (ر ب). پر.

- (۷) - بالش استوانه شکل، متکا. (نف).
- (۸) - نازبالشهای پرپنبه (ر ب).
- (۹) - ج نکته، بضم اول، در تداول فارسی، سخن پاکیزه و لطیف که هر کس آن را نداند (نف).
- (۱۰) - ج نکته، خجک، نقطه، نشانی که با سر چوب یا با انگشت دست در زمین گذارند (برهان).
- (۱۱) - ج مرموره، دختر نرم و نازک و لرزان اندام از نشاط (ر ب).
- (۱۲) - ج مرموزه، بیان شده برمز
- (۱۳) - افا باب افعال، بی نیاز کننده.
- (۱۴) - امف باب تفعیل، تعبیه شده، آماده شده.
- (۱۵) - آب حیات استعاره از معانی لطیف و ظلمات استعاره از مرکب است و در آن تلمیحی است به داستان ذو القرنین و آب حیات.
- (۱۶) - چنانکه هست.
- (۱۷) - ج و ش، پسوند شباهت، مانند لیلی همانند لیلی.
- (۱۸) - اضافه مشبه به بمشبه.
- (۱۹) - حور (ج حوراء. ج فارسی حوریان) بازداشته شده (به حجله در) در خیمها (آیه ۷۲ سوره الرحمن)
- (۲۰) - زمین بلند. در کلمات لیلی، عربیه، سیاه خیمه، مقصورات فی الخیام رعایت صنعت مراعات النظیر شده است.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹
- «نظر إليها فلقي نضرة و سرورا» «۱»، و استعارات نادره دریش «۲»، در هر باب از معانی دلنشین، قصور «۳» بی قصور «۱» [۴] که.
- «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ. إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا» «۵». تمثيل «۶» و تشبيه «۷» را بلا- تشبيه، «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»
- «۸» خوان، و ابهام «۹» و تلميح «۱۰» را بی ابهام، «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَان» «۱۱» ما اعجبه «۱۲» من تأليف لكساء «۱۳» الكساء «۱۴»
- كاس «۱۵»، و كأس «۱۶» «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» «۱۷». مصحفاته «۱۸» مع

[۱] - عت، مقصور.

- (۱) - کسی که بدان نگرست پس دریافت تازه‌روئی و شادمانی را (مأخوذ از آیه ۱۱ سوره دهر).
- (۲) - مرکب از دری، زبان فارسی رایج پس از اسلام + ش ضمیر متصل مضاف الیه.
- (۳) - ج قصر.
- (۴) - عیب (نف).
- (۵) - گرداگرد آنان می گردند پسرکانی که جاویداند، چون آنان را بینی پنداری مرواریدهای افشاندند (از آیه ۱۹ سوره دهر).
- (۶) - تمثيل، استعارتی است بطریق مثال چنانکه الفاضلی چند که بر معنی دیگر دلالت کند بیاورند و آن را مثال معنی مقصود سازند (المعجم ص ۳۶۲).
- (۷) - همانند ساختن چیزی را به چیزی بخاطر انبازی آنان در صفتی. استعمال لفظ در معنی مجازی به علاقه مشابَهت.
- (۸) - همانند مرواریدهای پوشیده در صدف (از آیه ۲۲ سوره واقعه).
- (۹) - بگمان افکندن و آن صنعتی است که لفظی را که دو معنی دارد، یکی دور و دیگری نزدیک بکار برند تا خاطر شنونده نخست بمعنی نزدیک متوجه شود، لیکن مقصود گوینده معنی دور باشد.

(۱۰) - الفاظ اندک که معنی بسیار را رساند.

(المعجم ۳۷۰) اشاره به قصه معلومی یا شعر مشهوری یا مثل رائجی بدون ذکر آن (جواهر البلاغه ص ۴۳۶)

(۱۱) - میوه تازه (یا چیده) دو بهشت، نزدیک‌اند (از آیه ۵۴ سوره الرحمن).

(۱۲) - خوشا، زها.

(۱۳) - پوشیدنی، پوشش.

(۱۴) - بزرگی، بلندی مرتبه (ر ب).

(۱۵) - افا، پوشنده. مقصود مؤلف اینست که این تألیف شگفت، لباس رفعت الفاظ را بر قالب معانی می‌پوشاند.

(۱۶) - جام، کاسه.

(۱۷) - بیرون می‌آید از شکم آنها (زبوران) نوشیدنی که رنگ‌های آن گوناگونست. در آن بهی است مردمان را (از آیه ۷۱ سوره نحل).

(۱۸) - مصحفات، امف باب تفعیل. و آن کلمه‌ایست که در آن تغییری دهند در حرکت یا حروف. محشی کنوز نويسد:

مقصود الفاظ متجانس است. (ر ک تعلیقات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰

اخوات الجناس «۱» علی کراسی «۲» القرطاس «۳»، «إِخْوَانًا عَلَى شِرِّرٍ مُتَقَابِلِينَ» «۴»، و صفحاته صحاف «۵» «وَكَاْسٍ مِنْ مَعِينٍ» «۶» تحکی «۷» عن «حَمَرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» «۸» شعر

زلال «۹» ذاک ام صفو «۱۰» العقار «۱۱» و زهر «۱۲» اللفظ ام درر [۱] «۱۳» الدَّراری «۱۴» کنشر القطر «۱۵» فاح «۱۶» بکل قطر «۱۷» و کالذاری «۱۸» عَطَّرَ كُلَّ دَارٍ «۱۹» یا اِيَّهَا الَّذِيْنَ مِنْ افنان «۲۰» فنون «۲۱» الاقتنان «۲۲» تجتنون «۲۳» «أَفَسَ حَزُّ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ» «۲۴». «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا

[۱] - عت، در.

(۱) - جناس یا تجنیس بکار بردن الفاظ همانند در حروف یا وزن یا خط یا روی است و آن چند نوع است: تام، ناقص، زاید، مرکب، مزدوج، مطرف، خط. و تفصیل آن در علم بدیع مذکور است.

(۲) - ج کرسی.

(۳) - کاغذ.

(۴) - برادرانند بر تخت‌ها (نشسته) روبروی یکدیگر (از آیه ۱۸ سوره واقعه). باید توجه داشت که بسیاق جمله باید اخوان مرفوع ضبط شود زیرا خبر مصحفات است، لیکن در تحریر، سیاق آیه شریفه رعایت شد تا جمله خبر باشد.

(۵) - ج صفحه کاسه بزرگ (ر ب).

(۶) - و جامی از شراب‌های روان (از آیه ۱۸ سوره واقعه).

(۷) - حکایت می‌کند.

(۸) - شراب گوارای نوشندگان (از آیه ۱۶ سوره محمد ص).

(۹) - آب شیرین خوشگوار (ر ب).

(۱۰) - روشنی (ر ب).

- (۱۱) - شراب (ر ب).
 (۱۲) - ج زهره شکوفه.
 (۱۳) - ج دره، مروارید.
 (۱۴) - ج دری بضم اول و تشدید راء درخشنده (نف).
 (۱۵) - چوب عود (ر ب).
 (۱۶) - بوی دمید.
 (۱۷) - کرانه (ر ب). ناحیه، سو.
 (۱۸) - بوی فروش (ر ب). عطار.
 (۱۹) - خانه.
 (۲۰) - ج فن، شاخ.
 (۲۱) - ج فن، گونه، صنعت، هنر.
 (۲۲) - مص باب افتعال، سخن گوناگون آوردن.
 (۲۳) - مضارع مخاطب از مص اجتناء، چیدن.
 (۲۴) - آیا جادوئیست این یا شما نمی‌بینید. (آیه ۱۵ سوره طور).
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱
 ما تَدْعُونَ «۱» «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» «۲».
 چون این نسخه العجائب [۱] «۳»، الّتی من اوصافها حارت العقول، و کَلَّت «۴» اللّسن «۵» «وَفِيهَا مَا تَسْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» «۶»
 بنظر تحدیق [۲] «۷» و تدقیق «۸» مرموق «۹» آمد، و بدیده تحمیج «۱۰» و ترنیق «۱۱» ملحوظ، و درین مغانی «۱۲» معانی «۱۳»، امعانی
 «۱۴» وافی و اعماق «۱۵» و امعاقی [۳] «۱۶» کافی رفت، گلچین [۴] حدقه «۱۷» ناظره «۱۸»، از ریاحین «۱۹» حدیقه «۲۰» «۲۱»
 ناضره‌اش، چندین پشت بست «۲۲» بر پشت بست. و نشئه «۲۳» انشاط‌ازی «۲۴»، و کیفیت کفیت [۵] «۲۵» الاثر عبارت‌پردازیش در
 هوش‌ربائی و فرح‌بخشی، با خرد خرده‌دان، عمل راح «۲۶» رحیق «۲۷» و مسک سحیق «۲۸» آغاز نهاد.

[۱] - نو، عت، ط، العجائب.

[۲] - ط، عت، تدقیق و تحدیق.

[۳] - نو، ط، امعاق و اعماقی.

[۴] - دیو، و گلچین.

[۵] - ط، کفت.

(۱) - و شما راست در آن آخرت آنچه بخواهد نفسهای شما و آنچه دعوی کنید (از آیه ۳۱ سوره فصلت).

(۲) - آیا بدین قرآن دروغ می‌بندید (آیه ۸۰ سوره واقعه).

(۳) - شگفتها.

(۴) - مفرد مؤنث ماضی از مص کل، کند گردیدن (ر ب).

(۵) - ج لسان، زبان.

- (۶) - و در بهشت است آنچه جانها بخواهد و دیده‌ها بدان لذت یابد.
 (از آیه ۷۱ سوره زخرف).
 (۷) - تیز نگریستن (ر ب).
 (۸) - باریک بینی.
 (۹) - امف، نگریسته (ر ب).
 (۱۰) - مص باب تفعیل، تیز نگریستن در چیزی (ر ب).
 (۱۱) - مص باب تفعیل، پیوسته نگریستن در چیزی (ر ب).
 (۱۲) - ج مغنی بفتح اول و سوم، جای، منزل (ر ب).
 (۱۳) - ج معنی.
 (۱۴) - مص باب افعال، دور اندیشیدن (ر ب).
 (۱۵) - مص باب افعال، دور اندیشیدن (ناظم الاطباء).
 (۱۶) - مص باب افعال، دورتک گردانیدن چاه، و در اینجا بمعنی ژرف بینی بکار رفته.
 (۱۷) - اضافه مشبه به بمشبهه.
 (۱۸) - چشم (ر ب).
 (۱۹) - ج ریحان، هر گیاه خوشبو، اسپرغم.
 (۲۰) - باغ.
 (۲۱) - تأنیث ناضر، سخت سبز (ر ب).
 (۲۲) - پشت بست، گلیمی یا شالی باشد که برزیگران و باغبانان چیزی در آن نهند و بر پشت بندند (برهان).
 (۲۳) - رک: ح ۱۰ ص ۲۲.
 (۲۴) - حامص، از مص طرازیدن، آرایش دادن، آراستن (لغت‌نامه).
 (۲۵) - سریع، (از ر ب).
 (۲۶) - شراب (ر ب).
 (۲۷) - خالص، بی آمیغ (ر ب).
 (۲۸) - سوده.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲

شعر

مشام جان معطر شد از آن اوراق عنبر بو که هریک نافه‌ای از مشک اذفر «۱» بود بی آهو «۲». طبع مشتاق، بی مشاق «۳» از مساق [۱]
 «۴» کلامش، مساع «۵» ساغر و «یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ. خِتَامُهُ مِسْکٌ» «۶» دریافت، که «فِی ذَلِکَ فَلِیْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» «۷» و از آن
 ملاحه تلمیح «۸»، و فصاحت تلویح «۹» و براعت ترتیب و بزاعت «۱۰» ترکیب و سلاست [۲] «۱۱» تلفیق و نفاست [۳] تلمیق «۱۲» و
 متانت تربیق «۱۳» و رزانت [۴] ترمیق «۱۴» و رصافت «۱۵» تبنیق «۱۶» و نزادت «۱۷» تنمیق «۱۸» و رشافت «۱۹» تشقیق «۲۰» و سیافت

[۱] - نو، مشتاق.

[۲] - دیو، سلامت.

[۳]- عت، این کلمه و ما بعد آن را تا نزادت ندارد.

[۴]- فقط در دیو.

(۱)- تیزبو. (لغت نامه).

(۲)- عیب.

(۳)- سختیها، رنجها (ناظم الاطباء).

(۴)- مص میمی از سوق، روش، سیاق.

(۵)- این کلمه را شارحان گوناگون معنی کرده‌اند، ط: شراب، نو، گوارنده. تنها در دیو و عت، ذیل این کلمه نوشته است ساغ الشراب: سهل مدخله.

و این درست بنظر می‌رسد، و در این صورت گوارائی معنی می‌دهد. مساغ مصدر میمی از سوغ گوارائی.

(۶)- می‌نوشانند آنان را از شراب بی‌آمیغ مهر بر نهاده که مهر آن مشک است (آیه ۲۵ و قسمتی از آیه ۲۶ سوره مطففین).

(۷)- در این، پس رغبت کنند رغبت کنندگان. (از آیه ۲۶ سوره مطففین).

(۸)- رک: ح ۱۰ ص ۲۹.

(۹)- اشارت.

(۱۰)- ظریف و ملیح بودن کودک (ر ب). و در اینجا مقصود ظرافت کلامست.

(۱۱)- نرمی و آسانی (ر ب).

(۱۲)- محتمل است مصدر جعلی از لمق بمعنی نوشتن باشد. رک (ر ب).

(۱۳)- تربیق الکلام، آرایش سخن (ر ب).

(۱۴)- ترمیق الکلام، بهم آوردن سخن (ر ب).

(۱۵)- استواری، استوار شدن (ر ب).

(۱۶)- مص باب تفعیل جمع کردن و آراستن سخن (ر ب).

(۱۷)- در دیو، نزاوت و در حاشیه، نزادت. عت، نژادت. نو، نزاوت. ط، طراوت و جاری شدن معنی شده! کنوز، طراوت. و بدرستی معلوم نشد.

(۱۸)- مص باب تفعیل نیکو نوشتن کتاب را، آراستن به کتابت (ر ب).

(۱۹)- نیکو و باریک قد شدن (ر ب).

(۲۰)- سخن را نیکوروش بیرون آوردن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳

ترقیق «۱» و افاضه «۲» رایعه «۳» و افاضه «۱» [۴] رائعه «۵» و تشبیهات رابغه «۶» و تمثیلات رافعه «۷»، مترسلان ماهر، اوراق مهارق «۸» تألیفات خود را از عرق شرمساری به آب مالیدند، که: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» «۹».

شعر:

بنفسی کتابا ارانی عیانا اجلّ و اشرف نوع المقول فالفاظه و المعانی جمیعا مرائی «۱۰» العیون مراعی «۱۱» العقول پس در عهد دولت روز افرون سلطان سلاطین [۳] الشرق و الغرب، الذی سخر سیفه [۴] الارض کالشرق «۱۲» من الغرب [۵] «۱۳» عسل «۱۴» اسل «۱۵» و ضرب «۱۶» ضربه‌اش «۱۷» احلی «۱۸» من العسل و الضرب [۶] «۱۹». و مطارب «۲۰» جدالش ابهی «۲۱» من مجادل «۲۲» الطرب».

کیومرث شانی که صیت «۲۳» عدل و دادش، از آوازه شهرت پیشدادیان «۲۴»

[۱]- ط، اقاضه.

[۲]- نو، رابعه

[۳]- دیو، السلاطین.

[۴]- نو، سبعة.

[۵]- ط، الغرب.

[۶]- ط، واو ندارد.

(۱)- نیکو کردن سخن (ر ب).

(۲)- درآمدن در حدیث.

(۳)- شگفت آور.

(۴)- سخن گفتن به نرمی (ر ب).

(۵)- افاء، از ریع، زیاد، پربرکت (نف).

(۶)- رابع، آنکه مقیم باشد بر امری که قدرت دارد بر آن (ر ب). مقصود تشبیهات ممکن است و عیش رابع، زیست با ناز و نعمت.

و ممکن است رایقه باشد چنانکه در کنوز است ولی نسخ قدیم چنان نیست.

(۷)- رافع، قریب گرداننده (ر ب).

(۸)- ج مهرق، صحیفه، و روی کاغذ (ر ب).

(۹)- برای چنین چیز باید بکوشند، کوشندگان (آیه ۵۹ سوره صافات).

(۱۰)- ج مرأی، دیدارگاه.

(۱۱)- ج مرعی، چراگاه.

(۱۲)- آفتاب (ر ب).

(۱۳)- تیزی تیغ (ر ب).

(۱۴)- جنیدن (ر ب).

(۱۵)- نیزه، تیر، هر چه تیز و باریک باشد از شمشیر و کارد (ر ب).

(۱۶)- مص، زدن.

(۱۷)- شمشیر (ر ب).

(۱۸)- نعت تفضیلی، شیرین تر.

(۱۹)- عسل سپید (ر ب).

(۲۰)- ج مطرب، راه تنگ (ر ب). تنگنای.

(۲۱)- نعت تفضیلی، فراخ تر (ر ب). زیباتر

(۲۲)- ج مجدل، کوشک.

(۲۳)- آوازه.

(۲۴) - نام نخستین سلسله پادشاهان اساطیری ایران. پیش و داد مرکب از دو کلمه اوستائی است جمعا بمعنی نخستین قانون گذار و داد گر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴

پیش افتاده. و کیقباد مکانی که رشک قباب «۱» کیان «۲» جلالش، کئی «۳» بر دل کیان نهاده. و فرخزاد شهریاری که ساسانیان در دربار فلک سانش ساسانی «۴» حسب‌اند. و نرسی «۵» شوکتی که اشکانیان، از نرسیدن بخدتمش از اشک افشانی اشکانی «۶» لقب [۱]. اردشیر [۲] توانی که اردشیر «۷» در پیش نهیب مهییش از روباه کم آید، و بهمن «۸» بهمن «۹» مقامی که به مطارده «۱۰» ضیغم «۱۱» تهورش پلنگی گر آید، بلنگی گراید.

اسکندر داراکش، دارا «۱۲» کش، میخانه احسانش، و خسروان پرویز «۱۳» را پرده دیده، خاک پرویز «۱۴» درگاه پرویز «۱۵» شانش. از لطف سکنه [۳] درش، هر سکندر «۱۶» بختی فراسیاب «۱۷» شان می‌گردد. و در بحر سطوت هایلش کاسه سر هر سکندر «۱۸» تختی فراسیاب «۱۹» سان می‌گردد دارای رای [۴] «۲۰» جهان آرایش [۵]، آرایش

[۱] - تنها ط، لقب‌اند.

[۲] - ط، و اردشیر.

[۳] - دیو، سکنه.

[۴] - دیو، ندارد.

[۵] - عت ندارد.

(۱) - ج قبه.

(۲) - خیمه گردیرا (ظ کردی را) گویند که بیک ستون بر پای باشد (برهان). کیان خیمه کرد و عرب بود (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین نقل از لغت فرس).

(۳) - داغ

(۴) - گدا و گدائی کننده (ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ص ۱۰۷۲ و رک تعلیقات).

(۵) - نرسی در شاهنامه پادشاه اشکانی شمرده شده ولی مؤلف ایران باستان او را از دوره ساسانیان شمرده است و گوید در روایت شاهنامه اشتباها به دوره اشکانی انتقال یافته (ایران باستان طبع دوم ص ۲۵۴۲)

(۶) - گریان، اشک افشان. (وجه اشتقاق عامیانه).

(۷) - مؤلف برهان ذیل کلمه ارد نویسد: بمعنی خشم و قهر و غضب باشد. و ذیل اردشیر نویسد: نام بهمن بن اسفندیار ... و معنی ترکیبی آن شیر خشمناک چه ارد بمعنی قهر و خشم نیز آمده ... (انتهی موضع الحاجة). آقای دکتر معین مصحح برهان نویسد: وجه اشتقاق عامیانه است چه این نام در پارسی باستان ارتخشتر بمعنی شهریاری مقدس است.

(۸) - نیک‌اندیش، خوب‌منش، نیک‌نهاد.

(۹) - نام پسر اسفندیار.

(۱۰) - حمله آوردن بر یکدیگر (ر ب).

(۱۱) - شیر بیشه.

(۱۲) - لای و دردی که در ته خم نشیند (برهان).

(۱۳) - پیروز (برهان).

(۱۴) - غربال، مخفف پرویزن (برهان) و خاک پرویز اضافه مغلوب است.

(۱۵) - پسر هرمزد چهارم.

(۱۶) - سرنگون (برهان).

(۱۷) - مخفف افراسیاب.

(۱۸) - مخفف اسکندر.

(۱۹) - حباب (برهان).

(۲۰) - اضافه مشبه به بمشبه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵

افزای دیهیم و اورنگ، و پیش اورنگ و فرهنگش، فریدون دون «۱»، و هوشنگ هشتنگ [۱] «۲». در عرصه یلی از برز و بال و بالا با تهمتن «۳» همتن، و در میدان نبردش اسفندیار از شجاعت [۲] رویین تن «۴». به عتبه «۵» علیه‌اش جماجم «۶» جم شوکت، جمّا «۷» جماجم‌سای «۸»، و در نوشتن «۹» طریق انقیادش، سرکشان جهان یک‌قلم «۱۰»، قلم‌آسا «۱۱» بیای سر «۱۲»، قدم‌فرسای. قصه تخت جمشید، در جنب داستان سریرش، تختخ‌ایست «۱۳»، و طنطنه «۱۴» عسکر روم و هند، در پهن‌دشت اقتدارش طقطقه‌ای «۱۵». در پیش سنگ [۳] زَرین [۴] «۱۶» مسندش، جرم خورشید و ماه دون، و بساط گردون سماتش «۱۷» را، اطلس «۱۸» چرخ اعظم، زیرانداز «فَعِمَ الْمَاهِدُونَ» «۱۹».

آهن تیغش با طالع تیموری «۲۰» قرین، و ضرب دستش را از جان آفرین، آفرین «۲۱»

[۱] - عت، شنگ.

[۲] - عت، ادعای شجاعت.

[۳] - دیو، رزین

[۴] - نو، سنگ ندارد

(۱) - پست.

(۲) - مردم بی‌سروپا (برهان).

(۳) - مرکب از تهم، قوی+ تن، نیرومند، قوی بدن، لقب رستم.

(۴) - معزول (برهان).

(۵) - آستانه در (ر ب).

(۶) - مهتران (ر ب).

(۷) - همگی.

(۸) - ج جمجمه، کاسه سر یا استخوانی که در آن دماغست (ر ب).

(۹) - پیمودن.

(۱۰) - همگی.

(۱۱) - همانند قلم، مانند قلم.

(۱۲) - اضافه استعاری.

(۱۳) - حکایت آواز (ر ب). اسم صوت.

(۱۴) - آواز نقاره و کوس (لغت‌نامه از غیاث اللغات). کروفر (لغت‌نامه از غیاث اللغات).

(۱۵) - اسم صوت آواز سنگریزه (لغت‌نامه از ر ب). آواز سم اسب بر جای سخت (لغت‌نامه از ر ب).

(۱۶) - مقصود تخت زرنگاریست که از سنگ ساخته شده.

(۱۷) - آنچه بدان طعام کشند (ر ب). سفره و خوان (ناظم الاطباء) در این صورت گردون سمات جمعاً صفت مرکب است و بساط موصوف.

(۱۸) - اطلس قماش معروف است و فلک نهم، بزرگترین فلک، فلک اطلس نام دارد.

(۱۹) - پس چه خوب گسترانندگان‌اند (اند) (قسمتی از آیه ۴۸ سوره الذاریات. وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ ...)

(۲۰) - پادشاه معروف گورگانی که بفتوحات بسیاری نائل گشت و در آن اشارتی است به معنی لغوی کلمه، چه آهن در ترکی تمر و در مغولی دمر است (حلیه الانسان ص ۱۶۰ و ۲۲۶).

(۲۱) - شاید نظر به آیه (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶

شمشیر هلال مانندش، در آب داری، ماه آب «۱». و دسته شش پر [۱] «۲» تابنده‌اش، تابنده «۳» دست فلک «۴» و پنجه «۵» آفتاب. تیر [۲] مار [۳] «۶» خدنگ ازدها کشش، تار و مار کن هستی خصم بدنشان، و شکل قلاب شمشیر بند اژدرش «۷»، در نظرها ثعبان «۸» آتشفشان.

ببال زاغ «۹» کمانش [۴] تیر شکسته پر «۱۰» با نسر طایر «۱۱» ستیزد، و از سهم «۱۲» تیر درع «۱۳» شکافش، مه‌دم «۱۴» قمر، در عش «۱۵» فلک پر بریزد. سایس [۵] «۱۶» سیاستش را

[۱] - ط، شمشیر.

[۲] - ط، و تیر.

[۳] - نو، باد.

[۴] - عت، کماشده.

[۵] - ط، رسائس

(۱) - لطف این تشبیه در صورتی است که ماه آب را مطابق با ماه عقرب بدانیم که معمولاً باران در آن فراوانست و هر چند برخی چنین گفته‌اند (ر ک لغت‌نامه) لیکن بعضی آن را با شهریور تطبیق کرده‌اند و بعضی گویند ماه سوم تابستانست. در قاموس کتاب مقدس، آن را ماه پنجم از سال ملی یهود و نام ماه یازدهم از سال دولتی آنان دانسته است.

(۲) - نوعی از گرز آهنینی که دارای شش پهلوی باشد (ناظم الاطباء).

(۳) - افا از مص تابیدن، پیچاندن.

(۴) - اضافه استعاری.

(۵) - آفتاب را بنا بر خطوط شعاعی که مانا به انگشت است و مشابهت تمام به پنجه دارد چنین گویند (لغت‌نامه از آندراج).

(۶) - افعی (ناظم الاطباء) و تیر مار خدنگ، اضافه مشبه به بمشبه.

(۷) - مشبه به قلاب و بین مضاف و مضاف الیه، مضاف الیه دیگری فاصله شده.

(۸) - اژدها.

(۹) - گوشه کمان (برهان).

(۱۰) - در داستانهای قدیمی است که اگر پر عقاب را به تیر بندند پرش آن بیشتر شود و نیک راست رود. لیکن اگر پر تیر را بشکنند، راست نرود و به چپ متمایل گردد. مؤلف در وصف نادر گوید: تیر شکسته‌پر، به نیروی گوشه کمان او چنان راست می‌رود که کرکس بلندپرواز را شکار خویش می‌سازد و لطف بیشتر آن، ایهامی است که در لفظ تیر است، زیرا معنی دیگر تیر، مرغی است شبیه طاوس ماده (برهان) و یا شبیه فاخته است، چنانکه در بعضی حواشی. و بمعنی نسر نیز رجوع شود تا زیبایی تعبیر هر چه بیشتر معلوم گردد.

(۱۱) - نسر در لغت، کرکس است و نسر طایر صورتی است از ثوابت از صورتهای شمالی و مجموع عقاب و سهم را (که هر دو از ثوابت و از صورتهای شمالی‌اند) بدان نام خوانند.

(۱۲) - بیم، ترس.

(۱۳) - زره.

(۱۴) - پرنده‌ایست صاحب مخلب و دم او ابلق می‌باشد. و کبوتری را نیز گویند که تمام پر او سیاه و دم او سفید باشد (برهان).

(۱۵) - لانه، آشیانه.

(۱۶) - جلاد (ناظم الاطباء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷

حدیث «حادثه غاشیه» «۱»، از غاشیه کشان «۲»، و قوس معقوبه «۳» عقوبتش، «۴» سهم افکن قلوب بدکیشان.

از جلنلق «۵» در گاهش، چرخ را [۱] از ابر پنبه در گوش، و از صولت زهره [۲] گدازش [۳] شیر غزان، در عرین «۶»، خاموش «۷» خاموش. در زمان [۴] دولتش عنکبوت از بیکاری مگس می‌پراند «۸»، و بیال حمایتش، هر ذباب «۹» ضعیفی، شیر مگس «۱۰» میراند.

گردش گردون گردان، بر وفق مراد و مرامش، و ممالک با شکوه، کمینه شکوه «۱۱» ممالک ممالیک «۱۲» ملوک احتشامش «۱۳». بندگان [۵] بیض «۱۴» و سودش «۱۵» سر سوده «۱۶» بر [۶] فلک سوده، و در مهد عهد پرسودش ابیض و اسود، آسوده.

در [۷] زمان بهجت آثارش، از نوای خوشدلی [۸]، مرغ کباب، بر باب زن «۱۷»، رباب «۱۸» زن. و در ایام بی‌آزارش، ابر آذاری [۹] «۱۹» از صراحی «۲۰» سپهر زجاجی [۱۰]

[۱] - دیو، ط، نو چرخ.

[۲] - ط، تیغ زهره گذارش.

[۳] - نو، گذارش.

[۴] - ط، و در زمان.

[۵] - ط، و بندگان.

[۶] - دیو، نیر.

[۷] - نو، عت و در.

[۸] - عت، خوش دل.

[۹]- ط، آزادی.

[۱۰]- عت، زجاج.

(۱)- مأخوذ از آیه شریفه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ. (آیه ۱ سوره غاشیه). بمناسبت آنکه در این آیه و آیات بعد سخن از قیامت و عذاب آن رفته است.

(۲)- زین پوشی که رکابدار بر دوش اندازد (ناظم الاطباء) غاشیه کش صفت مرکب، مطیع، فرمانبردار.

(۳)- امف کمان پی بر پیچیده (ر ب).

(۴)- تیر و در آن ایهام است بمعنی سهم فارسی.

(۵)- از جلن + بلق: بانگ در که باز و فراز گردد (ر ب).

(۶)- بیشه (ر ب).

(۷)- دواب رام شده (برهان). در بعض حواشی پشه معنی شده.

(۸)- مگس پرانیدن، کسادى بازار (برهان). بیکار بودن.

(۹)- پشه.

(۱۰)- عنکبوت (برهان). این تعبیر، نظیر مصراع معروف است: ان البغاث بارضنا تستنسر.

(۱۱)- ده کوچک (برهان).

(۱۲)- ج مملوک.

(۱۳)- شآن و شکوه (لغت نامه از غیاث).

(۱۴)- ج ابیض، سپید.

(۱۵)- ج اسود، سیاه.

(۱۶)- چنین است در عت، ط، نو و در دیو سوده و شارحان عموماً کلمه را، مهتری و بزرگی معنی کرده‌اند. لیکن بدان معنی صحیح کلمه (سؤدد) و (سود) است.

(۱۷)- سیخ کباب (برهان).

(۱۸)- ساز مشهور، در عربی بفتح اولست.

(۱۹)- آذار نام ماه اول بهارست از سال رومیان و بودن آفتاب در برج حوت (برهان). ششمین از ماههای سریانی که عرب آنها را «شهور الروم» نامد. (تعلیقات آقای دکتر معین):

ابر آذاری برآمد از کنار کوهسار باد فروردین بجنبید از میان مرغزار

(منوچهری)

(۲۰)- عربی آن صراحیه، قسمتی از ظروف شیشه‌ای با بلور با شکمی نه بزرگ و نه کوچک و گلو گاهی تنگ و دراز که در آن شراب ریزند (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸

بر خدّ «۱» خود «۲» ریحان و عبهره «۳» عبهر «۴» گلاب زن.

در [۱] عهد عاجز [۲] نوازش، دل شاهین از چنگل اردک، غاز «۵» است، و در دور ظلم پردازش «۶»، اگر سینه‌باز «۷» است، سینه‌باز «۸» است. اگر گر و کر «۹» گر و گر «۱۰» گر گر [۳] «۱۱» گردون پایه‌اش را پایه بر گردون [۴] نیفراختی، سپهر از مهر، دعوی [۵]

صاحب کلاهی «۱۲» نکردی. و اگر از چرخ «۱۳» چرخ صلابتش «۱۴» مریخ «۱۵» مریخ «۱۶» هدف، و سهام «۱۷» برجیس «۱۸» برجاس «۱۹»، معطضا «۲۰»

[۱]- دیو، و در.

[۲]- عت، حاجز.

[۳]- ط، ندارد. عت و نو، کرکر.

[۴]- عت، از پایه بر گردون. نو، پای بر گردون. ط، برپا کره دون!

[۵]- دیو، دعوای.

(۱)- رخسار (ر ب).

(۲)- زن جوان نیک خلقت نازک اندام (ر ب). خود ریحان اضافه مشبه به بمشبه.

(۳)- زن تنک پوست سخت سپید آکنده گوشت نیکوروی (ر ب).

(۴)- نرگس یاسمین، بستان افروز (ر ب).

(۵)- شکافته، چاک (برهان).

(۶)- از مصدر پرداختن، رفع نمودن (برهان).

(۷)- دو رنگ (برهان) در اینجا مقصود منافق است.

(۸)- سینه چاک

(۹)- یکی از نامهای خدا (برهان) مصحف «گرگر»- گروگر (تعلیقات برهان. آقای دکتر معین)

(۱۰)- یکی از نامهای خدا و معنی آن مرادبخش باشد (برهان).

(۱۱)- تخت پادشاهان (برهان).

(۱۲)- ظاهرا اشارتست بدانکه در کتب لغت کلامه زمین را کنایت از آفتاب آورده‌اند ر ک (برهان). و نیز صاحب کلاهی معنی پادشاهی دهد و در ضمن بطور اضممار تخت پادشاه به آفتاب تشبیه شده است.

(۱۳)- کمان سخت (برهان).

(۱۴)- چرخ صلابت صفت مرکب است.

(۱۵)- تیر دراز چهارپره (ر ب).

(۱۶)- ستاره معروف که بپارسی بهرام گویند و مریخ هدف یعنی تیری که هدف آن مریخ است و همچنین در برجیس برجاس.

(۱۷)- ج سهم، تیر.

(۱۸)- ستاره معروف که عبری مشتری گویند.

(۱۹)- نشانه (برهان).

(۲۰)- عظم السهم عظمه و عظاما، لرزید تیر و چاوپاوان رفت و پیچید در رفتن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹

بر آسمان بر نشدی، فلک تیر «۱» و سپهر مقوس «۲» از ترس، ترسی «۳» نگشتی.

مهر و شفقتش سماء درّه‌پروری را مهر «۴» و شفق «۵»، و شفق «۶» قهرش، جهان بلا را شام غسق «۷». زبرجد «۸» زبر «۹» و جدّ [۱]

«۱۰»، فصّ «۱۱» خاتم جلالش، و فیروزه فیروزی، نگین انگشتر اقبالش. در جنب سطوت رستم‌خانه‌اش، سام نریمان «۱۲» سام ابرص «۱۳» و با ضوء طلعت انورش چهره ابرص «۱۴» چهره، ابرص «۱۵».

در رزمش [۲] از فرط دهشت «۱۶» بر سام «۱۷»، برسام «۱۸» و سرسام «۱۹» طاری، و در بزمش [۳] از تاب خجلت بر شمع، مرض موم «۲۰» و رشته «۲۱» ساری [۴]. از ضرب چکیده‌اش «۲۲» خون از درز اکیلی [۵] «۲۳» تاج‌داران چکیده و در چراگاه عدلش بره بزه «۲۴» از پستان شیر، شیر مکیده.

[۱] - دیو، زبرجد.

[۲] - ط، در میدان رزمش.

[۳] - ط، مجلس بزمش.

[۴] - دیو، سازی.

[۵] - عت، کیلی.

(۱) - ستاره معروف که بعربی عطار د گویند.

(۲) - قوسی، کمانی، خمیده پشت.

(۳) - از ترس - سپر + ی نسبت (شباهت) - سپری، همانند سپر.

(۴) - آفتاب.

(۵) - سرخی افق بعد از غروب تا نماز خفتن.

(۶) - بعض شارحان این کلمه را بمعنی ردی و زبون گرفته‌اند و هر چند یکی از معانی کلمه همین است، اما ظاهراً معنی دیگر آن

(بیم) مناسب‌تر مقامست.

(۷) - تاریکی اول شب (ر ب).

(۸) - نوعی از زمرد (برهان). جواهر معروف

(۹) - عقل (ر ب).

(۱۰) - کوشش.

(۱۱) - نگینه (ر ب) نگین انگشتر.

(۱۲) - اضافه بنوت.

(۱۳) - چلپاسه.

(۱۴) - ماه. (ر ب).

(۱۵) - پیس

(۱۶) - حیرت، سراسیمگی.

(۱۷) - پدر زال.

(۱۸) - نام علتی است و آن ورمی باشد حار که در سینه مردم بهم رسد.

(برهان). منتهی الارب آن را بکسر اول نوشته.

(۱۹) - ورم دماغی (برهان).

(۲۰) - برسام (ر ب).

(۲۱) - نام مرضی است و آن چیزی باشد که از اعضای مردم بسان تار ریسمان برمی آید (برهان).

(۲۲) - گرز (برهان).

(۲۳) - elanoecocerutuS (درزی است که از اتصال استخوان کنار قدامی و استخوان پیشانی تشکیل می شود. رجوع شود به استخوان شناسی تألیف آقای دکتر کیهانی طبع دانشگاه ص ۲۰۱ ج ۱)

(۲۴) - چنین است در تمام نسخ و شارحان آن را نامراد و مسکین و بعضی نامرام و مسکین معنی کرده اند. در برهان نویسد بزه بفتح اول و ثانی ...

مردم نامراد و مسکین را نیز گویند. لیکن ظاهرا این کلمه بره است و یکی از معانی بره عاجز و زبونست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰

به مشابَهت نعل «۱» پا پوشش «۲» هلال اگر سر بر آسمان [۱] ساید، شاید. وجود کف کریمش را در کفّین وهم و قیاس اگر با سنگینی جودی «۳» سنجند [۲]، بمراتب زاید آید.

از آب نمیر «۴» لطفش هر که جرعه‌ای نوشد، نمیرد. و سنججاب [۳] «۵» هیچ تمنایی بی توجه حضرتش، صورت حصول نپذیرد. گل مزاج اقدسش آتشین خو [۴]، و خاک سم اشهبش «۶» عنبرین بو. چین کمندش خطاگیر «۷»، و همت [۵] چین ستانش «۸» خطابخش «۹»، و توسن «۱۰» قدرش آفتاب رکاب، و رایض «۱۱» جلالش آسمان رخس. شجر [۶] خلافش «۱۲» را پیکان برگ بید «۱۳» ثمر، و افسار صلتان «۱۴» و

[۱] - ط، بر آسمان سر.

[۲] - دیو، عت سنجد.

[۳] - متن سحجاب و نسخه دیگر سنججاب، نو سنججاب.

[۴] - دیو، آتشین خو،

[۵] - عت، عزم.

[۶] - عت، و شجر.

(۱) - در اشعار فارسی ماه را فراوان به نعل تشبیه کرده اند. معزی گوید:

ای ماه چه ابروان یاری گوئی ... نعلی زده از زر عیاری گوئی

(۲) - پافزار، کفش.

(۳) - کوه آرارات که کشتی نوح پس از طوفان بر آن قرار گرفت «وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى». قرآن کریم.

(۴) - نمیر، آب پاکیزه و بسیار و روشن و ساده، شیرین باشد یا نه (ر ب). بنابراین لفظ آب حشو است

(۵) - در ط سحجاب و در حاشیه سنججاب و آینه معنی شده. ولی چنین لغتی را بدین معنی در فارسی و عربی نیافتم، شاید سجنجل است. در کنوز نیز سجنجل نوشته و آینه معنی کرده.

(۶) - اشهب، اسب سبز خنگ (ر ب).

(۷) - نام قسمت شمالی چین، یعنی نواحی منچوری، مغولستان و ترکستان شرقی (حاشیه برهان ذیل ختا)

(۸) - کشور معروف.

(۹) - گناه.

(۱۰) - اسب سرکش و حرون (برهان).

(۱۱) - رک: ح ۵ ص ۲۱. رايض جلال اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۲) - مخالفت، و در آن ایهامی است بمعنی دیگر کلمه که درخت بید است. و لطف ترکیب خلاف و پیکان برگ بید آشکار است.

(۱۳) - برگ بید نوعی از پیکان تیر (برهان). و مقصود از این عبارت اینست که نتیجه مخالفت با او پیکان خوردنست.

(۱۴) - اسب تیز با نشاط هشیار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱

و قیاسره‌اش «۱»، قیاصره «۲» و سلاطین را افسر. از مناقب «۳» مزابر «۴»، بمناقب «۵» استقصای مناقبش «۶» نتوان رسید. و به پایمردی نعت «۷» سباق «۸» قلم، گرد مفاوز «۹» استیعاب «۱۰» نعتش «۱۱» نتوان گردید [۱]. اسب چوبین «۱۲» کلک حصر «۱۳» را کی آن یارا است [۲] که در دشت بیاض «۱۴» صفحه، بحصر مدح و ذکر مدخش «۱۵» پویه نماید، و حمامه «۱۶» و رقاء «۱۷» خامه مقصوص «۱۸» الجناح «۱۹» را کجا آن قدرت، که در جو هوای ورق، به هوای تفصیل تفصیل او بال بلندپروازی گشاید. [۳] چون چابکسوار بنان «۲۰»، یعوب [۴] «۲۱» قلم را در مرعای «۲۲» «قصیرة من طویلة» «۲۳»، قصر اطناب «۲۴»

[۱] - عت، گردید، ندارد.

[۲] - یو، عت، یار است.

[۳] - عت، بآن بلندپروازی گشاید. ط، بلندپروازی کند.

[۴] - نو، چابکسواران یعوب، ط، چابکسواران بنان یعوب.

(۱) - ج قیسری، شتر کلان و سالخورده (ر ب).

(۲) - ج قیصر.

(۳) - ج منقبه، راه تنگ میان دو خانه (المنجد).

(۴) - ج مزبر، قلم (ر ب).

(۵) - ج منقب راه در زمین درشت (ر ب).

(۶) - ج منقبه، مایه ناز و بزرگی، آنچه بدان نازند (ر ب).

(۷) - اسب نیکو پیشی گیرنده اسبان را (ر ب). و نعت سباق اضافه موصوف است به صفت، و سباق قلم اضافه مشبه به است بمشبه.

(۸) - بسیار پیشی گیرنده.

(۹) - ج مفازه دشت بی آب، پناه جای و جای هلاک از اضداد است (ر ب).

(۱۰) - مص باب استفعال همگی چیزی گرفتن (ر ب). فرا گرفتن چیزی را از هر سو.

(۱۱) - نعت، صفت نیک.

(۱۲) - استعاره از قلم.

(۱۳) - بسته در سخن، ناتوان.

(۱۴) - مقصود کاغذ است. و دشت بیاض نام ولایتی است در خراسان و صحرائی در ترکستان (برهان).

(۱۵) - بزرگی (ر ب).

(۱۶) - کبوتر.

(۱۷) - کبوتر، یا کبوتری که رنگ آن به سبزی زند (المنجد).

(۱۸) - امف، بریده.

(۱۹) - بال.

(۲۰) - سرانگشت و انگشت (ر ب).

(۲۱) - اسب تیزرو دراز بالا (ر ب) و یعوب قلم اضافه مشبه به بمشبه است.

(۲۲) - چراگاه (ر ب).

(۲۳) - قصیره من طویله، یعنی خرما از خرما بن است، مثلی است که در وقت اختصار کلام آرند. (ر ب). یعنی اندکی از بیش.

(۲۴) - ج طنب - طنب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲

اطناب «۱»، و شد طویله «۲» کرده، بجانب اختصار و اختصار «۳» عنان گرای شد.

دل بانگ زد [۱] که هان اسم سامیش را بکاغذ «۴» بکاغذ بر و نام نامیش را به عزت در نامه «۵» به نامه [۲] «۶» آور. پس قلم بالزأس و العین «۷» گفته، نخست به آب گوهر معنی دهان شست، و به جنبش پای جبین «۸» راه تحیتش چست، چست. و سرزمین ورق را ماشیا علی رأسه «۹» درنوشت «۱۰» و خدیو [۳] «۱۱» آفق «۱۲» و نادر آفاق نوشت. آنکه:

از نهیب زخم تیر قوس ذو القرنین «۱۳» او در چاه مغرب رود هر شب سکندر «۱۴» آفتاب «۱۵».

[۱] - ط، زده.

[۲] - عت، در نامه سامه. ط، نو، در نامه به نامه در آور.

[۳] - ط، خدیو.

(۱) - خلاف ایجاز و آن آنست که معنی مقصود را با عبارتی بیشتر از متعارف ادا کنند (تعریفات) و در قصر نیز گذشته از معنی لغوی، ایهامی است بمعنی اصطلاحی آن مقابل اطناب.

(۲) - رسن که بدان پای ستوران بندند (ر ب).

(۳) - چنین است در همه نسخ و اختصار را معنی مناسبی با این جملات نیست چه اختصار، حصار (بالشی شبیه پالان) بر شتر بستن است و شاید این کلمه نیز اختصار است یکی بمعنی کوتاه ساختن سخن و دیگری بمعنی کوتاه کردن راه. و در کنوز بجای این کلمه اقتصار آمده است.

(۴) - شارحان عموماً این کلمه را عزت تمام، معنی کرده‌اند. مؤلف کنوز بیت معروف سعدی را که در دیباچه بوستانست شاهد این معنی آورده است:

نه قندی که مردم بصورت خورند که ارباب معنی بکاغذ برند

ولی کلمه کاغذ در این بیت بمعنی لغوی بکار رفته، و ظاهراً معنی فوق مولود تعبیرات هندی است.

(۵) - مکتوب، نوشته (برهان)

(۶) - کتابت (برهان).

(۷) - به سرو بچشم و این کلمه را در مقام امتثال و اطاعت گویند.

(۸) - اضافه استعاری.

(۹) - رونده بر سر، و لطف این قید در ضمن تشبیه قبلی (سرزمین ورق) به خوبی آشکار است.

(۱۰) - طی کرد، پیمود.

(۱۱) - پادشاه، خداوند.

(۱۲) - مرد در نهایت کرم یا در نهایت علم یا در غایت فصاحت و فضایل (رب) مرد بزرگوار (لغت‌نامه از مذهب الاسماء).

(۱۳) - کمان دو شاخ. و در ذو القرنین ایهامی است بذو القرنین معروف

(۱۴) - سرنگون (برهان) و در آن ایهامی است به اسکندر (ذو القرنین) و سفر او بمغرب الشمس. رجوع شود بآیات ۷۳-۹۷ سوره کهف.

(۱۵) - ر ک تعلیقات.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳

اللهم ابد «۱» ایادیه «۲» لاغائنه «۳» الانام، و اید ایادیه «۴» لاغائنه الايام «۵».

بالهام ملهم تأیید و تلقین ملقن توفیق؛ این سیاح عزیز «۶» غمرات «۷»، و سیاح «۸» غریق غمرات «۹»، بلبل با نوای «۱۰» بینوای [۱]
 «۱۱» ریاض «۱۲» ضعیف نالی، و صلصل «۱۳» بی‌هوای «۱۴» هوای «۱۵» شکسته بالی، نگارنده این اطروفه «۱۶» بی‌نظیر «محمد
 مهدی ابن محمد نصیر» را، رزقه‌ها الله فی الدارین الرزق الدار [۲] «۱۷» و العیش النضیر «۱۸».

گلبن این مدعا در خلد «۱۹» خلد «۲۰» و جنان «۲۱» جنان «۲۲»، چنان غنچه گشا شد، که جواهر «۲۳» کلیات وقایع زمان این خدیو
 زمان را، در نظم «۲۴» نثر بسمط «۲۵» ضبط کشیده، به مرحله پیمائی «۲۶» [۳] این مطلب، پیک نیک پی اندیشه را از خامه، عصای
 طلب بدست دهد، و قوتین فاکره «۲۷» و ناطقه را، که مائح «۲۸» و ماتح «۲۹»

[۱] - ط، بینوایی.

[۲] - ط، الذریر، عت در.

[۳] - عت، نو، ط، پیمای.

(۱) - فعل امر از مص تأیید، جاودانه کردن

(۲) - ج اید و ایدی، ج ید، در اینجا معنی نعمت دهد.

(۳) - مص باب افعال، فریاد رسیدن.

(۴) - جج ید، دست.

(۵) - ج یوم، روز.

(۶) - زمین نرم و هموار و پست (رب). و ممکن است وصف از عزق باشد، یعنی ملازم.

(۷) - ج غمره، سختی.

(۸) - شناگر.

(۹) - ج غمره، گرداب.

(۱۰) - نغمه، آهنگ.

(۱۱) - بی سامان. بی برگ

(۱۲) - ج روضه، مرغزار.

(۱۳) - فاخته و یا مرغی است شبیه بآن.

(۱۴) - خواهش نفس.

(۱۵) - فضا، باد.

(۱۶) - نو در آمده.

(۱۷) - بسیار ریزان.

(۱۸) - تازه و با آب (ر ب).

(۱۹) - بهشت.

(۲۰) - دل.

(۲۱) - ج جنت و در فارسی جنان بمعنی جنت، فراوان بکار رفته است.

(۲۲) - دل.

(۲۳) - ج جوهر، لب، خلاصه، و در جواهر کلیات ایهامی است بمعنی مصطلح آن در منطق.

(۲۴) - رشته.

(۲۵) - رشته (ر ب).

(۲۶) - فرود آمد نگاه (ر ب). منزل.

(۲۷) - قوه فکر و نطق صفت قیاسی است در رب، لس، المنجد و بعض فرهنگ‌های دیگر این صیغه دیده نشد. رک تعلیقات.

(۲۸) - به تک چاه فروشونده جهت آب (ر ب).

(۲۹) - آب کشنده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴

قلیب «۱» قلب‌اند، برای اجرای ماء معین «۲» این معنی، بحکم «اللق دلوک فی الدلاء» «۳»، از کلک و دوات، ادوات «۴» دلو «۵» و ادلاء «۶»، در کنار نهد [۱].

هر چند که درد ته جرعه بیان جناب مستغنی الاوصاف «وصاف» صاف «۷» صهبای «۸» مصطبجان «۹» مصطبه «۱۰» ترسل است، و توَقِّل «۱۱» بر قِل «۱۲» قواعِل «۱۳» عبارات آن، خارج از اندازه اقدام توَعِّل [۲] «۱۴» و توَعِّل «۱۵»، لیکن بمدلول «الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» «۱۶» رای مسدّد و نیت مسدّد گشت، که در طرایق [۳] طرایف «۱۷» طرازی «۱۸» و سنایع «۱۹» صنایع نگاری و سنایع پردازی «۲۰» [۴]، بتکافؤ تکاپو کرده،

[۱] - ط، نهند.

[۲] - فقط در یو.

[۳] - عت، طریق.

[۴] - یو، و صتایع صنایع سنایع نگاری سنایع پردازی.

- (۲) - ماء معین، آب روان (ر ب).
- (۳) - بیفکن دلو خود را در (جزء) دلوها. این مثل را در فرائد الادب ضمیمه المنجد بدین صورت آورده است: الق فی الدلاء دلوک و نویسد که این مثل را برای تحریک بطلب روزی زنند. ولی در متن المنجد ذیل کلمه (دلو) بصورتی که در متن آمده ذکر شده است. مؤلف کنوز از جمهره الامثال ابی هلال عسکری آرد که: این مثل مأخوذ است از قول ابو الاسود دثلی:
- و ما طلب المعیشه بالتمنی و لکن الق دلوک فی الدلاء
- (۴) - ج ادات، دست‌افزار (ر ب).
- (۵) - مص، دلو از چاه بر کشیدن (ر ب).
- (۶) - مص باب افعال، به چاه فرو رها کردن دلو (ر ب).
- (۷) - مخفف صافی (غیاث اللغات) روشن، خالص
- (۸) - می و فشارده انگور سپید (ر ب).
- (۹) - ج مصطبج، افا از باب افتعال، صبوحي کننده (ر ب).
- (۱۰) - دکان‌مانندی که برای نشستن سازند (ر ب).
- (۱۱) - مص باب تفعّل، بر کوه بر آمدن (ر ب).
- (۱۲) - ج قله.
- (۱۳) - ج قاعله، کوه دراز بلند (ر ب).
- (۱۴) - مص باب تفعّل، بر آمدن بر کوه (ر ب).
- (۱۵) - مص باب تفعّل، در رفتن در شهرها و در علم (ر ب). در شدن در چیزی.
- (۱۶) - حق سزاوارتر است که پیروی شود. (مأخوذ از آیه ۳۶ سوره یونس).
- (۱۷) - ج طریفه، چیزهای لطیف و خوش (لغت‌نامه از غیاث).
- (۱۸) - طرازیدن آرایش دادن (لغت‌نامه).
- (۱۹) - ج سنیعه، راه در کوه (ر ب). راه
- (۲۰) - ج سنیعه زن، زن خوب‌رو و نیکو ... (ر ب). مقصود زیبایی است.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵
- یراغ «۱» یراع [۱] «۲» را «حذ و النعل بالنعل» «۳»، پیرو سلايق «۴» ادهم [۲] «۵» کلک مسلاق «۶» او سازد «و ان لم یدرک الظالع شأو الضلیع» «۷».
- چون دبیر همت، قلم [۳] «۸» اظفار «۹» قلم کرده، ترقیش «۱۰» و ترشیق «۱۱» و تعلیق و تمشیق «۱۲» آغازید، و کعیت «۱۳» خامه از صفیر صریر [۴] «۱۴»، اغارید «۱۵» اغارید «۱۶»، ضمیر ژولیده و خاطر پژولیده «۱۷» باغراء «۱۸» خاطر «من استبدّ برأیه فقد خاطر» «۱۹» دامن تحمّل بر افشاند، و بفسوس «۲۰»، این افسانه برخواند، که هیچ‌گاه از نقش بیت

[۱] - ط، یراع یراغ.

[۲] - عت، ادهم، ندارد.

[۳] - عت، قلم ندارد.

[۴] - عت، از صر صفیر مرید آغازید. نو، از صفر صریر آغازید.

- (۱) - اسبی را گویند که از بسیاری سواری قابلیت آن پیدا کرده باشد که بر او سوار شده از جائی به جائی ایلغار کنند (برهان).
- (۲) - غرو که از وی تیر و قلم سازند (ر ب). قلم.
- (۳) - و در مواردی طابق النعل بالنعل، یعنی قدم نهنده بر جای قدم پیش رفتگان (ر ک لغت نامه).
- (۴) - ج سلیقه، نشان قدم و سم در راه (ر ب).
- (۵) - اسب سیاه (مذهب الاسماء). سیاهی.
- (۶) - بلیغ.
- (۷) - اگر چه نمی‌رسد ستور لنگ، تک اسب تمام خلقت را. این جمله عیناً مأخوذ است از مقدمه مقامات حریری. (حاشیه کنوز) و یادداشت آقای دکتر محقق.
- (۸) - تراشیدن، چیدن (ر ب).
- (۹) - ج ظفر، ناخن.
- (۱۰) - آراستن (ر ب).
- (۱۱) - رشق بکسر اول بانگ قلم.
- (ر ب). اما از این ماده باب تفعیل استعمال نشده است.
- (۱۲) - با گل سرخ رنگ کردن در اینجا ظاهراً مقصود آراستن است.
- (۱۳) - بلبل (تاج العروس).
- (۱۴) - بانگ قلم.
- (۱۵) - ظاهراً ج گرد: آواز خوش.
- (۱۶) - آغاریدن، برانگیختن (برهان).
- (۱۷) - پژمرده.
- (۱۸) - مص باب افعال، آزمند گردانیدن (ر ب)
- (۱۹) - کسی که برای خود ایستد به مخاطره افتاده است، در منتهی الارب بدین صورت آمده (من استبد برأیه ضل) گمان ندارم حدیثی مأثور باشد چه در مواضع محتمل جستجو کردم و یافت نشد. در مجمع الامثال کرمانی آمده است: خاطر من استغنی برأیه (حاشیه کنوز ص ۳۶)
- (۲۰) - استهزا، ریشخند.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶
- و نعلش میت سخن سرائی ترقب «۱» نرفت، و هیچ کس از ماه مقنن «۲» و فرس مصنع «۳» کار بدر تمام و سیر جواد «۴» خوشخرام توقع نکرد. موسیجه «۵» را از اعجاز موسوی دم زدن، دام هزل گشتن است، و وجه صیدانه «۶» را با حسن بهنانه «۷» بزیوار [۱] «۸» زیور بستن، اضحو که «۹» شدن. «ما جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُطِلُّهُ» «۱۰».
- شعر:
- با بی‌هنری چند هنر بفروشی خرمهره بقیمت گهر بفروشی ترسم که کند آتش رسوائی دود تا کی بکسان هیمه تر بفروشی هیئات در مقام ترجمه و بیان، برجمه «۱۱» و بنان «۱۲» ترا که «بنان کف لیس فیها ساعد» «۱۳» صفت دارد، کی دست آنست که با بازوی بازور «۱۴» مقاول «۱۵»

[۱] - یو، زیوار ندارد.

- (۱) - مص باب تفعیل، چشم داشت (ر ب).
- (۲) - اشاره به داستان ابن مقنع و ماه نخشب است. رک تعلیقات.
- (۳) - اسب کند. (ر ب).
- (۴) - اسب نیکوروی. (ر ب).
- (۵) - پرنده ایست شبیه به فاخته (برهان).
- (۶) - غول وزن بدخوی و بسیار گوی (ر ب).
- (۷) - زن خوشبوی خوش نفس، زن نرم گفتار خوش کردار، زن سبک روح خندان (ر ب).
- (۸) - مساوی بودن، برابری (برهان. ناظم الاطباء).
- (۹) - آنچه از وی خنده آید (ر ب).
- (۱۰) - آنچه آورده‌اید جادو است همانا خدا آن را باطل خواهد کرد (قسمتی از آیه ۸۱ سوره یونس).
- (۱۱) - پیوند میانه از سه پیوند انگشتان یا پیوند انگشتان یا پشت استخوان انگشتان ... (ر ب).
- (۱۲) - رک - ح ۲۰ ص ۴۱.
- (۱۳) - انگشتان کفی است که در آن ساعد نیست، این مثل برای کسی زنند که همت داشته و توانائی بر مقصود نداشته باشد.
- (مجمع الامثال میدانی).
- (۱۴) - زورمند.
- (۱۵) - سخندهای نیکو.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷

سحرانگیزش که بی‌زور «۱»، «بازور» «۲» ساحر است، به پنجه دری دست یازد. و قریحه جامده «۳» و فطنه «۴» خامده «۵» ترا، قدرت آن ترکنازی «۶» کجا؟ که با وصف اعجمیت لسان، در برابر چنان فارس هبرزی «۷»، جیاد «۸» عربیت تازد، و اعجا «قمقامه حکت بجنب البازل» «۹» شبه «۱۰» شبه «۱۱» خزف «۱۲» حرف مزخرف «۱۳» خود را، چگونه با جواهر شاهوار این جوهری رسته «۱۴» آرسنه «۱۵» بلاغت، بیک رشته خواهی کشید؟

و خرزات «۱۶» خزعلات «۱۷» را، با خرزات «۱۸» ثمین این معدن فضل و هنر، چه نوع خواهی سنجید؟ «لا- یَسْتَوِی الْخَبِیْثُ وَ الطَّیِّبُ» «۱۹»، «و لا یشبه الضَّبَابُ» «۲۰» بالصَّیْبُ» [۱] «۲۱» یهمور «۲۲» یهماء «۲۳» را در جنب لال «۲۴» لاله گون [۲] و لآلی «۲۵» لالا از جیب در آوردن، سبک سنگیست «۲۶». و بیروز «۲۷» ترهات «۲۸» و هواهی [۳] «۲۹» واهی را،

[۱] - عت، ط، بالضب.

[۲] - یو، لاله کو.

[۳] - عت، هوای، ط هوایی.

(۱) - دروغ، کفر، شرک (ر ب).

- (۲) - جادوگری تورانی که لشکر ایران را شکست داد و بر دست رهام بن گودرز کشته شد (برهان)
- (۳) - خشک، فسرده، مطابقه صفت با موصوف در تأنیث بسیاق عربیت.
- (۴) - زیر کی.
- (۵) - خاموش.
- (۶) - تاخت آوردن بشتاب و تعجیل ... (برهان).
- (۷) - شیر بیشه، هر چیز خوب و با دیدار (ر ب). فارس (بعض حواشی).
- (۸) - ج جواد اسب نیکوروی.
- (۹) - «مقامه حکمت بجنب البازل» قمرنامه میمون خرد و بازل شتری است به نه سالگی درآمده و آن نیرومندترین شترانست ... (مجمع الامثال).
- (۱۰) - مهره سیاه و براق، معروف.
- (۱۱) - مانند.
- (۱۲) - سفال، هر چیز گلی که در آتش سوخته باشند (ر ب).
- (۱۳) - امف، آراسته ظاهر (ر ب).
- (۱۴) - بازار.
- (۱۵) - آراسته.
- (۱۶) - ج خرزه، مهره و آنچه در رشته کشیده شود (ر ب).
- (۱۷) - ج خزعل، باطل (ر ب).
- (۱۸) - خرزات الملک، جواهر تاج پادشاه (ر ب).
- (۱۹) - مأخوذ از آیه ۱۰۰ سوره مائده.
- (۲۰) - میغ نرم و آن بخاری باشد که در زمستان در هوا پیدا گردد (ر ب).
- (۲۱) - ابر باران (ر ب).
- (۲۲) - ریگ بسیار (ر ب).
- (۲۳) - دشت بی پایان بی راه و بی نشان (ر ب).
- (۲۴) - لعل، جوهر گرانمایه (لغت نامه).
- (۲۵) - ج لؤلؤ.
- (۲۶) - سبک سنگ، مردم بی وقار و کم قیمت (برهان)
- (۲۷) - سنگی سبز رنگ شبیه بزمرد لیکن بسیار کم بها (برهان).
- (۲۸) - ج ترهه باطل، سخن بی فائده (ر ب).
- (۲۹) - سخن باطل و لغو.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸

با پیروزه قیمتی و بهرمان «۱» هرمانی «۲» رمانی «۳» مضاهمی «۴» کردن، دلیل بی‌هنگی «۵».

مهاجر «۶» کلم «۷» را با مهاجر «۸» حکم «۹» چه حدّ مشابهت است، و ملح «۱۰» بوا در «۱۱» را با ملح «۱۲» نوادر «۱۳» چه جای مشاکهت «۱۴»، «ما یستوی البهران هذا عذب فرائ سائغ شراؤه و هذا ملح أجاج» «۱۵».

بیان رث «۱۶» بٹ [۱] «۱۷» و کلام غث و نث [۲] «۱۸» را با چنان اعجوبه، «کِتَاباً مُتَشَابِهاً» «۱۹» خواندن، دل خستن است [۳]، و از جاجه «۲۰» و زجاجه «۲۱» کار گوهر جستن، و کاه [۴] کم بها را با سنگ بی جاده «۲۲» سنجیدن، بی جاده «۲۳» است، و سفینه اراده خاطر آزاده‌ات [۵] درین بحر لجی «۲۴» بیخاده «۲۵». «ما یَسْتَوِی الْأَعْمٰی وَ الْبَصِیْرُ وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُزُورُ». «۲۶»

[۱]- ط، رث و بٹ.

[۲]- ط، غث و نث.

[۳]- ط، است ندارد.

[۴]- یو، کاه کم بها.

[۵]- یو، عت، آزاده است.

(۱)- یاقوت سرخ (برهان).

(۲)- در نسخه یو، هرمانی. در دو نسخه یو، هرمانی. در دو نسخه چاپ تهران، در متن این کلمه را ندارد و در حاشیه هرمانی آمده و ظاهراً بهرمانی است. بیرونی در الجواهر نویسد:

و قیل فی کتاب مجهول ان خیر الیواقیت البهرمانی ثم المورد (ص ۳۴).

(۳)- سرخ.

(۴)- تشبیه، مشابهت.

(۵)- هنگ، دانائی و هشیاری (برهان).

(۶)- ج هجر بضم اول، سخن زشت، فحش (نف).

(۷)- ج کلمه و اضافه بیانی است.

(۸)- افا از باب مفاعله، کوچنده، هجرت کننده.

(۹)- ج حکمه.

(۱۰)- ج ملح، نمک.

(۱۱)- ج بادره، تیزی خشم (ر ب).

(۱۲)- ج ملحه بضم اول و سکون دوم، سخن خوش و نمکین.

(۱۳)- ج نادره، لطیفه. و ملح نوادر: لطیفه‌های نمکین.

(۱۴)- همانندی (ر ب).

(۱۵)- همانند نیستند دو دریا آب آن شیرین و گوارنده است و آن شور و تلخ (از آیه ۱۳ سوره فاطر).

(۱۶)- کهنه.

(۱۷)- پراکنده (ر ک ر ب).

(۱۸)- حدیث غث، سخن تباه (ر ب).

غث نث، از اتباع است.

(۱۹)- نوشته همانند (مأخوذ از آیه ۲۴ سوره زمر).

(۲۰)- مهره بی‌قیمت فرومایه (ر ب).

(۲۱) - آبگینه.

(۲۲) - کاه‌ریا.

(۲۳) - بی‌راهه.

(۲۴) - ر ک ح ۲۹ ص ۱۸

(۲۵) - خاده چوبی که کشتیانان بدان کشتی رانند (برهان).

(۲۶) - (و) همانند نیست کور و بینا و نه تاریکی و روشنایی و سایه و گرمی آفتاب (آیه ۲۰ سوره فاطر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹

شعر

این راه که سر کرده‌ای از مغروری ترسم که بمنزل نرسی از دوری من صَنَف فقد استهدف «۱» و الصَّمت احسن من عی المنطق «۲»
و السَّکوت ستر ممدود «۳» و فدام «۴» علی الفدائم «۵».

شعر:

بی‌زبان باش نه بینی که قلم تا زبان یافت سرش در خطر است پس بوسیله «۶» «ما لا یدرک کله لا یتَرَک کله» «۷» توَسَّل، و بواصله
[۱] «۸»:

فقد تسجع الوراق و هی حمامه و قد تنطق العیدان و هی جماد «۹» توَصَّل «۱۰» جسته، به پای ادب برخاستم و با کف توکف «۱۱»
بتکفّف «۱۲» کفیه «۱۳» راهی خواستم.

[۱] - یو، و صیله.

(۱) - کسی که تصنیف کرد پس خود را آماج ساخت، نظیر من الف کتابا او شعرا انما یعرض عقله علی الناس ... رجوع شود بامثال
و حکم دهخدا ذیل همین مثل.

(۲) - بی‌زبانی بهتر است از گنگی در گفتار.

(۳) - خاموشی پرده‌ایست کشیده (مأخوذ از فرمایش علی علیه السلام صمت الجاهل ستره).

(۴) - سرپوش ابریق (ر ب).

(۵) - گران زبان بودن (ر ب).

(۶) - دست‌آویز.

(۷) - نظیر آب دریا را اگر نتوان کشید ...

(ر ک امثال و حکم دهخدا).

(۸) - پیوند‌کننده موی زنان (ر ب).

(۹) - پس گاهی آواز می‌خواند ورقا درحالی که کبوتریست و گاهی سخن می‌گوید عودها و آن چوبی است.

ر ک تعلیقات.

(۱۰) - مص باب تفعیل پیوستگی جستن (ر ب).

(۱۱) - مص باب تفعیل، چشم داشتن نیکوئی (ر ب).

(۱۲) - مص باب تفعیل دست، پیش کسی داشتن بخواهش (ر ب).

(۱۳) - روز گذار از قوت (ر ب). توشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰

ذکاء «۱» از کن من ایاس «۲» که پیوسته مانند اشعه ذکاء «۳» بر بلاط «۴» و لطاط «۵» و سهول «۶» و حزن «۷» جهان معانی لامع بودی، بتراکم غیوم [۱] «۸» حزن و یأس محجوب شد.

و دهاء «۹» ادهی من قیس «۱۰» که بلاغت «قس» [۲] «۱۱» را ادهی «۱۲» و اوهی «۱۳» من القس «۱۴» شمردی، و نور تجلی از پرتوش دهاء «۱۵» را «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» «۱۶» گفتی، دهان نطق بربست، و شاهد رویت «۱۷» رؤیت دریغ داشته، در حجال «۱۸» خجال «۱۹» خد «۲۰» بخدر «۲۱» تخدر «۲۲» و تحذر «۲۳» بنهفت. و به هیچ وجه وجه بهیج «۲۴» مطلوب را کشف القناعی [۳] «۲۵» باقناع «۲۶»، از قنوع «۲۷» صورت نبست.

[۱] - نو، غیون، ط، عیون

[۲] - ط، قیس.

[۳] - یو، کشف القناع.

(۱) - زیرکی.

(۲) - از کن من ایاس، مثلی است یعنی او زیرک تر از ایاس است رک: تعلیقات.

(۳) - آفتاب.

(۴) - زمین است هموار (ر ب).

(۵) - کرانه سر کوه (ر ب).

(۶) - ج سهل، زمین نرم (ر ب).

(۷) - زمین درشت، ضد سهل (ر ب).

(۸) - ج غیم، ابر.

(۹) - زیرکی (ر ب).

(۱۰) - زیرک تر از قیس (بن زهیر) مثلی است. رک: تعلیقات.

(۱۱) - مقصود قس بن ساعده ایادی است.

رک: تعلیقات.

(۱۲) - باعیب تر، بانقص تر.

(۱۳) - سست تر، دریده تر.

(۱۴) - سخن چینی نمودن و بفتح و کسر اول نیز درست است (ر ب).

(۱۵) - ج داه (داهی) مرد زیرک و تیزفهم (ر ب).

(۱۶) - شاید بیاورم شما را از آن شعله ای (از آیه ۱۰ سوره طه).

(۱۷) - رویه، فکر و اندیشه در کار (ر ب).

(۱۸) - ج حجله بفتح اول و دوم، خانه که برای عروس سازند (ر ب).

(۱۹) - در نو، خجالت و در ط، ج خجلت معنی شده ولی در قوامیس عربی این صیغه دیده نشد.

(۲۰) - رخسار.

(۲۱) - پرده (ر ب).

(۲۲) - مص باب تفعّل، پنهان گردیدن.

(۲۳) - مص باب تفعّل پرهیز، اجتناب (المنجد).

(۲۴) - خوب و نیکو.

(۲۵) - پرده برداری.

(۲۶) - خشنود گردانیدن (ر ب).

(۲۷) - خواستن.

نیازمندی نمودن در سؤال (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱

و طبع کلّیل «۱» نیز طبع «۲» کلال «۳» از آینه باطن ظاهر کرده بتعریض گفت که:

پیداوسی «۴» کیان و گنج [۱] روان «قارون» [۲] «۵»، بگنجور روان رنجور نسپرده، و گاوآن «۶» جمشید و شایگان «۷» خسرو، در نهانخانه قلب محزون مخزون «۸» نساخته [۳].

شایگان «۹» طمع چندین سبیکه «۱۰» سیم و زر چراست؟ [۴]. و لجج «۱۱» قلزم «۱۲» و عمان را «۱۳» محیط «۱۴» نیستم، بالحاح «۱۵» و لجاج [۵] «۱۶»، طلب این همه نطف «۱۷» نطف [۶] «۱۸» از من منوط بر کجا؟ «و ما عندی [۷] کنز النطف و ما عدی ذلک» «۱۹». زمانه عدو هنرمندانست، و اهل زمانه صدچندان. گل خندان آتشی [۸] را در این چمن، بر اهل دانش آتش گلخن دان، و بر خوان پر خون سپهر فاتحه ترک و تجرید بر خوان «۲۰»

[۱] - ط، در کناره صفحه اضافه دارد: کنج.

[۲] - ط، قارون ندارد.

[۳] - نو، نساختند.

[۴] - نو، جه است.

[۵] - یو، بالجاج و لحاج.

[۶] - نو، ط، لطف.

[۷] - عت، عندی.

[۸] - ط، آتشین.

(۱) - کند (ر ب).

(۲) - زنگ (ر ب).

(۳) - مانده شدن (ر ب).

(۴) - و بکسر واو نیز آمده است، درمی که در زمان کیان رایج بوده و هر درمی سی و پنج دینار خرج می شد (برهان).

(۵) - گنج روان نام گنج قارونست (برهان).

(۶) - مقصود گنج گاو است، و آن از گنجهای جمشید است که در عهد بهرام گور پیدا شد و داستان آن در شاهنامه آمده است

(برهان و حواشی آن):

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش
(خاقانی)

گنج الحمار (کذا) نیز ز شه یادگار ماند چونان که گنج گاو ز جمشید کامکار (نیر)

(۷) - نام یکی از گنجهای بسیار بزرگ خسرو پرویز (برهان).

(۸) - امف، پنهان کرده، بگنجینه نهاده.

(۹) - در خور (برهان).

(۱۰) - رک ح ۵ ص ۹.

(۱۱) - ج لجه میانه آب دریا و معظم آن.

(۱۲) - بحر احمر.

(۱۳) - معروف.

(۱۴) - در آن ایهامی است به بحر محیط.

(۱۵) - مص باب افعال ستهیدن در سؤال (ر ب).

(۱۶) - ستهیدن.

(۱۷) - ج نطفه، مروارید روشن.

(۱۸) - دریاها (ر ب).

(۱۹) - مثلی است:

رک: تعلیقات.

(۲۰) - فاتحه ترک بر چیزی خواندن، ترک آن گفتن (کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲

شباها با ذکوه [۱] «۱» زکن [۲] «۲» و روشن دلی در رکن [۳] صفه با صفای خیال، بسی چراغ دماغ سوخته‌ام و به دستیاری زندان «۳»
کلک و بنان با زندان «۴» متفکره و متخیله بسا سراج مضیء «۵»، در سراچه زندانیان بیان و گرفتاران شجن «۶» سجن «۷» سخن
افروخته.

بزور نکته شکافی، غوامض «۸» مضامین را گفته «۹» و گفته‌ام، و با پای [۴] تدبیر، رف و بام سخنان بلند را رفته و رفته‌ام. به آتش
طبعی ذهن شاعل «۱۰»، و فکر شاعل، عبارات سوخته «۱۱» از دل سوخته انگیخته‌ام، و «بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» «۱۲» ابکار «۱۳» افکار را،
در حبله دل افگار «۱۴» بهمدستی ماشطه «۱۵» ناشطه «۱۶» قلم، اوشحه «۱۷» مکَلل «۱۸» بهیکل «۱۹» و کلکل [۵] «۲۰» آویخته.
در محاکه «۲۱» محاکات «۲۲»، و محاکه «۲۳» حکایات، به حیاکت «۲۴» حائک «۲۵»

[۱] - ط، ذکر.

[۲] - ط، ذکن.

[۳] - ط، رکن ندارد.

[۴] - ط، پبای.

[۵] - یو، کلل.

- (۱) - فروزیه که بدان آتش را بر افروزند (ر ب).
- (۲) - دانش (ر ب).
- (۳) - تشیه زند، بند دست (ر ب).
- (۴) - چوب یا آهن آتش‌زنه (ر ب).
- (۵) - روشن، روشن کننده.
- (۶) - اندوه.
- (۷) - زندان.
- (۸) - ج غامض، سخن پوشیده، خلاف واضح، مشکل (ر ب).
- (۹) - شکافته (برهان).
- (۱۰) - افروزنده.
- (۱۱) - سنجیده (برهان).
- (۱۲) - به شامگاهان و بامدادان. (مأخوذ از قسمت آخر آیه ۳۶ سوره آل عمران یا ۵۷ سوره مؤمن).
- (۱۳) - ج بکر، نابسوده.
- (۱۴) - آزرده (برهان).
- (۱۵) - زن آرایشگر.
- (۱۶) - شادمان، نشاط‌کننده (ر ب). و ممکن است معنی دیگر آن مقصود باشد، یعنی از جای بیرون آینده.
- (۱۷) - ج وشاح.
- (۱۸) - اکیلل پوشیده.
- (۱۹) - پیکر.
- (۲۰) - سینه (ر ب).
- (۲۱) - اسم مکان، جای بافتن (ر ب).
- (۲۲) - حکایت کردن، بازگفتن سخن.
- (۲۳) - برابری کردن، با هم پهلوی سودن (ر ب). برخورد با یکدیگر.
- (۲۴) - بافتن (ر ب).
- (۲۵) - بافنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳

چابک‌دست خامه، بسیج «۱» نسخ «۲» نسیج «۳» نسخ «۱» [۴] و روایات کرده‌ام، و غزالان غزل‌های شوخ جسته «۲» [۵] و تذروان عبارات خجسته را از تنایف «۶» تنائف «۷»، به حرکه «۸» دست به جرگه «۹» تحریر و صیدگاه تزییر «۳» [۱۰] آورده. در دیده ناقص‌خردان رعبوب «۱۱»، که نظر جز بر عیوب نمی‌گمارند، «اقبح من عشوة» «۱۲» العشواء «۱۳» و دلال «۱۴» العشواء «۱۵» بوده. و رخساره سازه «۱۶»، و شاره «۱۷» بشاره «۴» [۱۸] آن مخبات «۱۹» نیک مبسم «۲۰»، و محبات «۲۱» تنگ مبسم «۲۲»، که از حسن محیا «۲۳» دلبران بر جاء «۲۴» را دل «۵» [۵] بر جا نمی‌گذارند [۶]، «انکر من هیئة البرخاء» «۲۵» و هبات «۲۶» العرجاء «۲۷» نموده «قسیمه» «۲۸» اطیب «۲۹» من القسیمه «۳۰»

[۱]- یو، نسج نسج نسیج، عت نسیج نسج نسیج نسخ.

[۲]- عت، برجسته.

[۳]- یو، تدبیر.

[۴]- عت، ویشاره.

[۵]- یو، عت بر جارادل بر جا نمی گذارند. عت بر جا را بر جا نمی گذارند.

[۶]- ط، نمی گذارد.

(۱)- ساختگی کار. آماده گردیدن (برهان).

(۲)- نوشتن (ر ب) استنساخ. و شاید معنی دیگر آن مقصود باشد یعنی زایل کردن، محو کردن.

(۳)- بافته.

(۴)- ج نسخه.

(۵)- معنی این کلمه مفهوم نشد، شاید چسته، بفتح اول و سوم و سکون دوم بمعنی نغمه و آهنگ است.

(۶)- ج نتفه رک ح ۱۹ ص ۲۳.

(۷)- دشتهای فراخ (ر ب).

(۸)- حرکت.

(۹)- حلقه، صف (برهان).

(۱۰)- تحریر.

(۱۱)- ترسنده، بددل (ر ب).

(۱۲)- ناز، کرشمه (ناظم الاطباء).

(۱۳)- زن شب کور یا نابینا (ر ب).

(۱۴)- ناز (ر ب).

(۱۵)- گنده پیر.

(۱۶)- شادمان کننده تأنیث وصف برخلاف دستور زبان و لیکن موافق با اسلوب آن عصر و عصر بعد است.

(۱۷)- هیئت، جمال (ر ب).

(۱۸)- مژده دهنده.

(۱۹)- ج مخبئه، زن بسیار پنهان کرده شده (ر ب). و ممکن است مخبات به تخفیف خواند ج مخبئه، دختر مخدره که هنوز متزوج

نشده (ر ب).

(۲۰)- خوبی، زیبایی، جمال (ر ب).

(۲۱)- امرأة محب لزوجها، زن دوستدار شوهر و كذلك امرأة محبة (ر ب).

(۲۲)- تبسم (ر ب) اسم مکان، دهان.

(۲۳)- روی، رخسار (ر ب).

(۲۴)- سیاه و فراخ چشم (ر ب).

(۲۵) - این کلمه در تمام نسخ (برخاء) است. لکن بظن قوی صحیح آن بزخاء است یعنی زن برآمده سینه و برآمده پشت (منتهی الارب).

لسان العرب

(۲۶) - این کلمه در ط، هیئت آمده و بالای آن نوشته‌اند چست رفتن. و در نسخه عت، هنات آمده و خصلتهای بعد معنی شده، در نسخه یو، هنات است و معنی نشده. در نسخه نو، هنات آمده و چست رفتن معنی شده. بظن قوی این کلمه هباب است بمعنی تیز رفتن و نیک بشتاب رفتن که این صفت در شخص لنگ نازیبا و مضحک است.

(۲۷) - تأنیث اعرج، لنگ

(۲۸) - زن صاحب جمال (ر ب).

(۲۹) - خوشبوتر.

(۳۰) - طبله عطار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴

در چشم تمیز این دیده‌وران، با جلفریز «۱» سلقلق «۲» و هجول «۳» جهول بر یک هوجاء «۴» هودج بسته، و بکر مقاناه [۱] «۵» «اغنج من مَفْقَه» «۶»، با شوهاء «۷» شوها «۸» کش و حیزیون «۹» زبون، در یک فودج «۱۰» نشسته. «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ» «۱۱».

شعر:

پیش این جوهریانی که درین بازارند قیمت رشته فزون‌تر بود از گوهر ما [۲] پس خیال دیگر آغاز کرده با کلک سخنور به فسون فسانه‌ساز گشتم، که ای بی‌زبان مطلب طراز! و ای خاموش نکته‌پرداز! ای [۳] خضر سبک پی سرچشمه ظلمات! و ای فرمانروای [۴] خطه خط، و قلمرو دوات! که همیشه از راست خانگی «۱۲»

[۱] - ط، یو، مقامات.

[۲] - ط، ناب.

[۳] - ط، وای.

[۴] - ط، فر نفرمای.

(۱) - زن گنده پیر در ترنجیده (ر ب).

(۲) - زنی که از کون وی خون رود (ر ب).

(۳) - زن فراخ فرج (ر ب).

(۴) - شتر ماده تیزرو (ر ب).

(۵) - مصدر باب مفاعله بمعنی موافقت کردن و سازواری و بدین معنی مقاماه هم صحیح است ولی بهر حال اراده معنی وصفی از آن چنانکه در عبارت متن مطلوبست، درست نیست. در بعض حواشی پرده‌نشین معنی شده و هر چند که ثلاثی مجرد آن بدین معنی استعمال شده، لیکن باب مفاعله از آن بدین معنی نیامده است و شاید مصنف قیاسا استعمال کرده است و محتملا ترکیب «بکر مقاناه» را از معلقه امرؤ القیس گرفته است، هر چند این ترکیب در آن بیت معنی دیگری دارد.

(۶) - بانازتر از زن نازپرورده (ر ک مجمع الامثال) و رک تعلیقات.

- (۷) - زن زشت ترش روی (ر ب).
- (۸) - مرکب از شو - شوی، شوهر + ها، علامت جمع.
- (۹) - زن گنده پیر (ر ب).
- (۱۰) - هودج (ر ب).
- (۱۱) - و اگر فروفرستیم بر تو کتابی در کاغذی (ورقی) پس بپسایند آن را به دستهای خود هر آینه آنان که کافرنند بگویند، نیست این مگر جادوئی آشکارا (آیه ۷ سوره انعام).
- (۱۲) - راست خانه، کسی که با همه از قرار راستی و درستی و امانت و دیانت معاش کند (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵

در طریق محبتم سر باخته‌ای، و بتیغ دوستی خود را سینه‌چاک راه وفا ساخته، به دستگیریم خطاب «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا» «۱» از ترجمان ضمیرم یافته، و در انجام «۲» مطالبم به اشاره سرانگشتی، سر، قدم ساخته شتافته‌ای! هنگام تسوید «۳»، اسود «۴» آسا از سخنان تلخ، بر اعدا، زعاق [۱] «۵» جانگزا پیموده و زمان هیجاء [۲] «۶» هجا «۷»، بسان نیزه خطی «۸» از طعنات «۹» سلکی «۱۰» و مخلوچه «۱۱»، بر حریف [۳] طعنه [۴] زن «۱۲» در کارزار سخن، کار، زار نموده‌ای، دمی تیزمغزی از سر بدر کن! و به کامم گامی بردار! و شطری از سطر نیازم رقم زن! و شمه‌ای از راز درونم بنگار!

از این تمنا گلبن قلم را شکوفه‌های شگفت، شکفت، و در خط شده «۱۳» از صریر «۱۴»، زفیر [۵] «۱۵» «وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي» «۱۶» برکشیده گفت [۶]: که «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» «۱۷». مدتی است که مشاطه «۱۸» شاطه «۱۹» خاطر زادگان «۲۰»

[۱] - یو، جانگزا زعاق.

[۲] - ط، بزمان هیجا.

[۳] - نو، خریف

[۴] - جز ط، همه نسخ طعنه.

[۵] - ط، زفیر صریر.

[۶] - ط، گفت ندارد.

(۱) - این عصای من است بدان تکیه می‌کنم (از آیه ۱۹ سوره طه).

(۲) - برآمدن حاجت (ر ب).

(۳) - سیاه کردن، نوشتن.

(۴) - مار بزرگ سیاه (ر ب).

(۵) - آب تلخ سطر که خوردن نتوانند (ر ب).

(۶) - جنگ، با مد و بدون مد هر دو آید (ر ب).

(۷) - نکوهیدن (ر ب).

(۸) - بستگاه کشتی است ببحرین که رماح خطیه بدان منسوبست بدان جهت که در آنجا آن را می‌فروشد نه آنکه منبت نیزه‌هاست (ر ب).

(۹) - ج طعنه واحد طعن، زدن به نیزه.

(۱۰) - نیزه راست (ر ب). طعنه سلکی، نیزه زنی راست (لغت‌نامه از مهذب الاسماء).

(۱۱) - نیزه زنی چپ و راست (ر ب).

(۱۲) - بدگو، سرزنش کن (لغت‌نامه).

(۱۳) - در خط شدن، آزرده شدن (بهار عجم بنقل کنوز).

(۱۴) - بانگ.

(۱۵) - اول آواز خر مقابل شهیق که آخر آنست (ر ب) به گلو فرورفتن آواز از سختی (نف).

(۱۶) - و تنگ است دل من و گشاده نیست زبان من (از آیه ۱۲ سوره الشعراء).

(۱۷) - همانا ما می‌بینیم ترا در بی‌خردی (از آیه ۶۴ سوره اعراف).

(۱۸) - آرایشگر.

(۱۹) - جاریه شاطه، دختر راست قامت (ر ب).

(۲۰) - ج خاطرزاده، اضافه مقلوب، زاده خاطر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶

تو بوده‌ام، و از مداد مشکین، غدایر «۱» غدراء «۲» بر [۱] عذائر «۳» عذراء «۴» مهوش‌وش «۵» و شکل نیکو شکل «۶» حسناء «۷» دلکش کش «۸»، گشوده، و طره‌های «۹» پرچین خم بخم از مشک بخم «۱۰»، بر چهره تزه‌های «۱۱» چین و ختن «۱۲» برانگیخته‌ام. و مرغولهای «۱۳» رسا و نغولهای «۱۴» عنبرسا «۱۵» را که عنبر «۱۶» ش مشک سارا «۱۷» بوده بر عارض خراید «۱۸» جراید «۱۹» آویخته، و از ناف «۲۰» نافجه [۲] «۲۱» ملیق «۲۲»، «کما یلیق» [۳] «۲۳»، مشک‌تر «۲۴» بکافور خشک «۲۵» آمیخته‌ام. و از نافجه «۲۶» مدرار «۲۷» زبان، قطرات قطر «۲۸» نکهت «۲۹» بر قطر ورق [۴] ریخته.

[۱] - یو، این کلمه و ما بعد آن را ندارد.

[۲] - عت، نامچه.

[۳] - یو، یلیق کما یلیق.

[۴] - ط، و بر قطروق.

(۱) - ج غدیره، گیسوی بافته (ر ب).

(۲) - تاریکی (ر ب). سیاه.

(۳) - ظاهرا جمع قیاسی عذار، و جز این معنی مناسبی برای آن نیافتم.

(۴) - دوشیزه (ر ب).

(۵) - خوب، سره، و نام شهرست از ترکستان که مردم آنجا به خوش‌صورتی مشهورند (برهان).

(۶) - ناز، دلال (ر ب).

(۷) - خوب‌رو، زیبا.

(۸) - تهیگاه (برهان).

(۹) - ج طره، موی صف کرده بر پیشانی (ر ب).

(۱۰) - ولایتی است که مشک خوب از آنجا آورند (برهان).

- (۱۱)- ج تره، دخترک زیبای رعنا (لسان العرب).
- (۱۲)- شهری از ترکستان بین کاشغر و یوزکند (معجم البلدان). شهری در ایالت سین کیانگ چین.
- (۱۳)- زلف شاخ شاخ پیچیده (برهان).
- (۱۴)- ج نغول، با واو مجهول، زلف خوبان (برهان).
- (۱۵)- مرکب از عنبر+ سا پسوند شباهت.
- (۱۶)- در چند نسخه این کلمه اصل هر چیز معنی شده ولی در فرهنگ‌ها نیافتم.
- (۱۷)- خالص (برهان).
- (۱۸)- ج خریده رک ح ۵ ص ۲۶.
- (۱۹)- ج جریده رک ح ۶ ص ۲۶.
- (۲۰)- معروف است، و وسط و میان هر چیز (برهان).
- (۲۱)- نافه مشک (ناظم الاطباء).
- (۲۲)- بعض شارحان این کلمه را دوات ترجمه کرده‌اند، ولی در قوامیس عربی ملیقه بمعنی دوات آمده است.
- (۲۳)- چنانکه سزاوار است.
- (۲۴)- مقصود مرکب است.
- (۲۵)- مقصود کاغذ است.
- (۲۶)- ابر بسیار باران (ر ب).
- (۲۷)- ریزان (ر ب).
- (۲۸)- عود.
- (۲۹)- بوی دهان (ر ب). بوی خوش (ناظم الاطباء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷

جمال وسیم «۱» سیم‌تان بیان «۲» تَنان «۳» بتان آذری [۱] «۴» را «بلا- تعلل» «۵» تغلل «۶» نموده‌ام [۲]. و بر بیاض «۷» کافورگون، مشک سود «۸» سوده [۳]. مانند زبان‌آوران «ذوی شقشقه» «۹» شَقَّ شَقَّه «۱۰» لَوای والای شقوق سخن، و کشف پرچم والای «۱۱» صنوف بیان کرده‌ام. و به بال‌گشائی تذروان پرخطوخال حسن تلفیق و تلفیف [۴] «۱۲»، چتر [۵] طاوسی «کرفرفه» «۱۳» الزُراف «۱۴» فی الزُراف «۱۵» الزُفیف «۱۶» بر سر خیل معانی گسترده. از نوشتن «۱۷» راه رضایت سرباز نزده، سرزده بهر جا شتافته‌ام، و بخاطر جوئیت روز و شب با سفید و سیاه «۱۸» از در آمیزش در آمده [۶]، رو برنتافته‌ام [۷]. جز

[۱]- یو، سیم ن تنان بیا بتان آرزوی. عت، سیم‌تان بتان آذری.

[۲]- عت، نمودم.

[۳]- یو، سوده سوده مانند.

[۴]- یو، نو تلقیق، ط، تلقیق.

[۵]- ط، چتر تلقیق طاوسی.

[۶]- یو، ندارد.

[۷]- یو، نو برنتافته، عت برنتافته.

- (۱) - زیبا (ر ب).
- (۲) - مقصود عبارتها و کلماتست.
- (۳) - تن بکسر اول و تشدید نون همزاد. هما تان یعنی آن دو همتا یا همزادند (ر ک ر ب).
- (۴) - منسوب به آزر عم حضرت ابراهیم که بت تراشی می کرد.
- (۵) - بدون درنگ.
- (۶) - غایه کردن، خوشبو کردن (ر ب).
- (۷) - مقصود کاغذ است.
- (۸) - سیاه یا سوده و مقصود از مشک سود مرکب است.
- (۹) - ذو ششقه خطیب است (ر ب) و در این جمله اشارت است به خطبه معروف ششقیه.
- (۱۰) - پارچه که بر سر علم بندند (ناظم الاطباء)
- (۱۱) - ممکن است بمعنی رائج آن که رفیع و بلندقدر است معنی شود و شاید مقصود معنی دیگر این کلمه یعنی پارچه ابریشمی (برهان) یا حریر نازک بسیار لطیف (فرهنگ البسه نظام قاری) باشد.
- (۱۲) - این کلمه در یو و نو و حاشیه ط، تلفیف آمده و سخن در زبان کسی انداختن معنی شده و در عت، تلفیف آمده است، هم بدین معنی. گویا صحیح آن طبق نسخه عت، تلفیف است لیکن بمعنی از جای جای فراهم آوردن چیزی رک (ر ب). (مناسب تلفیق).
- (۱۳) - بال گسترده (ر ب).
- (۱۴) - شتر مرغ نر، حاطف ظلّه (ر ب).
- (۱۵) - درخت تازه فروهشته شاخ، مرغزار (ر ب. نف).
- (۱۶) - درخت ترجنبان (ر ب). دو کلمه اخیر را شارحان بترتیب مرغزار و درخشان معنی کرده‌اند، و هر چند معنی مصدری رفیف درخشدنست، لیکن با مقام مناسبتی ندارد از طرفی بال گسترده شتر مرغ بر درخت تازه فروهشته شاخ خالی از غرابت نیست!
- (۱۷) - پیمودن، طی کردن.
- (۱۸) - کاغذ و مرکب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸

سرزنش و سیاه‌روئی «۱» حاصلم چه بوده [۱]؟ اگر من بعد، حرف ترا بر زبان رانم و بهمدستی تو پا بر جاده مسطر [۲] «۲» گذارم، تیغ بر فرقم آهیخته باد، و بند از بندم گسیخته [۳] «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْشَاءً» «۳».

چون خامه نال «۴» نال «۵» پیکر، چون [۴] نال «۶» ضعیف نال «۷»، این حکایت با نکایت «۸» و این قصه پرشکایت برخواند، بادوات گفتم: ای آنکه از لایقه «۹» لیاقت و لیاقت «۱۰» لیاقت [۵] «۱۱» بر گیسوان شواهد شهد کلام سخن، و نواهد «۱۲» ناهید نهاد عبارت، عبیر و عنبر آمیخته، و در مشکوی «۱۳» مشکبوی اوراق خطائی «۱۴»، طرف رخسار فرنگی نژاد [۶] بیسانرا، زلف زنگی «۱۵» آویخته‌ای [۷]! اگر خامه خام،

[۱] - عت، چه بود.

[۲] - عت، سطر.

[۳]- ط، گسیخته شود.

[۴]- یو، عت. چون ضعیف نال.

[۵]- یو، لوقت، ط، نو، لیاقت و متن بر اساس عت، است.

[۶]- یو، عت، نژادان.

[۷]- یو، عت، نو، آویخته.

(۱)- آلودگی بمرکب.

(۲)- جاده مسطر اثر خطی است که به وسیله مسطر بر روی کاغذ بجا می ماند و مسطر صفحه ایست که بر روی آن بندهائی از ریسمان باریک سخت تافته مانند خطهای راست دوخته اند و به کمک آن کاغذ نوشتن را خط می کشند (ر ک نف).

(۳)- پس امروز هرگز با آدمیی سخن نگویم (از آیه ۲۷ سوره مریم).

(۴)- شارحان این کلمه را اسم فاعل از مصدر عربی نول بمعنی بخشنده گرفته اند. ولی ممکن است آن را فارسی و بمعنی نی دانست.

(۵)- رشته های باریکی که در میان قلم است (برهان) و در این صورت اضافه تشبیهی است.

(۶)- مرغکی است کوچک و بسیار خوش آواز (برهان).

(۷)- ناله (برهان).

(۸)- جراحت (نف).

(۹)- آنچه در دوات نهند از لاس و موی و جز آن (ر ب).

(۱۰)- آب دوات (مذهب الاسماء بنقل لغد).

(۱۱)- زیبائی در شمایل (لغد).

(۱۲)- ج ناهد و ناهد، زن برآمده پستان (ر ب).

(۱۳)- حرم سرای پادشاهان. کوشک، بالاخانه (برهان).

(۱۴)- کاغذهائی که بنام کاغذ چینی معروف بود.

(۱۵)- شارحان این کلمه را، زلف مصنوعی معنی کرده اند، لیکن بر اساسی نیست و معنی آن زلف سیاه است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹

دست ردّ بر سینه زد، باری تو یاری پیش گیر! و آرزوی مرا از روی یکرنگی بپذیر! دوات چون این مقال شنف پوز [۱] «۱» به پوزش گشوده گفت: هیهات، مرا پزولیدگی [۲] خاطر [۳] از تو بیش است، و روز مجنون «۲» من از لیل لیل- «۳» در پیش «۴» روزگار آشفته تر یا زلف تو یا کار من.

سیاه خانه ام از خیل کدر «۵» مجمع ماتمست، و غبار بلبله «۶» و تلتله «۷» تل تل، بل، کوه کوه، بر فضای درونم متراکم.

در سینه غم آکنده ام چندان گرد هم «۸» بر روی هم نشسته، که اگر از من بقلم نرگس، خط ریحان «۹» نگارند [۴]، خط غبار «۱۰» بنظر آید، و از بس دل افسرده ام افشوده پنجه رنج و شکنجه گشته، آن قدر طراوت در کام و دهان [۵] من نمانده که کلک دبیر، بصد تدبیر، از برای تذبیر [۶] «۱۱» لبی تر نماید.

[۱]- ط، پوزه.

[۲]- نو، ژالویدگی.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- یو، نگارم، عت نگارنده.

[۵]- ط، دهان.

[۶]- ط، تربیر.

(۱)- گرداگرد دهان (برهان).

(۲)- تاریک (ر ب).

(۳)- لیلۀ لیلا بمد و قصر شب دراز سخت یا شب سخت تاریک از ماه، یا شب سیام (ر ب).

(۴)- سابق، سبقت گرفته، پیش افتاده.

(۵)- تیرگی هر چه باشد (ر ب).

(۶)- سختی اندوه (ر ب).

(۷)- سختی (ر ب).

(۸)- اندوه، غصه.

(۹)- خط ریحان نوعی از خط و ابداع ابن مقله است و آن خط را از خط محقق درآورد و بیشتر کلمات او تابع خط محقق بوده و در سطح و دور با خط محقق شباهت تامه داشت مگر در حرف (یا) که دور آن بیشتر از یاهای محقق بود (پیدایش خط و خطاطان ص ۹۱) و آن را خط جلی نیز گویند (نف).

(۱۰)- خط غبار یا قلم غبار یکی از هفت قلم جدید است، خطی با قلمی سخت ریز، چنانکه به زحمت توان دید. (لغد).

(۱۱)- نبشتن (ر ب). و بدین معنی با زاء نیز درست است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰

برو! این سودا از سویدای «۱» دل ترک ده! و قدم بر این وادی منه! «فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» «۲». بمفاد اینکه [۱]:
مصراع:

بالا تر از سیاهی رنگ دگر نباشد.

باز اعاده عرض نیاز کردم که: ای کشور [۲] یاری را سواد اعظم «۳»! وای در سیاه روزی با روز سیاهم توأم! ای آنکه [۳] حیرت «۴» مرکب از موادِ حبور «۵» است، و نقش بی‌نقص [۴] «۶» نقست «۷» مرکبات عنصری را مایه سرور. دوده [۵] سیاهت از دوده مشعل کوه [۶] طور است «۸» و لایقه مشک‌فامت [۷] رشته گیسوی حور

شعر:

كَأَنَّكَ مِنْ كُلِّ النَّفُوسِ مَرْكَبٌ وَ أَنْتَ إِلَى كُلِّ الْقُلُوبِ حَبِيبٌ «۹» نَمِيْ مِنْ يَمِّ «۱۰» وَ تَامِيْ «۸» «۱۱» از جود بسیار کمت درد مرا دوی تآم است!، گفتا چکنم؟ دوات «۱۲» نیست. گفتم از «عین الحیات» «۱۳» ظلمات مداد امدادی نما!

[۱]- ط، آنکه.

[۲]- عت، کشوده.

[۳]- یو، آنکه.

[۴]- ط، نقص.

[۵]- ط، و دوده.

[۶]- یو، ندارد.

[۷]- یو، مشکفا است.

[۸]- نو، ط، تای.

(۱)- دل، میان دل.

(۲)- پس با من همراه مباش که همانا از سوی من عذری یافته باشی (معذوری) (از آیه ۷۵ سوره کهف).

(۳)- هر شهر بزرگ، پایتخت (نف).

(۴)- سیاهی دوات.

(۵)- شادی (ر ب). سرور.

(۶)- عیب (ر ب).

(۷)- سیاهی دوات (ر ب).

(۸)- اشاره است به آیه ۲۹ سوره قصص.

(۹)- گویا تو از همه جانها آمیخته‌ای و تو دوست همه دل‌هائی. در کنوز بجای النفوس، النفاس آمده و گران‌مایگی ترجمه شده

(۱۰)- دریا.

(۱۱)- به غایت کم و بسیار اندک (برهان).

(۱۲)- دوا+ ضمیر متصل در حالت مفعولی- ترا.

(۱۳)- چشمه زندگانی. آب‌حیات که در داستان ذو القرنین و رفتن او بظلمات مذکور است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱

گفتا مگر حیات نیست؟ امروز مرد رد «۱» همه جا [۱] مردود است، و تنافس «۲» نفوس بنفایس منافثت «۳» مفقود. زمانه [۲] را هنگام کساد سوق «۴» ادبست، و بسیط «۵» غبرا «۶» خریدار جهل مرکب «۷».

شعر:

شب جهل مرکب شب‌پری دارد که از کوری هنر پیرایه خورشید اگر پوشد نمی‌بیند هر ادیب اریبی که در بیان [۳] افانین «۸» ادب «سیوطی» «۹» را بسیط «۱۰» تقریع «۱۱» تأدیب نماید، و «اخفش» «۱۲» را از خفّ «۱۳» اخفّ «۱۴» شمارد و «ابن الضائع» [۴] «۱۵» را که ابو الفضل نحاتست مجنّس [۵] «۱۶» اسمش انگارد، «شجری» [۶] «۱۷» را در مشاجره از پا در اندازد و «حریری» «۱۸» را متاع سخن کاسد سازد، «فراء» «۱۹» را به گزلك «۲۰»

[۱]- ط، در همه جا.

[۲]- ط، و زمانه را.

[۳]- ط، باب

[۴]- یو، اثر الضائع، ط، ابن الصنائع.

[۵]- عت، یو مخبس.

[۶]- ط، نو و شجری را.

- (۱)- رد، مرد حکیم و دانشمند (برهان).
- (۲)- رغبت کردن به چیزی بطریق مبارات (ر ب). هم چشمی
- (۳)- مخاطبت (المنجد) سخن گفتن.
- (۴)- بازار.
- (۵)- گسترده (ر ب).
- (۶)- زمین.
- (۷)- جاهل مرکب نادانی است که خود را دانا انگارد. آنکه علم او، علم بخلاف واقع بود.
- (۸)- جج فن، شاخ.
- (۹)- عبد الرحمن بن الکمال مکنی بابی الفضل و ملقب به جلال الدین (۸۴۹-۹۱۱ ه. ق.) از علمای ادب و تفسیر و از مردم اسیوط یا سیوط بود و آن دهی است به سعید مصر (معجم المؤلفین ج ۵ ص ۱۲۸). (ر ب).
- (۱۰)- ج سوط، تازیانه (ر ب).
- (۱۱)- سرزنش، ملامت (ر ب).
- (۱۲)- سعید بن مسعده مجاشعی مکنی بابی الحسن از علمای ادب (م ۲۱۵ یا ۲۲۱ ه. ق) (فیات ج ۲ ص ۱۲۳) و ابن اخفش (اوسط است) شاگرد سیویه و اخفش اکبر مکنی بابی الخطاب و اخفش اصغر علی بن سلیمان است (ر ک فیات همان صفحه).
- (۱۳)- موزه، یا سپل شتر.
- (۱۴)- سبک‌تر.
- (۱۵)- ابن الضائع علی بن محمد بن علی بن یوسف نحوی اندلسی اشبیلی مکنی بابی الحسن، متوفی به سال ۶۸۰ بسن هفتاد سالگی (ریحانه ج ۶ ص ۵۷) و ر ک (لغد ذیل ضائع).
- (۱۶)- همانند، و مقصود اینست که ابن ضایع را به چیزی نشمرد.
- (۱۷)- گویا مقصود ابن الشجری، شریف هبه الله بغدادی مکنی بابی السعادات، متفرد در نحو و لغت و مؤلف کتاب امالی و حماسه است (۴۵۰-۵۴۲ ه. ق.). (ر ک فیات ج ۵ ص ۱۰۰)
- (۱۸)- قاسم بن علی مکنی بابی محمد صاحب (مقامات) (۴۴۶-۵۱۵).
- (۱۹)- در لغت پوستین دوز و در اینجا مقصود یحیی بن زیاد بن عبد الله بن منظور اسلمی مکنی بابی زکریا، از علماء نحو و لغت و فنون ادبست (۱۴۴-۲۰۷ ه. ق.).
- (۲۰)- کارد کوچک دسته دراز (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲

موشکافی پوستین بر درد و «ابن انباری» ۱ را بجوی نخرد. «تاج» ۲ را از درز اکلیلی ۳ پوست بر کند و «زجاج» ۴ را زجاج آسا ۵ درهم شکند و چون در استکشاف آداب ادب، ادبا را به مآدبه ۶ تحقیق خواند، «ابن السیّکیت» ۷ را سخته سکوت گیرد، «نمری» ۸ بروبهی گراید؛ و «ثعلبی» ۹ سوراخ به سوراخ گریزد؛ «سیبویه» [۱] ۱۰ از شاخی به شاخی بر شود و «فالی» ۱۱ رو به فلات ۱۲ حیرت گذارد [۲] و «عنبسه الفیل» ۱۳ به فیلوله ۱۴ منسوب شود؛ «اعلم» [۳] ۱۵ را علم علم انتکاس ۱۶

[۱]- ط، و سیویه.

[۲]- یو، حیرد گذارد.

[۳]- ط، و اعلم را.

(۱)- ظاهراً مقصود محمد بن ابی محمد مکنی بابی بکر (۲۷۱-۳۲۷ ه. ق.) است.

(۲)- در حاشیه (نو) نوشته است تاج سبکی مشهور است، هرگاه بر این حاشیه اعتماد کنیم، مقصود تاج الدین عبد الوهاب بن علی از علمای معروف قرن هشتم هجری است (۷۲۷-۷۷۱ ه. ق.).

(۳)- رک ح ۲۳ ص ۳۹.

(۴)- ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل مکنی بابی اسحاق، از علمای نحو است. ابتدا بلورتراشی می‌کرد. به سال ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ درگذشت (فیات ج ۱ ص ۳۳).

(۵)- شیشه.

(۶)- و بضم دال نیز، طعام مهمانی (ر ب).

(۷)- یعقوب بن اسحاق مکنی بابی یوسف از علمای ادب (م- ۲۴۶ ه. ق.) (فیات).

(۸)- نمر، در لغت پلنگ است و نمری حسین بن علی بصری ادیب و لغوی (م- ۳۸۵) است.

(۹)- در همه نسخ ثعلبی است در این صورت مقصود، احمد بن محمد نیشابوری از مشاهیر فقیهان و مفسران قرن چهارم و پنجم متوفی به سال (۴۲۷ ه. ق.) است. ولی چون سخن از علم ادب در میانست بهتر این بود که بجای ثعلبی، ثعلب، احمد بن یحیی بن زید نحوی شیبانی را نام برد. و تناسب نام ثعلبی یا ثعلب، با معنی لغوی آن (روباه) پوشیده نیست.

(۱۰)- یا بفتح واو و سکون یاء، عمرو بن عثمان بیضاوی بصری، مکنی بابی بشر صاحب (الکتاب) وفات او را از سال ۱۶۱ تا ۱۹۴ ه. ق. گفته‌اند. (فیات ج ۳ ص ۱۳۳)

(۱۱)- علی بن احمد (م- ۴۴۸ ه. ق.) (معجم ج ۱۲ ص ۲۲۶).

(۱۲)- ج فلات، بیابان پهناور، نجد.

دشت بی‌آب و گیاه.

(۱۳)- عنبسه بن المعدان الفیل المیسانی. شاگرد ابو الاسود دثلی است. و معدان را از آن جهت بفیل منسوب کرده‌اند که گویند فیلی از آن زیاد بن ابیه بود و روزی ده درهم هزینه آن می‌کرد. معدان گفت فیل را بمن دهید و روزی ده درهم نیز بشما می‌دهم (بغیة الوعاة ص ۳۶۸)

(۱۴)- خطای رأی.

(۱۵)- ابراهیم بن قاسم، ادیب نحوی مکنی بابی اسحاق (م- ۶۴۲ ه. ق.).

یا یوسف بن سلیمان نحوی مکنی بابی الحجاج (م- ۴۷۶ ه. ق.).

(۱۶)- سرنگون شدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳

یابد، «نفظویه» ۱ «دوده سیاه‌روئی بر جبین کشد؛ «ابن خالویه» ۲ «نسبت «عَمُوا وَ صَمُوا» ۳ «گیرد؛ «ابو الاسود» ۴ «سفید نتواند شد [۱]؛ «لحیانی» ۵ «عرض لحيه» ۶ «نتواند» ۲ کرد. «جاحظ» ۷ «آنجا خط» ۸ دهد. «ابن هری» ۹ «هر از بر» ۱۰ «بازنشناسد» ۳ نشناسد. چون [۴] مدرس «۱۱» تسرید [۵] «۱۲» آرید، از بادرآت «۱۳» افادات سردش [۶] «۱۴» «مبّرد» ۱۵ «بترحاب» [۷] «۱۶» خود را

خنک گوید [۸]، و «کسائی» [۱۷] بکساء [۹] «۱۸» شرف

[۱] - یو، نتواند.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - ط، عت، باز ندارد.

[۴] - ط، نو، و چون.

[۵] - عت تدریس تسرید.

[۶] - ط، سروش.

[۷] - ط، عت، ترهات.

[۸] - یو، ندارد.

[۹] - ط، بر کساء.

(۱) - ابراهیم بن محمد بن عرفه بن سلیمان بغدادی واسطی ازدی (۲۴۴-۳۲۳ ه. ق) (فیات ج ۱ ص ۳۰).

(۲) - یا بفتح واو، حسین بن احمد مکنی بابی عبد الله از علمای نحو و لغت (م- ۳۷۰ ه. ق) (فیات ج ۱ ص ۴۳۴).

(۳) - کور شوید و کر شوید (مأخوذ از آیه ۷۵ سوره مائده).

(۴) - در نام و نسب و سال تولد و وفات و وجود او اختلافست (ر ک لغت‌نامه دهخدا).

(۵) - علی بن مبارک یا حازم مکنی بابی الحسن از مردم ماوراءالنهر و غلام کسائی است و از ائمه لغت است (لغد از ابن ندیم).

(۶) - ریش، و عرض لویه یعنی خودنمائی.

(۷) - عمرو بن بحر مکنی بابی عثمان (م- ۲۵۵ ه. ق) ر ک (فیات ج ۳ ص ۱۴۰).

(۸) - خط به کسی دادن، اقرار بکمال او کردن (بهار عجم).

(۹) - چنین است در همه نسخ و ظاهراً خطاست و صحیح ابن بری بفتح باء (عبد الله بن بری بن عبد الجبار از علمای نحو و لغت

۴۹۹-۵۸۲ ه. ق) است (ر ک لغت‌نامه و ر ک بغیة الوعاة).

(۱۰) - ر ک تعلیقات.

(۱۱) - جای درس گفتن.

(۱۲) - پی در پی سخن گفتن (ر ب).

(۱۳) - این کلمه را بعض شارحان سخن بدیهه و سخن بی نتیجه معنی کرده‌اند

(۱۴) - سرد، پی در پی، مسلسل.

(۱۵) - محمد بن یزید بن عبد الاکبر بغدادی بصری مکنی بابی العباس (۲۱۰-۲۸۶ ه. ق) (ر ک فیات ج ۳ ص ۴۴۴)

(۱۶) - مرحبا گفتن.

(۱۷) - علی بن حمزه بن عبد الله مکنی بابی الحسن امام مردم کوفه (م- ۱۸۹ ه. ق) (فیات ج ۲ ص ۴۵۷)

(۱۸) - جامه، پوشش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴

اکتسا «۱» جوید.

هر حرفی از کلامش را که مأخذ اشتقاق شقوق علومست، از روی شقاق «۲» چون قریحه خود خامد شمرند [۱]. و از فهم ناقص «۳»، گفتار صحیح «۴» و مثالات «۵» سالم «۶» او را لفیف «۷» و مهموز [۲] «۸» و از معنی اجوف «۹» دانسته، تغییر او را مضاعف [۳] «۱۰» گردانند، و اوقات خود را صرف اعلال «۱۱» و جحد «۱۲» و نفی «۱۳» اقوال او که «۱۴» مستثنی «۱۵» و مفرد «۱۶» از جمع [۴] نحات «۱۷» زمان ماضی و حال [۵] و استقبالت، نموده،

[۱]- عت، شمرد.

[۲]- ط، مهموزوار.

[۳]- ط، مضاف.

[۴]- ط، کنوز، جمیع.

[۵]- یو، ندارد.

(۱)- جامه پوشیدن.

(۲)- دشمنانگی (ر ب). ستیزه، خلاف.

(۳)- کوتاه، کم، اندک و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که لام الفعل آن حرف عله بود.

(۴)- درست، مقابل خطا، و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که یکی از حروف اصلی آن همزه یا تضعیف (دو حرف اصلی آن از یک جنس که یکی در دیگری ادغام شده بصورت تشدید نوشته می‌شود) بود و از حرف عله خالی باشد.

(۵)- ج مثال، تمثیل، مثل، و در اصطلاح علم صرف، کلمه‌ایست که فاء الفعل آن حرف عله بود.

(۶)- درست، مقابل نادرست، و در اصطلاح علم صرف، کلمه‌ایست که هیچیک از حروف اصلی آن حرف عله، یا همزه یا تضعیف نبود.

(۷)- گروه مردم پراکنده از هر جای. آمیخته به یکدیگر (لغد) و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که دو حرف اصلی آن از حروف عله بود.

(۸)- معیوب عیب کرده (ر ب) و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که یکی از حروف اصلی آن همزه بود.

(۹)- درون خالی، توخالی، میان تهی. و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که عین الفعل آن حرف عله بود.

(۱۰)- دو برابر، و در اصطلاح علم صرف کلمه‌ایست که دو حرف اصلی آن از یک جنس باشد.

(۱۱)- مص باب افعال، بیمار گردانیدن (ر ب). ناسالم نشان دادن. نادرست نماندن. و در اصطلاح علم صرف، تبدیل کردن حرف عله است به حرف دیگر (با شرایط خاص).

(۱۲)- انکار کردن، و در اصطلاح علم صرف انکار وقوع فعل است از گذشته تا زمان اخبار.

(۱۳)- نابود کردن، نیست انگاشتن. و در اصطلاح علم صرف اخبار از انجام نیافتن فعل است در آینده.

(۱۴)- که، موصوفی است و جملات بعد از آن صفت (ادیب) است که در سطر ۷ صفحه ۶۱ ذکر شد.

(۱۵)- بیرون، جدا، ممتاز، منفرد. و در اصطلاح علم نحو فردی است که از حکم عام ما قبل خود خارج است.

(۱۶)- جدا، بیک سو، بیرون. و در اصطلاح علم صرف، مقابل مثنی و جمع.

(۱۷)- ج ناحی، نحوی. عالم به نحو.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵

افعال مدح او را بزم «۱» نسبت دهند، و همچنین هر صاحب رأی سخن‌آرای، که حولیات «۲» «زهیر» «۳» و اعتذارات «۴» «نابغه» «۵» و هاشمیات «۶» «کمیت» «۷» و نقائص [۱] «۸» «جریر» «۹» و خمریات [۲] «۱۰» «ابی نواس» [۳] «۱۱» و زهدیات «۱۲» «ابی العتاهیه» «۱۳»

[۱]- همه نسخ، نقاض.

[۲]- عت، خمرمات. نو، خمرات.

[۳]- یو، ابی.

(۱)- افعال مدح و ذم دو نوع فعل‌اند. فعل مدح فعلی است که مخصوص بمدح (به اعتباری فاعل) خود را ستاید و فعل ذم مقابل آنست، مانند نعم و بئس.

(۲)- منسوب به حول (سال) سالیانه. نام قصائدی است که زهیر بن ابی سلمی سروده است. گویند وی هر قصیده را در چهار ماه می‌سرود و در چهار ماه تهذیب می‌کرد و در چهار ماه بر شعرا می‌خواند، و پس از یک سال منتشر می‌ساخت. (ذیل المنجد)

(۳)- زهیر بن ابی سلمی (۹۵۳۰-۹۶۲۷-م) صاحب معلقه معروف، شاعری جاهلی است.

(۴)- نام مجموعه قصائدیست که نابغه در عذرخواهی از نعمان بن منذر پادشاه حیره سروده است. این نام در ذیل المنجد اعتذاریات آمده (ذیل المنجد- اعتذاریات). و ر ک: (جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵-۴۶)

(۵)- نابغه ذبیانی، زیاد بن معاویه، مکنی بابی امامه. یکی از شعرای بزرگ دوره جاهلی است. به پادشاهان حیره مخصوصا نعمان بن منذر پیوست، سپس از او بترسید و بگریخت و نزد غسانیان شد، دیگر باره دل او بسوی نعمان متمایل گشت و قصائدی در عذرخواهی بگفت که باعتذارات معروفست (وی به سال ۶۰۴ م- ۱۸ ه. ق.) در گذشت. جواهر الادب ج ۲ ص ۴۵ و ذیل المنجد). (جرز ج ۱ ص ۱۱۵). (ز ک ص ۳۴۲).

(۶)- قصائدی است که کمیت در مدح بنی هاشم سروده و مشهورترین شعرهای اوست. این قصائد بطبع رسیده و به آلمانی نیز ترجمه شده (ز ک ص ۸۱۶. معط ستون ۱۵۷۰).

(۷)- کمیت بن زید اسدی کوفی (۶۰-۱۲۶ ه. ق) شاعر بنی هاشم (معط ستون ۱۵۷۰. ز ک ص ۸۱۶).

(۸)- نقائص جریر و فرزدق نام کتابی است فراهم آورده ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی. موضوع آن تناقض اشعار این دو شاعر بزرگ است در هجا و جز آن از فنون شعر (معط ۳۲۳ و ۶۸۸).

(۹)- جریر بن عطیه بن حذیفه حطفی (۲۸-۱۱۰ ه) (ز ک ص ۱۸۲-معط ۶۸۷).

(۱۰)- نام سلسله قصاید ابو نواس است، در وصف خمر که ضمن دیوان او مکرر طبع شده.

(۱۱)- حسن بن هانی بن عبد الاول بن صباح مکنی بابی نواس (۱۴۵-۱۹۵ ه. ق معط ص ۳۵۱).

(۱۲)- نام اشعاریست که ابو العتاهیه در زهد سروده است (معط ص ۳۲۳. لغد).

(۱۳)- اسماعیل بن قاسم بن سوید کیسانی (۱۳۰-۲۱۱ ه. ق) (معط ۳۲۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶

و مدایح «۱» «بحتری» «۲» و تشبیهات «۳» «ابن المعتز» [۱] «۴» و روضیات «صنوبری» «۵» و لطایف «۶» «کشاجم» «۷» و بدریات «۸» «متنبی» «۹» و بدیعیات «۱۰» «بدیع الزمان» «۱۱»

[۱] - عت، ابن المعر. نو، ط، ابن المعری.

(۱) - مدایح بحتری نام قصائدی است که وی در مدح خلفای عباسی (متوکل و پس از او) سروده است.
(۲) - ولید بن عبید بن یحیی طائی از شعرای بزرگ قرن سوم صاحب حماسه معروف (۲۸۴ ۲۰۶ ه. ق). (ز ک ص ۱۱۳۸ و معط ۵۲۹).

(۳) - ظاهراً نام کتاب یا قصیده‌ای بخصوص نیست، بلکه چون ابن معتز را در ابداع تشبیهات، توانائی خاص بوده است، تشبیهات وی معروف شده. رک (الفهرست ص ۱۶۸ معط ۲۴۳. لغد) عبد العزیز سید الاهل در کتابی که بنام (عبد الله بن معتز) نوشته آرد: از غایت فراوانی و نیکوئی به تشبیهات او مثل زنند و اهل بلاغت او را امیر تشبیه خوانند. (ص ۳۷ کتاب)

(۴) - عبد الله بن المعتز بن متوکل عباسی از تلامیذ مبرد و ثعلب، یک روز و یک شب خلافت یافت سپس دستگیر شد و بقتل رسید. (۲۴۴ یا ۲۴۷ - ۲۹۶). معط (۲۴۳).

(۵) - احمد بن محمد بن حسن مکنی بابی بکر حلبی شاعر دربار سیف الدولة (م - ۳۳۴ ه) ترجمه احوال او در فوات الوفيات ج ۱ ص ۶۱ و لغد و اعیان الشیعه ج ۱۰ ص ۳۵۶ و ج ۱۱ ص ۶۵ و ریحانه الادب ج ۲ ص ۴۹۵ آمده است. چون اشعار او بیشتر در وصف باغ و بوستانست به روضیات شهرت یافته.

(۶) - لطائف الظرفا، نام دیگر کتاب ادب الندماء، یا ادب النذیم کشاجم است. رک (معط ۱۵۶۱).

(۷) - بفتح و ضم اول، محمود بن الحسین مکنی بابی الفتح، او راست ادب النذیم. کتاب الرسائل. دیوان شعر (الفهرست ص ۲۰۰). حاج خلیفه وفات او را حدود ۳۵۰ نوشته (طبع اول). در طبع دوم آمده المتوفی حدود سنه خمسّمائة (!). (معط ۳۵۰ یا ۳۶۰) و کشاجم رمزی است از هنر و شکل او یعنی کاتب، شاعر، ادیب، جمیل، مغنی. (لغد).

لکن ثعالبی در یتیمه الدهر این لفظ را به کاتب و شاعر و منجم تفسیر کرده است (ج ۴ ص ۱۵۷).

(۸) - نام قصائدی است که متنبی در وصف بدر بن عمار سروده است (کنوز). و شاید بدویات است و آن قصائدی است که در وصف زنان بدوی سروده و ثعالبی نویسد: او را در وصف بدویات طریقه ظریفه است که بحسن آن متفرد بود ... (یتیمه. ص ۱۲۹ ج ۱).

(۹) - احمد بن حسین بن حسن بن عبد الصمد (۳۰۳ - ۳۵۴ ه. ق) مکنی بابی الطیب (ر ک یتیمه الدهر ثعالبی ج ۱ ص ۷۸).

(۱۰) - ظاهراً نام رسائل بدیع الزمان است که مکرر بطبع رسیده ولی در فهرست‌ها چنین نامی برای آن نیافتم.

(۱۱) - احمد بن الحسین بن یحیی بن سعید (متوفی ۳۹۸) از ادباء مشهور. صاحب کتاب مقامات. مکنی بابی الفضل. رک (یتیمه ج ۴ ص ۱۶۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷

و رسائل «۱» «صابی» «۲» و مقولات «۳» «ضبی» [۱] «۴» را مانند کلام صبی بر طاق نسیان جفت «۵» عطلت «۶» سازد، و در معرض معارضت رباعیات «۷» درستش [۲] «۸» رباعیات «۹» «درست» «۱۰» را بمشت تویخ از بیخ، برشکرد «۱۱» و محمّسات «۱۲» متینش پنجه بو سعید رستمی «۱۳» را بقوت معنی برتابد، و در شیوه تناسب بدایع، کلام «امرؤ القیس» «۱۴» را مخالف قیاس وانماید. جزالت «۱۵» نظم [۳] صخر «۱۶» جز آلت سخر نشمرد.

و جریر «۱۷» جز بر اعتراف «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» «۱۸» تکلم نکند. منظومات «حسان

[۲]- نو، رباعیات درستش را به مشیت ...

[۳]- عت، تظلم، ط ندارد.

(۱)- منتخبی از آن را شکیب ارسلان بطبع رسانده است. (معط ۲۹۲).

(۲)- ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون مکنی بابی اسحاق (۳۱۳-۳۴۸ ه. ق)، از کتاب و ادباء مشهور، معاصر شریف رضی است و چون درگذشت رضی او را رثا گفت. (معط ۲۹۲).

(۳)- عت و معقولات، ظاهرا و مفضلیات، مفضلیات ضبی و آن منتخبات اشعاریست که برای مهدی عباسی فراهم آورده (رک معجم ج ۱۹ ص ۱۶۷).

(۴)- مفضل بن محمد بن یعلی مکنی بابی العباس یا ابی عبد الرحمن (م- ۱۷۰ یا ۱۶۸ ه. ق) رک معجم و معط.
(۵)- قرین.

(۶)- بی‌زیور، بی‌پیرایه (ر ب).

(۷)- ج رباعیه، دوبیتی.

(۸)- نقیض شکسته، کامل.

(۹)- ج رباعیه بفتح اول چهار دندان میان ثنایا و اثیاب (ر ب).

(۱۰)- مکنی باین رباط فقمی شاعریست (ر ب).

(۱۱)- شکریدن- شکستن (برهان).

(۱۲)- ج مخمس، معروف.

(۱۳)- محمد بن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن رستم اصفهانی شاعر معاصر صاحب بن عباد. رک یتیمه ج ۳ ص ۱۲۹ و رک لغد).

(۱۴)- حندج بن حجر کندی مکنی بابی الحارث ملقب بامرئ القیس (۵۰۰-۵۴۰ م) از اشراف کنده و شاعر بزرگ جاهلیت و صاحب معلقه معروف (جرز ج ۱ ص ۱۰۷).

(۱۵)- استواری (ر ب).

(۱۶)- صخر بن عمرو بن شریذ برادر خنساء است. ترجمه مبسوط او در (لغت‌نامه دهخدا و زهر الادب ج ۴ ص ۷۲ و عقد الفرید و عیون الاخبار ج ۴ ص ۱۱۷-۱۱۸) درج است.

(۱۷)- حدیفه بن بدر بن عوف بن کلیب ملقب بجریز و مکنی باین عطیه (م- ۱۱۰ ه. ق) از فحول شعرا و دیوان او مطبوع و معروف است (معط ۶۸۷).

(۱۸)- او گشاده‌زبان‌تر است از من (از آیه ۳۴-سوره قصص).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸

ثابت [۱] «۱» را از نابت [۲] «۲» خسان ببند، و عذوبت سخنان «سحبان» «۳» را سحبه «۴» بَلَّت «۵» لسان خود انگارد و مخضرم [۳] «۶» را در انسَاب بلاغت، مخضرم «۷» التَّسَب دانند.

«ابو تَمَام» «۸» را به ناتمامی نسبت دهد. «طرفه» «۹» را در طرفه‌العینی «۱۰» طرایف نظم «۱۱»، و نظم «۱۲» طرایف از هم باشد. «سمره» «۱۳» را بهره‌زه درائی سمر «۱۴» کند.

«اسمر الحیص» «۱۵» را به حیص بیص «۱۶» اندازد و «کثیر عَزّه» «۱۷» را بی‌عزت سازد.

[۱] - ط، حسان بن ثابت.

[۲] - ط، باب.

[۳] - عت مخظم.

(۱) - حسان بن ثابت انصاری مکنی بابی الولید از بزرگان شعرای مخضر مین است. شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام بسربرد و در آخر عمر نابینا شد و به سال (۵۴ ه. ق) درگذشت (معط ۷۵۲).

(۲) - روئیده، رسته.

(۳) - سحبان وائل مردی خطیب و فصیح بود. گویند بر معاویه درآمد و ساعاتی پی در پی سخن راند معاویه گفت تو خطیب‌ترین عربی. سحبان گفت و عجم و جن و انس نیز (ذیل المنجد).

(۴) - باقی آب در چاه (ر ب). مانده رطوبت مقصود است.

(۵) - تری گیاه. و بکسر اول تر کردن (ر ب).

(۶) - ظاهرا این کلمه علم مشخصی نیست و مقصود معنی وصفی آنست، یعنی شاعری که جاهلیت و اسلام را دریافته باشد

(۷) - آنکه پدر او ناشناس باشد، آنکه دعوی نسبی کند و نداشته باشد.

(۸) - حبیب بن اوس بن حرث (۱۹۰ - ۲۲۸ ه. ق) از بزرگان ادب و شعر، صاحب کتاب حماسه، معروف، مطبوع.

(معط ۲۹۶).

(۹) - طرفه بن العبد شاعر جاهلی و یکی از اصحاب معلقات (م - ۵۵۰ م).

(معط ۱۲۳۹).

(۱۰) - بیک چشم بهم زدن.

(۱۱) - طرایف نظم، شعرهای طریف، نادر، نو.

(۱۲) - رشته مروارید.

(۱۳) - نمی‌توان گفت منظور سمره بن جندب (م - ۶۰ ه. ق) است، زیرا ویرا در زمره ادبا و شعرا نشمرده‌اند. در لسان العرب از

شاعری بنام عطیه بن سمره لثی مکنی بابن سمره نام می‌برد. و تحقیقا معلوم نشد کیست.

(۱۴) - افسانه.

(۱۵) - گویا مقصود شاعر معروف، سعد بن محمد بن سعد صیفی ملقب به حیص و بیص است که ترجمه احوال او در معجم الادباء

و وفیات الاعیان مشروحا آمده است. وی به سال (۵۷۴ ه. ق) درگذشت. لیکن مقصود از اسمر را ندانستم و شاعری را بنام اسمر

الحیص نیافتم.

(۱۶) - بفتح اول و آخر در هر دو و بکسر و بفتح اول و کسر آخر، سختی و تنگی (ر ب).

(۱۷) - کثیر بن عبد الرحمن که او را بمعشوق او عزه دختر جمیل بن وقاص نسبت دهند وی به سال (۱۰۵ ه. ق) درگذشت (جرجز

ج ۱ ص ۳۳۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹

«اخطل» ۱ «را بخطا و خطل» ۲ درگیرد «ذو الدجاج» [۱] «۳» را دجاجة ناظم «۴» شمارد و «دیک الجن» «۵» را پروبال بلند پروازی

درهم شکند. قلاید «متبئی» «۶» را مبتنی بر تقلید داند و رباعیات [۲] «۷» «معزی» «۸» را معزی از سلاست یابد و اشعار معزی «۹» را

معزی «۱۰» بر معرّت [۳] «۱۱» گرداند. [۴] و چون در عرصه بلاغت، تبلیغ [۵] «۱۲» زمام مبالغت کند، بسرعت [۶] ارتجال «۱۳» (ابو فراس) «۱۴» را مرتجل «۱۵» سازد.

[۱]- ط، و ذو الدجاج.

[۲]- یو، و رباعیات.

[۳]- یو، مقرب. عت معرو.

[۴]- از اینجا تا کند، در نسخه عت نیست.

[۵]- نو، به تبلیغ مضامین زمام مبالغت کند. ط، به تبلیغ مضامین تبلیغ زمام ...

[۶]- عت، بسرعت و یو ارتجال.

(۱)- غیاث بن غوث بن صلت ثعلبی (۶۲۹-۷۱۲ م) هم طبقه جریر و فرزдық، شاعری است نصرانی و به بنی امیه مخصوص بود. دیوان شعر او معروف و مطبوع است، ر ک (معط ۴۰۸).

(۲)- سخن بسیار سست و تباه (ر ب).

(۳)- ذو الدجاج حارثی شاعریست (ر ب، تج. لغد) زیاده بر این شرحی نیافتم.

(۴)- ماکیان که تخم در شکم دارد (ر ب).

(۵)- عبد السلام بن رغبان، از شعرای متعصب در عربیت مقیم حمص (م- ۳۳۵ ه) (جرز ج ۲ ص ۹۶).

(۶)- این جمله در ط، در حاشیه قلائد میثی ضبط شده است! در لغت، قلائد الشعر، بمعنی باقیمانده از شعر بر زمانه آمده است (ر ب).

یعنی اشعاری که روزگاران باقی ماند. و هرگاه این جمله قلائد متنبی باشد معنی آن اشعاری از متنبی است که بخاطر لطافت و استحکام آن پایدار مانده است، زیرا بعید است که متنبی را اشعاری بنام قلائد بوده است و پس از فحص بسیار نشانی در این باب نیافتم، همچنان که آوردن کلمه متنبی نیز از ظرافت عبارت دور می‌نماید، زیرا از متنبی در چند سطر پیش نام برده است. (ص ۶۶ سطر ۲).

(۷)- غیر از معنی لغوی کلمه چیزی مفهوم نشد.

(۸)- احمد بن عبد الله بن سلیمان تنوخی مکنی بابی العلاء (۳۶۳-۴۴۹ ه. ق).

(۹)- شاعر معروف عصر سلجوقی معاصر آلبارسلان. مرگ او بین ۵۱۸-۵۲۰ ه. ق است.

(۱۰)- منسوب (تج).

(۱۱)- گناه بدی (نف).

(۱۲)- دست بغان دراز کردن سوار تا تیز رود (ر ب).

(۱۳)- ببدیهه سخن گفتن (ر ب). بی‌درنگ سخن گفتن.

(۱۴)- حارث بن ابی العلاء همدانی (۳۲۰-۳۵۷). از شعرا و ادبای معروف است و صاحب عباد او را خاتم شعرا می‌شمارد (معط ۳۳۶) و نیز ابو فراس، کنیه فرزдық بن غالب است.

(۱۵)- هر دو پای‌بسته (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰

و در شیوه طرد «۱» و ركب «۲» ابا فارس «۳» را از فرس فراست «۴» دراندازد.

«لبيد» «۵» بلاد بلادت «۶» پويد. «ميكال [۱]» «۷» كليل «۸» گردد. سخن‌پردازی «ابن حسام» «۹» انحسام «۱۰» گیرد، وصيت «۱۱» شهرت «راعی» «۱۲» و «ذو الرّمه» «۱۳» صوت [۲] راعی «۱۴» رمه شود. لطایف كلام «مبذول» «۱۵» مبتذل [۳] برآید «بختري [۴]» «۱۶» از تحير به چیزی از بیش و کم لب نتواند گشود، و «تبریزی» «۱۷» شاعر در مقام تبریز «۱۸» هنر تربیز «۱۹»

[۱]- ط، و میكال، عت هیکل.

[۲]- یو، صورت.

[۳]- ط، به تبدل.

[۴]- عت، بختري، نو، ط، تجری.

(۱)- ظاهرا از دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۲)- ظاهرا از دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۳)- ظاهرا از دو کلمه نخست معنی لغوی مقصود است یعنی شکار و سوارکاری و این ظن را کلمه ابا فارس تأیید می کند چه در ادباء مشهور کسی بدین کنیت نیست و مقصود از ابا فارس شاید سوارکار و سوار ماهر است.

(۴)- زیر کی.

(۵)- ابن ربیعہ بن مالک بن جعفر عامری از شعرای مخضرمین است. در اوائل خلافت معاویه در گذشت (معط ۱۵۸۷).

(۶)- کند خاطر بودن (ر ب).

(۷)- شاید منظور محمد بن اسماعیل بن عبد الله بن محمد بن میكال معروف به میكالی (م- ۳۸۸ ه. ق) است که ترجمه احوال او در معجم الادباء (ج ۱۸ ص ۲۹) آمده و یا عبد الرحمن ابن احمد میكالی (م- ۴۳۶ ه. ق) است که در كشف الظنون ذیل کتاب او مخزن البلاغه از وی نام برده است. و نیز رجوع شود به ریحانة الادب (ج ۴ ص ۱۳۴).

(۸)- کند (ر ب).

(۹)- کنیت دو تن از شعرای ایران: شمس الدین محمد قهستانی (م- ۹۸۲ ه. ق) و جمال الدین بن حسام خوافی سرخسی (م- ۷۳۷ ه. ق) است (ر ک لغد).

(۱۰)- بریده گشتن (ر ب).

(۱۱)- آوازه (ر ب).

(۱۲)- عبید بن حصین نمیری از فحول شعرا و مقدمین آنان است و در عصر امویان می زیست به سال (۹۰ ه. ق) در گذشت (جرجز ج ۱ ص ۲۹۶).

(۱۳)- غیلان بن عقبه بن مسعود مکنی بابی الحارث (۷۷-۱۱۷ ه. ق). او را دیوانی است مطبوع (معط ۹۱۳).

(۱۴)- شبان.

(۱۵)- شاعریست (تج. ر ب). گویا مقصود ابو غنیش است که شاعری از بنی مبذول بوده است و در قاموس و لغد نام وی آمده است و مخصوصا این حدس از آنجا تأیید می شود که مؤلف در تحریر این کتاب بقاموس اعتنائی خاص داشته است.

(۱۶) - (ر ک ح ۲ ص ۶۶).

(۱۷) - گویا مقصود میر حسین تبریزی شاعر معروف عهد شاه عباس است که سهوی تخلص می‌کرد و به سال (۱۰۰۳ ه. ق) درگذشت (ریحانه ج ۱ ص ۲۰۲).

(۱۸) - افزون شدن بر اقران (ر ب).

(۱۹) - پر کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱

ساغری نتواند نمود. «راجز» «۱» را، جز در [۱] مدحش از بحر زاخر «۲» خاطر به کنار نتواند آورد و «مکه» «۳» عربیه در حرم فصاحت و مشعر «۴» مشاعرت «۵» باستلام «۶» ارکان [۲] «۷» کعبه بیت «۸» و سعی «۹» مروه [۳] «۱۰» با صفای «۱۱» شعرش نیارد پرداخت، اقاول «۱۲» او در لوح ظن «کما ظن فی لوح الهجیر» [۴] ذباب «۱۳» آمده، زمانه او را «اسیر من شعر» «۱۴» آواره بلاد سازد و مانند حرف لغو «۱۵» بدهنها [۵] اندازد. و در تزییف [۶] «۱۶» منظومات انیق «۱۷» و ترنیق [۷] «۱۸» خیالات دقیق «ادق من الدقیق» «۱۹»

[۱] - عت، جز مدحش.

[۲] - عت، رکنی از ارکان.

[۳] - یو، و مروه،

[۴] - عت، ط، هجر.

[۵] - یو، تعوید هاهنا.

[۶] - یو، ط، ترنیف نو، عت، تزییف. متن تصحیح قیاسی است.

[۷] - عت، نو، تزییق. ط، ترنیق.

(۱) - فضل بن قدامه مکنی بابی النجم از بنی عجل. از شعرای معروف عصر امویست به سال (۱۳۰ ه. ق) درگذشت (جرز ج ۱ ص ۲۹۷). و در تمام نسخ (را) پس از راجز موجود است ولی زاید بنظر می‌رسد.

(۲) - بحر زاخر، دریای بسیار آب و پر (ر ب).

(۳) - شک نیست که از کلمه مکه جز خانه کعبه شخصی خاص، هم بدین نام منظور است ولی با فحص بسیار، چنین نامی نیافتم.

(۴) - مشعر الحرام معروفست، و مشعر قیاسا جای شعر خواندن.

(۵) - نبرد کردن به شعر با هم (ر ب).

(۶) - بسودن سنگ را بدست یا بلب (ر ب).

(۷) - ج رکن.

(۸) - شعر و خانه و در آن ایهامی است به خانه کعبه.

(۹) - کوشش، و سعی بین صفا و مروه از اعمال حج است که هفت بار از صفا به مروه روند و باز گردند.

(۱۰) - کوهی است به مکه.

(۱۱) - روشنی. و صفا کوهی است به مکه. بمناسبت مکه، لفظ حرم و مشعر و استلام حجر و ارکان و سعی و صفا و مروه را که مربوط بحج است آورده (از حاشیه نو).

(۱۲) - ج قول، گفتار، سخن.

(۱۳) - آن چنانکه صدا می کند مگس از گرمی عطش به گرمگاه (مثلی است).

(۱۴) - مثلی است که در سرعت انتشار آرند، چه شعر زودتر از هر چیز سایر شود.

(۱۵) - بیهوده (لغد).

(۱۶) - ناسره گردانیدن (ر ب) نارایج ساختن.

(۱۷) - نیکو (ر ب).

(۱۸) - شوریده کردن (ر ب).

(۱۹) - سوده‌تر از آرد. و این مثل بصورت «ادق من الطحین» دیده شد. (فرائد اللال ص ۲۲۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲

و تلحین «۱» کلام بی نظیر رشیقش «۲» به طنز [۱] «۳»، لحن پرداز «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» «۴» و نغمه ساز. «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ» «۵» زبان حالش را درین دیر سپنج و سرای محنت سنج «۶» به سزای [۲] طبع نکته سنج، سزا و جهرا «۷» سرود سرای این بیت غم آگنج «۸» گرداند.

[۳] و ما ذا ارجی من حیاة ذمیمه مقسیمه بین النوی و التوائب «۹». و هر «ناظم» «۱۰» «قدسی» «۱۱» خصال «صائب» «۱۲» رایی که [۴] در پیش جودت سخنش نطق «ناطق» «۱۳» و صامت بسته باشد و «شوکت» «۱۴» «شاهی» «۱۵» و «شانی» «۱۶» شکسته، با طراوت بیانش گلزار بیان «فردوسی» «۱۷» از طراوت دور نماید،

[۱] - عت، بطمز لحن پردازد. یو، بنظر، متن بر طبق نو.

[۲] - نو، ای طمع ...

[۳] - ط، قبل از بیت اضافه دارد: شعر.

[۴] - یو، ندارد.

(۱) - بخطا نسبت کردن (ر ب).

(۲) - نیکو (ر ب).

(۳) - فسون کردن (ر ب). استهزاء.

(۴) - و می شناسی آنان را در خطای گفتار (از آیه ۳۲ سوره محمد ص).

(۵) - و نیست آن گفته شاعری (از آیه ۴۱ سوره الحاقه).

(۶) - ذخیره. پس انداز (برهان).

(۷) - نهان و آشکارا.

(۸) - پر. مملو (برهان).

(۹) - و چه امید داشته باشم از زندگانی نکوهیده‌ای که بخش شده است بین جدائی و مصیبتها.

(۱۰) - شاعر. و لقب ناظم هروی است که مثنوی یوسف زلیخائی بنظم آورده و به سال ۱۰۷۲ آن را پایان داده است.

(۱۱) - منسوب به قدس، پاکیزه.

و لقب حاج محمد جان مشهدی شاعر عصر صفوی (م- ۱۰۴۲ ه. ق) است ر ک (آتشکده آذر طبع زوار ص ۹۶ متن و ۴۴

تعلیقات).

(۱۲)- راست، درست و لقب میرزا محمد علی تبریزی شاعر معروف (م- ۱۰۸۱ ه. ق) است.

(۱۳)- گویا و لقب ملازمان اصفهانی متخلص بنطاق معاصر شاه عباس ثانی است.

(۱۴)- بزرگی، جلال (نف) و لقب محمد اسحاق بخاری مشهور به شوکت است. نصرآبادی نویسد: به سال ۱۰۸۸ بهرات آمد به خدمت صفی قلی خان حاکم هرات رسید. (تذکره نصرآبادی ص ۴۴۲).

(۱۵)- آقا ملک بن جمال الدین شاعر دربار بایسنقر (آتشکده آذر ص ۸۱).

(۱۶)- نسف آقا معروف بوجیه الدین، شانی تکلو شاعر دربار شاه عباس (م- ۱۰۳۲ ه. ق).

(۱۷)- معروف (۳۲۹-۴۱۱ ه. ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳

و در جنب «اشراق» ۱ «ضمیرش شعله «تجلی» ۲» بیضا «۳» چون شمس تصویر، بی نور.

«خسرو» [۱] «۴» از شیرینی گفتارش به سخن لب نگشاید، و «سحابی» «۵» در مقابل اشعار آبدارش چون رگ «۶» ابر بهار تراید «۷».
با نشئه مقال [۲] روح بخشش «جامی» «۸» از فیض باده گساری غنی، و در برابر اقوال دلکشش نظم آشنا و بیگانه بی معنی.
عذوبت منظوماتش «زلالی» «۹» را از خوی [۳] «۱۰» خجالت دفتر سخن به آب اندازد، و «هلالی» «۱۱» را هلال آسا، برنگ زردی و نقص «۱۲»، شهره شهر و انگشت نمای آفاق سازد. در طور طور «۱۳» سخنوریش، «کلیم» «۱۴» کلیم بر سر کلام خود کشد، و در بزم بلاغت گستریش، طبع «سلیم» «۱۵»، سلیم آسا «۱۶» بطبطاب «۱۷» اضطراب افتد.

[۱]- یو، خسروی.

[۲]- عت، مقابل.

[۳]- عت، ط، جوی.

(۱)- تابش، و شاید نظر به میرداماد متخلص باشراف (م- ۱۰۴۰ ه. ق) داشته است.

(۲)- درخشیدن هویدا شدن، گویا منظور علیرضا تجلی (م- ۱۰۸۳ یا ۱۰۸۸ ه. ق) است که ترجمه احوال وی در ریاض العلماء و الذریعه آمده است. رک (تعلیقات آتشکده آذر ص ۷۷).

(۳)- آفتاب.

(۴)- گویا منظور امیر خسرو دهلوی (م- ۷۲۵ ه. ق) است و بعید است که خسروی سرخسی مقصود باشد.

(۵)- شرح حال او در مجمع الخواص (ص ۳۰۴-۳۰۵) و مآثر الکرام (ص ۱۴-۱۵) آمده است. وی در حدود (۱۰۱۰) ه. ق درگذشت.

(۶)- رگ ابر، خطی که از ابر نمایان شود و پاره‌ای ابر سیاه بدرازا که بصورت رگ می‌باشد (بهار عجم بنقل کنوز).

(۷)- تر آمدن، منفعل و خجل شدن (کنوز) و شاید عبارت چنین بوده است: چون برگ از ابر بهار تر آید.

(۸)- نور الدین عبد الرحمن جامی (م- ۸۹۸ ه. ق).

(۹)- گویا مقصود زلالی شیرازی معاصر و شاگرد اهلی (- ۹۴۸ ه. ق).

است و شاید زلالی خوانساری (م- ۱۰۲۴) منظور است.

(۱۰)- بواو مجهول، عرق بدن.

(۱۱) - هلالی جغتائی (مقتول به سال ۹۳۶ ه. ق.).

(۱۲) - از آن جهت که برحسب رؤیت، بدر ماه شب چهارده) که قرص کامل است از نیمه ماه رو بنقصان گذارد و هلال غایت انتقاص ماه است.

(۱۳) - حد، قدر. و طور طور اضافه مشبه به است به مشبه و طور را بمناسبت لفظ کلیم آورده است، چه طور کوهی است که موسی بن عمران (ع) بمناجات بدانجا می‌رفت.

(۱۴) - ابو طالب کلیم کاشانی (م - ۱۰۶۱ ه. ق.). و در آن ایهامی است بموسی کلیم الله (ع).

(۱۵) - سالم، آرام، معتدل و در آن ایهامی است به محمد قلی سلیم معاصر طاهر نصرآبادی که به سال (۱۰۵۷ ه. ق) درگذشت.

(۱۶) - مار گزیده.

(۱۷) - تخته گوی بازی (ر ب. غیاث اللغات) چوگان پهنه (فرهنگ اسدی بنقل لغد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴

«مکتبی» [۱] «۱» را طفل دبستانی خواند، و «اهلی» «۲» را از اهلّیت، مبرا داند.

«قوسی» «۳» کمان کمالش [۲] را نتواند کشید «۴»، و «نظیری» «۳» [۳] «۵» نظیر او نتواند گردید.

«اختری» «۶» ستاره [۴] سوخته «۷» او باشد، و «آذری» «۸» آتش بجان افروخته او.

بالاخره، از نکبات «۹» دهر، «نزاری» «۵» [۵] «۱۰» لقب و «حزنی» «۱۱» خطاب و «هلاکی» «۱۲» «تخلص» «۱۳» شده، بذکر احوال خود، تذکر این اشعار، شعار [۶] سازد:

[۷] بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب جسمی دارم چو جان مجنون همه درد جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

[۱] - ط، و مکتبی.

[۲] - عت، کمانش.

[۳] - عت، نظری.

[۴] - عت، سیاره.

[۵] - ط، بزاری.

[۶] - عت، اشعار سازد. ط، شعار خود سازد.

[۷] - عت. اضافه دارد: بیت، ط، رباعی.

(۱) - از شعرای اواخر قرن نهم هجری صاحب منظومه معروف لیلی و مجنون.

(۲) - اهلی شیرازی، محمد (م - ۹۴۲ ه. ق.).

(۳) - قوسی هروی. میر علی شیر نوائی در مجالس النفائس (ص ۱۶۷) از او نام برده است.

(۴) - کمان کسی کشیدن، هم آورد او شدن (بهار عجم بنقل کنوز).

(۵) - نظیری نیشابوری از شعرای عهد صفوی، بهندوستان رفت و به سال (۱۰۲۳ ه. ق) در احمدآباد درگذشت (ر ک تعلیقات آتشکده چاپ زوار ص ۵۱).

(۶) - شاعر عصر صفوی معاصر شاه عباس اول.

(۷) - بدبخت (نف) و در اصطلاح علم هیئت، سوختن ستاره آن بود که با آفتاب بهم آید و بشعاع آفتاب روشنائی ستاره از میان

رود (التفهیم ص ۸۲).

(۸) - نور الدین حمزه بن عبد الملک بیهقی شاعر و صوفی عهد تیموری (م - ۸۶۶ ه. ق).

(۹) - ج نکه، رنج، سختی (ر ب).

(۱۰) - نزاری قهستانی معاصر سعدی و متوفی به سال ۷۲۰ ه. ق.

(۱۱) - صلاح الدین حزنی شاگرد محتشم کاشی است.

(۱۲) - از شعرای عصر صفوی. ترجمه احوال او در (مجمع الخواص ۱۷۲) و تحفه سامی ص ۱۲۷ - ۱۲۸ آمده است.

(۱۳) - نامی که شاعر برای خود مقرر کند و بدان مشهور گردد، چون سعدی، فردوسی ... (نف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵

الحق دانشور مفلک [۱] «۱» و سخن سنج متفیهق «۲» که یراعه «۳» براعت «۴» پرورش در طلاق «۵» بیان و ذلاق «۶» لسان، لقاعه «۷» بزيع [۲] «۸» باشد، و حلاوت تحریر و طلاوه «۹» تقریرش، در بیان معانی و معانی بیان «۱۰» «احلی من البدیع» «۱۱»، و ارکان بیت ذو قافیتین «۱۲» وجود با جود و جودتش [۳]، در فن بدیع «۱۳» ابداع «۱۴»، بحسن تناسب ترکیب یافته، و نساج «۱۵» قدر، برد «۱۶» موقوف [۴] «۱۷» دأبش «۱۸» و ثوب مکعب [۵] «۱۹» ذاتش را بی شوائب «۲۰» التباس «۲۱» به صنعت تسهیم «۲۲» و تدبیج [۶] «۲۳»

[۱] - ط، مقلق.

[۲] - نو، بزيع.

[۳] - ط، جودتش.

[۴] - عت، و موقوف.

[۵] - ط، معكب.

[۶] - نو، بدیج.

(۱) - افا، باب افعال، آنکه کلام عجیب و سخن شگفت آرد (ر ب).

(۲) - افا باب تفعّل، فراخ سخن.

(۳) - قلم.

(۴) - فضل، دانش.

(۵) - گشادگی (ر ب).

طلاق بیان گشاده زبانی. فصاحت.

(۶) - تیزی، فصاحت، تیززبانی (ر ب).

(۷) - مرد نیک زیرک سخن ساز حاضر جواب (ر ب).

(۸) - ظریف (ر ب).

(۹) - پذیرائی دل. دلپذیری (ر ب).

(۱۰) - معانی و بیان دو علم است از علوم ادب. موضوع بیان عبارتست از تعبیر از یک معنی به صورتهای گوناگون و موضوع معانی اصول و قواعدیست که به یاری آن کلام با مقتضای حال منطبق می‌شود.

(۱۱) - شیرین‌تر از خیک انگین. بدیع بمعنی خیک نو است و در این مقام مؤلف آن را بمعنی خیک انگین بکار برده.

(۱۲)- بیت ذو قافیتین آنست که برای یک شعر دو قافیه آرند:

ای از مکارم تو شده در جهان خبر افکنده از سیاست تو آسمان سپر

(۱۳)- نو برون آورده، و بدیع علمی است که موضوع آن بحث از وجوهی است که موجب نیکوئی کلام بلیغ گردد.

(۱۴)- ر ک ح ۱۴ ص ۸.

(۱۵)- بافنده.

(۱۶)- جامه خط دار (ر ب).

(۱۷)- برد، مفوف، چادر تنک که در وی خطهای سپید باشد یا عامست (ر ب).

و تفویف آنست که بنای شعر بر وزن خوش و لفظ شیرین و عبارت متین و قافیه درست نهند (المعجم ص ۳۲۲).

(۱۸)- در یو، عت، دانش و در نو و ط و کنوز دأبش (مرکب از داب- عادت+ ش مضاف الیه) ضبط شده

(۱۹)- ثوب مکعب، جامه‌ای که نقش چهارخانه داشته باشد. یا جامه منقوش مطلقاً (لسان العرب).

(۲۰)- ج شائبه، آلودگی.

(۲۱)- مص باب افتعال، پوشیده شدن کار بر کسی (ر ب).

(۲۲)- چادر مخطط بافتن و در محاسن شعری صنعت تسهیم آنست که شاعر نسق شعر بر وجهی نهد که بعضی از آن بر بعضی

دلالت کند و چون صاحب طبعی یک مصراع از آن بشنود بداند که ما بعد آن چه تواند بود.

(المعجم ص ۳۶۷).

(۲۳)- مص باب تفعیل، آراستن بدیاج، حریربافی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶

و عمل توشیع [۱] و توشیح «۱» «۲»، به تار و پود محسّنات ذاتیه و لطایف عرضیه «۳» بافته [۲]، بر قامت موزون مهففات «۴» نظم

جمیل، مهلهلات «۵» لطیف پوشاند، و تشنه لبان سخن را از معانی آبدار، ماء معین نوشاند [۳].

کلک دو زبان «۶»، اگر هزار دستان «۷» گردد، بصد دستان «۸» داستان بلاغتش را یکی از هزار نتوان گفت. و اگر از شعرهای ترش

رقم شود، از آبداری معانی آن صدای آبشار [۴] از صریر خامه خشک توان شفت.

چون مشاطه طبع بدیهه سنجش، به شانه [۵] موشکافی جعد سلسله‌مویان اشعار نازک را برسم مثنی «۹» و مرسل «۱۰» از مفرق «۱۱»

نظم مسلسل در اندازد، شعرای

[۱]- عت، توشیح.

[۲]- عت، یافته.

[۳]- عت، معنی نوشاند.

[۴]- ط و نو، آبشار، و منبع آب معنی شده.

[۵]- عت، نشانه.

(۱)- نگار کردن جامه را (ر ب).

(۲)- حمایل در افکندن بگردن دیگری (ر ب).

و در محسنات شعری آنست که بناء شعر بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن یک قصیده باشد و چون هر بخش را

جداگانه برخوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر برون آید. (المعجم ص ۳۸۳).

(۳) - مقابل ذاتی، اکتسابی.

(۴) - جاریه مهفهفه، دختر باریک شکم سبک روح لاغر میان.

(۵) - ج مهلهله، جامه تنک بافته (رب).

(۶) - دو زبان، از آن رو که قلم را از نی مخصوص می تراشیدند و پس از تراشیدن، سر آن (نیش قلم) را با چاقویی نازک اندک شکافی می دادند تا نرم نویسد.

(۷) - بلبل.

(۸) - مکر و حيله (برهان).

(۹) - دو تا، دولا. و موی مثنی، موی مفتول (تاب داده است).

(۱۰) - رهاشده و تاب نخورده، و این عبارت متأثر از شعر معروف امرؤ القیس است:

غدا نره مستشزرات الی العلی تفضل العقاص فی مثنی و مرسل

(۱۱) - فرق سر (نف). در بعض نسخ به تشدید راء ضبط شده و مثنی و مرسل و مفرق را اصطلاح عروضی ترجمه کرده‌اند و آن خطاست و در عروض چنین اصطلاحاتی نیست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷

شعری «۱» کوکبه «۲» ما تقدّم «۳»، بقدم شعرش. «و هو من الشعر اذقّ [۱] و من السیف ارقّ» «۴» طره آسا، در آویزند [۲] و فصحای قرون آتیه و خالیه «۵» حالی [۳]، روان «۶» به پای کلکش فروریزند [۴]، عاقبت غزلیات احوالش از مطلع «۷» تا مقطع «۸»، از اختلال [۵] و تثلیث «۹» تواتر طمحات «۱۰»، و تضییق و تشدید توارد خطرات، مدخول «۱۱»، و بقوافی «۱۲» غموم متکاوس «۱۳» و متراکب «۱۴» و اسجاع [۶] «۱۵» هموم متدارک «۱۶» و مترادف «۱۷»، مقفّی «۱۸» و مردّف «۱۹» گشته، بمزید «۲۰» آن، دخیل «۲۱» نایره «۲۲» محن «۲۳» و مقید

[۱] - یو، الشعر ندارد.

[۲] - ط، در آویزد.

[۳] - عت، جائی.

[۴] - ط، ریزد.

[۵] - ط، اختلال.

[۶] - عت، الجاح.

(۱) - ستاره‌ایست روشن که بعد از جوزا برآید (رب. نف).

(۲) - جلال، جلوه، گروه مردم (نف) و شعری کوکبه، صفت شعراست.

(۳) - گذشته. و جمله فعلیه صفت شعراست.

(۴) - و آن از مو باریکتر و از شمشیر شفاف تر است. رک تعلیقات.

(۵) - گذشته.

(۶) - جان.

- (۷) - بیت نخستین، آغاز.
- (۸) - بیت آخر، پایان.
- (۹) - رخنه در افتادن. و تلم مناسب تر است.
- (۱۰) - طمحات الدهر، سختیهای زمانه (ر ب).
- (۱۱) - تباه (ر ب).
- (۱۲) - ج قافیه، بعضی از کلمه آخر بیت است بدان شرط که عین آن کلمه و معنی آن در آخر ابیات دیگر مکرر نشود (المعجم ص ۱۹۵).
- (۱۳) - افا، باب تفاعل، برهم نشیننده و تو بر تو شونده (ر ب). و در علم عروض، قافیه متکاوس آنست که چهار حرف متحرک و ساکنی قافیه شود. (المعجم ص ۲۶۶).
- (۱۴) - برهم نشیننده و در علم عروض قافیه متراکب آنست که سه متحرک و ساکنی با هم آید (المعجم ص ۲۶۶).
- (۱۵) - ج سجع.
- (۱۶) - دررسنده. و قافیه متدارک دو متحرک و ساکنی است (المعجم ص ۲۶۷).
- (۱۷) - پی در پی. و قافیه مترادف آنست که در آخر آن دو ساکن بود. (المعجم ص ۲۶۸).
- (۱۸) - دنبال شده (ر ب). با قافیه، قافیه دار.
- (۱۹) - در پی افتاده دنبال شده. و بدین معنی باب تفعیل در عربی استعمال نشده. و شعر مردف آنست که در قافیه آن ردف بود، خواه مفرد و خواه مرکب و ردف، الف یا واو یا یاء ما قبل (روی) است (المعجم ص ۲۴۴).
- (۲۰) - بعلاوه، علاوه. و حرف مزید آنست که حرف خروج بدان پیوندد (المعجم ص ۲۶۰).
- (۲۱) - داخل. و حرف دخیل، حرف متحرکی است که میان تأسیس و روی بود (المعجم ص ۲۵۶).
- (۲۲) - آتش، شعله.
- (نف) و حرف نائره آنست که حرف مزید بدان پیوندد (المعجم ص ۲۶۰).
- (۲۳) - ج محنه، محنت.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸
- بقید «۱» نواب «۲» زمن شود، و منظومات «۳» اسباب معیشتش از استدراک «۴» تنافر «۵» و تناقص «۶»، و استتباع «۷» تغییر و تناقض، منشور «۸» و از سبب [۱] «۹» و وتد «۱۰» مقطوع و مهجور آمده، تسهیل و تکمیل امور خویش را در تحت طباق [۲] «۱۱» چرخ ملّمع «۱۲» و سپهر مرصع «۱۳»، نمودار [۳] سهل و ممتنع «۱۴» بیند، و قصاید مقاصدش بتراجع «۱۵» بخت [۴]

[۱] - یو، سبب.

[۲] - ط، طبقات.

[۳] - عت، نمود از سهل ...

ط، سهل الممتنع.

[۴] - ط، بحث

- (۲) - ج نائبه، مصیبت.
- (۳) - ج منظومه نظم، سامان و در آن ایهامی است به منظومه، شعر.
- (۴) - دریافتن. (لغد). درک کردن، جبران. و در محسنات شعر، استدراک آنست که شاعر بیتی را بنا کند اندر مدح که آغاز بیت شنونده را هجا نماید رود کی گوید:
- اثر میر نخواهم که بماند بجهان میر خواهم که بود مانده بجای اثر
- (ترجمان البلاغه ص ۹۴)
- (۵) - گریختن از یکدیگر (نف). و تنافر در حروف یا کلمات یکی از موجبات عدم فصاحت است.
- (۶) - نقصان، کاهش و باب تفاعل این ماده در فرهنگهای موجود دیده نشد.
- (۷) - پس روی کردن، بدنبال افتادن، در پی بودن.
- (۸) - پراکنده.
- (۹) - وسیت، و در اصطلاح عروضیان، سبب یکی از ارکان عروض است و آن دو قسم است، خفیف و ثقیل، سبب خفیف یک متحرک و یک ساکن است و سبب ثقیل دو متحرک است (المعجم ص ۲۹ و ۳۰).
- (۱۰) - میخ، و وتد رکن دیگر از ارکان عروض است. مقرون، و آن دو متحرک و ساکنی است و مفروق و آن دو متحرک است بر دو طرف ساکنی (المعجم ص ۳۰ و ۳۱).
- (۱۱) - بعضی بر بالای بعضی (ر ب). و در این مورد آن را ج طبقه آورده است. و طباق صنعتی است در علم بدیع و آن را مطابقه نیز گویند و آن مقابله اشیاء متضاد است، مانند سرد و گرم، تلخ و شیرین.
- (۱۲) - روشن کرده، درخشان شده (نف) و صنعتی است در شعر که یک مصرع عربی و یک مصرع فارسی آورند و یا یک بیت عربی و یک بیت فارسی (نف).
- (۱۳) - دانه نشان، پرستاره.
- (۱۴) - بظاهر آسان ولی بواقع مشکل. و سهل و ممتنع از اوصاف نظم و نثر است، و آن تطابق لفظ با معنی است، با روانی الفاظ و عذوبت معنی چنانکه شنونده را گمان افتد که به آسانی چنان شعر توان سرود یا چنان نثر توان نوشت.
- (۱۵) - برگشتن سپس رفتن. و کنایه از بدبختی است.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹
- ترجیع «۱»، و باعنات [۱] «۲» کروب «۳» مستزاد «۴» بوده، روی وار [۲] «۵»، کناره بیت «۶» عزلت گزیند، و ترکیب نظم بی انتظامی حالش، از صدر «۷» تا عروض «۸» بهم موصل «۹» و بغم مذیل [۳] «۱۰»، و از ابتدای حیات تا ضرب [۴] اجل «۱۱» از جمع ثبور [۵] «۱۲»، و تفریق «۱۳» حبور «۱۴»، «جمع مع التفریق» «۱۵» برایش محصل گشته، غم جهان و جهان غم، طرد و

[۱] - عت، باعناب.

[۲] - عت، روی او.

[۳] - عت، مزیل. ط. مزیل گشته.

[۴] - عت، خراب.

[۵] - عت، ثبور.

(۱) - بازگشتن، و در آن ایهامی است به ترجیع‌بند در اشعار.

(۲) - رنجانیدن. در کاری دشواری افکندن (ر ب) و در آن ایهامی است با عنات در باب محسنات شعر، و اعنات بدین اصطلاح آنست که شاعر حرفی یا کلمه‌ای التزام کند که واجب نباشد و آن را لزوم ما لا یلزم نیز خوانند (المعجم ص ۳۷۷).

(۳) - ج کرب، اندوه (ر ب).

(۴) - فزون خواسته (ر ب). افزوده.

و مستزاد در عروض آنست که بر وزن اصلی رباعی یا غزل بعد از هر مصرع یک‌دو کلمه بیفزایند.

(۵) - حرفی است که قصیده بر آن بنا شود (تعریفات) یکی از حروف قافیه و آن بر دو نوع است مطلق و مقید. رک (المعجم ص ۲۶۹).

(۶) - خانه. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، یعنی شعر.

(۷) - بالا، اعلای هر چیز و مقدم آن (لغد). نخست جزء مصراع اول در بیت (تعریفات).

(۸) - آخر جزء از شطر اول از بیت (تعریفات).

(۹) - امف باب تفعیل، سخت پیوسته (ر ب).

(۱۰) - امف باب تفعیل، دامن دراز. (ر ب). مقصود داشتن پایان غمناک است.

(۱۱) - ضرب، در علم عروض جزء آخرین مصراع دوم است و ضرب اجل یعنی پایان حیات.

(۱۲) - هلاکی، عذاب، زیان (ر ب).

(۱۳) - پراکندن.

(۱۴) - شادمانی.

(۱۵) - جمع و تفریق در ریاضیات معروفست. و مقصود مؤلف اینست که غمها را جمع، و شادی را از آن تفریق می‌کنند. و جمع و

تفریق صنعتی است که شاعر یا نویسنده ما بین چند چیز جمع کند، سپس میان آنها فرق گذارد:

جای خصمت چه جای تو است رفیع آن تو تخت و آن خصمت دار

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰

عکسی [۱] «۱» از مجموعه احوالش، و ظهور هلال در مستهل «۲» شهر، براءت استهلالی «۳» از رنج جانکاه و ضعف اقبالش.

سموط «۴» مسطّات «۵» کارش پیچیده‌تر از شعر معقّد «۶»، و بجرم موزونی چون بیت مشجّر «۷» سرو، پابست قید مؤبد [۲] باشد. و

متشاعر «۸» مسبوت «۹» المشاعر «۱۰» سبک

[۱] - عت، عکس.

[۲] - عت، شوید.

(۱) - طرد و عکس آنست که سخنی را بترتیبی برانند، آنگاه آن را معکوس کنند چنانکه:

هر آتشی گوهری تابنده و سوزنده است و هر گوهر تابنده و سوزنده آتش است.

در تداول علمای معانی از انواع اطناب زیاده است و آن چنانست که دو سخن آرند، بدانسان که منطوق سخن نخستین مفهوم دوم را

بیان کند و بالعکس. و در جامع الصنائع گوید: طرد و عکس، این صفت چنانست که سخنی را بترتیبی براند بعد باز گرداند ... چون

کلام الملوک ملوک الکلام (لغد).

و در اصطلاح علم منطق، یعنی جامع افراد و مانع اغیار.

(۲) - افا، ماه نو بر آئیده.

(۳) - ر ک ح ۷ ص ۲۳.

(۴) - ج سمط بکسر اول و سکون دوم، رشته (ر ب).

(۵) - ج مسمط، امف باب تفعیل، حکم، فرمان، دستور، و مسمط نوعی شعر است که جمع کنند ابیات را یک قافیه مخالف قوافی سابق (ر ب). آنست که بناء ابیات قصیده بر پنج مصراع متفق القوافی نهند و مصراع ششم را قافیه مخالف قوافی اول آرند که بنای شعر بر آن باشد (المعجم ص ۳۸۲).

(۶) - امف.

باب تفعیل، دارای تعقید، و آن چنانست که بسبب پیچیدگی در معنی، یا در لفظ، یا معنی و لفظ هر دو، معنی شعر یا عبارت به خوبی فهمیده نشود، اگر دیر یافتن معنی از جهت لفظ باشد، آن را تعقید لفظی نامند و اگر از معنی بود، تعقید معنوی.

(۷) - مشجر صفت بیت و مضاف به سرو، و اضافه بیانی است. لفظ مشجر هر چند ایهامی از معنی مصطلح آن را در فن بدیع در بر دارد، لیکن بقرینه سر و پا بست و همچنین با توجه به اینکه شعر مشجر را در دو سطر بعد آورده است، ظاهراً بمعنی لغوی آن (خانه درخت نشانده) بکار رفته و محتمل است مقصود بیتی باشد که کلمات آن بشکل سرو تحریر شده است، نظیر بیت مطیر که بشکل مرغ نوشته می‌شود و بهر حال رجوع به حاشیه ۶ صفحه ۸۱ شود.

(۸) - افا از باب تفاعل، آنکه خود را شاعر پندارد.

(۹) - بخواب رفته.

(۱۰) - ج مشعر ادراک، حواس.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱

وزن و ذو الوجهین «۱» متزلزل «۲» بیانی [۱] که در سلك همجنسی [۲] شعرا، تجنیس «۳» مشوش [۳] و مذبذب «۴» بوده، شعر [۴] مشجره «۵» از شعر «۶» مسجر [۵] «۷» و شعرا «۸» از شعراء [۶] «۹» و غزل از مغزل «۱۰» باز شناسد؛ ابیات ملوم «۱۱» ناملایمش را [۷] از مفترعات «۱۲» لطایف «۱۳» هر جائی «۱۴»، بیت اللطف «۱۵» توان گفت، بل گفته‌های او را

[۱] - یو، بیانی.

[۲] - نو، ط، هم جنس.

[۳] - یو، مذبذب و مشوش.

[۴] - عت. شعرا.

[۵] - ط، مشجر.

[۶] - ط، و شعر از شعرا.

[۷] - ط (را) ندارد.

(۱) - دورو. منافق. و ذو الوجهین در علم بدیع کلامی است مشتمل بر دو نوع معنی: مدح و هجو، یا محتمل الضدین (ر ک: لغد ذو الوجهین).

(۲) - افا، آنکه در سخن خطا کند. و در محسنات شعر صنعت تزلزل آنست که دبیر یا شاعر در نظم یا نثر الفاظی آورد که اگر

حرکتی از آن الفاظ بگردانی سخن از مدح به هجو مبدل شود مانند: سخن هر سری را کند تاج‌دار. که اگر تاج به اضافه خوانده شود معنی آن اینست که سخن، گوینده را بدار بالا می‌برد و سر او را زیب‌دار می‌سازد. (حدائق السحر تصحیح مرحوم اقبال ص ۷۹).

(۳) - جناس، رک ح ۱ ص ۳۰.

(۴) - در نسخه ط و عت: مشوش و مذبذب از اصطلاحات علم عروض است (!). در انواع جناس، تجنیسی بدین نامها دیده نمی‌شود. شاید مقصود تجنیس محرف و مصحف است. و بهر حال معنی دقیق آن مفهوم نشد. در کنوز بجای مذبذب، مضطرب آمده.

(۵) - رک ح ۷ ص ۸۰ و آن را موشح نیز خوانند و آن شعریست که بناء آن بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن یک قصیده باشد و چون هر بخش را جداگانه بر خوانی قصیده دیگر بر وزن دیگر بیرون آید و در مشجر چنین قصیده را بشکل درخت نویسند (رک المعجم ص ۳۸۳ و ۳۹۱).

(۶) - مو.

(۷) - امف باب تفعیل، فروهشته.

(۸) - شعری، رک ح ۱ ص ۷۷.

(۹) - زن درشت و زشت. موی زهار (ر ب).

(۱۰) - و بفتح و ضم میم نیز، دوک.

(۱۱) - امف، نکوهیده. (ر ب).

(۱۲) - ج مفترعه، دوشیزگی ربوده. (ر ب). بسوده، مقابل بکر و مقصود نکاتی است که دیگران قبلاً بکار برده‌اند.

(۱۳) - ج لطیفه، سخن نیکو و پسندیده. (آندراج)

(۱۴) - آنچه در هر عبارت و گفتار هر کس آمده باشد، معروف، مشهور و در تداول عامه معنی زن روسبی و بدکار دهد و آن معنی با کلمه مفترعات مناسب است.

(۱۵) - مؤلف آندراج آن را لولی‌خانه (فاحشه‌خانه) معنی کرده و این ابیات را شاهد آورده است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲

نتوان گفت. در معرفت بحور «۱»، اوزان «۲» ثقیل «۳» از خفیف «۴»؛ و ارکان «۵» سالمه «۶» از ازاحیف «۱» [۷] در نیابد، و از فرط «۸» تعمق «۹» و تعمق «۱۰» اگر الحاق «۱۱»

[۱] - عت، اراجیف.

(۱) - ج بحر، در اینجا مقصود وزن شعر است و بمناسبت آنکه هر بحری را زحافهاست، آن را به بحر (دریا) تشبیه کرده‌اند. (المعجم. غیاث. آندراج).

(۲) - ج وزن و آن آهنگی است که از ترکیب ارکان و اسباب عروض حاصل آید.

(۳) - سنگین و در اصطلاح علم عروض نوعی سبب است مرکب از دو متحرک چون همه (المعجم ص ۳۰)

(۴) - سبک، و سببی است مرکب از متحرک و ساکنی چون (نم) (المعجم ص ۲۹).

(۵) - ج رکن پایه، و رکن در اصطلاح عروض سبب و وتد و فاصله را گویند. (المعجم ص ۲۹).

(۶) - ارکان سالم رکن‌هائی است که در آن تغییری راه نیافته باشد مقابل مزاحف.

- (۷) - ارکان مزاحف آن رکنهاست که در آن زحاف بود و زحاف اسکان متحرکی است یا نقصان حرف یا دو حرف یا سه حرف.
(المعجم ص ۴۰)
- (۸) - زیادتی، غلبه (غیاث).
- (۹) - دور اندیشیدن در سخن (رب).
- (۱۰) - دور تک گردیدن (رب).
- (۱۱) - رسانیدن، در چسبانیدن. (رب).
- آنان که زن خویش نمایند مبدل جمعند که (ظ. به) بیت اللطف انجمن تو شفائی.

دیروز آنکه مرید شیخ دین بود امروز کله شمار بیت اللطف است.

آقا رهی شاپور.

(انتهی). لیکن مؤلف بهار عجم آن را بیت النطاف بکسر نون و بیت النطف بضم نون و فتح طا و بهمین معنی ضبط کرده است و نویسد: و از بعضی بمعنی نجاست خانه مسموعست و این اگر باثبات رسد مجاز خواهد بود و این بیت را از شفائی شاهد آورده است:

بابای تو جاروب کش بیت نطف بود اجداد تو گشتند بتدریج بزرگان.

(انتهی). چنانکه می‌بینیم کلمه، در ایات بالا- در معنی نخست و در بیت اخیر در معنی دوم ظهور دارد هر چند در بیت اخیر نیز می‌توان آن را بمعنی نخست گرفت. و رک تعلیقات.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳

حاقنه [۱] «۱» بر ذاقنه «۲» و الصاق «۳» صدر «۴» بر عجز «۵» نماید، از فهم «رد العجز علی الصدر» «۶» بعجز گراید، همیشه از خاطر خرم با ضواحک «۷» هزل بر شاعران خندید «۸» خندیده و با غزاله «۹» چشمان غزاله «۱۰» طلعت «۱۱» در خلوت معازلت «۱۲» مغازلت «۱۳» ورزیده، دایره زندگانش در بسیط «۱۴» غیرا «۱۵» متقارب «۱۶» بهزج «۱۷»، و با نشاط وافر «۱۸» و سرور کامل «۱۹» تضمین مزدوج «۲۰» بوده، التفات زمانه در تنسيق «۲۱»

[۱]- عت، متن ص ۸۲ تا کلمه قبل حاقنه را ندارد.

- (۱) - مغاک میان ترقوه و کتف. (رب).
- (۲) - آنچه زیر زنج است یا سر حلقوم یا بند حلقوم یا چنبر گردن ... (رب) در مثل آمده است. لا لحقن حواقنک بذواقنک یعنی ترا در اندیشه خواهم افکند و این مثل را برای کسی زنند که به قهر و غلبه تهدید کند (مجمع الامثال میدانی).
- (۳) - چسبانیدن.
- (۴) - سینه.
- (۵) - سرین (رب).
- (۶) - عجز آخر بیت را گویند و صدر اول بیت را ورد العجز علی الصدر صنعتی است که دبیر یا شاعر باول سخن منشور یا باول بیت، لفظی گوید و باخر همان لفظ بازآرد و این صنعت بر شش نوع است ... (حداث السحر ص ۱۸ به بعد)
- (۷) - چهار دندان که میان انیاب و اضراس واقع است. چهار دندان. پیش (غیاث).

(۸) - شاعر خوش گوی مفلق و دلاور که کسی بروی دست نیابد. (ر ب).

(۹) - آهو بره ماده. (ر ب).

(۱۰) - آفتاب (ر ب).

(۱۱) - طلعه، دیدار. (ر ب).

(۱۲) - (غیاث) از مصدر عزلت، بمعنی کناره گیری و خلوت گزیدن استعمال کرده است.

(۱۳) - عشقبازی (ر ب).

(۱۴) - گسترده.

زمین فراخ (ر ب). و در علم عروض نام یکی از بحرهای است و اجزاء آن چهار بار مستفعّل فاعلن بود.

(المعجم ص ۶۲).

(۱۵) - زمین.

(۱۶) - نزدیک شونده. و نام بحری است که اجزاء آن چهار بار فعولن است (المعجم ص ۱۷۰).

(۱۷) - نوعی سرود و ترانه طرب‌انگیز. (ر ب). نام بحری که اجزای آن چهار بار مفاعیلن است. (المعجم ص ۹۵).

(۱۸) - بسیار، افزون.

(ر ک ر ب). و نام بحری است که اجزاء آن شش بار مفاعلتن بود (المعجم ص ۶۲).

(۱۹) - مقابل ناقص، بی نقص و نیز نام بحری از بحور شعر است و اجزاء آن شش بار متفاعلن بود (المعجم ص ۶۲).

(۲۰) - این صنعت چنان بود که دبیر یا شاعر بعد از آنکه حدود اسجاع و قوافی نگاهداشته باشد و شرایط آن بجای آورده، در اثناء

ابیات دو لفظ مزدوج یا بیشتر بکار بندد ... فلان به سیرت گزیده و عادت پسندیده معروفست ... (حدائق السحر ص ۲۷-۲۸).

(۲۱) - آراستن. ترتیب دادن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴

مراد و تأسیس مراسم کوشد و به جایزه نادانی از اساقی [۱] «۱» تحسین اقصی «۲» و ادانی «۳»، ساغر تصدیق «بل هو شاعر» «۴» نوشت.

«یوسف عروضی» «۵» اگر ردیف این دور شدی، در معرض تعسف «۶» و مورد تأسف «۷» جز «یا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ» «۸» نشودی و

اگر خلیل [۲] «۹» با این قرن مقارن آمدی از عروض «۱۰» عوارض «۱۱» به تجنیس «۱۲» اسم خود خلیل «۱۳»، و لسان حالش گویای

«یا دهر اف لک من خلیل» «۱۴» بودی.

[۱] - یو، ساقی.

[۲] - نو، ط خلیل بن احمد.

(۱) - ر ک ح ۲۰ ص ۲۰.

(۲) - ج اقصی، در تداول عالیقدر، بلند پایه.

(۳) - ج ادنی، فرومایه (نف).

(۴) - بلکه او شاعر است (از آیه ۵ سوره انبیاء).

(۵) - نام این مرد در ترجمان البلاغه ص ۲ (مصحح احمد آتش) و المعجم (ص ۳۵۷) آمده است در ترجمان البلاغه ابو یوسف

عروضی ضبط شده و صاحب المعجم یوسف عروضی نوشته و دو بیت از او آورده است. آقای سعید نفیسی او را در زمره شعرای دوره سامانیان شمرده است (احوال و اشعار رودکی ص ۴۵۸).

(۶) - مص باب تفعّل، بر فوت چیزی ملول شدن. (ر ب).

(۷) - دریغ خوردن. (ر ب).

(۸) - چه طولانی است اندوه من بر یوسف (از آیه ۸۴ سوره یوسف).

(۹) - خلیل بن احمد بن عمرو ازدی یحمدی مکنی بابی عبد الرحمن استاد سیویه واضع علم عروض. (۱۰۰-۱۶۰ تا ۱۷۵ ه. ق). (فیات ج ۲ ص ۱۵).

(۱۰) - پیدا شدن، آشکارا شدن و این لفظ را بمناسبت عروض (بفتح اول) که گویند ابداع خلیل است بکار برده.

(۱۱) - ج عارضه، حادثه (ر ب).

(۱۲) - با چیزی مانند شدن (ر ب) و رک ح ۱۶ ص ۶۱).

(۱۳) - لاغر مختل الجسم. مرد درویش مفلس (ر ب).

(۱۴) - ای روزگار نفرین بر دوستی تو. این مصراع از جمله چند بیتی است که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا خواند و بعد آن اینست:

کم لك فی الاشراق و الاصل من طالب و صاحب قتیل ...

(رجوع شود به تاریخ یعقوبی طبع نجف ج ۲ ص ۲۱۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵

و هر طیب حاذق باذق «۱»، که جالینوس «۲» نسخه‌نویس «۳» مطب افادتش باشد و حزاقه «۴» حذاقی «۵» ریزه‌چین حذافه «۶» حذاقتش، و در علم معالجات، «ایلاقی» «۷» را ملاقی «۸» جهل بیند و در فن مواصفات «۹» امراض [۱]، «ارسطاطالیس» «۱۰» را به بطالت «۱۱» موصوف سازد و دانای دنی «۱۲»، یعنی «فلاطون» «۱۳» را نادان دنی داند، و «دیوجانس» «۱۴» را مجانس «۱۵» دیو و دد گیرد، «شفائی» [۲] «۱۶» را در «شفاجرف» «۱۷» خبط «۱۸» و هوان «۱۹» یابد، «ابو البرکات» «۲۰» را برکت «۲۱» رأی اتّصاف دهد؛ چون «ابن سینا» «۲۲»

[۱] - عت. ط، ندارد.

[۲] - ط، و شفائی.

(۱) - حاذق، ماهر، حاذق باذق از اتباع است (ر ب).

(۲) - پزشک معروف (۱۳۱-۲۰۱-م).

(۳) - شاگردی که بدستور پزشک برای بیماران نسخه نویسد. فعلا در مرکز و شهرهای مهم چنین سمتی وجود ندارد، لکن پیش از روی کار آمدن پزشکان جدید حکیم‌باشی‌ها اغلب نسخه‌نویس داشتند و شاید هم اکنون در بعض شهرستانهای کوچک موجود باشد.

(۴) - گروه، جماعت. (ر ب).

(۵) - فصیح (ر ب).

(۶) - چیزی انداخته (ر ب).

- (۷) - شرف الزمان یا شرف الدین یوسف ایلاقی مکنی بابی عبد الله مقتول به سال ۵۳۶ ه. (تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۹۴ بنقل از تتمه صوان الحکمه و کشف الظنون).
- (۸) - رسیده. (ر ب).
- (۹) - وصف کردن بیمار مرض خود را برای طیب.
- (۱۰) - ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق م). متخصص شمردن ارسطو را در فن پزشکی پیروی از شهرت عامیانه است که اغلب ارسطو را با جالینوس اشتباه می کنند.
- (۱۱) - بیکاری و هزل. (ر ب).
- (۱۲) - منسوب به دن، خمره.
- (۱۳) - رک ح ۹ ص ۲۲.
- (۱۴) - دیوژن (۴۱۳-۳۲۳ ق م) برای ترجمه احوال او رجوع شود به لغت نامه ذیل ذیوجانس.
- (۱۵) - مانا به چیزی (ر ب) همانند.
- (۱۶) - حکیم شرف الدین حسن شفقانی از طبیبان و شاعران مشهور عهد شاه عباس است. به سال ۱۰۳۷ یا ۱۰۳۸ درگذشت شرح حال او در تذکره نصرآبادی. ریاض العارفین و زندگانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۲۸-۲۹ آمده است
- (۱۷) - کناره آب کند (ر ب). و مأخوذ است از آیه ۱۱۰ سوره توبه.
- (۱۸) - بی نظمی، دیوانگی (ر ب). اشتباه.
- (۱۹) - خواری. (ر ب).
- (۲۰) - هبه الله بن علی بن ملکان البغدادی (م-۵۴۷ ه. ق). صاحب المعبر و تفسیر کتاب النفس ارسطو. و از معترضین بر ابن سینا (فیات ج ۵ ص ۱۲۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۸۴) در تاریخ ادبیات پدر ویرا ملکاء نوشته است.
- (۲۱) - ضعف.
- سستی (المنجد).
- (۲۲) - حسین بن عبد الله ملقب به شرف الملک و شیخ الرئيس (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶
- منقبه «۱» طور سینا «۲» منقبتش پوید، «هو اعلم بمنبت القصيص [۱]» «۳» گوید. و «ابو بصیر» «۴» از توتیای «۵» قلمش بصیرت «۶» جوید. نفس قدسیش [۲] با انفاس [۳] مسیحائی همدم، و خلق باطیتش طیب طینت بنی آدم. در خاصیت شناسی اشیا صیت مهارتش بس بلند، و در [۴] معرفت ادواء «۷» و ادویه «۸»، «بقراط» «۹» بقیراطی «۱۰» از ادوات [۵] تحقیق و دانقی [۶] «۱۱» از تراکیب «۱۲» تدنیقش «۱۳» نیازمند. از [۷] آوازه علم ضمیر نطاسیش [۸] «۱۴» نه طاس «۱۵» فلک مطمئن «۱۶» و از افادات مفتننش «۱۷» قانون «۱۸» شفا «۱۹»

[۱] - عت، القضيض.

[۲] - عت، قدسش.

[۳] - عت، بانفاس.

[۴] - ط، از.

[۵] - عت، دوات.

[۶]- ط، دانگی

[۷]- ط، از، ندارد.

[۸]- یو، نطاسش.

(۱)- راه تنک. (ر ب).

(۲)- طور کوهی است منسوب به سینا، بفتح و کسر اول و آن موضعی است بشام که موسی علیه السلام بمناجات بر آن می‌شد. (معجم البلدان ذیل سینا).

(۳)- او دانتر است به رستنگاه قصیص. قصیص جمع قصیصه است و آن گیاهی است که با سماروغ (کماء) روید و هر کجا روید نشان آنست که آنجا سماروغ است. و این مثل برای کسی زنند که به نیازمندیهای خود داناست. (ر ک مجمع الامثال میدانی).

(۴)- کنیه اعشی شاعر معروف است ولی گویا اینجا شخص خاصی منظور نیست. و مقصود نابیناست چه عرب به علاقه تضاد کور را بصیر و ابو بصیر لقب و کنیت نهد.

(۵)- اکسید روی که در کورهایی که روی و سرب را می‌گدازند حاصل شود. سنگی است که کوبیده آن را بر چشم مالند (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین)

(۶)- بینائی.

(۷)- ج داء، بیماری.

(۸)- ج دواء، دارو.

(۹)- etarcoppiH پزشک معروف که او را پدر علم طب گفته‌اند متولد ۴۶۰ قبل از میلاد (تاریخ علوم ص ۵۶).

(۱۰)- نیم دانک و وزن آن بحسب بلاد مختلف است. در مکه چهار یک از شش یک دینار و در عراق نصف ده یک دینار است (المنجد. نف).

(۱۱)- معرب دانگ، شش یک درهم (المنجد)

(۱۲)- ج ترکیب، و مقصود ترکیب داروهاست.

(۱۳)- نیک نگرستن در کار. استقصا کردن. (ر ب).

(۱۴)- و بفتح اول نیز دانا و طیب. (ر ب).

(۱۵)- مقصود آسمانهاست که شماره آن به عقیده قدما نه است

(۱۶)- به بانگ در آمده (ر ب) پرآواز.

(۱۷)- گوناگون.

(۱۸)- طریقه، آئین و نام کتاب معروف ابن سینا در علم پزشکی.

(۱۹)- بهبود، معالجه. و نام کتاب ابن سینا در حکمت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷

مقنن. موجزی «۱» از کلیات «۲» حذق «۳» کامل [۱] «۴» و کافیش حاوی «۵» اسباب و علامات «۶» نجات «۷». و فصلی از تذکره «۸» فضل مغنی «۹» و شافیش «۱۰» ذخیره «۱۱» دانش و منهاج «۱۲» فنون معالجات. اگر با درز سهمی «۱۳» سر خامه «۱۴» بر درز لامی «۱۵» قحف «۱۶» تشریح آغازد، «تنتهی الحروف قبل ان تصل [۲] الی المقصد «۱۷». و اگر بامداد

[۱]- عت، ط ندارد.

[۲]- تمام نسخ فصل.

(۱)- مختصر. اندک، و نام کتابی است در علم طب علمی و عملی تألیف ابن غالب (م- ۵۹۹ ه. ق) (کشف الظنون).

(۲)- ج کلیه، و نام کتابی در طب تألیف سدید الدین محمود بن عمر بن محمد طیب مکنی باین رقیقه (متوفی - ۶۳۵ ه. ق) (کشف الظنون).

(۳)- حذاقت.

(۴)- مقابل ناقص، و کامل الصناعة یا طب ملکی تألیف علی بن عباس مجوسی است (کشف الظنون).

(۵)- شامل. دربردارنده، و نام کتاب معروف محمد بن زکریای رازی است در طب.

(۶)- الاسباب و العلامات در طب، نام کتاب بقراط است و نیز چند تن از پزشکان معروف کتابی بدین نام تصنیف کرده‌اند (رک کشف الظنون).

(۷)- نام کتاب معروف ابن سینا در حکمت و آن مختصر شفاست.

(۸)- نام کتاب داود بن عمر انطاکی (م- ۱۰۰۸ ه. ق) موسوم به تذکره اولو الالباب.

(۹)- افاء، بی‌نیاز بی‌نیازکننده، و نام کتابی است در طب تألیف سعید بن هبه الله بن حسن (م- ۴۹۴ ه. ق). و کتبی چند در طب نیز بهمین نام تصنیف شده است (رک کشف الظنون).

(۱۰)- شافی نام کتابی است در طب تألیف یعقوب بن اسحاق (م- ۶۸۵ ه. ق).

(۱۱)- ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین اسماعیل بن حسین جرجانی طیب (م- ۵۳۰ ه. ق) که در دوازده مجلد است و آن را برای علاء الدین تکش خوارزمشاهی نوشته (کشف الظنون).

(۱۲)- راه پیدا. و منهاج البیان نام کتابی است در ادویه مفرده و مرکبه، تألیف ابن جزله از شاگردان نصیر طوسی طیب (م- ۴۹۳ ه. ق). و نیز منهاج الدکان کتابی است در طب تألیف داود بن ابی نصر بن حفاظ معروف به کوهین که آن را به سال ۶۵۸ فراهم آورده است (کشف الظنون).

(۱۳)- elattigas erutuS درزی در تحذب پیشانی میانی در قسمت سطح برون سری کاسه سر (کالبدشناسی توصیفی کتاب اول استخوان‌شناسی ص ۲۰۸).

(۱۴)- رک ح ۶ ص ۷۶.

(۱۵)- درزی است از پس سر و اندر نبشتن تازیان، بحرف دال ماند و اندر حرف یونانیان بشکل لام و طیبیان آن را درز لامی گویند. (ذخیره خوارزمشاهی بنقل لغد) و رک کالبدشناسی توصیفی کتاب اول ص ۲۰۹.

(۱۶)- کاسه سر و آنچه شکسته گردد و جدا گردد از کاسه سر (ر ب).

(۱۷)- پایان می‌یابد حرفها پیش از آنکه بمقصد رسد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸

بحر «۱» بر سفاین «۲» دهر از کمال تبخر «۳»، بعظم «۴» زورقی «۵» شرح نویسد، «لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ» «۶». ذهن موشکافش [۱] بر عروق شعریه «۷»، نکات نازک بطراز، و از واردات «۸» ضمیر برآورده «۹» و رباطات «۱۰» معانی باریک، اوتار «۱۱» ارتباط کشد «۱۲». با کلک ماشی «۱۳» بر عظام سمسماثیه [۲] «۱۴» و علل «۱۵» جاورسیه «۱۶» بار

[۱]- عت، موشکافیش.

[۲]- ط نو، سمسانه. ط سمانیه.

(۱)- دریا و این جمله مأخوذ است از آیه ۱۰۹ سوره کهف: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً ... الآية و رک ح ۶ همین صفحه.

(۲)- ج سفینه، کشتی.

(۳)- مص باب تفعل، بسیار دانش بودن (ر ب).

(۴)- استخوان.

(۵)- همانند زورق و عظم زورقی ediohpacS استخوانی است شبیه به زورق که در طرف داخل پا و در داخل استخوان تاسی قرار دارد، در عقب با استخوان قاپ و در جلو با سه استخوان منحنی متصل می‌شود (کالبدشناسی توصیفی کتاب اول استخوان‌شناسی ص ۹۵).

(۶)- هرآینه نابود گردد دریا پیش از آنکه پایان یابد (کلمات الهی ...) (از آیه ۱۰۹ سوره کهف).

(۷)- عروق بسیار نازکی هستند به نازکی مو و کمتر از آن، و آخرین انشعابات شراین را بابتدای آورده مربوط می‌سازند. این عروق دارای اهمیت فیزیولوژیکی مهمی هستند، زیرا که از خلال جدارشان عمل تغذیه بین خون و سلول صورت می‌گیرد ... (از کالبدشناسی توصیفی کتاب چهارم رگ‌شناسی ص ۵).

(۸)- ج وارده آنچه درآید و در اصطلاح عرفا آنچه بر دل درآید از خاطرات نیکو بدون مجاهدت (تعریفات).

(۹)- ج ورید رگ، و در اصطلاح کالبدشناسی آورده، سیاه رگها را نامند (ر ک کالبدشناسی توصیفی کتاب چهارم رگ‌شناسی ص ۲۹۵).

(۱۰)- رباط نسجی است شبیه به عصب که از استخوان روئیده می‌شود و با عصب پیوند شده و عصب را با استخوان پیوند می‌دهد (قانون فصل اول از جمله ثانیه از تعلیم پنجم).

(۱۱)- ج و تر و تر نسج سفیدی است بسته بعصب که در اطراف عضله رسته است

(۱۲)- این عبارت، از کلمه واردات تا اینجا در نسخ مضطرب و مغشوش است. دریو: و از واردات ضمیر برآورده و رباطات معانی باریک بر اوتار ارتباط کشد. عت: و از واردات ضمیر برآورده و به اطاق معانی باریک بر اوطار ارتباط کشد متن تصحیح قیاسی و برابر کنوز است.

(۱۳)- رونده، و صورت کلمه با سمس و عدس و جاورس متناسب است.

(۱۴)- استخوانهای کنجی sediomaseS استخوانهای کنجی در ناحیه پا ریز و مدور یا بیضی‌شکل‌اند و در کف پا مجاور با مفصل‌های استخوانهای کف پا با اولین بند انگشتان قرار دارند. استخوان‌شناسی دکتر کیهانی ج ۱ ص ۹۹ و لطف اقتران الفاظ سمس (کنجد) ماش، جاورس، عدس. آشکار است.

(۱۵)- ج علئ، بیماری.

(۱۶)- گاورسیه بمانند گاورس. و گاورسیه بثورات خردیست که سر آنها سرخ و بن آنها سفید است و با سوزش و ورم و سیلان همراه بود. (بحر الجواهر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹

چندین عدس «۱» شرح بنگارد. و برای عضلات و مفاصل «۲»، نسخ «۳» معضل «۴» و مفصل «الطف من ماء المفاصل و اعذب من نهر السلاسل» «۵» تدوین دهد، به غریزه [۱] غریزه «۶» حصبه «۷» از جسم حصباء «۸» و یرقان «۹» از چهره زبرقان «۱۰» پردازد، و

بحسن تحدیق «۱۱» و تحدیق «۱۲» حمای دایر [۲] «۱۳» از طبیعت خورشید، و دوار «۱۴» از سر سپهر دوار «۱۵» زایل سازد، و سقم «۱۶» صفاوی نهار «۱۷» را بسقمونیای «۱۸» تدابیر محمود «۱۹»

[۱]- عت، الغریزه.

[۲]- عت، دایره نو، ط، دار.

(۱)- استر (اقرّب الموارد) و نیز نام نرسک (حبه معروف). در (ر ب) آن را بسکون دال ضبط کرده و نویسد: نام استری است ولی ظاهراً موجب این اختصاص، توهمی است که از شعر یزید بن زیاد خطاب به استر خود (عدس ما لعباد علیک اماره...) برای مؤلف دست داده و عدس نام مطلق استر است نه استری مخصوص.

(۲)- ج مفصل بفتح اول و کسر سوم، بند اندام و هر جای پیوستگی در استخوان.
(ر ب).

(۳)- ج نسخه، آنچه پزشک برای بیمار نویسد از دارو.

(۴)- پیچیده، دشوار. طبیعی که از بیمار خویش درمانده باشد. (ر ب).

(۵)- لطیف‌تر از آب که از میان دو کوه درآید و گواراتر از نهر شیرین خوش و سرد. جمله اول بدین صورت: اعذب من ماء المفاصل در مجمع الامثال میدانی آمده است.

(۶)- بسیار آب از چاه، بسیار شیر از شتر و جز آن (ر ب).
سرشار، لبریز.

(۷)- نوعی تب دائمی که بروز بثور سرخ رنگ در سینه و شکم و پشت همراه است (بحر الجواهر).
(۸)- سنگریزه (ر ب).

(۹)- تغییری است فاحش در رنگ بدن به زردی و سیاهی بسبب جریان خلط زرد یا سیاه به پوست و اطراف آن (قانون فن ۱۵ فصل سوم).

(۱۰)- ماه (ر ب).

(۱۱)- تیز نگریستن (ر ب).

(۱۲)- نیک حاذق بودن (این باب را قیاساً استعمال کرده است).

(۱۳)- نوعی از تب ربع است و بیشتر ربع دائر است و کمتر آن لازم (بحر الجواهر. قانون کتاب چهارم حمیات).

(۱۴)- و بفتح اول نیز گشتن سر بعلتی (ر ب). سرگیجه.

(۱۵)- چرخنده.

(۱۶)- و بفتح اول و بفتح اول و دوم نیز بیماری. (ر ب).

(۱۷)- مقصود از این بیماری تب غب خالص است و منشأ آن صفر است که در گوشت و پوست انتشار می‌یابد و چون عارض شود تا ۱۲ ساعت طول می‌کشد و از داروهای معالج آن سقمونیاست (قانون کتاب چهارم حمیات)

(۱۸)- بحرّی محموده نامند، عصاره نباتی پرشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ می‌روید و بقدر سه چهار زرع بر زمین پهن می‌شود ... برگش مثل برگ لبلاب ... و گلش سفید است (تحفه).

(۱۹)- صفت تدابیر، مطابقه صفت با موصوف بقیاس نحو عربی و در آن ایهامی است بمعنی دیگر این کلمه یعنی سقمونیا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰

دفع نماید، و صداع شمسى «۱» شفق «۲» را بقرص تابشیر «۳» صبح نفس، رفع کند، به تردستی حذاقت، در هلیله «۴» آمله «۵» پرورد، و از سناعت «۶» صناعت، شدت خفقان بارد «۷» دی را با بهمن «۸»، برشکرد [۱] «۹»، بطبع [۲] حصیف «۱۰» از بذر بقله الحمقاء «۱۱» درختک دانا «۱۲» رویاند، و بذهن رصیف «۱۳»، از تخم شب‌انگیز «۱۴» رقیب الشمس «۱۵» بردماند [۳].

[۱]- یو، عت، برشکر.

[۲]- عت، ط، و بطبع.

[۳]- نو، ط، برویاند.

(۱)- قسمی سر درد که از طلوع آفتاب پیدا شده و رو باز دیاد می‌رود تا ارتفاع آفتاب، و نزدیک غروب زائل می‌شود (لغد).

(۲)- سرخی افق بعد از غروب تا نماز خفتن یا قریب آن یا قریب تاریکی شب (ر ب).

(۳)- قرص تابشیر قرصی است ملین و مؤلف تحفه نویسد: از تألیف مرحوم جد حقیر است و بهترین نسخه‌ها و معمول حقیر است جهت تبهای حار و حصبه و تب دق ... و نیز تابشیر اوائل صبح است. (اقرب الموارد).

(۴)- اهللیج و آن بر چند نوع است هندی، کابلی، چینی، و همه انواع آن سرد است در درجه اول (ر ک تحفه ذیل اهللیج).

(۵)- آملج، درختی هندیست که بار آن را نیز آمله گویند طعم آن ترش و عفص و نازک چون آلوگوجه به بزرگی گردکانی و خردتر ...

(لغد و ر ک تحفه).

(۶)- خوبی، نیکوئی (ر ب).

(۷)- خفقان سرد، این بیماری رنگ و روی را سپید مایل به کبودی کند و کسالت و تشنگی پدید آرد. (ذخیره خوارزمشاهی باب سوم از گفتار هشتم از کتاب ششم).

(۸)- نام بیخی است مثل زردک ... منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری ... و جهت خفقان مفید است (از تحفه).

(۹)- ر ک ح ۱۱ ص ۶۷

(۱۰)- استوار عقل، درست خرد (ر ب).

(۱۱)- خرفه.

(۱۲)- نام درختی است که بهر جانب که آفتاب بگردد، برگهای آن رو بجانب آفتاب کند و بعضی گویند درخت وقواق همانست (برهان).

(۱۳)- استوار، محکم (ر ب).

(۱۴)- بیخ درخت بذر البنج است و برگ آن را شبی گویند و تخم آن را منگ بفتح میم (برهان) بیخ بنج (تحفه)

(۱۵)- صامر یوما حشیشه العقر، غبیرا، تنوم، آفتاب پرست، آفتاب گردان (ر ک لغد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱

با نکهت جان بخشش از ارض موات «۱» بجای نبات «۲» حی العالم «۳» خیزد، و بانفاس ممسک الارواح «۴» از تراب الهالک «۵» حافظ الاجساد «۶» برانگیزد، جسم [۱] بی‌روح بیروح الصنم «۷» «۸» مهرزائی از او فراگیرد و بلادر «۹» بلادر «۱۰»، بلادر [۲] «۱۱» از

زیور حسن تدبیرش پذیرد. و لبلاب [۳] «۱۲» را از لباب «۱۳» دانش لیب «۱۴» کند و لحيه التيس «۱۵» را جلوه زلايف الملوک «۱۶» بخشد، شبيه العجوز «۱۷» را بقرط «۱۸» و زلف عروسان «۱۹»

[۱]- عت، ط، و جسم.

[۲]- عت، نو، ط، بلاد را.

[۳]- ط، و لبلاب.

(۱)- زمین مرده، زمین بایر، زمینی که کشت نشده و بنائی در آن احداث نکرده‌اند.

(۲)- رستنی.

(۳)- همیشه بهار، از جمله گیاهان خوشبوست (تحفه).

(۴)- نگاهدارنده جانها و ممسک الارواح اسطوخودوس است (ر ک تحفه).

(۵)- خاک نابود شونده. و تراب الهالك در اصطلاح پزشكان قدیم نام سم الفار (مرگ موش) است.

(۶)- نگاهبان تنها، و نام قطرانست (ر ک تحفه).

(۷)- شاه بیزج، شاه بیزک، مردم گیاه، مهر گیاه، سگ‌شکن بیخ لفاح‌بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته‌اند (ر

ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ج ۴ ص ۲۴۲).

(۸)- دوستی و اشارتی است بنام دیگر بیروح الصنم که مهر گیاه است و شاید اشاره به خاصیت تعلیق آن که نوشته‌اند غضب ملوک

را تسکین دهد (تحفه).

(۹)- حب- الفهم، ثمر الفهم، بار درختی شبیه به شاه بلوط (تحفه) به یونانی انقردیا (برهان) از تیره سماقی‌هاست (حاشیه برهان

مصحح آقای دکتر معین بنقل از گیاه‌شناسی کل گلاب).

(۱۰)- مرکب از بلا- بدون+ در، مروارید.

(۱۱)- زرینه و پیرایه زنان (برهان).

(۱۲)- گیاه پیچک، عشقه، بقله الباردة (لغد) و نیز لبلاب، افسونگر، عزایم خوان (برهان. لغد).

(۱۳)- خالص بی آمیغ (لغد).

(۱۴)- خردمند، عاقل. (لغد)

(۱۵)- شنگ، ریش بز. اذئاب- الخیل. نباتی است که در او قبضی است. (لغد).

(۱۶)- زلف عروسان. نوعی ابرون.

حی العالم، همیشه بهار (تحفه) و ر ک ح ۳ همین صفحه.

(۱۷)- اشنه، دواله و آن چیزست شبیه به ریسمانهای باریک پهن بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات بهم

می‌رسد ...

(از تحفه و برهان)

(۱۸)- گوشواره (ر ب).

(۱۹)- زلايف الملوک. همیشه بهار. حی العالم. ابرون و ر ک ح ۳ و ح ۱۶ همین صفحه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲

تجمل افزایش، و عروس در پرده «۱» و لعبه بربریّه «۲» را بموی مفلعل «۳» فلفلمویه «۴» آراید.

پرسیاوشان را «۵» بزور حذاقت، شجره رستم «۶» سازد و کف آدم «۷» را از دم عیسوی «۸» پنجه مریم «۹»، برای نانخواه «۱۰» از نان کلاغ «۱۱» دکان خبازی «۱۲» گشاید و لسان العصافیر «۱۳»، با هشت دهان «۱۴» مدح او سراید،

(۱) - دوائی است که آن را کاکنج گویند. تخم آن را تا هفت روز، هر روز هفت عدد، هر زنی که بخورد هرگز آبستن نگردد (برهان). و در آن ایهامی است بمعنی ترکیب توصیفی آن یعنی عروسی که در حجله است.

(۲) - لعبت بربریّه، لعبت بربری، بیخیست شبیه سورنجان و باریکتر و مانند سر پستان و تلخ و تند و در مصر معروف به تریاقست ... (تحفه و برهان) و در آن ایهامی است به معنی ترکیب توصیفی آن فرخی در وصف آتش گوید: گه چو اندر سرخ دیا لعبت بربر شود.

(۳) - سخت مرغول.

(ر ب) تاب خورده پیچیده.

(۴) - بیخ درخت فلفل. (برهان) فلمونیه، فلفلمونیه، اصل درخت فلفل در فارسی پللمویه. (از حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۵) - پر سیاوش.

نام گیاهی است که خلاشه آن باریک و سیاه فام و برگ آن سبز رنگ می باشد. و آن را شعرا لجن و لحيه الحمار نیز خوانند (برهان).

(۶) - زراوند طویل. (تحفه ذیل شجره رستم). بیخی است به سطبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل به سرخی و باطنش سرخ مایل به زردی و طعمش تلخ (تحفه ذیل زراوند) و (ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - نباتی است بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مایل به سیاهی و زردی ... رافع خفقان و محلل ریا و مقوی جگر ... (تحفه).

(۸) - دم مسیحائی. اشاره است بدانچه در قرآن و احادیث است از زنده کردن عیسی مردگان را و دمیدن در شکل مرغ و پرنده گردیدن آن.

(۹) - گیاهی باشد خوشبوی به اندام پنج انگشت. گویند مریم مادر عیسی (ع) در هنگام وضع حمل بر آن گیاه چسبیده بود. (برهان).

(۱۰) - مرکب از نان + خواه - خواهند، آنچه یا آنکه نان می خواهد.

طالب الخبز. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین). نانخه ... و آن تخمی است خوشبوی که بر روی خمیر نان پاشند و گدا و گدائی کننده را نیز گویند (برهان).

(۱۱) - رستنی باشد که در زمینهای نمناک روید و بعضی گویند اقحوانست و آن را بعربی خبز الغراب خوانند. (برهان)

(۱۲) - نانوائی. و خبازی نوعی خطمی است و شیرازیان آن را خطمی کوچک خوانند. (از برهان).

(۱۳) - زبان گنجشک، درختی است بزرگ برگش شبیه برگ بادم و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هریک دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بزبان گنجشک ... (از تحفه).

(۱۴) - اسم فارسی نوعی از عود است. (تحفه) نام گیاهی است و بعضی عود هندی را گویند و بعضی دیگر گل خیری را که خبازی باشد. نفرس را نافع است (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳

از تأثیر تدبیرش تریاقیت «۱» بیش «۲»، بیش از جدوار «۳» و در مهار [۱] «۴» مهارتش اشترغاز «۵» با اروانه «۶» بَرّی «۷» هم‌قطار، ریحان الجمال «۸» رخ [۲] بستان‌افروزش «۹» سنابخش «۱۰» ماه پروین [۳] «۱۱»، و از نطق شیرین بیانش «۱۲»، شک [۴] «۱۳» و شرنگ «۱۴» بی‌شک «۱۵» شریک انگبین، مشام حکمای یونان و افرنج «۱۶» مشک‌اندود فرنجمشک «۱۷» کمالش، و گل سرسبد «۱۸» مخارف «۱۹» دانشوری خرفه «۲۰» بوستان افضالش،

[۱] - ط، مهار.

[۲] - یو، رج.

[۳] - ط، ماه و پروین. عت ماه و ماه پروین.

[۴] - ط، شبک.

(۱) - تریاق داشتن، پادزهری. پادزهر بودن.

(۲) - نام بیخی است مهلک و کشنده.

شبیّه به ماه پروین. گویند هر دو از یکجا رویند. (برهان). (رک حاشیه برهان و رک تحفه).

(۳) - معرب زدوار است که ماه پروین باشد. گویند خوردن آن دفع زهر مار و عقرب کند. (برهان).

(۴) - بسندی نام سنای مکی است (تحفه) و در فارسی معروف است.

(۵) - بیخ درخت انجدان و صمغ آن را انغوزه نامند. (برهان). معرب اشترخار بیخ او شبیه بیخ انجدان، بدبو و بدطعم و با تلخی (از تحفه).

(۶) - خیری صحرائی، چون قدری از آن بخور کنند، هر بوی بدی و گنده‌ای که در جائی باشد برطرف گردد. و نوعی شتر. (از برهان).

(۷) - صحرائی، بیابانی، تناسب این لفظ با هم‌قطار و معنی دیگر اروانه نیک پیدا و لطیف است.

(۸) - سلیخه، پوست درختی است داروئی و بهترین آن سرخ رنگ و سطر بود و مانند دارچینی درهم پیچیده است و گرم و خشک است در سوم. (از برهان. رک تحفه).

(۹) - تاج خروس، گل حلوا (تحفه) اسپرغم، ضیمران.

(برهان).

(۱۰) - روشنی و نام داروی معروف.

(۱۱) - ما پروین. جدوار.

ژدوار. (تحفه. حاشیه برهان).

(۱۲) - ریشه دوائی که بتازی اصل السوس گویند. (نف).

(۱۳) - سم الفار، مرگ موش، ارسنیک. (تحفه. نف).

(۱۴) - حنظل (تحفه). زهر (نف).

(۱۵) - بی‌گمان، بدون تردید.

(۱۶) - فرنگ.

(۱۷)- و بفتح چهارم نیز بالنگوی صحرائی (برهان و حاشیه آن. قرنفل صحرائی (تحفه) از تیره نعنائیان که برگهای ناهموار و دندانه‌ای دارد و گلهای آن سفید مایل به زردیست و گلها و برگها و دانه‌های آن مستعمل است (حاشیه برهان ذیل همین کلمه بنقل از گیاه‌شناسی گل گلاب).

(۱۸)- گل زیباتر و پرغنچه‌تر که بر سر سبد گل نهند.

(۱۹)- ج مخرفه بکسر اول و فتح سوم، زنبیل خرد. (ر ب).

(۲۰)- بعربی بقله الحمقاء، گیاهی است معروف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴

رای حکیم قارون مکتش «۱»، مرضای زمین گیر را جز بقارون «۲» معالجت نکند، و خلق کریم خطا بخشش [۱] ناتوانان [۲] مفلس را، جز فلوس «۳» و دینار [۳] «۴» و معجون عطا «۵» ندهد، از [۴] تانقات [۵] «۶» حکیمانه‌اش ظفر النسر «۷» از کف الاسد «۸» پنجه برتابد و از تنوّقات «۹» حاذقانه‌اش ظفره [۶] العجوز «۱۰» با اصابع فرعون «۱۱»، به مظافرت «۱۲» دست یازد [۷]، دردمندی که استشمام «۱۳» شمیم «۱۴» مسموم «۱۵» خلقش کند، بوی عود نشنود «۱۶» و خسته جانی که مداوا از انفاس خوشش جوید، هنگام عود «۱۷» عود

[۱]- یو، بخش.

[۲]- عت، نو، ط، ناتوان.

[۳]- ط، دینار.

[۴]- یو، از ندارد.

[۵]- عت، نقاب.

[۶]- نو، ط، ظفر.

[۷]- نو بازو. ط، دست و بازو بازو.

(۱)- قدرت، شدت و در فارسی بمعنی ثروت فراوان بکار رفته است.

(۲)- فریز گیاهی خوشبو است (نف).

(۳)- مغز خیار شنب و آن داروئی مسهل است. و نیز جمع فلس، پول خرد.

(۴)- نام سریانی تخم کشوث (تحفه). (نف). و در کنوز آرد: شربت دینار نام نسخه مرکب حکیم بختیشوع است خوراک آن را بیک دینار می‌فروخت لهذا بدین نام موسوم شد.

(۵)- در کنوز: معجونی است جهت تقطیر بول. و در اختیارات بدیعی آرد: معجون عطائی مستعمل مؤلف است جهت دفع سرعت انزال ... و ظاهراً مقصود مؤلف همین معجون است زیرا در الفاظ داروئی باین کتاب توجه داشته است.

(۶)- ج تانق، ریزه کاری نمودن در کار (ر ب) نیک نگریستن.

(۷)- ظفره النسر، کف العقاب، قاطانیقی، گیاهی است برگ آن مانند مورد و زیتون و میوه‌اش شبیه بسیب کوچکی و تخم آن مانند نخود ... (لغد).

(۸)- پنجه شیر، عرطنیثا، آذربو، بیخی سیاه رنگ شبیه به شلغم ... منبت آن کشتزارهاست (لغد).

(۹)- ج تنوق، آراستگی در کار (ر ب).

(۱۰) - ظفیرة العجوز، بار مغیلان، خارخسک، ثمر خسک (لغد). و معنی لغوی آن ناخن پیرزن است.

(۱۱) - سنبلی است بقدر انگشت، شبیه به نی و گره دار و مجوف و با اندک پهنی و از یمن خیزد (تحفه).

(۱۲) - بر یکدیگر ظفر جستن. و این باب را قیاسا استعمال کرده است.

(۱۳) - مص باب استفعال بوئیدن.

(۱۴) - بوی خوش. (ر ب).

(۱۵) - مشک. (ر ب).

(۱۶) - بکار او نیاید. بوی عود را در مقابل بوی او خوش نداند.

(۱۷) - بازگشتن و مقصود بازگشتن بیمار است از پزشک خانه به خانه خود نه عود بیماری چنانکه بعضی محشیان معنی کرده‌اند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵

و صندل «۱» بار عود «۲» و صندل «۳» به بستر آرد، برای علیلان چون دوائی مرد «۴» کند، شفا در طلبش «لا مردّ لحکمه» «۵» گفته پویه زن آید و چون به تیمار بیماری قدم رنجه سازد [۱]، رنج سر خویش گیرد و بدل «۶» بصحت بدل شود، گرفتاران علت نقرس «۷» را طبع نقرسش «۸» از تفرّس «۹» بفرس «۱۰» صحت برنشانند، و از ذیل قلوب أساء «۱۱» از حسن مواساء «۱۲» گرد اساءت «۱۳» برافشانند، به حکمت عملی «۱۴» لین «۱۵» از لینه «۱۶» دو شد، و بلسان چرب و نرمی، روغن بلسان «۱۷» از خشت پخته «۱۸» کشد. شعر

کائه من لطف افکاره یجول «۱۹» بین [۲] الدّم و اللّحم ان غضبت روح علی جسمها اصلح بین الزّوج و الجسم.

[۱] - نو، ط، فرماید.

[۲] - ط، من.

(۱) - معرب چندن چوبی است خوشبو و معروف.

(۲) - شتر کلان سال. (ر ب).

(۳) - شتر سر سخت و قوی. (ر ب).

(۴) - بدست مالیدن و خیسانیدن (نف).

(۵) - بازگشتنی نیست فرمان او را.

(۶) - در دستها و پایها (ر ب).

(۷) - آماسی دردناک در بندهای دست و پا. (نف. ر ب).

(۸) - طیب حاذق ماهر. (ر ب. نف).

(۹) - مص باب تفعل، دانستن بعلاّمات و نشان. (ر ب).

(۱۰) - اسب.

(۱۱) - ج آسی، اندوهگین محزون (لغد). پزشک (ر ب).

(۱۲) - مص باب مفاعله، یاری دادن. (ر ب). همدردی، همکاری.

(۱۳) - بدی کردن (ر ب) بدی. بد رفتاری.

(۱۴) - مقابل نظری، تجربی آنچه بر پایه آزمایش باشد.

(۱۵) - شیر.

(۱۶) - یک خشت. (ر ب). شتر بسیار شیر. (ر ب).

(۱۷) - بلسان نام درختی است در مصر، گویند بعد از طلوع شعری نشتری که از آهن ساخته باشند بر برگ آن درخت فروبرند، روغن از آن روان شود با پنبه جمع کنند و بعضی گویند شیشه‌ها در زیر هر برگی که نشتر زده‌اند بیاویزند. (برهان).

(۱۸) - آجر و دستور گرفتن روغن آن (در تحفه طریق سوم از قسم اول دستور گرفتن روغن‌ها) آمده است.

(۱۹) - جولان دارد، ساری است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶

عاقبت بقرائطس «۱» سیه‌روزی و اقسام اسقام «۲» هورات [۱] «۳» گرفتار آمده، بهر طرف که [۲] درمان «۴» نماید درم «۵» و درمان نیابد. و متطبی «۶» که مانند غضروف لا- اسم له «۷» گمنام، و عرق «۸» عرقوبش «۹» عرقوب یمامه «۱۰» ایام و حشایش «۱۱» خسایس «۱۲» اخلاق و اصل السوسش [۳] «۱۳» تمام تمام «۱۴» بوده، عیبه «۱۵» پرعیب

[۱] - ط، یو، هورات.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - ط، الیماقه.

[۴] - نو، ط، السوس.

(۱) - ورم و آماس حجاب و ورم دماغ. (برهان).

(۲) - ج سقم، بیماری.

(۳) - ج هواره بفتح اول و چهارم، نیستی و هلاکی. (ر ب).

(۴) - مص، گام نزدیک برداشتن در شتاب روی. (ر ب). آهسته و نرم رفتن. (ر ب).

(۵) - معروف.

(۶) - نوآموز در پزشکی. آنکه نیک پزشکی نداند (المنجد).

(۷) - غضروف دوم از سه غضروف حنجره و آن بگردن بازنهاده است برابر درقی و بگردن بازپیوسته است و این را نام نیست و او را بتازی «لا اسم له» گویند و بوقت فراز آمدن حنجره سر بسوی زبان دارد. (ذخیره خوارزمشاهی بنقل لغد).

(۸) - رگ. (ر ب).

(۹) - مرکب از عرقوب، پی سطر پاشنه مردم + ش متصل سوم شخص مفرد مضاف الیه.

(۱۰) - میدانی در مجمع الامثال، ذیل عنوان مواعید عرقوب آرد: مردی از عمالیک است، برادر وی حاجت بدو برد عرقوب گفت چون این خرما بن شکوفه آرد تراست. چون شکوفه برآورد برادر نزد وی شد و وفای بعهده را طلبید عرقوب گفت باش تا غوره گردد و چون غوره شد گفت بگذار تا زرد و سرخ شود و چون زرد و سرخ شد گفت مهلتی ده تا رطب گردد و چون رطب گشت گفت مهلت بایست تا تمر شود و چون تمر گردید عرقوب شبانه برفت و آن را بیرید و برادر را چیزی نداد، لاجرم بخلف وعد مثل شد. اشجعی گوید:

و عدت و کان الخلف منک سحیة مواعید عرقوب اخاه بیترب.

و یترب موضعی است نزدیک یمامه.

(۱۱) - ج حشیش، گیاه خشک. (ر ب).

(۱۲) - ج خسیسه، پست (المنجد).

(۱۳) - بیخ سوس، بیخ درختی است و شیرین است لیکن شاخ آن تلخ بود چین (ر ب). و سوس طبیعت است (ر ب). بنابراین معنی دیگر اصل السوس بنیاد است.

(۱۴) - سخن چین (ر ب) و گیاهی است خوشبوی مدر و مخرج جنین و کرم (ر ب).

(۱۵) - کیسه از چرم و مانند آن. جامه دان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷

ضمیرش وعاء «۱» انیسون «۲» و قرفه «۳» و بسباس «۴» و شیرین کاری اعمالش تشریب «۵» شربت ریواس «۶»، به کافه «۷» ناس باشد، و نبض از منبض «۸» و دارچینی از خارجینی «۹» و زنجبیل و گلاب از زنجبیل الکلاب «۱۰»، بازنشاسد، و ترخونی «۱۱» که از حبه القلب «۱۲» و جلجلان «۱۳» خاطرش، جز تره «۱۴» تره «۱۵» نروید، و حقاق [۱] «۱۶» ضمیر حقاق «۱۷» تخمیرش «۱۸»، طبله «۱۹» خداع الرجال «۲۰» و قاتل ابیه «۲۱» باشد، و درون

[۱] - ط، حقایق.

(۱) - خنور. (ر ب) ظرف.

(۲) - دروغ (برهان). رازیانه رومی. (برهان).

(۳) - تهمت، ناکسی، فرومایگی. (ر ب). و نوعی از دارچین. (ر ب).

(۴) - هرزه و بی معنی.

(برهان). و پوست اندرون جوز (برهان).

(۵) - خوراندن (ر ب). نوشاندن.

(۶) - ریا و نفاق و فریب و افسون (برهان) و رستنی مشهور.

(۷) - همه، عموم.

(۸) - کمان نداف (ر ب).

(۹) - خارصینی، شبه، روی، توتیا (تحفه). یکی از اجساد صنعت کیمیاست و از آن در صنعت بعطارد کنایت کنند (مفاتیح العلوم بنقل لغد) و رک ح ۶ ص ۶ و رک لغد ذیل خارجینی.

(۱۰) - گیاهی است بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و به زردی مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است ... (تحفه).

(۱۱) - مرکب از ترخون - مردم خونی و بی باک و دزد و اوباش (برهان) + یاء نکره. و داروئی است که آن را عاقر قرحا خوانند (برهان). و سبزی خوردنی (برهان).

(۱۲) - نقطه سیاه دل. دانه دل. مهجه، سویداء (لغد) جلجلان. در کنوز آرد. حبه القلب داروئی است که آن را بلاد نامند. (انتهی) لیکن این تعریف خطاست زیرا بلاد حب الفهم و ثمر الفهم است نه حبه القلب.

(۱۳) - جلجلان القلب، حبه القلب (المنجد): بیرون آمد از جلجلان دل ... (اقراب الموارد) و جلجلان نام تره ایست که آن را گشنیز گویند (برهان از جهانگیری). دانه کنجد و دانه گشنیز (برهان از کنز اللغة)

(۱۴) - گندنا، سبزی خوردنی معروف و به تشدید راء نیز بسیار استعمال می شود.

(۱۵) - باطل، (ر ب).

(۱۶) - ج حقه، ظرفی از چوب و جز آن که در وی گوهر و یا معجون و مانند اینها کنند. (از رب).

(۱۷) - خصومت. (ر ب).

(۱۸) - تخمیر، آمیخته شدن، پوشانیدن چیزی.

(۱۹) - صندوقچه کوچک. (لغد).

(۲۰) - مکر مردان. و نام بزرالبنج است.

(۲۱) - کشنده پدر خود. و قاتل ایه نام گیاهی است که آن را قطلب گویند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸

و بیرونش [۱] منبت «۱» رتیلا «۲» و درونج [۲] «۳» عقربی، رؤیت «۴» روی دل آشوبش «۵» درخت زقوم «۶» را به شکوفه آرد، و جلاب «۷» خلاب «۸» آمیزش، در گلوی مرضی «۹» بجای شفا «۱۰»، کار شفای [۳] «۱۱» سکین «۱۲» نماید [۴]، در باغ و راغ مانند خرم «۱۳»، همیشه خرم و به حمایتش هر سرغم [۵] «۱۴»، سرغم بوده، جناح النسر [۶] «۱۵» فارغ بالی سایه بر فرقش افکند و مادر دهر سیه پستان «۱۶» از پستان سپستان «۱۷»، شیر کامرانی در کامش دوشد و هر منجمی «۱۸» که منجم الفضل «۱۹» و منجم الرشاد «۲۰»، و اوج [۷] سماء تفرّد «۲۱»

[۱] - عت، بیرونش.

[۲] - عت درنج، نو دردنج.

[۳] - عت، شفاء.

[۴] - یو، کند.

[۵] - یو، سرغم، نو، بیرغم.

[۶] - عت، جناح البشر.

[۷] - ط، دواج.

(۱) - رستگاه (ر ب).

(۲) - عربی، رتیلاء، جانوریست معروف. و گیاهی است که شکوفه آن به شکوفه سوسن ماند. (ر ب).

(۳) - معرب درونک، و آن دوائی باشد بشکل عقرب و بدان سبب آن را درونج عقربی خوانند (از برهان).

(۴) - دیدار، دیدن.

(۵) - معنی لغوی آن بهمزنده دل، مرکب از دل آشوب + مخفف آشوبنده. و نام پنج انگشت است (ر ک ح ۱۶ ص ۸)

(۶) - درختی است در دوزخ که طعام گناهکاران است.

(۷) - گلاب.

(۸) - گل و لای. (برهان).

(۹) - ج مریض، بیمار.

(۱۰) - بهبودی.

(۱۱) - شفا، کرانه هر چیزی. (ر ب). لبه کارد.

(۱۲) - کارد.

(۱۳) - نام مرغزاری است، در آنجا کوهی هم هست که هر مطلبی عرض کنند جواب آید. (برهان).

(۱۴) - ریحان، اسپرغم، گیاه خوشبو (ر ک ح ۱۹ ص ۳۱).

(۱۵) - بال کرکس. (ر ب). کنکر بستانی (تحفه).

حرشف، کنگر بستانی، برگ آن بزرگتر از برگ کاهو است. (تحفه).

(۱۶) - زنی را گویند که فرزند او نماند. و زنی را نیز گویند که هر طفل را که او شیر بدهد بمیرد. (برهان).

(۱۷) - میوه‌ایست بمقدار آلوی کوچکی و در درون آن شیره‌ایست لزج و بی‌مزه و در دواها بکار برند (برهان) و ر ک تحفه.

(۱۸) - افا باب تفعیل، اخترشناس، ستاره‌شناس.

(۱۹) - منجم - معدن، کان، و منجم الفضل، کان دانش (ر ب). راه روشن (ر ب).

(۲۰) - راستی، پیروزی. (ر ب).

(۲۱) - یگانگی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹

را کوکب فرد الانفراد «۱»، و در [۱] موشکافی صنایع [۲] ثلثه «۲» و در اخترشناسی هرمس «۳» ثلثه «۴» بوده، علم حکمای فلاسفه را سغه «۵» شمارد و «بطلمیوس» [۳] «۶» را رقم بطلان بر صفحه تقویم «۷» شهرت زند و گوشیار «۸» را چون گوش یار گوشوار در گوش کشد و فاخر «۹» به شاگردیش شاکر «۱۰» و شاهی «۱۱» به چاکریش فاخر «۱۲» باشد و رای مجسطی «۱۳»

[۱] - ط، دواج.

[۲] - عت، در.

[۳] - ط، ضیاع.

[۴] - نو، ط، بطلمیوس.

(۱) - کوکب فرد الانفراد، سیاره‌ای که در خانه زایچه تنها باشد. (کنوز).

(۲) - حاذق، ماهر و در مثل آرند لا تعدم صنایع ثلثه (تج).

(۳) - بعضی او را پیغمبر و بعضی رب النوع (عطارد) دانسته‌اند و بعضی سه هرمس قائل شده‌اند و گروهی گویند ادریس پیغمبر است و صحیح آنست که این کلمه یونانی و معرب ارمیس است و ارمیس عطارد بود (تعلیقات برهان).

(۴) - گروه مردم. (ر ب).

(۵) - بی‌خردی. (ر ب). نادانی.

(۶) - **claudius ptolemaeus** از فلاسفه نوافلاطونی حوزه علمیه اسکندریه و صاحب کتاب المجسطی که نظریه او در هیئت مبنی بر مرکزیت زمین و حرکات افلاک تا قرن شانزدهم میلادی قاطع بود. وی در حدود ۱۶۸ ب م بسن ۷۸ سالگی در گذشت (سیر حکمت ص ۴۷. تاریخ علوم ص ۱۱۷).

(۷) - راست کردن، و در اصطلاح منجمان تقویم کوکب بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی (کنوز).

حساب یک‌ساله منجمان که بر اوراقی نویسند و معروفست.

(۸) - گوشیار جیلی، کیا ابو الحسن گوشیار بن لبان با شهری از مردم گیلان و از مشاهیر منجمان و فلکیان، صاحب مجمل الاصول و

در نیمه دوم قرن چهارم می‌زیسته است.

(ترجمه مبسوطی از او در تعلیقات چهار مقاله بکوشش آقای دکتر محمد معین (صفحات ۲۶۱-۲۷۱) آمده است.

(۹)- بسیاق سخن ظاهرا باید دانشمندی در علم نجوم و فلک باشد، لیکن با تتبع بسیار چنین کسی را نیافتم.

(۱۰)- سپاسگزار.

(۱۱)- نظامی عروضی در مقدمه مقاله سوم (علم نجوم) از شرایط منجم مطالعه چند کتاب را لازم دانسته است از جمله جامع شاهی

(چهار مقاله مصحح آقای دکتر معین طبع دانشگاه ص ۱۱۳). مؤلف الذریعه ذیل (الجامع الشاهی) این کتاب را تألیف احمد بن

محمد بن عبد الجلیل سنجری دانسته و گوید فصلی از این کتاب را که در ۱۲ باب بعدد بروج و در علم نجوم است در تهران دیدم

...

(الذریعه ج ۵ ص ۵۹) در تعلیقات چهار مقاله در این مورد توضیحی داده نشده است، لیکن آقای دکتر صفا در (تاریخ ادبیات در

ایران) آرد: ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجری منجم و ریاضی‌دان بزرگ (م-۴۱۴) با ابو جعفر احمد بن محمد

صفاری و عضدالدوله دیلمی معاصر بوده است ... از جمله آثار او ... الجامع الشاهی (است) که آن را بنام عضدالدوله دیلمی نوشت

(ج ۱ ص ۳۳۸ طبع دوم) طبق این مدارک شاهی وصف کتاب است نه نام شخصی و ظاهرا مؤلف هنگام مطالعه چهار مقاله بقیاس

مجمّل الاصول گوشتار شاهی را نیز مؤلف جامع دانسته است.

(۱۲)- نازنده، فخرکننده.

(۱۳)- نام این کتاب در اصل (بمعنی ترتیب عظیم) است. مترجمان و نویسندگان عرب آن را با حرف تعریف (المجسطی) نامیده‌اند

سپس این کلمه معرب به زبانهای اروپائی رفته و در فرانسوی etsegamLA شده.

این رساله در علم نجوم و تصنیف بطلمیوس است (حواشی برهان مصحح آقای دکتر معین).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰

آرایش، تماثل «۱» ممثلات «۲» افلاک را مبرهن «۳» سازد و ذهن هندسه گشایش مشتبهات «۴» متشابهات «۵» را، از تداویر «۶» و

حوامل [۱] «۷» و جوزهر «۸» و

[۱]- جواهر.

(۱)- ج تماثل، صورت، پیکر.

(۲)- در التفهیم آرد: سطح منطقه البروج همه گویهای ستارگان سیاره را همی‌برد و بهر کره‌ای دایره‌ای کند موازی مر منطقه را، و

آن دایره، فلک ممثل آن ستاره است. و ممثل از آن جهت نام کردند که او را موازیست و در سطح اوست و مرکز هر دو یکی

است، پس بر مثال اوست ... (التفهیم ص ۱۱۶).

(۳)- امف، مستدل، با دلیل، اثبات.

(۴)- ج مشتبهه، مانده.

(۵)- ج متشابه، همانند، مانند، مانند هم.

(۶)- ج تدویر بیرونی نویسد: فلک تدویر فلکی است خرد و گرد بر گرد زمین نیست همچون فلک اوج، و لکن زمین از میان او

بیرون و ستاره بر محیط او حرکت کند که او راست خاصه. (التفهیم ص ۱۲۲)

(۷)- ج حامل، فلک حامل فلکی است همچون فلک اوج، مرکز او بیرون از مرکز عالم، و سطح او بسطح فلک مایل است. و فلک

التدویر را همی‌برد، چنانکه مرکز فلک التدویر بر محیط او سوی توالی البروج همی‌رود. (التفهیم ص ۱۲۲-۱۲۳).

(۸) - معرب گوزهر. فلک اول قمر که به منزله ممثل او می‌باشد و هریک از عقده رأس و ذنب را نیز گویند که محل تقاطع فلک حامل و مائل قمر است. (نف) و رجوع شود به التفهیم ص ۱۲۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱

مایل الاوتاد «۱» و زوایل «۲» زایل کند «۳»، به جودت طبع ثاقب «۴» فکّه «۵» فلک را درهم شکند، و عذرا «۶» را بطوق تطوق «۷» گردن آرید، و بر فرق فرقدان «۸» پای تفوق «۹» ساید، «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» «۱۰» کوکب «۱۱» طالعش «انکد من تالی النجم» «۱۲»، و اختر اقبالش نمودار «إِدْبَارَ النُّجُومِ» «۱۳» بوده،

[۱] - یو، عت، نو: که کوکب.

(۱) - منطقه البروج را به دوازده بخش ناهموار تقسیم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد گویند، چنانکه خانه اول را که بر افق شرقی است و تد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلاّی دایره نصف النهار است و تد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض خوانند و این چهار خانه را اوتاد اربعه نامند، چه مدار احکام بر اینهاست و اقوی بیوتند و هریک را بیت اقبال و مبدأ کون نامند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را مائل الاوتاد خوانند، از جهت میل هریک بوجه مجاور خود و این چهار خانه در درجه میانه از قوت‌اند و خانه‌های سوم و نهم و ششم و دوازدهم را زائل الاوتاد گویند، بسبب زوال هریک از وتد مجاور خود و این چهار خانه اضعف بیوت‌اند و آنان را بیت ادبار و مبدأ زوال گویند (از حاشیه کنوز و رک التفهیم ۲۰۵-۲۰۶).

(۲) - منطقه البروج را به دوازده بخش ناهموار تقسیم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد گویند، چنانکه خانه اول را که بر افق شرقی است و تد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلاّی دایره نصف النهار است و تد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض خوانند و این چهار خانه را اوتاد اربعه نامند، چه مدار احکام بر اینهاست و اقوی بیوتند و هریک را بیت اقبال و مبدأ کون نامند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را مائل الاوتاد خوانند، از جهت میل هریک بوجه مجاور خود و این چهار خانه در درجه میانه از قوت‌اند و خانه‌های سوم و نهم و ششم و دوازدهم را زائل الاوتاد گویند، بسبب زوال هریک از وتد مجاور خود و این چهار خانه اضعف بیوت‌اند و آنان را بیت ادبار و مبدأ زوال گویند (از حاشیه کنوز و رک التفهیم ۲۰۵-۲۰۶).

(۳) - خبر مشتبهات متشابهات.

(۴) - روشن، تابان، افروخته (لغد).

(۵) - ستارگان گردآمده سپس سماک رامح. (ر ب). صورت ششم از صور شمالی. کاسه لثیمان (لغد). صورت ششم از صور شمالی است. و آن را اکیلل خوانند و عامه مردم کاسه یتیمان نامند (از التفهیم ص ۹۲)

(۶) - دوشیزه بکر و عذرا نام برج سنبله است و آن را خوشه، خوشه سپهر، خوشه چرخ نیز گویند (ر ک لغد).

(۷) - گردن بند پوشیدن. (ر ب) در کنوز این کلمه فرمانبرداری معنی شده و هر چند مناسب‌تر است اما مأخذی برای آن دیده نشد.

(۸) - دو ستاره روشنند بر سینه دب اصغر (التفهیم ص ۱۰۰).

(۹) - برتری.

(۱۰) - پس سوگند می‌خورم بمواضع ستارگان و همانا آن سوگندیست، اگر بدانید، بزرگ (آیه ۷۴-۷۵ سوره واقعه).

(۱۱) - ستاره.

(۱۲) - منحوس تر از دبران، مثلی است رک (مجمع الامثال).

و دبران منزل چهارمست از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸) و تالی النجم را تابع النجم نیز خوانند.

(۱۳) - پشت کردن ستارگان و مأخوذ است از قسمت اخیر آیه ۴۹ سوره الطور و مقصود از ادبار النجوم در عبارت، بداختری و بی ستارگی است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲

همیشه از کاسه درویشان «۱» دریوزه نماید، و ساکب الماء «۲» آبروی عزتش ریزد، دبران [۱] «۳» در ادبارش «۴» کوشد، سماک اعزل [۲] «۵» بطعن «۶» او رامج «۷» شود، و [۳] ممسک الاعنه «۸» بایذاء «۹» او مطلق العنان «۱۰» گردد، حیه [۴] «۱۱» و تنین «۱۲» بسم [۵] ستم تجریعش «۱۳» کنند، و راقص «۱۴» برقص پای بر فرقی کوبد.

[۱] - عت، و دبران. ط و دبران.

[۲] - عت، اعزال.

[۳] - عت، و، ندارد.

[۴] - ط، وحیه

[۵] - نو، سیم.

(۱) - کاسه یتیمان، قصعه المساکین. رک ح ۵ ص ۱۰۱.

(۲) - ریزنده آب.

صورتی است از صورتهای منطقه البروج که بزعم منجمان صورت مردیست که کوزه‌ای به یک دست دارد و آب از آن همی‌ریزد (از التفهیم ص ۹۰) برج دلو. دلو. (لغد).

(۳) - ستاره‌ایست بزرگ و روشن و سرخ‌گون. بر آن چشم گاو که سوی مشرق نهاده (التفهیم ص ۱۰۸).

(۴) - بدبختی، عسرت، سیاه روزی. (لغد).

(۵) - ستاره بی‌سلاح و آن ستاره‌ای بزرگ و روشن است برابر سماک رامج و نزد آن هیچ ستاره نیست (از التفهیم ص ۱۰۱)

(۶) - به نیزه زدن.

(۷) - تیرانداز، تیراندازنده سماک رامج ستاره‌ایست بزرگ برابر بنات النعش و رامج او دو ستاره است از صورت جاثی ... (التفهیم ص ۱۰۱).

(۸) - صورت دوازدهم از صورتهای شمالی، بصورت مردی که بیک دست عنان و بدست دیگر تازیانه دارد.

(التفهیم ص ۹۲). ممسک العنان، صاحب المعز، حامل العناق، القائد ... (لغد ذیل ثوابت).

(۹) - آزار.

(۱۰) - عنان گشاده، آزاد.

(۱۱) - مار و حیه الحوا صورت چهاردهم است از صور شمالی.

(۱۲) - اژدها، اژدهای فلک، صورت سوم از صور شمالی است (لغد ذیل ثوابت).

(۱۳) - جرعه جرعه نوشاندن.

(۱۴) - رقص کننده و راقص نام ستاره‌ایست که در دهان تنین است (کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳

صلیب [۱] «۱» در عداوتش تصلب «۲» ورزد، منطقه [۲] «۳» الجوزا «۴» نطاق «۵» خصومتش بر کمر بنسدد، و قرن الثور «۶» سر مناطق «۷» پیش آرد، سهم «۸» به تیر جفایش زند، سفینه «۹» به گرداب بلایش افکند [۳]، عقاب «۱۰» به عقابش عقافه «۱۱» افرازد، زبانا «۱۲» بر خرمن بختش زبانه [۴] افروزد، ابدالآبدین «۱۳» و عوض العاضین «۱۳» و دهر الداهرین «۱۴»، اختر دولتش در حاق «۱۵» محاق «۱۵»، و ستاره اقبالش در عین احتراق «۱۶» بوده این بیت ورد زبان خواهد کرد که [۵]:

[۱] - یو، طیب.

[۲] - ط، و منطقه.

[۳] - عت، افکنده.

[۴] - ط، زبانا.

[۵] - که، تنها در یو.

(۱) - صورت فلکی بزرگ از نیم کره جنوبی که از چهار ستاره سیار درخشان که بطور منظم قرار گرفته‌اند، ترکیب شده و هفت ستاره دیگر که نوری اندک دارند. (لغد) دلفین (لغد ذیل ثوابت).

(۲) - سختی کردن (ر ب)، پافشاری، استقامت.

(۳) - کمر بند و ر ک ح ۴.

(۴) - یکی از صور جنوبی آسمانست بصورت مردی قائم بدو کرسی، منطقه‌ای بسته و شمشیری حمایل انداخته و بدست راست عصائی بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده. (نف) منطقه الجوزا سه ستاره کمر بند جوزاست و آن را نطاق الجوزا، نظام، نظم، نظم الجوزا، فقار الجوزاء نامند (حاشیه التفهیم ص ۱۰۵ مصحح آقای همائی).

(۵) - میان بند مردان (ر ب) و در آن ایهامی است بمعنی مصطلح نطافات در علم هیئت ر ک (التفهیم ص ۱۴۰).

(۶) - شاخ گاو و ثور نام برج دوم از بروج دوازده گانه است.

(۷) - مص باب مفاعله، شاخ زدن.

(۸) - تیر، و صورت پانزدهم از صور شمالی است (لغد).

(۹) - کشتی و نام صورت هشتم از صور جنوبی است ... (لغد).

(۱۰) - پرنده معروف و صورت شانزدهم است از صور شمالی. (لغد).

(۱۱) - چوبی سر کج که بدان چیزی را می‌کشند، چوگان. (ر ب).

(۱۲) - منزل شانزدهم از منازل قمر، و صحیح آن زبانی، است، چنانکه در التفهیم ص ۱۱۱ و رب آمده است.

(۱۳) - همیشه، پیوسته، دائما.

(۱۴) - وسط چیزی.

(ر ب).

(۱۵) - و بفتح و کسر اول نیز، آخر ماه یا سه شب اخیر از ماه یا آخر ماه که قمر در آن پنهان باشد، نه در بامداد و نه در شبانگاه بنظر آید. (ر ب).

(۱۶) - مص باب افتعال، سوختن رک ح ۷ ص ۷۴.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴
شعر [۱]:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم «۱» و هر منتجمی [۲] «۲» که «خرقاء ذات نيقه» [۳] «۳»، و خطوط جبینش عقرب «۴» نحوست را طریقه بوده، جوز «۵» از جوزاء [۴] «۶» و شعیر «۷» از شعری «۸»، بازنشناسد، و چون از آسمان پرسند [۵] از ریسمان سخن گوید، و چون از فلک «۹» گویند از فلکه [۶] «۱۰» جواب دهد، دایما «۱۱» گردون [۷] «۱۲» دون نواز، از سپند «۱۳» نجوم مجمره «۱۴»

[۱] - نو، ندارد، عت فرد.

[۲] - یو، منجمی.

[۳] - نو، فیه.

[۴] - عت، ط، جوزا از جوزا. نو، جوزا جوزا.

[۵] - یو، پرسد.

[۶] - ط، فلک.

[۷] - نو، ط، دون دون نواز.

(۱) - بیت از حافظ است.

(۲) - افا باب تفعّل، ستاره شناس و وقت شناس. (رب) ولی در عبارت فوق بمعنی قیاسی باب تفعّل بکار رفته است، یعنی آنکه خود را منجم نمایاند و نباشد.

(۳) - خرقاء مؤنث اخرق، زن کول و نادان و نيقه آراستگی و درستی کار بود و این مثل برای کسی زنند که با نادانی دعوی دانش کند (رب. مجمع الامثال میدانی).

(۴) - معروف و نام برج هشتم از دوازده برج.

(۵) - گردو.

(۶) - نام برج سوم. از دوازده برج و رک ج ۴ ص ۱۰۳

(۷) - جو.

(۸) - دو ستاره را بدین نام خوانند یکی شعرای یمانی یا عبور که بر دهان کلب الجبار است و دیگر شعرای شامی یا غمیصاء که در کلب اصغر است (التفهیم ص ۱۰۵ و حاشیه ص ۸۷ ص ۷۷).

(۹) - مقصود آسمانست.

(۱۰) - بادریسه، چرخه ریسمان.

(۱۱) - همیشه، پیوسته.

(۱۲) - چرخ، سپهر.

(۱۳) - اسپند، معروفست و سپند نجوم اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۴) - عود سوز (رب). و مجمره گردان کنایه از خادمست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۵

گردان بزم عشرتش بوده، از ورم «۱» کبر «۲»، او را جلوه دلفین [۱] «۳» دهد. سعدین «۴» به مساعدتش ساعد «۵» یا زد [۲] «۶»، نحسین «۷» بتحسین حالش [۳] پردازد [۴]، ذات الکرسی «۸» بر کرسی [۵] رفعتش نشاند، کلب الجیار «۹» به پاسبانی آستانش، «کَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ» «۱۰» گوید. رأس، سربلندیش [۶] بخشد، ذنب «۱۱» عقده «۱۲» از کارش گشاید، قلب «۱۳» به دلداریش آید، جبهه «۱۴»، جبین سای نیازش گردد.

همیشه چرخ نیلوفری تیغ خصومت بر سر دانشوران نیکوفر، آخته است [۷]،

[۱] - یو، ددلفین.

[۲] - عت، باز دهد، نو، باز د، ط، بازند.

[۳] - عت، جانش.

[۴] - ط، پردازند.

[۵] - نو، ط، بکرسی.

[۶] - عت، بلندش.

[۷] - عت، نیکو آخته است، نو، نیکو افراخته است. ط، نیکو افراخته.

(۱) - آماس، باد

(۲) - به خود بالیدن، ناز، تکبر. در کنوز این جمله: دوم کیسه ضبط شده!

(۳) - جانوری است دریائی که غریق را نجات دهد در دریا. (ر ب). حیوانی دریائی است که بصورت مشک باد کرده است.

(کنوز). و نیر دلفین صورت هفدهم است از صورتهای شمالی. صلیب (لغد ذیل ثوابت و التفهیم ص ۹۲)

(۴) - مشتری و زهره.

(۵) - بازو.

(۶) - دراز کند.

(۷) - زحل و مریخ.

(۸) - صورت دهم از صور شمالی، و آن شکل زنی است نشسته بر تختی بر کردار منبر (التفهیم ص ۹۲).

(۹) - سگ بزرگ، کلب اکبر و آن صورت پنجم از صور جنوبی است (لغد ذیل ثوابت. التفهیم ص ۹۴).

(۱۰) - (و) سگ آنان (اصحاب کهف) گسترده است دو دست خود را به آستانه در غار. (سوره کهف آیه ۱۷).

(۱۱) - رأس نقطه تقاطع شمالی فلک مایل است با سطح منطقه البروج و ذنب نقطه تقاطع جنوبی آن دو.

(التفهیم ص ۱۲۲) رک ۸ ح ص ۱۰۰

(۱۲) - گره.

(۱۳) - دل، و منزل هجدهم است از منازل قمر و آن ستاره‌ایست سرخ و جنبان و منجمان او را سرشت مریخ اندر عقرب نام کنند.

(التفهیم ص ۱۱۱).

(۱۴) - پیشانی، و نام منزل دهم است از منازل قمر و آن چهار ستاره‌اند روشن پیچیده نهاده از شمال سوی جنوب ... (التفهیم ص

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۶

و خرگاه دولت برای [۱] بی‌هنران افراخته «۱». کاخ «۲» خاکساری «۳» جز بر کاخ «۴» عزت اهل کمال نریزد، و در این بحر خونخوار، طوفان حوادث، جز بطوفان «۵» سرای ارباب دانش [۲] نخیزد. سایه نشینان قباب «۶» گردون، اگر عالی و «۷» گردون، پیوسته در راسته بازار جهان به آزار راستان «۸»، زبوند «۹» و متاع [۳] زبون «۱۰» را طالب و زبون «۱۱». همام [۴] «۱۲» عالی‌همم «۱۳»، مستغرق [۵] هموم «۱۴» همومند «۱۵»، و عموم هنرمندان، مستظل [۶] «۱۶» غمام «۱۷» غماء «۱۸» غموم «۱۹». چهره بخت نقاب «۲۰» نقاب «۲۱»، در تحت نقاب «۲۲» خفاست، و طایر [۷] احوال

[۱] - ط، بر سر.

[۲] - عت، دانش، ندارد.

[۳] - ط، مطاع.

[۴] - ط، تمام.

[۵] - نو، ط، این کلمه را ندارد.

[۶] - نو، متظل.

[۷] - عت، و ظاهر.

(۱) - برپا کرده، برزده.

(۲) - باران (برهان).

(۳) - مذلت، بدبختی.

(۴) - قصر. کوشک، عمارت بلند (برهان).

(۵) - گرد گردیدن (ر ب).

(۶) - ج قبه بضم اول، بنای گرد برآورده، گنبد. (ر ب).

(۷) - یا.

(۸) - ج راست، درست.

(۹) - زبون، راغب. (برهان) مایل.

(۱۰) - ضایع، بد (برهان).

(۱۱) - راغب. (برهان).

(۱۲) - مهتر دلیر جوانمرد. (ر ب).

(۱۳) - ج همه - همت.

(۱۴) - چاه بسیار آب.

ابر ریزنده (ر ب).

(۱۵) - ج هم، اندوه.

(۱۶) - به سایه رونده، در سایه شونده.

(۱۷) - ج غمامه، ابر یا ابر سفید. (ر ب).

(۱۸) - تیرگی تاریکی، سختی. (ر ب).

(۱۹) - ج غم.

(۲۰) - مرد نیک دانای آزموده (ر ب).

(۲۱) - کاونده و بحث کننده از اخبار. (ر ب).

(۲۲) - روی بند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۷

گروه ثقات «۱» در موبقات «۲» دهر، مرجول «۳» احوال [۱] «۴» جفا. مدام «۵»، خفض «۶» و غیش «۷» با غم و فراغت «۸»، و راخ «۹» و عسرت «۱۰» مهیا بهر کبار «۱۱» است، و مدام [۲] «۱۲» خفض «۱۳» و عیش ناعم [۳] «۱۴» و فراغت «۱۵»، و راخ «۱۶» عسرت مهنا «۱۷» بهره کبار «۱۸».

دست قضا [۴] دایما گره از کار زمانه گشاد، و ز ما «۱۹» نه گشاد [۵] «۲۰» و دوران همیشه بکام جاهل و فرزانه گشت، و دمی ازمانه گشت [۶] و قسمت ابنای دهر از فلک زیاد شد، و قسمت ما فلک را زیاد شد «۲۱». و هرکس از نخلستان روزگار دامن دامن، برچید و [۷] روزگار از ما دامن برچید «۲۲». در این ظرف [۸] زمان «۲۳» هر کاسه لیس «۲۴»

[۱] - ط، نو و احوال.

[۲] - ط، مدام.

[۳] - یو با غم.

[۴] - نو، ندارد.

[۵] - عت، نگشاید. نو، زمان گشاد.

[۶] - عت از زمانه گشت.

[۷] - ط، و، ندارد.

[۷] - یو، طرف.

(۱) - ج ثقه، مورد اطمینان، راستگو.

(۲) - ج موبقه، هلاک کننده.

(۳) - پای بسته. (ر ب). مقید، در دام.

(۴) - انقلابات، گردشها. (لغد) بعض محشیان این کلمه را چنین معنی کرده‌اند: چیزیست که صیادان در حوالی صیدگاه خود نصب کنند، تا کسی به - صیدگاه آنها نرود. انتهی. لکن مدرکی برای آن نیافتم.

(۵) - همیشه.

(۶) - پست و خوار داشتن. (ر ب).

(۷) - رک ح ۲۶ ص ۱۳.

(۸) - ناشکیبائی و بی آرامی. (ر ب).

(۹) - غم و اندوه بسیار. (برهان).

- (۱۰) - تنگی، دشواری. (ر ب).
- (۱۱) - بزرگان ج کبیر، بزرگ.
- (۱۲) - شراب.
- (۱۳) - تن آسانی. (ر ب) خوشی.
- (۱۴) - عیش ناعم، زندگانی فراخ و نیکو.
- (۱۵) - آسودگی، آسوده خیالی.
- (۱۶) - شراب.
- (۱۷) - گوارا.
- (۱۸) - این لغت را مصنف بمعنی پست و حقیر بکار برده است. در برهان آرد: شخصی را گویند که چوب و علف و هیزم و امثال آن از صحرا بجهت فروختن می آورد. (ر ک تعلیقات برهان مصحح آقای دکتر معین).
- (۱۹) - و از ما تا کنون شکوه از اقبال روزگار به نادان و اعراض او از دانیان بود و از اینجا شکایت از بدبختی شخص نویسنده است.
- (۲۰) - باز نکرد. نگشود.
- (۲۱) - از یاد شد، فراموش شد.
- (۲۲) - دامن برچیدن، اعراض کردن، رو گرداندن، ترک صحبت کردن.
- (۲۳) - دوره، روزگار و در آن ایهامی است بمعنی اصطلاحی کلمه در علم نحو
- (۲۴) - دون همت، چاپلوس، گدا. (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۸
- نَمَام «۱» «انم من الزجاج» «۲»، از دور «۳» کأس [۱] «۴» حدباء «۵» چرخ مینایی و دهر کاسه گردان [۲] «۶»، جز می خرّمی ننوشد و هر ذو تلبیس «۷» اخس «۸» من القماش «۹» ارذل «۱۰» من القماش «۱۱»، از نفایس «۱۲» ملابس «۱۳» دنیا، جز خرّ و دیبا و برد «۱۴» منمنم «۱۵» نپوشد.
- هرجا احمقی است از حمق «۱۶» هوش [۳] هوش ربای [۴] دولت، مست آمده، چهره حال را با زیور عیش محلی «۱۷» محلی [۵] «۱۸» و مجلی «۱۹» یابد، و هر کجا ابلهی است با عیش ابله «۲۰» قرین گشته، قدرش «۲۱» مغلی «۲۲» و قدرش معلی «۲۳» باشد. کدام جاهل ندیل «۲۴» شیع الفعل «۲۵» است که در صباح «۲۶» و رواح «۲۷» با خاطر ممراح [۶] «۲۸»

[۱] - ط، کاسه.

[۲] - ط، گردون.

[۳] - نو، هوس.

[۴] - عت، ربانی.

[۵] - عت و محلی.

[۶] - عت، ندارد.

(۱) - سخن چین.

(۲) - نمام تر از شیشه، مثلی است، چه شیشه آنچه درون اوست می نمایاند.

- (۳) - گردش، چرخ.
- (۴) - کاسه.
- (۵) - محذب، خمیده، کوز، کوژ و کأس حدباء مشبه به چرخ مینائی است.
- (۶) - گدا (برهان).
- (۷) - مکار، حيله گر.
- (۸) - پست تر، فرومایه تر.
- (۹) - پست، هیچ کاره. (ر ب).
- (۱۰) - پست تر، ناکس تر.
- (۱۱) - مردم فرومایه ناکس. (ر ب). بعضی محشیان این کلمه را بفتح اول و تشدید میم ضبط کرده و معنی آن را تون تاب نوشته‌اند، لکن مدرکی برای آن نیافتم.
- (۱۲) - ج نفیسه، گرانمایه، مرغوب، نیکو. (ر ب).
- (۱۳) - ج ملبس، پوشش.
- (۱۴) - جامه خط دار. (ر ب).
- (۱۵) - آراسته، نگار کرده. (ر ب).
- (۱۶) - شراب.
- (ر ب).
- (۱۷) - فارغ از غم.
- (۱۸) - آراسته، مزین.
- (۱۹) - روشن، منور.
- (۲۰) - عیش ابله، زیست با ناز و نعمت (ر ب).
- (۲۱) - قدر، دیگ
- (۲۲) - در جوش، جوشان، جوشیده و دیگ فلان کس در جوش است، یعنی کار او به سامانست، بازار او با رونق است.
- (۲۳) - بلند.
- (۲۴) - ناکس و خوار. (ر ب).
- (۲۵) - بدکردار
- (۲۶) - بامداد، بام.
- (۲۷) - شامگاه، شام.
- (۲۸) - شادمان (ر ب) شاد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۹

قواقیز «۱» راح «۲» راحت، بر راحه «۳» نمی‌دارد [۱]؟ و کدام فاضل نزیل «۴» شیع «۵» العقل [۲] که در ایام راح «۶» زندگی، از عین «۷» حسرت، اشک از عین «۸» ممراح «۹» نمی‌بارد؟

ارباب زمانه، رتوت [۳] «۱۰» پلید را بر رتوت [۴] «۱۱» بلد «۱۲» تفضیل دهند، و ربذات [۵] «۱۳» متمام «۱۴» را با خرزات «۱۵» طمطام «۱۶» در پله تساوی نهند، و قمقام «۱۷» باذل «۱۸» را از قمقام «۱۹» با ذلّ «۲۰» اذلّ «۲۱» شمارند، و ملیخ «۲۲» را از ملیخ «۲۳»

و مسیح «۲۴» را از مسیح «۲۵» فرقی نگذارند.

[۱]- ط، نمی آورد.

[۲]- ط، شیع الفعلست.

[۳]- ط، زتوب.

[۴]- ط، رتوب.

[۵]- نو، زبدات.

(۱)- القاقوزه، پیاله، القوایز جمع (مذهب الاسماء). قاقوزه قازوزه است اما برتر از آن و قازوزه مشربه (قدح) است کوچک‌تر از قرقاره عجمی و معربست (لسان العرب ذیل قز و ققز). جوالیقی در المعرب نویسد: القاقزه ظرفی است از ظروف شراب و آن قاقوزه است. گویند معربست. (المعرب ص ۲۷۳).

(۲)- شراب.

(۳)- پنجه (ر ب). کف دست.

(۴)- کامل (ر ب).

(۵)- رجل شیع العقل، مرد بسیار عقل (ر ب).

(۶)- غم و اندوه (برهان).

(۷)- حقیقت، واقع.

(۸)- چشم.

(۹)- چشم بسیار اشک (ر ب).

(۱۰)- ج ر ت، خوک.

(۱۱)- ج ر ت، مهتر (ر ب).

(۱۲)- شهر.

(۱۳)- زور بذات، مرد بسیار غلط گوی (ر ب).

(۱۴)- کنکلاج که سخن وی بفهم نیاید. (ر ب). ناگشاده زبان، غیر فصیح.

(۱۵)- جواهر (ر ک ح ۱۸ ص ۴۷).

(۱۶)- میانه دریا و معظم آن (ر ب).

(۱۷)- مهتر. (ر ب).

(۱۸)- بخشنده سخی.

(۱۹)- نوعی شپش. (ر ب).

(۲۰)- خواری. (ر ب).

(۲۱)- خوارتر، پست‌تر.

(۲۲)- تباه و سست و بی‌مزه از گوشت و جز آن. (ر ب).

(۲۳)- نمکین.

(۲۴) - زشت خلقت (ر ب).

(۲۵) - عیسی علیه السلام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۰

افیال [۱] «۱» را خاصه «۲»، اقبال «۳» قلوب عامه میسر است، و در پیش این فرقه غافل، عاقل «۴» کوهستان، با عاقل «۵» شهرستان برابر.

دلاور دستان «۶» دستانی «۷» که در آوردگاه سخن، بیر [۲] «۸» بیان «۹» بیر بیان «۱۰» پوشد، بلباس ابلاس «۱۱» اختصاص یابد، و پهلوان پهلوی «۱۲» زبانی که بچوگان قلم از احرار «۱۳» عرب و عجم احراز گوی سخن گوئی کند، به عجمه «۱۴» نادانی انتساب گیرد.

هبنکی [۳] «۱۵» که کلامش کلام «۱۶» قلوب، و حدیثش مسلوب «۱۷» از اسلوب باشد، او را مالک ملک [۴] کمال انگارند و قیل «۱۸» منطقی [۵] «۱۹» که حسن منطقش منطق [۶] «۲۰» «لا تنطق» «۲۱» بر میان اهل نطق بندد [۷]، انشاد [۸] «۲۲» انشاء او را در دایره انشاء [۹] «۲۳» در آرند.

[۱] - ط، اقیال.

[۲] - بر.

[۳] - عت، بامنکی.

[۴] - یو، الملک.

[۵] - ط، منطقی.

[۶] - یو، لنطق.

[۷] - عت، بسته.

[۸] - یو، انشاء.

[۹] - یو، انشا.

(۱) - ج فیل، فرومایه، گران، سست رأی. (ر ب).

(۲) - مخصوصا، به ویژه.

(۳) - رو آوردن.

(۴) - آهو (ر ب) و نام کوهی است. (ر ب).

(۵) - خردمند.

(۶) - زال پدر رستم.

(۷) - حکایت، داستان.

(۸) - مرکب از ب حرف اضافه+ بر، اندام، بالا.

(۹) - گفتار.

(۱۰) - جامه که گویند رستم از پوست اکوان دیو و یا جانور دیگر که بدست او کشته شد برای خود دوخت و در روزهای جنگ می پوشید. (ر ک برهان).

- (۱۱) - نومیدی و غمگینی. (از رب).
- (۱۲) - زبان رائج ایران در دوره اشکانیان و ساسانیان. پارسی.
- (۱۳) - ج حر. آزاده.
- (۱۴) - گنگی.
- (۱۵) - کول سست و سخن چین (رب).
- (۱۶) - ج کلم بفتح اول و سکون دوم خستگی (رب) جراحت.
- (۱۷) - ربوده، عاری.
- (۱۸) - پادشاه، سردار (رب).
- (۱۹) - زبان آور و نیک گویا. (رب).
- (۲۰) - کمر بند، میان. (رب).
- (۲۱) - سخن مگو. خاموش باش.
- (۲۲) - بر خواندن.
- (۲۳) - فراموش گردانیدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۱

آری بط بر آب [۱] را از بط «۱» شراب چه بهره؟ و خرس بادیه را از خرس «۲» باده چه نشوه «۳»؟. اخرس «۴» ناشنوا [۲] شیوه شیوا مقالی چه داند؟ و بدوی «۵» بدوی را [۳] ملل و نحل شهرستانی «۶» چه فایده رساند؟.

لحن داود را در اسماع [۴] «۷» زبور «۸» چون حکایت حرف حق نشنوند، و کارنامه تنگ «۹» و ارتنگ «۱۰» و نگارخانه ارژنگ «۱۱» را از رنگ هنر عاری بینند، فکیف «۱۲»، سخن خود صوتی است خارج آهنگ و گفتگوئی [۵] بی ترانه و ترنگ «۱۳». و سواد [۶] «۱۴» خط نقشی است سیاه قلم «۱۵» که [۷] کلک تیزتک، از نیرنگ، بی رنگ «۱۶» بی رنگ «۱۷» آسا [۸]

[۱] - یو، عت، سراب.

[۲] - یو، ناشنوا را.

[۳] - یو، عت، را ندارد.

[۴] - عت، ط، استماع.

[۵] - ط، گفتگوئی است.

[۶] - ط، یو، سواد.

[۷] - ط، که ندارد.

[۸] - عت، تیزتک نیرنگ زیز نک آسا. نو، ط، تیزتک نیرنگ ساز بی رنگ بی رنگ آسا.

(۱) - صراحی شراب که بشکل مرغابی بود. (برهان).

(۲) - و بفتح اول نیز، خم (رب).

(۳) - مستی و رک ح ۱۰ ص ۲۲.

(۴) - گنگ.

- (۵) - بیابانی، صحرانشین.
- (۶) - ملل و نحل نام کتابی است در بیان مذاهب مختلف تألیف محمد بن عبد الکریم بن احمد شهرستانی متکلم اشعری، مکنی بابی الفتح (۴۶۷-۵۴۸ یا ۵۴۹ ه. ق) این کتاب را افضل الدین صدر ترکه اصفهانی به فارسی ترجمه کرده و بچاپ رسیده است.
- (۷) - شنوایدن.
- (۸) - نام کتاب داود (ع).
- (۹) - نگارخانه مانی (برهان).
- (۱۰) - نام کتابی است که اشکال مانوی تمام در آن نقش است. (برهان).
- (۱۱) - نگارخانه مانی نقاش (برهان). ارژنگ، ارتنگ، ارجنگ، تنگ شاید در اصل از ریشه manajrA پارسی باستان بمعنی آرایش، تزیین، زینت، ماده گرانها بودن (حاشیه برهان ج ۱ ص ۱۰۳
- (۱۲) - پس چگونه.
- (۱۳) - آواز تار بهنگام نواختن ساز. (برهان).
- (۱۴) - سیاهی.
- (۱۵) - طرحی است که نقاشان نخست بامداد سیاه و یا ذغال و یا رنگ سیاه دیگر کشند. (از کنوز) و رک ح ۱۶ ص ۲۷.
- (۱۶) - مرکب از بی بدون+ رنگ، مکر و حيله.
- (۱۷) - هیولائی باشد که نقاشان و مصوران مرتبه اول بر کاغذ و دیوار بکشند و بعد از آن قلم گیری کنند و رنگ آمیزی نمایند. (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۲
- بر بیاض ورق برانگیخته، و گردیست تیره که به افشاندن [۱] دست دبیر از دامن چرک تاب خامه بر کتاب فرو ریخته. «إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَغْزُولُونَ» [۱] و عن البصر لمحجوبون [۲].
- رباعی:
- امروز بهای هیزم و عود یکی است در چشم جهان خلیل و نمرود یکی است در گوش کسانی که درین بازارند آواز خر و نغمه داود یکی است شخص فاکره [۳] و فاکره شخص [۴]، هرگاه بقدر استعداد [۵] ماده، و ماده [۶] استعداد، هنر [۲] کمال و کمال هنر و گوهر سرشت و سرشت گوهر خرج کند، و از بلاغت طبع، و طبع بلاغت، با طلاق [۳] لسان و لسان با طلاق [۴]، کلامی که آبداری لال [۷] نکاتش آبروان و روان [۸] آب را غرق عرق شرم سازد، به وساطت خامه تقریر [۹] و تقریر خامه، در نامه ورق و ورق نامه درج دهد، هر چند که حسن صنعت این نوع [۵] سخن که سخن [۶] در صفت حسنش نیست، معلوم ضمیر آگاه دل و دل آگاه ضمیر است، و کیفیت جودت و جودت کیفیتش در پیش هوش تیزخرد و خرد تیزهوش مستغنی از تحریر دبیر [۷] و دبیر تحریر، اما نزد کناره گردان [۱۰] کوی انصاف برکاکت [۱۱]، اتصاف یابد

[۱] - ط، برافشاندن.

[۲] - ط، او هنر.

[۳] - ط، و طلاق.

[۴] - یو، طلاق.

[۵] - عت، ندارد.

[۶]- یو، که سخن را ندارد.

[۷]- عت، این کلمه و دو کلمه بعد را ندارد.

(۱)- همانا آنان از شنیدن به دورند (آیه ۲۱۲ سوره نحل).

(۲)- و از دیدن در پرده‌اند (نمی‌بینند).

(۳)- ر ک ح ۲۷ ص ۴۳. و اضافه، بیانی است.

(۴)- اضافه تخصیصی.

(۵)- قابلیت.

(۶)- مقابل صورت.

(۷)- مرواریدها و جواهر (نف) مخفف لآلی.

(۸)- جان.

(۹)- مص باب تفعیل بیان کردن: شرح دادن (نف)

(۱۰)- ج کناره گرد، آنکه در اطراف کار می‌ماند و داخل در آن نمی‌شود. (نف). بی‌انصاف (کنوز).

(۱۱)- سستی رأی. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۳

و [۱] چون این گونه عبارات، قارِع «۱» سَمِع «۲» گوش و آویزه گوش سَمِع گردد، از رَمَح [۲] «۳» طَعِن «۴» و طَعِن «۵» رَمَح تعریضشان «۶» اسباب جمعیت خاطر پریشان، و مایه پریشانی خاطر جمع شود، و [۳] در این صورت لطف سخن باین فرقه نبوشانیدن [۴] «۷»، اَنَاب [۵] «۸» نَاب به آب بحر آمیختن است و نبات در مخالات «۹» ستور نبات «۱۰» خوار ریختن [۶]، و از زبان مملی «۱۱» وصف حال ممل «۱۲» را به هم‌زبانی خامه بخواند که: نصیبنا «۱۳» نصیب «۱۴» النَّصَب «۱۵» و النَّصَب «۱۶» «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ» «۱۷». «کیت و کیت» [۷] «۱۸» دل شوریده حال، چون از بوستان دوستی بوستان باستانی که به آشنایی ایشان شیفته بود، بوی بی‌وفایی شنفته، رایحه [۸] یأس «۱۹» بحسن دریافت «۲۰» دریافت، خواست تا یک قلم [۹] «۲۱» از مقلمه «۲۲» و قلم که مرغ دست‌آموز بنان بود، پیوند تعلق «۲۳» ببرد و دیگر نام نام و آمه «۲۴» نبرد، «بواعث» «۲۵» العادة كالطبيعة «۲۶» الثانیة سر امتناع پیش آورد.

[۱]- عت، ط، و ندارد.

[۲]- ط، و از رَمَح.

[۳]- عت، ط، و ندارد.

[۴]- ط نو، عت، بنوشانیدن.

[۵]- ط، اَنَاب.

[۶]- ط، ریختن است.

[۷]- ط، کیت کنب.

[۸]- ط، و رایحه.

[۹]- ط، با یک قلم.

- (۱) - کوبنده.
- (۲) - شنوایی. قارع سمع، گوش خراش، ثقیل.
- (۳) - نیزه. (ر ب).
- (۴) - سرزنش.
- (۵) - زدن به نیزه (ر ب).
- (۶) - مص باب تفعیل، به کنایه سخن گفتن (ر ب) و اضافه تشبیهی است.
- (۷) - شنوایدن.
- (۸) - مشک یا نوعی است از عطر. (ر ب).
- (۹) - توبره. (ر ب).
- (۱۰) - رستنی، روئیدنی.
- (۱۱) - افا باب افعال املاکننده.
- (۱۲) - افا باب افعال، بستوه آورنده. (ر ب).
- (۱۳) - بهره ما.
- (۱۴) - دام بر پای کرده. (ر ب).
- (۱۵) - سختی (ر ب). بلا.
- (۱۶) - بیماری، سختی، بدی.
- (۱۷) - و نمی‌رسد ما را مگر آنچه نبشته شده است (قسمتی از آیه ۵۱ سوره توبه).
- (۱۸) - چنین و چنین (ر ب).
- (۱۹) - نومیدی.
- (۲۰) - مصدر مرکب مرخم، نیکوئی ادراک، نیک دریافتن.
- (۲۱) - ر ک ح ۱۰ ص ۳۵.
- (۲۲) - قلمدان (ر ب).
- (۲۳) - دوست داشتن. (ر ب).
- دوستی.
- (۲۴) - دوات. (برهان).
- (۲۵) - ج باعث، برانگیزنده. (ر ب).
- (۲۶) - سرشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۴

پس بمفاد «من قرع بابا و لَجّ ولج» ۱ از باب ابرام ۲، «حلقه کوب در مطلب گشته و التجا» ۳ را [۱] به آستان راستان نواز حضرت سرای عقل شتافت، و نخست طوطی زبان را شکر ۴ شکر ۵ شکر، شگرف ساخت، و بعرض حجاب ۶ حجاب ۷ جلال و بواب ۸ ابواب ۹ اقبال رسانید که: فکرت، پیشه [۲] کسالت پیش گرفته و بر کاهل ۱۰ کاهلی ۱۱ و توانی ۱۲، از ناتوانی سوار آمده و خامه بقباق ۱۳ اسله اللسان ۱۴ شوکت آسا [۳] ۱۵، زبان شکایت تیز و پیراهن کاغذی در بر کرده، بسان

ماتم‌زدگان، از دست زمین و زمان، گریبان [۴] دریده و بر سینه الف کشیده «۱۶» و خوالستان «۱۷»، دست از دهان [۵] برگرفته [۶] «۱۸» خود را به سیاهی زده «۱۹» بجای مداد از دیده اشک «۲۰» شنگرف گون می‌ریزد، تصویب [۷] «۲۱» و ایعاط «۲۲» و تهذیب و ایقاط «۲۳»

[۱] - ط، ندارد.

[۲] - ط، پیشه، ندارد.

[۳] - ط، شوک.

[۴] - ط، گریبان، ندارد.

[۵] - ط، دهن.

[۶] - ط، گرفته.

[۷] - یو، و تصویب.

(۱) - کسی که کوفت دری را و ستهید، درآمد. آقای فروزانفر ذیل این بیت:

چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن که شهبازت کنند

نوشته‌اند: بعضی و از جمله مولانا (دفتر سوم ص ۳۱۹ س ۱۴) آن را حدیث شمرده‌اند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۳) گوید که حدیث نیست. (مآخذ حدیث ص ۲۹) و (رک همان کتاب ص ۱۰۵). این عبارت در حدائق السحر (باب تجنیس مکرر ص ۹ آمده است.

(۲) - مص باب افعال، بستوه آوردن. (ر ب). اصرار.

(۳) - مص باب افتعال، پناه گرفتن. (ر ب).

(۴) - شکار. (برهان).

(۵) - معروف.

و شکر شکر، اضافه مشبه به است بمشبه یعنی شکار شکری را که مانند شکر شیرین است برای طوطی زبان نیکو ساخت (شکر بسیار کرد).

(۶) - ج حاجب، پرده‌دار (ر ب).

(۷) - پرده.

(۸) - دربان.

(۹) - ج باب، در.

(۱۰) - دوش (ر ب).

(۱۱) - سستی، ناتوانی بخاطر فزونی سن.

(۱۲) - مص باب تفاعل مانده و سست گردیدن.

(۱۳) - پرگوی. (ر ب).

(۱۴) - تیززبان و نیز این ترکیب معنی طرف زبان دهد. (ر ب).

(۱۵) - خار.

- (۱۶) - الف بر سینه کشیدن، سینه را با استره چاک زدن (کنوز) و کنایت از شکاف سر قلم است. رک ح ۶ ص ۷۶
- (۱۷) - بر وزن تابستان، دوات سیاهی. (برهان).
- (۱۸) - دست از دهان بر گرفتن، هر چه در دل داشتن بی‌تحاشی گفتن. (کنوز). سر باز کردن.
- (۱۹) - به سیاهی زدن، سیاه پوش شدن بصورت ماتمیان (کنوز).
- (۲۰) - چیزیست که از سیماب و گوگرد سازند و مصوران بکار برند. (برهان).
- (۲۱) - راست گوی دانستن، راست گوی شمردن (ر ب). پسندیدن، پذیرفتن.
- (۲۲) - شارحان این کلمه را پند دادن معنی کرده‌اند، لیکن از ماده وعظ باب افعال استعمال نشده.
- (۲۳) - بیدار کردن، برانگیختن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۵

آنها محول برأی رزین «۱» شماسست، باشد که این سیاه دلان «۲»، حالت منافست «۳» و مناقشت «۴» ترک دهند، و بر طریقه ظریفه طریفه [۱] «۵» و یاری قدم نهند، و آلا من، باری آتش به کالای صبر و سکون زده سر به شیدایی خواهم آورد، و هرآینه آینه‌وار، جلای وطن «۶» خواهم کرد.

«فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ» «۷» نفس لَوَّامه «۸» بسان فتیله شمع بر خود پیچید [۲] و از غایت دلسوزی اشک گرم از دیده فرو ریخت و لب به لبلبه «۹» گشوده

[۱] - ط. ندارد.

[۲] - ط، پیچیده.

(۱) - گرانمایه، سنگین. (ر ب).

(۲) - قلم و دوات.

(۳) - رغبت کردن به چیزی بطریق مبارات (ر ب).

(۴) - باریکی کردن در حساب. (ر ب).

(۵) - شارحان این کلمه را بدین ضبط و بمعنی فرمانبردار شدن آورده‌اند.

(۶) - ترک دیار و وطن گفتن. وطن را ترک گفتن.

(۷) - پس چون آمد او را و خواند بر او داستان را (از آیه ۲۵ سوره قصص).

(۸) - نفسی که آدمی را پس از ارتکاب گناهی نکوهد. (لغد).

(۹) - مهربانی کردن. (لغد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۶

تسلیه را «۱» گفتا [۱] دلا! زاری مکن! ترک دل‌آزاری بکن! دل زاری «۲» همچنان بر وفق عادت، اعادت لابه و زاری و در لابه «۳» حیرت لابه «۴» و بی‌قراری می‌کرد. عقل چون شیوه دلجوئی از نفس و دل‌له «۵» و دل‌لال «۶» دل را بواسطه انقطاع «۷» یاری یاران پدید بدید، او را نیز از غایت رأفت رقت رفت، حالی نفس شفیق را که شقیق «۸» روح، و اعزّ «۹» از ابن بوح [۲] «۱۰» می‌دانست بطلب آمه [۳] و احضار خاطر و خامه فرستاد، و ایشان را به توادع «۱۱» و تحالف «۱۲» ترغیب، و بر عیب [۴] تخالف [۵] «۱۳» و تناکر «۱۴» ترعیب «۱۵» و تعییر «۱۶» و تأنیب «۱۷» کرده، بآئیت صافیة و امحوضه «۱۸» ممحوضه «۱۹» تغییر مخاشنت «۲۰» و

مشاحت «۲۱» داده به فحوای «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» «۲۲» نازع «۲۳» قنازع «۲۴» نزاع «۲۵» و دافع قناذع «۲۶» یراع «۲۷» و اصحاب «۲۸»

[۱]- ط، و لب به لبلبه تسلیه گشوده گفتا.

[۲]- نو، بوح.

[۳]- یو، عت، آمد.

[۴]- عت، ترغیب.

[۵]- عت، تحالف.

(۱)- بخاطر تسلیت، از روی دلجوئی.

(۲)- منسوب به زار، نالان، گریان.

(۳)- سنگلاخ. (لغد از رب و مهذب الاسماء).

(۴)- تضرع، عجز، زاری. (ر ب).

(۵)- اضطراب. (ر ب).

(۶)- اضطراب. (ر ب).

(۷)- بریدن.

(۸)- برادر (ر ب).

(۹)- گرامی تر.

(۱۰)- فرزند تنی. (ر ب).

(۱۱)- مص باب تفاعل، با هم آشتی کردن (ر ب).

(۱۲)- پیمان بستن و سوگند خوردن با یکدیگر (ر ب).

(۱۳)- با یکدیگر خلاف کردن (نف).

(۱۴)- با همدیگر دشمنی ورزیدن (ر ب).

(۱۵)- مص باب تفعیل، ترسانیدن (ر ب).

(۱۶)- مص باب تفعیل سرزنش کردن. (ر ب).

(۱۷)- سرزنش کردن. (ر ب).

(۱۸)- پند خالص از غرض و از تهمت (ر ب).

(۱۹)- بی آمیغ، خالص. (ر ب).

(۲۰)- درشتی (ر ب).

(۲۱)- دشمنی (ر ب).

(۲۲)- و برکنندیم آنچه در سینه‌های آنان بود، از کینه.

(از آیه ۴۱ سوره اعراف).

(۲۳)- افا، برکننده. (ر ب).

(۲۴) - ج قنزع بهضم اول موی گرداگرد سر (ر ب). بلا (ر ب).

(۲۵) - ستیزه، جنگ.

(۲۶) - سخن زشت.

فحش. (ر ب).

(۲۷) - قلم.

(۲۸) - این کلمه به هیچ وجه تناسبی با کلمات قبل ندارد و کاملاً زائد بنظر می‌رسد ولی در نسخ موجود است. کنوز آن را ادوات دیگر لوازم تحریر معنی کرده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۷

گردید و جامه مهربانی [۱] از مهربانی «۱» «۲» در پوشانید و ظاب «۳» و طاب [۲] «۴» و طاب «۵» درون حاصل ولوع «۶» و روع «۷» روع «۸» زایل شده، خاطر رسم وفا و وفاق، و راه رفا «۹» ی رفاق «۱۰» گرفت، و حدایق «۱۱» الفت و خرائق «۱۲» زلفت «۱۳» به تازگی «۱۴» تازگی «۱۵» پذیرفت، و مؤایست «۱۶» و مؤابست «۱۷» هیئت مؤانست یافت، و مصاخبت [۳] «۱۸» به مصاحبت و مفارقت به مقارنت، و اختلاط «۱۹» باختلاط «۲۰» و نفرت به قربت [۴]، و بیگانگی به یگانگی و نفاق باتفاق و شقاق «۲۱» باشفاق «۲۲» و تجنب «۲۳» به تحجب [۵] «۲۴» بدل شد. و بدل گفت [۶] هات دواء الانفاس ای دوات الانقاس و هلم الملقاط و القرطاس و قال:

من المحبرة المحبرة للملماس ساعد بنانی واسع فی تزییر بیانی بالزاس «۲۵».

[۱] - یو، مهربانی.

[۲] - یو، و طاب طاب.

[۳] - ط، مصاحنت.

[۴] - ط، قربت.

[۵] - ط، تحنب.

[۶] - نو اضافه دارد، بیا و بیاور تا چه داری. ط، بیا و بیاور آنچه داری.

(۱) - نوعی از جامه لطیف و نازک به غایت خوش قماش باشد. (برهان).

(۲) - محبت، دوستی.

(۳) - ظاب، بانگ، فریاد. (لغد).

(۴) - خوشی.

(لغد ازدهار).

(۵) - پاکی (لغد ازدهار).

(۶) - سوزش، اندوه.

(از لغد).

(۷) - ترس. (ر ب).

(۸) - دل (ر ب).

- (۹) - رفاء، اتفاق، سازواری. (ر ب).
- (۱۰) - مص باب مفاعله، همراهی، ملاطفت.
- (۱۱) - ج حدیقه، باغ.
- (۱۲) - ج خریق، زمین پست علف ناک. آبراهه. آب بی تک که خالی از درخت نباشد (ر ب).
- (۱۳) - نزدیکی (ر ب).
- (۱۴) - از نو، از سر نو.
- (۱۵) - شادابی، خرمی.
- (۱۶) - از ماده ایس، ناامیدی. (ر ب).
- (۱۷) - از ماده ابس، سرزنش کردن، پیش آمدن کسی را بمکروه (ر ب). لکن این باب را قیاسا استعمال کرده است.
- (۱۸) - مص باب مفاعله، بانک کردن، این باب نیز قیاسا استعمال شده.
- (۱۹) - ستهیدن، خشم گرفتن. (ب).
- (۲۰) - آمیزش.
- (۲۱) - دشمنانگی، خلاف. (ر ب).
- (۲۲) - مهربانی (ر ب).
- (۲۳) - دوری، دور شدن (ر ب).
- (۲۴) - دوستی نمودن. (ر ب).
- (۲۵) - بیار داروی جانها، یعنی دوات مرکب را و گفت (رو گرداند) از دوات آراسته به قلم، یاری ده انگشت مرا! و بکوش در نوشتن بیان من به سر! (انتهی) این عبارت از کلمه قال تا ملماس، خالی از اضطراب و تشویش نبوده و به سیاق عبارت عربی نیست، لیکن در چهار نسخه چنین است و کنوز که همه جا مواضع مشکوک را به سلیقه خود تصحیح می کند چنین نوشته است: و قال للمحبرة المحبرة و الملماس ساعد ...
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۸
- مزبر «۱» مزیر «۲» بشوق شوق [۱] «۳» انگشت قبول بر دیده و قدم براه مفاوضت «۴» و [۲] مفاوصت «۵» نهاده، فاتحه «۶» کار را از روی اخلاص به دعای «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» «۷» رطب اللسان «۸» گشته گفت مصرع:
- از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن «۹»
- «سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» «۱۰» دوات نیز ادوات ادو «۱۱» و آلات الو «۱۲»، بدور افکنده، گرد کدورت را که از خاطر و خامه، خامه خامه [۳] «۱۳» در خاطر داشت بر افشانند و بدین معنی خط در داد «۱۴» و بحکم «اشْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» «۱۵»، و خطاب «أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفْ مَا صَبَّحُوا» «۱۶»، بی مداهنه «۱۷» به مهاده «۱۸» دهان بر گشاد و تسویفی «۱۹» که با وصف

[۱] - ط، شوقت.

[۲] - ط، و ندارد.

[۳] - ط، خامه و خامه.

- (۱) - قلم. (ر ب).
- (۲) - توانا در کار. (نف).
- (۳) - دراز بالا. (ر ب). کنوز این دو کلمه را مقدم و مؤخر نوشته است (شوق بشوق) در این صورت شوقب صفت مزبر و عبارت رساست، لیکن در نسخ چنان نیست.
- (۴) - انبازی. برابری کردن در کار و سخن و جز آن. (ر ب).
- (۵) - بیان کردن سخن. (ر ب).
- (۶) - آغاز.
- (۷) - پروردگار من فراخ کن سینه مرا و آسان کن کار مرا و بگشا گره را از زبان من (آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره طه).
- (۸) - ترزبان، گویا.
- (۹) - گویش چه گفت گفت ار خوانی و گر برانی از دوست ... (ابن یمین) از امثال و حکم.
- (۱۰) - زود باشد بیابی مرا اگر خدا خواهد شکیا و نافرمانی نکنم ترا در هیچ کاری. (آیه ۶۸ سوره کهف).
- (۱۱) - فریفتن (ر ب).
- (۱۲) - تقصیر. درنگ (ر ب).
- (۱۳) - خامه، تل، خامه خامه، تل تل.
- (۱۴) - خط دادن، سند دادن، حجت دادن. رضایت دادن (حواشی). اقرار کردن بکمال چیزی (بهار عجم).
- (۱۵) - درآوردست خود را در گریبان خود، بیرون آید سپیدی درخشنده نه از بیماری پیسی (از آیه ۳۲ سوره قصص).
- (۱۶) - بیفکن چیزی را که در دست راست تو است فرومی برد آنچه ساخته‌اند (از آیه ۷۲ سوره طه).
- (۱۷) - ظاهر کردن خلاف باطن و خیانت نمودن (ر ب).
- (۱۸) - آشتی کردن با هم (ر ب).
- (۱۹) - تأخیر انداختن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۱۹

تشویق در تسویق «۱» آن بظهور می‌پیوست [۱]، و املائی «۲» که در املاء «۳» آن واقع می‌شد، مندفع گشت. و برقع «۴» عوایق «۵» و بواهد «۶»، از چهره عواتق «۷» و نواهد «۸» مطلوب مرتفع.

پس اندیشه دوراندیش و صوصه «۹» و سوسه و وشوشه «۱۰»، از عارض ضمیر برانداخته [۲] به هوای وصل معشوق مراد مع [۳] شوق مزداد «۱۱»، بی‌مسامحت «۱۲» به مسامحت «۱۳» پرداخت «کَمَشْ ذَلَاذِلَه» «۱۴»، و ضمیر محبوب از روی حجاب «۱۵» حجاب «۱۶» معذرت را معذار «۱۷» عذار یاوه‌سرایی ساخت [۴]. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» «۱۸» و طبع لثق «۱۹» خلق «۲۰»، و ذهن زهق «۲۱» ذلق «۲۲»، با کلک زعق «۲۳» طلق «۲۴» از مداد عقب «۲۵» رنق «۲۶»، بر بیاض «۲۷» لهق «۲۸» یقق «۲۹»،

[۱] - ط، نو، پیوست.

[۲] - ط، برانداخت.

[۳] - ط، دمغ.

[۴] - ط، ندارد.

- (۱) - راندن. (المنجد).
- (۲) - تأخیر. (ر ب).
- (۳) - نوشتن.
- (ر ب).
- (۴) - نقاب.
- (۵) - ج عائق، مانع.
- (۶) - بلاها و سختیها (ر ب).
- (۷) - ج عاتق، دختر نوجوان یا دختر نوبالغ. (ر ب).
- (۸) - ج ناهده، زن برآمده پستان. (ر ب).
- (۹) - نقاب بر بالای بینی. (لس).
- (۱۰) - سخن که فهم نشود. سخن آهسته. سبکی (لس).
- (۱۱) - با شوقی افزون.
- (۱۲) - درنک، کندی، تساهل.
- (۱۳) - آسانی کردن با کسی (ر ب). جوانمردی.
- (۱۴) - برید اطراف دامن آن را. مثلی است و برای کسی آرند که در کار خود آماده و کوشا باشد. کمش در (ر ب) از باب نصر
ینصر بمعنی بریدن اطراف آمده و در (مجمع الامثال) به تشدید م (باب تفعیل) ضبط شده ولی در رب و لس باب تفعیل آن بمعنی
مناسب با متن بکار نرفته است.
- (۱۵) - بازداشتن (ر ب).
- (۱۶) - پرده. (ر ب).
- (۱۷) - پرده. (ر ب).
- (۱۸) - بلکه آدمی بر نفس خویش بیناست و اگر چه القا کند (برانگیزد) عذرهای خود را (آیات ۱۴ و ۱۵ سوره القیامه).
- (۱۹) - زیرک و ماهر در کار (ر ب).
- (۲۰) - خوش خوی (نف).
- (۲۱) - پیشی گیرنده، سبقت گیرنده (از ر ب).
- (۲۲) - تیز (ر ب).
- (۲۳) - ترسنده در حالت نشاط (ر ب).
- (۲۴) - تیز (ر ب).
- (۲۵) - خوشبو.
- (۲۶) - تیره (ر ب).
- (۲۷) - سپیدی.
- (۲۸) - سخت سپید (ر ب).
- (۲۹) - نیک سپید (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۰

مطلب نگار گشت. و خاطر بیهوده لای، به تمنای «یوجد فی الاسقاط ما لا یوجد فی الاسقاط» «۱». و سوق «۲» شوق، بعزم سوق «۳» سوق «۴» سخن پردازی حمل مطیبه «۵» همت نموده، درای [۱] «۶» هرزه درایی بر گردن زامله «۷» امل «۸» بست. «قد وضع الحلس علی بکر علط» «۹» و بیای توکل «کالحادی و لیس له بعیر» «۱۰» با رکبه «۱۱» طرقاء «۱۲» و دیده زرقاء «۱۳» قدم فرسای این تلعه «۱۴» برقاء «۱۵» و طلعه «۱۶» خرقاء «۱۷» گشته، حصبات «۱۸» و حصیاتی «۱۹» که از دشت بیاض «۲۰» بی سوادى التقاط «۲۱» نموده بود با عدم ربط در خیط «۲۲» خبط «۲۳» و حبط «۲۴» ارتباط داده آن را به «درّه نادره» موسوم ساخت. امید که از فیض انظار اهل نظر هم سلک گوهر شاداب و مس روی «۲» اندود این مسکین از مس اکسیر بکیمیای اصلاحشان زر ناب گردد.

[۱] - یو، ندارد.

(۱) - یافت می شود در خطای سخن، آنچه یافت نمی شود در کالای نبیره.

(۲) - ج وسق بفتح یا کسر اول، بار شتر. (ر ب).

(۳) - بازار.

(۴) - راندن (ر ب).

(۵) - بارگی (اسب). (ر ب). اسپ پالانی.

(۶) - زنگ، جرس.

(۷) - شتر که رخت و توشه دان بر وی نهند (ر ب).

(۸) - آرزو.

(۹) - همانا نهاده است گلیم سطر را بر شتر بچه بی مهار (از ر ب). این مثل را برای کسی زنند که دعوی دانشی کند که ندارد (حاشیه یو).

(۱۰) - مانند حدی خوان (آوازه خوان شتران را) که او را شتری نیست. این مثل برای کسی زنند که بدانچه از آن او نیست نازد (مجمع الامثال) میدانی.

(۱۱) - زانو. (ر ب).

(۱۲) - مؤنث اطرُق، سست زانو، کج ساق. (ر ب).

(۱۳) - مؤنث ازرق، نابینا (ر ب).

(۱۴) - پاره بلند از زمین و پشته و نشیب (ر ب).

(۱۵) - خاک با سنگ و ریگ و گل در آمیخته (ر ب).

(۱۶) - واحد طلع، زمین پست و هموار یا پشته ناک (از ر ب).

(۱۷) - زمین (ر ب).

(۱۸) - ج حصه بفتح اول تا سوم، سنگریزه. (ر ب).

(۱۹) - ج حصی، سنگریزه. (ر ب).

(۲۰) - ر ک ح ۱۴ ص ۴۱.

(۲۱) - بر گرفتن چیزی.

(۲۲) - رشته.

(۲۳) - بی‌انتظامی (ر ب).

(۲۴) - بطلان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۱

شعر:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند؟ فی زخرف القول تزیین لباطله و الحقّ قد یعتبریه سوء تعبیر «۱»
تقول هذا مجاج النحل تمدحه و ان ذممت ثقل قی الزّنا بیر. «۲» تَمَّت الدَّيْبَا جَهْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ حَسَن تَوْفِيقِهِ وَ السَّلَام. [۱]

[۱] - این عبارت تنها در ط، موجود است.

- (۱) - در آرایش دادن کلام زینتی است باطل آن را و حق گاهی فرومی‌گیرد آن را بدی تعبیر
(۲) - می‌گوئی این شهد مگس است آن را می‌ستائی، و اگر نکوهش آن کنی گوئی قی زنبورهاست

در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک الملک [۲] مطلق [۳]

در بیان اختلال [۱] ممالک ایران بتقدیر مالک الملک [۲] مطلق [۳]

«نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءٍ مَا قَدْ سَبَقَ «۱». هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ. فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ» «۲».

مصدوقه [۴] «۳» این سخن حال [۵] امیر ویس غلچه‌ای [۶] «۴» و اسد الله ابدالی «۵» است، که ریاس الامر «۶» به ادعای ریاست، در
حاشیه «۷» ملک به فتنه بفته‌انگیزی برخاسته، آتش [۷] بیداد

[۱] - یو، بواعث و اختلال.

[۲] - یو، ممالک.

[۳] - ط، ندارد.

[۴] - یو، و مصدوقه.

[۵] - یو، حالی.

[۶] - یو، غلجه، غلیجه. نو، غلیجای.

[۷] - یو، و آتش.

(۱) - می‌خوانیم ترا از خبرهائی که همانا گذشته. (از آیه ۹۹ سوره طه).

(۲) - آیا آمد ترا داستان سپاهیان. فرعون و ثمود. (آیه ۱۷ - ۱۸ سوره البروج).

(۳) - راستی. (ر ب) حقیقت.

(۴) - این کلمه در نسخ این کتاب و کتب تاریخ دیگر به صورتهای گوناگون آمده:

غلزه (مجمع التواریخ بتصحیح مرحوم اقبال ص ۳). (مجموع التواریخ گلستانه بتصحیح آقای مدرس رضوی مواضع متعدد). غلجانی،

غلیجانی. علیجانی در نسخ آتشکده آذر و همچنین در نسخ مختلف دره. مؤلف کنوز غلیجانی را غلیزائی نوشته و نام قبیله دانسته است، سپس نویسد: لفظ پشتو است، معنی ترکیبی آن پسر دزد است. آقای دکتر معین در حاشیه برهان از دائرة المعارف اسلامی آرند: غلیچه، در فارسی بمعنی روستایی است و بقومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می‌شود که در «وخان» و «بدخشان» اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند تکلم کنند. (دائرة المعارف اسلام: افغانستان طبع فرانسوی ج ۱ ص ۱۵۷ ستون ۲). سایکس غلیجانی را (خلج) دانسته است. (تاریخ ایران ج ۲ ص ۳۱۴).

(۵) - قبیله‌ای از طوایف افغانستان است که بعداً بدرانی معروف شدند. مؤلف کنوز از تاریخ ملکم آورده است که این نام را ابتدا احمد شاه بسبب خوابی که درویشی درباره او دیده بود بر خود نهاد. سایکس نیز همین را اختیار کرده و گویا مدرک او استنباط ملکم است. ولی ظاهراً این سخن بر اساسی نیست چه موضوع خواب درویش در اواخر ایام نادر و فقط اخبار از پادشاهی او بوده است و سالها پیش از احمد پدران و طائفه او بدین نام معروف بوده‌اند (رجوع شود به مجمل التواریخ گلستانه) (۶) - آغاز کار. (ر ب).

(۷) - کنار، گوشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۳

افروختند، و رایت بداد «۱» افراختند. نخستین امیر ویس بود از [۱] رعاع «۲» قندهار «۳» که در عهد خاقان سعید شهید «شاه سلطان حسین» «۴»، از سوء سلوک ولات [۲] «۵» آن ولایت، و شوک [۳] «۶» شوکت «۷» شکایک [۴] «۸» شاک السّلاح «۹» ایشان شاکی «۱۰»، و با قلب شائک «۱۱» و چشم باکی «۱۲» برای تظلم «۱۳» و عرض دردناکی، بسوی اردوی پادشاهی شتافت. و چون در دربار فلک مماس «۱۴»، معین و مغیثی «۱۵» نیافت، بجانب قندهار عطفه «۱۶» کرده، در معاطف «۱۷» ملک، اول الامر «۱۸»، «ثانی عطفه» «۱۹» گشته، در سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل [۵] «۲۰»، گرگین خان والی را بمکر و کین کشته رایت طغیان برافراشت. «قد لقی ویسا» «۲۱». پس بحوالی و حواشی دست یازیده با ظفر «۲۲» ظفر «۲۳» چهره حسنا «۲۴» ممالک را تخدیش «۲۵»، و مصابقات «۲۶»

[۱] - یو، که از.

[۲] - عت، ولاقا آن.

[۳] - عت، نو، شوکت.

[۴] - عت، شکایت.

[۵] - یو، اوی ئیل. عت ندارد.

نو، مطابق را ندارد.

(۱) - یک یک بیرون آمدن بحرب (ر ب).

(۲) - فرومایه. ناکس (ر ب).

(۳) - نام شهری بافغانستان که به ایالت شامل آن نیز اطلاق شده در ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی و ۶۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول شرقی در ارتفاع ۳۴۶۲ قدم، بین رودهای ترنک و ارغنتاب دارای ۳۱۰۰۰ تن جمعیت (از حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۴) - (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ه. ق).

(۵) - ج والی.

- (۶) - خار. (ر ب).
- (۷) - قدرت (ر ب) اضافه تشبیهی.
- (۸) - ج شکیکه، گروهی از مردم. (ر ب).
- (۹) - با سلاح تمام.
- (۱۰) - گله‌مند.
- (ر ب).
- (۱۱) - خاردار. (ر ب). مجروح. دردمند.
- (۱۲) - گریان.
- (۱۳) - دادخواهی.
- (۱۴) - افا از باب مفاعله، ساینده.
- (۱۵) - افا باب افعال، فریادرس. (ر ب).
- (۱۶) - میل. اسم نوع است از عطف.
- (۱۷) - ج معطف بر گشتنگاه.
- (۱۸) - آغاز کار.
- (۱۹) - متکبر گردنکش. (ر ب). مأخوذ است از قسمت اول آیه ۹ سوره حج: ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... (۲۰) - نام سال دوم از سالهای دوازده گانه مرکب از اود - گاو + ئیل - سال.
- (۲۱) - در مجمع الامثال آرد: لقي فلان ويسا يعني ديد آنچه را می خواست.
- (۲۲) - ناخن.
- (۲۳) - پیروزی.
- (۲۴) - حسناء، تأنیث احسن، زیبا.
- (۲۵) - سخت خراشیدن. (ر ب).
- (۲۶) - ج مصاقبه، استعمال قیاسی از صقب بفتح اول و دوم بمعنی نزدیک.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۴
- آن ضلع «۱» را تا حد [۱] دلخک «۲» و دلارام «۳» از مضافات «۴» مملکت خویش نمود، و با دلارام «۵» مرام [۲] هم آغوش شد. و از منهل «۶» کامرانی جرعه نوش. «إِنَّمَا خَدَّشَ الْخُدُوشَ انوش» «۷» و بعد از آنکه غلیجائی [۳] «۸» از غل «۹»، جهان را بفساد آمیخت، اسد الله ابدالی که در اصقاع «۱۰» و ارباع «۱۱» هرات نشیمن داشت. در سال هزار و صد و بیست و سه [۴] هجری بر مکنون سریره «۱۲» شریره تجاهر، و بر مکیدت «۱۳» باطن، با ظن [۵] «۱۴» باطل تظاهر کرده، عهد بندگی را منحسم «۱۵» و جبل «۱۶» اطاعت را منحسم [۶] «۱۷» ساخت، و بر [۷] قلعه هرات مستولی گشته، آغاز معادات «۱۸» و حقود «۱۹» و بی اندیشه روز معاد اشاعه بیداد قوم «عاد» «۲۰» و «ثمود» «۲۱» نمود. «فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» «۲۲» و بمرور

[۱] - تنها یو، حدود.

[۲] - یو، مراهم.

[۳] - یو، غلجه.

عت، غلیجه. نو، غلجای.

[۴]- یو، عت، هزار و صد و بیست و نه.

[۵]- یو، باطن.

[۶]- ط، منجم.

[۷]- عت، ساخته بر ...

(۱)- سو، بدنۀ، کرانه (لغد).

(۲)- دلارام چنگی (بنقل مجمع التواریخ).

شهرکی است بین جوی ابراهیم و حسن گیلان. (نقشه بغایری)

(۳)- دالهک دهی است نزدیک لنگرا.

(نقشه بغایری).

(۴)- منسوبات، توابع. منضمات.

(۵)- اضافه مقلوب. آرام دل، معشوق.

(۶)- آبخور. جای آب خوردن. (ر ب) آبشخور.

(۷)- مثلی است. خدش اثر بود و اینجا نوشتن مقصود است و انوش فرزند شیث است. یعنی نخستین کس که خط نوشت انوش بود

و این مثل را گاهی زنند که خواهند قدمت چیزی را رسانند (از مجمع الامثال میدانی).

(۸)- ر ک ح ۴ ص ۱۲۲

(۹)- کینه.

(۱۰)- ج صقع بضم اول، کرانه. (ر ب).

(۱۱)- ج ربع بفتح اول، فرودآمد نگاه. جای اقامت (ر ب).

(۱۲)- راز (ر ب).

(۱۳)- مکر.

بدسگالیدن (ر ب).

(۱۴)- گمان.

(۱۵)- شکسته (ر ب).

(۱۶)- ریسمان.

(۱۷)- بریده (ر ب).

(۱۸)- دشمنی.

(۱۹)- ج حقد کینه، و در اینجا فعل به قرینه حذف شده است.

(۲۰)- نام قبیله‌ای که هود پیغمبر بر آنها مبعوث شد.

(۲۱)- نام قبیله‌ای که صالح پیغمبر بر آنها مبعوث شد.

(۲۲)- پس آنان تجاوز کنند گانند (از آیه ۷ سوره مؤمنون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۵

ایام و احوال «۱»، احوال «۲» انام «۳» تغییر یافته، در قصور «۴» دولت قصور [۱] «۵»، و در خلل «۶» کشور خلل «۷»، و کسور «۸» پدید آمد.

گردنان [۲] «۹» و مناکب [۳] «۱۰»، سر از گریبان سرکشی و خلاف [۴]، و دست از خلاف «۱۱» دراز دستی برآوردند، و ادانی و اقاصی [۵]، و اذنان «۱۲» و نواصی «۱۳»، در قلاع «۱۴» و صیاصی «۱۵» و نواحی و قواصی «۱۶»، به دولت والا عاصی گشتند [۶]، گروه اشار از اسرار «۱۷»، اسرار [۷] «۱۸» سرائر «۱۹»، و خباثت دأب «۲۰»، و خیانت ذات، بر اعیان عیان و ظاهر ساختند. و بدگوهران بی‌قیمت، به فتنه بفته‌انگیزی قد و قامت افراختند.

قد قامت القيامة من إفساد هم في الساهرة «۲۱» و صارت «۹» «۲۲» أعين «۲۳» الفتن «۲۴»

[۱]- عت، ندارد.

[۲]- ط، پیش از این کلمه اضافه دارد: عرصه ممالک عرضه مهالك گشت.

[۳]- یو، و، ندارد.

[۴]- ط، خلافت.

[۵]- ط، و اقاصی و ادانی.

[۶]- ط، گشته.

[۷]- ط، را سر از اسرار.

(۱)- ج حول- سال.

(۲)- ج حال.

(۳)- آفریدگان.

(۴)- ج قصر، کاخ.

(۵)- کمی، کوتاهی.

(۶)- ج خلّة بضم اول، دوستی خالص (ر ب).

(۷)- رخنه. (ر ب).

(۸)- ج کسر، شکستگیها.

(۹)- ج گردن سرور. بزرک، صاحب قدرت (برهان).

(۱۰)- ج منکب، بفتح اول و کسر سوم. نقیب قوم. (ر ب).

(۱۱)- آستین پیراهن (ر ب).

(۱۲)- ج ذنب بفتح اول و دوم. دنب، دم. اذنان ناس مردم کم پایه، مردمان حقیر. (لغد).

(۱۳)- ج ناصیه نواصی الناس، اشراف مردم (ر ب).

(۱۴)- ج قلعه.

(۱۵)- ج صیصه، حصار. (ر ب).

(۱۶)- ج قاصیه، کرانه، ناحیه (ر ب).

(۱۷)- ج سر، پوشیده.

(۱۸) - ج سر، راز.

(۱۹) - ج سریره نیت.

(۲۰) - خوی.

(۲۱) - روی زمین (ر ب).

(۲۲) - گردید

(۲۳) - ج عین، چشم.

(۲۴) - ج فتنه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۶

الثَّائِمَةُ «۱» من إيقاظهم «۲» ساهرة «۳» و غلبت سنة «۴» السنَّة «۵» على عيون «۶» الاعيان و انقلبت [۱] «۷» السنَّة «۸» و السنَّة [۲] «۹» في كلِّ مكان و معان «۱۰» و أصلت «۱۱» الدَّهر سَكِينَه «۱۲» على السَّكان «۱۳» مسنونا «۱۴» و مرج «۱۵» حماء «۱۶» البلاد [۳] بالحماء «۱۷» مسنونا «۱۸» و فواغر [۴] «۱۹» الفواقر «۲۰» قد زهرت «۲۱» و عناقد «۲۲» العناء «۲۳» قد ظهرت و خلاف «۲۴» الفتن «۲۵» قد تفتن «۲۶» و شجر «۲۷» الخلاف «۲۸» قد تغصن «۲۹» ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِعَمَهُ أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ «۳۰».

[۱] - یو، و القلب، ط و انقلب.

[۲] - کنوز شنشنه!

[۳] - یو، بلا.

[۴] - ط، فواقر.

(۱) - خوابیده.

(۲) - بیدار ماندن آنان.

(۳) - بیدار.

(۴) - پنیکی.

(۵) - این کلمه را بعض محشیان حادثه معنی کرده‌اند، لیکن چنین معنی برای آن یافت نشد. سنه جز بمعنی مشهور قحطی نیز معنی می‌دهد.

(۶) - ج عین، چشم.

(۷) - دیگرگون شد.

(۸) - روش (ر ب).

(۹) - طبیعت، خوی (ر ب).

(۱۰) - جای باش. منزل (ر ب).

(۱۱) - مفرد مذکر ماضی باب افعال آهیخت. (ر ب).

(۱۲) - سکین، کارد.

(۱۳) - ساکنان.

(۱۴) - تیز شده (ر ب).

- (۱۵) - آمیخت.
- (۱۶) - از حمی. علف زار. (ر ب). مرغزار.
- (۱۷) - گل سیاه و بدبو.
- (۱۸) - سفال شده (ر ب). و این دو کلمه مأخوذ است از آیه شریفه ۲۶. یا ۲۸ از سوره حجر ... مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.
- (۱۹) - ج فاغره، کبابه. یا پیچ نیلوفر (ر ب).
- (۲۰) - ج فاقره، بلا و سختی (ر ب).
- (۲۱) - شکوفه برآورد. و صحیح بدین معنی، از باب افعال است نه ثلاثی مجرد.
- (۲۲) - ج عنقود، خوشه.
- (۲۳) - رنج.
- (۲۴) - نوعی بید (ر ب).
- (۲۵) - ج فتنه.
- (۲۶) - گونه گون شد. (المنجد) شاخ شاخ گشت.
- (۲۷) - درخت.
- (۲۸) - مخالفت.
- (۲۹) - شاخه برآورد. این باب استعمال نشده.
- (۳۰) - این (کیفر) بخاطر آنست که خدا دیگرگون نمی کند نعمتی را که بقومی ارزانی داشت مگر آنکه آنان دیگرگون سازند حال خود را. (از آیه ۵۵ سوره انفال).

در [۱] بیان استیلای افغانه غلجه [۲] «۱» باصفهان نزهت «۲» بنیاد [۳]

در [۱] بیان استیلای افغانه غلجه [۲] «۱» باصفهان نزهت «۲» بنیاد [۳]

«إِرمَ ذاتِ العِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» [۳]. محمود ولد امیر ویس که محتالی «۴» فاجر «۵» و مختالی «۶» فاخر [۴] «۷» و مغتالی «۸» غادر «۹» بود، از کار پدر تجربت آموز [۵] و عزم تخریب امور سلطنت در ضمیر او مرکوز شده بخیال پادشاهی باد شهی «۱۰» غرور به دماغش راه یافت. و هوای صاحب کلاهی «۱۱» بر سرش افتاده، دواعی [۶] «۱۲» خوی فتنه جوی او، رنگ «۱۳» اورنگ و تخت برای او ریخت. در شهر «۱۴» سنه اربع و ثلاثین و مائه بعد الالف «۱۵» از سفیر قضا نوید «ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» «۱۶» شنیده،

[۱] - ط، در، ندارد.

[۲] - نو، غلجای. ط، ندارد.

[۳] - ط، بنیان.

[۴] - یو، غادر.

[۵] - یو، تخریب امور.

[۶] - نو، ط، و داعی.

(۱) - رک ح ۴ ص ۱۲۲.

(۲) - دور از ناخوشی و پژمانی (ر ب).

(۳) - قبیله ارم (عاد) خداوندان قامتهای بلند و استخوان درشت که آفریده نشده بود در شهرها مانند ایشان (در درازی و درشتی جثه). (آیه ۷۶ سوره فجر). و تضمین این آیه به پیروی از مضمون بعضی احادیث است که ارم را نام شهری گفته‌اند که شداد بن عاد ساخت، مقابل بهشت حقتعالی که وصف آن را شنیده بود.

(۴) - حيله گر. (ر ب).

(۵) - گناهکار.

(۶) - متکبر. (ر ب).

(۷) - نازنده. بالنده. و این دو کلمه مأخوذ است از آیه ۱۷ سوره لقمان: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَلٍ فَخُورٍ.

(۸) - به ناگاه کشنده. (ر ب).

(۹) - بی‌وفا (ر ب).

(۱۰) - آزمندی (ر ک رب).

(۱۱) - سلطنت، پادشاهی. (لغد).

(۱۲) - ج داعی. خواهنده. خواننده. (ر ب).

(۱۳) - طرح. نقش.

(۱۴) - ج شهر، ماه.

(۱۵) - ۱۱۳۴.

(۱۶) - این روز بیرون شدنست.

(از آیه ۴۱ سوره ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۸

از [۱] ملک قندهار بر مرکب [۲] خروج «۱» مملکت‌گیری مرتکب «۲» و بایفساد و افتان [۳] «۳» مرتکب «۴» شد. نخست قلعه کرمان را محط «۵» وفود «۶» استیلا، و محاط «۷» جنود «۸» استعلاء «۹» و منزل نزول نوازل «۱۰» و محلّ حلول نوایب «۱۱» ساخته، از کرمان با فوجی «أقوی من نملء» [۴] «۱۲» و «أغوی من غوغاء» «۱۳» و «أجرد من جراد» «۱۴»، جرد «۱۵» عزیمت را بجانب اصفهان عنان‌گرای ساخت [۵].

اعیان دولت پادشاهی که بعبادت قدیم، «وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ» «۱۶» کمان گمان آمدن [۶] خصم را به گوشه نسیان و خدنگ دوراندیشی را بکیش غفلت کیشی و عصیان، و سپر حزم [۷] «۱۷» را به پشت سر و از سر هوای مغفر «۱۸» انداخته از

[۱] - یو، و از.

[۲] - نو، ط بمرکب.

[۳] - ط، افتنان.

[۴] - ط، النملء.

[۵] - عت، نو، ساخته.

[۶] - عت، آمدند.

[۷]- عت، سر حزم.

(۱)- اضافه سببی.

(۲)- بر نشیننده (ر ب).

(۳)- در فتنه انداختن.

(۴)- گناه ورزنده (ر ب).

(۵)- منزل (ر ب). فرود آمد نگاه

(۶)- ج وفد، آینه (ر ب). و مقصود لشکریان اند.

(۷)- جای گرداگرد بر آورده شده بر مردم (ر ب).

(۸)- ج جند، سپاه.

(۹)- برتری جستن.

(۱۰)- ج نازل، بلای سخت (ر ب).

(۱۱)- ج نائبه، مصیبت و کار دشوار. (ر ب).

(۱۲)- نیرومندتر از مور، بدان جهت که هیچ موجودی برابر سنگینی خود بار نتواند برد و مورچه هسته خرما را که از آن سنگین تر است می برد. (مجمع الامثال میدانی).

(۱۳)- میدانی این مثل را: اغوی من غوغاء الجراد ضبط کرده است.

و نویسند غوغا نام ملخ است، آنگاه که انبوه شده و درهم رفته باشند پیش از آنکه بپرند و گفته اند غوغا چیزیست شبیه مگس، لیکن نمی گزد و آزار نمی رساند ... (مجمع الامثال) و مقصود انبوهی لشکر است.

(۱۴)- خورنده تر از ملخ و یا بی ثبات تر از ریگزاری در نجد که چیزی نمی رویاند، چنانکه میدانی نوشته است.

(۱۵)- شاید ج اجرد، بمعنی اسب کوتاه و تنک موی و در این صورت، اضافه مشبه به است به مشبه و ممکن است بفتح اول باشد، بمعنی گروه سواران که برای جنگ دشمن جدا کرده شوند، لکن در این صورت کلمه عزیمت نامناسب است.

(۱۶)- و کیست که این داستان را دروغ خواند. (از آیه ۴۴ سوره القلم).

(۱۷)- دوراندیشی.

(۱۸)- خود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۲۹

اشاره «قبل الزمء تملأ الكنائن» «۱» غافل بودند، و از قدراندازی «۲» قضا و سهام «۳» قسی «۴» چرخ که «الرامی الكنانة بالنبل» «۵» صفت داشت ذاهل «۶». آن دم [۱] از سکر «۷» باده غرور هوشیار [۲] و با خاطر مدهوش یار ند «۸» و اضطرار گشته به تهیؤ [۳] «۹» اسباب دفاع پرداختند، و جمی غفیر «۱۰» و جمعی کثیر از بیاز ره «۱۱» را با رماح «۱۲» و جشیر «۱۳» و سلاح و جفیر «۱۴» بجلد تجلد «۱۵» در آورده، هریک را کبخنداء [۴] «۱۶» فی جلد سبنتاء [۵] «۱۷» گرگوش و کرک «۱۸» فش ساختند «لبسوا جلد التمر [۶] «۱۹».

[۱]- ط، اندام.

[۲]- یو، هوشیاری.

[۳]- عت تهاط، تهیه.

[۴]- عت کنجدا، ط، کنجدات.

[۵]- عت سنتیاء، ط، سنباب.

[۶]- عت اضافه دارد: شعر.

(۱)- پیش از تیر انداختن پر می‌شود تیردان یعنی پیش از حادثه باید به چاره‌جویی پرداخت.

(مجمع الامثال میدانی).

(۲)- قادرانداز، کمانداری که تیر او خطا نکند (برهان)

(۳)- ج سهم، تیر.

(۴)- و بضم اول نیز، ج قوس، کمان. (ر ب).

(۵)- تیراندازنده به تیر، تیردان را و آن کنایت از مهارت در تیراندازی است.

(۶)- فراموشکار (ر ب).

(۷)- مستی.

(۸)- پشیمانی.

(۹)- فراهم آوردن.

(۱۰)- جم غفیر، گروه بسیار.

(۱۱)- کشاورزان (ر ب).

(۱۲)- ج رمح، نیزه.

(۱۳)- تیردان چرمین.

(۱۴)- تیردان چرمین که در آن چوب نباشد. یا تیردان چوبی بی‌چرم. (ر ب).

(۱۵)- بتکلف چابکی کردن (ر ب). جلادت نمودن، خود را شجاع وانمودن.

(۱۶)- زن تمام ساق کامل اندام و ساق پرگوشت (ر ب).

(۱۷)- پلنگ. (ر ب).

(۱۸)- کرگدن (برهان).

(۱۹)- پوشیدند پوست پلنگ را. مثلی است که در مورد اظهار دشمنی زنند. در مجمع الامثال لسبت له جلد النمر بصیغه متکلم ضبط

شده و از معاویه آرد که یزید را گفت: البس لابن الزبیر جلد النمر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۰

یا باری القوس بریا لست تحسنها لا تفسدنھا و اعط القوس باریھا «۱» و زمانه بلسان حال و «ربّ حال افصح [۱] من لسان مقال» «۲»

تبیین این اقوال کرد:

شعر:

فقد یظنّ شجاعاً من به خرق فقد یظنّ جبانا من به زعم «۳» انّ السّیّاح جمیع النّاس یحمّله و لیس کل ذوات [۲] المخلّب السّبع «۴» و

در [۳] چهار فرسخی شهر در موضعی مشهور به جلون آباد «۵» التفاف [۴] «۶» لفوف «۷» و استواء «۸»، صفوف و انتضاء [۵] «۹»

سیوف «۱۰» نمودند، و از [۶] بوارق «۱۱» توپ و تفنگ صاعقه بار، بر اصحاب «۱۲» رعد و برق، ارعاج [۷] «۱۳» برق ولوف «۱۴»

نمودند. خورشید

[۱]- نو، افسح.

[۲]- ط، ودات.

[۳]- یو، در

[۴]- ط، التفات.

[۵]- یو، انتظاء، نو، انتفاء.

[۶]- یو، از.

[۷]- ط، ازعاج.

(۱)- ای کمان تراش که نیک نمی دانی آن را! تبه مساز آن را و کمان را به تراشیده آن بده. مثلی است جاری و برای کسی زنند که انجام کاری را بعهده گرفته و نیکو نمی داند.

(۲)- چه بسا حالتی که گشاده زبان تر از زبان گفتار است.

(۳)- گاهی مرد درشت خو را شجاع انگارند و گاهی مردی را که لرزه بر او افتاده است ترسو پندارند

(۴)- همانا ساز جنگ را همه مردم برمی دارند ولی هر چنگال داری درنده نیست. این ابیات از متنبی است.

(۵)- گلناباد دهکده‌ای است در ۱۱ میلی اصفهان (سایکس). گیلان آباد (نقشه بغایری) ...

(۶)- درهم پیچیدن (ر ب).

(۷)- ج لف بکسر اول، قوم گردآمده از هر جای (ر ب).

(۸)- آراستن.

(۹)- برکشیدن شمشیر. (ر ب).

(۱۰)- ج سیف، شمشیر.

(۱۱)- ج بارقه، ابر با برق. (نف. المنجد) بارق ابر با برق. (ر ب). ج بوارق (نف) مجازا بمعنی برق استعمال شده.

(۱۲)- ج صاحب، خداوند و از اصحاب رعد و برق مقصود سپاه اصفهان است که ظاهری آراسته و مجهز داشتند و از شجاعت و جنگ آوری خالی بودند.

(۱۳)- پی هم درخشیدن برق. (ر ب).

(۱۴)- برق پی درپی درخشنده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۱

طالع قزلباشیه «۱» منکسف «۲» و سرّ «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» «۳» منکشف «۴» گشته، ماهیچه «۵» رایت [۱] «۶» اقبالشان که بدرآسا آسمان سا [۲] بود «۷» زمین فرسا «۸» گردید، و جمعی از سران دولت در دست افاغنه از پا در آمده بقیه پشت بدادند، و این واقعه روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی [۳] سنه [۴] هزار و صد و سی چهار مطابق اودئیل [۵] «۹» اتفاق افتاد.

بدیهیست که هر که را سیف «۱۰» مغمود «۱۱» و تیغ در جفون «۱۲» است، فرق مغمود «۱۳» و خار در جفون «۱۴» است. پس محمود از زنده رود گذشته [۶] در فرح آباد «۱۵» توقف و جمیع ارباب «۱۶» و رساتیق «۱۷» و دساگر [۷] «۱۸» و رزادیق «۱۹» را تصرف کرد. [۸]

[۱]- ط، رایات.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- ط، جمادی الاول.

[۴]- یو، سنه ندارد.

[۵]- یو، اوی‌ئیل.

[۶]- عت، گذشت.

[۷]- عت، نو، دساکیر.

[۸]- یو، نو، ط کرده.

(۱)- قزلباش مرکب از دو کلمه قزل- سرخ+ باش- سر مجموعاً: سر سرخ. نام طوائفی است که با سلطان حیدر و پسر او شاه اسماعیل اول در ترویج مذهب شیعه و تأسیس سلطنت صفویه همکاری کردند. این نام بخاطر کلاه سرخشان که آن را تاج قزلباش می‌گفتند بدانها داده شد. در دوره صفویه مقامات مهم و مشاغل عالی را این طایفه در دست داشتند. لکن شاه عباس اول اقتدار آنها را درهم شکست و منصب‌های بزرگ را از ایشان گرفت و بتدریج کار آنان از رونق افتاد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای نصر الله فلسفی ج ۱ ص ۱۵۹ به بعد

(۲)- گرفته. (ر ب).

(۳)- گاهی که خورشید بی‌نور شود (آیه ۱ سوره و الشمس)

(۴)- آشکار.

(۵)- مهچه رک ح ۱۸ ص ۱۵.

(۶)- پرچم.

(۷)- افراشته. برپا. بلند.

(۸)- سرنگون.

(۹)- رک ح ۲۰ ص ۱۲۳.

(۱۰)- شمشیر.

(۱۱)- امف، در نیام. در غلاف.

(۱۲)- ج جفن بفتح اول و سکون دوم، نیام شمشیر. (ر ب).

(۱۳)- امف، عمود خورده (ر ب).

دردناک (ر ب).

(۱۴)- ج جفن بفتح اول و سکون دوم، پلک چشم.

(۱۵)- دهی است از بخش سمیرم شهرستان شهرضا (فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۱۶)- ج ریف بکسر اول، زمین با کشت. (ر ب).

(۱۷)- ج رستاق بضم اول، معرب روستا.

(۱۸)- ج دسکره بفتح اول و سوم، مطلق شهر (برهان). ده. معبد نصاری. (ر ب).

(۱۹) - ج رزداق بضم اول و سکون دوم، روستا، معریست. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۲

نصارای [۱] جولاهه، نخست از بیم صولت افغان ترسا «۱» گشته با مخالفت ادیان «۲»، ادیان «۳» موافقت و انتصار [۲] «۴» با او جولان دادند، و او به تسخیر اصفهان عزم قاصر مقصور، و هشت ماه آن ملک [۳] را سپاه [۴] غیر محصور «۵» محصور «۶» ساخت [۵]. شهر «۷» ماه «۸» آفت سرار «۹» و ماه «۱۰» شهر «۱۱» انخساف «۱۲» و انکدار «۱۳» یافته، تمامی مسارب «۱۴» و مشارب «۱۵» و مراتع «۱۶» و مراتع «۱۷» محط «۱۸» رحال [۶] «۱۹» و محط «۲۰» رجال آن گروه گشت و کار جهانبان [۷] جهانبان پناه تباہ آمد.

[۱] - ط، و نصارای.

[۲] - یو، انتظار.

[۳] - نو، ط، مملکت.

[۴] - عت، یو، با سپاه

[۵] - نو، ساختند.

[۶] - عت، محبط حال.

[۷] - نو، جهان.

(۱) - ترسان.

(۲) - ج دین، شریعت. آئین.

(۳) - چاروای دونده (نف. برهان). و ادیان موافقت، اضافه تشبیهی است.

(۴) - یاری.

(۵) - بی شمار.

(۶) - محاصره شده. گرداگرد گرفته.

(۷) - ماه هلالی ماه. یک دوازدهم سال.

(۸) - مملکت (برهان).

(۹) - آخرین شب از ماه (ر ب). و مقصود اینست که روزهای کشور تاریک شد.

(۱۰) - قمر. مقابل خورشید.

(۱۱) - بلد، و مقصود شهر اصفهانست.

(۱۲) - گرفتن.

گرفتگی.

(۱۳) - فرود آمدن ستاره (ر ب). تیرگی، تیره گشتن.

(۱۴) - ج مسربه بفتح اول و سوم چراگاه. (ر ب).

(۱۵) - ج مشربه بفتح اول و سوم، زمین نرم همیشه گیاه. آبخور بر جوی یا عام است. (ر ب).

(۱۶) - ج مربع بفتح اول و سوم، جای اقامت در ایام بهار.

(۱۷) - ج مرتع بفتح اول و سوم، چراگاه.

(۱۸) - منزل. (ر ب).

(۱۹) - ج رحل، پالان شتر و جای باش مرد و رخت و اسباب همراهی. (ر ب).

(۲۰) - اسم مکان قیاسی از خط، خط کشیدن برای بنا (ر ک رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۳

لا تعجبوا من صید صعوة بازیا إِنَّ الاسود تصاد بالخرفان [۱] «۱» قد غرقت املاک [۲] حمیر فاره «۲» و بعوضه قتلت بنی کنعان «۳» بعد از وقوع این امر امّ «۴» امرا «۵» مرایای «۶» ضمائر «۷» را نقش‌پذیر صور اختلاف و وساوس «۸» ساختند. «رکبوا بیتیات الطرق و ترهات البسابس» «۹» و عاقبت بارقاع «۱۰» ارتفاع «۱۱» اقتراع «۱۲»، و به مسایرت «۱۳» شاهزاده والاگهر «طهماسب میرزا» «۱۴» اجماع و ازماع «۱۵» کرده، چون هر زمان از تشدید زمانه کسری به دولت ممدود ضم «۱۶» می‌شد، با عزم جزم شاهزاده را بولایت عهد نصب کرده بولایت کاشان فرستادند.

[۱] - ط، الخرفان.

[۲] - عت، املاک.

(۱) - شگفت مدارید از شکار کردن سنگانه باز را. همانا شیران شکار می‌شوند به برها.

(۲) - همانا غرقه کرد ملکهای حمیر را موشی. اشاره است به داستانی که مفسران ذیل آیه ۱۵ سوره سبا نوشته‌اند. ر ک تعلیقات.

(۳) - و پشه‌ای کشت فرزندان کنعان را، اشاره است به داستان نمروود. ر ک تعلیقات.

(۴) - تلخ‌تر. سختی. (ر ب).

(۵) - ج امیر.

(۶) - ج مرآت، آینه. (ر ب).

(۷) - ج ضمیر، نهاد

(۸) - ج وسوسه.

(۹) - برفتند به کوره‌راه‌ها و در افتادند بباطل.

(۱۰) - ج رقعہ بضم اول نوشته موجز. (ر ب).

(۱۱) - باک داشتن (ر ب) و مجموع این دو کلمه بیم و اهتمام معنی دهد گویند: ما ترتع یا فلان برقاع، یعنی باک نداری و مقصود مؤلف اینست که حرکت دادن طهماسب میرزا از روی اهتمام بود.

(۱۲) - قرعه کشیدن. بر گزیدن (ر ب).

(۱۳) - حرکت کردن ولی این کلمه در لغت بمعنی برابر رفتن با کسی بکار رفته.

(۱۴) - فرزند شاه سلطان حسین. سلطنت ۱۱۳۵-۱۱۴۴ ه. ق.

(۱۵) - عزم بر کاری کردن (ر ب).

(۱۶) - لطف تناسب تشدید، کسر، ممدود، ضم، آشکارست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۴

«فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» «۱».

در اصفهان که ابد الآباد «۲» آباد باد، باد بلا وزیدن گرفته غلاء «۳» غله و غلّو «۴» غلا «۵» علاوه «۶» و علاوه «۷» علت شد، و شدت

نوع «۸» نوعی آثار «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» [۱] «۹» ظاهر کرد [۲] که از فقدان قوت، قوت فوت گشته آکل و مأکول از آکل مأکول که بقای ابدان بدان موکول است، حرمان «۱۰» گزیدند، و سپاهان «۱۱» سپاهان «۱۲» که از انعام نوال «۱۳» دولت ابد منوال «۱۴» «وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» «۱۵» حسن مأکل [۳] «۱۶» و مطعم «۱۷»، مطعمشان «۱۸» بود، از [۴] طمع «۱۹» طمع بریدند.

[۱]- جز یو، در تمام نسخ، که عسی الله ...

[۲]- ط، گشت.

[۳]- یو، باکل.

[۴]- نو، که از.

(۱)- پس شاید خدا بیاورد گشایشی یا فرمانی از نزد او. (مأخوذ از آیه ۵۷ سوره مائده).

(۲)- همیشه.

(۳)- گرانی.

(۴)- درگذشت از حد (ر ب).

(۵)- گرانی.

(۶)- آنچه زیاده باشد بر هر چیز. (ر ب).

(۷)- سرباری (ر ب).

(۸)- تشنگی (ر ب. اقرب). لیکن در اینجا بمعنی گرسنگی، از اتباع جوع استعمال شده و ظاهراً خطاست.

(۹)- نه فربه کند و نه کفایت کند گرسنگی را (آیه ۱۰ سوره غاشیه).

(۱۰)- بی بهره ماندن.

(۱۱)- سپاهیان.

(۱۲)- اصفهان.

(۱۳)- دهش. عطا. (ر ب)

(۱۴)- نورد بافنده. و هم علی منوال واحد یعنی بر یک نوردند در خوی و جز آن (ر ب).

(۱۵)- و نیست آنان را جز او مددکاری (از آیه ۱۲ سوره رعد).

(۱۶)- طعام و خوردنی (ر ب).

(۱۷)- خوردنی.

(۱۸)- چیزی که در آن طمع کنند. (ر ب).

(۱۹)- مرسوم لشکر. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۵

از [۱] جور مخاصمان «اصم الله صدام» «۱» بجای تسجاع «۲» فواخت «۳» آواز صدا «۴» و صدای بوم، از بوم و بر آن ملک ویران برخاست و کنگرهای «۵» جغد «۶» و جغدهای «۷» کنگره «۸» در سراهای بی‌بانی و بناهای بی‌بانو [۲] خطاب «این بانوک» «۹» سراییدن گرفت. غراب [۳] در عزای شکم سیاه پوشیده بقول زاغ «۱۰» نوحه آغاز کرد و زاغ نان کلاغ «۱۱» را غراب البین «۱۲» گفته به لحن بانگ عنقا «۱۳» شیون در کشید.

یظـل غرابـها [۴] ضـرم شـذا [۵] شـج [۶] بـخـصـومـه الـذئـب [۷] الشـنـون «۱۴»

[۱] - ط، و از

[۲] - و بهناهای بی‌نو.

[۳] - عت، عزای.

[۴] - در تمام نسخ غرابه.

[۵] - عت، شده

[۶] - یو شبح. ط. شجا.

[۷] - یو، عت، ذنب.

(۱) - هلاک گرداند خدا آنان را. (ر ب).

(۲) - بانگ کردن. با مراجعه به فرهنگ‌های متعدد، این صیغه دیده نشد، شاید بقیاس تذکار و تکرار استعمال شده است.

(۳) - ج فاخته (ر ب).

(۴) - چنین است در همه نسخ، ولی صحیح آن صدی است و آن بوم نراست و بزعم مردم جاهلیت پرنده‌ایست که از سر کشته برآید چون پوسیده گردد (ر ک. ر ب).

(۵) - بوم. (برهان).

(۶) - کنگره قلعه و حصار (برهان).

(۷) - بومان.

(۸) - آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه سازند. (برهان) شرفه.

(۹) - کجایند برآوردگان تو.

(۱۰) - قولی است در موسیقی (برهان).

(۱۱) - ر ک ح ۱۱ ص ۹۲.

(۱۲) - زاغ پیسه یا سرخ منقار و پا (ر ب).

(۱۳) - عنقا نام آهنگی است از آهنگ‌های موسیقی (لغد).

(۱۴) - بسر می‌آورد روز را غراب آن درحالی که سخت است گرسنگی او (جمله آخر مصراع ضرب المثل است) اندوهناک است به دشمنی گرگ گرسنه. در تاج العروس این بیت را به طرمح نسبت داده است و معلوم نیست طرمح بن الجهم است یا طرمح بن حکیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۶

و اهل محلات از محل خود کوچ کرده کوچ «۱» در جایشان مستوکر [۱] «۲» و طیور فارغ‌بالی متطایر «۳» آمد. «خرابان ارض صقرا أملت [۲]» «۴» و عموم مأکولات «أعز من العنقاء المغرب» «۵» گشته، کار به جایی رسید [۳] که سی روز ایام هر ماه را [۴] سیمرغ «۶» قله قاف قحطی می‌توانست گفت، و شدت عنقا «۷» بحدی انجامید که درباره اهل شهر بمثل «طارت بهم العنقاء» «۸» تمثل می‌توانست جست. «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. وَ نَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ» «۹» و بیوت «۱۰» عالی «۱۱» حاویه «۱۲» آثار «خاویه علی عروشها» «۱۳»، و آئینه خانه‌های دلنشین از این واقعه صورت‌نمای معنی «واقعه علی عرسها» «۱۴» و عروسها»

گشته آن عرصه پرخروش

[۱]- عت، مستور کرد.

[۲]- یو این جمله را ندارد

[۳]- یو، از این کلمه تا کلمه بحدی، ندارد.

[۴]- عت، را ندارد.

(۱)- جغد. (برهان).

(۲)- آشیانه گیر.

(۳)- افا باب تفاعل، پراکنده (ر ب).

(۴)- جبارهای سرزمینی اند که چرخ (مرغ شکاری) آن بستوه آمده است.

(۵)- نایاب تر از عنقاء مغرب. مؤلف منتهی الارب آرد العنقاء المغرب و عنقاء مغرب و مغربه با الوصف و عنقاء مغرب به اضافه، مرغی است معروف الاسم مجهول الجسم یا از الفاظ بی معانی است یا مرغی است بزرگ دور پرواز و آن را بدین نام نامند چون در گردن آن سپیدی است ... و در وجه توصیف آن بمغرب، میدانی نویسد: از آن رو که هر چه را می‌ربود پنهان می‌کرد.

(۶)- بخاطر قحطی خوار و بار چنانکه سیمرخ نایاب است.

(۷)- سختی و بلا. (ر ب).

(۸)- مثلی است. یعنی هلاک کرد و معدوم ساخت (ر ب). و ر ک میدانی.

(۹)- چه بسیار واگذاشتند باغها و چشمه‌ها و کشتزارها و جایگاههای نیکو و نعمتی که در آن خوش بسر می‌بردند (قرآن کریم

آیات ۲۴-۲۶ سوره الدخان)

(۱۰)- ج بیت بفتح اول خانه.

(۱۱)- بلند.

(۱۲)- دربردارنده.

(۱۳)- افتاده بر سقفهای خود (ویران شده) مأخوذ از آیه ۲۶۱ سوره بقره.

(۱۴)- عرس ستونی است در وسط خیمه، واقعه علی عرسها یعنی سرنگون‌شده و معنی عروس آشکار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۷

حکم وادی خاموشان یافت «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۱).

خوانین خوانین (۲) چو آئین خواتین داشتند، بشیوه زال فلک، بی‌وفایی آغاز کرده شاه گردون بساط را که از دغابازی چرخ شطرنجی و کج‌روی فرزین (۳) دهر، در فیل بند (۱) حیرت مات بود سوار، و در حقیقت از اسب دولت پیاده ساخته به خانه محمود که در عرصه اسب و فرزین (۴) نهاده بود رخ (۵) آوردند، و براندن بیدق (۶) بی‌پروایی، منصوبه (۷) خصم جفا کیش (۸) را در اول ندب (۹) درست‌نشین کرده دست فلج (۱۰) را چون دست سلطنت از دست دادند و خود (۲) هم‌داو (۱۱) نیافتند، و زبان جهان‌داری ندب (۱۲)

[۱]- ط، بندی.

[۲]- یو، این کلمه را ندارد.

(۱)- وزد خدا مثل دیهی را که بود در امان و آرامش، می آمد آن را روزی آن فراخ از هرجا، پس کافر شد به نعمتهای خدا پس چنانید خدا آن را پوشش گرسنگی و بیم، بدانچه می کردند. (از آیه ۱۱۳ سوره نحل).

(۲)- خیانت کاران، برای رعایت جناس خط، خوان بضم اول و تشدید واو را که جمع خائن است بیا و نون جمع بسته است.

(۳)- آن مهره از شطرنج که به منزله وزیر است. (نف).

(۴)- اسب و فرزین نهادن، غالب شدن و زیادتى کردن (لغد از برهان)

(۵)- در کلمات شاه. فرزین. فیل. مات. سوار. پیاده. اسب. رخ. ایهام است بمعانی این کلمات در بازی شطرنج.

(۶)- پیاده شطرنج (برهان).

(۷)- بازی ششم از هفت بازی نرد (نف).

(۸)- آئین. و نیز اصطلاحی است در شطرنج. چون مهره‌ای را در جایی گذارند که در یکی از خانه‌های متعلق باین مهره، شاه حریف نشسته باشد گویند: کیش، حریف ناچار شاه را از آن خانه حرکت می دهد و یا چاره آن را می کند و می گوید: نه کیش (نف).

(۹)- آنچه در میان گذارند چون در چیزی گرو بندند. (نف). داو کشیدن بر هفت در بازی نرد، عذرا. (برهان).

(۱۰)- پیروزی. (نف). با احتمال قوی در استعمال ندب و فلج متأثر از این بیت جمال الدین عبد الرزاق است:

فلج ندب بقیت وحدی قفل در لا نبی بعدی

(۱۱)- نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد (برهان).

(۱۲)- گریستن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۸

و عویل «۱» بنیاد کرد و این بیت انشاد [۱]:

لئن کسفونی بلا علّة و فازت قداهم [۲] بالظفر «۲» فقد یکسف المرء من دونه کما یکسف الشّمس جرم القمر [۳] «۳» پس محمود بتاریخ پر تباریح [۴] «۴» چهاردهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و مائه بعد الالف «۵» مطابق پارس نیل «۶» داخل شهر اصفهان گشته [۵]، با [۶] گرد نان «۷» افغان پا بر دست «۸» سروری گذاشت و در این دیر دیر دیرپای عدوان بر افراشت «کان عنزا [۷] فاستتیس [۸] و کان کراعا فصار ذراعا «۹» «۹»

[۱]- عت، اضافه دارد، شعر. ط انشاء نمود شعر.

[۲]- عت، قدرهم.

[۳]- عت بجای این بیت، فقد یکشف الشمس جرم القمر.

[۴]- یو، ندارد.

[۵]- نو، شدند.

[۶]- ط، و با

[۷]- ط، معزا.

[۸]- فائیس.

[۹]- ط، ذرعا.

(۱)- گریه، فریاد. (ر ب).

(۲)- اگر ناپیدا ساختند مرا بی هیچ دلیلی و به پیروزی رسیدند، فاز القدح فوزا، اصاب (تاج العروس).

(۳)- پس گاهی تیره حال (تیره روز) می سازد مرد را کسی که پست تر است از او.

(۴)- سوزش، سختی، مشقت. (ر ب. المنجد).

(۵)- یک هزار و صد و سی و پنج.

(۶)- سال پلنگ و آن سال سوم از دوره دوازده ساله است.

(۷)- ج گردن، پهلوان.

(۸)- مسند پادشاهان. (ر ب).

(۹)- ماده بزی بود ما نابه تکه (بز نر یا بز سر گله) گردید و پایچه بود پس دست گردید. و این مثل را در حق کسی می زنند که

خوار بوده و سپس گرامی گشته است. میدانی نویسد: که اصل این مثل را از ابو موسی اشعری روایت کنند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۳۹

شعر:

قالوا تصاهلت الحمير [۱] فقلت إذ عدم السوابق «۱» خلت [۲] الدسوت من الرخاخ ففرزت تلك البيادق «۲» و از زف «۳» زفzf «۴»
ستم و جفجف «۵» جفا، رياض «۶» جئت اثر ایران را ارض نغنف «۷» وقاع صفصف «۸» ساخت، و ساحت صفاهان را از صفا و
نزّهت پرداخت. «لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعٌ وَ صِلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ» «۹» از ردائت «۱۰» ذات، و درن «۱۱» درون دادار
دارای، و داور دادآور دوران آرا را، دود از دوده در آورد [۳]، و با سرشت بد و طوئیت «۱۲» فاسد مالک سریر جم و غاصب حق
خدایو عالم شد، و نظم جند «۱۳» و جیش «۱۴» و نضد «۱۵» خصب «۱۶» و عیش و سلک ملک و ملک [۴]، و سمط «۱۷» بحر و
فلک «۱۸» خلل جست،

[۱]- نو، الجهر.

[۲]- عت، خلست.

[۳]- ط، بر آورد.

[۴]- عت، اضافه دارد و ملک.

(۱)- گفتند خران یکدیگر را بانگ دادند پس گفتم گاهی که اسبان پیش رو نابود شدند.

(۲)- تهی ماند دشت ها از شتر (و در آن ایهامی است بمعنی دیگر کلمه و آن دست قمار است) پس این پیاده های شطرنج فرزین شدند.

(۳)- مص نیک وزیدن باد. (ر ب).

(۴)- باد تند پیوسته. (ر ب).

(۵)- باد تند (ر ب).

(۶) - ج روضه، باغ.

(۷) - دشت. (ر ب).

(۸) - قاع صفصف، زمین هموار بی گیاه. قاع صفصف کردن جائی یا شهری را، غارت کردن و با خاک یکسان نمودن. (لغد).

(۹) - هر آینه ویران شده بود صومعه‌ها و معبد‌ها و نمازها و مسجدها که یاد می‌شود در آنها نام خدا. (از آیه ۴۱ سوره حج).

(۱۰) - تباهی (ر ب).

(۱۱) - ریم، چرک.

(ر ب).

(۱۲) - ضمیر، نیت (محیط المحيط).

(۱۳) - لشکر. (ر ب).

(۱۴) - لشکر (ر ب).

(۱۵) - چیدن متاع بر روی یکدیگر. و اینجا مقصود ترتیب و نظم است.

(۱۶) - بسیاری نبات و فراخی سال و حال و بسیاری خیر. (ر ب).

(۱۷) - رشته.

(۱۸) - کشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۰

و مکنّت و تجمّل ملکّت «۱» معظم مختلّ و معتلّ «۲» و تکتّب «۳» و تهیؤ لشکر مظفر مهمل و معطل گشته به تجبّر «۴» و تبختر «۵» متقلّد «۶» سلسله سلطنت و متکفل تنسیق و تنظیم مملکت گردید. از کلام اردشیر است که:
«اوحش الاشياء رأس صار ذنبا و ذنب صار رأسا» «۷».

و ثب الصّغیر علی الکبیر و قد یطفی التراب حراره الجمر «۸» لا تعجبنّ فربّ ساقیه قد کدّرت طرفا من البحر «۹» هذا الحسام یفلّه حجر و به قوام الثّهی و الامر «۱۰» الحق آسمان آس «۱۱» مانند رخوی «۱۲» مدار، در خرد کردن عظام «۱۳» اصلاّب «۱۴»، و صدور «۱۵» صدور «۱۶»، و اصلاّب «۱۷» عظام «۱۸» دقیقه‌ای آرد «۱۹» نکرد. جوکیان [۱] «۲۰»

[۱] - ط، و جوکیان.

(۱) - ملکه، پادشاهی. (السامی فی الاسامی).

(۲) - بیمار گشته. بیمار.

(۳) - فراهم آمدن. مجتمع شدن. (ر ب).

(۴) - تکبر. (ر ب).

(۵) - خرامیدن بناز. (ر ب) تکبر.

(۶) - قلاده پوشیدن (ر ب). عهده‌دار.

(۷) - دهشتناک‌ترین چیزها سریست که دنب شود و دنی است که سر گردد. (در غرر اخبار ملوک الفرس این جمله از گفتارهای اردشیر نقل شده است).

(۸) - برجست (چیره شد) کوچک بر بزرگ و گاهی فرومی‌نشاند خاک گرمی آتش‌ها را.

(۹) - شگفت مدار! پس چه بسا جوی خرد که تیره کرد گوشه‌ای از دریا را.

(۱۰) - این شمشیر بران، رخنه می‌کند در آن سنگ، حالی که بدو قائم است امر و نهی.

(۱۱) - آسیا. (برهان).

(۱۲) - آسیا سنگی و مقصود دورانی است.

(۱۳) - ج عظم، استخوانها.

(۱۴) - ج صلب بضم اول در تداول فارسی. قوی. زورمند، با قدر و قیمت. (از نف).

(۱۵) - ج صدر، سینه.

(۱۶) - ج صدر، بزرگ. مقدم.

(۱۷) - ج صلب، استخوانهای پشت از دوش تا بن سرین. (ر ب).

(۱۸) - بزرگان.

(۱۹) - تقصیر.

(برهان) و با توجه بدان که دقیق بمعنی آرد است لطف تناسب آشکار خواهد بود.

(۲۰) - در تمام نسخ با کاف است و ظاهراً جوگیان ج جوگی. جوگی قسمی از مردم درویش در هندوستان (نف) درویش و مرتاض هندو. این لفظ از سنسکریت یوگی است. (فرهنگ نظام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۱

در جای کیان نشستند، و فحّامان «۱» و فحّاریان «۲» بر فحّام «۳» فحّار [۱] «۴» برتری جستند.

افاغنه بی‌ریش قوی سببت که از لحيه «۵» کتّه «۶» بروت [۲] «۷» «بو نجم شهلایی» «۸» را دام خنده ریش «۹» می‌ساختند [۳]، با ساده‌رخان بزم خندریس [۴] «۱۰» آراستند، و فوج مدموم «۱۱» مدموم الخلقه «۱۲» که سرین «۱۳» «بو سعد نوشهری» «۱۴» را پس انداز قالب شخصی خود می‌دانستند، با خوبان نازک میان به مجالست برخاستند. گروه مکروه زشت پیکر «کائما

[۱] - عت، فحّاران.

[۲] - ط، مشوش.

[۳] - عت، می‌ساخت.

[۴] - ط، خنده‌ریس.

(۱) - ج فحّام، به تشدید خاء، زغال‌فروش.

(۲) - ج فحّاری به تشدید خاء و یاء کوزه‌گر و کوزه‌فروش. (محیط).

(۳) - ج فخم بفتح اول، بزرگ قدر (نف. محیط).

(۴) - ظاهراً جمع فخیر، فخرکننده و شاید بضم اول و تشدید خاء.

(۵) - ریش.

(۶) - انبوه.

(۷) - سیل. موی پشت لب.

(۸) - در ط و عت، بو نجم شهلایی نام شخصی است که به کثرت ریش! و درازی ریش! مشهور بوده، و در بعض نسخ نام کسی

است که سیل پریش داشت و زیاده بر این نیافتم.

(۹) - خنده خریش، خنده‌ای که بر کسی از روی هزل و استهزاء و ظرافت کنند (برهان).

(۱۰) - شراب (رب. صحاح).

(۱۱) - سخت فربه پیه ناک. سرخ رنگ (ر ب).

(۱۲) - زشت خلقت. بدشکل.

(۱۳) - کون.

(۱۴) - در حواشی: نام کسی که به بزرگی سرین مشهور بوده است. زیاده بر این نیافتم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۲

أُعْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا» (۱)، متاع سربسته غم‌زدگان را که از غمزه [۱]، دکان خودفروشی می‌گشودند، بسوء معامله از ته انداختند، و عفاریت (۲) نفاریت (۳) عفرنا (۴)، «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» (۵) بانجه [۲] (۶) وجه از روی خواری، جواری (۷) خواری (۸) را که از عین لطافت و لطافت عین (۹) خجلت ده «عین جاریه» (۱۰) بل حور عین و جاریه بودند بر فراش فجیعه (۱۱)، ضجیعه (۱۲) ساختند.

پسته‌لبانی که شکوفه بادام از حسرت پسته خندانسان بادام شکوفه‌فشان می‌شد [۳] (۱۳)، بادام و دد در فنادق (۱۴) فندق‌شکن (۱۵) گردیدند، و نازنینانی که اگر [۴] سَمّه‌ای از کرشمه چشم خشم‌آلودشان رقم می‌کشت، قرطاس، پرده بادام کاغذی (۱۶) بنظر می‌آمد، بادام بلا مؤالفت ورزیدند. آهوچشمانی که چشم شیرگیرشان بر آهوی خطا، خطا و و آهو می‌گرفت، صید کروه. کالبهائم (۱۷) بل کلب‌هایم [۵] (۱۸) گشتند، و خوش

[۱] - یو، غمز. نو، نمزه.

[۲] - یو، عت آن‌چنان.

[۳] - ط، ندارد.

[۴] - یو، نازنینان اگر.

[۵] - ط، کالبهائم.

(۱) - گویا پوشانیده شده است رویه‌اشان پاره‌ای از شب حالی که تیره است (از آیه ۲۸ سوره یونس).

(۲) - ج عفريت، دیو.

(۳) - ج نفريت، عفريت نفريت از اتباع است. (ر ب).

(۴) - غول. (ر ب).

(۵) - و چون بینی ایشان را بشگفت آرد تو را جسم‌هایشان (از آیه ۴ سوره منافقون).

(۶) - دور کردن، راندن، ناخشنود بودن.

(۷) - ج جاریه، دختر خرد. (ر ب).

(۸) - سپید پوست (غیاث اللغات).

(۹) - چشم.

(۱۰) - چشمه روان.

(۱۱) - سختی و اندوه دردناک. (ر ب).

(۱۲) - همخواه.

(۱۳) - بادم شکوفه فشان، کنایه از چشم گریان (برهان).

(۱۴) - ج فندق بضم اول و سوم، مهمانسرای. (ر ب).

(۱۵) - فندق شکستن، کنایه از بوسه دادن. (برهان).

(۱۶) - بادم کاغذی، قسمی بادم پوست نازک.

(۱۷) - همچون چارپایان.

(۱۸) - سگ سرگشته و سخت تشنه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۳

نظرائی که از تأثیر نگاهشان سبزه دشت بقله الغزال «۱» گشتی، با افاغنه، چون خار و گل بیک نهالی آرمیدند. مسلسل مویانی که از سر زلف اگر گیسو بر زمین کشیدندی [۱] تا ابد کاکل «۲» رستی، در کوچه و برزن گیسویشان آمدند. خوبان به گزین «۳» که پیش سبب زرخندانشان نارنج مهر «۴» ترنجیده، و با نار پستانشان نارستان شکنجیده نمودی، روی بهی «۵» ترک دادند، و خورشید عذاران سایه پرورد [۲] که از آفتاب حسن بی‌زوالشان فروغ «ما لکم من زوال» «۶» پرتوافکن بودی، چو [۳] پرتو آفتاب در بدر و کوی به کوی افتادند. کبک خرامان طاوس‌وش که طیره «۷» ده طایران [۴] قدسی بودند، باقتضای دهر بوقلمون و دور قمری [۵] «۸» قمری آسا، از جناح عشرت با جناح عسرت طیار «۹» فناء «۱۰» حمام «۱۱» و [۶] حمام «۱۲» برج فنا شدند. ملک صورتان حور لقا که در دلبری جان از انس و [۷] جن «۱۳» از پری می‌ربودند در جنّ اللیل «۱۴» با غولان دیو سیرت جن طبیعت

[۱] - یو، عت، نو، کندی.

[۲] - ط، پرور.

[۳] - یو، چو.

[۴] - نو، ط، طیران.

[۵] - یو، قمر.

[۶] - عت، واو ندارد.

[۷] - ط، واو، ندارد.

(۱) - مشک طرامشیع، قسمی از پودنه و قویتر از اقسام آنست، برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل به استداره ... (تحفه).

(۲) - معروف، و نیز گللهائی که در میان آب روید. (برهان).

(۳) - منتخب. گزیده.

(۴) - ظاهرا ماه مهر بدان جهت که نارنج در این ماه در کمال طراوتست.

(۵) - بهبود. سلامت.

روی بهی کجا بود مرد زحیر را که خود وقت سقوط قوتش صبر خورد سقوطی (خاقانی).

- (۶) - نیست شما را زوالی (درگشتنی) از آیه ۴۶ سوره ابراهیم).
- (۷) - خجالت، خجالت. (برهان). عربی بفتح اول سبکی (ر ب).
- (۸) - دور آخر کواکب سیاره است و گویند دور هر کوکبی هفت هزار سال بود (برهان).
- (۹) - پرنده.
- (۱۰) - پیشگاه فراخ‌سرای (ر ب) عرصه. فضا.
- (۱۱) - مرگ (ر ب).
- (۱۲) - کبوتر.
- (۱۳) - دل (برهان).
- (۱۴) - تاریکی شب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۴

انس گرفتند. پاکیزه‌گوهرانی که از عرقناکی چهره شرمگینشان لؤلؤ آبدار در صدف، مروارید بستی «۱» با [۱] خرمهره‌های شبه‌گون در یک عقد، عقد ارتباط بستند، و زمرد خطان بلورین بدن [۲] که پیش در دندانشان [۳] الماس آتشی «۲» نار «۳» تفیده بودی، و با لعل لبشان یاقوت رمانی نار کفیده «۴»، به سنگ جفای سنگدلان خستند [۴]، و [۵] ماه و شان ماه‌وشان «۵» که ماه و سال سایه مثال، از نور نگاه خورشید کناره می‌کردند در بزم کنار و بوس به ناله [۶] و درد، و بوس «۶» درد نوش پیاله صهبا گشتند. [۷] قمرطلعتان زرین شمس «۷» که شعشعه جمالشان عین شمس «۸» را موجب قمر «۹» گشتی، با سبکساران [۸] شمس «۱۰» به میگساری اقداح شمس «۱۱» پرداختند.

تذروان به دام ددان [۹] افتادند [۱۰] و خوبان بدست بدان [۱۱]. هر بانویی با نیوی «۱۲» قرین شد

- [۱] - عت، با، ندارد.
- [۲] - نو، ندارد.
- [۳] - نو، دردانشان.
- [۴] - یو، عت، دل خستند.
- [۵] - ط، و ماه‌وشان.
- [۶] - عت، با ناله. باله درد و بوس.
- [۷] - ط، و قمر.
- [۸] - یو، سگساران. نو، سبکباران.
- [۹] - عت، به دام و ددان، ط، به دام دام و ددان.
- [۱۰] - عت، ندارد.
- [۱۱] - عت، اضافه دارد افتادند.

- (۱) - مروارید بستن، کنایه از خجل شدن (برهان).
- (۲) - رک ح ۱۵ ص ۳.
- (۳) - آتش.

(۴) - شکافته، ترکیده (برهان).

(۵) - مرکب از ماهو، زیب و زینت (برهان) + شان.

(۶) - بؤس، سختی، بلا. (ر ب).

(۷) - نوعی گلوبند. (ر ب).

(۸) - چشمه آفتاب.

(۹) - خیره شدن چشم. (ر ب).

(۱۰) - توسن، سرکش.

(۱۱) - شراب. (ر ب).

(۱۲) - نیو، بر وزن دیو، پهلوان، شجاع. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۵

و هر پری‌روئی با دیوی هم‌نشین. بنین «۱» و بنات «۲» زهره جبین را که مهر رویشان بر بدور [۱] «۳» بدور «۴» جستی از تأثیر نجوم و ستاره، ستاره «۵» هتک «۶» یافت [۲] و عارض چون خور [۳] حوروشان [۴] نوش‌لب، از لب «۷» شفاه «۸» اغیار زشت خصلت، لت‌خور «۹» جور گردید. و ابکار «۱۰» لاله عذار را [۵] در هر گل «۱۱» زمین از جنبش نسیم دراز دستی هواپرستان، لاله دختری «۱۲» شکفت و زمانه اسرار یأس و حرمان بگوش دلهای ریش گفت.

گلگشت ایران از شوکت «۱۳» شوکت [۶] «۱۴» اعدا مانند خارزار خوار و زار گشت، و ارایک «۱۵» و دست «۱۶» سلطنت با ارایک «۱۷» دشت، تساوی گرفت و پایگاه متین پایه کاه متین «۱۸» پذیرفت و بزلزله‌انگیزی دهر زلزال خیزار کاح [۷] «۱۹» کاخ سلطانی که قبله اقبال جهانیان بود حکم کعبه نجران «۲۰» یافت، و رواهص «۲۱» ارکان شوکت

[۱] - ط، بدو.

[۲] - ط، یافتند.

[۳] - عت، خورد.

[۴] - عت، خوردیشان، نو، خوردشان.

[۵] - ط، لاله‌عذاران.

[۶] - یو، شوک شوکت.

[۷] - عت، از کاح.

(۱) - ج ابن، پسر.

(۲) - ج بنت، دختر.

(۳) - ج بدر، ماه تمام (ر ب).

(۴) - پیشی گرفتن. (ر ب).

(۵) - نوعی از چادر باشد که آن را شامیانه خوانند (برهان).

(۶) - دریدن، شکافتن (ر ب).

(۷) - سیلی، گردنی (برهان).

- (۸) - ج شفه، لب.
- (۹) - زدن، کتک، کوفتن (برهان).
- (۱۰) - ج بکر، ناپسوده، دوشیزه.
- (۱۱) - ضبط این کلمه معلوم نشد، احتمال می‌رود بضم اولست که در بعض لهجه‌ها معنی سو، جانب، کنج پشته، تپه می‌دهد.
- (۱۲) - لاله دختری، آذرگون. شقایق النعمان.
- (برهان) و اینجا مقصود آشکار است.
- (۱۳) - شوکه، یکی خار. (ر ب).
- (۱۴) - اقتدار.
- (۱۵) - ج اریکه، تخت. (ر ب).
- (۱۶) - مسند. (ر ب).
- (۱۷) - ج اراک، قطعه‌ای از زمین. (ر ب).
- (۱۸) - درشت (ر ب).
- (۱۹) - ج رکح، بضم اول بنیاد (ر ب).
- (۲۰) - نجران قدیم‌ترین بلاد یمن است و کعبه‌ای داشت که آن را حج کردند، سپس ویران شد و در خرابی و زوال دولت بدان مثل زنند (فرائد الادب ذیل المنجد).
- (۲۱) - سنگها بر هم نشسته استوار (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۶
- مرصوف «۱» و دولت مرصوص «۲» خدیو فیروزبخت فیروزه تخت فروریخت.

بیت:

آن [۱] قصر که بر چرخ همی‌زد پهلوی بر درگه او شهان نهادندی رو دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنشسته همی‌گفت که کو کو کو کو «۳» گویا در این دیر آسمان بساط، اسم انبساط «۴» از خاطرها فراموش شد و شیرصولتان از روباه‌بازی چرخ سنجابی «۵» فراموش گشتند. روزگاری شد که کبوده «۶» گفتنی که [۲] افراسیاب که بوده؟ و زمانی آمد که هر بی‌فری دون، گفتنی فریدون و کی کی بود؟

تأثیر دور ستارگان، و [۳] ثوابت «۷» و سیارگان نوایب «۸» شنعا «۹» برانگیخت [۴] و از اجداث «۱۰» احداث «۱۱»، خاک خذلان بر سر اهل ایران بیخت «إِنَّ الدَّوَاهِي فِي الْآفَاقِ»

[۱] - ط، این قصر.

[۲] - ط، که ندارد.

[۳] - نو، ط، و ندارد.

[۴] - ط، برانگیخته.

(۱) - برهم نهاده. (ر ب) برهم چیده. مرتب.

(۲) - استوار. (ر ب).

(۳) - از عمر خیام (رباعیات چاپ فروغی ص ۱۰۸).

(۴) - گشاده روی شدن (ر ب) خوشحالی.

(۵) - بمانند سنجاب و سنجاب جانوریست معروف از موش بزرگتر و از پوست آن پوستین سازند. (برهان).

(۶) - نام چوپان افراسیاب (برهان).

(۷) - ج ثابت، برج، ایستاده، بی حرکت مقابل سیاره و به عقیده قدما ستارگان سیار هفت ستاره‌اند:

قمر. عطارد. زهره. شمس. مریخ. مشتری. زحل و دیگر ستارگان ثوابت‌اند.

(۸) - ج نائبه مصیبت (ر ب).

(۹) - زشت (ر ب).

(۱۰) - ج جدث، گور.

(۱۱) - ج حدث، بفتح اول و دوم، چیزی نو زشت. غیر معتاد (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۷

تهترس «۱». ظهور این امور را «۲» عمده علل، و نظام ممالک را موجبات خلل، آنکه سپهبدان از اعلاء مجاهدین که فرازندگان اعلام جاه و دین بودند از عین غباوت [۱] «۳» چشم پوشیدند. و فرماندهان، براز «۴» مبارزان را براز «۵» مبارز «۶» شمرده در ابطال ابطال کوشیدند. رزم کوشان از مقابض «۷» سیف دست کشیده [۲] بدل شمشیر دست بگردن خوبان کمان ابرو حمایل ساختند و جوشن‌پوشان، مغافر «۸» را که خود «۹» حجله رزم بود، ترک گفته، بجای خود و ترک «۱۰» هوای شاهدان خود آرا بر سر گرفتند. خراطیم «۱۱» و اقبال [۳] «۱۲» که بر خراطیم «۱۳» افیال «۱۴» چنگ [۴] زن بودند بر آهنگ چنگ خرطوم زن آمدند. دلیرانی که سنبه آسا بدهان توپ و تفنگ می‌رفتند سنبه «۱۵»

[۱] - یو، نو، عبادت، عت، غبادت.

[۲] - یو، ط، کشیدند.

[۳] - نو، اقبال.

[۴] - ط، جنگ چنگ.

(۱) - مثلی است. بلاها در آفاق در یکدیگر موج می‌زند و برخی در برخی کوفته می‌شود، و این مثل را هنگام سختی زمانه و شدت فتنه زنند و اصل این داستان چنانست که مردی بر دیگری گذشت که اسب آبستن خود را دعا می‌کرد و می‌گفت خدایا کره اسب نرینه‌ای ده یا ماده‌ای. مرد بر وی خرده گرفت که کره اسب جز نر یا ماده نخواهد بود، لیکن چون مادیان آن مرد زائید مختلف الخلقه بود. مرد گفت:

قد طرقت بجنین نصفه فرس ان الدواهی ...

(مجمع الامثال)

(۲) - را، افاده تعلیل کند.

(۳) - کولی، نادانی. نادر یافتن. (ر ب).

(۴) - از صف بیرون آمدن برای جنگ (اقرّب الموارد. ر ب).

(۵) - پلیدی مردم (ر ب).

- (۶) - ج میرز، مبال، مستراح.
- (۷) - ج مقبض بکسر اول و فتح سوم، قبضه شمشیر.
- (ر ب).
- (۸) - ج مغفر. زره خود که زیر کلاه پوشند. (ر ب).
- (۹) - زن جوان نیک خلقت نازک اندام (ر ب).
- (۱۰) - کلاه خود (برهان).
- (۱۱) - مهتران. (ر ب).
- (۱۲) - مهتران. پادشاهان به لغت یمن (ر ب).
- (۱۳) - ج خرطوم.
- (۱۴) - ج فیل.
- (۱۵) - فریفته.
- (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۸

توب «۱» دیباج «۲» شدند. زهاد و عباد از زهد زاهد «۳» و از عبادت عابد «۴» گشته اذاعه «۵» آثار «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» «۶» کردند، و «فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» «۷»، و عالمان جاهل «لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» «۸» در ترک صوم و صلاة و مصلی «۹» مصلی «۱۰» راهبان شده [۱]، به صوم «۱۱» و صلاة «۱۲» روی آوردند. «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» «۱۳» صومعه‌داران، راهب‌آسا «۱۴» صاحب نفس سبعی گردیدند و اصحاب سجاده از پاس جاده شرع پا کشیدند و قانتین «۱۵» و کلّ من الاخيار «۱۶» فانتین [۲] «۱۷» گشته طریق [۳] افساد «۱۸» و اجبار «۱۹» پیش گرفتند، و اهل یقین «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» «۲۰» بوادی شک و شبهه [۴] بی شک رفتند. نمازگزاران خمره‌پرست «۲۱»، نمازگزار «۲۲» و خمره «۲۳»

[۱] - ط، شدند.

[۲] - یو، قانتین.

[۳] - عت، نو، طریق ندارد.

[۴] - عت، شبهه و شک. ط، شک و ریه و شبهه.

(۱) - بسته. چندین متر پارچه تازده و پیچیده.

(۲) - حریر

(۳) - تنگ‌خو. بی‌رغبت

(۴) - تنگ‌دارنده. عاردارنده. (ر ب).

(۵) - آشکار کردن.

(۶) - تباه کردند نماز را و پیروی کردند خواهش‌ها (ی نفس) را (از آیه ۶۰ سوره مریم).

(۷) - و حق آن را نگاه نداشتند چنانکه سزاوار است نگاهداشت حق آن. (از آیه ۲۷ سوره الحديد)

(۸) - هرآینه می‌خورند مالهای مردم را به باطل (از آیه ۳۴ سوره توبه).

- (۹) - جای نماز.
- (۱۰) - دومین اسب رهان (ر ب).
- (۱۱) - کلیسای ترسایان (ر ب).
- (۱۲) - کنیسه یهود (لغد. اقرب الموارد).
- (۱۳) - شناختن خدا را سزای شناختن او (از آیه ۹۱ سوره انعام).
- (۱۴) - شیر بیشه. (ر ب)
- (۱۵) - ج قانت، نمازگزارندگان. (ر ب).
- (۱۶) - و همگی از گزیدگانند. (مأخوذ از آیه ۴۸ سوره ص).
- (۱۷) - ج فتن، دزد، فتنه‌انگیزنده.
- (۱۸) - تباه کردن (ر ب).
- (۱۹) - بستم بر کاری داشتن (ر ب).
- (۲۰) - و اندکی اند ایشان (از آیه ۲۳ سوره ص).
- (۲۱) - سجاده از برگ خرما بافته. (ر ب).
- (۲۲) - از مص گذاشتن، ترک کردن. (ر ک برهان).
- (۲۳) - خمچه، خم کوچک (برهان‌پرست
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۴۹

و از خمره «۱» عصیان مست گردیده [۱] از طریق حقانیت گذشتند، و ارباب معارف و مزابر «۲» به معازف «۳» و مزامر [۲] «۴» مألوف و با خمر [۳] «۵» و زمر «۶» در زمره یَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ «۷» معدود و معروف گشتند. شارب [۴] «۸» مفتی «۹»، مشرب «۱۰» ریش قاضی «۱۱» گرفت، و ریش قاضی دام رشا «۱۲» گشته محاسنش «۱۳» با مساوی «۱۴» مساوی آمد.

خشن‌پوشان صاحب عمامه عموماً به رداء «۱۵» «ابرق من رداء الشجاع» «۱۶» تردی «۱۷» نمودند، و اخس «۱۸» و احسن با مفتح «۱۹» هواجس «۲۰» و اجس «۲۱»،

[۱] - ط، گردیدند.

[۲] - ط. مزامیر.

[۳] - نو و با ضم و زمر ... ط، و با صنمر و خمر ...

[۴] - ط، و شارب.

(۱) - دردی نبیذ (ر ب).

(۲) - ج مزیر بکسر اول و فتح سوم، قلم. (ر ب).

(۳) - آلت‌های لهو و بازی مانند رود جامه و طنبور. واحد آن معزف بکسر اول و فتح سوم، چغانه (ر ب) پیانو (المنجد).

(۴) - ج قیاسی مزمارة، نای. و ج مضبوط آن مزامیر است، لیکن بخاطر رعایت وزن مزابر جمع را بوزن مفاعل بکار برده است.

(۵) - آب‌انگور که مستی آرد (ر ب).

(۶) - نای زدن (ر ب).

(۷) - می‌فرمایند به‌زشت کاری و بازمی‌دارند از کار نیک.

(۸) - سیل.

(۹) - فقیه، فتوی‌دهنده، مجتهد.

(۱۰) - جای آب خوردن (ر ب). در تداول، طریق، راه، روش.

(۱۱) - لته‌ای را گویند که بر شیشه یا کدوی شراب بندند تا چون شراب در پیاله ریزند، صاف ریخته شود.

(برهان).

(۱۲) - ج رشوة (تاج العروس).

(۱۳) - نیکی‌ها.

(۱۴) - بدی‌ها.

(۱۵) - چادر (ر ب). لباس.

(۱۶) - نازک‌تر از پوست نوعی مار (مجمع الامثال).

(۱۷) - چادر برافکندن (ر ب). پوشیدن.

(۱۸) - خسیس‌تر، پست‌تر.

(۱۹) - ج مفتاح، کلید.

(۲۰) - ج هاجس، در دل گذرنده. (ر ب).

(۲۱) - اندیشه و هر چه در دل گذرد. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۰

ابواب مفاتح «۱» مقابح «۲» گشودند. آفتاب رویان سایه‌پرستی «۳» گزیدند، و مجاهدان غازی [۱] «۴» با لولیان «۵» غازی «۶» معاشقت ورزیدند. وارستگان رستم لقب از شوق زال زر «۷» مبتلای سام «۸»، و از غم سام «۹» زال زر «۱۰» شدند. و آزادگان تجرّد کیش بنده حرّ [۲] «۱۱» متاع گشته [۳] بخزّ و کیش «۱۲» تن [۴] آراستند. پشمینه قبا یانی که در بی‌رنگی «۱۳» ثانی بانی مسجد قبا «۱۴» می‌بودند، در لباس تلبیس جلوه آغازیدند. و زهدپیشگانی که خود را تالی «مالک دینار» «۱۵» می‌دانستند بحبّ دینار، وادی نار اختیار کرده، در عشق ذهاب «۱۶» بحرام ذاهب «۱۷» گردیدند و للنّاس فیما یعشّقون مذاهب. «۱۸».

از گردش زمان، زمانی گردید که پیشوایان ساده، پیرو [۵] ساده‌رخان عریضه [۶] الوساده «۱۹» گشته در حسرت مرد «۲۰» می‌مردند و فضلائی بلد از بلادت «۲۱»، بیضه «۲۲»

[۱] - ط، عارضی.

[۲] - نو، حمر.

[۳] - ط، گشتند.

[۴] - یو، تن، ندارد.

[۵] - ط، ساده پیر.

[۶] - عت، عریضه.

(۱) - ج مفتح گنجینه. خزانه (ر ب).

(۲) - زشتیها.

(۳) - فسق و فجور (برهان).

(۴) - جنگجو.

(۵) - ج لولی، روسبی، فاحشه (برهان).

(۶) - فاحشه (برهان).

(۷) - اضافه، تشبیهی، طلای سپید.

(۸) - ورم دماغی. (برهان).

و نیز سام پدر زال است.

(۹) - ج سامه، زر و سیم.

(۱۰) - زال زر پیر فوتوت. ر ک ح ۱ ص ۹۹۹ برهان مصحح آقای دکتر معین.

(۱۱) - برگزیده هر چیز و بهتر آن. (ر ب).

(۱۲) - نوعی از جامه بود که از کتان بافند. نام جانوری که از پوست آن پوستین کنند (برهان).

(۱۳) - تجرد، سادگی.

(۱۴) - قبا دهی است بر دو میلی مدینه و مسجد بنام آن معروف است و آن را مسجد تقوی گویند، و آن مسجد را مهاجران و انصار

پیش از رسیدن پیغمبر به مدینه بنا کردند (معجم البلدان) و ابن اثیر بنای آن را در سال اول هجرت داند.

(۱۵) - مالک بن دینار بصری مکنی بابی یحیی از روات حدیث و از عباد است به سال ۱۳۱ ه. ق در گذشت.

(۱۶) - طلا، زر.

(۱۷) - رونده.

(۱۸) - و مردمان را در چیزی که دوستی (بدان) می‌ورزند راههاست.

(۱۹) - بسیار خواب، خوش خواب. (تج) و ساده مخده بود و این عبارت کنایه است.

(۲۰) - ج امرد، ساده زنج.

(۲۱) - کندی خاطر (ر ب). نادانی.

(۲۲) - جماعت (ر ب). بیضه اسلام، جامعه مسلمانان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۱

اسلام را «أَذَلَّ مِنْ بِيضَةِ الْبَلَدِ» «۱» می‌شمردند. عارفان بانکار نابکاران که شرب شراب ناب کارشان بود نپرداختند، و عموم آناسی

«۲» از یاد خدا ناسی «۳» گشته مطیه «۴» خلد «۵» را به مظنه «أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» «۶» در پهن دشت طول آمال محمول حب «شَرَّ الْمَالِ مَالِ

لَا يَزْكِي وَلَا يَذْكِي» «۷» ساختند، و در مدتی که بنعم بی‌غم تنعم داشتند آلائی والای الهی را امر من الالا «۸» دیده حلاوت شکر

شکر «وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» «۹» را بشکر کفران، معاوضه زدند. ایران از کثرت فاسقان سفساف [۱] «۱۰» پیشه، بیشه

فاسقون «۱۱» روم گشت، و تیشه شقاوت اساس افکن قلوب قروم «۱۲».

الْقَصَّةُ و «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» «۱۳» باقتضای دهر غشوم «۱۴» مشوم «۱۵»، و سوء سلوک ملوک، سلک ملک گسیخت، و بحار

هرج و مرج هائج «۱۶» و مائج «۱۷» شد [۲] و فلک ملک از اوج موج نوایب به گرداب تباهی درافتاد، و زمانه نیک و بد را بقدح

«۱۸»

[۱] - یو، عت، شفاف.

[۲] - ط، شده.

(۱) - خوارتر از تخم شتر مرغ. (ر ب).

(۲) - ج انس، مردم. (ر ب).

(۳) - فراموش کار.

(۴) - اسب، اسب پالانی (ر ب. برهان).

(۵) - حال.

دل. نفس. (ر ب).

(۶) - اینکه دارائی او جاوید می‌سازد او را (از آیه ۳ سوره همزه).

(۷) - بدترین مالها مالی است زکات ناداده و تذکیه (ذبح شرعی) نشده.

(۸) - تلخ‌تر از الا. الا نام درختی است تلخ (ر ب).

(۹) - و روزی کرد شما را از پاکیزه‌ها باشد که سپاس گوئید. (از آیه ۲۶ سوره انفال).

(۱۰) - کار حقیر. (ر ب).

(۱۱) - نام بیشه و جنگلی است در روم (برهان) مأخذی برای آن در فرهنگ‌های جغرافیائی نیافتم.

(ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین ذیل این کلمه).

(۱۲) - ج قرم بفتح اول، مهتر قوم. (ر ب).

(۱۳) - و همانا این داستان راست است. (از آیه ۵۵ سوره آل عمران).

(۱۴) - ستمکار (ر ب).

(۱۵) - بدفال. (ر ب).

(۱۶) - سخت در جوش. خروشان.

(۱۷) - موج‌زننده.

(۱۸) - سرزنش کردن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۲

و مدح اختصاص داد، و مردم یسار «۱» را به یسار «۲» و مسار «۳» مقارن و مقارب آورد، و بهیره «۴» مهیره «۵» دولت را بهره لثام

کرد و ارباب حسد را «فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» «۶» بعطیه «الدَّراهمِ مَراهمِ لَجروحِ الدَّهرِ» «۷» کامیابی بخشید.

اکارم «۸» مکارم «۹» ذات و اعالی معالی «۱۰» صفات در مقام لاوی «۱۱» مأوی گزیدند و امائل «۱۲» کواکب مواکب [۱]، بشصوص

«۱۳» شصائب «۱۴» و مصائب گرفتار گردیدند.

کهان و مهان و هین [۲] «۱۵» و مهین «۱۶» آمدند. هر خائن مائن «۱۷»، و جهول «۱۸» و

[۱] - ط، ندارد.

[۲] - عت، هیین.

- (۱) - شخصی را گویند که او میمنت ندارد و همچنین دیدن روی او نامبارک است. (برهان).
- (۲) - توانگری. (ر ب).
- (۳) - ج مسره. (نف. اقرب الموارد).
- (۴) - زن شریف آزاد.
- زن گران کابین. (ر ب).
- (۵) - زن آزاد گران کابین. (ر ب). و بهیره مهیره از اتباع است. (ر ب).
- (۶) - در گردن او ریسمانی است از لیف خرما (آیه ۵ سوره تبت).
- (۷) - درم‌ها مرهم است خستگیهای روزگار را. مؤلف مجمع الامثال جمله اول را از امثال مولدین شمرده است.
- (۸) - ج اکرم، گرامی، بزرگتر.
- (۹) - ج مکرمه و مکرم بفتح اول و ضم سوم، بزرگی و جوانمردی (ر ب).
- (۱۰) - ج معلاء بفتح اول، بزرگی و بلندی قدر. (ر ب).
- (۱۱) - در تمام نسخ چنین است و بعضی شارحان آن را سختی معنی کرده‌اند. لیکن بدین معنی درست آن لای بفتح لام و سکون همزه است و ظاهراً ابدال همزه بواو از تصرف نساخ باشد و گمان می‌رود زیر زمین مقصود باشد بمناسبت داستان قارون لاوی
- (۱۲) - ج امثل، شریف‌تر. (ر ب).
- (۱۳) - ج شص بکسر اول، شست ماهی (ر ب). دام.
- (۱۴) - ج شصیه سختی و سختی زندگانی. (ر ب).
- (۱۵) - معنی این کلمه در فرهنگها کسی است که او را همراه مزدکار (اجیر) بدارند تا ویرا بر کار وادارد (مراقب) و بدان معنی که خواست مؤلف است (پست) در تاج العروس، قطر المحيط، منتهی الارب، اقرب الموارد دیده نشد، و فقط در نف آمده است.
- (۱۶) - خوار. (ر ب).
- (۱۷) - دروغگو. (ر ب).
- (۱۸) - بسیار نادان. (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۳
- مهول «۱»، از عقار «۲» و مقار «۳» و زرع و مرع «۴» و فواشی «۵» و مواشی «۶»، حظی اوfer «۷» بتوخت «۸» و هر کذبذب «۹» مذبذب [۱] «۱۰» و شارد «۱۱» مارد «۱۲» از اطایب [۲] «۱۳» و مطایب «۱۴»، و زخارف «۱۵» و مخارف «۱۶» و عطایا «۱۷» و مطایا «۱۸» نصیبی اوفی «۱۹» براندوخت.
- خانمانهای نجد «۲۰» و مجد که بی ضنت «۲۱» و منت ینایع «۲۲» و منایع «۲۳» بنح «۲۴» و منح «۲۵» بودند با شداید مداید [۳] «۲۶» و بجاری «۲۷» مجاری «۲۸» توأم شدند.

[۱] - یو، ندبدب.

[۲] - ط، عطایب.

[۳] - یو، امداید.

عت، و مداید.

- (۱) - سخت ترسناک (ر ب).
 - (۲) - زمین و آب و مانند آن. (ر ب).
 - (۳) - ج مقر (اقرب الموارد).
 - (۴) - گیاه. (اقرب الموارد)
 - (۵) - ستوران پراکنده در چراگاه. (ر ب).
 - (۶) - ستور و شتر و گاو و گوسفند.
 - (۷) - بیشتر، بسیارتر.
 - (۸) - توختن، جمع نمودن. حاصل کردن (برهان).
 - (۹) - دروغ‌گوی. (ر ب).
 - (۱۰) - و بکسر ذال دوم نیز مرد دودله. (ر ب).
 - (۱۱) - رمنده (ر ب).
 - (۱۲) - سرکش. (ر ب).
 - (۱۳) - گزیده از هر چیزی (اقرب الموارد).
 - (۱۴) - گزیده از چیزی (اقرب الموارد).
 - (۱۵) - ج زخرف زر. کمال خوبی چیزی. آراسته و آبدار از هر چیز. (ر ب).
 - (۱۶) - ج مخرف بکسر اول و فتح سوم، زنبیلی خرد که در آن گزیده خرما می‌چیده نهند.
 - (۱۷) - ج عطیه، بخشیده شده. دهش. (ر ب).
 - (۱۸) - ج مطیه، بارگی.
 - (۱۹) - تمام‌تر
 - (۲۰) - دلیر. در گذرنده در امور که دیگران در آن عاجز باشند. (ر ب).
 - (۲۱) - بخل. بخیلی.
 - (غیاث).
 - (۲۲) - ج ینوع بفتح اول، چشمه.
 - (۲۳) - ج منبع، در فرهنگها دیده نشد.
 - (۲۴) - عطا یا. (ر ب).
 - (۲۵) - ج منیحه، عطا و دهش (نف) در اقرب الموارد و قطر المحيط و غیاث دیده نشد.
 - (۲۶) - ج مدیده طولانی، ممتد، دراز.
 - (۲۷) - ج بجری بضم اول و سکون دوم و کسر سوم و تشدید یاء، بلا و سختی (ر ب).
 - (۲۸) - ج مجری، رهگذر. این کلمه مجازا در مورد معیشت و زندگانی بکار رفته است
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۴

و اصحاب حیل «۱» و میل «۲» که در و کر «۳» مکر نشیمن داشتند بی‌عواید «۴» مواید «۵» از عواید «۶» مواید [۱] «۷» و جرد «۸» و مرد «۹» کام کامل گرفتند، و در تلال «۱۰» و ملال [۲] و وهاد «۱۱» و مهاده «۱۲»، حزن و مزین «۱۳» غم منبسط و آثار صحو «۱۴» محو گردید و فرح «۱۵» و مرح «۱۶» به کلال «۱۷» و ملال استبدال [۳] جست. و کشتزار «من زرع الاحن حصد المحن» «۱۸» مسنبیل

«۱۹» و خاک آشوب از ماشوب «۲۰» چرخ مغربل «۲۱» مغربل «۲۲» گشت.
 «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» «۲۳».

[۱]- ط، و مواید.

[۲]- فقط در عت و گویا مهمل تلال است.

[۳]- یو، استدلال. نو، استبدال صب کشتزار ...

(۱)- ج حیلۀ.

(۲)- کجی در خلقت. (ر ب).

(۳)- آشیانه.

(۴)- ج عائد، بازگردنده.

(۵)- سختیها. (ر ب).

(۶)- ج عائده نیکی. عطا. (ر ب).

(۷)- ج مائده، خوان.

(۸)- ج اجرد، بی مو. (ر ب).

(۹)- ر ک ح ۲۰ ص ۱۵۰.

(۱۰)- ج تل، پشته.

(ر ب).

(۱۱)- ج وهد بفتح اول، زمین پست و هموار. (ر ب).

(۱۲)- زمین (ر ب).

(۱۳)- ابر یا ابر سپید یا ابر پر آب و باران (ر ب) مزن غم اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۴)- هشیاری. مقابل سکر.

(۱۵)- خوشحالی.

خوشی.

(۱۶)- شادمان شدن. (ر ب). خرمی. شادی.

(۱۷)- مانده شدن. (ر ب).

(۱۸)- کسی که کشت کینه‌ها را درو کرد بلاها را.

(۱۹)- خوشه برآورده.

(۲۰)- غربال. آرد بیز (برهان).

(۲۱)- فرومایه. ناکس. (ر ب).

(۲۲)- بیخته. (ر ب).

(۲۳)- پدید شد تباهی در بیابان و دریا بدانچه ورزید دستهای مردم (از آیه ۴۰ سوره روم).

در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه [۱]

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» [۱]. بعد از انتشار خبر استیلای افغان [۲]، شاهزاده والا گهر [۳] طهماسب میرزا در آخر ماه محرم که: «آخر ماه محرم [۴]» (سنه ۱۱۳۵) [۵] تاریخ [۶] جلوس میمنت مأنوس اوست، در قزوین بر اورنگ سلطنت نشسته، افاغنه بدفع او برخاستند، و او بجانب تبریز با کمال شتاب تکاور [۷] انگیز گشته، به مقتضای شباب [۳] لازم الشباب [۴] «وإن سكر الشباب اشد من سكر الشراب» [۵] ابواب تدبیر را اقبال [۶] اغفال [۷] بر زده، نخست با خمار [۸] مستخمران [۹] شیشه گردن [۱۰] و مقربان [۷] قرابه [۱۱]

[۱]- عت: شاه طهماسب. ط، شاه طهماسب میرزا

[۲]- ط: اضافه دارد:

باصفهان.

[۳]- ط، والا جاه.

[۴]- عت این جمله را ندارد.

[۵]- یو، ۱۱۳۸ و بالای عدد ۸ عدد ۷ هم نوشته شده.

[۶]- یو، قبل از کلمه تاریخ اضافه دارد. او زاده یم طبع میرزا قوام الدین محمد قزوینی.

[۷]- یو، ندارد. ط، و با مقربان.

(۱)- همانا زمین از آن خداست بمیراث دهد آن را به کسی که خواهد. (از آیه ۱۲۵ سوره اعراف).

(۲)- اسب (برهان).

(۳)- نشاط (ر ب).

(۴)- همراه جوانی، توأم با جوانی.

(۵)- همانا مستی جوانی سخت تر است از مستی می.

(۶)- ج قفل.

(۷)- مص باب افعال، فراموش نمودن. (ر ب).

(۸)- جماعت مردم.

(۹)- ج مستخمر افا باب استفعال، نیک شراب خوار (ر ب).

(۱۰)- این ترکیب را مؤلف بهار عجم و به پیروی از او مؤلف آندراج، احمق و بی خرد معنی کرده‌اند. لیکن چنین لغتی در برهان، غیاث، چراغ هدایت، فرهنگ رشیدی، سروری، دیده نشد. مأخذ بهار عجم و آندراج به‌طوری که تصریح کرده‌اند بیت خاقانی است:

این شیشه گردنان که از این خیمه کبود بی‌نام چون قرابه بگردن طنابشان

البته اگر لغویان دیگر تصریحی بدین معنی کرده بودند و یا شاهد دیگری وجود داشت، حمل کلمه به معنی ذکر شده (احمق) نیکو می‌نمود، لیکن، در بیت خاقانی بقرینه اشعار قبل و بعد آن که حسودان را به فرسوده هاون، کرم ابریشم، زنبور نحل، تشبیه کرده است، معنی بی‌ثبات، و بی‌دوام برای کلمه مناسب تر از احمق است

(۱۱) - (و به تخفیف راء نیز شیشه شراب و صراحی. (غیاث).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۶

نوش پیاله زن، بفتح قلعه مینا «۱» استفتاح «۲» کار، و باده تلخ را از خطّه «۳» بلخ تا خط بغداد «۴» در جام زرنگار نموده، بلاد تبریز را ملک ساغر و شهر خمار «۵»، و آثار «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى» «۶» در خمار «۷» جهان آشکار ساخت، و زمانه بتقریع «۸»، از هر طرف طنین «ما [۱] شَمّ خمار ک» «۹» به کاخ صماخش «۱۰» درانداخت.

مدام در سراهای مینوشان «۱۱» می نوشان و با صولت منوشان «۱۲» جرعه پیمای کاسات مینوسان [۲] «۱۳» شده باین نظم نظام کار می نمودند [۳] [۴]

مگر [۵] چون بر افروزد آتش ز جام شود کار ما پخته ز آن خون خام «۱۴»

[۱] - ط، یا.

[۲] - یو، عت، مینوشان.

[۳] - ط، می نمود

[۴] - عت، اضافه دارد بیت. ط، شعر.

[۵] - یو، مگو.

(۱) - شیشه شراب (غیاث).

(۲) - گشودن. فیروزی جستن (ر ب).

(۳) - زمینی که در آن فرود آیند. (ر ب).

(۴) - نام خط دوم از جام جم و بعضی خط اول گفته اند (برهان) خط دوم، و خط اول خط جور است (غیاث).

(۵) - معروف و خمار نام شهریست از ملک ختا و ختن منسوب به خوبرویان (برهان).

(۶) - می بینی مردمان را مست و نیستند آنان مست (از آیه ۲ سوره الحج).

(۷) - انبوهی مردم (ر ب).

(۸) - سرزنش کردن. ملامت نمودن. (ر ب).

(۹) - چه چیز دیگرگون ساخته است ترا. (ر ب).

(۱۰) - گوش. (ر ب).

(۱۱) - مرکب از مینو - بهشت + سان - مانند.

(۱۲) - نام حاکم فارس از جانب کیخسرو (برهان) - پادشاه کرمان تابع کیخسرو. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۳) - مرکب از مینو، آبگینه سفید و الوان (برهان) + سان، جمعا: صاف، زلال.

(۱۴) - از نظامی (بهار عجم ذیل خون خام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۷

و از کف بلور مانند سقاۀ «۱» لعلی شفاه «۲» تبریزی، تبریز «۳» ساغر یاقوت فام تبریز «۴» معنی خون آشامی نموده این شعر دلاویز را می سرودند: [۱]

چو در پیل پایی «۵» قدح می کنیم بیک پیل پا «۶» پیل را پی کنیم «۷» گاهی جام هلالی را از فروغ باده آفتاب تاب، بدر [۲] لبریز «۸»

کرده، کاسه خورشید را بر سر گردون می شکستند «۹» «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «۱۰» و هنگامی [۳] با آغوشی [۴] «۱۱» هم آغوشی [۵] و [۶] در سرخاب «۱۲»، سرخاب «۱۳» نوشی نموده به سرخاب رخساره خود را سرخاب «۱۴» قلب شکن می شمردند «و یزعمون أنهم ملکوا» [۷] النجد و الصنعاء «۱۵». زمانی با شوخ خوش ادا در کنج طرب چنگ و بربط

[۱]- ط، اضافه دارد: شعر.

[۲]- ط، بدر مثاب.

[۳]- یو، هنگام.

[۴]- جز ط، آغوش. و ط اضافه دارد: مست.

[۵]- نو، آغوش.

[۶]- ط، و، ندارد

[۷]- یو، ملک.

(۱)- ج ساقی. (ر ب).

(۲)- ج شفه، لب (ر ب).

(۳)- ر ک ح ۱۷ ص ۷۰

(۴)- پیدا کردن (ر ب). آشکار کردن. (ظاهرا و تبریز ...)

(۵)- پیل پا نوعی از قدح بزرگ شراب خواری. (برهان).

(۶)- حربه‌ای که بیشتر زنگیان دارند.

(برهان). و در آن ایهامی به معنی دیگر آن نیز هست، یعنی با خوردن یک قدح می پیل را پی کنیم.

(۷)- نظامی گنجوی (بنقل لغد).

(۸)- یعنی قدح هنگامی که لبریز از باده بود به درخشندگی بدر می نمود.

(۹)- کنایه از مستی شدید و عربده کشیدنست.

(۱۰)- و آنان می پندارند که (ایشان) کار نیکو می کنند.

(از آیه ۱۰۴ سوره کهف).

(۱۱)- آغوش، پرستار و بنده. (برهان) از نامهای غلامان و بندگان. (لغد).

(۱۲)- کوهی بر جنوب شهر تبریز متصل به شهر.

(برهان).

(۱۳)- شراب لعلی. (برهان).

(۱۴)- سهراب، پسر رستم. (برهان).

(۱۵)- و می پنداشتند که مالک شده‌اند نجد و صنعا را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۸

زده در هر باب، باب عشرت می گشادند، و اوانی، استلذاذ صید را «۱» شاهین تیزچنگ بربط افکنده در حقیقت شهباز دولت را از دست می دادند بکره و عشیا «۲» از باکره «۳» و باکوره «۴» لذت‌اندیش و با عیش رافع «۵»، رافع غیش «۶» بوده فقاع می گشودند «۷»

و فقاغ می کشیدند [۱] «۸» و غدوّا و آصّالا «۹» در جامه زر، جامه زر «۱۰» پیموده، به همدمی جام، آواز [۲] چامه و نای نی در صبح «۱۱» و غبوق «۱۲» به اوج عیوق «۱۳» می رسانیدند.

حب «۱۴» حب «۱۵» حبائب [۳] «۱۶» «أخلف من نار الحباب» «۱۷»، به نوعی بر زمین دل افشانند، که دست از همه فشانده [۴] یکسو کشیدند «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» «۱۸»

[۱]- یو، این جمله را ندارد.

[۲]- ط، آوازه.

[۳]- یو، حب حبایب.

[۴]- نو، ط، افشانده. عت، ندارد.

(۱)- راء معنی تعلیل دهد: برای لذت بردن از صید.

(۲)- بامدادان و شامگاهان.

(۳)- دوشیزه.

(۴)- میوه تازه رس. نوبر.

(۵)- فراخ، وسیع. (ر ب).

(۶)- ر ک ح ۲۶ ص ۱۳

(۷)- فقاغ گشودن، تفاخر کردن. لاف زدن (برهان).

(۸)- کشیدن- خوردن. و فقاغ شراب خام که از جو و مویز و جز آن سازند. (ر ب).

(۹)- بامداد و شامگاه.

(۱۰)- صراحی شراب.

(۱۱)- شرابی که بوقت بامداد خورده می شود. ضد غبوق (غیاث. لغد).

(۱۲)- شراب شبانگاه (ر ب).

(۱۳)- ستاره ایست خرد، روشن، سرخ رنگ، بطرف راست کهکشان که پیرو ثریا باشد. (ر ب). ستاره ایست بر بازوی ممسک الاعنه

(از التفهیم ص ۱۰۲). دورترین ستاره نسبت به زمین فاصله نوری آن چهل سال است و از بزرگترین ستارگان و درخشانترین ستاره

و بسیار بزرگتر از خورشید است (از لاروس).

(۱۴)- دانه.

(۱۵)- دوستی.

(۱۶)- ج حبیبه. (نف).

(۱۷)- و اخلف من وقودا بی حبایب. و ابی حبایب مردی بخیل بود که شب آتش نمی افروخت مبادا کسی از آن بر دارد و اگر

آتشی می افروخت و کسی را می دید که خواهان روشنی گرفتن از آنست آتش را خاموش می ساخت (از مجمع الامثال) و در اینجا

مقصود ثبات و پایداری است.

(۱۸)- و آنان در بی خبری روی گردانند (از آیه ۱ سوره انبیاء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۵۹

و عشقه «۱» عشق غلام علام «۲» بسته پسته لب، و لبلاب «۳» شوق مجاورت و محاورت قینه «۴» فتنه گستر، «فحب الغوانی کسیر السوانی» «۵»، چنان بر جنان «۶» و تن تنیدند، که ترک برگ مملکت داری کرده بالصنایه «۷» از صیانه «۸» ملک تمخی «۹» ورزیدند «وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» [۱] «۱۰».

إذا كان [۲] رب البيت بالطبل ضاربا فلم تلم الصبيان فيه على الرقص «۱۱» فالحق و الحق أقول «۱۲» از رکوب کمیت «۱۳» و رکاب «۱۴» کمیت «۱۵» و مداومت لعل مذاب «۱۶» و منادمت «۱۷» یاقوت لبان [۳] مذاب «۱۸»، داد کامیابی داده،

[۱] - ط، اضافه دارد: شعر.

[۲] - یو، صار.

[۳] - نو، لال. ط، یاقوت لباب لال ذوایت.

(۱) - درختی است که سبز گردد، سپس آن باریک و زرد گردد (رب. اقرب الموارد). قسمی لبلاب (نف) پیچک، لبلاب، گیاه معروف که به درخت پیچد

(۲) - حنا. (رب).

(۳) - رک ح ۱ همین صفحه.

(۴) - کنیز آوازه خوان و یا کنیز مطلقا. (اقرب الموارد).

(۵) - پس دوستی کنیزکان آوازخوان مانند رفتن شتران آبکش است. یعنی پیوستگی و همیشگی است.

(۶) - دل.

(۷) - صنایه، همه. (رب).

(۸) - صیانت، نگاهداری.

(۹) - کناره ورزیدن (رب).

(۱۰) - مر آنان را کارهاست جز این، آنان آن را کنند گانند (از آیه ۶۵ سوره مؤمنون).

(۱۱) - اگر خداوند خانه طبل زن بود پس سرزنش مکن کودکان را در آن بر رقص.

(۱۲) - پس راست است و براستی می گویم.

(۱۳) - اسب سرخ که به سیاهی زند و اگر دم و یال آن سرخ بود اشقر است و اگر سیاه بود کمیت است.

(رب).

(۱۴) - پیاله‌ای باشد هشت پهلوی و دراز (برهان).

(۱۵) - می سرخ سیاهی آمیز. (رب).

(۱۶) - لعل مذاب، کنایه از شراب لعلی انگوری باشد.

(برهان).

(۱۷) - هم صحبتی.

(۱۸) - در یو و عت مذاب را با تشدید ذال ضبط کرده و در یو گذاخته معنی شده و ظاهرا صحیح مذاب است به تشدید همزه اسم مفعول باب تفعیل، گیسودار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۰

جهان را [۱] بالای «۱» زیر «۲»، زیر [۲] و بالا- کردند. و با کار آب «۳» آب «۴» کار بردند. ثمن «۵» عمار «۶»، بمن «۷» عمار «۸» مصروف گشت، نینذ مائع «۹» مایع، مانع رسم مملکت- آرایی شد، و عاقبت خاک ایران از آتش تر «۱۰»، و آب خشک «۱۱» بباد رفت و از این کشور پرشور و شر، جز آیات [۳] خرابات اثری نماند و آبادی از جهان ویرانه عزلت گزید [۴].
 خراب ار شود کاخ کون و فساد [۵] شود، گو خرابات آباد باد «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ [۶] الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» «۱۲»

در تتمیم ذکر ما سبق

در تتمیم ذکر ما سبق

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» «۱۳» چون این امور ذمیم، ضمیمه [۷] علل

[۱]- یو، را، ندارد.

[۲]- یو، و زیر

[۳]- یو، خرابات.

[۴]- عت اضافه دارد، فرد. ط، شعر.

[۵]- یو، این مصراع را ندارد.

[۶]- تمام نسخ، مهلك.

[۷]- ط، اضافه دارد، علاوه.

(۱)- دردی شراب و امثال آن (برهان).

(۲)- خم بزرگ قیراندود.

(ر ب).

(۳)- کار آب، شراب بافراط خوردن (برهان).

(۴)- عزت، آبرو، رونق (برهان).

(۵)- بها. مؤلف کنوز کلمه را ثمن بضم اول و سکون دوم ضبط کرده و آن را حصه هشتم از باغات شاه معنی کرده ولی موجبی برای چنین تأویل تکلف آمیز نیست.

(۶)- زمین و آب و مانند آن و منزل و رخت و اسباب خانه (ر ب).

(۷)- مرکب از به+ من- یکمن.

(۸)- شراب (ر ب).

(۹)- نینذ مائع، نینذ سخت سرخ (ر ب).

(۱۰)- شراب لعلی. لب معشوق. (برهان).

(۱۱)- شیشه و آبگینه و بلور. (ر ب).

(۱۲)- و نیست پروردگار تو که تباه کند، دیه‌ها بستم (شرک) حالی که مردم آن نیکوکارانند. (آیه ۱۱۹ سوره هود).

(۱۳)- این کتاب ماست سخن می‌گوید با شما براستی (از آیه ۲۸ سوره الجاثیه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۱

سالفه [۱] گشت، و علی علاقه «۱» مواد ردیه «۲» در شریان ممالک سریان، و امراض بی‌دواء غل «۳» و دواغل «۴»، بر نفوس طریان «۵» یافته، فساد آنها در مزاج موسر «۶» و معسر «۷» و مقتر [۲] «۸» و مثری «۹» مسری [۳] و مؤثر آمد، و اخفار «۱۰» عهد «۱۱» و اجفار «۱۲» عقود شیوع، و وقایع موقع «۱۳» غیر متوقع بی‌موقع، وقوع پذیرفت. «وَقَوْلُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» «۱۴».

از باده‌پیمایی ساقی دوران و تنگ ظرفی «۱۵» ذو الخمار [۴] «۱۶» دهر، هر مستکین «۱۷» مست کین شده، و هریک از ستم‌دستان رستم‌دستان گشته، در هر کل «۱۸» زمینی، سرکشی قوی شاخ مانند شجر به مشاجرت برخاسته یاغی گردید، و سازوبرگ

[۱]- یو، ساز ده. عت، سابقه گشت.

[۲]- یو، و مقتری.

[۳]- یو، و مسیری. عت، مسری.

[۴]- عت، ذوی الخمار.

(۱)- علی علاقه، علی کل حال (ر ب) به هر حال، بهر جهت.

(۲)- پست، و مواد ردیه آن ماده‌هاست که باعث کثافت خون شود.

(۳)- کینه، حسد.

(۴)- ج داغله، کینه نهانی. (ر ب).

(۵)- حادث شدن (لغد بنقل از غیاث).

(۶)- توانگر.

(۷)- تنگ دست. (ر ب).

(۸)- نیازمند.

تنگ روزی.

(۹)- بسیار مال. (ر ب).

(۱۰)- شکستن. (ر ب).

(۱۱)- ج عهد، پیمان.

(۱۲)- ترک کردن (ر ب).

(۱۳)- کشنده مهلک. يقال اوقع بالقوم، ای بالغ فی قتالهم.

(۱۴)- و می‌گویند آن از سوی خداست. (از آیه ۷۲ سوره آل عمران).

(۱۵)- تنگ حوصله‌گی. (بهار عجم).

(۱۶)- مرکب از ذو: صاحب+ خمار: ملالت و کسالتی که پس از رفتن مستی دست دهد و توصیف دهر بدو الخمار، شاید کنایت از رنجی است که بدنبال آسایش روزگار آید.

(۱۷)- خوار. (ر ب).

(۱۸)- ر ک ح ۱۱ ص ۱۴۵ و بهر حال در استعمال این کلمه به لفظ (کل) بفتح اول بمعنی گاو میش بز کوهی نظر داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۲

خودسری کرد [۱] «قد استنوق [۲] الجمل» «۱». و من الجمل «۲»، ملک محمود سیستانی که از اولاد ملوک [۳] نيمروز «۳» بود، و

اوج تیر اقبالش از حین طلوع تا حد زوال نیمروز «۴»، و ابا عن جد «۵» از روی ملق «۶» در سایه قصر این دولت و ارفه [۴] الظلال «۷» «کازموله» [۵] فی الملوق [۶] الممنوع «۸» ممنوع [۷] «۹» می‌بود، و کشاکش سرپنجه جواذب «۱۰» حوادث از گریبان حالش ممنوع «۱۱»، در خواتیم «۱۲» عهد خاقان شهید «وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» «۱۳» خواتیم «۱۴» امارت و ایالت تون «۱۵» در انگشت کرده، بعد از غلبه افغان از ترتیب بعضی مقدمات نامنتج «۱۶» و قضایای غیر ممکنه «۱۷» بتصور، فتلك القضايا

[۱]- ط، کرده. عت پس از کلمه کرد اضافه دارد: مثل.

[۲]- عت، قد اسمنون. نو، قد اسنوق.

[۳]- ط، ملک.

[۴]- یو، عت و ازقه.

[۵]- عت، ارموله.

[۶]- نو، الحلق.

[۷]- ط، متمتع.

(۱)- شتر نرینه مادینه گردید. گویند این جمله را نخست طرفه بن العبد گفت، آنگاه که نزد یکی از پادشاهان بود و مسیب بن علس شعری در وصف جمل خواند سپس شعر را بمدح ناقه کشانید ... و این مثل را برای تخلیط زنند ... (از مجمع الامثال میدانی).

(۲)- از جمله. در جمله.

(۳)- سیستان.

(۴)- یعنی ترقی او نصف روز بیشتر نبود. این جمله کنایت از کوتاهی دولت ملک محمود است.

(۵)- پدر از جد. پدر در پدر

(۶)- چاپلوسی (ر ب).

(۷)- فراخ سایه.

(۸)- همچون گوزن بانگ کننده بر سنگ صاف بلند. این مثال را برای ناتوانی زنند که توانائی ویرا پناه داده است و از موله بکسر اول نیز ضبط شده است (ر ک مجمع الامثال میدانی).

(۹)- برخوردار (ر ب).

(۱۰)- ج جاذبه، کشنده. جواذب حوادث اضافه، موصوف به صفت است.

(۱۱)- بازداشته. (ر ب).

(۱۲)- ج خاتمه، پایان. (ر ب).

(۱۳)- و همانا او بر این هرآینه گواه است (آیه ۷ سوره العادیات).

(۱۴)- ج خاتم، انگشتی انگشتر.

(۱۵)- فردوس، از شهرهای استان نهم است.

(۱۶)- بی نتیجه بی فائده و در اصطلاح منطق فرض‌ها در اشکال اربعه که تصور شود لیکن نتیجه مطلوب را ندهد.

(۱۷)- نشدنی، ناشدنی و در لفظ قضایا و ممکنه به معنای مصطلح آن در علم منطق نیز نظر داشته است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۳

قیاسات‌ها معها «۱»، خیال استنتاج «۲» تاج و تخت پخت [۱] و از برگشتگی بخت، بحب ریاست شیوه تونیان «۳» را پیشنهاد نهاد ساخته از قلعه تون از راه حق‌ناشناسی و ناسپاسی بمشهد [۲] طوس شتافت و برخلاف رقبه «۴»، رفته رفته رقبه «۵» رقیه «۶» از رقبه «۷» تافته ز رقبه «۸» معاصات «۹» و مناصات «۱۰» مسلوک داشت، و بی‌سبب «۱۱»، سبب «۱۲» اطاعت را گسیخت و چون [۳] در [۴] نسب [۵] سگزی «۱۳» بود، بحسب نیز خود را سگزی «۱۴» ساخت.

تاتاریه هم غبار فتنه را در مرو شاه‌یجان «۱۵» هیجان داده، به دولت شاهی، جانی «۱۶» شدند و ترکمانیه دشت نیز دست تطاول از جیب درآورده، از خبث درون ولایت

[۱]- یو، و پخت. نو، و تخت بخت.

[۲]- ط، مقدس طوس.

[۳]- ط، چون.

[۴]- ط، ندارد.

[۵]- عت، نسبت.

(۱)- پس این قضیه‌هاست که قیاس‌های آن همراه آنست، یعنی بدیهی است و نیاز بدلیل ندارد.

این اصطلاحی است در منطق و در مورد قضیاتی گفته می‌شود که برای اثبات آن ترتیب مقدمتین (تشکیل قیاس) بخاطر اخذ نتیجه لزومی ندارد، بلکه خود قضیه از بدیهیاتست چون (الکل اعظم من الجزء)

(۲)- بهره خواستن، بهره گرفتن، بدست آوردن و لفظ استنتاج را به تناسب اصطلاحات منطقی چون: ترتیب مقدمات نامنتج، قضایای غیر ممکنه، تصور ... بکار برده است.

(۳)- تونی، دزد و عیار و راهزن باشد. (برهان).

(۴)- چشم داشت. انتظار. (ر ب).

(۵)- گردن.

(۶)- رقیه، بندگی.

(۷)- یک گوشه از رسن (ر ب).

(۸)- راه تنگ (ر ب).

(۹)- نافرمانی کردن (ر ب).

(۱۰)- چنین است در تمام نسخ، مناصات را بعض قوامیس بمعنی موی پیشانی یکدیگر را گرفتن، معنی کرده‌اند. و مناسبت آن معلوم نشد، شاید مقاصات- مقاصاء است، بمعنی دوری و تباعد.

(۱۱)- علت.

(۱۲)- رسن. (ر ب). رشته، رابطه.

(۱۳)- منسوب به سگز- سیستان. (برهان).

(۱۴)- مرکب از سگ+ زی- شعار، سگ صفت. سگ روش.

(۱۵)- مرو شه جهان، شاهجهان یاقوت نویسد: مرو بزرگ و مشهورترین شهرهای خراسانست.

(۱۶)- جنایتکار، گناهکار، عاصی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۴

درون «۱» را از [۱] تصرف بیرون کرده عروس نسا [۲] «۲» را بعقد ضبط درآوردند. و مقارن طریان «۳» این طواری «۴» و تطرق «۵» این طوارق «۶» از جانب سلطان سکندرشان روم حبول «۷» عقود «۸» و عقود «۹» حبول «۱۰» انقضاب «۱۱» و انقصام [۳] «۱۲»، و سدود [۴] «۱۳» موایق «۱۴» انبثاق «۱۵» و انقصام «۱۶» یافته، پاشایان [۵] «۱۷» با شایان «۱۸» با عساکر شایان بجانب ایران انگیز [۶] «۱۹» و به تبریز «۲۰» سطوات «۲۱» قاهره تبریز «۲۲» و لرزه‌افکن «۲۳» قلوب

[۱]- نو، ندارد.

[۲]- نو، نسا.

[۳]- ط، انقصام.

[۴]- ط، حدود.

[۵]- ط، پاشان.

[۶]- ط، اسب‌انگیز.

(۱)- نام شهرست بین مرو و نسا. (برهان). و رجوع شود به فهرست ذیل عالم‌آرای عباسی.

(۲)- و در فارسی بفتح اول نیز آمده است و این نسا در حوالی سرحد ترکستان و افغانستان بوده است.

و جز این، چهار موضع دیگر نیز همین نام را داشته است.

(۳)- حادث شدن (لغد از غیاث)

(۴)- ج طارئه، داهیة، حادثه، مصیبت. (لغد).

(۵)- در آمدن. ورود (المنجد)

(۶)- طارقه حادثه. (ر ب).

(۷)- ج حبل، رسن.

(۸)- ج عقد، پیمان.

(۹)- ج عقد، بستگی، اتصال (نف).

(۱۰)- ج حبل پیمان. عهد. (ر ب).

(۱۱)- بریده شدن. (ر ب).

(۱۲)- شکسته شدن. (ر ب).

(۱۳)- ج سد.

(۱۴)- ج میثاق، عهد، پیمان.

(ر ب).

(۱۵)- دریدن. (ر ب).

(۱۶)- شکسته شدن (ر ب).

(۱۷)- ج پاشا، مأخوذ از کلمه پادشاه و در تداول ترکان عثمانی صاحب رتبه پاشائی و آن رتبه‌ای از مراتب کشوری و لشگری است. لقبی از القاب آن مملکت. (لغد). خداوند معظم و سرور بزرگ. (آنندراج): لقبی است که ترکان عثمانی به وزرا و حکام

می‌دادند. (نف) این لقب اکنون هم در کشور مصر موجود است و بالاتر از لقب بیک است.

(۱۸) - چنین است در سه نسخه و در نو، شان. و ظاهراً بخاطر سجع و موازنه شایان را بمعنی لیاقت استعمال کرده است.

(۱۹) - برانگیخته.

(برهان).

(۲۰) - ر ک ح ۴ ص ۱۵۷.

(۲۱) - ج سطوة، بفتح اول، حمله. (ر ب).

(۲۲) - ریزنده تب، تب آورنده.

(۲۳) - بمناسبت تبریز و تبریز ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۵

اهالی تبریز گشته، بسلاطت «۱» خیول «۲» سلاطت «۳» دشت «۴» آذربایجان را صحرا نمودند و ناله [۱] قراباغیان [۲] «۵» از استیلای یاغیان باغیان «۶»، با عنان [۳] «۷» آسمان پیوست.

اعیان ایروان [۴] «۸» قلعه تن را [۵] روان «۹» خالی از روان «۱۰» ساختند. اهل اردبیل و طارم «۱۱» که از اردبیل «۱۲» رو نمی‌تافتند، دوده آه به طارم «۱۳» چارم رسانیدند.

خلخال «۱۴» که خلخال «۱۵» ساق حسنا «۱۶» ممالک بود از دست جفا از پا در آمده رفد [۶] «۱۷» و راقودش «۱۸» از خمر و خلّ «۱۹» خالی ماند. زنجان که ریحان باغ بلدان بود

[۱] - ط، و ناله.

[۲] - ط، عنان.

[۳] - یو، عنا.

[۴] - نو، ایران.

[۵] - یو، قلعه.

[۶] - ط، رفد.

(۱) - محشیان این کلمه را سم دراز معنی کرده‌اند، لیکن در قوامیس عربی سنابک سلاطت سم‌های تیز یا دراز معنی شده و سلاطت به تنهایی معنی سم نمی‌دهد.

(۲) - ج خیل، گروه اسبان. (ر ب).

(۳) - چیرگی، غلبه (ر ب). بنابراین سلاطت خیول اضافه اختصاصی و خیول سلاطت اضافه مشبه به است بمشبهه.

(۴) - نام شهری است در آذربایجان (برهان). نام یکی از دهستانهای بخش سلوانا رضائیه و از باختر بمرز ترکیه متصل و مرکب از بیست آبادی بزرگ و کوچک است (از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴)

(۵) - قره‌باغ از دهستان انزل بخش حومه رضائیه در ۶۳ کیلومتری شمال رضائیه است (از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴).

(۶) - ج باغی، نافرمان. (ر ب).

(۷) - آنچه از آسمان بنظر درآید. (ر ب).

(۸) - از شهرهای سابق ایران که فعلاً جزء آذربایجان شوروی است

(۹) - نعت فاعلی از رفتن، رونده

(۱۰) - جان.

(۱۱) - گویا، مقصود از طارم در این مورد طارم سلطانیه است.

(۱۲) - مرکب از ارد، خشم و غضب (برهان) وجه اشتقاق عامیانه ناشی از ترکیب اردشیر ر ک ح ۷ ص ۳۴ و پیل - فیل.

(۱۳) - بام خانه. گنبد (برهان) مجازا آسمان. (ر ک برهان طارم اخضر).

(۱۴) - از شهرستانهای آذربایجان شرقی و جزء استان سوم است (فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۱۵) - پای برنجن.

(ر ب).

(۱۶) - حسنا، زن زیبا.

(۱۷) - کاسه بزرگ (ر ب).

(۱۸) - خم بزرگ. خم قیر اندود شکم. (ر ب).

(۱۹) - سرکه. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۶

بهارستان [۱] شوکت سلطانیه «۱» را بی‌نمؤ [۲] و نما و قصبه [۳] سراب «۲» را «کَسِرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» «۳» یافت. اهرات «۴» اهر «۵» زقفه «۶» تاراج و لقفه «۷» یغما شد.

افشار «۸» ارومی «۹» دست افشار محن گشت. مقدم «۱۰» از مراوغه «۱۱» شداید در خاک یأس مراغه «۱۲» کرد. روسیه روسیه نیز از راه شرک نصب شرک «۱۳» اغتیال «۱۴» و اختتال «۱۵»، و احتبال «۱۶» حبال «۱۷» احتیال «۱۸» و اختبال «۱۹» نموده، باونیه «۲۰» نیّه «۲۱» و همیت نیه «۲۲» دنیّه «۲۳» بادپای مرزاب «۲۴» را بدار المرز «۲۵» آب رانده از روی دریا با توپهای آتشین دم آمده خاک رشت و رشت «۲۶» لاهیجان را بباد دادند.

[۱] - ط، و بهارستان.

[۲] - یو، پی نمود.

[۳] - یو، عت، قصه.

(۱) - از دهستانهای شهرستان زنجان و از ۳۴ آبادی تشکیل شده و مرکز قصبه نیز سلطانیه نام دارد. (از فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۲) - از شهرستانهای استان سوم و در مغرب تبریز است.

(۳) - چون سرابی در زمین همواری که تشنه آن را آب پندارد.

(از آیه ۳۹ سوره نور).

(۴) - ج اهره بفتح اول و دوم، متاع خانه (ر ب).

(۵) - از شهرهای آذربایجان شرقی و مرکز شهرستان و جمعیت شهر بالغ بر ۲۱۰۱۰ تن است (از فرهنگ جغرافیائی ایران).

(۶) - لقمه، نواله. (ر ب).

(۷) - معنی مناسب برای آن نیافتم

(۸) - طایفه معروف که بامر شاه عباس در ارومیه ساکن شدند.

- (۹) - اهل ارومیه و ارومیه نام سابق رضائیه است.
- (۱۰) - ایلی است در خمسه (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۷۶)
- (۱۱) - با همدیگر کشتی گرفتن. (ر ب).
- (۱۲) - به خاک غلطیدن. (لس).
- (۱۳) - دام. (ر ب).
- (۱۴) - هلاک کردن. به ناگاه کشتن. (ر ب).
- (۱۵) - خدعه. (اقرّب الموارد).
- (۱۶) - دام گستردن. (ر ب).
- (۱۷) - ج جبل، آنچه بآن بندند. (ر ب).
- (۱۸) - حیل کردن (ر ب).
- (۱۹) - تباه خرد شدن. (ر ب).
- (۲۰) - سستی. (ر ب).
- (۲۱) - نیت، قصد، عزم.
- (۲۲) - بعضی حواشی آن را ناپخته معنی کرده‌اند ضبط و معنی آن را نیافتم.
- (۲۳) - مؤنث دنی، پست.
- (۲۴) - کشتی بزرگ، کشتی دراز. (ر ب).
- (۲۵) - دار المرز آب مقصود رشت و گیلان است (ر ک تعلیقات).
- (۲۶) - خاک (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۷

هر چند بر عراق «۱» اطاله [۱] «۲» ید نکردند، اما عراق «۳» را بخت اعراف «۴» تصرف، و اسیاف «۵» بحر را با اسیاف «۶» قهر لنگرگاه [۲] کرده [۳]، توقف کردند.

از لوٹ «۷» روٹ «۸» روس روس «۹» سرشت، ملک محروس رشت زشت گشت، اهالی گیلان از غایت خاکساری [۴] رشتی «۱۰» شدند و در نواحی و جوانب لاهیجان ماده بلاهیجان یافت و از عیون «۱۱» اعیان «۱۲» جیل «۱۳» چون عیون [۵] جبل، خون عیان شد. اهل دیلم «۱۴» بدیلم «۱۵» گرفتار آمده در بحیرات [۶] «۱۶» تحیرات، افتادند و دار المرز «۱۷» دارالم و رزیت «۱۸» گردید. مخلص و ملخص آنکه طایفه روس تا رستاقات «۱۹» مازندران بملک تملک انضمام دادند. شاه طهماسب را روش روس روشن و واضح و بی‌اعتدالی و اعتداء ایشان لامح

[۱] - یو، طاله.

[۲] - یو، لنگر.

[۳] - نو، لنگر کرده.

[۴] - یو، خاک.

[۵] - یو، ط، ندارد.

[۶] - یو، ندارد.

- (۱) - مقصود عراق عجم یعنی قسمت مرکزی ایران است.
 - (۲) - دراز کردن (ر ب).
 - (۳) - کرانه دریا بدرازا (ر ب).
 - (۴) - اصل، بن (ر ب).
 - (۵) - ج سیف بکسر اول، ساحل دریا (اقرب الموارد. ر ب).
 - (۶) - ج سیف بفتح اول، شمشیر.
 - (۷) - بدی، نیرو. (ر ب).
 - (۸) - سرگین. سر قبضه شمشیر.
 - (۹) - با واو مجهول، روباه. (برهان).
 - (۱۰) - منسوب به رشت، خاک، گرد و غبار (برهان).
 - (۱۱) - ج عین، چشم.
 - (۱۲) - بزرگان.
 - (۱۳) - جیلان - گیلان.
 - (۱۴) - دیلمان، فعلا از بخش‌های لاهیجان بشمار می‌رود و دیلم نام طایفه است و سرزمین آنان را دیلمان خوانند.
 - (۱۵) - سختی، بلا (ر ب).
 - (۱۶) - ج بحیره، دریاچه.
 - (۱۷) - ر ک ح ۲۴ ص ۱۶۶.
 - (۱۸) - رزیه، مصیبت. (ر ب).
 - (۱۹) - ج رستاق، روستا.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۶۸
- و لایح کشته بر سر رشته خیال «۱» و حبال «۲» خیال خبال «۳» آمیز آن گروه خَبِیَال «۴» خَتَال «۵» و قوف یافت (و) در دائره «دائره السوء» «۶» حیران و مانند پرگار بر کار خویشتن سرگردان گشته از آذربایجان بمازندران شتافت که «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» «۷».

- (۱) - رشته که میان هر دو تنگ شتر بندند. (ر ب).
- (۲) - ج حبل.
- (۳) - دیوانه گردیدن. (ر ب) دیوانگی.
- (۴) - دیوانه کننده، وصف قیاسی از ماده خبل.
- (۵) - فریبنده، وصف قیاسی از ختل.
- (۶) - گردش بد (مأخوذ از آیه ۶ سوره الفتح)
- (۷) - باشد که خدا پدید آرد پس از این امری را (از آیه ۱ سوره الطلاق).

[۱] در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید

«إِنَّ فِي ذَلِكْ لَمِذْكُرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» [۱] و هم در آن اوان «محمود غلیجه» [۲] «آثار فیهی کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» [۳] از قلب قاس «۴» فاش کرده سی و یک تن از شاهزادگان گرامی گوهر را بالماس «۵» زمرد پیکر أعناق «۶» بلورین لعلی «۷» ساخته، به مقتضای «کما تکیل تکال» [۸]، نکال «۹» و نکایت «۱۰» و نکایب «۱۱» این امر ظلم پرور روز بروز بروز [۳] و به روزگار او عاید گشته و بل «۱۲» و وابل «۱۳» این و بال «۱۴» و بیل «۱۵» هصر [۴] «۱۶» در قصر رفعتش افکند، و انتیاب «۱۷»

[۱]- نو، از اینجا تا آخر آیه ندارد.

[۲]- نو، غلجائی، ط، غلیجائی.

[۳]- یو، روز بروز و روزگار، عت، روز بروز و به روزگار.

[۴]- ط، حصر.

(۱)- همانا در این هرآینه یادآور است کسی را که او را دلی است یا (کسی را) که گوش فرا دارد و او حاضر باشد (نیک بشنود و فهم کند). (آیه ۳۶ سوره ق).

(۲)- رک ح ۴ ص ۱۲۲

(۳)- پس آن مانند سنگ است یا سخت تر. (از آیه ۶۹ سوره بقره).

(۴)- سخت.

(۵)- کنایه از شمشیر. (برهان).

(۶)- ج عنق بضم اول و دوم، گردن.

(۷)- سرخ، مقصود سر بریدنست.

(۸)- چنانکه به پیمایی پیموده می‌شوی نظیر:

کما تدین تدان.

(۹)- سزا. (ر ب).

(۱۰)- بدسگالیدن. (ر ب).

(۱۱)- معنی این کلمه مفهوم نشد. ظاهراً جمع ساختگی از نکهٔ- نکبت است ولی صحیح نیست چه جمع آن نکوب و نکبات آید.

(۱۲)- باران بزرگ قطره. (ر ب).

(۱۳)- باران بزرگ قطره. (ر ب).

(۱۴)- سختی، گرانی. (ر ب).

(۱۵)- شدید، دشوار. (ر ب).

(۱۶)- شکستن. (ر ب). شکست، شکستگی.

(۱۷)- پیایی آمدن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۰

نویاب «۱» نوبت [۱] زن «۲» حالش، و دولت «۳» معانق [۲] «۴» دولت بی‌مالش گردید، یعنی [۳] تیر آه سحر خیزان کارگر افتاده جنون قوی بر او طاری شد و آن مجنون به دعای لیلی «۵» از پا در آمد «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نِكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» «۶»، و ابن عمّش «اشرف» رماء الله بلبلة لا اخت لها» «۷» در حال خال «۸» استیلا برافراخته خاله «۹» محتاله «۱۰» سلطنت را «اسرع من نكاح امّ خارجة» «۱۱» کابین بست، «الحباری خالة الكروان» «۱۲» و در دوازدهم شعبان [۴] سنه سبع و ثلاثین و مائه بعد الالف [۵] «۱۳» بر جای [۶] پادشاهی بر جای او نشست «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» «۱۴»

[۱]- عت، توبه.

[۲]- نو، مفانق.

[۳]- نو، ط، ندارد.

[۴]- ط، شهر شعبان.

[۵]- عت، ۱۲ شعبان ۱۱۳۷

[۶]- یو، بر جاری. نو، ندارد.

(۱)- ج نائبه، مصیبت.

(۲)- نقاره‌چی. (از برهان و آندراج).

(۳)- واگردیدن زمانه (ر ب).

(۴)- دست بگردن.

(۵)- منسوب به لیل، شبانه. و در آن ایهامی است به لیلی بمناسبت لفظ مجنون.

(۶)- پس گرفت خدا او را به سزای آخرت و دنیا (آیه ۲۵ سوره النازعات).

(۷)- بیندازد خدا او را به شبی که خواهر نباشد او را. مثلی است یعنی خدا شبی را بر او آرد که در آن بمیرد (از مجمع الامثال).

(۸)- علم. (برهان).

(۹)- زن متکبر. (ر ب).

خودپسند. (ر ب).

(۱۰)- متکبر. (ر ب).

(۱۱)- زودتر از شوی گرفتن ام خارجه و او عمره دختر سعد بن عبد الله بن قداد بن ثعلبه است، چون کسی به خواستن او می‌آمد فی الحال می‌پذیرفت و چهل و اند شوی گرفت (از مجمع الامثال).

(۱۲)- حباری و کروان مرغی است به فارسی شوات (از ر ب). و این مثل را برای همانندی و تناسب زنند (از مجمع الامثال).

(۱۳)- هزار و صد و سی هفت.

(۱۴)- همچنین میراث دادیم آن را، مردمی دیگر را (آیه ۲۷ سوره الدخان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۱

شعر:

أقول لدهر قد توالى صروفه أليس لهذا يا زمان زوال؟ «۱» فقال اضطبر كم دولة قد تغیرت لكلّ زمان دولة و رجال «۲» چون نقد شهر وای «۳» شاهی او شهر روا شد با رومیّه «۴» بفسان «۵» فسون سیف تبالط «۶» و تشارس «۷» تیز و آغاز حرب و ستیز کرد.

هم در تضاعیف «۸» این حال و تجاویف [۱] «۹» این احوال روزگار تبه‌کارش با بنات [۲] الدهر «۱۰» امتزاج، و ابو جهل غفلت با ام‌الدماغش «۱۱» ازدواج یافته باحیاء «۱۲» شیم «۱۳» ستم [۳] آئین ابن عم [۴] پرداخت، یعنی از غلبه سودا [۵] بر ساهره «۱۴» غبرا «۱۵»

[۱]- نو، ط، تجانیف.

[۲]- یو، ثبات.

[۳]- نو، ط، و ستم.

[۴]- ط، ابن عمش.

[۵]- یو، ط، سواد.

- (۱)- می‌گویم روزگاری را که دیگرگون شدن آن پی‌درپی است: ای زمان آیا این را زوالی نیست؟
- (۲)- پس گفت شکیبائی پیشه کن چه بسیار دولت‌ها که تغییر یافت، برای هر زمانی دولتی و مردانی است.
- (۳)- پولی یا سکه‌ای که فقط اعتبار آن در یک شهر یا منطقه بخصوصی است:
- بزرگ‌زاده نادران بشهر واماند که در دیار غریبش بهیچ نستانند.
- (گلستان)

(۴)- مقصود احمد پاشا سردار عثمانی است.

(۵)- سنگی که کارد و شمشیر با آن تیز کنند. (برهان).

(۶)- شمشیر زدن یکدیگر را (ر ب).

(۷)- همدیگر دشمنانگی نمودن. (از ر ب).

(۸)- ج تضعیف، افزودن ولی در تداول بمعنی در ضمن، در خلال، استعمال می‌شود.

(۹)- خلال، میان، ضمن.

(۱۰)- حوادث زمانه. (ر ب).

(۱۱)- ام‌الدماغ پوست دماغ. (ر ب).

(۱۲)- زنده کردن.

(۱۳)- ج شیمه، خو، عادت.

(۱۴)- زمین. روی زمین. (ر ب).

(۱۵)- زمین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۲

خاقان سعید «۱» را با مصفحه [۱] «۲» خضرا «۳» صفحه «۴» بیضا «۵» حمرا «۶» ساخت.

شعر:

پر همای یابد فرّهما نیابد قصاب اگر بهندی بسمل کند هما را و چون خدیو مغفور از دست ساقی قضا [۲] قضایر «۷» شهادت در کشید و شادروان «۸» تخت و گاه [۳] را به تخته کاهو «۹» بدل ساخته، ماه تمام عمرش بمنزل غفر «۱۰» غفران، انتقال نمود [۴].
زمانه عابس «۱۱» در این ماتم غم اکتساب «۱۲»، اکتسا «۱۳» به کساء «۱۴» عباسیان «۱۵» کرده و پردگیان موی‌کنان، روخراش [۵]

مویه کنان، در خروش آمدند و مخدرات مریم سیرت به تمنای «یا لَیَّتَنی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ کُنْتُ نَسِیاً مَنْسِیاً» (۱۶) نوحه‌سرا گشتند. صبح تفته درون سینه چاک کرده قطرات انجم

[۱]- یو، عت مصحفه.

[۲]- یو، ندارد.

[۳]- ط، تختگاه.

[۴]- ط، نموده.

[۵]- ط، روی.

(۱)- شاه سلطان حسین

(۲)- شمشیر پهن (ر ب).

(۳)- سبز.

(۴)- رخسار. (ر ب).

(۵)- سپید.

(۶)- سرخ.

(۷)- این کلمه در کثر اللغات، کاسه‌های چینی معنی شده ولی به فرهنگهای دیگر بمواضع محتمل رجوع کردم و نیافتم و معلوم نشد ماده کلمه چیست.

(۸)- پرده بزرگی که در پیش در خانه و ایوان ملوک کشند. فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه. (از برهان).

(۹)- جنازه، تابوتی که گبران مرده را در آن گذارند. (برهان). مصحح برهان این کلمه را مصحف دانسته است (ر ک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۰)- یکی از منازل قمر است و از آن جهت که این کلمه در خط شبیه غفران است، آن را بکار برده.

(۱۱)- ترشرو.

(ر ب).

(۱۲)- غم آلود، غم‌فزا.

(۱۳)- جامه پوشیدن، پوشش.

(۱۴)- ج کسوۀ، جامه پوشیدنی.

(۱۵)- سیاه، از آن جهت که لباس سیاه شعار عباسیان بود.

(۱۶)- کاش مرده بودم پیش از این و بودم چیزی پست و گذاشته (از آیه ۲۳ سوره مریم).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۳

از چشم فرو ریخت، «وَأَبْیَضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» (۱) و دیده نیرین «۲» از شفق و کوکب [۱] «۳» بهنگام طلوع، آثار غروب ظاهر کرد «تَرَى أَعْیُنُهُمْ تَفِیْضٌ مِنَ الدَّمْعِ» (۴) بانشاء «میرزا قوام الدین محمد قزوینی» (۵) این ابیات اثبات رفت بالهام ملهم [۲] غیبی گویا «۶» گویا شده [۳]:

أظلمت الأرض لقتل امرئ احسانه قد ملاء الخافقین «۷» الشاه سلطان حسین الذی قد جاوزت أعلامه الفرقدین «۸» [۴] انشأ فی تاریخه

هاتف فقال «تجدید لقتل الحسین» «۹» آری هنگامی که اختر طالع «۱۰» زبونی کند، بدر طالع «۱۱» لا غرو «۱۲» طالع «۱۳»

[۱]- عت، کوکب، ط، کواکب.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- عت، ط، اضافه دارد: شعر

[۴]- ط، قبل از این بیت اضافه دارد:

واقبر المظلوم فی قم لدی آبائه الاطهار و المنجبین

اسکنه الله بغفرانه فی جنه الخلد مع المصطفین

(۱)- و سپید شد دو دیده او از اندوه. (آیه ۸۴ سوره یوسف).

(۲)- آفتاب و ماه.

(۳)- با توجه به اینکه در چشم هنگام گریه سرخی پدید می‌آید و نیز با در نظر گرفتن تشبیه اشک به کوکب (ستاره) لطف عبارت به خوبی آشکار خواهد شد. (کنوز).

(۴)- و می‌بینی دیدگان آنان را می‌ریزد اشک. (از آیه ۸۶ سوره مائده).

(۵)- قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسینی قزوینی متوفی حدود ۱۱۵۰ (رک الذریعه ج ۱ ص ۴۵۲ و ج ۷ ص ۲۲۵).

(۶)- شاید.

(۷)- تاریک شد زمین بخاطر کشته شدن مردی که نیکوئی او پر کرد شرق و غرب را.

(۸)- شاه سلطان حسین که در گذشت پرچمهای او از فرقدان (دو ستاره نزدیک قطب که بدانها راه شناسند).

(۹)- هاتفی در تاریخ آن برخواند که تازه شدن است کشتن حسین را (قتل حسین تازه شد).

(۱۰)- بخت

(۱۱)- طلوع کننده.

(۱۲)- شگفت نیست.

(۱۳)- ماه نو. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۴

لاغر و نحیف بنظر آید. و زمانی که فلک بی‌مهر کج‌روی آغازد [۱]، براستی کوکب فروغ کوکبه و فروغی ندهد، و چون چرخ مقوس «۱» کمان کین زه سازد، درع «۲» در بر سیاوش زره «۳» گردد. و چون سپهر مترس «۴» به سپر داری [۲] «۵» پردازد، تیر زره شکاف، زره «۶» گردد «اذا وقعت سهم القضاء نثرت حلق النثره القضاء» «۷»

[۱]- ط، آغاز و براستی.

[۲]- عت، به سرداری.

(۱)- قوسی، کمانی.

(۲)- زره (ر ب).

- (۳) - یکی از خویشان افراسیاب که سعی در کشتن سیاوش کرد. (برهان).
- (۴) - امف باب تفعیل ترسی، سپری. واژگون.
- (۵) - محافظت (کنوز).
- (۶) - از راه.
- (۷) - هنگامی که بیفتد تیر قضا پراکنده شود حلقه زره فراخ درشت.

در بیان تدرّج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی چون

در بیان تدرّج «۱» حال و ترقی احوال نادر شاه بتقدیر ایزد بی چون

«فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَإِنَّا لَهُ كَآئِبُونَ» (۲). در خلل این حالات شاهد دوران پرخلل «۳»، حلل «۴» جلل «۵» را مکتسی «۶» شد، و روزگار غم‌انگیز، عیش دلاویز را مؤتسی «۷».

ایرانیان را هنگام انفجار فجر فرج گشت، و وقت زوال ایام بئوس «۸» و حرج «۱» «۹».

کما قيل «۱۰»: «عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج» (۱۱). نوایب با اینکه نهایت نداشت به نهایت [۲] گشته به نوای بهجت بدل شد.

فلاح الفلاح و تيسر يسر النجاة و تبشّر بشر النّجاح (۱۲)

إذا بلغ الحوادث منتهاها [٣] فرج [٤] بعينها الفرج المطلى «١٣»

[۱] - یو، مرج.

[۲]- جز ط، تمام نسخ بی نهایت.

[۳] - نو، منها.

[٤] - ط، بعدها.

(۱) - اندک اندک نزدیک شدن (ر ب). ترقی تدریجی.

(۲) - پس نیست ناسپاسی کوشش او را و همانا برای او نویسنده ایم (مزد او را خواهیم داد) (از آیه ۹۴ سوره انبیاء).

(۳) - تباہی کار. رخنہ (ر ب).

(۴) - ج حلہ بضم اول.

(۵) - بزرگ (از اقرب الموارد).

(۶) - پوشنده.

(۷) - پیرو، اقتداکننده (از رب).

(۸) - سختی و بلا. (ر ب).

(۹) - سختی .

(۱۰) - چنانکه گفته شده.

(۱۱)- هنگام بسته شدن رخنه‌ها هویدا می‌شود مطالع گشایش.

(۱۲) - پس پیدا شد رستگاری و آماده شد آسانی رهیدن و مژده داد (باب تفعل این ماده بدین معنی دیده نشد و در باب تفعیل، بمعنی دیدار کردن با گشاده رویی مناسب تر می نماید) روی پیروزی.

(۱۳) - هرگاه برسد حادثه‌ها به نهایت پس امید دار پس آن به مدتی کوتاه، گشایش اسیر را که امید رهاییش نباشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۶

فکم کرب تولی اذ تولی [۱] و کم خطب تجلی حین جلّی «۱» شاهنشاه ملک قدر، الذی کاسمه ندر [۲] و فی سماء السلطنه بدر [۳]
 «۲» خدیو ایران صولت ایران آرا که در میدان نبردش باورد «۳» کم از نسا «۴» بود، در سال هزار و صد [۴] و سی و شش هجری که
 کلک واسطی «۵» تبار «۶» تبار «۷» نثار «۸» نثره «۹» نثار به تاریخش [۵] «دولت ایل [۶] جلیل افشار» «۱۰» رقم زد از «دره جز» من
 محال باورد که مسقط الراس «۱۱» آن سرور زمن، و ذات بی‌همالش همیشه در آن نزهت‌سرا صدر انجمن و سرو آن چمن می‌بود
 [۷] برای احیای جهان افسرده بر مراقی «۱۲» جهانگیری عروج و اعلان امارات «وَأَحْيَيْنَا

[۱] - یو، اذ تولی، ندارد.

[۲] - ط، ندور.

[۳] - یو، بدو.

[۴] - ط، یک‌صد.

[۵] - عت، تباریحش.

[۶] - عت، این.

[۷] - عت، می‌بودی.

(۱) - پس چه بسیار اندوهی که پشت کرد وقتی که، گریبانگیر شد و چه بسیار کار بزرگ که دور شد هنگامی که هویدا شد.

(۲) - که مانند نام خود نادر است و در آسمان پادشاهی ماه تمام است.

(۳) - باورد بن گودرز که گفته‌اند کیکاوس سرزمین این شهر را بدو باقطاع داد و او آن شهر را در آن زمین بساخت. (وجه تسمیه
 عامیانه) و در آن ایهامی است بشهر باورد - ایبورد که شهری است بخراسان بین سرخس و نسا (رک معجم البلدان).

(۴) - نساء، زن و در آن ایهامی است به معنی دیگر آن شهر نسا. رک ح ۲ ص ۱۶۴

(۵) - منسوب بواسط، واسط القصب، واسطی که حجاج آن را بنا کرد

(۶) - کردنژاد (برهان) و واسطی تبار صفت کلک است یعنی خامه‌ای که نی آن از واسط بود.

(۷) - زبان‌آور (ر ب).

(۸) - صیغه مبالغه از نثر، پراکندن.

(۹) - بعض محشیان این کلمه را جواهر معنی کرده‌اند، لیکن در قوامیس دیده نشد و گویا معنی مشهور آن مقصود است که نام دو
 ستاره است نزدیک یکدیگر از منازل ماه.

(۱۰) - ۱۱۳۶ ه. ق.

(۱۱) - مولد، زادگاه.

(۱۲) - ج مرقاء، پایه نردبان. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۷

بِهْ بُلْدَهْ مَیْتَا کَذَلِکَ الْخُرُوجُ «۱» کرده به پای دلیری سر بسروری و دست بخصم افکنی برآورد، «حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» «۲» و
 از روی نجدت «۳» و بجدت «۴» بجذب [۱] تأیید و به حدّت «۵» سیف حدید کاربند [۲] کشور گشایی گشت، و جواد مجادت [۳]

«۶» از طبع جواد «۷» بر جواد «۸» اجادت «۹» رانده، یاکناف «۱۰» ارفاغ [۴] «۱۱» اطراف، و تکنیف «۱۲» اکناف و اطراف، و تکتیف «۱۳» اکناف «۱۴» و اطراف [۵] اهل خلاف دست یازیده [۶] به لشکرکشی و دشمن کشی شمشیر بست [۷] و بازو گشاد [۸] و کمند گشود و دست فتنه بر پشت بست.

پرده داران حجاب ملکوت نوید [۹]:

أرى النصير معقودا برایتیک الصفر «۱۵» فسروا فتح الدنیا فانت به أحرى «۱۶»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - یو، بندر.

[۳] - یو، مجادات.

[۴] - عت، ارفاغ.

[۵] - ط، اطراف بدن.

[۶] - یو، عت، یاوند.

[۷] - یو، به شصت.

[۸] - جز ط، تمام نسخ گشود.

[۹] - عت اضافه دارد. شعر.

(۱) - و زنده گردانیدیم بدان شهر مرده را، همچنین است بیرون آمدن. (از آیه ۱۱ سوره ق).

(۲) - تا جدا سازد پلید را از پاکیزه. (از آیه ۱۷۳ سوره آل عمران).

(۳) - دلیری و مردانگی. (ر ب).

(۴) - علم. (اقرب الموارد).

(۵) - تیزی.

(ر ب).

(۶) - بزرگوار گردیدن. (ر ب) بزرگی، بزرگواری.

(۷) - بخشنده.

(۸) - ج جاده (به تشدید دال)، شاهراه. (ر ب).

(۹) - نیکویی. بخشش. (ر ب).

(۱۰) - مص باب افعال، یاری دادن. (ر ب).

(۱۱) - ج رفع بفتح اول، نکوهیده‌ترین وادی. بدترین آنها از روی خاک جای خشک بی نبات. (ر ب).

(۱۲) - مص باب تفعیل، احاطه کردن. فراز گرفتن چیزی را. (ر ب).

(۱۳) - به آهن پیوند نمودن. ریزه‌ریزه بریدن گوشت. (ر ب).

(۱۴) - ج کتف بفتح اول و کسر دوم، شانه.

(۱۵) - می بینم پیروزی را بسته به پرچم زرد تو.

(۱۶) - پس براه رو و بگشا جهان را پس تو بدان سزاوارتری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۸

یَمینک فیہ الیمین و الیسر فی الیسری «۱» فبشری لمن یرجو الندی بهما بشری «۲» بگوش او رسانیدند و ملهمان [۱] عالم غیب [۲] مفهوم:

فسد الزمان فلا یری إلّا ذبابا أو ذئبابا «۳» فابسط حسامک فی الذئاب و لا تدع ظفرا و نابا «۴» واصلت علی الذبان من عذبات مفرعک العذابا «۵» بخاطر خطیرش القا کردند، و او صیر «۶» شیر «۷» شیر صولت، و أجهر «۸» مجهر الصیوت «۹» بوده و صیدگاه دشمن شکاری را شهباز شدید الخوت «۱۰». سلوکش موافق مسلک هر فرقه و طبقه «و افق شن طبقه» «۱۱» و محبتش سرشته قلب ضعاف و غلب «۱۲» «کان قلوب الناس

[۱]- ط، ملهم.

[۲]- ط، غیبی.

(۱)- در دست راست تو یمین (نیک بختی یا برکت) است و یسر (توانگری یا فراخ دستی) در دست چپ تست.

(۲)- پس مژده باد کسی را که امید دارد دهش از آن دو (دست) مژده باد!

(۳)- تباه شد روزگار پس دیده نمی‌شود مگر مگسی یا گرگها.

(۴)- پس بگشا شمشیر ترا در گرگها و مگذار ناخنی و دندان را.

(۵)- و بران بر مگسها از سر تازیانه خود عذاب را.

(۶)- خوب صورت، گویند رجل صیر شیر یعنی نیکو صورت و هیئت (ر ب).

(۷)- نیکوکار. نیکورای. (ر ب).

(۸)- مرد دیداری تمام خلقت.

(۹)- درشت آواز.

(۱۰)- سخت شکاری. (ر ب).

(۱۱)- سازوار افتاد شن طبقه را. شن نام مردیست که گویند از زیرکان عرب بود و گفت زن نکنم تا زنی زیرک چون خود بیابم و چنان افتاد که بدهی می‌رفت و در راه مردی با او همراه شد. شن مرد را گفت تو مرا می‌بری یا من ترا؟ مرد گفت نادان من و تو هر دو سواریم این پرسش چه معنی دهد؟! چون لختی دیگر برفتند نزدیک دهی رسیدند که کشت آن به درو رسیده بود، شن گفت این کشت را خورده باشند یا نه؟ مرد گفت نادان نبینی که کشت همچنان برجاست و به درو رسیده؟! و چون بده رسیدند مرده‌ای را دیدند، شن گفت این نعش مرده باشد یا زنده؟! مرد گفت نادان نبینی که مرده است، سپس مرد به خانه شد و ماجرا با دختر خویش که طبقه نام داشت بگفت، طبقه گفت وی مردی دانا بوده است و تو سخن او ندانستی، آنکه گفت تو مرا بری یا من تو را؟ همی‌خواست که تو داستانی گوئی یا من تا از رنج راه بکاهیم و آنکه گفت این کشت را خورده باشند یا نه؟ یعنی خداوند آن آن را فروخته باشد یا نه؟ و آنکه گفت این نعش مرده باشد یا زنده چنان خواست که کسی را از عقب دارد یا نه؟ مرد نزد شن باز رفت و گفت اکنون پاسخ خویش بشنو و چنانکه طبقه گفته بود پاسخ وی بداد. شن گفت این پاسخها از تو نباشد گفت آری مرا دختریت و چنین گفت، شن آن دختر را بزنی گرفت و نزد کسان خود رفت و مردمان گفتند «وافق شن طبقه» و در این باره وجوه دیگر نیز گفته‌اند رک (مجمع الامثال).

(۱۲)- ج اغلب، چیره و سطر گردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۷۹

فی حَبَّه قلب» ۱»، و جاهی وجیه و فهمی نیبه «۲» و وجهی موثق و بَاسی موبق داشت.

در پیش چین جبینش فغفور چین دست از پا خطا نمی‌توانست نمود، و با گره ابرویش بمفاد [۱] «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ» ۳» فرماندهان دهان [۲] به لا «۴» و نعم «۵» نمی‌توانستند گشود. الحق از صدف «دره جز» ۶» درّه نادره‌ای جز [۳] گوهر شاهوارش بر بساط امکان متألّی نگشته. کوب کوبه‌اش را جناب [۴] حیات‌بخش،

[۱] - ط، مفاد.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - یو، دره دره نادره جز.

[۴] - ط، خیاب.

(۱) - گویا دل‌های مردمان در دوستی او یکدلست، یعنی در محبت او یکدل هستند.

(۲) - متذکر. یاددار، یادآور.

(۳) - سخن نمی‌گویند مگر آنکه دستوری داده او را (از آیه ۳۸ سوره انبیا).

(۴) - نه.

(۵) - آری.

(۶) - دره گز از شهرستانهای استان نهم از توابع قوچان بوده است و قریه‌ای که مولد نادر است از مضافات این شهرستان است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۰

بحسن تأیید [۱] تابنده و پاینده ساخت، و ماهیچه «۱» اختر فیروزش [۲] را چون اختر ماه افروز در عرصه آفاق برافراخت. از تنمّر «۲» طبع با کمال ضرغمت «۳»، ذات غضنفر فرش فرش «۴» و [۳] فراش «۵» در پلنگ «۶» نگسترده، از کام پلنگ طعمه و از غریف «۷» آسد «۸» رغیف «۹» می‌جست، و به مساعدت ساعد «۱۰» ساعده «۱۱» چنگ، ادراک «حظّ» [۴] جزیل بین شدقی ضیغم «۱۲» نموده، مدلول «ارتفاع الأخطار باقتحام الأخطار» «۱۳» را کار می‌بست. لحظه‌ای بی‌کار پیکار نبود و تیغ تیزش دمی از خونخواری در منام «۱۴» نیام نیاسودی.

از فلق «۱۵» تا غسق [۵] «۱۶» چون مهر جهانتاب از روی مهر و ذره‌پروری بحال دور و نزدیک می‌پرداخت و بنفس کریم النقییر [۶] «۱۷» به نقیر «۱۸» و قطمیر «۱۹» مهام فقیر نقیر «۲۰» فردا فرد رسیده و امر امروز را به فردا نمی‌انداخت.

[۱] - یو، تائید.

[۲] - یو، فروزش.

[۳] - ط، و، ندارد.

[۴] - یو، خط.

[۵] - یو، عشق.

[۶] - یو، النقییر.

- (۱) - رک ح ۱۸ ص ۱۵.
 - (۲) - پلنگی نمودن (ر ب).
 - (۳) - شیری کردن. (ر ب).
 - (۴) - بساط، گستردنی.
 - (۵) - رختخواب.
 - (۶) - چهارچوبی که میان آن را بانوار و امثال آن بیافند و بر آن بخوابند (برهان).
 - (۷) - درخت انبوه درهم. نیزار (ر ب).
 - (۸) - شیر.
 - (۹) - نان گرده.
 - (ر ب).
 - (۱۰) - بازو.
 - (۱۱) - شیر بیشه. (ر ب).
 - (۱۲) - بهره وافر بین دو کنج دهان شیر. مثلی است در مجمع الامثال آرد: برای امری که در آن رغبت و بر طالبان آن ممنوعست زنند.
 - (۱۳) - بالا رفتن قدرها بدر افتادن در مهلکه‌ها است.
 - (۱۴) - خوابگاه.
 - (۱۵) - سپیده دم. (ر ب).
 - (۱۶) - تاریکی اول شب. (ر ب).
 - (۱۷) - کریم اصل. (ر ب).
 - (۱۸) - نقیر، چاهک، پشت هسته خرما. (ر ب). چیز بسیار اندک.
 - (۱۹) - شکاف هسته خرما و پوست آن. پوستک دانه خرما که میان دانه خرما باشد. نکته سفید بر پشت دانه خرما که خرما از وی روید (ر ب).
 - (۲۰) - فقیر نقیر، از اتباع است نیک درویش و تنگ دست. (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۱
- و لم یعتمد دارا سوی حومه الوغی «۱» و لا خدما إلّا القنا و القنابلا «۲» و لا حاجبا إلّا حساما مهندا «۳» و لا عاملا إلّا سنانا و عاملا «۴». از روزی که در قصر مشید دولت مسند افکند، کارش درست [۱] نشسته بتدریج و استدراج «۵» بر مدارج عزّت استعلا و بر دشمنان استیلا می‌یافت، تا آنکه [۲] به مواطات «۶» قضا و مواتات «۷» قدر، قدرش [۳] بس رفیع و تالی «۸» رقیع «۹» شده نخست مفتاح ولایت خراسان قبضه [۴] «۱۰» اختیار و قبضه [۵] «۱۱» احتیازش «۱۲» گشته بعون و یاری باری تا «ری» و «شهریار» به شهریار شهری شهره شد، و اعادی از سطوت قهرمان قهرش قهره «۱۳».
- گردنان آن ملک دستخوش «۱۴» دولت پایدارش گشتند، و سرکشان آن ناحیه بحکمه «۱۵» حکم، و طوق جنابش مانند افراس «۱۶» طوع الجناب «۱۷» گردن نهادند.
- بعد از چندی [۶] بزور یمین «۱۸» میمون حفّه الله [۷] بالیسار «۱۹» بساط تبسّط «۲۰» در

- [۱]- یو، درشت.
 [۲]- یو، عت، نو، ط اینکه.
 [۳]- عت، قدرتش.
 [۴]- عت، قصبه.
 [۵]- یو، قصبه.
 [۶]- ط، چند روز.
 [۷]- یو، حقه الله، عت، خصه الله.

- (۱)- و تکیه نکرد هیچ خانه‌ای را جز سخت‌تر جای از کارزار.
 (۲)- و نه (بر) خدمتکارها مگر (بر) نیزه‌ها و گله اسبان.
 (۳)- و نه (بر) هیچ درباری جز شمشیر بران هندی.
 (۴)- و نه هیچ کارگذار را جز سر نیزه و بن سر نیزه.
 (۵)- مص باب استفعال، اندک اندک نزدیک شدن. (ر ب).
 (۶)- مواطاء، موافقت کردن (ر ب).
 (۷)- مواتاء، موافقت کردن (ر ب) سازواری.
 (۸)- پس رو.
 (ر ب).
 (۹)- آسمان. (ر ب).
 (۱۰)- بمشت گرفته، بملک درآمده.
 (ر ب).
 (۱۱)- مقدار پری کف دست از گندم. (ر ب).
 (۱۲)- مص باب افتعال، گرد آوردن چیزی. (ر ب).
 (۱۳)- مقهور (اقرب الموارد).
 (۱۴)- عاجز، زیون (برهان).
 (۱۵)- کام لگام که در آن افسار باشد. (از ر ب).
 (۱۶)- ج فرس، اسب.
 (۱۷)- فرمانبردار. (لغد).
 (۱۸)- دست راست.
 (۱۹)- بپوشاند خدا آن را به توانگری و آسانی.
 (۲۰)- گستردن. (ر ب) توسعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۲

بسیط غبرا گسترده، و بقوت سر پنجه جلادت بسط «۱» کفّ ایادی «۲» رحمت بر عباد و کفّ «۳» ایادی «۴» زحمت و عناد از بلاد نموده حجت «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» «۵» بدست آورد، و با [۱] کلک نیزه خطی قلم نسخ بر نسخ اعمار خطا کاران خطط «۶» کشیده

اراض «۷» فساد را از ارض مسطح برچید، و برجید «۸» وجود بدگوهران بضرب شمشیر بی جاده «۲» بیجاده گون، قلاید «۹» لعلی بست و با صیقل خنجر خورشید زنگ «۱۰»، رنگ زنگ از سجنجل «۱۱» حال گیتی زدود، و ربع مسکون را از ظلام «۱۲» ظلم بیرق‌انگیزی سم سمندروش روشن نمود [۳]، و دوست و دشمن را به یکدیگر مرتبط کرد [۴] «حَتَّى يُولَفَ بَيْنَ الضَّبِّ وَ النَّوْنِ» «۱۳» و فرق متضاده را چون اضداد عناصر بهم مختلط ساخت [۵] «حَتَّى» «۵» يجمع بين الثلج و النار «۱۴». عصاء «۱۵» و طغاء «۱۶» جهان بضرب چوب تأدیش «عبيد العصا» «۱۷» شدند «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» «۱۸» و عتاء «۱۹» و عداة «۲۰» عالم، بتعليم

[۱] - عت، ط، آورده با.

[۲] - یو، بیجاره.

[۳] - نو، ط، نموده.

[۴] - عت، اضافه دارد مثل.

[۵] - ط، تا آنکه حتی.

(۱) - گستردن. (ر ب). گسترش.

(۲) - جج ید، نعمت، احسان.

(۳) - بازداشتن.

(۴) - جج ید، دست.

(۵) - بلکه دو دست او گشاده است. (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۶) - ج خطه.

(۷) - بساط سطر از پشم گوسفند یا شتر. (ر ب).

(۸) - گردن.

(۹) - ج قلاده و مقصود از قلاید لعلی، خونی است که از بریدن سر آید.

(۱۰) - پرتو آفتاب و ماه (برهان).

(۱۱) - آینه، لغت رومی است. (ر ب).

(۱۲) - تاریکی.

(ر ب).

(۱۳) - تا سازواری دهد بین سوسمار و ماهی. مثلی است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - تا فراهم آورد میان برف و آتش و در هر دو مثال مقصود محال بودن کار است.

(۱۵) - ج عاصی، نافرمان.

(۱۶) - ج طاغی، سرکش.

(۱۷) - گویند الناس عبيد العصا، یعنی از آن کس ترسند که آزارشان کند (اقرّب الموارد) محشيان اين جمله را صوفی! معنی کرده‌اند.

(۱۸) - گفتند آمدیم از روی فرمانبرداری (از آیه ۱۰ سوره فصلت)

(۱۹) - ج عاتی، در گذرنده از حد. (اقرّب الموارد) نافرمان.

(۲۰) - ج عادی، ظالم ستمگار (اقراب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۳

تعلیمی «۱» تنبیهش حد و اندازه خود شناختند «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» «۲». به اعانت [۱] خدای مغیث «۳» و معیت «۴» المعیت «۵» لامعه، شوره‌زار [۲] شورانگیز ممالک را که نمونه سرابستان بود، بسخ «۶» آب سماحت و رشحات «۷» سحاب ترشیخ «۸» بر شیخ و شاب سراستان «۹» نموده رخنه بلدان را رجه «۱۰» حبور «۱۱» و خیور «۱۲»، و طللول «۱۳» ویران را سرای [۳] سور «۱۴» و سور «۱۵» سرور گردانید، و عراض «۱۶» اقطاع را با عراض «۱۷» و اقطاع «۱۸» یاقطاع «۱۹» تملیک در آورده دبدبه [۴] «بجدی علوت لا بجدودی» «۲۰» بحدود ممالک رسانید.

و کاد یحکیه صوت الغیث منسکبا «۲۱» لو کان طلق المحیّا یمطر الذّهب «۲۲» و الذّهر لو لم یخن و الشّمس لو نطقت «۲۳» و اللّیث لو لم یصد و البحر لو عذبا «۲۴» _____

[۱] - نو، غایت.

[۲] - ط، ندارد.

[۳] - ط، سری نو، ویران‌سرای سور سری.

[۴] - یو، و بدیه.

(۱) - چوب دستی سر کج که برای راندن اسبان بکار برند و در تداول امروز عصاست، از چوب یا آهن برکشته‌سر. مؤلف آنندراج تعلیمی را بمعنی تسمه سر لجام معنی کرده ولی شاهدی را که آورده با معنی ما مناسب است نه با معنی او.

(۲) - همانا دانستند هر مردمی آبشخور خود را (از آیه ۵۷ سوره (بقره یا ۱۶۰ سوره اعراف).

(۳) - فریادرس. نو، این دو کلمه را خدای مغیث ضبط کرده و خدا را با تشدید دال بمعنی تیزی و مغیث را باران معنی کرده است!

(۴) - همراهی.

(۵) - تیزرایی.

(۶) - ریختن آب. (ر ب).

(۷) - ج رشحه، چکه، قطره، چکیده مأخوذ از رشح، تراییدن.

(۸) - تربیت (ر ب).

(۹) - بستان سرا.

(۱۰) - جای فراخ، گشادگی جای و ساحت آن. (ر ب).

(۱۱) - شادی و فراخی عیش (ر ب).

(۱۲) - ج خیر، خوبی، نیکویی.

(۱۳) - ج طلل، اثر سرای و جای خراب شده. (ر ب).

(۱۴) - جشن، مهمانی، عروسی (برهان)

(۱۵) - دیوار قلعه.

(۱۶) - ج عرصه.

(۱۷) - نیزه لرزان، شمشیر لرزان (ر ب).

(۱۸) - ج قطع بکسر اول، پیکان خرد و پهناور که در تیر نشانند. (ر ب).

- (۱۹) - بخشیدن کسی را پاره‌ای از زمین خراج (ر ب). تیول.
 (۲۰) - بکوشش خود بر شدم نه به اجداد خود.
 (۲۱) - حکایت کردن خواست او را آواز باران ریزنده.
 (۲۲) - هرگاه خندان‌رو بود و طلا می‌بارید.
 (۲۳) - و روزگار اگر خیانت نمی‌کرد و آفتاب اگر سخن می‌گفت.
 (۲۴) - و شیر اگر شکار نمی‌کرد (آزار نمی‌رساند) و دریا اگر گوارا بود.

در بیان تسخیر مشهد مقدس

«در بیان تسخیر مشهد مقدس»
 «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (۱). چون خداوند بی‌چون جلّ شانه ماشطه سایه آن جناب را صانه الله عمّا شانه (۲) شانه‌کش طره پریشانی ایام ساخت نخست بحکم [۱]:
 سافر فَإِنَّ اللَّيْثَ لَمَّا غَابَ عَنْ غَابِ حَوَاهِ أَشْبَعَ الْأَشْبَالَا (۳) برای اخمداد (۴) شرار شرار (۵) که از مرخ و عفار (۶) شرارت اشرار، و مرو [۲] (۷) و مقدحه (۸) تقاضای لیل و نهار در خاک (مرو) به کره نار پیوسته بود، به اندیشه «أَنَّ الْفُرْصَ تَمَرٌ مَرَّ السَّحَابِ» (۹) با فوجی مَوَاجِ روان‌تر از آب به آن سمت روان شد.
 ملک محمود بنا بر شدّت اختلال امور مرو، تمثال انصراف موکب والا را در آینه تمثال (۱۰) «حَتَّىٰ يَجِيءَ نَشِيطٌ مِنْ مَرَوْ» (۱۱) ممثل و مصوّر می‌یافت، بعرصه

[۱] - ط اضافه دارد، شعر.

[۲] - یو، مردود، عت، مرد.

(۱) - ما می‌خوانیم بر تو بهترین داستانها را (از آیه ۳ سوره یوسف).

(۲) - نگاه دارد خدا او را از آنچه زشت کند او را.

(۳) - سفر کن پس همانا شیر چون غایب شود از بیشه‌ها که فرا گرفته است آن را سیر ساخته است بچه‌های خود را.

(۴) - خاموش کردن.

(۵) - ج شر.

(۶) - مرخ و عفار دو چوب آتشنه است مرخ چوب پائین و عفار چوب بالائی (ر ب).

(۷) - ج مروه بفتح اول و دوم، سنگ آتشنه (از ر ب).

(۸) - آهن، چقماق. (ر ب).

(۹) - همانا فرصت‌ها مانند ابر می‌گذرد.

(۱۰) - مثل آوردن. (ر ب).

(۱۱) - نشیط غلام زیاد بن ابی سفیان بود و بنایی می‌کرد و چون از کار خویش خشنودی نداشت پیش از شرفه ساختن خانه زیاد بگریخت، سپس زیاد را گفتند چرا شرفه خانه خود را نمی‌سازی؟ گفت: حتی ... و این گفته برای هر کار ناتمام مثل شد. (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۵

خودنمایی در آمده تا قصبه «جوین» [۱] «توسن دلیری ارتماض» [۲] داده بآن ناحیه حکام برگماشت، و مثل «جرح» [۱] جوین من سوبق غیره» [۳] را بکار برد، و مفاد «عاط بغیر أنواط» [۴] را عامل شد. اما حضرت نادری با درّی سیف [۵] امور مرو را بقدر مقدور انقدار [۶] و به رادع [۷] تخم مرو [۸] حکمت عملی، و کمادات [۹] تدابیر حاذقانه، ماده دمامیل [۱۰] فساد و بشور [۱۱] ثبور [۱۲] را از ابدان ملک ارتداع [۱۳] و انحدار [۱۴] داده اُشهب [۱۵] شهاب سیر را «رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ» [۱۶] بجانب ارض سپهر قرین عنان تاب ساخت.

ملک محمود را [۲] هنوز در سمت جوین نهال مقصود از جوی نمایش و منهل [۱۷] حصول ارتوا [۱۸] نیافته بود که خبر انصراف موکب و الا- از مرو مروی و مسموع گشته، دانست که زمانه با مجاری [۱۹] احوالش نامجاری [۲۰] و دولت با مخازی [۳] [۲۱] اعمالش مباری [۲۲]

[۱]- ط، حدج.

[۲]- یو، ملک را.

[۳]- یو، مخاری.

(۱)- شهری است بین بسطام و نیشابور (معجم البلدان).

(۲)- در جستن اسب (ر ب). جهانیدن.

(۳)- دهش جوین (نام مردی) از قاووت دیگری است.

(۴)- عطو بمعنی تناول است و انواط جمع نوط و آن هر چیز معلق بود گویند او چنگ می‌افکند بر جائی که قلاب نیست. این مثال برای کسی زنند که ادعا کند آنچه را مالک نیست. (مجمع الامثال).

(۵)- درّی السیف درخشندگی و روشنی آن (ر ب).

(۶)- به اندازه شدن (ر ب).

(۷)- افا، بازدارنده، مانع.

(۸)- مرو را انواعی است و از مطلق او نوع خوشبوی آن مقصود است و انواع آن منضج اورام صلبه و دمل و تخم آن لعبی و ملین است (از تحفه) و تخم مرو، حکمت اضافه مشبه به است بمشبه.

(۹)- ج کماذ، لته چرکین که گرم کرده بر عضو دردناک نهند. (ر ب).

(۱۰)- ج دمل.

(۱۱)- ج بثر، آبله ریزه که بر اندام برآید (ر ب).

(۱۲)- هلاکی. عذاب. زیان (ر ب).

(۱۳)- بازداشتن.

(۱۴)- به نشیب فرود آمدن. (ر ب) سرازیر کردن.

(۱۵)- اسب سبزخنگ (ر ب).

(۱۶)- رانندگان مر دیوان را (از آیه ۵ سوره الملک).

(۱۷)- آبشخور.

(۱۸) - سیر (ر ب).

(۱۹) - ج مجری، گذران.

(۲۰) - افا باب مفاعله، با هم رفتن (ر ب) موافق، سازوار.

(۲۱) - ج مخزی، ذلت، رسوایی.

(۲۲) - نبرد کننده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۶

است، از جوین مسارعت جویان و «سِرِّ السَّيْرِ الْحَقِيقَةُ» [۱] «۱» ایلغار کرده تا مشهد طوس عنان ناکشید «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّفٍ نَوَّانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا» «۲».

حضرت شاه طهماسب که در آن اوان شاهرود و بسطام را مرکز دایره شاهی ساخته بود بعد از استماع این خبر بعزم تسخیر خراسان، شاهرود «۳» زنان نشاط گشته جیش بسطامی «۴» «أفرس من بسطام» «۵»، از عالی و سطام «۶» باستعداد «۷»، استعداد «۸» داد [۲] و نوایر «۹» رزم را بسطام «۱۰» عزم مضرم «۱۱»، و هیون هامون‌نورد همایونی [۳] را بستام [۴] «۱۲» بستام «۱۳» آمود «۱۴» ملجم «۱۵» کرد، و با فولادپیکران بیکران، بیکران «۱۶» جهان‌پیما، مه‌ما ممکن «۱۷»، مهماز «۱۸» عزیمت زد و در حدود جاجرم نیز احتشاد «۱۹»

[۱] - یو، الحقیقه، عت، الحفجفه.

[۲] - یو، باستعداد یاری خواستن.

کمر استعداد داد.

[۳] - عت، همایون را نو، ط، همایون پی.

[۴] - یو، استام.

(۱) - بدترین رفتار رفتن به حقیقه است و آن بلند برداشتن اسب است دست و پای را و جنبان رفتن وی. یا لجاج است در رفتن یا رفتن است بمقدار یک ساعت چنانکه رونده را به زحمت اندازد، و توقف ساعت دیگر (از ر ب و مجمع الامثال).

(۲) - پس مثل او مثل سنگ هموار است که بر او باشد خاکی پس رسد آن را بارانی درشت پس واگذارد آن را رست و سخت (از آیه ۲۶۶ سوره بقره)

(۳) - نام سازيست ... تار بم را نیز گویند (برهان).

(۴) - جوشان، خروشان.

طمی البحر، پر شد و برآمد آب دریا.

(۵) - شجاع‌تر از بسطام بن قیس شیبانی از بنی بکر (مجمع الامثال).

(۶) - شارحان این کلمه را (کنارهای ولایت) معنی کرده‌اند مقابل عالی ولی مأخذی برای آن نیافتم.

(۷) - بقدر توانائی.

(۸) - در تداول، آلت و اسباب، ابزار کار.

(۹) - ج نایره.

(۱۰) - سطام، آهن سر پهن. (ر ب) آتشگاه، سطام بکسر اول فروزینه آتش (ر ب).

(۱۱) - افروخته.

(۱۲) - لگام.

(۱۳) - مرجان (برهان).

(۱۴) - مخفف آموزه آراسته.

(۱۵) - با لگام.

(۱۶) - یکران، اسب.

(۱۷) - چند که ممکن بود.

(۱۸) - مهمیز.

(۱۹) - گرد آمدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۷

طوایف خورشاهی «۱» و خراسانی کرده [۱] از راه اسپرایین «۲» مانند [۲]، خورشاه «۳» خراسانی که بر مدارات چرخ اسپر آیین دایر است بسمت مقصد روان و وارد ملک خوش بنا «۴» یعنی خوشان گردید. بعد از آنکه خبر توجه شاه طهماسب بجانب ارض اقدس بعرض مقدس رسید آن حضرت بطریق عاجل با راکب و راجل از مرو وارد خوشان و در موکب شاهی با جنگجویان و رزم کوشان چون سیل جوشان و پلنگ خروشان بعزم انتزاع ملک از ملک محمود ماهیچه «۵» طوس آسای «۶» لوای مطوس «۷» را طال طوسه «۸» بسمت مشهد طوس، فلک فرسا ساخت و آن یاغی باغی «۹» با غی «۱۰»، باغی «۱۱» تباعی «۱۲» گشته باب نفاق گشوده و در شهر بر بست و به مخالفت برخاسته در ارک نشست.

شعر:

عصی السلطان فابتدرت إلیه «۱۳» رجال یقطعون أبا قبیس «۱۴» و صیر طوس معقله فصارت «۱۵» علیه طوس «أشأم من طویس» «۱۶»

[۱] - جز یو، نموده.

[۲] - یو، از کلمه، از راه تا مانند را ندارد.

(۱) - خورشاهی؟ از قرای جوین.

(۲) - اسفراین، از بخشهای بجنورد است.

(۳) - خورشاه و مقصود آفتابست.

(۴) - خوشان و این کلمه مقلوبست.

(۵) - رک ح ۱۸ ص ۱۵.

(۶) - ماه (ر ب).

(۷) - نیک و زیبا از هر چیزی. (ر ب).

(۸) - دراز باد خوبی و تازگی او.

(۹) - افا از بغی ستمکار.

(۱۰) - گمراهی.

(۱۱) - طالب (ر ب).

(۱۲) - با هم به بغی گراییدن.

(۱۳) - نافرمانی کرد پادشاه را پس شتافت بسوی او.

(۱۴) - مردانی که می‌کنند کوه ابو قییس را.

(۱۵) - و گرداند طوس را پناهگاه خود پس گردید.

(۱۶) - بر او طوس شوم‌تر از طویس (شعر از ابو الفتح بستی است. ر ک تعلیقات). و قسمت آخر ضرب المثلی است و طویس مصغر طاوس است و نام مردی است از مدینه که مزاح بسیار می‌کرد. از گفتار آمیخته به مزاح اوست که می‌گفت: ای مردم مدینه چند که من در میان شمایم انتظار خروج دجال را برید و اگر مردم شما ایمنید. مادر من در میان زنان انصار سخن چینی می‌کرد و شب مرگ پیغمبر (ص) مرا بزائید و روز مرگ ابو بکر از شیر برید و روز قتل عمر بالغ گشتم و روز قتل عثمان زن گرفتم و روزی که علی بقتل رسید مرا فرزندی آمد پس کیست مانند من؟ (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۸

بر اذکیاء [۱] «۱» راست روش روشن است که نوربخشی ماه نخشی «۲» در حذاء «۳» ماه چهارده شبی در چه درجه باشد و از خشب [۲] «۴» در برابر خشب «۵» چه آید و حشیش «۶» حثیل «۷» در پیش سرو جثیل «۸» چه جلوه نماید و عقل سطحی بارای سطح «۹» چه سازد «الحق ابلج و الباطل لجلج» [۳] «۱۰». ایام محاصره چندان بود که شاهد روزگار «۱۱» بر فراز بام این قبه ازرقی «۱۲» سه بار گوشه ابروی هلال بنمود «۱۳»، و ساقی فلک سه نوبت جام سیمگون ماه را از زر چون ضیا پر کرده بر مخموران نشئه عالم امکان پیمود. در شب هیجدهم ماه ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و مائه بعد الف «۱۴» مشهد طوس به حوزه تسخیر درآمده ملک محمود بارک گریخت که اگر بخت ناسازی ترک کند و درخت طالع انماء «۱۵» بار و برگ [۴]، شاید راه نجاتی بروی خود برگشاید و غرض «۱۶» سهام نوایب نگشته صیانت عرض «۱۷» و عرض «۱۸» نماید.

[۱] - ط، از کیا.

[۲] - ط، خشب.

[۳] - یو یجلج

[۴] - ط، برگ یابد.

(۱) - ج ذکی، تیزخاطر. (ر ب).

(۲) - ر ک تعلیقات.

(۳) - برابر. (ر ب).

(۴) - چوب.

(۵) - شمشیر که هنوز سوهان و صیقل نشده باشد. (ر ب).

(۶) - گیاه خشک. (ر ب).

(۷) - کوتاه بالا، ولی در منتهی الارب ضبط آن بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم است.

(۸) - سطر (ر ب).

(۹) - نام کاهنی است از بنی ذئب که در دوران جاهلیت می‌زیست و نوشته‌اند که در بدن او جز استخوان سر استخوانی نبود. (ر ب).

(۱۰) - حق روشن است و باطل آمیخته و مشتبه (ر ب. ذیل بلج و لجلج).

(۱۱) - مقصود ماه است.

(۱۲) - آسمان.

(۱۳) - مقصود اینست که محاصره سه ماه طول کشید.

(۱۴) - ۱۱۳۹ ه. ق.

(۱۵) - کوالیدن.

(۱۶) - آماج. نشانه.

(۱۷) - آبرو. ناموس. (ر ب).

(۱۸) - متاع و رخت (ر ب) و یا بفتحتین بمعنی مال دنیا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۸۹

خاقان بی نظیر بعد از ظهور این فتح دلپذیر به خدای یگانه دو گانه شکر ادا کرده با لشکر ستیزه گر چهار طرف قلعه را بسر پنجه ضبط در آورده غلغله نشاط به شش جهه گیتی در افکندند و همان شب فیض یاب قبله هفتم و کعبه هشتم که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم [۱] و چاکر خاکروب در گاهش عقل دهم «۱» است [۲] گشتند. روز دیگر بر سر ارک شورش یورش انداخته چون رگ بلا در بلارک «۲» جند منصور متصور می بود بمفاد «إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» «۳»، ملک محمود به آستان ملک پاسبان مولای انس و جان شتافت و بعطف «۴» عطف «۵» عاطفت خاقانی توسل جسته آفتاب عفو بر گریوه [۳] «۶» جانش تافت اگر چه در این عرصه [۴] پرفرازونشیب بسبب نسبت تشبث بسیب «۷» عطای خدیو نسیب «۸» چند روزی مکنت بقا نصیب یافت، اما بنا بر بعضی بواعث آخر بتیغ قهر مکبت «۹» و مکبت «۱۰» و صحیفه عمرش بکلک فنا مکتب «۱۱» شد و بکنه نکته:

[۱] - یو، اضافه دارد، است.

[۲] - یو، از کلمه و چاکر، تا اینجا را ندارد.

[۳] - یو، عفو بر گریوه.

[۴] - یو، عرضه.

(۱) - به عقیده حکماء قدیم عقل دهم آخرین عقل از سلسله عقول طولیه است که از عقل نهم صادر می شود و در مرتبه نهم است از افلاک یعنی فلک قمر و آن را عقل فعال نامند و در لسان اهل شرع جبرئیل است و این عقل مؤثر در هیولای عالم سفلی است و صور و نفوس اعراض را عناصر و ترکیبات افاضه کند (از کشف اصطلاحات الفنون).

(۲) - شمشیر بسیار جوهر (برهان).

(۳) - (و) چون بساید انسان را زیانی بخواند پرورد گارش را باز گشت کنان بسوی او (آیه ۱۱ سوره زمر).

(۴) - کرانه، جانب (ر ب).

(۵) - چادر (ر ب) و عطف عاطفت اضافه تشبیهی است

(۶) - کوه پست. پشته. (برهان).

(۷) - دهش. (ر ب).

(۸) - صاحب نژاد (ر ب).

(۹) - هلاک، به خاک افتاده ولی بدین معنی فقط ثلاثی مجرد استعمال شده و باب تفعیل آن دیده نشد.

(۱۰) - کباب شده (تج).

(۱۱) - نوشته شده. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۰

شعر:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی «۱» بر وجه بلیغ بالغ گردید و خامه بلاغت سنج [۱] در
ابلاغ طعن بلاغ «۲» بسرایید [۲]

شعر:

یا ذا الذی ركب الفساد و عنده انی أسود اذا ركب فسادا «۳» أضللت رأیک عامدا أو ساهیا من ذا الذی ركب الفساد فسادا؟ «۴» بیت
[۳]:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و
آیین سروری داند. «۵»

[۱] - یو، سیخ.

[۲] - یو، بسر آیند.

[۳] - یو، شعر.

(۱) - از حافظ شیرازی (حافظ مصحح قزوینی و دکتر غنی ص ۳۴۱)

(۲) - لاغ، هزل و ظرافت. (برهان).

(۳) - ای که دست به تباه کاری زد و چنان پندارد که من بزرگ می شوم اگر تباه کاری کنم.

(۴) - تباه کردی رای خود را بعمد یا به سهو. کیست که دست به تباه کاری زد پس بزرگ گردید؟ (از ابو الفتح بستی یتیمه الدهرج
۴ ص ۲۲۳).

(۵) - از حافظ شیرازی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۱

«حِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۱» «سَحَابُهُ صَيْفٌ عَنْ قَلِيلٍ تَقْشَعُ» «۲». پس جناب نادری بر وجه رایق و فایق، راتق «۳»
و فاتق «۴» جمیع مهمّیات و ملّمات «۵» ملکی و ملکی گشته در امّهات «۶» امور ممالک عقیم «۷»، فحولانه بکوشید و در اصلاح
ملک سقیم حکیمانه اصابت بکار برد، و جهان شوریده را ضمیر آفتاب آسایش بحدی آسایش داد که در عهد و زمانش ساحت
ارض را زمین «۸» نمی توانست گفت و عالم آشفته را رای جهان آرایش به نوعی آرایش بخشید که در دور ضمانش [۱] «۹» خبر
زمانه [۲] «۱۰» از زمانه نمی توانست شفت [۳]:

یا من أَعَادَ رَمِيمَ الْمَلِكِ مَنْشُورًا «۱۱» وَ ضَمَّ بِالرَّأْيِ أَمْرًا كَانَ مَنْشُورًا «۱۲» أَنْتَ الْآمِيرُ وَ إِن لَّمْ تَوْتْ مَنْشُورًا «۱۳» وَ الْمَلِكُ بَعْدَكَ ان
لَمْ تَوْتْ مَنْشُورًا «۱۴»

[۱] - نو، ضمانش.

[۲] - ط، زمانه را.

[۳] - عت، نو اضافه دارد: شعر

(۱) - (و) نابود شد آنچه کردند و باطل است آنچه می کردند (از آیه ۱۹ سوره هود).

(۲) - ابر تابستان که بزودی پراکنده می‌شود. مثلی است که برای منقضی شدن چیزی بسرعت زنند. (مجمع الامثال).

(۳) - افا، از رتق بستن.

(۴) - افا، از فتق گشودن و رتق و فتق بمعنی انجام، بکار رود.

(۵) - ج ملمه بضم اول نازله، بلا.

(۶) - ج ام که ها بر آن افزوده شده، اصل هر چیز و عماد آن. (ر ب).

(۷) - نازا، بی نتیجه، بی سود، و لطف تناسب آن با امهات، آشکار است.

(۸) - بر جای مانده (ر ب). بیماری معروف و مقصود ناامنی و آشوب است.

(۹) - ضمانت، پذیرفتاری و مقصود تکفل امور است.

(۱۰) - بر جای ماندن، بیماری.

(۱۱) - ای کسی که بازگرداندی کشور پوسیده را به زندگی.

(۱۲) - و فراهم کرد بتدبیر کاری را که پراکنده بود.

(۱۳) - تو امیری اگر چه فرمانی نداشته باشی.

(۱۴) - و کشور پس از تو اگر بر تو اعتماد نمی‌شد شوری بود (اشعار از ابو الفتح بستی بنقل یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۱۷).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۲

در آن اوان که از طریق خراسان خور آسان نمی‌گذشتی، بر طبق امتیت «۱» امتیت چنان شد که هر روز آسمان طبق طلا «۲» بر سر گرفته [۱] از خاور به باختر رفتی، و کاروان فلک هر شب آهنگ سیر کرده در دره آسمان از شباهنگ «۳» کاروان کش باج گرفتی. از تیغ انتقامش ابدالی «۴»، ابدال وار الف بدل کشید «۵» و غلجه [۲] «۶» غلّ جهل از صدر [۳] و هوای تغلّج «۷» از سر بدر کرده غل اطاعت بگردن گرفت. بغاه «۸» لر از گرد بدکرداری دست شستند و طغاه «۹» کرد ترک لر «۱۰» کرده در کنج حرمان نشستند. دزداران از دزدان خلیج «۱۱» ایمن گردیدند و راهزنان دریا بار هستی [۴] بخلیج خلیج «۱۲» کشیدند.

أصبت العلا عطلا فحلیت جیدها «۱۳» فخلنا العلا جیدا و خلناک عقده «۱۴» و ما نلته بشری بما ستناله «۱۵» إذ الصّبح وافی کانت الشّمس بعده «۱۶» _____

[۱] - ط، گرفتن.

[۲] - عت، غلیجه، ط، غلیجائی.

[۳] - ط، صدور.

[۴] - عت، بار باز. ط، بار بار.

(۱) - آرزو (ر ب).

(۲) - قرص خورشید.

(۳) - ستاره کاروان کش.

شعری. (برهان).

(۴) - رک ح ۵ ص ۱۲۲.

(۵) - الف کشیدن داغ بصورت الف بر بدن سوختن و بعضی گویند که در ایام ماتم استره‌ها بر سینه زنند که نشانهایش بشکل الفها

پیدا می‌شوند (غیاث اللغات).

(۶) - رک ح ۴ ص ۱۲۲.

(۷) - بی‌فرمانی نمودن (ر ب).

(۸) - ج باغی، نافرمان.

(۹) - ج طاغی

(۱۰) - مراد، مطلب، کام (برهان).

(۱۱) - رک ح ۴ ص ۱۲۲ سطر آخر.

(۱۲) - تباهی. (ر ب).

(۱۳) - رسیدی بزرگی را حالی که از زیور تهی بود.

(۱۴) - پس پنداشتیم بزرگی را گردن و پنداشتیم ترا گردن بند آن.

(۱۵) - و آنچه رسیدی بدان مژده است بدانچه خواهی رسید بدان.

(۱۶) - چون صبح درآید، خورشید پس آن باشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۳

بعد از چندی حساد و اهل فساد «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [۱] از اعتلای اختر بخت فیروز نادری که روز بروز مانند مهر گیتی‌فروز نشر ضوء جهانگیری می‌کرد «بیضاء لا یدجی سناها العظم» [۲] بر هبوط کوكب طالع خویش استدلال کرده و در استدلال [۳] و استقلال [۴] اعوان نادری، و استدلال و استقلال اعیان شاهی می‌کوشیدند و در پیشرفت امور دولت از سوء خلال [۵] اخلال می‌کردند «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» [۶] من رام طمس الشمس جهلا أخطا الشمس بالتطيين لا تغطي [۷] اگر چه از جانب آن جناب آنچه ناب باده اخلاص و مصافات [۸] بود بشاه طهماسب پیموده می‌شد اما از حضرت شاه التفات [۱] خاطر از بیشتر کمتر [۲] و بسوی نفاق، کمتره [۹] پیشتر [۳] واقع می‌شد و مزایای مزایای الفت از زنگ کلفت عارضی بالذات تصفیه نمی‌جست، و جمال شاهد التیام، از تحمّل و تخمّل [۱۰] تجمّل نمی‌پذیرفت.

[۱] - یو، کلمه التفات، ندارد.

[۲] - یو، و کمته.

[۳] - یو، کلمه بیشتر، ندارد.

(۱) - آیا رشک می‌برند مردمان را بر آنچه داد ایشان را خدا از فضل خود. (از آیه ۵۷ سوره نساء).

(۲) - سپیدی که سیاه نمی‌کند روشنی آن را نیل یا وسمه، و نیز عظم شب تاریک است (مجمع الامثال)

(۳) - خوار شمردن.

(۴) - اندک شمردن.

(۵) - دوستی (از ر ب)

(۶) - و مجادله کردند بباطل تا ناچیز کنند بدان حق را (از آیه ۵ سوره مؤمن).

(۷) - کسی که بخواهد ناپدید کردن آفتاب را از روی نادانی، خطا کرده است. آفتاب با گل اندود کردن پوشیده نمی‌شود. رک

تعلیقات ..

(۸) - خالص کردن دوستی. (ر ب).

(۹) - نوعی از رفتار که در آن گام نزدیک گذارند، دویدن کوتاه بالا (ر ب).

(۱۰) - زبونی نمودن، مصدر قیاسی است از ثلاثی مجرد خمول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۴

چون به سعایت سعاد۱ و به نیمیت۲ و شات۳ ایراث۴ تجانب از جانبین شده بود، شاه طهماسب بجانب نیشابور [۱] عنان نهضت جنبانیده چارقب۵ یکتایی را پوشیده چاک زد، و لبوس۶ دورویی [۲] را در لباس استتار بپوشید، آن حضرت بمثل «انّ دواء الشّق انّ تحوصه»۷ برشته دقت رای و سوزن حسن خلیقه به رفوکاری جامه خلیقه۸ الفت پرداخته نگذاشتند که بخیه بروی کار افتد، و مشاهنت۹ را به مساهنت۱۰ و مخالفت را به محالفت [۳]۱۱ و نفاق را بوفاق و توفاق [۴]۱۲ منجر ساختند و در سیاق این حالات جمعی از افاغنه هرات بقصد غارتگری شد [۱۳] تأسیر۱۴ سروج۱۵ جلادت و اسراج۱۶ افراس۱۷ خودسری کرده بحواشی مملکت در آمدند، آن حضرت

[۱] - عت، نو، ط، نیشابور.

[۲] - عت، دوره‌ئی، نو، دو روی

[۳] - یو، عت، را ندارد.

[۴] - عت، توفان، نو، ندارد ط، طوفاق.

(۱) - ج ساعی، سخن چین (ر ب).

(۲) - نیمیه، سخن چینی.

(۳) - ج واشی تمام، سخن چین.

(۴) - مص باب افعال، سبب چیزی شدن (اقرّب الموارد).

(۵) - پوششی مخصوص سلاطین توران (بهار عجم). نوعی از لباس امرا (لغد بنقل غیاث).

(۶) - جامه، پوشش (ر ب).

(۷) - همانا درمان پارگی دوختن آنست. «دواء الشق ان يحاص» در اصلاح فاسد و خاموشی فتنه گویند (اقرّب الموارد).

(۸) - محشیان این کلمه را کهنه معنی کرده‌اند ولی بد آن معنی خلق است بفتح اول و دوم و خلیقه طبیعت و مخلوقاتست.

(۹) - چنین است در تمام نسخ و خطاست و صحیح آن مشاحنه است، مص باب مفاعله بغض و عداوت نمودن (ر ب).

(۱۰) - چنین است در تمام نسخ، صحیح مساحنه، آمیزش نیکو کردن.

(۱۱) - معاهده کردن با کسی. لازم گرفتن کسی را (ر ب).

(۱۲) - دست یافتن بر کاری (ر ب).

(۱۳) - استوار کردن (ر ب).

(۱۴) - دوالهایی که زین را بندند (ر ب).

(۱۵) - ج سرج، زین.

(۱۶) - زین بر نهادن (ر ب).

(۱۷) - ج فرس، اسب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۵

بتعاقب ایشان ایلغار «۱» میشی کرده چون آن گروه گریز «۲» جز گریز گزیری ندیده بودند به کسب «۳» و اولجا «۴» نه پرداخته [۱] «السلامة احدی الغنیمتین» «۵» را غنیمت شمرده [۲] خیرها [۳] بشرها و شرها. بخیرها گویان خود را بمأمن نجات رسانیدند. موکب مظفر عازم قلعه «سنگان» «۶» گشته با افاغنه آنجا جنگ سنگین و اعلام نصرت را بخون اعدا رنگین کرده غنایم بی حد متصرف و بسمت مشهد مقدس منصرف گشتند.

[۱] - ط، نپرداختند.

[۲] - یو، شمرد.

[۳] - عت، مثل خیرها.

(۱) - سرعت بر فوج دشمن دویدن (غیاث).

(۲) - مکار. محیل. (برهان).

(۳) - غارت و چپاول، لغت ترکی است (حواشی) به چند فرهنگ ترکی مراجعه کردم و یافت نشد شاید کسب (ترکی) بفتح اول و کسر دوم بمعنی ید از مصدر کسماق (ترکی).

(۴) - غارت لغت مغولی است (سبک‌شناسی ج ۳ ص ۲۴۴).

(۵) - سلامت یکی از دو غنیمت است. در مجمع الامثال جزء امثال مولدین آمده است.

(۶) - گرچه در همه نسخه‌ها سنگانست ولی ظاهرا رباط سمنگان مقصود است.

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افاغنه ابدالی

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات خلد بنیاد بعزم تأدیب افاغنه ابدالی

«الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَكَتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» «۱» و چون افاغنه ابدالی عهدی بود بعید که عهد مطاوعت «۲» را شکسته منافقت «۳» و منافقت «۴» با دولت بهیبه صفویه بنیاد، و در اطراف ارض اقدس «۵» «أفسد من الأرض» «۶» رخنه و افساد می کردند، لهذا عزیمت تأدیب آن گروه در خاطر خطیر تصمیم یافته در چهارم شوال سنه اربعین و مائه بعد الف «۷» ساز مشاوت «۸» و مصاولت «۹» کرده موکب والا با عدتی [۱] «۱۰» و شکر ده «۱۱» و لشکری چالشگر «۱۲» چالش «۱۳» کرده فزون از تناهی اعداد بقصد تباهی اعدا در نهضت آمد.

النک «۱۴» «یاقوتی» «۱۵» که از سبزه زمردی طعنه بر چرخ فیروزه گون می زد

[۱] - عت، عده، نو عدت.

(۱) - آنان که طغیان کردند در شهرها پس بسیار کردند در آنجا تباهی را (آیه ۱۰ و ۱۱ سوره الفجر).

(۲) - فرمانبرداری (ر ب).

(۳) - دورویی کردن (ر ب)

(۴) - شمشیر بر سر یکدیگر زدن (ر ب).

(۵) - مشهد رضوی.

(۶) - تباه کننده تر از دیوچه (کرمک چوب خوار. موریانه) مثلی است (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - ۱۱۴۰ ه. ق.

(۸) - به نیزه بسوی یکدیگر حمله کردن (ر ب).

(۹) - به یکدیگر حمله آوردن.

(۱۰) - ظاهرا عده‌ای، بقرینه لشکر و آوردن وصف و شکر ده.

(۱۱) - مجرب، کار آزموده (ر ک برهان و حاشیه آن).

(۱۲) - مبارز و دلاور و جنگجو (برهان).

(۱۳) - جنگ و جدال. (برهان).

(۱۴) - بزبان ترکی سبزه‌زار (برهان).

(۱۵) - دهی است از دهستان تربت‌جام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۷

مضرب «۱» قباب «۲» گوهر آگین و از آنجا رایات ظفر قرین کوچ بر کوچ مرحله پیمای وادی قهر و کین گردید. الله یار خان افغان حاکم هرات نیز برای کینه جویی برأی ناقض، نافض «۳» لوای عزیمت شده اسباب تقابل «۴» و تقابل «۵» را مرتب و در موضع موسوم «به کافر قلعه» «۶» با جیشی چون کافر «۷» در جوش، به تجادل «۸» و تاختل «۹» متأهب «۱۰» گشت. بعد از آنکه [۱] سپاه سیاه‌چرده ظلام «۱۱» از قلعه کافر «۱۲» عزم رحیل کرد، باس «۱۳» و مهابت او به یأس و مهانت «۱۴» تبدیل یافته چون پای تثبت «۱۵» در دست ندید «۱۶» روی برتافته پشت بداد و در سر پل شکریان «۱۷» پای شکیبایی افشرد.

شجاعان شجاع «۱۸» صولت لشکر نادری مانند ازدهای دمان تندتر از سیلی که بسوی ثعبان «۱۹» رود بسمت هری رود «۲۰» روان گشتند. چون گاو فلک لعاب گوزن «۲۱» از دهن

[۱] - نو، بعد از آن.

(۱) - مکان زدن.

(۲) - ج قبه بضم اول، بنای گرد بر آورده (ر ب).

(۳) - برافشانده (ر ب).

(۴) - روبرو شدن.

(۵) - کارزار کردن (ر ب).

(۶) - در مرز ایران و افغانستان بین حوض غلام و باج گیر خانه (نقشه بغایری)

(۷) - دریا (ر ب).

(۸) - با هم خصومت کردن (ر ب).

(۹) - فریفته شدن با یکدیگر (ر ب).

(۱۰) - ساخته (از ر ب) آماده.

- (۱۱) - تاریکی اول شب. تاریکی (ر ب).
- (۱۲) - شب تاریک (ر ب).
- (۱۳) - قوت در حرب و دلیری (ر ب).
- (۱۴) - خواری (ر ب).
- (۱۵) - برقراری (ر ب).
- (۱۶) - در دست دیدن، بحاصل بودن ممکن بودن.
- (۱۷) - بین تیر پل و صوفیان است نزدیک هرات، و شاید عبارت: در تیر پل و شکیانست.
- (۱۸) - ماریا ماریا نوعی از مار کوچک (ر ب).
- (۱۹) - ج ثعب بفتح اول و دوم، آبراهه وادی. (ر ب)
- (۲۰) - این رود از دامنه جنوبی کوه بابا در افغانستان سرچشمه گرفته از ناحیه غور گذشته پس از مشروب کردن هرات بسمت شمال متوجه شده خط سرحدی ایران را تشکیل می‌دهد (جغرافیای طبیعی کیهان ص ۹۶).
- (۲۱) - روشنی و سفیدی صبح (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۸
- فرو ریخت و قاقم «۱» فلق «۲» قندز «۳» شب را از خرگه سنجابی برانگیخت.
- شعر [۱]:
- بسودند شنگرف بر لاجورد سمور سیه زاد روباه زرد دم در گاودم «۴» دمیده گاوان «۵» پلنگ‌خو که غوغای وغا «۶» را تصور، وغاء «۷» ذباب «۸»، و به اذنا ب «۹» سیف صید ببور «۱۰» و ذئاب «۱۱» می‌کردند
- شعر:
- انّ الاسود اسود الغاب همّتها یوم الکریّه «۱۲» فی المسلوب «۱۳» لا السّلب جملگی «أصول من جمل» «۱۴» مهتای تصایف «۱۵» و تسایف «۱۶» گشته مانند یوز قوی‌توز «۱۷» سخت یوز «۱۸» چون ببر بَرّ و هژبر نر رزم یوز «۱۹» بعدّت «۱» «۲۰» مور،

[۱] - عت، بقذرت، نو، بقدت ط، با صولت شیر و عدت سور.

- (۱) - پوستی باشد سفید و به غایت گرم (برهان) نوعی چارپا از تیره سموریان (حاشیه برهان). و کنایه از روز هم هست چنانکه شب را قندز گویند (برهان).
- (۲) - سپیده دم (ر ب).
- (۳) - جانوری شبیه به روباه. شب تاریک (برهان) و قاقم فلق و قندز شب، اضافه تشبیهی است.
- (۴) - نفیر، کرنا (برهان).
- (۵) - ج گاو، مبارز و دلیر (برهان).
- (۶) - وغی، جنگ (ر ب).
- (۷) - وغی، بانگ و خروش (ر ب).
- (۸) - مگس.
- (۹) - ج ذنب، دنب.

(۱۰) - ج بیر (ر ب).

(۱۱) - ج ذئب، گرگ.

(۱۲) - جنگ، نبرد.

(۱۳) - ربوده (ر ب). مقتول، کشته.

(۱۴) - حمله برنده تر یا گزنده تر از شتر نر (ر ک مجمع الامثال).

(۱۵) - محشیان این کلمه را صف بستن معنی کرده‌اند ولی بدین معنی تصاف است با تشدید فاء، بمعنی با همدیگر صف بستن.

(۱۶) - با هم شمشیر زدن (ر ب).

(۱۷) - طبیعت.

(۱۸) - جست و خیز.

(۱۹) - جنگجو (برهان).

(۲۰) - عده، بسیاری هر چیزی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۹۹

و صولت شیر هریک نهنگ آهوتک گور [۱] «۱» سرین در زیر ران، و ازدهای فولاد زبان در چنگ، بسان گرگ دژم بعصره جنگ گراز «۲» گشتند. ثور «۳» فلک و گاو زمین «۴» از صعود و نزول گرزهای گاوچهر «۵» ناف و پشت بر خویش «۲» دزدید «۳»، و از ثوران «۶» غبار دار الحرب «۷»، حوت «۸» آسمان به ماهی «۹» زمین مشته گردید «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» «۱۰»، افاغنه آهو «۱۱» فعال شتر دل «۱۲» که از کارهای شتر گربه «۱۳» ایران به اشغال شغال مستی «۱۴» و گاو تازی «۱۵» معتاد گشته در گوش فیل «۱۶» خواب خرگوش «۱۷» و ضرب دست یلان شیرافکن را فراموش کرده بودند با اینکه بر شیر نر

[۱] - نو گو سرین. ط، کوه سرین.

(۱) - مؤلف بهار عجم نویسد: از اسماء محبوبست چنانکه گرد سرین، ظاهرا گور مشبه به است:

سرین همچون سرین گور: از بت کبک خرام و صنم گور سرین (فرخی دبیر سیاقی ص ۲۸۸).

(۲) - خرام و رفتار از روی ناز (برهان) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، خوک.

(۳) - برج دوم از بروج دوازده گانه.

(۴) - به عقیده عوام از قدما، که می گفتند زمین بر روی شاخ گاو است:

نه گاو زمینم که جهان بردارم یا چرخ چهارم که خورشید کشم؟

معزی

(۵) - گرز که سر آن بشکل سر گاو است و نام گرز فریدون.

(۶) - بر انگیخته شدن (ر ب).

(۷) - رزمگاه. میدان جنگ.

(۸) - نام برج دوازدهم.

(۹) - عقیده عوام که می پنداشتند گاو که زمین را بر شاخ دارد بر روی ماهیست

(۱۰) - پس مشته شد مخلوق بر آنان (از آیه ۱۷ سوره رعد).

(۱۱) - عیب.

(۱۲) - بددل، کینه‌ور، نامرد (برهان).

(۱۳) - نامتناسب (برهان).

(۱۴) - در فرهنگها دیده نشد، گویا مرادف گرگ مست است بمعنی آزار رساننده (ر ک لغد، ذیل گرگ مست).

(۱۵) - سخنان تهدیدآمیز گفتن. اشتلم نمودن. ترسانیدن (برهان).

(۱۶) - محشیان این کلمه را خواب غفلت معنی کرده‌اند، مأخذ آن را نیافتیم.

(۱۷) - خواب غفلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۰

زین می‌نهادند، زین بر گاو نهاده «۱» «كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» «۲» از موقف جدال منزعج «۳» و باز ریش گاو «۴» گشته در خاک باد صبا «۵» تیغ آتشبار کین را آب داده رایت قرار افراختند. بامر والا عسکر قیامت اثر در ساعت در محاذات ایشان خیام اقامت مطلب «۶» کرده به شقه‌گشایی ماهچه لوای آسمان فرسا، آثار «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» «۷» ظاهر ساختند و باعلان مغالط «۸» و مغالط «۹» رعب «۱۰» «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» «۱۱» بر قلوب مخالفان انداختند. بمحض تهییج «۱۲» هیج «۱۳» هیجا «۱۴» ریخی [۱] عاصف «۱۵» و هیوهای «۱۶» قاصف «۱۷» در اهتزاز درآمد که از شدت آن ارض کروی هیئت گردباد و پست و بلند جهان صفت «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» «۱۸» پذیرفت، و آسمان از عارضه غبار عینین «۱۹» تیرین «۲۰» را به فوطه مشکی ظلمت فروبست،

[۱] - ط، نو ریح.

(۱) - زین بر گاو نهادن، روان شدن (برهان).

(۲) - گویا آنان خرهای وحشی رمنده بودند (که) گریختند از شیر (آیه ۵۱ و ۵۲ سوره مدثر).

(۳) - از جای برکنده (ر ب).

(۴) - ابله، طامع. (برهان).

(۵) - موضعی است حوالی هرات (حاشیه یو) و نام باد معروف، مقابل دبور.

(۶) - طناب کشیده

(۷) - نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه. (آیه ۱ سوره قمر).

(۸) - چنین است در نسخ و ظاهرا مغایطت، بخشم آوردن.

(۹) - درشتی، خشونت.

(۱۰) - ترس.

(۱۱) - همانا زلزله قیامت چیز است بزرگ (از آیه ۱ سوره الحج).

(۱۲) - برانگیخته گردیدن (ر ب)

(۱۳) - باد (از ر ب)

(۱۴) - جنگ (ر ب).

(۱۵) - ریح عاصف، باد سخت (ر ب).

(۱۶) - گرد و تیرگی (ر ب).

(۱۷) - شکننده (ر ب).

(۱۸) - یکسانست در آن (مسجد الحرام) مقیم و آینده (غریب. زایر). (از آیه ۲۵ سوره الحج).

(۱۹) - تشنه عین، دو چشم.

(۲۰) - آفتاب و ماه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۱

و هری رود [۱] «۱» رود صرصر «۲» گشت. از هبوب «۳» هبوب «۴» هیوب «۵» نزدیک شد که کره خاک بباد رود و عالم امکان را سه عنصر از یاد. دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و شدت باد چشم از محاربه پوشیده هیچیک بادی «۶» جنگ نمی توانستند شد، تا باد نخوت از دماغ فلک بیرون رفت. افاغنه چون معارضه خود را با عسکر منصور مانند مقابله ظلمت با نور یافتند، از راه تبصص [۲] «۷» و غدر «۸» سالک منهج «۹» عذر و پوزش و بعد از لمحهای «۱۰» باز مهتای یورش گشته ترک توادع «۱۱» و رکض «۱۲» توسن تقارع «۱۳» و تقادع «۱۴» نموده به تزاو «۱۵» و تنازل «۱۶» و تناجل «۱۷» و تناضل «۱۸» پرداختند. از آنجا که دست و بازوی دولت قوی [۳]، و بخت با نیرو پیرو [۴] همت خسروی بود، بمحض توجه یکران «۱۹» آسمان خرام سدود «۲۰» قرارشان [۵] انخرام «۲۱» و صفوف ثباتشان

[۱] - یو، هریر و نو، هری.

[۲] - نو، تبصص.

[۳] - عت، بخت.

[۴] - یو، با تیر و سپر.

[۵] - یو، قرار قرارشان.

(۱) - ر ک ح ۲۰ ص ۱۹۷

(۲) - صرصر دو قریه است از سواد بغداد کنار نهر عیسی، و این نهر را بآن دو قریه نسبت دهند (معجم البلدان).

(۳) - وزیدن (ر ب).

(۴) - باد گردانگیز (ر ب).

(۵) - بیمناک (ر ب).

(۶) - افا، آغاز کننده، ابتدا کننده.

(۷) - چاپلوسی کردن (ر ب).

(۸) - مکر

(۹) - راه پیدا و گشاده (ر ب).

(۱۰) - نگاه دزدکی و مجازا بمعنی مدتی کم و کوتاه.

(۱۱) - با هم آشتی کردن (ر ب).

(۱۲) - تاختن (از ر ب).

(۱۳) - با نیزه یکدیگر را طعن زدن (اقراب الموارد).

(۱۴) - هم‌وردی کردن. به نیزه یکدیگر را زدن (اقرّب الموارد).

(۱۵) - با هم وا‌کوشیدن (ر ب).

(۱۶) - با هم پیکار کردن (ر ب).

(۱۷) - با هم پیکار و نزاع کردن (ر ب).

(۱۸) - نبرد کردن در تیراندازی (ر ب).

(۱۹) - اسب اصیل، رنگی میان زرد و سرخ مر اسب را (برهان).

(۲۰) - ج سد.

(۲۱) - شکافته شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۲

انجام «۱» یافته همان مقدمات نخستین را مشاهده کردند، ناچار طالب گوهر امان گشته رایگان، یکان‌یکان، بکان مرحمت خاقانی روی آوردند. پس ایالت هرات را بدستور سابق به الله‌یار خان مَفَوّض و خیام موده «۲» اقامت و اخبیه «۳» موطّده «۴» عزیمت از آن نواحی مقوّض «۵» شد، و لوای ظفر التوا «۶» بجانب ارض اقدس نهضت یافت [۱].

هذی مخائل «۷» برق خلفه مطر جود و وری «۸» زناد «۹» خلفه لهب «۱۰» و أزرق «۱۱» الفجر یبدو قبل أبيضه و اوّل الغیث «۱۲» قطر «۱۳» ثمّ ینسكب «۱۴» و تتمه حال هرات من بعد، تمیمه «۱۵» بازوی بیان و تلیمه [۲] «۱۶» قلاده مقال خواهد گشت. «سَأْتُلُوا عَلَیْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» «۱۷»

[۱] - عت، ط، اضافه دارد: شعر.

[۲] - نو، تلیمه.

[۳] - یو، حد.

(۱) - شکسته گردید (ر ب).

(۲) - امف باب تفعیل بیخ زده (از ر ب). ثابت (المنجد)

(۳) - ج خباء، خرگاه (ر ب).

(۴) - امف باب تفعیل، پابرجا، استوار شده (ر ب).

(۵) - چوب و طناب برآورده (ر ب).

(۶) - التواء پیچیدن، و ظفر التوا یعنی همراه با پیروزی.

(۷) - ج مخیله، بفتح اول و چهارم، آثار و علامات (غیاث).

(۸) - آتش جستن از آتشنه.

(۹) - ج زنده، چوب یا آهن آتشنه.

(۱۰) - شعله آتش بی دود.

(۱۱) - کبود.

(۱۲) - باران.

(۱۳) - آنچه بچکد (ر ب).

(۱۴) - از مصدر انسکاب، ریختن.

(۱۵) - تعوید و مهره پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای دفع چشم بد (ر ب).

(۱۶) - گوهر بی نظیر و بی مانند (ر ب).

(۱۷) - زود باشد که بخوانم بر شما از آن ذکری (از آیه ۸۲ سوره الکهف).

در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر

در بیان تسخیر اصفهان بعون خداوند سبحان و قدیر

و «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (۱) در مدارج این کار و معارج (۲) این رفتار اشرف غلیجائی که خاندان سلطنت را خصم الد (۳) بود و قراب (۴) عداوت را حداد (۵) احد [۱]، «يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (۶) خدیو هرات (۷) صولت را در هرات با طایفه ابدالی مشغول جنگ، و عراض (۸) ممالک را عریس (۹) بی ضیغم (۱۰) و بحر بی نهنگ یافته به مضمون بیت:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود (۱۱) اشرف آسا در غیبت خورشید ذات همایون، بال بلندپروازی گشوده به احتشاد (۱۲) حشود (۱۳) و استنجداد (۱۴) جنود (۱۵) و استجماع (۱۶) بیض (۱۷) و سود (۱۸) و انبعاث (۱۹)

[۱] - یو، حد.

(۱) - از آیه ۲۹ سوره الفاطر.

(۲) - ج معراج، نردبان (ر ب).

(۳) - سخت خصومت که بحق میل نکند.

(۴) - غلاف یا نیام شمشیر (ر ب).

(۵) - شمشیر تیز (ر ب).

(۶) - پندارد اینکه توانا نیست بر او کسی.

(۷) - شیر بیشه (ر ب).

(۸) - ج عرصه.

(۹) - خوابگاه شیر.

(۱۰) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۱) - شب پره (ر ب).

(۱۲) - گرد آوردن.

(۱۳) - ج حشد، جماعت.

(۱۴) - یاری خواستن.

(۱۵) - ج جند سپاهی.

(۱۶) - فراهم آمدن.

(۱۷) - سپید.

(۱۸) - سیاه.

(۱۹) - برانگیختن، فرستادن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۴

خفاف «۱» و ثقال «۲» و استعداد «۳» فوارس «۴» و رجال «۵» و استرکاب «۶» طلب «۷» و ابطال و استحصال «۸» عراب «۹» و أعاریب «۱۰» و استحضر سراحین «۱۱» و سراحیب «۱۲» و تهیه مصاعیب «۱۳» و مصالیب «۱۴» فرمان داد، «ز نخر بمنخره» [۱] «۱۵» و از اصفهان به صولت جری «۱۶» با ازدحام حری «۱۷» و چریک جری «۱۸» که چو ریگ بیابان به پایان تعدادش نمی توانست رسید، «کمبتغی الصید فی عریسه الأسد» «۱۹» تصمیم سفر خراسان کرد
اذا اعترضت کاعتراص «۲۰» الهزة أو شکت أن تسقط فی أفرة «۲۱» و مقارن نهضت او از اصفهان عقاب نسرین پرواز لوای همایون
نیز از صیدگاه اعدای هرات بازگشته وارد ارض اقدس و کتاب «۲۲» خرسای «۲۳» خراسان بجانب اوطان

[۱] - عت، زنخره. ط، نخره

(۱) - سبکبار.

(۲) - گران بار (مأخوذ از آیه ۴۱ سوره توبه).

(۳) - آماده کردن (ر ب).

(۴) - ج فارس، سوار (ر ب).

(۵) - ج راجل پیاده (ر ب).

(۶) - سوار کردن. ظاهرا استعمال قیاسی است و این باب از ماده رکب دیده نشد.

(۷) - جوینده و خواهنده (ر ب). داوطلب.

(۸) - بدست آوردن.

(۹) - اسبان تازی گرامی نژاد (ر ب).

(۱۰) - عرب بیابانی و یا این کلمه جمع اعرابست (ر ب).

(۱۱) - ج سرحان، گرگ؟

(۱۲) - ج سرحوب بضم اول، اسب بزرگ هیکل (ر ب).

(۱۳) - اسب که بر او سوار نشده و طناب بگردن او نیفکنده باشند چندانکه سرکش شود (اقرب الموارد).

(۱۴) - معنی آن را نیافتم.

(۱۵) - دمید در سوراخ بینیش (ر ب) مثلی است که برای مرد متکبر زنند.

(۱۶) - شیر (ر ب).

(۱۷) - سزاوار.

(۱۸) - جریء دلاور (ر ب).

(۱۹) - مانند جوینده شکار در خوابگاه شیر، این مثل برای کسی زنند که جویای محال باشد (مجمع الامثال).

(۲۰) - جستن (از ر ب).

(۲۱) - بلا، حیص و بیص (ر ب).

(۲۲) - ج کتیبه، لشکر (ر ب).

(۲۳) - آرمیده بی آواز (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۵

مرخص گشته بودند. چون این خبر خیر اثر، قارع «۱» مسامع «۲»، و این نوید سایغ «۳» شایع شده بعرض سده «۴» والا رسید، برای اعلام مژده هزّت «۵» اعلام مهر اعتلا [۱]

و سامیه «۶» الأعلام «۷» تلحظ دونها سنا النّجم فی آفاقها متضائلا «۸» مستأنفا «۹» فرامین «۱۰» با فزّ و آیین باقطار ممالک و اقتار «۱۱» [۲] مسالک اصدار و بقصد احضار [۳] حضار [۴] «۱۲» بمحضر «۱۳» حضور حضرت [۵] قاآنی محضیر «۱۴» صرصر نظیر مسرعان «۱۵» بولایات احضار «۱۶» یافته با عزم «۱۷» رزم «۱۸» عزم رزم کرده مهراج «۱۹» مهر خرام هزّاج «۲۰» را شعر: و مطهم [۶] ما كنت أحسب قبله «۲۰» أن السّروج علی البوارق توضع «۲۱» «۲۲»

[۱] - عت، ط، اضافه دارد: شعر.

[۲] - نو، ط، اقطار.

[۳] - ط، اخضار.

[۴] - عت، حواضر.

[۵] - نو، حضرت حضور.

[۶] - ط، متهم.

(۱) - کوبنده.

(۲) - ج مسمع بکسر اول، گوش (ر ب).

(۳) - گوارا.

(۴) - درگاه (ر ب).

(۵) - جنبش.

(۶) - مؤنث سامی، بلند.

(۷) - ج علم نشانه.

(۸) - کم نور.

و شعر از ابو سعید رستمی است (ر ک ص ۲۰۷ ح ۸).

(۹) - دوباره. از نو.

(۱۰) - ج فرمان.

(۱۱) - ج قتر بضم اول و یا بضم اول و دوم، جانب، کرانه (ر ب).

(۱۲) - ج حاضر، قبیله بزرگ (ر ب).

(۱۳) - نزدیکی (ر ب).

(۱۴) - اسب دونده (ر ب).

(۱۵) - ج مسرع بضم اول پیک تیزرفتار (غیاث).

(۱۶) - دویدن اسب (ر ب).

(۱۷) - صبر (از ر ب).

(۱۸) - ثابت (ر ب).

(۱۹) - اسب تیز تک (اقر ب الموارد).

(۲۰) - اسب نیک رونده (ر ب).

(۲۱) - اسب فربه‌ی که گمان نداشتیم پیش از (دیدن) آن.

(۲۲) - که همانا زینها بر درخشا نهاد می شود

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۶

و کانما الجوزاء حین تصوّبت «۱» لبد علیه و الثّریّا برقع «۲» به افواج گران سبک عنان ساختند، جَهّز کتابه «۳» و ابرز مضاربه «۴» و ضرب سرادقه «۵» و عرض فیالقه [۱] «۶» و نشر بیارقه «۷» و حشر رواعده «۸» و بوارقه «۹» و أنفق خزائنه و أنفد دفائنه «۱۰» و بذل فی صوان الملک دیناره و أشعل فی حفظ ماء «۱۱» الملک علی العدی «۱۲» ناره و بنیت «۱۳» القباب [۳] «۱۴» و طفا «۱۵» علی یم «۱۶» المعسکر «۱۷» من الخیم «۱۸» الحباب [۴]. فوّاشان با فزّ و شان در هر منزل ماه خرگاه «۱۹» بر خرگاه [۵] ماه «۲۰» می افراختند، و ساهره «۲۱» ارض را از ستاره‌های آفاق تاب آفتاب قباب، و

[۱] - عت، فیالقه. نو، نیایقه.

[۲] - ط، و اشتعل.

[۳] - یو، القیاب.

[۴] - ط، بعد از این کلمه اضافه، دارد، پس بحکم والا

[۵] - ط، به خرگاه.

(۱) - و گویا جوزا هنگامی که از بالا به نشیب آمد.

(۲) - نمد زین است بر آن و ثریا روی بند است.

(۳) - ج کتیبه، لشکر (ر ب).

(۴) - ج مضرب، شمشیر (ر ب).

(۵) - سرادق، سراپرده، خیمه از پنبه (ر ب).

(۶) - ج فیلق بفتح اول و سوم، لشکر (ر ب).

(۷) - ج بیرق.

(۸) - ج راعد.

(۹) - ج بارق و مقصود از رواعد و بوارق توپ و اسلحه آتشی است.

(۱۰) - ج دفینه

(۱۱) - رونق.

(۱۲) - دشمنان که با آنان در جنگ باشند، و کلمه اسم جمع است (اقر ب الموارد)

(۱۳) - ساخته شد. بر آورده شد.

(۱۴) - ج قبه، بنای گرد بر آورده (ر ب).

(۱۵) - بالا بر آمد (ر ب).

(۱۶) - دریا (ر ب).

(۱۷) - لشکرگاه (ر ب).

(۱۸) - ج خیمه (ر ب).

(۱۹) - اضافه تشبیهی.

(۲۰) - خرگاه ماه، هاله، ماه.

(۲۱) - روی زمین (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۷

شامیانه‌های «۱» ستاره‌چهر مجرّه «۲» طناب، رشک معسکر نجوم فلکی می‌ساختند.

کنائس ناطت بالنجوم کواهلا «۳» و عادت [۱] فالقت بالنجوم کلا کلا «۴» و فیحاء لو مَرّت صبا الرّیح بینها «۵» لُصَلّت فُظَلّت [۲] تستنیر الدلائلا «۶» متی ترها خلت السّماء سرادقا «۷» علیها و أعلام النّجوم تماثلا [۳] [۴] «۸» و در منزل مهمان‌دوست «۹» دامغان تلاقی با افغان اتفاق افتاد، و اشرف باز که «۱۰» و زکّه «۱۱» رایت جلادت اعتلا [۵] و آتش جدال اصطلا [۶] «۱۲» داد [۷] «جاء بالطم و الرّم «۱۳»

[۱] - یو، مادت.

[۲] - یو، فضنت.

[۳] - یو، ثمایلا.

[۴] - ط، اضافه دارد:

و لو اصبحت دارا لك الارض کلها لضاقّت بمن ینتاب بابک سائلا

[۵] - نو، ط، برافراخت.

[۶] - نو، ط، برافروخت.

[۷] - عت، اضافه دارد: مثل.

(۱) - سراپرده (نف).

(۲) - راه کهکشان. کهکشان.

(۳) - کنیسه‌هاست (شاید از جهت ارتفاع تشبیه به کنیسه شده) در آویخته است به ستارگان دوشها را

(۴) - و باز گشته است پس افکنده به ستارگان سینه‌های خود را

(۵) - و زمین فراخی که اگر بگذرد باد برین میان آن.

(۶) - هرآینه گمراه شود پس روشنی (راهنمایی) خواهد از نشانه‌ها.

(۷) - هنگامی که ببینی آن را پنداری آسمان را سراپرده‌ای.

(۸) - بر آن و ستاره‌های نمودار (روشن) را پیکره‌هایی.

این اشعار از ابو سعید رستمی است در وصف خانه‌ای که صاحب بن عباد در اصفهان بنا کرد و از شاعران دربار خود خواست تا هریک قصیده‌ای در وصف آن خانه بسرایند و جمعی قصایدی گفتند که مجموع آن «داریات» نام یافت (ر ک یتیمه الدهر ثعالبی

ج ۳ ص ۴۴ به بعد).

(۹) - قصبه‌ایست در ۲۱ کیلومتری دامغان.

(۱۰) - خشم و اندوه (ر ب)

(۱۱) - سلاح (ر ب).

(۱۲) - برافروختن.

(۱۳) - آورد آب فراوان و خاک و این مثل را در کثرت زنند. (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۸

با وصف اینکه مدد و عدد عدو «۱» عد «۲» و حد نداشت، خدیو کامگار نیز با جیوش جائشه «۳» و جنود طائشه «۴» و جحافل «۵» حافل «۶» و افواج مقاتل در مقابل ایشان میدان رصع «۷» و مصع «۸» و عرصه وعک «۹» و معک «۱۰» آراسته، قدسیان [۱] به دعای الله معک «۱۱» زبان و دلیران دست بطراد «۱۲» و طعان «۱۳» گشادند. بداوۀ الامر «۱۴» توپچیان برق‌انگیز رعد آهنگ با زنبورکچیان «۱۵» که سوار جزایر «۱۶» بودند به انداختن توپ [۲] و جزایری [۳] «۱۷» و تفنگ، در جزایر «۱۸» رزم و بیشه جنگ کار آتش کرده [۴] با توب اژدر دم در دم علمدار را با چند تن از دلاوران پیشتازان افغان با آه و افغان از پای درآورده رایت نگونسار «اشرف» را انکسار دادند «ضرب الجابه بالجاهض» «۱۹» «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» «۲۰»

[۱] - ط، قدسان.

[۲] - ط اضافه دارد، دشمن کوب.

[۳] - ط، جزایر.

[۴] - ط، کردند.

(۱) - دشمن.

(۲) - شماره.

(۳) - جوشان (از ر ب)

(۴) - بی عقل (ر ب).

(۵) - ج جحفل، لشکر عظیم (ر ب).

(۶) - مجتمع، فراهم (از ر ب).

(۷) - نیزه در بردن (ر ب).

(۸) - شمشیر زدن (ر ب)

(۹) - در خاک مالیدن (ر ب).

(۱۰) - نشان گرفتن در جنگ، در خاک مالیدن (ر ب).

(۱۱) - خدا با تو است.

(۱۲) - نیزه کوتاه (ر ب).

(۱۳) - نیزه زدن با یکدیگر (ر ب. لغد از مصادر زوزنی)

(۱۴) - آغاز کار.

(۱۵) - زنبورک نوعی از اسلحه باشد سر آن به غایت تیز (برهان). کمانی آهنین مرادف نابض عربی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین نقل از تفسیر الالفاظ الدخیلة)

(۱۶) - ج جزور، شتر.

(۱۷) - ر ک تعلیقات.

(۱۸) - ج جزیره.

(۱۹) - (ر ک تعلیقات).

(۲۰) - پس نکشید شما آنان را و لیکن خدا کشتشان و نینداختی تو و لیکن خدا انداخت (از آیه ۱۷ سوره انفال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۰۹

دل‌های خصوم خصومت کیش تبا لهم «۱» از تاب توپ بی‌تاب، و بی‌پیاب [۱] «۲» و تییب [۲] «۳» و تباب [۳] «۴» شد و بنیاد ثبات ثبات «۵» ایشان از آب سیف بتات «۶» ببات «۷» و یبات [۴] «۸» «إِنْ يَنْصُرُكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» «۹». افاغنه چون دیدند که مبارات «۱۰» و ممارات «۱۱» ایشان با جنود صاحب فرّ مانند ملاعبه «۱۲» عصفور [۵] «۱۳» با بازی «۱۴» و أجدل «۱۵» و جدال جادل «۱۶» و جدل «۱۷» با غضنفر است «۱۸» به مشیه [۶] «۱۹» سرطان «۲۰» آغاز قهقری، و خنگ جوزا «۲۱» پالهنک «۲۲» سرطان «۲۳» را از برج اسد «۲۴» بل ترج اسد «۲۵»

[۱] - یو، پیات.

[۲] - یو، ط، تییب.

[۳] - ط، تیاب.

[۴] - ییاب شد.

[۵] - یو، ندارد.

[۶] - یو، بمشبه.

(۱) - هلاکی باد آنان را (از ر ب).

(۲) - تاب و طاقت (برهان).

(۳) - هلاکی (ر ب).

(۴) - هلاک.

(۵) - ج ثبه بضم اول گروه دلاوران (لغد).

(۶) - قطع کننده برنده (از ر ب).

(۷) - خراب (برهان).

(۸) - ویران (ر ب).

(۹) - اگر یاری کند شما را خدا پس غلبه کننده‌ای نباشد بر شما (از آیه ۱۵۴ سوره آل عمران).

(۱۰) - نبرد (ر ب).

(۱۱) - پیکار (ر ب).

(۱۲) - بازی کردن.

(۱۳) - گنجشک.

(۱۴) - باز.

(۱۵) - چرخ (ر ب).

(۱۶) - بچه آهو قوت گرفته (ر ب). بچه شتر (ا قرب الموارد)

(۱۷) - بچه آهو (حواشی). دیده نشد

(۱۸) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۹) - رفتار (ر ب).

(۲۰) - خرچنگ و رفتار خرچنگ را برای بازگشت مثل زنند.

(۲۱) - دو پیکر، توأمان برج سوم از بروج دوازده گانه و صورت این برج شامل همین ستاره است

(۲۲) - دوالی و ریسمانی باشد که بر کنار لجام اسب جنیت بندند (برهان).

(۲۳) - اسب تیزرو (ا قرب الموارد) و نام برج چهارم از بروج دوازده گانه است.

(۲۴) - نام برج پنجم از بروج دوازده گانه و در آن ایهامی است بمعنی استعاری آن: لشکرگاه نادر.

(۲۵) - محشیان این کلمه را منزلی از منازل قمر معنی کرده‌اند ولی درست نیست و قمر منزلی بدین نام ندارد و هر چند منزل دهم را که جبهه است قلب الاسد الملکی گفته‌اند (التفهیم ص ۱۰۹)، لیکن با ترج اسد مشته نمی‌شود. بظن قریب بیقین این کلمه بهمین صورت و بمعنی بیشه شیران است در یمن، و در مثل آرند، هو أجراً من الماشی بترج (ر ب. ا قرب الموارد) و در عبارت برای لشکرگاه نادر استعاره آمده است و مقصود از این جملات عقب‌نشینی لشکر است و وجه گنجاندن این کلمات در عبارت گذشته از استعاره‌ها و تشبیهات ایهامی است که در آن نسبت بترتیب قهقرائی بروج موجود است بدین سان که هرگاه از اسد بازپس رویم به سرطان سپس به جوزا می‌رسیم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۰

عنان‌گرای نمودند، یعنی از سطوات نادره بادره تا درّه خوار «۱» بنیاد هرب و دوباره در آن مکان که تنگنای بس ضیق لبق «۲» عیق «۳» بود تهیه حرب کرده لجاجا لحج «۴» و لصاب «۵» را فروگرفتند. «يَلُ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نَفُورٍ» «۶». بین الجمیلین ملتقای غار «۷» غارتگر گشته خدیو بی‌همال که عرصه طمر [۱] «۸» و طرد «۹» [۲] را طود «۱۰» طادی «۱۱» و «أثبت من أصمّ رواسی» [۳] «۱۲» بودی غر «۱۳» بین الصّدفین «۱۴» را غر «۱۵» بین الصّدف «۱۶»

[۱] - نو، تمرّد.

[۲] - نو، طرد.

[۳] - ط، رواسی.

(۱) - سر دره خوار در راه سمنان تهران بین قشلاق و ایوان کی.

(۲) - تنگ.

(۳) - تنگ، ضیق لبق عیق، از اتباع است (ر ب).

(۴) - تنگ

(۵) - ج لصب بکسر اول و سکون دوم، شکاف خرد در کوه تنگ‌تر از لهب و گشاده‌تر از شعب (ر ب).

(۶) - بلکه ستهیدند در سرکشی و سرباز زدن (از آیه ۲۱ سوره الملک).

(۷) - لشکر (ر ب).

(۸) - معنی مقصود معلوم نشد، یکی از معانی طمر برجستن و جستن به بالا یا پائین است شاید مقصود جست و خیز در نبرد است بمناسبت طرد.

(۹) - راندن.

دور کردن (ر ب).

(۱۰) - کوه. کوه بزرگ (لغد از ر ب).

(۱۱) - ثابت (از ر ب).

(۱۲) - چنین است در نسخ و در مجمع الامثال: اثبت من اصم رأس آمده و نویسد (از اصم رأس) کوه مقصود است. یعنی استوارتر از کوه.

(۱۳) - هلاکت (ر ب).

(۱۴) - میان دو کوه (مأخوذ است از آیه ۹۵ سوره الکهف).

(۱۵) - ج غره، گزیده از هر چیزی (ر ب) و در اینجا مقصود مروارید آبدار است.

(۱۶) - میان غلاف مروارید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۱

شمرده بعون خالق خالق «۱» با جند حید «۲» شکوه، اولا در عارض «۳» کوه از عین تهوّر استیناف مصاف کرده از شفار «۴» سیف هبار «۵» و غرار «۱» [۶] «۶» رمح «۷» خونبار مدلول «هذا عارضٌ مُمَطَّرٌنا» «۸» بر عارض دشت و عروض «۹» کهسار آشکار ساختند، پس بعروض «۱۰» کلام «هَمَّةُ الرِّجَالِ تَقْلَعُ الْجِبَالَ» «۱۱» با فوج راجل «۱۲» عزم راکب «۱۳» نموده نقل منقله «۱۴» مثقله «۱۵» به منقل «۱۶» جذل [۲] «۱۷» و ایقاد [۳] «۱۸» منقل [۴] «۱۹» جذل کردند. قَمَه «۲۰» زمهریری قُلل از آتش افروزی بغدق اندازان «۲۱» بطل کره نار گشته هر کل زمینی از شقایق «۲۲» جبل با تیغ ضیمرانی [۵] «۲۳» ارغوانستان و شقایق زار شد، و از دود تفنگ عکس لاله در چرخ نیلوفری چون طَرَه سنبل مویان تیره و تار. جمعی [۶]

[۱] - عت، مبادر غرار.

[۲] - ط، جذل.

[۳] - عت و ایقاء. ط، ایقاء.

[۴] - یو، ندارد، عت و منقل.

[۵] - تمام نسخ ضیمرانی

[۶] - ط، و جمعی.

(۱) - خالق خالق، آفریننده کوه بلند (از ر ب).

(۲) - برآمدگی و تغدی کوه (ر ب).

(۳) - هر دو جانب (ر ب) دره.

(۴) - ج شفره، بفتح اول، تیزی شمشیر (ر ب).

- (۵) - بران (ر ب).
- (۶) - دم تیر و نیزه و شمشیر (ر ب).
- (۷) - نیزه (ر ب).
- (۸) - این ابريست باران‌دهنده ما را (از آیه ۲۳ سوره احقاف) و در آن داستان قوم عاد است که چون ابر عذاب را دیدند پنداشتند ابر بارانست.
- (۹) - راه در کوه (ر ب).
- (۱۰) - مضمون (ر ب).
- (۱۱) - همت مردان بر می کند کوه را. در تمام نسخ همه آمده است.
- (۱۲) - پیاده.
- (۱۳) - سر کوه (ر ب).
- (۱۴) - منغلای، مقدمه الجیش (اشنیغاس) کلمه ترکی است
- (۱۵) - گران‌بار (از ر ب).
- (۱۶) - راه در کوه (ر ب).
- (۱۷) - سر کوه و نمایان از آن (ر ب).
- (۱۸) - افروختن آتش.
- (۱۹) - آتشدان.
- (۲۰) - بالای هر چیز (ر ب).
- (۲۱) - تفنگ.
- (۲۲) - ج شفیفه، شکاف میان دو کوه (ر ب).
- (۲۳) - مانند ضیمران، ریحانی به رنک سپرغم. قرمز، خونین.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۲
- متداکس «۱» و جمی «۲» متکاوس «۳» از اعدا در آن هالک «۴» کثیر المهالک هالک شدند، و جبال «۵» کوه تمثال در الواذ «۶» جبال «۷» از صدمات کوه‌افکن یلان راه عدم را سالک [۱].
- بعد از اسعار «۸» ساعور «۹» مبالط «۱۰» و منابذت «۱۱» و تأجیج «۱۲» ساعور «۱۳» مباطشت «۱۴» و مبارزت «اشرف» با یأجوج صفتان افغان چون تیغ [۲] فولاد پیکر خدیو بی‌همال را ساد مسد «۱۵» سد اسکندری دیده قوت مقاومت و مقاوات «۱۶» و قدرت ملاحات «۱۷» و مجالات [۳] «۱۸» از محالات یافت [۴]، از فراز خیلان «۱۹»، منکوسه «۲۰» الخیلان «۲۱» ترک خیل و خول «۲۲» و خیلاء «۲۳» نموده خطل «۲۴» و خامل و خاسر و خاتل «۲۵» و خایب

[۱] - ط بجای جمله راه عدم ... با خاک، هامون برابر گشت.

[۲] - یو، تیغ ندارد.

[۳] - یو، محالات، عت، ط، مجالات و محالات.

[۴] - ط، یافته.

- (۱) - بسیار (ر ب).
- (۲) - گروهی.
- (۳) - بر یکدیگر نشسته پی در پی، تو بر تو (از ر ب).
- (۴) - ما بین سر کوه و پائین آن (ر ب).
- (۵) - تن و بدن (ر ب).
- (۶) - ج لود بفتح اول، کرانه کوه (ر ب).
- (۷) - ج جبل، کوه.
- (۸) - برافروختن (ر ب).
- (۹) - تنور (ر ب).
- (۱۰) - به شمشیر زدن (ر ب).
- (۱۱) - بر خود پیچیدن هر دو فریق در جنگ (ر ب).
- (۱۲) - برافروختن (ر ب).
- (۱۳) - آتش (ر ب).
- (۱۴) - با یکدیگر حمله آوردن (ر ب).
- (۱۵) - جایگزین.
- (۱۶) - مقاواه، نبرد کردن (ر ب).
- (۱۷) - ملاحاه، با هم خصومت و نزاع کردن (ر ب).
- (۱۸) - محشیان این کلمه را مبارزه ترجمه کرده‌اند ولی در قوامیس مجالاه از مصدر (ج. ل. و) بمعنی آشکارا کردن کار است و آنکه بمعنی با یکدیگر گشتن در حربست مجاوله از مصدر (ج. و. ل) است.
- (۱۹) - ج خال، کوهچه متفرد (ر ب).
- (۲۰) - سرنکون.
- (۲۱) - ج خال، علم.
- (۲۲) - بنده و کنیز (از ر ب).
- (۲۳) - کبر (ر ب).
- (۲۴) - مضطرب (ر ب).
- (۲۵) - فریفته (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۳

و خائف باصفهان شتافت. «ذهبوا أخول أخول» «۱» و جمعی از رکبان «۲» و رجال «۳» رجال و ارجال «۴» را در حال، رخال آسا «۵»، سر بردند و با خنجر و [۱] خنجیر «۶» حنجره شکاف، مناخر «۷» و مناخر «۸» ارباب متاجر و اصحاب مفاخر را در محاجر «۹» مملکت و مجاخر «۱۰» خمول دریدند. این دفعه به دستوری که در مهمان دوست جنگ توپخانه را از خدیو خدا دوست مشاهده کرده بود. خواست که به مضارعت «۱۱»، مصارعت «۱۲» آغاز [۲] د و به معارصت «۱۳» و معارصت و مناهضت و معارزت [۳] «۱۴» پردازد، بر انجام اسباب اقتتال اقبال [۴] «۱۵» و باشتعال [۵] میاقد «۱۶» کین اشتغال نموده به آرزوی ظفر، باز روی به آورد گاه آورد. تا مورچه خورت با جیوش جوشن پوش فزون از مور و ملخ که

[۱]- ط، و ندارد.

[۲]- یو، آغاز.

[۳]- یو، معارضت.

[۴]- ط، و اقتبال.

[۵]- ط، و مستعان.

(۱)- رفتند پراکنده و پریشان (ر ب).

(۲)- سواران.

(۳)- پیادگان.

(۴)- ج رجل بکسر اول، لشکر (ر ب).

(۵)- ج رخل بکسر اول، بره ماده (ر ب).

(۶)- هر چیز تند و تیز (برهان).

(۷)- ج منخر، سوراخ بینی.

(۸)- ج منخر بفتح اول و سوم، قربان جای (ر ب). گلوگاه.

(۹)- ج محجر، گرداگرد (ر ب).

(۱۰)- ج محجر، پناه و نهانجای (ر ب).

(۱۱)- مشابیه.

(۱۲)- کشتی گرفتن (ر ب).

(۱۳)- معنی مناسب دیده نشد.

(۱۴)- همدیگر ستهیدن. خلاف کردن (ر ب).

(۱۵)- از سر گرفتن کار.

(۱۶)- ج موقد، آتشگاه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۴

جوشن «۱» جراد «۲» را در دیاجیر «۳» لیل با نوک سهام دل دوز می دوختند، و به سماک رامج «۴» و اشعه بیضا آداب نیزه گذاری و تیغ زنی می آموختند، بعزم استقتال «۵» استقبال نموده دریای آتش یعنی توپ [۱] و ضرب زن «۶» را که از مقابله اش چرخ نیلگون آبی «۷» بود «کالحلقه المفرغه» «۸» محیط آن بحر خونخوار ساخته مهیای مناوات «۹» و مهاوات «۱۰» شد. غافل از اینکه لهبات توپ و تفنگ صاعقه بار او با سیف و سنان آبدار [۲] دلیران حکم مضاهات «۱۱» آتش با آب خواهد داشت و زجاج «۱۲» سهام جلادتش با صلابت افواج عدوشکن، فعل و تأثیر زجاج «۱۳» با صخور «۱۴» صلاب [۳] «۱۵»، «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» «۱۶» پس خدیو [۴] دریادل باذل با دل خرم و حزم جزم تسنن «۱۷» بسنن «۱۸» و

[۱]- ط، توپ جزایر.

[۲]- ط، آبدار، ندارد.

[۳]- ط، صلابت.

[۴]- عت، ط، خدیو بی همال.

(۱)- زره.

(۲)- ملخ، و جوشن استعاره‌ایست پوست پشت ملخ را.

(۳)- ج دیجور، شب سخت سیاه.

(۴)- ستاره‌ایست بزرگ برابر بنات النعش و رمح او دو ستاره است از صورت جائی ... و او را از بهر بلندی سماک خوانند (التفهیم ص ۱۰۱)

(۵)- کشتن خواستن (ر ب).

(۶)- نوعی توپ (لغد).

(۷)- اباکننده، سرباززننده

(۸)- هم کالحلقه المفرغه، ندانند دو طرف آن کدامست (فوائد الادب. ذیل المنجد).

(۹)- مناوأة دشمنی کردن (ر ب).

(۱۰)- مهاوأة: ستهیدن (ر ب).

(۱۱)- مانند گشتن.

(۱۲)- ج زج بضم اول، پیکان تیر. بن نیزه (ر ب).

(۱۳)- آبگینه (ر ب).

(۱۴)- ج صخره، سنگ بزرگ (ر ب).

(۱۵)- بمعنی سخت بکار رفته ولی ضبط آن معلوم نشد و صیغه بر خلاف قاعده است.

(۱۶)- هرگاه که افروختند آتشی برای جنگ فرونشانید آن را خدا (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۱۷)- براهی در شدن (ر ب).

(۱۸)- ج سنت، روش (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۵

سنن «۱» اهل یقین و تقیین «۲» بفرن «۳» اصحاب توکل، و از روی استبصار استنصار از خالق جزء و کلّ نموده اصحاب کزوفر در کمال شوکت و فرّ با شکوه و ترتیب برتبت [۱] ضرغام و اژدر جمله حمله گر گردیدند. صاصله «۴» سیوف و هلله صفوف ولوله بر سپهر برین و زلزله بر تن تنین «۵» افکند. حملات [۲] گاو «۶» شیر شکار تزلزل در گاو زمین «۷» آشکار ساخت [۳] و [۴] تهاجم فنام [۵] «۸» و سطوع «۹» رهج «۱۰» و قتام «۱۱» قیام ساعت «۱۲» و ساعت [۶] قیام پدیدار، که «القیام قائم فی قائم» «۱۳» سیفهم. [۷] از تاب توپ، تبهای محرقه در اجسام جسام «۱۴» أحشام فلکی طریان و از مسامات «۱۵» عرصه سامات [۸] «۱۶» خون

[۱]- یو، ترتیب. نو برتیب.

[۲]- عت، ط: از حملات.

[۳]- یو، گرفت نو، ط، گشت.

[۴]- نو، ط: و از.

[۵]- عت فام.

[۶]- نو، ساعات.

[۷]- در اینجا نسخه نو و ط اضافه دارد:

خدایو فرخ‌رخ مؤیدید، چون فریدون فرو هوشنگ هوش بود و لشکرش تهمتن شکوه و بیژن اوژن، بدفع خصم سیاوش‌وش زمین را نیز با زج زج، سنان زره گردانید ویلان کیوان نبرد گیو توان و گوان اکوان مهابت نیو توان که هریک جهن جهان و سرآمد اکوان بودند، نبوک نیزه و زوبین خرق در جوسق رویین در افکنزند.

[۸]- نو، ط، مسامات.

(۱)- راه پیدا (ر ب).

(۲)- آراسته شدن (ر ب).

(۳)- روش (از ر ب).

(۴)- بانگ (ر ب).

(۵)- ازدها و نام صورت سوم است از صورتهای شمالی (التفهیم ص ۹۱).

(۶)- ج گاو، گرد و مبارز و دلیر (برهان).

(۷)- گاوی که در افسانه‌ها گویند زمین بر پشت یا بر سر شاخ آنست.

(۸)- گروه مردم (ر ب).

(۹)- بلند گردیدن (ر ب).

(۱۰)- گرد.

(ر ب).

(۱۱)- گرد (ر ب).

(۱۲)- قیامت، رستاخیز.

(۱۳)- قبضه (ر ب).

(۱۴)- صاحب جسم، تنومند.

(۱۵)- ج مسامه: سوراخهای بن مو.

(۱۶)- در حواشی باران معنی شده ولی در قوامیس یافت نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۶

جریان یافت. از [۱] کثرت طعن و ضرب أنایب «۱» رواعف «۲» با خیاشیم «۳» راعفه «۴» دم از همدمی زد. و زمین از هیجان مواد دمو [۲] بعلت «۵» حمرة «۶» مبتلا شد، و گردن سران و سرهای گردنان «۷» بسیوف مسلول [۳] «۸» و عمود گران مضروب و مدقوق «۹» گردید، و بیض «۱۰» مورچه‌خورت که از صدمات قوایم «۱۱» افراس «۱۲» ذوی نمل «۱۳» و غوغای یلان مور عدت، نملی «۱۴» شده بود از شدت دو دود خان دودی «۱۵» گشت. عاقبت با جند بیدستر «۱۶» جند تند سیر [۴] بالکلیه ردع ماده فساد گشته باقبال خدیو خاققین خفقان «۱۷» لوای خصم فالج تسکین پذیرفت، و رایت منکوسش از علت لوی «۱۸» بر خود پیچید. «اشرف» چون به حواجر حواجز [۵] «۱۹» سهم اقبال مرتدع «۲۰» و راه نجات را از

- [۱]- نو، ط: و از.
 [۲]- یو: و هوی.
 [۳]- یو، مسلوک.
 [۴]- یو، جند تند سیر را ندارد.
 [۵]- نو، عت، جواجر حواجر، نو حواجر جواجر.

- (۱)- ج انبوب،
 (۲)- رماح رواعف، نیزه‌های خون‌چکان (نف. المنجد)
 (۳)- ج خیشوم، بینی و اندرون بینی (ر ب).
 (۴)- خونین، خونریز.
 (۵)- بیماری.
 (۶)- آماسی است از جنس طاعون. سرخ باد (ر ب).
 (۷)- سران، سروران
 (۸)- برکشیده (ر ب).
 (۹)- کوفته،
 (۱۰)- ج بیضه، زمین سپید هموار (ر ب)
 (۱۱)- ج قائمه، یکی از چهار دست و پای ستور (ر ب).
 (۱۲)- ج فرس، اسب.
 (۱۳)- جنبش، و ذوی نمله، بسیار حرکت (ر ب).
 (۱۴)- آبله گون.
 (۱۵)- از حرکات نبض
 (۱۶)- معرب گنبدیستر خایه سگ آبی، آش بچگان. مسقط جنین و مدر حیض و مفتاح قولنج، خفکان بارد و فالج است (از تحفه) و ذکر آن بمناسبت مواد ریوی و رعاف و فالج و غیره و نیز مناسبت تشابه لفظی آن با جند تندسیر است.
 (۱۷)- جنبش.
 (۱۸)- کجی (ر ب) دو تا شدن (المنجد) و نیز علت لوی بیماری پیش شکم است (از ر ب).
 (۱۹)- این دو کلمه در نسخ به صورتهای مختلف و با ترجمه‌های نامناسب ذکر شده، گمان دارم صحیح آن، حواجز حواجر است. نخست بمعنی موانع و دوم بمعنی پستی و بلندی زمین هر چند که جمع برخلاف قاعده است
 (۲۰)- بازگردنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۷

بأس اسود ممتنع «۱» مسدود و ممتنع دید، در دم خون قانی [۱] «۲» از بی‌وفایی دولت فانی برخسار پرخسار فروریخت و در کمال ادبار بار بار «۳» بر بختی «۴» برگشته بختی [۲] بسته هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان، و همان شب در فحمة [۳] العشاء «۵» که انگشت اختر اخگر نما گشت «اخط من حاطب اللیل» «۶» نجبه «۷» و نجبه «۸» طارف «۹» و تلید «۱۰» را با گرامی زادگان «۱۱» کان بد کان که آن [۴] بدگوهر پلید در کنوز «۱۲» مکنوز «۱۳» و در اکناف مکنون داشت بر گرفته با اعوان شریر سر بر سریر «۵» اختیار،

و از غم تیجان «۱۴» بیجان و پیچان دست حسرت بر سر زنان، دل از درد آغشته و چهره به خوناب آغشته:

کَمْشَلْ حَمَّارِ کَـانَ لِلْقَرْنِ طَالِبُـا فـَـآبِ بَلَاـا اذن و لیس لـه قرن «۱۵»

[۱]- یو، فانی.

[۲]- عت باز بار بریختن بر گشته بختی. نو، باز بار بر بختی بر گشته بختی. ط، بار بر بار بختی بر گشته بختی و تصحیح مطابق

نسخه‌ای از ط است

[۳]- عت، فجمعه

[۴]- عت بخسته، یوایخه

(۱)- ممتنع، شیر توانا (ر ب).

(۲)- سخت سرخ (ر ب).

(۳)- غم و اندوه و گناه بسیار (برهان).

(۴)- شتر قوی دراز گردن (ر ب). و بختی بر گشته بختی اضافه تشبیهی است.

(۵)- تاریکی شب (از ر ب).

(۶)- در مجمع الامثال حاطب لیل بدون الف و لام آمده (بی تمیزتر از کسی که شب هیزم گرد آورد) چه که او نمی‌داند چه فراهم می‌سازد و هرچه به دستش آید گرد می‌کند.

(۷)- گرامی گوهر (ر ب).

(۸)- گزیده (ر ب).

(۹)- مال نو (ر ب).

(۱۰)- مال کهنه (ر ب).

(۱۱)- عت و ط، این کلمه را جواهر معنی کرده‌اند. در غیاث و آندراج زاده خاک کنایه از زر و سیم آمده است ولی گرامی‌زاده را بدین معنی در (برهان. آندراج. لغد) نیافتم.

(۱۲)- ج کنز، گنج

(۱۳)- مستور. پوشیده

(۱۴)- ج تاج.

(۱۵)- مانند خری که شاخ را خواهان بود. پس باز گشت بی‌دم و او را نبود شاخی. در فارسی این مثل بنظم آمده:

بوده است خری که دم نبودش روزی غم بی‌دمی فرودش

(ر ک امثال و حکم ذیل مسکین خرک)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۸

بجانب فارس گریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت

خنازیر موانع المکرهات فتبههم زمن لم ینم «۱» فیا قبحهم فی الذی خولوا و یا حسنهم فی زوال النعم «۲» پس خدیو سپهر قدر مانند

بدر به میان شهر آمده به شکرانه این نصرت، نصار «۳» با نصرت «۴» بانصار «۵» اکرام، و به همه به همه «۶» بهمه «۷» و نهمه «۸»

منعام «۹» أنعم «۱۰» و إنعام ناعمه «۱۱» انعام گردید.

هریک از [۱] پهلوانان طوس از سیم و زر «طوس نوزر» و از زر و اسب «زراسب» [۱۲] یل شدند. هر سایی «۱۳» فرسیاب، و هر فارسی صاحب فر [۲] و سیاب «۱۴» افراسیاب و افراسیاب «۱۵» گشته سیوب «۱۶» نامحسوب اندوخت. الحاصل در آن سفر اموال و غنایمی که قسمت «۱۷» شد با لشکریان قسمت شد و

[۱]- یو، از ندارد،

[۲]- عت، ندارد.

(۱)- خوکها که خفته بودند از بدی کردن و بیدار کرد آنها را زمانه‌ای که نمی‌خواهد.

(۲)- زشت بادشان در آنچه داده شد آنان را و خوشا آنان را در زایل شدن نعمت‌ها.

(۳)- سیم و زر (ر ب).

(۴)- خوب. تازه‌رو، رخشان.

(۵)- ج ناصر، یاور

(۶)- دلاوری که کسی بر وی دست نیابد.

(۷)- همت.

(۸)- رسیدن همت در چیزی (ر ب).

(۹)- رجل منعم، مرد بسیار احسان (ر ب).

(۱۰)- ج نعمت

(۱۱)- نیکو.

(۱۲)- نام پسر طوس بن نوزر و داماد کیکاوس است (برهان).

(۱۳)- تربیت‌کننده اسب.

(۱۴)- زندگانی. حیات (برهان)

(۱۵)- معنی این کلمه مفهوم، نشد شاید افراسیاب مرکب از افراس: خیمه + یاب باشد. یعنی دارای خیمه

(۱۶)- ج سبب بفتح اول، دهش (ر ب).

(۱۷)- نصیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۱۹

اquadیم «۱» ظفر فرجام غضنفر فر، جام کامرانی نوشیدند، و عالی و سافل کامل نصاب «۲» و بالغ نصیب مقتنیات «۳» و مغتلمات «۴» اعنی «۵» از التفات خدیو مالک الرقاب «أغنی من التفات عن الزفات» «۶» آمده [۱] کامیاب مال غزیر «۷» و عیش غریر «۸» گردیدند. پس مناشیر «۹» منشیره «۱۰» و فرامین مبشیره «۱۱» در باب فتوحات میسرره برای اخبار و احبار «۱۲» أحبار «۱۳» و اختیار اصدار یافته از این مژده مرده‌دلان را عمر مخضر «۱۴» و عیش مخضل «۱۵» محصل شد. عروس صفاهان از صفاهای نازپرور آمد، و زال دهر که در انتظار چنین روزی گیسوساچی «۱۶» کرده بود، شباب از سر گرفت. سرکشان قویدست پا به دامن پیچیدند و طاغیان و طاعنان [۲] زبان پرزبان ناکام، در کام ناکامی کشیدند. أفواه «۱۷» از فوایح «۱۸» أفواه «۱۹» ذکر محامدش نکهت گرفت، و ارواح از روائح «۲۰» ارواح «۲۱» نثر [۳] مدایحش رویحه «۲۲» اندوخت.

[۱]- ط، اضافه داد: بخت حضیر

[۲]- ط، طاغان

[۳]- ط، نثر

(۱)- جمع اقدم، شیر بیشه. پیش افتاده مقدم. این جمع دیده نشد.

(۲)- حد. بهره.

(۳)- ج مقتنیه، ذخیره کرده (ر ب).

(۴)- غنیمت گرفته.

(۵)- صیغه متکلم: یعنی.

(۶)- و «اغنی عنه من التفة عن الرفة» و یا «استغنت التفة من الرفة» تفه درنده‌ایست که آن را عنای الارض خوانند و رفه کاه بود و گویند تفه از رفه بی‌نیاز است، چه آن گوشت خوار است نه کاه‌خوار. (ر ک مجمع الامثال).

(۷)- بسیار.

(۸)- زندگانی با فراغ خاطر.

(۹)- ج منشور، فرمان.

(۱۰)- پراکنده

(۱۱)- مژده‌دهنده.

(۱۲)- شادمان کردن (ر ب)

(۱۳)- ج حبر، دانشمند

(۱۴)- سبز خرم (از ر ب)

(۱۵)- خوش و خرم.

(۱۶)- سفید (برهان)

(۱۷)- دهانها.

(۱۸)- ج فایحه، بوی خوش.

(۱۹)- ج فوه، بوی افزار که از آن خوشبوی را نیکو نمایند (ر ب).

(۲۰)- ج رایحه، بو

(۲۱)- ج ریح باد.

(۲۲)- سرور. (ر ب).

در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی‌چون

در بیان استیصال اشرف [۱] بقهر قادر بی‌چون

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ «۱». بعد از چهل روز که اصفهان مقرّ کوبه فیروز بود خبر رسید که اشرف چراغ بصیرت را خاموش و نتایج ابزاء [۲] «۲» آن بار را بمصداق «اسْتَخَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» «۳» فراموش نموده، باز بعزم تلافی و تلافی در شیراز مشعله جلادت افروخته با شور و مشغله مشغول [۳] جمع چریک حریک [۴] «۴» و جنود مشعله «۵» است. خدیو

کشورگشا از نوید این مغنم بارد «۶» سرگرم نهضت شده در هجئه الشَّتاء «۷» که شدت باد زمستان زمستان «۸» آتش مزاجی افسردی، و نشاج دهر دو رنگ برشته امطار «۹» امطار «۱۰»، شبنم بافی «۱۱» کردی

[۱]- ط، اشرف افغان.

[۲]- عت، اینراء

[۳]- یو، در شیراز با شور و مشغله مشغول مشعله جلادت افروخته. عت، با شور و مشغله مشعله جلادت افروخته.

[۴]- ط اضافه دارد: و خربک.

(۱)- و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند که بکدام بازگشتگاه بازمی گردند (از آیه ۲۲۸ سوره نحل).

(۲)- گرفتن. دارو گیر کردن (ر ب) در کنوز این جمله ایراء نار ثبت شده ولی نسخ آن را تأیید نمی کند.

(۳)- چیره شد بر آنان شیطان پس فراموش ساخت آنان را یاد خدا را (از آیه ۲۰ سوره مجادله)

(۴)- بر جای مانده و بدحال (ر ب).

(۵)- پراکنده بهر جهتی (ر ب).

(۶)- مغنم بارد، غنیمت بی رنج (ر ب).

(۷)- سختی سرمای زمستان (ر ب).

(۸)- از مستان، از شراب خواران.

(۹)- باریدن

(۱۰)- ج مطر، باران.

(۱۱)- بنقل کنوز نوعی پارچه بسیار نازک، تزیین

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۱

و یوم برد مدّ انفاسه «۱» تعبّس الواجه من قرصها «۲» یوم توّد الشّمس من برده «۳» لو جرت النّار الی قرصها «۴» جهان در عالم برد از برف به ضغطه «۵» برفنجک «۶» مبتلا بود و خطط «۷» ارض خطّه «۸» بلاد التّلیج «۹» می نمود.

امتنع الماء من المسّ و أمکن الجمر من الجسّ [۱] «۱۰» فلا یری غیر ذوی رعدۀ أو مسلم یسجد للشمس «۱۱» از کثرت جمد «۱۲» شکل اسد «۱۳» نمودار شیر برفی «۱۴» نمودی و حوصله جهان معترف بکم ظرفی:

[۱]- یو، الحس.

(۱)- روز سردی که می کشید نفس خود را (از شدت سردی)

(۲)- ترش و ناخوش گردید چهره‌ها از شکنج آن.

(۳)- روزی که دوست داشت آفتاب از سردی آن

(۴)- که بکشد آتش را بطرف قرص خود. مصراع اخیر مأخوذ است از مثل معروف: کل یجر النار الی قرصه

(۵)- تنگی، فشار (ر ب).

(۶)- کابوس (برهان).

(۷) - ج خطه زمین که در آن فرود آیند و پیش از آن کسی فرود نیامده باشد (ر ب).

(۸) - زمین.

(۹) - شاید مناطق قطبی مقصود است.

(۱۰) - بازایستاده است آب از بسودن (نمی شد بدان دست زد) و دست داده بود بسودن آتش را.

(۱۱) - پس دیده نمی شد جز لرزانی یا مسلمانی که سجده می کرد آتش را.

(۱۲) - یخ، برف (ر ب).

(۱۳) - شیر و مقصود برج اسد، ماه دوم تابستان است.

(۱۴) - شیری که کودکان از برف سازند هنگامی که برف بسیار بارد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۲

و شتاء یخلق الکلب فلا یعلوا هریره «۱» کَلَمَا رام هریرا زَمّ فاه زمهریره «۲» «فی یوم یخمد جمره و یجمد خمره» «۳» و زمانی قارس

«۴» با فوجی «أفرس من تمیم الفرسان» «۵» بقصد تسخیر فارس، فارس [۱] «۶» فرس فراست «۷» و فراست «۸» گشته به سطوت فارس

«۹» مفترس «۱۰» آهنگ افتراس «۱۱» فرایس «۱۲» خویش کرده وارد «زرقان» شیراز شدند.

روز دیگر که منوچهر مینوچهر مهر [۲] بر تخت جم سپهر برآمد، افاغنه شیراز اشرزهم الله «۱۳» تشحید «۱۴» مشارزات «۱۵» حدید و

تشذّر [۳] «۱۶» به مشارزات «۱۷» جدیده [۴] کرده بعزم و کر «۱۸» و رکز «۱۹»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - نو، ط، ندارد

[۳] - نشزر.

[۴] - جدیده

(۱) - و زمستانی که خفه می کرد سگ را پس بر نمی آمد بانگ آن.

(۲) - هرگاه که قصد می کرد بانگ را می بست دهان آن را سختی سرمای آن.

(۳) - در روزی که فرو می مرد اخگر آن و بسته می شد شراب آن (گویند شراب در سرما بسته نمی شود).

(۴) - سخت سرد.

(۵) - و او عتیبه بن حارث بن شهاب سوار شجاع بنی تمیم است و او را صیاد القوارس نیز گفتندی (مجمع الامثال)

(۶) - سوار.

(۷) - زیرکی و کاردانی.

(۸) - نیک ماهر گردیدن در سواری (ر ب).

(۹) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۰) - شکارافکن (ر ب).

(۱۱) - شکستن، کوفتن (ر ب).

(۱۲) - ج فریسه، شکار.

(۱۳) - در سختی و مکروه اندازد خدا آنان را (ر ب).

(۱۴) - تیز کردن (ر ب).

(۱۵) - حدید مشارزه، آهن سخت که بر هر چیزی که گذرد ببرد آن را (ر ب).

(۱۶) - آماده جنگ شدن (ر ب).

(۱۷) - مشارزه نراع، ستیزه (از ر ب).

(۱۸) - مشت زدن (ر ب).

(۱۹) - نیزه زدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۳

رکض «۱» خیل جلادت نمودند، بحکم همایون فوارس «۲» عبقری «۳» و یلان صعتری «۴» با أسمر [۱] «۵» «سمهری» «۶» و سیف [۲] «سریجی» «۷» و رمح «ردینی» [۳] «۸» و سهم غیداقی «۹» و کمان چاچی «۱۰» و خیل ختلی «۱۱» بآن طایفه در آویختند. از لاله‌های پیکانی سهام آن جند غشوم «۱۲» غشمشم «۱۳» شیم «۱۴»، شمامه «۱۵» ظفر فایج «۱۶» و فایح «۱۷»، و از گل‌های آتشین صمصام سلحشوران [۴] مغشم «۱۸» فیح [۵] «۱۹» فتح و نافجه «۲۰» نصر نافح «۲۱» گردید. از [۶] دماء «۲۲» حمراء «۲۳» سیم‌تنان عرصه «زرقان» زرقانی «۲۴» آمد و از سهم

[۱] - ط، سمر.

[۲] - ط، یوسف.

[۳] - یو، و رمح روی ط، روئین

[۴] - نو، ط، آن فوج سلحشور

[۵] - یو، فسخ

[۶] - نو، ط، و از.

(۱) - دواندن

(۲) - ج فارس، سوار.

(۳) - خوب، برجسته

(۴) - دلاور، چابک.

(۵) - نیزه (از ر ب).

(۶) - منسوب به سمهر شوهر ردینه که نیزه را بثقاف راست می‌کردند یا منسوب است به دهی به حبشه (ر ب) یا قوت قول نخست را مردود دانسته و نویسد سمهر دهی است به حبشه بر کنار رودی که بهنگام جزر نیل از هند نی بسیار با خود آرد. مردم ده آن را فراهم آورند و پست آن را بسوزانند و نیکوی آن را بفروشد (معجم البلدان ذیل سمهر).

(۷) - منسوب به سریج، نام شمشر سازيست (ر ب).

(۸) - منسوب به ردینه، زن سمهر که نیزه راست می‌کردند (ر ب) و ردینه جزیره‌ایست که کشتی‌ها در آن پهلوی می‌گیرند و گویند زنی است و گویند دهی است و تیرها بدان منسوبست ... (معجم البلدان) و رک ح ۶ همین صفحه.

(۹) - منسوب به غیداق، نام موضعی است نزدیک بدشت قیچاق که تیر پیکان دار خوب از آنجا آورند (برهان)

(۱۰) - منسوب به چاچ، ناحیتی است بزرگ. (به ماوراءالنهر). از وی کمان ... بسیار افتد (حدود العالم)

(۱۱) - منسوب است به ختلان به ماوراءالنهر

(۱۲) - ستمکار (ر ب).

(۱۳) - دلیر.

(ر ب).

(۱۴) - خصلت.

(۱۵) - ر ک ح ۲۶ ص ۱۴.

(۱۶) - دمنده (ر ب).

(۱۷) - دمنده

(۱۸) - دلیر (ر ب).

(۱۹) - بوی خوش دمیدن (ر ب) بوی خوش.

(۲۰) - باد (ر ب).

(۲۱) - دمنده (ر ب)

(۲۲) - ج دم، خون.

(۲۳) - سرخ

(۲۴) - ر ک ح ۲ ص ۲۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۴

صفراء [۱] «۱» یلان، چهره خضراء [۲] «۲» کهرباگون و یرقانی [۳] «۳». بصنع صانعی که اشاره کاف و نونش «۴» از عین قدرت مبدع قاف تا قاف «۵» عالمست، و بتأیید آل طه و یس که وجودشان علت انشاء ن وَالْقَلَمِ «۶»، در هیجاء «۷» آنروز هر الف «۸» دال «۹» پر که از خم [۴] نون قوسی «۱۰» گشاد می‌یافت «۱۱»، لام «۱۲» خصم را دال [۵] «۱۳» می‌ساخت، و هر همزه خنجری «۱۴» که کلک بنان [۶] مبارزان می‌کشید، به درزهای لامی «۱۵» رئوس «۱۶» سرکش کاف «۱۷» بلکه [۷] در قاف «۱۸» مانند کاف نسخ «۱۹» سراسر شکاف می‌انداخت. پیکان سهم لأم «۲۰» بامتصاص «۲۱» خون مخالفان ضاد «۲۲» صاد «۲۳»، می‌بود، و وسعت [۸] جروح، دلهای خصمان را تنگ‌تر از حلقه میم می‌نمود. الفهای قامت طغاء بواسطه طعن نیزه واسطی مانده [۹] الف کوفیان «۲۴»

[۱] - نو، زرقاء ط، صفراء زرقاء

[۲] - ط خضرا

[۳] - ط، و یرقانی

[۴] - یو، عت: زخم.

[۵] - یو، دل.

[۶] - یو، عت: بتان

[۷] - یو، از این کلمه تا کلمه کاف، ندارد

[۸] - ط: وصعت

[۹] - ط: مانند.

- (۱) - زرد و نیز اشاره به بیماری یرقان.
- (۲) - سبزی
- (۳) - برنگ یرقان، زرد.
- (۴) - اشاره به آیه ۸۲ سوره یس.
- (۵) - نام کوهی است افسانه‌ای که گویند محیط بر ربع مسکونست.
- (۶) - اشاره است بدانچه مفسران در ذیل این آیه (آیه ۱ سوره قلم) نوشته‌اند که نون لوحی است از نور و یا شهرست در بهشت و اقوال دیگر.
- (۷) - جنگ.
- (۸) - تیر.
- (۹) - عقاب (برهان).
- (۱۰) - نون قوسی معروفست و در اینجا مقصود خم کمان است.
- (۱۱) - گشاد یافتن: رها شدن تیر (از برهان).
- (۱۲) - کالبد مردم (رب) قامت.
- (۱۳) - خم. بشکل دال.
- (۱۴) - الف خنجری، بمانند خنجر و مقصود خنجر است.
- (۱۵) - ر ک ح ۱۵ ص ۸۷
- (۱۶) - ج رأس، سر، سردار
- (۱۷) - شکاف (برهان).
- (۱۸) - کوه.
- (۱۹) - از آن رو که کاف نسخ در نوشتن دارای شکاف است.
- (۲۰) - سهم لام، تیر پره‌ای راست و موافق یکدیگر چسبانیده (رب)
- (۲۱) - مکیدن (رب).
- (۲۲) - مخفف ضادی: خشناک (از رب).
- (۲۳) - مخفف صادی. تشنه (از لغد).
- (۲۴) - کج، از آن جهت که الف خط کوفی خمیده شکل است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۵

گردیدی، و قاف «۱» الرقاب «۲» بغاه در وقاف «۳» صرامت «۴» با تیغ ملامت [۱] قفا الدهر «۵» قفا خاریدی «۶». ناوک دل‌دوز راست‌نشان بسان الف، الف «۷» با عین «۸» اعدا گرفت و رایت منکوس دشمن سست رأی در آن عرصه قیامت از «کَمَنْ بَاءً بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» «۹»، از حملات یلان آهن‌خای «۱۰» هیئت [۲] بای معکوس یافت. غین «۱۱» عین «۱۲» عدو، از امتزاج دم به هایهای ساکب «۱۳» دمع [۳] «۱۴» گردید، و پشت نون «۱۵» در زیر اقلام مقالِم رماح «۱۶» و قوایم مراکب بشکل دایره نون خمید. تا افول مهر منیر بی‌حرف [۴] «۱۷» حرف جنگ و ستیز با حرف «۱۸» شمشیر تیز در میان بود.

حروف هجاء التَّاس فیهِ ثلاثه جواد و رمح ذابُل «۱۹» و حسم

- [۱]- یو، این جمله را ندارد.
- [۲]- یو، خاهیان. عت: خائبات.
- [۳]- نو، ط، اضافه دارد: بل عین عدم دمع.
- [۴]- نو، ط، اضافه دارد:
- و من الناس من يعبد الله على حرف.

- (۱)- موی آویزان در پشت گردن (المنجد).
- (۲)- ج رقبه، گردن.
- (۳)- با کسی فرا ایستادن در پیکار (ر ب).
- (۴)- دلیری (ر ب).
- (۵)- طول زمان (ر ب). همیشه.
- (۶)- قفا خواریدن، شرمندگی شدن (غیاث).
- (۷)- خو گرفتن (ر ب).
- (۸)- چشم.
- (۹)- مانند کسی که باز گردد به خشمی از خدا (از آیه ۱۵۶ سوره آل عمران).
- (۱۰)- پرزور دلیر.
- (۱۱)- ابر (ر ب).
- (۱۲)- چشم و غین عین اضافه تشبیهی است.
- (۱۳)- ریزنده.
- (۱۴)- اشک.
- (۱۵)- ماهی که گاو زمین را بر پشت دارد. و نیز بمعنی دوات است.
- (۱۶)- مقال المرح، تندیهای نیزه (ر ب).
- (۱۷)- بی سخن، بی گفتگو.
- (۱۸)- تیزی (ر ب).
- (۱۹)- قنّا ذابل، نیزه باریک چسبیده پوست (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۶
- و براهین قاطعه و حجج ساطعه در ابطال هستی اعدا به محاجّه از لب تیغ و دهان تفنگ و زبان سنان ملّسن «۱» می گذشت، و رشق «۲» مشق دشق «۳» و مشق «۴» دلاوران در صفحه مشقی میدان از صریر خامه تیز و کششهای مد شمشیر گوشزد جان بدخواهان می گشت، و با گرلک «۵» سیف باضک «۶» دست و بازوی سروران قلم می شد، و لوح سرنوشت هرکس بسوی عدم رقم. باز افغانه چون دیدند که با خاشاک، راه بر سیلاب و بشاخص «۷» گذر بر آفتاب نمی توان بست، از حملات رماء «۸» بهرام «۹» رمی «۱۰» آرشوش «کسعی» «۱۱» کیش [۱] و

(۱) - آنچه سرش را مانند زبان ساخته باشند (ر ب).

(۲) - بانگ قلم (ر ب).

(۳) - تیر انداختن (ر ب) و مشق رشق اضافه تشبیهی است.

(۴) - بشتاب نیزه زدن (ر ب)

(۵) - رک ح ۲۰ ص ۶۱.

(۶) - بران (ر ب).

(۷) - چوبی یا چیز دیگر استوانه شکل که در آفتاب نصب کنند و از سایه آن ظهر را تشخیص دهند.

(۸) - ج رامی، تیرانداز.

(۹) - مریخ، و بهرام رمی ترکیب وصفی است. و مریخ ستاره جنگ است

(۱۰) - نام پهلوان تیرانداز ایرانی که در اساطیر نوشته‌اند تیری از آمل انداخت و تیر مدت چهل روز راه را طی کرد و در مرو به زمین افتاد.

(۱۱) - گویند نام او محارب بن قیس و از بنی کسع و شتر چران بود.

روزی درخت نبعی را دید که از کوه رسته است و آن درختی است که از شاخ آن کمان سازند ویرا خوش آمد و آن را پرورید تا نیک بروئید و درخور کمان شد، پس از آن کمانی نیک بساخت و شبانگاهی دسته‌ای گورخر دید، تیری بینداخت و آن تیر به گوری خورده از آن بگذشت و به کوه نشست و آتشی از کوه بجهد، وی پنداشت که تیر او بخطا رفت. پس همچنین تا چند دسته گورخر بر او بگذشت و او هر بار تیری چنان می‌انداخت و پنداشت که خطا می‌رود سپس بخشم آمد و کمان بشکست بامدادان گورها را دید مرده و تیرها بخون آغشته، پس سخت پشیمان شد و انگشت شصت خویش چندان بخایید که بیفتاد. شاعران عرب را در این باره شعرهاست (ر ک مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۷

قادراندازان «۱» شغا «۲» بند شغاد «۳» فن أهوز «۴» مهارت، چهره بسان عزازیل «۵» از زخم و رجم «۶» شهب «۷» ثاقبه «۲» [۸] تافته با فئه «۹» باقیه، تافته دل و سوخته جان هزیمت یافته انشا «۱۰» به ثنای «۳» [۱۱] گریز کرده بشیراز آمدند. پس «اشرف» بر شرف «۴» [۱۲] تدبیر در آمده از آن ورطه هایلله طریق و راطه «۱۳» پیش گرفت، «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» «۱۴» و «مياصديق» «۱۵» و «ملا- زعفران» را باستطلاب «۱۶» مأمن نجات و استعفاء «۱۷» از زلالت «۱۸» بادره «۵» [۱۹] به دربار «۶» نادری روان ساخته چست بحصن «۷» امان «۲۰»

[۱] - تمام نسخ آهوز

[۲] - ط، نو، باقیه باقیه، نو ندارد.

[۳] - یو، شنا

[۴] - یو، بشرف.

[۵] - نو، بادری

[۶] - ط، بدر.

[۷] - یو، بحض، عت به حص.

- (۱) - رک ح ۲ ص ۱۲۹
- (۲) - ترکش و تیردان (برهان).
- (۳) - نام برادر رستم (برهان)
- (۴) - نام تیراندازی بوده به غایت قادرانداز در زمان انوشیروان (برهان) مصحف و هرز. و هرز دیلمی از سرداران انوشیروان ... (ر ک ح ۵ ص ۱۹۱ برهان مصحح آقای دکتر معین).
- (۵) - شیطان.
- (۶) - سنگسار کردن. لعنت. دشنام (ر ب).
- (۷) - ج شهاب.
- (۸) - شهاب ثاقب شعله افروخته (ر ب) شعله‌ای که شیاطین بدان از آسمان رانده شوند و این جمله مأخوذ است از آیه ۱۰ سوره صافات.
- (۹) - گروه (ر ب).
- (۱۰) - بازگردیدن (ر ب) بازگشت.
- (۱۱) - ثناء، ستایش بمدح باشد یا بدم (ر ب).
- (۱۲) - ج شرفه، کنگره (ر ب).
- (۱۳) - مکر و فریب (اقرّب الموارد).
- (۱۴) - می‌خواهند که فراگیرند میان این راهی (قرآن کریم آیه ۱۴۹ سوره نساء)
- (۱۵) - در روضه الصفا تألیف مرحوم هدایت، ملا صدیق آمده است.
- (۱۶) - این باب قیاسا از ماده طلب استعمال شده.
- (۱۷) - پوزش خواستن.
- (۱۸) - ج زله بفتح اول و تشدید دوم، گناه و خطای بی‌اراده. لغزش (ر ب).
- (۱۹) - تیزی خشم و شتابزدگی، خطا در قول یا فعل که از خشم پدید آید (ر ب).
- (۲۰) - امانت دار و معتمد علیه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۸

امان تحصّن جست. در طرمساء «۱» مساء «۲» در هنگامی که سواد لیل «۳» غدافی «۴» به زاغ پا «۵» بر غراب حالک «۶» کیف حالک «۷» می‌گفت طایر میثاق را میساق [۱] «۸» ساخته و همای دولت را غراب البین «۹» گفته «رکب جناحی الطائر» «۱۰» به ادلاج «۱۱»، ناحی «۱۲» انحاء «۱۳» گریز شد، و در همان ظلمت لیل «أجبن من نهار» «۱۴» بحمل أحمال نپرداخته بلا تحمّل اسباب تجمل را ریخته با سپاه ملومه «۱۵» ملومه [۲] «۱۶» و اتباع و پیروان [۳] بیروان [۴] و هوش، هوس و آرزوی سروری را از روی درد و داغ وداع کرده هملاج «۱۷» باد حمله را «و هو أشأم من حمیره» «۱۸» بسمت فرار متقاذف «۱۹» ساخت و از راه فسا [۵] تفصّی «۲۰» جست «رجع علی حافرت» «۲۱» توقتاولان [۶] «۲۲» قلاع [۷] «۲۳»

[۱] - یو، طایر میثاق ساخته.

[۲] - یو، ندارد.

[۳]- ط، پیروان

[۴]- عت، و بیروان و هوش ...

[۵]- ط، نسا

[۶]- ط، و توقتاوولان.

[۷]- نو، ط، قلان.

(۱)- تاریکی و تراکم آن (ر ب).

(۲)- شب.

(۳)- شب.

(۴)- غداف زاغ سیاه (ر ب) غدافی، زاغ مانند.

(۵)- زاغ پا، طعنه و سرزنش (برهان)

(۶)- سخت سیاه (ر ب).

(۷)- چونست حال تو.

(۸)- مرغی که بال برهم زند در پریدن (ر ب) پرزن.

(۹)- زاغ پیسه یا سرخ منقار (ر ب) و پندارند که او بانگ فراق می دهد.

(۱۰)- و در مجمع الامثال، ركب جناحی النعامه، برای کسی مثل زند که در گریز یا کار دیگر بکوشد.

(۱۱)- اول شب رفتن (ر ب)

(۱۲)- آهنگ کننده (ر ب).

(۱۳)- ج نحو، راه. سو (ر ب).

(۱۴)- ترسو تر از جوجه اشوات (جباری).

(۱۵)- سرزنش شده.

(۱۶)- دیوانه. گرد و فراهم شده (ر ب).

(۱۷)- ستور نیک‌رو (ر ب).

(۱۸)- شوم تر از حمیره و آن اسب شیطان ابن مدلیج (بزعم جاهلیان) است و آن را داستانی است که در مجمع الامثال بتفصیل آمده است.

(۱۹)- شتابنده در تاخت (از ر ب).

(۲۰)- رهائی یافتن (ر ب).

(۲۱)- بازگشت از راهی که آمده بود (مجمع الامثال).

(۲۲)- ترکی، نگاهبان پرچم. نگاهبان.

(۲۳)- ج قلعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۲۹

و قراولان «أبصر من زرقاء اليمامة» «۱» و عقاب ملاح «۲»، انهم از افغان را دریافته کیفیت حال را بمسامع والا رسانیدند. بعد از آنکه میا صدیق «۳» صبح صادق به آیین [۱] هندوان از شفق زعفران بر جبین صندلی رنگ سود، موکب همایون در آغاز بصره «۴» عین

«۵» و عین «۲» سبره «۶» [۳] مانند سیل موج و بحر عجاج «۷» و ابر عجاج «۸» و ریح «۹» مهداج «۱۰» به جنبش درآمده متعاقب [۴] روان شد.

چون شمیم «۱۱» شمامه مشامه «۱۲» و مشامیم «۱۳» مشامه «۱۴» بمشام شوم ایشان رسید «ملا محمد میاچغو» [۵] با فوجی از افغانه یل در سر پل «فسا» [۶] پای ثبات افشوده بمفاد «اشدد حظبی قوسک» «۱۵» دست بر ترکش جلادت زده، چون تیر

[۱]- یو، ما بین

[۲]- نو، ط، ندارد.

[۳]- یو، بسره.

[۴]- نو، ط، بتعاقب.

[۵]- عت، نو، میاجو، ط میاجیو.

[۶]- ط، نسا.

(۱)- بینتر از زرقاء یمامه و یمامه نام زنی است که آن بلد را بنام او خوانند و گویند چیزی را از مسافت سه روز راه می‌دید و او را داستانی است که در مجمع الامثال آمده است.

(۲)- ابصر من عقاب ملاع، مثلی است و ملاع دشت بی‌گیاه بود (ر ک مجمع الامثال)

(۳)- معنی این کلمه معلوم نشد و مسلماً با میاصدق شیخ الاسلام افغان که در ص ۲۲۷ نام او گذشت ارتباطی ندارد. شاید میاسین است ج میسان، بمعنی ستاره روشن و نساخ آن را تحریف کرده‌اند.

(۴)- آفتاب بوقت بر آمدن (ر ب)

(۵)- آفتاب (ر ب).

(۶)- بامداد خنک (ر ب).

(۷)- با بانگ و فریاد (ر ب).

(۸)- با بانگ و فریاد (ر ب).

(۹)- باد.

(۱۰)- با بانگ و فریاد (ر ب).

(۱۱)- بوی خوش (ر ب).

(۱۲)- نزدیک شدن (ر ب).

(۱۳)- ج مسموم، مشک (ر ب).

(۱۴)- شوم (ر ب) بدبختی

(۱۵)- ای حظبی کمان خود را محکم ساز، و حظبی نام مردیست و این مثل بنی اسد راست که برای آمادگی کار زنند (مجمع الامثال)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۰

مفوق «۱» با ساق مشمر «۲» «أصرد من الشهم» «۳» مشغول دفاع و مانند کمان پشت بخصم در کشاکش نزاع گشت. مبارزان قزاق «۴» با سیف أقرع «۵» و سنان أصلع «۶» بقرع «۷» و قزاق «۸» پرداخته، فزع «یوم أكبر» «۹» ظاهر ساختند. جمعی نهیر «۱۰» از اعداء مقهور

از فرط هراس اسب بر آن نهر نهر «۱۱» رانده، بمدلول «فَخَسَيْتُنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» «۱۲» چون حمار «۱۳» در خر «۱۴» ماندند، و برخی به آب سیف فلوع «۱۵» مستغرق شده، قلیل بلبل [۱] «۱۶» که در آجال «۱۷» ایشان تأجیلی «۱۸» بود، بعد لای «۱۹» از گل و لای و آب شمشیر نجات یافته به پای گریز سر از معرکه ستیز بدر بردند. و جمیع [۲] فتیات «۲۰» و قینات «۲۱» و قنیات «۲۲» و از اطفال رضیع «۲۳» تا پیران وضع «۲۴» در آن ورطه هولناک آغشته آب و خاک و سقطه «۲۵» مساقط «۲۶» هلاک شدند. دلیران سر و بالای [۳] چگل «۲۷»،

[۱] - یو، بلیلی.

[۲] - ط، جمیع

[۳] - بالائی.

(۱) - سوفاردار (ر ب).

(۲) - جامه برداشته، کنایت از چالاکی و آمادگی است.

(۳) - نافذتر از تیر، مثلی است (از مجمع الامثال).

(۴) - صلب و سخت از هر چیزی (ر ب).

(۵) - شمشیر نیکو آهن (ر ب).

(۶) - زدوده (ر ب).

(۷) - کوفتن (ر ب).

(۸) - مص باب مفاعله، واكوفتن دلیران بعضی بعض دیگر را.

(۹) - قیامت.

(۱۰) - بسیار (ر ب).

(۱۱) - گشاده (ر ب).

(۱۲) - پس فروبردیم او را و خانه‌اش را به زمین (از آیه ۸۱ سوره قصص).

(۱۳) - خر.

(۱۴) - گل تیره و چسبنده (ر ب).

(۱۵) - بران (ر ب).

(۱۶) - اندک، قلیل بلبل از اتباع است (ر ب).

(۱۷) - ج اجل.

(۱۸) - تأخیر.

(۱۹) - سختی (ر ب).

(۲۰) - دخترکان جوان.

(۲۱) - ج قینه، کنیزک یا کنیزک آوازخوان (اقرّب الموارد).

(۲۲) - محشیان آن را کسب شده‌ها معنی کرده‌اند (ج قنیه بضم اول). ولی ج قنیه قنی بکسر اول و فتح ثانی است.

(۲۳) - شیرخوار.

(۲۴) - از مرتبه فرودافتاده (ر ب) از کار مانده. ناتوان.

(۲۵) - ساقطشده، افتاده

(۲۶) - جای افتادن (ر ب).

(۲۷) - شهرست از ترکستان که مردم آنجا به غایت خوش روی می باشند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۱

بالای و چگل «۱» همخوابه، و زالان «۲» مضاجع «۳» رودابه «۴» گشتند و آبکار «۵» چاشنی ضربه البکر «۶» دریافتند.

هر مؤنثی به مذکری که مذکر [۳] «۷» تهدید «فَهْلٌ مِنْ مُذَكِّرٍ» «۸» بود مصادف [۴] گردید و هر رود زنی در غمرات «۹» رود که از مضمون «بِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْزُودُ» «۱۰» اخبار می کرد، مورد «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ» «۱۱» آمد. رزمه «۱۲» های خارا «۱۳» خوارتر از خارا «۱۴» در عرصه رزم ریخته شد «فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» «۱۵»، و اثواب «۱۶» حریر از پیکر حرایر «۱۷» مانند حرایر «۱۸» به خاک هامون آمیخته، «فَهْلٌ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ» «۱۹»

[۱] - ط، ضرب.

[۲] - یو، البکو.

[۳] - ط، بذکر.

[۴] - ط، مصارف و مصادف.

(۱) - گل و لای و لجن (برهان).

(۲) - پیر سپیدمو، وجه شبه آمیختن با گل و لای است و نیز در آن ایهامی است به نام زال پدر رستم بمناسبت ذکر رودابه زن وی.

(۳) - افا باب مفاعله، همخوابه.

(۴) - آب رود، آب رودخانه و در آن ایهامی است به رودابه دختر مهرباب کابلی زن زال.

(۵) - ج بکر.

(۶) - ضربتی که در یک بار صاف ببرد (ر ب)

(۷) - یادآورنده.

(۸) - پس آیا پندگیرنده‌ای هست (از ذیل آیه ۱۵ یا ۱۷ سوره قمر).

(۹) - ج غمره بفتح اول و سوم، بسیاری آب.

(۱۰) - بد جایی است که در آیند (از آیه ۱۰۰ سوره هود).

(۱۱) - همانا خدا آزمایش کننده است شما را به نهری (از آیه ۲۵۰ سوره بقره).

(۱۲) - بقچه رخت (برهان).

(۱۳) - نوعی از بافته (تافته؟) ابریشمی. (برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۴) - سنگ سخت (برهان).

(۱۵) - پس هلاک گردانیده شدند به آواز سخت عذاب (از آیه ۵ سوره الحاقه)

(۱۶) - ج ثوب، جامه.

(۱۷) - زنان آزاده و کریمه.

(۱۸) - ج حره بضم اول، ریگ بی گل (از رب).

(۱۹) - پس آیا بینی ایشان را هیچ بازمانده‌ای؟

(آیه ۸ سوره الحاقه)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۲

در حسرت [۱] خروش «۱» و فغان «۲»، خروش و فغان افغان بچرخ گردان پیوست، و قدسیان فلک، «۳» فلک الحمدگویان و پای کوبان بساط نشاط و مهاده «۴» انبساط، انبساط «۵» دادند، و در آنروز آتش عمر «میاجیو» که بر بادپای آتشین سم، در ساحت برزین «۶» آذر برزین «۷» بودی با آذر برزین «۸» در خاک هلاک به آب شمشیر انطفاء «۹» پذیرفت و اشرف آهو سرشت از راه کویر «آنزی من ظبی» «۱۰» بسمت سیستان سیستن «۱۱» کرده از آنجا با رجا و بیم به ارجاء «۱۲» و انحاء «۱۳» خاران و رخشان [۲] من محال بلوچستان ارجاء «۱۴» عنان جانب «۱۵» کرد و به آنجانب خایب و حائب [۳] «۱۶» جائب «۱۷» شد. در اواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۴۲ در حدود گرمسیر مسیر او با حالت سوء «۱۸»، سوی «بُئْسَ الْمَصِيرُ» «۱۹» گشته، از لَج «۲۰» بلوج «۲۱» لَج «۲۲»

[۱] - ط، و در حسرت.

[۲] - یو، و درخشان. ط، خاران درخشان.

[۳] - یو، حانب خایب و جایب و جایب حایب.

(۱) - ج خرش بفتح اول و دوم، متاع فرومایه خانه (رب).

(۲) - ج فغ، معشوق و یار و دوست (برهان).

(۳) - پس تراست سپاس.

(۴) - بستر و گستردنی (رب)

(۵) - گستردن.

(۶) - صحرا (برهان).

(۷) - نام شخصی از خلفای ابراهیم زردشت! (تخلیط ابراهیم پیغمبر و زرتشت و ساختن وجه اشتقاق عامیانه از آذر برزین

(۸) - آذر مهر برزین، نام یکی از سه آشکده مهم عهد ساسانی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۹) - خاموشی.

(۱۰) - جهنده تر از آهو. مثلی است (مجمع الامثال).

(۱۱) - جستن جست و خیز کردن (برهان).

(۱۲) - ج رجو، کرانه (رب).

(۱۳) - ج نحو سو (رب).

(۱۴) - فرو گذاشتن، فروهشتن (لغد) رها کردن.

(۱۵) - اسب گشاده پا (رب).

(۱۶) - گناهکار (لغد).

(۱۷) - مسافت برنده (رب) رونده.

(۱۸) - بد.

(۱۹) - دوزخ.

(۲۰) - شمشیر (ر ب).

(۲۱) - روشن شدن (ر ب). (استعمال مصدر بعنوان صفت)

(۲۲) - گروه بسیار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۳

بلوج «۱»، ابلوج «۲» مرگ چشید و نوای «العجب کل العجب بین جمادی و رجب» «۳» از ثری به ثریا رسید، و مصدوقه «تِلْكَ أُمُّهُ قَدْ خَلَتْ» «۴» درباره او و اعوان صورت ظهور یافت. «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» «۵».

در ازاء این خدمت صبح اقبال بلوچیه تبلج «۶» یافت و اختر طالع اهل خاران درخشان، از پرتو خورشید عنایات خدیو ذره‌پرور، خار «۷» رخشان گشت و فاضل تحریر قمقام میرزا قوام الدین محمد قزوینی در آن تاریخ تاریخ قتل او را منظوم ساخته بود در این سلک منشور، انسلاک می‌یابد:

الأشرف سلّ سيف بغی و سرف و اشتدّ به المحنة فی کلّ طرف لما انقضت المدّة لم يستأخر أرخت هلاکة ب «قتل الأشرف» «۸» [۱]
 ساقی دوران از اینها ————— پر کن ————— د خ ————— الی و خ ————— الی پر کند

[۱] - ط، اضافه دارد: شعر.

(۱) - بلوچ.

(۲) - قند سپید (ر ب).

(۳) - در مجمع الامثال آرد: که نخستین بار این جمله را عاصم بن مقشعر گفت، هنگامی که قصد کشتن قاتل برادر خود را کرد و آن آخرین روز از جمادی الثانی بود و عاصم می‌خواست که قاتل برادر را پیش از رسیدن ماه رجب بکشد، چه رجب ماه حرام بود و چون بر او دست یافت و او را بکشت گفت: العجب ... (ر ک مجمع الامثال)

(۴) - آنها امتی بودند که همانا در گذشتند (از آیه ۱۲۸ سوره بقره).

(۵) - و اگر نبود راندن خدا مردم را بعضی به بعضی دیگر هرآینه تباه می‌شد زمین (از آیه ۲۵۲ سوره بقره).

(۶) - روشن شدن (ر ب).

(۷) - ماه شب چهارده (برهان).

(۸) - ۱۱۴۲ ه. ق.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۴

بعدها [۱]، که نسخه نثر [۲] اوضاع شیراز شیرازه نظم یافت، اعلای لوای کشورگیری به دولت کبری بسمت [۳] شوشتر گردید [۴]. بنا بر آنکه از غرب ترکتازی بحال عجم واقع می‌شد صنادید «۱» آن طایفه را از حیّز «حویزه» «۲» در حوزه خراسان متحیّز ساختند.

در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز

در بیان فتح ارومیه [۵] و تبریز

«لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» «۳» چون قصبه نهاوند محتشد «۴» فوجی از قروم «۵» و اهل شقاق روم می‌بود بعد از ورود بحدود بروجرد [۶] جرد «۶» خرد خرده بین را در جرده «۷» عزیمت جنیبت «۸» موکب همت ساخته، هنگامی که مرغ زرین خورشید

از فضای جهان بوقلمون رو بعشعش «۹» عشا گذاشت، و غراب غرب «۱۰» بیضه بیضا «۱۱» در زیر پر آورده أفراخ «۱۲»

[۱]- عت، ط، بعد ما.

[۲]- یو، نشر، عت، نثر اوضاع.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- ط، گردید.

[۵]- یو، ارومی.

[۶]- یو، بر خرد.

(۱)- ج صندید، مهتر دلاور (ر ب).

(۲)- هویزه، مرکز بخش، فعلا تابع شهرستان دشت میشان است.

(۳)- هرآینه یاری می کند البته خدا کسی را که یاری می کند او را.

(از آیه ۴۱ سوره حج).

(۴)- جای گرد آمدن.

(۵)- ج قرم بفتح اول، مهتر (ر ب).

(۶)- ج اجر، اسب کوتاه و تنک موی و آن ستایش اسب است (ر ب).

(۷)- زمین هموار بی گیاه (ر ب).

(۸)- یدک.

(۹)- و بفتح نیز، آشیانه مرغ زیر یکدیگر (ر ب).

(۱۰)- مغرب.

(۱۱)- آفتاب.

(۱۲)- ج فرخ، جوجه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۵

أنجم «۱» برآورد در جنح اللیل «۲» بجناح «۳» الجنوح «۴» و خوافی «۵» العقاب «۶» بعزم عقاب اعدا بسط جناح «۷» عقاب «۸» هما سایه همایون فال، و با کواکب [۲] «۹» شهبأ «۱۰» که کوکبه‌اش رخشنده‌تر از کواکب در شبها بود، رکض أدهم برق یمین صرصر شمال کردند [۳].

تسرّع حتی قال من شهد الوغی لقاء أعاد أم لقاء حباب؟ «۱۱» چون رایحه مسک «۱۲» «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» «۱۳» با شمیم کافوری «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» «۱۴» درآمیخت [۴]

سَلَّ سيف الفجر عن غمد الدّجی و تعرّی الصّبح من ثوب الغلس «۱۵» و انجلی فی حلل فضیّه ما لها من ظلمة اللیل دنس «۱۶» و سپاه شامی ظلمت و جیش حبش شب، بجانب اختفا گریخت

[۱]- یو، بحنوح.

[۲]- ط، اکواب

[۳]- عت، گردیدند و عت و ط، اضافه دارد: شعر.

[۴]- ط، اضافه دارد: شعر

(۱)- ج نجم، ستاره.

(۲)- و بضم نیز، پاره‌ای از شب (اقرّب الموارد).

(۳)- پر.

(۴)- ج جنج، و نیز پیش آمدن شب به تاریکی (ر ب) ..

(۵)- پره‌ای بال مرغ که چون باز و منضم گرداند، پنهان شوند (ر ب).

(۶)- پرنده معروف. و مقصود شب است

(۷)- جانب، طرف.

(۸)- علم بزرگ (ر ب).

(۹)- ج کوب، مرد با سلاح، دلاور (ر ب).

(۱۰)- کتیبه شهباء، لشکر گران سلاح (ر ب).

(۱۱)- شتافت، چنانکه گفت کسی که حاضر بود کارزار را دیدار دشمنانست یا دیدار دوستان؟.

(۱۲)- مشک.

(۱۳)- و سوگند بشب چون پشت کند.

(آیه ۱۷ سوره تکویر).

(۱۴)- و سوگند به بامداد چون پدید آید (آیه ۱۸ سوره تکویر)

(۱۵)- کشیده شد شمشیر سپیده دم از غلاف تاریکی شب، و برهنه شد بامداد از جامه تاریکی آخر شب.

(۱۶)- و هویدا شد در جامه‌های نقره‌گون (که) نیست آن را تاریکی و چرکی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۶

شعر [۱]:

كَانَ سَوَادُ اللَّيْلِ زَنْجٌ بَدَا لَهُمْ مِنَ الصَّبْحِ تَرْكٌ فَاسْتَكَانُوا إِلَى الْهَرَبِ «۱» بِحُدُودِ نَهَاوَنْد رَسِيدِهِ وَ دَمٌ دَر دَمَّامِ «۲» دَمِيدِهِ اَز نِي نِيْزِهِ اُزْنِي «۳» بِي نَوَاحْتِنِ نَای رُومِي پَر دَاخْتِنْد، وَ دَسْتُ اَنْتِقَامِ اَفْرَاخْتِه تِيغِ يِمَانِي بَا صَوْلَتِ وَ فَرِ آخْتِنْد. رُومِيَه [۲] بِمَحْضِ جَنْبِشِ بَادِپَايِ بَادِپَايَانِ دِلَاوَرَانِ «كِرْمَادِ اَشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ فِي يَوْمِ عَاصِفٍ» «۴» اَنْتِشَارِ يَافْتِه تَرْكِ [۳] صَبَرِ وَ قَرَارِ، وَ بِيَكِ حَمَلِه جَمَلِه نَنْگِ فَرَارِ اَخْتِيَارِ كَرْدِه رُو بُوَادِي تُوَارِي «۵» وَ بُوَادِي «۶» گَرِيْزِ نِهَادَنْد، وَ نَهَاوَنْد بَا هَمْدَانِ ضَمِيْمِه قَلَمَرُو اَقْتِدَارِ گَرْدِيْد، وَ اَز هَمْدَانِ فُوجِي اَز دَلِيْرَانِ كِه اَبِ جُويِ شَمَشِيْر رَا دَر گَلُويِ كِيْنِه جُويِي مَاءِ مَعِيْنِ مِي شَمَرْدَنْد بِتَسْخِيْرِ كِرْمَانِشَاهَانِ مَعِيْنِ گِشْتِه اِگَر چِه نَخَسْتِ بِحَسْبِ تَقْدِيْرِ اَقْبَالِ مَعِيْنِ نِيَامَد اَمَّا اَخِرِ الْاَمْرِ بِيْمَنْ دَوْلَتِ عَلِيْهِ غَلْبِه يَافْتَنْد، وَ بَعْدِ اَز چَنْد رُوزِ مَسْمُوعِ مَسَامِعِ اَقْبَالِ شَد كِه چَنْد رُومِيَانِ «مِيَاَنْدُوْآبِ» رَا كِه مَسْكَنْ اَفْشَارِيَه اَسْتُ مَرْتَعِ دُوبَابِ سَاخْتِه وَ بَا خِيْلِ وَ رَجُلِ «۷» رَحْلِ اَقَامَتِ اَنْدَاخْتِه اَنْد. چُونِ غَرَابِ شَبِ بَطْلُوعِ مَاهِ مَهْدَمِ «۸» شَد وَ بِيهِ فُحُوْايِ «سِرِ وَ

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- ط، اضافه دارد: شومیه.

[۳]- ط، وداع.

(۱)- گویا سیاهی شب زنگی است (که) پدید شد برای آنان در صبح ترکی، پس فروتنی نمودند به گریختن.

(۲)- کوس، نقاره. نفیر. (برهان).

(۳)- نیزه راست منسوب به ذی یزن از ملوک حمیر (مذهب الاسماء بنقل لغد).

(۴)- چون خاکستریست که سخت بوزد بآن باد روزی که باد سخت باشد (از آیه ۲۱ سوره ابراهیم).

(۵)- پوشیده شدن.

(۶)- ج بادیه.

(۷)- پیاده (ر ب).

(۸)- پرنده‌ایست صاحب مخلب و دم او ابلق می‌باشد (برهان) منظور سایه روشن است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۷

قمر لک [۱] «۱» «أغشم من السَّيل «۲» «وأسرع من فريق الخيل «۳» «بِقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ «۴» بقطع وادی مقصود پرداخته با قطع «۵» همت، ادهم عزم را پویه برق و رفتار صبا بخشیدند، و زمانه می‌گفت:

أبدر ترائی فی دجی اللیل طالع أم الشمس ام نور لروضه ساطع زمانی که خروش خروس سحری از دجابه «۶» لیل دجایی «۷» برآمد، رایت عقاب پیکر، ظلّ وصول بر حوالی میاندوآب افکنده آن ناحیه جولانگاه دیده‌بان [۲] خیل منصور گشت. چون [۳] دیده‌بان جنود عثمانی دیده بآن گرد آشنا کرد تفرّس ورود فوج بیگانه نموده رومیّه را اخبار و به هیئت مجموعی و با تیغهای کشیده تیغ «۸» گشته آغاز کارزار کردند

فلما فجر «۹» الفجر «۱۰» انهار النهار و نفر «۱۱» التفرّغ غراب الغبار

[۱]- نو: ط، اضافه دارد: مثل.

[۲]- عت، دید دیدبان

[۳]- ط، ندارد.

(۱)- برو مادام که ماه تابانست، نظیر تا تنور گرمست باید نان پخت. فرصت را از دست نباید داد (ر ک مجمع الامثال).

(۲)- این مثل در مجمع الامثال بدون هیچ گونه شرحی آمده است. یکی از معانی غشم ستم است و شاید از آن جهت که سیل هر چیز را با خود می‌برد چنین وصفی برای آن آورده‌اند.

(۳)- شتابنده‌تر از اسب پیش افتاده در مسابقه (مجمع الامثال).

(۴)- در پاره‌ای از شب (از آیه ۸۳ سوره هود یا آیه ۶۵ سوره حجر).

(۵)- تازیانه (ر ب).

(۶)- ماکیان.

(۷)- نیک سیاه (ر ب).

(۸)- راست، ایستاده (برهان) حاشیه نو، تیغ گشته را مرکبا روبرو شده معنی کرده لیکن بدین معنی تیغ شدن است نه تیغ گشتن.

(۹)- شکافت.

(۱۰) - سپیده دم.

(۱۱) - گریزانند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۸

و ظهر فی الصّدیع «۱» الصّدع «۲» و انکشف قناع النّفع «۳» و وفد «۴» فود «۵» الطّلیعۃ علی الفود «۶» و الطّلع «۷» فیومئذ وقعت الواقعة و الوقیعه فی الوقع «۸» و تیقّظت «۹» عیون الجعاب «۱۰» من تغیظ «۱۱» الأوتار «۱۲» و رنت «۱۳» المرنان «۱۴» و غنت الاوتار «۱۵» و رقصت [۱] مرّان «۱۶» المراد «۱۷» کجلاء «۱۸» عرایس الجلاّد «۱۹» و برزت حدود البیض «۲۰» کالحدود البیض «۲۱» من ملائها «۲۲» فی الملاء عاریه و رتعت «۲۳» السّمر «۲۴» فی کلاء الکلی «۲۵» راغبه و راعیه. فلما سلّ غرار «۲۶» السّیوف سلب قرار الصّفوف [۲] و کلّما خرجوا جرحوا و برّح «۲۷» بهم حرّ الحرب فبرحوا «۲۸» و اعجزوا او ازعجوا «۲۹» و کلّما ساروا و شدّوا أسروا و شدّوا و ذلّوا و خاروا «۳۰» و ضلّوا و حاروا «۳۱» و ناشبهم «۳۲» النّشاب «۳۳» فعادت أسودهم قنافذ و ضیقهم «۳۴» السّهام فوسّعت فیهم الخرق النّافذ «۳۵»

[۱] - عت، رفعت.

[۲] - یو، الصعوف.

(۱) - بامداد (ر ب).

(۲) - شکاف.

(۳) - غبار.

(۴) - برسولی آمد (ر ب).

(۵) - گروه (ر ب).

(۶) - ناحیه (ر ب).

(۷) - کرانه.

پشته. (ر ب).

(۸) - جای بلند از کوه (ر ب).

(۹) - بیدار شد.

(۱۰) - ج جعبه، تیردان.

(۱۱) - بخشم آمدن (ر ب). بجوش آمدن

(۱۲) - کینه.

(۱۳) - بانک کرد.

(۱۴) - کمان.

(۱۵) - ج وتر بفتح اول و دوم، زه کمان (ر ب)

(۱۶) - نیزه لرزان (ر ب).

(۱۷) - در حواشی ساده معنی شده ولی ضبط و معنی دقیق آن را نیافتیم.

(۱۸) - جلوه کردن.

(۱۹) - ج جلد، چابک

(۲۰) - خودها

(۲۱) - سفید.

(۲۲) - ج ملایه بضم اول، چادر (ر ب).

(۲۳) - چرید.

(۲۴) - نیزه‌ها.

(۲۵) - ج کلیه، گرده.

(۲۶) - دم (ر ب).

(۲۷) - در مشقت انداخت (ر ب).

(۲۸) - پس رفتند.

(۲۹) - بی آرام شدند.

(۳۰) - سست شدند.

(۳۱) - سرگردان شدند.

(۳۲) - لازم گرفت آنها را.

(۳۳) - تیر

(۳۴) - تنگ گرفت بر آنها.

(۳۵) - تیر که در جائی رود و سر آن از جای دیگر برون آید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۳۹

فخسف بدورهم «۱» و حصرت «۲» صدورهم و أحیط بهم من حوالیهم بمن حوالیهم و دارت دائرة الدوائر «۳» علیهم بحیث ما دبت «۴» منهم نملۃ «۵» و لا- ذبت «۶» عنهم حملة. جمله حملة «۷» سلاح رومیه از بیم هندیه «۸» عجم خود را بر عرب «۹» زده برخی را سیلاب از گردن گذشته بسر رسید، و بعضی را قطره آب آتش رنگ «۱۰» از سر گذشته بگردن آمد. از جریان سیف که نوایر شرّ جز بآن اطفاء نپذیرد، رود خون جریان یافت، و مصنع «۱۱» دم «۱۲» از دم ضیع «۱۳» مصنع «۱۴» شد. بقیه السیف «۱۵» بجانب شهر تبریز، عنان ریز [۱] «۱۶» آهنگ گریز کردند. باد پایان صرصر تک از رومیه نه چندان بدست آمد که کمیت قلم به پایان بیابان بیان کمیت آن توان رسید، و «فرّخ خان مکرّی» مکرّی اندیشیده بوده که بغتّه بغیه خود را از بغی باطن ظاهر سازد هر چند که آثار [۲] «غشّ القلوب یظهر فی فلتات الألسن و صفحات الوجوه» «۱۷» کمال قال الزهیر [۳]:

مستی تـــــــک مـــــــن صـــــــدیق او عـــــــدوّ یخـــــــبرک الوجـــــــوه عـــــــن القلـــــــوب «۱۸»

[۱] - یو، نو، عنان.

[۲] - عت، اضافه دارد، مثل. ط، هر چند که بمفاد القلوب.

[۳] - یو، الزهر. ط، الظهیر.

(۱) - ج بدر، ماه تمام.

(۲) - تنگ شد.

(۳) - هزیمت

(۴) - نه جنید.

(۵) - مورچه.

(۶) - دفع نشد.

(۷) - ج حامل.

(۸) - هندی، کنایه از شمشیر (برهان).

(۹) - آب صافی بسیار (ر ب).

(۱۰) - شمشیر.

(۱۱) - حوض.

آبگیر (غیاث).

(۱۲) - خون.

(۱۳) - شمشیر جلا داده.

(۱۴) - آراسته، زیبا.

(۱۵) - مانده، آنها که از مرگ رستند، آنها که کشته نشدند.

(۱۶) - عنان‌ریز رسیدن، جلد و با شتاب رفتن (از آندراج).

(۱۷) - کینه دلها آشکار می‌شود در لغزشهای زبان و ظاهر رخسارها. در مجمع الامثال این مثل جزء امثال مولدین آمده است.

(۱۸) - ر ک تعلیقات

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۰

از ناصیه حالش پیدا بود فی‌المثل «عینه [۱] فراره» [۱] لیکن در مدارج آن حال، مدارج «۲» مبنی بر نفاق و منبئ «۳» از شقاق نیز ازو بروز کرده در حضرت خسروی بدست او دادند که: «اقْرَأْ كِتَابَكَ» [۴] چون انکار آن کار نمی‌توانست کرد مصداق: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ» [۵] انکشاف یافته سر به زیر افکنده شرمسار گردید. اگر چه به ترجمانی [۲] عجز از عهده ترجمان «۶» خیانت و جنایت خویش که خونش از آفت اراقت «۷» مصون [۳] ماند بر می‌آمد، امّا چون قلع چشم او واجب عینی «۸» می‌نمود عین بدره «۹» بر عین «۱۰» بدره راجع آمده و مردم باصره‌اش را در دم اهراق دم کردند، و در قاب «۱۱» اللّٰحْظَةُ میل منافقت دیده منظورش را میل گشت و به تمنّای نیل مرام چهره مرادش را نیل [۴]. روز دیگر بقصد تبارز «۱۲» متوجه تبریز گشتند رومیه که در دهخوارقان می‌بودند به فحوای:

إِنَّ اللَّـهَ ————— بَدِيعٌ [۵] «۱۳» لَحْـاذِرٌ «۱۴» مَتَوَحَّشٌ يَخْشَىٰ وَيَرْهَبُ كُلَّ حَبْلٍ أَلْبَقِ

[۱] - یو، علیه. نو، غلبه.

[۲] - ط، ترجمان.

[۳] - یو، حصول.

[۴] - ط، نیل رسیده.

[۵] - یو، المدلّع.

- (۱) - مثل است در حق کسی که ظاهر وی شاهد باطن او بود (از ر ب)
- (۲) - ج مدرج، و مدرج بضم اول و فتح سوم، بمعنی رقعہ پیچیده که گم شده باشد (اقرّب الموارد).
- (۳) - آگاه سازنده.
- (۴) - بخوان نامه‌ات را (از آیه ۱۵ سوره اسری).
- (۵) - و اگر به بینی آن هنگام که گناهکاران به زیر افکنده‌اند سرهاشان را (از آیه ۱۲ سوره سجده).
- (۶) - نیازی را گویند که بعد از گناه و تقصیر گذرانند (برهان).
- (۷) - ریختن.
- (۸) - معین، آنچه بر شخص بخصوص واجب شود، مقابل واجب کفائی که بمجرد ادا شدن (از هر که باشد) تکلیف ساقط می‌شود.
- (۹) - عین بدره، چشم سبک‌نگر یا چشم تمام، مانند بدر (ر ب).
- (۱۰) - طلا
- (۱۱) - مقدار (ر ب)
- (۱۲) - بیرون آمدن دو حریف برای جنگ (ر ب).
- (۱۳) - مار گزیده.
- (۱۴) - حاذر، ترسنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۱

بمحض رکضت «۱» خیل ابلق سواران کمندا فکن که هریک «اشهر من فارس الابلق» «۲» بودند خود را «به کوه مرجان» «۳» کشیدند. الماس «۴» پاره‌های زمرد پیکر دامن دامن مرجان «۵» به دامن «کوه مرجان» برافشانند، و از لعلهای پیکانی «۶» ناوک یا قوت سیلانی «۷» سیلان یافت، و نرخ عقیق جگری در عقیق «۸» آن وادی ارزان شد. هر پیاده، سام سواری را زبون‌تر از زال از اسب هستی پیاده می‌کرد، و هر شیردلی شتردلی را کالجمل الانف «۹» گرفته می‌آورد. رومیّه عاقبت تاب مضرب [۱] «۱۰» آتش مضرت [۲] یلان نیاورده مضرب العنان «۱۱» شدند و خطّه تبریز مضرب «۱۲» مضرب «۱۳» عزّ و شأن گردید و ایالت آنجا به بیستون خان که از سلاطین افشار [۳] بود تفویض یافت. پس بمدلّول

[۱] - ط، مضراب

[۲] - یو، مضرب

[۳] - ط، افشاریه.

- (۱) - جنبش (ر ب).
- (۲) - و من فرس الابلق نیز آمده است. (ر ک مجمع الامثال).
- (۳) - کوهی است در حوالی تبریز.
- (۴) - شمشیر (برهان).
- (۵) - مقصود خونست.
- (۶) - مؤلف برهان ذیل پیکانی آرد: نوعی از لعل و فیروزه باشد. و در ذیل لعل پیکانی آرد: لعلی را گویند که به اندام پیکان باشد

بخون ساده مانند اشک و خاک سوده دارد رخ مگر رخ لعل پیکانست و اشکم لعل پیکانی

(خاقانی عبد الرسولی ص ۴۲۲)

درون پرده گل غنچه بین که می سازد ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی

(حافظ)

(۷) - منسوب به سیلان.

(۸) - هر چه سیل بشکافد از زمین (ر ب).

(۹) - مانند شتر مهار کرده رام (از ر ب).

(۱۰) - شمشیر (ر ب).

(۱۱) - در نسخ چنین است و مناسب بلکه اصح مضطرب العنانست، گویند جاء مضطرب العنان، یعنی آمد شکست خورده (از ر ب)

(۱۲) - جای زدن.

(۱۳) - خرگاه کلان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۲

«إذا تولی عقد شیء أحکمه» [۱] «۲» و استقصاء [۲] امور و استقصاء [۳] «۳» و استفصال «۴» مهام جمهور و تجمیل «۵» ابرار و تخمیل «۶» اشرار و رفع تخمیل و اوزار «۷» و احکام «۸» اشخاص طامحه «۹» و تعقیل «۱۰» نفوس جامحه «۱۱» و تقصیر «۱۲» ایادی متطاوله «۱۳» و تطویل ایادی متطوله «۱۴» پرداخته اذهاب «۱۵» اذهاب «۱۶» و اشتات [۴] «۱۷» اسباب رومیّه به لشکر رکابی «۱۸» و باقیات [۵] قنات «۱۹» و اطراف که از قنات «۲۰» قنات «۲۱» در اطراف مجتمع بود برای مصارف ملکی به بیستون خان تحویل و تحویل «۲۲» شد، و در ظاهر این امور و مصادر این شئون احمد پاشا والی بغداد با امداد «۲۳» و اجناد «۲۴» بامداد رومیّه

[۱] - ط، استعفا، عت، استصفا.

[۲] - عت استصفا.

[۳] - یو، ندارد.

[۴] - ط. اشتاب.

[۵] - یو، قیامت.

(۱) - و در مجمع الامثال: اذا تولی عقد شیء اوثق (؟) وقتی کاری را عهده دار شد آن را استوار می سازد برای کسی مثل زنند که در کارها حزم و جدی دارد.

(۲) - خالص چیزی را گرفتن.

(۳) - قاضی کردن (ر ب).

(۴) - تفصیل خواستن (ذیل اقرب الموارد)

(۵) - آراستن نیکو کردن (ر ب).

(۶) - این باب از این ماده در قطر المحيط، منتهی الارب. اقرب الموارد.

و ذیل آن دیده نشد.

(۷) - ج وزیر بکسر اول، بار گران.

(۸) - منع کردن کسی را آنچه خواهد. لگام ساختن برای اسب (ر ب).

(۹) - درگذرنده از حد.

(۱۰) - عقاب بستن. زانو بند زدن، چنانکه ساق شتر را.

(۱۱) - سرکش.

(۱۲) - کوتاه کردن.

(۱۳) - دراز شده.

(۱۴) - فضل نماینده، نعمت‌دهنده، بخشنده

(۱۵) - ج دهب، لشکر شکست خورده

(۱۶) - ج دهب بفتح اول و سکون ثانی، لشکر خورده (ر ب).

(۱۷) - پراکنده.

(۱۸) - آنکه پیاده در رکاب رود (آندراج) رکابدار

(۱۹) - متاع (اقراب الموارد).

(۲۰) - افتاده، اسقاط.

(۲۱) - ج فته.

گروه (ر ب).

(۲۲) - بخشیده (از ر ب).

(۲۳) - ج مدد

(۲۴) - ج جند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۳

به کرمانشاهان آمده [۱] از استماع خبر به چیره‌دستی کتیبه زعزاعه «۱» از مقام اقامت «اسرع من الزعزع» «۲» متزعزع «۳» گشته با حال متوزع «۴» و بال «۵» متزعزع «۶» و روع [۲] «۷» متضعع [۳] «۸» و قلب متضعع «۹» سادم «۱۰» و نادم با دم سرد و سرشک گرم سرود «العود احمد» «۱۱» سراییدن گرفت، و چون دید که از جدّ و جهد مقصودش روا نشد بسمت بغداد روانه شد [۴] بفاصله چند روز که اختر عزم تسخیر ایران از افق ضمیر خدیو بارع، بازغ «۱۲» شده بود خبر داهیه دهیا «۱۳» و سانحه دهماء «۱۴» خراسان قارع مقعر «۱۵» مقارع «۱۶» اسماع «۱۷» و باعث مفازع «۱۸» و اریاع «۱۹» گشته موجب انغفاق «۲۰» عنان و انصفاق «۲۱» موکب نصرت‌نشان گردید.

[۱] - عت، آمده بود.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - یو متضعع.

[۴] - یو، شدند

(۱) - لشکر بسیار اسب (ر ب).

(۲) - شتابنده‌تر از باد که سخت چیزها را بجنباند، و نیز سیر زعزع، شتابی که در آن جنبش بسیار باشد (ر ب).

- (۳) - جنبنده.
- (۴) - پراکنده.
- (۵) - خاطر.
- (۶) - ترسناک.
- (۷) - بیم (ر ب).
- (۸) - پراکنده (ر ب).
- (۹) - عاجز. نیازمند (ر ب).
- (۱۰) - اندوهگین، پشیمان (ر ب).
- (۱۱) - بازگشتن پسندیده‌تر است، مثلی است و نخستین کس که این جمله را گفت خدش بن حابس بود از بنی تمیم (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۲) - تابان.
- (۱۳) - داهیۀ دهیاء، بلای سخت (ر ب).
- (۱۴) - سیاه، تیره.
- (۱۵) - به تک رسنده (ر ب).
- (۱۶) - ج مقرر.
- (۱۷) - ج سمع.
- (۱۸) - ج مفزعۀ، آنچه که از وی ترسیده شود (ر ب).
- (۱۹) - ترسیدن (ر ب).
- (۲۰) - بازگشتن (ر ب).
- (۲۱) - بازگشتن (ر ب).

در بیان جنگ ابراهیم خان با افاغنه و شکست او از آن طایفه لثیم

در بیان جنگ ابراهیم خان با افاغنه و شکست او از آن طایفه لثیم
 «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^[۱] ابراهیم خان اگر چه خاقان سخی را برادر اخى بود اما در امر قتال اقبال نداشت
 شعر:

لیس قدامی النسر کالخوافی و لا توالی الخیل کالهوادی^[۲] و فی المثل «لیس قطا مثل قطی»^[۳] با وصف اینکه^[۱] خدیو کشورگیر
 در سال ماضی از افعال افغان عاصی غاضی^[۴] گشته با جمله به معامله معامله و اخبات^[۵] لهیب مجادله و محامله^[۶] کرده باز بر
 وفق عهود و ذمام^[۲] [۷] زمام اختیار امور هرات را باللہ یار خان باز گذاشته بود. آن فوج دغا چون کئی^[۸] کینه و داغ داغینه^[۹] بر
 دل داشتند. به مؤدای «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْشَوْنَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا

[۱] - ط، آنکه.

[۲] - یو، ندارد.

(۱) - آن تقدیر خدای غالب دانا است (از آیه ۳۸ سوره یس).

(۲) - نیست بالهای دراز کرکس مانند پره‌های خرد، و نیست سرین‌های خیل مانند گردن‌های آن. این بیت در مجمع الامثال ذیل مثل لیس القدامی کالخوافی آمده.

(۳) - مثلی است یعنی نیستند بزرگان مانند خردان. چنین است. ضبط مثل در مجمع الامثال و منتهی الارب و در اقرب الموارد قطی به تخفیف ط، و تشدید یا، ضبط شده.

(۴) - خاموش و در دلدارنده (ر ب).

(۵) - بمعنی فروخوابانیدن بکار رفته است ولی در فرهنگها دیده نشد و بمعنی فروتنی آمده است.

(۶) - برابری (ذیل اقرب الموارد)

(۷) - آبرو، حرمت (ر ب).

(۸) - داغ.

(۹) - کهنه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۵

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» ۱ «بِتَسْوِيل» ۲ «يَعْدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» ۳ «مصدر مدلول «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُؤُا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» ۴ «بر خلاف انهاء» ۵ «لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» ۶ «آثار «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ» ۷ «با هر و با اقسام اقسام» ۸ «خلف حلف» ۹ «و نقض ایمان» ۱۰ «از نقض ایمان، ظاهر نمودند «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ» ۱۱ «بعزم تاخت خراسان در همان سال» ۱۲ «سیف بدسگالی و ایوان دولت فلک بساط را قالی» ۱۳ «شدند «وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» ۱۴.

الله یار خان با این دستان همدست و همدستان نگشت. «قَالَ إِنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ» ۱۵ «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» ۱۶. افغانه او را از ولایت اخراج کرده ذو الفقار خان را

(۱) - بلکه آشکار شد ایشان را آنچه پنهان می‌داشتند از پیش و اگر بر گرد آینده می‌شدند هرآینه بازمی‌گشتند به آنچه نهی شده‌اند از آن (از آیه ۲۸ سوره انعام).

(۲) - فریب.

(۳) - فریب می‌دهد و در آرزو می‌اندازدشان و وعده نمی‌دهد آنان را شیطان مگر فریب (آیه ۱۱۹ سوره نساء)

(۴) - و اگر ببخشاییم و رفع نماییم آنچه به ایشان رسیده از زیان هرآینه لجاج کنند در زیاده‌رویشان که حیران باشند (آیه ۷۷ سوره مؤمنون).

(۵) - پیغام گذاشتن (ر ب).

(۶) - فرا مگیرید سوگندانان را مفسده میانان (از آیه ۹۶ سوره نحل).

(۷) - و نیافتیم مر بیشتر آنان را پیمانی (از آیه ۱۰۰ سوره اعراف).

(۸) - مص باب افعال، سوگند خوردن (ر ب).

(۹) - سوگند (ر ب).

(۱۰) - ج یمین، سوگند

(۱۱) - سوگند می‌خورند به خدا (که) همانا آنان هرآینه از شما نیستند و لیکن آنان مردمی هستند که از کشتن و

اسیر شدن بیم دارند.

(۱۲) - کشنده.

(۱۳) - دشمن (ر ب) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر این لفظ (فرش).

(۱۴) - و لیکن پراکنده شدند پس از آنان کسانی (بودند) گرویدند و از آنان کسانی (بودند) که کافر شدند (از آیه ۲۵۴ سوره بقره)

(۱۵) - گفت همانا من کار شما را به غایت دشمنم (آیه ۱۶۸ سوره شعراء)

(۱۶) - و نگروید با او مگر اندکی (از آیه ۴۲ سوره هود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۶

از فراه «۱» آورده بر مکن حکومت مکن و در میان قوم صاحب تمکین ساختند «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ» «۲». ذو الفقار خان را آواز کرنای «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» «۳» بگوش رسیده مانند دهل باد در پوست افکند و نفیر منافرت و نقاره منافرت «۴» نواخته و تیغ عداوت دیرین را بهمدستی افاغنه نو آخته ایشان را بتاخت ارض اقدس سلسله‌جنبان رغبت گشت و نوید «إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» «۵» استظهار داد.

افاغنه نیز «قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» «۶». پس ذو الفقار خان فوجی کثیف کثیر «ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» «۷» جمع کرده [۱] از سوء شاکله «۸» در شاکله «۹» مزار خواجه ربیع یک فرسخی شهر نزول و ناقه عزم را بشکال «۱۰» توقف مشکول «۱۱» ساخت و شهر را بمضیق محاصره انداخت و بیرون «۱۲» درون شهر جمیع [۲] قری و محال بیرون را مجال توسن تناول و تناول [۳] «۱۳» کرده در دیر و دار و کهف و غار با غار «۱۴» بدآغاز «۱۵» آغاز اغاره [۴] «۱۶» نمود، و زن و فرزند مسلمانان را

[۱] - یو، کرده آمد.

[۲] - ط، و جمیع.

[۳] - یو تناول.

[۴] - یو، آغازه.

(۱) - مرکز بخشی است هم بدین نام در افغانستان.

(۲) - و گرفتند بجز خدا خدایانی شاید آنان یاری شوند (آیه ۷۴ سوره یس)

(۳) - و قرار دادیم شما را بیشتر از جهت نفر (از آیه ۶ سوره بنی اسرائیل).

(۴) - همدیگر بازگردانیدن سخن (ر ب). مشاجره. گفتگو.

(۵) - همانا سپاهیان ماهر آینه آنان پیروزند (از آیه ۱۷۳ سوره صافات).

(۶) - گفتند آیا ما را مزدیست اگر باشیم ما خود پیروز شونده (از آیه ۴۰ سوره الشعراء).

(۷) - تنگ شد بر آنان زمین با همه گشادگی (از آیه ۱۱۹ سوره توبه).

(۸) - نیت (ر ب).

(۹) - کرانه (ر ب). ناحیه، جانب.

(۱۰) - پای پند ستور (ر ب).

(۱۱) - شکال بسته.

(۱۲) - بجز. سوای. به استثنای

(۱۳) - به یکدیگر حمله نمودن (ر ب).

(۱۴) - لشکر (ر ب).

(۱۵) - بدسرشت (برهان).

(۱۶) - غارت کردن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۷

برده «۱» برده پرده‌داری و شناخت را اشاعت کرده شراره شرارت افروخت، و از احتدام «۲» لهیات کین جانها و خانها «۳» سوخت و از خونها جویها روان ساخت و از دماء زارع و دهقان دامن دهقانی شد، و آنچه بر فحواى «مِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا» «۴» اشعار داشت منسوب حوادث گشت، و جمیع مزارع و باغات «مِنْ جَنَابٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» «۵» لگدکوب [۱] مزارع «۶» خیول بغاء گردید، و ابرار «۷» صحرا به تاراج اشرار در آمده و تخم حبوبات از زمین بر افتاد و گله و رمه و رمک «۸» کلاً «۹» برمتها «۱۰» امتشاق «۱۱» و استراق یافت.

الحاصل از گاو تازی آن گروه، اطراف شهر صفت مباحث البقر «۱۲» پذیرفت و از سلامیات «۱۳» اخیالشان «۱۴» قطعه زمینی به سلامت نرست و هر روز بهمین نهج در مکن ضرب «۱۵» و زرب «۱۶» کمین مختفی گشته غنم «۱۷» و غنم «۱۸» اکتساب می کردند و در جیز «۱۹» و جوانب از روی بی شرمی برکض خیر «۲۰» شر مینگیختند و دائماً

[۱] - ط پایمال و لگدکوب.

(۱) - اسیر.

(۲) - زبانه زدن (ر ب).

(۳) - خان، کاروانسرا.

(۴) - و از پشمهای آنها و کرکهای آنها و موپهای آنها (از آیه ۸۲ سوره نحل).

(۵) - از باغها و چشمه‌ها و کشته‌ها و جای خوب (از آیه ۲۴ و ۲۵ سوره دخان)

(۶) - چهار پای ستور (ر ب).

(۷) - ج بر بضم اول و تشدید دوم، گندم (ر ب).

(۸) - اسبان (از برهان).

(۹) - همگی.

(۱۰) - به تمامی.

(۱۱) - ربودن (ر ب).

(۱۲) - زمین بی آب و گیاه (ر ب).

(۱۳) - ج سلامی بضم اول و فتح چهارم، استخوان انگشت دست و رک ح ۱ ص ۱۸

(۱۴) - خیل.

(۱۵) - زدن.

(۱۶) - کازه صیادان (ر ب) آنچه صیاد در پس آن پنهان شود.

(۱۷) - غنیمت.

(۱۸) - گوسفند.

(۱۹) - کرانه وادی (ر ب).

(۲۰) - اسبان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۸

در سهل «۱» و جبل خیل «۲» و ختل «۳» و نهب و قتل از رجل «۴» و خیل «۵» آن خیل «۶» پرحیل بظهور می‌پیوست.
 اگر چه سابقا ابراهیم خان از اوج سماء ضمیر الهام‌پذیر شاهی در باب مناہضت «۷» خطاب «یا ابراهیم اَعْرِضْ عَنْ هَذَا» «۸» نیوشیده
 «۹» بانهاء «۱۰» منهی «۱۱» نهاء «۱۲» خدیوانه از منازعت منهی «۱۳»، و مأمور شده بود که بحکم «انَّ المحاجزة قبل المناجزة» «۱۴»
 در شهر «۱۵» سیف، احتیاط ملحوظ، و اصل شهر را مصون و محفوظ داشته با آن گروه بمضمون «فَدَرُّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى
 يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ» «۱۶» معاملت کند، که ساحت خراسان عن قریب مخیم «۱۷» سرادق جلال خواهد شد «لتجدنی بقرن
 الکلا» «۱۸» و سزای «۱۹» سرای دولت سزایی «۲۰» کامل خواهند [۱] یافت «سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ» «۲۱»
 شعر:

چندان بود کرشمه و ناز سبھی قدان کآید بجلوه سرو صـنوبر خرام ما «۲۲»

[۱] - تنها در کنوز، بقیه نسخ خواهد.

(۱) - دشت.

(۲) - تباهی (ر ب).

(۳) - فریفتن (ر ب).

(۴) - پیادگان.

(۵) - سواران.

(۶) - گروه.

(۷) - مقاومت و برابری در جنگ (ر ب).

(۸) - ای ابراهیم روی بگردان از این (از آیه ۷۸ سوره هود)

(۹) - شنیده

(۱۰) - اخبار

(۱۱) - خبردهنده. آگاه‌کننده.

(۱۲) - نهی، عقل.

(۱۳) - بازداشته.

(۱۴) - در اقرب الموارد: المحاجزة قبل المناجزة، مثلی است که در مورد ممانعت از شر پیش از وقوع آن زنند.

(۱۵) - از غلاف کشیدن

(۱۶) - پس واگذار آنان را که سخن گویند و بازی کنند تا ببینند روزشان را که وعده داده شده‌اند (آیه ۸۳ سوره زخرف).

(۱۷) - جای خیمه.

(۱۸) - هر کجا مرا بجوئی می‌یابی (مجمع الامثال).

(۱۹) - لایق.

(۲۰) - کیفری.

(۲۱) - زود است که جزا داده خواهند شد بدانچه می‌کردند (از آیه ۱۲۰ سوره انعام).

(۲۲) - حافظ مصحح مرحوم قزوینی ص ۹.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۴۹

سَأَغْسِلُ عَنِّي الْعَارَ بِالسَّيْفِ جَالِبًا عَلَيَّ قِضَاءَ اللَّهِ مَا كَانَ جَالِبًا «۱» وَ يَصْغُرُ فِي عَيْنِي تِلَادِي إِذَا انْتَتِ يَمِينِي بِإِدْرَاكِ الْهَذَى كُنْتُ طَالِبًا «۲» أَمَّا إِبْرَاهِيمُ خَانَ بِمُضْمُونِ «لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» «۳» أَمْرٌ وَالَا رَا كَهْ دَرِ مَذَاقِ حَقِيقَتِ «أَحْلَى مِنَ النَّاصِحِ» «۴» بُوْد، «أَمْرٌ مِنَ وَعْظِ النَّاصِحِ» «۵» دَانِسْتَه، لَأَلَى نَصَاحِ «۶» اَيْنِ نَصَاحِ «أَحْسَنُ مِنَ شَنْفِ الْأَنْصَرِ» «۷» رَا كَهْ قَرَطَه [۱] «۸» فُوْد «۹» وَ فُوَادِ «۱۰» وَ خَلْدَه «۱۱» خَلْدِ «۱۲» رَا مِ شَايِسْت، گُوشِوَارَه گُوشِ نَسِيَانِ سَاخْت، بَلِ دَرِ پَسِ گُوشِ اِنْدَاخْت، وَ بَه قَلْتِ وَ ثَقَلْتِ «۱۳» نِپَرِداخْتَه دَرِ حَوَالِیِ كُوهِ سَنَگِیْنِ

[۱] - یو، فَرَاثَه.

(۱) - همانا خواهم شست از خود عار را به شمشیر، درحالی که کشنده‌ام بر خود قضای خدا را هر چه باشد.

(۲) - و خرد است در دیده من مال دیرینم، اگر دو تا شود دست راست من (برسد) به دریافتن آنچه خواهان آن بودم (از قصیده سعد بن ناشب از بنی مازن بنقل از حماسه ابو تمام نسخه خطی کتابخانه لغت‌نامه دهخدا).

(۳) - سود نمی‌دهد شما را اندرز من اگر خواهم که اندرز دهم شما را. (از آیه ۳۶ سوره هود).

(۴) - شیرین‌تر از انگبین بی‌آمیغ.

(۵) - تلخ‌تر از پند نصیحت‌کننده.

(۶) - رشته، سلک (ر ب).

(۷) - نیکوتر از گوشواره بالاین که از طلا بود.

(۸) - یکی گوشوار.

(۹) - کرانه سر از سوی دو گوش.

(المنجد. ر ب).

(۱۰) - دل.

(۱۱) - گوشواره (ر ب).

(۱۲) - دل (ر ب).

(۱۳) - رخت و متاع (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۰

رایتِ مِمَاصَعَتِ [۱] «۱» و مَقَارَعَتِ «۲» بِرَافِرَاخْت. هَر چَند کِه بَیْر دَر بَرّ وَ نَهَنگِکِ دَر بَحَر وَ پَلَنگِکِ دَر کُوه وَ شَیْر دَر بَیْشَه وَ ثَعْبَانِ دَر غَار وَ سَمَنَدَرِ «۳» دَر نَارِ وَ عَنَقَا دَر «قَاف» اَز بَاسِ دَلِیْرَانِ خِرَاسَانِ [۲] هِرَاسَانِ بُوْدِی، لَیْکِن چُونِ دَر آنِ وَغَا «۴» زِیَانِ غَازِیَانِ مَقْدَّرِ بُوْدِ بَرخی دَر مَقَامِ بَرخی «۵»، نَقْدِ عَمْرِی بَدَلِ بَدَلِ، وَ بَذَلِ فَرَارِ اَز مَوْقِفِ نَزَالِ «۶» کِه شِیْوَه اَنذَلِ «۷» اُنْذَالِ «۸» اَسْتِ رِضَا نَدَادَه اَز بَحَرِ

حسن نیت جالب و نیه «۹» «التَّجَلُّدُ لَا التَّلَبُّدُ وَ الْمَتِيَّةُ لَا الدَّيْتَةُ» «۱۰» گشتند، و بعضی از خوف قنات «۱۱» آبدار سر خود را بجوف قنات آبدار انداخته [۳] قنوه «۱۲» نام و ننگ به آب دادند. بجای آب خون بی گناهان حقیر از فقیر «۱۳» روان شد، و رشته کاریزهای خراب و آبادان بلالی غلطان ابدان مسمط «۱۴» گردید. از مضاربه «۱۵» کثیر المضار «۱۶» این مضاربه «۱۷» در ناحیه خواجه ربیع «۱۸» بیع جنس جان از تیغ جیش اعدا رواج یافت و از تجارت بی تجارب این تحارب

[۱]- ط، اضافه دارد: و ممازعت.

[۲]- ط، خراسان خور آسان.

[۳]- ط، انداختند و

(۱)- با هم کوشش نمودن (ر ب).

(۲)- واگرفتن دلیران بعضی مر بعضی را (از ر ب).

(۳)- جانوریست که در آتش متکون می شود گویند مانند موش بزرگی است و چون از آتش برمی آید می میرد (برهان)!

(۴)- و غی، کارزار.

(۵)- فدا شدن.

(۶)- فرود آمدن دو گروه با هم در حرب (ر ب).

(۷)- فرومایه تر.

(۸)- ج نذل بفتح اول و سکون دوم، فرومایه (ر ب).

(۹)- مروارید یا رشته مروارید (ر ب).

(۱۰)- به تکلف چابکی کردن نه بتکلف متحیر شدن و دریغ خوردن و مردن نه پستی (پذیرفتن) از گفتار اوس بن حارثه است به فرزند خود و در مجمع الامثال و لا التبلد و لا الدنیة آمده است.

(۱۱)- قنأه، نیزه.

(۱۲)- ورزش. کسب شده (ر ب).

(۱۳)- دهانه کاریز. آبراهه کاریز (ر ب).

(۱۴)- در رشته کشیده.

(۱۵)- بازرگانی کردن بمال دیگری چنانکه کسی سرمایه بدیگری دهد تا با آن تجارت کند و در سود آن شریک باشد.

(۱۶)- پرزیان.

(۱۷)- به شمشیر زدن یکدیگر را.

(۱۸)- مقبره ربیع بن خثیم از تابعین، و در یک فرسنگی مشهد است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۱

نقود اعمار از سکه اعتبار افتاده در سکه «۱» فنا صرف مصارف صروف «۲» گشت.

انابیر [۱] «۳» هستی برنا و پیر، و حبات «۴» حیات صغیر و کبیر به تسعیر «۵» آتش نزال «۶» تسعیر «۷» نازل پذیرفت. مساکین از مس «۸» کین افغان عویل «۹» ندبه و افغان بگردون رسانیدند، و بیوه زنان نیوه «۱۰» زنان از نبوه «۱۱» زمان زبان ریّان «۱۲» مشامت «۱۳» و مشامت «۱۴» و دهان ملامت بی ملایمت گشودند. «لقد ذلّ من مالت علیه الثّعالب» «۱۵».

در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام

در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان بعزم اقتصاص «۱۶» از خصوم شدید الخصام
«وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» «۱۷» چون خوانین خراسان که به تیغ زنی خورسان

[۱]- یو، عت دانا پیر. ط، اما پر. نو، اما بیرمتی.

(۱)- راه.

(۲)- حوادث.

(۳)- ج انبار (اقراب الموارد).

(۴)- ج حبه، دانه.

(۵)- بر افروختن آتش (ر ب).

(۶)- ر ک ح ۶ ص ۲۵۰.

(۷)- نرخ نهادن.

(۸)- مالش (ر ب).

(۹)- بلندآوازی در گریه و فریاد (ر ب).

(۱۰)- ناله، گریه، نوحه (برهان).

(۱۱)- جفا (از اقراب الموارد).

(۱۲)- سیراب (؟)

(۱۳)- همدیگر را دشنام دادن (ر ب).

(۱۴)- شماتت کردن.

(۱۵)- هرآینه خوار است کسی که شاشیدند بر او روباهان: در اصل این مثل گویند عربی بتی را می‌پرستید، روزی روباهی را دید که بر آن می‌شاشد مرد گفت: اُرَبَّ یَبُولُ الثَّعْلِبَانِ برأسه؟ لقد ذل من ...

(۱۶)- در پی قصاص شدن (ر ب).

(۱۷)- و همانا خداوند غالب صاحب انتقام است (از آیه ۳ سوره آل عمران).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۲

در آفاق اشتها داشتند، از جواب این غفلت خراسان «۱»، و از بیغار «۲» بی‌عاری ترسان بودند، شاهزاده «رضا قلی میرزا» را واسطه عرض ساختند. در اوایل ماه صفر این خبر باخبر چاپاران شاهزاده به خدیو نیک اختر رسیده بعزم اینکه پاداش این ناداشتی «۳» را به آن فوج عاند «۴» عاید سازند، با جیش جانش «۵» و جأش «۶» ثابت و قلب دائب «۷» و رای ثاقب و حزم شامخ و عزم راسخ. عزمات یرضّ منها رضوی و یکاد الولید منها یشیب [۱] «۸» فلشمس النهار منها وجوب و لقلب الزّمان منها وجیب [۲] «۹» شَقَّه گشای رایت میمون و مرحله پیمای وادی «فَانَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» «۱۰» شدند.

ماهچه لوای فلک فرسا بحکم «سَیْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اَيَّامًا آمِنِينَ» «۱۱» شهرها را بسان ماه جهانتاب «غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ» «۱۲» برسم اسراء «۱۳» و تعریس «۱۴»

[۱]- یو، نشیب.

[۲]- یو، این بیت را ندارد.

(۱)- ج اخرس، گنگ (ر ب).

(۲)- سرزنش (برهان).

(۳)- بی شرمی (برهان).

(۴)- بازگردنده از حق (ر ب).

(۵)- جوشان (ر ب).

(۶)- دل (ر ب).

(۷)- سخت کوشنده (ر ب).

(۸)- عزمهایی که خرد می‌شود از آن (برابر سنگینی و استواری آن) رضوی (کوهیست به مدینه) و نزدیک است که کودک از (هول) آن پیر شود.

(۹)- پس آفتاب روز را از آن غروبست و دل زمانه را از آن لرزیدن (است).

(۱۰)- پس همانا ما از آنان انتقام گیرنده‌ایم (از آیه ۴۰ سوره زخرف).

(۱۱)- بگردید در آنها شبها و روزها در حال ایمنی (از آیه ۱۷ سوره سبا).

(۱۲)- رفتن آن به بامداد یک ماه راه و شامگاه یک ماهه راه (از آیه ۱۱ سوره سبا).

(۱۳)- رفتن بشب (ر ب).

(۱۴)- در آخر شب فرود آمدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۳

و تأویب [۱] «۱» و تغلیس [۲] «۲» پیموده، در اواخر شهر ربیع الثانی مشهد مقدس را به طلعت رابع، ثانی ربیع رابع «۳» ساخته به مأنس [۳] «۴» دولت مایس «۵» گشتند. پس به تفریح [۴] «۶» کروب اهالی و تفریح قلوب سافل و عالی و نظم سر رشته افشاریه آذربایجان و خراسان و احیای «۷» احیاء «۸» احناء «۹» و انحاء «۱۰» آنجا، و از این قبیل قبایل و قنابل «۱۱» بر وجه کامل پرداخته از لطف نامیش نام عشایر عرب و عجم حی «۱۲» شد و از کف راد و دست جوادش بارنامه «۱۳» حاتم طی طی، و هریک از سران ایل از بالا- تا پایین به آیین سان از نظر آفتاب سان گذشته و جمعی کثیر از ایشان در سلک ملازمان رکابی «۱۴» منسلک گشته بقیه را مفیاء «۱۵» و مقنأه «۱۶» و مشرقه «۱۷» و مضحات «۱۸» و مصطاف «۱۹» و مشتأه [۵] «۲۰» و مرعی «۲۱» و مستأه «۲۲» و علفه و علوفه و معالف و مسارب [۶] «۲۳» «وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ»

[۱]- یو، تادیب.

[۲]- نو، تعنیس.

[۳]- یو، نابس. ط، مابس.

[۴]- یو، تفریح، نو، ط، ترقیح.

[۵]- یو، مشیات.

[۶]- یو، مسالف.

- (۱)- همه روز رفتن (ر ب).
- (۲)- در تاریکی آخر شب رفتن (ر ب)
- (۳)- ربیع رابع، مبالغه است یعنی بهار بسیار فراخ با ارزانی (ر ب).
- (۴)- جای انس.
- (۵)- خرامنده (ر ب).
- (۶)- بردن، دور کردن اندوه (ر ب).
- (۷)- زنده کردن
- (۸)- ج حی بفتح اول، قبیله.
- (۹)- ج حنو بکسر اول، جانب (ر ب).
- (۱۰)- ج نحو، جانب.
- (۱۱)- ج قبل بفتح اول و سوم، گروه مردم (ر ب).
- (۱۲)- زنده. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، قبیله.
- (۱۳)- نیک نامی. مباهات (برهان).
- (۱۴)- ر ک ح ۱۸ ص ۲۴۲.
- (۱۵)- جایی که آفتاب برسد (ر ب).
- (۱۶)- جایی که آفتاب نرسد (ر ب).
- (۱۷)- آفتاب گاه (ر ب).
- (۱۸)- مضحاه، زمینی که بر آن همواره آفتاب باشد (ر ب).
- (۱۹)- جای تابستانی، ییلاق.
- (۲۰)- سرما جای (ر ب).
- (۲۱)- چراگاه.
- (۲۲)- بند آب (ر ب).
- (۲۳)- چراگاهها (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۴

مَشَارِبُ» ۱ و مواضع «رَحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ» ۲ و «رَبْوَةُ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ» ۳ در ریف «۴» و خیف «۵» معین و مقرر گردید.
اذا حضر الشَّتَاءُ فانت شمس و ان حضر الصيف فانت ظلّ «۶»

در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه

در بیان عروسی رضا قلی میرزا به لطف خداوند جل شأنه

و «إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» ۷ چون درّه والا گوهر صدف سلطنت و دخت بیدخت «۸» منظر خاندان عصمت و عفت خواهر قدسیّه حضرت شاه طهماسب مخطوبه «۹» شاهزاده رضا قلی میرزا بود در صناویر الشَّتَاءِ «۱۰» که مَشَاطَهُ [۱] دی و شایح «۱۱» بلورین بر قامت صنوبر و

صناییر «۱۲» و هیاکل گلها، و ما احسن شمائلها و کلاکله «۱۳»؛ آویخته و روی زمین را

[۱] - ط، شاطه.

(۱) - و آنها راست در آن (چهارپایان) سودها و آشامیدنیها (از آیه ۷۳ سوره یس).

(۲) - سفر زمستان و تابستان (از آیه ۲ سوره قیش).

(۳) - زمین بلند که بر آن آرام توان گرفت (از آیه ۵۲ سوره مؤنون).

(۴) - زمین با کشت و علف (ر ب).

(۵) - دامنه (از ر ب).

(۶) - اگر بیاید زمستان پس تو آفتابی و اگر بیاید تابستان جای، تو سایه‌ای.

(۷) - همانا بر ماست بیان کردن آن (از آیه ۱۹ سوره القیامه).

(۸) - ستاره زهره (برهان).

(۹) - خواستگاری شده (ر ب).

(۱۰) - سختی سرما (ر ب).

(۱۱) - ج وشاح بضم یا کسر اول، حمیل، یعنی دو رشته منظوم از مروارید و جواهر که ... زنان از گردن تا زیر بغل آویزند (ر ب).

(۱۲) - ج صنوبر، خرما بن کم‌بار برهنه شاخ باریک ساق (از ر ب). ما سوره ... که بر آب دستان و خور نهند و از آن آب خورند (از ر ب).

(۱۳) - چه زیباست شکل و سینه آن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۵

به سفید آب برف تزیین، و حجله جهان را به آینه‌بندی آیین داده [۱]:

الثَّلج علی ذوائب الاغصان قد قَرَطَها قلائد المرجان «۱» إِنْ مَرَّ بِهَا الصَّيْبُ تَهَاوَىٰ بَدَدًا كَالثَّوْرِ تَسَاقَطَتْ عَنِ الْإِفْنَانِ «۲» از شدت سرما عرش «۳» به زیر کرسی «۴» خزیدی و چرخ سنجاب‌گون پوستین‌قلم «۵» در سر کشیدی. فرمان‌پذیران بحکم والا به تهیّه عرس «۶» برخاسته مجالس ضیوف «۷» مشحون بصنوف خواسته چنانکه [۲] دلها خواسته در کمال زیب و زیبایی آراستند، و در عشرتکده این دیر سپنج طرب زنج «۸» و عیش روم و افرنج بی‌زحمت و رنج میسر گردید [۳].

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - یو، چنانچه.

[۳] - یو، کرده.

(۱) - برف بر گیسوان شاخها همانا گوشواره نهاده است آن را قلاده‌های مروارید خرد.

(۲) - اگر بگذرد بدانها (شاخه‌ها) صبا در پی یکدیگر فرودمی‌آید پراکنده پراکنده. مانند شکوفه که بیفتد از شاخها.

(۳) - تخت، سریر. سقف خانه و گویا در اینجا مقصود عرش السماک است و آن چهار ستاره خرد است پایین عوا (از ر ب).

(۴) - مقصود کرسی است که در زمستان نهند بخاطر محفوظ ماندن از سرما و در عرش و کرسی ایهامی است بمعنی مصطلح آن در

لسان شریعت.

(۵) - استعاره از ابر بمناسبت سرما.

(۶) - طعام عروسی.

(۷) - مهمانی.

(۸) - از آن رو که زنگیان را بموسیقی و رقص علاقه وافر است و از دیرباز بین مسلمانان به مهارت در این فن مشهور بوده‌اند. در روایات عائشه چند بار نام دسته موسیقی دانه‌ای حبشه را که به مدینه آمده بودند می‌بینیم. ابن خلدون مغربی در فصل تأثیر هوا در اخلاق بشر، سیاه‌پوستان را شیفته رقص و پای کوبی و ساز و آواز دانسته و گوید در همه جهان به ابلهی و حماقت موصوفند (رک ترجمه مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۱۶۲). و نیز بیت نخست از ابیات ابن طباطبا که مؤلف بدان استناد کرده مؤید منشأ این اعتقاد است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۶

ابن طباطبا «۱» گویا در ایام ماضی لیاء «۲» لیالی «۳» این سور را در آینه استقبال دیده وصف حال را باین اشعار اشعار کرده: شعر:

و لیلۃً أطربنی جنحها فخلتنی فی عرس الزّنج «۴» کانما الجوزاء فی جنح الدّجی طَبَالۃً تضرب بالصّنج «۵» قائمۃٌ قد حرّرت قصفها «۶» مائلۃُ الرّأس من الغنج «۷» در شبی از نهار بهار خوش‌تر و از صبح عید و صبح «۸» غید «۹» دلکش‌تر و زمانی مزدوج «۱۰» بفرح و ساعتی منزّه از برح «۱۱» و ترح «۱۲» تیر برج «۱۳» برج سعادت با زهره زهرا اقترا ن یافت، یعنی در شب پانزدهم رجب با رجب «۱۴» و شرف ناحیه تاز «۱۵» چین و ختن، ختن «۱۶» شد، و چین جبین دهر عابس «۱۷» از چنین عیش دلاویز ازاحت «۱۸» پذیرفت.

(۱) - محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن اسماعیل ... متولد در اصفهان متوفی به سال ۳۲۲ ه. ق (رک معجم الادباء ص ۱۴۳ ج ۱۷).

(۲) - لیلی، معروف و لیاء لیالی اضافه تشبیهی است.

(۳) - ج لیل، شب.

(۴) - و شبی که بطرب آورد مرا پاره‌ای از آن.

پس گمان بردم خود را که در مهمانی عروسی زنگیانم.

(۵) - گویا جوزا در تاریکی نیمه شب طبل زنی بود که به چنگ می‌زد.

(۶) - این جمله در نسخ مضطربست: یو، ط، حررت قصفها عت، حرات قصفها. نو، مررت قصفها. کنوز حرزت نصفها، و تصحیح ممکن نشد.

(۷) - درحالی که خم‌کننده است سر را از کرشمه.

(۸) - صاحب جمال (ر ب).

(۹) - ج اغید، نرم و نازک (المنجد).

(۱۰) - جفت‌شده.

(۱۱) - سختی و گزند (ر ب).

(۱۲) - غم (اقرّب الموارد).

(۱۳) - خوب‌روی با جمال (ر ب).

(۱۴) - فراخی.

برکت.

(۱۵) - حمله بر: یورش بر و مقصود رضا قلی میرزاست.

(۱۶) - داماد (ر ب).

(۱۷) - ترشرو.

(۱۸) - دوری (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۷

قد طلع البدر مع الزهرة في دولته مونقة الزهرة «۱» فأضحت الحرّة مقرونة بالحرّ في دولته الحرّة «۲» لا أعقبا من فرحة ترحه كلّا ولا من حبرة عبّرة «۳» و کلک مؤلف در این خطبه «۴» خطبه‌ای انشا کرده بود، انشاد «۵» آن لایق اوصاف [۱] این مقام آمد و هی هذه: گلگونه حمدی که عذار عذراء ورق را به زیباترین وجهی گلگون نماید، و غازه «۶» شکری که رخساره عروس دلارای صفحه را به نیکوترین صورتی آراید، سزاوار جمال جمیل حضرت ذوالجلالی است که هفت آسمان در حریم حرم صنعش شاهدیست هر هفت «۷» کرده، از ماه و مهرش تپته «۸» طلا در پیشانی و شرف آفتابش «۹»

[۱] - ط، ندارد

(۱) - همانا برآمد ماه تمام با زهره در دولتی (که) شگفت آور است خوبی آن.

(۲) - پس چاشت کرد آزاده زن جفت با آزاد مرد در دولت آزاده وی (نادر).

(۳) - بدل داده نشوند از شادمانی فقر و درویشی را و نه از نعمتی سرشکی را.

(۴) - خواستگاری (ر ب).

(۵) - برخواندن.

(۶) - گلگونه، و آن سرخی باشد که زنان بر روی مالند (برهان).

(۷) - آرایش (برهان). لوازم آرایش و آن سرمه: وسمه، نگار، غازه، خال، سفیداب، زرک است.

(۸) - محشیان نوشته‌اند زیوری است که زنان بر پیشانی آویزند ولی با تفحص بسیار در فرهنگها دیده نشد.

در تداول تهرانیان گیره‌مانندی بود که در دو طرف سر جهت نگاهداری زلف زنند. (آقای محمد دبیر سیاقی).

(۹) - محشیان نوشته‌اند: نوعی زیور که بر سر آویزند، لیکن ظاهرا نام زیور مطلق نیست، بلکه زیوریت که طلسم‌سازان و

دعانویسان هنگام شرف شمس حکاکی کنند بخاطر دفع چشم زخم. و شرف شمس خانه صعود آنست و آن درجه نوزدهم برج

حمل است بزعم پارسیان و یونانیان (از التفهیم ص ۳۹۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۸

در سر و بدر [۱] تابان در خلوت‌سرای قدرتش دلبر قمر طلعتی است در پرده. از شب اختر نما و چرخ مکوکب «۱»، یک‌شبه «۲»

نقده‌بافش «۳» در رو و اطلس گل دوز زرتارش در بر.

مشک‌ریزی طره لیلا [۲] لیل [۳] «۴» از عبیر افشانی شانه‌کش «۵» صنع بی‌مثال اوست، و سرخاب «۶» شفق و سفید آب «۷» صبح در

چهره نگار خورشید عذار نهار، از غالیه سازی ماشطه لا یزال او. حلیه گر «۸» عنایتش نوعروس مهر را در منظر عالی رواق سپهر هر

صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق می‌نشانند، و حجله آرای مرحمتش هر شام از انجم «۹» و اختر، طبق طبق درو گوهر برسم

شبابش بر فرق کواعب «۱۰» اتراب «۱۱» تراب می‌افشانند. بر سر معجر شیر و شکر «۱۲» فجر، از تار اشعه [۴]، کله «۱۳» ریز است، و بر طرف

[۱]- ط، بدر ماه.

[۲]- عت، لیلایی.

[۳]- یو، لیلی.

[۴]- نو، شعاع. ط، شعاع خورشید.

(۱)- دارای ستاره.

(۲)- نوعی از جامه بسیار نازک از ابریشم که شب زفاف داماد و عروس را معجر از آن سازند:

فزون گشت از کوکبت کوکبه بسر کرد از ماه نو یک‌شبه

سعید اشرف (بنقل آندراج)

(۳)- نوعی پارچه که تارهای سیم یا زر در آن بافته باشند.

(۴)- لیلۃ لیلاء و لیلا شب دراز سخت، یا شب سخت تاریک از ماه.

(۵)- مشاطه. آرایشگر. و شانه کش صنع، اضافه تشبیهی است.

(۶)- غازه. ماده سرخ رنگ که زنان بر روی مالند.

(۷)- ماده سفید که بصورت مالند.

(۸)- آرایشگر.

(۹)- ج نجم، ستاره.

(۱۰)- ج کاعب دختر نار پستان (ر ب).

(۱۱)- ج ترب بکسر اول، همزاد. هم‌سن (ر ب).

(۱۲)- پارچه‌ایست که زمینه آن برنگ زرد کم‌رنگ است و گل‌های برجسته برنگ زرد پررنگ بر آن بافته است و حاجیان از آن

پارچه عمامه می‌بستند. و در این عبارت تاریکی و روشنی صبح به شیر و شکر تشبیه شده است.

(۱۳)- پرده‌ای که عروس را در میان آن آرایش کنند (برهان) زیوری است که از نقده بریده بر سر می‌افشانند (حاشیه یو و نو).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۵۹

خود «۱» حوروشان فلک «۲» از سلک ثریا عقد آویز. صورت آرای ابداعش زرک «۳» زرین از نور، و عبیر مشکین از شب دیجور

به جبهه گیسوی دلبر فتنه خوی جهان پاشیده، و مشاطه اختراعش از پیاله طلای بیضا «۴» بر ابروی سلما «۵» ی هلال وسمه نور، و از

سیاهی شب کحلی «۶» سرمه بچشم شواهد «۷» سنین و شهر کشیده. مهر انور در محفل قدرتش گرد بالشی «۸» است دیبا، و

ماهروی زهره جبین ماه در انجمن شهود آثار جلالش شاهدیست زیبا. کف الخضیب «۹» از رنگ بخشی حنای عاطفتش همیشه در

خضاب است، و آرایشگر مکرمتش در طارمی چرخ چهارم «۱۰» نگار بند پنجه آفتاب. ازدواج آباء علوی «۱۱» با أمهات سفلی «۱۲»

از نتایج حکمت بالغه اوست، و اطفال موالید «۱۳» از مشیمه عدم، زاده صنعت کامله اوست. صورتگر صنع بدیعش بمصداق «و

صَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُورَكُم» «۱۴»، نقش‌بند هیولای «۱۵» ذکور و اناث است، و چهره‌پرداز فیض منیعش

- (۱) - ج خد بفتح اول، رخسار.
- (۲) - ستارگان.
- (۳) - زوروق و آن چیز است که زنان بر روی پاشند و داخل هر هفت باشد (برهان) ر ک ح ۷ ص ۲۵۷.
- (۴) - آفتاب و پیاله طلای بیضا، اضافه مشبه به است بمشبه.
- (۵) - سلمی، تعبیر از معشوقه:
- منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس
- (حافظ قزوینی ص ۱۸۱)
- (۶) - سرمه‌ای.
- (۷) - ج شاهد، معشوقه.
- (۸) - ر ک ح ۷ ص ۲۸
- (۹) - دست حنا بسته، از دو دست پروین. ستاره‌ای روشن است بر منبر ذات الکرسی و بعضی او را کوهان اشتر خوانند (التفهیم ص ۱۰۲)
- (۱۰) - فلک آفتاب.
- (۱۱) - سبعة سیاره
- (۱۲) - عناصر چهار گانه.
- (۱۳) - موالید سه گانه: حیوان، نبات، معادن.
- (۱۴) - و بنگاشت شما را پس نیکو کرد صورتهای شما را (از آیه ۶۶ سوره مؤمن)
- (۱۵) - آنچه قابل صورتست مطلقاً بدون آنکه بصورت معینی اختصاص داشته باشد (بحر الجواهر) قابل پذیرفتن هر صورت و در عین حال از صورت گونه جدا نبود، مقابل صورت.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۰
- برقع گشای نهفته رویان حجله عدم «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» «۱»، در قصر بی‌قصور هستی هیلاج و کدخدا «۲» ی جسم و روح را عقد ارتباط ازوست، و در غرفات مناظر وجود، اخلاط اربعه «۳» را حسن اختلاط ازو. و از لطف جسیمش دوشیزه نبات هر گیاهی نامزد کل زمینی است، و از فضل عمیمش دخت هر درختی بارور حمل میوه شیرینی. شمشادقدان اشجار را پیرایه رعونت «۴» ازو در بر است، و غنچه لبان شکوفه و ازهار را چادر سفید عصمت ازو در سر.
- شعر:
- ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم ز صلب اوفتد نطفه‌ای در شکم از آن قطره لؤلؤی لالا کند و زین صورتی سروبالا کند دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری؟ «۵» «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» «۶»
-
- (۱) - می‌آفریند شما را در شکمهای مادرانتان آفریدنی از پس آفریدنی در تاریکی‌های سه گانه (از آیه ۸ سوره زمر).
- (۲) - هیلاج و کدخدا در اصطلاح علم احکام نجوم دو دلیل است برای عمر مولود. برای شرح آن رجوع شود به (التفهیم ص ۵۱۹-۵۲۰) و تعلیقات چهار مقاله تألیف آقای دکتر معین ص ۲۸۴-۲۸۸.
- (۳) - صفرا، سودا، بلغم، خون.

(۴) - رعنائی.

(۵) - سعدی بوستان.

(۶) - پاکست خدایی که آفرید جفت‌ها را همه از آنچه می‌رویند زمین و از خودهاشان و از آنچه نمی‌دانند (آیه ۳۶ سوره یس).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۱

آرایش بر و دوش دوشیزگان فکر و زیور گردن و گوش غوانی معانی بکر، حلیه جلیه والا- و گوهر گرانهای نعت و منقبت جناب عالی نسب امی لقبی است که سرخ‌رویی کونین به غازه «۱» کاری مشاطه شفاعت اوست، و تکون عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیل حضرت مفترض‌الاطاعه اوست

بیت:

گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب اعنی نور پاک و نیر تابناک بهین فرزند مادر خاک و مهین سلیل دودمان افلاک، سید ولد آدم و انگشت نبوت را شریف‌ترین خاتم، «خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء علیه من الصلوات از کاهها و من التّحیات أنماها ما دام الاثنان زوجا و التیران یدوران حسیضا و أوجا» «۲»

و تحف «۳» تحیات صدق اتما «۴» و درر درود درّی نما، نثار دربار [۱] دراری «۵» اربعه «۶» فلک خلافت و ذراری «۷» طیبه اصلاّب رسالت باد، که عروسان عزّ و شان،

[۱] - ط، اضافه دارد، دربار (بضم دال).

(۱) - رک ح ۶ ص ۲۵۷

(۲) - خاتم پیمبران و سید گزیدگان، بر او باد از درودها پاکیزه‌تر آن و از سلام فرستادن بالنده‌تر آن چندانکه دو، جفت است (یعنی همیشه، زیرا زوجیت از دو جدا نیست و از اثنان شب و روز مقصود است) و مهر و ماه می‌گردند در پستی و بلندی.

(۳) - ج تحفه.

(۴) - منسوب بصدق، راست.

(۵) - ج دری بضم اول و تشدید دوم و سوم

(۶) - چهارگانه و از درای اربعه چهار خلیفه مقصود است.

(۷) - ج ذریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۲

ذات مقدّسشان را در عقد دوامند، و شوخ گیتی‌فروز ماه، در حرم‌سرای جلالشان کمینه کنیزی قمر سیما نام. پردگیان قصور ملکوت از قصور ادای خدمتشان در حجاب خجلت حجله نشینند، و آزاده مردان طریق تولّایشان مستوجب تزویج حور عین. زال زشت دنیا که أمّ الفسادی است فتنه‌زا، و «۱» [۱] شوهای است خانه‌برانداز هستی شوها [۲]، نفوس قدسیّه ایشان را مطلقه‌ایست بسه طلاق، و بیمن ایجاد وجود جوادشان عنبرچه «۲» گوهرنگار شب و آینه بلور صبح و دستبند سیمین ماه و طوق طلای شمس و جیقه زرین مشتری و شمس زرین آفتاب و کلل مکّلل اکلیل «۳» و برج و باره افلاک [۳] و کنیز و غلام زهره و بهرام «۴»، امّهات عنصری را حقّ الصّداق «۵»

و بعل غرض از صورت نگاری این لوحه دلگشا و چهره آرای این صفحه فرح بخشا که از حسن معنی طعنه زن لوح جبین خوبان دلکش‌وش، و از حروف و نقط رشک‌فرمای خط و خال رخسار حوران پریوش کش «۶» است، آنست که: چون وحدانیت مختصّ

ذات خداوند صمد است و فردائیت شایسته یگانه بی‌زوج و ولد «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (۷). قوام سلسله هستی به مناکحت «۸»

[۱]- یو، شومی است.

[۲]- ط، یو زاد. عت عبارت بین فتنه‌زا و نفوس ...

را ندارد.

[۳]- عت: فلک افلاک.

(۱)- ر ک ح ۷ ص ۵۴

(۲)- نوعی از زیور است که پرعبر کنند و بر گردن اندازند

(۳)- منزلی است از منازل قمر. و آن چهار ستاره است صف کشیده (رب).

(۴)- در این الفاظ اشارتی است بدانچه عروس را آماده سازند از پوشاک و پیرایه و خانه و کنیز و غلام و غیره.

(۵)- کابین، مهر.

(۶)- شهری به ماوراءالنهر نزدیک نخشب (برهان) که زیبا رویان را بدانجا نسبت دهند.

(۷)- آنکه نمی‌زاید و زاییده نمی‌شود و نیست او را هم‌تا کسی.

(۸)- زناشویی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۳

منوطست، و انعقاد سلک بقا به مزاجت مربوط، چنانکه آبا «۱» و امهات «۲» افراد «۳» و ازواج «۴» را ایجاب و قبول علت و معلول «۵» موجب حصول عقد ازدواجست، و نتایج صور موالید ثلاث «۶» در تولد مزاج به قابله ماده «۷» و ماده قابله «۸» محتاج اگر قوت باصره در آئینه خانه چشم در پس پرده زجاجی «۹» هم آغوش مردمک نمی‌شد، دیده به دیدار قره العین خویش روشن نمی‌کرد «۱۰»، و تا پریزاد مشکین نقاب شب درین کهن قصر نوآیین به همخوابگی ماه قرین نمی‌گشت، خلف الصدق صبح صادق «۱۱» را در کنار نمی‌گرفت. ما دام که قطره ابر نسانی در رحم صدف قرار نگیرد «۱۲» مریم «۱۳» را در شاهوار تولید نیابد و تا خورشید جهان‌نما از اوج سما به صخره صما «۱۴» نتابد، از صلب کان گوهر غلطان و از بدخشان لعل درخشان نراید. نهال نوخیز را بدون پیوند، در گرفتن

(۱)- سبعة سیاره.

(۲)- عناصر چهار گانه.

(۳)- صفت آباء از آن رو که هفت ستاره‌اند.

(۴)- صفت عناصر که زوجند.

(۵)- ایجاب و علیت از اوصاف آباء و قبول و معلولیت از صفت امهات، و نتیجه ابن تأثیر و تأثر پیدایش موالید سه گانه است.

(۶)- حیوان، نبات، معادن (بحر الجواهر)

(۷)- ماده‌ای که قبول کننده صورتست.

(۸)- استعداد قابلیت و محتمل است که از قابله ماده، صورت و از ماده قابله هیولی مقصود باشد.

(۹) - نام یکی از پرده‌های چشم و لطف تناسب آن با آینه خانه آشکار است.

(۱۰) - اشاره است بدانچه حکما گویند که بر اثر تقابل جسم عکسی از آن در دیده منطبق می‌شود.

(۱۱) - مقصود آنست که از اقتران شب و ماه روز پدید می‌گردد و زاییدن روز از شب در تداول شعرا و نویسندگان رائج است.

(۱۲) - افسانه‌ای که درباره پیدایش مروارید گفته‌اند.

(۱۳) - دریا و مر تاکید است.

(۱۴) - سنگ سخت رست (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۴

ثمره الفؤاد «۱» فواکه «۲» لطیف مقذور نیست، و بی‌فعل قوه مولده «۳»، نوباوگان حبوب «۴» از مکامن «۵» بطون خاک جلوه‌گر عرصه نمو و ظهور نه.

بناء علی هذه المعانی «۶»، در آنی که شاهد سراپای آن «۷» نهار، زلف پرتاب از زلف اللیل [۱] «۸» بر عارض مهر جهانتاب آویخته، و حسناء «۹» صبیح الوجه «۱۰» صباح بشکر خنده تنگ «۱۱» شکر را بشیر تباشیر «۱۲» آمیخته. شب دل‌فروزش چون روز جوانی به خرمی مزدوج «۱۳» و روز بهجت‌اندوزش بسان شب وصل خوبان به سعادت مبهج «۱۴». قبه خضرا «۱۵» در آراستگی طیره «۱۶» بخش چتر طاوس بود، و بسیط غبرا غیرت‌افزای حجله عروس. آفتاب خداوند بیت بود «۱۷»، و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا مشغول چنگ و چغانه. طالع از مناحس «۱۸» و مناقص دور بود و اوتاد اربعه «۱۹»

[۱] - ط زلف اللیل الیل.

(۱) - میوه دل.

(۲) - اجناس میوه‌ها (ر ب).

(۳) - مقصود قوای نامیه است

(۴) - ج حبه، دانه.

(۵) - ج مکمن. کمینگاه و مقصود دل خاک است.

(۶) - بنابراین، پس.

(۷) - کیفیتی که در زیبایی است و بتقریر در نمی‌آید (از برهان).

(۸) - ساعات شب که از روز گرفته شود (متأثر از آیه ۱۱۶ سوره هود).

(۹) - زیبا.

(۱۰) - نیکورو.

(۱۱) - یک لنگ بار خروار شکر (برهان) و تنگ شکر، نیز کنایه از دهانست

(۱۲) - اوائل صبح (ر ب). و رک ح ۳ ص ۹۰.

(۱۳) - قرین.

(۱۴) - شاد شده.

(۱۵) - آسمان.

(۱۶) - خجالت (برهان).

(۱۷)- در هیلاج خداوند نوبت بشب آفتاب است و بروز ماه و چون خورشید خداوند نوبت بود قمر کدخدا خواهد بود، رجوع شود به (حاشیه ۴ ص ۲۶۰ و به التفهیم ص ۵۱۹-۵۲۰ و تعلیقات چهار مقاله مصحح آقای دکتر معین ص ۴۲۸ به بعد).

(۱۸)- نامبارکیها (ر ب).

(۱۹)- طالع و غارب و وسط السماء وتد الارض. (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۱۳۲ و التفهیم ص ۲۰۶)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۵

اوتار «۱» چارتار «۲» سرور. ماه از هاله «۳» دایره می‌زد، عطارد قلم بدست گرفته خطبه می‌نوشت «۴». ناهید چنگ می‌نواخت «۵». خور هنگامه طرب گرم می‌کرد، و درخور بود.

بهرام برسم غلامان خدمت بجا می‌آورد، و جای آن داشت، و مشتری «۶» به عمامه زرین علاقه «۷» و درّاعه «۸» انور سر و بر آراسته صدر انجمن گشته. زحل برای نظاره در گوشه بام فلک رخت اقامت انداخته، چرخ از منطقه «۹» به تهیه اسباب سور کمر بسته، قیفاوس «۱۰» بزینت‌افزایی بزم، تاج زرین بر سر نهاده، و جبار «۱۱» دگنک «۱۲» بدست بمحفل آرایی ایستاده، دلفین «۱۳» خیک بر دوش گرفته از رود نیل فلک «۱۴» آب می‌کشید، و کواکب سحابی «۱۵» لنگ ابری بر کمر بسته با سبوی شفق از خم مینای سپهر تشنگان مجلس را آب می‌بخشید. عوا «۱۶» صلاهی سرور به ساکنان عرش در می‌داد، و زبانا «۱۷» زبان به ترانه می‌گشاد، و رأس «۱۸» سر بر آسمان می‌سود و ذنب «۱۸» عقده از دل

(۱)- تارها.

(۲)- چارتاره طنبور و هر سازی که بر آن چهار تار بندند (برهان).

(۳)- خرمن ماه و آن بشکل دایره است.

(۴)- عطارد را دبیر فلک نامند.

(۵)- ناهید را مطربه فلک نامند (از کنوز).

(۶)- مشتری را قاضی فلک و قاضی صدر ششم (آسمان ششم) نامند:

قاضی صدر ششم را طالع مسعود تو مقتدای فتوی صاحبقرانی آمدست.

سنائی

(۷)- آویزه.

(۸)- جامه (ر ب). جبه که پیش آن شکافته است (المنجد).

(۹)- منطقة الجوزاء رک ح ۴ ص ۱۰۳.

(۱۰)- صورت چهارم از صور شمالی، چون مردی با کلاه (التفهیم ص ۹۱) و آن را قیفاوس هم نوشته‌اند (حاشیه همان صفحه).

(۱۱)- صورت دوم از صور جنوبی، چون مردی است کمر شمشیر بسته (از التفهیم ص ۹۳) و بدست او عصایی است.

(۱۲)- عصا. (رسملی قاموس)

(۱۳)- رک ح ۳ ص ۱۰۵.

(۱۴)- بمناسبت رنگ نیلگون آسمان.

(۱۵)- پنج کوب است از گونه کاهکشان چون پاره ابر (التفهیم ص ۸۸).

(۱۶)- بانگ کننده، و صورت پنجم است از صور شمالی.

(۱۷)- رک ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۱۸) - ر ک ح ۱۱ ص ۱۰۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۶

می‌گشود و قلب «۱» دل از دست داده و مقدم و مؤخر «۲» از هجوم تماشاگران مقدم و مؤخر ایستاده. نهر «۳» رود می‌زد، و مجمره «۴» عود می‌سوخت. کف الخضیب «۵» کف می‌زد، و چنگ رومی «۶» دف. نسر طایر «۷» در موقع فارغ‌بالی واقع گشته، سفینه «۸» بادبان نشاط افراخته غراب «۹» از روی خفض جناح «۱۰» به طیاری «۱۱» خدمت پرداخته، راقص «۱۲» رقص می‌کرد، و جاثی علی رکتیه «۱۳» پای می‌کوفت. بنات النعش «۱۴» انتعاش می‌نمود، و قصعه المساکین «۱۵» ناز نعمت بر زرین کلاهان چرخ «۱۶» می‌پیمود. باطیه «۱۷» شربت می‌ساخت، و پروین «۱۸» عقد «۱۹» می‌بست، و شاه المذبح «۲۰» خودکشی می‌کرد

(۱) - ر ک ح ۱۳ ص ۱۰۵.

(۲) - مقدم و مؤخر فرغ اول یا عرقوه علیا و فرغ دوم یا عرقوه سفلی و آن منزل بیست و ششم و بیست و هفتم است از منازل قمر. (التفهیم و حاشیه آن ص ۱۱۳)

(۳) - صورت سوم از صور جنوبی و در او پیچ‌هاست (التفهیم ص ۹۳).

(۴) - صورت سیزدهم از صور جنوبی چون عود سوزی است (التفهیم ص ۹۴).

(۵) - ر ک ح ۹ ص ۲۵۹.

(۶) - لورا و آن صورت هشتم از صور شمالی است. (التفهیم ص ۹۲).

(۷) - ستاره روشن که بر پر عقابست (التفهیم ص ۱۰۳).

(۸) - ر ک ح ۹ ص ۱۰۳.

(۹) - کلاغ، صورت دهم است از صور جنوبی (التفهیم ص ۹۴).

(۱۰) - فروتنی.

(۱۱) - چستی، چالاکی (از ر ب).

(۱۲) - نام ستاره‌ایست که در دهان اژدهای فلک (تنین) واقع شده است (غیاث) و ر ک ح ۱۴ ص ۱۰۲.

(۱۳) - زانو زده، صورت هفتم است از صور شمالی (التفهیم ص ۹۲).

(۱۴) - هفتورنگ. هفت اورنگ. دب اکبر.

(۱۵) - ر ک ح ۵ ص ۱۰۱ و ح ۱ ص ۱۰۲.

(۱۶) - مقصود ستارگانست. چه زرین کلاه در لغت خورشید بود. و بمجاز بر ستارگان اطلاق شده.

(۱۷) - کاس، جام صورت نهم است از صور جنوبی (التفهیم ص ۹۴).

(۱۸) - ثریا و آن شش ستاره است یک بدیگر اندر خزیده مانند خوشه انگور و بر کوهان گاو است و عامه مردمان و خاصه شاعران ایشان بر آنند که پروین هفت ستاره است و آن گمانی است نه راست (التفهیم ص ۱۰۸).

(۱۹) - گردن بند، رشته مروارید (ر ب).

(۲۰) - گوسفند ذبح‌شده. ستاره‌ایست نزدیک سعد ذابح که منزل بیست و دوم است از منازل قمر و گویند سعد ذابح آن گوسفند را همی‌کشد (از التفهیم ص ۱۱۲).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۷

اسد «۱» از جبهه «۲» چارچشم «۳» نگاه بود، و سهم «۴» با اینکه تیر روی ترکش روشن فلک می‌بود از حسرت تماشا سهم آه «۵».

حامل رأس الغول «۶» با سر خدمت می‌کرد، و ذات الکرسی «۷» بدفع گزند عین الکمال «۸»، آیه الکرسی «۹» می‌خواند. مرأه المسلسله «۱۰» سلسله انداخته، و صلیب «۱۱» از ناز زَنار زرّین حمایل ساخته. ممسک الاعمّه «۱۲» را عنان صبر و توان از دست رفته، و سهیل «۱۳» اهل بزم را اهلا و سهلا گفته.

از بس آمیزش اضداد شیوع یافته، مهتاب خیط الکتان «۱۴» را فرش مهتابی «۱۵» فلک ساخته، و از بس که نزّهت سرای سپهر شایان تماشا گشته، تّین «۱۶» را نیز میل روپوش شده از قلب العقرب «۱۷» برقع انداخته. ثوابت با هم سیر می‌کردند، و سیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت ثابت می‌بودند. سپهر از کواکب با هزاران چشم، براه

(۱) - شیر نام برج پنجم.

(۲) - پیشانی (پیشانی شیر) نام منزل دهم است از منازل قمر

(۳) - بسیار مشتاق (لغد از آندراج).

(۴) - ر ک ح ۸ ص ۱۰۳.

(۵) - از جهت آنکه سهم چیزست دراز بی‌صورت. ر ک: (التفهیم ص ۹۲).

(۶) - صورت یازدهم است از صور شمالی چون مردیست ایستاده بر پای و بدست او سری است بریده سخت زشت (التفهیم ص ۹۲).

(۷) - خداوند کرسی، صورت دهم است از صور شمالی چون زنی نشسته بر تختی بر کردار منبر (التفهیم ص ۹۲).

(۸) - چشم زخم. (غیاث).

(۹) - معروف است و آن آیه ۲۵۶ سوره بقره است.

(۱۰) - زن به زنجیر بسته و آن را المرأة التي لم تر بعلا (زن که شوی ندیده است) نیز گویند. صورت بیستم است از صور شمالی (التفهیم ص ۹۳).

(۱۱) - ر ک ح ۱ ص ۱۰۳.

(۱۲) - ر ک ح ۸ ص ۱۰۲.

(۱۳) - ستاره معروف.

(۱۴) - سمکه، حوت، برج دوازدهم و آن همچو دو ماهی است دنبال یکی از دنبال دیگری آویخته برشته دراز (التفهیم ص ۹۱) و لطف تناسب با توجه به آنکه گویند مهتاب کتان را پاره می‌کند، به خوبی آشکار است.

(۱۵) - عمارتی بلند مسطح بی‌سقف ... که پیش ایوان یا در میان صحن سرای و باغ سازند ... (بهار عجم).

(۱۶) - صورت سوم از صور شمالی (التفهیم ص ۹۱).

(۱۷) - منزل هیجدهم است از منازل ماه (التفهیم ص ۱۱۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۸

تماشا می‌گشت، و خورشید اشرفی شاه‌جهانی «۱» نثار می‌نمود. قمر از اتّصال «۲» به نحوی زهره را تنگ در بغل گرفته بود که اگر ماه نو می‌شد، آغوش خالی نمی‌کرد، و سعد اصغر «۳» به نوعی با مشتری گرم نظربازی بود که اگر سالی می‌گذشت نظر از آن بر [۱] نمی‌گرفت. آسمان پنجه‌کش «۴» آفتاب را گرما گرم از تنور افق برآورده برای نهاری «۵» آماده ساخته، و فلک از دانه‌های کواکب تنقّلات [۲] زرافشان ریخته و پرداخته. آتشباز گردون موشک شهاب می‌انداخت و مهتابی «۶» ماه می‌سوخت، و انجمن آرای دوران بر طاق‌نمای اطباق سماوات از کهکشان چوب‌بندی کرده بمفاد «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ» «۷» از انجم

چراغان می افروخت.

لعبتگر جهان در پس پرده شب بازی لیل از صورت ماه عروسک بازی می کرد، و هندوی ملاعب شب از بیضه صبح، مرغ آتش خوار خور، بدر می آورد.

[۱]- ط، باز بر.

[۲]- ط، نقلات.

(۱)- منسوب به شاهجهان معروف (از کنوز).

(۲)- اتصال و انصراف با نگریستن ستارگان و بروج است به یکدیگر. چون دو کوکب به یکی برج باشند یا بدو برجی نگرند چون درجه‌های ایشان راست شوند و یکی عدد گردند متصل باشند ... و آنکه فلکش فروتر است او همی پیوندد بدان کوکب که فلکش برتر است ... و زینجهت قمر بر همه ستارگان همی پیوندد (الفهیم ص ۴۷۵).

(۳)- زهره (کنوز).

(۴)- نوعی نان برشته و نازک، قسمی نان گرده (لغد) و پنجه کش آفتاب اضافه تشبیهی است.

(۵)- ناشتایی (از برهان).

(۶)- یا پیاله مهتاب ظرفی که در آن مخلوط شوره و گوگرد ریخته و در عیدها و سورها آتش بر آن نهند، نوری چون ماهتاب دهد. و مهتابی ماه اضافه تشبیهی است.

(۷)- و هرآینه آراستیم آسمان فرودین را به چراغها (از آیه ۵ سوره ملک).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۶۹

لولی [۱] «۱» مهر چون ریسمان بازی خطوط مدارات را به نهایت می‌رسانید، از چنبر چرخ بدر می‌رفت «۲»، و مشعبد نیرنگ ساز فجر چون از بساط حقه بازی سپهر مهرهای سیمین نجوم را گم می‌کرد از تف مهر آتش سوزان و مجمر فروزان از زیر خرقة ظاهر می‌نمود گاهی زر خورشید را به شامی مغربی سپرده «۳» از جیب مصری افق بیرون می‌آورد «۴» و زمانی در چرخ و فلک سپهر گردان اطفال شوخ چشم اختران را بچرخ می‌انداخت. در عشرتکده خاک نیز باد و زان آب بر آتش دلها ریخته، و نسیم سحرگاهی رایحه روح و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته. گل از انبساط در پیرهن نمی‌گنجید و دهان غنچه از خنده بهم نمی‌آمد و چشم نرگس از شادی بخواب نمی‌رفت. گل مخملی در هر کل زمین فرش گشته و زنبق تردماغ نشسته. بنفشه از عشوہ بساعد تکیه کرده و یاسمن یأس از دل برده. گل از ناز [۲] بر نهالی خفته، و سوسن بصد زبان افسانه گفته. غنچه گل گل می‌شکفت و شبنم برای عقد «۵» روی گل در «۶» می‌سفت. حسن یوسف «۷» چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان «۸» بسان زلف عروسان دلاویز. صنوبر دل از دست داده و درخت آزاد به بندگی

[۱]- یو، لولو، و لؤلوی.

[۲]- چنین است در نسخ و مناسب گل ناز است.

(۱)- کولی و در اینجا مقصود بندباز است.

(۲)- بندبازان گاهی از روی ریسمان می‌روند و در پایان بازی حلقه‌ای از ریسمان ساخته از آن می‌گذرند (کنوز): لولی با پسر خود

ماجرای می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی ... چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن ... (عبید زاکانی رساله دلگشا) و در این جمله گردش آفتاب را در مدارات و غروب آن را به بندبازی و از چنبر خارج شدن تشبیه کرده.

(۳) - مقصود غروب است.

(۴) - طلوع آفتاب.

(۵) - رشته مروارید (ر ب).

(۶) - استعاره از قطره‌های شبنم.

(۷) - حاشیش گیاهی است مایل به سفیدی بدمزه مایل به شیرینی حار و بسیار تند ... سرخ‌کننده رنگ رخسار و مستعمل زنانست (تحفه).

(۸) - زلایف الملوک رک ح ۱۶ ص ۹۱.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۰

ایستاده. عرعر، شمشاد «۱» نواز بزم خاص بود، و سرو باصول فاخته ضرب «۲»، رقااص. چنار بدست افشانی برخاسته «۳» و بید معجون لیلی آسا خود را به طره مطرا «۴» آراسته. گل آتشین آتش می‌افروخت و لاله از سیاهی داغ، زغال سرخ می‌نمود، و صبا باد می‌زد و نسیم از برگهای شکوفه نقل می‌ریخت و نامیه «۵» از شاخچه گل شاخ نبات در انجمن چمن می‌چید.

گلبن از اوراق آتش برگ «۶» مهتا می‌کرد. عبهر نرگسی «۷» می‌پخت، قمری کوکو «۸» ترتیب می‌داد، و مرغ شباهنگ شامی «۸» می‌ساخت فاخته از بال خود فاختری «۹» می‌افکند و طاوس از شهر ملامع سایبان ملون می‌افراخت. طوطی طوطک «۱۰» می‌زد و بلبل بلبلان «۱۱» بلبلان «۱۲» می‌نواخت.

آواز هر بطی بربط خوش نوایی بود، و لحن هر مرغی بانگ عنقایی. سار مسرور

(۱) - بدون تردید نام آلت موسیقی است ولی در فرهنگها دیده نشد. در فیش‌های لغت‌نامه دهخدا یادداشتی از نزهة القلوب موجود است بدین شرح: شمشاد معروفست چوبش بعمارتها بکار برند و بتخصیص ساز از آن سازند بدین ترتیب ممکن است تار شمشادی را مجازا شمشاد گفته باشند.

(۲) - مؤلف برهان در توضیح اصول فاخته نویسد: نام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آن را فاخته ضرب هم خوانند و نام صوتی هم هست.

(۳) - تشبیه برگ چنار به پنجه متداول است.

(۴) - آمیخته بیوی خوش (از ر ب).

(۵) - شاخ انگور خوشه‌دار (ر ب) و قوه نامیه. نیرویی که نباتات را رشد می‌دهد.

(۶) - آتش که اسفناج یا برگ چغندر سبزی آنست. و آتش رشته را نیز گویند (لغد).

(۷) - نام خورشی است که از زرده تخم مرغ و پیاز سازند (حاشیه برهان) و عبهر نرگس است.

(۸) - غذای معروف

(۹) - چنین است در نسخ و معنی مناسب برای آن دیده نشد شاید فاختی است که نساخ آن را تحریف کرده‌اند و فاختی قسمی خز است که در شوش سازند. (یادداشت‌های لغتنامه نقل از ابن بیطار در کلمه خلاف). و رجوع به ذیل القوامیس دزی شود

(۱۰) - نام سازيست و در عرف الغوزه خوانند (لغد).

(۱۱) - به + لبان.

(۱۲) - نو، بلسان و معنی معلوم نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۱

بود و حباری محبور «۱». خروس در خروش، و ترنگ «۲» به ترانه و ترنگ «۳» در جوش. صوت غراب همه قول زاغ «۴» بود، و نوای چکاوک شورافکن عرصه باغ. تسجاع «۱» «۵» بلابل «۶» رفع بلابل «۷» می کرد، و عندله «۸» عنادل «۹» عناء دل می برد، و شعله آواز عودنوازان قماری «۱۰»، آتش بجان عود قماری «۱۱» می انداخت، و غلغل مینا غلغله بر چرخ مینا رنگ می افکند از فرط میمنت جغد به لباس همای جلوه گر بود، و از اقبال همایون همای «۱۲» را پیراهن سعیدی «۱۳» سعادت دربر. عروسک «۱۴» بسان عروسان تتاری بر بالش پر تکیه کرده، و لک لک با لک لک «۱۵» سرور، لک الحمد «۱۶» فلک الحمد گویان پا به استراحت دراز نموده کبک بزبان دری بر فلک نوا خوانی می کرد، و هدهد کلاه نشاط بر هوا می انداخت. کوه قبای سنگین خارا «۱۷» در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر زده تیغ بازی می کرد، و چشمه سار لباس موجی آبگون پوشیده از آبشار رود «۱۸» می زد، و ماوراءالنهر «۱۹» می خواند. در چهار رکن جهان قانون خرمی ساز «۲۰» بود و در پنج گاه «۲۱» در جهات

(۱) - شاد شده.

(۲) - تذرو (برهان).

(۳) - رک ح ۱۳ ص ۱۱۱

(۴) - نام آهنگی از موسیقی (از برهان).

(۵) - رک ح ۲ ص ۱۳۵.

(۶) - ج بلبل.

(۷) - سختی اندوه و وسوسه (ر ب).

(۸) - بانگ (ر ب).

(۹) - ج عندلیب، هزار دستان (ر ب).

(۱۰) - ج قمریه (قمری). (ر ب).

(۱۱) - عود منسوب به قمار و قمار موضعی است بهند (معجم البلدان).

(۱۲) - مرغ معروف و در کنوز آمده است: نام پارچه سفیدیست، ولی در فرهنگها دیده نشد.

(۱۳) - نوعی پارچه (کنوز)

(۱۴) - نام پرنده ایست که شبها بیدار باشد و بانگ کند (برهان).

(۱۵) - فریاد (لغد)

(۱۶) - تراست ستایش.

(۱۷) - نوعی بافته ابریشمی (برهان) و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، سنگ سخت، و نیز نام آهنگی است (لغد).

(۱۸) - سازيست معروف و نیز بمعنی رودخانه ایهامی دارد.

(۱۹) - نام آهنگی است.

(۲۰) - در الفاظ رکن، قانون، ساز، لطف تناسب آشکار است.

(۲۱) - پنج نوبت، و نیز پنج گاه نام آهنگی است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۲

سته هفت اقلیم، ارغنون سرور بلندآواز. از کمال «۱» غنا هر فقیری در حصار دوران شادروان «۲» مروارید افراخته، و از اوج نوا هر بینوایی در تخت طاقدیس «۳» جهان آیین جمشیدی و سرود خسروانی «۴» ساز داده. نغمه رهاوی «۴» رهایی ده دلها از نقار غم، و از شد [۱] «۵» شادی، شام حجاز «۴» و عراق نوروز عرب و عجم. مخالفین «۶» نامؤالف «۴» در آشکار «۴» و نهفت «۴» مغلوب «۴» ناله شب و آه سحر، و خارج آهنگان مقام راستی مویه «۴» کنان در دایره حیرت محیر «۴» کوچک و بزرگ صفاهان [۲] «۷» و تاجیک و ترک «۸» نیشابور «۴» را بیاتا و نهارا «۹» از فرخ روزی «۱۰» بر شهناز «۴» و تهی مغزان کله خشک، طنبور آسا به ناخن حسرت چنگ زن سینه محنت دمساز. اوج و حضيض نغمات زیر و بم بود، و چنگ نشاط پرده در غم، گوشه «۴» نشینان فیلی «۱۱» و نهاوند «۴»

[۱]- ط، شدت.

[۲]- یو صفهان.

(۱)- فرط، نهایت، و مؤلف کنوز نویسد نام گوشه‌ایست از موسیقی.

(۲)- پرده بزرگی را گویند مانند شامیانه و سرپرده که در پیش در خانه ایوان ملوک و سلاطین بکشدند. و نیز شادروان مروارید نام لحن دوازدهم است از سی لحن باربد (برهان).

(۳)- طاق مانند و نیز نام تخت خسرو پرویز (برهان) و اضافه تشبیهی است.

(۴)- نام آهنگی است (لغد).

(۵)- بلند و پست کردن نغمه تا وقتی که موافق مدعا راست شود (از برهان).

(۶)- مخالف، نام آهنگی است (لغد) شعبه اول مقام عراق (کنوز).

(۷)- صفاهانک نام آهنگی است (لغد).

(۸)- شعبه دوم مقام صفاهان (کنوز).

(۹)- شب و روز، و بیات نام آهنگی است.

(۱۰)- فرخ روز نام آهنگی است (لغد).

(۱۱)- دهی است نزدیک خرم شهر و دهی است نزدیک مویزه و خرم آباد لرستان را خرم آباد فیلی می گفتند شاید بخاطر نزدیک بودن آن بدین قریه و برای امتیاز از خرم آباد شهنسوار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۳

بسان عشاق «۱» وصال دیده، ترانه‌پرداز زمزمه «۱» سرور، و زنگوله «۱» بندان زابل «۱» و نیریز «۱» از دولت کبرای شاه خسروانی «۱» مقام، همدم بهجت و حبور. از شور «۱» سماع، سامعه در حصار صماخ، سرگرم سماع و وجد، و حدی «۲» خوانی سرودسرایان دلکش، رقص افکن دل‌های لیلی و شان بسته «۱» نگار «۱» وادی حجاز «۱» و نجد.

نغمه سلمک «۳» بسماک «۴» و سمک «۵» و نوای ماهور [۱] «۱» و گردونیه «۶» به هور «۷» گردون می‌رسید، و عشر «۸» عشر «۸» آن هنگامه، و مقام عشیران «۱» آن هنگام [۱] را «۲» در دوگاه «۱» ازل و ابد گوش زمانه نشنیده و نخواهد شنید.

خون در رگ تاک در جوش بود و پیاله با دختر رز «۹» هم آغوش. ایاغ «۱۰» از دست رفته و سبو بسر غلطیده [۳]. لراقمه [۴]:

ز جوش خرمی کاندلر جهان بود زمین را نازها بر آسمان بود در سلک نکاح مرتبط و در سمط «۱۱» عقد دوام منخرط «۱۲» ساخت فلان بالقابه.

[۱]- یو، باهور.

[۲]- عت، از، و مقام تا اینجا را ندارد.

[۳]- ط، اضافه دارد: باده در خم فلاطون نشین بود صاف ضمیر صراحی در کف ساق بلقیس مساق شراب انه صرح ممرد من قواریر.

[۴]- ط نو، ندارد. ط، بیت

(۱)- نام آهنگی است (لغد) .. و در آن ایهامی است بمعنی مشهور آن.

(۲)- آوازی که برای شتران خوانند تا تیز روند

(۳)- نام آوازه‌ایست از جمله شش آوازه موسیقی (برهان).

(۴)- ر ک ح ۵ ص ۱۰۲

(۵)- برج حوت.

(۶)- چنین است در نسخ و صحیح آن گردانیه است و آن نام آهنگی است.

(۷)- آفتاب.

(۸)- ده یک (ر ب).

(۹)- شراب (برهان).

(۱۰)- کاسه و پیاله شراب خوری (برهان).

(۱۱)- رشته.

(۱۲)- ملترم (نف).

در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افاغنه ابدالی از آن سرزمین

در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افاغنه ابدالی از آن سرزمین

«کذلک یفعل الله بالظالمین». سه روز بعد از نوروز [۱] فیروز تنگوزئیل «۱» مطابق سال هزار و صد و چهل و سه که قهرمان طبیعت بعزم تسخیر خطّه خاک احتفال «۲» جنود نموده، مبارزان شاخساران بشکستن شاخ شیخ پیران [۲] دی به شاخشانه «۳» از جا در آمدند، و نوخاستگان ز بیع [۳] «۴» ربیع «۵» ربیعه «۶» شکوفه بر سر و درع «۷» ریعان «۸» در بر کرده از سه برگه «۹» سپر و شش پر «۱۰»، و از سبزه نوخیز دشنه و خنجر برگرفتند. سرور گردن فراز سرو بخصم افکنی قد علم کرده رایت سربلندی در عرصه گلشن برافراخت، و قوّت نامیه به معارضه اهل خلاف «۱۱» پیکان برگ بید «۱۲» تند کرده مفسدان شنارانگیز «۱۳» شتا «۱۴» را که از خارخسک «۱۵» خار و خسک «۱۶» بر سر راه سپاه بهار افشانده

[۱]- ط، بعد از نوروز سه روز از

[۲]- یو، شران. عت، سران ولی.

[۳]- عت، ط، ربیع.

(۱)- سال خوگ.

- (۲) - گردآوری (از رب).
 (۳) - تهدید کردن و ترسانیدن (برهان).
 (۴) - عربده جو (رب).
 (۵) - بهار.
 (۶) - خود (رب).
 (۷) - زره.
 (۸) - اول هر چیزی و بهتر آن (رب). شادابی.
 (۹) - یونجه (نف).
 (۱۰) - نوعی گرز آهنین شش پهلوی (نف).
 (۱۱) - مخالفت و در آن ایهامی است به معنی دیگر آن، بید.
 (۱۲) - رک ح ۱۳ ص ۴۰.
 (۱۳) - عیب، عار، بدی (رب).
 (۱۴) - زمستان.
 (۱۵) - خاری سه پهلوی (برهان).
 (۱۶) - خارهای سه گوشه را گویند که از آهن سازند و در سر راه دشمن گذارند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۵

بودند، از کشور جهان برانداخت، و فریدون فروردین، شکست بر لشکر بهمن افکنده سرکشان شباط «۱» را که در ساحت چمن بخرط «۲» قتاد «۳» دست بر آورده بودند، از شوک شوکت برداخت. هر گلبرگی وردآسا «۴» ورید «۵» گربه بید «۶» گرفت، و زمانه از تیغ هلالی پادشاه بر اعدا، هلال شهر «أربیع کجماد البوس» «۷» آشکارا کرد.

داور خورشید افسر باقتضای قوه غضبیه و ملکه «۸» حمیت و عصیت از غایت غیظ و غرم «۹»، عزم تسخیر هرات نموده در پانزدهم رمضان از ارض فلک فیضان «۱۰» «۱۱» شقه گشای رایات مهر و مضان [۱] «۱۲» گشته با ازدحام [۲] شدید الاقتحام «۱۳» وارد «جام» و «ابو طالب خان لالوی [۳]» را با «عبد المطلب خان» برادرش که در آن اوان حاکم «نون» و در حواشی مملکت نسخه سوء عقیدت را حاکی متون می بودند، چون بخت بی مایه برگشته، و پیمان پر گشته بود در منزل جام جام هلاک از دم تیغ یاسا «۱۴» تجریع «۱۵»

[۱] - عت، نو، مضان.

[۲] - ط، بازدهام.

[۳] - عت، ط، الالوئی.

- (۱) - بلغت رومی نام ماه آخر زمستان (برهان).
 (۲) - دست مالیدن بر درخت تا برگ آن بریزد (رب).
 (۳) - درختی است سخت خارناک (رب).
 (۴) - شیر بیشه و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن (گل).
 (۵) - رگ گردن.

- (۶) - بید مشک یا نوعی بیدمشک (برهان).
- (۷) - این جمله در نسخ مغلو ط و مشوش است: یو، اربع کجمادی البنوس به تشدید نون. ط، کجاوی البوس، و تصحیح قیاسی است و جماد، سال بی باران است.
- (۸) - کیفیتی است نفسانی که در نفس پدید آید و بر اثر ممارست در آن رسوخ کند چنانکه بزودی زوال نیابد، و اگر زود گذر بود آن را حال گویند (تعریفات).
- (۹) - خشم (برهان).
- (۱۰) - بسیاری آب (ر ب). بخششده. عطا، جود (نف)
- (۱۱) - پارچه‌ای که در سر علم بندند. (نف) و رک ح ۱۶ ص ۱۵.
- (۱۲) - درخشیدن برق بی آنکه پراکنده گردد در ابر (ر ب) درخشنده و مهر و مضان، اضافه تشبیهی است.
- (۱۳) - به ناگاه در آمدن به جایی (ر ب)
- (۱۴) - در ترکی جغتایی: سزا، قصاص ... مغولی قاعده: قانون (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).
- (۱۵) - فرو خوراندن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۶

کردند. مرغ دو برادران [۱] «۱» پیکر آن دو برادر صید شاهین اجل و گیاه آن وادی از خون ایشان به دم الأخوین «۲» بدل شد. «إنّ الهزلیل إذا شبع مات» «۳». و در رابع «۴» شهر سؤال محل موسوم به «نقره» «۵» چون جرم فلک سیمگون مقرّ افواج زرین کمر، و نقره «۶» رقاب «۷» و طلای «۸» گردنکشان مضروب مضارب «۹» پولاد سنجان «۱۰» آهنین جگر گشته از هر طرف اعداد در فضای نقره مانند طلا «۱۱» صید شیران بی آهو «۱۲» شدند.

از آتش تیز تیر و سنان و برق سیوف جانستان، قلب در قالب افاغنه هری «۱۳» هری «۱۴» گردید، و ساحت پهن دشت فراخ از وجود مبارزان و مخاصمان مطار «۱۵» بزاه «۱۶» و فراخ «۱۷» شد «۱۸»

[۱] - یو، و برادران.

- (۱) - مرغی است شکاری کوچکتر از عقاب (برهان) و مرغ دو برادران پیکر، اضافه تشبیهی است
- (۲) - خون سیاوشان، صمغی است سرخ مایل به بنفشی ... و گویند عصاره گیاه سرخی است (تحفه)
- (۳) - همانا لاغر چون سیر شود بمیرد، برای کسی مثل زنند که بی نیاز شود سپس بر مردمان تکبر کند (مجمع الامثال)
- (۴) - چهارم.
- (۵) - در افغانستان است نزدیک تخت صفر.
- (۶) - مغاچه بالای پس کردن (ر ب).
- (۷) - ج رقبه بفتح اول و دوم، گردن.
- (۸) - ج طلیه بضم اول و فتح سوم، گردن و بیخ آن (ر ب).
- (۹) - ج مضرب بفتح اول و سوم، شمشیر (ر ب).
- (۱۰) - ج پولاد سنج، دلاور، مبارز، اسلحه دار (برهان).
- (۱۱) - بچه گاو و گوسفند، بچه آهو وقت زاییدن (ر ب).

(۱۲) - عیب.

(۱۳) - هرات.

(۱۴) - ترسان، از جای در آینده (از برهان) و ممکن است هری (گوشت نیک پخته) باشد.

(۱۵) - جای پرواز.

(۱۶) - ج باز (ر ب).

(۱۷) - ج فرخ جوجه (ر ب).

(۱۸) - بمناسبت کثرت کشته‌ها

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۷

از سطوت شیرافکنان، گاو بهیمه ثور «۱» در مرتع سبز فلک سراسیمه گشت، و میش کمیش [۱] «۲» جدی «۳» «اطرقی [۲] و میشی» «۴» گویان به برج بره «۵» گریخت، و عرصه صحرای وسیعه، صفت «و شیعه فیها ذئاب [۳] و نقد» «۶» گرفت، و هامون از کثرت غنائم «۷» اغنام «۸» لبالب «۹» لبالب گردید، و جهان در سیاهی نور «۱۰» چون نور «۱۱» در سیاهی دیده مستغرق آمد، و چرخ از انجم بر کوسپندان آن کو «۱۲» سپند سوخت. [۴]

روز سؤم بحکم والا- جیوش جوشن پوش توسن خوشخرام را حزام «۱۳» حزم بر حیزوم «۱۴» بسته معرکه حرب آراستند، «ذو الفقار خان ابدالی» «۱۵» والی هرات نیز اظهار جوهر جلادت را از غلاف «۱۶» و بمیدان مصاف بر آمده «جاء بشرّ وعر بالقض و القضيض» «۱۷»

[۱] - نو، ط، کمیش السیر.

[۲] - یو، اطوقی.

[۳] - یو، ذناب.

[۴] - عت، آموخت

(۱) - مقصود برج ثور است

(۲) - تیزرو (ر ب).

(۳) - بزغاله. و نام برج دهم.

(۴) - طرق زدن پشم است به چکش و میش آمیختن موی است با پشم و این مثل را برای کسی زنند که در گفتار خود صواب و خطا را بیامیزد (مجمع الامثال).

(۵) - نام برج اول.

(۶) - آغلی است که در آن گرگان و گوسفندان خرد است. برای جایی مثل زنند که در آن ستمکاران و ناتوانانند و پناهی بدانجا نیست.

(مجمع الامثال).

(۷) - ج غنیمه.

(۸) - ج غنم، گوسفند.

(۹) - با بانگ و آواز (از ر ب)،

(۱۰) - ج نوار بفتح اول، گاو ماده که از کشن گریزد (ر ب).

(۱۱) - روشنایی، روشنی چشم.

(۱۲) - کوی، محله.

(۱۳) - تنگ ستور (ر ب).

(۱۴) - میانه سینه که جای تنگ بستن بود (ر ب).

(۱۵) - ظاهرا وی همانست که در حواشی و توضیحات مجمل التواریخ گلستانه (ص ۳۶۰) بنام ذو الفقار خان مشهور بدیوانه یاد شده است.

(۱۶) - چنین است در نسخ و چنانکه معلوم است جمله‌ای از این عبارت سقط شده.

(۱۷) - دو مثل است که در پی یکدیگر آورده وعر، دشوار بود و قُصّ سنگریزه خرد است و قضیض سنگریزه بزرگ و جاء بالقض و القضیض، یعنی: آورد بزرگ و کوچک را (از مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۸

قوارع «۱» مدافع «۲» از قوارع فرقان «۳» جنگ بقرع باب «۴» مقارعت «۵» در اوّل کار [۱] آخر «القارعة» «۶» را به آواز بلند بر اعدا فروخواند، و توپهای آتشین نفس، به قراءت آیت «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» «۷» خروش برکشید. پس دلیران پای دلاوری پیش نهاده تنوره حرب را به نائره سیف و سنان تفتان، و آسیای رزم را به تنوره خون گردان ساختند.

نسیم از شمیم کاکل کلالة «۸» رمح «۹» و طره پرخم پرچم عالیّه «۱۰»، غالیه‌سایی میدان جدال می‌کرد، و کمان به هم‌زبانی سفیر [۲] سوار «۱۱». از هر گوشه بگوش دشمنان پیام اجل می‌رسانید [۳]. تیر دل‌دوز در دل‌آزاری دست ردّ بر سینه دور و نزدیک نمی‌گذاشت، و نیزه بلند در طعن کم‌فرستان «۱۲» کوتاهی روا نمی‌داشت. دهان تفنگ از غلوله «۱۳» تفو بر روی خصم عهدشکن می‌افکند، و زبان شمشیر تیز به حدّت تمام سرزنش اعدای پیمان گسل می‌نمود. یلان خون‌آشام تا هنگام شام با آن گروه غدار «أشام من قدار» «۱۴» مشغول کارزار گشته و بر ایشان کار، زار ساخته [۴]. هنگامی که خسرو شرقی

[۱] - نو، ندارد.

[۲] - یو، سفر.

[۳] - ط، می‌رسانیدی

[۴] - ط، نموده

(۱) - ج قارعة، زیان (از ر ب).

(۲) - ج مدفع، توپ (ر ب).

(۳) - قوارع القرآن، آیتهاست که خواننده آن از شر دیو و پری محفوظ باشد. گویا شیطان را رد می‌کند (ر ب).

(۴) - کوفتن در.

(۵) - واکوفتن دلیران بعضی مر بعض را (ر ب).

(۶) - مقصود آیه آخر سوره القارعه است: وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ نَارٌ حَامِيَةٌ (چه می‌دانی که آن چیست؟ آتشی به غایت سوزنده).

(۷) - همانا ما آماده کردیم برای ستمکاران آتشی را (از آیه ۱۸ سوره کهف).

(۸) - موی پیچیده.

و مقصود از کاکل کلاله رمح، پرچمی است که بر گردن نیزه بسته است.

(۹) - نیزه.

(۱۰) - بلند و در آن ایهامی است بمعنی اسمی آن، نوک نیزه.

(۱۱) - دهان تیر (برهان).

(۱۲) - ج کم فرصت، قابوطلب، فرصت طلب (آندراج. بهار عجم).

(۱۳) - گلوله.

(۱۴) - بدفال‌تر از قدار بن سالف که شتر صالح را پی کرد (رک رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۷۹

شرق «۱» عازم غرب «۲» و غرب «۳» سیوف «۴» مبارزان، فلول [۱] «۵» از طعن و ضرب شد، رایت انصراف افراختند، و از اتفاقات برجی در سر نهر در خارج اردو بحکم معلی «۶» احداث یافته بود، آن حضرت بعد از وصول بمعسکر «۷» فلک کوبه، برای تفرّج اردو بآن برج بلند اساس بر آمده [۲] بوجود صلابت نمود آن را نمونه برج اسد ساختند. بعد از آنکه غشاء «۸» عشاء «۹» پرده دیده اولو الأبصار «۱۰» گشت و طایفه‌ای «۱۱» از شب گذشت آن طایفه زشت، طائفه حول الاحتيال «۱۲» در آن لیل مردن «۱۳» مردن [۳] را بر خود لازم و همت را به شیخون جازم ساخته، از میان نهر شکسته [۴] که باردوی گردون شکوه پیوسته بود با فتیله‌های آتش فشان، مانند خیل نجوم از رود کهکشان «۱۴»، ظاهر گشته، جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی نمودند. خدیو شیردل که شیر فلک در برج سپهر از مهابتش زهره می‌باخت، با چند تن از خاصان که در آن هنگام در موقف خدمت حاضر بودند، به مدافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را ببرج آتشی «۱۵» منقلب ساختند، و طلایه‌داران «۱۶» زحل «۱۷» شکل و گز کچیان «۱۸» مریخ فعل

[۱] - ط، فلول و بلول.

[۲] - ط، ندارد.

[۳] - ط، المردن.

[۴] - یو، جمله از میان ... ندارد.

(۱) - آفتاب (رب).

(۲) - مغرب.

(۳) - تیزی تیغ (رب).

(۴) - ج سیف، شمشیر.

(۵) - رخنه‌دار، بدین معنی قلیل است و فلول جمع فل است، هم بمعنی فلیل.

(۶) - بلند، عالی.

(۷) - لشکرگاه.

(۸) - پوشش (رب).

(۹) - اول تاریکی شبانگاه که ما بین مغرب و عتمه باشد (رب).

(۱۰) - خداوندان بینایی.

(۱۱) - پاره‌ای، اندکی.

(۱۲) - گردنده پیرامن حیل‌گری.

(۱۳) - تاریک (ر ب).

(۱۴) - تشبیه کهکشان برود از جهت امتداد و تراکم و تنگ بودن آن در جای جای.

(۱۵) - برجهای گرم و خشک. در احکام نجوم برای هر برجی طبعی قائلند و برجهای آتشی: حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس، دلو است (ر ک التفهیم ص ۳۱۶ به بعد).

(۱۶) - ج طلایه‌دار: دیده‌بان (لغد).

(۱۷) - از آن جهت که در احکام نجوم زحل بر بستگی و شدت دلالت دارد و مریخ بر خصومت و جنگ.

(۱۸) - از گزک - نوبت + چی - نوبت چی

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۰

نیز با تیغ بر آن فوج تیره روز زور آور شده در آن شب بتیغ جگر شکوف و رمح زهره شکاف اکثر را ناف «۱» سینه تا ناف چاک کردند، و آن فرقه پیشانی «۲» که انف الاعداء «۳» بودند، چون جبین بخت را معفر «۴» و پای ستیز «۵» را از دست [۱] «۶» مسلوب «۷» دیدند، سرگشته و بی‌دست‌وپا گشته روی بتافتند «إِنَّ أَخَا الْخِلَاطِ اعْشَى بِاللَّيْلِ» «۸» از آنجا که همت آسمان وسعت بتضییق حال سگان قلعه مقصور بود بعد از چند روز فوجی از دلاوران را به محارست «۹» «نقره» «۱۰» مأمور ساخته موکب والا بجانب پل «مالان» والان «۱۱» گرفت. چون هری‌رود «۱۲» طغیان داشت ثنی «۱۳» عنان بطرف «زنده» [۲] جان «۱۴» فرموده از افاغنه آنجا بر زنده جانی ابقا نکردند، و جمعی از رؤساء زنده را از مرحله زندگی دور ساختند، و از آنجا منزل «ده نو» مقام [۳] که پهلوانان نو گشته، افاغنه سیاهی سپاهی [۴] را چون سرمه بنظر درآورده «۱۵» از عین جهل تصور فوجی از قراول کرده به سرداری رأس «۱۶» و دمداری «۱۷» ذنب «۱۸» قلب «۱۹» آرا شدند. خاقان عالیشان فی الحال

[۱] - یو، دست.

[۲] - یو، زندجان

[۳] - یو، بمقام.

[۴] - ط، سیاه

(۱) - وسط (برهان).

(۲) - قوت، صلابت (برهان) و در اینجا بمعنی صفت بکار رفته.

(۳) - سخت‌ترین دشمنان (از ر ب).

(۴) - خاک‌آلوده (ر ب).

(۵) - پای ستیز، قوت و قرار.

(۶) - از اختیار، از تملک.

(۷) - ربوده.

(۸) - خلط کسی است که شتر خود را به شتر دیگران آمیزد تا حق خدا را ندهد و اعشی کسی است که به شب نیند و این مثل را در حق خائن دغل کار زنند (مجمع الامثال).

(۹) - نگاهبانی.

(۱۰) - رک ح ۵ ص ۲۷۶

(۱۱) - در حواشی متمایل معنی شده، ولی مأخذی برای آن نیافتیم

(۱۲) - رک ح ۲۰ ص ۱۹۷.

(۱۳) - بازگرداندن.

(۱۴) - محلی است بافغانستان بین غوریان و شمس آباد.

(۱۵) - ناچیز شمردند.

(۱۶) - سر، و رک ح ۱۱ ص ۱۰۵

(۱۷) - دم‌دار. ساقه. دنباله کش لشکر (برهان).

(۱۸) - دنب، دم و رک ح ۱۱ ص ۱۰۵

(۱۹) - قلب لشکر، وسط لشکر اصطلاح نظامی و رک ح ۱۳ ص ۱۰۵.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۱

بر حسن طالع آفرین خوان برخش «۱» کوه برخش «۲» برآمده با دژی «۳» درخش آسای «۴» درّی «۵» درخش «۶»، آذرخش افکن «۷» دل‌های مخاصمان گردیدند [۱]، و از عون «۸» الهی بر ارغون «۹» پولادسم، ارغون «۱۰» رزم و چنگ جنگ را بر آهنگ خصم افکنی تیز آهنگ ساختند، و بمضرب مضارب و زخمهای کاری زخمه زن تار اوتار «۱۱» و شرایین «۱۲» خصم شرّ آیین گشته با تیغ کج و نیزه راست به مخالف نوازی پرداختند.

تنیزه «۱۳» دشت، بنیزه و سنان جانستان لاله‌ستان گشت، و بانگ [۲] تبیره «۱۴» و رویینه خم «۱۵»، از خم رویین فلک «۱۶» درگذشت. مخالفان به اندک کز و فرّ «۱۷» گسسته و میان شکسته با بخت جاشر «۱۸» خاسر «۱۹» و حاسر [۳] «۲۰» از سهم [۴] تیر سه‌پر سپر انداخته بی تیغ و بی سپر پی سپر فلوات «۲۱» فرار گشته رخ بخون برآکنده، پراکنده و از بیم سیوف مسلّه [۵] «۲۲» خود را به نهور «۲۳» مسلسلّه «۲۴» در افکندند.

[۱] - یو، کردند.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - ط، حاسیر.

[۴] - ط، و از سهم.

[۵] - نو، مسلسلّه.

(۱) - به + رخش - اسب (برهان) و نام اسب رستم.

(۲) - پشت اسب (برهان).

(۳) - شمشیر بسیار آب (ر ب).

(۴) - برق.

(۵) - روشن (ر ب).

(۶) - فروغ (برهان).

(۷) - صاعقه.

(۸) - یاری.

(۹) - اسب تند و تیز (برهان).

(۱۰) - مخفف ارغنون (برهان) ارغون رزم و چنگ جنگ اضافه تشبیهی است.

(۱۱) - ر ک ح ۱۱ ص ۸۸.

(۱۲) - ج شریان.

(۱۳) - طرف و دامن (برهان).

(۱۴) - دهل (برهان).

(۱۵) - رویین خم، کوس و نقاره بزرگ (برهان).

(۱۶) - آسمان.

(۱۷) - حمله و گریز.

(۱۸) - دور مانده (از ر ب).

(۱۹) - زیانمند.

(۲۰) - دریغ خورده، لیکن بدین معنی حسیر است نه حاسر.

(۲۱) - ج فلات، دشت بی آب و گیاه (ر ب).

(۲۲) - کشیده.

(۲۳) - ج نهر، جوی (ر ب).

(۲۴) - در هم پیوسته (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۲

فوجی کثیر از آن خاکساران از راه آب، سبکتر از باد، بسوی آتش شتافته از سیب «۱» آبدار میل نار کرده «۲» شمع عمر خود را از خاموش «۳» خاموش ساختند، و جمعی به صماته «۴» ساطعه «۵» ناوک و سکاته «۶» قاطعه بیلک «۱» «۷» و بلالک «۲» «۸» از ادعای هستی «۳» خاموش گشتند. مبارزان تا پشت حصار و پای قلعه به سر افشانی دست یازیده و جاده را از حداد «۹» حاده «۱۰» چون عرق «۱۱» مبضوع «۴» «۱۲» خون‌پالا نمودند. گویا از بدن قلعه و پای حصار با مشراط «۱۳» بلارک «۱۴» رگ اکحل «۱۵» و صافن «۱۶»، گشاده گشت و از اعداء خبیث العرق «۵» «۱۷» مابقی «۱۸»، فال بر اعتدال «۱۹» خویش زده با سلیق «۲۰» انسان العین «۲۱» از عین حسرت گشودند، «ذَلِکَ بِأَنَّ الدِّینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ» «۲۲»

[۱] - ط، سلک.

[۲] - ط، بلارک.

[۳] - یو، مستی.

[۴] - عت مضبوع. ظ، منصوع.

[۵] - یو، الرق.

(۱) - روش آب (ر ب). رفتگاه آب.

- (۲) - در این عبارت ضمن ادای مقصود عناصر چهارگانه را استعمال کرده و نیز در لفظ سیب و نار ایهامی است بمعنی فارسی این دو کلمه.
- (۳) - ج خامشۀ، آبراهه خرد (ر ب).
- (۴) - آنچه خاموش سازد لیکن بدین معنی صمات است و صماته دیده نشد. و ر ک ح ۶
- (۵) - درخشان.
- (۶) - آنچه خاموش سازد.
- گویند: رمیته بصماته و سکاته، یعنی بدانچه بآن خاموش شود (صحاح. اقرب الموارد).
- (۷) - بیاء مجهول، نوعی پیکان که آن را مانند بیل کوچکی سازند (از برهان).
- (۸) - بلارک، شمشیر هندی (برهان).
- (۹) - کارد تیز (ر ب).
- (۱۰) - تیز
- (۱۱) - رگ.
- (۱۲) - شکافته (ر ب).
- (۱۳) - نشتر (ر ب).
- (۱۴) - شمشیر هندی.
- (۱۵) - رگ میانکی دست، رگ حیاء (ر ب).
- (۱۶) - رگ ساق (ر ب).
- (۱۷) - پلید اصل. پلید نژاد.
- (۱۸) - مانده، بقیه، و در جمله ما بقی فال اگر لفظ (ما) و (ب) را برداریم قیفال باقی ماند و قیفال رگی است معروف به (سر و رو) چه خون گشادن از آن سر و رو و گلو را مفید بود (غیاث).
- (۱۹) - ظاهراً استعمال قیاسی از ماده خذلان.
- (۲۰) - رگی که از دل و جگر رسته است (غیاث از بحر الجواهر).
- (۲۱) - مردم چشم.
- (۲۲) - این بدانست که کسانی که کافر شدند، پیروی کردند باطل را (از آیه ۲ سوره محمد ص).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۳
- روز دیگر خدیو فریدون فرّ تحریکِ رایات ظفر فرموده در قریه «ناکهان» باگهان و مهان بارگشای نزول [۱] و از روی احتیاط بااحتیاط [۱] و اضطمام [۲] «قلعه کیان» مشغول گشته از چهار طرف [۲] افغان را به شش در [۳] حیرت انداخته و راه غلّه و ذخیره را مسدود ساختند و «حِلَّ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» [۴]. ذو الفقار خان، موهون [۵] گشته فحوای «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ» [۶] را از فرط حذر کار بست، و از پشت دیوار بست [۷] شهر و حوالی حوائل [۸] با احزاب [۹] حراب [۱۰] جرأت مناشرت [۱۱] و مناجزت [۳] [۱۲] نکرد و بگرد میدان معارضت نگردید. هر روزه فوجی از یلان برسم تعادی [۱۳] و دفع اعادی [۱۴] عادی [۱۵]، بر غوارب [۱۶] «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» [۱۷]

[۲]- ط، اطراف.

[۳]- ط، اضافه دارد: و مشاجرت و منارحت.

(۱)- محاصره (ر ب).

(۲)- در گرفتن (ر ب).

(۳)- شش در خانه‌ایست که در بازی نرد می‌باشد، چون هر یکی از کعبتین تا شش خانه نقش می‌دارد ... پس هرگاه مهره در میان دریکه در منتهای تخته است بند گردد و از شش خانه جانب خود به هیچ خانه رفتن نتواند رهایی آن بدون رهایی دادن حریف دیگر محال است. (غیاث) و شش در حیرت تحیر و سرگردانی است.

(۴)- و جدایی افکند میانشان و میان آنچه می‌خواستند (از آیه ۵۳ سوره سبا).

(۵)- سست (ر ب).

(۶)- کارزار نمی‌کنند با شما همگی مگر در دیه‌های مستحکم (از آیه ۱۴ سوره حشر).

(۷)- سد (برهان).

(۸)- ظاهرا ج حائل، مانع.

(۹)- ج حزب بکسر اول و سکون دوم، سلاح (ر ب).

(۱۰)- ج حربۃ (المنجد).

(۱۱)- مخاصمت. (المنجد)

(۱۲)- مقاتله. کشش کردن (ر ب).

(۱۳)- دشمنی با یکدیگر (ر ب).

(۱۴)- دشمنان.

(۱۵)- ستمکار (از ر ب).

(۱۶)- ج غارب دوش. از بن دست تا بن گردن (المنجد).

(۱۷)- سوگند به اسبان رونده که نفس زنده‌اند: نفس زدنی (آیه ۱ سوره العادیات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۴

ارتکاب، و از مقادح «۱» قوایم «۲» «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» «۳» بایقاد «۴» نوایر «۵» انتقام، ارتکاب نموده بجولان دادن «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» «۶» آثار «فَأَثَرُنَ بِهِ نَقْعًا» «۷» ظاهر، و از طعنات «۸» رماح «۹» واسطی «۱۰» مفاد «فَوَسَّطْنَ بِهِ جَمْعًا» «۱۱» بفوج اعدا لایح «۱۲» و باهر می‌ساختند.

افاغنه که بمضمون «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» «۱۳» پاداش دستگیری آن سرور را به گردنکشی ادا کرده بودند، «وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» «۱۴» باتفاق ذو الفقار خان و «إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» «۱۵» در قلعه‌داری کوشیده آنچه از عظم «۱۶» رمیم «۱۷» مکیدت در قبور قلوب پرفتور ایشان مقبور «۱۸» بود، بظهور می‌آوردند «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» «۱۹»، و هرگونه مبغضت «۲۰» که از هواجس «۲۱» بالیه «۲۲» در بال «۲۳» عداوت سگالشان مضمّر «۲۴» بود، بصدور «۲۵» می‌رسانیدند، «وَحُصِّلَ مَا فِي

(۱)- ج مقدح بکسر اول و فتح سوم، چقماق، آتشزنه.

(۲)- ج قائمه، یکی از چهار دست و پای ستور. (ر ب).

- (۳) - پس سوگند به بیرون آوردن آتش از سنگ به سمهای خود آتش زدنی (از آیه ۲ سوره العادیات).
- (۴) - افروختن.
- (۵) - ج نائرة، دشمنی.
- (ر ب). در تداول فارسی. آتش (نف).
- (۶) - پس سوگند به اسبان غارت کننده در سپیده دم (آیه ۳ سوره العادیات).
- (۷) - پس برانگیختند به (وقت سپیده دم) غباری (آیه ۴ سوره العادیات).
- (۸) - ج طعنه، ضربت.
- (۹) - ج رمح بضم اول و سکون دوم، نیزه.
- (۱۰) - منسوب به واسط، ر ک فرهنگ لغات.
- (۱۱) - پس به میان درآمدند به (وقت صبح) گروهی (آیه ۵ سوره العادیات).
- (۱۲) - آشکارا.
- (۱۳) - همانا آدمی مر پروردگار خود را ناسپاس است (نعمت را فراموش می کند و محنت را به یاد دارد). (آیه ۶ سوره العادیات).
- (۱۴) - همانا او بر این هرآینه گواه است (آیه ۸ سوره العادیات).
- (۱۵) - و همانا او در دوستی مال هرآینه سخت است (بخیل است). (آیه ۸ سوره العادیات).
- (۱۶) - استخوان.
- (۱۷) - پوشیده.
- (۱۸) - مدفون.
- (۱۹) - آیا پس نمی داند که چون برانگیخته شود آنچه در گورهاست (آیه ۹ سوره العادیات).
- (۲۰) - بغض کینه.
- (۲۱) - ج هاجس، آنچه در دل گذرد (از ر ب).
- (۲۲) - پوشیده.
- (۲۳) - خاطر.
- (۲۴) - نهفته.
- (۲۵) - ظهور، بروز، انجام.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۵

الْصُّدُورِ» ۱. در تنگنای معقل «۲»، ایشان را هم پای عقل اعتقال «۳» یافت، و هم دست تدبیر «إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» «۴». در همان اوان سر کرده‌ای که مأمور بتاخت ناحیت «فراه» بود از روی فراهت «۵» و فرهی [۱] «۶» و ارتباط جأش در ولایت «خاش» با افغانه اوخاش «۷» که «ذو الفقار خان» [۲] را خویش و خاش «۸» بودند، پرخاش نموده جمعی از ایشان را با سر کرده آن گروه سر کرده [۳] «۹» قلعه «خاش» «۱۰» را متصرف گشتند، و همچنین جمعی از جند منصور بتاخت «کرشک» که رشک بلاد بود مأمور گشته باقبال خدیو زمین داور «۱۱»، در حوالی قلعه «بست» ماه عمر بسیاری از افغان را به محاقه «۱۲»، قرین محاق «۱۳» و بست ساختند، و «کرشک» و «زمین داور» به حیطة تسخیر در آمد، و در همان هنگام [۴] «حسین خان غلجه» والی قندهار چون کشتی خود را گرفتار لَجَه متالف «۱۴» دید، خواست که تمساح جان

[۱]- یو، فری.

[۲]- ط، با ذو الفقار خان.

[۳]- یو، ندارد. عت، سر کرده

[۴]- یو، در هنگام.

(۱)- و بر آورده شود آنچه در سینه‌هاست (آیه ۱۰ سوره العادیات).

(۲)- پناه جای (ر ب).

(۳)- بستن.

(۴)- همانا پروردگار آنان بدانها در این روز (رستاخیز) همانا بیناست (آیه ۱۱ سوره العادیات).

(۵)- زیرکی (ر ب).

(۶)- فر و شوکت و شکوه (برهان).

(۷)- ج و خش بفتح اول و سکون دوم، مردم فرومایه (ر ب).

(۸)- کسی را گویند که محبت بافراط داشته باشد (برهان).

(۹)- معنی مناسب دیده نشد شاید منظور سر بریدن است چنانکه در تداول عامه نیز در مورد درخت گویند درخت را سر کرد، یعنی شاخهای سر آن را برید.

(۱۰)- موضعی است از مضافات فراه (برهان).

(۱۱)- داور زمین، پادشاه.

(۱۲)- دعوای حق خصومت (ر ب).

(۱۳)- آخر ماه که قمر در آن پنهان باشد نه در بامداد و نه در شبانگاه آن بنظر آید. (ر ب).

(۱۴)- ج متلف بفتح اول و سوم، جای هلاک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۶

شکر را به تمساح «۱» به دام تألف کشد، و زورق احوال را از لطمه آن دریای پرشور و و شر رهایی بخشد، نقش تسویل «۲» از نفس مموه «۳» برانگیخت، و برای فریفتن فریقین «۴» «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ» «۵» عامل مدلول «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُم» «۶» گشته جمعی از خواص خود را برسم خدمت سکالی «۷» بدرگاه عالی «۸» و «سیدال» را که سردار لشکرش [۱] بود بنا بر حیل جبلی با خیلی «اشأم من الاخیل» «۹» بامداد طایفه ابدالی فرستاد، و بعد از چندی که زور بازوی شوکت نادری دست پایداری سرکشان افغان را تاب داده تاب و توان از ایشان مسلوب ساخت، آن گروه «ذو الفقار خان» را از «هرات» از عاج «۱۰»، و بسمت «فراه» اخراج کرده از حضرت والا مستدعی حضور «اللّه یار خان» [۲] و متعهد تفویض قلعه شدند، «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَاتُ» «۱۱» بل «۱۲» «اتَّخَذُوا حِمَارَ الْحَاجَاتِ» «۱۳». سید آل به مشاهده این وهن «۱۴» و ضعف از اهل قلعه مایوس و به وحشت

[۱]- ط، لشکر شر.

[۲]- یو، نو، اللّه یار.

- (۱) - دروغ گفتن (ر ب).
- (۲) - آراستن کاری را (ر ب).
- (۳) - خبردهنده خلاف آنچه هست (ر ب).
- (۴) - تشنه، فریق: دو گروه.
- (۵) - گروهی در بهشت (اند) و گروهی در دوزخ (از آیه ۵ سوره شوری).
- (۶) - و چون ببینند کسانی را که گرویده‌اند گویند گرویدیم و چون خلوت کنند با دیوان خود گویند همانا ما با شمایم (از آیه ۱۳ سوره بقره).
- (۷) - خدمت خواستن.
- (۸) - حذف فعل (فرستاد) بدون قرینه.
- (۹) - شوم‌تر از اخیل و اخیل مرغیست که آن را شقراق نامند و به فال بد دارند (از مجمع الامثال و رب).
- (۱۰) - از جای برکندن (ر ب).
- (۱۱) - پس گرفتند گوساله را از پس آنکه آمد آنان را حجت‌های روشن (از آیه ۱۵۲ سوره نساء).
- (۱۲) - بلکه.
- (۱۳) - خری که گروهی برای رفع حاجات خود دارند و هریک باری که دارد بر آن نهد (حاشیه نو) برای کسی مثل زنند که بکار خدمت گرفته شود (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۴) - سستی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۷

مأنوس گشته با جند و جنیدش «۱» در حندس «۲» لیل «۳» از تنگنای اهتلاک «۴» مرکب نجات بیرون تاخت، و از روی تمحل «۵» بلا تمحل «۶» و تحمل بجانب قندهار شتافت.

بنا بر ابتغاء «۷» بغاه «۸» قلعه [۱]، ولایت و ایالت بالله یار خان که صفت «نارکئی خیل نارشی» «۹» در جبلت حیل سرشت مرکوز داشت، عنایت گشته الله یار خان باز بار حکمرانی در قلعه گشود و پا از آستان «۱۰» و دست از آستین کشیده «۱۱» به بسط [۲] بساط تبسط طغیان و قبض مقابض «۱۲» قواضب «۱۳» عصیان پرداخت، و به اضلال «۱۴» بخت غضبان مستظهر «۱۵» به متانت «۱۶» باره «۱۷» گشته دوباره باره «۱۸» عقوق «۱۹» جولان داد و بجانب تجانب «۲۰» گرایید.

چون احاطه خطّه «هرات» و احصار «۲۱» و حصار «۲۲» حصار امتداد یافت،

[۱] - عت، ندارد.

[۲] - ط، در بسط

(۱) - معنی معلوم نشد.

(۲) - تاریکی (ر ب).

(۳) - شب.

(۴) - در هلاکت افکندن خود را (ر ب) هلاکت.

(۵) - مکر نمودن (ر ب).

- (۶) - تکلف (ر ب).
- (۷) - طلبیدن خواستن.
- (۸) - ج باغی، طالب و جوینده.
- (۹) - آتش داغ کردن بود گمان رفت آتش بریان کردن باشد. برای فریفته شدن به چیزی و آشکار گشتن خلاف آن زند مرادف. بوی کباب بلند است ولی خر داغ می کنند. در امثال و حکم این مثل: (رب نار کی خیل نار شیئی) آمده.
- (۱۰) - پا از آستان کشیدن، ترک خدمت گفتن.
- (۱۱) - دست از آستین کشیدن، دست درازی کردن، تطاول.
- (۱۲) - ج مقبض بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، قبضه شمشیر (ر ب).
- (۱۳) - ج قاضب. شمشیر بران
- (۱۴) - مغلوب شدن. ضایع شدن. مردن (ر ب).
- (۱۵) - قوی پشت.
- (۱۶) - استواری.
- (۱۷) - حصار قلعه (برهان).
- (۱۸) - اسب.
- (۱۹) - نافرمانی.
- (۲۰) - دوری.
- (۲۱) - تنگ گرفتن و محاصره کردن (ر ب).
- (۲۲) - کسی را حصارى کردن به جنگ. (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۸۸
- «قد بلغ الشَّظَاظُ الوركين» «۱» و «جاوز الحزام الطَّيِّين» «۲» به تخلیط و تغلیط «۳» تا غزه رمضان استمهال «۴» و بمثل «یدخل شعبان فی رمضان» «۵» اعتمال «۶» ورزیده در مستهل «۷» ماه صیام که قلعه دار چرخ برین در باب فتح شهر از کلید هلال براعت استهلال «۸» اظهار کرد، اعدا اختر طالع را مانند ماه سیام «۹» بی فروغ دیده طوعا أو روعا «۱۰» ابواب قلعه گشودند، و افاغنه «فراه» نیز از باب طاعت در آمدند، و به مساعدت همم «۱۱» با هرات، «فراه» با «هرات» [۱]، از منضامات ممالک محروسه شد.
- الله یار خان چون راه چاره را بسته و جبل حیل را گسسته دید، از روی ذلّ بذلل [۲] «۱۲» ذیل استنقاذ [۳] «۱۳» و استیلاذ «۱۴» درآویخت، و از موقف بشارت «۱۵»، بشارت «۱۶»، به اشارت «۱۷» به اشارت «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِیَدِنَا» «۱۸» مستظهر گشته اجازه رفتن «مولتان» حاصل گرداند.

[۱] - یو، این کلمه و کلمه قبل را ندارد.

[۲] - یو، بذل.

[۳] - یو، استقاد.

-
- (۱) - شظاظ چوب کوچکی است که در حلقه درب جوالها کنند و ورک جانب بالای ران بود. این مثال را برای تجاوز از حد زند (ر ک مجمع الامثال).

- (۲) - گذشت میان بند از سر دو پستان.
- این مثل را هنگام نهایت سخت شدن کار زنند (مجمع الامثال).
- (۳) - بغلط انداختن.
- (۴) - مهلت خواستن.
- (۵) - مأخذ مثال را نیافتم حاشیه عت: برای تخلیط مثل زنند.
- (۶) - پیوسته بودن بر کاری (ر ب).
- (۷) - اول ماه.
- (۸) - رک ح ۷ ص ۲۳
- (۹) - کوهی است ما بین سمرقند و تاشکند. گویند مقنع خراسانی ... به سحر مدت دو ماه ماهی از چاهی که در عقب کوه بود برمی آورد رک تعلیقات بر ح ۲ ص ۴۶
- (۱۰) - از در اطاعت یابیم.
- (۱۱) - ج همه - همت
- (۱۲) - کناره دامن (ر ب).
- (۱۳) - برهانیدن.
- (۱۴) - پناه خواستن (لغد).
- (۱۵) - خوب رویی و جمال.
- (۱۶) - مزدگانی.
- (۱۷) - شاره، خوبی، جمال.
- (۱۸) - پس امروز می رهانیم تن ترا (از آب) (از آیه ۹۲ سوره یونس)

در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر

در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان و رجعت اختر اقبالش از آن سیر «أَيْنَمَا يُوجِّهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» (۱) بعد از آنکه خدیو عالیشان با عزم جزم، کسر «۲» و جزم «۳» صولت مخالفان، و فتح عراق و آذربایجان کرده [۱] رفع فتنه افغان را نصب العین همت ساخت و اناصیب [۲] «۴» شوکت و الویه «۵» نصرت نصایب [۳] «۶» را بصوب خراسان برافراخت، اعیان دولت حضرت شاه طهماسب را نیز سرپنجه شوق انتزاع «۷» و ارتجاع «۸» قلعه ایروان گریبانگیر، و داعیه مملکت‌ستانی مکنون ضمیر گشته بتقلید جناب نادری «هیئات هیئات الجناب الاخضر» «۹» کمر اجتهاد بر میان بستند، و شجاعان ذوی الأعراق «۱۰» عراق و رزمجویان آذربایجان را اجتماع و عزم و رای را به عدد بی عدد «۱۱»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - یو، ط، نصاب

[۳] - یو، ندارد.

(۱) - بهر مهمی که فرستند او را باز نیاید به نیکویی (کاری نسازد) (از آیه ۷۸ سوره النحل).

(۲) - شکست.

(۳) - بریدن و یکسو کردن کار (ر ب).

(۴) - پرچمها (المنجد).

(۵) - ج لوا، بکسر اول، پرچم.

(۶) - ج نصیب، آنچه آن را نشان گردانند (ر ب) نصرت نصائب، نصرت نشان.

(۷) - برکندن (ر ب).

(۸) - بازگرداندن.

(۹) - از امثال باستانی عرب است و جناب، درگاه بود و اصل این مثل از ضبّه بن اد است. چون بیماری او سنگین شد فرزندان وی

گفتند اگر تا درگاه خانه برویم به شوی! گفت هیئات ... و این مثل را برای کاری زنند که تلافی آن ممکن نیست.

(۱۰) - اصیل.

(۱۱) - بی اندازه. بی شمار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۰

و تعدّد «۱» عدد «۲»، اصطلاح «۳» داده در ماه جمادی الآخر سنه هزار و صد و چهل و سه در موكب شاهی از اصفهان رایت نهضت بجانب مقصد افراختند.

علی پاشای سر عسکر روم که از دولت علیه [۱] عثمانیه باستحفاظ ایروان مأمور بود از قلعه بر آمده کنار رودخانه «کرنی» را بوجود عسکر فولاد پیکر سد آهن بست، و منتظر ظهور کوبه شاهی نشست. جنود [۲] پادشاهی از رودخانه گذشته تندتر از سیل بجانب آن دریای لشکر میل نمودند [۳]. صفوف ممتده و ألوف مسوده «۴» و زحوف «۵» معتده «۶» رومیّه با عدّه و عدّه بضروب مشته «۷» منقلب و مغلوب و ثبات «۸» از ثبات «۹» ایشان به وثبات «۱۰» جلادت یلان مسلوب، و توپخانه و قورخانه و خیام [۴] و اسبابشان مجلوب گشته بسمت قلعه عطف عنان کردند. پس موكب شاهی با کوبه و کبکبه و طنطنه و دبدبه از خارج قلعه تجاوز نموده در جانب غربی قلعه در سه فرسخی، اطناب بارگاه را باوتاد «۱۱» چرخ هزار میخ «۱۲» موتود ساختند. چون لشکریان را توسن طبع جموح سرکش، و نعل شوقشان به هوای قلعه گیری در آتش بود «۱۳»، بعد از چند روز بی محابا و درنگ بر خلاف راه رای و فرهنگ خنگ بسالت «۱۴» بمیدان جنگ رانده تا پای قلعه عنان باز نکشیدند، رومیّه نیز از بالای حصار و بیرون قلعه با توپ و تفنگ از در

[۱] - ط، ندارد.

[۲] - ط، و جنود.

[۳] - یو، نمودند

[۴] - یو ندارد.

(۱) - فراوانی.

(۲) - ج عدّه بضم اول و فتح و تشدید دوم، ساز و ساخت.

(۳) - تقویت.

(از ر ب).

- (۴) - الوف مسوده، کنایت از لشکرهای فراوان.
- (۵) - ج زحف بفتح اول، لشکر رونده بسوی دشمن (از ر ب).
- (۶) - آماده (ر ب).
- (۷) - ضربتهای سخت.
- (۸) - پایداری.
- (۹) - ج ثبه بضم اول و فتح دوم، جماعت.
- (۱۰) - ج وثبه بفتح اول و سکون دوم، جستن، حمله بردن.
- (۱۱) - ج وتد، میخ.
- (۱۲) - آسمان پرکواکب (برهان).
- (۱۳) - نعل در آتش بودن، اشتیاق داشتن.
- (۱۴) - دلیری (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۱

ستیز در آمده اظهار خیرگی و آغاز چیرگی کردند. قزلباشیه تنگنای یأس را موسیع و دیده بخت را مرشع [۱] «۱» دیده چهره برتافتند. شاهین مرام شاهی ناچار از صیدگاه دشمن شکاری چون بهله «۲» تهیدست برگشت.

بعد ما که زمان مکث و اقامت ادامه یافت و دیگ هوسناکیشان که به آتش خام دستی در غلیان بود با دامت آب دلسردی از جوش فرونشست، وقوع قحط و شیوع قعط «۳» ضمیمه [۲] علت شده انتهاض «۴» لوا «۵» و اهتزاز «۶» رایت والا بر توقف راجح آمد لابد از راه دو قوزیولوم «۷» عازم تبریز گشتند.

احمد پاشای والی بغداد از نهضت شاهی مطلع و اختر مقصودش از مطلع نهزه «۸» ملتعم «۹» گشته با افواج [۳] مجتمع و آسیاف مندلع «۱۰» غذوان «۱۱» عدوان [۴] «۱۲» برانگیخت. موکب شاهی بسبب تشّت «۱۳» لشکر و تبدّد «۱۴» عسکر بجانب زنجان و و سلطانیه توجّه نموده [۵] بعد از ورود به ابهر محمّد علیخان بیکاریکی فارس با فرسان «۱۵» آن دیار و جمعیت آراسته برکاب پیوست.

[۱] - ط، اضافه دارد: و دیده تحیر را مرسع.

[۲] - ط، ذمیمه.

[۳] - ط، به افواج.

[۴] - عت، ط، اضافه دارد: عدوان.

[۵] - ط، نموده بود.

(۱) - برهم چسبیده (ر ب).

(۲) - پوستی باشد که به اندام پنجه دست دوزند و میرشکاران بر دست کشند و چرخ و بازو شاهین را بدست گیرند. (برهان)

(۳) - تنگ کردن، بستن.

(۴) - برخاستن.

(۵) - پرچم.

(۶) - جنبش.

(۷) - به فارسی، نه راه. نام راهی است (حاشیه نو).

(۸) - فرصت و پروای کار. غنیمت (ر ب).

(۹) - درخشنده (ر ب).

(۱۰) - از غلاف بیرون آورنده.

(۱۱) - اسب شادمان شتاب‌رو (ر ب).

(۱۲) - دشمنی.

(۱۳) - پراکندگی.

(۱۴) - پراکندگی پریشانی.

(۱۵) - ج فارس، سوار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۲

از این معنی شاه و سپاه را سلوة الصّیدر «۱» و قوّة الظهر «۲» و شدّ الازری «۳» حاصل شده [۱] متشذّران «۴» جنود و خلاّیس «۵» حشود «۶» و متفرّقین فرق [۲] و غایبین حاضر «۷» را از ممالک قریبه «۸» حاضر و رایات معلّی «۹» را از «ابهر» بصوب همدان سایر ساختند، و در منزل «کردجان» همدان مطارد «۱۰» مطاردت «۱۱» و مطاوح [۳] «۱۲» مطاوح «۱۳» مرتب کرده [۴] معارک «۱۴» معارکت «۱۵» و معاوک «۱۶» معارکت «۱۷» آراستند.

نخست محمّد خان بلوچ که در میان جنود پادشاهی باظهار جوهر خودنمایی حکم سیف بلوچ «۱۸» داشت، با فوج خود آغاز تصادم و تصارم «۱۹» نمود، و بمحض تصادف و تراحف «۲۰» ضعف «۲۱» را مضاعف «۲۲» و زحف «۲۳» را شعر مزاحف «۲۴» یافته ابیات «۲۵»

[۱] - ط، شد.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - یو، مطاوع.

[۴] - یو، ندارد.

(۱) - تسلیت خاطر. آرامش سینه.

(۲) - پشتیبان.

(۳) - محکمی پشت.

(۴) - پراکندگان (از ر ب).

(۵) - پراکندگان بهر سوی (ر ب).

(۶) - ج حشد بفتح اول و سکون دوم، جماعت.

(۷) - مقیم در شهر (ر ب).

(۸) - نزدیک.

(۹) - بلند.

- (۱۰) - ج مطرد بکسر اول و فتح سوم: نیزه خرد که بدان شکار کنند (ر ب).
- (۱۱) - حمله آوردن بر یکدیگر (ر ب).
- (۱۲) - جایهای انداختن و جایهای هلاک (ر ب).
- (۱۳) - همدیگر را انداختن (ر ب).
- (۱۴) - ج معرکه بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای جنگ (اقرب الموارد).
- (۱۵) - جنگ (اقرب الموارد).
- (۱۶) - ج معوکه بفتح اول و سوم و سکون دوم، جنگ (اقرب الموارد).
- (۱۷) - مشاجرت در دشمنی لیکن از این ماده باب تفاعل بدین معنی آمده است و باب مفاعله دیده نشد.
- (۱۸) - این صیغه در (تاج العروس، اقرب الموارد، منتهی الارب، مهذب الاسماء) دیده نشد و بدین معنی (بلیج) است.
- (۱۹) - با هم بریدن (ر ب).
- (۲۰) - نزدیک هم شدن در جنگ (ر ب).
- (۲۱) - سستی و ناتوانی (ر ب).
- (۲۲) - دو چندان،
- (۲۳) - حمله لشکر.
- (۲۴) - دارای زحاف ر ک ح ۷ ص ۸۲.
- (۲۵) - ج بیت، خانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۳

ثبات را مثلث «۱» و نظم قول را که بحر هزج «۲» بود مجتث «۳» ساخت «ربّ عجله تهب ریثا و ربّ فروقه یدعی لیثا» «۴». شاه طهماسب چون صفوف منظوم خود را منشور «۵» و متبور «۶» و آن [۱] عقود منضود [۲] «۷» را منشور «۸» و متبور «۹» دید با دل محنت‌پژوه و طبع دژم «۱۰» و قلب نژد و حال دژند «۱۱» و خاطر پژمان و جان پردژمان «۱۲» و ضمیر فزولیده «۱۳» و باطن غرشیده «۱۴» و سینه غمیده و درون درد آکنده وارد اصفهان گشته با اینکه هنوز امور ممالک انتظامی و جروح قلوب التیامی نیافته بود، این وهن علاوه علل سابقه و دست تقریع «۱۵» جدیدی بر رئوس «۱۶» دامغه «۱۷» گردید. «قرع سنّ النّادم» «۱۸». اعیان دولت عثمانیه را چون صیت شوکت نادریه شوک افکن راه اندیشه بود بارشاد فکر نجیح «۱۹» از تجّمح «۲۰» تحنّج «۲۱»، و بحنح «۲۲» تصالح و تنصّح «۲۳»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - ط، اضافه دارد: خود را.

(۱) - رخنه‌دار (ر ب).

(۲) - ترانه طرب‌انگیز و ر ک ح ۱۷ ص ۸۳.

(۳) - از بیخ برکنده و نیز در اصطلاح عروضیان نام بحرست و اجزای آن از اصل مستفعّلن فاعلاتن چهار بار مفاعّلن فعلاتن است (المعجم ص ۱۱۶).

(۴) - چه بسیار شتابی که درنگی بخشد (بدرنگی گراید) و چه بسیار ترسویی که شیر خوانده شود. و اصل این مثل از مالک بن

عوف است درباره شوهر خواهر خویش که او را از حرکت مانع شد و او نپذیرفت و در راه مردی بنام مروان بدو رسید و زن وی را از او بگرفت (رک مجمع الامثال).

(۵) - پراکنده.

(۶) - هلاک شده (ر ب).

(۷) - برهم نهاده (ر ب) مرتب.

(۸) - پراکنده.

(۹) - بریده دم (ر ب).

(۱۰) - افسرده و غمگین (برهان).

(۱۱) - خشم آلود و قهرناک (برهان).

(۱۲) - حسرت (برهان).

(۱۳) - پژمرده (برهان).

(۱۴) - خشمگین (برهان).

(۱۵) - سرزنش (ر ب).

(۱۶) - ج رأس، سر.

(۱۷) - شکسته.

(۱۸) - رک تعلیقات.

(۱۹) - درست. (ر ب).

(۲۰) - در یو، تحمیج و در حواشی سرکشی معنی شده، لیکن از ماده جموج باب تفعیل دیده نشد، شاید قیاسا استعمال شده است.

(۲۱) - میل کردن: مطاوع احنج؟

(۲۲) - پناه (ر ب).

(۲۳) - به ناصحان مانند شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۴

تصفّح «۱» جسته از قیل و قال و تقالی «۲» اقاله «۳» و باظهار مصالحه افتتاح ابواب مقاله کردند.

بعد از آمد و رفت سفرا و مکالمه و مطارحه «۴» پاشایان و امرا، ولایاتی که مطوی «۵» و موطا «۶» ی مطایا «۷» ی موکب نادری شده بود به دولت بهیّه صفویه مقرر گشته قلاع «۸» جانب غربی رود ارس به دولت والای عثمانی تعلّق و صبح سلم «۹» و صلح بین الدولتین تفلّق «۱۰» یافت، و حضرت [۱] شاهی بعد از اطفاء «۱۱» نایره مکالحه «۱۲» و انعقاد امر مصالحه صورت صلح‌نامه را مصحوب [۲] «۱۳» چند تن از اعیان متعین [۳] به دربار نادری فرستاده کیفیت حال را انباء «۱۴» و در اثنای گرفت و گیر هرات که کارها در شرف اتمام بود، ایلچیان شاهی ادراک شرف از تقبیل «۱۵» در گاه کیوان پناه نمودند.

چون این مصالحه در حقیقت «أغرّ من السّراب» «۱۶» بل پل آن طرف آب بود، در پیشگاه ضمیر نادری جلوه ارتضا «۱۷» نیافته و حوصله غیرت قبول آن را برنناخته فرستادگان پادشاهی را بترک سلم و محابّ «۱۸» معجب «۱۹» و سفیری نیز از جانب وزیر اعظم روم و والی بغداد باستصلاح آمده در ارض اقدس توقف داشت، او را بخطاب

[۲]- یو، به مصحوب.

[۳]- یو، مقین.

(۱)- جستجو کردن (ر ب).

(۲)- تباغض (ا قرب الموارد) دشمنی.

(۳)- چشم پوشی (از اقرب الموارد).

(۴)- با هم سخن در افکندن (ر ب).

(۵)- طی شده (ر ب) درنور دیده.

(۶)- پا سپرده (از ر ب).

(۷)- ج مطیه بفتح اول و کسر ثانی و فتح و تشدید ثالث، بارگی (ر ب).

(۸)- ج قلعه.

(۹)- سازش.

(۱۰)- شکافته شدن (ر ب).

(۱۱)- خاموش ساختن.

(۱۲)- سختی کردن با هم (ر ب).

(۱۳)- همراه.

(۱۴)- آگاه ساختن.

(۱۵)- بوسه دادن (ر ب).

(۱۶)- فریبنده‌تر از سراب، چه تشنه سراب را آب پندارد. و در مجمع الامثال اغر من سراب.

(۱۷)- برگزیدن (ر ب) پذیرفتن.

(۱۸)- محابه؟ دوستی.

(۱۹)- پاسخ داده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۵

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنَخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً» (۱) «مأمور بعود و ایاب ساخته نهضت رایات منصور را موقوف، و مقصود [۱] ضمیر را کفیتا [۲] «۲» بدین کیفیت گوشزد خصم ممقوت «۳» کردند که:

فعلکم مدّ الظّل و شأنکم شأن و غلّ و صلحکم فساد و خطل و سلمکم جهام غیر و ابل بل هو امر لا یرک علیه الابل. و لا یرک هذا التّزاع الا بلبس اللّوس و الدّرع و قبض السیف و بسط الدّرع و یحصل بها المطلوب و لک وعد غیر مکذوب «۴». پس برای ابلاغ این خبر سفیر مزبور بجانب بغداد و ایلچیان شاهی به دربار سپهر بنیاد اهداب «۵» یافتند «إِنَّمَا یَجْزِی الْفَتَى لَیْسَ الْجَمَلُ» «۶». اگر چه عزیمت تسخیر قندهار در ضمیر منیر رسوخ داشت، لیکن بحکم «ذَرَهُمْ یَاکُلُوا وَ یَتَمَتّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ» «۷»، انجام آن کار را رهنه «۸» «الامور مرهونه»

[۱]- ط، مقصود.

[۲]- عت، کیفیت.

- (۱) - بازگرد بسوی آنان پس هرآینه بیاریم بدیشان لشکری که مقابله نباشد ایشان را با آن و هرآینه بیرون کنیم آنان را از آن (شهر) خوار (از آیه ۳۷ سوره نمل).
- (۲) - از جهت بازگرداندن. بخاطر انصراف (از اقرب الموارد).
- (۳) - دشمن گرفته.
- (۴) - کردار شما بدرازا کشاندن امروز و فرداست و کار شما دشمنی و کینه و سازش شما تباهی و سستی و سبکی است و آشتی شما ابريست بی باران نه باران درشت قطره بلکه آن چیز است که فرو نمی خوابانند بر آن شتر را و واگذاشته نمی شود این ستیزه مگر به پوشیدن زره و گرفتن شمشیر و گشودن دست و بدست می شود بدان مقصود و برای تو است و عده ای بدون دروغ.
- (۵) - شتابی کردن در دویدن.
- (۶) - همانا پاداش می دهد جوانمرد، نه شتر (نه آنکه در وی خوی آدمی نیست (ر ک مجمع الامثال).
- (۷) - بگذار ایشان را تا بخورند و برخوردار یابند و مشغول سازد آنان را آرزو پس زود باشد که بدانند (آیه ۳ سوره حجر).
- (۸) - گروی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۶

باوقاتها» ۱» ساختند، و به «حسین خان غلیجایی» نیز مفهوم «فَائِكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» ۲» اعلام و اشارت، و در نامه مفاد «شحمتی فی قلعی [۱]» ۳» رقیب «۴» عبارت شد [۲]، و چون ضامر «۵» قصد سفر عراق در مضمار ضمیر سعادت مضمر جلوه گر [۳] می بود بمفاد «شوال عین یغلب الضمار» ۶»، در روز عید رغید «۷» فطر که ترک [۴] فلک صولجان «۸» صولج «۹» فام هلال شوال را بگوی زرین خورشید زد و ناقه عیدیه «۱۰» آفتاب آغاز مرحله پیمایی منازل بروج کرد.

لقد عاد عید و الهلال تهلا و بدر الامانی قد تبلّج و انجلی «۱۱» رایات نصرت طراز بجانب ملک طوس اهتزاز یافت و در نیمه ماه در ساعتی که از نیم «۱۲»

[۱] - ط، قلبی.

[۲] - ط، شده. و اضافه دارد و لتعلمن نبأ بعد حین.

[۳] - ط، ... ناشط و جلوه ...

[۴] - یو، ... عید رعید فطر ک ترک ... عت، ... عید فطر از عید فطر که ترک ...

- (۱) - کارها در گرو وقت (انجام) آنست.

(۲) - همانا تو هستی از مهلت دادگان تا روز گاه دانسته (نفخ اولی که همه مردم بمیرند) از آیات ۳۷-۳۸ سوره حجر یا ۸۱-۸۲ سوره ص

(۳) - پاره پیه من در توشه دان من است، یعنی آنچه بخواهم می توانم کرد. این مثل را برای چیزی زنند که در اختیار آدمیست و هر چه خواهد در آن تواند کرد (ر ک مجمع الامثال).

(۴) - مرقوم (المنجد).

(۵) - باریک میان، باریک اندام (در شتر) (از لغد) و در این مورد بمعنی اسب باریک میان بکار رفته و ضامر قصد سفر ... اضافه تشبیهی است.

(۶) - شوال چیز اندکست و ضمار نسیه و عین نقد بود: اندکی نقد بهتر از بسیاری نسیه (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - فراخ گوارا، بکام.

(۸) - چوگان.

(۹) - سیم (ر ب).

(۱۰) - ناچه عیدیه آفتاب، اضافه تشبیهی است.

(۱۱) - هر آینه بازگشت عید و ماه نو بدرخشید و ماه چهار دهه آرزوها همانا روشن و آشکارا شد.

(۱۲) - نعمت تام (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۷

سعادتش هلال شوال «۱» اقتباس سرور، و جهان من وجهین «۲» اکتساب شرف و جهور می کرد، وارد ارض اریضه «۳» و فیض یاب طواف روضه غریضه «۱» [۴] شد.

چون خدیو همام را بهم علّیه تهّم [۲] «۵» همه ولایات تابعه ایران [۳] که رومیّه و روسیه در حیاطه ضبط داشتند در خاطر والا تأمّم «۶»، و آن عزیمت در صمیم دل تصمیم یافته باستطالاب ولایات دارالمرز، ایلچی بولایت روس که در آن عهد مدلول «اِنّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» «۷» از حال ایشان خبر می داد فرستاده بودند، مقارن ورود موکب والا بارض اقدس، عریضه ایلچیان وصول یافت که ولایت «آستارا» و «گیلان» [۴] را و کیلان دولت روسیه به حلیه تخلیه و تجلیه «۸» تخلیه «۹» نموده سپرده اند، و راه مصالحت سپرده لیکن «در بند» و باقی [۵] ممالک سمت شمالی رود «کر» «۱۰» را در بند «۱۱» تسخیر قلعه «ایروان» داشته اند.

[۱] - یو، عریضه.

[۲] - ط، عزم تهّم.

[۳] - ط، ایران را.

[۴] - ط، ندارد.

[۵] - نو، بندر قاپی.

(۱) - هلال شوال را مبارک شمارند و شوق دیدار آن را دارند.

(۲) - دنیا و آخرت؟

شرق و غرب؟

(۳) - عریض. (از ر ب و لغد).

(۴) - تازه (ر ب) با آب، با طراوت.

(۵) - جستن چیزی را، تجسس (ر ب).

(۶) - قصد کردن.

(۷) - همانا من یافتم زنی را که پادشاهی می کند آنان را. (از آیه ۲۳ سوره نمل. داستان پادشاهی بلقیس در ملک سبا) بدین مناسبت که در این تاریخ کاترین زن پطر بجای شوهر در روسیه سلطنت می کرد.

(۸) - جلا کردن.

کوچ کردن. بمعنی جلاء

(۹) - زیور پوشانیدن.

(۱۰) - بزرگترین رود قفقاز که به بحر خزر می‌ریزد (از جغرافیای طبیعی کیهان و حاشیه برهان (مصحح آقای دکتر معین)

(۱۱) - موکول به. چون در این هنگام ایروان طبق معاهده شاه طهماسب در تصرف ترکها بود. در جهانگشا نویسد:

(و بادکوبه و در بند و سایر محال آن طرف کر بعد از آنکه قلعه ایروان از رومیه انتزاع یابد بتصرف این دولت داده شود ...).

در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام

در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد خلد نظام

«وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ» [۱] پس بمصداق «الرَّوْمُ اِذَا لَمْ تَغْزِ» [۲]، ساز سفر بجانب غرب راست نموده توکل بفضل منیع رب [۱] و از مقام عزت عزم عراق عرب کردند [۲]، و در هفتم [۳] محرم الحرام سنه خمس و اربعین و مائه بعد الف [۴] [۳] از ارض اقدس تحریک لوای ظفر پرچم، و از راه نیشابور آهنگ ملک عراق عجم و تختگاه جم نموده آوازه نهضت رایت [۵] خسروانی را طنطنه افکن ملک حجاز [۶] ساختند.

چون شاه والajah [۷] بعد از آنکه مغلوب رومیّه گردید در آشکار و نهفت با کوچک و بزرگ لا سیما با خسرو بی همال در پرده ناسازی [۸] بحرکات خارج آهنگ مخالف [۹] نوازی می کرد، او را در اصفهان گوشه نشین ساخته شاهزاده حسینی نسب «عباس میرزای» ولد او را که در مهد رضاع «۴» و مهاد «۵» صبی «۶» بود بحکم «وَاتَّيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» [۷]

[۱] - عت، ندارد. ط، بعد از رب اضافه دارد: و من يتوكل على الله فهو حسبه.

[۲] - جز یو، کرده.

[۳] - عت، و هفتم. بقیه نسخ، در هفتم.

[۴] - عت، سنه ۱۱۴۵، ط، سنه ۱۱۴۵ خمس و اربعین ماه (!) بعد الف.

[۵] - عت، ط، رایات.

[۶] - عت، روم. ط، عراق و حجاز.

[۷] - نو، ط، جایگاه.

[۸] - عت، ط، ناسازگاری.

[۹] - ط، مخالفت.

(۱) - و خدا می خواند (بندگان را) به سرای سلامت (بهشت). (از آیه ۲۶ سوره یونس) بمناسبت آنکه دارالسلام لقب بغداد است.

(۲) - با تفحص فراوان حدیثی بدین عبارت نیافتم.

(۳) - ۱۱۴۵ هـ.

(۴) - شیرخوارگی.

(۵) - مهد، گاهواره.

(۶) - کودکی (ر ب).

(۷) - و دادیم او را حکم (دانستن احکام) حالی که کودک بود (از آیه ۱۳ سوره مریم):

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۲۹۹

جالس چار بالش «۱» سلطنت نمودند، و در اواسط جدی بسمت بغداد شقه گشای لوای نصرت بنیاد گشته در [۱] کرمانشاهان زواید احوال را گذاشته از آنجا صحرای ماهی دشت را منزل ماه سر علم «۲» و برج حوت را «۳» در دلو «۴» «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» «۵» مقام نیر اعظم «۶» ساختند.

یکه تاز خور در طی منازل بروج، از دهشت «إِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ» «۷» برخواند و شیر فلک از صولت هژبران غله «۸» و غا [۲] «۹»، خود را فراموش کرد. چون ساعیان «۱۰» «اعدى من الظلیم» «۱۱» مسیر نعمه «۱۲» و نعمه «۱۳» اعدا را تفتیش کرده «رکب جناحی نعمه» «۱۴» بازگشته خبر رسانیدند که جمعی از ایشان در راه «طاق گزا» «۱۵» که مختار مجتازان «۱۶» بود به قراولی قیام دارند لهذا بمدلول «من اشتاق ادلج» «۱۷» و مضمون «شمر ذیلا و ادرع لیلا» «۱۸» بهنگام شام [۳] که مسام مشام عالم از مشک

[۱] - ط، و در.

[۲] - یو، قله و عا.

[۳] - یو، چاشت.

(۱) - مسندی را گویند که پادشاهان و صدور و اکابر بر آن نشینند (برهان).

(۲) - شکل ماه که از فلزی ساخته بر سر علم نصب کنند.

(۳) - مقصود ماهی دشت است.

(۴) - برج دلو ماه بهمن.

(۵) - همانا این هر آینه چیزی است شگفت (از آیه ۴ سوره ص).

(۶) - نادر.

(۷) - همانا من فراموش کردم ماهی را (از آیه ۶۲ سوره کهف).

(۸) - تشنگی و سوزش و سختی آن (ر ب).

(۹) - وغی. کارزار.

(۱۰) - ج ساعی، بشتاب رونده. والی بر هر کار.

سخن چین (ر ب). و مقصود جاسوسان است.

(۱۱) - تندروتر از شتر مرغ از آن رو که شتر مرغ بهنگام دویدن بالها را بکشد، و بشتاب رفتن او به پریدن ماند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۲) - جماعت قوم (ر ب).

(۱۳) - زیر قدم.

(۱۴) - سوار بال شتر مرغ شد برای کسی مثل زنند که در کاری کوشا باشد (مجمع الامثال).

(۱۵) - در جاده راه از کردند بسر پل کنونی (حدود حلوان قدیم). (لغد).

(۱۶) - ج مجتاز، عبورکننده.

(۱۷) - هر که آرزومند است اول شب براه می افتد.

(۱۸) - دامن بکمر زن و شبانه زره آهن بپوش، مثلی است برای تحریص به جدیت در کار زنند (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۰

سوده سواد، عنبر آگین گشت بر جبهه «۱» سهیل پیشانی مانند ماه بمنزل جبهه «۲» برآمده اشهب «۳» شهب [۱] «۴» خرام و سهب «۵» سهب «۶» نورد مجرّه «۷» حزام «۸» اجود من الجواد المبرّ «۹» از خلاف مسیر و جاذّه بجانب «ذهاب» «۱۰» اذهاب یافت، و در آن شب دیجور «۱۱» جهان از برق جهان شعشعه سیف و سنان، غیرت کوه طور گردید، و هی لیلۀ ذات احوال «۱۲» مظلّمۀ مدلهّمۀ «۱۳» کافره «۱۴» مکفهزّه «۱۵» بارده مفشعره «۱۶» انوارها باندۀ «۱۷» أنوائها «۱۸» جائده «۱۹» و دقها «۲۰» لجّی و جنحها دجوجی «۲۱» و سَحّها «۲۲» سجم «۲۳» و اقطارها دهم «۲۴» و صیرها «۲۵» صیب «۲۶» و ضیرها «۲۷» مشیب «۲۸» لا تفرق فیها السّماء من الارض «ظلماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» «۲۹». چون سم بدر آسای

[۱] - یو، شهب.

- (۱) - اسبان و مفرد ندارد (ر ب).
- (۲) - منزلی است از منازل ماه (ر ب).
- (۳) - اسب سبز خنگ (ر ب).
- (۴) - ستاره‌های روشن (ر ب).
- (۵) - اسب توانا فراخ دو (ر ب).
- (۶) - دشت و زمین برابر و فراخ (ر ب).
- (۷) - آسمان دره، راه کهکشان (ر ب).
- (۸) - تنگ ستور (ر ب).
- (۹) - نیک‌روتر از اسب فرمانبردار. مؤلف مجمع الامثال نویسد: این مثل را درباره ستور زنند.
- (۱۰) - از دهستانهای بخش سر پل ذهاب شهرستان قصر شیرین.
- (۱۱) - شبی را گویند که به غایت سیاه و تاریک باشد (برهان).
- (۱۲) - ج هول، بیم و آن شبی بود پر بیم.
- (۱۳) - بسیار سیاه (ر ب).
- (۱۴) - تاریک (ر ب).
- (۱۵) - سیاه تو بر تو (ر ب).
- (۱۶) - لرزنده، فراخه گرفته.
- (۱۷) - فرورفته (ر ب) فسرده، تباه.
- (۱۸) - ج نوء بفتح اول، ستاره مایل بغروب (ر ب). عرب باران را بدان نسبت دهد.
- (۱۹) - بسیار باران.
- (۲۰) - ودق، باران یا باران شدید (ر ب).
- (۲۱) - شب تاریک (ر ب).
- (۲۲) - روان شدن آب از بالا (ر ب).
- (۲۳) - ظاهر و نمایان (ر ب).
- (۲۴) - ادهم (۴) سیاه

(۲۵) - ابر سطر، ابر سپید (ر ب).

(۲۶) - ریخته (ر ب).

(۲۷) - باد سرد (حواشی نسخ) دیده نشد.

(۲۸) - پیرکننده.

(۲۹) - تاریکی هاست برخی بالای برخی (از آیه ۴۰ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۱

و سنبک «۱» هلال ستوران سیمین نعل، در نعل «۲» و سنبک «۳» آن کوه از اهماج «۴» و اهراب «۵» و إهراع «۶» و إکراب «۷»، ماهیت ماه نو یافته بود و ظلام «و اللَّیْلُ إِذَا سَجَى» «۸» باغشاء «۹» إِذْ يُعَشِّیْکُمُ النَّعَاسَ أَمَنَّهُ مِنْهُ «۱۰» انضمام پذیرفته اکثر یلان چون [۱] ترهات سباسب [۲] «۱۱» تصبصب «۱۲» و مانند فوج نجوم تفرق یافته بر اودیه «۱۳» یَجِدُ فِی الْأَرْضِ مُرَاعِمًا کَثِیرًا «۱۴» افتادند «ذهبوا تحت کلّ کوب» «۱۵» و بقیه عسکر «۱۶» در آن عسکر اللیل «۱۷» بعسکره «۱۸» بی حد راه را به راهنمایی «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِّتَسْلُکُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا» «۱۹» و مشعله داری «جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِیْهَا سِرَاجًا» «۲۰» پیدا کرده بعد از وطآت [۳] «۲۱» هضاب «۲۲» و دمام «۲۳»، در دمام صبح و طلوع فجر معدودی از طلعه مجر «۲۴»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - ط، صباسب.

[۳] - یو، عت، و طات.

(۱) - پیش سم ستور (ر ب).

(۲) - زمین درشت که سنگریزه‌ها از وی درخشد و هیچ نرویانند (ر ب).

(۳) - زمین درشت کم‌خیر.

(۴) - پنهان داشتن و کوشیدن اسب در رفتار (ر ب).

(۵) - بکوشش رفتن ترسان و گریزان (از ر ب).

(۶) - شتافتن (ر ب).

(۷) - بشتاب رفتن (از ر ب).

(۸) - سوگند به شب آنگاه که بیارامد تاریکی آن (سوره الضحی آیه ۲).

(۹) - پوشش.

(۱۰) - هنگامی که فروپوشانید بر شما خواب سبک را (از آیه ۱۱ سوره انفال).

(۱۱) - عید جاهلیت (ر ب).

(۱۲) - نیست شدن.

پریشان شدن.

(۱۳) - ج وادی.

(۱۴) - می‌یابد در زمین گریز جای بسیار (از آیه ۱۰۱ سوره نساء)

(۱۵) - رفتند زیر هر ستاره‌ای. برای مردم که پراکنده شوند مثل زنند (مجمع الامثال)

(۱۶) - لشکر (ر ب).

(۱۷) - تاریکی شب (ر ب).

(۱۸) - سختی (ر ب).

(۱۹) - و خدا گردانید برای شما زمین را فرش گسترده تا بروید از آن به راههای گشاده (آیات ۱۸ و ۱۹ سوره نوح)

(۲۰) - آفرید در آسمانها برجها و آفرید در آن چراغی و ماهی تابان (از آیه ۶۲ سوره فرقان).

(۲۱) - ج وطأ. زیر پای سپردن، طی کردن.

(۲۲) - ج هضبة بفتح اول و سوم و سکون دوم پشته (ر ب).

(۲۳) - پشته‌های نرم خاکین (ر ب). در المنجد بضم اول ضبط شده.

(۲۴) - لشکر گران (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۲

به ذهاب رسیده در سراء النهار «۱» که آفتاب از لمعان ضیاء، سیف سراطی «۲» بر کشید، تیغ تیز آخته بر عسکر رومی تاخته با اشعه سیف یمانی زنگ‌زدای هستی ایشان شدند، و ذهاب را با زهاب «۳» شمشیر آبگون دریای خون ساخته در ظلام گرد و غبار از گلوله‌های آتشبار، انجم و اختر پدید آوردند «أراهم من الصّبح الكواكب مظهرا» «۴» و بسیاری از مخالفان با بخت بخت زده «۵» بخوابی که بیداری در قفا نداشت شتافتند. مضوا اليهم و الناس ركود و الانفاس خمود و الحراس جمود «و تحسبهم أيقاظا و هم رقود و السّیوف أسرار اضمرتها الغمود و الرؤوس راقدات على الظّهر متكئات على العمود. اجفان البواتر ینام فی الغلاف و البواتر فی الأجفان کاشحات عن المصاف و المصاف. فقصروا عن الامتناع و لم یقدروا على الدّفاع و ارتجزت رواعد الأبطال و انتجزت مواعد الآجال و جالت فی مضامیر الضّمائر ضوامر الاوجال و هالت التّوازل بتوازی الأحوال و ضافهم الرّعب و ضاق بهم الرّحب» «۶»

(۱) - برآمدگی روز. (از ر ب).

(۲) - شمشیر بران (ر ب).

(۳) - تراویدن آب از کنار جوی.

(۴) - نمایاند آنان را در روز، ستارگان را آشکار. یعنی روز را بر آنان چنان تاریک کرد که ستارگان را دیدند و این مثل: رای الکواكب ظهرا نیز ضبط شده (ر ک مجمع الامثال).

(۵) - بختک زده، کابوس زده.

(۶) - رفتند بجانب آنان و مردمان آرام بودند و دمها فروبرده و نگاهبانان فسرده بودند (پنداری آنان را بیدار لیکن ایشان خفتگاند از آیه ۱۷ سوره کهف) و تیغ‌ها سرها بود که نیامها آن را در نهان می‌داشت و سرها به پشت خفته بود و بر گرزها تکیه داده. پلک‌های شمشیرهای برنده در نیام می‌خوابید و شمشیرهای برنده در نیامها پراکنده می‌گشتند در میدان جنگ و بخاطر جنگ. پس بازایستادند از ممانعت و توانا نشدند بر دفاع و برجز در آمد بانگ بلند دلیران و بسرآمد موعد اجل‌ها و بجولان درآمد در میدان سینه‌ها اسبان لاغر میان ترس و بیم، و فروریخت بلاها به همراهی بیم‌ها و مهمان گشت آنان را ترس و تنگ شد برایشان فراخی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۳

مثلی است سایر «۱» که «من نام عن عدوّه نتهته المکاید» «۲»، «احمد بیک باجلان» حاکم ذهاب با خلّان «۳» گرفتار، و اسیر شدند، کما قیل «۴» «صواب الرّأى بالدّول و یذهب بذهابها» «۵». پس خدیو والاگهر وارد نواحی بغداد و بعد از سیر آن مواضع محلّ موسوم به «سیران‌تپه» را برای قرار اردوی همایون اختیار و سیران «۶» عالی‌اساس استوار نموده در آنجا سرادقات گردون قباب بر قباب

گردون برافراشتند. چون رومیّه را شَطّ شطط «۷» و شطارت «۸» اشتطاط «۹» داشت، خیال عبور از آن دجله پرخطر بر خاطر خطیر خطور، و از نخلستان بغداد نخلی را قطعه‌قطعه نموده بعد از انقضای قطعه من اللیل «۱۰» قطعات جَمَل «۱۱» را حمل شتران ناقه «۱۲» سیر قوی خلقت و مظاهر بدایع «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «۱۳» کرده و آنها را از انهار «۱۴» عمیق گذرانیده به ناحیه نهروان رسانیده بوقوف ایلچی فرنگ که در آن اوان وارد اردوی کیوان‌پوی گشته بود، «و هو یرقم فی الماء و یشد القنطرة بلا اوتاد علی الهواء» «۱۵» در عرض یک روز بهم پیوسته و خیک بسیاری که با کله پرباد اصحاب غرور دم همسری می‌زد بر آنها بسته سطح آب را به استسقاء زَقَى «۱۶» مبتلا کردند یعنی آلات خشبیّه «۱۷» را به‌هواداری خیکها

(۱) - رایج.

(۲) - کسی که از دشمن خود خوابید (غافل شد) بدسگالی‌ها او را آگاه سازد (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۳) - ج خلیل، دوست.

(۴) - چنانکه گفته شده.

(۵) - رأی درست قرین دولت است و به رفتن دولت برود.

(۶) - ج سور، باره (ر ب)،

(۷) - ستم.

دوری از حق (ر ب).

(۸) - شوخی. بی‌باکی (ر ب).

(۹) - دور رفتن (ر ب).

از حد گذشتن.

(۱۰) - پاره‌ای از شب.

(۱۱) - و بتخفیف میم، رسن سطر کشتی (ر ب).

(۱۲) - چند ستاره است که بر شکل ناقه واقع شده (ر ب).

(۱۳) - آیا پس نمی‌نگرند به شتر چگونه آفریده شده (آیه ۱۷ سوره غاشیه).

(۱۴) - ج نهرو.

(۱۵) - واو خط می‌نوشت بر آب و می‌بست پل را بی‌میخ بر هوا. مثلی است که درباره مهارت کسی زنند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۶) - و آن استسقای باشد که شکم بیمار به خیکی پر از آب ماند و آواز آب از آن آید گاه جنبش و یا انتقال از سویی به سویی (لغد).

(۱۷) - چوبین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۴

با عرق القربه «۱» بر روی آب کشیده و از دو طرف باوتاد «۲» متین «۳» بر زمین استحکام دادند.

بعد آنکه آن حضرت با چهار هزار نفر از ابطال رجال رجالا و رکبانا «۴» مجال جواز «۵» یافتند، پل سر رشته قرار را در زیر پای دلیران گردن‌فراز از دست داده گسیخت. مقارن آن بصره «۶» أنجم «۷» به کوفه «۸» شفق آمیخت یعنی سواد مدینه شام ظاهر و مصر «۹» راه اجتياز «۱۰» عساكر گردید. خدیو دمشق الیدین «۱۱» «إنّه لرابط الجأش علی الاغباش» «۱۲» از قَلَمْتُ «۱۳» اندیشه‌مند نگشته با یلان نو بسمت بغداد کهنه تحدر جست «۱۴» بعد از مَضَى «۱۵» جوشن من اللیل «۱۶» افواج فولاد جوشن «۱۷» حوس «۱۸»

حوش الفؤاد «۱۹» در جوشن خوش جوش، جوش و خروش برآورده بر سر رومیّه که جمعی در حوش «۲۰» و حظیره «۲۱» حظیره «۲۲» کاظمین علیهما السلام و بعضی در محاذات معسکر «۲۳» نصرت احتشام در کنار شط برسم استحفاظ مقام، مقام داشتند، تکاور انگیخته در مقامی که مشاهد «۲۴» شریفه مشاهده می‌شد از دو جانب

(۱) - سختی، کوشش، مشقت (ر ب).

(۲) - میخها.

(۳) - استوار.

(۴) - پیاده و سواره.

(۵) - گذشتن.

(۶) - سنگ سفید نرم (ر ب) و اضافه بصره انجم تشبیهی است و نیز در آن ایهامی است به شهر معروف.

(۷) - ج نجم، ستاره.

(۸) - ریگ توده سرخ (ر ب) و اضافه آن به شفق تشبیهی است و نیز نام شهر معروف. و مجموع عبارت، یعنی شب رسید

(۹) - حاجز (ر ب) مانع.

(۱۰) - عبور.

(۱۱) - شتاب کار چابک دست (ر ب) بمناسبت جناس کلمه با دمشق و تناسب مصر و شام و مدینه و کوفه و بصره، استعمال شده.

(۱۲) - همانا او دلیر از جانرونده است در تاریکی‌های شب، و در سختی‌ها فرار نمی‌کند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - قله، گروه مردم (ر ب). لشکر.

(۱۴) - سرازیری، تحدر جست، سرازیر شد.

(۱۵) - گذشتن.

(۱۶) - اول شب. (ر ب) پاره‌ای از شب.

(۱۷) - زره (ر ب).

(۱۸) - ج احوس، دلیر.

(۱۹) - تیزخاطر (ر ب)،

(۲۰) - چیزی حظیره مانند (ر ب) خانه.

(۲۱) - محوطه.

(۲۲) - از حظیره القدس، بهشت.

(۲۳) - لشکرگاه.

(۲۴) - ج مشهد، بقعه، بارگاه، زیارتگاه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۵

در آن شب تار:

كَأَنَّ الدَّجِي هِجَاءَ حَرْبِ نَجُومِهِ أَسْتَتَّهَا وَ الْبَرْقُ فِيهَا حَسَامُهَا «۱» كَأَنَّ النَّجُومَ الْهَآوِيَّاتِ فَوَارِسَ تَسَاقُطَ مَا بَيْنَ الْأَسْنَةِ هَامُهَا «۲» كَأَنَّ سَنَا الْمَرِيخِ شَعْلَةً قَابَسَ تَلُوحَ عَلَى بَعْدِ فَتَخْفَى ضَرَامُهَا «۳» اِيقَادَ «۴» شَوَاعِلَ «۵» جَدَلَ كَرَدْنَدَ، وَ أَزْ شَبَّ «۶» نَآيِرَهُ سَيْفٍ وَ سَنَانِ شَبَّ ظُلْمَانِي رَا بَرُوزِ نَوْرَانِي بَدَلَ. هَنَكَامِ انْفِلَاقِ «۷» صَبَحَ كَهْ ضَبْحِ «۸» وَ صَهِيلِ «۹» خِيُولِ سَهِيلِ جَبِينِ، رَزْمَهُ «۱۰» رَزْمَ رَا إِسْمَاعَ «۱۱»

أَسْمَاعُ «۱۲» قلعیگان کرد، افواج رومیّه با توپخانه و استعداد به مدافعه در آمده صفوف حرب را با پیادگان و سواران استوار کردند. با اینکه عسکر بسالت «۱۳» آیات بغداد فزون از تعدّد آنات «۱۴» قرون بودند، خدیو کمی «۱۵» با کمات «۱۶» کم، دست تهوّر از کم «۱۷» یازیده مصداق «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» «۱۸» عیان ساختند و با تیغهای میغ «۱۹» فرسا:

- (۱) - گویا تاریکی‌های شب تنگنای نبرد است که ستاره‌های آن نیزه‌ها و درخش آن شمشیرهای آنست.
- (۲) - گویا ستاره‌های از بالا فرودآینده، سوارهایند که فرو ریخته است در پی هم میان نیزه‌ها سرهای آنها.
- (۳) - گویا روشنایی مریخ شعله آتش افروخته‌ای است که از دور می‌درخشد و هیزم آن دیده نمی‌شود.
- (۴) - افروختن.
- (۵) - ج شعله.
- (۶) - افروختن (ر ب).
- (۷) - شکافته شدن (ر ب). طلوع.
- (۸) - شنوایدن اسبان آواز نفسهای خود را (ر ب).
- (۹) - بانگ اسب (ر ب)
- (۱۰) - ضرب شدید (ر ب)
- (۱۱) - شنواندن.
- (۱۲) - گوشها
- (۱۳) - دلیری (ر ب)
- (۱۴) - ج آن
- (۱۵) - دلاور (ر ب)
- (۱۶) - ج کمی
- (۱۷) - آستین
- (۱۸) - چه بسیار گروه اندک که پیروز شدند بر گروه بسیار (از آیه ۲۵۰ سوره بقره)
- (۱۹) - ابر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۶

بيض تصافح بالایدی مقابضها و حدّها صافح الاعناق و القمما «۱» ضحکن من خلل الاغماد مصلته [۱] حتّی إذا اختلفت ضربا بکین دما «۲» و به نیزه‌های «۳» نیازک آسا «۴»:

مَثَقَفَاتِ سَلْبِنِ الزُّومِ زَرْقَتَهَا وَ الْعَرَبِ سَمَرَتَهَا وَ الْعَاشِقِ الْقُضْفَا «۵» مَا إِنْ رَايتَ سَوَامَا قَبْلَهَا هَمَلَا يَرْعِي فَتَهْدِي إِلَيْهَا رَعِيَةً عَجْفَا «۶» به صف‌شکنی و خصم‌افکنی پرداختند. از ممرّ تیغ خونبار، جویبار خون چون جیحون در شاطی «۷» شط سیلان یافت و از آتش آب رنگ «۸» آب آتش رنگ «۹» جریان. در خارج بغداد خون چون بَقَم «۱۰» جاری مجرای «۱۱» نیل مصر گردید و دجله دیگر از آب غدیر «۱۲» در فضای هامون پدید آمد.

- (۱) - شمشیرهاست که می‌ساید دستها را دسته‌های آن و تیزی آنها سوده است گردنها و تارهای سر را
- (۲) - خندیدند از لابلای نیامها حالی که آهیخته می‌شدند و چون ضربتها فرود آمد خون گریستند.
- (۳) - شاید مقصود از نیزه چوبی است که بر سر آن آهنی است و الا تشبیه آن به نیازک (به معنی ذکر شده) موردی ندارد.
- (۴) - ج نیزک، نیزه کوتاه. حاشیه نو، ستاره (معنی مناسبی است ولی مأخذی برای آن دیده نشد).
- (۵) - نیزه‌هایی است راست که ربوده است از رومیان کبودی چشم آنان را و از عرب گندمگونی آن را و از عاشق لاغری را.
- (۶) - سوام، چرنده. همل شتران بر سر خود گذاشته بی‌شتر بان. عجف، لاغری (از ابو تمام).
- (۷) - کرانه رود.
- (۸) - شمشیر.
- (۹) - خون.
- (۱۰) - و بتخفیف قاف، چوبی است سرخ که رنگ‌رزان بدان رنگ کنند.
- (۱۱) - بدل، عوض.
- (۱۲) - شمشیر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۷

احمد پاشای والی بغداد بعد از وقوع این داهیه منکر بحصن نکیر «۱» تحصن در آمده قلعه را ملیز «۲» و ملاذ عافیت ساخت، و جسر «۳» جسارت را برید، و لشکر نادری بتوابع بغداد و ارباع «۴» اربعه «۵» ائمه سبعة «۶» علیهم آلاف التحية «۷» که جنات «۸» ثمان «۹» تحت قباب تسع «۱۰» است، مستولی گشته، از معارک «۱۱» هیجا «۱۲» و هیاج «۱۳» هوجای «۱۴» هوج «۱۵» ستام «۱۶» و صرصرانی «۱۷» صرصر پی کوه سنام «۱۸» که مهریه «۱۹» مهر مهار سپهر، و بختی فلک حامل، در جنب هیکلشان حامل بود [۲] «همه گردون شکوه کوه کوهان» و هر شط «۲۰» و جسر «۲۱» روانی نمونه جسر و شط روان، هریک در زیر حصار [۳] «۲۲» نموداری از حصار باره، و هفت اندامشان قرینه هفت اختر سیاره [۴]، عرصه استلاب «۲۳» و لقطه «۲۴» ازدلاب «۲۵»، و جوارى «۲۶» مشحون «۲۷» به کنیز «۲۸» را که از

[۱] - یو، نو، سنام.

[۲] - ط، اضافه دارد ع (مصراع).

[۳] - ط، حصاری.

[۴] - ط، اضافه دارد، از عراب و احشام آن عرصه.

(۱) - حصن نکیر، قلعه استوار.

(۲) - پناه جای (ر ب).

(۳) - پل.

(۴) - ج ربع، سرا (ر ب).

(۵) - مقصود حرم نجف، کربلا، کاظمین، سامراء است.

(۶) - علی علیه السلام (نجف) امام حسین (ع) (کربلا). امام موسی بن جعفر (ع) و امام محمد تقی (ع) (کاظمین) امام علی النقی، امام حسن عسکری، امام دوازدهم (باعتبار خانه آن حضرت (سامراء).

- (۷) - بر آنان باد هزاران درود.
- (۸) - ج جنه، بهشت.
- (۹) - هشت.
- (۱۰) - نه آسمان.
- (۱۱) - ج معركة، رزمگاه.
- (۱۲) - جنگ (ر ب).
- (۱۳) - برانگیخته شدن (ر ب).
- (۱۴) - هوجا، شتر ماده تیزرو (ر ب).
- (۱۵) - ج هوجاء، باد سخت تند که خانه‌ها را از بن بر کند (ر ب).
- (۱۶) - لگام، از هوج ستام، تندرو مقصود است.
- (۱۷) - شتر میان بختی و عربی یا شتر دوکوهانه (ر ب).
- (۱۸) - کوهان شتر (ر ب).
- (۱۹) - شتران منسوب به مهره بن حیدان (ر ب).
- (۲۰) - کرانه کوهان یا نصف آن (ر ب).
- (۲۱) - شتر بزرگ هیکل (ر ب).
- (۲۲) - پالان شتر (ر ب).
- (۲۳) - ربودن.
- (۲۴) - آنچه در راه افتاده باشد از نقدینه و جز آن.
- (۲۵) - ربودن.
- (۲۶) - کشتی‌ها
- (۲۷) - پر
- (۲۸) - خرما که جهت زمستان در زنبیل و جز آن ذخیره سازند. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۸

نخلستان بصره برای اذخار «۱» قلعیگان از روی شطّ زخار می‌آمد، طعمه کام اختلاس و لماظه «۲» مذاق انتهاب «۳» ساختند، «أصاب تمره الغراب» «۴»، و بر جمیع باغات و بساتین «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَفَنَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا» «۵» مانند رجل «۶» جراد دست یافته همه را پامال هلاک و دمار و علائم «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» «۷» را نمودار کردند. «۸» نهبوا عقارهم فی عقر دیارهم، و ضیعوا ضیاعهم فی بحبوحه قرارهم، و ارتعوا زرعهم، و ضاقوا ذرعهم، و أهلکوا حرثهم و أجففوا عرسهم، و خلوها من کلّ نبات و فرغوها من جمیع أقوات و قوات حتّی خلا- خلالها من الخل و الخمر و جلا جلالها عن الزّیب و الثمر و ما بقى من حمزه إلّا قصیه ته فی أفواه زید و عمرو، و لا جزر فی تربها و لا عجم فی عربها و لا جزر فی الرّمق و لا شلجم للرّمق.

- (۱) - ذخیره ساختن.
- (۲) - آنچه مانند از طعام در گوشه‌های دهان (ر ب).
- (۳) - غارت کردن و غنیمت گرفتن (ر ب).

- (۴) - رسید خرمای کلاغ را چه کلاغ نیکوترین خرما را برمی‌گزیند، برای کسی مثال زنند که به چیز گرانبها دست یابد (مجمع الامثال).
- (۵) - از آنچه می‌رویاند زمین از سبزش و خیارش و سیرش و عدسش و پیازش (از آیه ۵۸ سوره بقره).
- (۶) - دسته، گروه (اقرّب الموارد) و نیز رجل الجراد رستنی است که به تره یمانی ماند (رب).
- (۷) - بیابان کشت نشده (مأخوذ از آیه ۴۰ سوره ابراهیم).
- (۸) - غارت کردند آب و ملک آنان را در میان خانه‌های آنان و تباه کردند آب و زمین آنان را در میان قرارگاهشان و چرانیدند کشت‌های آنان را و تنگ ساختند طاقتشان را و تباه کردند کشتشان را و بر زمین افکندند درخت‌های آنان را و تهی کردند آن را از هر رستنی و خالی ساختند آن را از همه خوردنی‌ها و نیروها تا آنکه تهی ماند لابلای آن از سرکه و شراب (نیک و بد) ما له خل و لا- خمر، ای جید و لا- ردی (اقرّب الموارد) و خالی شد خنورهای آن از موز و خرما و نماند از حمزه (و آن تره‌ایست ترش و زبان گز) مگر داستان آن در دهانهای زید و عمر و نه گزری در خاک آن و نه دانه‌ای در گیاه خشک آن و نه گوسفند فربه‌ای در رمه و نه شلغمی برای رمق.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۰۹
- بحکم والا- در اندک روزی جسر ممدود کهکشانشان بر دجله مرتّب گشته فوجی انجم حشر «۱»، از جسر عبور نموده و جوار امامین هم‌امین «۲» را مخیم اردوی منصور کردند. زمان محاصره مدید و قحط شدید در بغداد آمده یخنی «۳» به نهایت رسیده قلعه‌گیان را از کثرت غلا- و قَلّت غلّه، مادّه جوع استداد «۴» و اساس یأس استداد و طریق خصب «۵» و رخص «۶» انسداد یافت، و لطمه «۷» معاشرت «۸» روی حسن معاش و معاشرت بر تافته اهالی در آن فصل صیف پیوسته، شتا «۹» بودند. با خون جگر تغذی و تغذی «۱۰» می‌کردند و برای قرص جو، گندم آسا سینه‌چاک گشته از درون تفسیده «۱۱» آثار «وَفَارَ التَّنُورُ» «۱۲» بظهور می‌آوردند، و در آرزوی روی نان دو قرص گرم و سرد آفتاب و ماه را غنیمت دانسته ایام و لیالی می‌شمردند، و در تحصیل روزی روزی شب می‌رسانیدند، و از فقدان دانه قالیب «۱۳» قالب تهی می‌ساختند، و بهوس فرض «۱۴» و سنّت «۱۵» فرض «۱۶» و سنّت «۱۷» را چارتکییر می‌زدند «۱۸». و به تمنّای لقمه طعام طعمه مزعفر «۱۹» می‌شدند و به هوای مطبوخ خام «۲۰»، خیالات خام می‌پختند، و به یاد گوشت قدید «۲۱»، خام «۲۲» را پخته می‌خوردند، و در جستجوی برنج برنج، ماشی «۲۳» می‌گشتند، و به یاد پیاز بصل «۲۴» می‌خاییدند، و در طلب جزر «۲۵» از در و دیوار مزارع
-
- (۱) - به بسیاری ستاره.
- (۲) - شهر کاظمین که قبر امام موسی الکاظم و امام محمد جواد بدانجاست.
- (۳) - ذخیره از غله و حبوبات (از برهان).
- (۴) - استوار.
- (۵) - فراخی حال (رب).
- (۶) - فراوانی.
- (۷) - تپانچه.
- (۸) - دشواری (رب).
- (۹) - ناشتا (برهان). و در عربی زمستان، مقابل صیف.
- (۱۰) - چاشت خوردن (رب).

(۱۱) - گذاخته.

(۱۲) - و جوشید تنور (از آیه ۴۲ سوره هود یا ۲۶ سوره مؤمنون)

(۱۳) - غوره خرماى سرخ (ر ب).

(۱۴) - نوعی از خرما (ر ب).

(۱۵) - سنه، خرمایی است به مدینه (ر ب).

(۱۶) - واجب.

(۱۷) - مستحب.

(۱۸) - ترک می گفتند.

(۱۹) - شیر سرخ (ر ب).

(۲۰) - ظاهر ا ج خامه.

ترب، نه گوشت گندیده چنانکه محشیان نوشته‌اند.

(۲۱) - گوشت کفانیده.

پاره کرده (ر ب) قورمه.

(۲۲) - پوست دباغت نشده.

(۲۳) - پیاده.

(۲۴) - خود آهنین (ر ب).

(۲۵) - گزر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۰

«تسألنی بر امتین شلجما» «۱» می‌شنیدند، و بلغه «۲» بلغور و حشیش «۳» حشیش «۴» را علقه «۵» هستی می‌نمودند. از کمال مجاعت اگر کلوخی می‌یافتند در کام آرزو لذیذتر از حلوی خشت «۶» بکار می‌بردند، و از فرط گرسنگی اگر سنگی می‌جستند ما حضر درویشانه ساخته شکم از را سنگ قناعت می‌کردند، و باشتیاق صاعی شترنج «۷» در شط رنج «۱» با چندین کلک «۲» «۸» ترددات کرده خانه به خانه شطرنج غم می‌باختند، «المحل محل العیش و مورث الموت» «۹»، و مشتی حبوب که بدستشان می‌آمد گرامی‌تر از حبّات لالی در حبوب نهان کرده مسکه «۱۰» حیات می‌ساختند، که الجوع مانع الهجوع و موت الفوات «۱۱» خشخاش «۱۲» بغداد که «أجرأ من الماشی بترج» «۱۳» بودند. از شوق دانه ارزن طالب «أرزنه الروم» «۱۴» و از کمال توحش متوحش و متحاشی گشته با احمد پاشا در صدد تخلیط و تثبط «۱۵» در آمده «یضرب الماش بالدرماش» «۱۶» را ممثل

(۱) - رامه جایی است نزدیک بصره و شلجم شلغم است. برای کسی مثل زنند که چیزی را در جز جای آن طلبد (مجمع الامثال). و ر ک (معجم البلدان).

(۲) - قوت روز (ر ب).

(۳) - شادانه؟

(۴) - خشک.

(۵) - قوت روز (ر ب).

(۶) - نوعی حلوا که در مشکها و جاها ریزند تا یکپارچه و قرص شود (از برهان).

(۷) - اقسام غله را گویند که بهم آمیخته باشند (برهان)

(۸) - مشک‌های بهم بسته که چوب و نی بر آن بندند و بدان از آب گذرند (از برهان). در تداول، حيله

(۹) - خشک‌سالی برهم‌زننده لذت زندگانی و سبب مرگ است.

(۱۰) - نگاهدارنده. پایدار سازنده.

(۱۱) - گرسنگی مانع خواب است و مرگ ناگهانی است.

(۱۲) - مردم با سلاح و زره (ر ب).

(۱۳) - بیشه است به یمن و فی‌المثل هو أجراً من الماشی بترج (ر ب).

(۱۴) - ارض الروم، ارز الروم، ارزن الروم، ولایتی است در ترکیه معروف (ضمیمه معجم البلدان. لغد. قاموس الاعلام سامی بیک)

(۱۵) - تأخیر کردن، درنگ کردن (ر ب).

(۱۶) - برای کسی مثل زنند که در گفتار با کردار تخیل کند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۱

گردانیدند و در طلب حمص «۱» نه خود بلکه جمیع اعزه ملک «أذلّ من قیسی بحمص» «۲» شدند. هر حبه جاورس در گرانبهایی
ارزن «۳» از شاه‌داج عدسی «۴» آمد [۱] و گلوی آسیا در غم دانه خشک ماند، و قدر «۵» از قدر افتاد، و دیگ در حسرت دیگ
«۶» و دیگ «۷» سینه در آتش نهاده و اوجاق «۸» دودمانهای «کثیر الزماد» «۹» که زبان زبانه‌اش برزبانا «۱۰» می‌رسید، با دهان
خاموش و درون افسرده نشست «هذا أمر لا یثقی له قدری» [۲] «۱۱». دانه به نوعی نیافت شد که هر طیری را وحش «۱۲» می‌توان
گفت، و تخم بیضه به نحوی بر افتاد که از ماکیان صدای خروش و خروس می‌توانست شنفت «أفرخوا بیضتهم» «۱۳» و کام خصم از
خصم «۱۴» و قضم «۱۵» به حدی ناکامی گزید که جمعی هر روزه برسم دریوزه راه گریز جسته جسته، خسته، خسته «۱۶»
«۱۷» حسب‌الله گویان

[۱] - یو، آمده.

[۲] - ط، اضافه دارد: و خون چهره وجوه از غم کشکاب و کشکینه و قروت یافت یعنی کشک.

(۱) - نخود.

(۲) - خوارتر از بنی قیس در حمص، از آن رو که حمص از آن یمانیان است و از بنی قیس جز یک خانه بدانجا نیست (مجمع
الامثال) اقرب الموارد ذیل حمص.

(۳) - افعّل از رزین، گران‌مایه‌تر (از ر ب).

(۴) - نوعی دانه گرانها (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۵) - دیگ.

(۶) - خروس.

(۷) - فربه پیه‌ناک (ر ب).

(۸) - اجاق، ترکی معروف است.

(۹) - بسیار خاکستر و این کنایت از بسیار مهمان‌داری و بخشش خاندان است.

(۱۰) - ر ک ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۱۱)- این سه پایه دیگ مرا برنمی‌تابد یعنی این کار را نمی‌پذیرم (رک مجمع الامثال).

(۱۲)- گرسنه (ر ب).

(۱۳)- افرخ القوم بیضتھم، سر خود را آشکار کردند (مجمع الامثال).

(۱۴)- خاییدن به انتهای دندانها (ر ب).

(۱۵)- خوردن چیزی به کرانه دندان (ر ب).

(۱۶)- مفلس و بی‌برگ و نوا (برهان).

(۱۷)- در راه خدا، برای رضای خدا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۲

خود را از حصار بیرون افکنده وارد معسکر نصرت اثر «فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ» «۱» از مواید أَلَدَّ مِنَ السَّيْلُوى «۲» بی‌من «۳» کامیاب و بهره‌ور می‌گشتند، و هریک که طریق یتیهون فی الارض «۴» اختیار، و أَجْرًا مِنَ السَّيْلِ تحت اللَّیْلِ «۵» فرار می‌نمودند، لقمه‌های گلو سوز از رصاص «۶» مذاب «۷» «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» «۸» التَّقام «۹» کرده از زندگی سیر می‌شدند. «رَبِّ أَكَلَهُ مَنَعَتْ أَكَلَاتِ» «۱۰».

الحاصل قلعه‌گیان بغداد خراب را بغداد خراب «۱۱»، و حال «أُرْعِنَ مِنْ هَوَاءِ الْبَصْرَةِ» «۱۲» گشته از فوت قوت و غذا غداء و مساء «۱۳» مساهم «۱۴» هم شدید شدند و بعضی از اهل دارالسلام از فرط جود، بذل سرمایه حیات کرده مردند، و مفاد: اهل دارالسلام مرد «۱۵» را باین تلویح بر لوحه تصریح رقم زدند. احمد پاشا ناچار در تفویض آن معقل «۱۶» سپهر بنیاد تا آخر ماه صفر «و ها نحن مؤخَّر الصَّفر موعِدنا السَّحر» وعده داد.

(۱)- در روز گرسنگی که خوردنی در آن یافت نشود. (از آیه ۱۴ سوره البلد).

(۲)- گواراتر از کرجفو. مأخوذ از داستان قوم موسی (ع) آیه ۵۴ سوره بقره

(۳)- منت، و در آن ایهام است به من که برای قوم موسی رسید.

(۴)- سر گردانند در زمین و مأخوذ از آیه ۲۹ سوره مائده.

(۵)- گستاخ‌تر از سیل به شب که هر چه یابد با خود ببرد

(۶)- برنج (ر ب) گلوله برنجی.

(۷)- گداخته.

(۸)- نمی‌خورد آن را مگر خطاکاران. (آیه ۳۷ سوره الحاقه).

(۹)- لقمه گرفتن.

(۱۰)- چه بسیار یک‌بار خوردنی که مانع خوردنهای چند شود مثلی است در مذمت حرص (رک مجمع الامثال).

(۱۱)- بغدادش خرابست، کارش تباه است، حالش زار است.

(۱۲)- مضطرب‌تر از هواء بصره (مجمع الامثال).

(۱۳)- بامداد و شامگاه.

(۱۴)- شریک

(۱۵)- اهل الجنة جرد مرد کحل لا یفنی شباههم و لا تبلی ثیابهم. بهشتیان امرد (بی‌مو) اند ... (جامع الصغیر ص ۳۷۱ ج ۱).

(۱۶)- پناهگاه.

در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی چون

در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سر عسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح بتقدیر ایزد بی چون و انکشاف مدلول «غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» «۱» از دولت فلک صولت عثمانیه، عثمان پاشای صدر اعظم سابق که در جنگ فرنگ بسبب پاداری از پا زخم گلوله دریافته بتوپال یعنی لنگ «۲» اشتها داشت، به سرداری سمت بغداد مأمور گشته بود. در مجاری این مقال و معاری «۳» این اقوال، خبر وصول پاشای مذکور از جانب موصل متواصل «۴» واصل، و قلوب مرعوب قلعه‌گیان را از این نوید مرغوب، سکون و سکوت حاصل گشته، در ایفاء عهد سر از قطاب «۵» گردنکشی بر آوردند. عثمان پاشا چون «۶» طَرَه «۷» شط را چون طَرَه قَطَّ «۸» بدست گرفته با دل بی آرام بآرام می آمد و بقدّم «یقدّم رجلا و يؤخّر آخری» «۹» طریق استبطاء «۱۰» می پیمود.

تبختر إخفاء لما فيه من عرج و ليس له فيما تكلفه فرج «۱۱» هنگام چاشت با جیش پرجاش پرخاش جوی به مقابله طلیعه خسرو کریم العصر «۱۲»

(۱) - مغلوب شدند رومیان در نزدیک‌ترین زمین و آنان پس از مغلوب شدن زود باشد که غالب شوند. (از آیه ۱ و آیه ۲ سوره روم).

(۲) - ط، این ترجمه را ندارد.

(۳) - آنچه نمایان باشد از دست و پا و رخسار (از ر ب) ظاهر.

(۴) - پیوسته.

(۵) - مجمع گریبان (ر ب).

(۶) - این کلمه زاید بنظر می‌رسد ولی در همه نسخ موجود است.

(۷) - کرانه (ر ب).

(۸) - پیچیده. مرغول (ر ب).

(۹) - گامی پیش می‌نهد و گامی پس.

(۱۰) - کندروی. درنگ.

(۱۱) - خرامید بناز بخاطر پوشاندن لنگی که در اوست و نیست او را در آنچه خویشتن را بدان برنج انداخته است گشایشی. (شعر از

ابو الفضل سکری. یادداشت آقای دکتر مهدی محقق) ر ک یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۴

(۱۲) - بزرگ نسب (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۴

درآمد [۱]، و فی الظّهر جاء بالعصر «۱» همین که افواج بهم «۲» بهم مصادم و مصادف و ملاقی و ملاغف «۳» گشتند، دلاوران دژ آهنگ «۴»

صقور علی اثباج جرد عوابس و اسد إذا ما کان یوما نزولها «۵» بر آهنگ جنگ جنگ و چنگال اقتحام و خطاطیف «۶» خاطفه «۷» التحام «۸» تیز، و همان روز که سادس «۹» ماه صفر بود در کنار آب بطّ «۱۰» «کصقر صاقر یلاقی البطّ» «۱۱» آغاز ستیز کردند، و بمخالب همّت و مناسر «۱۲» جلادت، أعناق «۱۳» و مناسر «۱۴» رومیّه را أعناق «۱۵» و قلب و جناح «۱۶» و جوانح «۱۷» و پروبال و فرّ و یال درهم شکسته متطایر ساختند «و کُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» «۱۸» شعر:

و تدری سباع الطیر اَنْ کّماته إذا لقیّت صید الکماء سباع «۱۹» تطیر جیاعا فوقها و تردها ظباءه إلى الأوکار و هی شباع «۲۰»

[۱]- ط، در آمدند.

- (۱)- عصر، گروه. قبیله (ر ب).
 - (۲)- ج بهمه بضم اول و سکون دوم. دلاور (ر ب).
 - (۳)- رسنده. (ر ب).
 - (۴)- خشمناک سهمگین (برهان).
 - (۵)- بازه‌ایند ترشرو بر پشت اسبان تنک موی و شیرانند بروز پیاده شدن.
 - (۶)- ج خطاف، بضم اول و تشدید ثانی چنگال و نیز آهن سر کج و تیز (ر ب).
 - (۷)- درخشان.
 - (۸)- سخت گردیدن جنگ.
 - (۹)- ششم.
 - (۱۰)- آبی است در حوالی بغداد.
 - (۱۱)- مانند مرغ شکاری که می‌بیند بط را.
 - (۱۲)- ج منسر بکسر اول و فتح سوم و سکون دوم، و بر وزن مجلس نیز منقار مرغ (ر ب).
 - (۱۳)- ج عنق جماعت مردم و مهتران (ر ب).
 - (۱۴)- مقدمه لشکر بزرگ (ر ب).
 - (۱۵)- ج عنق، گردن.
 - (۱۶)- دست، طرفین لشکر (ر ب).
 - (۱۷)- استخوانهای پهلوی (ر ب).
 - (۱۸)- و هر آدمی را در گردن وی افکندیم کردار او را (از آیه ۱۴ سوره بنی اسرائیل).
 - (۱۹)- کماء ج کمی، بر وزن غنی دلاور.
 - (۲۰)- ظباء ج ظبه، دم شمشیر. او کار جمع و کر، آشیانه.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۵

فوجی که در دشت رزم از دست قهرمان قهر، امان یافتند از همان دار الحرب با اندوه و کرب آغاز هرب کرده هر بطریقی «۱» بطریقی گریخت «الاولب اوب نعامه» «۲». سر عسکر چون از ضمّ جناحین «۳»، کسر طایر اقبال را مجزوم و علامات «۴» جبن [۱] از جین جیش [۲] خویش معلوم یافت با بقایای بغایا «۵» و بغاء «۶» سرایا «۷» که در مواقع «۸» موافقت «۹» مرافقت «۱۰» ورزیده بودند، در همان مکان که بشطّ اتصال داشت خیام نزول افراخت و اطراف اردوی خود را بشجعان ینکچری «۱۱» و تفنگچیان جری «۱۲» مرتبط ساخت.

پس جناب نادری با فوجی پیاده که به باده خون‌آشامی معتاد بودند. به منافحت «۱۳» و منافخت «۱۴» پرداخته زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا پسین امتداد و گرما در آن صرماء «۱۵» به حدّی اشتداد یافت که حوت «۱۶» در هزار تابه «۱۷» بریان و عین الثور «۱۸» بر تشنه کامی شیران بیشه و غا گریان بود:

و هاجره حرّها واقد تصیب لحاجبها حاجبی «۱۹» تلوز من الشّمس أطلاؤها لواز الغریم من الطّالب «۲۰»

[۱]- ط، اضافه دارد، جنس. نو، جنین و جنس.

[۲]- ط، اضافه دارد. خنس.

(۱)- سرهنگ روم که ده هزار مرد جنگی در زیر حکم او باشد (ر ب).

(۲)- برای کسی که در بازگشت شتاب کند مثل زنند (ر ک مجمع الامثال).

(۳)- ملاقات فریقین.

(۴)- لطف تناسب کسر، مجزوم، علامات که اصطلاح نحوی است، آشکار است

(۵)- ج بغیه، طلایه (ر ب).

(۶)- ج باغی، یاغی.

(۷)- ج سربه بفتح اول و تشدید یا، پاره‌ای از لشکر (ر ب).

(۸)- ج موقف. ایستادن جای.

(۹)- با کسی ایستادن در جنگ.

(۱۰)- یاری، رفاقت.

(۱۱)- ینی چری. چریک نو، سرباز جدید

(۱۲)- جریء، با جرأت.

(۱۳)- روبروی جنگ کردن (ر ب).

(۱۴)- منافحت (ر ب).

(۱۵)- دشت بی آب (ر ب).

(۱۶)- ماهی و نیز نام برج دوازدهم.

(۱۷)- آفتاب (برهان).

(۱۸)- ستاره دبران.

(۱۹)- و نیمروزی که گرمی آن افروخته است آسیب می‌رساند ابروی مرا کرانه آن که نخست بر می‌آید.

(۲۰)- اطلا، ج، طلا، بچه گاو و گوسفند و ریزهای خرد از هر چیزی (؟)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۶

پرتو خورشید مصیقل «۱» مرآت جهان را چنان عکس مرگ «۲» ساخت که از چارآینه «۳» پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جز عکس گرم «۴» متصور نمی‌شد، و مهر بی مهر به نوعی جوّ هوا و جوف سما را به آتش تفیده کرد، که سنگ در زیر سنابک «۵» بادپایان زرین نعل جز سبابک «۶» سیم نمی‌نمود. سهام اشعه خور در آن هوای گرم آهن تفته را در بر بهادران سرد می‌کرد، و ناوک سهام سرخ در هیاکل سفید «۷» به فولاد سبز «۸» عمل زرد «۹» بکار می‌برد. از لوايح سموم سرد «۱۰» گرمی «إِنَّهَا لَطِي نَزَّاعَةٌ لِلشَّوْى» «۱۱» بر وی ظهور می‌آمد، و از هوای مهاوی «۱۲» و ماهیت مهامه «۱۳»، آتش هاویه «۱۴» «وَمَا أَدْرَاكَ مَا هَيْئَةُ نَارٍ حَامِيَّةٌ» «۱۵» زبانه می‌کشید، خنک آن کس که در آن جنگ در سایه دیوار نیستی می‌آرمید و خوشا حال مبارزی که در آن وادی بی آب از آب‌روان دست می‌شست.

بیت:

ز نور تابش خورشید لعل فام شدی سرو «۱۶» ی آهوی دشتی چو آتشین خلخال چو گرم گشتی آب از هوای آتش طبع پیشزه «۱۷»
 نرم ش _____ دی در مس _____ ام [۱] م _____ اهی وال [۲] «۱۸»

[۱]- یو، میان.

[۲]- ط، یو، دال.

(۱)- صیقل زده.

(۲)- گرم.

(۳)- از پوششهای جنگی قدیم چهار پاره آهن پهن که در زیر زره بر سینه پیوند کنند (لغد).

(۴)- مرگ.

(۵)- کنار سم چارپا

(۶)- گداخته و ریخته.

(۷)- بدنهای سپید.

(۸)- شمشیر.

(۹)- حلقه‌های زره را درهم افکندن (ر ب).

(۱۰)- پی هم.

(۱۱)- همانا آن زبانه‌ایست، خالص کننده است پوست و گوشت را (آیات ۱۵ و ۱۶ سوره معارج).

(۱۲)- ج مهوی مغاک میان دو کوه و مانند آن (ر ب).

(۱۳)- دشت و بیابان (نف).

(۱۴)- دوزخ (ر ب).

(۱۵)- چه دانا کرده است ترا (که) چیست آن، آتشی است گرمی آن به غایت رسیده (آیه ۷ و ۸ سوره القارعه).

(۱۶)- شاخ.

(۱۷)- فلس ماهی.

(۱۸)- نوعی ماهی بزرگ که دارای فلس است (از برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۷

در عین اهتزاز هیف «۱» و معمعان «۲» صیف که آب جز در دم سیف یافت نمی‌شد، آب دلیران چون تشنگی ایشان به نهایت رسید، بل ماه «۳» در چشمه خورشید [۱] «۴» نماند و زبان در کام اسبان تر «۵» بسان سنان خشک شد، و پنجه رزم‌آوران لعلی لباس، از استعمال سیف الماس فام برنگ پنجه مرجان از کار بازماند. بدن «۶» در تن و درع «۷» در بدن از شدت هواجر «۸» و حرّ «۹» هوا مذاب و آن قلب «۱۰» طامی «۱۱» چون قلب ظامی «۱۲» از آفت تاب آفتاب بی تاب گشت، و مرد و مرکب از کثرت میدان «۱۳» در میدان اقتحام دل بر مرگ نهاد، و دلیرانی که از تیغ آبگونشان کام خصم سیراب بود از بی آبی از زندگانی آبی «۱۴» شدند و بهادرانی که از هیئت هیبتشان زهره در ابدان اوباش و اوشاب «۱۵» و شبخ شیخ و شاب آب می‌شد عیمان «۱۶» و غیمان «۱۷» از آب محالقی «۱۸» و سیف حالوقه «۱۹» جرعه نوش «سقوا بکأس حلاق» «۲۰» گشتند، و جمعی لهبان «۲۱» و لهفان «۲۲» از غلبه غلّه «۲۳» به

غلغله خود را بر آن دریای آتش زده از جویبار شمشیر آبدار شاداب گردیدند، و فوجی عطشان و نطشان [۲] «۲۴» ماهی آسا در شباک بی تابى افتاده «أعطش من الحوت» «۲۵» چون آب بسوی

[۱]- ط، آفتاب.

[۲]- ط، بسطشان و عطشان.

(۱)- باد گرم (ر ب).

(۲)- سختی گرما (ر ب).

(۳)- ماه، آب.

(۴)- عین شمس؟

(۵)- اسب تیزرو.

(۶)- زره کوتاه (ر ب).

(۷)- زره.

(۸)- ج هاجره، سختی گرما (ر ب).

(۹)- گرمی.

(۱۰)- میانه، لشکر.

(۱۱)- جوشان.

(۱۲)- تشنه.

(۱۳)- مضطرب گردیدن. جنیدن (ر ب).

(۱۴)- سرباززننده.

بی زار.

(۱۵)- مغلوب اوباش (ر ب).

(۱۶)- تشنه (ر ب).

(۱۷)- تشنه.

(۱۸)- ج محلقه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، استره.

(۱۹)- برنده (ر ب).

(۲۰)- سیراب شدند بجام مرگ (مجمع الامثال).

(۲۱)- تشنه (ر ب).

(۲۲)- سوخته دل (ر ب).

(۲۳)- تشنگی (ر ب).

(۲۴)- عطشان، از اتباع است (ر ب).

(۲۵)- تشنه تر از ماهی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۸

دجله روی آوردند، و در حومه اصطکاک و اصطدام «۱» و عرصه اضطراب «۲» و اضطرام «۳» نوایر اضطرار و اضطراب «۴»، اصطلاء «۵» و اضطرام «۶» یافت، و مرایر «۷» تثبت «۸» و اصطبار «۹» انصرام «۱۰» پذیرفت.

جوشن در بر و دل در جوشن «۱۱»، حریر «۱۲» و تافته گشت، و حریر و تافته در زیر درع «۱۳» حدید «۱۴» از کوره حدادی دم زد:

ربّ یوم هواء یتلّطی فیحاکی فؤاد صبّ متیم «۱۵» قلت إذ صکّ حرّه حرّ وجهی ربّنا اصرف عنا عذاب جهنّم «۱۶» سخن مختصر، بمدلول «کل شرب محتضر» «۱۷» دلیران گاهی از آب سیف شرث «۱۸» محتضر «۱۹» می شدند، و گاهی از دم قرضاب «۲۰»، قرض آب می خواستند. عرقی که از عروق اسبان روان می شد، آب حیوان شمرده می شد، و مایه روان می ساختند، و آبی را که در نوک خنجر آبدار گمان می کردند، گلو بدان تر کرده از غم تشنه کامی

(۱) - صدمه رسانیدن.

(۲) - با یکدیگر جنگ کردن (ر ب).

(۳) - ظاهرا بمعنی اضرام بکار رفته است، شتابیدن سخت اسب.

(۴) - تردید، تحیر (اقرب الموارد) تشویش.

(۵) - تابیدن به آتش و گرم شدن (ر ب).

(۶) - اشتعال.

(۷) - ج مریره، رسن سخت تافته (ر ب).

(۸) - پایداری.

(۹) - شکیبایی.

(۱۰) - انقطاع، بریدن.

(۱۱) - سینه (ر ب).

(۱۲) - گرم شده (از ر ب).

(۱۳) - زره.

(۱۴) - آهن.

(۱۵) - بسا روزی که هوای آن زبانه می زد (سخت گرم بود). پس حکایت می کرد (گرمی آن) دل عاشقی را که عشق بر او چیره شده است.

(۱۶) -

گفتم چون کوفت گرمی آن گرمی صورت مرا پروردگارا بگردان از ما عذاب دوزخ را

(مصراع دوم قسمتی از آیه ۶۶ سوره فرقان است).

(۱۷) - هر شربت آبی حاضر شده است (از آیه ۲۹ سوره قمر).

(۱۸) - سیف شرث، تیغ تیز (از ر ب).

(۱۹) - بحال مرگ افتاد.

(۲۰) - تیغ بران (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۱۹

می رستند، و در آن یوم آبت «۱» آیت «یَسْهُوِ الْوُجُوهَ» «۲» از جبین وجوه سپاه ظهور یافته جمعی از ایشان از مواقع بوارح «۳» گرم،

بر جای خویش سرد گشتند. فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ «۴»، و در بزم آن هوای گرم، اجل سرده «۵» گشته گرما گرم سرده «۶» مرگ می‌پیمود تا فوجی سرمست به خاک افتادند. «و ردوا میاه عطیش و حیاض غتیم» «۷».

هر چند سهم «۸» طالع «۹» و طالع سهم «۱۰» غنیم «۱۱»، و مرامی «۱۲» مراد و مرام رومیّه نخست بر خاک «فاز بالسَّيْهم الأخیب» «۱۳» آمد، لکن مانند سهم زاحف «۱۴» و حابی «۱۵» بسخت اندازی چرخ سست پشت دو کمانه «۱۶» گشته «رمیه من غیر رام» «۱۷» ناقر «۱۸» شد که «مع الخواطی سهم صائب» «۱۹» و نشابه «۲۰» کار یلان سهمگین

- (۱) - روز سخت گرم (ر ب).
- (۲) - بریان می‌کند روی‌ها را (از آیه ۱۸ سوره کهف)
- (۳) - ج بارح، باد گرم تابستان (ر ب).
- (۴) - پس منت نهاد خدا بر ما و نگاهداشت ما را از عذاب آتش نفوذ کنند (آیه ۲۷ سوره الطور).
- (۵) - ساقی (برهان).
- (۶) - قدحی که بدان شراب خوردند (برهان).
- (۷) - این عبارت در مجمع الامثال دو مثال جداگانه ضبط شده و بجای میاه عطیش حیاض عطیش نیز روایت شده است. میاه عطیش سراب است و غتیم مرگ، مقصود اینست که هلاک شدند.
- (۸) - تیر.
- (۹) - تیری که پس نشانه افتد (ر ب).
- (۱۰) - بیم.
- (۱۱) - به غنیمت رسیده.
- (۱۲) - ج مرمی بکسر اول آنچه اندازند از آلت (اقرب الموارد).
- (۱۳) - من فاز بفلان ... هنگامی گویند که کسی بمطلوب نرسد (مجمع الامثال).
- (۱۴) - تیر غیژان رونده تا به نشانه (ر ب).
- (۱۵) - تیری که بر زمین غیژان رسد بر نشانه، ضد زاهق (ر ب).
- (۱۶) - تیری که بر زمین خورد سپس برخاسته به هدف نشیند (حاشیه نو) به ته خوردن تیر. (آندراج)
- (۱۷) - تیر انداختنی از جز تیر انداز، درباره امری گویند که ناگاه رسد (ر ب).
- (۱۸) - تیر که بر نشانه رسد (ر ب).
- (۱۹) - با تیرهای بخطرارونده تیری به نشانه رسنده است. برای کسی مثل زنند که بارها خطا کند و یک‌بار اصابت نماید
- (۲۰) - یکی تیر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۰

که در قوس تفوق «هو أعلاها ذا نوق» «۱» مفوق «۲» می‌بود، دالف «۳» و دبور «۴» و دیده مقصود لشکر مظفر مظفور [۱] «۵» گردید.

کما قيل «۶»: «أهل الحرب و الجدل بین الحرب و الجدل» «۷»، و ظهور این حال در حال سباق «۱» «۸»، سباق «۹» و شباق «۱۰» سباق «۱۱» مضمار جلادت گشت «شخب فی الإناء و شخب فی الأرض» «۱۲» و بمضمون الحرب سجال «۱۳» بعضی از دلیران مجالح «۱۴» صولت در مجال حرب و جلواح «۱۵» رزم به مجالحت «۱۶» و مکالحت «۱۷» مشغل و برخی از عراض «۱۸» کفاح «۱۹» و نفاح «۲۰» منتقل «۲۱» گردیدند، و در آن ملحمه «۲۲» بضروب «۲۳» متلاحمه «۲۴»، ضروب «۲۵» أبطال را رقم إبطال بر صحیفه هستی

کشیده شد. قضا بر حال دلیران مفاد «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» «۲۶» ادا کرد و در آنات کَر

[۱]- یو، اضافه دارد، قافله.

(۱)- هو اعلی الناس ذا نوق یعنی تیر او از همه برتر است (مجمع الامثال)

(۲)- سوفاردار (ر ب).

(۳)- تیری که نزدیک نشانه رسد (ر ب).

(۴)- دابر؟ تیری که در گذرد از نشانه.

(۵)- ناخن دار (ر ب).

(۶)- چنانکه گفته‌اند.

(۷)- مردم جنگ و ستیز میان جنگ و شادمانند.

(۸)- پیش روی (نف).

(۹)- پایبند باز که از چرم و جز آن باشد (نف).

(۱۰)- چیزی که بدان دو چیز را به یکدیگر بندند (از ر ب).

(۱۱)- سبقت گیرنده.

(۱۲)- شخب آنچه بیک کشیدن از پستان فروریزد. و این مثل را برای کسی زنند که گاهی بصواب سخن گوید و گاهی بخطا.

چنانکه کسی شیر دوشد و یک بار در ظرف ریزد و بار دیگر به زمین (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳)- سجال آنست که کسی در جنگ چنان کند که حریف او کند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴)- شیر (ر ب).

(۱۵)- زمین فراخ (ر ب).

(۱۶)- جنگ رویاروی (ر ب).

(۱۷)- سختی کردن با هم (ر ب).

(۱۸)- معارضه.

(۱۹)- جنگ کردن (ر ب).

(۲۰)- روبروی جنگ کردن (ر ب).

(۲۱)- دور گردیدن (ر ب).

(۲۲)- جنگ بزرگ (ر ب).

(۲۳)- ضربتها.

(۲۴)- شکستگی که به گوشت رسیده باشد (ر ب).

(۲۵)- دسته‌ها

(۲۶)- همانا آوردید چیزی رشت (از آیه ۹۱ سوره مریم).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۱

و فرّ، فرّ فریدونی فتور یافته بر حکم بوش «۱»، توسن پوش «۲» پوش قلاآنی، که از رکاب رزین، زین زرّین مهر را بر صهوه «۳»

معنای «۴» سپهر از زین و زینت افکندی، به یکتا از پیادگان پیل تن عثمانی از سرکشی پهلوی زد و در زیر پای داور دارا درایت سکندری یافت، که «إِنَّ الجواد قد يكبوا» «۵» و جنبش از سماء بر زمین آمد، یعنی از کوهه «۶» گوهر آگین کوه شکوه شکوخیده «۷» شد و چرخ نگون ازین شاه‌اندازی «۸» بی‌اندازه نکو نکوهیده، و افسر خورشید آسا از فرق فرقدان سا که گوشه کلاه بر اکیل می‌سود، مقبل «۹» شفا «۱۰» ارض، و وشاح [۱] «۱۱» ترائب اتراب تراب گشت. غلامانی که مانند سعادت و اقبال حلقه بگوش رکاب بودند کلاه و افسر بر سر آن سرور گذاشته جنیت «۱۲» خاص از جنائب «۱۳» خاص پیش کشیده آن حضرت که از سبکسری فلک تیزمغز سرگردان بود باز به دستگیری اقبال بر پشت بادپای کوه پیکر در آمده رو بخصم آورده با فوج مجز «۱۴» و سیف مجز «۱۵» بر ایشان زد و چند تن از رومی را بنوک سنان و دم تیغ بتوک «۱۶» و از نبال «۱۷» ریبال «۱۸» افکن، در میدان قراع «۱۹»، بکار بندی «فراع»

[۱] - یو، دو شاخ.

- (۱) - تقدیر. (برهان).
- (۲) - بواو مجهول زره (برهان).
- (۳) - میان پشت اسب یا اندک فروتر بر دو جانب از اعلاي پشت (ر ب).
- (۴) - اسب نکو گردن (نف)
- (۵) - همانا اسب نیک گاهی برو می‌افتد. برای کسی مثل زنند که پیوسته کار نیک کند و سپس لغزشی از او سرزند (مجمع الامثال: ان الجواد قد يعثر).
- (۶) - زین اسب (برهان).
- (۷) - بسر در آمده (برهان).
- (۸) - شاه‌اندازی خودنمایی و لاف. زیاده‌سری (بهار عجم).
- (۹) - بوسنده.
- (۱۰) - لبان.
- (۱۱) - رک فرهنگ لغات.
- (۱۲) - یدک.
- (۱۳) - ج جنیب، جنیت.
- (۱۴) - کار آزموده (از ر ب).
- (۱۵) - برهنه (ر ب).
- (۱۶) - بران (ر ب).
- (۱۷) - ج نبل بفتح اول، تیر. (ر ب).
- (۱۸) - شیر (ر ب).
- (۱۹) - واکوفتن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۲

عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ «۱»، سبکتر از شمال «۲» از فریغ «۳» فراغ «۴» سیر در افکنده از رفاع «۵» و فراغ «۶» هستی فارغ ساخت. زمانی

که کوکبه سلطان عصر یعنی آفتاب، قریب الافول، و سیف مفلوذ «۷» یلان از حرب و ضرب مفلول «۸» گردید، ملجأ «۹» غلباء «۱۰» أغلب «۱۱» صلابت، غالباً مغلوب شده طموم «۱۲» طره عزم و عطف عنان عنون [۱] «۱۳» از عرصه رزم کرده بجانب «بهریز» «۱۴» چون آب روان گشتند «آب و قدح الفوزه المنیح» «۱۵»
 و لا- خیر فی الغازی إذا آب سالما الی الحی لم یخرج و لم یتجدد اهل اردو نیز از دو سمت شط کوچیده بموکب والا پیوستند.
 سحرگاهان که رومیه بغداد خود را بهروز و خصم را در «بهریز» دیدند زنگی مزاج «۱۶» گشته مانند فوج ذباب «۱۷» که بجانب عسل عسل شود «۱۸»، یا خیل دواب که بسمت کاهدان که بدان «۱۹» کند، متهاجم و از التقاط دانه و خوشه و غله و توشه که از معسکر والا

[۱]- ط، عنوان.

(۱)- پس پنهان در آمد بدیشان و بزد آنها را زدنی (آیه ۹۱ سوره الصافات).

(۲)- باد معروف.

(۳)- اسب نیکو گشاده گام (ر ب).

(۴)- باد سرد تابستان (برهان).

(۵)- فراخی‌های عیش (نف).

(۶)- اسب نیکو گشاده رفتار (ر ب).

(۷)- پولاد (ر ب).

(۸)- رخنه دار.

(۹)- لشکر گران (ر ب).

(۱۰)- قبیله گرامی و بزرگ (ر ب).

(۱۱)- شیر بیشه (ر ب).

(۱۲)- بریدن مو (ر ب).

(۱۳)- ستور پیشی گیرنده در سیر (ر ب) پیشاهنگ.

(۱۴)- ظاهرا بوهرز بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم ده بزرگی است در هشت فرسخی بغداد. (معجم البلدان. نقشه لاکهارت).

(۱۵)- قدح از قداح المسیر و منیح تیریس که نصیب ندارد. برای کسی مثل زنند که غایب بود و پس از فارغ شدن قوم آید و زیانمند باز گردد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۶)- کسی که پیوسته خوشحال است (برهان).

(۱۷)- مگس.

(۱۸)- عسل، پویه دویدن (ر ب).

(۱۹)- شتافتن دراز گوش (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۳

بر زمین مانده بود متعم گشته بحمد و سپاس «الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» «۱» پرداختند. «إذا أخصب الزمان جاء

الغای و الهاوی» ۲»

در بیان توجه موکب نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا»

در بیان توجه موکب نادری کرت ثانی بجانب روم و «قتل عثمان پاشا»

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى» ۳». بعد از آنکه شوائع «۴» لشکر یل [۱] شکر شگرف، شکوفیده «۵»، و شعاریر «۶» و شعالیل «۷»
 «مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ» ۸» جمع آمدند، ذعاذع «۹» زحف «۱۰» ظفر عطف شکوهنده، شکوهیده «۱۱» و شماطیط «۱۲» و شمالیل «۱۳»
 «مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» ۱۴»، برکاب والا ملحق شدند. به اشاره

[۱]- یو، بل

- (۱)- آنکه طعام داد ایشان را از گرسنگی و ایمن گردانید آنان را از بیم (از آیه ۳ و آیه ۴ سوره قریش).
- (۲)- غاوی ملخ و هاوی مگس بود و کنایت از آنست که هر جا فراخی بود مردمان بدانجا گرایند. (ر ک مجمع الامثال).
- (۳)- همانا در آن عبرتست کسی را که می‌ترسد (آیه ۲۶ سوره النازعات).
- (۴)- پراکنده و متفرق.
- (۵)- شکوفیدن، شکست خوردن (برهان).
- (۶)- پریشان و متفرق (ر ب).
- (۷)- پریشان و متفرق (ر ب).
- (۸)- از هر راهی دور (از آیه ۲۸ سوره حج).
- (۹)- متفرق و پراکنده (ر ب).
- (۱۰)- لشکر رونده بسوی دشمن (ر ب).
- (۱۱)- ترسیده (برهان).
- (۱۲)- متفرق (ر ب).
- (۱۳)- متفرق و پریشان (ر ب).
- (۱۴)- از هر بلندی و پستی می‌شتابند (از آیه ۹۶ سوره انبیا).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۴

«و شاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ» ۱» در منزل «مندلیج» ۲» برای مساورت [۱] ۳» و مشارَات «۴» به مشاوره مشاورت و مشارَات «۵» در آمده
 انجمن تخاوض «۶» و تفاوض «۷» و بزم موارد «۸» و مناطقه انعقاد دادند و به کلید نوید: «فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا
 فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ» ۹»

«و لیس فرار الیوم عارا علی الفتی إذا عرفت منه الشَّجَاعَةُ بالامس ابواب امیدواری بروی دلیران گشادند و استجداد «۱۰» و استجداد
 «۱۱» لشکر و استجداد [۲] «۱۲» و استجداد «۱۳» عسکر را مطمح نظر ساخته فرمودند که اگر چه اسب تیز دو، لت «۱۴» بر دولت زده
 موجب انفثات «۱۵» و انفثات «۱۶» اجناد قاهره و انقیاب «۱۷»

[۱]- ط، مسارات.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- و مشورت کن با آنان در کار (از آیه ۱۵۳ سوره آل عمران).

(۲)- مندلی، شهرست بعراق معروف.

(۳)- حمله آوردن (ر ب).

(۴)- خصومت کردن (ر ب).

(۵)- بر از سخن گفتن.

(۶)- سخن در پیوستن (ر ب).

(۷)- برابری در کار و سخن (ر ب).

(۸)- کنکاش نمودن (ر ب).

(۹)- پس مکافات کرد شما را غمی را بغم دیگر تا اندوهناک نشوید بر آنچه از دست شما رفته و نه به آنچه بشما رسید (از آیه

۱۴۷ سوره آل عمران).

(۱۰)- تجدید کردن.

(۱۱)- تیز کردن. خشمناک ساختن (ر ب).

(۱۲)- لشکر خواستن.

(۱۳)- دلیری کردن بعد ترس (ر ب).

(۱۴)- لطمه. سیلی.

(۱۵)- خرد شدن (ر ب).

(۱۶)- شکسته گردیدن (ر ب).

(۱۷)- شکافته شدن بیضه (ر ب). شکاف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۵

و انثلام «۱» شوکت باهره شد، و سقوط از فر «۲»، باعث هبوط از فز گشته دواب و اموال عساكر در وادی احتماس «۳» و امتراس [۱]

«۴» مورد امتراس «۵» و اختلاس گردید، اما بتأیید داور قیوم عوضش باضعاف میسر است. «إن ذهب غیر فعیر فی الرِّباط [۲]» «۶»

فیوم علینا و یوم لنا و یوم نساء و یوم نسر رؤسای ده‌ده «۷» یکدل و یک‌جهت بعرض رسانیدند که:

لک الخیر ابد الدّهر ما قد علمته و مالک فیهِ و التّوغل فی الغم «۸» تهداد بما تهوی و بت متسلّیا فقد طرق السّراء فی لیلة الهَم «۹»

[۱]- ط اضافه دارد، نفاره حسفم.

[۲]- ط اضافه دارد شعر.

(۱)- رخنه یافتن.

(۲)- اسب بزرگ پهلوی (ر ب).

(۳)- جنگ کردن دو خروس. برافروختن از خشم (ر ب) جنگ کردن.

(۴)- درماندن زبان بوقت پیکار (ر ب).

(۵) - چیزی را از کسی ربودن (ر ب).

(۶) - اگر گورخری رفت گورخر دیگر بسته است (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - شجاع (برهان).

(۸) - تراست خوبی همیشه چند که خوبی را دانسته‌ای! ترا چه و بفرو رفتن در اندوه؟.

(۹) - بناز برو چنانکه خواهی و بگذران شب را بخاطر آسوده که آمد خوشی و خشنودی در شب اندوه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۶

مکانک ما تدریه من أفق العلی فخذ مأخذ الأقمار فی التَّقص و التَّم «۱» فما أعقب السَّبک النَّصار مهانء و لا حطَّ میل النَّجم عن شرف النَّجم «۲» هرگاه خاقان دهر آرا یکه تازان ممالک را دواسبه از چار حد هفت خط «۳» به قلمرو احضار کنند، بهمدستی توکل، زین همت بر پشت مرکب بهیم «۴» نهیم و تیغ تیز بر فرق غنیم «۵» زنیم «۶» زنیم [۱].

السَّیف و الخنجر ریحاننا أفَّ علی التَّرجس و الآس شرابنا من دم اعدائنا و کأسنا جمجمه الرّاس «۷» بعد از مقارعت «۸» شور و استیجاش «۹»، و ازاله شور استیجاش از جیش قوی الجأش «۱۰» بعزم مقارعة «۱۱» و استجاشه «۱۲» در بیست و دوم ماه صفر خطّه همدان مقرّ موبک

[۱] - ط، اضافه دارد: عربیه

(۱) - جایگاه تو آنجاست که میدانی از افق بلند پس بگیر گرفتنگاه قمرها را در کاهش و درستی.

(۲) - پس بجا نهاد گداختن، سیم و زر را خواری و نکاست مایل گشتن ستاره از شرف

(۳) - ستاره هفت اقلیم (برهان).

(۴) - اسب یکرنگ که رنگی دیگر در بدن او نباشد (ر ب).

(۵) - غنیمت برده.

(۶) - فرومایه ناکس (ر ب).

(۷) - منسوب به علی علیه السلام.

(۸) - همدیگر قرعه انداختن (ر ب).

(۹) - چنین است و در تمام نسخ و در حواشی استشاره معنی شده لیکن در قوامیس دیده نشد، شاید استنحاس، خبر پرسیدن و جوای آن بودن.

(۱۰) - قوی دل.

(۱۱) - واگرفتن دلیران بعضی مر بعضی را (ر ب).

(۱۲) - طلب کردن لشکر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۷

منصور، و مناشیر «۱» مطالعه مبتنی بر حکم «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ» «۲» و محتوی بر امر «انْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً» «۳» و منظوی بر قول «هذا أوان الشد فاشتدّی زیم» «۴»، مقرون بصدور گشته اشارت رفت که از ولایات بسیطه «۵» توپهای گردون شکوه را بر مرکب گردون «۶» سوار و بقدر کفاف باروت بر شوره «۷» بار کرده بهمدان رسانند.

أمر بجمع العساكر الكاسرة «۸» و الفساور «۹» القاسرة «۱۰» و البواتر الواترة و تعتید «۱۱» البيادق البوارق و الفيالق «۱۲» الفوالق و

المخاریق الفوارق و الفوارس الفوالق «۱۳» و الافراس السوابق و آلات الرّواعد و الصّواعق، و المدافع الحوارق «۱۴» و المناسف «۱۵» الخوارق «۱۶» و المقالیع «۱۷» السّواحق «۱۸» و المقاریع و المطارق و المقامع و المحالق «۱۹» پس از عام و خاص فوجی ضرغام «۲۰» صولت بقصد إرغام «۲۱» خصم أخصم «۲۲» فعل، احتشاد

(۱) - ج منشور، فرمان.

(۲) - و فراهم آورید برای (مقابله با) آنان آنچه می‌توانید از نیرو و اسبان بسته (از آیه ۶۲ سوره انفال).

(۳) - بیرون روید سبکبار و گران‌بار (از آیه ۴۱ سوره توبه).

(۴) - زیم بزعم اصمعی نام اسبی است و اشتداد سرعت شتاب بود.

خطاب به اسب گوید هنگام شتابست بشتاب (ر ک مجمع الامثال).

(۵) - پهناور.

(۶) - گردونه.

(۷) - شتر ماده فربه (ر ب). و در آن ایهامی است به ماده معروف.

(۸) - شکننده (ر ب).

(۹) - ج قسوره، شیر بیشه.

(۱۰) - مغلوب‌کننده (ر ب).

(۱۱) - آماده کردن (ر ب).

(۱۲) - ج فیلق بفتح اول و سوم و سکون دوم، لشکر (ر ب).

(۱۳) - ج فالق، شکافنده.

(۱۴) - سوزنده.

(۱۵) - ج منسفه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، آلت برکندن (ر ب).

(۱۶) - شکافنده.

(۱۷) - ج مقلاع آلت برکندن و شکافتن.

(۱۸) - محو و نابودکننده.

(۱۹) - محالق ج محلقه، استره است و در اینجا مورد ندارد. شاید مجانق، ج منجیق.

(۲۰) - شیر.

(۲۱) - در خاک افکندن (ر ب).

(۲۲) - چنین است در نسخ و همه آن را مار نر معنی کرده‌اند و مأخذ دیده نشد. نعت تفضیلی؟

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۸

و در آنجا، معیت «۱» و جامعیت را از لیوٹ «۲» عرین «۳» و لتوت «۱» [۴] «۴» عران «۵» استعداد داده و تألیف «۶» و تألیب «۷» نجداء «۸» جیاد «۹» و انتخاب و انتجاب «۱۰» جیاد «۱۱» و أجناد «۱۲» و تجدید و تجویق «۱۳» جوقه «۱۴» جوقاء «۱۵» و تأهّب «۱۶» أهبت «۱۷» و أبهت لا تحصی «۱۸» کرده در بیست و دوم ربیع الثانی یوم السّبت «۱۹» بعون احد بی‌همتا با خمیس «۲۰» حمیس «۲۱» جمعه که از شنبه «۲۲» سبت «۲۳» تیزعنان آثار سبت «۲۴» بر دل پیر و جوان عیان می‌کردند.

خمیس لشرق الارض و الغرب زحفه و فی أذن الجوزاء منه زمازم «۲۵» کوبه نصرت ملازم بعزم جازم [۲] و رأی حازم بجانب

«کر کوک» نهضت

[۱]- ط، لیوٹ به تشدید یاء.

[۲]- ط، عازم.

(۱)- همراهی.

(۲)- ج، لیث، شیر.

(۳)- بیشه (ر ب).

(۴)- ظ، ج لت گرز (لغد از فرهنگ اسدی نخجوانی).

(۵)- کارزار کردن (ر ب).

(۶)- دل بدست آوردن.

(۷)- گرد آوردن (ر ب).

(۸)- ج نجید، دلیر (ر ب).

(۹)- ج جید بفتح اول و کسر و تشدید یاء، نیکو (ر ب).

(۱۰)- برگزیدن.

(۱۱)- ج جواد، اسب نیکورونده (ر ب).

(۱۲)- ج جند، سپاه.

(۱۳)- جمع کردن (ر ب).

(۱۴)- گروه مردم (ر ب).

(۱۵)- سطر گردن (از ر ب).

(۱۶)- تدارک.

(۱۷)- اهبه، سازوبرگ.

(۱۸)- بی شمار.

(۱۹)- روز شنبه.

(۲۰)- لشکر (ر ب).

(۲۱)- دلاور (ر ب).

(۲۲)- شیهه اسب (برهان).

(۲۳)- اسب نیکورو (ر ب).

(۲۴)- بی هوشی (ر ب). و در لفظ احد و خمیس و جمعه و شنبه و سبت، ایهامی است بمعانی دیگر آن که روزهای ایام هفته است.

(۲۵)- ج زمزمه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۲۹

یافت [۱]. قد حرّک أبطاله و طّلا به، و سحب علی وجه الارض سحابه «۱»، و نقل من الثّری إلى الثّریّا ترابه، و أطار «۲» إلى النّسر الواقع «۳» من الغبار غرابه، و قد فضّ «۴» فضااض الجبال «۵» من تصادم جند المقدام «۶»، و من سطوع «۷» القتام [۲] «۸» اشتبه علی

التَّاسِ أَنَّهُ قَامَ يَوْمَ الْقِيَامِ، وَ شَدَّةُ الشَّدَائِدِ كَتَبَتْ الْكُتُبَ عَلَى حِمَامٍ «۹» الْحِمَامِ «۱۰» وَ حَنْتَ «۱۱» ضُلُوعَ «۱۲» الْحَنَائِ «۱۳» مِنَ الْإِحْنَةِ «۱۴» بِإِصَابَةِ صَوَائِبِ السَّهَامِ، فَصَارَ الْيَوْمُ كَاللَّيْلِ عَجَاجًا «۱۵» وَ اللَّيْلُ كَالْيَوْمِ ابْتِلَاجًا «۱۶» وَ زَبَانَ رُوزْگَارِ مِیْ گَفْتِ:
ضَاقَ الزَّمَانُ وَ وَجَّهَ الْأَرْضَ عَنْ مَلِكٍ مَلَأَ الزَّمَانَ وَ مَلَأَ السَّيْهَلَ وَ الْجَبَلَ «۱۷» مَعطَى الْكُوعَابِ وَ الْبَيْضَ الْقَوَاضِبِ «۱۸» وَ الْجَرْدَ
السَّ _____ لِأَهَبِ «۱۹» وَ الْعَسَالَ _____ ؤُ «۲۰» ال _____ ذَبَلَ «۲۱»

[۱]- ط، اضافه دارد، عریه.

[۲]- ط، القطام.

(۱)- از سحاب مقصود لشکر است.

(۲)- پرانید.

(۳)- نسر واقع نام صورت ستاره روشنی است در چنگ رومی (التفهیم ص ۱۰۲).

(۴)- از هم جدا شد.

(۵)- سنگهای پراکنده بر همدیگر فراهم آمده (ر ب).

(۶)- نیک مبارز (ر ب).

(۷)- برخاستن

(۸)- گرد (ر ب).

(۹)- کبوتر.

(۱۰)- مرگ.

(۱۱)- بانگ کرد (ر ب).

(۱۲)- ج ضلع، پهلوی.

(۱۳)- ج حنیه بفتح اول و تشدید یاء، کمان (ر ب).

(۱۴)- کینه.

(۱۵)- از گرد.

(۱۶)- از جهت درخشیدن.

(۱۷)- این مصراع صفت ملک است یعنی از بزرگی زمان و دشت و کوه را پر کرده.

(۱۸)- شمشیرهای بران.

(۱۹)- اسبهای دراز هیکل (از ر ب).

(۲۰)- نیزه سخت جنبان (از ر ب).

(۲۱)- ج ذابل، باریک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۰

فَنَحْنُ فِي جَذَلٍ «۱» وَ الزَّوْمُ فِي وَجَلٍ «۲» وَ الْبَرُّ فِي شَغَلٍ وَ الْبَحْرُ فِي خَجَلٍ «۳» سر عسکر بحسن حصافت حسّ آفت در معارضا
کرده، ساز جنگ را در خارج دایره «کرکوک» به آهنگ دیگر کوک نموده یعنی پشت به دیوار قلعه داده فوجی را که روی رزمه
«۴» رزم و پشت «۵» قوّت لشکریان بود به معرکه حرب و ضرب فرستاد:

خرج من البلد رجال إلى الموت عجال «۶»، فتلاقوا بسلام «۷» و كلام الكلام «۸» و تصافحوا بالصّفا «۹» و صفحوا بالكفاح «۱۰» و تواصلوا بالقواطع «۱۱» و تعانقوا بالمقامع «۱۲» و تسارعوا إلى المواقع و تصارعوا في المصارع «۱۳». تناوحوا و تنافحوا «۱۴» و تكادحوا و تكافحوا [۱] «۱۵» و تقارعوا و تقادعوا «۱۶» و تناجزوا و تناجروا «۱۷» و تعافروا و تعافروا «۱۸» و تنافروا و تناقروا «۱۹» و تناصلوا و تناصلوا «۲۰» و تجاولوا و تجادلوا «۲۱»

[۱] - ط، اضافه دارد و تهداعوا و تواقحوا.

(۱) - شادمانی (ر ب).

(۲) - بیم.

(۳) - اشعار از ابو الطیب منبّی است در مدح سيف الدولة.

(۴) - پشتواره جامه و روی رزمه رزم، مرادف گل سر سبد جنگ است.

(۵) - پشتیبان.

(۶) - شتاب کننده.

(۷) - سنگ.

(۸) - زخم زبان.

(۹) - مصافحه کردند به پنهانهای شمشیر.

(۱۰) - و در گذشتند از یکدیگر به جنگ.

(۱۱) - و پیوند کردند با هم به شمشیرهای بران.

(۱۲) - و معانقه کردند به گرزهای گران.

(۱۳) - و کشتی گرفتند در کشتارگاهها.

(۱۴) - رویا روی شدند و خصومت کردند.

(۱۵) - و کوشش کردند و روبرو جنگ نمودند.

(۱۶) - و فرو کوفتند و نیزه بر یکدیگر زدند.

(۱۷) - و پیکار کردند و به کشش افتادند.

(۱۸) - و به خاک مالیدند همدیگر را و پی کردند اسبهای یکدیگر را.

(۱۹) - و ناخوش داشتند یکدیگر را و سخن هم را باز گرداندند.

(۲۰) - و پیکان بر نشانند به تیر و نبرد کردند در تیراندازی.

(۲۱) - و با یکدیگر بگشتند در جنگ و ستیزه کردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۱

و تجدلّوا و تجلّمدوا و تجالّدوا «۱» و البیض تقدّ «۲» و الرّماح تخلّلت «۳» و القلوب تملّمت «۴» و الصّیّد دور تقلّلت «۵» و الاکباد تدلّلت «۶» و الاحشاء تحلّلت «۷» و الاجسام تخلّلت و الطّعنات تکاثفت «۸» و الصّیّفوف تخلّلت «۹» و المنصل الصّادی «۱۰» یصدو بالدم [۱] «۱۱» و یروی «۱۲»، و مقدّاح الحرب فی قدح حزب الخصم یقدح و یوری «۱۳». عاقبت با آئینه‌داری مقصل «۱۴» مفصل گشا، عکس شاهد مطلوب سر عسکر در سجنجل «۱۵» حصول، بر عکس انعکاس یافت، یعنی یلان قتیال «۱۶» قتال، به

مساعدت اقبال، به ضربهای مغز قتیال «۱۷»، سرکوب اقبال «۱۸» عرصه قتال آمده جمعی از رومیه عرضه تیغ بی دریغ و بقیه توسن انگیز عرصه گریغ «۱۹» گشتند.

سر عسکر گوهر ارزنده زندگی را مغتنم شمرده به برد «۲۰» تدبیر تدبیر «۲۱» و بحر ز تحریز تحریز جست، و بر عزم خود بانگ [۲] «ایاک و صحراء الاهال» «۲۲» برزد

[۱]- یو، تصد بالرم.

[۲]- ط، به تحذیر بانگ.

(۱)- و بر زمین زدند (دشمن خود را) و بتکلف چابکی کردند و شمشیر زدند یکدیگر را.

(۲)- و خودها شکافته می شد.

(۳)- و نیزه ها تباه شد.

(۴)- و دلها باضطراب افتاد.

(۵)- و سینه ها لرزید.

(۶)- و جگرها به جنبش درآمد.

(۷)- و دل و جگر از جای درآمد.

(۸)- و زخم نیزه ها بسیار شد.

(۹)- و صفها پریشان گردید.

(۱۰)- تیغ تشنه.

(۱۱)- زنگ می گرفت بخون. و محتملا یصدی از صدی صدی، تشنه بودن.

(۱۲)- و سیراب می شد.

(۱۳)- و آتشزنه جنگ در آتش زدن گروه دشمن آتش می گرفت و برمی افروخت.

(۱۴)- تیغ بران.

(۱۵)- آینه.

(۱۶)- کشنده.

(۱۷)- پیچنده:

(۱۸)- ج قتل بکسر اول، دشمن جنگاور (ر ب).

(۱۹)- گریز.

(۲۰)- جامه خط دار (ر ب) جامه.

(۲۱)- جامه پوشیدن. دثار پوشیدن (ر ب).

(۲۲)- اصل داستان چنانست که کسری سپاهی را به جنگ قبیله ایاد فرستاد و دلیلی همراه آنان کرد. دلیل لشکر را در صحراء اهاله

گمراه ساخت و همگی بمردند.

(مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۲

و بمضمون «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً» (۱) با رای نحیف بخیف (۲) خوف ذاهب (۳)، و صلابت نخوتش به صلاقت (۴) و نجوت (۵)، آیت گشته سر بجیب تجنب (۶) کشید، و بقلعه رفت. پس رقمی (۷) مانند ارقم (۸) سراپا سمّ باسم سر عسکر که از خطوط جینش نقش «جاء بالرقم الرقماء» (۹) ظاهر بود مرقوم، و یکتا از گرفتاران را بحکم «اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ» (۱۰) بایصال (۱۱) آن حکم محکوم ساخته سر عسکر را بمیدان صیال (۱۲) دعوت و این نکته را در ضمن مکتوب اشارت کردند که:

فإن باشر الاصحاح فالبيض والقنا قراه و أحواض المنايا مناهله (۱۳) و إن بين حيطانا عليه فإنما أولئك عقالاته لا معاقله (۱۴) هنگام شام که ترک ضیا یزک (۱۵) بیضا ترک ناورد عرصه سپهر نموده تیغ شعاع در نیام کرد، خدیو نیکوفر جام مانند اسد مخدر (۱۶)، منحدر بآجام (۱۷) شده بمنطوق

(۱) - پس یافت در دل خود بیمی (از آیه ۷۰ سوره طه).

(۲) - کرانه (ر ب) جانب.

(۳) - رونده.

(۴) - سستی (حواشی) مأخذ یافت نشد.

(۵) - نجوه، پلیدی.

(۶) - کناره گیری.

(۷) - مکتوبی.

(۸) - بدترین مارها. مار پلید. مار نر (ر ب).

(۹) - آورد بالای بزرگ را (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - بیر این نوشته مرا و بیفکن آن را به آنان (از آیه ۲۸ سوره نمل).

(۱۱) - رساندن.

(۱۲) - حمله آوردن (ر ب).

(۱۳) - اگر دشمن به صحرا میدان آراید شمشیرها و نیزه‌ها منزل اوست و آبگیرهای مرگ آبشخور او.

(۱۴) - و اگر بر آورد دیوارها بگرد خود پس همانا آن دیوارها علتی است که پای او را لنگ کند نه پناهگاه وی باشد. (اشعار از ابو تمام حبیب بن اوس الطائی).

(۱۵) - طلایه.

(۱۶) - اسد مخدر، شیر که بیشه را لازم گرفته است (ر ب).

(۱۷) - ج اجمه، بفتح اول و دوم و سوم، بیشه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۳

«جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لَيْسَةً كُنُوتًا فِيهِ» (۱) با عیش رفیه (۲) «و لا- تمار فیه» (۳) در قبه قته آسا (۴) که در خارج «قلعه کرکوک» استقرار و استقلال یافته بود آرام گرفتند. روز دیگر که غارب (۵) نقره‌ای خنگ سپهر برین تزین بزمین زرین شمس طالع یافت، با کوبه بهرامی و صولت ضرغامی [۱] بر پشت أشهب عنبرین ستام (۶) برآمده با سهم عبیر (۷) مشک پاش جراحات قلوب اعدا گشته یوم صندل (۸) را برایشان لیل آبنوسی (۹) ساختند. در رخسار کار سر عسکر چون آب (۱۰) نبود یا تراغ (۱۱) جواب (۱۲) جواب (۱۳) اجابت نکرده مثل «لا أفعل ما غرذ راکب» (۱۴) را از ضعف قوت از قوه بفعل آورد.

خدیو عدو بند کشور گشا بعد از ظهور این حال شیران عرصه وغا را سلسله خودداری برای غارت کردن از گردن برگرفته چند هزار

خانوار «بیات» را که در آن نواحی سکنی و ثبات داشتند با بنین و بنات «۱۵» تاخته فحوای «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا» «۱۶» ظاهر ساختند. پس تهجیع «۱۷» خصم را با دل بیدار

[۱]- ط، زرغامی.

(۱)- قرار داده است برای شما شب را تا بیارمید در آن (از آیه ۶۸ سوره یونس).

(۲)- فراخ (ر ب).

(۳)- شک مکن در آن (مأخوذ از آیه ۲۲ سوره کهف).

(۴)- کوه خرد (ر ب).

(۵)- دوش.

(۶)- لگام.

(۷)- تیر سیاه ناپیراسته (ر ب).

(۸)- معرب چندن، اضافه تشبیهی بخاطر رنگ قرمز صندل. و نیز یوم صندل از ایام عربست که در آن جنگی بزرگ رخ داد (ر ب).

(۹)- سیاه، تاریک.

(۱۰)- رونق، طراوت.

(۱۱)- پر کردن (ر ب).

(۱۲)- ج جایه حوص که آب جهت شتران در آن ریزند (المنجد) حوض کلان (از ر ب).

(۱۳)- پاسخ.

(۱۴)- این مثل در تمام نسخ بدین صورت است و مأخذ آن را نیافتم و تغرید در اینجا معنی مناسبی ندارد، شاید تعرید بمعنی

گریختن و آن با کلمه راکب مناسب است.

(۱۵)- پسران و دختران.

(۱۶)- و چه بسیار دیه‌ها که تباه کردیم آنها را پس آمد آن را عذاب ما شبانگاه (از آیه ۳ سوره اعراف).

(۱۷)- نیک خواب کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۴

بارشاد عقل مرصوص «۱» از جانب «سورداش» «۲» که به کثرت غله و عدت حشم مخصوص بود، و سیاه خیمه نشینان نجوم فلکی

«۳» در عداد عشر عشیر عشیرتش نمی‌بودند، طریق استطراد پیش گرفت. سور «۴» «سورداش» «۵» مسخر [۱] و قلعه «جوالان»

جولانگاه هیون «۶» لشکر فیروزی اثر، و غلات آن بوم و بر، در سر [۲] راه بغداد منبر «۷» گردید، و جمعی از زمامداران عرصه

جوانی بقصد اغاره «۸» جوانب و جوانی «۹» بر غارب «۱۰» توسن جلادت برآمده غارت «۱۱» و حواشی «۱۲» از حواشی «۱۳» غارت

کردند، و تمامی اطراف آن خطه خطفه «۱۴» تاراج گشتند. أخطار «۱۵» خطیر و اغنام کثیر از رکوح «۱۶» جبال و أركاح «۱۷» قری

به حیطة ترکح «۱۸» در آمده أكراد «بلباس» لباس انقیاد التباس جسته مطیع امر گردون مطاع گشتند.

در خلال این احوال بمسامع عاکفان بیت الحرام جلال، و صفاندوزان مروه جلال رسید که انتفال [۳] «۱۹» رجوع موکب انجم

کوکب از «کرکوک» موجب حماسه «۲۰» سرعسکر، و به مظنه ظهور فتور در این طرف، طرف «۲۱» نشیط «۲۲» نشاط در میدان

[۱]- نو، منحر- (قربانجای).

[۲]- ط، سر.

[۳]- یو، ط، اغتفال و ابتهال

(۱)- استوار.

(۲)- موضعی است در هفت فرسنگی آق‌در بند (جهانگشا. مینورسکی تاریخچه نادر شاه ص ۶۶. مجموعه آقای دکتر شفق).

(۳)- ستارگان آسمان.

(۴)- قلعه.

(۵)- ر ک ح ۲ همین صفحه.

(۶)- اسب (برهان).

(۷)- انبارشده (ر ب).

(۸)- غارت بردن.

(۹)- جوانب (ر ب).

(۱۰)- ر ک ح ۵ ص ۳۳۳.

(۱۱)- غارۀ، اسبان تاخت و تاراج‌کننده (ر ب).

(۱۲)- ج حاشیه، شترخرد.

(۱۳)- اطراف.

(۱۴)- ربوده (از ر ب).

(۱۵)- ج خطر بکسر اول و سکون دوم شتر بسیار. (المنجد).

(۱۶)- کرانه (ر ب).

(۱۷)- ساحت خانه، میان سرای (ر ب).

(۱۸)- تصرف کردن (ر ب).

(۱۹)- دور گردیدن.

(۲۰)- دلاوری (ر ب).

(۲۱)- اسب گرامی‌نژاد (ر ب).

(۲۲)- شادمان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۵

درویش ناشط «۱» و جلوه‌گر گشته بیست هزار سپاه جزّار به سرداری «ممش‌پاشا» علی التّوالی برسم تسریب «۲» و مغارصه «۳» به معارصه «۴» و مغارصه «۵» روان کرده و آن گروه آمده در مکان موسوم به «آق‌در بند» که در ما بین دو کوه شامخ واقع است شعف «۶» و شعاف «۶» جبل را محل قرار ساخته‌اند، و در کمال [۱] شعف و اطمینان باستخبار «۷» پرداخته.

خدیدو فیروز روز در یافوخ اللیل «۸» با فوج گران از سبکتازان طبقات خیل بر طبق «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَزَكَّبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» «۹»، ماهیچه لوای خورشید ضیا را ساحت افروز چرخ مطبّق کرده به هم‌عنائی بخت عالی به فیروزی و نیک‌فالی بر توسن پریوش دیو مهابت و «إِنَّهُ لَحِثِثُ التَّوَالِي» «۱۰» سوار، و بر نورد سرعت، راه نورد وادی نورد «۱۱» و پیکار شدند. از ألّهوب «۱۲» مراکب آتش

لهاب «۱۳» لهاب «۱۴» جبال و فضای جهان را تراکم لهاب «۱۵» به حدی فروگرفت که ثواب «۱۶» شهب «۱۷» در آن شام کحل «۱۸»

[۱]- ط، از روی

[۲]- ط، لهوب.

(۱)- از جای برآینده (ر ب).

(۲)- گله گله فرستادن (ر ب).

(۳)- یو، مغارضة. ظاهرا مفارضة، نوبت نوبت (اقرب الموارد).

(۴)- برابری کردن (ر ب).

(۵)- مکافات کردن (ر ب).

(۶)- ج شعفه بفتح اول تا سوم سر کوه (ر ب).

(۷)- خبر پرسیدن.

(۸)- میانه شب (ر ب).

(۹)- و سوگند به ماه آنگاه که کامل گردد هرآینه برسید حالتی را پس حالتی - (آیات ۱۸ و ۱۹ سوره انشقاق).

(۱۰)- و گویند لسریع التوالی، برای مرد جدی و مسرع مثل زنند (مجمع الامثال).

(۱۱)- جنگ (برهان).

(۱۲)- نوعی از دویدگی اسب که بکوشش تمام دود. (ر ب).

(۱۳)- شعله آتش (ر ب).

(۱۴)- ج لهاب بکسر اول و سکون دوم، گشادگی میان دو کوه یا شکاف کوه (ر ب).

(۱۵)- گرد بلند و بالا برآمده (ر ب).

(۱۶)- ج ثاقب، روشن و تابان (ر ب).

(۱۷)- ج شهاب.

(۱۸)- سر مه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۶

فام از عین ظلمت، ملمول «۱» و مکحله «۲» بنظر می‌آمد

کأنّ نجوم اللیل خافت مغارة فمدّت علیها من عجاجة حجا «۳» و از اقدام مراکب سرهنگان گردن «۴»، أعناق ریح «۵» آسمان سا به نوعی سر بر آسمان افراشت که تار نگاه گردآلودی که بصد پیچ و تاب از ثقبه «۶» دیده انطباع می‌یافت برشته سبجه «۷» مشته می‌گشت [۱].

نسجت حوافرها سماء فوقها جعلت أَسْتِتها نجوم سماءها «۸» اگر شعشعه سنان مبارزان، شمع در پیش راه مجرّه «۹» باز نمی‌داشت، کواکب سحابی «۱۰» قطره زنان تا صبح ابد پی بمنزل افق نمی‌بردند.

و عمّ السّماء النّقع حتّی کأنّها دخان و اطراف الزّماح شرار «۱۱» و اگر مشعله‌داری بروق «۱۲» اباریق «۱۳»، چراغ در سر کوی جهان نمی‌افروخت، خیل کواکب تا روز قیامت از تیه سرگردانی بیرون نمی‌آمدند:

فکنت سماء و العجاج سحائب و خیل ک أبراجا و جیش ک أنجما

[۱]- ط، اضافه دارد: عربیه.

(۱)- سرمه کش (ر ب).

(۲)- میل سرمه کشی.

(۳)- گویا ستاره‌های شب ترسیدند که غارت شوند پس کشیدند بر خود از غبار شب پرده‌ای.

(۴)- شجاع، نیرومند.

(۵)- اعناق ریح غبار بلند رفته (ر ب).

(۶)- سوراخ.

(۷)- تسبیح.

(۸)- بر بافت سم اسبان آسمانی بر فراز آنان (و) قرارداد نیزه‌های آن را ستارگان آسمانش.

(۹)- رک فرهنگ لغات.

(۱۰)- رک فرهنگ لغات.

(۱۱)- فرا گرفت آسمان را غبار چنانکه گویی آن دودی است و اطراف نیزه‌ها پاره آتش است.

(۱۲)- ج برق.

(۱۳)- ج ابریق، شمشیر نیک تابان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۷

اگر چه زمین و زمان را سیاهی لشکر منصور ظلمتکده شب داج «۱» ساخت، لیکن چندین هزار نیر تابناک از عکس دروع «۲»

مصقوله «۳» بر ساحت خاک و عرصه افلاک تاخت.

و قد أطفئوا شمس النهار و أوقدوا نجوم العوالی فی سماء عجاج «۴» و هر چند از گردانگیزی توسنان، دیده روشنان روشن «۵» فلک

غبار پذیرفت اما خاک آن سرزمین بتأثیر مقدم خاقانی در نظرها حکم سرمه خاک بین «۶» یافت.

شعر:

أما الغبار «۷» فإنه ممّا أثارته السّینابک و الجوّ منه مظلم لكن أنارته السّینابک الحاصل آن شب از شدّت ظلمت اسب یلان چراغ پا «۸»

راه می‌رفت، و خاطر مبارزان به هوای شمع، از پرده دل، فانوس «۹» خیال می‌ساخت. بعد از انفلاق فلق «۱۰»، و انبلاج «۱۱» بام،

نام‌آوران جنگجو با شکوه تمام به بلاد «آق‌در بند» رسیده جزایر چیان «۱۲»

(۱)- تاریک.

(۲)- ج درع، زره.

(۳)- براق، صیقل زده.

(۴)- و همانا خاموش کردند آفتاب روز را، و افروختند نیزه‌های ستاره مانند را در آسمان غبار.

(۵)- ج روشن، روزن. (ر ب). و از روشنان، ستارگان مقصود است.

(۶)- سرمه‌ای بوده که خسرو پرویز داشت گویند هر که یک‌بار در چشم کشیدی تا یک گز عمق زمین را بدیدی و مدت یک سال

این چنین بودی (برهان).

(۷) - اما گرد، همانا آن از چیز است که برانگیخته است آن را کنارهای سم، و هوا از آن تاریک است لیکن روشن ساخته آن را روشنی تو.

(۸) - هر دو دست برداشتن و راست شدن اسب (برهان).

(۹) - فانوس نوعی چراغ بود که بدنه آن را از سیم‌های بهم پیوسته بشکل استوانه می‌ساختند و پرده‌ای از پارچه سفید گرد آن می‌کشیدند.

(۱۰) - دمیدن صبح.

(۱۱) - روشن گردیدن (ر ب).

(۱۲) - رک تعلیقات ح ۱۷ ص ۲۰۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۸

بهرام بهر «۱» بهرامن «۲» پوش، و گرگینه «۳» کسوتان [۱] «گرگین» کین کرک «۴» خروش را پیاده ساخته از دو طرف به شیق [۲] «۵» ونیق «۶» جبل و عرعره «۷» و شمراخ «۸» قلل فرستاده سواران آهنین لباس فولادخا، که مظاهر فحوای «زبر الحديد» «۹» بودند، تسدید اطراف و احاطه اخاشب «۱۰» و اطناف «۱۱» نموده «در بند» را در بند کردند.

همین که مهر باهر با هزاران فرّ از فراز کوه، کوه «۱۲» افق و صوّه «۱۳» خاک و هوّه «۱۴» ارض را منور ساخت، نیر لوای «۱۵» آفتاب تاب «۱۶» نیز آغاز بزوغ «۱۷» و اشاعه خورشید فروغ کرده مهر جهان‌افروز طلعت خسروی بر ظاهر کوه و فضای ضاهر «۱۸» زاهر «۱۹» گردید. رومیّه از خواب پندار بیدار گشته أجل را بر سر بالین و روز عیش را با غبش اللیل «۲۰» قرین دیدند «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِعَةً رَأَى الْكَوَاكِبَ ظَهراً» «۲۱». لاجرم از روی مبارعت مسارعت [۳] «۲۲» آغازیده بقتال و تقتال «۲۳» آستین

[۱] - ط، و نو، کوبان و در حاشیه ط، نسخه بدل کسوتان و معنی گرگینه را آهن نوشته‌اند.

[۲] - ط، یشق.

[۳] - یو، ندارد

(۱) - بهرام نصیب، مریخ مانند.

(۲) - جنسی از بافته ابریشمی هفت رنگ (برهان).

(۳) - مطلق پوستین (برهان).

(۴) - کرگدن.

(۵) - سر کوه و سخت‌ترین جایها در آن (ر ب).

(۶) - بلندترین جایها از کوه (ر ب).

(۷) - سر کوه (ر ب).

(۸) - سر کوه (ر ب).

(۹) - قطعه بزرگ از آهن (مأخوذ از آیه ۹۵ سوره کهف).

(۱۰) - ج اخشب، کوه درشت (از ر ب).

(۱۱) - ج طنف بفتح و ضم و یا بضمه و یا بفتحین، سر کوه، تندی از کوه برآمده (ر ب).

(۱۲) - روزن

(۱۳) - زمین بلند و درشت (ر ب).

(۱۴) - زمین پست (ر ب).

(۱۵) - اضافه تشبیهی.

(۱۶) - صفت مرکب

(۱۷) - تابان شدن (ر ب).

(۱۸) - سر کوه (ر ب).

(۱۹) - درخشان.

(۲۰) - تاریکی آخر شب (ر ب).

(۲۱) - پس چون دید آفتاب را تابان، دید روز را تاریک چنانکه در تاریکی ستارگان را می‌دید (قسمت اول مأخوذ است از آیه ۷۸

سوره انعام و قسمت دوم مثلی است رک ح ۴ ص ۳۰۲ و رک مجمع امثال.

(۲۲) - شتافتن.

(۲۳) - مص ثلاثی کشتن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۳۹

یازیدند. اما سرعسكر بعد از بعث آن گروه بتصور آنکه مبدا خدیو نیکو خصال که هنگام خصال «۱» با سهم «۲» و مخلص «۳» سهم

«۴» و خصل «۵» از سروران جهان ربوده فرار یابد، و «ممش پاشا» ندب «۶» نیک‌نامی فرا رباید، با فوجی بطل «۷» از روی بطر «۸» بطر

«۹» و تثقیف «۱۰» رماح «۱۱» و سنّ «۱۲» أسنه «۱۳» و إرهاف «۱۴» مرهفات «۱۵» پرداخته بعزم إزهاف «۱۶» و إزهاق «۱۷» خصم

طریق احتقاق «۱۸» را باقدام نزق الحقاق «۱۹» أسرع من البرق پویا و زبان حالش در میدان شوق چالش بمقال:

إذا ما غدونا قال ولدان أهلنا تعالوا إلى أن يأتنا الصّيد نخطب «۲۰» گویا، بر مجنب «۲۱» عزم و محنّب «۲۲» رزم بر نشسته متعاقب

«ممش پاشا» مطیه «۲۳» همت را باربند [۱]، و امر مقاتلت را کاربند، و باقوی و ضئیل «۲۴» غار «۲۵» ایلغار نموده روانه

[۱] - یو، کار بندی.

(۱) - به تیراندازی بر کسی غلبه کردن. نشانه زنی (ر ب).

(۲) - تیر.

(۳) - شمشیر بران (ر ب).

(۴) - حصه. بهره (غیاث اللغات).

(۵) - گرو و آنچه بر سر داو نهند (بهار عجم) گرو.

(۶) - داو کشیدن بر هفت باشد در بازی نرد و آن را بعربی عذرا خوانند (برهان).

(۷) - شجاع.

(۸) - تکبر (از ر ب).

(۹) - تیز کردن (ر ب).

(۱۰) - راست کردن (ر ب).

- (۱۱)- ج رمح بضم اول و سکون دوم، نیزه.
 (۱۲)- تیز کردن (ر ب).
 (۱۳)- ج سنان، نیزه.
 (۱۴)- تیز کردن.
 (۱۵)- ج مرهف، شمشیر تنک (تیز) (ر ب).
 (۱۶)- زود کشتن (ر ب).
 (۱۷)- نابود کردن (از ر ب).
 (۱۸)- خصومت (ر ب).
 (۱۹)- خصومت کننده در چیزهای اندک (ر ب).
 (۲۰)- اخطبک الصید، به تو نزدیک شد و در دسترس قرار گرفت (ر ب).
 (۲۱)- اسب کتل (ر ب).
 (۲۲)- اسب گوژپشت، یا کوژدست یا اسب که میان دو پای آن دور باشد (ر ب).
 (۲۳)- بارگی (ر ب).
 (۲۴)- لاغر و نزار (ر ب).
 (۲۵)- لشکر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۰

«آق‌در بند» شده بود و مساره «۱» را بکوش اجل

إلی حتفی «۲» سعی قدمی اری قدمی اراق دمی می گفت، و در اثنای گیرودار طلیعه سرعسکر از جانب «کرکوک» آشکار گشته هجوم فوج بهرام نبرد، تنویر [۱] «۳» گرد بر سپهر تیزگرد، کرد. گردان گردن فراز عنان قرار از دست نداده بر کار جنگ اظهار براکا «۴» کردند، «رباعی الابل لا ترتاع من الجرس» «۵».

جنود «ممش‌پاشا» خود را در محلال «۶» اضمحلال دیدند، مجال مجالدت و مجادلت و فرصت محاولت و مجاولت نیافته [۲] بحدود و حدود «۷» و حدود «۸» هرب «۹» هزت «۱۰»، و از باس یلان هرثمه «۱۱» صولت بسمت هزیمت نهضت نموده عنان از کف دادند، و از کف «۱۲» جدال روی برتافتند. سرعسکر که از مفهوم «لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَيْتُ مِنْهُمْ رُغْباً» «۱۳» ذاهل بود پشت بر بالش اطمینان داده در تخت روان می آمد. به مشاهده این حال ابلق تیزگام روزگار را شبرنگ «۱۴»، و خنک بدرام «۱۵»

[۱]- یو، ثورا

[۲]- ط، اضافه دارد بحدید تحدید یلان.

(۱)- نجوی، سرگوشی.

(۲)- بسوی مرگم کوشید گام من. می بینم گام من ریخت خون مرا (شعر از ابو الفتح بستی، زهر الآداب، ج ۲ ص ۷۵).

(۳)- برانگیختن.

(۴)- ثبات در کارزار (ر ب).

(۵)- رباعی از شتر و جز آن آنست که دندان رباعی را افکنده باشد. نظیر شتر زنبورک خانه است ...

(۶) - فرود آمدن گاه (ر ب).

(۷) - زمین نرم (ر ب).

(۸) - پشته (ر ب).

(۹) - گریز.

(۱۰) - جنبش.

(۱۱) - شیر بیشه (ر ب).

(۱۲) - این کلمه را محشیان، کرانه وادی معنی کرده‌اند، لیکن در قوامیس شکم رودبار و بستر رودخانه معنی شده.

(۱۳) - اگر آگاه شوی بر آنان هرآینه روی بگردانی از آنان و هرآینه پر شوی از بیم (از آیه ۱۷ سوره کهف).

(۱۴) - نام گلی باشد سیاه به زردی مایل و نام اسب سیاوش (برهان).

(۱۵) - سرکش (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۱

ایام را نیک رام حریف فیروز چنگ دیده دست و پا را أعوج «۱» و أعرج «۲» و دشت را پراعیرج «۳» یافت با عسکر موصوف و جند مرصوف «۴» صوف «۱» «۵» و أوب «۲» «۶» را پیشنهاد ساخته روان از تخت روان برآمد، و بمثل «الفرار بقرباب أکیس» «۷» انتساب، و بذیل

أقاتل حتّى لا- أرى لی مقاتلا و أنجو إذا لم ينج إلّا المکیس «۸» انتساب جسته بالعجله اجاله «۹» توسن گریز کرد، لیکن عقله «۱۰» غفله پابند کارش شده سر پنجه قضا عنانش گرفت و مصداق «إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً» «۱۱» بوقوع پیوست، یعنی در همان مسبعة «۱۲» «اللّه یار» نام یلی از ایل گرایلی به او رسیده دست فرا گشاده از مرکبش فروکشیده «أخذه أخذ سبعة» «۱۳»، و سرش را بر سردار سنان مظهر معنی سرداری ساخت و باین جلادت در میانه همسران سر سربلندی افراخت [۳]

[۱] - ط، صئوف.

[۲] - یو، ادب

[۳] - یو، میانه همسران سر سربلند افراخت، نو: در سایه همسران سر سربلندی افراخت، ط با همسران سر بر بلندی.

(۱) - کج.

(۲) - لنگ.

(۳) - ماری است خبیث که افسون نپذیرد و مانند افعی بر جهد (ر ب).

(۴) - بر هم نهاده (ر ب). مرتب.

(۵) - به یک سو شدن. میل کردن (ر ب).

(۶) - بازگشتن (ر ب).

(۷) - آنکه با نیام شمشیر فرار می کند زیرک تر است (از کسی که نیام را نیز از دست می دهد) (ر ک مجمع الامثال)

(۸) - این بیت زیر نیز در مجمع الامثال ذیل مثل بالا- آمده، جنگ می کنم تا آنکه نیابم خود را مبارز و نجات می یابم (می گریزم) گاهی که نجات نیابد جز زیرک.

(۹) - جولان دادن.

(۱۰) - بندی است از بندهای کشتی (ر ب) آنچه بدان بندند (المنجد).

(۱۱) - هنگامی که شاد شدند بدانچه داده شده‌اند گرفتیم آنان را ناگهانی (از آیه ۴۴ سوره انعام).

(۱۲) - زمین دردناک (ر ب).

(۱۳) - سبعة ماده شیر بود و سبعة بسکون باء نیز گفته‌اند یعنی هفت تن از آن جهت که هفت عددی است که بیشتر در زبان عرب بکار می‌رود. و گفته‌اند سبعة نام مردی شدید الاخذ است (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۲

كما قيل «عند الاوجال تتفاضل الرجال» (۱) و بیست هزار تن از جیوش عثمانی از دم تیغ آبدار بدارا (۲) بدار فنا شتافته میدان رزم از وجوه پردلان اعدا خالی شد «يوم بيوم الحفض المجور» (۳). بعد از سه روز لوای جهان‌پیما از آن مکان ناحی (۴) نواحی «کروک»، و فوجی بتأدیب سرکشان معاقل (۵) مأمور، و جمله عافطه (۶) و نافطه (۷) و نعجه (۸) و ناعجه (۹) و عجاجة (۱۰) و ناجیه (۱۱) آن ناحیه را تاخته، ضیاع و عقار آن مملکت را عرضه ضیاع (۱۲) و اهالی رام اكله [۱] (۱۳) کلاب (۱۴) عقور (۱۵) و ضباع (۱۶) ساختند [۲]، و تمامی قلعه‌جات آن سمت انقلاع (۱۷) و اسباب آن قلاع اقتلاع (۱۸) یافت. و وصل فی ذلك المسير السير بالسرى (۱۹) و سال (۲۰) بسیول (۲۱) خيوله رمال الوهاد (۲۲) و الذرى (۲۳) و سرى السرىة (۲۴) و أمرها بالغارة على الغرة (۲۵) فقلوا الجمع (۲۶) و

[۱] - یو، کله

[۲] - نو، از اهالی تا آنجا را ندارد.

(۱) - نظیر، عند الامتحان یکرم الرجل او یهان.

(۲) - عاجلا.

(۳) - حفص خیمه است با آنچه در اوست و شتری را نیز گویند که این متاع بر پشت آن بود. و مجور افتاده است و این مثل را هنگامی زنند که مصیبتی بر کسی وارد آید که خود سبب مصیبتی بر کسی شده است (ر ک مجمع الامثال).

(۴) - قاصد.

(۵) - ج معقل، پناه جای.

(۶) - میش ماده (ر ب).

(۷) - بز ماده (ر ب).

(۸) - میش ماده (ر ب).

(۹) - شتر ماده سفید تیزرو (ر ب).

(۱۰) - گله بزرگ از شتران (ر ب).

(۱۱) - ناچه تیزرو (ر ب).

(۱۲) - تباهی.

(۱۳) - لقمه (ر ب).

(۱۴) - ج کلب، سگ.

(۱۵) - گزنده (ر ب).

- (۱۶) - ج ضیع، گفتار.
- (۱۷) - برکنده شده (ر ب).
- (۱۸) - انقلاع (ر ب).
- (۱۹) - رفتن در تمام شب (اقر ب).
- (۲۰) - جاری شد.
- (۲۱) - ج سیل.
- (۲۲) - رمال ج رمل، وهاد ج وهده، زمین هموار (ر ب).
- (۲۳) - آنچه برافتد از چیزی (لغد).
- (۲۴) - پاره‌ای از لشکر (ر ب).
- (۲۵) - برگزیده هر چیزی (ر ب).
- (۲۶) - پس شکستند جمع را.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۳
- جمعوا الفل «۱» و حلّوا العقد و عقدوا الحلّ و حملوا علی القلاع «۲» ما اقتلع من القلاع «۳» و رجعوا منصورین إلی حضره السّطان المطاع.
- و بعد از اغاره «۴» «کرکوک» کزّه «۵». باره همت بجانب بغداد برانگیخته، قلعه را بمضیق محاصره انداختند، و احمد پاشا از باب معذرت درآمده متکفّل تفویض ولایت متنازع فیها گشته بقانون دولت عثمانی فرامین موشّح به طغرای «۶» قیصری ابراز، و مستصحب «۷» ثقات خود نزد پاشایان انفاذ، که: رومیّه را عاجلا «۸» لا آجلا «۹» إجلا «۱۰» و قلاع را إخلاء «۱۱» و تسلیم گماشتگان دولت والا نمایند:
- من الحق أن یجتابها «۱۲» مستحقّها و ینزعها مردوده مستعیرها «۱۳» إذا ملک الحسّاء من لیس کفوها أشار علیه بالطلاق مشیرها «۱۳» در سلالیم «۱۴» این مسالمه و دیالیم «۱۵» این مکالمه، قضیه محمد خان بلوچ واقع گشته حاجر «۱۶» راه طلب و حاجر «۱۷» حصول مطلب گردید.

- (۱) - و فراهم آوردند هزیمت یافتگان را.
- (۲) - ج قلعه به فتح اول تا سوم، ناقه بزرگ اندام (ر ب).
- (۳) - ج قلعه.
- (۴) - غارت بردن.
- (۵) - بار دیگر.
- (۶) - علامتی که با خط درشت بر طره احکام سلطانی کشند (لغد).
- (۷) - همراه.
- (۸) - بی درنگ.
- (۹) - نه با تأخیر.
- (۱۰) - اجلاء، بیرون کردن.
- (۱۱) - اخلاء، تهی کردن.

(۱۲) - اجتناب القمیص، لبسه، پوشید آن را.

(۱۳) - هرگاه بزنی گیرد زن زیبا را کسی که کفو او نیست رازن زن ویرا طلاق گفتن آن زن فرماید.

(۱۴) - ج سلم بضم اول و فتح و تشدید دوم، نردبان.

(۱۵) - ج دیموم بفتح اول، بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۱۶) - مانع، بازدارنده.

(۱۷) - حائل.

در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور

در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن بدبخت مغرور

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (۱) محمد خان مزبور در میان قوم بلوچ از بدایت حال، بد آیت و خال رخسار غوایت می بود. در حین استیلای اشرف به پایمردی اعتضاد او به مراقی دولت ارتقا یافته از جانب او بعزم سفارت به دربار شوکت مدار عثمانی رفت، و بعد از اعتلای رایت دولت نادریه و تسخیر اصفهان چون راه نیافت روی التجاء و التجاج (۲) باین درگاه آورده از عرف (۳) عرف (۴) خاقانی تطیب مشام أمانی (۵) نموده امان یافت. هر چند در ظاهر اظهار مراسم یکرنگی و عقیدت می کرد، اما در باطن به مواسم (۶) و شیمت (۷) موشم (۸) و بمواسم (۹) سوء فطرت و شیمت (۱۰)، مسوم (۱۱) و موشم (۱۲) بوده مانند حمار مکراف (۱۳) از سر کین، سرگین می بوید و طریق مخالفت می بوید.

در حین توجه الویه (۱۴) کشور ستان بجانب بغداد، حاکم «کوهکیلویه» (۱۵) گشته محکوم حکمه (۱۶) حکم محکم می بود.

بعد از آنکه خبر احتشاد (۱۷) عسکر روم بمسامع والا رسید، با لشکر کوه

(۱) - همانا خدا دوست نمی دارد هر خیانت کار ناسپاسی را (از آیه ۳۹ سوره حج).

(۲) - مایل شدن (اقرّب الموارد).

(۳) - بوی خوش (ر ب).

(۴) - نیکویی و جوانمردی (ر ب).

(۵) - آرزوها.

(۶) - خالها.

(۷) - دشمنی، بدی (ر ب).

(۸) - امف باب تفعیل، منقش (از ر ب).

(۹) - ج میم بکسر اول و فتح سوم، علامت (ر ب) نشان.

(۱۰) - شیمه، خوی.

(۱۱) - نشان نهاده (ر ب).

(۱۲) - امف باب تفعیل از وسم (داغ کردن) گویا قیاسا استعمال شده.

(۱۳) - حمار مکراف خر که کمیز ماده را به بوید و سر به بالا کند (از ر ب).

(۱۴) - ج لواء.

(۱۵) - یکی از بخشهای بهبهان.

(۱۶) - کام لکام که در آن فسار باشد (ر ب).

(۱۷) - گرد آمدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۵

شکوه کوهکیلویه مأمور برکاب فلک سا گشت «۱» و در وقتی که عازم اردوی همایون بود در «جایدر فیلی» «۲» از عشار «۳» جند منصور عثور «۴» یافته جای در عاثور [۱] «۵» فیولت «۶» گرفت، و از فرط نشئه هوش ربای باده غرور و نخوت، و اعتقاد ردی «۷» مظهر کیفیت «اول الدن دردی» «۸» گشته در دور نهل «۹» درد علل «۱۰» پیش آورد، و از قلیب «۱۱» قلب شقیح «۱۲» و قریحه قریح «۱۳»، قریحه «۱۴» شور «۱۵» شور «۱۶» و شر «۱۷» و نبط «۱۸» سر «اتق شر من أحسن الیه» «۱۹» را مستنبط «۲۰» ساخت، و خلاف «۲۱» صدق قصه «من استرعی الذئب فقد ظلم» «۲۲» را در بیدستان کفران بیدستان برو سیاهی خود سبز کرد، و از راه شور بختی زرشک آتش سماق «۲۳» و قلیه قلیت «۲۴» در دیک درون بخیال خام پخته، خوآن «۲۵» خوان نمک ناشناسی را بر سر سفره ضلالت دلالت کرد، و شقوق شقاق

[۱] - ط، عاثور عاشور.

(۱) - محمد خان بلوچ.

(۲) - فعلا جزء دهستان بالا گریوه تابع خرم آباد است.

(۳) - بسر در افتادن، خوار شدن (ر ب).

(۴) - آگاهی.

(۵) - گوی که جهت شکار شیر و جز آن کنند

(۶) - سست عقلی (از ر ب)

(۷) - پست (ر ب).

(۸) - دن خم بزرگ قیراندود که شراب در آن ریزند و دردی آنچه از آن بتک نشیند در خم، مثلی است، نظیر اول پیاله و بدمستی.

(۹) - نخست آب خوردن (ر ب) اول پیاله.

(۱۰) - شرب ثانی، يقال علل بعد نهل.

(۱۱) - رک ح ۱ ص ۴۴

(۱۲) - ناتوان از بیماری (ر ب).

(۱۳) - خسته، ریش (ر ب).

(۱۴) - اول آبی که از چاه برآید (ر ب).

(۱۵) - مقابل شیرین.

(۱۶) - شوم و نحس و نامبارک (برهان).

(۱۷) - مکروه و ناخوش (ر ب).

(۱۸) - آب که نخستین از قعر چاه برآید.

(۱۹) - پرهیز گزند کسی را که بدو نیکویی کردی (مآخذ حدیث مثنوی ص ۷۳ از المنهج القوی ج ۳ ص ۴۹. و نیز رک مجمع الامثال).

(۲۰) - بیرون آورده، خارج.

(۲۱) - بید، و خلاف صدق اضافه تشبیهی است.

(۲۲) - کسی که گرگ را چرانید همانا بیدادگری کرد (به گوسفندان) ر ک مجمع الامثال.

(۲۳) - معروف، و نیز سماق بمعنی دروغ است (ر ب).

(۲۴) - ظاهرا مصدر جعلی از قلی بکسر اول و قصر، دشمن داشتن.

(۲۵) - ج خائن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۶

و عقود نفاق را بی سبب و جهت وجهه نیت نمود، و با کج اندیشان، اسباب خلاف راست ساخته طریق مکابدت «۱» و مکایدت «۲» سپرد، و از شقاوت قلب و شقاوت «۳» ذات، و شکاست «۴» خلق و شتامت «۵» خلق، و شطارت «۶» نفس، و شناعت فعل، و شامت بخت، و شرارت طبع، و شراست «۷» سرشت، سراسب، راست، روی بوادی گمراهی انعراج «۸» داده، و به مظاهرت «۹» احلاف «۱۰» اجلاف «۱۱»، اخلاف «۱۲» عواقب را بدیده دید ملحوظ نداشته چون بخت خود برگشت، و از لاف و بی باکی ازلاف «۱۳» تجالید «۱۴» و اجلاد «۱۵»، و بجلده «۱۶» جلادت انزاق «۱۷» توسن تجالد «۱۸» و جدال و جلاد «۱۹» نموده فوجی از سگان تازی «۲۰» را نیز که سگان بندرات بودند مانند کلب کلب «۲۱» به هوای مرس «۲۲» و گردنکشی مرس «۲۳» از گردن کشیده به مکالبه «۲۴» و استکلاب «۲۵» برانگیخت، و در سمت «بهبهان» و بنادر به نادر دوران آغاز عصیان و تبادر بطغیان کرده لوای مخالفت برافراشت «لوی عنه عذاره» «۲۶»

بعد از سنوح این حالت خدیو انجم سپه، رایت سپهر آیت برای تکویس «۲۷» و

(۱) - رنج و مشقت دیدن.

(۲) - حیلت کردن.

(۳) - زشتی (از ر ب).

(۴) - دشوار خویی (از ر ب).

(۵) - زشت روی گردیدن (ر ب).

(۶) - شوخ و بی باک شدن (از ر ب).

(۷) - بدخویی (از ر ب).

(۸) - انعطاف، میل.

(۹) - پشتیبانی.

(۱۰) - ج حلیف، هم عهد. هم سوگند.

(۱۱) - ج جلف.

(۱۲) - از پس آیندگان.

(۱۳) - نزدیک گردانیدن چیزی را (ر ب) فراهم آوردن

(۱۴) - تجالید الانسان، تن مردم (ر ب).

(۱۵) - ج جلید، چابک از هر چیزی.

(۱۶) - تازیانه زدن.

- (۱۷) - جهانیدن (از ر ب).
 (۱۸) - شمشیر زدن (ر ب).
 (۱۹) - به شمشیر زدن (ر ب).
 (۲۰) - عربی، و سگان تازی اضافه تشبیهی است و نیز سگ تازی، سگ شکاری.
 (۲۱) - کلب کلب، سگ دیوانه (ر ب).
 (۲۲) - از مجری بدر افتادن ریسمان (کنز) از حد خارج شدن.
 (۲۳) - ج مرسه، بفتح اول تا سوم، طناب.
 (۲۴) - خصومت نمودن (از ر ب).
 (۲۵) - بانگ کردن چون سگان. (ر ب).
 (۲۶) - مثلی است که برای نافرمان زنند (ر ک مجمع الامثال).
 (۲۷) - نگونسار کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۷

تنکیس «۱» آن ناکس «۲» مهتر «۳» مهتر «۴» و خطه «شوشتر» را به دایره دولت مرکز ساخت، و چون اهل شوشتر دورق «۵» عصیان نوشیده و به موافقت محمد خان در مخالفت این دولت کوشیده کالای فساد را انفاق و نافقه «۶» نفاق را انفتاق «۷» داده بودند «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» «۸»، آن ملک دلپذیر را که اصل «خوزستان» [۱] بود چون مصحف او جورستان «۹» نموده آن دار نعم «۱۰» را شهر یغما ساخت، «من یمشی علی اثر الغراب سیرجع الی الخراب» «۱۱»، و بنا بر آنکه درهم [۲] اخلاصیه «۱۲» اخلاص اهل «حویزه» نیز از خلاص «۱۳» قلب «۱۴»، قلب «۱۵» برآمده در دار الضرب دل از ولای محمد [۳] «۱۶» سکه محمدی «۱۷» می‌زدند، عطف عنان دیزه «۱۸» بسمت «حویزه» و اصفای حوزه آن ملک نزه نمود و بجانب بهبهان روی آورد. محمد خان از تحسن «۱۹» این حال به سجن «۲۰» حیرت در افتاد «فَبَهِتَ الَّذِي

[۱] - نو، ط، خوزستان.

[۲] - نو، ط، درهم

[۳] - ط، محمدی

- (۱) - نگونسار گردانیدن. (ر ب).
 (۲) - سر فروفکنده (ر ب).
 (۳) - خرف شده از پیری. (ر ب)
 (۴) - به جنبش در آمده
 (۵) - پیمانه شراب، معرب، و آن سه رطل یا چهار رطل بغدادی است، و نیز شهری است بخوزستان. (ر ب)
 (۶) - نافه مشک (ر ب).
 (۷) - شکاف، چاک.
 (۸) - همانا آنان گرفتند دیوان را دوستان بجای خداوند، و آنان می‌پندارند که راه‌یافتگانند (از آیه ۲۸ سوره اعراف)
 (۹) - جای جور و ستم

(۱۰) - نعماء، نعمت

(۱۱) - کسی که در پی زاغ رود زودا که به ویرانه بازگردد. مثلی است.

(۱۲) - درمهای قل هو اللهی (از مذهب الاسماء) و دراهم اخلاصیه اخلاص، اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - بوته زرگری. (نف)

(۱۴) - دل.

(۱۵) - ناسره.

(۱۶) - محمد خان بلوچ

(۱۷) - حاشیه ط، نوعی (درهم، رک تعلیقات)

(۱۸) - اسبی که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده باشد. (برهان)

(۱۹) - نیکو یافتن صورت چیزی را (از رب).

(۲۰) - زندان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۸

كَفَرٌ «۱» و در بند «شولستان» را بقصد تشاؤل «۲» فرو گرفته پیادگان خود را در شناظ «۳» و شناعیب «۴» و شناخ «۵» و شناخیب «۶» جبل فرا داشت، و بسلاح رزم تلَّب «۷» و کتیبه «۸» نکبت اثر تکتَّب «۹» کرد، «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ثَعْلَبٍ يَتْلِيْثُ» «۱۰». از آن طرف دلیران چربدست بضرب و حرب بر آن خشک مغزان چربیده به طمر «۱۱» و طفر [۱] «۱۲» بر ایشان ظفر یافته آن فرقه را فی الفور از فورَةُ الجبل «۱۳» منحدر «۱۴» ساخته تیغ در ایشان نهادند.

تَفَرَّقَتِ الظُّبَاءُ عَلٰی خَدَاشِ فَمَا يَدْرِی خَدَاشَ مَا یَصِیْدُ «۱۵» و از اهل بغضاء دون، بعضا دون بعض، بر اسبان تازی تازیانه زده [۲] از آن مهلکه [۳] مهلکه بجانب بَرّ گریزان، و جمعی در آجام «۱۶» رزم از جنبش نی نیزه [۴] چون برگ لرزان و ریزان شد.

بقیه، اسیر سیور «۱۷» فتراک «۱۸» جیش پرجاش گشتند، کما سار فی المثل «۱۹» «عاد الحیس یحاس» «۲۰»، و آن هرزه درای بیهوده رای که بستیز سر برداشته بود

[۱] - یو، صفر

[۲] - یو، از کلمه بر اسبان، تا اینجا ندار

[۳] - یو، ندارد

[۴] - ط، و نیزه

(۱) - پس مبهوت شد آنکه کافر بود (از آیه ۲۶۰ سوره بقره).

(۲) - حمله بردن در جنگ (از رب)

(۳) - سر کوه و کرانه آن (رب)

(۴) - ج شنعاب، مرد دراز بالا (رب) و مناسبت آن معلوم نشد

(۵) - بینی کوه (رب).

(۶) - ج شنخوب بضم اول و سکون دوم، سر کوه بلند. (رب)

(۷) - میان در بستن (رب).

(۸) - لشکر.

(۹) - فراهم آوردن (ر ب).

(۱۰) - پناه می‌بریم به خدا از روباهی که شیری نماید.

(۱۱) - برجستن بسوی نشیب (ر ب)

(۱۲) - برجستن بسوی بالا. (ر ب)

(۱۳) - روی کوه و پشت آن. (ر ب)

(۱۴) - سرازیر.

(۱۵) - خراش، در بعضی نسخ خراش، بجاء مهمله، در حواشی شیر معنی شده و صحیح نیست. و شاید خراش اسم علم است

(۱۶) - نیستان.

(۱۷) - ج سیر بفتح اول، دوال. (ر ب).

(۱۸) - دوالی که پس و پیش زین اسب آویزند (برهان)

(۱۹) - چنانکه در مثل آمده است

(۲۰) - حیس طعامی است از خرما و روغن و پنیر مخلوط، و معنی مثل اینست که کار آمیخته‌تر شد، از بد بدتر گشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۴۹

بگریز پا برداشته اذنا ب اودیه «۱» را بدست گرفته با جمع قلیل و سیف فلیل «۲» بسمت «هرمز» گریخت.

پس موکب والا وارد شیراز گشته گروهی شیراز «۳» نبرد که شیراز صولت ایشان سیر از جان می‌شد «غلاظ شِداد لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرُهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ» «۴» به سرداری «طهماسب خان» وکیل جلایر بتعاقب آن بی‌عاقبت بگماشت، و تنکیل «۵» و تکبیل «۶» و توکید «۷» و توکیل او را بوکیل «وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» «۸» توکیل نموده تأکیدات اُکید و فرمان شدید شد، تاکید او را دفع و فتنه او را رفع کند. «بندر هرمز» از هجوم ترکش‌بندان سهمگین، جزیره کیش «۹» گشت و خوار «۱۰» بحر جلوه‌گاه اشهب خوار العنان «۱۱» و رماء «۱۲» جلا دت کیش. از عجوز «۱۳» و عجایز «۱۴» و عجمه «۱۵» و عجماء «۱۶» و عرب «۱۷» و عراب [۱] «۱۸» آنچه در عتاب [۲] «۱۹» عرب و عناء [۳] «۲۰» عجم موجود

[۱] - یو، عرب.

[۲] - یو، عت، عناء، نو عتات.

[۳] - یو، ط، عدات

(۱) - کرانه‌های بیابان

(۲) - رخنه‌دار

(۳) - نام پسر طهمورث که شیراز بنا کرد (ر ب) (؟)

(۴) - درشت سخن سخت کار نافرمانی نمی‌کنند خدا را در آنچه فرماید ایشان را، و می‌کنند آنچه فرموده می‌شوند (از آیه ۶ سوره تحریم).

(۵) - کیفر کردن. عبرت دیگران کردن.

(۶) - قید کردن. (ر ب)

(۷) - استوار کردن

(۸) - و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است (از آیه ۲۸ سوره قصص).

(۹) - ترکش و نیز نام جزیره معروف در خلیج فارس

(۱۰) - چنین است در نسخ و شاید خور بفتح اول، ریختگاه آب در دریا.

(۱۱) - بسیار دو (ر ب)

(۱۲) - ج رامی، تیرانداز

(۱۳) - گاو ماده (ر ب)

(۱۴) - ج عجوز، گاو نر (ر ب).

(۱۵) - ناقه توانا بر سفر. (ر ب).

(۱۶) - بهیمه (المنجد)

(۱۷) - شاید بضم اول و دوم جمع عروب. زن زیبا ولی با این مورد مناسبت ندارد، ممکن است اعراب باشد، بفتح اول و سکون دوم

و ضم سوم، اسبان تازی نژاد نجیب

(۱۸) - اسبان تازی گرامی نژاد. (ر ب)

(۱۹) - ج عتبه، درگاه

(۲۰) - معنی مناسبی برای آن نیافتم

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۰

بود، لواسه «۱» تلقیث [۱] «۲» و لهاسه «۳» اقتثاث «۴» گشته اسیر و استر و اشتر بی حد بدست آمد، و جمیع مساکن آن فوج اشتر «۵» «اخلی من جوف الحمار» «۶» گردید. محمد خان بخار بخار بجاری «۷» را متصاعد و غبار عنا را متراکم دیده دیده بخت را کریان «۸» یافت کریان و نالان «اعجز من هلباجه» «۹» حکایت «فروا من المطر الی المیزاب» «۱۰» را کار بست، و أعراب «هوله» را باحاله «۱۱» و تهویل «۱۲» و تهویل «۱۳» رفع احوال «۱۴» و تحویل احوال کرده معاون خود ساخت، و به جزیره «قیس» در آمد که شاید [۲] به ناخن همدستی ایشان گره از کاری گشاید، و از سهام قسی «۱۵» چرخ قسی القلب مصون مانده و نجات «۱۶» هستی بر بادیه نجات رانده بار بر سهول «۱۷» و سواحل خلاص کشاند «نشب فی جبل غی» «۱۸» دلیران «الیس من الیس» [۳] من حیث ایس و لیس «۱۹» در طلبش «اسرع من الغیث» «۲۰»

[۱] - ط، تنقیث

[۲] - ط، ندارد

[۳] - ط، لیس

(۱) - لقمه. (ر ب)

(۲) - سرعت ربودن چیزی (حواشی) بدین معنی باب تفعیل دیده نشد.

(۳) - طعام اندک

(۴) - برکندن. (ر ب)

(۵) - معیوب (حواشی). لیکن اشتر معیوب بمعنی مطلق نیست بلکه دریده چشم، یا پلک چشم باز گردیده بود

- (۶) - ویران‌تر از جوف الحمار که نام بیابانی بود که مردی عادی در آن سکونت داشت و براه کفر رفت و سرزمین آباد او ویران شد. یا حمار بمعنی لغوی آنست. (ر ک مجمع‌الامثال)
- (۷) - ج بجرى بضم اول و سکون دوم. بلا و سختی (ر ب)
- (۸) - خوابنده (ر ب)
- (۹) - ناتوان‌تر از تنبل ضعیف احمق (ر ک مجمع‌الامثال)
- (۱۰) - گریختند از باران به ناودان مثلی است معروف.
- (۱۱) - حيله کردن (نقل از غیاث).
- (۱۲) - رنگهای گوناگون (اقرّب الموارد).
- (۱۳) - ترساندن
- (۱۴) - ج هول، بیم
- (۱۵) - ج قوس، کمان
- (۱۶) - نجاه، ناقه تیزرو. (ر ب)
- (۱۷) - ج سهل، مقابل جبل
- (۱۸) - و فی حباله غی، نیز روایت شده این مثل را هنگامی گویند که کسی در وضع ناپسندی افتاده و خلاصی از آن ممکن نباشد (مجمع‌الامثال).
- (۱۹) - دلیرتر از شیر، از آنچه هست و نیست
- (۲۰) - شتابنده‌تر از باران
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۱
- قطره زنان «۱» گشتند اما اثر «۲» و اثر از و معلوم نشد.
- چون مقدّما [۱] احکام مطاعه اصدار یافته بود که حکام بنادر، آن زیاده‌سر کم‌بخت و سست رأی دل‌سخت را بهر جا که رفته گرفته بدرگاه معلی فرستند. در میان بحر، «شیخ علاق هوله» برای سلب تقاصیر [۲] «۳» تقصیرات سابقه از قصار «۴» خویش آن خائن [۳] را وسیله عفو بوادر ساخته مکبل «۵» نزد وکیل فرستاد، و از قطن «۶» بنادر هرکس شریک شریک تن از ایشان بود گرفتار شرکه «۷» صد نوع بلا، و هریک که در سواحل و معابر اظهار معایر «۸» عصیان و اعلان امور مغایر فرمان کرده بودند، به ورطات معاطب «۹» مبتلا گشته حسرتکش «یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» «۱۰»، و ندامت اندوز «هذا جزء من اتخذ الغراب دلیلاً» «۱۱» گردیدند. «مثلهُم کمثل الذی استیوقد ناراً فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم» «۱۲»، و از مواقف اعلى بقلع چشم آن بصیر «۱۳» بی‌بصیرت اشارت گشته مدلول «من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی» «۱۴» را برای العین دید.
- بعد از چند روز بسوی نار سقر «۱۵» بار سفر بسته مدلول [۴] «من طلب ما لا یعنیه فات

[۱] - ط، مقدمه

[۲] - تو، تقاصر

[۳] - عت، ط، خائن جاین

[۴] - نو، ط، فحوای

- (۱) - قطره زدن، تندوتیز براه رفتن (برهان).
- (۲) - نشان. (لغد)
- (۳) - ج تقصار بکسر اول، گردن بند (ر ب).
- (۴) - داغی است در بن گردن. (ر ب).
- (۵) - بند نهاده (ر ب)
- (۶) - ج قاطن، ساکن.
- (۷) - دام.
- (۸) - عیبه (نف)
- (۹) - ج معطب، جای هلاک (ر ب)
- (۱۰) - کاش نگرفته بودم فلانی را دوست (از آیه ۳۰ سوره فرقان)
- (۱۱) - اینست سزای کسی که گرفت زاغ را راهنما
- (۱۲) - مثل آنان مثل کسی است که بر افروخت آتشی را پس چون روشن ساخت آنچه را که پیرامون آن بود برد خدا نور آنان را (از آیه ۱۶ سوره بقره)
- (۱۳) - نایینا، بینا از لغات اضداد است. (ر ب)
- (۱۴) - کسی که بود در این (جهان) کور پس او در آخرت کور است (از آیه ۷۴ سوره بنی اسرائیل)
- (۱۵) - دوزخ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۲

عنه ما یعنی «۱»، بعینه تعبیه در کار او رفت و از کوره فساد که بانی شده بود به کوری، کوره جحیم عوض یافت، و بیض «۲» عیونش در انتظار تسود «۳» بسود «۴» بی سود بدل شد. «قد افرخ قیض بیضها المنقاض» «۵» «شیخ علاق» که مستوجب حرّ «۶» زفره القیظ «۷» غیظ و غضب می بود بذریعه این خدمت کامیاب نعم بارد «۸» گشته غیظی از فیض «۹» عنایت بر احوال او فایض و به جوانیز فایز گردید.

در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا

در بیان توجه نادری کرت ثالث بجانب روم و قتل عبد الله پاشا
 «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» «۱۰» چون پاشایان روم بسبب انتشار خبر طغیان محمد خان بلوچ و تغضّر «۱۱» موکب مغصور «۱۲» و انصراف اردوی منصور چهره خورشید اطاعت را به میغ تمنّع «۱۳» پنهان و بمرد «۱۴» تمرّد ردّ فرمان کرده توقیعات قیصری را بر وفق توقّع موقع وقع و قبول نساخته از جموح «۱۵» طبع، انصرام «۱۶» کار را بطبع و توقیع

(۱) - ظاهراً مأخوذ است از این حدیث شریف: من حسن اسلام المرء تركه ما لا یعنی. (کنز العمال طبع حیدرآباد ۱۳۱۲ هـ ق ج ۲

ص. ۱۳)

(۲) - سپیدی.

(۳) - بزرگی.

(۴) - سیاهی

- (۵) - فیض، قشر زیرین بیضه است و منقاض چاک خورده بود از درازا، گویند افرخ الفرخ من البیض، یعنی امر او آشکار شده و این مثل را پس از مرگ زیاد بن ابی سفیان زدند
- (۶) - گرمی.
- (۷) - دم گرم تابستان.
- (۸) - نعمت گوارا
- (۹) - اندکی از بسیار.
- (۱۰) - همانا خدا می‌کند چیزی را که می‌خواهد (از آیه ۱۹ سوره حج)
- (۱۱) - بازگردیدن (ر ب)
- (۱۲) - مبارک. (ر ب)
- (۱۳) - بازداشتن از چیزی (ر ب).
- (۱۴) - بازگردیدن.
- (۱۵) - سرکشی
- (۱۶) - انقطاع، بریدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۳

مواقعت «۱» و انسلال «۲» صارم «۳»، و انفساح «۴» میدان صرام «۵» حواله داشته بودند. خدیو مؤید بعد از استیصال محمد خان به استنزاع ممالک، دست و بازوی همت بلند ساخته به هم‌عنانی ظفر و هم رکابی اقبال «وَحَسَنَ أَوْلَیْكَ رَفِیقاً» «۶» مانند هصور «۷» جسور و پلنگ غیور از روی عثور «۸» بتأدیب خصم عثور «۹» از شیراز منعرج گشته به «اردبیل» و «مغانات» آمد. همین که کوب خاقان نوشیروان روان، بسمت شیروان روان شد «سرخای خان» لکزی والی آنجا بجانب «غازی قموق» که منتهای بلاد «داغستان» بود فرار کرده قلعه شماخی بی‌صرف کد «۱۰» و کدح «۱۱» بتصرف درآمد. بعد از چند روز لوای خورشید لوامع «لا زال مضیا فی فلک المعامع» «۱۲» به اصقاع «۱۳» «غازی قموق» پرتوافکن گشت که اگر لکزی به نهضت کوبه منصور از اماکن خود نجنبیده و نه چنبیده [۱] «۱۴» باشند، از غنایم و اغنام غنیم «۱۵» غنیمت اندوخته از تنبیه «سرخای [۲]» چون تیغ خود، روی سرخ آیند [۳] و اَلَا كَمَثَلِ رِیْحٍ فِیْهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا» «۱۶» بیادر «۱۷» ایشان را

[۱] - یو، از اماکن خود بخشیده باشد

[۲] - ط، سرخای خان. نو، از بیشه سرخاب

[۳] - نو، خورد و سرخ. ط، سرخ‌رو.

(۱) - واقعه، با هم به جنگ در افتادن. (ر ب)

(۲) - برکشیدن

(۳) - شمشیر (ر ب)

(۴) - فراخ گردیدن. (ر ب)

(۵) - و بکسر اول نیز، جنگ. (ر ب)

(۶) - و نیکند آنان از جهت رفاقت (از آیه ۷۱ سوره نساء)

- (۷) - شیر بیشه (ر ب)
- (۸) - آگاه و دیده‌ور شدن. (ر ب)
- (۹) - بسیار بسر در آینده (اقرب الموارد).
- (۱۰) - کوشش و سعی کردن.
- (۱۱) - کوشش کردن.
- (۱۲) - پیوسته روشنی‌دهنده باد در چرخ کارزارها
- (۱۳) - ج صقع بضم اول، کرانه، ناحیه
- (۱۴) - چنبیدن، گریختن (برهان)
- (۱۵) - مال غنیمت. (ر ب)
- (۱۶) - مانند بادی است که در آن سرمای سخت بود برسد کشتزار مردمی را که ستم کردند. (از آیه ۱۱۳ سوره آل عمران)
- (۱۷) - ج بیدر بفتح اول و سوم و سکون دوم، خرمن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۴

بیاد فنا داده مزارع و مراتع را محصود «۱» محصد «۲» تطاول، و لگدکوب سوابح «۳» سوانح [۱] سازند «ان استوی فسکین و ان اعوج فمنجل» «۴» در آنجا نیز «سرخای خان» سرّ «الخائن خائف» را منکشف و بالکزیه، مناکب «۵» منکوبه «۶» بطریق منکوبه «۷» نکوب «۸» منحرف ساخته، با نکبت و ادبار مدحور «۹» و مدبور «۱۰» هم‌عنان نکبا «۱۱» و دبور «۱۲» گردید، و خافیه «۱۳» حمائم «۱۴» حمایم «۱۵» خافیه‌اش «۱۶» نتافه «۱۷» مخلب «۱۸» اقتدار یلان گشته، و دفاين «۱۹» که در دل زمین ضمین «۲۰» ساخته بود بدست آمد، و فحوای «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «۲۱» درباره آن مغلوب خواب غفلت انکشاف یافت. بعد از اغاره «۲۲» و احراق «۲۳» «قموق» از راه البرز کوه عطف عنان، و محال قبله «۲۴»

[۱] - ط، و سوانح

[۲] - ط، ساختند و.

- (۱) - درویده
- (۲) - داس (ر ب) و محصد تطاول اضافه تشبیهی است.
- (۳) - ج سابح، اسب. (ر ب) و سوابح سوانح، اضافه، تشبیهی است
- (۴) - اگر راست شد کارد است و اگر کج گشت داس. برای چیزی مثل زنند که در هر دو صورت نیک بود (مجمع الامثال. امثال مولدین)
- (۵) - ج منکب، بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم، باز و کتف. (ر ب)
- (۶) - رنج رسیده (ر ب)
- (۷) - طریق منکوب، راه بر غیر قصد و اعتدال. (ر ب)
- (۸) - بازگشت.
- (۹) - رانده (ر ب)
- (۱۰) - پشت داده.

- (۱۱) - نكباء، بادی که از جهت خود برگردد و میان دو باد وزد، یا میان صبا و شمال و دیور. (ر ب)
- (۱۲) - باد پس پشت، خلاف صبا. (ر ب)
- (۱۳) - پر بال مرغ که چون باز و منضم گرداند پنهان شوند، خوفی جمع.
- (۱۴) - ج حمام. کبوتر
- (۱۵) - ج حمامه بفتح اول، برگزیده از شتران و گوسفندان. (ر ب)
- (۱۶) - پنهان.
- (۱۷) - برکنده، افتاده (از ر ب)
- (۱۸) - چنگال مرغان شکاری. (ر ب)
- (۱۹) - ج دینه، گنج
- (۲۰) - پذیرفتار، کفیل. (ر ب) ولی اینجا بمعنی مدفون استعمال شده.
- (۲۱) - و همانا بی بهره شد آنکه پوشید آن را (آیه ۱۰ سوره الشمس).
- (۲۲) - غارت بردن
- (۲۳) - سوزاندن.
- (۲۴) - شهرست قدیمی نزدیک دربند (معجم البلدان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۵

را بنزول موكب اقدس، قبله گاه «۱» جهان و قبله گاه جهانیان ساختند، و از آنجا جواد گردون خرام بتسخیر شهر «گنجه» قدم رنجه کرده، و سطح زمین «کلیسا کندی» [۱] مقرّ مساطح «۲» بارگاه آسمان جاه گشته دلیران قنداوه «۳» با محافر «۴» و فنداوه «۵» و «انّ تحت طریقتک لعنداوه» «۶»، از اطراف قلعه بیرون سیبا «۷» روی آوردند. از یک طرف ثقبان «۸» و نقّابان «۹» «فرهاد» فن و بیل داران پیل زور خارا شکن، با مناقیر «۱۰» کلنگ «۱۱» کلنگ «۱۲» و مناقیف «۱۳» غراب «۱۴» حصین «۱۵» به تلیب «۱۶» لبوب «۱۷» حواصل «۱۸» آن حصن حصین پرداختند، و از یک جانب حوالجات «۱۹» و منجنيقات آسمان درجات، بر درجات آسمان افراخته به گلوله‌های توپ عظیم الهتک «۲۰» و تفنگک شدید الفتک «۲۱» درون جدران «۲۲» مجدّر «۲۳» را مانده [۲] بیرون مجدّر «۲۴» ساختند.

[۱] - نو، کلیسای لکزی. در جهانگشا نیز کلیسا کندی ضبط شده یو و ط، کلیسای کندی

[۲] - ط، مانند

- (۱) - جای بوسه
- (۲) - ج مسطح بر وزن منبر، ستون خرگاه. (ر ب)
- (۳) - درشت کوتاه بالا بزرگ سر سخت (از ر ب).
- (۴) - ج محفر، آلت کندن.
- (۵) - قدوم فنداوه، تیشه تیز (ر ب)
- (۶) - زیر سستی و انقیاد تو مکر و فریبی است (ر ک ر ب و مجمع الامثال).
- (۷) - چنین است در نسخ و ظاهرا سیبه و در جهانگشا نیز (سیبه) است. ر ک تعلیقات.

(۸) - ج ثقاب، سوراخ کننده.

(۹) - ج نقاب، نقب زننده

(۱۰) - ج منقار.

(۱۱) - پرنده معروف.

(۱۲) - افزار معروف، و اضافه تشبیهی است.

(۱۳) - ج منقاف بکسر اول منقار پرنده. (اقرب الموارد).

(۱۴) - زاغ.

(۱۵) - تبر خورد. (ر ب)

(۱۶) - بمعنی برون آوردن (حواشی) لیکن چنین معنی برای تلبیب دیده نشد

(۱۷) - ج لب بضم اول و تشدید ثانی، مغز

(۱۸) - ج حوصله، چینه‌دان.

(۱۹) - معنی معلوم نشد. شاید نوعی منجنیق.

(۲۰) - سخت شکاف

(۲۱) - سخت خونریز.

(۲۲) - ج جدار، دیوار

(۲۳) - به گل و گچ اندود شده. (ر ب)

(۲۴) - سوراخ سوراخ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۶

اقاموا علیها مجانیق مَجَّت نِقَها «۱»، و رَجَّت شِقَها «۲»، و فَرَجَّت «۳» بالاحجار طریقهها، و سَیَعَت بالتَضِیق «۴» ضیقها، و هِیَجَت بالهَیجاء صیقها «۵»، و خَفَضَت بالشَّهوق «۶» شهوقها «۷»، و اوهنت بالتَّوْثِیق و ثاقها و وثوقها، و اخبت «۸» بالزَّعود بروقهها، و سَوَّت «۹» بالخرق تلالها و خروقهها «۱۰»، و بَسَّیَتْ «۱۱» بالتفریق فرقهها. فَكَانَ المجانیق مجانین یرمون [۱] «۱۲» و لا- یرمون «۱۳»، و اذا کشف ضمیرهم بان منهم البون «۱۴». جبال تجرَّها جبال، و رجال یتخذها رجال. امَّهات البلايا، و حوامل المنایا مهاب «۱۵» مهابطها «۱۶»، و مساء «۱۷» مساقطها، مَفْرَقَات للحشد و الجسد، و مَشْتَات لأهل البغض و الحسد «فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» «۱۸». صدعت «۱۹» اذا صعدت، و تبت «۲۰» و بَثَّت «۲۱» اذا وثبت «۲۲». کسرت اذا نصبت معطوفا علی المحل «۲۳» و فتحت اذا رفعت مجرورا بالعمل «۲۴» سحاب برد

[۱] - ط، اضافه دارد مناجید

(۱) - برون ریخت قطعات درشت کوه را

(۲) - و جنباند سخت‌ترین جای را از کوه.

(۳) - گشاد کرد.

(۴) - تنگ گرفتن

(۵) - صیق، غبار. (ر ب)

- (۶) - به بلند گردیدن.
- (۷) - مرتفعات آن را (۴)
- (۸) - خاموش ساخت.
- (۹) - هموار ساخت.
- (۱۰) - ج خرق، بیابان بی آب و گیاه و زمین فراخ.
- (۱۱) - پریشان کرد.
- (۱۲) - می اندازند
- (۱۳) - و قصد ندارند.
- (۱۴) - مسافت ما بین دو چیز (اقرب الموارد) شکاف
- (۱۵) - جای ترسناک.
- (۱۶) - ج مهبط، فرود آمد نگاه
- (۱۷) - ناخوش داشته.
- (۱۸) - در گردن اوست ریسمانی از لیف خرما (آیه ۵ سوره تبت)
- (۱۹) - شکافته شد
- (۲۰) - بریده شد.
- (۲۱) - و پراکنده شد.
- (۲۲) - گاهی که برجست.
- (۲۳) - شکسته می شود از جهت بازگشت بمحل، گاهی که بلند شود و در این عبارت ایهامی است بمعانی مصطلح این الفاظ در علم نحو.
- (۲۴) - و گشوده می شود گاهی که برپاشود از جهت کشش (شدت) کار. و نیز در آن ایهامی است بمصطلحات نحوی
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۷
- برده صخور صماء «۱» و سماء امطرت علی عداة «۲» الارض حجارة من السماء. الآلات اللّاتی لا حجر «۳» منها فی حجر «۴»، و لا امن عندها من حجر. من صعود عجاجها «۵» بصر الشمس قمر «۶» و عند نزول صلادها «۷» تتّرس «۸» الفلک و احتجر القمر «۹» و حسر النّقاب «۱۰» فحسر النّقاب «۱۱» و قلع فصیل «۱۲» القلعة کانه قلعة «۱۳» و نسیلة «۱۴» و ما کان لاهلها حام «۱۵» و لا وسیلة «۱۶» و لا مناص «۱۷» و لا وسیلة، اذا لا یهتدون سبیلا «۱۸» و لا یستطیعون حيلة. و صعد العلق «۱۹» علی السور. و لقوهم بالعلق المأثور «۲۰» و علّقوهم بالعلق «۲۱» و الثّبور «۲۲» و تخزّت ستورها الحارزة «۲۳» بالحصار «۲۴» و تخوّفت [۱] اسودها الحاذرة من الاصحار «۲۵» و ظلّوا ما لهم من محیص و تیقّنوا بحلول البلاء و حلولهم عن الحصن الرّصیص

[۱] - ط، نو، تخوقت

(۱) - ابر سردی که تگرگ آن سنگهای سخت درشت است

(۲) - ج عادی، دشمن.

(۳) - پناه.

- (۴) - سوراخی.
- (۵) - عجاج، گرد (ر ب)
- (۶) - خیره.
- (۷) - اصلادها (؟)
- (۸) - سپر پوشید.
- (۹) - حجره می جست (پناه می خواست) ماه
- (۱۰) - و به یک سو شد نقابها.
- (۱۱) - پس منکشف شد راه
- (۱۲) - دیوار (اقراب الموارد).
- (۱۳) - پاره ابريست
- (۱۴) - پاره پشم وازده (اقراب الموارد)
- (۱۵) - حمايت كننده و نیز حام فعلی است که از اولاد آن ده شکم پدید آید. در جاهلیت آن را بار نمی نهادند و بر آن سوار نمی شدند و حرمت داشت.
- (۱۶) - عمارت، فراخی و ارزانی، و نیز وصیله شتر ماده که ۵ شکم در پی یکدیگر زاید و گوسفند که هفت شکم دو دو، در پی یکدیگر بچه ماده زاید. (ر ب) و این جمله مأخوذ است (از آیه ۱۰۲ سوره مائده).
- (۱۷) - پناه جای.
- (۱۸) - این هنگام راهی نمی برند
- (۱۹) - گروه بزرگ
- (۲۰) - و ملاقات کردند آنان را به دشمنی دیرین
- (۲۱) - بلا و سختی (ر ب).
- (۲۲) - هلاکی و عذاب (ر ب).
- (۲۳) - نگاهدارنده
- (۲۴) - محاصره
- (۲۵) - چنین است در نسخ و اصحار (مص باب افعال) بصحرا در شدن و یا فراخ شدن مکان همچون صحرا و هیچیک از دو معنی مناسب جمله نیست

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۸

به تأریث «۱» ضرب زن و بادلیج «۲» آتش بلا- بر فلک رصاصی شعله ور گشت و از سورت لهبات توپ و تفنگ، نزدیک و دور، نزدیک دور «۳» و دور سور نتوانستی گشت، از ستاره افشانی خمیره [۱] «۴»، ایام را بر قلعیان یوم ذو کواکب «۵» نمودند، و از شراره ریزی و ظلمت انگیزی آن آلات آسمان سوز، «قلعه ستاره» در سواد هندوستان، بر اهل گنجه نمودند. ساعت به ساعت مصداق «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَبَثَتْ» «۶» بظهور می پیوست، و لحظه به لحظه آیت «فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ» «۷» در عروش «۸» بیوت نقش ثبوت می بست. از صدمات مدافع «۹» لیس لها دافع «۱۰» رخنه ها و رجه ها «۱۱» در دیوار حصار می گشادند، و از نزول جلاهی «۱۲» و احجار مجانق «۱۳» قلعیان را سرکوب بلیغی می دادند، که «انّ الجبان حتفه من فوقه» «۱۴». هر روزه ثقبه های نقبها را به باروت انباشته اساس مربّعة الارکان ذات البروج «۱۵» آن حصن سپهر مانند را [۲] ثانی اثنین

مثله آتشی «۱۶» می‌ساختند. عاقبت سدّ سدیدى که متن متانتش در حاشیه قلعه

[۱]- یو، حمیر، عت ضمیره، ط، خمیره

[۲]- ط، سپهر حصین مانند را

(۱)- آتش افروختن (ر ب)

(۲)- نوعی توپ، مؤلف غیاث این کلمه را معرب با دلش (به ترکی توپ) دانسته و مؤلف فرهنگ نظام آن را مأخوذ از بادل (بهندی ابر) می‌داند. (ر ک لغد)

(۳)- ج دار، خانه.

(۴)- خمپاره.

(۵)- روز نیک سخت.

(۶)- هنگامی که آسمان بشکافد و هنگامی که ستاره‌ها فروریزانیده شود. (آیات سوره ۱ و ۲ سوره انفطار).

(۷)- پس آمد (فرمان) خدا بناهاشان را از بن، پس فرو ریخت بر آنان سقف از فراز آنان (از آیه ۲۸ سوره نحل).

(۸)- ج عرش، سقف خانه (ر ب)

(۹)- ج مدفع، توپ

(۱۰)- نیست برای آن بازدارنده‌ای

(۱۱)- گشادگی. (ر ب)

(۱۲)- گلوله. (اقرّب الموارد)

(۱۳)- منجنیقها.

(۱۴)- همانا ترسو، مرگ او از فراز اوست (مثلی است. ر ک مجمع الامثال)

(۱۵)- خداوند باره‌ها

(۱۶)- مثله ناری در اصطلاح منجمان، حمل و اسد و قوس است. (از ر ب) سه پایه‌ایست مثل منقل که در خانه‌ها آتش بدان کنند، (حواشی)!

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۵۹

از شرح السماء «۱» شرح می‌کرد، از جانب جنوب حصار و بروج مرتّب، و بانهار «۲» انهار «۳» آنها را ببرج آبی «۴» منقلب ساخته در ورطه «شفا جُرفِ هارِ فأنهار به» «۵» افکندند، و در و دیوار آن سمت سراسر چون طاق طاقت قلعیان فرو ریخت. اهالی بمقال

این [۱] المفز و لا مفز لنا لنا المحيطان الثرى و الماء «۶» ناطق شده مانند مور بطشت بطشت «۷» و طاس وحشت و دهشت افتاده موجه بحر تزلزل و سپند آتش بی‌قراری گشتند، «فمنهم من أرسلنا عليه حاصباً و منهم من أخذته الصيحة و منهم من خسفنا به الأرض و منهم من أعرقنا» «۸» بروج برجیس «۹» پاسبان از ثقبه‌های سنگ‌انداز دیده تعجب گشوده، و کنگره‌های مضرّس «۱۰» از بیرق [۲] حرّاس «۱۱» انگشت تحیر بدن‌دان گرفت، و مضمون «مُهْطِعِينَ مُقْنَعِي رُؤْسِهِمْ» «۱۲» دیوارهای فلک اساس سپهر آسا سر به زیر افکنده خجالت گردید، و به فحوای «يَجْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً» «۱۳» شرفات «۱۴» حصار چون شخص جبین «۱۵» جبین افتادگی بر زمین نهاد.

از آتش‌انگیزی توپ و تفنگ دود از نهاد حصار برآمده و کنگره [۳] قلعه از

[۱]- ط، ان

[۲]- ط، بیدق

[۳]- یو، کنگره‌ها

(۱)- راه کاهکشان.

(۲)- راندن آب. (ر ب)

(۳)- ج نهر، جوی

(۴)- مثله آبی در اصطلاح منجمان سرطان عقرب، حوت است (لغد). و هندوان برجهای آبی حوت دارند و نیمه پسین از جدی و نیمه پیشین از دلو. (التفهیم)

(۵)- بر کنار نهری که زیر آن تهی شده است پس در اندازد آن را (از آیه ۱۱۰ سوره توبه)

(۶)- این بیت در همه نسخ چنین است.

(۷)- سختگیری.

(۸)- پس از آنان کسی بود که فرستادیم بر او باد سخت که در آن سنگریزه بود و از ایشان کسی بود که گرفت او را بانگ و از ایشان کسی بود که فروبردیم او را به زمین و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم (از آیه ۳۹ سوره عنکبوت).

(۹)- ستاره مشتری (برهان)

(۱۰)- دندانهای.

(۱۱)- ج حارس، پاسبان.

(۱۲)- نگرنده به فروتنی و خواری و سر دروا کرده (از آیه ۴۴ سوره ابراهیم).

(۱۳)- می‌افتند بر زنجهای خود بحالت سجده (از آیه ۱۰۸ سوره بنی اسرائیل).

(۱۴)- ج، شرفه.

(۱۵)- مرد بددل (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۰

عفونت دخان بینی خویش گرفت، و خندق از بیم، آب در دیده گردانید. رنگ از رخ مستحفظان بروج مانند حمامه برجی پرید و سکنه را سخته حیرت دریافت. مقارن این حال خبر رسید که «عبد الله پاشای» کوپریلی زاده چون پیلی آزاده با لشکری از حد زیاده از دیار «وان» روان و بلاد «قارص» را محتش «۱» لشکر بیکران ساخته. بناء علیه فوجی را باغتفاق «۲» و اختناق قلعه گنجه مأمور [۱] و روز سیزدهم شهر ذی الحجه سال هزار و صد و چهل و هفت، هنگامی که رايض «۳» قضا شبرنگ لیل و فرس اقر «۴» قمر را با اصبحی «۵» صبح از عرصه رانده ابلق عقوق «۶» را به زیر زین زرین آفتاب کشید، با عزم مصمم و صمصام «۷» مصمم «۸» باد پایان خاک نورد را روان تر از آب چون شعله آتش در آن قارس «۹» بجانب «قارص» گرم جولان کرده در ظاهر قلعه آثار جلادت ظاهر، و همان مکان را معسکر «۱۰» عسکر فیروزی مآثر ساختند، و پشتازان کوکبه اقبال از اصطکاک و اصطفاق «۱۱» سنا بک «۱۲» مراکب سیمین سم، تا حدود «ارزن الزوم» ارزن زرین «۱۳» برانگیختند.

چون سرعسکر سر از گریبان قلعه «قارص» بر نیاورده پا به دامن خودداری پیچید، موکب کواکب کوکبه واکبه «۱۴» با جند فیروز بعد از چند روز بسمت ایروان جنبش

[۱]- یو، مأمور ساخته

(۱)- جای فراهم آمدن.

(۲)- گرد گرفتن. (ر ب)

(۳)- رام کننده ستور (از ر ب)

(۴)- سپید یا سفید مایل به سبزی (ر ب)

(۵)- تازیانه (نف).

(۶)- عقوق اسب ماده باردار و یا ناباردار، از لغات اضداد است.

(۷)- شمشیر.

(۸)- شمشیر در گذرنده از استخوان و آهن و جز آن (ر ب).

(۹)- سخت سرد

(۱۰)- لشکرگاه.

(۱۱)- اضطراب. جنبش

(۱۲)- ج سنبک، پیش سم ستور

(۱۳)- شراره آتش. (برهان)

(۱۴)- فراخ رونده (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۱

گرفت. سرعسکر که از لوح جینش خطّ خطر و نقش «فی رأسه خطّه» «۱» لایح بود، بحکم سایق [۱] «۲» قضا، شایق رزم و از سرّ سرعسکر [۲] سابق از فرط بطر «۳» نظر بر بسته لم بعث «۴» و رمّ شعث «۵» و استجماع جموع عساكر منفته «۶» و منقّه «۷» و استجمام «۸» عموم عمام [۳] «۹» منبّه «۱۰» و منبّه «۱۱» کرده «كَانَ مَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ» «۱۲» باقتفا «۱۳» و اقتفار «۱۴» اردوی همایون پرداخت. در حالتی که جنب «اوج کلیسا» بافراختن بارگاه قاآنی پهلوی بر اوج مهر و ماه می‌زد، بانهای «۱۵» جواسیس از تعاقب وقوف «۱۶»، وقوف حاصل گشته لوای ظفر التوا را از آن مکان خلد آشیان نهضت، و در چهار [۴] فرسخی قلعه ایروان در مکانی که حال به «مراد تپه» اشتها دارد، در محاذات خصم، به محادات «۱۷»، آغاز تخیم «۱۸» و تخبی «۱۹» کرده از شانۀ افراس «۲۰» در سایه افراس «۲۱» آرمیدند. سحرگاهان که خسرو بیضا، رایت ضیا بر افراشته افواج شامی نجوم را با عمود صبح از معرکه سپهر طرد کرد، سرعسکر در

[۱]- ط، سابق

[۲]- یو، رزم سرد در عسکر. عت، ط، سر سرعسکر.

[۳]- ط، عمام

[۴]- ط، چار

(۱)- خطّه، کار بزرگ، برای کسی مثل زنند که در نفس او حاجتی است و بر آن عزم کرده است.

(۲)- راننده.

(۳) - تکبر.

(۴) - فراهم آوردن لشکر

(۵) - مرمت کردن خلل

(۶) - ریزریز شده (ر ب). پراکنده.

(۷) - شکسته (المنجد) شکست خورده.

(۸) - گرد آوردن.

(۹) - گروه متفرق و پراکنده.

(۱۰) - جداشده، منقطع.

(۱۱) - پراکنده

(۱۲) - گویا رانده می‌شوند بسوی مرگ (از آیه ۶ سوره انفال)

(۱۳) - پی روی

(۱۴) - در پی رفتن. (ر ب)

(۱۵) - انهاء، آگاهی دادن.

(۱۶) - پی روی کردن (ر ب).

(۱۷) - چنین است در نسخ، و ظاهراً محادث - محاده، جنگ کردن.

(۱۸) - خیمه زدن

(۱۹) - خیمه زدن.

(۲۰) - اسبها.

(۲۱) - خیمه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۲

حال با خیول و رجال «۱» شدّ رحال و آهنگ قلعه ایروان نمود که پشت استظهار به دیوار داده در دفع و تصریف «۲» صوارف «۳» بصرفه صرف همت نماید. خدیو بی‌همال فرصت افتراض «۴» به او نداده با دلیران ضرغام بآس شدید الافتراس «۵» بر اشهب «۶» ذهبا «۷» شکر، و ادهم «۸» اشهب «۹» شکار سوار، و مانند سیل بهار که از کوه انحدار یابد [۱]، در سر کوچه کوچ چون شیر شرز سر ره بسر عسکر گرفته پذیره کارزار شدند. از دم چرخ «۱۰» و سهم «۱۱» چرخ «۱۲» دم «۱۳» جرح «۱۴» بر سطح محدب چرخ پیوست، و سر و سروی «۱۵» سروران گزین «۱۶» و کرزین «۱۷» مبارزان زرّین گزین «۱۸» از گرز و گرزین «۱۹» در هم شکست. رؤس گردنان «۲۰» قوی گردن در بیضه «۲۱» مغفر «۲۲» از پیکان ناوک پَران، مرغ سیخ پر «۲۳» شد و بکشکشه «۲۴» تیر تیز و کشاکش کمان ستیز [۲]، طیور ارواح [۳] هر فوج و سریّه «۲۵»، سربّه «۲۶» از دامگاه ابدان کشکشه «۲۷» یافت.

[۱] - از و مانند، تا اینجا فقط در ط،

[۲] - فقط در ط،

[۳] - ط، از فوج.

- (۲) - بر گرداندن
- (۳) - ج صارفه، داهیه، حادثه.
- (۴) - غنیمت شمردن فرصت را. (ر ب)
- (۵) - سخت شکارافکن
- (۶) - اسب سبز خنگ (ر ب)
- (۷) - دهماء، عدد بسیار. (ر ب)
- (۸) - اسب نیک خاکسترگون که سیاهی آن بر سپیدی غالب بود. (از ر ب)
- (۹) - شیر بیشه. (ر ب)
- (۱۰) - تبرزین (حواشی) دیده نشده.
- (۱۱) - تیر.
- (۱۲) - کمان (از برهان)
- (۱۳) - خون
- (۱۴) - خستگی. (ر ب) جراحت
- (۱۵) - شاخ
- (۱۶) - گزیده.
- (۱۷) - گرز در عربی فرق سر. (از برهان). کرزین تبر است و مؤلف برهان اشتباه کرده است
- (۱۸) - تاج (از برهان)
- (۱۹) - تیر پیکان دار (نف)
- (۲۰) - ج گردن، شجاع. (برهان)
- (۲۱) - میانه، هر چیز. (ر ب)
- (۲۲) - خود
- (۲۳) - بچه جانوران پرنده را گویند که هنوز پر ایشان خوب بر نیامده باشد. (برهان)
- (۲۴) - آواز پوست مار (ر ب)
- (۲۵) - پاره‌ای از لشکر. (ر ب)
- (۲۶) - سرب؟ گروه
- (۲۷) - گریز (نف) گریختن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۳

هوا پر ز زنبور شد تیز پر خدنگی تن و آهین نیست شر:

و الجوّ ثوب بالنّسور «۱» مطیر «۲» و الارض فرش بالجیاد مخّیل «۳» قلوب کمات «۴» از بانگ چکاچاک سیف باتک «۵»
چاک چاک گشت، و ساحت خاک از خود زراندود، مانده فلک، نماینده چندین اختر تابناک. مصرع [۱]:

تیغ می‌زد دشمن اما آهنی می‌کوفت سرد.

تا سه ساعت از جانبین آثار ساعت «۶» اشاعت، و عراض «۷» مصاع [۲] «۸» و ارضاع «۹» و ساعت «۱۰» داشت [۳].

تجری الجیاد من القتلی علی جبل و من دمائهم ید حضن «۱۱» فی وحل و من جماجمهم یصعدن فی کتب «۱۲» و من ذوائبهم «۱۳»

یقمصن فی شکل «۱۴» بالاخره قلب روم «۱۵» چون قلب «۱۶» روم «۱۷» از سطوت جنود نمل «۱۸» عدت سلیمانی نمل «۱۹» گشته اساس صولت ایشان انجعا ف «۲۰» و بنیاد شأنشان انعقاف «۲۱» یافت.

[۱]- یو، شعر.

[۲]- ط، مصارع

[۳]- عت، ط، اضافه دارد: شعر

(۱)- ج نسر کرکس، بمناسبت بسیاری کشته‌ها.

(۲)- نوعی از چادر که در آن نقش مرغان باشد. (نف).

(۳)- دارای خال.

(۴)- ج کمی، دلاور.

(۵)- بران. (ر ب)

(۶)- قیامت

(۷)- ج عرصه،

(۸)- مص باب مفاعله، شمشیر زدن. (المنجد)

(۹)- سخت خستن به نیزه (ر ب).

(۱۰)- فراخی.

(۱۱)- می لغزیدند.

(۱۲)- ج کثیب، توده ریگ

(۱۳)- ج ذؤابه، گیسو،

(۱۴)- برمی جستند در پای‌بند.

(۱۵)- رومیان.

(۱۶)- مقلوب.

(۱۷)- قلب روم- مور.

(۱۸)- مورچه

(۱۹)- بی‌قرار، فرس نمل، اسب که به یکجا نایستد

(۲۰)- برکندن، بر زمین افتادن.

(۲۱)- کجی، خمیدگی (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۴

عبد الله پاشا با اتباع و اشیاع، شیاع «۱» و ضرام «۲» بروق سیف مدرّب «۳» و صید فوج مدرّب «۴» گشته مقتول، و جبل حیاتشان مقطوع و مقطول «۵» گردید. بقیة السیف، بهر سمت سمت «۶» «تفرّقا شذر مذر» «۷» پذیرفته رفتند. فوجی از لیوٹ «۸» بعوٹ «۹» باستقفاء «۱۰» فراریان منبعث گشته بسیاری از ایشان را در مخاض «۱۱» و مخامل «۱۲» و مغار «۱۳» و مغامر «۱۴» در سلک «فشدوا الوثاق» «۱۵» انخراط «۱۶» و دواب وافر و اخیال حدید الحوافر «۱۷» و أفراس «۱۸» مکرع القوائم «۱۹» و آبال «۲۰» قویم المناسم «۲۱»

و جمال «۲۲» ضخیم الفراسن «۲۳» و بعران «۲۴» ضیغم «۲۵» براثن «۲۶» به مرابط اکتساب ارتباط دادند [۱].
 پاشایان گنجه و تفلیس مرکب طالع را گنجه «۲۷» و خود را از مکنت محارست در حد تفلیس «۲۸» دیده از اضطرار «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» «۲۹» بدون اعتدا «۳۰»

[۱] - یو، اضافه دارد، فشدوا الوثاق

- (۱) - هیزم ریزه که بدان آتش افروزند. (رب)
- (۲) - هیزم ریزه. (رب)
- (۳) - شمشیر زهر داده (رب).
- (۴) - کار آزموده، ورزیده.
- (۵) - بریده
- (۶) - نشان.
- (۷) - رفتند متفرق و پریشان. (رب)
- (۸) - ج لیث، شیر
- (۹) - ج بعث، لشکر.
- (۱۰) - در پی رفتن.
- (۱۱) - ج مخاضه، آبراهه.
- (۱۲) - جای نهان شدن (حواشی) دیده نشد.
- (۱۳) - غار
- (۱۴) - جای نهان شدن. حواشی (دیده نشد).
- (۱۵) - پس محکم کنید بند (آنان) را (از آیه ۴ سوره محمد)
- (۱۶) - در آمدن در جمع.
- (۱۷) - آهن سم.
- (۱۸) - ج فرس، اسب.
- (۱۹) - استوار دست و پای. (رب)
- (۲۰) - ج ابل، شتر
- (۲۱) - محکم سم.
- (۲۲) - ج جمل، شتر.
- (۲۳) - ج فرسن بکسر اول و سوم و سکون دوم، سپل شتر. (رب)
- (۲۴) - ج بعیر، شتر
- (۲۵) - شیر.
- (۲۶) - ج برثن بضم اول و سوم و سکون دوم، پنجه شیر.
- (۲۷) - الاغ دم بریده. (برهان)

(۲۸) - بافلاس منسوب کردن

(۲۹) - نمی‌توانند چاره‌ای و نمی‌یابند راهی. (از آیه ۱۰۰ سوره نساء)

(۳۰) - تجاوز.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۵

و اعتراک «۱» اظهار اعتذار و لین عریکت «۲» کرده حلقه کوب در استیمان «۳» گشته تفتیح ابواب قلاع و تقنیح «۴» دراب «۵» حصون «۶» نمودند. پاشای ایروان نیز که به قلعه‌داری اعتناق «۷» ورزیده بود، اصطباح «۸» بخت [۱] را قرین اغتباق [۲] «۹» یافته بلا اعتیاق «۱۰» انقیاد را تقدیم و بمفاد «أحقّ الخیل بالركض الممار» «۱۱» قلعه را تسلیم کرده بعد از استنجاح «۱۲» مناجح [۳] «۱۳» إذن تسبیل «۱۴» و استنهاج «۱۵» مناهج «فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» «۱۶»، سعادت‌اندوز تقبیل «۱۷» درگاه أنیل «۱۸» أثیل «۱۹» و مستمطر «۲۰» أمطار «۲۱» لطف جزیل گشته هبوات «۲۲» هفوات «۲۳» ایشان برشاش «۲۴»

[۱] - یو، ط، بحث

[۲] - ط، اعتناق.

[۳] - یو، مناجح

(۱) - انبوهی کردن در جنگ گاه. (ر ب)

(۲) - نرم‌خویی.

(۳) - زنه‌ار خواستن

(۴) - کلید راست کردن بر در (ر ب).

(۵) - ج درب، دروازه (ر ب).

(۶) - ج حصن، قلعه. (ر ب)

(۷) - دست در گردن کردن.

(۸) - صبوچی کردن. (ر ب)

(۹) - شراب شبانگهی خوردن.

(۱۰) - دیری نمودن. (ر ب)

(۱۱) - سزاوارتر اسب‌ها بدوانیدن، اسب به عاریت گرفته است (ر ک مجمع‌الامثال).

(۱۲) - روایی خواستن. (ر ب)

(۱۳) - اسباب خلاص شدن (حواشی) مناجح جمع منجح بصیغه اسم فاعل، فیروزمند ضبط شده و بدین معنی شاید اسم آلت قیاسی بکار رفته است.

(۱۴) - چیزی را در راه خدا گذاردن. چیزی را مباح کردن. (اقرب‌الموارد) راه در پیش گرفتن و رفتن (حواشی)!

(۱۵) - واضح گردیدن راه (ر ب).

(۱۶) - پس اعتراف کردیم به گناه خود پس آیا به بیرون رفتن راهی هست (از آیه ۱۱ سوره مؤمن).

(۱۷) - بوسیدن.

(۱۸) - صاحب نفع (حواشی).

(۱۹) - شریف. (لغد).

(۲۰) - نیازمند باران. طالب نیکویی و خیر. (ر ب)

(۲۱) - ج مطر باران

(۲۲) - هبوه بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرد و تیرکی (ر ب)

(۲۳) - ج هفوه بفتح اول و سوم و سکون دوم، لغزش (ر ب)

(۲۴) - چکیده‌های آب و جز آن. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۶

مکرمت مرشش «۱» و راحله [۱] «۲» و راتبه «۳» هریک فراخور حال و رتبه مرتب و مرسس «۴» گشته جمعی از أساوره «۵» و سواران ایشان که در میدان مساورت «۶» مقتید بسیور «۷» إسار «۸» و مسور «۹» بأساور «۱۰» خسار شده بودند، إعتاق «۱۱» أعناق «۱۲» از عناق «۱۳» مأسوری «۲» «۱۴» دریافته به قلاووزی «۱۵» مرحمت عاجزنواز خدیوانه مکنوف «۱۶» به سلامت، و محفوف بعافیت، با حسن منقلب «۱۷» و کشف کوب «۱۸» ستایشگر ذات پاک ربّ جلّ شانه روانه اوطان شدند. «فصاری الاساری الاشاری و خبروا کأنه انفلت من الشبّاك عصابه من الحباری» «۱۹» «فَبَيَّأُ آلَاءَ رَبِّكَ تَمَارِي» «۲۰» و تا حد «آریه چائی [۳]» «۲۱» به زینده افسر تاج‌داری استقرار یافت، و چنان ممالک دلپذیر بی‌نزاع و مضاف انتزاع و مضاف ولایات محروسه گردید،

[۱] - ط، راحله نو، راصله.

[۲] - نو، ط، ناسوری.

[۳] - یو، و تا از یه جای

(۱) - از ماده (رش) باب تفعیل دیده نشد.

(۲) - بارکش.

(۳) - مقرری، و از راحله و راتبه مواجب و مقرری مقصود است.

(۴) - محکم و ثابت (حواشی) دیده نشد

(۵) - ج اسوار بضم یا کسر، سوار کار نیکو، مرد ماهر و دانا در تیراندازی. (ر ب)

(۶) - حمله آوردن. (ر ب)

(۷) - ج سیر بفتح اول و سکون دوم، دوال. (ر ب)

(۸) - اسیر شدن (ر ب)

(۹) - باره (دست بند) بر دست زده.

(۱۰) - ج اسوار بضم اول، باره. (ر ب)

(۱۱) - آزادی

(۱۲) - ج عنق، گردن.

(۱۳) - بلا و سختی. (ر ب)

(۱۴) - اسیرشدگی.

(۱۵) - قلاووز، سوارانی را گویند که بجهت محافظت لشکر در بیرون لشکر می‌باشد. (برهان) مقدمه لشکر و راهبر (حاشیه برهان

مصصح آقای دکتر معین).

(۱۶) - نگاهداشته. (ر ب)

(۱۷) - نیک انجامی.

(۱۸) - ج کربۀ

(۱۹) - پس گردیدند اسیران تبخترکنندگان و شاد شدند چنانکه گویا گریخت از دام دسته‌ای از حباری

(۲۰) - پس بکدام یک از نعمت‌های پروردگار خود شک می‌آوری. (آیه ۵۶ سوره نجم).

(۲۱) - نام رودی است در شمال رود ارس و به ارس می‌ریزد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۷

قد رجع الحقّ إلى نصابه و أنت من كل الوری أولى به ما كنت الا السیف سلّته ید ثم أعادته الی قرابه «۱» جهان و مال جهان تاخته و توخته «۲» شد، و مقصود قلوب دوست و دشمن ساخته و سوخته «۳». لوای استیلا و گونه استعلا افراخته و افروخته «۳» گشت، و بنیاد محنت و اسباب بهجت انداخته و اندوخته «۳». آری برای معاندان این دولت، بزم‌آرای فلک تا بساط نشاط درچیده برچیده، و تا چراغ خوشدلی در گرفته برگرفته، بعد ما که قلاع به همت خداداد استرداد شد رعایا و اهالی را که در مساق «۴» این احوال بنا بر ضیق ذرع «۵» و سعه مشاقّ «۶» ترک زرع و مساقات «۷» و بعلت تغلب «۸» رومیه جلاء اوطان و وثاقت «۹» کرده بودند، حیازت و حوایت «۱۰» و به مؤنت معونت «۱۱» «أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» «۱۲» اعانت و رعایت و ببذل رغائب «۱۳»، اغاثت «۱۴» و حمایت فرموده غایت سعی در تکثیر زراعات و توفیر «۱۵» عمارات و ریعان «۱۶» مرعی «۱۷» مرعی داشتند، و به اجرای انهار منظمه «۱۸» آب «۱۹» بر روی کار، و آب از جوی رفته باز به جویبار «۲۰» آوردند، و بمصداق «فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا» «۲۱» از ینابیع «۲۲» همت احیا و اصلاح اموات و

(۱) - نیام شمشیر. (ر ب)

(۲) - جمع نموده. (برهان)

(۳) - لف و نشر مرتب

(۴) - مجازا، در جریان. در خلال.

(۵) - سستی طاقت.

(۶) - بسیاری مشقت.

(۷) - آبیاری.

(۸) - چیرگی.

(۹) - ج وثاق، خانه

(۱۰) - گردآوری.

(۱۱) - یاری.

(۱۲) - آفرید شما را در زمین و جای داد شما را در آن (از آیه ۶۴ سوره هود).

(۱۳) - ج رغیبه، عطای بسیار. (ر ب)

(۱۴) - فریاد رسیدن

(۱۵) - افزودن

(۱۶) - رشد کردن. افرویدن.

(۱۷) - چراگاه.

(۱۸) - ط، منظمه، محو شده. ناپدید شده.

(۱۹) - رونق

(۲۰) - بجوی باز؟

(۲۱) - پس زنده گردانیدیم بدان، شهر مرده را (زمین خشک را) (از آیه ۱۰ سوره زخرف).

(۲۲) - ج ینوع. چشمه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۸

مريضات اراضی [۱] کردند «اخذت الارض زخاريها» «۱»، و چون [۲] جولگای [۳] «۲» «مغان» اولنگ «۳» دلکش بود و مکان أبرش «۴»، أبرش «۵» ابروش «۶» را آبروش «۷» قطره زن «۸» ساخته در نهم ماه رمضان آن منزل [۴] پرفیضان را مقام کوکبه عزّ و شان فرمودند.

در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک الملک ملک آفرین

در بیان جلوس خدیو قارن «۹» قرین [۵] بتأیید مالک الملک ملک آفرین
«وَإِنَّهُ لَحَسْبَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» «۱۰» چون نسخه منسوخه دولت بهیه صفویه بکلک سعی چندره «۱۱» جندره «۱۲» گشته، جز آیه حرمان «۱۳» از کتابه «۱۴» طاق هرمان «۱۵» رواق آن خوانده نمی شد و انتقال سلطنت از آن دودمان والا بمدللول «ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ

[۱] - ط، ارضی

[۲] - نو، ندارد

[۳] - نو، حرلکای

[۴] - نو، ط، آن مکان

[۵] - ط، بی قرین

(۱) - زخاری گیاه تازه نیک بالیده (ر ب).

(۲) - جوله گاه، آنندراج. جلگه

(۳) - بزبان ترکی سبزه زار. (برهان)

(۴) - مکان ابرش، آنجا که گیاهان رنگارنگ و بسیار دارد (لغد)

(۵) - اسبی که نقطه های مخالف رنگ او بر او باشد. (برهان)

(۶) - بسان ابر. بمانند ابر.

(۷) - بروش آب.

(۸) - قطره زدن، تند براه رفتن (از برهان).

(۹) - پهلوانی بود در زمان رستم (برهان). یکی از خاندانهای بزرگ عهد اشکانی که در دوره ساسانی نیز اقامت داشتند (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین)

(۱۰) - و همانا آن هرآینه دریغی است بر کافران

(۱۱) - چند بار. چند مرتبه.

(۱۲) - روشن کردن نوشته محوشده. (ر ب)

(۱۳) - بی بهره ماندن (ر ب).

(۱۴) - ر ک ح ۳۰ ص ۱۴.

(۱۵) - تشبیه هرم، دو هرم از اهرام سه گانه مصر، یا جمع فارسی هرم (ر ک حاشیه برهان مصحح دکتر معین ذیل کلمه هرمان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۶۹

أَوْ تُنْسِيَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا «۱» به خامه تقدیر تحریر یافته بود، آن حضرت که به دادار [۱] بنده پرور توکل و بر کلّ علایق ترکّل «۲» کرده از روی بی‌نیازی پشت پا بر دست «۳» زده سر به افسر سروری فرود نمی‌آورد، از راه امعان نظر و مصلحت بینی وجوه اعیان و صدور سپاه و رئوس و اذنان ممالک و بادیه‌نشینان مسالک و أجلاء «۴» و أخلّاء «۵» و امراء و احشام «۶» ذوی الاعتلاء «۷» فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى «۸» و عقلائی معاقل «۹»، و شرفای قواعل «۱۰»، و اصحاب محافل، و ارباب محافل «۱۱»، و سران جحافل [۲] «۱۲» و کافّه کفات و دهات «۱۳» دهات، و رعای «۱۴» رعیت و برایا «۱۵» بریّه «۱۶» را به دربار فلک قرین «لا زالت سدنه» «۱۷» سده السیّئیه مستخدمه للسّیّلاطین احضار، و در باب سلطنت ایران «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» «۱۸» محفل آرای شورای کبری و مستقدح «۱۹» زناد «۲۰» آراء، و منکشف اسرار سرایر، و مستنطق اکابر و اصاغر گشته همگی متفق القول و متحد القلب

[۱] - یو، ندارد

[۲] - یو، دهران جحافل.

(۱) - هر چه نسخ می‌کنیم از آیه‌ای یا فراموش می‌سازیم آن را می‌آوریم نیکوتری از آن یا مانند آن (از آیه ۱۰۰ سوره بقره)

(۲) - لگد زدن. (ر ب)

(۳) - مسند ملوک (برهان) (ر ب).

(۴) - ج جلیل. (ر ب)

(۵) - ج خلیل، دوست.

(۶) - ج حشم، چاکران.

(۷) - خداوندان مرتبه بلند.

(۸) - آنان مرایشان راست مرتبه‌های بلند (از آیه ۷۷ سوره طه).

(۹) - ج معقل بفتح اول و کسر سوم، پناهگاه.

(۱۰) - ج قاعله، کوه دراز بلند، و مقصود رؤسای عشایر است.

(۱۱) - ج محقله بفتح قاف، کشتزار. (ر ب)

(۱۲) - ج جحفل، لشکر بزرگ. (ر ب)

(۱۳) - ج داهی، زیرک.

(۱۴) - ج راعی.

(۱۵) - ج بریئه، پاکان.

(۱۶) - آفریدگان.

(۱۷) - ج سادن، خادم کعبه یا بت‌خانه (ر ب) خادم درگاه.

(۱۸) - و کار آنان به مشورت است میان ایشان (از آیه ۳۶ سوره شوری)

(۱۹) - افروزنده

(۲۰) - آتش زند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۰

بعرض رسانیدند که از نجوم سما تا تخوم «۱» ارض اطاعت [۱] بر همه فرض و نعمت بر همه قرض است بیت [۲]:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود «۲» انفلقت بیضه القوم عن هذا الزأی «۳». بعد از انعقاد عقود عقاید، و انطباق و اتفاق قوائد «۴» و أماجده، قریب و بعید، بعید جلوسش منتظر گشتند، و قروم «۵» و قزوم «۶» چون روزه‌داران رمضان بانتظار هلال شوال، روز شمار ایام شدند، تا روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سنه ثمان و اربعین و مائه بعد الالف «۷»، مطابق توشقان‌نیل «۸»، بزم ارم «۹» اساس «ذلک یوم مجموع له الناس» آراسته شد، و بعد از انقضاء هشت ساعت و بیست دقیقه بطالع اسد فرق فرقدان فرّ قدر قدر والا، بتاج میمنت نتاج، اکیل «۱۰» سا، و اکیل «۱۱» مهر آسا، متوّج گشت، و سرو اوداج «۱۲» و سریر «۱۳» و دواج «۱۴» بتملک حضرتش درآمد.

[۱] - ط، اطاعت

[۲] - ط، شعر

(۱) - حد فاصل میان دو زمین. (ر ب) و مقصود زیر زمین است.

(۲) - حافظ. مصحح قزوینی ص ۱۳۹.

(۳) - آشکار شد نهاد مردم از این رأی. در منتهی الارب افرخ بیضه القوم

(۴) - ج قائد.

(۵) - ج قزم بفتح اول و سکون دوم، مهتر قوم. (ر ب)

(۶) - ج قزم بفتح اول و کسر دوم، مرد فرومایه (ر ب)

(۷) - ۱۱۴۸.

(۸) - سال خرگوش (نف)

(۹) - در تداول، بهشت شداد

(۱۰) - نام منزل هفدهم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۱۱)

(۱۱) - تاج.

(۱۲) - ج ودج بفتح اول و دوم، رگ گردن (ر ب) و مقصود سر و گردن است.

(۱۳) - تخت.

(۱۴) - لحاف. (برهان) فرش که بر روی تخت اندازند. (حاشیه نو)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۱

جلس سلطان السلاطین بسط الله یده علی الدست الیمین «۱»، محفوفایساره «۲» بالیمین «۳» و یمینه «۴» بالیسار «۵» و هو جالس علی

هیئهُ التَّواضع و هیئهُ و الوقار، و اصطفَٰ خُلصائهُ الاخیار و الامراء الکبار و قاموا و جلسوا علی مکانتهم «۶» و صَمَّوا «۷» و تکلَّموا بقدر حاجتهم و وجه السِّلطان بغرَّ «۸» البشر «۹» سافر «۱۰»، و أمله بغزَّ النجح ظافر، و باب الاحسان مفتوح و رغد العیش ممنوح «۱۱»، و حجابهُ مرفوع و خطابه مسموع، و بساطهُ مقبَل «۱۲» و نشاطهُ مقبَل «۱۳» و محتایه یلوح «۱۴» و ریّاه یفوح «۱۵» و محبّته یروق و مهابته یروغ «۱۶» و أفاقهُ «۱۷» فی الآفاق تضییء و أخلاقهُ کالخلوق تضوع «۱۸». یدهُ مبسوطه لفیض أمواه [۱] العطاء «۱۹» و کفّهُ مقبوضه لفضّ افواه العناء «۲۰». ظاهرها قبله القبل «۲۱» و باطنها کعبه الامل قد جال له «۲۲» جوله الظفر، و کانّ سریره هاله القمر، و الاعلام تبرّز لتنشر «۲۳»، و الاقلام تبرّز لتبشر «۲۴». در ریاض دلهای صنوبری اصاغر و عراعر «۲۵» عرار «۲۶» خرّمی

[۱] - ط، اهواء

- (۱) - مسند مبارک.
- (۲) - دست چپ.
- (۳) - برکت و توانائی.
- (۴) - دست راست.
- (۵) - توانگری.
- (۶) - بر حسب مقامشان.
- (۷) - چنین است در نسخ و ظاهرا صمتوا.
- (۸) - غرر؟
- (۹) - گشاده رویی.
- (۱۰) - درخشان و روشن
- (۱۱) - و فراخی معیشت حاصل بود.
- (۱۲) - بوسیده
- (۱۳) - نو، مقیل، و معنی مناسب برای آن نیافتم
- (۱۴) - چهره او می درخشید.
- (۱۵) - و بوی خوش او می دمید.
- (۱۶) - و دوستی او بشگفت می آورد و بیم او می ترسانید.
- (۱۷) - ج افق، کرامت
- (۱۸) - مانند خلوق (نوعی از بوی خوش) می دمید.
- (۱۹) - دست او گشاده است برای روان ساختن آبهای بخشش
- (۲۰) - و پنجه او بسته است برای شکستن دهان سختیها.
- (۲۱) - ج قبله بضم اول
- (۲۲) - ضمیر به نادر راجع است
- (۲۳) - و پرچمها بیرون کرده می شد تا افراشته شود.
- (۲۴) - و قلمها می نوشت تا مژده دهد.

(۲۵) - ج عراعر بضم عین در اول و کسر دوم، بزرگ قدر و شریف

(۲۶) - بهار دشتی زرد رنگ. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۲

شکفت، و عرعر عیش و شمشاد شادی سر به سدره «۱» کشیده شواهد [۱] اقالیم سبعة که از حادثات دهر رو در پرده هفت «۲» نهفته بود به مشاطگی این دولت عالم آرای شگرف بهر هفت «۳» آرایش گرفت.

واقفان مناصع «۴» حضور مبارک، از مبارک «۵» لطف و مصانع «۶» اصطناعش «۷» سیراب گردیدند، و خساس [۲] «۸» و کرام [۳] از جامه خانه انعام عام، و مصطبه «۹» ارفاد «۱۰» و اکرامش طلا پوشیدند و طلا «۱۱» نوشیدند. بزم ملت نبوی بنوی [۴] «۱۲» به بوی مشک‌بیز دیانت و رایحه روح‌انگیز صیانتش عطر آگین شد، و نیر جهان‌افروز دین مصطفوی در فروردین دولت استوارش بمحاذات خط استوا رسید. عهد فرخنده خنده زنان زبان تهیه تهیه «۱۳» بهیئه «۱۴» بهیئه مداحان برگشود، و دهر فیروز بر جد «۱۵» و بخت خدیو

[۱] - یو، تواهد.

[۲] - نو، خناس. ط، جناس.

[۳] - یو، کرام

[۴] - یو، ندارد

(۱) - درختی است در بهشت.

(۲) - پرده ابر (حاشیه نو) افتادن و برکنده شدن (یو، عت) مأخذ این دو ترجمه یافت نشد شاید مقصود پرده هفت رنگ، هفت طبقه، زمین.

(۳) - رک ح ۷ ص ۲۵۷،

(۴) - ج منضع بفتح اول و سوم انجمن (ر ب).

(۵) - نه‌ریست بصره و شهریست بواسط (ر ب) در این صورت مبارک لطف اضافه تشبیهی است. و آنکه در بعضی حواشی مبارک را بفتح اول و کسر چهارم ضبط کرده و آن را حوضها و منبع آب ترجمه کرده‌اند، بر اساسی نیست.

(۶) - ج مصنع، جای گرد آمدن آب باران. (ر ب).

(۷) - نیکویی کردن. (ر ب)

(۸) - ج خسیس، فرومایه. (ر ب)

(۹) - دکان مانند. (ر ب) محل اجتماع مردم. (نف)

(۱۰) - مص باب افعال، دادن چیزی (ر ب).

(۱۱) - طلاء، سیکی. (ر ب)

(۱۲) - به تازگی.

(۱۳) - ته‌نیت، مبارکباد

(۱۴) - بر شکل، بسان.

(۱۵) - بهره. نصیب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۳

زبرجد تخت، گوهرافشان تبریک گشته در صنعت خیف [۱] «۱» گفت.

شعر:

بخت معلی تخت ممهد جشت مروج جیشت مؤکد و زمانه از روی ترحیب و ترجیب «۲»، بر جیب و گریبان کزویان «۳» از ذکر و بیان دعای دولتش، ذیع «۴» شمیم شمامه عنبر، وضوع «۵» لبیخه «۶» مشک اذفر «۷» کرد، و از فر شکوهش پایه سریر «۸» پرسریر «۹» سر بر سریر «۱۰» برافراشت، و او رنگ چهار پایه‌اش با هفتورنگ «۱۱» مینو سیر و هفت اورنگ «۱۲» مینو «۱۳» رنگ پایه همدوشی گرفت، و افواه دور و نزدیک به مدایح نباهتش «۱۴» متفوه «۱۵» شد، و وجوه «۱۶» ترک و تازیك [۲] «۱۷» بانعام بی احصا و احسان عام فزون از حصای «۱۸» او متجوه «۱۹». از

[۱]- یو، خفا، عت، تو: حنفا. ط، چنفا.

[۲]- ط، تاریك

(۱)- نام صنعتی است (در عبارت) که یک کلمه آن منقوط و دیگر کلمه غیر منقوط باشد. از شروح مقامات حریری (غیاث) و ر ک آنندراج.

(۲)- مص باب تفعیل، بزرگ داشتن. (ر ب)

(۳)- و بتخفیف راء و تشدید یاء، در عربی، فرشتگان مقرب (ر ک برهان و حاشیه آن مصحح دکتر معین و ر ک ر ب).

(۴)- پراکندن (ر ب).

(۵)- بردمیدن. (ر ب)

(۶)- نافه مشک. (ر ب)

(۷)- تیزبو. (ر ب)

(۸)- تخت.

(۹)- نعمت و فراخی زندگانی. (ر ب)

(۱۰)- قوس و قزح (برهان).

(۱۱)- بنات النعش. دب اکبر (برهان)

(۱۲)- هفت آسمان (برهان)

(۱۳)- مینا (برهان).

(۱۴)- نباهه. بزرگی (از ر ب)

(۱۵)- سخنگو (ر ب).

(۱۶)- بزرگان.

(۱۷)- تازیك، تاجیک غیر عرب و ترک، برای اطلاع از ریشه این کلمه رجوع شود به حاشیه ص ۴۵۵ ج ۱ برهان، مصحح آقای دکتر معین.

(۱۸)- حصی، ریگ.

(۱۹)- خداوند جاه. بزرگ (تج).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۴

رهاط «۱» بیت «۲» ضمیر میرزا قوام الدین محمد قزوینی «۳» این بیت ثبت افتاد.
شعر [۱]:

اسکندر شان بنصر و تأیید و ظفر بر مسند جم گشت عدالت گستر تاریخ جلوس میمنت مأنوسش ذو القرنین «۴» است تاج اقبال بسر
و «الخیر فی ما وقع» «۵» نیز تاریخ آمد. چند روز متوالی در عرصه زمی «۶» بزمی خسروانی «۷» از می خسروانی «۸» و نوای خسروانی
«۹» آراسته، صراحی «۱۰» و شراحی «۱۱» در چیدند، و مهاده «۱۲» غم برچیدند. ماه و شان خرگاهی چون خرگاه «۱۳» ماه در اطراف
بزم با دف و نی دایره زدند، و دلبران [۲] حورا «۱۴» جمال جوزا کمر بیرج تبرج «۱۵» در جلوه آمدند. ترانه‌های «۱۶» شنگ «۱۷»
ترانه‌پرداز گشتند، و منشدان «۱۸» نگارین

[۱]- ط، بیت.

[۲]- ط، نو، دلبران

(۱)- رخت خانه. (ر ب)

(۲)- خانه، و بیت ضمیر، اضافه تشبیهی است.

(۳)- ر ک ح- ۵ ص ۱۷۳

(۴)- ذو القرنین بحساب ابجد ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در هزار و صد و چهل و هشت بوده است، می‌بایست تاج اقبال
(حرف اول آن) را هم که بحساب ابجد یک است بر آن بیفزاییم

(۵)- ۱۱۴۸

(۶)- زمین.

(۷)- شاهانه.

(۸)- شرابی است. (ر ب) در برهان. آنندراج، غیاث اللغات، شرابی بدین نام دیده نشد. شاید بقیاس خم خسروانی و مانند آن این
نام را به شراب داده باشند.

(۹)- نام لحنی است از مصنفات باربد. (ر ک برهان).

(۱۰)- صراحیه بتشدید یاء، خنور شراب. (ر ب)

(۱۱)- نوعی از کباب و قسمی از طعام. (برهان)

(۱۲)- گستر دنی (ر ب).

(۱۳)- هاله ماه. (برهان)

(۱۴)- مؤنث احور، سیاه چشم و در تداول فارسی حوری، زیبا روی.

(۱۵)- زینت‌نمایی (ر ب)

(۱۶)- جوان خوش صورت و شاهد تروتازه و صاحب جمال (برهان)

(۱۷)- شوخ و ظریف. (برهان)

(۱۸)- ج منشد، اسم فاعل از مص انشاد. خواننده شعر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۵

چنگ، با چنگ و چغانه دمساز شدند. بلبه «۱» بلبلی «۲» و بلبان «۳» با صوت بلبان همدم آمد و قلقل «۴» قمقمه و قنینه «۵» با غلغل صلصل «۶» توأم. شفا «۷» سقاء «۸» شفاء «۹» «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» «۱۰»
و یح جسمی من غزال شفته «۱۱» شفته «۱۲» و هو إن جاد بلثم «۱۳» شفته شفته «۱۴» با شفا «۱۵» و إسقای «۱۶» روانها پرداخت، و الحان شادی فزای شداء «۱۷» اشاد الله أصواتهم [۱] «۱۸» از شدات «۱۹» سیر آهنگ، دلهای مخالف و مؤالف را بنواخت «۲۰» بنواخت.

[۱] - نو، ط، اضافه دارد: و غنت فاغت عن المحنین و ارتج بالطرب المجلس.

- (۱) - کوزه لوله‌دار، آواز صراحی. (برهان) بفتح هر دو باء کوزه که نایژه آن جانب سرش باشد (ر ب)
- (۲) - شراب و پیاله شراب (برهان)
- (۳) - یک قسم ساز که با لبها آن را می‌نوازند. (نف) و ر ک ح ۱۲ ص ۲۷۰.
- (۴) - آواز شراب که از گلوی صراحی بیرون می‌آید. (از برهان)
- (۵) - شیشه. (ر ب) شیشه شراب.
- (۶) - فاخته. (غیاث) مرغی است یا آن فاخته است (ر ب) ظاهراً مرغی جز فاخته است زیرا خاقانی گوید:
صفیر صلصل و لحن چکاوک و ساری نفیر فاخته و نغمه هزار آوا
- (۷) - ج شفه، لب (ر ب)
- (۸) - ج ساقی.
- (۹) - ج شافی.
- (۱۰) - و سیراب ساخت آنان را پروردگارشان از نوشابه‌های پاک (از آیه ۲۱ سوره الدهر)
- (۱۱) - دو لب آن.
- (۱۲) - لاغر ساختند جسم را.
- (۱۳) - اگر بوسه‌ای بخشد
- (۱۴) - دو لب آن شفا می‌دهند آن جسم را.
- (۱۵) - شفا دادن.
- (۱۶) - سیراب کردن.
- (۱۷) - ج شادی، شعر خواننده. سرود گوی (ر ب)
- (۱۸) - بردارد (بلند سازد) خدا آوازهای آنان را.
- (۱۹) - ج شد، باصطلاح نغمه‌وران و مطربان آنست که نغمه را بلند کنند و پست کنند تا وقتی که موافق مدعا راست شود (برهان)
- (۲۰) - نوازش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۶

صدای مطرب و شادی «۱» صلاای ایام طرب و شادی بر زمانه در داد، و ناخن زخمه‌نوازان گره از کار فرو بسته عالم گشاد. ایاغچیان «۲» با دایره [۱] «۳» بدور «۴» اقداح، از کف آفتاب کفو «۵»، ید بیضا ظاهر ساختند، و موسیقیان و موسیقاریان «۶» به شعله آواز دلکش آتش در کالبد صبر و قرار انداختند. و شاقان «۷» و شق «۸» پوش نوش لب با نهل «۹» و علل «۱۰»، علل «۱۱» غلل «۱۲» از

مزاج مجلسیان زدودند، و ساقیان انوشه «۱۳» نوش سیم غبغب، خمره «۱۴» مشکین خمره با دوستگانی [۲] «۱۵» بدوستکامی «۱۶» پیمودند، و کاسه چرخ قرقوف «۱۷» از قرقف «۱۸» نشاط لبریز گشت، و لحن اورنگی «۱۹» از تخت طاقدیسی «۲۰»

[۱]- یو، بادره

[۲]- ط، با دوستکامی.

(۱)- شعر خواننده. سرود گوی (ر ب).

(۲)- مرکب از ایاغ، کاسه و پیاله شراب خوری (برهان) + چی پسوند اتصاف - دارنده.

(۳)- بدور گرداندن.

(۴)- ج بدر، ماه تمام اضافه بدور اقداح تشبیهی است.

(۵)- قرینه.

(۶)- ساریست معروف که آن را از نی‌های بزرگ و کوچک به اندام مثلث بهم وصل کرده‌اند (برهان).

(۷)- غلام مقبول و پسر ساده. کنیز (برهان).

(۸)- پوست جانوری هم بدین نام که از آن پوستین کنند (از برهان).

(۹)- نخست آب خوردن (ر ب) پیاله اول.

(۱۰)- بار دوم آب خوردن (نف) پیاله دوم.

(۱۱)- ج علّه، بیماری.

(۱۲)- سوزش تشنگی (از ر ب).

(۱۳)- شراب‌انگوری (برهان)

(۱۴)- شراب انگور (ر ب).

(۱۵)- پیاله پرشرابی که کسی در نوبت خود بدیگری تکلف کند.

ساغر و پیاله بزرگ (از برهان)

(۱۶)- شراب خوردن دوستان. (برهان)

(۱۷)- گردنده، و درهم را بهمین جهت قرقوف نام نهاده‌اند (مذهب الاسماء. نسخه خطی کتابخانه لغت‌نامه دهخدا) درهم (ر ب).

اقرب الموارد).

(۱۸)- می (ر ب).

(۱۹)- نام پرده‌ایست از موسیقی و نام لحن سی‌ام از سی لحن باربد. (برهان)

(۲۰)- ممکن است به اضافه تخت به طاقدیسی خواند، اضافه صفت بموصوف (تخت طاق مانند). آنگاه جمله تخت طاقدیسی

فلک، اضافه تشبیهی است و نیز تخت طاقدیس تختی بوده است چند طبقه که صور جمیع بروج و کواکب را بر آن نقش نموده

بودند. و نام لحن پنجم است از سی لحن باربد و نام نوایی است از موسیقی (ر ک برهان و تعلیقات آن از آقای دکتر معین بر همین

کلمه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۷

فلک در گذشت. آئینه زرین مهر از عکس چهره مهوشان سیم، سیماب‌وار لرزان شد، و نرخ بها «۱» از پرتو روی مشتری طلعتان

در دکانچه دهر ارزان. رسیلان «۲» خوش نوا بتفریح دل‌های در غم [۱] نغمه در غم «۳» سرودند، و حساء «۴» قدح پیما جهانیان را از دوران در غمیهای «۵» عتیق، از غم دوران، عتیق «۶» نمودند. ساقی صراحی گردن پیاله چشم بامزه، و دلبر شورانگیز لب شیرین چون [۲] باده، که گل آتشین عارض عالم آرایش آرایش از آتش سیال «۷» گرفتی و چهره آفتاب تابش به آتش تابش، تاب از دلها بردی، جام را بیاد «بغداد» تا خط بصره «۸» پر می ساخت، و خنیاگر «۹» «رامتین» «۱۰» چنگ «نکیسا» «۱۱» آهنگ «باربد» «۱۲» نوا و راهگوی «۱۳» «بامشاد» «۱۴» انشاد سرکش الحان «سلات» «۱۵» ادا، که آواز دلنوازش آوازه کوس شهرت «کوسان» «۱۶» را کر کردی و طنطنه طنبورش کاسه بر سر «کاسه گر» «۱۷» شکستی، زهره را در فلک بچرخ می انداخت.

[۱]- یو، در غم آمیخته.

[۲]- ط، چون، ندارد.

(۱)- روشنی.

(۲)- محشیان این کلمه را ترتیب خوان معنی کرده اند ولی این معنی دیده نشد.

(۳)- نام نغمه‌ای باشد از موسیقی که شنیدن آن غم و الم از دل بیرون کند (برهان)

(۴)- ج حاسی نوشنده، و در حواشی ساقی.

(۵)- شراب در غمی، منسوب به درغم که شراب نیک از آنجا آید و نام نغمه‌ای از موسیقی است. (از برهان).

(۶)- آزاد.

(۷)- شراب. (از برهان)

(۸)- خط بصره نام خط سوم است از جمله هفت خط جام جمشید. (برهان) و نیز خط بغداد خط دوم است.

(۹)- سازنده و خواننده. (برهان)

(۱۰)- کسی که چنگ را ساخته (برهان)

(۱۱)- نگیسا، چنگ نواز خسرو پرویز (برهان).

(۱۲)- مطرب خسرو پرویز (برهان).

(۱۳)- ره گوی خواننده (برهان).

(۱۴)- نام مطرب است (برهان).

(۱۵)- نام سازنده‌ای (برهان)

(۱۶)- نام شخصی نی نواز (برهان).

(۱۷)- نام مطربی است که قول کاسه گر (نام نوایی) اختراع اوست (از برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۸

باده لعل گون در ساغر بلورین، یاقوت روان یاقوت روان بودی، و نشید «۱» شید «۲» پیکر، رامشگر بزم بودی یا آرامشگر جان. طره پرتاب لعبتگران دام دل حور بودی یا آرام دل حور «۳»، و خال نیلگون بر رخ آتش فامشان یاسمن در گلزار بودی یا سمندر در تنور. مغان را در «صحرای مغان» زَنار ساغر «۴» تا به گردن می آمد، و فغان «۵» را خوشاب خوشه تاک و می سر جوش خوش از پا می افکند. هوا کمان رستم «۶» می کشید و قدح را تیغ افراسیاب از میان می درخشید.

و أمطر الكأس ماء من أبارقه «۷» فأثبت الدّر فی أرض من الذهب و سَبَح [۱] القوم لَمّا أن رأوا عجا نورا من الماء أم نارا من العنب از

این دولت فیروز کار، روزگار استقرار یافت، و زمانه پرغم بر غم اعدای شادمانی از سر گرفت، و نوروز نوآیین از نو، آیین عدل و داد تازه کرد.

ستاره «۸» بست ستاره سماع «۹» کرد سماع «۱۰»
موسم ربیعی از قوت طبیعی بأزهار «۱۱» و سرور «۱۲» اظهار سرور کرده بر

[۱]- نو، ط، سبج

(۱)- بمعنی ناشد، خواننده، استعمال شده ولی دیده نشد.

(۲)- آفتاب.

(۳)- هلاک و نقصان. (ر ب) تباه. هلاک

(۴)- موج پیاله، شراب و خطی را نیز گویند منحنی که از شراب در پیاله معلوم می‌شود تا پر شدن پیاله. (برهان)

(۵)- ج فغ، جوان خوش صورت (از برهان).

(۶)- قوس و قزح.

(۷)- ج ابریق.

(۸)- سه‌تار.

(۹)- وجد و سرور و رقص. (نف)

(۱۰)- گوش.

(۱۱)- ج زهره بفتح اول گیاه و شکوفه. (ر ب)

(۱۲)- اطراف شاخه‌های ریاحین (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۷۹

سر و روی عرایس «۱» غرایس «۲» چمن و عسالیج [۱] «۳» اغالیج «۴» گلشن، از اوراق رائق لایق نثار کرد، فراش نفس نامیه به تمشیر

«۵» فرش زمین تشمیر ذیل «۶» نموده از مخمل فرش «۷» فرش مخمل گسترده. نوازندگان مرکبات از نو، دکان خودآرایی در چهار

سوق عالم آخشیجان «۸» گشودند، و گلرخان ریاحین، بی‌ریا، حین «۹» جلوس همایونش هر یکی برنگی جلوه نمودند [۲].

سلطان الزّیّیع جاء بالشّوک و الشّجر، و فی موبه أفواج النّور «۱۰» و الزّهر «۱۱».

من بدائع آثاره بهر البهار «۱۲» و غرد «۱۳» فی کلّ دوحه الف من الهزار «۱۴». شیوخ السّنابل و الرّیاحین شتّوا «۱۵»، و أمارد الاغصان

و الامارد شاخوا «۱۶»، و آب النّماء «۱۷» من ماء السّماء الی المشره «۱۸» و المسره «۱۹» بالمسره و أشرف التّفاح «۲۰» من أطراف

[۱]- ط، اضافه دارد عربیه

[۲]- یو، عالیج

(۱)- ج عروس.

(۲)- ج غریسه، نهال نشانده تا که جای گیرد (ر ب).

(۳)- عسلوجه بضم اول و سکون دوم، شاخ نرم خمیده و سبز. (از ر ب)

- (۴) - ج اغلوج بضم اول، شاخ درخت نازک و نرم. (ر ب)
- (۵) - برگ و شاخ آشکار کردن (ر ب).
- (۶) - تشمیر ذیل نمودن، دامن بکمر زدن.
- (۷) - کشت برگ گسترده (ر ب)
- (۸) - عناصر.
- (۹) - هنگام
- (۱۰) - شکوفه. غنچه.
- (۱۱) - ج زهره، شکوفه.
- (۱۲) - روشن شد و خوش نما نمود گاو چشم (گل زردیست خوشبو).
- (۱۳) - آواز خواند.
- (۱۴) - بر هر شاخی هزاری از بلبل.
- (۱۵) - سنبله‌ها و ریحانهای پژمرده جوان شدند.
- (۱۶) - و شاخهایی که چون جوانان ساده‌زنج بودند و شاخه‌های بی‌برگ پر شدند (شکوفه برآوردند).
- (۱۷) - بازگردید رشد و رویدن
- (۱۸) - روی زمین و نبات آن (ر ب)
- (۱۹) - اطراف ریاحین (ر ب).
- (۲۰) - سیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۰

السَّيْبُ «۱» كَزَهْرَةِ النَّجُومِ مِنْ شَاطِئِ مَجْرَى الْمَجْرَةِ «۲»، وَ أَنْارِ الزَّمَانِ «۳» مِنَ الْأَوْرَاقِ «۴» الْخَضِرَاءِ بِصَنْعِ اللَّهِ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» «۵»

ورد الزَّيْبِ فمرحبا بوروده و بنور بهجته و نور وروده «۶» و الورد فی أعلى الغصون كأنه ملك تحف به سراء جنوده «۷» اعتدال فصل اردیبهشت دم‌سردی [۱] از دی [۲] «۸» بهشت، و دبیر مولده «۹» خط ریحان «۱۰» با قلم سنبل بر اوراق بوستان نوشت، و باد بزبان «۱۱» بر رغم خزان بسان رنگرزبان آثار «صِبْغَةُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» «۱۲» در الوان ریاحین و رنگ رزان ظاهر کرد و سبک «۱۳» بهار از شبک «۱۴» اشجار به صنعت صیغت «۱۵» عمل متب بکار برده از شکوفه و نسترن نقره شاخدار «۱۶» از بوته شاخسار برآورد.

شعر [۳]:

ذهب حیث ما ذهبنا و درّ حیث ما درنا و فضّهُ فی الفضاء «۱۷»

[۱] - بو، و سردی. عت، ط، و مسردی

[۲] - عت ذی

[۳] - ط، ندارد

(۲) - نجوم ج نجم، گیاه. شاطی، نهر. مجره، کاهکشان

(۳) - انار.

(۴) - از برگ‌ها

(۵) - آنکه آفرید برای شما از درخت سبز آتش. (از آیه ۸۵ سوره یس).

(۶) - ج ورد، گل.

(۷) - رک تعلیقات

(۸) - ماه اول زمستان.

(۹) - قوه نامیه.

(۱۰) - رک ح ۹ ص ۵۹ و مقصود از خط ریحان نوشتن، رویاندن ریاحین است.

(۱۱) - وزان

(۱۲) - رنگ آمیزی خدا و کیست بهتر رنگ آمیز از خدا (از آیه ۱۳۲ سوره بقره).

(۱۳) - گدازنده طلا و نقره.

(۱۴) - ج شبکه.

(۱۵) - صیغه، زرگری.

(۱۶) - نقره پاک و بی غش. (برهان)

(۱۷) - زر است هر جا رفتیم و گوهر است هر چه گردیدیم و سیم است در فضا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۱

قوه [۱] غذایه «۱» و سحاب غدایه از ورد شاداب خزانه باغ را نمونه گنج شادورد «۲» ساخت، و نسیم بهار از افشاندن سیم بهار «۳» صحن راغ «۴» را قرینه گنج بادآور «۵» نموده از شمال [۲] شاخه «۶» فروردین در شاخهای نوائع «۷» انواع تنوع «۸» ظهور یافت، و از صفای کافور «۹» نخل متباسق [۴] «۱۰» و انوار «۱۱» کافور «۱۲» متناسق «۱۳» هوای کافور پزدی «۱۴» بمزاج کافور «۱۵» خلد متبدل گشت.

از رنگ آمیزی قوای نباتی قباء «۱۶» شاخسار خود را به قبای گلگون بر آراست، و بشوق انگیزی هوا در سهول «۱۷» و قنان «۱۸»، قیان «۱۹» قتان افنان «۲۰» برقص برخاست.

عندلیب و عندلیل «۲۱» از صفق «۲۲» موائل «۲۳» متمایل، زمزمه سرایی آغاز نهاد، و از

[۱] - ط، قوت.

[۲] - عت نسیم.

[۳] - ط، باد شاخه

[۴] - نو، ط، و هوای کافور نیروی از صفای کافور نحل متباسق و انوار کافور متناسق.

(۱) - غذادهنده، و قوه غذایه نیرویی است که غذا را در بدن تحلیل می برد. (از رب)

(۲) - گنج شاد آورده، نام گنج هفتم است از هشت گنج خسرو پرویز (برهان).

(۳) - شکوفه گل. گاو چشم.

- (۴) - مرغزار و صحرا (برهان).
- (۵) - گنج باد آورد، گنج دوم خسرو پرویز (برهان).
- (۶) - معتدل از هر چیزی. (ر ب).
- (۷) - شاخهای خمیده (ر ب).
- (۸) - جنبیدن شاخ (ر ب).
- (۹) - شکوفه خرما.
- یا غلاف آن (ر ب).
- (۱۰) - بالنده (باب تفاعل دیده نشد).
- (۱۱) - ج نور، شکوفه و غنچه. (ر ب)
- (۱۲) - گیاهی است خوشبو که گلش مانند گل اقحوان باشد. (ر ب).
- (۱۳) - آراسته. (ر ب).
- (۱۴) - هوای کافوریز، هوای برفناک.
- (۱۵) - چشمه‌ایست در بهشت. (ر ب)
- (۱۶) - مؤنث اقب، باریک و لاغر میان. (ر ب)
- (۱۷) - ج سهل، مقابل جبل.
- (۱۸) - ج قن بضم اول، کوه خرد. (ر ب)
- (۱۹) - ج قینه بفتح اول، سرود گوی.
- (۲۰) - شاخها
- (۲۱) - در تمام نسخ بجز (ط) عندییل است و صحیح نیست چه عندییل تصحیفی است از عندلیب. و صحیح عندلیل است بمعنی گنجشک چنانکه در بعض حواشی نیز گنجشک معنی شده.
- (۲۲) - دست بهم زدن
- (۲۳) - در حواشی درخت پرشاخ معنی شده. (مدرک یافت نشد)
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۲
- دست افشانی غصن «۱» غصّ [۱] «۲»، جمیله خمیله «۳» و غنچه غنجه «۴» در شبستان چمن و آغوش بستان بتبسم لب گشاد.
- ربیب «۵» الاشجار رضیع [۲] و مصنوع الورد المصبوغ سنیع «۶» و أریج [۳] «۷» الزیج فی شفاء علیل الجوّ مذیع، و ماء الورد الطّریّ «۸» فی إسقاء [۴] غلیل «۹» الجوّ شفیع، و الاطلال [۵] من الطّلال غضیر «۱۰»، و حباب الحبوب من الخضره نضیر «۱۱»، و الاشجار من الشّیخ «۱۲» شابّ، و الثّعبان تترقرق من الاعشاب «۱۳»، و حدود الشّقاق محمّره و ثغور الاقاحی مفتّره «۱۴» و عیون التّرجس مصفره و شفاء المنابع مخضره. بل هی لمیاء الظلال [۶] من الخضره «۱۵» و أحداق الحدائق النّاظره «۱۶» ناظره و وجنات الجنّات الزّاهیه «۱۷» زاهره. و غدبات «۱۸» المنابت متوّجه و هامات. الغصون متوّجه «۱۹» و حافات المناهل

[۱] - نو، ط، غصن

[۲] - نو، ط اضافه دارد. و طراز الرياض و شیع و فضائها وسیع و صنیعها نصیع

[۳] - یو، نو، ط اریج

[۴]- یو، اشفاه

[۵]- یو، و الاظلال

[۶]- نو، ط، للی الضلال

(۱)- شاخ

(۲)- تازه. (ر ب)

(۳)- درختان انبوه (ر ب).

(۴)- با کرشمه (ر ب).

(۵)- پرورده. (ر ب)

(۶)- خوب‌رو و نیکو است.

(۷)- دمیدن بوی خوش. (ر ب) بوی خوش (مذهب الاسماء)

(۸)- تازه

(۹)- در سیراب ساختن سوزش تشنگی.

(۱۰)- و تل‌ها از بارانهای خرد سبز است.

(۱۱)- و سرپوش دانه‌ها از سبزی شادابست.

(۱۲)- باران بزرگ (خرد، نسخه بدل) قطره (مذهب الاسماء).

(۱۳)- و آبهای روان می‌درخشید از گیاهان تر.

(۱۴)- و لب‌های اقحوانها خندانست.

(۱۵)- بلکه آن از سبزی سایه انبوه است.

(۱۶)- شاداب.

(۱۷)- تر. تازه. نیکومنظر.

(۱۸)- شاخها.

(۱۹)- و فرق سرشاخها تاجدار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۳

متدبجۀ «۱»، و جباه الغدران «۲» متغصنۀ [۱]، و جفون النّوار متوسّینۀ [۲] «۳»، و شارب الثّبت قد طرّ «۴»، و هارب البرد قد فرّ «۵»، و الدّهر قد ثمل و أفاق «۶»، و الزّهر قد شمل الآفاق.

ایام نوبهار از جلوه گل‌های آتشی و آذرگون «۷» و زند خوانی «۸» زندخوان «۹» آتشکده نوبهار «۱۰» شد، و هزارار دستار با هزار دستار دستار سرای بستانسرای گلزار. نرگس باغات، با غانیات «۱۱» هم‌چشمی آغازید، و صبای «۱۲» اشجار از صبای اُسحار «۱۳» بتمایل «۱۴» گرایید. اغصان «۱۵» ابر آذاری «۱۶» بتطربه و اغصان «۱۷» اغصان پرداخت، و گلبنان نهال «۱۸» و نهال «۱۹» أخضر «۲۰» قامت رعنائی برافراخت، و شب‌نم نیسانی مشام زمانه را بعرق بهار «۲۱» برآمیخت، و عرصه چمن از ظهور ازاهیر «۲۲» از هزار [۳] طرف

[۱]- یو، متغصنۀ.

- [۲]- نو و ط اضافه دارد: و الافنان مورقه و الاوراق مفتنه و خد الخیری مورد و حد العرار مجرد و عرف النهار قد تارج و وجه البهار قد تخرج و عذار البنفسج قد بقل و عذر الزمان قد قبل.
- [۳]- نو، ط، ازاهیر ازهر

- (۱)- کناره‌های آبشخورها مزین است
- (۲)- ج غدیر، آبگیر.
- (۳)- و پلک‌های غنچه‌ها خواب‌آلود است.
- (۴)- بروت رستنیها دمید.
- (۵)- و سرمای کلان‌سال بگریخت.
- (۶)- مست گردید و بهوش آمد.
- (۷)- نوعی شقایق. گل همیشه بهار. (برهان)
- (۸)- زند خواندن، خواندن تفسیر اوستا.
- (۹)- بلبل.
- (۱۰)- آتشکده بلخ. (رک تعلیقات برهان قاطع از آقای دکتر معین ص ۲۱۸۳).
- (۱۱)- ج غانیه، زنی که بی‌نیاز باشد به خوبی خود از پیرایه. (ر ب)
- (۱۲)- در حواشی کودکان معنی شده ولی بدین معنی صبا یا است ج صبی، و صبا بکسر اول، بمعنی کودکی است نه کودک
- (۱۳)- ج سحر.
- (۱۴)- به چپ و راست رفتن.
- (۱۵)- پیوسته باریدن. (ر ب)
- (۱۶)- آذار نام ماه اول بهار است
- (۱۷)- اغصنت الشجرة، نبت اغصانها (اقرب الموارد) و در اینجا متعدی استعمال شده
- (۱۸)- ج ناهل، سیراب. (ر ب)
- (۱۹)- درخت موزون نورسته. (برهان)
- (۲۰)- سبز
- (۲۱)- در آن ایهامی است به عرقی که از گل نارنج گیرند.
- (۲۲)- جمع ازهار و ازهار ج زهره شکوفه

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۴

رنگ خودنمایی ریخت «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» «۱» جلّ جلاله شمس و اَعمار من الزهر طلع «۲» لذی اللّهُ فی اَکنافها متمّع کأنّ علیها من مجاجه «۳» زهرها لآلی إلا أنّها منه المع «۴» نشاوی تشنیها الرّیاح فتنشی «۵» فیلم بعض بعضها ثم یرجع شوخی شاخ ارجوان «۶» از جوان و پیر دلهای صنوبری بر بود، و فوح «۷» فوج عبیر اَقالحی «۸» بر رغم انف دی، خرشوم «۹» و خیشوم [۱] «۱۰» خشام «۱۱» را بعطر عبیر [۲] برآمود «۱۲»، و روائح گلها طبقات أطواد «۱۳» را از شمایم عنبرین شمامه. عنبر کوه بر کوه «۱۴» ساخت، و قطرات شبنم حدود «۱۵» ورد طری «۱۶» را أجمل من درر البحور علی نحر الحور «۱۷» پرداخت. از رقص درختان سبز جنان [۳] «۱۸» در آن احیان در

[۱]- نو، خشروم

[۲]- یو، از کلمه بر رغم، تا اینجا را ندارد.

[۳]- یو، ط، اضافه دارد: در جنان و جبال

(۱)- آیا نمی‌بینی اینکه خدا میراند ابری را سپس سازواری می‌دهد میان آن، سپس می‌گرداند آن را متراکم پس می‌بینی باران را بیرون می‌آید از لابلای آن (از آیه ۴۳ سوره نور).

(۲)- ج طالع، برآینده

(۳)- شیر.

(۴)- درخشنده تر است.

(۵)- مستانی که دو تا می‌کند آنها را باد پس دو تا می‌شوند

(۶)- ارغوان.

(۷)- دمیدن. (ر ب)

(۸)- ج اقحوان.

(۹)- بینی کوه بر وادی یا بر زمین هموار. (ر ب)

(۱۰)- بن بینی و اندرون بینی. (ر ب)

(۱۱)- کوه بلند.

(۱۲)- برآمیخت. (از برهان)

(۱۳)- ج طود بفتح اول و سکون دوم، کوه یا کوه بزرگ (ر ب).

(۱۴)- عنبر مطلق را گویند و آن نوعی از عنبر است که طبق بر طبق بر روی هم نشسته است (آندراج)

(۱۵)- ج خد، رخسار.

(۱۶)- گل تازه.

(۱۷)- زیباتر از درهای دریاها بر گلوگاه‌های حوریان.

(۱۸)- جامه (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۵

جبال «۱»، و جَبَان «۲»، جنان «۳» جَبَان «۴» جنان «۵» چنان فرح‌انگیز گشت که بی‌اختیار از صدور «۶» آثار وجود و طرب بصدور می‌پیوست، و از نکته لاله و سنبل توده زمین بحدی مشک‌آیین شد که کاروان نسیم از بلاد سنبل [۱] «۷» بار چین می‌بست «فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» «۸»

و الغیم بین ممسیک و معنبر [۲] «۹» و الماء بین مصندل [۳] و مکفر «۱۰» و الرّوض بین مدملج «۱۱» و متّوج و الورد بین مدرهم و مدنّر «۱۲» و الارض قد لبست قميصا أخضرا تختال «۱۳» فيه بطيلسان أحمر و تروقنا «۱۴» بلطائف و ظرائف من حسن منظرها و طيب المخبر سبجان محي الارض بعد مماتها و كذاك يحي الخلق يوم المحشر

[۱]- ط، اضافه دارد: و ریاحین

[۲]- یو، مغیر. نو، ط، نو، ط، مقتّر

[۳]- ط، نو، ط، مضلل.

(۱)- کوهها.

(۲)- صحرا (ر ب).

(۳)- دل. (ر ب)

(۴)- ترسو.

(۵)- جماعت مردم. (ر ب)

(۶)- ج صدر، سینه.

(۷)- نام ولایتی است در هندوستان (حواشی)

(۸)- پس بنگر بآثار رحمت خدا چگونه زنده می کند زمین را پس از مردن آن (از آیه ۴۹ سوره روم).

(۹)- مشک آمیخته و عنبر آگین،

(۱۰)- صندل آمیخته و کافور آمیخته.

(۱۱)- بازوبند شده

(۱۲)- درهم و دینار داده.

(۱۳)- می نازد.

(۱۴)- بشگفت درمی آورد ما را.

در بیان تسخیر قندهار و قلع افاغنه بتأیید رب العالمین [۱]

در بیان تسخیر قندهار و قلع افاغنه بتأیید رب العالمین [۱]

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» [۱] بعد از آنکه از وشیزه «۲» نرم و شیر «۳» بزم استحصال روح و استرواح روح و استجلاب آیات «۴» نعمت «۵» و استحلاب أفایق «۶» نعمت بعمل آمد، و جشن نوروزی با فَرّ و فیروزی و یمن و بهروزی [۲] بکام توی و بهجت اندوزی انقضا یافت، نقشبندان قضا و قدر به خامه شوق تسخیر «قندهار» نقش قندهار «۷» بر لوح ضمیر اقدسش برانگیختند و بمفاد «مَرَّةٌ عِش و مَرَّةٌ جِش» [۸] اعلام [۳] عالم افروزی و کوکبه رزم سازی و عدو سوزی بجانب مقصود اهتزاز، و نسر نسرین «۹» رؤیت نسرین نکهت رایت خاقانی به اوج خصم افکنی پرواز گرفت، و در عرض راه بعرض رسید که در کوهستانات بختیاری «علی مراد» مراد «۱۰» مراد را به قلاده تمرّد و گردنکشی مقلّد

[۱]- یو، این سطر را ندارد

[۲]- ط، بهروزی

[۳]- ط، احلام.

(۱)- پس بنگر چگونه بود پایان (حال) تبهکاران (آیه ۱۴ سوره نمل)

(۲)- نازبالش بسیار پنبه (از ر ب).

- (۳) - این کلمه مشکوک بنظر می‌رسد یو، ط، بهمین صورت و در نو، شین ضبط شده شاید صورت متن صحیح است و از شیریه نوعی شراب مقصود است که بنقل برهان بوزه و بنگاب را در یکدیگر داخل کنند.
- (۴) - ج انیق (حواشی) ج ناقه (المنجد) و اضافه تشبیهی است
- (۵) - نعمه، آنچه بدان دیده روشن شود (از ر ب).
- (۶) - ج فیه، شیری که میان دو دوشیدن گرد آید در پستان.
- (۷) - نقش قندهار، صورت خوب و دلکش (برهان).
- (۸) - گاهی در خوشی و گاهی در جنگ (ر ک مجمع الامثال).
- (۹) - نسر واقع و نسر طایر که دو ستاره‌اند، نسر واقع در چنگ رومی و نسر طایر بر پر عقابست (التفهیم ص ۱۰۲ و ۱۰۳).
- (۱۰) - گردن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۷

ساخته. هر چند که انبعث «۱» عتاق الطیر «۲» به مطارده «۳» بغاث «۴» شکسته بال لایق نمی‌نمود، اما هنگامی که سلطان گیتی‌ستان مهر، تیغ استیلا برکشید فرقی «۵» در فرق «۶» فرق «۷» انجاد «۸» و أغوار «۹» نگذارد، و بشیب «۱۰» و شاب «۱۱» و نشیب و فراز امتیاز ندهد.

بعد از ورود بحوالی «برورود» «۱۲» بعزم تنبیه آن طایفه که در شنخوب [۱] «۱۳» راسیات «۱۴» مانند شقاوت در قلوب قاسیات مقام داشتند زرده «۱۵» عزیمت را بجانب «زرد کوه» جلوه‌گر ساختند. طاغیان از وصول آن نازله ناگاه، آگاه گشته بخت را معرض «۱۶» و زمانه را معارض و جان و مال و خانمان را در معرض عوارض دیده مقز و مفزی نیافتند. بشوامخ قلل و بواخ «۱۷» جبل، ابادید «۱۸» و عبادید «۱۹» مشمعل «۲۰» گشته نیزه‌گذاران ناوک‌افکن مانند شعاع شمس «ذهبوا شعاعا» «۲۱» بر اطراف کوه و دشت پویه زن، و سایه برانداز هستی اهل فتن شدند، و پیادگان کوه جگر کوه‌آسا دامن

[۱] - همه نسخ شخوب

- (۱) - فرستادن.
- (۲) - مرغان شکاری (ر ب).
- (۳) - راندن.
- (۴) - مرغی است دیرپر تیره رنگ (ر ب).
- (۵) - تفاوتی.
- (۶) - تارسر.
- (۷) - ج فرقه.
- (۸) - ج نجد، بلندی.
- (۹) - ج غور، گودی.
- (۱۰) - کوهها که از برف سپید است. (اقرب الموارد)
- (۱۱) - معنی مناسب یافت نشد
- (۱۲) - بر برود، نام ناحیتی است در بختیاری چهارلنگ.

(۱۳) - سر کوه.

(۱۴) - کوههای محکم و استوار. (ر ب)

(۱۵) - اسب زرد رنگ (برهان).

(۱۶) - روگردان

(۱۷) - ج بازخ، کوه سخت بلند (مذهب الاسماء بنقل لغد).

(۱۸) - ذهبوا تبادید و ابادید، رفتند پریشان و متفرق (ر ب).

(۱۹) - پریشان. (ر ب)

(۲۰) - متفرق.

(۲۱) - رفتند پریشان و متفرق (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۸

بر کمر زده در غولها «۱» و بیغوله‌ها و اودیه «۲» لاخ «۳» از پی غولهای آن دیولاخ «۴»، قدم‌فرسای طلب گشته آن گروه را از کوهستانات سپهر آهنگ که فرسنگ در فرسنگ جز سنگ، و خرسنگ «۵» نبود، فوج فوج بدست آورده از پا در افکندند.

سفینه حال «علی مراد» از لطمات امواج افواج منصوره در چار موجه حیرت گسسته شرع و شکسته مرادی «۶» بر سنگ نامرادی آمده زنده دستگیر شد، و بامر و الا مقطوع الیدین «۷» و مجذوذ الرّجلین «۸» گشته دو روز در گریوه «۹» هستی «کذماء المذبوح و ارتکاض المجروح» «۱۰» بی‌دست و پا دست و پا می‌زد تا سر پرشر بر سر سرکشی گذاشته به مطموره «۱۱» نیستی پیوست، و از آنجا با شوکت کسری و جم، هور «۱۲» سعادت بر ساحت حال جمهور اهالی اصفهان «وصفها لا یتّم بالقلم» «۱۳» تابان، و آن ولایت را مرکز رکاز «۱۴» شوکت و شان ساخته «۱۵» از خانه زین و برزین «۱۶» در خانه‌های پرزین «۱۷» زرّین آرام گزین گشتند، و از عثیر «۱۸» عبیر بیز ادهم جهانگرد، و گرد رخس مهر درخش گیتی نورد، خاک آن وادی را در انظار اولو الابصار خاصیت سرمه اصفهانی بخشیدند.

(۱) - غار (برهان).

(۲) - ج وادی.

(۳) - پسوند مکانست که بآخر کلماتی چون نمک، سنگ، دیو، افزوده شود. مؤلف برهان افزایش، بدون ترکیب گفته نمی‌شود، و بهر حال اودیه لاخ ترکیب نادرستی است.

(۴) - جای دیو.

(۵) - سنگ بزرگ ناهموار ناتراشیده.

(برهان).

(۶) - ج مردی بضم اول، چوبی که بدان کشتی رانند. (ر ب)

(۷) - بریده دو دست.

(۸) - دو پا بریده.

(۹) - پشته.

(۱۰) - مانند جنبش آخرین گلو بریده و اضطراب کردن خسته

(۱۱) - نهان خانه زیر زمین. (ر ب)

(۱۲) - آفتاب.

(۱۳) - وصف آن تمام نمی‌شود به خامه (نوشتن).

(۱۴) - سیم و زر کان. مال نهان کردن.

(۱۵) - مسند الیه این فعل نادر است

(۱۶) - صحرا، کوه، محله. (برهان)

(۱۷) - آرایش. (ر ب)

(۱۸) - خاک و گرد و گل. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۸۹

و کائما نقشست حوافر خيله للنظرين أهله في الجلمد «۱» و كأن طرف الشمس مطروف و قد جعل الغبار لعينها كالآثم «۲» بعد از چهل روز با گروه ضرغام بآس ترک، و افواج سترگ از راه کرمان و بیابان «گرگ» «۳» متوجه مقصد شدند، و در نهم ذوالحجّه حجّه «۴» تسع و اربعین و مائه بعد الالف «۵» جانب شرقی «قندهار» محل موسوم به «سرخ شیر» مضرب خیام گردون نظیر و از وجود دلیران و کثرت رمح و سنان نمودار بیشه شیر گردید. به مهندسی عزم راسی «۶» اساس شهر سپهر استیناس استبناء «۷» و مراغم «۸» مدعم «۹» فلک مماس که مرغم «۱۰» اساس فلک [۱] بودی استعلا یافته اسواق «۱۱» محتوی بر حوانیت «۱۲» و خانات «۱۳» و مشتمل بر حمام و رباطات «۱۴» ترصیف «۱۵» و ترصیص «۱۶» و تأسیس و تلصیص «۱۷» پذیرفت و در تتمیم سور «۱۸» آن حصن «۱۹» تمیم «۲۰» اهتمام، و در یک ماه تمام چون ماه تمام، آن ماه «۲۱» تمام

[۱] - ط، ملک صولت

(۱) - گویا نقش کرده است سمهای اسب او برای بینندگان ماههای نوی در خرسنگ

(۲) - و گویا دیده آفتاب آسیب دیده است و قرار داده غبار را برای دیده‌اش سرمه.

(۳) - چنین است در نسخ ولی در لاکهارت و نقشه ستاد ارتش و بغایری گورگ نوشته شده و گورگ غیر از کرگ است و گویا هر دو نقطه سر راه نادر بوده است و معلوم نیست مقصود مؤلف کدامست.

(۴) - سال. (ر ب)

(۵) - ۱۱۴۹ ه. ق.

(۶) - محکم. استوار. (از ر ب)

(۷) - بنا گذاشتن.

(۸) - قلعه. (ر ب)

(۹) - تکیه کرده بر ستون. (از ر ب)

(۱۰) - بینی به خاک مالنده.

(۱۱) - ج سوق، بازار.

(۱۲) - ج حانوت، دکان

(۱۳) - ج خان، سرا.

(۱۴) - ج رباط، کاروانسرا

(۱۵) - برهم نهادن سنگ و خشت در بنا.

(۱۶) - استوار کردن. (ر ب)

(۱۷) - استوار کردن. (ر ب)

(۱۸) - باره.

(۱۹) - قلعه.

(۲۰) - سخت، تمام.

(۲۱) - شهر. (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۰

گشت، و در اطراف قلعه «قندهار» نیز همه جا بفاصله نیم فرسخ آطام «۱» متینه «۲» و حصون «۳» حصینه «۴» و بروج رصینه «۵» احداث، و در هریک از آن مصانع «۶» بتأیید قیوم صانع بندق اندازان [۱] «۷» نامدار [۲] و جنگجویان نصرت مدار رایت افراز قرار گشته بحکم «خُذُوهُمْ وَ اخْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» «۸» قدم بقدم باضباب [۳] «۹» و احتوای قلعه پرداختند. یک سال بدین منوال حصار [۴] «۱۰» و حصار بیطش «۱۱» و بآس «۱۲» یلان «إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ» «۱۳» محصور و منضغط «۱۴» می‌بود، تا سال به نهایت رسیده کار به کارگشایی آن نهنک پیکر «۱۵»، ازدها دهان، رویین تن، آهنین روان، آتشین گوش، تیزهوش، برق آهنگ، رعد خروش، سیاه اندرون، سخت دل، صف شکن، جمعیت گسل، نارین قلعه، شهر بند، عزم کوه، پابرجای عرصه رزم، اندام هیئات خصم را ناری «۱۶»، مزاج دشمن سوزی را

[۱] - یو، بندق.

[۲] - نو، هزار.

[۳] - نو، اجناب.

[۴] - یو، جتار. ط، ختار

(۱) - ج اطم بضم اول و دوم، قلعه سنگین. (ر ب)

(۲) - محکم.

(۳) - ج حصن، قلعه

(۴) - استوار. (ر ب)

(۵) - محکم. (ر ب)

(۶) - ج مصنعه. هر بنای محکم و استوار از قصر و قلعه و مانند آن (ر ب).

(۷) - گلوله گلین و مانند آن. (ر ب)

(۸) - بگیرد آنان را و بازداریدشان و بنشینید برای (کشتن و اسیر گرفتن) آنان در هر کمینگاهی (از آیه ۵ سوره توبه).

(۹) - مص باب افعال، فرا گرفتن.

(۱۰) - هر چه فراز گیرد چیزی را گردوی (ر ب).

(۱۱) - حمله کردن. (ر ب).

(۱۲) - قوت و دلیری (ر ب)

- (۱۳) - گاهی که حمله بردید و سخت گرفتید، حمله بردید و سخت گرفتید. درحالی که جباران هستید (از آیه ۱۳۰ سوره شعرا)
- (۱۴) - مقهور (المنجد).
- (۱۵) - از اینجا وصف توپ است.
- (۱۶) - جامه پوشیدنی (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۱

جزء [۱] ناری «۱»، ریخته قالب «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» «۲» الَّذِي كَانَ اسَّه [۲] مِنَ التَّحَاسِ «۳» و نحاسه من الصِّفْرِ «۴» «تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَتُ صُفْرٍ» «۵» مبارز پیش جنگ میدان کارزار، بالانشین صفوف «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» «۶»، عیسی گردون نشین سپهر جنگ، دجال یک چشم پرریوورنگ، تمساحی که طعمه اش رصاص مذاب «۷» و ثعبانی «۸» که دم تفسیده اش [۳] «۹» سموم عذاب، چون از مفاد «تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ» «۱۰» به گوشش اخبار شنود، از سوز درون بخروشد و چون از امارت «۱۱» «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» «۱۲» بوی فیل به دماغش رسد بی تابانه از دل تابناک بجوشد.

اذا عوى من القلب المظلم نظنَّ أنه معاوية «۱۳» ام ابو لهب امه هاوية «۱۴» کلاً بل «عاملة ناصبة تصلى ناراً حامية» «۱۵» الناظرون لكل منها «يقولون إنه

[۱] - نو، حر ناری.

[۲] - نو، رشه

[۳] - ط، تفنده

(۱) - آتشی.

(۲) - و جاری کردیم برای او چشمه مس گداخته (از آیه ۱۱ سوره سبا).

(۳) - اساس او از مس بود.

(۴) - و آتش و دود آن از روی.

(۵) - می افکند شراره ها بر شراره مانند کوشکی گویا که آن شتران زردند (از آیه ۳۲ و آیه ۳۳ سوره مرسلات).

(۶) - آنان نمی خورند در دلشان مگر آتش (از آیه ۱۶۹ سوره بقره).

(۷) - ارزیز گداخته.

(۸) - اژدها.

(۹) - به غایت گرم شده. (برهان)

(۱۰) - می سوزاند روهاشان را آتش (از آیه ۱۰۶ سوره مؤمنون)

(۱۱) - نشانه، علامت.

(۱۲) - روزی که ایشان در آتش سوخته شوند (آیه ۱۳ سوره الذاریات)

(۱۳) - اگر بانگ کند از دل تاریک گمان بری سگ ماده آزمند گشن است. (و در کلمه معاویه ایهامی است به معاویه بن ابی

سفیان)

(۱۴) - یا ملازم زبانه آتشی است (و در آن ایهامی است بابی لهب معروف) مادر او دوزخ است (مأخوذ از آیه ۶ سوره القارعة).

(۱۵) - نه بلکه (عمل کننده رنج کشنده است درمی آید به آتش به نهایت گرمی رسیده) (آیات ۳ و ۴ سوره غاشیه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۲

لَمَجْنُونٌ» «۱» «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ» «۲». فِي مَقَابِلِ الْخَصْمِ يَلْهَبُ «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» «۳» وَ فِي مِيقَادِ «۴» الْحَرْبِ يَحْكِي مِنْ «نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ» «۵» «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ» «۶» وَ فِي الْمَجَاهِرَةِ بِصَوْتِ جَهْوَرِيٍّ يَصِيحُ «۷» «ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» «۸» «يَعْلَى فِي الْبُطُونِ كَعَلِيِّ الْحَمِيمِ» «۹»، وَ إِذَا حَزَّ مِنَ الْغَيْظِ لَا يَعْرِفُ الْحَزَّ مِنَ الْعَبْدِ وَ الْعَدُوِّ مِنَ الْحَمِيمِ «۱۰» شَوَى «۱۱» الْحَرْقِ [۱] وَ قَوَى الْخَرْقِ [۲] «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» «۱۲» مَسْعَرُ يَسْعَرُ السَّعِيرَ عَلَى الْخَصْمِ بِسَبَارِهِ «۱۳» وَ يَرْتَجِزُ فِي الْمَعَارِكِ أَنَا الَّذِي لَا يَصْطَلِي بِنَارِهِ «۱۴» بَارَقَهُ يَرْتَعِدُ الْقُلُوبَ لَصَوَاعِقِ وَمِضْضِهَا «۱۵» وَ لَوَامِعِ آثَارِهَا وَ لَا أَنْسِبُهَا [۳] لِأَنَّ نَجَارَهَا نَارَهَا «۱۶».

[۱]- یو، یحرق.

[۲]- یو، یحرق.

[۳]- یو، و لا نسبها

(۱)- نگرنده بهر یک از آنها (می گویند همانا او هر آینه دیوانه است (از آیه ۵۱ سوره الحاقه).

(۲)- آنگاه که غله‌های آتشین در گردن ایشانست و زنجیرها، کشیده می شوند. (از آیه ۷۳ سوره مؤمن)

(۳)- در مقابل دشمن زبانه می زند (بر آنان آتش فراگیرنده). (از آیه ۸ سوره همزه)

(۴)- ج موقد بفتح اول و کسر سوم، جای افروختن (ر ب).

(۵)- آتش برافروخته شده خدا، آتشی که برآید بر دلها (آیات ۶ و ۷ سوره همزه)

(۶)- برای آنان در دوزخ است ناله بلند و زار (از آیه ۱۰۸ سوره هود).

(۷)- و هنگام جنگ کردن رویا روی به بانگ درشت فریاد می کند.

(۸)- بچشید عذاب سوزان را. (از آیه ۱۷۷ سوره آل عمران یا آیه ۵۲ سوره انفال).

(۹)- می جوشد در شکمها چون جوشیدن آب گرم. (از آیه ۴۵ و ۴۶ سوره دخان).

(۱۰)- و چون گرم شود از بسیاری خشم شناسد آزاده را از بنده و دوست را از دشمن.

(۱۱)- کباب شده. بریان شده.

(۱۲)- در آن، تاریکی هاست و تندر و درخش. (از آیه ۱۸ سوره البقره).

(۱۳)- آتش افروزنده ایست که می افروزد زبانه را بر دشمنان به گرمی خود.

(۱۴)- فلان لا یصطلی بناره، دلاوریست که کسی تاب مقاومت او را ندارد. (ر ب)

(۱۵)- درخشیدن آن.

(۱۶)- یقال ما نار هذه النافئة، ای ما سمتها. لا تنسبوا و انظروا ما نارها، و نجار اصل و نسب بود (ر ک مجمع الامثال)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۳

یعنی توپ منوط و معلق گردید. توپهای کوپ «۱» کوب قلعه گشا را که گاو گردون «۲» گاو گردون «۳» آنها را می شایست بذروه «۴» کوه [۱] کشیده برج مشهور به «برج دهده» را به سنگ رعد چون دل محنت زده ساختند. بیوت «۵» ساکنان از گلوله توپ و زنبورک نمونه خانه زنبور گشت، و احوال قلعه‌گیان از خوف حاوی «۶» فحاوی «۷» «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» «۸» گردید.

پس خدیو فیروز روز در شب پنجشنبه بیست دوم ماه ذیقعد با فوجی از ابطال مقتحم «۹» که تصوّر تساور «۱۰» و تصوّر «۱۱» در

خود می کردند در جانب کوه «چهل زینه» در مکن مکن قرار گرفتند. دلاوران هنگامی که اذان فجر قرین آذان «۱۲» گردید باذن والا- صف صف، اقامت رسم یورش کرده به نیت تسخیر قلعه تکبیر کشیده رو بجانب «برج دده» آوردند. در فاتحه این نماز «۱۳» جمعی از اخلاص کیشان محراب «۱۴»، در محراب حرب، از تتابع سهام دل دوز و ترادف گلوله های جانشوز هیئات رکوع و سجود گرفت.

اذا رکع القنا «۱۵» الخطی صلّوا صلاة جلّ واجبها السّجود لیکن بحکم قضا مقصود ادا «۱» نشد «باتت بلیله حرّه» «۱۶» و در کُرت ثانی گره

[۱]- یو، از کلمه توپهای تا اینجا ندارد.

(۱)- کوه (برهان).

(۲)- گاو فلک.

(۳)- ارابه.

(۴)- بالا.

(۵)- ج بیت، خانه.

(۶)- فراگیرنده

(۷)- ج فحوی.

(۸)- می نهند انگشتانشان را در گوشه اشان از (بانگ) صاعقه ها از بیم مرگ (از آیه ۱۸ سوره بقره).

(۹)- بی اندیشه در کار در آینده (ر ب). بی باک

(۱۰)- ظاهر شدن. (ر ب)

(۱۱)- بر دیوار برآمدن

(۱۲)- ج اذن، گوش

(۱۳)- فرمانبرداری (برهان)

(۱۴)- جنگاور. دلیر. (ر ب)

(۱۵)- نیزه

(۱۶)- هنگامی گویند که شوی بر ربودن دوشیزگی زن توانا نشود. (ر ک مجمع الامثال) برای مغلوب مثل زنند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۴

از کار قلعه گشاده گشت «باتت بلیله شیاء» «۱». تبیین این مقال آنکه در شب دوم ذی حجه [۱] مطابق سنه خمسین و مائه بعد الالف «۲» که سه روز از نوروز نیلان نیل «۳» گذشته بود از هر فرقه فوجی و از هر بحر موجی به تحضیض [۲] «۴» طایفه بختیاری نامزد بامر [۳] یورش گشته در زوایا و تخاریب «۵» جبل و خفایای حصار اختبا «۶» و اجتنان [۴] «۷» اختیار کردند، «قرع للامر ظنبوبه» «۸». در اول ظهر که اعداء عصر دولت بی زوال را وقت زوال و دم پسین بود مستقدمان مقدم «۹» بأقدام «۱۰» اقدام «۱۱»، اقدام بتقدیم فرمان نموده خدیو سلیمان شکوه نیز بعزم کوه «۱۲» بر کوه «۱۳» کوه پیکر چون آفتاب بر سر کوه برآمده سواران از اطراف سور «۱۴» سورن «۱۵» انداختند، اما طایفه بختیاری را بخت یاری کرده بسرعت بختره [۵] «۱۶» از طرف «برج دده» قدم بر فراز آن حصن فلک منظره

[۱] - ط، ذالحجه.

[۲] - نو، تخصیص.

[۳] - ط، و بامر

[۴] - یو، اختبا اختیار و اجتنان

[۵] - یو، بخره

(۱) - هنگامی گویند که شوی دوشیزگی زن را بر باید (ر ک مجمع الامثال) برای غالب مثل زنند.

(۲) - ۱۱۵۰.

(۳) - سال مار.

(۴) - برانگیختن بر جنگ. (ر ب)

(۵) - سوراخها مانند خانه‌های زنبور. (ر ب)

(۶) - پنهان شدن.

(۷) - پوشیده شدن. (ر ب).

(۸) - و در مجمع الامثال، قرع له ظنوبه، ظنوب، کرانه پیشین ساق یا استخوان خشک ساق یا طرف استخوان ساق. و میخی است در

کعب سنان که سر نیزه در وی رود. برای کسی مثل زنند که بکوشد و سستی نکند (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - بسیار دلیر.

(۱۰) - ج قدم.

(۱۱) - دلیری نمودن. (ر ب)

(۱۲) - حمله. (برهان).

(۱۳) - زین. (برهان)،

(۱۴) - باره.

(۱۵) - لفظ ترکی است الله اکبر یا مثل آن گفتن لشکریان به آواز بلند هنگام تاختن بر خصم (غیاث).

(۱۶) - بختره، خرامیدن بناز (ر ب) وجه شبه معلوم نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۵

گذاشتند، و بمضمون «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا»^۱ بر سر برج سپهر مانند، بیدق استیلا برافراشتند «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا»^۲ به غلغله بشارت ولوله و افغان از دل «افغان» برخاست، و از آوای کَرَنای، نفیر از جان قلعگیان بچرخ اثیر پیوست. نقاره شادیانه بمنقار «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ»^۳ نقار در قلوب معاندان برافکنند، و کرنای فتح از غو «۴» دلنواز آیت «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»^۵ و احوال «۶» احوال روز معاد به معادیان «۷» اراثت کرد.

پس جمعی از افراد رجال مستمداً «مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ»^۸ معارج «۹» مرتبه بلندمرتبه را بدون اندیشه و حذر بر سطوح جدر «۱۰» و شرفات «۱۱» حیطان «۱۲» استوار کرده به پایمردی جلادت [۱] و بال «۱۳» بطر «۱۴» بطربال «۱۵» حصار عروج، و ضبط دروازه و بروج کرده غرابان «۱۶» جثت «۱۷» بسیاری از مخالفان سور «۱۸» را که لاف «هو فی شیء»

[۱] - ط، و جلادت.

- (۱) - و در آمد شهر را هنگام غفلتی که دست داده بود مردم آن را (از آیه ۱۴ سوره قصص).
- (۲) - چیزی که می‌گشاید خدا برای مردمان از رحمت، پس بازدارنده‌ای نیست برای آن (از آیه ۲ سوره فاطر).
- (۳) - هنگامی که دمیده شود در صور. فاذا نقر ... (آیه ۸ سوره مدثر).
- (۴) - صدا و آواز بسیار بلند. (برهان)
- (۵) - روزی که دمیده می‌شود در صور. (از آیه ۷۳ سوره انعام یا ۱۰۲ سوره طه ...)
- (۶) - ج هول، بیم.
- (۷) - دشمنان.
- (۸) - حالی که کمک خواهند (از خدایی که خداوند درجتهاست (بهشتیان را) (از آیه ۳ سوره المعارج)
- (۹) - ج معراج نردبان (ر ب).
- (۱۰) - جمع جدار، دیوار.
- (۱۱) - ج شرفه.
- (۱۲) - ج حائط، دیوار.
- (۱۳) - دست (از برهان).
- (۱۴) - شادی کردن (ر ب).
- (۱۵) - هر پاره از کوه و دیوار دراز در هوا (ر ب).
- (۱۶) - دو استخوان بالای ران از سوی ورک (از اقرب الموارد) استخوان.
- (۱۷) - ج جثه.
- (۱۸) - باره.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۶

لا یطیر غرابه» ۱) می‌زدند، طعمه نسور ۲) ساختند، و تمامی قلعه ۳) قلعه قلعه ۴) یغما، و علقه کسب ۵) گشت «وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» ۶). حسین خان از مشاهده این حال با عیال و نسوان نشان ۷) خمار حیرت و خراب باده بیخودی، از سر مال و خواسته برخاسته به ارک «قیتول» اختفا کردند.

چون تیغ مبارزان بفرق و تارک گردنان ۸) تارک گردن اجرای حکم «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ اَمْرِ حَكِيم» ۹) می‌کرد، تارک گردنکشی گشته با بقیة السیف تشنّف ۱۰) بشنّف ۱۱) رقیّت و تقرّط ۱۲) به قرطه ۱۳) اطاعت جست، و روز دیگر با آمده ۱۴) عمده ۱۵) و حصار حصار، به دربار فلک مدار آمده نبراس ۱۶) تمنای او از اقتباس قراط ۱۷) مشعل این دولت عالم افروز، فروزان شد، و به تازگی بارگی اقبال طوایف غلجایی غلج ۱۸) یافت، و جمعی از ایشان در سلک ملتزمان رکاب فلک سا معدود و از سایه‌گزینان قصر دولت ممدود گشته به نوید «فَمَنْ تَبَعَ هٰذَاى فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ۱۹) مستظهر، و از عطایای «إِنَّا لَمَوْفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ» ۲۰) بهره‌ور

(۱) - برای فراخی و خوشی حال مثل زنند (حاشیه یو).

(۲) - ج نسر، عقاب

(۳) - مال عاریت (ر ب)

(۴) - برکنده (از نف)

(۵) - رک ح ۳ ص ۱۹۵

(۶) - و خدا باز گردانید آنان را بدانچه کسب کردند (از آیه ۹۰ سوره نساء).

(۷) - مست.

(۸) - ج گردن، رئیس، بزرگ.

(۹) - در آن (شب) فیصل می‌شود هر کاری که محکم شده (آیه ۳ سوره دخان)

(۱۰) - خود را گوشوار نهادن.

(۱۱) - گوشواره بالاین یا آویزه بالای گوش. (ر ب)

(۱۲) - با گوشواره شدن

(۱۳) - یکی قرط، گوشواره (از ر ب).

(۱۴) - بقیه چیزی. (ر ب)

(۱۵) - رسیل لشکر (ر ب)

(۱۶) - چراغ (ر ب)

(۱۷) - چراغ یا بینی آن. (ر ب)

(۱۸) - هموار و یکسان رفتن (ر ب)،

(۱۹) - پس کسی که پیروی کند راهنمایی مرا پس بیمی نیست بر آنان و نه ایشان اندوهناک می‌شوند (از آیه ۳۶ سوره بقره).

(۲۰) - همانا ما تمام رساننده‌ایم آنان را بهره ایشان را بدون کاهش (از آیه ۱۱۱ سوره هود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۷

شدند، و تتمه را «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» «۱» کوچانیده در «نیشابور» سکنای «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» «۲» مقر کرده منطوق «۳» «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» «۴» درباره ایشان بظهور پیوست، «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» «۵». حسین خان با مال و اثاثه به تمدن و توطن در «مازندران» متخصّص [۱] «۶» و سراچه بختش مجدداً مجبّص «۷» گشت. چون آن طرفه بنادر آبادی و عمارت، عمارت «۸» هامة «۹» همه بلدان بود به «نادرآباد» موسوم و بتمکن و توکن «۱۰» عمارت ابدالی اختصاص یافته قلعه قدیم «قندهار» منهدم و متدهدم «۱۱» گردید، و از پیشتر، بیشتر نبشتر تبشیر «۱۲» تیسیر [۲] «۱۳» این فتح دلاویز، رگ و جان اعدا را گشود، و از سابق افزون‌تر این نوید بهجت‌پرور که دوستان را روح بر قالب امید می‌دمید، میدان شادکامی را فسحت «۱۴» بخشود.

[۱] - بو، متخصّص

[۲] - یو، تشر.

(۱) - گفت شما بد مردمانید از جهت منزلت (از آیه ۷۷ سوره یوسف)

(۲) - و شما راست در زمین قرارگاه (از آیه ۳۴ سوره بقره).

(۳) - آنچه از صریح لفظ فهم شود، مقابل مفهوم.

- (۴) - و همانا جای دادیم شما را در زمین و نهادیم برای شما معیشتها (از آیه ۹ سوره اعراف)
- (۵) - آیا می‌پندارند آنچه ما کمک می‌کنیم ایشان را بدان از خواسته و پسران، می‌شتابیم برای ایشان در نیکیها؟ نه چنانست بلکه نمی‌دانند (آیات ۵۷ و ۵۸ سوره مؤمنون).
- (۶) - خاص گردیده
- (۷) - گنج کاری شده.
- (۸) - عماره، هر چه بر سر گذارند از دستار و کلاه و تاج (ر ب)
- (۹) - سر هر چیزی. (ر ب)
- (۱۰) - جای گرفتن (ر ب).
- (۱۱) - افتاده، ویران شده (از ر ب).
- (۱۲) - مژدگانی.
- (۱۳) - میسر شدن.
- (۱۴) - فسحه، فراخی. (ر ب)

در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲»

در بیان فتح بلخ و تدمیر «۱» سرکشان عنید «۲» «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبِيعَةٍ» «۳». چون در حینی که [۱] رایات ازدها پیکر بقصد تقطیر «۴» و تغیر «۵» و تعزیر «۶» فراعنه افاغنه «قندهار» «تَهْتَرُ كَأَنَّهُمَا جَانٌّ» «۷» هَزَتْ «۸» می‌یافت، شاهزاده «رضا قلی میرزا» به تسخیر بلخ و «طهماسب خان» و کیل جلاویر که معتمد علیه دولت علیه بود، بحکم همایون در موکب شاهزاده به سرداری و نظم مهمات لشکر مأمور گردید، هر چند که طبع شاهزاده از «طهماسب خان» نافر «۹» بود، و لیکن جز انقیاد امر والد بزرگوار چاره و در دفع مخَلّ «۱۰» به هیچ [۲] جاره [۳] نداشت

«إِنَّ الْبَعِيرَ يَغْضُ الْخَشَاشَا لَكِنَّهُ فِي أَنْفِهِ مَا عَاشَا» «۱۱» و شاهزاده بموجب فرمان قضا اتصال تشذّر «۱۲» باسباب نصال «۱۳» و آلات نصال «۱۴» نموده با فئه الاسلام «۱۵» بجانب قبه الاسلام «۱۶» متوجه شد. والی بلخ نیز

[۱] - نو، حین که

[۲] - ط، به هیچ وجه

[۳] - چاره.

(۱) - هلاک کردن.

(۲) - باطل ستیهند. آنکه دیده و دانسته از حق بر گردد (ر ب)

(۳) - و نیست آن از ستمکاران بدور (از آیه ۸۴ سوره هود).

(۴) - نفقه را بر کسی تنگ کردن (از ر ب).

(۵) - در خطر و هلاکت افکندن (ر ب).

(۶) - نکوهیدن و ادب دادن (ر ب).

(۷) - می‌جنبد گویا که آن ماریست سپید (از آیه ۱۰ سوره نمل).

(۸) - جنبش (از اقرب الموارد).

(۹) - گریزان (از ر ب).

(۱۰) - وفا نکننده. (ر ب) مزاحم

(۱۱) - همانا شتر دشمن می‌دارد چوبی را که در بینی آن می‌کنند لیکن آن در بینی اوست چند که زنده است.

(۱۲) - آماده جنگ شدن (ر ب).

(۱۳) - ج نصل بفتح اول و سکون دوم، پیکان تیر و پیکان (ر ب).

(۱۴) - جنگ (ر ب).

(۱۵) - گروهی از مسلمانان.

(۱۶) - بلخ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۳۹۹

تَحْزَم «۱» به حزم، و آهنگ رزم نموده در شش فرسخی شهر مسافع «۲» مسافت «۳» و مواقع موافقت «۴» بر آراست، و بمحض تهاجم جماجم «۵» جم «۶» جم صولت، بنیاد قرار اوزبکیه قرین انهداد «۷» و انهدام، و والی با موالیان، بادیه‌پیمای هیمای [۱] «۸» انهزاع «۹» و انهزام گشته لوای اعتلای آن ناکسان ناکس «۱۰» شد، و سودای خیال فاسد که بدماغ والی مستولی گشته بود، از آلت سیف و سنان یلان ازاله پذیرفت، و چون والی شهر بلخ غره ماه دولت خود را قرین سلخ «۱۱» و عیش شیرین را در کام کامرانی به شورانگیزی زمانه عایت «۱۲» و ترش‌رویی دهر عابس «۱۳» به غایت تلخ دید [۲]، بدون بلخ «۱۴» ترک «بلخ» کرده ضلیع «۱۵» ضلاعت «۱۶» بمسمار «۱۷» ضراعت «۱۸» مسمر «۱۹». و ذیل اطاعت بر میان جان مشمر «۲۰» ساخت، و مستوعب «۲۱» اشفاق میرزای مرزأ «۲۲» گردید.

بعد از آنکه این مژده دلگشا معروض عتبه علیا شد، حکم همایون باحضر والی

[۱] - یو، همای

[۲] - ط، دیده

(۱) - میان در بستن (ر ب).

(۲) - ج مسفع، جای زدن و حمله بردن.

(۳) - مسافعه، حمله کردن. شمشیر زدن (از ر ب).

(۴) - موافعه، با هم به جنگ در افتادن (ر ب).

(۵) - قبیله‌ها (ر ب).

(۶) - بسیار. (ر ب)

(۷) - شکسته و ویران شدن (ر ب).

(۸) - هیماء، دشت بی‌آب و بی‌نشان و بی‌راه. (ر ب)

(۹) - شکسته و کوفته شدن (ر ب).

(۱۰) - سرنگون.

(۱۱) - روز اول ماه قمری و سلخ روز سی‌ام است. غره ماه را قرین سلخ دید، ناامید شد.

غره ماه وجد سلخ مکن کام شیرین دوست تلخ مکن

(۱۲) - تباه کننده (ر ب).

(۱۳) - ترشو.

(۱۴) - بزرگ منشی کردن (ر ب)

(۱۵) - اسب تمام خلقت بزرگ و فراخ میان درشت استخوان. (ر ب)

(۱۶) - توانایی و سخت استخوانی (ر ب).

(۱۷) - میخ.

(۱۸) - فروتنی نمودن (ر ب).

(۱۹) - میخ زده.

(۲۰) - دامن بکمر زدن.

(۲۱) - تمام فرا گرفته (ر ب)

(۲۲) - مرزاً، جوانمرد (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۰

صدور یافته مؤمی الیه «۱» با طبقات اشراف طائف سده «۲» سدره مطاف و مورد اعطاف و الطاف گشته ودق [۱] «۳» آمالشان از ودقه «۴» احسان [۲] نصارت «۵»، و از جود «۶» جود، غصارت «۷» اندوخت، «انّ المقدرة تذهب الحفیظه» «۸»، و جمیع ممالک آن ضلع تا منتهای «قندوز» و «بغلان» و «بدخشان» بهمدستی تیغ درخشان و قبضه سیف زرافشان و الارض جمیعا قبضته «۹» مسخر گردید.

بعد از آنکه کار بلخ به مشیئت الهی تمشیت یافت شاهزاده به تسخیر بخارا عنان ظفر عنوان بجنابید، «ابو الفیض خان» والی آنجا از اراده شاهزاده آزاده مضطرّ و مضطرب گشته با قلب مضطرّ «۱۰» و مضطرم «۱۱» از «ایلبارس خان» والی خوارزم استمداد کرد «لأنّ الحباری سلاحها سلاحها» «۱۲». خان مزبور نیز از راه بطالت اظهار بطالت «۱۳» نموده فوجی عظیم از اوزبکیه تنگ چشم پلنگ خشم را «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» «۱۴» بعزم معاونت او، من مکان بعید «۱۵» با قبح و رکت «۱۶» حرکت داد.

[۱] - عت، دوق

[۲] - نو، ط، احضان

(۱) - مشار الیه، نامبرده.

(۲) - درگاه (ر ب).

(۳) - چنین است در نسخ و مرغزار معنی شده. لیکن بدین معنی، صحیح و دغه است، و رعایت جناس نیز و دغه را ایجاب می کند

(۴) - باران

(۵) - تازگی. (ر ب)

(۶) - باران نیکو.

(۷) - نعمت و فراخی (ر ب).

(۸) - توانایی خشم را می برد (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - زمین همه در دست اوست،

(۱۰) - ترنجیده (از ر ب).

(۱۱) - افروخته.

(۱۲) - ساز جنگ حباری (شوات) پلیدی آنست.

(۱۳) - دلیری. (ر ب)

(۱۴) - و همانا ستمکاران بعض ایشان دوستانند بعض دیگر را (از آیه ۱۸ سوره الجاثیه)

(۱۵) - از جای دور.

(۱۶) - ضعف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۱

شاهزاده از مضمون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۱) واقف گشته و بقصد محاربه هر دو خان که در جنب آتش عدو شوکتش حکم دخان داشتند از آب «آمویه» چون باد گذشتند. در ساحره «۲» خاک از گرد و غبار موب فلک قرین آثار «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» (۳) مبین ساخت. «ایلبارس خان» بمحض تحقق خبر نهضت شاهزاده بدون تداعک «۴» و تماهک «۵» عنان تماسک «۶» از دست داده با وفود «۷» فئید الفؤاد «۸» وفود «۹» بدبنیاد، وفود «۱۰» بوفد «۱۱» خلاص را اولی دیده اعلام «۱۲» عزم را منکوس «۱۳» و رایت صولت را مرکوس «۱۴» ساخت، و مرکوس رحیل را با خیل و رجل «۱۵» بلا تأجیل «۱۶» به تعجیل فروکوفته بسمت تشمت «۱۷» عنان تاب شد. «فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ» (۱۸)، و زمانه بوصف حال شاهزاده حالی برخواند.

شعر:

إِنْ لَمْ تَكُنْ لَا قِتْ أَبْطَالُهُ كُنْتَ بِاقْبَالِكُ كَاللَّـمَاقِي «۱۹»

(۱) - همانا دیوان هر آینه وحی می کنند به دوستانشان تا ستیزه کنند شما را (از آیه ۱۲۱ سوره انعام).

(۲) - زمین یا روی زمین. (ر ب)

(۳) - روزی که بیاورد آسمان به دود آشکارا. (از آیه ۹ سوره دخان).

(۴) - سوده و خاریده شدن در کارزار (ر ب).

(۵) - با هم ستیهیدن و خصومت کردن (ر ب).

(۶) - خویشتن داری.

(۷) - ج وفد.

(۸) - بددل (ر ب).

(۹) - گروه (ر ب).

(۱۰) - فرود آمدن. نزول

(۱۱) - بالای کوه، و وفد خلاص، اضافه تشبیهی است.

(۱۲) - ج علم.

(۱۳) - سرنگون.

(۱۴) - باز گردیده

(۱۵) - سوار و پیاده.

(۱۶) - بی‌درنگ.

(۱۷) - خائب بازگردیدن (ر ب)

(۱۸) - پس چون دیدار کردند دو لشکر یکدیگر را بازگشت بر دو پاشنه خود و گفت من بیزارم از شما (از آیه ۵۰ سوره انفال).

(۱۹) - اگر دیدار نکردی دلیران آن را بودی باقبال خود همچون دیدارکننده

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۲

و الشمس لا- يمنعها بعدها عن شیمتی ضوء و إحراق «۱» «ابو الفیض خان» در قلعه «قرشی» «۲» تحصین جست، و شاهزاده قلعه «شلوک» «۳» را که در حوالی «قرشی» واقع است مسخر، و اهالی را مدمر «۴»، و متبر «۵» ساخته عازم «قرشی» بود که منطبق بر آن حکم همایون عز وصول پذیرفت که شاهزاده بملاحظه رسم حزم، عزیمت جانب توران را موقوف، و عنان نهضت و مناهضت «۶» از معاطف «۷» بخارا معطوف سازد. شاهزاده حسب المقرّر آن ناحیه را بجناح التعجیل «کاختطاف الخطاف و استلاب الحداء» «۸» سغبه [۱] «۹» اختلاس و نغبه «۱۰» اجتلاط «۱۱» ساخته با غنایم و نعائم [۲] و اسلاب «۱۲» انسلاب «۱۳» جست.

[۱] - عت، سنه. ط، سنعه

[۲] - عت، با نغاره غنایم، نو، ط، با نقار غنایم

(۱) - و آفتاب باز نمی‌دارد آن را دور بودن آن از دو خوی روشنی دادن و سوزاندن.

(۲) - نخشب نسف (حاشیه برهان. ذیل نخشب)

(۳) - در نسخ مأخذ کار، شلاوک. جهانگشا چاپ هند، شلاوک و ضبط (لاکهارت) ekulluhS (و در (بار تولد) نیز شلوک بضم

اول و دوم و تشدید دوم است.

(۴) - هلاک شده. (ر ب) هلاک.

(۵) - هلاک. شکسته (از ر ب).

(۶) - مقاومت، برابری در جنگ. (ر ب)

(۷) - نواحی، ر ک فرهنگ لغات.

(۸) - همچون ربودن پرستوک و ربودن غلیواژ. این هر دو جمله مثل است ر ک (ثمار القلوب ص ۳۹).

(۹) - این کلمه در حواشی، لقمه معنی شده و ضبط و معنی دقیق آن معلوم نشد، شاید لغفه، لقمه.

(۱۰) - پس خورده و یک آشام آب (ر ب).

(۱۱) - ربودن.

(ر ب)

(۱۲) - ج سلب، ربوده

(۱۳) - نیک بشتاب رفتن. (ر ب)

در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱]

در بیان تسخیر هندوستان بتقدیر خالق ظلمت و نور [۱]

«إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۱). هند مملکتی است وسیع و عریض و هوایش را در مزاج شکسته دلان «۲» تأثیر مومیائی «۳» که یجبر بها المهیض [۲] «۴». شجرش عرعر و حجرش مرمر، ودیه و قرایش طیره «۵» فزای ملک بربر. طیور متطایره الالوان «۶» متغایره الطباعش در بلندپروازی با طایران «أُولَىٰ أَجْنَحَیْهُ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» «۷» ده و نه «۸»، و افراد متشاخصه الاشخاص متنوعه الانواعش در حسن خلقت مظهر «وَمِنْ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» «۹». رباع «۱۰» و طلاع «۱۱» فلک شاننش حیرت بخش [۳] قلوب اهل خبرت و نهی «۱۲»، و تلال «۱۳» و تلای «۱۴» گیسوان آسایش نمودار

[۱]- ط اضافه دارد، جل شانه

[۲]- یو، المریض. عت، نو المهیض.

[۳]- نو، جبرت

(۱)- همانا این هر آینه از امور ثابت (قوی) است (از آیه ۴۱ سوره شوری).

(۲)- گویا مقصود مردم آزاده‌ایست که تاب دیدن فشارهای آمیخته بتعصب عصر صفوی را نداشتند و بهند رفتند.

(۳)- جسمی است مانند زفت و قیر که آن را حافظ الاجساد گویند، ضماد آن جهت شکستگی نافع بود (رک برهان و تعلیقات آن از آقای دکتر معین. تحفه حکیم مؤمن).

(۴)- بسته می‌شود بدان استخوان شکسته.

(۵)- خجالت (برهان).

(۶)- گوناگون رنگ (از ر ب).

(۷)- دارندگان بال دو تا و سه تا و چهار تا. (از آیه ۱ سوره فاطر) و از طایران اولی اجنحه، مقصود فرشتگان است.

(۸)- ده نه، دو چیز نزدیک در کیفیت (از برهان).

(۹)- و از مردمان و جنبندگان و چهار پایان، گوناگونست رنگهای آن (از آیه ۲۵ سوره فاطر).

(۱۰)- ج ربع بفتح اول و سکون دوم، سرای، محله ... (ر ب)

(۱۱)- هر چه آفتاب بر آن تابد. (ر ب)

(۱۲)- خرد. عقل.

(۱۳)- ج تل، پشته. (ر ب)

(۱۴)- ج تلعه، بفتح اول و سکون دوم، پاره بلند از زمین پشته (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۴

«وَمِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا» (۱). کشوریست پرحاصل و منافع و تمدن در آن مرغوب طبایع. هر کل زمینش از غنچه گل زرخیزتر، و هر بوته شکوفه‌دارش از بوته زرگری سیم ریزتر. لاله‌های عباسیش را سکه شاهی در زیر نگین است، و اوراق درختانش را علم قرطاس در آستین. هر گلبنی زمین دار [۱] عالی‌شأنیست، و هر شاخی صاحب برگ و بار و سامانی. ربع «۲» ربع «۳» ربع «۴» آن در تمام «جَنَاتِ اربع» «۵» بل جَنَاتِ ثمان «۶» نیافت، و فضای دشتش از ریاحین أحمر و اصفر دیبای زیبای زرباف. خصوصاً دار الملک «کابل» که هوایش را کیفیت روح است، و آبش را نشئه مل، و گلش را طلاوت «۷» خار «۸» است، و خارش را طراوت گل. چه کوه و چه دشت از پیاله لاله، بزم گلگون ایاغ «۹» است، و چه باغ و چه راغ از نرگس و شقایق، خلد برین را چشم و چراغ.

از وفور ریاحین گوناگون رشک نگارخانه چین است، نه، خطا کردم بهشت روی زمین. «امرغ وادیه و اجنی حلبه» «۱۰». حَبْذا «۱۱» شهری که اگر نسیمی از نفحه

[۱]- یو، زیندار

(۱)- و از کوهها خطهاست سپید و سرخ، گوناگونست رنگهای آن (از آیه ۲۵ سوره فاطر).

(۲)- بهارگاه (از رب سبزه‌زار.

(۳)- روشن، درخشنده.

(۴)- فرودآمد نگاه (رب).

(۵)- چهار بهشت، و آن صغد، ابله، شعب بوان و غوطه دمشق است (رک معجم البلدان ذیل غوطه).

(۶)- هشت بهشت.

(۷)- طلاؤه. خوبی و شادمانی (رب).

(۸)- ماه تمام (از برهان)

(۹)- کاسه و پیاله شراب‌خوری. (برهان)

(۱۰)- بسیار شد گیاه دشت و به چیدن رسید حلب (گیاهی است که بروی زمین گسترده شود) آن. برای کسی که حال او نیک شود مثل زنند (رک مجمع الامثال).

(۱۱)- خوشا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۵

روح بخشش بچمن وزد هر غنچه گل مریم، آستن مسیحی گردد، و اگر شیمی از گلزارش به انجمن رسد بوته پشمینه قالی رایحه گل ابریشم گیرد، چون سبزه زبرجد فامش عکس بجویبار افکند سنگ‌ریزه بلورین زمرد از آب برآید، و چون ذکر حلاوت آتش در دبستان بستان پستان [۱] بر زبان طفل غنچه گذارد، اوراق نباتی کتاب گلستان «۱»، شکری نماید. از شور عشق گل‌های آتشینش بلبل با سمندر هم بستر، و از رطوبت هوای جان‌فزایش مرغ تصویر لبریز نغمه تر.

هواؤها من البلاء جَنَّةُ کَأَنَّهُا من نَفحاتِ الجَنَّةِ «۲» دوشیزه غنچه با زلف تاب‌دار بنفشه در مرغوله «۳» سازی، و شاهد شوخ چشم نرگس با رخ زیبای گل در نظربازی. اگر از نکته سنبلس در شبستان سخن رود، از شعله شمع گل شب‌بو توان چید، و اگر از آب‌ورنگ بهارش در آتش‌خانه بهار «۴» بیان شود، از در و دیوار خطاب «یا نارُ کُونی بَرْدًا وَ سَلامًا» «۵» توان شنید. تار نگاهی که به شبنم چمنش غلطد سلک گوهر خوشاب برآید، و شعاع بصری که بر ساحت لاله‌زارش افتد رگ یاقوت از آن تراود.

از خرمی سبزه‌زارش دیده تماشایی را از هر طرف شهر سبز «۶» در مدّ نظر، و از

[۱]- یو، نو، ندارد

(۱)- اضافه تشبیهی و در آن ایهامی است به کتاب گلستان.

(۲)- هوای آن سپر بلاست، گویا آن هوا از نسیمهای بهشتی است.

(۳)- زلف پیچ و تاب خورده. عیش و نشاط (برهان)

(۴) - آتشکده نوبهار بلخ.

(۵) - ای آتش! باش سرد و سلامت بر ابراهیم (از آیه ۶۹ سوره انبیاء)

(۶) - کش، شهریست در حوالی سمرقند (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۶

رنگینی گل‌های لعل گونش مردم باصره «۱» را از پس هفت پردگان، بدخشان «۲» در پیش بصر. خلیل از گرم روان [۱] «۳» وادی شوق گل آتشینش، و خضر از بادیه پیمایان هوای سبزه زار دلنشینش. سرو آزاد بنده نهال گلزارش، شمشاد سبز کرده فیض جویبارش.

از شیرین کاری طرح باغاتش «فرهاد» از خجالت به ناخن نوک تیشه سر خویش می‌خارد، و از جلوه لیلی و شان لاله‌های صحرائیش بید مجنون خود را مجنون بادیه‌نشین می‌شمارد [۲]، شادابی شمشادش را سدره و طوبی، صدره، طوبی له «۴» گفته، و صفای صنوبرش وصف‌های بلند از صاحب‌دلان جهان شنفته، از نشأه‌خیزی [۳] خاکش هر گل صدبرگ را چون بلبل، هزار «۵» شیدای سرمست، و چنارش را از هر ورق، شجره بزرگواری «۶» «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» «۷» در دست «۸». باغاتش از گل ابریشم کارگاه دیبا طرازی، و چمنش از لاله‌های تابناک انجمن آتش‌بازی. هجوم لطافت زنبقش تا سر دیوارها، و خار پای راهروان دشتش گل سر سبد گلزارها. از سر شادی آبشارش کوه را جوش طراوت تا کمر، و از موج صفای خاکش سنگ خارا غرقاب گوهر. سبزه دلجوی طرب‌جویش خضری که با درّاعه «۹» خضرا [۴] بر لب آب حیوان

[۱] - یو، کرمی دان

[۲] - ط، اضافه دارد، و رعنای سروش دل از صنوبر ربوده

[۳] - یو، خیر

[۴] - ط خضری

(۱) - مردمک چشم.

(۲) - ولایتی است بین هندوستان و خراسان (برهان) ناحیتی است در ساحل نهر کچکه (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین). و در آن ایهامی است به لعل بدخشانی که از این ناحیت خیزد.

(۳) - سالکان. (برهان).

(۴) - خوشا او را.

(۵) - بمناسبت نام دگر بلبل که هزار است

(۶) - نسب‌نامه.

(۷) - بن آن استوار است و شاخه آن در آسمانست (از آیه ۲۹ سوره ابراهیم)

(۸) - استعاره از برگ چنار

(۹) - جامه (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۷

نشسته، و هر شاخ درختش شوخی که بحرکات شیرین رونق شاخ نبات را شکسته. از سبزی سرو سهی لباس فاخته «۱» در بر قمری با بال طوطی همرنگ، و از بلندی درختان، نغمه‌سرایان مینا «۲» و شباهنگ «۳» با شباهنگ «۴» سپهر مینا رنگ هم آهنگ. قمریان

سروش با سروش سماوی همراز، و طاوسان گلزارش با مرغ زرین آفتاب هم پرواز.

قراضه «۵» زر دهگانی «۶». چرخ چهارم یعنی اشعه خور در پیش عیار زرالورد «۷» باغش با غش «۸»، و حدیقه زرین نرگسه «۹» خضرا یعنی آسمان را نهال تاکش تاکش «۱۰» پسته‌اش از شور عشق بادام، قرطه «۱۱» فستقی «۱۲» چاک ساخته، و بادام خود را به دام زلف مجعد اعناب «۱۳» انداخته. عَناب، سرانگشتان خضاب بسته با پسته در فندق شکستن، و افنان «۱۴» گلبنان با رشته رگ ابر بهاری به تفتن در گلدسته بستن. آلوبالو با شاه‌آلو به مناغات «۱۵»:

شعر:

فَدیت بَنفَسْک [۱] نَفْسِی و مـالی و لا_____ آَلـووک [۲] اِلـما مـا اَطِیق «۱۶»

[۱] - یو، و نفسه.

[۲] - یو، و لا آلو

(۱) - چنین است در نسخ و ظاهرا فاخته‌ای.

(۲) - پرنده‌ای معروف سیاه رنگ (غیاث).

قسمی غراب (نف).

(۳) - مرغ سحر که بلبل است (برهان).

(۴) - کاروان کش.

(برهان).

(۵) - ریزه‌های زر و سیم (ر ب).

(۶) - نوعی از زر و آن در قدیم رایج بود (برهان) بقیاس بیستگانی، شاید ده مثقالی (حاشیه برهان).

(۷) - غنچه گل یا ثمر آن چیز است که بعد از ریختن برگ گل باقی باشد (آندراج)

(۸) - با آمیغ. (ر ب) ناسره

(۹) - ستاره‌های آسمان (برهان).

(۱۰) - سینه (برهان).

(۱۱) - کرته.

(۱۲) - پسته‌ای

(۱۳) - ج عنب، انگور.

(۱۴) - شاخه‌ها.

(۱۵) - عشق‌بازی کردن (ر ب).

(۱۶) - فدا کردم در مقابل جان تو جان و مالم را و فدا نکردم ترا مگر آنچه می‌توانستم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۸

در نکته‌سرایی، و لب خندان پسته از شفتالو:

كَأَنَّ النَّجُومَ الزَّهْرَ زَهْرَ لَخُوخَةٍ وَ لَمْ أَرِ مِثْلَی شَبْهِ الزَّهْرِ بِالزَّهْرِ «۱» در بوسه‌ربایی. لطافت زردآلو رونق‌شکن بازار نوری «۲» ماه جهانتاب، و در پیش صفا و شادابیش تخم شمس «۳» خورشید جرمی بی‌آب.

شعر:

بدا مشمش الاشجار فيها كأنه يلوح [۱] في خضر الغصون الموائل قباب بمخضر الرياحين اغشيت و قد زينت في عسجد [۲] بجلاجل
«۴» تفاح نفّاح «۵» کاسه عقیقی پر از باده لب شیرین، با حقه یاقوتی لبریز صاف انگبین شاخ اشجار ثامره اش «۶» در همسری سدره و
طوبی شخ «۷»، و در جنب خوبی غبغب هر سیبی وصف سیب غبغب خوبان زنج «۸».

[۱]- چنین است در ۷ نسخه

[۲]- دو نسخه مسجد سپه سالار، عن عسجد.

(۱)- گویا ستارگان تابان شکوفه‌ها هستند شفتالوی آن را و ندیدم مانند من که همانند کند زهر را به زهر (که با تشابه اسمی در معنی مختلفند).

(۲)- روشنایی و نیز نوری نوعی زرد آلو. بنقل (حاشیه نو و کنوز).

(۳)- نوعی زرد آلو (حاشیه نو و کنوز).

(۴)- هویدا شد زرد آلودی درختان در آن چنانکه گویی می‌درخشد (و بهتر آنست که تلوح بصیغه مفرد مؤنث باب تفعّل خوانده شود بمعنی آشکار شد ولی نسخ موجود آن را تأیید نمی‌کند). در شاخهای سبز نوان قبه‌هایی که پوشیده است به اسپر غمهای سبز و آراسته شده است بزنگوله‌های زرین.

(۵)- بسیار عطا. پرسود (اقرب الموارد) و شاید قیاسا از نفح دمیدن بوی خوش، استعمال شده.

(۶)- میوه‌دهنده.

(۷)- محکم (برهان).

(۸)- هرزه و لاطائل (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۰۹

شعر:

كأنما التفاح لما بدا يرفل في اثوابه الحمر «۱» شهد بماء الورد مستودع في اكر من جامد الخمر «۲» كأننا حين نحیی به نستنشق الند من
الجمر «۳» از نسبت نام امروزش شیشه امرودی گلابی، و حقه کهربا فام بهی در مشابعت جام نبیذ اصفر، آبی «۴».

ذهبی الجلد فصّی الحشا فلکیّ الجرم مسکیّ النسم «۵» ککرات من اديم اصفر او ثدی لا تری فیها حلم «۶» صفای انگور «اصفی من
الدّمعة» «۷» گویا از پرده عنبی [۱] «۸» چشم حور عین پالوده گشته، و دست قضا حلاوت آن را با لذت جان سرشته. عنقود ثریا «۹»
اگر به آسمان رفته که بعقود نهال رزش نمی‌تواند رسید، و آویزهای گوهر گردن بند خوبان اگر

[۱]- یو، عینی. نو، عین. ط، غیبی.

(۱)- گویی سبب هنگامی که پدید شد و می‌خرامید در جامه‌های سرخ خود.

(۲)- انگبین است سپرده در گلاب در کره‌هایی از شراب خشک.

(۳)- گویا ما هنگامی که خوشامد بدان می‌گوییم می‌بوییم بوی خوش را از آتش. (از ابن معتر- م ۲۹۶ ه. ق- جواهر الادب ج ۲ ص ۳۵۳).

- (۴) - امرودی، نوعی شیشه بشکل امرو، منقش. گلابی، برنگ گلاب. نیبذ اصفر، شراب زردفام. آبی، سرباززننده.
- (۵) - طلایی پوست، نقره‌ای درون. فلکی هیئت مشکین‌بوی.
- (۶) - مانند کره‌هایی از چرم زرد یا پستانهایی که دیده نمی‌شود در آن سرپستان.
- (۷) - صافی‌تر از اشک مثلی است. رک (مجمع الامثال)
- (۸) - پرده عنبیه، نام پرده چهارم از هفت پرده چشم (رک لغد. پرده)
- (۹) - خوشه پروین.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۰

خود را از گلو کشیده «۱» که شبیه خوشه تاکش نمی‌تواند گردید.

و رازقی «۲» مخطف الخصور [۱] «۳» کانه مخازن البلور «۴» قد ضمنت مسکا الی الشطور «۵» و فی الاعالی ماء ورد جور «۶» لم یبق منه وهج «۷» الحرور الی ضیاء فی ظروف النور و نار آن دیار را مزیت کلی بر نار جمیع بلدان حاصل است، و هر دانه‌اش در آب‌ورنگ با یاقوت رمانی مماثل «فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار» «۸» شعر [۲]:

و رمان رقیق القشر یحکی ثدی الغید فی أثواب لاذ «۹» اذا قشّرت طلعت علینا فصوص من عقیق او بجاذ «۱۰» چون ولایت «غزنین» و «کابل» از ده‌اریر [۳] «۱۱» زمان از امهات ممالک خراسان شمرده می‌شد، در اوایل ورود به «قندهار» مسره «۱۲» با مسره «بایندی سفره»

[۱] - یو، عت الحضور. نو، ط الخطور.

[۲] - فقط در یو.

[۳] - یو، ازهاو.

(۱) - از گلو کشیدن، بدار زدن.

(۲) - نوعی انگور سپید دراز (ر ب).

(۳) - باریک میان.

(۴) - گویا مخزنهای بلور است.

(۵) - تا نیمی مشک در خود گرفته

(۶) - و در بالا گلاب (جور) را (جور شهرست از مضافات فیروزآباد و گلاب آن معروف است از ر ب و معجم البلدان)

(۷) - افروختگی

(۸) - استمجاد، افزونی گرفتن و افزونی خواستن و عفار و مرخ چوب آتشزنه است و معنی مثل اینست که در هر درختی آتش است لیکن مرخ و عفار افزون گرفته‌اند (رک مجمع الامثال)

(۹) - ثدی، پستان‌ها.

غید، نرم‌تن، لاذ، ج لاذه جامه حریر چینی سرخ (ر ب).

(۱۰) - فصوص ج فص، نگین. بجاذ، بی‌جاده مرجان سرخ. اشعار از محمد بن سعد کاتب (بنقل تحفه ناصریه).

(۱۱) - اول زمانه گذشته، واحد ندارد (ر ب).

(۱۲) - رازنامه. آنچه در آن پیام محرمانه نویسند (از کنوز).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۱

کرام بَرَزْ «۱» برای تقریر بنیاد و داد [۱] مصحوب «۲» سفیر [۲] بلیغ التقریر [۳] بجانب حضرت «محمد شاه» پادشاه هندوستان اصدار، و در ذیل نامه نامی به کنایه و تصریح [۴] این حرف را محراف «۳» آزمون، و محک محاکات «۴»، و مرداس «۵» امتحان، و مرجاس «۶» تجربت، و مسبار «۷» اختبار نمودند، و در استطلاب الکا «۸» و مملکت، حسن الوکة «۹» و الاکت «۱۰» بلا اقتراح «۱۱» و تحکم، و اعتدا «۱۲» و تهکم «۱۳» ممهد، و مبالغه را [۵] بابلاغ «لا تحسبوه شراً لکم بل هو خیر لکم» «۱۴» مؤکد ساخت. با اینکه سلاطین سلیمان نغین ممالک هندوستان از کهن دوستان ایران بودند «و إنّ بینهم عیبه مکفوفه» «۱۵»، محمد شاه از مصحف مصحف خلافت یعنی جلافت آیه «أنا أكثر منک

[۱] - نو، رداد. ط و داوی دوستی.

[۲] - یو سفر.

[۳] - یو بلیغ.

[۴] - یو، به کنایه و دین. ط، به کنایه و تصریح اظهار ...

[۵] - ط، مبالغه.

(۱) - به دست‌های نویسندگان (فرشتگان که کار بندگان را نگاه دارند) بزرگواران نیکوکار (آیه ۱۵ سوره عبس)

(۲) - همراه.

(۳) - میل که به جراحت فروبرند تا غور آن معلوم شود. (ر ب)

(۴) - حکایت کردن قول و فعل کسی را بی‌زیاده و نقصان (ر ب)

(۵) - سنگی که در چاه اندازند تا بدانند که در او آبست یا نه (ر ب).

(۶) - سنگی که در چاه اندازند تا به آواز آن عمق چاه معلوم شود (از ر ب).

(۷) - میل جراحت (ر ب).

(۸) - ملک و بوم و زمین را گویند (برهان) ترکی است بمعنی زمین و ملک. (از غیاث)

(۹) - پیغام (ر ب).

(۱۰) - الاکة، پیام فرستادن (منجد).

(۱۱) - چیزی را بتحکم از کسی خواستن (ر ب).

(۱۲) - تجاوز، ستم.

(۱۳) - تکبر کردن (ر ب).

(۱۴) - مپندارید آن را بدی برای شما بلکه آن نیک است برای شما (از آیه ۱۱ سوره نور).

(۱۵) - و همانا میان آنهاست جامه‌دان نیک بسته. و مقصود دوستی سخت استوار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۲

مالاً و أعزُّ نَفراً «۱» بر خواننده بطرف تطرف «۲» و تطرف [۱] «۳» و طریق تغطف «۴» مایل، و از مفهوم [۲] «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ ناصراً و أَقْلُ عَدداً» «۵» و مضمون [۳].

لا تستبن أبدا ما لا تقوم به ولا تهيجن في العريسة الاسدا «۶» إِنَّ الزَّنا بَير ان حَرَكتها سفها من كورها اوجعت من لسعها الجسدا «۷» غافل شده کمال استکبار «۸» و استکثار «۹» و استنکاف و استنکار «۱۰» تقدیم، و صراحی مجاوبت «۱۱» را بصمام «۱۲» اصمام «۱۳» تقدیم [۴] «۱۴» کرد، و صماخ «۱۵» و لسان را از اصغاء مطلب و ردّ جواب «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» «۱۶»

[۱]- ط، تصرف

[۲]- ط، مضمون

[۳]- مفهوم

[۴]- نو، تقدیم

(۱)- من بیشترم از تو از جهت خواسته و گرامی ترم از جهت کسان (فرزند و خدم) (از آیه ۳۲ سوره کهف).

(۲)- تجاوز از حد اعتدال (منجد).

(۳)- بتکلف ظرافت نمودن (از ر ب)

(۴)- بزرگ منشی (ر ب).

(۵)- پس زود است که میدانند کیست ضعیف تر از جهت یاور و کمتر از جهت عدد. (از آیه ۲۵ سوره جن).

(۶)- پیدا و آشکار کردن مخواه چیزی را که بدان نتوانی پرداخت و بر میانگیز البته شیر را در بیشه آن (این کلمه عرینه بتخفیف راء آمده و شاید تشدید آن بخاطر ضرورت شعر است).

(۷)- همانا زنبورها را اگر از روی نادانی جنباندی از لانه هایشان دردناک می سازند از گزیدنشان تن را. این دو بیت در تمام نسخ مأخذ کار مغشوش بود و بدین صورت در سندبادنامه تصحیح احمد آتش ص ۲۶۹ آمده و از روی آن تصحیح شد.

(۸)- گردنکشی نمودن. (ر ب)

(۹)- زیاده طلبی. (لغد)

(۱۰)- انکار کردن (لغد) خواستن امری را که نمی شناسی آن را (ر ب).

(۱۱)- با هم سخن گفتن (ر ب).

(۱۲)- سربند قاروره (ر ب).

(۱۳)- سربند ساختن برای شیشه (ر ب)

(۱۴)- دهان بند بر دهان نهادن (ر ب).

(۱۵)- گوش (ر ب).

(۱۶)- چون تحیت گفته شوید بسلام، پس تحیت گوید به نیکوتر از آن یا باز گردانید آن را (از آیه ۸۸ سوره نساء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۳

مصمت «۱» و مصمّت «۲» ساخته سفیر مزبور را یک سال به ابسال «۳» نگهداشت، و در بند آشتی نبوده این مراسله را ناشی از پنداشت «۴» پنداشت. پیداست که مداهنت «۵» در مهادنت «۶» جز اناره «۷» میقده «۸» شرر نکند، و تقاعد از تعاهد محبت جز اثاره «۹» غبار محنت ننماید.

شعر [۱]:

إِنَّ الخَلافَ لَکَ الخَلافِ تشابها و کلاهما فی الاختیار ذمیم «۱۰» لو کان خیر فی الخَلافِ لکان ذا ثمر و لکنَّ الخَلافَ عقیم «۱۱»

پادشا چون از صفحه حال حضرت محمد شاه مضمون ییخل بالورق «۱۲» فکیف بالورق «۱۳» دریافت، و حمامه ورقاء نامه‌بر را «ابطاء من غراب نوح» «۱۴» مشاهده کرد، این معنی موجب انقباض خاطر والا و تحریک سلسله غضب و تحرید «۱۵» طبع

[۱]- نو، ط ندارد

(۱)- در بسته. (ر ب)

(۲)- خاموش شده (ر ب).

(۳)- گرو کردن (ر ب).

(۴)- عجب و تکبر نمودن (برهان).

(۵)- آسان فرا گرفتن. پوشیدن کار. ظاهر کردن خلاف باطن (ر ب).

(۶)- آشتی کردن با هم (ر ب).

(۷)- افروختن.

(۸)- جایی نزدیک مشعر که مردم جاهلی بر آن آتش می‌افروختند. (اقرب الموارد) جای آتش افروختن

(۹)- برانگیختن.

(۱۰)- همانا ناسازواری، و بید، همانندی دارند و هر دو در گزیدن نکوهیده است.

(۱۱)- اگر خوبی بود در بید میوه‌دار می‌شد ولی خلاف ناز است

(۱۲)- بخیلی می‌کند به. کاغذ.

(۱۳)- چه رسد به سیم مضروب (ر ب).

(۱۴)- کندتر از غراب نوح. چه گویند نوح غراب را فرستاد تا خبر گیرد که طوفان نشسته است یا نه؟ و غراب مرداری یافت و

بخوردن آن پرداخت و از نوح پرداخت و نوح او را نفرین کرد (ر ک مجمع الامثال)

(۱۵)- بخشم آوردن (حواشی) بدین معنی باب تفعیل دیده نشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۴

همایون و تجرید «۱» سیوف مخاصمت گشته کتائب «۲» مکتبه «۳» و مقانب «۴» مقنبه «۵» و عساكر مجنّده [۱] «۶»، و بواتر «۷» مهّنده

«۸» و قواضب «۹» مفريه «۱۰» و صوائب «۱۱» مجعّبه «۱۲» و هواضب «۱۳» مقزّبه «۱۴» و سلاهب «۱۵» مجنبه «۱۶» و سابقات «۱۷»

محجّله «۱۸» و موریات «۱۹» معجّله فزون از قیاس و تعداد، استعداد داد، و سرعان الامر «۲۰» سریعا مکتوبی بطرز و آداب مشحون، و

مطرّز بطراز این مضمون به پادشاه والجاه نگارش یافت که پارسال بارسال رسل و مراسله، مرسله «۲۱» بند گلوی وفاق گشتیم،

شاهد مراد از نقاب ارتقاب «۲۲» چهره گشا نگشت، و جوابی از جانب آن جناب بهجت بخشا نشد «فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخَرِيًّا حَتَّى

أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي» «۲۳»

[۱]- یو، مخنده

(۱)- برهنه کردن.

(۲)- ج کتیه، لشکر.

(۳) - آماده کرده (ر ب).

(۴) - ج مقنب بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، گله اسبان از سی تا چهل (ر ب).

(۵) - اسبان بچهل رسیده (ر ب).

(۶) - فراهم آمده (از ر ب).

(۷) - ج باتر، سیف باتر، شمشیر بران. (از ر ب).

(۸) - تیز شده (ر ب).

(۹) - ج قاضب، سیف قاضب، تیغ بران (ر ب).

(۱۰) - برنده (ر ب).

(۱۱) - تیر بهدف رسنده (ر ب).

(۱۲) - در جعبه نهاده.

(۱۳) - ج هضب بکسر اول و فتح و تشدید دوم، اسب بسیار عرق (اقرب الموارد).

(۱۴) - به تقریب رونده، و آن بهم برداشتن هر دو دست و بهم نهادن آنست:

همی راندم فرس را من بتقریب چو انگشتان مرد ارغنون زن.

منوچهری.

(۱۵) - ج سلهب بوزن جعفر، اسب دراز و سطر. (از منجد و ر ب).

(۱۶) - یدک شده (از ر ب).

(۱۷) - اسب پیش افتاده.

(۱۸) - هر چهار دست و پای سفید (ر ب).

(۱۹) - اسبها که چون سم بر زمین زنند آتش برآید.

(۲۰) - آغاز کار.

(۲۱) - گردن بند دراز که بر سینه افتد (ر ب).

(۲۲) - چشم داشت (ر ب).

(۲۳) - پس، گرفتید آنان را به ریشخند تا آنکه فراموش کردند بر شما یاد مرا. (از آیه ۱۱۲ سوره مؤمنون)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۵

کتبت إليه استهدی وصالا فعللنی بوعد فی الجواب «۱» الا لیت الجواب یکون خیرا فیطفئ ما أحاط من الجوی بی «۲» چون منبع منبع والا را به گل ولای نفاق آمیخته، و جنود و هم و تشکیک از کشور خاطر برانگیختند [۱]، قطع و فصل کار را با آن پیر خمیده پشت که صاحب کمر گشتن سروران به میانجیگری و استظهار [۲] اوست، و پیر [۳] صاحب دم که هلال آسا کلید فتح شهرها در قبضه اختیار او، با وصف کج نهادی در روی خصم جز برآستی دم نزنند، و با کمال خونخواری بهنگام ملاقات عدو جز به نوازش معالم نکنند، یعنی تیغ تیز و سیف خونریز حواله است «۳». مهمان پذیر بوده و رود موکب قیامت آشوب را منتظر باشند که شمشیر دو رویه کار یکرویه می کند.

السیف اصدق أبناء من الکتب فی حدّه الحدّ بین الجدّ واللّعب «۴» بیض الصّفائح لا سود الصّحائف فی متونهنّ جلاء الشّک و الرّیب «۵» و العلّم فی شهب الارمّاح لامعّه یبین الخمیسمین لا فی السّبعه الشّهب «۶»

[۱]- عت، برانگیخته. نو، ط، برانگیخته‌اند.

[۲]- جز یو، استظهار

[۳]- ط، اوست

(۱)- نوشتم بدو، هدیه خواستم وصال را. پس مشغول ساخت مرا بوعده در پاسخ دادن.

(۲)- ای کاش پاسخ نیکو باشد، پس خاموش سازد آنچه را که فرو گرفته است مرا از سوزش اندوه (از ابو الفضل میکالی زهر الآداب ج ۲ ص ۷۳)

(۳)- مرشد.

(۴)- شمشیر راستگوتر است، از جهت خبرها از نامه‌ها. در تیزی آنست حد میان جد و هزل.

(۵)- شمشیرهای پهن است نه نامه‌های سیاه در میان آنهاست روشن شدن شک و گمان.

(۶)- و دانش در نیزه‌های شهاب مانند، درخشانت میان دو لشکر، نه در شهاب‌های هفت گانه. اشعار از حبیب ابن اوس طائی مکنی بابی تمام در مدح معتصم و ذکر فتح عموریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۶

و زبان حال بر حال محمد شاه می‌سرود که:

هَيْجَتُ قَمَقَمًا مِّنَ الْقَوْمِ بَطْلُ لَيْثٍ لِّیُوْثٍ وَ اِذَا هَمَّ فَعَلَ «۱» لَا یَرْهَبُ الْجَنَّ وَ لَا اِنْسَ اَجَلْ! وَ کَثْرَةُ الْمَنْطِقِ فِی الْحَرْبِ فَشَلَّ «۲» وَ دَر سَنَهْ اَحَدِیْ وَ خَمْسِیْنَ وَ مَائَةٌ بَعْدَ الْاَلْفِ «۳» دَر غَزَهْ مَاه صَفَر بَعَزَمَ سَفَر شَرْقِ غَرْبِ «۱» «۴» شَمَالِ «۵» یَمِیْنِ «۲» «۶» بَرْقِ شَمَالِ «۷» رَا کِه بَر نَسِیْمِ جَنُوبِ طَعْنِ «هُوَ عِنْدِی بِالْشَّمَالِ» «۸» مِی‌زَد، تَقْرِیْطِ «۹» وَ الْجَامِ «۱۰»، وَ اَز رَاه «قَلَاتِ» «قَنْدَهَارِ» بَجَانِبِ هِنْدُوْسْتَانِ «۳» کِه صَفْتِ «وَ اِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِیْمًا وَ مُلْکًا کَبِیْرًا» «۱۱» دَاشْتِ اَعْلَآءِ رَاِیْتِ دَوْلَتِ ظَفَرِ آیْتِ نَصْرَتِ فَرْجَامِ کَرْد، وَ اَز قِیْرَوَانِ «۱۲» جِهَانِ، قِیْرَوَانِ «۱۳» مَوْقِیِ «۱۴» رَوَانِ شَد

عَلِی قَدَر اَهْلِ الْعَزْمِ تَأْتِی الْعَزَائِمُ وَ تَأْتِی عَلِی قَدَر الْکَرَامِ الْمَکَارِمِ «۱۵» وَ تَعْظُمُ فِی عَیْنِ الصَّغِیْرِ صَغَارُهَا وَ تَصْغُرُ فِی عَیْنِ الْعَظِیْمِ الْعِظَائِمُ «۱۶»

[۱]- یو، ط، و غرب

[۲]- ط، و یمین

[۳]- یو، دوستان، ط، هندستان

(۱)- برانگیختی از قوم شجاعی را (که) شیر شیرانست و اگر اراده کند، انجام دهد

(۲)- نمی‌ترسد از جنیان و مردمان. آری پرگویی در کارزار شکست است.

(۳)- ۱۱۵۱.

(۴)- اسب تیزرو. (ر ب)

(۵)- باد برین. (ر ب)

(۶)- دست راست.

(۷)- سرشت (ر ب)

(۸)- او نزد من پست است (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - عنان بر سر اسب افکندن. (ر ب)

(۱۰) - لگام زدن.

(۱۱) - چون بنگری آنجا را به بینی نعمت‌ها و ملک بزرگ (از آیه ۲۰ سوره دهر)

(۱۲) - اطراف مجموعه عالم. (برهان).

(۱۳) - لشکر. (ر ب)

(۱۴) - دلاور نیک محفوظ (ر ب)

(۱۵) - بزرگی عزیمت وابسته به قدر خداوند عزیمت و مکرمت‌ها بمقدار کرامت خداوند آنست.

(۱۶) - عزیمت و مکرمت‌های خرد در دیده مرد حقیر بزرگ می‌نماید و بزرگ آن در دیده مرد بزرگ خوار نموده می‌شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۷

و يطلب عند الناس ما عند نفسه و ذلك ما لا تدعيه الضراغم «۱» تسخير غزنین، عرنین «۲» فتوحات گشته اهالی آنجا بطوق تطوق «۳» تطوق «۴» و بطوع تطوع «۵» تعقی «۶» جستند و قلعه و شهر به حیطه ضبط درآمد، لیکن اهالی «کابل» «کابل مائه لا تجد فیها راحله» «۷» حله «۸» سلامت را از خود نزع و بکساء «۹» درع «۱۰» و بصل «۱۱» «اکسی من البصل» «۱۲» مکتسی «۱۳» گشته بمفاد «و ظنوا أنهم ما نعتهم حصونهم» «۱۴» برکانت «۱۵» جدار و رزانت حصار و حصانت «۱۶» دیوار استظهار جسته به حصانت «۱۷» شهر پرداختند، و طریق مناكرت «۱۸» پیش گرفته مسلک «۱۹» مطاوعت «۲۰» مسدود و سلک «۲۱» مخالفت مشدود «۲۲» ساختند. بحکم همایون فوجی از اکداد «۲۳» و اکراد [۱] خراسانی که باصلت «۲۴» صیقل «۲۵» صخره صلب

[۱] - یو، ط، و اکراد

(۱) - آنچه را نزد خود دارد از مردمان می‌خواهد و این چیز است که مرد دلاور بجد کوش ادعای آن را نمی‌کند. (ابیات از متنی)

(۲) - اول و آخرین هر چیزی (ر ب).

(۳) - چنین است در همه نسخ و ظاهرا تتوق، آرزومندی.

(۴) - گردن‌بند پوشیدن (ر ب).

(۵) - فرمانبرداری

(۶) - بمعنی اعتناق؟

(۷) - الناس کابل مائه لا تجد فیها راحله، یعنی آنان بسیارند، لیکن در کمتر کس از آنان خیری است.

(۸) - ازار وردا، بردهای یمانی باشد یا غیر آن (ر ب).

(۹) - پوشش.

(۱۰) - زره.

(۱۱) - خود آهنین. (ر ب)

(۱۲) - اکسی من بصله پرپوشش‌تر از پیاز. برای کسی مثل زنند که پوشش بسیار داشته باشد. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - لباس پوشیده.

(۱۴) - و پنداشتند که بازدارنده آنان قلعه‌های آنهاست. (از آیه ۲ سوره حشر).

(۱۵) - استواری. (ر ب)

(۱۶) - استوار شدن.

(۱۷) - در کنار گرفتن. (ر ب) نگاهداشتن.

(۱۸) - کارزار کردن. (ر ب)

(۱۹) - راه. طریق.

(۲۰) - فرمانبرداری کردن. (ر ب)

(۲۱) - رشته‌ها. (ر ب)

(۲۲) - محکم.

(۲۳) - رأیت القوم اکدادا، دیدم قوم را فرقه فرقه و قوم اکدادا، قوم شتابان (ر ب).

(۲۴) - شمشیر بران (ر ب).

(۲۵) - زدوده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۸

ثقیل را دو نیم می کردند، و «زال زابلی» «۱» و «مهراب» [۱] «۲» کابلی را زال زبون و بنده کمین «۳» می شمردند، در مکر «۴» کمین و مکان کمین مکین «۵» گشتند.

صبحگاهان که ترک جوشن پوش سپهر برای دفع سپاه ظلام از سر جنگ سرخنگ «۶» مهر بعربه افق برانگیخت، جمعی بحوالی قلعه درآمده برسم اخداع «۷» معرکه آرای مثار «۸» نزاع و قراع «۹» شدند. قلعگیان نیز «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ» «۱۰» پذیره رزم گشته بدیزه [۲] «۱۱» جلادت راکب و به اجترأ «۱۲» و اجترأ «۱۳» راغب گشتند. دلیران کرده کار کردگار را یاد کرده از کمینگاه تکاور انگيخته، چون گرد گردان «گردان» گرد آن ناحیه آهنگ چرخ گردان کرد، آن گروه مبهوت و مبهوت «۱۴» «إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فراراً» «۱۵» از مقام قرار انفضاض [۳] «۱۶» و شیر شکاران

[۱] - ط، محراب.

[۲] - یو، پذیره.

[۳] - یو، انفضاض.

(۱) - پدر رستم.

(۲) - بمعنی مهراست که نام پادشاه و والی کابل باشد (برهان).

(۳) - کمترین.

(۴) - کمینگاه

(۵) - جایگیر. (ر ب)

(۶) - چنین است در نسخ و ظاهراً سبزخنگ، اشهب.

(۷) - فریفتن

(۸) - جای برخاستن گرد.

(۹) - واکوفتن یکدیگر را.

(۱۰) - می‌پندارند که ایشان چیزی هستند. (از آیه ۱۹ سوره مجادله).

- (۱۱)- دیزه. چاروایی که رنگ آن به سیاهی و سبزی مایل بود. اسب که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده باشد. (برهان).
- (۱۲)- دلیر گردیدن. (ر ب).
- (۱۳)- با شمشیر برهنه بمیدان آمدن (حاشیه نو) در منتهی الارب.
- اقرب الموارد. تاج العروس. منتخب اللغات. کنز اللغات دیده نشد، و اجتراد بمعنی پنبه زدنت.
- (۱۴)- بددل و بی‌خرد (ر ب).
- (۱۵)- نمی‌خواهند مگر گریختن را (از آیه ۱۳ سوره احزاب).
- (۱۶)- پراکنده گردیدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۱۹

عجم که اغربه عرب «۱» را به ترکنازی صید مصاید «۲» جلادت می‌ساختند، با وجه باسر «۳» بسان عقاب کاسر «۴» جائع «۵» و نائع «۶» از موضع انزراب «۷»، نوع «۸» و انفضاض «۹» یافته کاسر «۱۰» جمعیت ایشان شدند، و جمعی را گرفتار کلایب «۱۱» شهامت ساخته از لحوم «۱۲» افواج کابلی بابل «۱۳» گرفتند. بقیه چون صید متشرم «۱۴» و متشرد «۱۵» و متسند [۱] «۱۶» برگشتند، و مانند طیر مفرفر «۱۷» بی‌مفر «۱۸» فرار آغاز کرده با حزن و بکا «۱۹»، بل قرین ویل و شجا «۲۰» بکابل برگشتند.

روز دیگر امر خدیو بهرام قهر، به احاطه خطه شهر اصدار یافته دلیران یل قلعگیان را مظهر «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» «۲۱» ساختند. جلادت کیشان از سحاب «۲۲» قوس کمان به تیرباران ژاله پیکان، شهر کابل را آب باران کردند. پس توپهای «۲۳» قوارع‌انگیز قارعه «۲۴» آشوب را بر فراز کوه «عقابین» «۲۵» که با نسرين «۲۶»

[۱]- یو، مسند.

- (۱)- اغربه العرب، بزرگان عرب (از ر ب).
- (۲)- دامها.
- (۳)- ترش (ر ب).
- (۴)- شکننده. شکاری.
- (۵)- گرسنه.
- (۶)- تشنه (ر ب).
- (۷)- در کمین نشستن
- (۸)- نزدیک رسیدن مرغ جهت فرود آمدن (ر ب).
- (۹)- فرود آمدن مرغ (ر ب)
- (۱۰)- شکننده.
- (۱۱)- چنگال باز. (ر ب)
- (۱۲)- ج لحم، گوشت.
- (۱۳)- طعمه‌ای که قوشچیان در وقت تعلیم بجوارح دهند. در هندی باولی. (کنوز)
- (۱۴)- مجروح (از ر ب)
- (۱۵)- گریزان

(۱۶) - معنی مناسب دیده نشد.

(۱۷) - چالاک. (از ر ب)

(۱۸) - اسب که صالح بود بر وی گریزند (ر ب).

(۱۹) - گریه.

(۲۰) - حزن و اندوه (منجد)

(۲۱) - گرداگرد او را گرفت گناهان او (از آیه ۷۵ سوره بقره).

(۲۲) - مشبه به کمان.

(۲۳) - ج قارعه سختی روزگار (ر ب) بلا و نکهت (منجد).

(۲۴) - قیامت. (ر ب)

(۲۵) - کوهی است بحوالی کابل (کنوز).

(۲۶) - نسر طایر و نسر واقع (ر ک فرهنگ لغات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۰

دم از مواسات می‌زد، و هو عقاب فی عقاب «۱»، و نجم فی سحاب، و هامة لها الغمامة عمامة «۲» و انملة اذا خضبتها الشفق کان الهلال لها قلامه «۳» کانه و کر العنقاء و منزل العواء و برج فی السماء «۴» کشیده بزور صهبای آتشین خمیره خمیره «۵» که خم مینایی سپهر از قطرات شراره‌اش لبریز بودی، بیوت قلعه را مانند خراباتیان میخانه مست و خراب از پا افکندند و به نقل گزکی «۶» که مهره [۱] «۷» بندوق اندازان «۸» و توپچیان از مهره گلوله در کار پایداری حصار می‌کردند، قلعه را از وجد بچرخ در آورده و بناهای آن را مستانه بر روی هم غلطان ساختند، و محاصره بمحاصره «۹» و مخاصره «۱۰» انجامید. قلعه‌گیان چون خود را در ورطه معاطب «۱۱»، مصب «۱۲» بلای «و یَقْدُفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» «۱۳» دیدند، از هستی خویش خائب [۲]، و

[۱] - ط، مهره ماهر.

[۲] - یو، جانب، نو، خایل.

(۱) - سنگ بزرگ برون جسته از کوه (ر ب).

(۲) - و سری است که ابر آن را عمامه است.

(۳) - و انگشتی است که اگر خضاب کند آن را شفق، هلال آن را تراشه ناخن است.

(۴) - گویا آن آشیانه سیمرغ و خانه عواء. (یکی از منازل ماه. ر ک فرهنگ لغات) و برجی در آسمانست.

(۵) - خمپاره.

(۶) - گزک، هر چیز که بدان تغییر ذائقه کنند (برهان) از قبیل میوه و آجیل و مانند آن (حاشیه برهان نقل از فرهنگ نظام)

(۷) - ج ماهر.

(۸) - گلوله‌اندازان (ر ک فرهنگ لغات).

(۹) - تجاوز کردن (از ر ب).

(۱۰) - پهلوی به پهلوی رفتن.

(از ر ب) و مقصود دست بکمر یکدیگر افکندن است.

(۱۱) - ج معطب بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای هلاک.

(۱۲) - جای ریختن.

(۱۳) - و انداخته می‌شوند از هر سو حالی که رانده می‌شوند و برای آنهاست عذاب دائم (از آیه ۸ و آیه ۹ سوره صافات).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۱

عاقبت جانب عافیت را طالب گشته خاتم اختیار دار الملک «کابل» را به کابلج [۱] «۱» بندگان این دولت سپردند، و بأقالید «۲» سیوف و مقالید «۳» قصبات «۴» رماح «۵»، قصبات «۶» و صقبات «۷» آن ضلع افتتاح یافت، و از آنجا پرگنه «۸» «بهار» من اعمال «۹» «جلال‌آباد» از نزول موکب جلال رشک بهار و بهره‌بخش ساعات لیل و نهار گشته بموجب فرمان همایون شاهزاده «رضا قلی میرزا» نیز از بلخ وارد آن منزل بهجت‌نمون و تیمن بیمن تقبیل «۱۰» یمین «۱۱» میمون و تشرف بشرف تلثیم «۱۲» بساط سعادت مقرون جسته در غره شعبان در ساعتی دور از شمار «۱۳» و وبال و زمانی مبرا از مشاین «۱۴» عین الکمال «۱۵»، به نیابت ایران بهره‌مند و با شاهزاده «نصر الله میرزا» بعطای جیقه گوهرنگار سرافراز و سر بلند گشته خاقان والا گهر آن دو سرور را چنانکه معهود ولیعهدانست بدست ایمن «۱۶» افسر بجانب ایسر «۱۷» زده رضا قلی میرزا را روانه ایران و نصر الله میرزا را ملترم رکاب ظفر گستر و عزم صوبه «۱۸» پرشاور «۱۹» نمودند.

[۱] - ط، در کابلج

(۱) - انگشت کوچک دست و پا. (برهان)

(۲) - ج اقلید، کلید. (ر ب)

(۳) - ج مقلاد بکسر اول، کلید. (ر ب)

(۴) - ج قصبه، نی.

(۵) - ج رمح، نیزه.

(۶) - ج قصبه، شهر. (ر ب)

(۷) - ج صقب، نزدیک.

(۸) - بلغت هند بلوک و ناحیه (آندراج) زمینی که از آن خراج ستانند (آندراج. فرهنگ نظام).

(۹) - از توابع.

(۱۰) - بوسیدن.

(۱۱) - دست راست.

(۱۲) - بوسه دادن.

(۱۳) - عیب و عار. (ر ب)

(۱۴) - ج مشان، عیب (ر ب).

(۱۵) - چشم زخم. (غیاث)

(۱۶) - مبارک (ر ب).

(۱۷) - چپ، جیقه بر جانب راست زدن علامت شاهی و بر جانب چپ زدن علامت شاهزادگی است.

(کنوز بنقل از جهانگشا).

(۱۸) - مملکت و کشور و دیار که مشتمل بر اضلاع و پرگنه‌جات مختلف باشد (لغد از آندراج).

(۱۹) - پیشاور.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۲

ناصر خان صوبه‌دار «۱» کابل در حدود «پرشاور» از شعب «۲» و شعب «۳» شعب «۴»، شعب [۱] «۵» شعب «۶» و بعث شعب «۷» کرده در «جمرود» از کمال وحشت و دهشت آماده مجاحشت «۸» شد، و چون کوهستان «خیبر» که با چرخ چنبری لاف همسری می‌زد مسکن افغان خیبری «۹» هیئت می‌بود، خدیو بی‌همال بارشاد ضمیر خیبر کار ایلغار میشی «۱۰» را معدّ «۱۱» و خیبر «۱۲» ساخته از آن راه منحرف، و بجانب کوه مشهور به «سه چوبه» «۱۳» که از کوه‌های «۱۴» چرخ برین کوه پشت «۱۵» بود، منصرف گشته از روی اجتناب [۲] «۱۶» و اجتناب «۱۷» اجتناب [۳] «۱۸» اختیار، و یک شبانه روز ایلغار و معنقات «۱۹» عنقا مقام را موطای «۲۰» معانیق «۲۱» تیزرفتار نموده به صعوبت بر صعود «۲۲» آن کوه

[۱] - ط، اضافه دارد: و شعب

[۲] - یو، احتباز، نو اجتناب. ط، اختیار.

[۳] - عت، اجتناب

(۱) - دارنده صوبه. حاکم و فرمانروای صوبه، رجوع به ح ۱۸ ص ۴۲۱ شود.

(۲) - راه در کوه. (ر ب)

(۳) - ج شعبه، شکاف کوه (ر ب)

(۴) - کوه (ر ب)

(۵) - فراهم آوردن.

(۶) - پراکنده.

(۷) - قبیله بزرگ (ر ب) لشکر.

(۸) - مدافعه (ر ب)

(۹) - مار سیاه (ر ب).

(۱۰) - ایلغار بکسر اول و یاء غیر ملفوظ ... بسرعت بر فوج دشمن دویدن (غیاث) میشی و مشی در ترکی علامت حاصل مصدر است (کنوز).

(۱۱) - آماده (ر ب).

(۱۲) - مهیا گردانده (برهان).

(۱۳) - این نام در تمام نسخ بجز ط، سه چوبه است. در جهانگشا چاپ هند نیز سه چوبه ضبط شده و در نسخه ط، سیه چوبه است. لیکن در کتاب تاریخچه نادر تألیف مینورسکی ترجمه مرحوم یاسمی که ضمن مجموعه آقای دکتر شفق چاپ شده سرچوبه آمده است.

(۱۴) - کوهه، بلندی (برهان).

(۱۵) - کوزپشت (برهان).

(۱۶) - نیکو حال گردیدن. (ر ب)

(۱۷) - آگاهی. (ر ب)

(۱۸) - گذشتن. (ر ب)

(۱۹) - کوههای دراز. (ر ب)

(۲۰) - موطا، جای قدم (ر ب).

(۲۱) - ج معناق بکسر اول و سکون دوم، اسب نیکوروش (ر ب).

(۲۲) - جای بلند. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۳

صعود، و بآن بحر خونخوار محیطآسا، احاطه «جمرود» کرد. «ناصر خان» امارات «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» «۱» در ناحیه حال منصوص دید، برادین [۱] «۲» صرصر شتاب را زین کرده بار گریز بست، و بر پشت تکاور بر نشست. دلاوران چیره‌دست با آن فوج خیره‌سر درآویخته «ناصر خان» را با چهل تن از رؤسای جهل سگال و فوجی از جنود «پرشاور» در نواصر «۳» و تلال «۴» گرفتار شکال «۵» اعتقال «۶» ساختند، بقیه از بیم جان نیم‌جان «ذَلَّ لَوَاجِدُ نَاصِرًا» «۷» گویان، خود را به لطاط «۸» قنان «۹» و انیاق «۱۰» جبال کشیده ساحت با فسحه «۱۱» «پرشاور» مقر فسطاط «۱۲» نبالت [۲] «۱۳» و خطّه قسطاط «۱۴» جلالت گردید. بعد از چند روز نایبوسان «۱۵» و نانیوشان «۱۶» خبر بغی «۱۷» لکزیّه «۱۸» داغستان بؤسا و تؤسا لهم «۱۹» و نعی «۲۰» ابراهیم خان طیب الله عفاه و عفا عنه «۲۱» حالی «۲۲»

[۱] - یو، برادین

[۲] - ط، و نبالت

(۱) - پس نیست برای او نیرو و نه یاری کننده‌ای (آیه ۱۰ سوره الطارق)

(۲) - ج بردون بکسر با و سکون راء و فتح ذال، ستور و اسب تاتاری (ر ب)

(۳) - ج ناصر، پشته بزرگ (ر ب).

(۴) - ج تل، پشته. (ر ب)

(۵) - پای‌بند ستور. (ر ب)

(۶) - بند کردن، بازداشتن (ر ب)

(۷) - اگر یآوری بیابم این خواری است (ر ک مجمع الامثال).

(۸) - کرانه سر کوه برآمده (ر ب)

(۹) - ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، سر کوه. (ر ب)

(۱۰) - ج نیق بکسر اول، بلندترین جای از کوه. (ر ب)

(۱۱) - فراخی. (ر ب)

(۱۲) - خیمه و خرگاه بزرگ (ر ب)

(۱۳) - نباله، بزرگواری.

(۱۴) - معنی مناسب یافت نشد.

(۱۵) - ناگاه. (برهان)

(۱۶) - بی‌خبر (برهان).

(۱۷) - طغیان.

(۱۸) - لزگیه، لزگی، نام طایفه‌ایست از سکنه قفقاز از مردم داغستان (از لغت‌نامه).

(۱۹) - سختی و بدی باد برای آنان.

(۲۰) - خبر مرگ.

(۲۱) - پاکیزه کند خدا خاک او را و درگذرد از وی.

(۲۲) - فهمیدن. دریافتن (ر ک ر ب و لغد)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۴

خدایو والاگهر، و در مسامع همگنان حاکی از مضمون «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ» «۱» گشته انشوطه [۱] «۲» رشته نشاط شد، و اسداف «۳» حجب «۴» ملال در کلاکل [۲] «۵»، و إسجاف [۳] «۶» کلل «۷» کلال «۸» در صدور کلّ کلاکل «۹» نموده مشرب مسرت بلای «۱۰» بلای این داهیه آمیخت، و خورشید شادمانی بغیم «۱۱» خفا جمال پوشید [۴] «وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُهُ الدَّهْرُ» «۱۲». تفصیل این اجمال آنکه در ایامی که خاقان مغفور به دارائی «۱۳» آذربایجان اشتغال داشت، لکزیه «جار» «۱۴» که ولایت «شیروان» را مصداق «وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» «۱۵» بودند، اشرار «داغستان» را به نهب «۱۶» و یغما و سفک دماء «۱۷» و سبی اماء «۱۸» اضراء «۱۹» و باصرار تمام به اضرار نفوس اغوا و إغراء «۲۰» می کردند «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ

[۱] - ط، نشوطه.

[۲] - نو، کاکل

[۳] - یو، این کلمه و دو کلمه بعد را ندارد.

[۴] - ط، اضافه دارد در بیان فوت ابراهیم خان

(۱) - و هرآینه بتحقیق آمد آنان را از خبرها آنچه در آن بازداشتن بود (آیه ۴ سوره قمر).

(۲) - گره آسان گشای. (ر ب)

(۳) - پرده برداشتن (ر ب).

(۴) - ج حجاب، پرده

(۵) - ج کلکل بفتح هر دو کاف و سکون لام. سینه.

(۶) - فروهشتن پرده را. (ر ب)

(۷) - حال. (ر ب) حالت،

(۸) - مانده شدن (ر ب).

(۹) - گروههای مردم. (ر ب)

(۱۰) - از به + لای، گل.

(۱۱) - غیم، ابر

(۱۲) - فلما اضاء الصبح فرق بیننا و ای نعیم ...

(امثال و حکم دهخدا).

(۱۳) - داشتن، دارا بودن، حکومت.

(۱۴) - جاروتله نام شهری در لکزستان در ۱۳۲ کیلومتری تفلیس ... (لغد از مرآت البلدان).

(۱۵) - و همسایه بیگانه و رفیق سفر (از آیه ۴۰ سوره نساء).

(۱۶) - غارت کردن. (ر ب)

(۱۷) - ریختن خون.

(۱۸) - اسیر کردن کنیزان.

(۱۹) - یو، عت اصرا. ط، اصرار، و اضرا، بر آغلانیدن بود (ر ب) و تصحیح قیاسی است،

(۲۰) - آزمند گردانیدن (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۵

لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ» (۱). خان مذکور با لشکر بسیار عزم تسبیار [۱] «۲» کرد که به آب آتشبار نایژه «۳» رماح «۴»، و غمام «۵» سیوف باتره «۶» إطفاء «۷» نائره فتن نائره «۸» نماید، در معوکه «۹» قتال و معرکه جدال در دست لگزیه از پا در آمده راه بقا را بحکم سرنوشت، با سرنوشت «۱۰». خدیو بی‌همال هر چند که عارض خورشید مراد را چون دل ناخورسند اعدا مغموم یافته بادی الرأی «۱۱» در باب عود «۱۲» و ذهاب «۱۳» بادیه‌پیمای طریق تردّد گشتند، لیکن چون تسخیر دار الخلافه «۱۴» قضایای «۱۵» عزم و قصارای «۱۶» همت بود، این قضایا باعث نقض آرای جهان‌آرای ملوکانه نگشته عزیمت نهضت رایت «۱۷»، و انتقال لشکر بر ایاب «۱۸» و اعتتاب «۱۹» غالب، و قاید «۲۰» توفیق زمام توجه را در هر حالت بجانب مقصد جالب آمد، و بمضمون

[۱] - یو، یسار

(۱) - و هنگامی که آرایش داد برای آنان شیطان کردارشان را و گفت نیست چیره‌شونده‌ای بر شما امروز از مردم، و من زنهاردنده‌ام شما را (از آیه ۵۰ سوره انفال).

(۲) - مبالغت در سیر (اقرب الموارد).

(۳) - نی میان خالی (برهان).

(۴) - ج رمح، نیزه.

(۵) - ابر.

(۶) - برنده.

(۷) - خاموش کردن.

(۸) - انگيخته.

(۹) - جای، مکان.

(۱۰) - نوشتن، درنوردیدن. با سرنوشت، سر او از دست رفت.

(۱۱) - اول نظر (غیاث. اقرب الموارد).

(۱۲) - باز گشتن.

(۱۳) - رفتن.

(۱۴) - دهلی.

(۱۵) - قصایا ج قصیه، دور. (ر ب)

(۱۶) - قصاری. غایت (ر ب).

(۱۷) - چنین است در تمام نسخ. فقط در کنوز، راتب (ثابت) و بملاحظه رعایت سجع راتب بهتر بنظر می‌رسد، لیکن در نسخ مأخذ کار رایت آمده.

(۱۸) - بازگشت.

(۱۹) - برگردیدن از کاری بسوی غیر آن (ر ب).

(۲۰) - کشنده. امیر لشکر. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۶

«لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ» (۱)، و اشارت «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» (۲) تدبیر تتبیر «۳» و تدمیر «۴» آن گروه موقوف به انجام کار «هند» گردید «من قصد البحر استقل السواقیا» (۵). بحکم «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (۶) بدون و نیت «۷» در عزم و نیت، اشقر «۸» همت را به لگام «اشدد حياز يمك لذلك الامر» (۹) ملجم «۱۰» نموده عجاله الوقت «۱۱» چند تن از انجاماد «۱۲» جند نجید «۱۳» نجدت «۱۴» را به سپهداری به سمت [۱] «آذربایجان» و «گرجستان» مأمور ساختند که در آن حوالی با اشعه عوالی «۱۵» بامحاء [۲] «۱۶» ظلام غوایل «۱۷» و غوالی [۳] «۱۸» پردازند، و با شمشیر چون شم [۴] «۱۹» شیر افواج «۲۰» اعدا را

[۱] - ط، ندارد

[۲] - یو، امحاء

[۳] - یو، غوالی

[۴] - ط، نم.

(۱) - برای هر خبری وقتی است (از آیه ۶۶ سوره انعام).

(۲) - همانا علم آن نزد پروردگار منست، آشکارا نکند آن را در وقت آن، مگر او (از آیه ۱۸۶ سوره انعام).

(۳) - شکستن (ر ب).

(۴) - هلاک کردن (ر ب).

(۵) - کسی که آهنگ دریا کرد جویچه‌ها را خرد دانست. (این مثل بنقل امثال و حکم) در تاریخ بیهق آمده است.

(۶) - و شکیا باش و نیست شکییایی تو مگر به خدا و غمگین مباش بر آنان و مباش در تنگدلی از آنچه بداندیشی می‌کنند (آیه ۱۲۸ سوره نحل).

(۷) - ونیه، سستی.

(۸) - اسب سرخفش (ر ب).

(۹) - حیازیم ج حیزوم، میان و جای بستن تنگ. و اشدد حياز يملك ... یعنی این کار را بجد بگیر و خود را برای آن آماده ساز و علی علیه السلام در شب ۱۹ رمضان به شعر احيه بن الجلاح تمثل فرمود:
اشدد حياز يملك للموت فان الموت لاقیکا ...

و ر ک (مجمع الامثال).

(۱۰) - لگام زده.

(۱۱) - بنقد، فی الحال.

(۱۲) - ج نجد، دلیر. (ر ب)

(۱۳) - دلیر در گذرنده در امور (ر ب).

(۱۴) - کارزار. (ر ب)

(۱۵) - ج عالی، سنان نیزه.

(۱۶) - نابود کردن.

(۱۷) - ج غائله.

(۱۸) - ج غالی (؟)

(۱۹) - ناخن دست و پا (برهان).

(۲۰) - ج افواج (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۷

فرایس «۱» فرانس «۲» نعمت «۳» سازند، تا خورشید موکب فیروز از افق «هندوستان» [۱] طالع و کوکب کوکبه گیتی‌فروز مجدداً [۲] در [۳] جانب شرق لامع شود. أرسل علیهم لهذه العارضه عرضا عریضا «۴» کعارض ثجاج «۵» و بحر عجاج «۶» و یمّ مّواج و بالصّواهل «۷» و المناصل «۸» ذی امواج و فی ضحوه التّهار لیل داج «۹» و فی غیهب «۱۰» اللّیل نجم و سراج. پس با افواج «کلاهور» «۱۱» زور بعزم تسخیر دار الملک «لاهور» از رودخانه‌های «پنجاب» که هریک بحر زخار عمیق و یمّ «۱۲» خونخوار معیق «۱۳» بود، و آب از قرطاط «۱۴» براذین «۱۵» بل از قرط «۱۶» آذان «۱۷» تجاوز کردی ببادبانی قوایم «۱۸» باد پایان کسفن هزّت من الصّوافن «۱۹» گذشتند.

عرصه «لاهور» از شعشعه ماهیچه «۲۰» لوای منصور که نوربخش ساهره «۲۱» و ساهور «۲۲» و فروغ‌افزای قرون و دهور بود رشک منزل هور گشت. زکریّا خان صوبه‌دار «۲۳»

[۱] - ط، هندستان

[۲] - ط، مجدد

[۳] - ط، از

(۱) - ج فریسه، شکار.

(۲) - ج فرناس بکسر اول، شیر سطر گردن (ر ب).

(۳) - کینه (ر ب).

(۴) - لشکری پهناور.

(۵) - مانند ابر ریزنده.

(۶) - و دریای خروشان

(۷) - ج صاهل، اسبان شیهه‌زننده؟

- (۸) - ج منصل بضم میم و صاد، تیغ (ر ب).
- (۹) - و در چاشتگاه روز، شب تاریک.
- (۱۰) - تاریکی (ر ب).
- (۱۱) - پهلوانی مازندرانی که نام او در شاهنامه آمده (از برهان و حاشیه آن مصحح آقای دکتر معین).
- (۱۲) - دریا.
- (۱۳) - دور تک (ر ب).
- (۱۴) - عرق گیر زین یا جل شتر که پالان بر زیر آن نهند (ر ب).
- (۱۵) - ج برزون، ستور و اسب تاتاری (ر ب).
- (۱۶) - گوشواره گوش (ر ب).
- (۱۷) - ج اذن، گوش.
- (۱۸) - دست و پا.
- (۱۹) - مانند کشتی‌ها که بجنبند از باد خاک روبنده
- (۲۰) - مهچه، رک ح ۱۸ ص ۱۵
- (۲۱) - روی زمین (ر ب).
- (۲۲) - روی زمین. ماهتاب. غلاف ماه. (ر ب)
- (۲۳) - حاکم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۸

آن ملک از ایتیان «۱» انزال «۲» و اقامت «۳»، و اقامت «۴» رسم اطاعت، تقاعد نجسته بلا تفادی «۵» فدویانه به سده «۶» سپهر مثال شتافت، و مهر جهانتاب ایشفاق خسروانه بر ساحت حالش تافت، و از تقبیل «۷» آستان نبیل به نیل مرام فایز گشته باز ایالت «لاهور» به او محوّل، و با خیل و خول «۸» از عواطف شاهانه محوّل «۹» شد، و «فخر الدوله» خان ناظم سابق «کشمیر» نیز که در لاهور توقف داشت با منشور حکومت بصوب صوبه خود تشمیر «۱۰» یافت. بعد از ورود موکب مسعود به سرحدّ «هند» جواسیس خبرت دثار «۱۱» «فجاسوا خلال الدیار» «۱۲» معروض داشتند که حضرت محمد شاه فرمان سامی معلن [۱] «۱۳» از مضمون «انّ امامی ما لا اسامی» «۱۴» بأسامی صوبه داران صاحب رای اقطار و نواحی، و ولات «۱۵» ولایت آرای آفاق و ضواهی «۱۶» اصدار، و همگی را از اقصای ممالک هند [۲] با جنود بی‌احصاء «۱۷» و اِحصار «۱۸»، احضار و تهنید «۱۹» سیف عزم و تشحیذ «۲۰» تیغ رزم و توطیش «۲۱» جند پرتیش و تعتید «۲۲» جیش دریا جیش «۲۳»

[۱] - یو، معان.

[۲] - ط، اقصی ممالک هندستان.

(۱) - آوردن.

(۲) - ج نزل بضم اول و سکون دوم، طعام که پیش مهمان نهند (ر ب).

(۳) - جای ماندن دادن.

(۴) - برپاداشتن.

- (۵) - بدون پرهیز.
- (۶) - درگاه (ر ب)
- (۷) - بوسیدن.
- (۸) - کنیزان و بندگان (ر ب).
- (۹) - مال داده، ملک داده (ر ب).
- (۱۰) - سرعت نمودن در رفتن (ر ب).
- (۱۱) - خبرت دثار، کنایه از آگاه و بینا.
- (۱۲) - پس در آیند میان شهرها. (از آیه ۵ سوره بنی اسرائیل).
- (۱۳) - اعلان‌دهنده. آشکار سازنده
- (۱۴) - در مجمع الامثال: ان امامی لا-اسامی، در پیش من چیزی است که با آن معارضه نمی‌کنم، برای کار بزرگی مثل زنند که انتظار وقوع آن برند.
- (۱۵) - ج والی.
- (۱۶) - ج ضاحیه، کرانه (ر ب).
- (۱۷) - بی‌شمار.
- (۱۸) - حصر کردن، اندازه کردن.
- (۱۹) - تیز کردن شمشیر (ر ب).
- (۲۰) - تیز کردن.
- (۲۱) - آماده کردن (ر ب).
- (۲۲) - آماده کردن
- (۲۳) - جوش جوشیدن (ر ب) جوش.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۲۹

کرده، نظام الملک هم از ملک «دکن» فوجی که در صیدگاه دشمن شکاری تیزپرتر از عقبان «۱» دکن [۱] «۲»، و از دلیص [۲] «۳» در «۴» دلاص «۵» درخشان‌تر از اختران در لیل اَدکن «۶» بودند، جمع آورده در منزل موسوم به «کرنال» موئلی «۷» منبع و معقلی «۸» رفیع افراخته سیصد هزار سوار مسالح «۹» از مسالح «۱۰» مملکت با مصالح «۱۱» مکاوحت «۱۲» و لوازم مکالحت «۱۳» و مکافحت «۱۴» و آلات مکاشفت «۱۵» و مکاشحت «۱۶» و سه هزار عزّاده «۱۷» قوارع «۱۸» رعّاده «۱۹» و دو هزار فیل مست، معدّ و مستعد و آماده ساخته خدیو والجاه چون خبر نهضت آن پادشاه عالیشان را به مقابله خود شنود خوشنود گشته به تبریک بخت سعید و اظهار «ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغُ» «۲۰» پرداخت، و مقارن این حال «جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِیْنَةِ یَسْعَى» «۲۱» و قال «۲۲» «یا أیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَ کُمْ بُرْهَانٌ» «۲۳». یعنی مسعی «۲۴» ساعی «۲۵» أسرع من المسع «۲۶» که به تفتیش

[۱]- ط، ملک دکن.

[۲]- یو، دلیص

(۱)- ج عقاب. قله کوه (برهان).

- (۲) - قله کوه (برهان).
- (۳) - درخشانی (از ر ب).
- (۴) - زره.
- (۵) - تابان.
- (۶) - شب تار.
- (۷) - پناه جای.
- (۸) - پناهگاه.
- (۹) - ج مسلحه بفتح اول و سوم و چهارم و سکون دوم، سلاح ور (ر ب).
- (۱۰) - ج مسلحه، جای دیده بان. شاید مسلح.
- (۱۱) - آلات، ابزار.
- (۱۲) - جنگ کردن با هم (ر ب).
- (۱۳) - سختی با هم. (ر ب)
- (۱۴) - جنگ کردن.
- (۱۵) - آشکارا با هم جنگ کردن
- (۱۶) - دشمنی نمودن (ر ب).
- (۱۷) - توپ مقصود است.
- (۱۸) - ج قارعه، کوبنده.
- (۱۹) - بانگ کننده.
- (۲۰) - آن همانست که می خواستم (از آیه ۶۳ سوره کهف).
- (۲۱) - آمد از دورتر جای شهر مردی که شتاب می کرد (از آیه ۱۹ سوره یس).
- (۲۲) - و گفت.
- (۲۳) - ای مردمان همانا آمد شما را برهانی (از آیه ۱۷۴ سوره نساء).
- (۲۴) - سخن چین (ر ب) جاسوس.
- (۲۵) - کوشنده.
- (۲۶) - شتاب کننده تر از باد شمال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۰

و حوایت «۱» حوائب «۲» جوانب رفته بود برگشته خبر رسانید که «برهان الملک» نیز از أحشام با احتشام، احتشاد «۳» عدّتی بی عدّت «۴» و تجهیز گروهی با عدّت «۵» کرده به «پانی پت» ده گروهی «۶» «کرنال» «۷» آمده بحکم همایون از سلاف عسکر «۸» و آلف «۹» لشکر:

و هم کالاسود السّود فی حومه الوغی و عریسهم فیها القنا و القنابل «۱۰» جمعی از دلیران سرافراز إفراز «۱۱»، و با افزار جنگ و ساز رزم رزم ساز، و در کمال شوق و غرام «۱۲» و شور و عرام «۱۳» با السنه «۱۴» أسنه «۱۵» به ترانه «هاتوا بُزْهَانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ» «۱۶» نواپرداز گشته بطیش «۱۷» و بطش «۱۸» بطیش «۱۹» نطش «۲۰» سریع آغاز کردند تابی تائی «پانی پت» «۲۱» را جلوه گاه خیول «۲۲» گیتی نورد

- (۱) - فراهم آوردن. (ر ب)
- (۲) - خبرهای رسنده از دور. (ر ب).
- (۳) - گرد آوردن.
- (۴) - بی شمار. (حواشی) عد؟
- (۵) - ساز و سامان.
- (۶) - گروه بواو مجهول، سه یک فرسخ. (برهان) مسافت قریب دو میل ۳۵۲۰ گز (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).
- (۷) - جایی است در شمال دهلی ... و در آنجا آبادی بدان نام است (فرهنگ نظام).
- (۸) - سلاف عسکر، مقدمه لشکر (ر ب).
- (۹) - ج الف، هزار.
- (۱۰) - و آنان چون شیران سیاهند در سخت ترین جای کارزار و خوابگاه آنان بدانجا نیزه‌ها و اسبانست.
- (۱۱) - جدا کردن (ر ب).
- (۱۲) - شیفستگی. (ر ب)
- (۱۳) - شاد گردیدن (ر ب). شادی.
- (۱۴) - ج لسان، زبان.
- (۱۵) - ج سنان، سر نیزه.
- (۱۶) - بیاورید برهانتان را اگر بودید شما راستگویان (از آیه ۱۰۵ سوره بقره).
- (۱۷) - غضب (لغد).
- (۱۸) - حمله کردن، سخت گرفتن (ر ب).
- (۱۹) - سخت گیر. (اقرّب الموارد)
- (۲۰) - جنبش. (ر ب)
- (۲۱) - شهرست بفاصله پنجاه میلی دهلی (استینگاس، آندراج).
- (۲۲) - ج خیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۱

ساخته «برهان الملک» را ببرهان قاطع شمشیر تیز از [۱] شبهه هستی برهاند، و برهانت «۱» ضرب فرند «۲» فرید «۳» آمود [۲] «۴» گوهر حیات او را بی دریغ از او بازستانند.

چون «برهان الملک» از استیلاء هراس و غلبه خواس «۵» جواس «۶» حواس را پیش از وقت باستعلام حال و استفحاص «۷» محال «۸» مشمر الذیل «۹» و شمّری «۱۰» تک ساخته مجال مقاومت محال می‌پنداشت، تا وصول افواج قاهره بدون مکت «۱۱» و مکت «۱۲» از بیم خوف «۱۳»، و خوف «۱۴» جان، با زحوف «۱۵» مرجوف «۱۶» در جوف اللیل «۱۷» فی لیل یحول بین الکلب و هریره «۱۸» و الاسد و زئیره «۱۹» و الماء و خریره «۲۰» و الطیر و صفیره «۲۱» و الباب و صریره «۲۲» متسارع «۲۳» گشته با پیکر نال «۲۴» تمثال [۳] به «کرنال» پیوسته بود، و جمعی [۴] از متابعانش در مسالک «۲۵» رفتار گرفتار شدند.

[۲]- یو، آسود.

[۳]- ط، نال نال نال تمثال.

[۴]- ط، جمعی.

(۱)- رهن، گرو دادن.

(۲)- جوهر تیغ (برهان).

(۳)- گوهر نفیس (ر ب).

(۴)- آراسته (برهان).

(۵)- بیم و هراس (برهان).

(۶)- ج جاسه، بر وزن و بمعنی حاسه، حواس پنجگانه (از ر ب).

(۷)- از این ماده باب استفعال دیده نشد.

(۸)- جایگاه، ناحیت محل (نف).

(۹)- دامن بکمر زده. آماده.

(۱۰)- چابک (ر ب).

(۱۱)- اقامت.

(۱۲)- درنگ.

(۱۳)- قتل (ر ب).

(۱۴)- بیم.

(۱۵)- ج زحف بفتح اول، لشکر رونده بسوی دشمن.

(۱۶)- لرزان. (از ر ب).

(۱۷)- دل شب.

ثلثی از شب گذشته.

(۱۸)- در شبی که حائل می‌شود میان سگ و زوزه آن.

(۱۹)- و شیر و غرش آن.

(۲۰)- و آب و آواز آن.

(۲۱)- و مرغ و بانگ آن،

(۲۲)- و در و صدای آن.

(۲۳)- شتابان.

(۲۴)- نی (برهان). نال تمثال، بمانند نی.

(۲۵)- ج مسلک، راه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۲

پس موکب والا روز چهاردهم ذیقعه از پل «رودخانه فیض» گذشته از محاذات «کرنال [۱]» بسمت «پانی‌پت» که ما بین «کرنال» و «شاه‌جهان‌آباد» واقعست با عزم جزم منحرف گشته اگر چه مأسورین «۱» عدت مخالفان را شفاها «سَفَهَا بِغَيْرِ عِلْمٍ» «۲» بعرض

رسانیدند، اما چون «أَكْذَبَ مِنْ أَخِيذِ الْجِيْشِ» (۳) بودند خدیو نیکوسیر آن را معنی «۴» نداشته به فحوای «و لیس الخبر کالمعاینه» (۵) با چند تن از یکه‌تازان دهر که هریک آشوب جهان و جهان‌آشوب بودند تا حوالی اردوی «محمد شاه» رفته برای العین بر اطلال «۶» و طلاع [۲] «۷» اطلاع یافته و مکان نزول و مقام انزال را معین کرده بمعسکر والا باز گشتند، و روز دیگر صبحگاهان که خسرو شرقی‌نژاد مهر بعزم رفع افواج هندی ظلام، تیغ زرین نیام بر میان بسته بمیدان سپهر خرامید، خدیو بهادر که دریای جلادت را بی‌بها «۸» در بود «حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ» «۹» از فرق با فِرّ

[۱]- عت، کرنان. نو، ط، کرنات

[۲]- نو و طلال. ط، و طلاع و طلال.

- (۱)- ج مأسور، گرفتار. اسیر شده. بعض محشیان این کلمه را اسیرکنندگان، فرستادگان، معنی کرده‌اند و درست نیست. مقصود اسیرانی است که از دشمن بدست آمده بودند.
 - (۲)- از روی بی‌خردی و نادانی (از آیه ۱۴۱ سوره انعام).
 - (۳)- دروغ‌گوتر از دستگیر شده از سپاه (دشمن) چه او بخاطر آزادی خود دروغ می‌گوید. این مثل در مجمع الامثال، اکذب من اخيذ الديلم و در فوائد الادب اکذب من الاخيذ، آمده.
 - (۴)- در خور توجه. باور داشتی.
 - (۵)- خبر چون دیدار نیست. گویند نخستین کسی که این جمله را گفت رسول صلی الله علیه و آله بود. ر ک (مجمع الامثال).
 - (۶)- ج طلل، اثر سرای و جای خراب و کالبد هر چیزی (ر ب).
 - (۷)- هر چه بر آن آفتاب تابد. (ر ب) طلاع الارض روی زمین که آفتاب بر آن تابد. (مذهب الاسماء بنقل لغد).
 - (۸)- قیمت ناشدنی از بسیار گرانبهائی.
 - (۹)- برای نگاهداری از دیو سرکش (از آیه ۷ سوره صافات).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۳

وجود خود، خود را فرقد «۱» سا، و از تن و تن «۲»، نثره «۳» را نثره‌آسا «۴» ساخته [۱] بر تکاور صبا سیر، صباح الخير «۵»، مجرّه عنان، ثریان‌شان، هلال سمّ، جوز هرّ «۶» دم، جوزا تنگ، آسمان آهنگ، از «حسامیه» [۲] «۷» «حمید» «۸» تیزتر، و از «براق جم» «۹» فلک‌خیزتر [۳] و از برق «۱۰» «ابن العرقه» «۱۱» جهنده‌تر [۴] و از «طائر» «۱۲» «قتاده» «۱۳» پرنده‌تر، و چون احجار «۱۴» «همام» [۵] «۱۵» سخت‌رو، و مانند غزاله «۱۶» محطّم «۱۷» تیز دو، و بسان ثور «۱۸» عاص «۱۹» جهانگرد [۶]. و برنگ [۷] بیضای «۲۰» قعنب [۸] «۲۱» آسمان نورد که در حلبه «۲۲»

[۱]- یو، اضافه دارد: رمح اژدر مهابت در بنان و شمشیر شیراوژن در میان. الا انما الخطی ...

[۲]- یو، حامیه.

[۳]- یو، عت جمله و از براق ... ندارد.

[۴]- یو، این جمله را ندارد. عت، براق ابن العریه.

[۵]- ط، حمام.

[۶]- یو، جمله بسان ثور ... ندارد.

[۷]- بجای این جمله: بسان بیضای قعنت جهانگرد.

[۸]- یو مضاً ساقعت.

(۱)- یکی از دو ستاره روشن بر سینه خرس کوچک (التفهیم ص ۹۹).

(۲)- ضبط و معنی مناسب دیده نشد

(۳)- زره فراخ (ر ب).

(۴)- نام منزل هشتم از منازل قمر (التفهیم).

(۵)- جمله‌ایست که در تحیت بامداد گویند و گویا اینجا بمعنی مبارک بکار رفته. در بعض حواشی سفید پشانی معنی شده ولی مدرک آن یافت نشد.

(۶)- ر ک ح ۸ ص ۱۰۰

(۷)- نام اسب حمید بن حرث کلبی.

(۸)- ر ک ح ۷ همین صفحه.

(۹)- بادیسست که تخت سلیمان را می‌برد (برهان).

(۱۰)- نام اسب ابن عرقه. (ر ب)

(۱۱)- ر ک ح ۱۰

(۱۲)- نام اسب قتاده بن جریر سدوسی (لغد).

(۱۳)- ر ک ح ۱۲.

(۱۴)- نام اسب همام بن مره شیبانی (ر ب).

(۱۵)- ر ک ح ۱۴.

(۱۶)- نام اسب محطم بن ارقم.

(ر ب) تاج العروس.

(۱۷)- ر ک ح ۱۶

(۱۸)- نام اسب عاص بن سعید (ر ب).

(۱۹)- ر ک ح ۱۸.

(۲۰)- بیضاء، اسب قعنب بن عتاب (ر ب).

(۲۱)- ر ک ح ۲۰.

(۲۲)- گروه اسبان رهان. اسبان که بجهت دوانیدن جمع کنند از هر جا در یک اصطبل. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۴

رهان «۱» از «یحوم» «۲» «نعمان» «۳» گرو بردی، و «سرحان» «۴» «عمارة» «۵» را روباه لنگ شمردی، و «صحيح» «۶» «اسد» «۷» طائی را سقیم کردی و بر «لاحق» «۸» «غنی» «۹» سابق آمدی، و بر «اعوج» «۱۰» «بنی هلال» راست «۱۱» روی ارشاد نمودی و از دراج «۱۲» «عامر» «۱۳» برتر پریدی، برنشستند [۱].

الا إِنَّمَا الْخَطَىٰ فِي مَتْنِ كَفِّهِ كَرَقْشَاءَ فِي أَنْيَابِهَا السَّمِ نَاقِعٌ «۱۴» كَانَ مَثَارُ النَّقْعِ عِنْدَ اشْتِدَادِهِ وَ هِنْدِيَّةُ كَالْبَرْقِ فِي اللَّيْلِ لَامِعٌ «۱۵» چُونِ مَا بَيْنَ «كَرْنَال» وَ «پانی‌پت» مَقَرَّ جُنْدِ مَغْشَمِ «۱۶» وَ مَخِيْمِ حِشْمِ مُحْتَشَمِ گِشْت، فِي الْحَالِ «بِرْهَانِ الْمَلِكِ» وَ «صِمَصَامِ الدَّوْلَةِ» «قَالُوا مَنْ

أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (۱۷) باجول «۱۸»

[۱] - عت، اضافه دارد: شعر

(۱) - گرو بستن به تاختن (ر ب)

(۲) - نام اسب نعمان بن منذر. (ر ب)

(۳) - نعمان بن منذر آخرین پادشاه بنی لخم در حیره (۵۸۰ - ۶۰۲ م).

(۴) - نام اسب عماره بن حرب بختری (ر ب).

(۵) - رک ح ۴.

(۶) - نام اسب اسد بن رهیص طائی. (ر ب)

(۷) - رک ح ۶.

(۸) - نام اسب غنی بن اعصر (ر ب).

(۹) - رک ح ۸.

(۱۰) - نام اسبی است سابق (پیش رونده) بنی هلال را در جاهلیت. (ر ب)

(۱۱) - درست، مستقیم.

(۱۲) - مدرک دیده نشد.

(۱۳) - مدرک دیده نشد.

(۱۴) - آگاه باش که نیزه خطی در میان دست او چون مار پیسه است که در دندانهای آن زهر کشنده است.

(۱۵) - گویا برانگیختن گرد هنگام افزون شدن آن و شمشیر هندی، همچون درخش است که در شب می درخشد.

(۱۶) - خود رأی دلیر (ر ب).

(۱۷) - گفتند کیست از ما نیرومندتر (از آیه ۱۴ سوره فصلت).

(۱۸) - لشکر بزرگ (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۵

کثیر الصَّوْلَةُ «۱» باشتیاق اشتیاق «۲» و اشتیاق [۱] «۳» جلوه گر میدان طرد و جوله گشته در آن قاع صفصف «۴» صفصف، ترصیف «۵» صفوف مصاف کردند.

محمد شاه نیز به معاضدت «۶» ایشان با امراء هندس «۷» «هندوستان» از قورغان «۸» خویش تنزیق [۲] «۹» یکران «۱۰» دلاوری کرده عرضی «۱۱» پهنآور که طولش «كَعْزُضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» «۱۲» بود، و عرضش «۱۳» خارج از حیز وهم و فرض، بمعرض عرض درآورد [۳] و قول «۱۴» را به یلان مستبسل «۱۵» و پیلان مست متبسل «۱۶» استوار ساخت غافل از اینکه در جنب سیف مصری دلیران، کتاره «۱۷» هندی از خودنمایی کناره گیرد، و با ضرب دست یلان شلشل «۱۸» شل «۱۹» و شلحاء «۲۰» چون دست شل سستی پذیرد، و در مصاد [۴] «۲۱»

[۱] - ط، اشتیاق اشتیاق

[۲] - ط، به تنزیق.

[۳]- ط، عرض بعرض در آورده

[۴]- یو، در مصاد

(۱)- بسیار حمله.

(۲)- پیشی گرفتن (ر ب).

(۳)- اسب راندن (ر ب).

(۴)- قاع صفصف، زمین پست هموار. (ر ب)

(۵)- مرتب ساختن چنانکه سنگ و خشت را در بنا (از کتز).

(۶)- با هم یاری نمودن. (ر ب)

(۷)- مرد آزموده کار نیک‌نگرنده در امور. (ر ب)

(۸)- سنگر. قلعه. لفظ ترکی است (کنوز).

(۹)- برجهانیدن (ر ب).

(۱۰)- اسب اصیل خوب (برهان)

(۱۱)- عرض، لشکر (ر ب).

(۱۲)- چون پهنای آسمان و زمین (از آیه ۲۱ سوره حدید)

(۱۳)- پهنایش.

(۱۴)- در ترکی انبوه سپاه (غیاث).

(۱۵)- دل بر جنگ نهنده (ر ب).

(۱۶)- ترشرو. (ر ب)

(۱۷)- حربه‌ایست که بیشتر اهل هند بر میان زنند. (برهان)

(۱۸)- مرد سبک در حاجت (ر ب) چالاک.

(۱۹)- نیزه کوچکی که آن را گاهی دوپره و سه‌پره سازند و پنج و ده آن را بر دست گیرند و یک‌یک را بجانب دشمن اندازند (برهان).

(۲۰)- تیغ تیز (ر ب)

(۲۱)- پشته بلند و بالای کوه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۶

مصادمت «۱» و مصادولت «۲» سنقره «۳» را با سنقر «۴» و بازی «۵» قدرت بازی نیست، و در مطار «۶» مطاردت «۷» و مطاولت «۸» صعوه «۹» را پیش طغرل «۱۰» و شاهین مکنت «۱۱» بلندپروازی نه.

بحکم داور کیهان خدیو افواج نیو «۱۲» بر مراکب «۱۳» سیار مبارک یسار میمون یمین که از شانه «۱۴» با صبا همدوشی [۱] نمودی، و از یال و بال و شانه بر خنگ فلک یال بستی «۱۵» سوار، و از ساق «۱۶» و ساقه «۱۷» و سول «۱۸» و ساله «۱۹» باصطفاف «۲۰» صفوف و استواء لفوف «۲۱» و الوف «۲۲» پرداخته مسجر «۲۳» آتش قتال و مسعر «۲۴» نیران کارزار گشتند و شاهزاده «نصر الله میرزا» با مبارزان اژدرفش «۲۵» در زیر ظلّ درفش مهر درفش «۲۶» درافشان قرار، و میمنه میمنت قرین و میسر مسرت آیین نیز

[۱] - یو، همدوش.

- (۱) - همدیگر را کوفتن (ر ب).
 - (۲) - حمله بردن.
 - (۳) - کلاغ سبز، کاسه شکنک (نف).
 - (۴) - شنقار، مرغ شکاری از جنس چرخ (نف)
 - (۵) - باز.
 - (۶) - پرید نگاه.
 - (۷) - حمله آوردن بر یکدیگر (ر ب).
 - (۸) - نبرد کردن (از ر ب)
 - (۹) - سنگانه، مرغیست کوچک (ر ب).
 - (۱۰) - شاهین (لغد از فرهنگ و نف)
 - (۱۱) - مکنه، قوت (المنجد)
 - (۱۲) - با یاء مجهول، پهلوان شجاع دلیر (برهان).
 - (۱۳) - ج مرکب، اسب.
 - (۱۴) - جست و خیز (برهان).
 - (۱۵) - یال بستن، کردن کاری بطور گستاخی و غرور و خودبینی (نف).
 - (۱۶) - به ترکی، راست.
 - (۱۷) - مؤخر لشکر (ر ب).
 - (۱۸) - به ترکی چپ.
 - (۱۹) - لشکری که از پس مراقب قلب بود، مدرک دیده نشد، شاید تحریفی از ساقه است.
 - (۲۰) - صف آرایی.
 - (۲۱) - ج لف، قوم گردآمده از هر جای (ر ب).
 - (۲۲) - ج الف، هزار.
 - (۲۳) - تسجیر هیزم افکندن در تنور تا گرم شود. گرم کردن (اقراب الموارد). مسجر، افروزنده. (اقراب الموارد)
 - (۲۴) - آتش افروزنده (از ر ب).
 - (۲۵) - شبه، نظیر (برهان)
 - (۲۶) - روشنی. فروغ. (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۷

بوجود خوانین والا لوی استقامت و استقرار گرفت. رتب العسکر ترتیباً و بوبه تبویبا، و عبّاه «۱» بعیدا و قریبا، و قرّر لکلّ امیر امرا و لکلّ مقدم «۲» مقاما و لکلّ موقف «۳» موقفا و لکلّ مکین «۴» مکانا و لکلّ قرین قرانا و لکلّ زند «۵» موريا «۶» و لکلّ حدّ «۷» ممهیا «۸» و لکلّ قضیّه حکما و لکلّ حیّیه «۹» سهما [۱] و لکلّ یمان «۱۰» مقبضا «۱۱» و لکلّ ضامر «۱۲» مضمارا «۱۳» و لکلّ مغوار «۱۴» مغارا «۱۵» و لکلّ رام «۱۶» مرتمی «۱۷» و لکلّ نام «۱۸» منتمی «۱۹» و لکلّ اسم مسّمی و الجدّ «۲۰» یحرّضهم «۲۱» و الجدّ «۲۲»

یستنهضهم «۲۳» و الظفر یدرکهم و القدر یحرکهم.
پس افواج جانبین که هریک با ازدها ازدها «۲۴» و حنک «۲۵» بازدها «۲۶» چنک

[۱]- عت، ط، اضافه دارد: و لکل یمن مقیضا

- (۱)- ساخته کرد آن را (ر ب).
 - (۲)- نیک مبارز (ر ب).
 - (۳)- ایستاننده (ر ب) توقف کننده. در صف لشکر و جایگاه حمله.
 - (۴)- صاحب عزت نزد پادشاه (ر ب).
 - (۵)- چوب یا آهن آتشزنه.
 - (۶)- فروزنده.
 - (۷)- تیزی هر چیزی (ر ب).
 - (۸)- تیز کننده (ر ب. اقرب الموارد).
 - (۹)- کمان.
 - (۱۰)- شمشیر منسوب به یمن.
 - (۱۱)- قبضه‌ای.
 - (۱۲)- اسب لاغر میان.
 - (۱۳)- جولانگاهی.
 - (۱۴)- مرد سخت غارتگر. (ر ب).
 - (۱۵)- سمجی؟ لشکری که با او برابری کند؟
 - (۱۶)- تیراندازنده.
 - (۱۷)- تیراندازنده.
 - (۱۸)- بالا رونده.
 - (۱۹)- جای برآمدن.
 - (۲۰)- کوشش.
 - (۲۱)- برمی‌انگیختشان.
 - (۲۲)- بخت.
 - (۲۳)- بر خیزیدن می‌خواست آنان را.
 - (۲۴)- دهاء، زیرکی.
 - (۲۵)- آزمودگی.
 - (۲۶)- سبک و سهل داشتن. تکبر کردن. (ر ب)
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۸
- جنگ یا زیدی، و برنمس «۱» و نمر «۲» تازیدی، به تکاوح «۳» و تناطح «۴» و تطاوح «۵» و تواطح «۶» پرداخته آغاز مناجدت «۷» و

بنیاد مناکدت «۸» و مبالدت «۹» کردند.

دلیران نهیک «۱۰» نهنگ پیکر از روی تهوک «۱۱» و تهتک «۱۲» بهتک اسدال «۱۳» صفوف روی آوردند.

از سم بدر آسای تازی نژادان، هلال «۱۴» زمین [۱] برابر وی هلال آسمان حاجب گردید، و عین الشمس «۱۵» از علت ناخنه «۱۶» دیده فروبست. میدان وسیع بر جلوه اسبان وسیع «۱۷» تنگ شد، و اجل با اخس [۲] «۱۸» و اجل در جنگ. از صولت دلیران تیر «۱۹» سهم، و مبارزان [۳] فلک چرخ [۴] «۲۰»، چرخ و گرد «۲۱» بچرخ [۵] و گرد اندر آمد و سرادق «۲۲» هامون از سرادق «۲۳» گردون برتر. گیرودار مردان کار در بوم هند

[۱]- عت، ط، زمین را

[۲]- ط، خس

[۳]- ط، از مبارزان

[۴]- یو، اضافه دارد، حاجب گر

[۵]- ط، در چرخ

(۱)- جانور کی است بمصر که اژدر را کشد (ر ب).

(۲)- پلنگ.

(۳)- با یکدیگر مرو سیدن در شر و بدی (ر ب).

(۴)- سرشاخ شدن. شاخ بهم زدن.

(۵)- با هم فرا گرفتن قوم چیزی را میان خود. (ر ب)

(۶)- کارزار نمودن. فتنه انگیختن. (ر ب)

(۷)- حرب نمودن (ر ب).

(۸)- با هم دشواری کردن. (ر ب)

(۹)- به شمشیر و چوب دستی زدن یکدیگر را.

(۱۰)- دلیر. (ر ب)

(۱۱)- به بی باکی در چیزی در افتادن. (ر ب)

(۱۲)- بی پروایی. (ر ب)

(۱۳)- ج سدید بفتح اول، پرده (از ر ب)

(۱۴)- گرد و غبار. (ر ب)

(۱۵)- چشمه خورشید، و نیز عین شمس دهی است بمصر.

(۱۶)- از بیماریهای چشم و آن گوشتی است که در گوشه چشم روید (از برهان).

(۱۷)- فراخ گام و فراخ ذراع (ر ب).

(۱۸)- پست.

(۱۹)- عطار د.

(۲۰)- کمان (برهان)

(۲۱) - آفتاب (برهان).

(۲۲) - غبار بلند رفته (ر ب).

(۲۳) - سراپرده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۳۹

بومهن «۱» در افکند [۱]، و دردار «۲» طبل رزم دردار «۳» دهر «۴»، زلزله درانداخت، غریو خم «۵» هفت جوش «۶» در خم خم نه طاق دیر سینجی آثار «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» «۷» پدیدار ساخت. صدای کورکا «۸» و کوس، گوش خصم رزم کوش را کر کردی و دمدمه «۹» دمامه «۱۰» و بوق، بمصداق «فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ» «۱۱» از و بوق «۱۲» و دمدمه «۱۳» اعدا خبر دادی، و آواز طبول «۱۴» و کبار «۱۵» بصغار و کبار «۱۶» طبول «۱۷»، آوازه فتح می‌شنوید، و آوای سورنا «۱۸» نوای اللهم انصرنا «۱۹»، به صدفه «۲۰» جانبازان عقیدت سنج می‌رسانید [۲]. توپهای تنین «۲۱» تن گردون وطن چون شیر غرنده عربده و طنین می‌کرد، و کمان زنبوری «۲۲» و زنبوره «۲۳»، جان شانی «۲۴» عسل «۲۵» را بسان خان

[۱] - ط، در افکندند

[۲] - ط، می‌رسانیدند

(۱) - زلزله (برهان).

(۲) - آواز دهل (ر ب).

(۳) - خانه.

(۴) - روزگار.

(۵) - نقاره‌ای که در روزهای جنگ نوازند. (برهان)

(۶) - هفت فلز که با هم گدازند، و آن آهن، روح توتیا، سرب، طلا، قلع، مس و نقره است (برهان).

(۷) - روزی که به لرزه درآید لرزنده. (آیه ۶ سوره النازعات)

(۸) - طبل بزرگ و کلان (نف).

(۹) - آواز (برهان).

(۱۰) - کوس و نقاره. (برهان)

(۱۱) - پس هلاک گردانید آنان را پروردگارشان بخاطر گناه آنان (از آیه ۱۵ سوره الشمس).

(۱۲) - هلاک شدن. (ر ب)

(۱۳) - هلاکت (ر ب).

(۱۴) - ج طبل.

(۱۵) - ج کبر، بفتح اول و دوم، طبل (ر ب).

(۱۶) - ج کبیر.

(۱۷) - ج طبل، مردم. خلق. (ر ب)

(۱۸) - سرنا.

نای.

(۱۹) - خدایا یاری کن ما را.

(۲۰) - گوشت پاره که در شجه سر نزدیک کاسه سر روید. (ر ب) و اینجا بمعنی استخوان گوش استعمال شده.

(۲۱) - ازدها. و رک ح ۱۲ ص ۱۰۲.

(۲۲) - تفنگ (برهان)

(۲۳) - زنبورک، توپ کوچک که بر پشت شتر نهند (برهان) نوعی از اسلحه سر آن به غایت تیز. (برهان)

(۲۴) - شانی، دشمن (ر ب)

(۲۵) - سخت زننده. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۰

زنبوروشان «۱» عسل مشبک می ساخت. شمشیرهای کج، در خم و راست یلان دژخم «۲» از هلال و مجره «۳» یاد می آورد، و خنجر ذنب «۴» پیکر دلاوران به مجاسده «۵» از عقده رأس «۶» گره می گشود. از بیم تیغ برنده، مهر درخشنده، از چرخ ترسی «۷» سپر بر سر کشیدی، و از برق حسام اجسام سوز، آتش به خرمن سنبله «۸» و کهکشان فتادی. از شعله خود و خفتان «۹»، اشعه آفتاب قیامت می تافت، و از لمعه «۱۰» سیف آشنک، ابدان خاکی مبارزان در عرصه انسلال «۱۱» و اختراق «۱۲» احتراق «۱۳» و اختراق «۱۴» می یافت.

در زمین کارزار لاله زارها از دم تیغ دم به دم «۱۵» از دم «۱۶» برمی دمید، و بسنان جانستان بستان شقوق «۱۷» شقایق از هر طرف در هر طرفه العین «۱۸» ظاهر می گردید.

در آن روز از تاب برگستوان «۱۹» بر کس توان و تاب نمادی، و هاتف قضا بر فوج مخاصمان جزای تلاهی «۲۰» و تخاصم «۲۱» را جز آیت «لا-عاصمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» «۲۲» نخواندی. عقاب تیر «۲۳» تیزپر از هر سو سوی دلها پران بود، و خنجر پهلوی شکاف بهادران در آن معرکه سینه و جگر را دران. ضرب تبرزین مبارزان

(۱) - خانه زنبور عسل که در آن عسل باشد. (برهان)

(۲) - بدخوی. (ر ب)

(۳) - کاهکشان (ر ب).

(۴) - دنب، دنباله. بشکل ذو ذنب و رک ح ۱۱ ص ۱۰۵.

(۵) - اجتماع دو کوکب در یک برج (از کنوز).

(۶) - رک ح ۱۱ ص ۱۰۵.

(۷) - سپری شکل.

(۸) - نام برج ششم از دوازده برج.

(۹) - قز آگند. نوعی جامه با آستر پوستین که روز جنگ پوشند (برهان و حاشیه آن).

(۱۰) - درخشندگی. روشنایی. (از ر ب)

(۱۱) - آهسته آهسته برآمدن (ر ب) کشیدن شمشیر.

(۱۲) - برهنه شدن شمشیر. (ر ب)

(۱۳) - سوختن.

(۱۴) - دریده شدن (لغد).

(۱۵) - دما دم لحظه به لحظه.

(۱۶) - خون.

(۱۷) - ج شق، نوع، گونه.

(۱۸) - چشم بهم زدن.

(۱۹) - پوششی باشد که در روز جنگ پوشند، و اسب را نیز پوشانند. (برهان)

(۲۰) - با هم پیکار نمودن. (ر ب)

(۲۱) - دشمنی.

(۲۲) - نیست نگهدارنده‌ای امروز از امر خدا (از آیه ۴۵ سوره هود).

(۲۳) - اضافه مشبه به مشبه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۱

از فصم «۱» و قصمی «۲» که در مغفر و مفرق بکار می‌برد کام جان عدو «۳» آب دندان «۴» را لذت چش قند تبرزن «۵» می‌ساخت، و تیر باران رزم‌آوران، از گلهای جروخی [۱] «۶» که بقطرات ژاله پیکان آبدار در ساحت کارزار شکفته می‌کرد، فوج هندیه «۷» را «كَمْثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» «۸» بشگفت می‌انداخت. گندآوران «۹» کیدآور «۱۰» بهر جانب که حمله‌ور می‌گشتند مانند غضب «۱۱» غضبناک از دم غضب «۱۲» دم «۱۳» غضب [۲] «۱۴» می‌افشانند، و بهادران جنگجو [۳] بهر طرف که روی می‌آوردند، با سیف مه‌ند «۱۵» سرهای هندوان را چون هندوانه ابو جهل «۱۶» «اکثر من الدّبا» «۱۷» در صحرا غلطان می‌کردند. از تواتر «۱۸» بواتر «۱۹» و نواتر «۲۰»، بواير «۲۱» نواء «۲۲»

[۱] - ط، جرومی.

[۲] - یو، ندارد

[۳] - ط، جنگجوی.

(۱) - شکستن بی آنکه جدا شود. (ر ب)

(۲) - قصم، شکستن و جدا شدن. (ر ب)

(۳) - دشمن.

(۴) - گول، ساده لوح. (لغد از صحاح الفرس).

(۵) - طبرزن. طبرزد، نبات. قند سفید. (برهان. لغد ذیل. تبرزد و طبرزن).

(۶) - ج جرح، خستگی. جراحت، و اضافه تشبیهی است.

(۷) - هندی.

(۸) - مانند بارانی که بشگفت آورده است کشاورزان را رویانیدن آن (از آیه ۱۹ سوره حدید)

(۹) - ج گندآور، شجاع و دلاور (برهان).

(۱۰) - مرکب از کید، جنگ (ر ب) + آور. جنگاور.

(۱۱) - شیر بیشه. (ر ب)

(۱۲) - شمشیر بران (ر ب).

(۱۳) - خون.

(۱۴) - سخت سرخ (ر ب).

(۱۵) - شمشیر که از آهن هندی زده باشند. (ر ب)

(۱۶) - حنظل، خربزه ابو جهل. ثمر گیاهی است بقدر خربزه، خرد در نهایت تلخی (ر ب). کبست (برهان).

(۱۷) - بیشتر از کدو، در مجمع الامثال دباء بفتح اول ضبط شده و در بعض حواشی ذیل کلمه ملخ نوشته‌اند، و هر چند دباء ملخ بود ولی بمناسبت هندوانه ابو جهل و سر دشمن، دبا- کدو، مناسب تر است.

(۱۸) - پی در پی بودن.

(۱۹) - ج با تر شمشیر بران.

(۲۰) - ج ناتره، کمان که زه را پاره کند از سختی (ر ب)

(۲۱) - ج نائرة، در تداول، آتش.

(۲۲) - دشمنی کردن با هم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۲

برمی‌افروختند، و بر قوام «۱» بی‌قوام «۲» و اندام بی‌اندام دشمنان؛ با داطر «۳» و دابر «۴» قبای فنا می‌بریدند و می‌دوختند.

از نیران «۵» جنگ، لهبات «۶» نیران بر نیران «۷» پیوست، و از خون شفق گون پیر و برنا، پنجه آفتاب در چرخ پیر، برنا «۸» بست. رخس بهادران تهمتن تن، از ناوک و زوبین، دلدل «۹» شد، و شب‌دیز «۱۰» دلاوران خسرو شکوه، از زخم سیف و سنان گلگون گردید.

کره زمین گویی گویی بود در خم چوگان قوایم «۱۱» مراکب، و آسمان، بخاری از بحار [۱] فتنه راجل و راکب. در آن بحر پر آشوب امواج دماء از سر سروران یک سر و گردن برتر گذشت، و از دم ناچرخ «۱۲» و تبر، خون تبرخون [۲] «۱۳» رنگ، بر ابطال ببر چنگ [۳] جاری گشت [۴].

تربصوا «۱۴» و تصبروا «۱۵» و تترسوا «۱۶» و تستروا «۱۷» و وقروا «۱۸» و قروا «۱۹»

[۱] - یو، عت، ط، بخار

[۲] - یو، تبر خو

[۳] - ط، اضافه دارد، سرچنگ

[۴] - ط، اضافه دارد، عربی

[۵] - یو، ندارد

(۱) - بالای مردم. (ر ب)

(۲) - مایه درستی و آراستگی (ر ب).

(۳) - شمشیر زنگ زده (ر ب).

(۴) - تیری که در گذرد از نشانه (ر ب).

(۵) - ج نار، آتش.

(۶) - ج لهبه، زبانه‌های آتش.

- (۷) - تشنه نیر، آفتاب و ماه.
 (۸) - حنا (برهان).
 (۹) - خارپشت (برهان).
 (۱۰) - نام اسب خسرو پرویز. (برهان)
 (۱۱) - چهار دست و پای اسب.
 (۱۲) - تبرزین (برهان).
 (۱۳) - عناب (برهان)
 (۱۴) - انتظار بردند.
 (۱۵) - شکیبایی ورزیدند.
 (۱۶) - سپر پیش داشتند
 (۱۷) - پرهیز کردند.
 (۱۸) - آهستگی نمودند.
 (۱۹) - ثبات ورزیدند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۳

و وفروا «۱» و فروا و ناهبوا «۲» و تأهبوا «۳» و توثبوا «۴» و تأشبوا «۵» و ناشبوا «۶» و تناشبوا «۷» و تهامشوا «۸» و تهاوشوا «۹» و مرغوا «۱۰» و تراوغوا «۱۱» و اخلسوا «۱۲» و تخالسوا «۱۳» و احربوا «۱۴» و احتربوا «۱۵» و اسهلوا «۱۶» و احتزنوا «۱۷» و اهربوا «۱۸» و اکربوا «۱۹» و العبوا «۲۰» و الغبوا «۲۱» و احصروا «۲۲» و اصحروا «۲۳» و اخسروا «۲۴» و اذهبوا «۲۵» و اهذبوا «۲۶» و ابرزوا «۲۷» و انفذوا «۲۸» و ايقدوا «۲۹» و انقذوا «۳۰» و شردوا «۳۱» و طردوا «۳۲» و باحوا «۳۳» و تاحوا «۳۴» و حاصوا «۳۵» و صاحوا «۳۶» و شتبوا «۳۷» و شابوا «۳۸»

- (۱) - تمام کردند حق را.
 (۲) - و غارت کردند.
 (۳) - ساختگی کردند.
 (۴) - برجستند (بر یکدیگر).
 (۵) - بهم درآمیختند. (ر ب)
 (۶) - ملازم شدند جنگ را (از ر ب)
 (۷) - در یکدیگر درآویختند (ر ب).
 (۸) - و در یکدیگر در آمدند.
 (ر ب).
 (۹) - و آمیخته شدند. (ر ب)
 (۱۰) - در خاک غلطانند (از ر ب).
 (۱۱) - و با همدیگر کشتی گرفتند (ر ب).
 (۱۲) - و بهم آمیختند (از ر ب).

- (۱۳)- و از یکدیگر ربودند (ر ب).
- (۱۴)- برانگیختند جنگ را (ر ب).
- (۱۵)- و با یکدیگر کارزار کردند.
- (۱۶)- به زمین نرم درآمدند. (ر ب)
- (۱۷)- و اندوهگین شدند.
- (ر ب) و شاید بمعنی احزنوا
- (۱۸)- و سخت در کار افتادند (ر ب).
- (۱۹)- و شتاب کردند (ر ب).
- (۲۰)- و به بازی برانگیختند (ر ب).
- (۲۱)- و سخت مانده گردیدند (ر ب).
- (۲۲)- و محاصره کردند (ر ب).
- (۲۳)- و بصحرا بیرون شدند (ر ب).
- (۲۴)- و بزبان درافتادند (ا قرب الموارد).
- (۲۵)- و دور گردانیدند (ر ب).
- (۲۶)- شتابی کردند در دویدن (ر ب).
- (۲۷)- و بیرون کردند (ر ب).
- (۲۸)- و در گذرانیدند (ر ب).
- (۲۹)- چنین است در نسخ و همه آن را (آتش افروختند) ترجمه کرده‌اند ولی بدین معنی (اوقدوا) است.
- (۳۰)- رهانیدند (ر ب).
- (۳۱)- پراکنده کردند (ر ب)
- (۳۲)- دور کردن فرمودند (ر ب).
- (۳۳)- و ظاهر شدند (ر ب)،
- (۳۴)- و آماده و مهیا شدند. (ر ب)
- (۳۵)- و گرد برگشتند (ر ب).
- (۳۶)- و بانگ زدند.
- (۳۷)- و جنگ برپا کردند.
- (۳۸)- و آمیختند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۴

و خَبَّوْا «۱» و خابوا «۲» و جَبَّوْا «۳» و جابوا «۴» و اَبَسُّوْا «۵» و اَبَسُّوْا «۶» و اَعُولُوا مِمَّا عَلَيْهِ عُولُوا «۷» فَلَمْ يَسْمَعْ اِلَّا اَنْيْنَ الْحَتِيَّةِ «۸» لَحْنِيْنَ الْمَتِيَّةِ «۹» وَ هَفِيفَ السَّيِّهَامِ لِدَفِيفِ اللَّهَامِ «۱۰» وَ صَلِيلَ بَنَاتِ الْغُمُودِ مِنْ غَلِيلِ ابْنَاءِ الْحَقُودِ «۱۱» وَ قَرَعَ الظُّبَاتِ بِالظُّبَاتِ «۱۲» وَ وَقَعَ الشُّبَاءُ عَلَى الشُّبَاءِ «۱۳» وَ ضَجَّةَ الْحَدِيدِ بِالْحَدِيدِ «۱۴» وَ عَجَّةَ الشَّدِيدِ مِنَ الشَّدِيدِ «۱۵» وَ جَعَجَعَةُ رِجَالِ الْحَرْبِ «۱۶» وَ عَجَجَعَةُ اصْحَابِ طَعْنٍ وَ ضَرْبِ «۱۷» وَ هَدِيرِ حِمَامِ الْحِمَامِ «۱۸» وَ زَجْرَةَ قُرُومِ الْاَقْدَامِ «۱۹» وَ هَرِيرِ رِيحِ الْبَاسِ «۲۰» وَ هَزِيمِ رَعْدِ الْمَرَّاسِ «۲۱» وَ وَعُوعَةُ ذُنَابِ الْجَدَلِ «۲۲» وَ عَقْعَقَةُ اجْدَلِ الْاجْلِ «۲۳» وَ دَعْوَةُ الْمَوْتِ بِالْعَجْلِ «۲۴» وَ دَعْدَعَةُ صَاعِ الْمِصَاعِ «۲۵» وَ وَهْوَهُ سَبَاعِ الْقِرَاعِ «۲۶» وَ

زفرقه الافواج الهائیه «۲۷» و

- (۱)- و فریفتند (ر ب).
- (۲)- و زیان کردند.
- (۳)- و غلبه کردند (ر ب).
- (۴)- و بریدند (ر ب).
- (۵)- و متحیر و اندوهگین شدند (ر ب).
- (۶)- و دل به مرگ نهادند (ر ب).
- (۷)- و نالیدند از آنچه بدان تکیه کرده بودند.
- (۸)- پس شنیده نشد مگر ناله کمان.
- (۹)- برای آرزوی مرگ.
- (۱۰)- و آواز وزیدن تیرها بخاطر نرم رفتن (و ظاهراً لتدیف:
- شتاب کردن در کشتن مجروح، ولی در نسخ دفیف است) لشکر بزرگ.
- (۱۱)- و آواز شمشیرها از دشمنی کینه‌توزان.
- (۱۲)- و کوفتن تیزیهای شمشیر بر تیزیهای شمشیر.
- (۱۳)- و افتادن تیزی (شمشیر) بر اسب نرم عنان (یا بر تیزی شمشیر).
- (۱۴)- و فریاد (خوردن) آهن به آهن.
- (۱۵)- و بانگ مرد دلاور از مرد دلاور.
- (۱۶)- و آواز آسیای جنگ
- (۱۷)- و فریاد مردان نیزه زدن و شمشیر زدن
- (۱۸)- و آواز کبوتر مرگ.
- (۱۹)- و بانگ بر زدن مهتران دلیر.
- (۲۰)- و زوزه باد جنگ.
- (۲۱)- و آوای تندر سختی و شدت
- (۲۲)- و بانگ گرگهای کارزار
- (۲۳)- و نوای چرخ مرگ
- (۲۴)- و خواندن مرگ به شتاب.
- (۲۵)- و پر کردن پیمانه پیکار.
- (۲۶)- و غرش درندگان کوباکوب رزم.
- (۲۷)- و آواز جنبش لشکر ترسناک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۵

زفرقه المجارف الثاقبه «۱» و زفرقه المریشات [۱] الرأشقه «۲» و هینمه [۲] الطعنات الفاهقه «۳» و رغاء [۳] ذبان [۴] النصال «۴» و معمه لهیب الوغاء و النصال «۵» و بربره الببور الباسله «۶» و خرخره الثمور السالبه «۷» و جرجره افراد الریح ال «۸» و فشفشه اوفاد

الآجال «۹» و زمجره الخیول الفحول «۱۰» و شعشعه الرّمح المصقول «۱۱» و طنطنه افواج البلاء «۱۲» و طبطبه امواج الدماء «۱۳» و شخشحه الجند الطّباش «۱۴» و شخشحه دروع الخشخاش «۱۵» و قضقضه الاجسام الجسم «۱۶» و کسکسه عظام العظام «۱۷» و صلصلة الصمصام الصمصام «۱۸» و صمصمه الصمصم الصلادم «۱۹» و طحطحه الکعاب و الکعابر «۲۰» و نسنسه طیور المطاخر «۲۱» و نشنش جلود أهل الجلال «۲۲» و قعقه اداء الطعان

[۱]- یو، الریشان.

[۲]- ط، هیهنه.

[۳]- ط، و خاء

[۴]- ط، ذنبان

(۱)- و بانگ تیرهای سوراخ کننده.

(۲)- و بال گسترده تیرهای پرنهاده پرتاب شونده.

(۳)- و آواز نرم ضربت‌های جراحات رساننده

(۴)- و آواز پیکانهای تیر مکس ماننده.

(۵)- و آواز آتش سوزان کار زار و نبرد.

(۶)- و غرش بیران شجاع.

(۷)- و آواز کردن پلنگ‌های رباینده.

(۸)- و بانگ گلولی تک‌تک پیادگان.

(۹)- و آواز دسته‌های اجل فرود آینه.

(۱۰)- و آواز اسبان نر.

(۱۱)- و درآمیختن نیزه زدوده.

(۱۲)- و آواز فوج‌های بلا.

(۱۳)- و تلاطم موجهای خون.

(۱۴)- و بانگ سلاح سپاه خشمناک.

(۱۵)- و آواز زره زره پوشندگان.

(۱۶)- و آواز شکستن کالندهای تناور.

(۱۷)- و (آواز) کوفته شدن استخوانهای بزرگان.

(۱۸)- و آواز شمشیر درشت گذرنده

(۱۹)- و بانگ مرد رسا و گذرنده در عزیمت سر سخت.

(۲۰)- و (آواز) شکستن شتالنگ‌ها و ساقهای دست.

(۲۱)- و بشتاب پریدن تیرهای دور رو که مانند مرغانند

(۲۲)- و آواز از تن کشیدن پوست چابک داستان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۶

و الطّراد «۱» و هیقعه هدام البدّاد «۲» و خجخجه الجّهّاد فی مدالّ الجّهّاد «۳» و زمزمه نار الهیجاء «۴» و حسیس لهبات اللّظی «۵» و نضنضه افاعی العراض «۶» و غیطله فرسان العراس «۷» و کشیش افعوان المّرّان «۸» و فحیح الشّجّعان الشّجّعان «۹» و حضب [۱] اقواس الرّماء «۱۰» و قرقره بوم الکماء «۱۱» و صرصره بزاه الغزاه «۱۲» و جهجهه الجنود الرّجراجه «۱۳» و هجهجه الاسود العجّاجه «۱۴» و زهزقه الجیوش الجّوّاره «۱۵» و هزهزه الذّبل العسّاله «۱۶» و هرهره الهنادک «۱۷» و دقدقه السّینابک «۱۸» و دبدهه الاطامیم «۱۹» و کهکههه الاقادییم «۲۰» و فقفقه الصّیّاغم «۲۱» و جمجمه الجماجم «۲۲» و حمحمه

[۱]- در تمام نسخ خطب، و تصحیح قیاسی است

- (۱)- و آواز آلات ضربت زدن و حمله آوردن.
- (۲)- و چکاچاک شمشیر بران پریشان کننده.
- (۳)- و بانگ کردن جهادکنندگان در کارزار جای‌ها.
- (۴)- و خروش آتش نبرد.
- (۵)- و آواز شعله‌های آتش سوزان
- (۶)- و زبان جنبانیدن نیزه‌های اژدها مانند.
- (۷)- و غوغای سواران جنگ‌گاه.
- (۸)- و آواز نیزه‌های لرزان که همچون آواز برآمدن افعی نراست از پوست.
- (۹)- و آواز دلیرانی که مانند ماران نرنند.
- (۱۰)- و آواز کمان تیراندازان (ر ب).
- (۱۱)- و آواز دلیران بوم مانند.
- (۱۲)- و بانگ سخت جنگجویانی که بازهای شکاری را مانند.
- (۱۳)- و بانگ زدن سپاهیان موج زن.
- (۱۴)- و غرش شیران با بانگ و فریاد
- (۱۵)- و صدای خنده سپاهیان گران.
- (۱۶)- و آواز جنبانیدن نیزه‌های باریک سخت لرزان.
- (۱۷)- و آواز جنگجویان هندی.
- (۱۸)- و صدای سم ستوران.
- (۱۹)- و آواز پای (اسبان).
- (۲۰)- و غرش شیران.
- (۲۱)- و بانگ شیران.
- (۲۲)- و سخن ناآشکار گفتن مهتران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۷

الاخیال «۱» و همهمه الابطال «۲» و عمعمه الاقیال «۳» و صئی الافیال «۴» و هلهله الزّبر «۵» و ولوله الرّم «۶» و علعله المتهوّرین «۷» و قلقله المتتمّرین «۸» و هسهسه الدّروع «۹» و هشهشه الجموع «۱۰» و جکجکه المناصل «۱۱» و جلجله المناصل «۱۲» و قهقهه الفوارس

«۱۳» و هقهقه القناعس «۱۴» و عطعطه المواكب «۱۵» و هطهطه المراكب «۱۶» و قبقبه القباب «۱۷» و صلقمه الانياب «۱۸» و نغیر الغالین «۱۹» و صخب السالین «۲۰» و لجب الجالین «۲۱» و نهیت الاسود «۲۲» و قصیف الرعود «۲۳» و حشرجه المطعونین «۲۴» و خنخنه المغبونین «۲۵» و هیعه الصاخین «۲۶»، و صیحه النافخین «۲۷» و زعقه المستفزین «۲۸» و نعقه المستزین «۲۹»، و هتاف المجروحین «۳۰» و عطیط المذبوحین «۳۱» و بعد

-
- (۱) - و شییه اسبان.
 - (۲) - و خروش دلیران.
 - (۳) - و بانگ پادشاهان (اقبال الیمن، پادشاهان یمن) (ر ب) رؤسا. (اقرب الموارد)
 - (۴) - و آواز پیلان.
 - (۵) - و فریاد قوی تان.
 - (۶) - و غوغای فوجها و مردان.
 - (۷) - و آواز (علل کلمه ایست که بدان بز و گوسفند را رانند). بی باکان
 - (۸) - و بانگ کردن پلنگ صفتان.
 - (۹) - و آواز زرهها.
 - (۱۰) - و (صدای جنبش گروهها
 - (۱۱) - و چکاچاک تیغها.
 - (۱۲) - و آواز حریف تیرانداز.
 - (۱۳) - و صدای خنده سواران.
 - (۱۴) - و (آواز) رفتار مردمان کلان جثه.
 - (۱۵) - و صدای دسته‌های سوار
 - (۱۶) - و بانگ اسبان،
 - (۱۷) - و آواز دندان شیر بیشه.
 - (۱۸) - و صدای بر هم خوردن دندانها.
 - (۱۹) - و فریاد پیروزشوندگان.
 - (۲۰) - و خروش ربایندگان.
 - (۲۱) - و بانگ اسبان تازندگان.
 - (۲۲) - و غریدن شیران.
 - (۲۳) - و غرش تندرها.
 - (۲۴) - و صدای گلوی (خرخر) ضربت خوردگان.
 - (۲۵) - و نفیر زیان دیدگان.
 - (۲۶) - و بانگ ترسناک فریادزنندگان.
 - (۲۷) - و صدای شیپور زنان.
 - (۲۸) - و فریاد ترسندگان

(۲۹) - و بانگ از جای برکنندگان.

(۳۰) - و ناله خستگان.

(۳۱) - و خرخر سربریدگان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۸

بذل المجهول حصل المقصود «۱» و كمل المراد و كلم المراد «۲» و سلب عن الخصوم قوّة الاقدام «۳» و اخذوا بالتواصي و الاقدام «۴» [۱]

روز جنگ تو شود سرخ و سیاه از خون و گزد موج دریای محیط و اوج گردون برین بر این منوال سی هزار نفر از لشکر هندی را در یکدم به شمشیر آبدار آتش کار سر پرباد به خاک افتاد «صمصام الدولة» با پسر و برادر و اتباع بخت برگشته کشته گشته «برهان الملک» با جمعی از امراء زنده زنده اخذ «۵» گردید.

قد يحقر المرء ما يهوى فيركبه حتى يكون إلى توريطة سببا «۶» بقيه آن فيالق «۷» فيل افكن انهمزام یافته عجاله الراكب «۸» هزار فيل نيك فال از آن افیال «۹» فلال «۱۰» به مرابط «۱۱» حصول پیوست، که هریک آسمان رنگ، آفتاب زنگ، سحاب جلّ، بدر جلجل «۱۲»، سها «۱۳» چشم، مجرّه «۱۴» خرطوم، هلال کجک «۱۵»، فلک

[۱] - ط، اضافه دارد: بیت

(۱) - و پس از صرف کوشش مراد بدست آمد.

(۲) - و انجام یافت مقصود و خسته شد گردن.

(۳) - و سته شد از دشمنان نیروی دلیری

(۴) - و گرفته شدند بموی پیشانی‌ها و گامها.

(۵) - گرفتار. (ر ب).

(۶) - گاهی خوار می‌شمارد مرد چیزی را که آرزوی آن را دارد پس برمی‌نشیند آن را تا آنکه سبب شود هلاکت او را.

(۷) - جمع فیلقت بفتح اول و سوم و سکون دوم، لشکر (ر ب).

(۸) - ما حضر، آنچه آماده و میسر بود. يقال التمر عجاله الراكب (ر ب).

(۹) - ج فیل، پیل.

(۱۰) - هزیمت یافتگان

(۱۱) - ج مربوط، بستگاه

(۱۲) - زنگوله (از ر ب).

(۱۳) - ستاره ایست خرد، در بنات نعش صغری (ر ب)

(۱۴) - کهکشان

(۱۵) - آهنی سرکج و دسته‌دار که فیلبانان بدان فیل را رانند (از برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۴۹

هودج، هیئتش سپهر گردنده، نعره‌اش رعد غرنده، آینه‌اش «۱» برق درخشنده، پیکرش کوه جنبده، انیابش «۲» تیغ برنده، در صلابت شیر درنده، در خرام پیل مرغ «۳» پرنده، در جتّه جهانی به جهانی آگنده، و بر فلک نازنده و با صبا تازنده، و نام ژنده پیلان از آن

زنده. گویا فیل فلک سراسر میدانی با او به معارضت گشته که از آینه خورشید زنگ بند گشته، و مهندس قضا از قوایم آن پیلان، پیل پا «۴» بر این گنبد نیلگون و طارم نیلفام افراشته که اساسش چنین دیرپا برپا مانده.

از اساطین «۵» اربعه، هریک چهار طاقیست که جفت طاق نه رواق آسمان می‌توان گفت، و هامون نوردی که در پشته پشتش زمزمه مسبحان «۶» ملاء اعلی «۷» می‌توان شنفت، پیل سحاب «۸» در پیش هیکل جسیمش «۹» چون قطره سحاب در پیش پیل، و دریای نیل در جنب اندام ضخیمش مانند برکه «۱۰» در جنب دریای نیل. «۱۱» ململمه‌اش کوه البرز را میل «۱۲» و حوضه «۱۳» زرنگارش حوضه «۱۴» نشینان عرصه رزم را کفیل.

- (۱) - ظاهراً بلکه مطمئناً مقصود آینه پیل نیست، بقرینه مشبه به آن و شاید مقصود آینه‌ایست که به پیشانی پیلان آویزان می‌کرده‌اند.
- (۲) - انیاب ج ناب، دندان نشتر (ر ب)
- (۳) - مرغی است که از بالای منقار او پوستی مانند خرطوم فیل آویخته است (برهان). بوقلمون (لغد).
- (۴) - ستونی را گویند که سقف بر آن قرار گیرد (برهان).
- (۵) - ج اسطوانه، ستون.
- (۶) - ج مسیح، تسبیح گوینده، ملانکه.
- (۷) - گروه فرشتگان عالم علوی (غیاث).
- (۸) - ابر پیل مانند: اضافه مشبه به بمشبه و این تشبیه در فارسی رایج است:
- برید از هم و بگسست و گردان گشت بر گردون چون پیلان پراکنده میان آبگون دریا
- (فرخی سیستانی مصحح دبیر سیاقی ص ۱)
- (۹) - بزرگ.
- (۱۰) - آبگیر.
- (۱۱) - بینی فیل (ر ب) خرطوم.
- (۱۲) - یو، عت، میل. مسیل، آبرو، ولی مناسبت ندارد، ظاهراً مثل مانند.
- (۱۳) - چنین است در همه نسخ، در غیاث حوضه را حوض معنی کرده و مناسبت آن با مقام روشن نیست. در کنوز حوضه نوشته و هودج معنی کرده.
- (۱۴) - میان، وسط.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۰

و لم يعدد ملوک الارض سورا یساورهم عدی یوما کفیل «۱» بیت:

پیکری برز کوه در هامون بیستونی روان بچارستون اقا صی «۲» و ادانی «۳» را بیوت «۴» آمال مالامال مال مالی «۵»، و اعناق «۶» امید شیخ و شاب از در خوشاب و حل و حلّی «۷» حالی «۸»، حالی «۹» شد، و مطایای «۱۰» تمنای جنود بربار «۱۱» پر بار بعاع «۱۲» اطراف، و اطراف «۱۳» بعاع «۱۴» گشت، و در یک ارتداد طرف «۱۵» از هر طرف طرف «۱۶» طریف «۱۷» و ظرف ظریف و اوانی «۱۸» زرین و سیمین مرصع بجواهر ثمین «۱۹» که در هیچ ظرف زمان و اوان، در تحت اطباق فلک «سَماواتِ طَباقاً» «۲۰» شبیهش موجود نگشته، و از غیرت آن صحن «۲۱» غوری «۲۲» چرخ فیروزه گون بجنون دوری «۲۳» مبتلا گردید، و فروش «۲۴» کشمیری که فرّ و شکوه آن در فصل ربیع «۲۵» فروش کوه و دشت «۲۶» را پامال خجلت ساخته و بهارستان خلد در پیش

- (۱) - و آماده نکردند پادشاهان زمین باره‌ای را برای روزی که دشمن بر آنان حمله آورد، مانند پیل.
- (۲) - دوران.
- (۳) - نزدیکان.
- (۴) - ج بیت، خانه.
- (۵) - بسیار و فراوان (برهان).
- (۶) - ج عنق، گردن.
- (۷) - زیور.
- (۸) - فی الحال.
- فورا.
- (۹) - آراسته.
- (۱۰) - ج مطیئ، بارگی.
- (۱۱) - شور و غوغاکننده (ر ب).
- (۱۲) - متاع افتاده روز غارت (ر ب).
- (۱۳) - ج طرف بکسر اول، مال نو، اسپ گرامی نژاد (ر ب)،
- (۱۴) - رخت (ر ب).
- (۱۵) - چشم بهم‌زدن.
- (۱۶) - مال نو (ر ب).
- (۱۷) - نادر، کمیاب (از ر ب).
- (۱۸) - جمع جمع اناء، ظرف.
- (۱۹) - گرانبها.
- (۲۰) - و آسمانها موافق بعضی مر بعض را.
- (۲۱) - قدح بزرگ (ر ب).
- (۲۲) - منسوب به غور.
- (۲۳) - جنونی که در وقت خاص عارض شود، مقابل مطبق.
- (۲۴) - ج فرش.
- (۲۵) - بهار.
- (۲۶) - فروش ج فرش، و مقصود سبزه‌هاست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۱

بهاریاتش «۱» از شرمساری رنگ باخته، و گلهای طری «۲» خود را در عداد خار بوته‌های آن شمردی [۱] بلکه از انفعال سر به زیر افکنده «اذلّ من البساط» «۳» نقش قالی شمردی «۴». مخمل از رشک او بی‌خواب بود، و قالی از غم در تب‌وتاب، و باقی نفائس بی‌قیاس به ساحت حصول، وصول یافت، و در حقیقت لهنّ الضیفی «۵» از جانب هندیان نسبت باصناف آن اضیاف «۶» منزله «۷» که نازل منزله «۸» نوازل «۹» سماوی بودند بعمل آمد و عاقبت خانمان را اضافه آن اضافه «۱۰» کردند.

«محمد شاه» از حومه زبون «۱۱» به زبونی گراییده بمعقل «۱۲» «کرنال» فرار و در میان حصار انحصار «۱۳» جست. «اقصر لّما ابصر»

«۱۴»، بامر و الا چند هزار سوار [۲] سوار «۱۵» سوار «۱۶» سوار، که سوار «۱۷» ساعد «۱۸» جلادت و سوار «۱۹» نشئه بسالت «۲۰» بودند، سورا «۲۱» اسوار «۲۲» و ادوار «۲۳» اردوی او را فرو گرفتند، و مانند مژگان اشفار «۲۴»

[۱]- ط، بوته‌های نشمردی

[۲]- ط، اسوار.

(۱)- ج بهاریه، منسوب به بهار، گل و سیزه.

(۲)- تروتازه. شاداب.

(۳)- خوارتر از گسترده‌ی. چه آن همیشه گسترده است و بر آن پا می‌نهند (ر ک مجمع الامثال).

(۴)- نقش قالی شمردن، را در تداول، تن بکار ننگین دادن در مورد مخشان گویند.

(۵)- ناشتای مهمان.

(۶)- ج ضیف، مهمان.

(۷)- فرودآمده.

(۸)- نازل منزله، مشابه، مانند.

(۹)- ج نازلۀ بلای سخت (ر ب).

(۱۰)- مهمانی.

(۱۱)- جنگ انبوه. (از ر ب)

(۱۲)- پناه جای (ر ب).

(۱۳)- محبوس شدن. (المنجد) حصاری شدن.

(۱۴)- از طلب بازایستاد چون پایان بد را نگریست (از مجمع الامثال).

(۱۵)- عربده گر (ر ب).

(۱۶)- شیر (ر ب).

(۱۷)- یاره (ر ب) دست‌بند.

(۱۸)- بازو.

(۱۹)- مست (ر ب).

(۲۰)- دلیری (ر ب).

(۲۱)- جهان، حمله کنان (از ر ب).

(۲۲)- جمع سور، باره شهر (ر ب).

(۲۳)- گرداگرد.

(۲۴)- ج شفر بضم اول، کرانه نیام چشم که مژه بر وی روید (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۲

از عین حزم به احدا ف «۱» و إحداق «۲» أحداق «۳» معسکر او پرداختند.

چون دوحه «۴» غیناء «۵» و حدیقه «۶» غلباء «۷» دولت علیاء «۸» نادریه از جویبار نصرت، نصرت «۹» پذیرفت، پادشاه والاجاه «۱۰»

بعد از مشاهده این استیلا- در حضرت علیّه قآئیه «۱۱» از باب استیلاذ «۱۲» در آمده «نظام الملک» را که هندوس «۱۳» امور هندوستان بود به خدمت اقدس فرستاد که از روی اطاعت صورت اخلاص بنماید، و پیمان پیمان نماید. «نظام الملک» به تکمّش «۱۴» شرف تکشمشی «۱۵» دریافته شفاعتش بقبول مشفوع «۱۶» و مقرون، و به اصطناعات [۱] «۱۷» غیر ممنون [۲] «۱۸» ممنون گشته نهال حالش از مناهل «۱۹» منهل «۲۰» احسان، إحسا «۲۱» و احصاء «۲۲» بی‌احصا «۲۳» یافت، و توفیه «۲۴» عهد و توقیه «۲۵» وعد و ضوابط «۲۶» استخلاف «۲۷» و شرایط استخلاف «۲۸» بتقدیم

[۱]- ط، به اصطناعات

[۲]- یو، مهمون

(۱)- احاطه کردن (حواشی) مأخذ آن یافت نشد.

(۲)- گرد چیزی برآمدن، احاطه کردن (ر ب).

(۳)- ج حدقه، سیاهه چشم. (ر ب) اینجا بمعنی گرداگرد بکار رفته.

(۴)- درخت بزرگ و تنه درخت (ر ب).

(۵)- درخت سبز بسیار برگ (ر ب).

(۶)- باغ.

(۷)- مرغزار بسیار و درهم (ر ب). و از حدیقه غلباء، مقصود باغ پردرخت است.

(۸)- بلند، با شکوه

(۹)- شادابی.

(۱۰)- مقصود محمد شاه است.

(۱۱)- یعنی نادر.

(۱۲)- پناه خواستن (لغد).

(۱۳)- دانای امور (ر ب).

(۱۴)- شتاب کردن (ر ب).

(۱۵)- تعظیم و سلام متواضعانه (نف).

تکشمیشی (جامع التواریخ رشیدی ج ۲ ص ۴۲۰-۴۲۱)

(۱۶)- جفت شده (ر ب).

(۱۷)- ج اصطناع نیکویی کردن (نف).

(۱۸)- نابردنی (از ر ب)

(۱۹)- ج منهل بفتح اول و سوم و سکون دوم، آبخور (ر ب).

(۲۰)- سیر آب سازنده (ر ب).

(۲۱)- آشامانیدن (از ر ب. لغد)

(۲۲)- سیراب گردانیدن (ر ب).

(۲۳)- بی شمار.

(۲۴) - وفا کردن.

(۲۵) - نگاهداشتن

(۲۶) - ج ضابطه، قاعده، قانون

(۲۷) - سوگند خوردن.

(۲۸) - خلیفه گردانیدن. جانشین ساختن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۳

رسانید، و با دولت مبارکه متارکه مستوثق «۱» و مراسم مشارکت و مشابکت «۲» مستنسق «۳» گردانید، و بعد از استقصاء «۴» معاهد «۵» معاهدت و استقصار «۶» و استصفاء «۷» اذیال «۸» معاندت «۹»، معاودت کرده «محمّد شاه» نیز از بواقی «۱۰» بوائق «۱۱» به واقیه «۱۲» الطاف خاقان موقی «۱۳» توقی «۱۴» بسته ترک نزک «۱۵» و معادات «۱۶»، و روز دیگر برسم مغادات «۱۷» با اعظم دولت گورکانیه عازم آستان آسمان درگاه گشت.

درگاه «۱۸» مجیء «۱۹» حضرتش خسرو مهر افسر درّی گاه تا در بارگاه از غایت رعایت بتوفیر «۲۰» توقیر [۱] «۲۱» قدوم او پرداختند، و از روی [۲] مصادقت، مصادفت، و بلطف موفور «۲۲» از علاء نیت «۲۳»، علانیت [۳] «۲۴» آن جناب را در جنب سریر گوهر آگین بعزّ مجالست قرین، و مظهر مدلول «ذی قُوّه عِنْد ذی الْعَرْشِ مَکِیْن» «۲۵» ساختند، و

[۱] - ط توفیر و توقیر.

[۲] - یو، ره معنی.

[۳] - این جمله در نسخ مضطربست متن بر طبق نسخه یو، در ط: از علاء نیت علانیت از سر علانیت کرده. عت، از علاء نیت کرده.

(۱) - استوار کردن.

(۲) - داخل شدن در یکدیگر. (المنجد) ائتلاف. همکاری.

(۳) - مرتب، منظم (باب استفعال دیده نشد).

(۴) - شمردن.

(۵) - ج معهد، قرار داد.

(۶) - کوتاه کردن.

(۷) - پاکیزه ساختن.

(۸) - ج ذیل، دامن

(۹) - دشمنی.

(۱۰) - ج باقی.

(۱۱) - ج بائقه، سختی و بلا.

(۱۲) - نگاه‌دارنده.

(۱۳) - دلاور نیک محفوظ (ر ب).

(۱۴) - پرهیز کردن (ر ب). اینجا بمعنی اتقاء بکار رفته.

(۱۵) - زشت گفتن. دروغ بربستن به ناحق، نیزه کوتاه زدن (ر ب).

(۱۶) - دشمنی. (معادات کرد) حذف فعل بی قرینه

(۱۷) - بامداد کردن نزد کسی (ر ب).

(۱۸) - هنگام.

(۱۹) - آمدن.

(۲۰) - افزودن تمام کردن.

(۲۱) - بزرگ داشت.

(۲۲) - فراوان.

(۲۳) - بلندی اراده.

علونیت.

(۲۴) - علانیة آشکارا.

(۲۵) - خداوند توانایی (که) نزد صاحب عرش با جاه و منزلت است. (آیه ۲۰ سوره تکویر)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۴

به کلید سه دندان «۱» سین سماحت ابواب دلجویی از هر باب بر روی خاطر انورش گشاده [۱] ریاض «۲» مهر «۳» جانی «۴» را از باد مهرجانی «۵» عنایت، به تازگی نصرت «۶» اردیبهشتی بخشیدند. دولت گورگانه به تقریض «۷» اقبال نادری از قراضه «۸» قریض «۹» «اخنس بن شهاب» «۱۰» این شعر احلی من الثواب «۱۱» عراضه «۱۲» ساخت [۲].

و كنت الـذهر لست اطيع انـثی [۳] فصـرت الیـوم اطـوع مـن ثـواب «۱۳»

[۱] - ط، گشادند.

[۲] - ط، اضافه دارد: شعر -

[۳] - در تمام نسخ امس و تصحیح بر طبق مجمع الامثال.

(۱) - قسمی کلید که از چوب منحنی می ساختند و در انتهای آن دندانهای چوبی نهاده بودند و سه دندانهای محکم تر از دیگر کلیدها بود و کلید سه دندان سین اضافه تشبیهی است چه سین را سه دندان است و سین سماحت نیز اضافه تشبیهی دیگریست.

(۲) - ج روضه، مرغزار (ر ب).

(۳) - دوستی.

(۴) - منسوب به جان محبت قلبی، مهری که در دل است.

(۵) - معرب مهرگان. مهرماه.

(۶) - تازه رویی. (ر ب)

(۷) - شعر گفتن کسی را بمدح (ر ب).

(۸) - ریزه های زر و سیم (ر ب).

(۹) - شعر (ر ب). و قراضه قریض، اضافه تشبیهی است.

(۱۰) - در تمام نسخ، اخفش بن شهاب و صحیح اخنس است، ابن شهاب بن شریق بن ثمامه بن ارقم از بنی تغلب و ذکروی در الموشح (ص ۴۴) و نیز در مجمع الامثال ذیل: اطوع من ثواب، آمده است.

(۱۱) - شیرین تر از انگبین.

(۱۲) - رهاورد (ر ب).

(۱۳) - روزگاری بود که اطاعت زنی نمی‌کردم و امروز چنانست که از ثواب فرمان‌بردارترم. و ثواب مردی بود که بسفر رفت و خبری از او باز نیامد. زن وی نذر کرد که اگر باز آید مهار در بینی او کرده کشان‌کشان تا مک‌اشش ببرد. ثواب چون بازگشت و از نذر آگاه شد به پذیرفت پس (اطوع من ثواب) مثل شد (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۵

و باین تقریب «۱» تقریب «۲» سیوف «۳» مخاصمت از جانبین تحقّق گرفت، و هوای مصافات «۴» از هوازن «۵» مصافّ «۶» صاف گردید [۱]، و عقود «۷» حقوق «۸» انخلا «۹» و انحلال یافت، و آینه طباع از انطباع رنگ نثار «۱۰» و زنگ نثار «۱۱» انجلا «۱۲» پذیرفت، و تفارّ «۱۳» به تقارّ «۱۴» و تباری «۱۵» به یاری، و مقت «۱۶» بمقت «۱۷»، و تجنیب «۱۸» به تحیب، و مساآت «۱۹» بمساوات، و مخاشات «۲۰» به مجاشات [۲] «۲۱»، و مبادات «۲۲» بمنادات «۲۳»، و مهاوات «۲۴» به مهانات «۲۵»، و مدارء «۲۶» بمدارات، و محارء «۲۷» برحمت، و مجارء «۲۸» برحمت «۲۹»، و مخافت «۳۰» به محالّت «۳۱»، و

[۱] - ط، گردیده.

[۲] - نو، این کلمه و کلمه قبل آن را ندارد.

(۱) - در تداول بدین معنی، بدین منوال، بدین طریق.

(۲) - بمعنی در نیام کردن شمشیر، بکار رفته، ولی مدرک دیده نشد

(۳) - ج سیف، شمشیر.

(۴) - خالص کردن دوستی (ر ب).

(۵) - ج هوزن، بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرد و غبار (ر ب)

(۶) - ج مصف، جای صف زدن در جنگ (ر ب).

(۷) - ج عقد بکسر اول و سکون دوم گردن بند (ر ب).

(۸) - ج حقد، کینه.

(۹) - انقطاع، بریدن (اقرب الموارد).

(۱۰) - دور گردیدن. ترسیدن (ر ب).

(۱۱) - برگرداندن سخن یکدیگر (ر ب). در تداول کدورت.

(۱۲) - روشنی.

(۱۳) - از هم دیگر گریختن (اقرب الموارد).

(۱۴) - ثبات ورزیدن (ر ب).

(۱۵) - با یکدیگر معارضه کردن (ر ب).

(۱۶) - دشمن گرفتن (ر ب).

(۱۷) - دوست داشتن (ر ب).

(۱۸) - دور داشتن (ر ب).

(۱۹) - چنین است در یو، ط مساوات و ظاهرا مساءء، بدی.

(۲۰) - نبرد کردن با کسی به ترسیدن.

(۲۱) - معنی مناسب دیده نشد.

(۲۲) - آشکارا دشمنی کردن (ر ب).

(۲۳) - با دیگری نشستن در انجمن. راز را آشکار کردن (ر ب).

(۲۴) - با هم ستهیدن (ر ب).

(۲۵) - بر یکدیگر تکیه دادن (از ر ب).

(۲۶) - یکدیگر را دفع کردن. خلاف نمودن (ر ب).

(۲۷) - ظاهرا باب مفاعله قیاسا از حر القتل (بسیار شدن کشتار) بنا شده است.

(۲۸) - گناه جستن (ر ب).

(۲۹) - مهربانی نمودن (ر ب).

(۳۰) - بیم.

(۳۱) - هم منزل شدن (ر ب). دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۶

محاقت «۱» به مخالّت «۲»، و محاملت «۳» به مجاملت «۴»، و مبالطت «۵» به مخالطت «۶»، و محادثت [۱] «۷» به محادثت «۸»، و مغایرت به معايرت «۹»، و معاقرت «۱۰» به معافرت «۱۱»، و معاقرت «۱۲» به منادمت، و صفح «۱۳» مصفّحه «۱۴» بصفح «۱۵» و مصافحه «۱۶» مبدل شد، و زمانه بر وفق مرادات «۱۷»، رفق و مرادات «۱۸» پیش آورد، و گرد مبارات «۱۹» و ممارات «۲۰» را بزالال مبارّة «۲۱» و ممالات «۲۲» تسکین داد، و غصن «۲۳» مرامات «۲۴» را ثامر «۲۵» اثمار «۲۶» نیل مرامات «۲۷» ساخت. «هذا التّصافی لا تصافی المحلب» «۲۸» و در غرّه شهر ذی الحجّه [۲] سال هزار و صد و پنجاه و یک خدیو مه رایت لوای مهر آیت بجانب

[۱] - ط، محادثت.

[۲] - ط، ذی حجّه.

(۱) - خصومت کردن (ر ب).

(۲) - دوستی کردن (ر ب).

(۳) - بمعنی با هم برداشتن (ر ب). و در اینجا بمعنی به یکدیگر حمله بردن استعمال شده.

(۴) - نیکو معاشرت کردن (از ر ب).

(۵) - به شمشیر یکدیگر را زدن (ر ب).

(۶) - آمیزش.

(۷) - صیقل کردن شمشیر را (ر ب).

(۸) - با هم سخن گفتن (ر ب).

(۹) - راست کردن ترازو و پیمانه (ر ب) کنایه از راستی و درستی.

(۱۰) - دشنام دادن و هجا گفتن (ر ب).

(۱۱) - نرم رفتاری (از ر ب).

- (۱۲) - از همدیگر رمیدن (ر ب).
- (۱۳) - زدن به پهنای شمشیر (ر ب).
- (۱۴) - شمشیر پهن (ر ب).
- (۱۵) - بخشیدن (از ر ب).
- (۱۶) - دست بر پشت دستهای دیگر کشیدن. دست دادن دوستی و صداقت را.
- (۱۷) - ج مصطلح فارسی. مراد یا مراده، آرزوها. مقصودها.
- (۱۸) - مدارا (ر ب).
- (۱۹) - نبرد نمودن (ر ب).
- (۲۰) - پیکار کردن (ر ب).
- (۲۱) - نیکویی کردن. پیوستن (ا قرب الموارد).
- (۲۲) - یاری کردن کثر اللغات).
- (۲۳) - شاخه.
- (۲۴) - همدیگر را تیر انداختن (ر ب).
- (۲۵) - بارور (از ر ب).
- (۲۶) - ج ثمره، میوه (ر ب).
- (۲۷) - مقصودها.
- (۲۸) - این است صفا و دوستی نه مساوات در خوردن و آشامیدن. و منشأ این مثل داستانی است که پیری و جوانی از هذیل مردی از قبیله فهم را گشتند و چون مردان قبیله راه بر آنان گرفتند، هریک خود را قاتل آن مرد شناساند (از مجمع الامثال).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۷
- «شاه جهان آباد» «۱» افراخته در نهم ماه مزبور دار الخلافه بی مخلّ آفه «۲» محل و مقرّ «۱» موکب انجم «۲» دافّه «۳» گردید.
- فقدم مبارک القدم «۴» متدارک النعم «۵» عالی الهمم غالی القیم «۶» بشاره و بشاره و رایه و آیه «۷» و هیئه و هیئه «۳» «۸» و هزه و عزّه «۹» و عدّه و عدّه «۱۰» و جدّه و جدّه «۴» «۱۱» و شدّه و شدّه «۱۲» و روعه و ضوعه «۱۳» و نخوه و سطوه «۱۴» و جول و جولّه «۱۵» و بأس و صولّه «۱۶» و صوت و صیت «۱۷» و شهب و کمت «۵» «۱۸» و دهم و دهم «۱۹» و بهم و سهم «۲۰» و صلات و صلاد «۲۱» و انجاب و انجاد «۲۲» و لجب و جلب «۲۳» و بیض و ثلب «۲۴» و بیض و سود «۲۵»

[۱] - ط، مقرر.

[۲] - یو، نجم.

[۳] - ط، اضافه دار: و ثره و ثروه.

[۴] - وعده و حده.

[۵] - یو، این جمله را ندارد.

(۱) - دهلی.

(۲) - بی خلل آسیب.

- (۳) - لشکر که بسوی دشمن رو کند (ر ب).
- (۴) - پس باز آمد نیک پی.
- (۵) - دریابنده نعمتها.
- (۶) - گرانبها.
- (۷) - با خوبی و جمال و پرچم و نشانه (بزرگی)،
- (۸) - و (نیکو) هیئتی و بزرگی.
- (۹) - و فراخ خویی و ارجمندی.
- (۱۰) - و گروه (سربازان و خدمتگزاران) و سازوبرگ.
- (۱۱) - و نوی و پیروز بختی.
- (۱۲) - و سختگیری و حمله آوری.
- (۱۳) - و بیم دادن و ترسانیدن.
- (۱۴) - و تکبر و سختگیری.
- (۱۵) - و لشکر بزرگ و گرد برآمده.
- (۱۶) - و نیروی جنگ و حمله بردن و زیادتى نمودن.
- (۱۷) - و فریاد و آوازه.
- (۱۸) - و اسبان سبزخنگ و نیک سرخ.
- (۱۹) - و اسبان تیره رنگ و گروه بسیار.
- (۲۰) - و مردمان دلاور و تیر.
- (۲۱) - و جایزه و اسبان قوی.
- (۲۲) - و گرامی گوهران و دلیران.
- (۲۳) - و بانگ و فریاد و غوغا و آواز.
- (۲۴) - و خودها و نیزه‌ها.
- ثلب بفتح اول و کسر دوم بمعنی نیزه رخنه‌دار است و بفتح اول و دوم مصدر است بمعنی رخنه‌دار شدن و ترنجیدگی و ریم و ریمناکی. (ر ب) به هریک از دو ضبط که فرض کنیم با مورد تناسبی ندارد.
- (۲۵) - و سپیدها و سیاهها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۸

و اساود و أسود «۱» و مساعیر و مغاوير «۲» و مغاليب و مصاليت «۳» و حدّ لا یكلّ و جدّ لا یملّ «۴».

و در روز ورود بدار الخلافه مجلس مجالست بترک مساجلت «۵» زینت یافت، و بزم تحاسی «۶» برفع تحاشی «۷» آراسته گشت. «محمد شاه» که بدعوی «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» «۸» گردن مباهات می‌افراشت درم و دینار نیاز نثار و ایثار کرده جمیع خزائن و قیاطین «۹» سلاطین و اساطین «۱۰» را که شامل اوائل «۱۱» امائل «۱۲» و حائز اوآخر اخایر «۱۳» و حاوی فواخر «۱۴» ذخائر و جامع طرائف [۱] «۱۵» و تلاد «۱۶» بلاد، و مشحون به اندوخته اجداد «۱۷» اجداد «۱۸» بود باعتذار «وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» «۱۹».

- (۱) - و بزرگان و شیران.
- (۲) - و برانگیزندگان حرب و سخت غارتگران.
- (۳) - و مردان سخت و رسا در امور.
- (۴) - و تیزی که کند نمی‌شود و کوششی که بستوه نمی‌آید.
- (۵) - مفاخرت کردن با هم (ر ب).
- (۶) - نوشانیدن یکی دیگری را (اقرب الموارد).
- (۷) - به یک سو شدن. (ر ب).
- (۸) - و نیست چیزی جز که نزد ماست گنجهای آن (از آیه ۲۱ سوره الحجر).
- (۹) - ج قیطون بفتح اول و سکون دوم گنجینه بلغت مردم مصر. (ر ب).
- (۱۰) - ج اسطوانه، ستون، مجازا اساطین، بزرگان.
- (۱۱) - ج اول، متقدم. اوائل پیشینان.
- (۱۲) - چنین است در سه نسخه و ظاهرا امثال (بر طبق عت).
- (۱۳) - ج اخیار، نیکوان. (لغد).
- (۱۴) - ج فاخر.
- (۱۵) - ج طریف، مال نو (ر ب).
- (۱۶) - مال کهنه و قدیمی موروئی. (ر ب).
- (۱۷) - درستی در کار. (ر ب).
- (۱۸) - ج جد.
- (۱۹) - و آوردیم ما به تجارت اندکی (از آیه ۸۸ سوره یوسف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۵۹

هدیتی تقصر عن همتی و همتی تقصر عن مالی «۱» فخالص الودّ و محض الخلوّص أفضل ما تهدیه أمثالی «۲» در بسته «۳» بطریق عراضه «۴» عرض کرده کلید مخازن را کلیدا «۵» تسلیم و نخبه‌های تخته‌های گوهرنگار که پایه‌اش سر بر عرش برین می‌سود، و زمین [۱] از زینت و بهای آنها بر کرسی فلک طعن «ثلّ عرشه» «۶» می‌زد هدیه نمود. لا سیما «۷» تخت طاوسی «۸» که از درر «۹» درّی «۱۰» نما رشک چرخ آب‌نوسی و ثمن «۱۱» ثمن «۱۲» آن کنوز قارونی «۱۳» و دقینوسی «۱۴» بودی، و هر نقیری «۱۵» از لالیش «۱۶» بر

[۱] - یو، زمین. ط، ندارد.

- (۱) - ارمغان من فرومی‌ماند از همت من و همت من کوتاهست بخاطر مال (اندک) من. مصراع دوم در همه نسخ چنین است و چنانکه دیده می‌شود ظاهر آن درست بنظر نمی‌رسد و باید در آن تأویلی بکار رود.
- (۲) - پس دوستی خالص و اخلاص بی‌آمیغ بهتر چیز است که ارمغان می‌آورد آن را مانند من.
- (۳) - مجموعا. یکجا.

- (۴) - راه آورد. (ر ب).
- (۵) - در منتهی الارب، اقرب الموارد کلد بفتح اول و سکون دوم بر یکدیگر گرد آوردن چیزی. در حواشی کلیدا، مجموعاً معنی شده ولی مدرک آن دیده نشد.
- (۶) - واژگون شد تخت او، نابود شد ملک او (ر ک مجمع الامثال).
- (۷) - مرکب از لا+ سیما بخصوص، مخصوصاً.
- (۸) - برای اطلاع از خصوصیات این تخت رجوع شود به: مقاله آقای یحیی ذکاء (مجله نقش و نگار. شماره هفتم دوره سوم) و مقاله آقای حکمت (فرهنگ ایران زمین جلد بیستم دفتر ۱-۲).
- (۹) - ج دره مروارید. (ر ب).
- (۱۰) - روشن، مجازاً ستاره. کوکب دری، ستاره روشن:
- و دری فلک نیک اختری (غرر و درر آمدی ص ۴ چاپ دانشگاه).
- (۱۱) - هشت یک.
- یک هشتم.
- (۱۲) - بها. قیمت.
- (۱۳) - گنجهای مخصوص قارون و رک تعلیقات.
- (۱۴) - منسوب به دقیانوس. پادشاهی که هجرت اصحاب کهف و پناه بردن آنان بغار در عهد او رخ داد.
- (تواریخ اسلامی). decius. امپراتور رم متولد به سال ۲۰۱ میلادی به سال ۲۴۹ به سلطنت رسید و در ۲۵۱ درگذشت (دائرة المعارف اسلامی. دائرة المعارف بریتانیا).
- (۱۵) - چاهک پشت هسته خرما.
- (ر ب)
- (۱۶) - کنایه از چیزی بسیار خرد.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۰
- گوهر منقار «۱» اکاسره «۲» منقار مناقرت «۳» زدی، و درّین «۴» بحر «۵» و جبل «۶» را که أنفس «۷» أعلاق «۸» خلفای عباسی بودی پیشیزی بل به چیزی نشمردی.
- فرائد «۹» فریده‌اش «۱۰» خاتم ملک [۱] «۱۱» در زیر نگین داشت «۱۲»، و شاه گوه‌ران «۱۳» خسرو و درّه یتیمه «۱۴» اکاسره را «یتیماً ذا مَقَرِّهٍ أَوْ مَسْكِيناً ذَا مَتَرَبَةٍ» «۱۵» می‌انگاشت. سبچه زیدان [۲] «۱۶» بصد زبان سبچه گردان ذکر آنها

[۱] - ط، خاتم ملکی.

[۲] - تمام نسخ: رندان.

- (۱) - بیرونی در وصف گوهرهای خزانه خلفا نویسد: از آن جمله منقار است بوزن پانزده مثقال و گفته‌اند بصورت مرغی بود از یاقوت سرخ و منقار آن زرد بود. و از نصر آرد که وزن آن یک دانگ کمتر از دو مثقال بود و در رنگ و آب برتر از (جبل) است و نویسد: نصر علت نامیدن آن را به (منقار) نگفته است (الجماهر ص ۵۶). و وجه اختصاص آن به اکاسره معلوم نیست.
- (۲) - ج کسری.

لقب پادشاهان ایران.

(۳) - منازعت (اقراب الموارد).

(۴) - تشنه در. دو در

(۵) - از جمله گوهرهای خزائن خلفا و آن از یاقوت سرخ بود بوزن هفت و هشت مثقال و رقیق و گود چنانکه از آن آشامیدن ممکن بود (الجماهر ص ۵۶).

(۶) - از گوهرهای خزائن خلفا که بخاطر بزرگی آن را بدین نام می‌خوانند (از الجماهر ص ۵۶).

(۷) - نفیس تر.

گران‌بها تر.

(۸) - ج علق بکسر اول و سکون دوم، گرانمایه از هر چیزی. (ر ب).

(۹) - ج فرید، مهره‌ای که فاصل باشد میان مروارید و زر (ر ب).

(۱۰) - یگانه. (ر ب).

(۱۱) - در شرف و نفاست بخاتم ملک مثل زنند. (ثمار القلوب ص ۵۰۵).

(۱۲) - زیر نگین داشتن، مسخر کردن.

(۱۳) - نام گوهری بود نزد خسرو پرویز که آن را برشته‌ای بسته بدیرا می‌انداختند و پس از ساعتی برمی‌آوردند گوهری بسیار بر اطراف آن چسبیده بود. (از برهان).

(۱۴) - در الجماهر آمد: در خزانه یمین الدوله گوهری بود وزن آن دو مثقال و دو ثلث مثقال و یتیمه نام داشت (الجماهر ص ۱۵۰) و این جز یتیمه مشهور است و ر ک همین کتاب ص ۱۲۹ و ۱۵۲ و ۱۵۴.

(۱۵) - یتیمی را که صاحب قرابتی است یا مستمندی را که صاحب نیاز است. (سورة البلد آیه ۱۵ و ۱۶).

(۱۶) - زیدان مادر مقتدر است. وی سبج‌های ساخت از سی دانه مروارید همانند. هریک چند تخم گنجشک و ده یاقوت در آن ترتیب داد. (ثمار القلوب ص ۵۰۵).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۱

می‌بود «۱»، و جوهر الخلافه «۲» از رشک، سینه بر سنگ حسرت می‌سود «۳». کرسی تفأل منه اینی رأیت مقلوبه یسرک «۴»، و مجلوبات «۵» اثیر «۶» و نفائس بشر «۷» و تحائف «۸» کثیر و وثاب «۹» و دثار «۱۰» و وثیر «۱۱» و أثواب «۱۲» مسیر «۱۳» و برود مشیر «۱۴» و مکسوات «۱۵» جلال «۱۶» و مرکوات «۱۷» حلال «۱۸» و مفوفات «۱۹» رومی و مهلهلات «۲۰» یمنی و منمنات «۲۱» چینی و مدبجات [۱] «۲۲» ختنی، و مسررات «۲۳» هندی، و منفسات [۲] «۲۴» فنی «۲۵» و کلل «۲۶» مکمل، و اکالیل «۲۷»

[۱] - یو، بدنجات.

[۲] - یو، منقبساب.

(۱) - سبج گردان بودن، تسبیح گفتن. ستودن.

(۲) - گوهری از آن اکاسره بود که به خلفای بنی امیه سپس به سفاح و منصور رسید (ثمار القلوب ص ۱۵۳).

(۳) - در جمله سینه بر سنگ سودن، اشارتی است بدین نکته که گوهر را به سنگ می‌سایند تا جلا یابد.

(۴) - تختی که به فال گرفتیم از آن همانا من دیدم قلب آن را (یسرک مقلوب کرسی) توانگری تو (وصف تخت طاوسی است).

- (۵) - ج مجلوبه، فراهم آمده.
- (۶) - بسیار.
- (۷) - کثیر. بسیار.
- (۸) - ج تحفه.
- (۹) - تخت و گستر دنی. (ر ب).
- (۱۰) - جامه (ر ب).
- (۱۱) - بستر نرم. (ر ب). پارچه که در آن جامه‌ها نهند
- (۱۲) - ج ثوب، جامه.
- (۱۳) - جامه با خطها (ر ب).
- (۱۴) - برود ج برد.
- بردمشیر، چادر خط دار سرخ. (ر ب).
- (۱۵) - ج مکسو، جامه پوشیده. (ر ب).
- (۱۶) - بزرگ (قدر).
- (۱۷) - آماده شده.
- (۱۸) - ج حله.
- (۱۹) - برد مغوف، چادر تنک که در وی خطهای سپید باشد یا عام است. (ر ب).
- (۲۰) - ج مهلهله، جامه تنک بافته (ر ب).
- (۲۱) - ثوب منمنم، جامه آراسته. (ر ب).
- (۲۲) - ج مدبج، آراسته به دیباچ (ر ب).
- (۲۳) - ظاهرا متسرورات، تسر سر. تنک بافی جامه. (ر ب).
- (۲۴) - ج منفس، نفیس، گرانبها.
- (۲۵) - کنوز، معرب بین، و آن شهرست در هند (مأخذ دیگر دیده نشد).
- (۲۶) - ج کله بکسر اول و فتح و تشدید دوم، پرده تنک. (ر ب).
- (۲۷) - ج اکیلل بکسر اول، تاج.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۲

مکّلل «۱»، و سدول «۲» لآلی «۳»، و سلول «۴» متألّی «۵»، و طرائف «۶» ظروف «۷» و طرائف ظروف [۱]، و براذین «۸» پر آذین «۹» و دیبایج [۲] «۱۰» مدبّج «۱۱» بدبایج «۱۲» و جباه «۱۳» سهیل جباه «۱۴»، و جمال «۱۵» نیکو جمال، و بغال «۱۶» زرّین نعال، و حمر نعم «۱۷»، و بیض «۱۸» نعم «۱۹»، و پیلان زر «۲۰» با پیلان «۲۱» زر، و قراطین «۲۲» و قناطر گوهر «۲۳» و لآلی لالا «۲۴»، و فرائد «۲۵» کثیر التّألّو «۲۶» والا، که «قرطی [۳]

[۱] - در یو: جمله جباه سهیل جباه، پس از این کلمه آمده.

[۲] - یو، زبایح.

[۳] - یو، ط عت، ط: قرطاء.

- (۱) - اکلیل بر نهاده، در تداول: زینت شده بگوهر.
- (۲) - ج سدل بکسر اول و سکون دوم، رشته جواهر که بر سینه افتد. (ر ب).
- (۳) - ج لؤلؤ.
- (۴) - ج سدل بضم اول و سکون دوم، پرده.
- (۵) - درخشان.
- (۶) - ج طریفه چیزهای لطیف و خوش. مالهای نو و تازه.
- (لغد از غیاث).
- (۷) - ج طرف بکسر اول. مال نو. (ر ب).
- (۸) - ج بردون بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم ستور. اسب تاتاری. (ر ب). یابو.
- (۹) - مرکب از پر + آذین - آیین، زینت.
- (۱۰) - ج دیباج، شتر ماده جوان. (ر ب).
- (۱۱) - آراسته. زینت شده.
- (۱۲) - دبایج ج دیباج، دیبا.
- (۱۳) - ج جبهه، اسبان. (از ر ب).
- (۱۴) - ج جبهه پیشانی، سهیل جباه، پیشانی درخشان، اسبانی که درخشش پیشانی آنها چون ستاره سهیل است.
- (۱۵) - ج جمل، شتر نر (غالبا).
- (۱۶) - بغل، استر.
- (۱۷) - شتران سرخ.
- باحتمال قوی مأخوذ است از عبارت حریری: «فکنت ازدری معها حمر النعم». گزیده اموال. (ر ک اقرب الموارد).
- (۱۸) - ج ابیض، سفید.
- (۱۹) - گوسفند. (اقرب الموارد).
- (۲۰) - سپیدموی. (از برهان).
- (۲۱) - کیسه و خریطه (برهان).
- (۲۲) - عت، ندارد. در حاشیه نو، ج قیراط (!). کنوز قیاطین.
- (۲۳) - ج قطار، مقدار چهل اوقیه از زر، یا هزار اوقیه از آن یا دو صد دینار یا هزار و دو صد اوقیه یا هفتاد هزار دینار ... یا یک پوست گاو پر از زر یا از سیم. (ر ب).
- (۲۴) - تابنده، درخشان.
- (۲۵) - ج فریده، گوهر نفیس، فرائد الدر، درهای درشت. (ر ب).
- (۲۶) - بسیار درخشان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۳

ماریه «۱» لالای «۲» حلقه بگوش آنها بودی، و هر حبه از آن بدر «۳» بدر شبافروز اضائه «۴»، وام دادی، ما لا عین رأی و لا أذن سمعت «۵» و لک لک «۶» زر ساو «۷» و رزمه «۸» رزمه متاع سای «۹» و تنگ تنگ «۱۰» دیبای ارتنگ «۱۱» نگار انگلیون «۱۲» کار،

و باقی نفائس از سریر و سراپرده و خواجه سرا و برده نه چندان به حیطة اعتیام «۱۳» و اغتنام درآمد که حساب آن نعم «۱۴» بی حساب به عقود انامل چپ «۱۵» راست آید «۱۶»، و یا شمار آن تا روز شمار «۱۷» در عقد بیان و عقد «۱۸» بنان «۱۹» محاسبان صورت امکان یابد، و یا بامداد «۲۰» مداد «۲۱» ایام و مداد «۲۲»

(۱) - خذه و لو بقرطی ماریه. ماریه دختر ظالم ابن وهب است ... گویند وی گوشوارهای خود را به خانه کعبه هدیه کرد و دو دانه در بر آن گوشواره بود هریک هم چند تخم کبوتر و آن را بها کردن نتوانستند و در چیز گرانبها بدان مثل زنند (ر ک مجمع الامثال و ثمار القلوب ص ۵۰۵).

(۲) - غلام خدمتکار. (از برهان).

(۳) - ج بدره، همیان هزار یا ده هزار درهم، همیان هفت هزار دینار (ر ب).

(۴) - روشنی.

(۵) - چیزی که نه دیده‌ای دیده و نه گوشه شنیده.

(۶) - لک، صد هزار را گویند (لغت نامه).

(از برهان).

(۷) - خالص (از برهان).

(۸) - پشتواره جامه (ر ب).

(۹) - نوعی قماش نفیس و لطیف. (ر ب).

(۱۰) - یک لنگ بار (از برهان).

(۱۱) - نگارخانه مانى نقاش. (برهان).

(۱۲) - دیبایی هفت رنگ که هر هفت رنگ در آن ظاهر می‌شده (از برهان).

(۱۳) - برگزیدن و بهترین مال گرفتن (ر ب).

(۱۴) - ج نعمه، نعمت:

(۱۵) - عقد انامل نوعی از اسباب شمار مسنون است که باشکال بستن و گشادن انگشتان دست اسما، اعداد را ملحوظ دارند ... و آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عقود نه گانه عشرات کند از ده تا نود، در دست چپ دلالت بر همان عقد از عقود است از یک صد تا نهصد (از غیاث اللغات) و در اینجا کثرت مقصود است.

(۱۶) - درست آمدن.

(۱۷) - محشر. رستاخیز.

(۱۸) - ج عقده بضم اول و سکون دوم، گره (ر ب) بند.

(۱۹) - انگشتان.

(۲۰) - کمک.

(۲۱) - سیاهی دوات (ر ب).

(۲۲) - کشیدن. درنگ داشتن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۴

مدود [۱] «۱» أعوام «۲» «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٌ» «۳» بر فنداق «۴» أفهام «۵» تحریر تواند شد، و یا مساح اندیشه

مساحت ساحت تعداد آن تواند کرد «من ملک استأثر». «۶» الحاصل مردمان را از رؤیت عین «۷» و ذهب «۸» ذهب «۹» عین «۱۰» طاری «۱۱» گشت، و اشخاص را از تَلَأُلُوْا لآلی و غرر «۱۲» شخوص «۱۳» بصر حاصل آمد، و فحوای «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» «۱۴» نقش ظهور یافت گویا مفاد «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ» «۱۵» جز این رنگ حقیقت نداشت.

[۱] - یو، و یا با مداد ایام و مداد مدود ...

(۱) - طولانی. دراز (حواشی) (ممدود؟).

(۲) - ج عام، سال.

(۳) - و اگر آنچه در زمین است از درختان قلم بود. (از آیه ۲۶ سوره لقمان).

(۴) - نامه حساب.

(ر ب).

(۵) - ج فهم.

(۶) - کسی که مستولی شد (پادشاهی یافت) برگزید چیزهای نیکو را برای خود (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - زر.

(۸) - زر.

(۹) - خیره شدن چشم از دیدن زر (تاج المصادر بیهقی. بنقل لغت نامه).

(۱۰) - چشم.

(۱۱) - عارض. پدید.

(۱۲) - ج غره، گزیده از هر چیز (از ر ب).

(۱۳) - بازماندن.

(۱۴) - و دادیم او را از گنجها آنچه کلیدهای آن گرانی می کرد به گروهی انبوه نیرومند. (از آیه ۷۶ سوره قصص).

(۱۵) - پا نزد ایشانست خزانه های پروردگار.

(از آیه ۳۷ سوره طور).

در بیان قتل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱].

در بیان قتل عام شاه جهان آباد و تأدیب جهلای دون [۱].

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» «۱». شب شنبه دهم ماه ذی الحجه هزار و صد و پنجاه و یک، خسرو زرّین کلاه آفتاب به سرای خاص حمل حمل و تحویل کوکبه جلال کرده عیدان اضحی «۲» و نوروز که در حقیقت عیدان «۳» آتش افروز عالم سوز بود در یک روز اتفاق افتاد. حمل بحرکات مذبوح پرداخت. ثور شاخ شخ سری «۴» برآورد، جوزا از منطقه بانقلاب کمر بریست، سرطان کج روی پیش گرفت، اسد چنگ و چنگال مخاصمت یازید، سنبله تخم آشوب پاشید، میزان از کم سنگی سبکسری آغازید. عقرب مقتضای طبیعت بکار برد. قوس کمان کین چله کرد. جدی بز پیش آهنگ فساد گشت. دلو به ریسمان مجّره به چاه رفته با چرخ درآویخت. حوت با هزار تا به «۵» ستیزه گر شد، یعنی در شب یکشنبه یازدهم هنگام شام که سواد ظلمتش [۲] شام «۶» رخسار شامت بود، و مشیمه «۷» مشأمه «۸» زای صبحش آبتن فتنه روز قیامت، فیما بین یک دو تن از اهل هند و افواج ایرانی و «لکلّ جیش

عزّه و عرام» «۹» بر سر نزل [۳] «۱۰» و نزل «۱۱»

[۱] - ط، این سطر را ندارد.

[۲] - ط، ظلمش.

[۳] - یو، نزول.

(۱) - این بدانست که نافرمانی کردند و از حد در می گذشتند (از آیه ۵۸ سوره بقره).

(۲) - قربان.

گوسفندکشان و آن روز دهم ذوالحجه است.

(۳) - ج عود، چوب و عیدان آتش افروز، مرغ و عفارند. دو چوب آتشزنه (از رب).

(۴) - سخت سری (از آندراج).

(۵) - آفتاب، و لطف تناسب حوت و تا به نیک مشهود است.

(۶) - ج شامه، خال. (رب).

(۷) - آتون. (رب) بچه‌دان. (برهان).

(۸) - شوم. (رب).

(۹) - هر سپاهی را تباهی و شری است (رک مجمع الامثال).

(۱۰) - منزل و فرودگاه. (رب)

(۱۱) - آنچه پیش مهمان فرودآینده نهند از طعام و جز آن. (رب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۶

نزال «۱» و نزاع واقع شده تیفاق «۲» بنفاق رسید و کار بکارد و دشنه کشید، و شجر مشاجرت و شاخ پرخاش «إِنَّ أَوَّلَ الشَّجَرَةِ النَّوَاءُ» «۳» میوه فساد بارآورد، و «شاهجهان آباد» که جهان آباد بود تا حد «بهار» «۴» و فتن «۵» از شکفتن شکوفه‌های آشوب، بهار فتن شد «نفط و قطن أسرع احتراقا» «۶».

جمعی از رجال سایره «۷» خسارت جسارت را بر خود قرار داده از امر «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» «۸»، عامه «۹» دیده تفکر بر بسته مرتکب:

أمور یضحک السفهاء منها و یکی من عواقبها اللیب «۱۰» شدند، و بخطوات «۱۱» خطا متخطی «۱۲» از خطه ادب، و فوجی از جنود هندیّه نیز «و لكل غانیة هند» «۱۳» به همراهی ایشان راکب مراکب جهل مرکب «۱۴»

(۱) - فرود آمدن دو گروه، با هم در حرب. (رب) جدال.

(۲) - سازواری. (از رب).

(۳) - همانا اول درخت هسته است. برای کار خرد که از آن کار بزرگ پدید آید مثل زنند (رک مجمع الامثال).

(۴) - نام ولایتی است از ملک هندوستان بر شرقی دهلی که دارالملک او را نیز بهار خوانند چون از آنها بگذرند به بنگاله رسند. (آندراج).

(۵) - شهری است در گجرات معرب پین (آندراج).

(۶) - نطف و پنبه شعله درگیرتر است. (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - پیادگان رونده. بی سروپا. ولگرد.

(۸) - و پرهیزید از فتنه‌ای که نمی‌رسد آنان را که ستم کرده‌اند از شما به تنهایی. (از آیه ۲۵ سوره انفال).

(۹) - همگی.

(۱۰) - کارهایی که می‌خندند بی‌خردان بدانها و می‌گیرند به پایان آن دانا.

(۱۱) - ج خطوه بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، میان دو گام. (ر ب). گام. خطوه بفتح اول یک گام (اسم مره) خطوات بضم اول و دوم جمع.

(۱۲) - گذرنده. (ر ب).

(۱۳) - صحیح این مثل (کل غانیه هند) است و میدانی نویسد: برای تساوی مردم در فساد باطن مثل زنند. (مجمع الامثال).

(۱۴) - جهلی که جاهل در آن بجهل خود آگاه نیست، خود را دانا می‌داند. مقابل جهل بسیط.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۷

شده و بهادران اثر در، از رأی ردی «۱» روی آورده و داد رزم و آورد داده از در از دراء «۲» و دراز دستی در آمدند، و با سرپای «۳» سرایا «۴» که در سراهای شهر و منازل نزول داشتند، به منازل «۵» و مناضلت «۶» در آویختند، و جمعی از آن اخیال «۷» برگشته اقبال، از راه فیولت «۸» بفیل خانه در آمده اخیال «۹» خاص را بردند. «إِنَّ الْخِصَاصَ يَرِي فِي جَوْفِهَا الرِّقْمَ» «۱۰».

چون این دست‌اندازی بی‌هند «۱۱» از هندیان سرزد، به تأدیت [۱] «۱۲» رسوم ریاست، تأدیب آن جمع را از لوازم امر کشورگشایی دانسته همان شب تواجیان «۱۳» زحل صلابت و یساقچیان «۱۴» مریخ مهابت بحکم قهرمان جهان، تیغ‌بندان مهیب و خنجرگذاران «۱۵» کیوان نهیب را گروه گروه گرد کرده مانند أحشام «۱۶»

[۱] - ط، تأدیب.

(۱) - پست. (ر ب).

(۲) - حقیر داشتن. (ر ب).

(۳) - همه.

(۴) - ج سربه بفتح اول و کسر دوم و تشدید سوم پاره‌ای از لشکر (ر ب).

(۵) - فراهم آمدن دو گروه با هم در حرب (ر ب).

(۶) - نبرد نمودن (ر ب).

(۷) - ج فیل، مرد فرومایه. (ر ب).

(۸) - ظاهرا فیلوله، ضعف رای. خطا.

(۹) - ج فیل، پیل.

(۱۰) - همانا شکاف، دیده می‌شود در درون آن بلا. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۱) - راه، قاعده. (برهان).

(۱۲) - تأدیة.

ادا کردن.

(۱۳) - ج تواجی، سرکرده. صاحب‌منصب (اشتینگاس).

(۱۴) - ترکی ج یساقچی. مرکب از یساق. بمعنی دیوان و دربار + چی. جنگ. (آندراج)

(۱۵) - گذراننده خنجر. آنکه خنجر او بشکافد چیزی را.

(۱۶) - ج حشم بفتح اول و دوم. عیال. قرابت.

چاکر. (ر ب). در تداول، احشام: گروه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۸

کواکب منتظر ظهور فجر گردیدند. دم صبحی «۱» که مهر جهانگشا از شفق، دم صبحی «۲» برافشانند و لشکر هند و نژاد شب را زمان «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ» «۳» در رسید و به نفس نسیم «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» «۴» آتش فتنه خورشید تا چرخ والا بالا گرفت، و سپهر کینه‌ور مهر از دل بدر کرد، خدیو فریدون فرّ مانند خسرو خاور بر فراز آفاق «۵» آفاق نور در آمده بآسر «۶» و سبا [۱] «۷» و نهب «۸» سبا «۹» و تشتیت «۱۰» شمل «۱۱» مفسدین «کایدی سبا» «۱۲» اشارت رانده هاتف بلا صلاهی «وَأَمْتَاوُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» «۱۳» در داد، و چاوش [۲] «۱۴» قضا در آن یوم الصّباح «۱۵» از صیاح «۱۶» جوانان پیر تدبیر اوغای [۳] «۱۷» «فَسَاءَ صَبَاحُ

[۱] - ط، با سر سبا.

[۲] - ط، چاوشان.

[۳] - ط، اوغای ادعای.

(۱) - دم صبح، سپیده دم.

(۲) - دم صبحی، خون سرخ (ر ب).

(۳) - همانا وعده گاه آنان بامداد است (از آیه ۸۳ سوره هود).

(۴) - و (سوگند) به بامداد گاهی که بدمد (از آیه ۱۸ سوره تکویر).

(۵) - اسب نیک نجیب الطرفین. (ر ب).

(۶) - اسیر گرفتن.

(۷) - سباء، برده کردن (ر ب).

(۸) - غارت.

(۹) - در کنوز و بعض حواشی بنقل از کنز، مال بسیار معنی شده لیکن در کنز و مآخذ دیگر دیده نشد.

(۱۰) - پراکنده کردن. (ر ب).

(۱۱) - گروه، جماعت. (ر ب).

(۱۲) - تفرقوا ایدی سبا و ایادی سبا، متفرق و پریشان شدند. (ر ب).

(۱۳) - و جدا شوید امروز ای گناهکاران.

(۱۴) -، چاوش، نقیب لشکر و قافله. (برهان).

(۱۵) - روز غارت. (ر ب).

(۱۶) - آواز بلند (ر ب).

(۱۷) - باد (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۶۹

الْمُنْذِرِينَ» ۱» به گران خوابان منام غفلت رسانید. افواج بحر امواج، چون سیل عرم ۲» عزم تخریب بنه [۱] و ابنیه شهر ۳»، و بدون تحقیق، طائع ۴» و طاغی ۵» و ناهش ۶» و راقی ۷» که «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ» ۸» خشک و تر را ضرمه ۹» آتش فنا ساختند. ذهبوا متوشحین بوشاح الوحاشه ۱۰» و نهبوا کلّ ساحه و قاحه بالوقاحه ۱۱» و ما صار من نزاع اقواس النزاع سهام الطغاة إلّا السهام ۱۲» و من ترک السّیلم حظوظهم إلّا السلام ۱۳». دار الخلافه. مدخل آفت و مدار مخافت ۱۴» شد، و آن خان ۱۵» نعمه ۱۶» که مشحون ۱۷» شحون [۲] ۱۸» لذاذات [۳] ۱۹» اطائب ۲۰» و فنون رذاذات [۴] ۲۱» رغائب ۲۲» بود، خوان یغما گشت. مردان سوار، سوار ۲۳»

[۱]- عت، بنیه. ط، تنبیه.

[۲]- یو، ط، عت، بشحون.

[۳]- یو، لذات.

[۴]- یو، رذات. کنوز، جذاذات.

(۱)- پس بد است بامداد بیم دادگان (از آیه ۱۷۷ سوره صافات).

(۲)- سخت.

(ر ب) و ر ک ح ۲ ص ۱۳۳.

(۳)- حذف فعل بدون قرینه.

(۴)- فرمانبردار.

(۵)- سرکش.

(۶)- گزنده. (از ر ب).

(۷)- افسونگر.

(۸)- پس کدامیک از دو فرقه سزاوارترند با یمن بودن. (از آیه ۸۱ سوره انعام)

(۹)- هیزم آتش گیر (مهذب الاسماء. بنقل لغت نامه).

(۱۰)- رفتند حالی که بگردن افکنده بودند حمایل شمشیر را.

(۱۱)- و غارت کردند هر سرا و خانه‌ای را به بی شرمی.

(۱۲)- و نشد از کشیدن کمانهای خصومت نصیب سرکشان، جز تیرها.

(۱۳)- و از وا گذاشتن آشتی بهره آنان جز سنگها.

(۱۴)- بیم. ترس.

(۱۵)- کاروانسرا. (برهان).

(۱۶)- نعماء، نعمت و شادمانی.

(۱۷)- پر.

(۱۸)- انواع (ر ب).

(۱۹)- ج لذاذه، مزه دار گردیدن. (از لغت نامه).

(۲۰) - ج اطیب، پاگیزه.

(۲۱) - ج رذاذۀ بفتح اول، باران نرم ریز و تناسب آن با مقام معلوم نشد.

(۲۲) - چیزهای مرغوب (نف).

(۲۳) - یاره، دست برنجن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۰

زنان را «أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا» (۱) دست برد پرداختند، و پیادگان دکانها را به مدّ که «۲» قهر مصداق «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» (۳) ساختند. ذکور و أنث سلسله «۴» ها را چون نر و ماده «۵» سلسله «۶» بهم بستند، و خسّاس «۷» و کرام را «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» (۸) علیل و غلیل «۹» در سر کوچه بلا به یکدیگر پیوستند. آبای فضایل که ابنای معالی بودند، با بنات الدّهر «۱۰» قرین گردیدند، و أمّهات مکارم که در دلبری بر پری برتری و با خوبان بربری «۱۱» برابری می کردند، بربر و روی خود درّه «۱۲» بجای درّه دیدند. بیازره «۱۳» بیزار از معامله دوشینه «۱۴» گشتند «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» (۱۵) و سوقیان «۱۶» از سود سودای شبانه گذشتند «فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (۱۷). یلان رهی، نهنه «۱۸» و دهدهی «۱۹» از رخبه [۱] «۲۰» و

[۱] - یو، رجه.

(۱) - دست برنجن‌ها از زر و مروارید. (از آیه ۲۳ سوره حج).

(۲) - ابزار کویدن.

(۳) - گاهی که کوفته شود زمین کوفتن کوفتنی. (از آیه ۲۲ سوره فجر).

(۴) - خانواده.

تیره.

(۵) - حلقه‌های زنجیر که در یکدیگر رود.

(۶) - زنجیر.

(۷) - ج خسیس، فرومایه. (ر ب).

(۸) - بسته باد دستهایشان (از آیه ۶۹ سوره مائده).

(۹) - تشنه.

(۱۰) - حوادث زمانه (ر ب).

(۱۱) - منسوب به بربر، مؤلف برهان نویسد: ولایتی است در مغرب که مردم آنجا سبز چهره می‌باشند. بربر شهرست در سودان واقع در ساحل نیل ... و این شهر کلید سودان بشمار آید. (از حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۱۲) - تازیانه (از برهان).

(۱۳) - ج بیزار، کشاورز. (ر ب). و محشیان بازاریان، معنی کرده‌اند. و رک ح ۱۱ ص ۱۲۹.

(۱۴) - مقصود طغیان و نافرمانی است.

(۱۵) - آگاه باش که در فتنه افتادند. (از آیه ۴۹ سوره توبه).

(۱۶) - ج سوقی، بازاری.

(۱۷) - پس سود نکرد بازرگانی ایشان. (از آیه ۱۵ سوره بقره).

(۱۸) - جامه تنک بافته (ر ب).

(۱۹) - زر خالص بی عیب (برهان).

(۲۰) - رخنه؟

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۱

رحبه «۱» اسواق «۲» برگرفتند، و پلنگ‌خویان بهبهی «۳» و رزم‌جویان هبهی «۴» خوبان یغمایی «۵» را به یغما از استال «۶» و استار «۷» در برگرفتند. پردگیان را پرده‌کنان از پرده عفاف و حجر «۸» محارم درکشیدند، و افراد هستی افراد را به خامه تیر و سنان، قلم در کشیدند «۹». محصنات «۱۰» محسنات «۱۱» را عصمت «۱۲» عصمت گسیختند، و مخدرات عطابل «۱۳» را شرم «۱۴» غطا «۱۵»، بل «۱۶» هتک «۱۷» غطای «۱۵» شرم نمودند. مستوراتی «۱۸» که در غشوه «۱۹» عشوه «۲۰» جلوه داشتند، در خلوت آغوش فوج هتاک جا گزیدند، و نوجوانانی که از قامت موزون بر سرو کاشمری «۲۱» و دلبر کاشغری «۲۲» و محبوب غاتفری «۲۳» طعنه می‌زدند، بتیغ جفا

(۱) - گشادگی جای (ر ب).

(۲) - ج سوق، بازار.

(۳) - تناور و بزرگ (ر ب).

(۴) - تیزرو. قصاب.

(۵) - منسوب به یغما. شهرست از ترکستان منسوب به خوبان (برهان) رک حدود العالم.

(۶) - در حواشی پرده معنی شده (مدرک دیده نشد).

(۷) - ج ستر بکسر اول، پرده (ر ب).

(۸) - کنار. آغوش.

(۹) - افراد ج فرد، صورت حساب. و ج فرد، یکان. قلم درکشیدن در تداول محاسبان، خط زدن. باطل کردن.

خط بطلان کشیدن، کنایت از نابود کردنست.

(۱۰) - ج محصنه، زن پارسا. (ر ب).

(۱۱) - محسنه، خوب روی (ر ب).

(۱۲) - عصمه، گردن‌بند. حمیل. (ر ب).

(۱۳) - ج عطبل بضم اول و سوم و سکون دوم، زن جوان خوب صورت (ر ب).

(۱۴) - شکافتن. بریدن. (ر ب).

(۱۵) - پوشش، پرده.

(۱۶) - بلکه.

(۱۷) - دریدن. (ر ب).

(۱۸) - ج مستوره، پردگی. مخدره. زن که خود را پوشیده است.

(۱۹) - پرده و پوشش (ر ب).

(۲۰) - ناز.

(۲۱) - منسوب به کاشمر، سروی که گویند زردشت در کاشمر نشانند. رجوع شود به تاریخ بیهق. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات

پارسی. گاه‌شماری در ایران قدیم.

(۲۲) - منسوب به کاشغر. نام شهریست از ترکستان منسوب به خوبان و خوش صورتان (برهان).

(۲۳) - منسوب به غاتفر، شهریست از ترکستان که در آن سرزمین ... صاحب حسنان مرغوب بهم می‌رسد. (برهان. رک حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین. ذیل غاتفر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۲

چون درخت کهنسال از پا درآمدند. بدروشانی [۱] «۱» که در پیش چهره انورشان قرص بدر کلف «۲» می‌نمود، به لطمه جور بدروشان کلف «۳» کلفت گرفتند، و ماه‌طلعتانی که مهر «۴» رویشان در برقع «۵»، فروزان‌تر از روی مهر «۴» در برقع «۶» بودی آثار «وَحَسَفَ الْقَمَرُ» «۷» بر منصفه حال و ناصیه احوال دیدند. گل‌عدارانی که هزار هزار «۸» زار «۹» در گلزار حسن داشتند چون سبزه پامال حوادث گشتند. یوسف‌صفتانی که در جنب جیب «۱۰» جنت شمیم «۱۱» پیراهنشان بوی عزیز مصر «۱۲» سر از گریبان بر نیاوردی، ربوده گرگان نوائب شدند. رئات «۱۳» ربأت حجال «۱۴» به آسمان پیوست، و صعود افواج آه و ناله ضعیفان، راه بر نزول جنود رحمت یزدان بست. از دود «۱۵»

[۱] - از این کلمه تا کلمه گرفتند: در عت و ط چنین است، بدروشانی که از سیمای حسن‌شان آیه و لَقَدْ نَصَّرَكُمُ اللَّهُ يَبْدِرُ ظاهر بودی و لطمه جور ...

(۱) - ج بدروش مانند ماه شب چهارده.

(۲) - سیاهی زردی‌آمیز (ر ب). سیاهی‌ها که بر قرص ماه دیده می‌شود.

(۳) - خال روی. رنگ روی میان سیاهی و سرخی (ر ب) داغ.

و اضافه کلف کلفت اضافه مشبه به است بمشبه.

(۴) - آفتاب.

(۵) - روی‌بند.

(ر ب).

(۶) - و بضم اول و سوم نیز، آسمان هفتم یا چهارم یا نخستین (ر ب).

(۷) - و گرفته شد ماه. (از آیه ۸ سوره القیامة).

(۸) - بلبل.

(۹) - عاشق.

(۱۰) - گریبان.

(۱۱) - بهشت بو.

(۱۲) - مقصود حضرت یوسف است و در آن اشارتی است به داستان پیراهن یوسف که برای پدر فرستاد و یعقوب بوی یوسف را از آن بوید.

(۱۳) - رنة بفتح اول و دوم و تشدید دوم، آواز گریه در حلق بازگردانیده. (ر ب).

(۱۴) - پرده نشینان. خداوندان حجله.

(۱۵) - غم و اندوه (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۳

دودمانها دود به کره آتش رسید، و شراره این شرارت بزبان زبانه زبانا «۱» سوز زبانه گداز، ندای «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ» «۲» بر اهل شهر برکشید. صغار و کبار از هر کنار اُنین «۳» «أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» «۴» سرودند، و فتنه گران از هر طرف طنین «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» «۵» شنودند، و به علاوه این قتل مفرط چهارصد و هفتاد تن هم که بر سر فیل خانه رفته بودند تمامی از غلطکاری به ورطه قتل و قلت «۶» در افتادند، و از این دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته دار سیاست گشتند، و عاقبت آن گروه باغی «۷» چنار آسا به آتش خویش سوختند، و روز زندگی را بر خود شب تار ساختند. «من شب نار الفتنة كان وقودا لها» «۸»
جمع اشیا و اسباب بیوت از سرر مرفوعة «۹» و اُكواب موضوعه «۱۰» و نمارق مصفوفة «۱۱» و زرابی مبثوثة «۱۲» تا سقاطه «۱۳» و سقاطه «۱۴» و

(۱) - ر ك ح ۱۲ ص ۱۰۳.

(۲) - بچشید عذاب خود را. (از آیه ۱۴ سوره ذاریات).

(۳) - ناله.

(۴) - آیا پس هلاک می کنی ما را بدانچه کردند تباه کاران. (از آیه ۱۷۲ سوره اعراف).

(۵) - و کیفر داده نمی شوید مگر به چیزی که می کردید. (آیه ۳۸ سوره صافات).

(۶) - هلاک شدن (ر ب).

(۷) - تبه کار.

(۸) - کسی که افروخت آتش فتنه را (خود).

فروزنیه آنست.

(۹) - تختهای بالا رفته یا رفیع قدر.

(۱۰) - و کوزه های بی دسته.

(۱۱) - و بالشهای نهاده برهم.

(۱۲) - و فرشهای عریض که گسترده شده در هر جا. و این فقرات (۹-۱۲ مأخوذ است از آیات ۱۳-۱۶ سوره غاشیه.

(۱۳) - رخت خانه (ر ب).

(۱۴) - آنچه برافتد از چیزی. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۴

سفاره «۱» و سباطه «۲»، و نقایه «۳» و نفایه «۴»، و نسافه «۵» و نشافه «۶» و نفاضه «۷» و نقاضه «۸»، و جذاذه «۹» و قذاذه [۱] «۱۰»، و جراشه «۱۱» و حواقه «۱۲» و مضغه «۱۳».

و مضاعه «۱۴»، دست فرسود اختطاف «۱۵» و لگد کوب اختداف «۱۶» شد، و از فرائد «۱۷» رعاث «۱۸» تا شوارد «۱۹» رثاث «۲۰»، و از ذوات جفون کالجعب «۲۱» و قلوب قاسیات «۲۲» تا «جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» «۲۳» خطبه «۲۴» اقتضاض «۲۵» و اقتضاض «۲۶»، و نجعه «۲۷» انتهاک «۲۸» و انتهاب «۲۹» گردید، و

- (۱) - خانه روبه. (ر ب).
- (۲) - خاک روبه.
- (۳) - هیچ کاره از گندم. (ر ب).
- (۴) - چیز بلایه وردی. (ر ب).
- (۵) - آنچه برافتد از باد بر دادن گندم. (ر ب).
- (۶) - کفک شیر وقت جوشیدن (ر ب).
- (۷) - آنچه به افشاندن بیفتد. (ر ب).
- (۸) - آنچه تاب داده شود از رسن و موی و پشم. (ر ب).
- (۹) - ریزه زر (از ر ب).
- (۱۰) - تراشه زر و سیم و جز آن (ر ب).
- (۱۱) - درشتی که بیفتد از چیزی که آن را بکوبند (ر ب). آنچه بیفتد از ... (اقرّب الموارد).
- (۱۲) - آنچه به جاروب رفته بیرون کنند (ر ب).
- (۱۳) - پاره‌ای از گوشت و جز آن. (ر ب).
- (۱۴) - خاییده. (ر ب).
- (۱۵) - ربودن. (ر ب).
- (۱۶) - ربودن (ر ب).
- (۱۷) - ج فریده، یکانه. (ر ب).
- (۱۸) - ج رعته بفتح اول و سوم و سکون دوم، گوشواره. (ر ب).
- (۱۹) - ج شارد، رمنده (ر ب) نادر.
- (۲۰) - ج رث بفتح اول و تشدید ثانی، کهنه از رخت خانه. (ر ب).
- (۲۱) - این جمله در نسخ مضطربست: یو، ذوات جفون کالجفات، جفات را کشتی‌های بטר معنی کرده (!)، عت، ذوات جفون و جنون کالجعات، نو، ذوات جفون کالجعات صاحبان گوشه چشمان مثل جعبه تیر از مژه و حسن.
- (۲۲) - دل‌های سخت.
- (۲۳) - کاسه‌ها مانند حوضهای بزرگ و دیگهای بلند بزرگ (از آیه ۱۲ سوره سبا).
- (۲۴) - خواستگاری شده (ر ب).
- (۲۵) - دوشیزگی ربودن.
- (۲۶) - دوشیزگی بردن دختر را. (ر ب).
- (۲۷) - ضبط کلمه و معنی مناسب آن معلوم نشد.
- (۲۸) - آلوده کردن ناموس کسی را. (ر ب).
- (۲۹) - غارت.

لکهای «۱» سیم و زر و کروورهای در و گوهر که بکروور «۲» شهر در آن وسعت سرای یسر «۳» و سعت «۴» جمع آمده بود با اُسمال «۵» و اُطمار «۶» و اُحلاس «۷» و اُحفاش «۸» [۱]، زقفه «۹» ازدغاف «۱۰» گشت، و لطایف مستطرفات «۱۱» از [۲] استلاب «۱۲» طوارف «۱۳» طوارق «۱۴» و استلال «۱۵» صوارم «۱۶» صوارف «۱۷» بمعرض فنا در آمد [۳] و زمین آن بوم و بر از کنجکاوی تیشه از یغماگران، صورت «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ» «۱۸» یافت. تمام بناها کوفته شد و سراها روفته بحیث لا یوجد فی سمائها هلال و لا فی خلالها خلال «۱۹». وفور [۴] اُفاویه «۲۰» چندان

[۱] - عت، اخفاش.

[۲] - در.

[۳] - ط، در آمده.

[۴] - ط، و وفود.

(۱) - ج لک، صد هزار (برهان).

(۲) - بازگشتن. (از ر ب) گذشتن پی در پی.

(۳) - توانگری.

(۴) - سعه، فراخی. فراخ نعمتی.

(۵) - ثوب اسمال، جامه کهنه (ر ب).

(۶) - ج طمر، جامه کهنه (ر ب).

(۷) - ج جلس بکسر اول و سکون دوم، گلیم که بر پشت شتر زیر بردعه نهند.

(ر ب).

(۸) - احفاش البیت، قماش خانه و متاع فرومایه آن (ر ب).

(۹) - لقمه.

(ر ب).

(۱۰) - بسیار گرفتن چیزی را. (ر ب).

(۱۱) - ج مستطفه، مال نو (ر ب).

(۱۲) - ربودن.

(۱۳) - دد که بر باید شکار را. (ر ب).

(۱۴) - حوادث.

(۱۵) - بر کشیدن شمشیر. (ر ب).

(۱۶) - ج صارم، شمشیر برنده.

(۱۷) - حوادث.

(۱۸) - و آنگاه که زمین کشیده شود و بیرون افکند آنچه را در آنست و خالی کردن نماید. (آیات ۳ و ۴ سوره انشقاق).

(۱۹) - چنانکه یافت نشود در آسمان آن ماه نو و نه گرداگرد سراهای آن چوب میل دندان کاو.

(۲۰) - ج فوه بوی افزار.

(ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۶

شد که چندان «۱» بجای عود «۲» و عود «۳» به منزله حطب «۴» بکار می‌رفت، و کثرت یغما به حدی رسید که راهگذری متاع قماش را بی‌قدرتر از متاع غرور «۵» و قماش [۱] «۶» از سرا و برزن می‌روفت «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» «۷».

عساکر ایران با هندیّه چون روز و شب، آن روز تا شب، شب «۸» نموده «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» «۹»، بی‌حجاب «۱۰» به نهب «۱۱» نفائس و اسر «۱۲» نفوس و هتک «۱۳» و فتک «۱۴» و نفش «۱۵» و نقش «۱۶» و محش «۱۷» و نهش «۱۸» و نبش «۱۹» و نتش «۲۰» و فصل «۲۱» و فصل «۲۲» و کسح «۲۳» و کثح «۲۴» و حرق «۲۵» و خرق «۲۶»

[۱] - یو، کلمه بعد از قماش، تا اینجا را ندارد.

(۱) - چون صندل (برهان).

(۲) - چوب. (ر ب).

(۳) - چوبی است که دود آن بوی خوش دارد. (ر ب).

(۴) - هیزم (ر ب).

(۵) - کالای فانی، در قرآن کریم متاع فریبنده.

(۶) - بعض حواشی آن را کهنه حیض معنی کرده‌اند ولی مأخذی برای چنین معنی دیده نشد.

(۷) - و ستم نکرد ایشان را خدا و لیکن بر خود ستم می‌کردند (از آیه ۳۵ سوره نحل).

(۸) - جنک افروختن. (از ر ب).

(۹) - تا آنکه پنهان شد (آفتاب) در حجاب (از آیه ۳۱ سوره ص).

(۱۰) - بی‌پرده. بی‌مانع.

(۱۱) - غارت.

(۱۲) - اسیر گرفتن.

(۱۳) - پرده‌داری.

(۱۴) - به ناگاه کشتن. (ر ب).

(۱۵) - به انگشتان پراکندن چیزی را. (ر ب).

(۱۶) - برکندن بمنقاش. (ر ب).

(۱۷) - سوختن. پوست بر کندن (ر ب).

(۱۸) - بدن‌دان گزیدن. از بیخ برکندن (ر ب).

(۱۹) - تیر انداختن کفن آهنجی کردن (ر ب).

(۲۰) - موی برکندن (ر ب).

(۲۱) - جدا کردن.

(۲۲) - بریدن. (ر ب).

(۲۳) - روفتن (ر ب).

(۲۴) - بردن از مال چندانکه خواهد. (ر ب).

(۲۵) - سوزاندن.

(۲۶) - شکافتن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۷

و هدم «۱» و رزم «۲» و هزم «۳» و جذم «۴» و حزم «۵» و خزم «۶» و لکم «۷» و لثم «۸» و حطم «۹» و لطم «۱۰» و رتم «۱۱» و رثم «۱۲» و هشم «۱۳» و هسم «۱۴» و هضم «۱۵» و هصم «۱۶» پرداختند، و کریمه باهر الادله «۱۷» «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً» «۱۸» بظهور پیوست. قصه مقصوص «۱۹» چند محل شهر از مرور این سیل راعب «۲۰» و لطمات این بحر زاعب «۲۱» صفت «عَالِيهَا سَافِلُهَا» «۲۲» یافته، و بسیاری از اشراف و ادوان «۲۳» دوان دوان بصرای عدم شتافته بود که ارکان دولت گورگانه از جانب پادشاه والجاه سد ره

(۱) - ویران کردن.

(۲) - بند کردن رخنه (از ر ب).

(۳) - بریدن (ر ب).

(۴) - بریدن (ر ب).

(۵) - بریدن (ر ب).

(۶) - بریدن (ر ب).

(۷) - مشت زدن یا لگد زدن. (ر ب).

(۸) - تیر انداختن (ر ب).

(۹) - شکستن (ر ب).

(۱۰) - تپانچه زدن.

(۱۱) - شکستن، ریزه گردانیدن (ر ب).

(۱۲) - خون آلود گردانیدن. (ر ب).

(۱۳) - شکستن استخوان. (ر ب).

(۱۴) - شکستن (ر ب).

(۱۵) - شکستن طعام در معده. (ر ب).

(۱۶) - شکستن.

(۱۷) - روشن دلائل.

(۱۸) - همانا پادشاهان چون به قریه‌ای در آیند تباه سازند آن را و گردانند گرامیان آن را خوار (از آیه ۳۴ سوره نمل).

(۱۹) - بریده، کوتاه.

(۲۰) - سیل راعب، توجبه (سیلاب) که پر گرداند رود را (ر ب).

(۲۱) - سیل زاعب - سیل راعب (اقرب الموارد. نشوء اللغة ص ۱۸. لغت‌نامه).

(۲۲) - زبر آن زیر آن (از آیه ۸۴ سوره هود).

(۲۳) - ج قیاسی دون، مرد فرومایه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۸

عتات «۱» و عتاب را «۲» بر عتاب «۳» سدره «۴» جناب قاآنی که معفر «۵» جباه «۶» و ملثم «۷» شفاه «۸» و مرغم «۹» أنوف «۱۰» و مکحل «۱۱» عیون «۱۲» و مترب «۱۳» حدود «۱۴» و مقبل «۱۵» مقبل «۱۶» و مدبر «۱۷» جهانست، به ادای «یا اَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» «۱۸» جبین نیاز سودند، و به دامان امان، چنگ استذراء «۱۹» زده بتکرار «أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» «۲۰» به مؤدای «۲۱» «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» «۲۲» زبان ضراعت «۲۳» فرسودند. چون إلحاف «۲۴» و الحاح ایشان از حد اعتدال اعتدا «۲۵» یافت، تیر مراد آن جمع پریشان بر نشان آمده بر ایشان زیاده قهر و بطش روا نداشتند، و به اشارت:

(۱) - عتاء، ج عاتی تجاوزکننده. متجاوز.

(۲) - را - برای، به علت.

(۳) - در حواشی ج عتبه، ولی درست نیست صحیح آن اعتاب یا عتبات.

(۴) - چنین است در نسخ.

ظاهرا سده، ساحت خانه.

(۵) - جای به خاک مالیدن.

(۶) - ج جبهه، پیشانی.

(۷) - بوسه گاه.

(۸) - ج شفه، لب.

(۹) - جای به خاک مالیدن.

(۱۰) - ج انف، بینی.

(۱۱) - سرمه گاه.

(۱۲) - ج عین، چشم.

(۱۳) - جای بر خاک نهادن.

(۱۴) - ج خد، رخسار.

(۱۵) - بوسه گاه.

(۱۶) - آینده.

(۱۷) - رونده.

(۱۸) - ای عزیز! رسید ما را و کسان ما را آزار. (از آیه ۸۸ سوره یوسف).

(۱۹) - پناه گرفتن به چیزی. (ر ب).

(۲۰) - آیا هلاک می کنی ما را بدانچه کردند بی خردان از ما (از آیه ۱۵۴ سوره اعراف).

(۲۱) - بمضمون.

(۲۲) - همانا بودیم از این بی خبران (از آیه ۱۷۱ سوره اعراف)

(۲۳) - زاری. (ر ب).

(۲۴) - ستهیدن.

اصرار.

(۲۵) - تجاوز.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۷۹

خذ العفو و أمر بعرف كما أمرت و أعرض عن الجاهلین «۱» و لن فی الکلام لكل الأنام فمستحسن من ذوی الجاه لین «۲» بشارت «لا تتریب علیکم الیوم» «۳» در داده، به هشاشه «۴» بر حشاشه «۵» نفوس حساسه بقا بخشودند، و ابواب نوید «أولیک لهم الأمن» «۶» بر روی وجوه مملکت گشودند، و بمضمون:

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت و ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت تسلیه و تسکین قلوب ایشان فرمودند «برهان الملک» بنا بر غلبه امراض اغراض، و إعراض امراض، در همان اوقات وفات یافت «لقی هند الأحامس» «۷»، و محصی لمی «۸» از یساولان دیوان بموجب حکم والا- عازم صوب «۹» «لکهنو» و «أود» «۱۰» گشته یک کرور نقد که از مال «برهان الملک» در آن صوب بود، با جواهر زواهر و فواخر «۱۱» ذواخر «۱۲» نقل خزانه عامره «۱۳» ساخت، و در

(۱) - بگیری عفو را و امر کن به معروف و روی بگردان از نادانان (مأخوذ از آیه ۱۹۸ سوره اعراف)

(۲) - و نرمی کن در سخن برای همه مردم پس نیکوست از خداوند مقام نرمی. (شعر از ابو الفتح بستی بنقل کنوز).

(۳) - نیست سرزندی بر شما امروز (از آیه ۹۲ سوره یوسف).

(۴) - شادمانی (ر ب).

(۵) - بقیه جان. (ر ب).

(۶) - آنان برای ایشانست ایمنی (از آیه ۸۲ سوره انعام).

(۷) - دید مرگ را، و گفته‌اند: الاحامس بلای سخت است (ر ک مجمع الامثال).

(۸) - محصل، مأمور وصول مالیات و حقوق دیوانی و جریمه‌ها.

(۹) - ناحیه.

(۱۰) - نام یکی از ممالک هند و در هندوستان اوده تلفظ کنند (فرهنگ نظام).

(۱۱) - ج فاخر.

(۱۲) - چنین است در نسخ و صحیح، ذخائر.

(۱۳) - آبادان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۰

مطاوی «۱» این طواری «۲» و مطارح «۳» این أطوار رأی اقدس قرار یافت که با خاندان گورگانیته شاهد وداد «۴» را بتوشیح عقد توشیح «۵» موشح سازند.

تیرم «۶» «کتایون» «۷» قدر «أرزیتون» «۸» توان «ناهید» «۹» نهاد «چهر زاد» «۱۰» نژاد «همای» «۱۱» همت «گلشهر» «۱۲» شهرت «منیجه» «۱۳» نجابت «أرنواز» «۱۴» نواز «فرانک» «۱۵» فر «فرهنگ» «۱۶» هنگ «فرنگیس» «۱۷» گیس «رودابه» «۱۸» رای «روشنک» «۱۹» روان «پورک» «۲۰» رکاب «سودابه» «۲۱» دأب «۲۲» «نشابه» «۲۳» شان خسروزاده شیرین شمایل، یعنی درّه صدف گورگانیته را به شاهزاده فیروز روز «منوچهر» چهر «بهمن» قدر «شیده» «۲۴» شهمت

(۱) - پیچ و خمها.

(۲) - ج طاری.

(۳) - ج مطرح، جا. مقام.

(۴) - دوستی.

(۵) - درهم پیوسته گردانیدن خویشی و پیوند را (ر ب).

(۶) - بانوی اعظم و خاتون بزرگ (برهان) ترکی جغتایی (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۷) - دختر قیصر روم و زن گشتاسب (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۸) - نام دختر پادشاه مغرب است که در حباله بهرام گور بود (برهان).

(۹) - نام مادر اسکندر و نیز نام دیگر کتایون (حاشیه برهان).

(۱۰) - چهر آزاد، نام همای دختر بهمن (برهان).

(۱۱) - دختر بهمن.

(۱۲) - نام زن پیران ویسه (برهان).

(۱۳) - منیژه، دختر افراسیاب.

(۱۴) - نام خواهر جمشید که در حباله ضحاک بود (برهان).

(۱۵) - نام مادر فریدون (برهان).

(۱۶) - نام مادر کیکاوس.

(۱۷) - نام دختر افراسیاب (برهان).

(۱۸) - نام دختر مهرباب کابلی و مادر رستم.

(۱۹) - نام دختر دارا که اسکندر او را بزنی گرفت (برهان).

(۲۰) - نام دختر رای قنوج که در حباله بهرام گور بود. (برهان).

(۲۱) - نام دختر پادشاه هاماوران و زن کیکاوس (برهان).

(۲۲) - خو، عادت.

(۲۳) - نام زنی است که پادشاه ملک بردع بوده (برهان).

(۲۴) - نام پسر افراسیاب (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۱

«شیدوش» «۱» وش «سپهرم» «۲» سپاه «شادکام» «۳» کام «کوپال» «۴» بال «ازدوان» دوان «روئین» «۵» روان «زوبین» «۶» سنان «سیامک» «۷» مکان «نریمان» «۸» مانند «کریمان» «۹» کرم، «نصر الله میرزا» خطبه و عقد کرده کنار دریای «جمون [۱]» «۱۰» را عشرتکده عام ساخته بزمی جنت نزهت آراستند که در جنب نزهت آن جنّات اربع، سغد و شعب و نهر ابّله و غوطه «۱۱» در عرق خجلت غوطه می‌زد، و مجمعی خلد زینت پیراستند که در حذاء «۱۲» صفای آن بهشت هشت در در شش در حیرت می‌بود. «۱۳» فضای بهجت فزایش «جَنّاتِ عَیْدِنِ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» «۱۴» و حاشیه‌نشینان کم کام «۱۵» کام‌بخش «مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ» «۱۶».

چمانی «۱۷» چمان «۱۸» در چمن عشرت با چامه «۱۹» و چمان «۲۰» «يُطَافُ عَلَيْهِمْ

- (۱) - نام پسر گودرز (برهان).
 - (۲) - نام یکی از پهلوانان توران از خویشان افراسیاب که در جنگ دوازده رخ بدست هجیر کشته شد (برهان).
 - (۳) - نام برا در فریدون (برهان).
 - (۴) - نام مبارزی از خویشان پادشاه روس (برهان).
 - (۵) - با واو مجهول، نام پهلوانی ایرانی، داماد طوس پسر پشنگ (برهان).
 - (۶) - ژوبین، نام پسر کاووس (برهان).
 - (۷) - پسر کیومرث (برهان).
 - (۸) - پدر زال.
 - (۹) - ظاهراً به تبعیت از صاحب برهان (کریمان) را شخص خاص و پدر نریمان دانسته است و مؤلف برهان بخاطر این بیت فردوسی:
- همان سام پور نریمان بود نریمان گرد از کریمان بود
- بدین اشتباه دچار شده درحالی که (کریمان) صفت است نه اسم خاص.
- (۱۰) - جمنا، رودی است در هند (ماللهند ص ۱۶۲ و ۱۵۹)
 - (۱۱) - رک ح ۵ ص ۴۰۴.
 - (۱۲) - مقابل. قبال.
 - (۱۳) - در شش در بودن. متحیر بودن. درماندن.
 - (۱۴) - بهشتهای جاویدان که گشوده است برای آنان درها (ی آن) (آیه ۵۰ سوره ص).
 - (۱۵) - انجمن. (مذهب الاسماء).
 - (۱۶) - حالی که تکیه زده‌اند در آن می‌خواهند میوه‌های بسیار و نوشیدنی را (آیه ۵۱ سوره ص).
 - (۱۷) - ساقی (برهان).
 - (۱۸) - خرامان (از برهان).
 - (۱۹) - شعر. غزل. برهان.
 - (۲۰) - پیاله شراب (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۲
- بَصَّةٍ حَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ. «۱» و هواخواهان در اطراف قصر دولت، جبین سای تراب. «وَعِنْدَهُمْ قَاصَّةٌ رَأَتْ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ» «۲»
 محفل و محفد «۳» از طلعت زرین کلاهان انجمن انجم نمودی، و شموع «۴» مجلس افروز، و مجلس شموع «۵» دلنوازی،
 روشنی‌بخش دیده بزم و بزم دیده بودی.
- گاه در سبزه‌زار زبرجدفام، آب لعل‌گون «۶» سبز بال «۷» از سبزک «۸» فیروزه نوشیدند، و گاه لحن سبز در سبز «۹» و نوای سبزه
 بهار «۱۰» از سبزک «۱۱» یاقوت لب نوشیدند. در یوم ایوم «۱۲» در کنار رود با نغمه‌های تر «۱۳» رود زدند. و در لیل الیل «۱۴» با
 لیلاوشان «۱۵» رود «۱۶» سرود. و ألحان مطربان بر عود بنان «۱۷» طعنه «وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» «۱۸» می‌زدند، و نوای منشدان «۱۹»
 نای «زنم» «۲۰» را از نام افکنده «عُتِّلَ بَعِيدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» «۲۱» می‌خواند. دماغ مجنابان از نشئه خمر احمر «۲۲» مزرج «۲۳»، و اجساد
 حساد به حساد «۲۴» رنگ زردی و خوناب، رشک

- (۱) - گردانده می‌شود بر آنان به کاسه‌های زرین و کوزه‌های بی‌دسته (از آیه ۵۱ سوره زخرف).
- (۲) - نزد آنانست زنان فروهشته چشم هم سال (آیه ۵۲ سوره ص).
- (۳) - قصر سلطان (ر ب).
- (۴) - ج شمع.
- (۵) - خندنده (ر ب).
- (۶) - شراب.
- (۷) - نوعی انگور (برهان).
- (۸) - صراحی شراب (برهان).
- (۹) - سبزه اندر سبزه، نام لحنی از سی لحن باربد (برهان).
- (۱۰) - سبز بهار و سبزه بهار نام لحنی از موسیقی (برهان).
- (۱۱) - سبزه. سبز چهره.
- (۱۲) - روز سخت (ر ب).
- (۱۳) - خوش. در حواشی: نام سازيست (؟).
- (۱۴) - شب سخت تاریک.
- (۱۵) - لیلی.
- (۱۶) - نام جوانی خوش صورت (عت) مأخذ یافت نشد.
- (۱۷) - بنان بن یعقوب کندی عودنواز (کنوز) سر مطرب متوکل (ثمار القلوب ص ۱۲۲)
- (۱۸) - و بزیند از ایشان همه انگشتان را (از آیه ۱۲ سوره انفال).
- (۱۹) - ج منشد، شعر خوان.
- (۲۰) - نام نی‌نواز هارون رشید که در این فن بسیار ماهر و حاذق بود (ر ب) سر مطرب متوکل (ثمار القلوب ص ۱۲۲).
- (۲۱) - زشت جفاکار بعد از آن، حرامزاده (آیه ۱۳ سوره القلم).
- (۲۲) - سرخ.
- (۲۳) - مست شراب (ر ب).
- (۲۴) - زعفران (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۳

معصفر «۱» و مضّرَج [۱] «۲» گشت. عروس مراد بمعرس «۳» دولت درآمد، و اجتماع نّیرین در برج شرف «۴» بوقوع پیوست، و زمانه به نوید این پیوند آرامش گرفت [۲]، و شور «۵» به سور «۶» و مصاحرت «۷» به مصاهرت «۸» مذیل گشته غبار نقار از و ذائل «۹» خاطر حضرتین و ذیل «۱۰» ذائل «۱۱» دولّتین زائل گردید.

هذا العیش بعد ذلك الهیث إشراق بیضاء عقیب لیل عبوس «۱۲» و تلك العرس و البیضاء أُمَام العرس سوداء العروس «۱۳». فحسن دراری الكواكب أن تری طوالع فی داج من اللّیل غیهب «۱۴» بعد از انقضاء و انفصام «۱۵» ایام جشن و سور، شاهزاده بشرائف «۱۶» حضور حضرت خسرو «۱۷» خسروشان فائز گشته موافق دأب «۱۸» و دیدن «۱۹» دیدن کرد، آن حضرت نیز قامت او را به تشریف شرافتی «۲۰» گوهرآمود «۲۱» مشرف ساخته در معاطف «۲۲» عاطفت و مواقف إجلال، سه مرتبط «۲۳»

[۱]- ط، مصرع.

[۲]- عت، ط، اروس شادی گرفت.

(۱)- جامه رنگ شده بعصر و آن گیاهی است مانند زعفران (رب. شرح قاموس).

(۲)- جامه سرخ شده (رب).

(۳)- فرود آمد نگاه در آخر شب (رب).

(۴)- بودن ستاره‌ای را در درجانی از برج، شرف آن ستاره نامند چنانکه شرف آفتاب در درجه ۱۹ حمل است و شرف ماه در درجه

۳ ثور و در شرف‌ها نیز اختلافست (رجوع شود بالتفهیم ص ۳۹۷-۳۹۹).

(۵)- آشوب، غوغا، فریاد (برهان).

(۶)- عروسی. مهمانی.

(۷)- آشکارا حرب کردن (رب).

(۸)- دامادی.

(۹)- ج و ذیله، آینه (رب).

(۱۰)- دامان.

(۱۱)- دراز، درع ذائله، زره دامن دراز.

(۱۲)- این سور از پس آن فتنه و شورش، درخشیدن آفتابست از پس شبی ترش (تیره).

(۱۳)- و این دهشت داشتن و بلا و سختی پیشاپیش مهمانی عروسی (به منزله) کنیز سیاه پیشاپیش عروس است. (رک ثمار القلوب

ص ۲۵۵).

(۱۴)- پس نیکویی ستارگان درخشنده اینست که دیده شوند تابان در شب سخت تاریک.

(۱۵)- شکسته شدن.

(۱۶)- ج شریفه (نف) در این صورت صفت جای موصوف آمده است.

(۱۷)- پدر زن (برهان).

(۱۸)- عادت.

(۱۹)- عادت.

(۲۰)- جامه‌های سپید یا جامه‌هایی که از زمین عجم که متصل عربست خریده شود (درب).

(۲۱)- گوهرنشان، آراسته بگوهر.

(۲۲)- ر ک ح ۱۷ ص ۱۲۳.

(۲۳)- آنچه بوی بندند ستور را و اینجا مقصود سه زنجیر فیل است، سه رأس فیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۴

فیل با اجلال «۱» زرتار و هودج گوهرنگار و پنج سر اسب مرصع لگام با اعلاق «۲» جواهر که حتامه «۳» و ختامه کنوز منفوس، و در قدر و بها رونق‌شکن گنج عروس «۴» «خسرو» و «کیکائوس» بود علاقه «۵» اصطناعات «۶» ساخت، که «لا عطر بعد عروس» «۷»، و در ایام توقف از اقصای و ادانی بلاد هندوستان «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلَعِ الشَّمْسِ» «۸» از تمامی رایان خود رای و صوبه دارن ممالک‌آرای و سرکشان قویدست، و کوه نشینان از باده نخوت سیاه مست «۹»، عریضه و عراضه «۱۰» عرضه [۱] عرصه خلافت گشت. تأرجت

الأرجاء بعرف عرفه «۱۱» و أرخت السیر فی مکارم وصفه «۱۲». انقادت القادة لأمره «۱۳» و أحکمت الحکام بحکمہ حکمه «۱۴»، و ألبس البلاد بلاذ عدالته «۱۵»، و ملئ أسماع الملاء بصیت جلالته «۱۶». فهابه [۲] بالضراعة کلّ عظیم «۱۷» و تأهب له بالطاعة کلّ إقليم «۱۸» و رهب منه ملوک الأطراف «۱۹»

[۱]- ط، عرصه، ندارد.

[۲]- در نسخ، یهیه.

(۱)- ج جل.

(۲)- آنچه بدان آویخته است از زین و سازوبرگ.

(۳)- بقیه طعام که بر خوان بماند (ر ب). مانده.

(۴)- نام گنج اول است از جمله گنوز ثمانیه خسروی (خسرو پرویز) (برهان).

(۵)- آنچه بوی عذر آرند (ر ب).

(۶)- در تداول فارسی زبانان، نیکویی، مهربانیها.

(۷)- و اصل این مثل چنانست که اسماء دختر عبد الله عذریه را شویی بود عروس نام و بمرد و مردی او را بزنی گرفت و چون خواست با وی بسفر رود او را گفت عطردان خود را با خویش ببر! زن گفت لا عطر ... (ر ک ر ب).

(۸)- تا آنکه رسید بجای فرورفتن آفتاب (از آیه ۸۹ سوره الکهف).

(۹)- مست از خود بی خبر (برهان).

(۱۰)- ره آورد (ر ب).

(۱۱)- بوی خوش گرفت اطراف به بوی خوش نیکویی و جوانمردی او.

(۱۲)- و نوشته شد تاریخها در اوصاف نیکویی او.

(۱۳)- فرمانبردار شدند پیشوایان، فرمان او را.

(۱۴)- و استوار بسته شدند حاکمان به لگام حکم او.

(۱۵)- و فروپوشانیده شد شهرها به سرخ جامه داد او.

(۱۶)- و پر شد گوش مردمان به آوازه بزرگواری او.

(۱۷)- پس ترسید از او به خواری هر بزرگی.

(۱۸)- و آماده شد برای او به فرمانبرداری هر اقلیمی.

(۱۹)- و ترسیدند از او پادشاهان اطراف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۵

و تعلّق باستزاده الشرف منه أمل الأشراف «۱» و کاتبوه و راسلوه بالتّحایا «۲» و خاطبوه و واصلوه بالهدایا «۳» و کلّ یطلب لملکه أمانا «۴»، ولیده و قدمه من تمکینه و تأییده إمكانا و مکانا «۵». فما یعود الرسول إلّا یأسعاف المسئول «۶» و لا یقبل علیه من حضرته إلّا نسמת القبول «۷». فیکرم مکرما و یخدم حاضرا و یحضر خادما «۸» و یمهد القواعد و یجدّد العهود و یشدّ المقاصد و یؤکّد القیود «۹».

(۱) - و آویخت بدو بخاطر زیادت خواستن شرف آرزوی اشراف.

(۲) - و نوشتند و نامه فرستادند ویرا به شادباش.

(۳) - و سخن در روی گفتند ویرا و هدیه‌ها بدو فرستادند.

(۴) - و هریک می‌خواستند برای ملک خود امانی را.

(۵) - و برای دست خود و گام خود از توانایی بخشیدن و نیرو دادن او، توانایی و جایگاهی.

(۶) - پس باز نمی‌گشت فرستاده مگر با روا شدن حاجت.

(۷) - و رو نمی‌آورد، بر او از حضرت وی مگر نسیمهای قبول.

(۸) - پس باز می‌آمد اکرام شده و اکرام می‌شد در حال باز آمدن و خدمت می‌کرد در حال حضور و حاضر می‌شد حالی که خدمتگزار بود.

(۹) - و نیکو می‌کرد قاعده‌ها را و تجدید می‌کرد پیمانها را و استوار می‌ساخت مقصودها را و محکم می‌کرد بندها را.

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین.

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (۱) چون بسبب سنوح «۲» قضیه «ابراهیم خان» خدیو گیتی‌ستان را در اوقات تلبث «۳» در آن کشور و تربث «۴» در آن بوم و بر، هر روز سالی و هر ماه نو گزنده‌تر از هلالی «۵» می‌نود، در کار هندوستان خوضی «۶» نرفت و به مقتضای شش‌شنبه «۷» شهنشاهی، شاه جهان‌پرور همایون فر، خسرو خرم‌دل فرخ سیر، خدیو رفیع الشان نصرت‌پژوه و دادار اورنگ زیب «۸» دارا شکوه «۹» شهریار حکمران کامران فرخنده اختر المخصوص بتأییدات الملك الأكبر سلطان اعظم و خاقان معظم جناب «محمد شاه» را که در موازات ماه لوایش مهر جهانتاب نمودی نمودی، و بنیاد ممالک را سیف مهندش مهندس بودی، بدست مبارک ما برح [۱] مدی الدهر یمینا «۱۰» اکیلل سروری بتارک تبارک «۱۱» گذاشت و آب

[۱] - یو، ما بیرح الدهر یمینا. عت ما برح بدی ... عت ما برح ید ...

(۱) - هما این هرآینه برتری است آشکارا (از آیه ۱۶ سوره نمل).

(۲) - هویدا شدن (ر ب).

(۳) - درنگ کردن (ر ب).

(۴) - درنگ کردن (ر ب).

(۵) - مرایا مار نر (ر ب).

(۶) - در آمدن (ر ب). شروع.

(۷) - خوی.

(۸) - در این دو کلمه ایهامی است بمعنی (اسم خاص) این دو کلمه او رنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۹ ه ق) و داراشکوه پسر شاهجهان (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ه ق).

(۹) - در این دو کلمه ایهامی است بمعنی (اسم خاص) این دو کلمه او رنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۹ ه ق) و داراشکوه پسر شاهجهان

(۱۰۲۴-۱۰۶۹ ه ق).

(۱۰)- پیوسته در طول زمان مبارک باد.

(۱۱)- پاک و منزّه است (جمله فعلیه در وصف تارک است).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۷

آتشبار، و آتشپاره آبدار، آینه سیماب کون، سیراب تشنه بخون، کج نهاد تندخو، خونخوار جنگجو، صاحب طبع حدید «۱» ما صدق «۲» «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» «۳»، محک «۴» امتحان مرد و نامرد، همدم و پهلوی نشین اصحاب نبرد اژدر مار پیکر، جوهر کان و کان جوهر، هلال شکل آسمان رنگ، صاعقه انگیز برق آهنگ:

مَتَوَقَّدٌ مَتَرَقِّقٌ عَجْبًا نَارٌ وَ مَاءٌ كَيْفٌ يَجْتَمَعَانِ «۵» یعنی بلارک بر میان بست، و بر دست «۶» و گاه «۷» فلک دستگاه، و او رنگ آسمان فرش «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» «۸» تمکن داد «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» «۹» و پادشاهی آن کشور به دستوری که به پاکان نیاکان آن حضرت تعلّق داشت کما کان به حضرتش تفویض و مبانی مابینت تفویض «۱۰» یافت، و ولایت هند بی‌وصمت «۱۱» مخاصمت، سمت «۱۲» مقاسمت پذیرفت، و سمت غربی و شمالی «رود اُتک» «۱۳» از بندر «سورت» الی «کشمیر» و «تبت» به دولت نادره بادره «۱۴» شاهنشاه هندوستان، و بقیه به مملکت بالده تالده «۱۵» خسرو هندستان مقرر گشت، و روزگار تیب «۱۶» اعداء حضرتین را سورت [۱] «تبت» «۱۷»

[۱]- ط، سوره.

(۱)- تیز. تند.

(۲)- مصداق.

(۳)- و فرو فرستادیم آهن را در آن آسیبی است سخت. (آیه ۲۵ سوره حدید).

(۴)- آلت سودن.

(ر ب).

(۵)- افروخته و درخشنده است شگفتا آتش و آب چگونه فراهم می‌آیند.

(۶)- مسند ملوک (ر ب).

(۷)- تخت.

(۸)- و مبینی فرشتگان را فرو گرفتگان از پیرامون عرش (از آیه ۵۴ سوره زمر).

(۹)- گفت همانا تو امروز نزد ما با منزلت و با امانتی (از آیه ۵۴ سوره یوسف).

(۱۰)- ویران شدن.

(۱۱)- عیب.

(۱۲)- علامت.

(۱۳)- رود سند (لغت‌نامه).

(۱۴)- تند و سریع در کار (از ذیل اقرب الموارد و لغت‌نامه).

(۱۵)- بالده و تالده از اتباع است، مال کهنه قدیمی موروثی (ر ب).

(۱۶)- زیان و هلاکی. (ر ب).

(۱۷) - سوره صد و یازده از قرآن مجید که با این آیه آغاز می‌شود: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ... بریده باد دو دست ابو لهب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۸

بر خوانند، و کسر «۱» سورت «۲» صولت أحزاب منافقین «۳» را برفع مجادله «۳» از فرقان «۴» اخلاص «۳» فاتحه «۳» فتح در داد. پس در إتراف [۱] «۵» اشراف و إرفاد «۶» أجناد، و ایجاد «۷» و ایجاء «۸» و إنجاد «۹» أنجاد [۲] «۱۰» آنجا، داد فتوت داده کرامت «۱۱» از سر خوان کرامت و غطا «۱۲» از باب عطا برداشت، و هریک را از اصطناع «۱۳» طیّه «۱۴» و فواخر خلّاع «۱۵» مکرمت مکرّم ساخته باکرام لوای ماهی «۱۶» مراتب رایت اعتبارشان را از سمک «۱۷» به سماک «۱۸» سامک «۱۹» سمو «۲۰» و سموک «۲۱» بخشود [۳] که «رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» «۲۲»، و بمصقل «۲۳» مکارم رنگارنگ، زنگار و زنگ از مرایای «۲۴» قلوب زدود که «أَنْتَى لَا أُضَيِّعُ عَمَلَ عَامِلٍ» «۲۵». أنعم عليهم بخلع تخلع قلوب المعادين «۲۶» و ألویه تلوی آیدی

[۱] - یو، اطراف.

[۲] - عت، این کلمه و کمله قبل را ندارد یو، و ایجاد و انجاد و اسحاد و اسحاد و اسحا و الحاد و الحاد.

[۳] - ط، بخشیدن.

(۱) - شکست.

(۲) - سوره، تیزی هر چیز (ر ب).

(۳) - در آن ایهامی است به سوره‌ای در قرآن بدین نام.

(۴) - آنچه بدان فرق کنند میان حق و باطل. قرآن. و در آن ایهامی است به سوره‌ای در قرآن هم بدین نام.

(۵) - به نعمت پروردن (ر ب).

(۶) - دادن چیزی. یاری دادن. (ر ب).

(۷) - توانگر و بی‌نیاز کردن (ر ب).

(۸) - بخشیدن (ر ب).

(۹) - یاری دادن (ر ب).

(۱۰) - ج نجید، دلیر در گذرنده در امور (ر ب).

(۱۱) - سرپوش (ر ب).

(۱۲) - سرپوش.

(۱۳) - برگزیدن. اختیار کردن. (لغت‌نامه).

(۱۴) - نیت، قصد (ر ب).

(۱۵) - ج خلعه: به خلّاع فاخره نوازش فرمود (عالم‌آرای عباسی. امیر کبیر ص ۲۰۷).

(۱۶) - پرچم که ماهیچه بر فراز آن بود.

(۱۷) - ماهی، مقصود ماهی است که به پندار بعضی قدما، زمین بر پشت آنست.

(۱۸) - رک فرهنگ لغات.

(۱۹) - بالا رونده، مرتفع (از اقرب الموارد).

(۲۰) - ارتفاع (اقرب الموارد).

(۲۱) - ارتفاع (اقرب الموارد).

(۲۲) - بلند گردانید سقف آن را پس راست کرد آن را (آیه ۲۸ سوره النازعات).

(۲۳) - آلت صقل، آنچه با آن زنک برند.

(۲۴) - ج مرآت، آینه.

(۲۵) - اینکه من ضایع نمی کنم کردار کارکننده را (از آیه ۱۹۳ سوره آل عمران).

(۲۶) - نعمت بخشید آنان را به خلعتهایی که می کند دلهای دشمنان را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۸۹

المعاندین «۱». و به خوانین ایران هم «لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» «۲» لمزید الترفیل «۳» فیل و توغ «۴» و هر نوع جواهر مکرم گشت. هر چند جید «۵» جند، چندان گران بار قلاند «۶» فرائد اطراف «۷» بود که مستغنی از اطراف دیگر بودند، لیکن به تفضلات شاهانه، بعید و قریب و بومی و غریب را افناد افناد «۸» از شوارف «۹» مکرمت مست غرب «۱۰» تحائف «۱۱» مستغرب، و بعدوبت «۱۲» ماء معین «۱۳» عین «۱۴» عنایت، عذاب «السفر قطعه من السقر» «۱۵» را در کام جان لشکریان مستعذب «۱۶» ساخته جمیع مقاب «۱۷» را مستغرق مقائب «۱۸» کرده و منتهای بی منتهایی از جود، بر جود «۱۹» جیود «۲۰» جنود لازم آورد. و سکت القلوب بهذه الحركة و رکت النفوس بتلك البركة «۲۱» و سرت البشري و سرت «۲۲» و دارت النعمی و درت «۲۳» و حسنت السنة بالیسر «۲۴» و أحسنت الألسنة فی الشکر «۲۵».

القصة لآلی منتجبات «۲۶» و جواهر منتجبات و بدره‌های مشحون بدرهای

(۱) - و پرچم‌ها که می‌پیچانید دستهای ستهندگان را.

(۲) - و برای هریک مرتبه مرتبه‌هاست از آنچه کردند. (سوره احقاف آیه ۱۸).

(۳) - ترفیل، بزرگ داشتن. مالک گردانیدن (ر ب).

(۴) - توق، چیزست علم مانند که شکل پنجه بر سر آن نصب کنند ... (آندراج).

(۵) - گردن.

(۶) - ج قلاده.

(۷) - ج طرف، مال نو. و فرائد اطراف اضافه موصوف به صفت است.

(۸) - افناد افناد، یکان‌یکان (ر ب).

(۹) - خم می و مانند آن (ر ب).

(۱۰) - می روان (اقرب الموارد).

(۱۱) - ج تحفه.

(۱۲) - گوارایی.

(۱۳) - آب‌روان (ر ب).

(۱۴) - چشمه.

(۱۵) - سفر پاره‌ای از دوزخ است. مأخوذ است از روایت: السفر قطعه من العذاب (صحیح مسلم کتاب اماره. حدیث ۲۷۱ بخاری کتاب عمره. سنن ابن ماجه کتاب مناسک باب اول.

سنن دارمی کتاب استئذان باب ۴۳. موطأ کتاب استئذان حدیث ۳۹.

(۱۶) - گوارا.

(۱۷) - ج مقنب بکسر اول، توشه‌دان. توبره (نف).

(۱۸) - بخششها. عطاها. (ر ب).

(۱۹) - ج اجید. کردن نیکو (ر ب).

(۲۰) - ج جید گردن.

(۲۱) - و آرام یافت دلها بدین حرکت و مایل شد جانها بدین برکت.

(۲۲) - و ساری شد مزدگانی و خشنود ساخت.

(۲۳) - و گردید (دور زد) نعمت و ریزان شد.

(۲۴) - و نیکو شد رسم و روش بسبب توانگری.

(۲۵) - و نیکو گردیده شد زبانها در سپاسگزاری.

(۲۶) - گزیده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۰

یَم «۱» و بدرهای تَم «۲» «وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» «۳» که در ضوء و بها رونق بازار [۱] درست مغربی «۴» را درست می‌شکست [۲].

و أحمر يحكي الشمس شكلا و صورة و أوصافه [۳] مشتقة من صفاته «۵» فإن قيل دينار فقد صدق اسمه و إن قيل ألف كان بعض سماته «۶» بدیع فلم يطبع على الدهر مثله و لا ضربت أضرابه لسراته «۷» محمول فيلان كوه تَنان «۸» و أفيلان «۹» فيل توان گشته در سنه اثنین و خمسين و مائه بعد الالف «۱۰» در روز شنبه هفتم ماه صفر با شوکت و فَرّ و نیل و ظفر [۴] و بلوغ و طر «۱۱»، اردوی بطر «۱۲» موکب نصرت طراز فیروزی اثر،

[۱] - ط، بازر.

[۲] - یو، شکست.

[۳] - فاسماؤه. (معجم الادباء).

[۴] - یو، و ظفر و نیل.

(۱) - دریا.

(۲) - بدرهای کامل (اشرفی).

(۳) - و مالهای بسیار فراهم شده از زر و سیم. (از آیه ۱۲ سوره آل عمران).

(۴) - درست، زری باشد که با شرفی اشتهار دارد ... (برهان). مغربی خالص (برهان).

(۵) - و سرخ (چهره‌ای) که حکایت می‌کند آفتاب را از جهت شکل و صورت و صفاتهای آن (زر) مشتق است از صفات آن (آفتاب).

(۶) - پس اگر گفته شود دینار است پس درست آمده است نام آن، و اگر گفته شود هزار است بعض نشانهای آن بود.

(۷) - نو بیرون آورده است، پس سکه نخورده است در روزگار مانند آن. و زده نشده است همانندهای آن مر بخشندگان آن را.

(اشعار از صاحب بن عباد. هنگامی که وی با فخر الدولة به اهواز شد دیناری بوزن هزار مثقال آماده ساخت و این ابیات بر آن نقش

زد و فخر الدوله را داد (رک معجم الادباء ج ۶ ص ۲۶۶).

(۸) - رک ح ۳ ص ۵۷.

(۹) - ج افیل بر وزن امیر، شتر بچه. (ر ب).

(۱۰) - ۱۱۵۲ ه ق.

(۱۱) - رسیدن بمقصود.

(۱۲) - سخت شادی نمودن (ر ب). بطر موکب، صفت مرکب، توأم با شادی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۱

قرین تبَّهَج [۱] «۱» و احتظا [۲] بجانب ایران اختطأ «۳» و همادئ «۴» محطوطه المطا «۵» و مطایای «۶» خجسته مطیطا «۷» امتطا «۸» یافت. رحل و التوفیق مسایره «۹» و التأيید مؤازره «۱۰» و الیمن مظاهره «۱۱» و السَّعود محاضره «۱۲» و العزّ مسافره و الظفر مجاوره «۱۳» و الإقبال محاوره و الالسنه شاکره و الله ناصره «۱۴» و مناشیر «۱۵» باهر الضیا «۱۶». مشعر بر این فتوح بهجت بخشا و انصراف موکب جهانگشا بجمیع فیوج «۱۷»، از کنار بحر قنوج «۱۸» الی منتهای روم و روس «حتّی إذا بلغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» «۱۹» مرقوم گشته طنطنه این اخبار در قصر مقصوره «۲۰» قیاصره قصور، و در کسور «۲۱» کشور کسور «۲۲»، کسور «۲۳» افکند «۲».

بعضی از رودخانه‌های «پنجاب» «۲۴» را که بإطراب «۲۵» قدم همایون از

[۱] - یو، قرین تبَّهَج بجانب ایران و اختطأ احتطأ.

[۲] - یو، درافکنده.

(۱) - شادمانی (اقرّب الموارد).

(۲) - بهره‌مند شدن. (ر ب).

(۳) - گام زدن (ر ب).

(۴) - شتر تندرو (اقرّب الموارد).

(۵) - پست پشت (ر ب).

(۶) - ج مطیه، رک فرهنگ لغات.

(۷) - خرامیدن (ر ب). خرام.

(۸) - بارگی ساختن ستور را.

(ر ب).

(۹) - کوچ کرد حالی که توفیق همراه او بود.

(۱۰) - و تأیید مددکار او.

(۱۱) - و مبارکی کمک کار او.

(۱۲) - و نیک بختی رویا روی او.

(۱۳) - و عزت هم سفر او و پیروزی همسایه او.

(۱۴) - و اقبال سخنگوی او و زبانها سپاسگزار او و خدا یاور او.

(۱۵) - ج منشور، فرمان.

(۱۶) - روشن فروغ.

(۱۷) - ج فیج بفتح اول. گروه از مردم (اقرب الموارد).

(۱۸) - در ماللهند کنوج بتخفیف نون، در «دائرة المعارف بریتانیا نویسد juanak صورت تازه juannaK در ناحیه فرخ آباد ۵۰ میلی رود گنگ واقع است (تلخیص).

(۱۹) - تا آنکه رسید فرورفتنگاه آفتاب را. (از آیه ۸۴ سوره کهف).

(۲۰) - سرای فراخ استوار بنا (ر ب).

(۲۱) - ج کسر، ناحیه (ر ب).

(۲۲) - کسرایان. کسرها.

(۲۳) - شکست‌ها.

(۲۴) - یکی از ایالات شمال غربی هندوستان و جنوب شرقی ایران، به مساحت ۳۶۸۹۲۱ کیلومتر مربع است (لغت‌نامه).

(۲۵) - سرود گفتن. در طرب آوردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۲

التظام «۱» موج بألحان رود «۲» مستانه کف زنان رقص روانی می‌کرد، جسر بسته عبور، و در برخی که حوصله جسارت لطامات آن بحر ژرف را برنمی‌تافت «۳»، رکوب سباحات «۴» را به سباحات «۵» تبدیل، و راغب به غارب «۶» آن مرغوب آب «۷» و مردود خاک، و طالب هوا «۸» و مطلوب آتش «۹»، سمندر خصلت «۱۰»، ماهی طبیعت، مگرمج «۱۱» گلوی، ثعبان ماهیت «۱۲»، مستسقی «۱۳» مزاج، آب بستر، مدقوق «۱۴» اندام، خشک پیکر، صاف مشرب، درویش سیرت «۱۵»، کشکول شکل، کاسه چوبین هیئت، هواخواه بی‌امل «۱۶»، سکندر فعل «۱۷»، «الیاس» عمل «۱۸»، که تا خود را شناخت سباح «۱۹» و سیاحت پیشه ساخت، و از بدو ترکیب هیکل مثالی، مثل مجزّادات به آمیزش عالم خاک نپرداخت. بی‌روح و روانی که همیشه روانست، و بی‌دست‌وپایی که با شکم دوانست. خشک مغز تردامن، صحرا مولد دریا مسکن، عذیم الحس متحرّک الجسم، بادبان بال، غراب «۲۰» اسم گشته گذشتند.

(۱) - بر هم زدن موج (ر ب).

(۲) - ساز مخصوص.

(۳) - معنی جمله: یعنی بستن جسر بر آن ممکن نبود. پل زدن بر آن امکان نداشت.

(۴) - ج سابعه، اسب، بدان جهت که در رفتار شنا می‌کند (از ر ب).

(۵) - کشتیها (ر ب).

(۶) - دوش (از ر ب).

(۷) - از اینجا وصف کشتی آغاز می‌شود.

(۸) - از آن جهت که کشتیها در آن وقت بادی و در رفتار نیازمند هوای آرام و باد ملایم بوده.

(۹) - چون کشتی‌ها را از چوب می‌ساخته‌اند.

(۱۰) - وجه شبه معلوم نشد، شاید به علاقه ضد، که سمندر در آتش زیان نمی‌بیند و کشتی در آب.

(۱۱) - تمساح (نف).

(۱۲) - از جهت شکل و مخصوصا در کشتیهای فینیقی.

(۱۳) - کسی که دارای بیماری استقامت و آن بیماریست که مبتلا بدان پیوسته آب خواهد.

(۱۴) - کوفته.

(۱۵) - از جهت قناعت، چه کشتی بادی بخلاف مراکب دیگر قوتی نمی‌خواهد.

(۱۶) - از آن رو که کشتی نیازمند هواست ولی هوایی در سر ندارد.

(۱۷) - وجه شبه سفر بسیار و سفر دریائی است.

(۱۸) - الیاس در دریاهاست تا درماندگان را یاری کند و کشتی را به سلامت ببرد و خضر در بیابانها و کوههاست (قصص الانبیاء).

(۱۹) - شناوری (ر ب).

(۲۰) - یکی از نامهای کشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۳

لیکن موسم بساره «۱» و بر شکال «۲»، برشکال «۳» توسن عزیمت، عقله «۴» افزود، و باران فصل، فصیل «۵» راه طلب گشت. از شدت تهاطل «۶» شدّ رحال «۷» و حلّ «۸» و ترحال «۹» در آن وحل «۱۰» حال بر حال «۱۱» و مرتحل «۱۲» تعدّر، و از اقطار «۱۳» سواحی «۱۴» طیّ اقطار سواحی «۱۵» بر شواحی «۱۶» شوخ جولان تعسّر یافت. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» «۱۷». و در مدّت پنج ماه که شدت بحور «۱۸» و طغیان مدّت بحور «۱۹» بود، فیافی «۲۰» مغروره «۲۱» و قیاقی «۲۲» مغروره «۲۳» انطوا «۲۴» پذیرفته کوبک مسعود را بوسیله باران و سیل از روی رکود «۲۵» و رود «۲۶» و رود به کنار «رود اُتک» «۲۷» واقع و چند روز بانتظار بستن جسر آن مکان مقرّ الویه بیضا لوامع «۲۸» شد.

صبحگاهان که درّه خورشید ذره‌پرور از صدف سدف «۲۹» پیدا و آثار و

(۱) - بارانی است که در ایام گرما پی هم بر ملک سند و هند بارد و یک ساعت منقطع نگردد (ر ب).

(۲) - فصل باران (نف).

(۳) - چدار. ریسمانی که بر دست و پای اسب و اشتر بدخصلت بندند (برهان).

(۴) - بندی از بندهای کشتی (ر ب). بند.

(۵) - دیوار (از ر ب). مانع.

(۶) - باران پیایی (ر ب).

(۷) - بار بستن.

(۸) - گشودن.

(۹) - رحلت.

سفر. کوچ (نف).

(۱۰) - گل که ستور در آن درماند (از ر ب).

(۱۱) - فرودآینده.

(۱۲) - کوچ کننده.

(۱۳) - آب چکانیدن. (ر ب) قطره قطره ریختن.

(۱۴) - ج ساحیه، باران سخت که زمین را رندد (ر ب).

(۱۵) - آب و گل (ر ب).

(۱۶) - ج شاحی، اسب دهان گشاده (ر ب).

(۱۷) - فروفرستاد از آسمان آبی را پس روان شد وادیه‌ها را به اندازه آن (از آیه ۱۸ سوره رعد).

(۱۸) - چنین است در نسخ، و شاید باحور، گرمای سخت تموز، در کنوز نیز باحور، آمده.

(۱۹) - ج بحر، دریا.

(۲۰) - ج فیفاء بفتح اول، بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۲۱) - آب فرورفته (ر ب).

(۲۲) - ج قیقاء بکسر اول و سکون دوم، زمین درشت (ر ب).

(۲۳) - زمین بسیار باران رسیده (ر ب).

(۲۴) - طی شده.

(۲۵) - آرامش.

(۲۶) - آهستگی و نرمی. (ر ب).

(۲۷) - رود سند (لغت‌نامه).

(۲۸) - صفت مرکب، پرچمهایی که فروغ آنها سپید است.

(۲۹) - سیاهی شب (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۴

صدف عنها اللیل «۱» هویدا گردید، متأکّد نهضت گشته چون بعرض رسیده بود که در یغمای «شاهجهان آباد» جواهر بی احصا حصا آسا «۲» آسا لشکریان درآمده بهنگام عبور نهنگان لجه هیجاء، امر والا بنفاذ پیوست که در صدد افتتاح «۳» و انبجاث [۱] «۴» درآیند.

چون صدور چنین امر از چنان خدیو خجسته گوهر که نسخه گوهرپاش دریای عطایش «رود پنجاب» کشور دهر است، بل «أندی من البحر» «۵» و در نظر همتش قدر لؤلؤ از کمست [۲] «۶» کم است و پیش دریا دلش یم «۷» نمونه نم، مستبعد و مستبدع «۸» می نمود، لشکریان بسیاری از درّ و لآلی را [۳] بدریا ریخته مضمون «کلّ شیء يرجع إلى أصله» «۹» را پیرایه صدق داده «ألّهف من مغرق الدّر» «۱۰» از روی عبره [۴] «۱۱» عبره «۱۲» افشان حسرت عبور کردند.

پس از چهل روز، به اصابت رأی ثاقب و ضمیر مهر اضائت صائب به مملکت گشائی آن أضلاع، میان همت بر بستند، و عمده بغاه آن ملک افاغنه یوسف زای «۱۳» بودند که با کمال خودرایی در کوهستان آن سمت قلّه نشین جشاش «۱۴»

[۱] - ط، انتحاث.

[۲] - ط، کم است.

[۳] - ط، لالی.

[۴] - ط، عبره.

(۱) - و اعراض کرد از آن شب.

(۲) - حصی، سنگریزه.

(۳) - باز کاویدن از چیزی (ر ب).

- (۴) - تفتیش کردن (ر ب).
- (۵) - پرnm تر از دریا. (ر ک مجمع الامثال).
- (۶) - نوعی از جواهر زبون کم قیمت و ارزان (برهان).
- (۷) - دریا.
- (۸) - بدیع شمردن (ر ب). نوظهور.
- (۹) - هر چیز باصل خود بازمی گردد.
- (۱۰) - دریغ خوارتر از غرق کننده گوهر. و او مردی تمیمی بود که بخواب دید در دریا عدلی گوهر بدست آورد و آن را غرق ساخت و چون از خواب بیدار شد از دریغ بمرد. (مجمع الامثال).
- (۱۱) - عبرت.
- (۱۲) - سرشک.
- (۱۳) - دسته بزرگی از مردم پشتو زبان که از همسایگی قندهار هجرت کردند و در نواحی از جمله در دشت یوسف زای در ناحیه پیشاور در شمال شرقی هندوستان آمدند (دائرة المعارف بریتانیا).
- (۱۴) - ج جتر بضم اول و تشدید ثانی، کوه (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۵
- «وَتَنْحُوتُونَ مِنَ الْجِبَالِ يُّوتًا فَارِهِينَ» «۱»، و غفلت گزین مکان «۲» أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ «۳»، و مفتون غرور «وَنَعْمَ يَهُ كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ» «۴» می بودند.
- و کان لهم فيها حصن حصین و مکان مکین «۵» و رکن رکن و کَن کئین «۶» و مسند مشید و مهاد مهید «۷» و ربع وسیع و مربع و شیع «۸» و مرتع خیول و مسمع طبول «۹» و مجرذ یول و مجری سیول فی المشتاء و المصیف و الملحمه و المضيف «۱۰». پس فوجی از دلیران مزمهَر «۱۱» با وجه مکفهَر «۱۲» به قلع و قمع آن گروه پرداخته ایشان را «بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» «۱۳» از شمارِیخ «۱۴» مشمخَر «۱۵» منحدر و مشفَر «۱۶» و در غمرات «۱۷» خذلان منغمَر «۱۸» و ایام زندگی را بر ایشان «یَوْمَ نَخْسِ مُشْتَمِرٍ» «۱۹» و بقایا پراکنده و برکنده «كَانَتْهُمْ جَرَادٌ مُنْشِرٌ» «۲۰» «أَعْجَازُ نَحْلِ مُنْقَعِرٍ» «۲۱» ساختند، «وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ» «۲۲».

- (۱) - و می تراشید از کوهها سکونت جای زیرکانه (آیه ۱۴۹ سوره شعرا).
- (۲) - ج مکمن کمینگاه.
- (۳) - آیا وا گذاشته می شوید در آنچه هستید اینجا آسوده؟ (آیه ۱۴۶ سوره شعرا).
- (۴) - و نعمتی که بودند بدان شاد. (آیه ۲۶ سوره دخان).
- (۵) - و بود ایشان را در آن، قلعه‌ای محکم و جایگاهی استوار.
- (۶) - و رکنی بلند و استوار و پوششی فروپوشنده.
- (۷) - و تکیه گاهی محکم و بسترهای اصلاح شده.
- (۸) - و جایگاه فراخ و بهارگاه‌های پرچین شده.
- (۹) - و چراگاه اسبان و شنیدن جای (آواز) طبل‌ها.
- (۱۰) - و جای کشیدن دامنها (تفرجگاه‌ها) و جریان سیلها در زمستان جای و تابستان جای و جنگ و مهمانی.
- (۱۱) - سخت خشم (ر ب).

- (۱۲) - تیره. ترش (از ر ب).
 (۱۳) - مانند آب‌ریزان (از آیه ۱۱ سوره قمر).
 (۱۴) - ج شمراخ بکسر اول و سکون دوم، سر کوه (ر ب).
 (۱۵) - کوه بلند.
 (۱۶) - دامن بکمر زده (ر ب).
 (۱۷) - ج غمره بفتح اول و سوم و سکون دوم، گرداب. سختی.
 (۱۸) - غرق شونده، فرورونده.
 (۱۹) - روز شوم که شومی آن پیوسته بود (از آیه ۱۹ سوره قمر).
 (۲۰) - گویا آنان ملخهای پراکنده‌اند (از آیه ۷ سوره قمر).
 (۲۱) - و تنه‌های خرما برکنده شده (از آیه ۲۰ سوره قمر).
 (۲۲) - و هرآینه بامداد آمد آنان را عذابی قرار گرفته (از آیه ۳۸ سوره قمر).
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۶

بعد از این تأدیبات قوم زاغه «۱» یعنی خیره چشمان فراغت أبصارهم «۲» و تیره دلان «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» «۳» زاغ «۴» زیغوغه «۵» از شاخسار درون رمانیده و ریغ «۶» آریغ «۷» و آزیغ «۸»، از خاطر افشاندن چهل هزار سوار نامور را از آن طایفه و باقی طوایف افغان و «هزاره» «۹» ممالک هند برسم ملازمت و اطاعت «أَتَبِعَ مِنَ الظَّلِّ» «۱۰» در سایه رایت خورشید اضائت درآمدند.

در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیبات سرکشان آن سرزمین

در بیان تسخیر ممالک سند و تأدیبات سرکشان آن سرزمین

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» «۱۱». در مسارح «۱۲» این حالات و مسایر «۱۳» این مقالات عرایض از «سند» رسید که غرائض «۱۴» أغراض «خدایار خان عباسی» حاکم آنجا گل کرده و نهال حالش گل نافرمانی «۱۵» و إعراض بار آورده و درخت هراس «۱۶» هراس «۱۷»، خار خار خار «۱۸»، براه خیالش برافشاند. بعد از ورود به «کابل» تحقق یافت که راستی «۱۹» آن کج‌اندیش براستی خلاف، و خلاف او بی‌خلاف راستست

- (۱) - قوم زاغه، مائل از حق (ر ب).
 (۲) - پس کند شد بینایی چشم ایشان.
 (۳) - پس آنان که در دلهایشان گرایش (بباطل) بود (از آیه ۵ سوره آل عمران).
 (۴) - کلاغ.
 (۵) - میل بباطل (ر ب) و اضافه تشبیهی است.
 (۶) - غبار (ر ب).
 (۷) - کینه (برهان).
 (۸) - تنفر. کراهت (از لغت‌نامه).
 (۹) - قبیله‌ایست که در سرزمینی بهمین نام در شمال شرقی پاکستان زندگی می‌کنند (از و بستر).
 (۱۰) - فرمانبردارتر از سایه.

(۱۱) - همانا آنان بودند مردمی کور. (از آیه ۶۲ سوره اعراف).

(۱۲) - ج مسرح بفتح اول و سوم و سکون دوم، چراگاه. (ر ب) در تداول امروز عراق و مصر، سن، منظره، صحنه.

(۱۳) - رفتنگاه. رفتن. گذشتنگاه.

(۱۴) - ج غریض، شکوفه (ر ب).

(۱۵) - اضافه تشبیهی است. در بعض حواشی نوشته‌اند نوعی گل، مأخذ دیده نشد.

(۱۶) - نام درختی است خاردار، (برهان) و اضافه تشبیهی است.

(۱۷) - بیم.

(۱۸) - خلجان - تعلق خاطر. میل و خواهش (برهان).

(۱۹) - درستی. استقامت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۷

اسب راست رفتار یلان بمنع تمتع «۱» او گرم مرحله پیمایی، و «دیرجات» [۱] غازیخان و «اسماعیل خان» «۲» مدار دایره دارایی گشت. بعد از آنکه ماه لوای جهانگشا سیر درجات «دیرجات» نموده در ملک «شکارپور» «۳» نور آشکار کرد، نخست اندرز کریمانه را مقدمه الجیش عزیمت ساخته به «خدایار خان» فرمانی مشعر بر وعد و وعید و مخبر از ترعید «۴» و ترغید «۵» اصدار یافته مقرر شد که به جاده هدایتگر آینده [۲] «۶» و بسوی اطاعت گراینده باشد [۳] انسب آنست که بی‌احتراز، احراز ملازمت نماید، و محظوری مخطور خاطر نساخته «۷» باب «۸» سلامت به دندانان کلید سین سلام «۹» بر روی خود کشاید «لن ینفعک الفرار بل یسحبک الی البوار و یقول سیفنا بلسان حدید «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

[۱] - یو، دیرجات. ط، ویرجات.

[۲] - یو، گردانید. ط، گرائید.

[۳] - یو، باشید.

(۱) - قوی شدن (ر ب).

(۲) - در بعض نسخ (دیزه) ضبط شده. لیکن در retsbeW (جغرافیائی) و همچنین اطلس ضمیمه دائرة المعارف بریتانیا areD

نوشته شده. دیره غازی خان شهرست در ناحیه مولتان. پنجاب. پاکستان شرقی در ۴۵ میلی رود سند و ۲۳۴۶۸ تن سکنه دارد.

این شهر در قرن ۱۵ میلادی بوسیله غازی خان (پسر یکی از رؤسای بلوچ) ساخته شده.

دیره اسماعیل خان در شمال غربی ایالت سرحدی پاکستان و در ۱۵۵ میلی رود سند واقع است و ۳۷۹۵۶ تن سکنه دارد. این شهر در

قرن ۱۵ میلادی بوسیله اسماعیل خان (یکی از سران بلوچ) بنا شده است (و بستر جغرافیائی).

(۳) - شهرست در شمال سند، پاکستان شرقی واقع در ۲۴۰ میلی رود سند. جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۹۴۱ بالغ ۶۲۷۴۶ تن

است (از و بستر جغرافیائی).

(۴) - بیم دادن (در تاج العروس. اقرب الموارد. منتهی الارب) از ماده (رعد) باب تفعیل دیده نشد.

(۵) - دل گشاده کردن (حواشی) از این ماده باب تفعیل دیده نشد.

(۶) - مرکب از گر (حرف شرط) + آینده.

(۷) - مخطور خاطر ساختن، بخاطر راه دادن.

در اندیشه گذراندن.

(۸) - در. درب.

(۹) - رک ح ۱ ص ۴۵۴.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۸

فَتَعَالِ إِلَيْنَا بَعْدَ وَسِيلِكَ «۱» «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ» «۲» إِنْ تَجِءْ إِلَيْنَا فَبِذَا لَكَ أُولَى «۳» وَإِلَّا «أُولَى لَكَ فَأُولَى» «۴»، و او از فرط غوایت آن «سند باد» «۵» حکیمانه را در گوش، باد سند «۶» بل چون قطره سحاب در سندان بی اثر یافت، و از امتثال امر آن جناب، جناب «۷» اختیار کرده از تَلَمَّ [۱] «۸» درگاه سپهر مبانی متأنی «۹» و متأبی «۱۰» گشت، و یک پسر خود را با چند تن از رؤسا و عریضه مزوره «۱۱» «أَكْذَبَ مَنْ أَسِيرَ السُّنْدِ» «۱۲» مشعر بر تقیّد «۱۳» بقید انقیاد روانه دربار فلک بنیاد نمود و بلا به گریها بهانه‌های معلول پیش آورده بدرع تدرّع «۱۴» تدرّع «۱۵» و بحبل «۱۶» تحیل «۱۷» تمشک جست. اما نخیل «۱۸» تحیل اوجز تمر «۱۹» ندامت ثمر نداد «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا» «۲۰».

[۱] - یو، تلیثم.

(۱) - سود نمی‌دهد ترا گریختن بلکه می‌کشد ترا به هلاکت و می‌گوید شمشیر ما بزبان تیز، ما نزدیک‌تریم به تو از رگ گردن پس بیا بسوی ما پس از دستاویزهای خود.

(۲) - و نمی‌خواهم که مشقت نهم بر تو (از آیه ۲۷ سوره قصص).

(۳) - اگر بیایی بسوی ما پس این برای تو سزاوارتر است، و گرنه.

(۴) - سزاوارتر است پس سزاوارتر (آیه ۳۴ سوره القیامه).

(۵) - نام کتابی است در نصایح و پندیات ... (برهان). اصل این کتاب بزبان پهلوی است و در دوره سامانیان به فارسی ترجمه شده و آن ترجمه از میان رفته است. در قرن ششم هجری بهاء الدین محمد ظهیری مجدداً تحریری از آن کرده است. ترجمه ظهیری چند بار چاپ شده از جمله به سال ۱۹۴۸ با تصحیح آقای احمد آتش در استانبول بچاپ رسیده است.

(۶) - بادی که کس نداند از کدام طرف می‌آید (حواشی). مأخذ دیده نشد.

(۷) - دور شدن (ر ب).

(۸) - بوسه دادن (حواشی). در فرهنگها از این باب بدین معنی نیامده.

(۹) - درنگ کننده (ر ب).

(۱۰) - سرباززننده.

(۱۱) - به دروغ آراسته (ر ب).

(۱۲) - دروغ‌گوتر از اسیر سند.

میدانی در توجیه این مثل نویسد: بدان جهت که مرد پست از آنان دستگیر شود و او خود را پادشاه شناساند.

(۱۳) - بند نمودن. بازداشتن (ر ب).

(۱۴) - پر گفتن (ر ب).

(۱۵) - زره پوشیدن.

(۱۶) - ریسمان.

(۱۷) - حيله کردن (ر ب).

(۱۸) - خرماستان.

(۱۹) - خرما.

(۲۰) - آیا پنداشتند مردم اینکه وا گذاشته می‌شوند چون بگویند گرویدیم (از آیه ۱ سوره عنکبوت).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۴۹۹

خدایو بی‌همال از ورود آن تنها «۱» نبها [۱] «۲» پنهانی‌های ضمیرش را دریافته مواعید عرقوبی «۳» او را بسمع تسمع «۴» مسموع نداشته پیغام دادند که منظور نظر این بود که اولاد تو بعنوان ارتهان «۵» چون عرض لازم «۶»، ملازم جوهر رکاب گوهرنگار باشند، و ایالت «سند»، باز خوب یابد، به تو تفویض یابد «و لکنی أراکم قوماً تجهلون» «۷».

از آنجا که در نظر معامله‌شناس، کالای مکر و بهانه را بها نباشد، و شمع فروزان را از مشمع «۸» پروانه، پروانه، پروانه «۹» بروانه گشتن لشکر اصدار یافت، «خدایار خان» چون مداخل «۱۰» مداخلت «۱۱» و مداخلت «۱۲» را مسدود یافت، دانست که باین نیرنجات «۱۳» نیر «۱۴» نجات از افق طالعش طالع شدنی نیست، جمیع بیوت و عمارات «الله آباد سند» «۱۵» را به فحوای «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ» «۱۶» هدم «۱۷» و إحراق «۱۸»، و اهالی را از بیم سبی «۱۹»

[۱] - ط، اضافه دارد: من الانتباه (تصور می‌رود این جمله را که بعض حواشی معنی نبها آورده‌اند، در ط، داخل متن شده).

(۱) - ج تن.

(۲) - آگاهانه، از روی نباهت.

(۳) - رک ح ۱۰ ص ۹۶.

(۴) - شنودن (ر ب).

(۵) - گرو گرفتن از کسی (ر ب).

(۶) - عرض که از معروض جدا نشود. مقابل عرض مفارق که آن زود رود عرض لازم چون زوج بودن اربع و عرض مفارق چون سرخی که بر اثر شرم‌زدگی در رخسار پدید شود. و عرض مقابل جوهر است و در تحقق نیازمند بدان چنانکه گفته‌اند عرض آنست که وجود نیابد جز در موضوع (جوهر).

(۷) - و لیکن می‌بینم شما را گروهی که نمی‌دانید (از آیه ۳۱ سوره هود).

(۸) - بازی کردن (ر ب).

(۹) - اجازت، رخصت.

(۱۰) - ج مدخل، راهرو.

(۱۱) - معارضت (اقرب الموارد).

(۱۲) - فریب دادن (ر ب)،

(۱۳) - ج نیرنج، نیرنگ.

(۱۴) - آفتاب.

(۱۵) - در نزدیکی رود گنگ است و ۲۶۰۰۰۰ تن سکنه دارد.

(۱۶) - و افکند در دل آنان بیم را (که) خراب می‌کردند خانه‌هاشان را به دستهای خود. (از آیه ۲ سوره حشر).

(۱۷) - ویران کردن.

(۱۸) - سوزاندن.

(۱۹) - اسیر شدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۰

و ایباق «۱» انتاق «۲» داده در آن دیار دیار «۳» و از دثر «۴» و دثار «۵» آثار نگذاشت.

«فَأَصْبَحُوا لَا يَرِي إِلَّا مَسَاكِينَهُمْ»، «۶» و از دریای سند بگذشت و قلعه «عمرکوت» «۷» را که در وادی «غیر ذی زرع» «۸» واقع است و أصعب «۹» قلاع «۱۰» و مواضع، و بیابان اطرافش «أقفر من بَرِّيَّةِ خَساف» «۱۱» «و من أبردق العزاف» «۱۲» بود مأمن خویش ساخت. پادشاه در حوالی «شکارپور» «۱۳» کارپور دستان «۱۴» را کار بسته در ساحل آن رود بحرآشام «و لَهُ الْجَوَارِ الْمُنَشَّاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» «۱۵» راکب بمراکب «۱۶» غوج «۱۷» موج چموش خموش، و سوج «۱۸»، عسوج «۱۹» رهوج «۲۰»، رهوار زلوج «۲۱»، سبک سیر گران رکاب، باد عنان آب نورد، آتش خوار خاک مربوط «۲۲»، یعنی کشتی گشته از دریا چون صرصر گذشتند، و مؤدای «۲۳» «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لَتَسْتَوْوُوا عَلَى

(۱) - بند کردن. بازداشتن. هلاک نمودن (ر ب).

(۲) - برداشتن. حرکت دادن (از ر ب).

(۳) - ساکن خانه.

(۴) - مال بسیار. (ر ب).

(۵) - جامه بر تن (ر ب).

(۶) - پس بامداد کردند (که) دیده نمی شد جز جایگاههای آنان (از آیه ۲۴ سوره محمد).

(۷) - فعلا جزء پاکستان است. مولد اکبر شاه بدین شهر بوده است. ۳۸۴۱ تن سکنه دارد.

(۸) - بی آب و آبادانی (مأخوذ از آیه ۴۰ سوره ابراهیم).

(۹) - سخت تر. استوارتر.

(۱۰) - ج قلعه.

(۱۱) - بی آب و علف تر از بیان خساف (صحرائی است میان حجاز و شام) (ر ک مجمع الامثال).

(۱۲) - آبی است بنی اسد بن خزیمه را ... و عزاف بدان جهت گویند که نوازندگی جن را از آن شنوند (معجم البلدان) رملی است بنی سعد را (قاموس).

(۱۳) - ر ک ح ۳ ص ۴۹۷.

(۱۴) - مقصود رستم است ولی معلوم نشد وجه شبه چیست.

(۱۵) - و او را کشتیهاست رونده در دریا چون کوهها (آیه ۲۴ سوره الرحمن).

(۱۶) - ج مرکب، کشتی.

(۱۷) - اسب فراخ سینه (ر ب).

(۱۸) - تیزرو (ر ب. اقرب الموارد).

(۱۹) - تیزرو (اقرب الموارد).

(۲۰) - تیز رفتاری (ظاهرا استعمال قیاسی است. این صیغه دیده نشد).

(۲۱) - تیز رفتار (از ر ب).

(۲۲) - جای بستن (ر ب).

(۲۳) - مضمون مدلول.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۱

ظُهورِ» (۱) بظہور آورده شری (۲): سریع الجری (۳) جریء (۴) را (۱)

له زهو طاوس و خطو حمامة و تدويم باز و انقضاض عقاب «٥» و ثواب ظبي و انجفال نعامه و إهداب سيد و انسياب حباب «٦» و صولة ضرغام و روغ ثعالب و لحظ قطامي و حذر غراب «٧» و جذل عنان و اثناء ذباله و وقد ضرام و انصياع شهاب «٨» و هيح أخي شـ_____ول و تـ_____دفيـ_____ف أخـ_____يـ_____ل و إـ_____يـ_____مـ_____اض برق و التـ_____مـ_____ع سـ_____رـ_____اب «٩»

[۱] - ط: اضافه دارد: شعر.

(۱) - و قرار داد برای شما از کشتی‌ها و چهار یابان آنچه سوار می‌شوید تا قرار گیرید بر یستهای آن (از آیه ۱۱ و ۱۲ سوره زحرف).

(۲) - اسب به نهایت رسیده در رفتار (ر ب).

(۳) - تیز رو.

(۴) - دلبر .

(۵)- او راست نازیدن طاوس و گام زدن کیوتر و و نیک برآمدن باز در آسمان، و فرود آمدن عقاب (همانند اینهاست).

(۶)- و بازگر دیدن آهو و شتافتن شتر مرغ و شتاب کردن گاو و بشتاب رفتن مار.

(۷)- و حمله بردن شیر بیشه و پویه روباهها و نگریستن چرخ و پرهیز کلاغ.

(۸) - و تافته شدن عنان و دو تا شدن فتیله و افروخته شدن هیزم ریزه و پشتاب گذشتن شهاب.

(۹)- و برانگیخته شدن شتری که دم برداشته می رود و شتاب کردن شقراق و درخشیدن برق و درخشیدن سراب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۲

و إصصاف ریح و اهتراز یراعه و درّه نوء و انجیاب سحاب «۱» با سوط «۲» سطوت گرم خیز ساخته به تکامیشی «۳» سی فرسنگ

قفعاق «۴» و قاع «۵» و صحرای صحصح «۶» را بی‌درنگ در یک شبانه‌روز طی کرده در هنگام انفلاق «۷» صبح صادق «۸» بحوالی

قلعه رسیدند (خدایار خان) «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ» «۹» از معارضت «۱۰» عارض «۱۱» خویش تافت، و مهمیز بر مرکب

تندر خروش تند روش زده به مهمه «۱۲» گریز «رجع علی حافرته» «۱۳» شتافت.

جمعی از یکه‌تازان به او دچار گشته بسر پنجه جلادت عنان و گریانش را گرفته در قید تکبیل «۱۴» مکبل «۱۵» ساختند. و تمام

خزانه «۱۶» و خزانه او بدست آمده قراعات «۱۷» و خرزاتی «۱۸» که در آن حرز «۱۹» حریر «۲۰» و قلعه رصین «۲۱» در أجواف «۲۲»

زمین مکنوز «۲۳» و مکتوم «۲۴» و مرکوز «۲۵» و

(۱)- و سخت وزیدن باد و جنبش شتر مرغ ماده و ریزش باران و باز شدن ابر.

(۲) - تازمانه.

(۳) - دنبال کردن (اشتینگاس).

(۴) - راه دشوار. (ر ب).

- (۵) - زمین پست هموار. (ر ب).
- (۶) - زمین گشاده هموار (ر ب).
- (۷) - شکافته شدن (ر ب).
- (۸) - صبح صادق، بامداد روشن (ر ب).
- (۹) - پس چون دید آن را ابری گسترده روی آور به وادی‌های ایشان (از آیه ۲۳ سوره احقاف).
- (۱۰) - معارضه، مکافات کردن بدانیچه دیگری کند (ر ب). در تداول، ستیزه. نبرد.
- (۱۱) - روی.
- (۱۲) - مهمه، زمین خالی و ویران (ر ب).
- (۱۳) - بازگشت از راهی که آمده بود (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۴) - بند کردن (ر ب).
- (۱۵) - بند شده (ر ب).
- (۱۶) - عیال مرد (ر ب).
- (۱۷) - ظاهراً قرعات ج قرعه، گزین مال (ر ب).
- (۱۸) - خرزات الملک، جواهر تاج پادشاه (ر ب).
- (۱۹) - جای استوار (ر ب).
- (۲۰) - نیک استوار (ر ب).
- (۲۱) - محکم و بر جای (ر ب).
- (۲۲) - ج جوف.
- (۲۳) - در زمین فروکرده (ر ب).
- (۲۴) - پوشیده.
- (۲۵) - در زمین سپرده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۳

مکنون «۱» ساخته بودند، و طلایی که در نقره «۲» ارض مخبوء [۱] «۳» و مخبون «۴» و مخفی [۲] داشت بکار خانه دولت نادریه انتقال یافت و موالی [۳] «۵» و موالی [۴] «۶» اموالی بی حد اندوختند.

«خدایار خان» اگر چه از هستی خود طمع برید اما باز از برید «۷» عنایت قاآنی نوید جان بخشی شنیده از دیوان «أحسن العفو عند القدرة» «۸» منشور عتی «۹» عتی «۱۰» حاصل نمود، و أصفاد «۱۱» را بأصفاد «۱۲» مبدل یافته طوق عبودیت زیور گردن کرد، و میان بندگی را بالطوع «۱۳» به نطاق «۱۴» اخلاص ورق «۱۵»، ممنطق «۱۶» ساخته ورق منشور دارایی و «رَقُّ مَنْشُور» «۱۷» حکمرانی آن دیار باسم او حله ارتسام «۱۸» و حلیه ارتشام «۱۹» و اتسام «۲۰» پذیرفت، و از این تسویس «۲۱» اراحه «۲۲» قلب و ازاحه «۲۳» تشویش او شده دماغ جانش از ریاح «۲۴» ریاح «۲۵» ریاح «۲۶»

[۱] - ط، مخبوه.

[۲] - عت، ط، و مخفی و مخزون.

[۳] - ط، موالی

[۴]- ط، اضافه دارد: خدم و موالی.

- (۱)- پنهان داشته (ر ب).
 - (۲)- گودال خرد در زمین (ر ب).
 - (۳)- پنهان شده.
 - (۴)- پنهان کرده (از ر ب).
 - (۵)- ج مولی، آقا. مهتر.
 - (۶)- ج مولی، بنده.
 - (۷)- پیک.
 - (۸)- نکوترین عفو آنست که هنگام توانایی (بر کیفر) باشد. ظاهراً مأخوذ است از سخن علی علیه السلام: احسن الجود عفو بعد مقدرة (کلمات قصار. گردآورده مرحوم فاضل تونی).
 - (۹)- آزادی.
 - (۱۰)- گردن.
 - (۱۱)- ج صفد بکسر اول، زنجیر یا دوال که اسیر را بندند (ر ب).
 - (۱۲)- ج صفد بفتحین، عطا (از ر ب).
 - (۱۳)- از روی میل.
 - (۱۴)- کمر بند.
 - (۱۵)- بندگی.
 - (۱۶)- ظاهراً متمنطق، کمر بند بر بسته.
 - (۱۷)- ورقی (پوستی) کشوده شده (از آیه ۳ سوره طور).
 - (۱۸)- اضافه تشبیهی، لباس نوشتن پوشید. نوشته شد.
 - (۱۹)- مهر کردن و آنچه بدان ماند (لغت نامه از تاج المصادر بیهقی).
 - (۲۰)- داغ و نشان پذیرفتن (ر ب).
 - (۲۱)- سیاست در گردن کسی افکندن (ر ب). کسی را تقلید امری دادن.
 - (۲۲)- آسایش دادن (ر ب).
 - (۲۳)- دور گردانیدن (ر ب).
 - (۲۴)- ج ریح، باد.
 - (۲۵)- ج ریح، بو (ر ب).
 - (۲۶)- ج ریح، مهربانی (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۴

بخش عنایت نشئه یاب، و خلف «۱» او بعد از حلف «۲» و حلف «۳» حلیف «۴» رکاب ظفر انتساب گردید، و در حقیقت از این فرار و هزیمت قرار هزیمت «۵» جست، و از أغلال «۶»، مانند سرو از أغلال «۷» سربلندی، و از عذاب سلاسل «۸» عذب «۹» سلاسل «۱۰» در کام بهره‌مندی دید، و اقبال او حلقه بندگی شاه نکوهش «۱۱» را بی‌نکوهش و کوشش به گوشش کشیده «صار الأمر خیر قویس

سهما» ۱۲. چون در آن اوان از جانب پادشاه والاجاه هند نجفه «۱۳» ای از شال و ارسال «۱۴» نفائس برسم تهنید «۱۵» و تحفه ارسال درگاه سپهر تمثال شده بود، از خدمت حضرت شاهنشاهی نیز از خیار «۱۶» فواکه «۱۷» یعنی خربزه [۱] که در آن اوقات [۲] نوباه از بلخ آورده بودند [۳]، یک هند «۱۸» که عبارت از دویست شتر باشد بارگیری و برای پادشاه ذی جاه اهدا شد، و از وقایع صادره و صادرات واقعه که آن اوقات بمسامع والا رسید اینکه چون «شاه طهماسب» در غیبت موکب شاهی

[۱] - ط، خربوزه.

[۲] - ط، اضافه دارد. یعنی.

[۳] - یو، بود.

(۱) - پسر.

(۲) - عهد و پیمان (ر ب).

(۳) - سوگند خوردن (ر ب).

(۴) - هم سوگند، هم عهد (ر ب).

(۵) - جاه و رتبه (حواشی) مدرک دیده نشد، شاید قرار هزیمت، بمعنی توقف اسب، مقصود باشد چون هزیمه، اسب لاغر میانست و در اینجا استعاره است.

(۶) - ج غل بضم اول و تشدید دوم، قید (ر ب). از اغلال - بجای اغلال.

(۷) - ج غلل بفتح اول و دوم، آب روان در میان درختان (ر ب).

(۸) - ج سلسله، زنجیر. از عذاب سلاسل - بجای عذاب ...

(۹) - خوشگوار.

(۱۰) - ج سلسل بفتح اول و سوم و سکون دوم، آب شیرین و سرد خوشگوار (ر ب).

(۱۱) - مخفف هوش.

(۱۲) - قویس مصغر قوس. (مجمع الامثال). صار خیر قویس سهما. و معنی مثل اینکه: بعد از بدی به نیکوئی گردید (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - اندک از چیزی (ر ب).

(۱۴) - ج رسل بفتح اول و دوم، پاره‌ای از هر چیز (ر ب).

(۱۵) - نرمی و ملاطفت (ر ب).

(۱۶) - گزیده.

(۱۷) - میوه‌ها.

(۱۸) - گله، دویست شتر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۵

با شاهزاده «رضا قلی میرزا» جز بر جریزت [۱] «۱» معامله نمی‌کرد، مرتع «۲» عمرش در «سبزوار [۲]» سبزه‌وار پامال قهر و طائر اقبالش در مرغزار جهان چون مرغ زار گرفتار دام حادثه دهر گشته به ناسازگاری بخت بهرج «۳» و روزگار نابهره «۴» از دولت نابهره «۵» بهره نیافت، و گیاه نو خیز حیات «عباس میرزا» ولد بی‌گناهایش نیز مانند اب صورت «هشیم محتظر» «۶» یافته از ظلم و عنا «۷» نمودار

«فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (۸) شد و همای نام و نشان صفویه هم آشیان «عنقای مغرب» (۹) و روز دولت ایشان «کأَمْسِ الذَّاهِبِ» (۱۰) گردید، «و حسین خان غلجای» هم که در مازندران با مال و نشب (۱۱) روزی بشب می‌رساند از روی روزگار دیده بربست، و پشت زندگی پست بدید. و الواح نسب (۱۲) و نسب و اوراق حسب (۱۳) و حسب (۱۴) را چست حسب الحکم قضا از نقش بقا پرداخته طریق فنا جست.

در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب (۱۵)

در بیان تسخیر بخارا و تأدیب سرکشان لباب (۱۵) «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ» (۱۶). هنگامی که از اثر ابر آذاری و

[۱]- یو. حریرت.

[۲]- سبزه‌وار.

(۱)- منحوت از جریز، خبیث. (ر ب).

(۲)- چراگاه.

(۳)- باطل. فاسد. (ر ب).

(۴)- فرومایه (برهان).

(۵)- عظیم و بزرگ (برهان).

(۶)- مانند (گیاه خشک) درهم شکسته حظیره‌ساز. (مأخوذ از آیه ۳۱ سوره قمر).

(۷)- عناء، رنج. (ر ب).

(۸)- پس گرداند آن را پوسیده خشک تیره. (آیه ۵ سوره اعلی).

(۹)- عنقا، رخ بود و مغرب از آن جهت گویند که دیده نشود و از مردمان دور بود. (ر ک مجمع الامثال) ذیل حلفت به عنقاء ...

(۱۰)- چون دیروز گذشته.

(۱۱)- مال اصیل، صامت باشد یا ناطق (ر ب).

(۱۲)- نسبت دادن. یاد کردن نژاد.

(۱۳)- نژاد.

(۱۴)- بزرگی (ر ب).

(۱۵)- مقصود معلوم نشد. لب آب؟.

(۱۶)- همانا در آن هرآینه یادآوری است مر خداوندان خرد را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۶

باران بهاری بسیط تراب و توده ثری (۱) چون جمال جمیل حسان (۲) خوشی و خرمی دریافته ذرات روی زمین زیب و زیبایی سائر ساخت، و ساحت شعب (۳) و شعب صفای صافی و ضیاء صافی و طیب و طراوت ظاهر، و عرب (۴) عرائس غصون و غرائس فراید فروزان، قرطه و قلاده گوش و گردن کرد، و لآلی متأللی نصیده، و شاح هیاکل لاله و یاسمن آمد، آراینده اورنگ و افسر، بختیار بسالت پرور (۵)، پادشاه پیروز بخت، برازنده تاج و تخت، ثمال (۶) ثغور (۷)، جراح جراحت جمهور، حامی حومه حمیت، خدیو خطه خبرت، دلیل دیامیم (۸) دها (۹)، ذکای (۱۰) ذروه (۱۱) ذکا (۱۲)، رستم رویین روان، زال «زواره» (۱۳) زور زمان، سماک

«۱۴» سماء سروری و سماحت، شهریار شهرستان شوکت و شهامت، صمصام الصّولة و الصّلابه «۱۵» ضیغم الضّرغمه و الضّلاع «۱۶» طود الطّرد و ظفر الطّفر «۱۷» عون العالم و عین العیون «۱۸» و غوث الغرباء و غیث الغیون «۱۹»، فلک فیض فرشته فطرت، قدر

(۱) - زمین. خاک نمناک (ر ب).

(۲) - نیکوان.

(۳) - دره.

(۴) - ضافی، کامل. تمام. عرب ج عروب، زن زیبای شوی دوست (ر ب).

(۵) - دلیری. (ر ب).

(۶) - پناه و فریادرس (ر ب).

(۷) - ج ثغر بفتح اول، مرز.

(۸) - ج دیموم، بیابان فراخ بی آب (از ر ب).

(۹) - دهاء زیرکی. کاردانی (ر ب).

(۱۰) - ذکاء، آفتاب (ر ب).

(۱۱) - بالای هر چیز (ر ب).

(۱۲) - ذکاء، تیزی خاطر (ر ب).

(۱۳) - برادر رستم زال (برهان).

(۱۴) - نام دو ستاره: سماک اعزل. سماک رامح (ر ک فرهنگ لغات).

(۱۵) - شمشیر حمله و سختی.

(۱۶) - شیر بیشه دلیری و قوت.

(۱۷) - کوه بزرگ (روز) راندن (دشمنان). ناخن پیروزی.

(۱۸) - یاور جهان و بینایی دیدگان.

(۱۹) - فریادرس غریبان و باران ابرها (غین لغتی است در غیم). (اقرب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۷

قدر قضا قدرت، کاسر کتاب الکفاح «۱» لیث لیوٹ اللفاح «۲» ملاذ الملوک، ناصر النفوس «۳»، والی الولاة، هزبر الهزابر، یمین الیسار «۴»، اعنی خسرو کامگار از انتساق «۵» ممالک «سند» و تأدیب اشرار سند «۶» ممالک فراغت یافته در سیزدهم محرم سنه ثلث و خمسين و مائه بعد الالف «۷» قائد عزیمت بجانب ایران عنانتاب و ماه سر علم چون شقه زرین آفتاب جهانتاب گشته از راه «بلوچستان» بلالیق «۸» مقصد را بطریق لایق بل الیق «۹» پیموده در ششم ماه صفر «قندهار» را مطرح اشعه رایات مهر انور ساختند. بنابراین که در سوابق ازمنه و سوالف «۱۰» آونه «۱۱» «اوزبکیه» «۱۲» بخارا و خوارزم بتارات «۱۳» بتارات «۱۴» خراسان اطاله «۱۵» مطاول «۱۶» مطاولت [۱] «۱۷» کرده بودند، و پیوسته ضمیر انور [۲] به محثات «۱۸» تأیید [۳] و محضات «۱۹» حمیت [۴] «نقش خوارزم و خیال لب جیحون می‌بست» بعد از ورود موکب والا به «قندهار» عزم تسخیر آن دو مملکت

[۱] - ط، و مطاولت.

[۲] - ط، منیر.

[۳]- یو، تایب.

[۴]- ط، حمید.

(۱)- شکننده گروههای لشکر (روز) نبرد.

(۲)- شیر شیران شمشیر زن.

(۳)- پناه پادشاهان. یاری دهنده جانها.

(۴)- شیر شیران. دست راست (یا برکت) توانگران.

(۵)- بمعنی آراستن. ترتیب دادن، بکار رفته ولی بدین معنی تنسیق درست است. انتساق، با هم منتظم شدن امور.

(۶)- حرامزاده (برهان).

(۷)- ۱۱۵۳ ه ق.

(۸)- ج بلوق بفتح اول و ضم و تشدید دوم، زمینی که هیچ نرویانند (ر ب).

(۹)- درخورتر. لایق تر.

(۱۰)- ج سالف، گذشته.

(۱۱)- ج اون بفتح اول و دوم، هنگام (ر ب).

(۱۲)- ازبکیه.

(۱۳)- بارها.

(۱۴)- مرکب از به+ تارات- تاراج. غارت (برهان).

(۱۵)- دراز کردن (ر ب).

(۱۶)- مطاول الخیل، رسنهای اسبان (از ر ب).

(۱۷)- نبرد کردن به توانایی (ر ب).

(۱۸)- ج محثه برانگیزنده.

(۱۹)- ج محضه، انگیزنده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۸

سلسله جنبان همت خیر و محرک نهمت «۱» آسمان سیر گشت «یجمع سیرین فی خرزۀ» «۲». و چون [۱] بسبب سنوح سانحه ابراهیم خان بجانب «شیروان» جیشی روان ساختن لازم می نمود، «فتحعلی خان» کوسه احمد لوی افشار و «غنی خان» ابدالی حاکم «قندهار» را از رکاب مستطاب مهجور، و بتأدیب «لکزیه» آن ناحیه مأمور ساخته فوجی گران به معیت آن دو خان فرستادند.

فهدا وعید سطوتی من ورائه و عنوان ناری ان یبین دخانی «۳» و اشاره رفت که هنگامه گیرودار را با آن گروه گرم نموده با لمعه رمح قاسح «۴» ظلال «۵» اهل ضلال را زدوده از دوده اقتدار ایشان دود بر آرند، تا متعاقب، نائره سطوات عالم سوز سلطانی برق افروز خرمن آثار آن طایفه گردد. پس از راه «هرات» و «بادغیس» «۶» با عیش مفاثق «۷» برای تنبیه خصم منافق عازم ترکستان شدند. چون پیش از توجه والا والی «بلخ» از موقف فرمان مخاطب بخطاب «وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» «۸» گشته به دستیاری استادان

[۱]- ط، چون.

- (۱) - نهمة، رسیدن همت در چیزی (ر ب).
- (۲) - سیر، دوال. خرزۀ، درز موزه و مشک و جز آن، و این مثل را برای کسی زنند که دو مقصود را در یک جهت فراهم آورد. (ر ک مجمع الامثال).
- (۳) - این بیمی است و قهر من از پس آنست و عنوان (سرلوحه. آغاز) آتش من اینست که آشکار شود دود من.
- (۴) - سخت. درشت (از ر ب).
- (۵) - ج ظل، سایه.
- (۶) - ولایتی است از هرات و گویند اصل آن پارسی (بادخیز).
- و معنی آن (قیام ریح) است بجهت فراوانی باد آن (معجم البلدان).
- (۷) - عیش مفائق، زیست خوش با ناز و نعمت (ر ب).
- (۸) - و بساز کشتی را بنگاه داشت ما و حفظ ما (از آیه ۳۹ سوره هود).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۰۹

صنایع پرور، و صنعت پیشگان مهارت گستر «أصنع من سرفه» «۱» هزار و صد فروند کشتی کوه مانند برای حمل ذخائر راه «خوارزم» و چند کشتی مخصوص برکوب خاص در ساحل آمویه «۲» ترتیب، و در سفن «۳» سفن «۴» بس فن هنروری ترکیب یافته بود. آیات «۵» سفائن «۶» چون سفائن «۷» آیات «۸» دلنشین، و اعلام منشآت «۹» بسان منشآت اعلام «۱۰» رنگین و متین. هر قاری «۱۱» بحر زخاری و هر غرابی «۱۲» طاوس پرنقش و نگاری. توپخانه و ذخائر را که غذای دشمن و دوست بود بحمل جمّازات «۱۳» بحری و سفن «۱۴» بڑی از روی آب جیحون و بسیط هامون روان ساختند، و در بیست و هفتم جمادی الاولی همای لوای عقاب پیکر ظلّ وصول بمنزل «کرکی» «۱۵» که معبر «بخارا» است افکنده اوزبکیه چون خود را در پیش ضرغام «۱۶» عزم و طغرل «۱۷» رزم شیر شکاران، گرگی دست و پا بسته و کرکی «۱۸» مرجول «۱۹» پرشکسته دیدند، با حکام «حصار» «۲۰» و «قرشی» «۲۱» و «کسبی» «۲۲»

- (۱) - صنعتگرتر از سرفه، و آن جانوری است خرد که درخت را سوراخ کند و در آن خویشتن را خانه سازد (ر ک مجمع الامثال).
- (۲) - جیحون.
- (۳) - پوست باز کردن از درخت (ر ب) تراشیدن.
- (۴) - ج سفینه، کشتی.
- (۵) - ج بیت، خانه.
- (۶) - سفینه‌ها. کشتیها.
- (۷) - ج سفینه، مجموعه، دیوان.
- (۸) - ج بیت، شعر.
- (۹) - بادبانهای افراشته.
- (۱۰) - نوشته‌های اعلام، انشاء کرده‌های بزرگان.
- (۱۱) - قارب، کشتی خرد که در جنب کشتی بزرگ دارند (ر ب).
- (۱۲) - غراب، کشتی.
- (۱۳) - ج جمازه، تیزرو از اسب و خر. استعاره است کشتی را.
- (۱۴) - ج سفینه، استعاره است شتر را.

- (۱۵)-: میرزا ابو القاسم بابر اوائل ذی الحجّه با تمام لشکر از معبر کرکی به سلامت عبور نمود ... (مطلع سعدین و مجمع بحرین وقایع سال (۸۵۸).
- (۱۶)- شیر بیشه (رب) و ضرغام رزم، اضافه تشبیهی است.
- (۱۷)- نوعی مرغ شکاری. (برهان). قوش.
- (۱۸)- پرنده ایست که آن را کلنگ خوانند (برهان).
- (۱۹)- پا بسته.
- (۲۰)- مشخصاتی از آن نیافتم.
- (۲۱)- ihsraq. نخشب. نسف. شهریست به بخارا. در جاده بخارا به بلخ (رک تعلیقات برهان بر ص ۲۱۲۳ از آقای دکتر معین و رک دائرة المعارف اسلام: نخشب.
- (۲۲)- کسبی منسوب به کسبه و آن قریه ایست بر چهار فرسنگی نسف. آن را جامع و بازار است (معجم البلدان) (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۵۰۱).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۰
- و اکثر عظمای «۱» «بخارا» وارد خدمت خدیو جهان آرا، و از آنجا خارج «چار جو» «۲» مقرّ اردوی کیهان پوگشته جسر متینی بر آب «آمویه» بستند، و لشکر منصور مانند تابع شهور و توالی دهور «۳» با قلب جسور بعزم مجاسرت «۴» از جسر عبور، و حضرتش رکوب «۵» بادپای خاک پیمای آب گردش آتشین سنبک «۶» را بمراکب میمون النقیبه «۷» سفینه و سنبک «۸» بدل ساخته به مقتضای «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» «۹» با غلامان خاص بر جواری «۱۰» نشسته از آن بحر زاخر «۱۱» «وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرَ» «۱۲» گذشتند.
- در آنجا «حکیم بی اتالیق» «۱۳» که حکمه «۱۴» توسن حکمرانی «ابو الفیض خان» والی بخارا بود، از آنجا که داء دوی «۱۵» بی دوا را معالجت در معالجت [۱] اولی، حکیمانه بقانون اصابت «۱۶» معاملت کرده از جانب والی مذکور
-
- [۱]- ط، معالجت در معالجت.
-
- (۱)- ج عظیم بزرگ.
- (۲)- شهرکی از اجزای بخاراست بر لب جیحون بخوارزم نزدیک (لغت نامه. آندراج. انجمن آراء). آمل در قرون وسطی معروف بود به آمویه و از آن پس معروف شد به چهار جوی و هنوز بهمین اسم خوانده می شود (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۲۹).
- (۳)- ج دهر، روزگار.
- (۴)- این باب از ماده جسارت دیده نشد.
- (۵)- ستور بر نشستنی (رب).
- (۶)- پیش سم ستور (رب).
- (۷)- مبارک امر. فلان میمون النقیبه، مبارک نفس.
- (۸)- کشتی کوچک (برهان).
- (۹)- همانا چون طغیان کرد آب برداشتیم شما را در کشتی. (آیه ۱۱ سوره الحاقه).
- (۱۰)- جاریه، کشتی. و در آن ایهامی است بمعنی دیگر آن، دختر خرد، به تناسب غلامان.

(۱۱) - بسیار آب (ر ب).

(۱۲) - و می‌بینی کشتیها را در آن شکافنده (از آیه ۱۳ سوره فاطر).

(۱۳) - ظاهراً عنوان وصفی این نماینده باشد نه نام او. مرکب از بی - بای بیک. بزرگ + اتالیق - اتالیق - قائم مقام پدر. مؤدب. جمعا مؤدب بزرگ. پدر بزرگ و اتالیقی سمت و رتبه‌ای بوده است در دوره قاجار. (ر ک لغت‌نامه. اتالیق).

(۱۴) - گام لگام که در آن فسار باشد (ر ب).

(۱۵) - مکر و حيله (نف).

(۱۶) - اصابه، رسیدن چیزی را مجازاً تشخیص بیماری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۱

برای استیاق «۱» امر مهاتات «۲»، و استنشاق هوای هوادات «۱» [۳] و مصافات «۴»، و تمهید مهاده «۵» مهادنت «۲»، و مهاوات «۳» [۶] در آن مقام، «و لکلّ مقال مقام» «۷» بتقییل عتبه والا- فائز شد، و از این موهبت چون فائزه «۸» در گاه شاهی سر رفعت بر آسمان افراشت.

ابو الفیض خان نیز با جمیع اشراف و نحاریر «۹» و رؤسای اویغوری «۱۰» بخارا «۱۱» بخارا، که بخارا تصلب و ام می‌دادند، بخارا استکبار از بخاری دماغ بدر کرده «۴» در یک منزلی شهر بفیض تقییل سده فلک مماس اختصاص یافت، و بعتاء خلاع «۱۲» طلاباف و خنجر مرصع و افسر مکمل سرافراز، و اعیان مملکت «بخارا» بخارا «۱۳» و البسه فاخره مخّلع و ممتاز گشته از بحار الطاف خدیو «نیل» نوال، اصداف «۱۴» اصداف در «۱۵»، نیل آمال کردند، و ممالک غربی «لباب» «۱۶» را که لباب «۱۷» آن ممالک بود از منضّمات ولایات محروسه ساخته از «توران» مستثنی و موضوع، و تاج و نگین سلطنت ماوراءالنهر آمویه را کماکان به «ابو الفیض

[۱] - یو، هوارت.

[۲] - یو، مهانت.

[۳] - ط، مهادات.

[۴] - ط، اضافه دارد: با فرو احتشاب.

(۱) - راندن (ر ب).

(۲) - چیزی به کسی دادن (ر ب).

(۳) - ج هواده بفتح اول، صلح نمودن (ر ب).

(۴) - دوستی خالص کردن (ر ب).

(۵) - ج مهد بفتح اول و سکون دوم، گاهواره. و اضافه مهاده مهادنت، تشبیهی است.

(۶) - مداراه. آشتی کردن. (ر ب).

(۷) - در مجمع الامثال لکل مقام مقال.

(۸) - آستانه زورین (مذهب الاسماء).

(۹) - ج نحیر، دانا. آزموده (ر ب).

(۱۰) - منسوب به اویغور. ایغور.

(۱۱) - نژاد (ر ب).

(۱۲) - ج خلعه. خلعت.

(۱۳) - خارا نوعی بافته ابریشمی. عتابی (برهان).

(۱۴) - میل دادن (ر ب).

(۱۵) - اصداف درر، کنایه از ضمیر ارباب جود (انجمن آراء ناصری) اصداف ج صدف.

(۱۶) - لب آب؟ کنار رودخانه؟.

(۱۷) - گزیده (لغت‌نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۲

خان «مفوض و مرجوع نموده تارک نامش را به افسر خطاب شاهی سربلندی دادند [۱] کما فی المثل «۱» «استأهلی إهالتی و أحسنی إیالتی» «۲». و چون بعضی از اهالی «توران» را ثوران «۳» غبار وحشت غبار دیده و دل گشته راه اطاعت نمی‌بردند، به استمالت و استلانت «۴» ایشان و تشدید سرکشان و بداندیشان، فوجی از جنگجویان و رزم‌کیشان، با نوینان «۵» نوآیین و امرای ذی‌شان بسمت «سمرقند» و اقصی بلاد ترکستان روان کرده همگی طواغیت «۶» طریق طواعیت «۷» مسلوک داشته از پیر و برنا بر پای «ثریا» «۸» مماس سریر «حبیه» «۹» ساجیه مال، و از شمول شمول «۱۰» احسان شامل، و ناجود «۱۱» با جود لطف کامل و رأف «۱۲» رأفت و إتراف «۱۳» وابل «۱۴» مستمال «۱۵»، بل مست مال گشته متقاد و ایل «۱۶» شدند، و هریک که از شاهراه صداقت روی برتافته بود [۲] خود را بصد آفت مظهر و در سیاستگاه «أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ» «۱۷» نتیجه طغیان و مقت «۱۸» دریافتند، و بیست هزار تن از جوانان پیران

[۱] - یو، ط، سربلند.

[۲] - ط، برتافتند.

(۱) - چنانکه در مثل است.

(۲) - بگیر گزیده مال مرا و نیکو بدار (با آن) ایالت مرا (با من به نیکویی رفتار کن). (ر ک مجمع الامثال).

(۳) - برانگیخته شدن (ر ب).

(۴) - نرم شمردن. نرم یافتن (ر ب) نرمی کردن. مدارا.

(۵) - ج. نوین. نوین. پادشاهزاده را گویند، و ترکان ملوک و سلاطین را بدین نام خوانند (برهان).

(۶) - ج طاغوت، سرکش (از ر ب).

(۷) - طواغیة. طاعت. (ر ب).

(۸) - پروین. و منزل سوم است از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸).

(۹) - منزل دهم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۹).

(۱۰) - شراب (ر ب).

(۱۱) - کاسه بزرگ (ر ب).

(۱۲) - شراب (ر ب).

(۱۳) - به نعمت پروردن (ر ب).

(۱۴) - باران بزرگ قطره (ر ب).

(۱۵) - دل بدست آمده. مانده شده (از ر ب).

(۱۶) - ترکی، رام. موافق (برهان).

(۱۷) - گرفتن غالبی توانا (از آیه ۴۲ سوره قمر).

(۱۸) - دشمن گرفتن (ر ب). دشمنی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۳

رای «بخارا» و «سمرقند» و ترکان ترکش کش «اشکش» «۱» کش «کش» و «کاشغر» که به سطوت جوانی خاک در کاسه سر «پیران و یسه» «۲» و به نیزه خطی نی در ناخن شیران خیره «۳» می کردند، در سمط «۴» رهط «۵» شدیداللّهط «۶»، سمت ربط یافته بجانب خراسان روان گشتند.

در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون

در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دون

«ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» «۷». «ایلبارس خان» والی خوارزم با وصف اینکه در مکر «۸» مکر، مکرر وتر «۹» وتر «۱۰» و تزویر بر قوس قلب قاسی «۱۱» بسته بر قواصی «۱۲» خراسان در آمده «۱۳»، کوکب بخت را زاهق «۱۴» و اختر طالع را در افق إخفاق «۱۵» خافق «۱۶» یافت، خسی را «۱۷» حسیرا «۱۸» با فته «۱۹» اوزبکیه بفیفاء «۲۰» فرار فیئت «۲۱»، و جبول «۲۲» خیول «۲۳» ترکتازی را از

(۱) - نام پهلوانی بوده است (برهان).

(۲) - سردار معروف لشکر افراسیاب.

(۳) - بیشه شیر (ر ب).

(۴) - رشته.

(۵) - گروه. طائفه. دسته.

(۶) - لهط، تیر انداختن بر کسی. بر زمین زدن کسی را (ر ب) شدیداللّهط، سخت دلاور.

(۷) - آنست روزی که وعده داده می شدند.

(۸) - حرب جای (ر ب).

(۹) - زه کمان (ر ب).

(۱۰) - کینه. ستم (ر ب).

(۱۱) - سخت.

(۱۲) - ج قاصیه، ناحیه (ر ب).

(۱۳) - (بود) حذف فعل بدون قرینه.

(۱۴) - نیست شونده.

(۱۵) - فرورفتن (ر ب).

(۱۶) - غائب (ر ب).

(۱۷) - زیانمند.

گمراه (ر ب).

(۱۸) - دریغ خورنده. مانده (ر ب).

(۱۹) - گروه (ر ب).

(۲۰) - بیابان فراخ بی آب (ر ب).

(۲۱) - فیئه، بازگشت (ر ب).

(۲۲) - ج حبل، ریسمان.

(۲۳) - ج خیل.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۴

جولگای «۱» خراسان قنتره «۲» کرده در ایامی که هندوستان مسیر کوبه خلافت مصیر «۳» بود، کرارا بعزم مناهبه «۴» و انتهاب «۵»، انتهاب «۶» منهب «۷» جلادت کرده با آنکه شیر دژم تاب ناورد «۸» یلان «باورد» «۹» نیاورد که بیارد «۱۰»، به آورد «۱۱» ایشان رو آورده با ابطال بطل «۱۲» خویش توسن بی باکی را «جوله الباطل ساعه» «۱۳» بقصد تاخت، و به هوای گاو تازی «۱۴» لحيه البقر «۱۵» گشته در مقام شیران، حالب التیس «۱۶»، و به روباه بازی برهم زن آرامگاه لیس «۱۷» شد. مقارن ورود او «رضا قلی میرزا» نیز از هرات ایلغار نموده با جیش اجش «۱۸» عازم ملاقات آن فوج اخس «۱۹» گردید که «ان کنت ریحاً فقد لاقیت اعصاراً» «۲۰». ایلبارس خان چون اوضاع را چنین و حبلاي «۲۱» بخت را در شرف سقط چنین دید، «اخیب من حنین» «۲۲» قرین أنین «۲۳» و حنین «۲۴»، فرصت بردن غنایم را نیافته

(۱) - جلگه.

(۲) - کنایه از دهنه گرفتن. (حواشی) مدرک دیده نشد.

(۳) - بازگشت جای.

(۴) - غارت کردن (ر ب).

(۵) - چیره شدن. (ر ب).

(۶) - غنیمت گرفتن (ر ب).

(۷) - اسب تیزدونده (ر ب).

(۸) - جنگ (برهان).

(۹) - ابیورد. بین سرخس و نسا.

(۱۰) - توانا بودن. (حواشی) ظ، آوریدن: حمله کردن.

(۱۱) - آورد، جنگ.

(۱۲) - ناچیز (ر ب).

(۱۳) - گرد بر آمدن (گردش).

باطل ساعتی است.

(۱۴) - غالب وانمودن خود را بر خصم. اشتلم نمودن (برهان).

(۱۵) - ترجمه ریش گاو - طامع. صاحب آرزو. احمق (ر ک برهان).

(۱۶) - دوشنده بز نر (بیهوده کار).

(۱۷) - ج الیس، شیر بیشه (ر ب).

(۱۸) - درشت آواز (ر ب).

(۱۹) - فرومایه.

(۲۰) - اگر تو بادی پس همانا گردباد را ملاقات کردی (ر ک مجمع الامثال).

(۲۱) - حبلی، زن آبستن.

(۲۲) - زیانمندتر از حنین، و او کودکی بود که او را نزد هاشم بن عبد مناف آوردند که هاشم پدر اوست و چون علامتی را که بایست همراه نداشت او را نپذیرفت (ر ک مجمع الامثال).

(۲۳) - ناله (ر ب).

(۲۴) - ناله (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۵

«لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» ۱ از صیت آمدن شاهزاده «رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْإِيَابِ» ۲ گویان، طریق ندامت را پویان گشت، و با اوزبکیه کوسج ۳ که فحوای «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» ۴ از حلیه ۵ و لحيه ۶ ایشان ظاهر [۱]، و باطن و ظاهر ایشان از کساء ۷ «وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى» ۸ عاری بود، عنان کوسج ۹ بسبیل گریز تافت، و شوامت ۱۰ شوم خیول خیلش در هر قدم از عکس نعل، عکس نعل ۱۱ برای او ثابت یافت «رجع بأفوق ناصل» ۱۲، و بتهدید [۲] سطوت شاهزاده بی‌همال، بلا إهمال ۱۳ و إهمال ۱۴، مهال ۱۵، مهال ۱۶، و محول ۱۷ و محال ۱۸، و نهابر ۱۹ و نهابیر [۳] ۲۰، و مخاشی ۲۱ و مخاوف،

[۱] - ط، از ظاهر.

[۲] - یو، از کلمه شوامت تا اینجا را، ندارد.

[۳] - ط، اضافه دارد: و نهابیر.

(۱) - توانا نیستند بر چیزی از آنچه بدست آوردند (نفاق کردند). (از آیه ۲۶۶ سوره بقره).

(۲) - خرسند شدم از غنیمت به بازگشتن. نخست کس که این جمله را گفت امرؤ القیس بود (ر ک مجمع الامثال).

(۳) - کوسه.

(۴) - و آنچه ناپاک است بیرون نمی‌آید (نمی‌روید) جز چیزی اندک بی‌فایده (از آیه ۵۶ سوره اعراف). زمین ناپاک مشبه به چانه مردم ازبک که ریش کوسه دارند واقع شده.

(۵) - آرایش.

(۶) - ریش.

(۷) - ج کسوه، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، جامه پوشیدنی. لباس (ر ب).

(۸) - و پوشش زینت و پوشش پرهیزگاری (از آیه ۲۵ سوره اعراف).

(۹) - ستور آهسته‌رو. اسب تاتاری (ر ب) و معنی دیگر آن، کوسه. مرد بی‌ریش (به تناسب لحيه. ریش) که در عبارت آمده است.

(۱۰) - پایهای ستور (ر ب).

(۱۱) - لعن (لعنت).

(۱۲) - ناصل تیريست که نصل آن افتاده است، و افوق آنست که فوق آن شکسته بود. برای کسی مثل زنند که با زیانمندی یا بدست آوردن چیزی اندک از مقصد خود بازگشته باشد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳) - به خود فرو گذاشتن چیزی را (ر ب).

(۱۴) - زمان دادن. تأخیر کردن (ر ب).

(۱۵) - جای خوفناک (ر ب).

(۱۶) - فرو ریخته (ر ب).

(۱۷) - زمین قحط رسیده (ر ب).

(۱۸) - جایگاههای فرود آمدن.

(۱۹) - ج نهبره بضم اول و سوم و سکون دوم، جای هلاک (ر ب).

(۲۰) - ج نهبره بضم اول، نهبره، جای هلاک و کوه ریگ یا مغاک میان پشته‌ها (ر ب).

(۲۱) - ج مخشی، ترس جای.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۶

و مناعف «۱» و مقاذف «۲»، و مساخط «۳» و مساقط «۴»، و مهابط «۵» و مآقط «۶» را سپری ساخت، و بخوارزم رفت چنانکه گفته‌اند: فلا- تلبش إذا ما لتطت فتنشب فی کفّه الحابل «۷» و لا- توغلن إذا ما سبحت فإنّ السّلامه فی السّاحل «۸» و بسیاری از اوزبکیه در اطراف از دم تیغ برقوش تابان، بصوب عدم شتابان گردیده مضمون «لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» «۹» درباره ایشان جریان یافت.

حاولها قوم و من ذا الّذی یخرج لیثا خادرا من غابه «۱۰» یدمی أبو الأشبال من زاحمه فی خیسه بظفره و نابه «۱۱» ظهور این حرکت از «ایلبارس خان» باعث نهضت رایات جهانگشا گشته و

(۱) - سر کوه. جای بلند از کوه (از ر ب).

(۲) - ج مقذف، جای افکندن.

(۳) - ج مسخط، خشم گرفتن. ناخشنود شدن (ر ب).

(۴) - ج مسقط، افتادن جای (ر ب).

(۵) - ج مهبط، فرود آمدنگاه.

(۶) - ج مآقط بکسر قاف، کارزار جای (ر ب).

(۷) - پس درنگ مکن گاهی که برگرفتی از زمین چیزی (صیدی) را پس (مبادا) در آویخته شوی در دام دام گسترده.

(۸) - و در مشو چون شنا کردی، که همانا تندرستی در کنار است.

(۹) - اگر بودید در خانه‌های خود هرآینه بیرون می‌آمدند کسانی که نوشته شده است بر آنان کشته شدن بسوی خوابگاههای (قتلگاههای) خود (از آیه ۱۴۸ سوره آل عمران).

(۱۰) - قصد کردند آن را مردمی و کیست که بیرون کند شیری در بیشه مانده را از بیشه آن.

(۱۱) - خون آلود می‌سازد شیر کسی را که آزار دهد او را در بیشه آن، به ناخن و چنگالش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۷

علوان الأمر «۱» و عنوان العزم «۲» بمدلّول «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» «۳» منشوری مخبر از توجّه موکب سعید، و مشعر بر وعده وصول قوم «أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ» «۴»، و از زهر قهر و مهره مهر، نمونه مار ارقش «۵»، و با تواعد «۶» و توعد «۷» «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» «۸»، مبرقش «۹»، برقوش «۱۰» ترقیش «۱۱» و ترشیق «۱۲» مرقش «۱۳» گشت، و مستصحب «۱۴» ایلچی حامل

امر «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» (۱۵) بجانب او ابلاغ یافته اشارت رفت که «أَتَتَكُم فَالِیَهُ الْأَفَاعِی» (۱۶). هرگاه او و خوارزمیان ایفاء عهود و ابقاء عقود و انفاء (۱۷) نفور (۱۸) و جحود (۱۹) نموده باب طاعت گشایند، «لَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (۲۰)، و اَلَّا «اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ»

(۱) - علوان، سر نامه (ر ب) علوان الامر، آغاز کار.

(۲) - آغاز تصمیم.

(۳) - و نباشیم عذاب کننده قومی تا آنکه برانگیزیم فرستاده‌ای. (از آیه ۱۶ سوره بنی اسرائیل).

(۴) - خداوندان کارزار سخت (از آیه ۵ سوره بنی اسرائیل).

(۵) - مار پیسه (ر ب).

مبنی بر آنکه گویند مهره مار محبت آورد.

(۶) - نوید دادن (ر ب).

(۷) - به بدی ترسانیدن (ر ب).

(۸) - ما نمایانندیم او را راه، خواه سپاسگزارنده باشد و خواه ناسپاس (آیه ۳ سوره دهر).

(۹) - مخلوط. (ر ب).

(۱۰) - ج ر قش بفتح اول و سکون دوم، نقش. نگار (از ر ب). (و برقوش؟).

(۱۱) - آراستن سخن را (ر ب).

(۱۲) - این ماده و معنی مناسب آن را نیافتم.

(۱۳) - آراسته (ر ب).

(۱۴) - همراه شده.

(۱۵) - برو بسوی فرعون همانا او طغیان کرد. پس بگو آیا تراست که (بخواهی) که پاکیزه شوی (آیه ۱۷ و ۱۸ سوره النازعات).

(۱۶) - فالیه جانورکی است که در لانه عقرب و مار بود و چون آن را ببینند، دلیل بود که در پی آن عقرب‌ها و مارهاست.

این مثل را برای شری زنند که در پی آن انتظار شری دیگری برند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۷) - نابود کردن (باب افعال از ماده نفی در منتهی الارب. اقرب الموارد. تاج العروس. صحاح دیده نشد).

(۱۸) - دور گردیدن (ر ب).

(۱۹) - انکار کردن (ر ب).

(۲۰) - هرآینه تبدیل خواهد کرد آنان را از پس بیمشان ایمنی (بیم آنان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد) (از آیه ۵۴ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۸

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱). بتأیید ایزدی، تیغ تیز که برید موت ذریع (۲) است از ایشان دریغ نخواهد شد «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» (۳). ایشان به شأن نشان عنایت نشان (۴) اعتنایی نکرده در جواب فرمانی که تحریر یافته بود اغلوطه‌ای (۵) چند فرا بافته و از شاهراه [۱] صدق رو تافته از تاریکی درون «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» (۶) باخبار «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» (۷) گویا شده بودند. «قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاغْمَلْ إِنَّا نَحْنُ عَامِلُونَ» (۸). چون به سرحد وضوح رسید که آن گروه مکروه، اظهار کریهت (۹) و ترمیح (۱۰) و تکریمه [۲] (۱۱) حکم والا نموده‌اند «لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» (۱۲)، و «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (۱۳)، با افلویج (۱۴) هلقام (۱۵)

التقام «۱۶»، در مقام انتقام و

[۱]- ط، شاهزاده.

[۲]- ط، و تکریمه و ترمیم.

(۱)- بکنید بر وفق توانایی خود همانا من کنده‌ام پس زود باشد که بدانید (از آیه ۱۳۵ سوره انعام).

(۲)- موت سریع، مرگامرگ، مرگ همگانی (ر.ب. اقرب الموارد).

(۳)- پس نباشد که سود دهد ایشان را ایمانشان چون دیدند عذاب ما را (از آیه ۸۵ سوره مؤمن).

(۴)- حصه. نصیب (برهان).

(۵)- سخن غلط. کلام که بدان کسی را بغلط اندازند (ر.ب).

(۶)- بلکه دلهاشان در غفلت است از این (از آیه ۶۵ سوره مؤمنون).

(۷)- و نیستیم و گذارند گان خدایان خود را از گفتار تو، و نیستیم ترا گروندگان از آیه ۵۶ سوره هود).

(۸)- گفتند دلهای ما در پوشش است از آنچه می‌خوانی ما را بدان و در گوشهای ما گرانیست و از میان ما و میان تو مانعیست پس بکن! همانا ما عمل کنندگانیم (از آیه ۴ سوره فصلت).

(۹)- کریهه، جنگ سخت (ر.ب). کراهیت؟

(۱۰)- خط زدن نوشته از پس کتابت آن (ر.ب).

(۱۱)- ناخواست و ناپسند کردن چیزی بر کسی (ر.ب).

(۱۲)- هر آینه می‌گویند ناپسندی از گفتار و دروغی (از آیه ۲ سوره مجادله).

(۱۳)- وحی می‌کنند بعضی ایشان به بعضی دیگر آراسته گفتار باطل را بخاطر فریب. (از آیه ۱۱۲ سوره انعام).

(۱۴)- جج فوج (ر.ب).

(۱۵)- شیر بیشه (ر.ب).

(۱۶)- فروخوردن لقمه (ر.ب) متمم صفت فاعلی (کننده) حذف شده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۱۹

صدد اختصام در آمده برای إضرام «۱» و رزم «۲» رزم، از «بخارا» شقه‌گشای لوای آزر «۳» بجانب «خوارزم» گشتند.

بعد از آنکه دیگر «۴» پری پیکر و هیکل «۵» دیو هیکل شاهی در نواحی «چار جو» به تهاکل «۶» تهکیل «۷» یافت، فوجی از

مخالفت کیشان اوزبک و ترکمان که وتر کمان جلادت و تیر ترکش «ایلبارس خان» بودند، بقیاس ازمنه سالفه قیاس «۸» قساوت را

أوتار «۹» «انباض من غیر توتیر» «۱۰» کار بسته با پیشتازان موکب اقبال، معرکه‌آرای قتال و مشغول إسلال «۱۱» و إشلال «۱۲» شدند.

لیکن به اندک کژ و فرّ چون موی مسلسل [۱] و جعد مثلش «۱۳» شکست یافتند، و از کنار «آمویه» مویه کنان آشفته و پریشان روی

برتاftند «فَعْلَبُوا هُنَالِكَ وَأَنْقَلَبُوا صَاغِرِينَ» «۱۴». نیزه جانسوز شجاعان که برآستی «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» «۱۵» صفت

داشت، از سرهای مخالفان بارور اثمار «۱۶» «طَلَعَهَا كَأَنَّه»

[۱]- یو، چون مسلسل.

- (۱) - فروزانیدن آتش (ر ب).
- (۲) - هیمه و هیزم (برهان).
- (۳) - خشم (برهان).
- (۴) - اسب کمیت (برهان).
- (۵) - هر حیوانی را گویند که گنده و ضخیم و جسیم باشد (برهان).
- (۶) - با هم پیکار کردن (ر ب).
- (۷) - خرامیدن (ر ب).
- (۸) - ج قوس، کمان (ر ب).
- (۹) - ج وتر، زه.
- (۱۰) - به بانگ آوردن کمان بدون گذاشتن زه. مثلی است در مورد بیم دادن بدون توانا بودن بر آن.
- چه انباض فرع تو تیر است. (ر ک مجمع الامثال).
- (۱۱) - تیغ کشیدن (و صحیح استلال).
- است - و اسلال بیمار سل گردانیدن بود.
- (۱۲) - تباه کردن دست. شل کردن (از ر ب).
- (۱۳) - پریشان شده. (از ر ب).
- (۱۴) - پس مغلوب شدند آنجا و برگشتند خوار شدگان (آیه ۱۱۶ سوره اعراف).
- (۱۵) - همانا آن درختی است که بیرون می‌آید در قعر دوزخ (آیه ۶۲ سوره صافات).
- (۱۶) - میوه‌ها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۰

رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ «۱» گردید، و مذاق اجسام آن قوم از چوب خدنگ جلادت کیشان که اذاقه «۲» معنی «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ» می‌کرد، لَذَّتْ «فَيَأْتِيهِمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالُؤْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ» «۴» دریافت، و فضای دشت از خبث جثث آن گروه پرداخته گشت، و رئیس بی‌حد در صدور «۵» قنوت «۶» از پیشگاه همایون گذشت. پس «ایلبارس خان» «از خوارزم» رزم خواه گشته بعد از ورود موکب والا- بخارج قلعه «هزار اسب» «۷» با چند هزار اسب سوار بسل «۸»، بسلا لهم «۹» بسل «۱۰» سیف دلاوری پرداخته توسن مناقدت «۱۱» و مناهدت «۱۲» برانگیخت. از این طرف نیز مبارزان به بسمل «۱۳» نمودن اعدا بسمله «۱۴» کرده هریک از جام ظفر بس مل «۱۵» گلرنگ نوشیدند، که «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» «۱۶» و فصل به فصل اقامت رسم دلیری کرده بنحر «۱۷» اعدا کوشیدند، که «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» «۱۸» و کزوبیان گروه گروه مژده فتح دادند که «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَثِيرُ» «۱۹».

خوارزمیان چون مساعدت ساعد «۲۰» درید «۲۱» بدپدید «۲۲» ندیدند، بدندان

- (۱) - شکوفه آن گویی سرهای دیوهاست (آیه ۶۳ سوره صافات).
- (۲) - چشانیدن (ر ب).
- (۳) - همانا درخت زقوم خوراک گناهکارانست (آیه ۴۳ و ۴۴ سوره دخان).
- (۴) - پس همانا آنان هرآینه خورنده‌اند از آن پس پرکننده‌اند شکم را (آیه ۶۴ سوره صافات).
- (۵) - ج صدر. بالای هر چیز.

- (۶) - ج قنأ، نیزه (ر ب). صدر القنأ، بالای نیزه.
- (۷) - قلعه‌ایست از مضافات خراسان (برهان). قلعه‌ایست در خوارزم و گرداگرد آن آبست و جز از یکسو راهی به بیرون ندارد (معجم البلدان).
- (۸) - ج باسل، شجاع (ر ب).
- (۹) - وای بر آنان (ر ب).
- (۱۰) - سل. کشیدن.
- (۱۱) - مناقشه نمودن در کاری (ر ب).
- (۱۲) - بسوی یکدیگر آهنگ کردن در حرب (ر ب).
- (۱۳) - سر بریدن، از آن جهت که هنگام سر بریدن گوسفند (مسلمانان) بسم الله می‌گویند (از برهان).
- (۱۴) - بسم الله گفتن.
- (۱۵) - شراب.
- (۱۶) - همانا عطا کردیم ترا کوثر را (آیه ۱ سوره کوثر).
- (۱۷) - شکافتن گلو از پیش سینه چنانکه ذبح شتر را نحر گویند.
- (۱۸) - پس نماز کن پروردگارت را و قربانی کن (آیه ۲ سوره کوثر).
- (۱۹) - همانا دشمن تو دم بریده (بلا عقب) است (آیه ۳ سوره کوثر).
- (۲۰) - بازو.
- (۲۱) - دست.
- (۲۲) - آشکارا. نمایان، بد پدید. بد نمودار. بدنما.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۱
- ندامت پشت دست گزیدند که «يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱).
- و في الكف قبض للامور [۱] و بسطه و لكن اذا ما [۲] ساعد الكف ساعد «۲» بقدرت حی لا يموت «يموت» بموت مصادف آمد و یکه‌تازان «تکه» «۳» را تکه «۴» تحمل گسیخت، و چون فوج ترکمان، کمان گمان مقاومت را از سهم یلان منقصم «۵» و تیر مراد را منقصم «۶» و بازی سربازی را بی‌مایه و مآل، و طایر جلادت را شکسته پروبال دیدند، با دیده خونبار بی‌خان‌ومان و خوار و زار چون مور از صولت جنود سلیمانی سراسیمه گشته بکور بختی راهنورد فرار گردیدند. تا هوا من خوف سهم الرماة فی تیر حائر «۷» و لعب عقبان المریشات معهم کلب البازی مع طیر طائر «۸»، و انکسر جناح بالهم من مناسر نسور الحراب «۹»، و انبسط خون النعم من دمهم فی بسیط التراب «۱۰» و قلع خان دوله سلطانهم «۱۱» و خار شوک شوکتهم و شأنهم «۱۲» و حاروا من حملات الکماء کالتمل فی المور «۱۳»، و فزوا

[۱] - تمام نسخ الامور، و تصحیح قیاسی است.

[۲] - فقط در عت، بقیه نسخ: اذا ساعد.

(۱) - روزی که بدن‌دان می‌گزد ستمکار بر دو دست خود. (از آیه ۲۹ سوره فرقان).

(۲) - و در پنجه، گرفتنی است کارها را و گسترده‌ی و لیکن (هرگاه) یاری کند پنجه را بازویی.

(۳) - طایفه بزرگی اند از تراکمه (آندراج).

(۴) - شلوار بند (ر ب) بند ازار. (نصاب)

(۵) - شکسته شده. (ر ب)

(۶) - شکسته شده. (ر ب)

(۷) - گمراه شدند از بیم تیر تیراندازان در بیابانی پست و مفاک.

(۸) - و بازی کرد تیرهای پر بر نهاده عقاب مانند با آنان همچون باز با مرغی پرنده.

(۹) - و شکسته شد پر خاطر آنان از منقارهای کرکس‌های نیزه زنی.

(۱۰) - و گسترده شد خوانهای نعمت از خون آنان در خاک (زمین) گسترده.

(۱۱) - و کنده شد سرای دولت نیروی آنان.

(۱۲) - و شکسته شد خار شوکت و شأن ایشان.

(۱۳) - و سرگردان شدند از حمله دلاوان مانند مور در زمین نرم.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۲

کالاعمی من جذوات الکور. «۱»

سنیان اوزبکیه هم روافض «۲» شده از «ایلبارس خان» متحاشی «۳» و «أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ» «۴»، از مقام تلاش متلاشی «۵» گشته زمام جانب قرار بجانب فرار [۱] انکفاء «۶» و انکفات «۷» دادند. نزل علیهم البلاء و کتب علیهم الجلاء «۸». سلب جمیع سیوبهم و جلب ما فی شعوبهم «۹» «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» «۱۰». «ایلبارس خان» با اعوان خود رماهم الله بالطلاطله و الحمی المماطله «۱۱» در «قلعه خانقاه» تحصن جسته افواج منصوره نیز بامر ایلخان قاهر احاطه و تخنق «۱۲» خانقاه را پیشنهاد ساخته قلعه را بخناق «۱۳» محصورى گرفتار کردند. أحاط بهم العسكر إحاطة النار بأهلها «۱۴» و لجأ أعوانهم ضالعا حزام ضليعهم من الحيزوم إلى حزم

[۱] - یو، دارد.

(۱) - و گریختند مانند کور از خدرک‌های آتش کوره‌های آهنگری.

(۲) - ج رافضه، یکی آن رافضی. گروهی از لشکر که از قائد خود بازگردند (ر ب). در تداول سنیان، شیعه مذهب‌ها. امامیه.

(۳) - به یک سو شونده. (ر ب)

(۴) - پنهان (یا ظاهر) کردند پشیمانی را چون دیدند عذاب را (از آیه ۳۲ سوره سبا).

(۵) - از باب تفاعل، نیست شونده. ظاهرا این باب بر ساخته از لا شیء است (ر ک اقرب الموارد).

(۶) - بر گردیدن (ر ب).

(۷) - بر گردیدن (ر ب).

(۸) - فرود آمد بر ایشان بلا و نوشته شد بر آنان کوچیدن (قسمت دوم مأخوذ است از آیه ۳ سوره حشر).

(۹) - ربوده شد همه نعمت‌های ایشان و کشیده شد آنچه در قبیله‌های آنان بود.

(۱۰) - پس، گرفت آنان را خدا بسبب گناه‌های آنان (از آیه ۱۱ سوره آل عمران).

(۱۱) - بیاندازد (مبتلی سازد) آنان را خدا به بیماری سخت و تب دیر گذر (گویا مماطله صفت است نه نام تبی مخصوص، زیرا با

مراجعه به کتاب حمیات قانون و مواضع دیگر تبی بدین نام نیافتم

(۱۲) - خفه کردن (ر ب).

مجازا، ویران کردن.

(۱۳) - خناق محصورى، اضافه تشبیهی است.

(۱۴) - فرا گرفت آنان را سپاه، فرا گرفتن آتش مردم خود را (دوزخیان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۳

الارض من سهلها «۱» و قنطوا من الحرز الرصيص «۲» «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ» «۳». طوايف «سارت» «۴» و اوزبك، اورنگ اقبال «ايلبارس» خان را مكسور القوائم «۵»، و تخت بخت او را و هين الدعائم «۶» يافته روز خود را با ليل دجوجى «۷» بيك و تيره «۸» تيره تيره «۹» تيرهديدند، بدرگاه بدرگاه قاآنى از روى ندامت جبين ضراعت «۱۰» سوده بذيل «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» «۱۱» توسل گزين، و عذر خواه «كُنَّا نَحْضُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» «۱۲» گشتند «وَلَمَّا سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۱۳». با اين حالت «ايلبارس خان» همچنان با رؤسای قوم تائه «۱۴» پايه تآبه «۱۵» و تآته «۱۶» را از دست نداده باز ابلانه «۱۷»

(۱) - و پناه گرفتند ياران ايشان بسوى زمين درشت از زمين هموار، حالى كه كژ مى گردند تنگ اسب درشت استخوان خود را از تنگ گاه آن.

(۲) - و نويد شدند از جاى استوار محكم.

(۳) - پس گريزان شدند در شهرها آيا هيچ گريزگاهى هست (از آيه ۳۵ سوره ق).

(۴) - به تركى رعىت را گويند (حواشى) مفهوم دقيق كلمه را نيافتم

(۵) - شكسته پايه ها.

(۶) - سست استوانه ها

(۷) - شب تاريخك (ر ب).

(۸) - روش (ر ب).

(۹) - قبيله قبيله.

(۱۰) - فروتنى (ر ب)

(۱۱) - همانا ما پيروي كرديم رئيسان خود را و بزرگان خود را پس گمراه كردند ما را از راه (از آيه ۶۷ سوره احزاب).

(۱۲) - بوديم به بيهوده درشونده (در حديث) با بيهوده درشوندگان (از آيه ۴۶ سوره مدثر).

(۱۳) - و چون افكنده شد در دستهاشان وديدند كه ايشان به حقيقت گمراه شدند گفتند هرآينه اگر رحمت نكند ما را پروردگار ما و نيامرزد ما را هرآينه باشيم از زيانكاران (آيه ۱۴۸ سوره اعراف).

(۱۴) - گمراه. شوريده عقل (ر ب).

(۱۵) - تكبر (ر ب).

(۱۶) - خود را ديوانه ساختن (ر ب).

(۱۷) - اظهار.

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۴

انابه «۱» نمى كرد، و از اثاره «۲» فتنه خافت «۳» و هافت «۴» نمى شد «أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ

قُوَّةٌ وَ أَكْثَرُ جَمْعًا» «۵».

روز دیگر که از «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعِيَذَاتُهُمْ» «۶» نشان می‌داد، اهل قلعه او را «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِه» «۷» با تبعه «۸» او وهم عیبته «۹» که حاوی معایب و سزاوار تبعه «۱۰» معاتب «۱۱» بودند در موقف «۱۲» «وَقَفُّهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» «۱۳» بلا توقف حاضر نمودند «فَطَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» «۱۴» «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ». «۱۵» چون خون خون «۱۶» بر مزاج آن خون‌گرفتگان «۱۷» غالب [۱]، و عروق «۱۸» أعراف «۱۹» ایشان را شیه «۲۰» سَبَابُ الْعِرَاقِ «۲۱» را [۲] طالب

[۱] - ط، غالب غالب.

[۲] - (را) در تمام نسخ موجود است ولی زائد بنظر می‌رسد.

(۱) - بازگشت. توبه.

(۲) - انگیختن.

(۳) - آرام (از ر ب).

(۴) - متذلل. خاشع (اقرب الموارد).

(۵) - آیا ندانست که خدا همانا هلاک کرد پیش از او مردم روزگار، آنکه را او سخت‌تر بود از او از جهت نیرو و بیشتر بود از جهت جمعیت (از آیه ۷۸ سوره قصص)

(۶) - روزی که سود نمی‌دهد ستمکاران را عذرشان (از آیه ۵۵ سوره مؤمن).

(۷) - تا بچشد عقوبت کارش را (از آیه ۹۶ سوره مائده).

(۸) - ج تابع، پیرو.

(۹) - و آنان موضع سراویند.

(۱۰) - عاقبت بد (ر ب).

(۱۱) - ج معتبه، خشم. خشم گرفتن (ر ب).

(۱۲) - بازداشتگاه.

(۱۳) - و بازدارید ایشان را! همانا آنان پرسیده‌شد گانند. (آیه ۲۴ سوره صفات).

(۱۴) - پس گردید گردن‌هاشان مر آن را خاضع (از آیه ۳ سوره شعراء).

(۱۵) - پس رو کرد بعضی‌شان بعض دیگر را ملامت کنان (از آیه ۳۰ سوره قلم).

(۱۶) - ناراستی (ر ب).

(۱۷) - ج خون گرفته، اجل گرفته (آندراج از غیاث).

(۱۸) - ج عرق بکسر اول، رگ.

(۱۹) - ج عرق اصل.

بن.

(۲۰) - نشان (ر ب).

(۲۱) - شمشیر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۵

بود، به حَبَّت «لیس بعد الاسار إلّا القتل» «۱» افنای ایشان بر ابقا راجح آمده به پاداش عمل از وادی «كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً» «۲» به جادّه نجات رهی نجستند، «وَوَحِّدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» «۳». جَلّادان جلد «۴» دست جَزّار «۵» در اجرای حکم جراز «۶» اجازه از قهرمان عدل یافته بر قصد فصد «۷» عرق حیات ایشان بفرمان [۱] گزاری [۲] تیغ حَجّام «۸» و بمبضع «۹» باضع «۱۰» تیز کرده، رگ اوداج «۱۱» ایشان را گشودند که «هکذی فصدی» [۳] «۱۲».

در خلال این امر «ابو الخیر خان» والی «قزاق» بامداد ایلبارس وارد «خیوه» «۱۳» شد. از آنجا که تسخیر خیوه مقصود ضمیر منیر می‌بود، لوای همایون به آن سمت اهتزاز یافته چون این خبر لطمه‌زن گوش والی قزاق [۴] گشت، از عزم خود تخوّق «۱۴» ورزیده خیوکیان را صلاّی «هذا فراق» «۱۵» گفت، و با افواج شرشیمه «۱۶»

[۱]- ط، فرمانبرداری.

[۲]- ط، گذار.

[۳]- ط، فصدی‌اند

[۴]- یو، قزاق

(۱)- نیست پس از اسیر گرفتن مگر کشتن. (ر ک مجمع الامثال).

(۲)- هر نفسی بدانچه کسب کرده است در گرو است (از آیه ۴۱ سوره مدثر).

(۳)- و یافتند آنچه کرده بودند آماده (از آیه ۴۷ سوره کهف) ..

(۴)- چابک.

(۵)- از مص جر، در تداول فارسی زبانان، شعاع. خونریز. بی‌باک.

(۶)- شمشیر بران (ر ب).

(۷)- رگ زدن. (ر ب).

(۸)- حجامتگر.

(۹)- نشتر (ر ب).

(۱۰)- برنده (از ر ب).

(۱۱)- ج و دج بفتح اول و سکون دوم، رگ کردن (ر ب).

(۱۲)- این جمله را کعب بن مامّه گفت آنگاه که وی اسیر بود و او را بفرمودند تا شتری را فصد کند و او آن را نحر کرد و چون ازو بازخواست شد گفت هکذی ... یعنی چنان کنم که کریمان کنند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۳)- معرب آن خیوق، شهری است از نواحی خوارزم (ر ک معجم البلدان).

(۱۴)- دور شدن (ر ب).

(۱۵)- این است جدایی (مأخوذ است از آیه ۷۷ سوره کهف).

(۱۶)- خوی. خصلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۶

سراسیمه بعضای «عصاهم شققا» «۱» جنیبت خیبت از «خیوه» بر جنبه «۲» تجنّب رانده بشعب تشعث «۳» و تشعب «۴» پویه گرفت. «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلُوا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ» «۵».

اهالی خیه بنابرینکه اطراف قلعه را آب انداخته دست تصرف جنود را از دامن آن کوتاه می‌دانستند به قلعه‌داری پرداختند. کارگزاران بانسحاب جداول، آب را از کنار قلعه منجذب و منحدر و از چهار طرف قلعه را هدف توپهای قلعه گشا ساخته آثار «و بُرَزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ» «۶» پدیدار کردند. قلعیان چون بجای آب، دریای آتش را محیط خویش و قلعه را طعمه کام نهنک بلا و تشویش دیدند، به قنّاحه «۷» ندامت باب استیلاذ گشودند. خدیو خطاپوش، پوزش‌پذیر و عذرنیوش گشته بنیان عاقبت‌بینان آن فوج را از تزلزل ایمن ساخت و در ایمن «۸» ازمنه مصون از مّت غیر و وصمت «۹» ضیر «۱۰» ممالک خوارزم یک‌قلم باقالیم قلمرو شاهنشاهی انضمام یافت و دک «۱۱» عتات «۱۲» و فک «۱۳» عتات «۱۴» بر وجه محسنات بعمل آمد.

«یا ربّ هیجا هی خیر من دعه» «۱۵». پس رؤسای «پنج قلعه» «۱۶» پنجه

(۱) - جماعت آنان پراکنده است. با فحص فراوان این صورت در امثال یافت نشد.

(۲) - کرانه (ر ب).

(۳) - پراکنده شدن (ر ب).

(۴) - دور شدن (از ر ب).

(۵) - اگر می‌یافتند پناهی یا غارهایی یا سوراخ در خزیدنی هرآینه عدول کرده بودند بدان و آنان می‌شتافتند. (آیه ۵۷ سوره توبه).

(۶) - و ظاهر شد دوزخ برای گمراهان. (آیه ۹۱ سوره شعراء).

(۷) - نوعی کلید کج و دراز (ر ب).

(۸) - مبارک (ر ب).

(۹) - ننگ. عیب (ر ب).

(۱۰) - زیان.

(۱۱) - کوفتن (ب).

(۱۲) - عتاه ج عاتی، سرکش، متجاوز (ا قرب الموارد).

(۱۳) - گشودن.

(۱۴) - عناه، ج عانی. اسیر (ا قرب الموارد)

(۱۵) - هیجا، جنگ. دعه، آرامش.

برای کسی مثل زنند که در خصومتی افتد سپس عذر خواهد (مجمع الامثال).

(۱۶) - قلعه‌های: هزار اسب. خانقاه (خانگاه). خیه کات. گرگانج (روضه الصفاء ناصری ج ۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۷

بر دامن خدمت، و دامن بر میان همت استوار کرده با فوجی از یلان بطل بطلّ لوی حمایت همایون استظلال «۱» جستند، «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۲» و بجمیع أقطاع و أقواع «۳» و أرباع «۴» و أصقاع «۵» ارقام مرقن «۶» به مژده فتح مرقوم و مرقون «۷»، و مرقوم، «۸» اعدا را به نکال مقرون ساخته دوستان جذلان «۹» و دشمنان هم‌عنان خذلان گشتند، و این ظفر که قوه الظفر «۱۰» پنجه اقبال رسا بود ظفره «۱۱» دیده خصمان گردید، و «طاهر خان» «۱۲» چنگیزی را که ظاهر جانش با باطن حالش متحد و بتجارب روزگار منجذ «۱۳» بود به والیگری «خوارزم» تعیین نموده در هفدهم ماه رمضان با قلب منفسح «۱۴» و صدر منشرح «۱۵» از راه مرو بسمت «کلات» منسرح «۱۶» گشتند. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» «۱۷».

- (۱) - پناه به سایه بردن (ر ب).
- (۲) - پس واقع شد حق و باطل شد آنچه می کردند (آیه ۱۱۵ سوره اعراف).
- (۳) - ج قاع، زمین پست هموار نرم ... (ر ب).
- (۴) - ج ربع، محله. سرای. جای اقامت در ایام بهار (ر ب).
- (۵) - ج صقع بضم اول، کرانه (ر ب).
- (۶) - زینت شده. آراسته
- (۷) - مرقوم (ر ب).
- (۸) - در حواشی. برات (مدرک دیده نشد).
- (۹) - شادمان (ر ب).
- (۱۰) - نیروی ناخن
- (۱۱) - ناخن چشم (ر ب).
- (۱۲) - محمد طاهر خان پسرزاده ولی محمد خان اوزبک از نسل جوجی خان (روضه‌الصفای ناصری). نام این شخص در طبقات سلاطین اسلام (تجر) و در معجم الانساب (تگر) آمده
- (۱۳) - آزموده (ر ب).
- (۱۴) - گشاده (ر ب).
- (۱۵) - گشاده (ر ب).
- (۱۶) - بشتاب رو (ر ب).
- (۱۷) - پس برگشتند بنعمتی از خدا و فضلی که مس نکردشان بدی (از آیه ۱۲۸ سوره آل عمران).

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات

صانها الله تعالى في كلاته [۱] من شرّ «۱» القلات «۲» [۲] «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ» «۳». کلات قلعه‌ایست خدا آفرین «۴» که روایی «۵» جدارش «۶» با قرن الثور «۷» قرینست، و پاسبان بروجش با کیوان همنشین، و «فرو» «۸» بن «سیاوخش» را در جانب غربی حائطش «۹» قلعه‌ایست متین. الحق اساس استوار است [۳] وارسته از تطرّق «۱۰» طوارق «۱۱»، و فلک سان حصار بقلل شاهقه «۱۲» و قن «۱۳» فارعه «۱۴» متعانق «۱۵». خطه‌اش مسکن ودان «۱۶» است، و حیطه‌اش مسیر ددان. شامخات «۱۷» جبالش پر از آدم «۱۸» اما خالی از آدم، و راغ و دشتش تمام آهو لیکن آهوش «۱۹» بسیار کم. از [۴] وفور وحوش و جوش نخجیر جهانی است از جهان بیرون،

[۱] - همه نسخ کلاته.

[۲] - یو، فلات.

[۳] - یو، استوار است.

[۴] - ط، و از.

- (۱) - نگاه دارد آن را خدای تعالی در نگاهداری خود آن را از گزند.
- (۲) - دشمن دارنده‌ها (ر ب).
- (۳) - آن می‌خوانیم آن را بر تو از آیتها. (از آیه ۵۱ سوره آل عمران).
- (۴) - ج از نظر وضع طبیعی که بر فراز کوه قرار دارد.
- (۵) - کوههای محکم و استوار (ر ب).
- (۶) - جدار، دیوار.
- (۷) - رک ح ۶ ص ۱۰۳
- (۸) - مادر وی دختر پیران ویسه است که در کلات جای داشت (رجوع شود به شاهنامه طبع بروخیم ج ۳ ص ۷۹۲ به بعد).
- (۹) - حائط، دیوار.
- (۱۰) - رسیدن. در آمدن (ا قرب الموارد).
- (۱۱) - ج طارقه، داهیه (ا قرب الموارد).
- (۱۲) - بلند (از ر ب).
- (۱۳) - ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، کوه دراز. سر کوه (ر ب).
- (۱۴) - بلند (ر ب).
- (۱۵) - دست در گردن افکنده (ر ب).
- (۱۶) - ود، مرد بی‌نفع بی‌کفایت (حواشی). حکیم عاقل و دانشمند (برهان).
- (۱۷) - ج شامخه، بلند.
- (۱۸) - آهوی سپید که خطهای خاکی رنگ دارد. (لغت‌نامه).
- (۱۹) - آهو، عیب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۲۹

و از اجناس احناش «۱» و فرقد «۲»، آسمانی است به فرقدان مشحون. از نرگس و لاله چشم و چراغ جهانست، و نزهت وادی خجلش «۳» خجلت‌افزای روضه جنان. چون مکان [۱] دلپذیر و از حیثیت رصانت «۴» و رزانت «۵» بی‌نظیر بود، خدیو کشورگشا در ازمنه سالفه بخیال «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» «۶»، از فحوای «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» «۷» نکوب «۸» ورزیده اساس آن را فلک‌سا، و رخنه و ثلم «۹» قلعه را بصاروج و آهک بر وجه کامل ملسا «۱۰» ساخت. «تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ» «۱۱»، و در سه مکان مسمی به «خشت» «۱۲» و «گرد» و «قوشچی» عمارات سپهر سهوه «۱۳» عرش سمات «۱۴»، و سراهای فلک سموت «۱۵» سماوه «۱۶» سماوات «۱۷»، و ابنیه سمو «۱۸» الاساس آسمان آسمانه «۱۹»

[۱] - ط، مکانی.

(۱) - ج حنش بفتح اول و دوم، آنچه او را صید کنند از طیور (ر ب).

(۲) - گوساله یا گوساله دشتی (از ر ب).

(۳) - واد خجل، وادی بسیار گیاه و پیچیده گیاه (ر ب).

(۴) - استواری (از ب).

- (۵) - در تداول، استواری.
- (۶) - مس نمی کند (نمی رسد) ما را در آن مشقتی و مس نمی کند ما را در آن خستگی (از آیه ۳۲ سوره فاطر).
- (۷) - هر جا باشید درمی یابد شما را مرگ و اگر چه باشید در برجهای سخت استوار. (از آیه ۸۰ سوره نساء).
- (۸) - برگردیدن (ر ب).
- (۹) - ج ثلمه، رخنه.
- (۱۰) - تابان (از ر ب). صیقلی
- (۱۱) - فرا می گیرید قصرهای محکم، شاید شما جاوید بمانید (از آیه ۱۲۹ سوره شعراء).
- (۱۲) - دهی است از دهستان کبود گنبد، بخش کلات. برای مزید اطلاع رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۵ و سخنرانی آقای بامداد (نشریه شماره ۳ انجمن آثار ملی).
- (۱۳) - عمارتی مدور مانند گنبد (ر ب).
- (۱۴) - ج سمه بکسر اول و فتح دوم، نشانه.
- (۱۵) - ج سمت، هیئه (اقراب الموارد).
- (۱۶) - پرده که از سقف خانه در کشیده باشند و کالبد هر چیزی (ر ب).
- (۱۷) - ج سماء، آسمان.
- (۱۸) - استعمال مصدر بجای صفت، بلند اساس
- (۱۹) - سقف خانه (برهان)،
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۰
- و غرفات «۱» عالی بنای بلند آشیانه، و بیوتات مقبیه «۲» عظیم الوطائد «۳»، و مناظر مکعبه «۴» قویم القواعد «۵» طرح افکند، و رواقهای «۶» رائق «۷» از رواق «۸» غلمان «۹» رائق «۱۰» خوش تر، و از منظر چشم دلبران دلکش تر، و اوطاقهای مطور «۱۱» مطوس «۱۲» که جفت طاق چرخ مقرنس «۱۳» بود، و در رفعت و یکتایی چون چرخ نهم طاق، بر آسمان افراشت. باریک بینان تا رنگ «۱۴» بنیان آن سراها چنانکه سزا بود می ریختند، بچندین رنگ بر می آمدند «۱۵»، و مهندسان تا بنای آن عالی اساس را طرح می افکندند، خراج اقلیم هندستان را صرف دوده «۱۶» طراحیش می کردند. عمله چابک دستش خشتی که برای بام رفیعش به بالا می بردند اگر مانند مهر انور بام «۱۷» براه می افتادند، شام بمنزل می رسیدند، و کاهکشان «۱۸» کاهکشان «۱۹» شانش گاهی «۲۰» گاهی که جهت سیم گل «۲۱» قصر زرانودش می بردند، اگر ثور فلک را به زیر بار می کشیدند، سال دیگر در پای کار بار می گشادند. عمارات چوبی «خشت» بهشت را در گرو خوبی هشته، و بناهای خشتی «گرد» خشت زرین آفتاب را برسم طرح «۲۲» برین گنبد فیروزه

(۱) - ج غرفه.

(۲) - آراسته (ر ب).

(۳) - بزرگ پایه. بزرگ استوانه (ر ب).

(۴) - چهار گوشه (ر ب).

(۵) - استوار اساس.

(۶) - پیشخانه.

- (۷) - خوب.
- (۸) - ابرو (ر ب).
- (۹) - ج غلام.
- (۱۰) - خوب روی (ر ب).
- (۱۱) - منحوت از مصدر (طور).
- (۱۲) - مزین (اقرب الموارد).
- (۱۳) - بلند. زینت شده.
- (۱۴) - رنگ، طرح بنا که معماران با گچ یا ماده دیگر بر زمین کشند تا پی آن بدان شکل گنده و برآورده شود.
- (۱۵) - برنگ برآمدن. رنگ برنگ شدن، متغیر شدن از انفعال.
- (۱۶) - خاکستر یا دوده که معماران طرح بنا را بدان بر زمین ریزند. ر ک ح ۱۴
- (۱۷) - بامداد. صبح.
- (۱۸) - ج گاه کش. برنده گاه. کارگر.
- (۱۹) - کهکشان. مجره
- (۲۰) - زمانی.

(۲۱) - گلی است سفید که خانه را بدان سفید کنند (بهار عجم).

(۲۲) - شالوده. گرده. نشان بنا بر کشیدن (لغت نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۱

خشت افکنده. سراهای «قوشچی» چون گنبد گردون بوقلمون رنگ، و طیور کنگره نشینش با «منقاره الدجاجة» «۱» در جنگ. تا مصور قضا تصاویر بدیع الالوان اکوان «۲» را بر در و دیوار وجود نگاشته بدین نمط طرحی نادر نریخته، و تا نقاش هند و نژاد شب لوحه شمط «۳» افقی را با شنگرف «۴» شفقی، پرداز «۵» زده چنین نقشی غریب نینگیخته. «حصن تیماء» «۶» و «قبة اردشیر» «۷» و «مناره اسکندریه» «۸» و «سه گنبدان جمشید» «۹» و «هفت گنبد بهرام» «۱۰» و «توبالی اردشیر» «۱۱» و «سدیر» «۱۲»

(۱) - دجاجة، صورت نهم است از صورتهای شمالی (التفهیم ص ۹۲). و منقار الدجاجة نام ستاره نخستین است که بر دهان اوست (صور الكواکب طبع ۱۹۵۴ ص ۷۰).

(۲) - ج کون، عالم موجودات و دنیا (نف).

(۳) - سپیدی موی به سیاهی در آمیخته (ر ب). سپید سیاه.

(۴) - شنجرف، چیز است که از سیماب و گوگرد سازند و نقاشان و مصوران بکار برند (برهان. غیاث).

(۵) - آرایش گرد. تصویر.

(لغت نامه) و سرخی شفق مقصود است.

(۶) - تیماء شهرست بین شام و وادی القری. و حصن تیماء (ابلق الفرد) نام دارد و از آن سموأل بن عادیا یهودیست (معجم البلدان) و رجوع شود به (ثمار القلوب ص ۴۱۲).

(۷) - عمارت سلطنتی اردشیر در بیرون شهر فیروزآباد. برای اطلاع از چگونگی آن رجوع شود به (لغت نامه. ذیل اردشیر بابکان. ثمار القلوب ص ۴۱۳).

(۸) - مناره البحر که در رأس شمال شرقی فارس در بندر اسکندریه بنا شده بود و آن را از عجائب عالم می‌شمارند. رجوع شود به مقاله آینه سکندر از آقای دکتر معین (مجله دانشکده ادبیات شماره اول سال اول) و ذیل حاشیه ص ۷۴ برهان قاطع بتصحیح ایشان و ثمار القلوب ص ۴۱۴.

(۹) - سه قلعه که جمشید در شیراز ساخت: قلعه اصطخر. قلعه شکسته. قلعه شنکوان (سنگوان) (ر ک برهان و حاشیه آن).

(۱۰) - هفت قصر که بهرام بنا کرد هریک به یک رنگ بود (رجوع شود به رساله تحلیل هفت پیکر) تألیف آقای دکتر معین ص ۱۴۰ به بعد).

(۱۱) - توضیحی درباره آن نیافتم.

(۱۲) - سه دیر، عمارتی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت (برهان) شهرست و گویند قصرست و اصل آن به فارسی (سه‌دله) است. موضعی است معروف بحیره (از معجم البلدان). و ر ک ح ۱ ص ۵۳۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۲

و «خورنق نعمان» ۱ و «هرمان مصر» ۲ و «غمدان یمن» ۱ [۳] و «طاق کسری» در پیش آنها پشت پست کرده، و طشت خورشید برسوایی از بام افتاده ۴. هر قلعه‌اش حصن حصینی ۵ و هر قلاع‌اش ۶ قلعه ۲ [متنی]. به دستیاری معماران «سنمار» ۷ کار «شیده» ۸ و ش، و نقاشان «رسام» ۹ رسم «مانی» ۱۰ مانند، و مصوران «ارژنگ» ۱۱ فعل «لوشا» ۱۲ عمل، «یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ» ۱۳، نگارخانه‌های

[۱] - ط، و قصر غمدان.

[۲] - ط، نمونه. یو ار هر قلعه ... تامتین ندارد.

(۱) - خورنگاه. خورنه، و آن عمارتی بود بسیار عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت و عجمان یک قصر آن را خورنگه نام کردند ... و قصر دوم را ... سه دیر. (از برهان). و ر ک ح ۱۲ ص ۵۳۱

(۲) - اهرام مصر. (ر ک ثمار القلوب ص ۴۱۳).

(۳) - قصر غمدان. یکی از بناهای استوار عربست به صنعاء یمن که پادشاهان حمیر در آن سکونت داشتند. (ر ک ثمار القلوب ص ۴۱۳. معجم البلدان ذیل غمدان).

(۴) - طشت از بام افتادن، رسوا شدن. راز فاش گشتن (غیاث. لغت‌نامه).

(۵) - محکم، استوار.

(۶) - قلاع. سنگ بزرگ در دشت. کلوخ. سنگ برکنده که آن را بدست یا به فلاخن اندازند. (ر ب).

(۷) - در فارسی بسکون دوم، نام معمار قصر خورنق که پس از بنای قصر چون نعمان ویرا انعامی وافر داد و سنمار را گمان دریافت چنان انعام نبود گفت: اگر چنین می‌دانستم، قصری به از این می‌ساختم. نعمان بفرمود تا ویرا از بام آن قصر به زیر افکندند و جزاء سنمار در عرب مثل شد.

(۸) - نام حکیمی که بجهت بهرام هفت گنبد را ساخت. و گفته‌اند نام یکی از شاگردان سنمار است (از برهان).

(۹) - نام نقاشی که در خدمت بهرام گور می‌بود (برهان).

(۱۰) - (۲۱۶ یا ۲۱۷ - ۲۷۶ یا ۲۷۷ م). ر ک مانی و دین او انتشارات انجمن ایران‌شناسی. تعلیقات آقای دکتر معین بر برهان ص

(۱۱) - رک ح ۱۱ ص ۱۱۱.

(۱۲) - حکیمی است طوسی که در نقاشی ثانی مانی بود (حواشی). نام حکیمی رومی و او در صنعت نقاشی و مصوری عدیل نداشته (برهان) تصحیفی از کلمه تنگلوشا (کتاب تنگلوهای بابلی) تألیف توکروس یونانی، در صور نجومی فلک که در عهد نوشروان از یونانی به پهلوی و در قرن دوم هجری از پهلوی عبری ترجمه شده. و گروهی از جمله مؤلف برهان تنگ را اسم کتاب ولوشارا مؤلف آن دانسته‌اند (رک تعلیقات برهان ص ۵۲۱).

(۱۳) - می‌ساختند برای او آنچه می‌خواست از محرابها و تمثالها (از آیه ۱۲ سوره سبا).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۳

انگلیون «۱» شان تنگلوشا «۲» نشان «لَبِیْوَتِهِمْ سِقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ. وَلَبِیْوَتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَیْهَا یَتَكُونُونَ» «۳». تنوّقات «۴» انیقه «۵» زموده «۶» نموده سطوح آنها را با مرمر مرمریس «۷» مفروش کرده، و در اودیه «۸» و غیطان «۹» آن، حدائق مصطفّه «۱۰» رصیصه الحیطان «۱۱»، و عماهج «۱۲» ملتفه «۱۳» اثیثه الخیطان «۱۴»، مورّد «۱۵» به اوراد «۱۶» غضیضه «۱۷»، و معین بیون «۱۸» فضیضه «۱۹»، و مشتمل بر اشجار ثامره «۲۰» مثموره «۲۱»، و محتوی بر انهار منهره «۲۲» منهوره «۲۳» احداث نموده، و میاه خوشگوار اعذب من ماء مأرب «۲۴» و احسن من نیل المأرب «۲۵» روان فرمود، و جویبارها که از سلاست «۲۶» آن آب در کام «سیحان» «۲۷» و

(۱) - نام کتاب مانی (برهان).

(۲) - رک ح ۱۲ صفحه ۵۳۲.

(۳) - برای خانه‌هاشان سقفهاست از نقره و نردبان‌ها که بر آن برآیند. و برای خانه‌هاشان درها و تخت‌ها که بر آن تکیه کنند (از آیه ۳۲ و آیه ۳۳ سوره زخرف).

(۴) - ج تنوق، آراستگی در کار.

(ر ب).

(۵) - شگفت‌آور (از ر ب).

(۶) - نقش و نگار کردن (برهان).

(۷) - لغزان و تابان از هر چیزی (ر ب).

(۸) - ج وادی.

(۹) - ج غائط، زمین مگاک پست فراخ (ر ب).

(۱۰) - صف بسته (ر ب). در پی یکدیگر.

(۱۱) - استوار دیوار. با دیوارهای محکم.

(۱۲) - ج عمهج بفتح اول و سوم و سکون دوم، گیاه سبز درهم پیچیده (ر ب).

(۱۳) - درهم پیچیده.

(۱۴) - انبوه و درهم شده رشته‌ها (ج خیط اخیاط و خیوط است و خیطان نادر است).

(۱۵) - گل کرده. گل‌دار. گل‌زده.

(۱۶) - ج ورد، گل.

(۱۷) - تازه (ر ب).

- (۱۸) - ج عین، چشمه.
- (۱۹) - فضیض، آب خوش و روان (ر ب).
- (۲۰) - میوه‌دار (ر ب).
- (۲۱) - بسیار میوه (از ر ب).
- (۲۲) - فراخ شده (ر ب).
- (۲۳) - جاری شده.
- (۲۴) - مثلی بدین صورت دیده نشد شاید: اعذب من ماء البارق، و آن آب ابری است که در آن برق بود. و شاید مأرب است (ر ک تعلیقات برح ۲ ص ۱۳۳).
- (۲۵) - نیکوتر از رسیدن به حاجت‌ها.
- (۲۶) - نرمی.
- آسانی (ر ب). مقصود روانی و پرآبی است.
- (۲۷) - نه‌ریست بشام و نه‌ریست ببصره (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۴
- «سیحون» «۱» و «جیحان» «۲» و «جیحون» «۳» گردیده «۴» چون حکم خود جاری ساخت، و برکه‌های «۵» با برکت که کوثر و تسنیم «۶» در حذاء آنها برکت «۷» خود قایل بود در پرداخت. شرابش از مضمون «هذا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» «۸» اشارتی، و ایابین «۹» متینه‌اش «۱۰» از وعده «لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّيِّتَةٌ» «۱۱» بشارتی.
- و ابوابها اثوابها من نفوسها فلا ظلم إلّا حين ترخی ستورها «۱۲» معظّمه إلّا إذا قیس سمکها بهمّه بانیها فتلک نظیرها «۱۳» موکب والا در اوایل شوال وارد آن خطّه دلگشا و روز دیگر که افواج

-
- (۱) - نه‌ریست بزرگ به ماوراءالنهر (ر ب. معجم البلدان) و نه‌ریست به هند (ر ب).
- (۲) - نه‌ریست میان شام و روم (ر ب).
- (۳) - آمودریا، رودیست میان خراسان و ماوراءالنهر (لغت‌نامه).
- (۴) - آب در کام گردیدن. آب در دهان گشتن. از شوق شیفته شدن. (لغت‌نامه).
- ذیل آب).
- (۵) - برکه، حوض (ر ب).
- (۶) - آبی است در بهشت که بالای غرفها روانست یا چشمه‌ایست که بالای اهل جنت برآمده (ر ب).
- (۷) - سستی. سست‌رایی.
- بی‌غیرتی (از ر ب).
- (۸) - این چشمه است جای شست‌وشوی، سرد و آشامیدنی است (از آیه ۴۱ سوره ص).
- (۹) - چنین است در تمام نسخ. ج ایوان. لیکن ج ایوان اواین و ایوانات ضبط شده.
- (۱۰) - متینه، مؤنث متین، استوار.
- (۱۱) - برای ایشانست غرفه‌هایی (که) از بالای آنهاست غرفه‌ها بنا کرده (از آیه ۱۱ سوره زمر).
- (۱۲) - و درهای آن قصر، جامه‌های آن، از مردم آنست. پس تاریکی نیست مگر گاهی که فروهشته شود پرده‌های آن (تاریکی قصر

هنگامی است که مردم آن در آن نباشند).

(۱۳) - بزرگ است اما گاهی که قیاس شود سقف آن با همت سازنده آن پس آن (همت در بلندی) نظیر آن (سقف) است (ابو عیسی بن منجم در وصف خانه صاحب ابن عباد - از جمله قصائد داریات. رک یتیمه الدهرج ۳ ص ۵۱).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۵

فرود نجوم «۱» به قلعه «فرود» «۲» فرود آمدند، با خدام به تماشای آن نزهت سرا پرداخته چون خدیو هما سایه، که چرخ نصرت شهیر همتش در نصف النهار «۳» صید لیل «۱» «۴»، و در ظلمت لیل صید «۲» نهار «۵» کردی، و شهباز ظفر شهیر عزمش و آنه لواقع الطائر «۶» نسر طایر «۷» را بواقعی از فلک بشیب «۳» «۸» آوردی، مایل نخجیر و اصطیاد «۹» بودند، بعد از تفرج و تفرح «۱۰» در آن منزهات «۱۱» دلشین، شاهین شاهی البصر «۱۲» طبع شاهی به تطیر «۱۳» اشکره «۴» «۱۴» عقاب شد «۱۵»، و در قرن الغزاله «۱۶» که مرغ بهر روزی پرواز، و روز از مرغ «۱۷» جهان افروز پرواز «۱۸» یافت، با قوش «۱۹» و قفاخری «۲۰» مرکب عزیمت به مصطاد «۲۱» رانده شکارافکنان نیکو جوارح «۲۲» با جوارح «۲۳» شکاری در مدرجه «۲۴» و مدارج «۲۵» دشت متدرجا باقتناص «۲۶» دراج «۲۷» و کبک

[۱] - ط، لیل فرخ ... نهار فرخ.

[۲] - یو، در ظلمت لیل نهار کردی.

[۳] - عت، نشیب. ط بسیب.

[۴] - یو، مشکره.

(۱) - فرود النجوم، ستارگانی که طلوع کنند در آفاق آسمان (اقرب الموارد).

(۲) - رک ح ۸ ص ۴۲۸.

(۳) - نیم روز. گرم گاه. ظهر.

(۴) - شوات (ر ب) پرنده ایست از جنس مرغابی. سرخاب (برهان).

(۵) - شوات نر و ماده آن را لیل خوانند (ر ب).

(۶) - و همانا او هر آینه مرغ فرود آینه از هواست.

(۷) - رک فرهنگ لغات.

(۸) - سرازیری.

(۹) - شکار کردن.

(۱۰) - ظاهرا بقیاس از ثلاثی (فرح) بنا شده.

(۱۱) - ج متتره، تفریحگاه. تفرجگاه.

(۱۲) - تیز نظر (ر ب).

(۱۳) - پرانیدن (اقرب الموارد. کنز اللغات).

(۱۴) - مرغان شکاری. مرغی شکاری از جنس باشه (برهان).

(۱۵) - عقاب شدن، طالب شدن به چیزی (برهان).

(۱۶) - آغاز طلوع آفتاب (از ر ب).

- (۱۷) - آفتاب (برهان).
 (۱۸) - روشنایی (برهان).
 (۱۹) - خرد اندام (ر ب).
 (۲۰) - بزرگ اندام (ر ب) (با کوچک و بزرگ).
 (۲۱) - شکارگاه.
 (۲۲) - اعضا.
 (۲۳) - ج جارحه، مرغ شکاری (ر ب).
 (۲۴) - راه (ر ب).
 (۲۵) - ج مدرج، جای رفتن و گذشتن (ر ب).
 (۲۶) - شکار کردن (ر ب).
 (۲۷) - مرغی است مانند تذرو (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۶

و اطاره «۱» طیور و احاشه «۲» وحوش، کبک «۳» یازیده خون یعقوب «۴» و ابو اسحاق «۵» را با دم موسی [۱] «۶»، سعید «۷» مانند و جعفر «۸» آسا روان ساختند [۲]، و عرصه وادی را با هادی «۹» صیدافکن از باقر «۱۰» و حیدر «۱۱» پرداختند. در صیدگاه چنان افراسیاب صولت جهان پهلوانی «کیو» «۱۲» بایست که گودرز «۱۳» شود، و دستان دستانی بسان «تهمتن» می شایست که سرخاب «۱۴» و سیاوش «۱۵» گردد. هر وقت که همت صیدافکنش به کمان بهرامی «۱۶» دست افراختی مه‌آ «۱۷» ماه از یک ماهه راه به پای خود به گور «۱۸» آمدی، و هرگاه نخجیر دال «۱۹» طبع خجسته‌اش هوس شکار کردی غزال «۲۰» غزاله «۲۱» از [۳] یک ساله بعد گرم [۴] شتاب [۵] از خطوط اشعه خود را بر سر تیر رسانیدی «۲۲». اگر بصید رنگ «۲۳» پرداختی از سهم خدنگ خارا شکافش رنگ از

[۱] - ط، جمله با دم موسی، را ندارد.

[۲] - ط، ساخت.

[۳] - عت، در.

[۴] - ط، بعدم

[۵] - ط، شباب

-
- (۱) - پرانیدن (ر ب).
 (۲) - گرداگرد صید برآمدن تا به دامگاه آید (ر ب).
 (۳) - دست (ر ب).
 (۴) - کبک نر (ر ب).
 (۵) - دقیقاً معلوم نشد.
 (۶) - استره (ر ب) تیغ دلاک.
 (۷) - جو (ر ب). نهر

- (۸) - جوی خرد (ر ب).
- (۹) - پیکان تیز (ر ب).
- (۱۰) - شیر (ر ب).
- (۱۱) - شیر (ر ب).
- (۱۲) - نام پسر گودرز.
- (۱۳) - نام مرغی که بیشتر بر کناره‌های آب نشیند (برهان) و نیز نام پدر گیو.
- (۱۴) - نام مرغابی باشد سرخ رنگ (برهان) و نام پهلوانی از پهلوانان فیروز پسر یزدجرد (برهان).
- (۱۵) - پرنده‌ای که آن را سرخاب می‌گویند (برهان). و نام پسر کیکاوس.
- (۱۶) - منسوب به بهرام، بخاطر شهرت او در شکار گور.
- (۱۷) - گاو دشتی (ر ب) و مهاه ماه اضافه مشبه به است بمشبه.
- (۱۸) - دشت و صحرا (برهان). قبر. گورخر (برهان).
- (۱۹) - عقاب (برهان). و در عربی (با لام مشدد) صیغه اسم فاعل، دلالت‌کننده، راهنما. و نخجیر دال، اضافه تشبیهی است.
- (۲۰) - آهو بره که در رفتار آمده باشد (از ر ب).
- (۲۱) - آفتاب (ر ب) و غزال غزاله اضافه تشبیهی است.
- (۲۲) - بسر تیر رساندن، شکار شدن، تیر خوردن، و نیز تیر نام عطارد است.
- (۲۳) - بز کوهی. گاو دشتی. نخجیر (برهان).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۷
- کوه پریدی، و اگر به شکار وعول «۱» و غول «۲» جستی جدی «۳» بر حمل «۴» سبقت گزیدی. از شوق لذت زخم ناوکش فرار «۵»، قرار بر فرار دادی، و به هوای مصیده‌اش «۶» صد گونه صید در مصاد «۷» و مصطاد «۸» و صیدا «۹»، بال پرواز گشادی.
- الحاصل بنوک ناوک ثاقب از آرام «۱۰» آرام رفت، و با ضربه فوج ضارب «۱۱» از سربه «۱۲» وحش و طیر ضواری «۱۳» آسایش کناره گرفت، و در آن صیدگاه پرفیض قبص «۱۴» قنص «۱۵» به حدی انجامید که بائع «۱۶» مشتری نداشت، و طلا «۱۷» به فلسی بود. از آنجا در آخر شوال، مشهد مقدس را مقَر موبک نصرت اشتمال نموده از ثلاثه سرد «۱۸» اول و ثانی را «۱۹» که با بهمن و اسفند انطباق داشت در سراهای گرم بسربرده و با ساعد سعادت و مرافق «۲۰» دولت بر مرافق «۲۱» نرم بزم تکیه کرده و در بیست و ششم ذی‌حجه که خوان سالار فلک «ماهی» را از سماط «۲۲»

(۱) - ج و عل بفتح اول و سکون دوم، بز کوهی (ر ب).

(۲) - در آمدن در چیزی (ر ب).

(۳) - بزغاله. و نیز نام برج دهم از دوازده برج.

(۴) - بره، و نام برج اول.

(۵) - بره میش و بزغاله و گوساله وحشی ... (ر ب).

(۶) - مصیده، آنچه بوی صید کنند (ر ب).

(۷) - بالای کوه (ر ب).

(۸) - شکارگاه.

(۹) - صیداء، زمین درشت (ر ب).

(۱۰) - ج ریم بفتح اول آهو بره (ر ب).

(۱۱) - زننده. روزی طلب کننده (ر ب).

(۱۲) - گله.

(۱۳) - ج ضارب، مرغ طلبکار رزق (ر ب).

(۱۴) - عدد بسیار (ر ب).

(۱۵) - شکار (ر ب).

(۱۶) - بچه آهو که گام فراخ نهد در رفتن (ر ب).

(۱۷) - بچه آهو وقت زاییدن. بچه گاو و گوسفند (ر ب).

(۱۸) - ثلاثه سرد، ذوالقعدة و ذوالحجۀ و محرم است (ر ب).

(۱۹) - ذوالقعدة و ذوالحجۀ.

(۲۰) - جایها که موجب تکمیل آسایش و استراحت بود، در خانه‌ها، چون دهلیز و راهرو و ... و مرافق دولت اضافه تشبیهی است.

(۲۱) - ج مرفقه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم، نازبالش (از ر ب).

(۲۲) - آنچه بدان طعام کشند (ر ب)، سفره.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۸

آیام [۱] برداشته «بره» پیش می کشید «۱»، بجانب «داغستان» کینه خواه و داغ سنان اردهای علم را بعقرب افراختند.

در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲]

در بیان تذهیب قبه علیه خورشید ظهور [۲]

«وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ» [۲]. چون در اوانی که شهر طوس به حیطه تسخیر درآمد، رواق آستان آسمان فرش کرسی عرش حضرت رضویّه که به صفّه «میر علی شیر» اشتها داشت با دو مناره منیر آن عرصه اِرم نظیر، بیمن همّت خسرو گردون سریر زراندود گشته بود، در این ولا «۳» از عین ولا «۴» و حسن تولّا طبع همایون ذاهب «۵» بتذهیب «۶» گنبد عرش سای روضه علیه شاه نجف علیه ألف التّحیّة و التّحف «۷» که نجاف «۸» آستانش معشر بشر را بشارت بخش نوید «لا تخف ممّا تخاف» «۹»، است، و مجاورین «۱۰» باب مستجارش «۱۱» را از ملاء اعلی تحف «۱۲» بس نیایش

[۱] - ط، فلک.

[۲] - ط ... خورشید طلّعه نجف اشرف پرنور.

(۱) - یعنی ماه حوت پایان می یافت و ماه حمل پیش می آمد.

(۲) - و اگر چه مس نکرده باشد آن را آتش، نوریست بر نور (از آیه ۳۵ سوره نور).

(۳) - هنگام. وقت (نف).

(۴) - ولاء، دوستی.

(۵) - رونده، مصمم. تصمیم گیرنده. متمم این وصف در ص ۵۴۱ سطر ۷ ح ۲۱ است.

(۶) - طلا اندود کردن.

(۷) - بر او باد هزار سلام و ارمغان.

(۸) - پاشنه در یا آنچه پیش در باشد از آستانه بالاین (ر ب).

(۹) - مترس از آنچه می‌ترسی. (؟)

(۱۰) - مجاور، همسایه. آنان که در زیارتگاهها سکونت جسته‌اند.

(۱۱) - زنهار خواه (ر ب).

(۱۲) - ج تحفه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۳۹

و ثنا إتحاف «۱». از رشک حلقه زرین در گاهش حلقه بدر انور «۲» در کاهش است، و از پرتو شمس طارم فیض افزایش نور شمس در افزایش. سده «۳» «۴» سته‌اش سده «۵» سینه سپهر است، و آسمانه «۶» ایوانش سرکوب «۷» آسمان نیلی چهر. چرخ بلند را گنبد «۸» از گنبد رفیعش میسر نیست، و طوق مهر تابان با توغ «۱» «۹» طلایش همسر نه. سروری که به پنجه خورشید آسا در از ماه «۱۰» «خیبر» «۱۱» بر کند، بل اساس «۲» ماه «۱۰» و برج «۳» را از برج ماه «۱۲» برتر افکند. من قأب قابا من طعام نواله أدرك لذات التعميم «۱۳»، و من جام جاما من شراب عطائه شرب دنا مزاجه من تسنيم «۱۴».

[۱] - ط، طوغ.

[۲] - یو، اساس. ندارد.

[۳] - ط، بروج.

(۱) - تحفه آوردن.

(۲) - قرص ماه.

(۳) - در خانه و درگاه (ر ب).

(۴) - بلند (ر ب).

(۵) - بیماری است که بینی استوار شود و صاحب آن نفس نتواند زد (ر ب) آنچه در مجرای اخلاط عضو ماند در پهلوی یا سینه یا موضع دیگر.

(۶) - سقف خانه (برهان).

(۷) - حریف قوی و پرزور. طعنه و سرزنش (برهان).

(۸) - جست و خیز کردن (برهان).

(۹) - طوغ لفظ ترکی است بمعنی نشان فوج و طاء مبدل از تاء فوقانی است (لغت‌نامه از غیاث. آندراج) محتملا، طوق.

(۱۰) - شهر. مملکت (ر ب).

(۱۱) - ناحیتی است در هشت فرسنگی مدینه براه شام مشتمل بر هفت قلعه و مزرعه‌ها و نخلهای بسیار. رسول (ص) بدانجا جنگی کرد که به غزوه خیبر معروفست و علی علیه السلام در آن جنگ مرحب جهود را کشت و قلعه را گشود (رجوع شود به تواریخ اسلامی حوادث سال هفتم هجری و رجوع شود به جلد اول جنایات تاریخ نوشته مصحح این کتاب).

(۱۲) - آسمان. اول.

(۱۳) - کسی که خورد قابی از طعام دهش او را، دریافت لذت‌های نعیم را.

(۱۴) - و کسی که طلب کرد پیاله‌ای از عطای او را آشامید خمی را که آمیختگی آن از تسنیم است. جمله آخر مأخوذ است (از آیه ۲۷ سوره مطففین).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۰

«ساقی کوثر» «۱» که هر که نشئه سلاسل «۲» حبّ سلاسلش «۳» دریابد شراب «کوثر» «۴» را کوثر «۵» سراب [۱] انگارد، و هر کس در عداد احباب جناب شریفش درآید، احوال «۶» احوال روز شمار «۷» را به چیزی نشمارد. «اسد الله الغالب» که ذریه طیب‌اش را با شاکله «۸» مقدّسش مشاکلت «۹» فطریست، که «الشّبل یخبر عن الاسد» «۱۰»، و زمهره شیعه‌اش را سطوت ضرغامی جبلی، که «کلّ شیعه یتأسّد» «۱۱».

بحصن تولّایش هر که قدم بهشت «۱۲»، بهشت بهشت سر فرونی‌آورد، و هر که خود را بشمع شبستانش فراش «۱۳» یعنی پروانه کرد، در فراش «۱۴» لحد «۱۵» از هول محسر «۱۶» محشر پروا نکرد. اُغنی «۱۷» شمع صفّه صفا، و ولایت «۱۸»

[۱] - ط، شراب.

(۱) - لقب علی علیه السلام، است بدان جهت که آن جناب مؤمنان را در قیامت از حوض کوثر آب دهد (انت ... تذود عن حوضی. کنز العمال. کتاب فضائل (ص ۳۹۳ حدیث ۶۰۱۵).

(۲) - آب شیرین خوش و سرد (ر ب).

(۳) - ج سلسله، مجازا خاندان. اولاد.

اعقاب.

(۴) - جویی است در بهشت که از آن جمیع چشمه‌های بهشت جاری می‌گردد (ر ب).

(۵) - غبار بسیار بر هم نشسته (ر ب).

(۶) - ج هول، ترس (ر ب).

(۷) - رستاخیز. قیامت.

(۸) - صورت (ر ب).

فیه شاکل من ابیه، ای شبه (ر ب).

(۹) - مشابهت (ر ب).

(۱۰) - شیر بچه از شیر آگاهی دهد.

(۱۱) - هر شیر بچه‌ای شیری می‌کند.

(۱۲) - بگذاشت، نهاد.

(۱۳) - ج فراشه، پروانه (ر ب).

(۱۴) - بستر.

(۱۵) - شکاف در جانب پهنای کور (اقرب الموارد) گور.

(۱۶) - ضد منظر. درون (ر ب).

(۱۷) - صیغه متکلم، قصد می‌کنم. در تداول. یعنی. مقصود.

(۱۸) - خطبه. ملک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۱

ولایت «۱» را «شمعون الصفا» «۲»، و بیضاء «۳» روح ملت بیضا «۴»، و سلطان شهرستان شهرستان ارتضا، و بهارستان خلافت را ربیع رابع «۵»، و جمال امامت را بهاء «۶» رافع «۷»؛ کمینه زائر مزار انورش لیث زائر «۸»، و پرند «۹» شرعیش «۱۰» شرع «۱۱» سفینه شرع زاهر «۱۲». من آب عنه فقد باد «۱۳». نائب مناب الرسول فی المبداء و المعاد «۱۴» ضیغم منیع الغاب «۱۵»، علی عالی الألقاب «۱۶»، الذی قصر عن قبه قصر مناقبه الأطياب أطناب الاطناب «۱۷». سید کونین را قاضی دین «۱۸» و قاضی «۱۹» دین، صلوات الله علیه إلى يوم الدین «۲۰» گشته «۲۱»، بعد از ورود به «قزوین» ثقات «۲۲» غضیض الطرف «۲۳» و نظار «۲۴» شدید الناظر «۲۵» به انجام این امر خیر

(۱) - پادشاهی راندن. (ر ب).

(۲) - نام یکی از حواریون عیسی (ر ب). وصی حضرت عیسی (منتهی الآمال چاپ گراوری ج ۲ ص ۲۸۲).

(۳) - آفتاب (ر ب).

(۴) - مسلمانان.

(۵) - بهار فراخ آب و علف (اقرب الموارد)

(۶) - حسن (ر ب).

(۷) - شگفت آورنده (ر ب).

(۸) - شیر با غرش (ر ب).

(۹) - بافته ابریشمی (برهان).

(۱۰) - رمح شرعی، نیزه دراز و راست (ر ب).

(۱۱) - بادبان کشتی (ر ب).

(۱۲) - درخشان (از ر ب).

(۱۳) - کسی که بازگشت از او پس همانا هلاک گردید.

(۱۴) - قائم مقام پیغمبر در آغاز و انجام.

(۱۵) - شیر بیشه‌های بلند.

(۱۶) - علی بلند القاب.

(۱۷) - کسی که کوتاهست از گنبد کاخ مناقب (مایه‌های بزرگی) پاکیزه او طنابهای اطناب (دراز سخنی. دراز گفتاری. اصطلاح

علم معانی. مقابل ایجاز).

(۱۸) - پرداخت کننده وام.

(۱۹) - داور.

(۲۰) - درود خدا بر او تا روز رستاخیز.

(۲۱) - متمم کلمه ذاهب رک ح ۵ ص ۵۳۸.

(۲۲) - ج ثقه، راستگو. امین.

(۲۳) - آنکه دیده خود از حرام فروپوشد. (اقرب الموارد).

(۲۴) - ج ناظر.

(۲۵) - پاک از تهمت که بپری چشم نظر کند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۲

مناظر «۱» مأمور ساختند.

دار علی العزّ و التّأیید مبنایا و للمکارم و العلیاء مغناها «۲» دار تباهی بها الدّینا و ساکنها طرا و کم کانت الدّینا تمّناها «۳» من فوقها شرفات طال أَدانها يد الثّریّا فقل لی کیف أقصاها «۴» انظر إلى القبّة الخضراء مذهّبة کأنّما الشّمس أعطتها محیّاتها «۵» و لو رضینا [۱] مکرّان البسط أعیننا لـم تبـتـق عینـنـا لـنـا إـلـمـا فرشـناها «۶»

[۱] - یتیمه: فلو رضیت.

(۱) - ج منظر بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای نگریستن.

(۲) - خانه‌ای که بر ارجمندی و نیرو دادنست پایه آن، و برای مردمی و بلندی است اقامت در آن.

(۳) - خانه‌ای که می‌نازد بدان دنیا و ساکن آن همگی، و چه بسیار دنیا آرزوی آن را کرد.

(۴) - از فراز آن کنگره‌هایت (که) فخر کرد (جانب) فروردین آن دست ثریا را، پس بگو مرا چگونه است نهایت آن.

(۵) - بنگر به قبه خضراء (گنبد سبز) حالی که زراندود است، گویا خورشید بخشیده است به او چهره خویش را.

(۶) - و اگر راضی می‌شدیم به گستردن دیده‌های خود در جاهای گسترده، باقی نمی‌ماند برای ما دیده‌ای جز که گسترده باشیم

آن را. از قصیده ابو الحسن صاحب البرید پسر عمه صاحب عباد (سلسله قصائد داریات. رک یتیمه الدهر ج ۳ ص ۴۵).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۳

و نذورات «۱» نیازمندانه برای محتاجین و محتاجین «۲» و مختصّین بخصاصه «۳»، و مساکین «۴» ساکنین اماکن مقدّسات، و بار

بیست حموله «۵» فرش بروضات مطهّرات فرستادند.

در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل

در بیان توجه عسکر دشمن شکر نادری کرت ثانی بجانب داغستان بعزم تأدیب لکزیه زشت عمل

«أُولَیَّتْکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «۶». بعد از آنکه خدیو «کیومرث» شان «افراسیاب» قدر «جمشید» عزم «قارن» «۷» قرین «سکندر» در

«دارا» رای بهرام بزم، با جند جندل «۸» دل «گستهم» «۹» سهم محراب «۱۰» حرب، و پهلوانان «سام» «۱۱» حسام «رستم» رسم «پولاد»

«۱۲» ضرب، و یلان «یلان» «۱۳»

(۱) - در تداول فارسی زبانان ج جمع نذر.

(۲) - ج مجتاح، از بیخ برکنده.

(۳) - درویش.

(۴) - ج مسکین، مستمند.

(۵) - بارکش از شتر و خر و مانند آن (ر ب).

(۶) - آنها چون چهارپایانند بلکه ایشان گمراه‌ترند (از آیه ۱۷۸ سوره اعراف).

(۷) - پهلوانی بود در زمان رستم (برهان). یکی از خاندانهای بزرگ عهد اشکانی که در زمان ساسانیان نیز اهمیت داشتند. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۸) - سنگ (ر ب).

(۹) - نام پسر نوذر بن منوچهر. و نام پسر گژدهم (برهان) و ر ک تعلیقات آقای دکتر معین بر این کلمه.

(۱۰) - بسیار جنگاور و دلیر (ر ب).

(۱۱) - پدر زال جد رستم.

(۱۲) - نام پهلوانی ایرانی. و نام دیوی مازندرانی و او را پولاد غندی می گفتند (از برهان).

(۱۳) - نام پهلوانی تورانی که بر دست بیژن کشته شد (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۴

صولت «یلانشان» [۱] «۱» بآس «کشواد» «۲» فش «۳»، و گوان «۴» «کاموس» «۵» کان «ألوا» «۶» لوای «قلواش» «۷» وش، و جنگجویان «جویا» «۸» جنگ «چنگش» «۹» چنگ «بندوی» «۱۰» بند، و گردان «گردگیر» «۱۱» گیر «فرشید» «۱۲» فر «هومان» «۱۳» مانند، وصف شکنان «پشنگ» «۱۴» شان «آشکبوس» «۱۵» بوس «۱۶» «گرگین» «۱۷» کین، و شیرافکنان «شیروی» «۱۸» رای «رویین» «۱۹» کوپال «کوپال» «۲۰» زوبین «۲۱»، و مبارزان «زواره» «۲۲» زور «برزو» «۲۳» براز «۲۴» «فریرز» «۲۵» برز «۲۶»، و بهادران «گرم» «۲۷»

[۱] - ط، یله شاد

(۱) - نام پهلوانی هم بود تورانی که بر دست بیژن کشته شد (برهان).

(۲) - نام پهلوان پایتخت کیکاوس (برهان).

(۳) - شبه. نظیر (برهان):

(۴) - ج گو بفتح اول، دلیر (برهان).

(۵) - نام مبارزی است کشانی و او پادشاه سنجاب بود (برهان).

(۶) - نام نیزه‌دار رستم (برهان).

(۷) - مقصود شناخته نشد.

(۸) - مقصود شناخته شد. (جوینده؟)

(۹) - نام مبارزی تورانی که به یاری افراسیاب آمد و رستم او را کشت (از برهان).

(۱۰) - نام مبارزی از خویشان پادشاه روس (از برهان).

(۱۱) - نام پسر افراسیاب.

(۱۲) - نام برادر پیران ویسه (برهان).

(۱۳) - نام برادر پیران ویسه (برهان).

(۱۴) - نام پدر افراسیاب (برهان).

(۱۵) - نام مبارزی کشانی که بمدد افراسیاب آمد و رستم او را کشت (از برهان).

(۱۶) - سختی (برهان). بؤس.

(۱۷) - نام پهلوانی ایرانی (برهان) پسر میلاد.

- (۱۸) - نام پهلوانی ایرانی که در خدمت منوچهر شاه بود (از برهان).
- (۱۹) - نام پهلوانی است ایرانی که داماد طوس و پسر پشنگ بود (برهان).
- (۲۰) - نام مبارزی بود از خویشان پادشاه روس (برهان).
- (۲۱) - زوپین. ژوبین نیزه کوچکی است که بر آن دو شاخ است (برهان).
- (۲۲) - نام برادر رستم (برهان).
- (۲۳) - پسر سهراب (حماسه سرائی در ایران ص ۲۸۹).
- (۲۴) - بیرون آمدن برای جنگ (از ر ب).
- (۲۵) - نام پسر کیکاوس که در جنگ دوازده رخ بدست گلباد کشته شد (برهان).
- (۲۶) - قد و قامت (برهان).
- (۲۷) - برادر اعیانی اسفندیار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۵

رزم «گرازه» ۱) گراز ۲) «البرز» ۳) گرز، و «ربّ شدّ فی الکرز» ۴)، از «قزوین» بسمت «شیروان» نهضت نموده قلعه شامخه «شماخی» ۵) را مقرّ جند «شماخ» ۶) شوکت شوامخ ۷) شکوه ساخت، و بنوک نیزه و زوبین. دلیران «کیوان» ۸) نبرد «گیو» ۹) توان، و گوان «اکوان» ۱۰) مهابت نیو ۱۱) نوان ۱۲)، که هریک «جهن» ۱۳) جهان و سر آمد اکوان ۱۴) بودند، حرق ۱۵) در جوسق ۱۶) رویین در انداختند. چون حضرتش فریدون فر و هوشنگ هوش بود، و لشکرش «قارن» قرین «و بیژن» اوژن ۱۷)، بدفع خصم ۱۸) سیاوش‌وش، زمین را با زجّ ۱۸) زجّ ۱۹) سنان زره ۲۰) گردانید، و از آنجا با صولت گشتاسبی و سطوت گرشاسبی و هیبت لهراسبی، باد پایان ۲۱) آذر گشت ۲۲) را از

(۱) - نام پهلوانی ایرانی که در جنگ دوازده رخ سیامک را کشت (برهان).

(۲) - خرامیدن در کارزار (برهان).

(۳) - نام پهلوانی (برهان).

(۴) - چه بسا دویدن که در خرجین بود. منشأ این مثل کره اسبی است که آن را پس از تولد در خرجین نهادند و براه بردند و وجه این مثل باختلاف روایت شده (ر ک جمهره اللغه. مجمع الامثال).

(۵) - قصبه شیروان است از اقلیم پنجم. (نزهة القلوب ص ۹۲).

(۶) - نام یکی از پهلوانان ایرانی ... (برهان).

(۷) - جبال شوامخ، کوههای بلند (ر ب).

(۸) - نام ستاره زحل (برهان).

(۹) - نام پسر گودرز (برهان).

(۱۰) - نام دیویست که رستم را بدریا انداخت و هم بدست رستم کشته شد (برهان).

(۱۱) - پهلوان. دلیر (برهان).

(۱۲) - آگاه. هوشیار (برهان). (توان؟).

(۱۳) - نام پسر افراسیاب (برهان).

(۱۴) - ج کون، عالم.

(۱۵) - سوزندگی سوختن.

(۱۶) - کوشک.

(۱۷) - اوژنیدن، افکندن، اوژنیدن (برهان).

(۱۸) - آهن بن نیزه (ر ب).

(۱۹) - بن نیزه (ر ب).

(۲۰) - مشبک. سوراخ سوراخ. و در آن ایهامی است به (زره) خویشاوند افراسیاب که در کشتن سیاوش کوشید.

(۲۱) - ج بادپا، اسب.

(۲۲) - آذر گردش، تندرو، همچون آذر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۶

راه «شاه داغی» «۱» البرز که آوازه رفعتش چون «کوه قاف» آفاق را فرو گرفته مانند برق بهاری تیز، و بسان ابر کوهساری به کوه نوردی قطره زن و عرق ریز ساخته برهنمایی قائد بخت از معابر سخت «۲» و مراتج «۳» سخت و جبال پردرخت به قلعه مقصود رخت کشید، و چون همای رایت عقاب پیکر، سایه وصول بر حافات «۴» «غازی قموق» «۵»، افکند، «شمخال» و «سرخاب» و «اوسمی» که در غفل «۶» غفلت و هیره «۷» حیرت و مجهل «۸» جهل و تیه تبه روزگاری روزگار می گذرانیدند، از انقیاد کاشح «۹» نشده به سده قآئیه تشرف جستند، و مستظل «۱۰» ظل دارف «۱۱» و مستفیض از استلثام «۱۲» آستان شارف «۱۳»، و مترووی «۱۴» از شوارف «۱۵» شرائف «۱۶» و ذوارف «۱۷» عوارف «۱۸» گشتند، و از آنجا بجانب «آوار» «۱۹» که در منتهای «داغستان» «۲۰» محدود

(۱) - ظاهرا شاه کوه مقصود است. آخرین قسمت کوه البرز (جغرافیای طبیعی کیهان ص ۴۲).

(۲) - باریک از هر چیزی (ر ب).

(۳) - ج مر تاج بکسر اول و سکون دوم، راه تنگ (ر ب).

(۴) - ج حافه، کنار رود (لغت نامه از مهذب الاسماء).

(۵) - قاضی قوموق، از بخشهای دهگانه داغستان (قاموس الاعلام ترکی).

(۶) - زمین مانده که در آن نشان عمارت نباشد (ر ب).

(۷) - زمین آسان نرم (ر ب).

(۸) - زمین بی کوه و نشان که در آن کسی راه نیابد (ر ب).

(۹) - دشمنی پنهان دارنده، متفرق. پراکنده (ر ب).

(۱۰) - سایه خواهنده. سایه طلبنده.

(۱۱) - سایه افکننده (از ر ب).

(۱۲) - از ماده (لثم) این باب و بمعنی بوسیدن دیده نشد.

(۱۳) - عالی مرتبه (از ر ب).

(۱۴) - سیراب.

(۱۵) - خم می و مانند آن (ر ب).

(۱۶) - ج شریفه (کنز اللغات).

(۱۷) - آبهای روان (لغت نامه).

(۱۸) - ج عارفه، نیکوئی (ر ب).

(۱۹) - از بخشهای دهگانه داغستان (قاموس الاعلام ترکی).

(۲۰) - از جمهوریهای روسیه شوروی در قفقاز در امتداد دریای خزر و به وسعت ۱۳۱۲۴ کیلومتر مربع است. جمعیت آن طبق سرشماری ۱۹۴۱ بالغ بر ۹۳۰۵۲۷ تن بوده است (و بستر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۷

«چرکس» «۱» متصل [۱] و به صفت «وَكَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ» «۲» اشتغال داشت، رکاب عنان‌سای «۳»، و عنان آسمان‌فرسای، جنبش یافت. مقارن آن، حریف خریف «۴» حریف «۵» مزاج، با اینکه در چارسوی «۶» فصول اربعه، عقرب «۷» میزان «۸» را از کف و سنگ تعدیل از کفه نهشته بود «۹»، بازار معامله را سرد کرده حمل «۱۰» از آسمان باریدن گرفت. زال چرخ «۱۱» از ظهور صورت [۲] بهمن «۱۲» کمان رستم «۱۳» کشیده اظهار صولت بهمنی می‌کرد، و روی زمین پیش از وصول موسم اسفندار «۱۴» «اسفندیار» آسا شروع برویین تنی «۱۵»، «پلنگر» «۱۶» پلنگ پیکر ابر «۱۷» پلنگی «۱۸» در سپهر

[۱] - ط، اتصال که.

[۲] - یو، سوء. ط، موت.

(۱) - چرکستان، از بلاد قفقاز در قسمت غربی سلسله جبال قفقاز و مساحت آن در حدود ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع است (از لغت‌نامه).

(۲) - و می‌تراشیدند از کوهها خانه‌ها حالی که ایمن بودند (آیه ۸۲ سوره حجر).

(۳) - ابر (ر ب) عنان‌سای، صفت رکاب.

(۴) - پاییز.

(۵) - تند زبان گز (ر ب). سوزناک. گزنده (از سرما).

(۶) - چهار سوق. بازار.

(۷) - نام برج هفتم از دوازده برج. ماه دوم پاییز مطابق با مهر ماه کنونی.

(۸) - ترازو. و نام ماه اول پاییز.

(۹) - یعنی هنوز فصل پاییز از نیمه نگذشته بود و نمی‌بایست هوا سرد شود (چون متعارف چنانست که آثار فصل بعدی پس از

گذشتن ۴۵ روز از فصل پیشین آشکار شود چنانکه پس از گذشتن یک ماه و نیم از بهار هوا رو به گرمی می‌رود و پس از گذشتن یک ماه و نیم از تابستان هوا خنک می‌شود.

(۱۰) - ابر بسیار آب (ر ب) و نیز نام ماه اول بهار.

(۱۱) - اضافه تشبیهی.

(۱۲) - نام ماه یازدهم از سال و در آن ایهامی است به بهمن ابن اسفندیار.

(۱۳) - قوس و قزح.

(۱۴) - ماه دوازدهم سال.

(۱۵) - مقصود یخ بستن زمین و نشستن برف است بدان.

(۱۶) - نام پادشاه‌زاده زنگیان بود و در میدان بدست سکندر کشته شد. و بفتح اول هم گفته‌اند (برهان).

(۱۷) - اضافه، مشبه به (پلنگر) بمشبه.

(۱۸) - اضافه موصوف به صفت، سیاه سپید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۸

پلنگینه «۱» پوش به تنمّر «۲» پرداخت، و «بارق بربری» «۳» برق «۴»، اُبرق «۵» براق «۶» سیر فلک را به لجام زر [۱] و رکاب سحاب آراسته بیارق «۷» بَرّاق بر افراخت.

و بارقه لاحت عشاء فأمطرت سحیقا من الکافور فی کلّ معطف «۸» فمن غصن بالثلج فیها متوجّ و آخر یضحی فی جلید مشّف «۹» سایه ابر بیش از ابر «۱۰» نیش زن جان گردید، و باران «عقرب» زیاده بر عقرب حیران «۱۱» لادغ «۱۲» و لازع «۱۳» قلوب حیران. پیکان آبدار قطرات هطل «۱۴»، چون خدنگ آتشبار کمات «۱۵» بطل «۱۶» از درع «۱۷» و مغفر «۱۸»

[۱] - یو، ابر.

(۱) - لباس جوشنی که از پوست پلنگ کنند (ر ب).

(۲) - خشم گرفتن. زشت خوی شدن. پلنگی نمودن (ر ب).

(۳) - نام پهلوانی از لشکر اسکندر (حواشی).

(۴) - اضافه مشبه به بمشبه.

(۵) - آنچه در آن سیاهی و سپیدی باشد (ر ب) ابلق. در این صورت صفت جای موصوف نشسته است: اسب ابرق.

(۶) - نام ستور که رسول (ص) در شب معراج بدان نشست (ر ب).

(۷) - ج بیرق (نف).

(۸) - و بسا برقی که درخشید شامگاهان پس بارانید سوده شده از کافور در هر کنار.

(۹) - پس بسا شاخه‌ای که در آن (باغ) از برف تاج بتارک بر نهاده است و شاخ دیگر که ظاهر می شود گوشواره نهاده از یخ.

(۱۰) - ج ابره بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، سوزن (ر ب).

(۱۱) - ج حائر، جای پست (ر ب)

(۱۲) - گزنده (ر ب).

(۱۳) - سوزنده (ر ب).

(۱۴) - پی در پی ریزان (اقرب الموارد).

(۱۵) - ج کمی بفتح اول و کسر دوم و تشدید یاء، دلاور (ر ب).

(۱۶) - دلاور (ر ب).

(۱۷) - زره.

(۱۸) - زره که زیر کلاه پوشند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۴۹

درگذشت، و در نوک ناوک «۱» نیازک «۲» نمون نیزه گذاران، آب مانند آتش فسرده گشت.

قد أجمد الخمر فی کانون کلّ قدح و أجمد الجمر فی الکانون حین قدح «۳» فالثلج قطن علیک السّحب تندفه و الجوّ یحلجه و القوس قوس قزح «۴» جوّ هوا برّد «۵» برد «۶»، برد قاقم «۷» بر دوش کشید، و زمانه از شدت سرما بر پوستین روباه زرد «۸» خزید. در اندام جمادات از جمد «۹» قشعریره «۱۰» عیان شد، و کره نار از بیم افسردگی در جامه چرخ سنجابی «۱۱» نهان.

نثر السَّحاب من الهواء دراهما و كسى الجبال من الحواصل ملبسا «۱۲» و الرِّيح باردة الهبوب كأنَّها أنفاس من عشق الحسان فأفلسا
«۱۳»

- (۱)- تیر کوچک (برهان).
 - (۲)- ج نیزک بفتح اول و سوم و سکون دوم، نیزه کوتاه (اقرب الموارد).
 - (۳)- همانا فسرده شد شراب در مرکز هر قدحی و خاموش شد آتش در آتشدان هنگامی که افروخت.
 - (۴)- پس برف پنبه‌ایست می‌زند آن را بر تو ابرها و هوا از پنبه دانه بیرون می‌کند آن را و کمان، رنگین کمانست.
 - (۵)- مرکب از به- بخاطر برای.+ رد- برگرداندن.
 - (۶)- سرما.
 - (۷)- پوستی باشد سفید و به غایت گرم می‌باشد و مردمان اکابر پوشند (برهان) نوعی از چارپایان از تیره سموریان است (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).
 - (۸)- روباه زرد، آفتاب (برهان).
 - (۹)- برف و آب منجمد (ر ب).
 - (۱۰)- فراخه (لرزه) (ر ب).
 - (۱۱)- بمانند سنجاب. سنجاب گون.
 - (۱۲)- پراکند ابر از هوا درهمهائی و پوشید کوهها از حواصلها پوششی.
 - (۱۳)- و باد سرد است در وزیدن گویا آن دمه‌ای کسی است که عاشق شده است نیکو صورتان را پس درویش شده است.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۰
- آثار [۱] ثلوج «۱» از نزول ثلوج «۲».
- كَانَ صَقِيعَ الْأَرْضِ مَا جُصِّصَتْ بِهِ عَلَى الْأَرْضِ قُطْنٌ أَوْ دَقِيقٌ مَغْرِبِلٌ «۳» یکباره از طبایع کناره جست، و دم سردی هوا لشکریان را به ترانه
- فِيَا رَبِّ إِنَّ الْبَرْدَ أَصْبَحَ كَالْحَا وَ أَنْتَ بِحَالِي عَالِمٌ لَا تَعْلَمُ «۴» فَإِنْ كُنْتَ يَوْمًا مَدْخُلِي فِي جَهَنَّمَ فَفِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ طَابَتْ جَهَنَّمَ «۵» تر زبان ساخت [۲].
- چرخ پوشیده سر خویش بسنجاب سحاب در پس پرده شده مهر جهانتاب مقیم اثر از آتش سوزنده چنان شد باطل کاندران گشت عیان معجزه ابراهیم گر برافشاندن شدی سوی هوا باده و آب آمدی باز یکی لعل و یکی در یتیم و در ایام توقف در «آوار» «۶» در یومی ممطر «۷» که نسیم خنک از تیغ

[۱]- ط، و آثار.

[۲]- ط اضافه دارد: بیت.

(۱)- آرام گرفتن (ر ب).

(۲)- ج ثلج، برف.

(۳)- گویا پشک‌های (آنچه بر زمین افتد مانند برف) زمین، آنچه بدان اندوده شده است، بر زمین پنبه است یا آرد غربال شده.

(۴)- پس ای پروردگار همانا سرما چهره خود را ترش کرد و تو بحال من دانایی بی‌آنکه ترا آموخته باشند.

(۵) - پس اگر تو روزی در می‌آوری مرا در دوزخی پس درمانند این روز گواراست دوزخ.

(۶) - رک ح ۱۹ ص ۵۴۶

(۷) - بارانی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۱

جنگ برنده‌تر و بخونه «۱» از خنگ [۱] فولاد جنگ یلان جهنده‌تر، و بختوه «۲» از شیر عرین [۲] «۳» غرنده‌تر بود، فوجی از «لکزیه آوار» امطرهم الله «۴»، در عین صاعقه و تقاطر «۵» امطار «۶» کار بند تقطر «۷» و تمطر «۸» گردیدند. در اغوار «۹» پربرف و قارات «۱۰» قوراء «۱۱» شگرف «۱۲» و اوعار «۱۳» و اوصار «۱۴» حدید الطرف [۳] «۱۵»، بر غار «۱۶» غیور و جزایر چیان «۱۷» لشکر منصور غارهم الله بمطر «۱۸» در آویختند، و در آن هوای قار «۱۹» قارا «۲۰» سرد «۲۱» درع جلادت نموده تگرگ گلوله فروریختند، و بحملات سرد «۲۲» گرم نبرد گشته جمعی را با مرهفات «۲۳» آبدار بوارد «۲۴»، ابدان سرد کردند.

[۱] - ط: خنگ خانگ.

[۲] - ط، غرین عرین.

[۳] - ط، حدید الطرف.

(۱) - و بفتح اول و سوم و چهارم نیز، برق (برهان).

(۲) - و بفتح اول نیز، رعد (برهان).

(۳) - بیشه (ر ب).

(۴) - عذاب رساند خدا بر ایشان.

(۵) - مص باب تفاعل، پیایی قطره آمدن.

(۶) - ج مطر، باران.

(۷) - آماده شدن کارزار را (ر ب).

(۸) - بر همدیگر پیشی گیران آمدن اسبان (ر ب).

(۹) - ج غور بفتح اول، زمین نشیب (ر ب).

(۱۰) - ج قاره، زمین که در آن سنگریزه‌های سیاه باشد (ر ب).

(۱۱) - وسیع (ر ب).

(۱۲) - بزرگ و سطر (برهان).

(۱۳) - ج وعر بفتح اول و سکون دوم، دشوار. خلاف سهل (ر ب).

(۱۴) - ج اوصر بفتح اول و سوم و سکون دوم، زمین بلند (از ر ب).

(۱۵) - تیز کرانه.

(۱۶) - لشکر (ر ب).

(۱۷) - رک فرهنگ لغات.

(۱۸) - بفراخ سالی و ارزانی و باران رساند خدا آنان را (از ر ب).

(۱۹) - خنگ (ر ب).

(۲۰) - همگی. کلا. (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۲۱) - زره بافتن (ر ب).

(۲۲) - پی در پی (ر ب).

(۲۳) - ج مرهف شمشیر تنک (ر ب).

(۲۴) - سردکننده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۲

هم یوم ذی قار و قد حمس [۱] الوغی خلطوا لهما جحفا [۲] بلهام [۱] ضربوا بنی الاحرار یوم لقوهم بالمشرفی علی صمیم الهام [۲] پس به علت این دو امر متوارد که از پرده تقدیرات ربّ قدیر روی نمود، موکب والا- از «آوار» بصوب انصراف تصوّب [۳] جست «استعجلت قدیرها فامتلت» [۴]، و در عرض راه خبر سانحه «قراقیطاق» [۵] نیز ضمیمه علت گردید.

توضیح این مقال آنکه در حینی که «غازی قموق» مستقرّ جلال بود، بمضمون «أول الحجامه تخدير القفا» [۶] امر معلی [۷] بنفاد پیوست که «سرخاب» و «اوسمی» فوجی گران از «لکزیّه» را در زمره چاکران رکاب انتظام دهند. ایشان در ازاء [۳]

[۱] - تمام نسخ و مجمع الامثال چاپ تهران، خمش.

[۲] - همه نسخ و مجمع الامثال چاپ تهران، جحفل.

[۳] - ط، ایذاء.

(۱) - آنان روز ذی قار (از اعظم ایام عرب است و این روز عرب در جنگ بر عجم پیروز شد) که سخت شده بود کارزار، آمیختند لشکر انبوه بسیار را به لشکر بسیار.

(۲) - زدند آزادگان (ایرانیان) را روزی که دیدار کردند آنان را به شمشیرهای مشرفی بر میان سرها (از بکیر بن اصم یکی از مردم قیس بن تغلبه است (ر ک مجمع الامثال).

(۳) - آمدن از بالا بشیب (ر ب).

(۴) - قدیر گوشت پخته در دیگ بود و امتلال نهادن گوشت است در خاکستر گرم، و این مثل برای کسی زنند که شتاب کند و به پاره از مراد خود برسد و پاره‌ای دیگر از او فوت شود (مجمع الامثال).

(۵) - این نام در تاریخ شیروان و داغستان (نسخه خطی کتابخانه ملی) همه جا قیطاق آمده. این نسخه اطلاعات سودمندی درباره داغستان در بر دارد و دوست فاضل من آقای سید عبد الله انوار بنده را بدان راهنمایی فرمودند. از لطف ایشان سپاسگزارم.

(۶) - منتهی الارب (امثال مولدین).

(۷) - بلند، بزرگ.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۳

و حذاء [۱] تخفیف این امر، ادای خراج کامل، ذمام [۲] ذمامه [۳] ساخته [۱] از موقف اعلی بجواب «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا» مجاب گشتند؛ [۴] «قَالَ أْتَمَدُونِنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ» [۵]. آن جماعت اگر چه بظاهر تظاهر بخلوص باطن کردند، اما به حقیقت از فرمان مزبور قلوب طوائف رمان، و زان [۶] امر باد توخش وزان. «الخنفساء اذا مسّت ثنت» [۷]، و «اوسمی» شیطان سجیه [۸] شیطان [۹] سجیه [۱۰] را در همان وهله نخستین، وهله [۱۱] و هول قوی بر قوی طاری شد، و از آنجا که مزاج گوگردان [۱۲] را شم [۱۳] نافع [۱۴] سمّ نافع [۱۵] است، لطیم [۱۶] لطیمه [۱۷] این دولت مستطاب، «كما يضّرّ رياح الورد

بالجعل» ۱۸» لطمه زن دماغش، و فیحان ۱۹» ریحان این شوکت [۲] فلک

[۱] - ط، ساحت.

[۲] - ط، دولت.

(۱) - برابر. مقابل.

(۲) - حق. واجب (لغتنامه)

(۳) - ذمه (لغتنامه)

(۴) - پس هرگز پذیرفته نشود از ایشان پر زمین زر (از آیه ۸۵ سوره آل عمران)

(۵) - گفت آیا مدد می کنید مرا بمال پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شما را (از آیه ۳۶ سوره نمل).

(۶) - و از آن

(۷) - خبزدوک چون پیسوده شود بدبوی گرداند، برای کسی مثل زنند که در نهادش خباثت بسیار بود گویند از او جستجو مکنید

که بمعایب خود شما را آزار دهد (از مجمع الامثال).

(۸) - خو. (ر ب)

(۹) - بدخوی سخت دل. (ر ب)

(۱۰) - سرشت (ر ب).

(۱۱) - ترس (ر ب).

(۱۲) - گوگردانک. جعل. سرگین گردانک

(۱۳) - بوییدن.

(۱۴) - چنین است در نسخ و معنی دیگر جز وصفی (سودمند) برای آن دیده نشد و گمان ندارم معنی وصفی مقصود باشد. شاید

تحریفی از (نافه) است.

(۱۵) - زهر کشنده بالغ در سمیت (ر ب).

(۱۶) - هر خوش بوی که ما بین چشم و گوش مالند (ر ب).

(۱۷) - مشک و طبله مشک (ر ب).

(۱۸) - چنانکه آسیب می‌رساند بویهای گل به گوه گردانک.

(۱۹) - دمیدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۴

سدا ب ۱» ۱» «أَبْغَضُ مِنْ رِيحِ السَّذَابِ إِلَى الْحَيَاتِ» ۲» ناملایم مزاج حیاتش گشته رأی پلید و طبع بلید «۳» را از منهج «۴» صواب

انحراف داده بمضمون «إِنْ لَمْ تَغْلِبْ فَاخْلُبْ» ۵»، و کاء «۶» حقائق «۷» حقائق «۸»، و رباط «۹» جراب «۱۰» حراب «۱۱» و مکائد

«۱۲»، و دراب «۱۳» رباط «۱۴» تجادع «۱۵» و رتاج «۱۶» مخادع «۱۷» تخادع «۱۸» گشود، و بستاوه [۲] «۱۹» ایستاده در مقام کین

مکین گشت، و بوسیله توزیع چریک توزیع «۲۰» صورت تسویل «۲۱» در مشیمه قلب دمیم «۲۲» ذمیم «۲۳» شیمه کرده فوجی از

جنود رکابی را برای تقدیم امر معهود از خدمت والا بر گرفته بجانب «قراقیطاق» منحرف شد، «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى

أَهْلِهِ

[۱]- یو جمله فلک سداب را ندارد.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- قوت و توانایی (برهان).

(۲)- ناخوش تر از بوی سداب (گیاهی است بدبو که برای گریزاندن حشرات بکار رود. برهان). برای ماران (رک مجمع الامثال).

(۳)- کند (ر ب).

(۴)- راه پیدا و گشاده (ر ب).

(۵)- اگر پیروز نتوانی شد بخدعه دست زن. (اقرّب الموارد: اذا ...)

(۶)- بند سر مشک و جز آن (ر ب).

(۷)- ج حقیقه، باردان (ر ب).

(۸)- ج حقد بکسر اول و سکون دوم، کینه (ر ب).

(۹)- آنچه بوی بندند ستور و مشک و جز آن را (ر ب).

(۱۰)- انبان (ر ب).

(۱۱)- فساد دین (ر ب) فساد.

(۱۲)- ج مکیده، بدسگالیدن (ر ب).

(۱۳)- ج درب، دروازه فراخ (ر ب).

(۱۴)- مهمانسرای (ر ب).

(۱۵)- خصومت کردن (ر ب).

(۱۶)- در بزرگ که بر آن در کوچک باشد (ر ب).

(۱۷)- ج مخدع بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، خانه کلان. گنجیه (ر ب).

(۱۸)- خود را فریب خورده وانمودن و نبودن (ر ب).

(۱۹)- و بکسر اول نیز، مکر و فریب (برهان).

(۲۰)- صورت کردن جنین را در شکم (ر ب).

(۲۱)- بی‌راه کردن شیطان کسی را (ر ب). گمراهی.

(۲۲)- حقیر و زشت

(۲۳)- نکوهیده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۵

يَتَمَطَّى «۱» و بأشطان «۲» شیطنت تمسک جسته به مصدوقه «۳» «لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» «۴» رقاق «۵» رقراق «۶» رَقِيَّةُ «۷» نوشت،

و اوراق [۱] «۸» رقوق «۹» مخالفت بمداد جهل مرکب نوشت. ضلّ و عصی «۱۰» و قشر له العصا «۱۱». هنوز روسیاهی سابق را

نشسته بود که در موقف مماذقت «۱۲» نشسته رقوش «۱۳» و نقشه «۱۴» از طبع مبرقش «۱۵» برقشه «۱۶» کرد، یعنی باز در [۲] خذلان

به رویش باز گشت، و از باز گشت «۱۷» باز گشت «۱۸». «تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» «۱۹»، و با خشخاش «۲۰» و خویش «۲۱» و خاش «۲۲»

خویش خشاش «۳» «۲۳» خشم و خشونت و خشک مغزی

[۱]- ط، و رفوق اوراق.

[۲]- یو، یعنی مار در خذلان ... ط، یعنی بار دیگر در ...

[۳]- ط، خشخاش.

(۱)- و لیکن تکذیب کرد و روی گردانید سپس رفت بسوی کسان خود (و در رفتن) می‌خرامید (آیات ۳۲-۳۳ سوره القیامه).

(۲)- اشیطان ج شطن بفتح اول و دوم، رسن دراز (ر ب).

(۳)- راستی (ر ب). مصداق.

(۴)- اگر برگردانیده می‌شدند هرآینه باز می‌گشتند بدانچه بازداشته شده بودند از آن (از آیه ۲۸ سوره انعام).

(۵)- ج رقه بفتح اول و فتح و تشدید دوم، هر زمین بر لب رود که آب درآید بروی در وقت مد سپس آن فرو رود (ر ب).

(۶)- درخش سراب و درخش هر چیزی (ر ب).

(۷)- بندگی.

(۸)- طی کرد.

(۹)- ج رق بفتح اول و تشدید دوم، پوست تنک از آهو و جز آن که بر وی نویسند (ر ب).

(۱۰)- گمراه شد و نافرمانی کرد.

(۱۱)- آشکار کرد برای او دشمنی را (از مجمع الامثال).

(۱۲)- دوستی منافقانه (از ر ب).

(۱۳)- ج رقص بفتح اول، نگاشتن و نگارین کردن چیزی را (ر ب).

(۱۴)- در تداول، خیال فکر.

(۱۵)- آمیخته. مخلوط (ر ب).

(۱۶)- رنگ برنگ گردانیدن (ر ب).

(۱۷)- توبه کردن. برگشتن.

(۱۸)- منصرف شد.

(۱۹)- اینست این هنگام بازگشتنی بازیان (از آیه ۱۲ سوره النازعات).

(۲۰)- مردم با سلاح و زره (ر ب).

(۲۱)- نزدیکان و خویشاوندان.

(۲۲)- کسی که محبت بافراط داشته باشد (برهان) دوست.

(۲۳)- چوب که در بینی شتر کنند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۶

از روی انفت «۱» و خودبینی بر بینی ناقه خاطر «۲» نموده بضروب تضریب؛ ضروب «۳» اجناد جلادت پیشه را در بیشه غلب «۴» اثیث «۵» و مغائیل «۶» کنیث «۷» نشانه نشابه «۸» تزویر ساخت. «كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» «۹»، و باغتصاب «۱۰» روائع «۱۱» و ضائع «۱۲»، و ضوائع «۱۳» و بضاعات و بواضع «۱۴» تقویت یافته [۱] مکنت موفور باین نیرنج «۱۵» بی‌رنج بدست آورد «وَمَكْرُؤًا مَكْرَأًا» «۱۶» و إِذَا الذَّنَابُ اسْتَنْعَجَتْ لَكَ مَرَّةً فَحَذَارْ مِنْهَا أَنْ تَعُودَ ذُنَابًا «۱۷» فَالذَّنْبُ أَخْبَثُ مَا يَكُونُ إِذَا بَدَأَ مَتَلَبَسًا بَيْنَ التَّعَاجِ إِهَابًا «۱۸»

[۱] - ط، یافت.

(۱) - ننگ داشتن (ر ب).

(۲) - اضافه مشبه به بمشبهه.

(۳) - ج ضرب بفتح اول، مرد رسا و چست و چالاک (از ر ب).

(۴) - ج غلباء، مرغزار بسیار و درهم درخت (ر ب).

(۵) - انبوه شده و پیچیده با هم (ر ب).

(۶) - ج مغیال بکسر اول، درخت درهم پیچیده شاخ برگ دار سایه افکن (ر ب).

(۷) - انبوه و سطر.

(۸) - یکی تیر (ر ب).

(۹) - کافر شدند پس اسلام آورد نشان (از آیه ۷۵ سوره توبه).

(۱۰) - بستم گرفتن چیزی را (ر ب).

(۱۱) - ج رائع، بشگفت آورنده کسی را از حسن و جمال (ر ب).

(۱۲) - ج وضعیة، رخت و بار (ر ب).

(۱۳) - شتران لاغر اندام کم گوشت (ر ب).

(۱۴) - ج باضع، شمشیر بران. ج باضعه، گله بزرگ از گوسفندان (ر ب).

(۱۵) - نیرنگ.

(۱۶) - و مکر کردند مکر کردنی بزرگ (از آیه ۲۱ سوره نوح).

(۱۷) - و گاهی که گرگان گوسفندی کنند برای تو یک بار پس پرهیز از آنها که بازگردند به گرگی.

(۱۸) - پس گرگ پلیدتر چیزی بود آنگاه که درآمد بین گوسفندان درحالی که آمیخته (پوشیده) باشد پوستی ناپیراسته را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۷

اگر چه از «داغستان» عزیمت جانب «روم» روم «۱» ضمیر والا بود، اما بعد از آنکه «اوسمی» زال «۲» خصال، زال زواله «۳»، با دولت بی‌زوال اظهار مجادعه «۴» و مخادعه کرده حابل «۵» حبائل «۶» حیلهوری [۱] شد. این واقعه هائل «۷» حائل «۸» راه مرام گشته سفر «روم» را موقوف و همت بانتقام اعداء خانگی مصروف داشته خارج «دربند» را مقر موکب نصرت پیوند ساختند.

«ربّ حیث مکیت» «۹» و تا منتهای مساکن [۲] اهل فساد علی الخصوص «اوسمی»، خصوص «۱۰» مخصوص و محیص «۱۱» مخصوص «۱۲» «كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» «۱۳»، دزهای [۳] محکم و در بندهای «۱۴» مدعم «۱۵»، و ایادآباد «۱۶»، و حصون «۱۷» قوی بنیاد به معماری همت بلند، افراشته و بهر معقلی «۱۸» جحفلی «۱۹» به محافظت گماشته مقرر داشتند که هرکس رفع کلبه «۲۰» شتارا [۴]، کلبه و سرایی

[۱] - ط، حیلهوری.

[۲] - ط، مساکن.

[۳] - یو، و دزی

[۴]- یو، جمله کلبه ... را ندارد.

-
- (۱)- خواستن. جستن (ر ب).
 (۲)- پیر فرتوت (برهان) عجزه. پیر زن.
 (۳)- هلاک باد. ازال الله زواله، هلاک گرداند (خدا) او را (ر ب).
 (۴)- خصومت (ر ب).
 (۵)- دام گسترنده.
 (۶)- ج جبل، ریسمان.
 (۷)- ترسناک.
 (۸)- مانع
 (۹)- چه بسا شتابنده‌ای که درنگ کننده است (ر ک مجمع الامثال).
 (۱۰)- ج خص بضم اول و تشدید دوم، خانه از نی و خانه‌ای که از چوب مسقف بود (ر ب).
 (۱۱)- جای گریز و جای برگردیدن (ر ب).
 (۱۲)- استوار (از ر ب).
 (۱۳)- گویا ایشانند بنائی استوار ساخته شده (از آیه ۴ سوره صف).
 (۱۴)- گذرگاه.
 (۱۵)- تکیه کرده بر ستون
 (۱۶)- پناه جای (ر ب).
 (۱۷)- ج حصن، قلعه.
 (۱۸)- پناه جای (ر ب).
 (۱۹)- جحفل، لشکر عظیم (ر ب).
 (۲۰)- سختی. سختی سرما (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۸

از چوب و نی مرتب ساخته یاغلاف «۱» سیوف «۲» و اعتلاف «۳» ستور و إرغاد «۴» عجاف «۵» و ضوامر «۶»، و إمراج «۷» سواهم «۸» و سوائم «۹»، و اسمان «۱۰» اسبان، و اشتیار «۱۱» اشتیان، و استیار «۱۲» استران، و استجمام [۱] «۱۳» دراز گوشان کوشند.
 پس در آن مکان مستدرک ملزومات تشتی «۱۴» و مشغول تدارک اسباب عیش بارد «۱۵» گشتند، تا ریاح «۱۶» شتوی «۱۷» کافور رباحی «۱۸» بر کلالة «۱۹» کاکل گل و لاله ریخت، و بخور مجمر در آن عنبرة الشّماء «۲۰» عنبر شحری «۲۱» و عود قماری «۲۲» و مشک داری [۲] «۲۳» بر هوا آمیخت. دلبران سمر اللّون «۲۴» ازقاصم «۲۵»

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- یو، دارائی.

 (۱)- غلاف کردن (ر ب).

- (۲) - ج سیف، شمشیر.
- (۳) - علف دادن.
- (۴) - بر سر خود به چرا گذاشتن (ر ب).
- (۵) - ج عجفاء، لاغر (ر ب).
- (۶) - ج ضامر، باریک اندام لاغر (ر ب).
- (۷) - چرانیدن (ر ب).
- (۸) - شتران لاغر از سفر کردن (ر ب).
- (۹) - ج سائمه، چرنده (ر ب).
- (۱۰) - فربه شدن (ر ب).
- (۱۱) - فربه شدن ستور (ر ب).
- (۱۲) - خوار و بار داشتن. خوار و بار آوردن (لغت‌نامه) (۴).
- (۱۳) - ماندگی افکندن (ر ب).
- (۱۴) - به جایی در زمستان اقامت کردن (ر ب).
- (۱۵) - عیش بارد، زندگانی گوارا (ر ب).
- این جمله بمناسبت اقامت زمستانی استعمال شده.
- (۱۶) - ج ریح، باد.
- (۱۷) - زمستانی.
- (۱۸) - نوعی از کافور است (ر ب). و آنچه گفته‌اند منسوبست به رباح (جانور کی چند گربه) و یا شهری به هند، بر اساسی نیست.
- (۱۹) - موی پیچیده.
- کامل. (برهان).
- (۲۰) - سختی سرمای زمستان (ر ب).
- (۲۱) - موضعی است بین عدن و عمان و عنبر شحری بدان منسوبست (معجم البلدان). ثعالبی نویسد: عنبر الشحر، بدان مثل زنند و شحر جزیره‌ایست از عمان ... (ثمار القلوب ص ۴۲۵).
- (۲۲) - رک ح ۱۱ ص ۲۷۱.
- (۲۳) - عطار. بوی فروش
- (۲۴) - گندمگون.
- (۲۵) - جانوریست سپید پوست از تیره سموریان. قاقم افشانی، برف‌ریزی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۵۹

افشانی چرخ سنجاب گون [۱] در برد سمور خزیدند، و دلیران جرّی القلب «۱» «۲» قلب‌شکن در قلب شتا [۲] «۳» انیس آنیسه «۴» گشتند. یلان متجلّد «۵» پوستینی شدند، و سنی و شیعه حنبلی «۶» گردیدند. بازار خمر و جمر «۷» گرم شد، و کار قرو «۸» و فرو «۹» فرّ و بها یافت.

إِنَّ الشَّتَاءَ عَدُوٌّ لَا نَقَاوِمَهُ إِلَّا بِأَسْلِحَتِهِ صُمِّمَ بِهَا النَّارُ «۱۰» قَلْبُ الشَّتَاءِ بِلَا لَامٍ وَلَا أَلْفٍ عَلَى صَمِيمِ الشَّتَاءِ سَيْفٌ لَهُ نَارٌ «۱۱» وَ النَّارُ فِي الْبَرْدِ مِثْلُ الْمَاءِ طَابَ بِهِ فِي الْحَرِّ مَنْزِلُ عَدْنٍ فِيهِ أَنْهَارٌ «۱۲» وَ النَّارُ نَوْرٌ أُنِيقُ فِي تَفْتَحِهِ وَقْتُ الْخُمُودِ إِذَا لَمْ تَرَجْ أَنْوَارُ «۱۳»

[۱]- ط، سنجابی.

[۲]- ط، اضافه دارد: بشوق قلب شتا. (و مقصود آتش است).

(۱)- دلاوران. قوی دل.

(۲)- قلب لشکر.

(۳)- دل زمستان.

(۴)- آتش (ر ب).

(۵)- به تکلف چابکی کننده (از ر ب). و این کلمه بمناسبت پوستین استعمال شده.

(۶)- مرکب از حنبل - پوستین (ر ب) + ی نسبت پوستینی.

و نیز حنبلی یکی از فرق چهارگانه اهل سنت.

(۷)- ج جمره، خدرک آتش (ر ب).

(۸)- قدح چوبین (ر ب).

(۹)- پوستین (ر ب).

(۱۰)- همانا زمستان دشمنی است که ایستادگی (برابر) آن نتوانیم جز با سلاحی که تیغ بران آن آتش است.

(۱۱)- بازگونه الشتاء بی الف و لام (شتا): «آتش» در دل زمستان شمشیریست که آن را آتشی است.

(۱۲)- و آتش در سرما مانند آب است که خوش است بدان در گرما، بهشت جاودان است که در آن جویهاست.

(۱۳)- و آتش (مانند) غنچه زیبایی است هنگام باز شدن، آنگاه که فسرده است (آن آتش) و امید نیست به روشنی‌های (دیگر).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۰

خنیاگر فلک برای رباب «۱» رباب سیف «۲» از رباب «۳» رباب «۴» می ساخت، و ارغنون ساز سپهر، گوش خصم را چون تار طنبور تاب می داد [۱].

در آنات [۲] این حال «اوسمی»، «أخدع من ضب» «۵» و «اختل من ذئب» «۶» و «أروغ من ثعلب» «۷» و «أولغ من کلب» «۸» و «أولع من قرد» «۹» و «اوقل من وعل» «۱۰» و

الّج [۳] لجاجا من الخنفساء و ازهی إذا ما مشی من غراب «۱۱» که با کبر نمر «۱۲» در گوش فیل «۱۳» «انوم من فهد» «۱۴» خواب خرگوش کرده بود «۱۵»، این سمع «۱۶» را بسمع «۱۷» نامیمون جدع اللّٰه مسامعه «۱۸» شنیده «اخیر من

[۱]- یو، ندارد.

[۲]- ط، اثنای.

[۳]- در ثمار القلوب ص ۳۴۵ اشد ...

(۱)- ج ربه بضم اول و فتح و تشدید دوم، فراخی عیش (ر ب).

(۲)- پرورده‌های شمشیر.

(۳)- ابر سپید (ر ب).

(۴) - ساریست که نواخته شود (ر ب). ساز معروف.

(۵) - پنهان‌شونده‌تر از سوسمار. تخدع تواری است، و سوسمار فراوان خود را در سوراخ پنهان سازد و بدانجا درنگ کند (مجمع الامثال).

(۶) - ختل الذئب الصيد، پنهان شد گرگ برای شکار (ر ب). اختل من ... فریبده‌تر از گرگ.

(۷) - پویه‌کننده‌تر از روباه (مجمع الامثال).

(۸) - زبان در ظرف در آورنده‌تر از سگ.

(۹) - حریص‌تر از بوزینه، چه بوزینه بیاز نمودن آنچه می‌بیند آزمندترست (مجمع الامثال).

(۱۰) - به کوه بالا رونده‌تر از بز کوهی (مجمع الامثال).

(۱۱) - ستهنده‌تر (در) ستهیدن از خنفسا و نازنده‌تر گاهی که برود از زاغ (از ثمار القلوب ص ۳۴۵).

(۱۲) - پلنگ (ر ب).

(۱۳) - با فحوص فراوان مأخذی برای این ترکیب یافت نشد. گمان ندارم جز معنی لغوی مفهوم دیگری مقصود باشد.

(۱۴) - گران‌خواب‌تر از یوز (مجمع الامثال).

(۱۵) - خواب خرگوشی کردن، کنایت از غافل بودن (از برهان).

(۱۶) - از آنچه در گوش زند و شنیده شود.

(ر ب) خبر.

(۱۷) - گوش.

(۱۸) - ببرد خدا گوشهای او را.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۱

ضَبَّ «۱» و «اسهر من قطرب» «۲» گشت. «اصبح فیما دهاه کالحمار الموحول» «۳»، و گرنه «۴» گربه در شلوار ضمیرش افتاده «۵» قنفذآسا «۶» سر به گریبان خمول «۷» کشید و «لا قرار علی زأر من الاسد» «۸»، و بمثال «أول ما اطلع ضَبَّ ذنبه» «۹» ولد آهو «۱۰» شعار خود را و «لا تلد الحیة إلّا الحیة» «۱۱» به معیت چند تن از قرده «۱۲» مرده «۱۳» «لکزیه» که چون «جراتات اهواز» «۱۴» و «عقارب شهر زور» «۱۵» و افاعی سجستان «۱۶» و ثعابین مصر «۱۷» مضرّ، و با فساد مصر بودند با عریضه کذب طراز به گرگ آشتی «۱۸» گراز کرده «۱۹» فرستاد، «جاء بقرنی حمار» «۲۰»، و

(۱) - سرگردان‌تر از سوسمار، چه گاهی که از سوراخ برون شود در بازگشتن راه بدان نبرد (مجمع الامثال).

(۲) - قطرب جانورکی است که همه شب از بسیار راه رفتن نخوابد.

(مجمع الامثال).

(۳) - موحول واژگون‌شده در گل بود. برای کسی مثل زنند که در کاری درافتد که ویرا امید رهایی از آن نباشد (مجمع الامثال).

(۴) - در نسخ، گربه. گربه گربه، گربه زخم‌زننده (حاشیه نو) ظاهرا و گرنه - و الا.

(۵) - گربه در شلوار افتادن، رسوا شدن رجوع به (آندراج. بهار عجم. امثال و حکم دهخدا) شود.

(۶) - خارپشت.

(ر ب).

(۷) - گمنامی (ر ب).

(۸) - نبئت ان ابا قابوس او عدنی و لا قرار ...

(از نابغه ذبیانی است). چون بانگ شیر شنوده شود آرامش نماند. (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - برای کسی مثل زنده که کاری نیک کند که پیش از این نکرده باشد (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - مطلق عیب (برهان).

(۱۱) - نمی‌زاید مار مگر مار.

(۱۲) - ج قرد بکسر اول و سکون دوم، بوزینه (ر ب).

(۱۳) - ج مارد، رانده.

(۱۴) - ثمار القلوب ص ۳۳۷.

(۱۵) - ثعالبی از جاحظ آرد که عقرب‌های کشنده در دو موضع بود، شهرزور و دهکده‌های اهواز (ثمار القلوب ص ۳۴۱).

(۱۶) - در خبائث و زیان بدان مثل زنده و افعی به سجستان فراوان بود (ر ک ثمار القلوب ص ۳۳۷).

(۱۷) - ثعالبی از جاحظ آرد که ثعبان جز بمصر نبود. (ثمار القلوب ص ۳۳۷).

(۱۸) - صلح بنفاق (بهار عجم. آندراج).

(۱۹) - گراز کردن، خرامان کردن. روانه ساختن.

(۲۰) - هنگامی گویند که کسی دروغ یا باطل گوید چه خر را شاخ نبود. (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۲

«بالصقر و بالبقر» ۱. مقصود آنکه پادشاهی را که شیران جهان در پیش کلب ۲ سیفش روباهند، به سخن مشغول سازد.

چون موبقات ۳ کردار و موبقات ۴ گفتار آن گفتار عشوه ۵، که نمونه تمویه و تلبیس ابلیس و «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ» ۶ می‌بود، اعتبار و اعتنا را نمی‌شایست، ولد آن جامع اخلاق [۱] بغال ۷ را بنا بر شائبه احتیال «اذل من بعیر سانیة» ۸ از اردوی معلی طرد کردند که: «إِنَّمَا أَنْتَ خِلَافُ الضَّيِّعِ الرَّكَبِ» ۹ «أَخْرَجَ مِنْهَا مَيْدُومًا مَذْجُورًا» ۱۰، و حاملان عریضه را نیز بخطاب «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» ۱۱ مخاطب و بجواب «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةً» ۱۲ مجاب و معاتب [۲] ساخته باز گردانیدند، و حکمی هم باسم

[۱] - ط، اخلاب.

[۲] - ط، حجاب معاتب.

(۱) - جاء بالشقر و البقر و بنات غیر. و یروی بالصقر و الغیر. شقر و بقر اسمها هستند که مفهوم آن معلوم نیست، یعنی جاء بالكذب

الصریح (مجمع الامثال). جاء بالصقر ... (ر ب)

(۲) - میخ قبضه شمشیر گیسوی شمشیر و بند آن (ر ب).

(۳) - ج موبقه افا. باب افعال. هلاک کنند (ر ب).

(۴) - ج موبقه، کلام باطل. (ر ب).

(۵) - گفتار عشوه، صفت مرکب.

(۶) - مثل او همانند مثل سگ است اگر حمله کنی بر او زبان از دهن بیرون می‌آورد یا وامی‌گذاری آن را زبان از دهن بیرون

می‌آورد (از آیه ۱۷۵ سوره اعراف).

- (۷) - چون استر خوی از دوچهار پا (اسب و خر) دارد.
- (۸) - خوارتر از شتر سائیه، و سائیه شتر است که بدان آب کشند (مجمع الامثال).
- (۹) - مثلی است. بدان جهت که گفتار چون سواری را بیند از وی بگریزد و سوی مخالف او را گیرد (مجمع الامثال).
- (۱۰) - بیرون رو از آن، نکوهیده رانده شده (از آیه ۱۷ سوره اعراف).
- (۱۱) - فروشوید از آن همه. (از آیه ۳۶ سوره بقره).
- (۱۲) - امروز گرفته نشود از شما فدایی (از آیه ۱۴ سوره حدید).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۳

«اوسمی» موشم «۱» به تفزیع «۲» و تقریع «۳»، و موشم [۱] «۴» به نوید تفریع «۵»، متضمن این مضمون باصدار پیوست که «أنت انزلت القدر بأثافها» «۶»، و ضیعت قدیرها و ما فیها «۷»، و ایقاظ «۸» و تیقیظ «۹» این فته را سوای استیلای رقدت «۱۰» غباوت «۱۱» سببی، و جز آفت خرافت جزافت «۱۲» خرافت «۱۳» نیت، او را موجب نخواهد بود «لم قد ما قدما» «۱۴». هرگاه راه سلامت جوید، دندان سینه «۱۵» سلم «۱۶» را از قطع نازوی «۱۷» خلاف و سلم «۱۸» با روی نجات نماید که «لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» «۱۹»، «فمن ابغی وراء ذلک فأولیک هم العادون» «۲۰». اما حیة «۲۱» به افسون حواء «۲۲» آدم نگردد [۲]، و مسیح «۲۳» بانفاس عیسی «مسیحا دم [۳]». چون «اوسمی» و رؤسای «قراقیطاق» مجبول «۲۴» بشقاق و مجبول «۲۵» بنفاق بودند، این

[۱] - ط، موشم.

[۲] - ط، ندارد.

[۳] - ط، اضافه دارد: نگردد.

(۱) - علامت شده. نشان شده.

(۲) - ترسانیدن. (ر ب).

(۳) - مضطرب ساختن (ر ب).

(۴) - منقش. نگار شده (از ر ب).

(۵) - سر بلند ساختن (حاشیه یو) مأخذ دیده نشد.

(۶) - اثافی، دیگران. پایه‌های دیگران.

(۷) - برای کسی مثل زنند که خود را در کار بزرگی افکند (مجمع الامثال) و تباه کردی خوراک پخته آن را و آنچه در آن بود.

(۸) - بیدار کردن (ر ب).

(۹) - بیدار نمودن (ر ب).

(۱۰) - یکبار بخواب شدن (ر ب) خواب.

(۱۱) - کول گردیدن (ر ب).

(۱۲) - گزاف گویی.

(۱۳) - تندى (ر ب).

(۱۴) - برای چه برید چیزی را که تقدیم داشت.

(۱۵) - مقصود شکل حرف (س) است که دارای دندان بود و ر ک ح ۱ ص ۴۵۴.

(۱۶) - آشتی.

(۱۷) - درخت صنوبر (برهان).

(۱۸) - نردبان.

(۱۹) - نیست بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک می‌شوند (از آیه ۶۳ سوره یونس).

(۲۰) - پس آنکه بجوید سوای آن پس آنها ایشانند تجاوزکنندگان (از آیه ۷ سوره مؤمنون).

(۲۱) - مار (ر ب).

(۲۲) - مارگیر (ر ب) و در آن ایهامی است به داستان مار. و شیطان و حوا (بر طبق کتاب مقدس).

(۲۳) - نام دجال کذاب (ر ب).

(۲۴) - آفریده شده. مفطور.

(۲۵) - آبستن شده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۴

سَمَّ «۱» در مزاج ایشان سَمَّ زعاف «۲» آمده و این هلاهل [۱] «۳» در طبیعتشان تأثیر هلاهل [۲] «۴» بخشید. «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» «۵»، و حشرات حسرات و هوام «۶» هموم بر دل ایشان هجوم آور شد «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِرَاتٍ عَلَيْهِمْ» «۷»، و مصدوقه «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْتَمِعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا» «۸»، و منطوقه «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا» «۹»، از آن جماعت بظهور آمد، «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّاسْمِعَهُمْ» «۱۰» و بمفاد «إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْفَضَاءُ» «۱۱» بتضيق مداخل و معابر و تشدید محاصن «۱۲» و محاصر «۱۳» پرداختند «لَلْجَوَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» «۱۴». «شمخال» به اشاره «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ

[۱] - ط، هلاهلها.

[۲] - ط، زهر هلاهل.

(۱) - صلح (ر ب).

(۲) - زودکش (ر ب).

(۳) - آب بسیار روشن (ر ب).

(۴) - زهری را گویند که هیچ تریاق علاج آن را نتواند کردن و در ساعت بکشد (برهان).

(۵) - گفتند یکسانست بر ما خواه پند داده باشی یا نباشی از پند دهندگان. (آیه ۱۳۶ سوره شعراء).

(۶) - ج هامة به تشدید میم، جانور خزنده و گزنده (ر ب). و هوام هموم اضافه تشبیهی است.

(۷) - همچنین می‌نماید ایشان را خدا کرده‌هاشان را حسرتها برایشان (از آیه ۱۶۲ سوره بقره).

(۸) - اگر بخوانیدشان نشنوند و اگر شنیدند اجابت نکنند (از آیه ۱۵ سوره فاطر).

(۹) - و چون خوانده شود بر او آیت‌های ما روی گرداند تکبیر کنان گویا که نشنید آن را گویا که در دو گوشش گرانیست (از آیه ۶

سوره لقمان).

(۱۰) - اگر دانسته بود خدا در ایشان خیری هرآینه شنوایده بود ایشان را (از آیه ۲۳ سوره انفال).

(۱۱) - اذا حان القضاء ... (مجمع الامثال).

(۱۲) - ج محصن بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، قفل (ر ب). ج محصن بفتح اول و سوم، پناه جای.

(۱۳) - ج محصر بفتح اول و سوم و سکون دوم، حصار جای.

(۱۴) - هرآینه بستهیند در زیاده‌رویشان حالی که که حیران باشند (از آیه ۷۷ سوره مؤمنون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۵

مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ «۱»، با امثال «۲» «لکزیه» مثال همایون را امثال، و از میان قوم انتتال «۳» کرده بعزم ادراک مثول «۴» بدرگاه مؤئل «۵» خواقین شمال «۶» و آستان فلک ملثم «۷» ممثل «۸» مثال مثال «۹»، «فَرِيقًا هَيْدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» «۱۰».

در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء

در بیان قلع قلاع و قراء قراقیطاق بتقدیر قهار ذو العز و البهاء

«تِلْكَ الْقَرْىُ نَقَضُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا» «۱۱». چون سران «طبرسران» «۱۲» طنز «۱۳» و بغی اظهار کرده دهنه «دربند» را قلاع ایشان «اردأ

من داء القلاع» «۱۴» «۱۵» و قلع آنها مکنون خاطر خورشید شعاع بود، اولاً با لشکر انبوه

مَنْ الْفَرَّ الْعَالِينَ فِي السَّ _____ لَمْ وَالْوَغَى وَ أَهْلَ الْمَعَالَى وَ الْعَوَالَى وَ آلَهَا «۱۶»

(۱) - پس بنگرند چگونه بود انجام آنان که پیش از ایشان (بودند) بودند، بیشتر از ایشان و سخت‌تر از جهت توانایی و اثرها در زمین (از آیه ۸۲ سوره مؤمن).

(۲) - ظاهراً ج مثیل، برگزیده. لیکن این جمع قیاسی استعمال شده و ج مثل، امثله و مثل است.

(۳) - سبقت گرفتن (اقرب الموارد).

(۴) - به خدمت ایستادن (ر ب).

(۵) - استوار (ر ب).

(۶) - پناه. فریادرس (ر ب).

(۷) - بوسه گاه.

(۸) - بمانند فلک ممثل. ر ک ح ۲ ص ۱۰۰

(۹) - هجوم آورنده.

(۱۰) - گروهی هدایت یافت و گروهی ثابت شد برایشان گمراهی (از آیه ۲۸ سوره اعراف).

(۱۱) - این دیه‌هاست (که) می‌خوانیم بر تو از خبرهای آن (از آیه ۹۹ سوره اعراف).

(۱۲) - نام جایی نزدیک دربند (لغت‌نامه دهخدا).

(۱۳) - فسوس کردن (ر ب) ریشخند.

(۱۴) - بدتر از بیماری قلاع. قلاع بیماری است گوسفندان را که در دهن پیدا آید. و مرگ که به ناگاه بکشد شتر تندرست را (ر ب).

(۱۵) - حذف فعل بی‌قرینه.

(۱۶) - از مردمان بلند (رتبه) در آشتی و جنگ. و خداوندان قدر و منزلت والا و اصحاب آن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۶

إِذَا نَزَلُوا اخْضَرَّ الثَّرَى مِنْ نَزُولِهَا وَإِنْ نَازَلُوا احْمَرَّ الْقَنَا [۱] مِنْ نَزَالِهَا «۱» بَتَدْمِيرِ آن گروه سیه مغز سفیدچشم «۲» زرد گوش «۳» «أَشَامُ مِنْ أَحْمَرِ عَادِ» «۴» پرداخته تیغ کبود دلیران را.

إِذَا رَأَوْا لِلْمَنَایَا عَارِضًا لَبَسُوا مِنَ الْيَقِينِ دُرُوعًا مَا لَهَا زَرْد «۵» بِخُونِ إِیْشَانِ سَرِخِ سَاحَتَنْدِ. وَبِأَحْدِیدِ اَبِیضِ «۶» وَ سَهْمِ أَسْوَدِ «۷» وَ رَمَحِ أَسْمَرِ «۸»، عَدُوٌّ أَزْرَقِ الْعَیْنِ «۹» أَصْهَبِ السَّبَالِ «۱۰» أَسْوَدِ الْكَبْدِ «۱۱» رَا «أَبَادَ اللَّهُ خَضِرَاءَهُمْ» «۱۲» مَبْتَلَاۤیِ مَوْتِ أَحْمَرِ «۱۳» كَرَدَنْدِ.

پس جیش گران بسمت «آق قوشه» و «قراقیطاق» برای تأدیب «اوسمی» پیمان گسل بلا کسل «۱۴» کسیل دفاق [۲] «۱۵» گسیل کرده امر فرمودند که بحکم

[۱]- الثری (یتیمه)

[۲]- عت، نو، ط، وفاق.

- (۱)- گاهی که فرود آمدند (به جایی) سبز (تیره) شد خاک از فرود آمدنشان (از بسیاری لشکر و آلات حرب) و اگر جنگ کردند سرخ شد نیزه از جنگ ایشان. (ابو سعید رستمی یتیمه ج ۳ ص ۱۴۱).
 - (۲)- بی حیا.
 - (۳)- منافق (برهان).
 - (۴)- نام او قدار بن سالف یا قدار بن قدیره است، و او شتر صالح را پی کرد (مجمع الامثال).
 - (۵)- چون دیدند رخساره مرگها را پوشیدند از یقین زره‌هایی را که نبود آنها را حلقه‌های درهم بافته.
 - (۶)- شمشیر.
 - (۷)- سیاه.
 - (۸)- نیزه گندمگون (سرخ).
 - (۹)- کبود چشم.
 - (۱۰)- سیل سرخ و سپید آمیخته (ر ب).
 - (۱۱)- سیاه جگر (ر ب) و از اصمعی آرد که دشمنان را صهب السبال و سود الکبار گویند هر چند چنین نباشند.
 - (۱۲)- نابود سازد خدا جمع ایشان را (اقرب الموارد).
 - (۱۳)- قتل.
 - (۱۴)- بدون سستی.
 - (۱۵)- سیل دفاق، توجه که بر کند رودبار را.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۷
- «لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» «۱» عمل نموده از دو جانب او را «اشغل من ذات النّحین» «۲» مشغول کار رزم و پیکار سازند.
- بعد از ورود نفائض «۳» ابطال جلادت پیشه بنفائض «۴» جبال «آق قوشه»، قاضی آنجا با اینکه منسوب به «شمخال» [۱]، و «شمخال» [۲] با خامه اجفان عین «۵» از عین اطاعت طغراکش «۶» مثال امتثال، و فتوی نویس اوامر خدیو بی همال می بود، مصداق «رضی الخصمان و ابی القاضی» «۷» را متقاضی «۸» گشته «اجهل من قاضی جبل» «۹» با رأی ناقص «۱۰» و دماغ اجوف «۱۱» و عقل لفیف «۱۲» با دولت صحیح الارکان «۱۳» خسرو

[۱]- ط، به شمخال منسوب.

[۲]- یو، ندارد.

(۱)- درمیایید از یک در و درآیید از درهای جداگانه (از آیه ۶۷ سوره یوسف).

(۲)- گرفتارتر از خداوند دو خیک روغن. و او زنی از تیم الله بن ثعلبه بود که در جاهلیت روغن می‌فروخت.

مردی از انصار بنام خوات بن جبیر برای خرید روغن نزد او رفت و او را تنها دید، طمع در وی بست و او را گفت تا سر خیکی بگشاید. چون بدان نظر کرد گفت بگیر که روغنی به از این خواهم. زن خیکی دیگر گشود، مرد بدان نگریست و گفت بگیر که این را نیز خواهم. چون هر دو دست زن را مشغول ساخت بر او جست و مقصود خود را حاصل کرد (مجمع الامثال). (و ر ک ثمار القلوب ص ۲۳۴).

(۳)- ج نفیضه، گروهی که بجهت تجسس دشمن و خوف فرستند هر جانبی (ر ب).

(۴)- ج نفیضه، راه در کوه (ر ب).

(۵)- پلکهای چشم.

(۶)- طغرا نویس. طغرا القابی باشد که بر سر فرمان پادشاهان می‌نویسند (برهان).

(۷)- دو خصم خرسند شدند و قاضی سرباززد (مجمع الامثال) نظیر: هرگز دو خصم بحق راضی نزد قاضی نروند (گلستان. طبع قریب ص ۲۱۵).

(۸)- درخواست کننده.

(۹)- جبل شهرست از اعمال کسکر، و درباره قاضی آن شهر آرند که کسی نزد او دعوی بر دو قاضی ویرا حکمی داد، سپس خصم مرد نزد قاضی رفت و حکم نخستین را نقض کرد (مجمع الامثال). (و ر ک معجم البلدان ذیل جبل بفتح جیم و ضم باء).

(۱۰)- کوتاه. نارسا و در آن ایهامی است بمعنی اصطلاحی این کلمه در علم صرف، و آن اسم یا فعلی است که لام الفعل (حرف اصلی آخر) آن از حروف عله بود.

(۱۱)- تو خالی.

و در اصطلاح علم صرف اسم یا فعلی است که عین الفعل آن حرف عله بود.

(۱۲)- پیچیده، و در علم صرف اسم یا فعلی است که دو حرف از حروف اصلی آن حرف عله بود.

(۱۳)- صحیح در اصطلاح علم صرف اسم یا فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه یا تضعیف با حرف عله نبود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۸

بی‌مثال، خصومت مهموز «۱» را مضاعف «۲» ساخته و بمداد جهل مرکب «۳» استکتاب کتب کتائب «۴»، و تسوید «۵» کزاس «۶» کرادیس «۷» کرده اوراق آن را باوراق «۸» کار نوشته «۹» مرسس «۱۰»، و اجزاء حدناشناسی را به شیرازه غفلت مشرّز «۱۱» و مسرّس «۱۲» نموده و ابواب کتاب اختلاف را گشود.

صّفان مختلفان حین تلاقیاتیا بوجه مطلق و مناکح [۱] «۱۳» و فی الحال با سیف ماضی باستقبال پرداخته فاعل شرارت شد «لِیَقْضِیَ اللهَ اَمْرًا کَانَ مَفْعُولًا» «۱۴»، و با همایون دولتی که قضا تابع امر و نهی اوست مسلک [۲] جحد «۱۵» و انکار مسلوک داشت.

خنجر یلان بنفی «۱۶» اعدا چون همزه استفهام «۱۷» صدر طلب گشت و از مصادر

[۱]- ط، و ناکح.

[۲]- ط، سلک.

(۱)- معیوب (ر ب) و مهموز هر اسم یا فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه بود.

(۲)- دو چندان، و مضاعف آنست که دو حرف اصلی آن از یک جنس بود.

(۳)- ر ک فرهنگ لغات

(۴)- ج کتیه، لشکر (ر ب).

(۵)- سیاه کردن. نوشتن.

(۶)- ج کراسه بضم اول و فتح و تشدید دوم، جزوی از اجزاء کتاب (ر ب).

(۷)- ج کردوس بضم اول و سوم و سکون دوم، گله بزرگ از اسبان (ر ب) لشکر.

(۸)- ج ورق، نوجوانان (ر ب).

(۹)- کار آزموده، کار در نوردیده، مجرب.

(۱۰)- معنی مناسب دیده نشد.

(۱۱)- آنکه اطرافش سخت و محکم بسته باشد و این اعجمی است مشتق از شیرازه (ر ب). شیرازه زده.

(۱۲)- شیرازه بسته (ر ب).

(۱۳)- دو صف گوناگون که چون همدیگر را دیدار کردند آمدند برویی مانند طلاق‌دهنده و نکاح‌کننده (گشاده و عبوس).

(۱۴)- تا بفعل آورد خدا کاری را که می‌بود مقدر کرده (از آیه ۴۳ و ۴۶ سوره انفال).

(۱۵)- انکار.

(۱۶)- نیست کردن. و در آن ایهامی است بمعنی مصطلح آن در علم صرف بمناسبت جحد و استفهام.

(۱۷)- همزه استفهام حرفی است که با آن از مفهومی پرسش می‌شود، معادل (آیا) در زبان فارسی، و همزه استفهام همیشه در آغاز جمله واقع شود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۶۹

رمح و سنان، افعال خصم اشتقاق یافت، و اعیان «۱» معادیان «۲» یا علل «۳» خدنگ دل دوز معتل العین «۴» گردید.

کتبت علی جسمهم سطورا غرائب حبرهنّ دم همول «۵» یترجمها الاعادی للاعادی و یقرؤها علی الحی القتیل «۶» قاضی که از سطر

سرنوشت خود شطری ندیده میدان رزم مشحون به امثال ابطال را «مجمع الأمثال میدانی» «۷» می‌خواند، و جلادتش پیوسته.

إذا ما نکحنا الحرب بالبیض و القنا جعلنا المنايا و الزماح طلاقها «۸» بر زبان سیف و سنان میراند، چون خرمن بخت را مصادف

صواعق

(۱)- ج عین، چشم.

(۲)- ج معادی، دشمن.

(۳)- بیمار کردن.

(۴)- بیمار چشم. معیوب دیده، و معتل العین اسم یا فعلی است که عین الفعل آن حرف عله بود و (ر ک ح ۱۱ ص ۵۶۷) و در

کلمات مصادر، افعال، اشتقاق، علل، معتل العین، ایهامی است بمعانی مصطلح این کلمات در علم صرف.

(۵) - نوشتم بر تنهای آنان سطرهای غریب (که) مداد آنها خون روانست.

(۶) - ترجمه می‌کند آن را دشمنان برای دشمنان و می‌خواند آنها را بر زنده کشته (از عابده مهلبیه. بنقل تحفه ناصریه).

(۷) - کتابی است در امثال عرب حاوی بیش از شش هزار مثل، تألیف احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی متوفی به سال ۵۱۸ ه ق به نیشابور. مجمع الامثال را حسین بن ابی بکر ملقب به نجم کرمانی ترتیب داده و این کتاب باشراف معتمد الدوله حاج فرهاد میرزا به سال ۱۲۹۰ ه ق در تهران چاپ شده و در (بن) و (بولاق) نیز بطبع رسیده (ر ک معط ستون ۱۸۲۴-۱۸۲۵).

(۸) - گاهی که نکاح بستیم کارزار را با شمشیر و نیزه، قرار دادیم مرگها و نیزه‌ها را طلاق آن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۰

محرقة «۱»، و فرق احوال را مصادم صوارم مهرقة [۱] «۲» و لتوت محرقة «۳» یافت، حسرت کش «یا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةُ» «۴» گشته صرف عنان بنحو قاصیه «۵» گریز کرد.

روز دیگر که قاضی بیضاوی «۶» آفتاب به تفسیر سوره فجر «۷» بر مسند [۲] افاده نشسته کتاب «أنوار التنزيل» «۸» اشعه بر گشاد [۳]، و مدرّس آسمان برای تبیان «۹» آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» «۱۰» و توضیح بیان «۱۱» «وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ» «۱۲» کشف «۱۳» شفق را بر دامن فلق «۱۴» نهاده بحکم قاضی قضا بقصد أداء ما قضی «۱۵»

[۱] - ط، محرقة.

[۲] - ط، بدرس.

[۳] - ط، برگشاده.

(۱) - صاعقه‌های سوزنده. و نیز الصواعق المحرقة نام کتابی است در بر شیعه. تألیف ابن حجر مکی هیثمی (۹۰۹-۹۷۴ ه ق) (معط ستون ۸۳).

(۲) - شمشیرهای خون‌ریزنده و الصوارم المهرقة نام کتابی است تألیف قاضی نور الله شوشتری مقتول ۱۰۱۹ ه ق و این کتاب رد بر الصواعق المحرقة ابن حجر است.

(۳) - لتوت ظاهر ج لت (فارسی) گرز. و محرقة شکننده. شکافنده.

(۴) - ای کاش آن می‌بود حکم‌کننده (آیه ۲۷ سوره الحاقه).

(۵) - کرانه. ناحیه (ر ب).

(۶) - اضافه مشبه به (قاضی بیضاوی) بمشبه (آفتاب). و قاضی بیضاوی ناصر الدین عبد الله بن عمر (م ۶۸۵ ه ق)، صاحب تفسیر انوار التنزيل و اسرار التأویل است (معط ستون ۶۱۶).

(۷) - سپیده صبح و نیز نام سوره ۸۹ از سور قرآن پس از غاشیه و پیش از بلد.

(۸) - ر ک ح ۶ همین صفحه.

(۹) - توضیح. آشکار کردن، و نیز نام تفسیری است تألیف شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ه ق).

(۱۰) - سوگند به شب چون پشت کند (آیه ۳۶ سوره مدثر).

(۱۱) - و بیان نیز نام تفسیری است تألیف معافی بن اسماعیل (م- ۶۳۰). (کشف الظنون).

(۱۲) - و سوگند به بامداد چون طلوع کند (آیه ۳۷ سوره مدثر).

(۱۳) - آشکارکننده، و نام تفسیر قرآن است تألیف زمخشری.

(۱۴) - سپیده دم.

(۱۵) - آنچه قضا شده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۱

و استدراک «۱» جبر ما مضی «۲» با خدیوی که سراق قدر و ذیل فخارش در عرصه جهان منصوب «۳» و مجرور «۴» است، و رایت شوکت احباب و اعدایش مرفوع و مکسور «۵»، باب استیمان «۶» مفتوح ساخت، و از «۷» إبقاء [۱] معادات، ارتقاء بر سلم سلم را بمضمون «أسلم تسلّم» «۸» أسلم «۹» شمرده سر بلند بتلثیم «۱۰» سده والا شده فی الاحضار و الأسفار «۱۱» من الأسفار إلى الأسفار «۱۲» كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَاراً «۱۳» با مطایای اشفار «۱۴»، بارکش احمال «۱۵» اوامر قضا بنیاد و سالک مسالک طوع و انقیاد گردید.

«اوسمی» خود را از دو طرف بین حاذف و قاذف «۱۶» دیده در قلعه

[۱] - ط، - و.

(۱) - تدارک کردن مافات (ر ب) جبران.

(۲) - شکستی که واقع شده.

(۳) - برپا.

(۴) - کشیده.

(۵) - مرفوع، برپا. مکسور، شکسته. بطور لف و نشر مرتب، و در الفاظ: منصوب، مجرور، مرفوع و مکسور ایهامی است بمعانی مصطلح این کلمات در علم نحو.

(۶) - زنهار خواستن.

(۷) - از - بجای.

(۸) - گردن بنه (مسلمانی گیر) بی گزند می شوی (از نامه رسول اکرم (ص) به کسری. کامل ابن اثیر چاپ دوم ج ۲ ص ۱۴۵).

(۹) - سالم تر.

(۱۰) - بوسیدن.

(۱۱) - در سفرها و حضرها.

(۱۲) - از به روشنایی روز در آمدن تا بقیه‌های سپیدی روز بعد فروشدن آفتاب (از بامداد تا شامگاه).

(۱۳) - مانند خر بر دارد کتابهایی را (از آیه ۵ سوره جمعه).

(۱۴) - ج شفر بضم اول و سکون دوم، کرانه نیام چشم (ر ب) و مطایا (بارکش‌ها) ی اشفار، اضافه مشبه به بمشبه.

(۱۵) - بارها.

(۱۶) - بین عصا زننده و سنگ زننده (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۲

«قرشی» «۱» که در کوهستان پردرخت در قلعه «۲» کوه شامخ واقع و طائر کنگره‌نشین و کنگر «۳» سایه گزین قصرش هم پرواز نسر واقع «۴» بود.

عجوز تری فی صحه الجسم کاعبا و لو أرخت کانت من الدهر أفدما «۵» و بکر نحا منها البعول مخافة فقد ترکت من کثره المهر أیما

«۶» متحصّن گشته از بیم تیغ آبدار یلان، رخت به قلعه قاف «سَاوَى إِلَى جَبَلٍ يَغْصَةُ مِئِنِ الْمَاءِ» «۷» کشیده بود. چون آن حصار بیک راه تنگ انحصار داشت که از ضیق ممر «۸» و التفاف «۹» شجر عبور از آن بر بیک اندیشه دشوار بود تا بمرد و سوار چه رسد، یلان فتاک «۱۰» و دلیران هتاک «غشمشم یغشی الشجر» «۱۱» در میان

(۱) - ر ک ح ۲۱ ص ۵۰۹

(۲) - سنگ بزرگ از کوه برکنده برون جسته دشوارگذار صعب المرام (ر ب).

(۳) - بوم (برهان).

(۴) - ر ک فرهنگ لغات.

(۵) - پیر زالی که دیده می‌شود در تندرستی زن نار پستان، و اگر تاریخ آن نوشته شود از روزگار پیش‌تر است.

(۶) - و دوشیزه‌یی که به یک‌سو شدند از وی شوهران از روی بیم پس وا گذاشته شد از بسیاری کابین بی‌شوی.

(۷) - زود باشد که پناه برم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب (از آیه ۴۵ سوره هود).

(۸) - گذشتگاه.

(۹) - درهم پیچیدگی.

(۱۰) - ج فاتک، دلیر (ر ب).

(۱۱) - میدانی در ذیل این مثل آرد: بدان سیل را قصد کنند، چه سیل بر درخت رود و آن را بکوبد و بر کند و نیز بدان شتر بهیجان

آمده را قصد کنند، و این مثل را برای کسی زنند که بدانچه از ستم کند بی‌اعتنا باشد (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۳

اغیال «۱» جنگل و شعاب «۲» کثیر الدغل «۳» بعزم قمع اعداء دغل «وَاِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ» «۴» تشمیر ذیل تهوّر کرده کار بند کارزار شدید و بر فراز آن قلعه سدید «۵» شدند. ضویق البلد و فورق الجلد «۶» و أحاط الرّجال بأرجائه «۷» و رجمت بشهب التّصال شياطين الضّلال فی سمائه «۸» و ترخّیل دونه النّاس و تعجّل نحوه الیأس «۹» و الحجارة تنقّض «۱۰» و انحدر الجدار «یُریدُ أَنْ یَنْقُضَ» «۱۱»، و اتّصل خروج الخروج للخروج «۱۲»، و دام اقتراح الرّوح باقتراح القروح «۱۳»، و شغلت الرّقاب قواضی القواضب «۱۴»، و حملت أحمال التّواكب علی المناكب «۱۵»، و ضربت بمباضع بواضع الضّوارب عروق [۱] ضوارب المردة «۱۶»

[۱] - یو، ندارد.

(۱) - ج غیل بکسر اول و بفتح نیز، درختان انبوه و در هم (ر ب).

(۲) - ج شعب بکسر اول و سکون دوم، راه در کوه (ر ب) شکاف. دره.

(۳) - دغل، درخت انبوه درهم پیچیده (ر ب).

(۴) - و اگر چه بودند اصحاب «ایکه» هرآینه ستمکاران (آیه ۷۸ سوره حجر).

(۵) - استوار (ر ب).

(۶) - تنگ شد شهر و از هم جدا گردید پوست (یا زمین هموار سخت).

(۷) - و فرا گرفتند مردمان همه سوی آن را.

(۸) - و رانده شد به پیکانهای شهاب مانند دیوان گمراهی از آسمان آن.

- (۹)- و پیاده شدند نزدیک آن مردمان و شتاب کرد بسوی آن عذاب و سختی.
- (۱۰)- و سنگ (باروی قلعه) (بسبب منجنیق) ریزریز می‌شد.
- (۱۱)- و به نشیب فرود آمد دیوار (می‌خواست که بیفتد. از آیه ۷۶ سوره کهف).
- (۱۲)- معانی حواشی همگی خطاست و مقصود معلوم نشد.
- (۱۳)- و پیوسته شد به تحکم درخواستن جان، بسبب نو پدید شدن زخم‌ها.
- (۱۴)- و مشغول ساخت گردنها شمشیرهای برنده راه.
- (۱۵)- و بار شد بارهای رنجهای بر دوشها.
- (۱۶)- و زده شد به شمشیرهای نشتر مانند شمشیر زنندگان، رگهای زننده سرکشان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۴

و تعادت الاسود العادیة کعادتهم علی أولئک القردة «۱» حتّی خرج سوار السور من یدهم و لم یبق ثبات الرّجل علی أحدهم «۲».

سدّ قرار «اوسمی» از تهاجم آن فوج کیوان اوج، و تلاطم آن بحر جهان آشوب آهین موج، صفت «قد بلغ السیل الزّبی» «۳» پذیرفته منخرم «۴»، و آتش اضطرابش مضطرم «۵» گشت، و سوزش و شورش بر دل پرشورش افتاده دیگر در آن محال «۶» بخیالات محال «۷» مجال محال «۸» نیافت، و به همراهی اعوان و کواک «۹»، طریق و کوکة «۱۰» پیش گرفته روی بتافت، و از راه بلاد «۱۱» بر بلاد «آوار» آوارگی گزید، و آوار «۱۲» نار فساد او از آب شمشیر انطفا «۱۳» گرفت، و عموم «لکزیه» به لکز «۱۴» تأدیب، دست فرسود خذلان و مزارع و مزارع «۱۵» ایشان پا مال مزارع «۱۶» حصان [۱] «۱۷» یلان گشته حصانات «۱۸» و

[۱]- ط، احصان.

- (۱)- و حمله آوردند شیران بیشه حمله آورنده همچنان که خوی آنهاست بر آن بوزینگان.
- (۲)- تا آنکه بیرون شد خلخال حصار (اضافه تشبیهی) از دست آنان، و نماند پایداری بر یکی از ایشان.
- (۳)- زبی جمع زبیه است و آن گودالی است که برای شکار شیر کنند و اصل آن رایبه است (بلندی) که آب آن را نگیرد و گاهی که سیل بدان برسد جارف بود. برای شدت کار مثل زنند (رک مجمع الامثال).
- (۴)- شکافته (ر ب).
- (۵)- شعله‌ور.
- (۶)- اطراف.
- (۷)- ناممکن (ر ب).
- (۸)- مکر و فریب (ر ب).
- (۹)- بددل و ترسنده (ر ب).
- (۱۰)- گریختن از جنگ (ر ب).
- (۱۱)- کند ذهنی.
- (۱۲)- گرمی آتش (ر ب).
- (۱۳)- خاموشی.
- (۱۴)- لگد زدن (ر ب). لگد.

(۱۵) - دههای میان زمین زراعت و دشت (ر ب).

(۱۶) - دست و پای ستور (ر ب).

(۱۷) - اسب نر و نجیب که شخم آن عزیز دارند (ر ب).

(۱۸) - ج حصان بفتح اول، زن پارسا یا شوهردار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۵

عورات که در اُحصان «۱» و عورات «۲» جبال احتصان «۳» داشتند بمعرض اُسر «۴» در آمده فروج «۵» آن ملک مکشوف سیف ذکر «۶» و ایام بر زن و مرد ایشان مذکر «۷» گردید، و قرای «قیطاق» با بیوت و اُصارم «۸» به نائره صارم «۹» احراق، و باقی موطن آن گروه به مملکت ملکت [۱] «۱۰» خدیو غیداق «۱۱» انطباق [۲] یافت، و به مهز «۱۲» خشم و مقمع «۱۳» قهر خدای مَنان «کُلَّ یَوْمَ هُوَ فِی شَأْنٍ» «۱۴»، شانه شَأْن «۱۵» شانی «۱۶» شکسته شد، و در آن بلاد ابلاد [۳] «۱۷» «فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةٌ بِمَا ظَلَمُوا» «۱۸» بوقوع پیوست. و طئت جبالهم بقوائم الدَّهم «۱۹» و دهدمت

[۱] - ط، ملک.

[۲] - یو، الضباق. ط، انضباق.

[۳] - ط، ایلااد.

(۱) - ج حصن بکسر اول، بنا و جای استوار که درون آن رسیدن نتوانند (ر ب).

(۲) - ج عورة بفتح اول و سوم و سکون دوم، شکاف کوه (ر ب).

(۳) - استواری: و به احتصان قلعه‌ای که داشت شیطان باد غرور در دماغ او دمیده ... (جهانگشای جوینی بنقل لغت‌نامه).

(۴) - اسارت. کرفتاری.

(۵) - ج فرج، سرحد ملک کفار (ر ب).

(۶) - آهن و پولاد (ر ب).

(۷) - یوم مذکر، روز سخت (ر ب).

(۸) - ج صرم بکسر اول و سکون دوم جماعت (اقرّب الموارد).

(۹) - شمشیر بران (ر ب).

(۱۰) - پادشاهی (السامی فی الاسامی).

(۱۱) - مرد جوان.

جوان ناعم (ر ب).

(۱۲) - کوبه (ر ب).

(۱۳) - گرز.

(۱۴) - هر روز او در کاریست (از آیه ۲۹ سوره رحمن).

(۱۵) - شوکت.

(۱۶) - دشمن.

(۱۷) - اثرها (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۱۸) - پس اینست خانه‌هاشان فرو ریخته بسبب آنچه ستم کردند (از آیه ۵۳ سوره نمل).

(۱۹) - پامال شد کوه‌های ایشان بدست و پای اسبانی که سپاهی آنان بر سپیدیشان غالب بود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۶

أما كنهم بهجوم الدّهماء والدّهم «۱» و ما وجدوا فيها عونا و غوثا «۲» و تركوا دارهم جوثا بوثا «۳» و حاروا في دوائر المذلّة «۴»
«خاشعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَاهَهُمْ ذُلَّةً» «۵» و جلّوا من الوجل عن الوطن و المقام «۶» «أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ» «۷».

بعد از آنکه بحکم شاهنشاه لم یزل «۸» یساقچی «۹» آذار «۱۰» از غصون «۱۱» اشجار به آزار و ایزاء من عصا «۱۲» عصا بر گرفت، و
أسباط «۱۳» شباط «۱۴» بسیاط «۱۵» سطوات نیسان «۱۶»، نیسان «۱۷» بر خود بلرزید، و از عدوی خیره سردی به فرّ جنود ایار «۱۸»
آثار سردی و سازوبرگ رفت «أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا» «۱۹»، خدیو

(۱) - و ریخته شد بر یکدیگر جایهای آنان بسبب هجوم انبوه مردم و گروه بسیار.

(۲) - و نیافتند در آنجا یآوری و فریاد رسی.

(۳) - و واگذاشتند خانه‌هاشان را پریشان و متفرق.

(۴) - و سرگردان شدند در دایره‌های خواری.

(۵) - حالی که فرو افتاده است دیدهاشان فرو گیرد آنان را خواری (از آیه ۴۳ سوره قلم).

(۶) - و کوچ کردند بخاطر بیم از وطن و جایگاه.

(۷) - آیا نیست خدا غالب صاحب انتقام (از آیه ۳۸ سوره زمر).

(۸) - بی‌زوال. پایدار. مقصود پروردگار است.

(۹) - یساقچی. یاساچی. مأمور اجرای سیاست (از نف).

(۱۰) - نام ماه اول بهار است از سال رومیان و بودن آفتاب در برج حوت (برهان) ششمین ماه از ماههای سریانی (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۱۱) - ج غصن، شاخه.

(۱۲) - من عصی، کسی که نافرمانی کرد.

(۱۳) - ج سبط بکسر اول و سکون دوم، فرزندزاده.

(۱۴) - بلغت رومی نام ماه آخر زمستان (برهان). پنجمین ماه سریانی.

(۱۵) - سیاط ج سوط، تازیانه.

(۱۶) - نام ماه هفتم از سال رومیان (برهان).

(۱۷) - مانند نی.

(۱۸) - نام ماه سوم بهار است از ماه رومیان و بودن آفتاب در برج جوزا (برهان). این اسامی نام ماههای سریانی است نه ماه رومی و
ابو ریحان نویسد: نصارای شام و عراق و خراسان ماههای رومی و یهود را بهم آمیختند و آنها را بنامهای سریانی نامیدند و در
پاره‌ای از آن با یهود انباز شدند و در پاره‌ای با آنان مخالفت کردند سپس نام ماههای سریانی را بر شمرده است (رک آثار الباقیه
ص ۵۹ طبع لایپزیک).

(۱۹) - گرفت زمین پیرایه‌اش را (از آیه ۱۴ سوره یونس)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۷

گیتی‌ستان در آن نواحی بقبض و بسط امور و بست و گشاد مهمام «داغستان» پرداختند، تا بستان تابستان را گل سوری سورت گرما بستان افروز «۱» گشته داغستان «۲» لاله‌زار از صدمات سپاه حزیران «۳» و تموز «۴» چون حال بغاه داغستان زار و نزار شد، و قلعه‌های قلّه [۱] گلبن یعنی غنچه‌های گل آتشین بتناول لشکر آب «۵» به مثابه خاک اوطان عداۃ «۶» طاعنی بباد رفت، و به مقتضای فصل ایلول «۷» و تشرین «۸» آب‌ورنگ نستر و نسرين مانند خزانه عتات «۹» باغی از باغ و راغ به تاراج خزان درآمد، و موسم کنّ «۱۰» و کانون «۱۱» رسید. ثقل «۱۲» نقل و انتقال «أثقل من الكانون» «۱۳» شد، و در ابتدای کانون الاول «۱۴» ثانی «۱۵» زمام عزیمت گشته از ممالک طغاه «أبعد الله الآخر» خارج «دربند» [۲] را قرارگاه جیش زاخر ساختند، [۳] و از

[۱] - ط، قلعه.

[۲] - ط، شهر دربند.

[۳] - ط، اضافه دارد؛ رجع بعد اعدام الاعداء المکارین من المکر کالممکور و انقلب الی اهله مسرورا باليمن الموفور.

(۱) - رک، ح ۹، ص ۹۳.

(۲) - چون لاله را بخاطر سیاهی که در درون دارد داغدار گویند و نیز بمناسبت (داغستان).

(۳) - نام ماه نهم از سال رومیان. (برهان)

(۴) - نام ماه دهم از سال رومیان. و بودن آفتاب در برج سرطان (برهان).

(۵) - نام ماه یازدهم از سال رومی (برهان).

(۶) - ج عادی، دشمن.

(۷) - نام ماه دوازدهم از سال رومیان (برهان).

(۸) - تشرین اول نام ماه اول از ماههای سریانی. رک ح ۱۸ ص ۵۷۶.

(۹) - ج عاتی، سرکش.

(۱۰) - پوشش (ر ب).

(۱۱) - آتشدان (ر ب). و نیز نام دو ماه از ماههای رومی است کانون اول و کانون ثانی

(۱۲) - سنگینی. گرانی.

(۱۳) - گران‌تر از کانون. و در معنی کانون خلاف کرده‌اند.

گفته‌اند مقصود ماه کانون است و آن ماه سرد بود و هزینه سنگینی خواهد. و گفته‌اند آتشدانست که چون در آغاز زمستان آن را نهند تا پایان زمستان بر ندارند و گفته‌اند کانون مردی است که چون بر گروهی درآید سخنی را که در آن باشند از او پوشیده دارند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴) - رک ح ۱۱ همین صفحه.

(۱۵) - بازگرداننده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۸

آن مکان «خاص فولاد خان» را بدستور سابق به شمشالی داغستان «و سرخاب خان» را به حکومت «قاضی قموق» منصوب ساخته ایشان نیز از خدمت والا «أحمق من الممهورة یاحدى خدمتیها» «۱» او «من الممهورة من نعم أبیها» «۲» مرهون نعم و ممنون کرم بجانب مقصد شتافتند.

در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین

در بیان فتح مسقط و تأدیب اشرار و خوارج بیدین
 «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۳). سابقا دارالمؤمنین «بحرین» را «شیخ جباره» (۴) بتحریک نفس ختاره «۵» با متغلبین «۶» اعراب «هوله» (۷) بتقالیب «۸» شهور و تصاریف «۹» ایام تصرف، و مانع ادای مال همید «۱۰» گشته بود «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (۱۱). بعد از جلوس همایون در حینی

- (۱) - ... احدی خدمتها. (مجمع الامثال) خدمه، پای برنجن بود. و اصل مثل چنانست که مردی را زنی کول بود. زن از شوی مهر خود خواست و شوی پای برنجن از پای او برآورد و بجای مهر به او داد و زن بدان خرسند شد (مجمع الامثال).
- (۲) - احمق من الممهورة من نعم ابيها، و آن زنی بود که چون مردی وصال او را خواست به تمکین بدو راضی نشد. مرد به پاره‌ای از مال پدر وی او را مهر کرد (مجمع الامثال).
- (۳) - آنها بر ایشانست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه (از آیه ۱۵۶ سوره بقره).
- (۴) - شیخ جباره گنگالی رئیس طایفه بنی هوله از مردم لارستان. مقاله آقای محیط طباطبایی (جزر و مد سیاسی در خلیج فارس نشریه وزارت امور خارجه شماره ۱۱ دوره دوم).
- (۵) - غدار. فریبده. زشت (ر ب).
- (۶) - ج متغلب افا باب تفعیل، چیره دست (ر ب).
- (۷) - برای توضیح بیشتر به مقاله آقای طباطبایی تحت عنوان جزر و مد سیاسی در خلیج فارس. مجله وزارت امور خارجه شماره ۱۱ مراجعه شود.

- (۸) - ج تقلیب، برگرداندن، تصریف. گذشت.
 - (۹) - ج تصریف. گرداندن. گردش. گذشتن.
 - (۱۰) - مالی که در دیوان باسم بر کسی نوشته باشند (نف).
 - (۱۱) - و قرار داد میان دو دریا حائلی (از آیه ۶۲ سوره نمل).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۷۹

که ریایات نصرت آیات عازم «قندهار» می شد «میرزا محمد تقی شیرازی» از رتبه استیفاء «۱» «شیراز» به ایالت «فارس» و خطاب خانی سرافرازی یافته به تسخیر «بحرین» و «مسقط» مأمور گشت [۱]. نخست فوجی دریا موج محیط «بحرین» ساخته آثار «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (۲) ظاهر کرد، و گوهر فتح آن دیار را از مغاص «۳» طمطام «۴» غاص «۵» فضل و تأیید کردگار که کاشف مدلول «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (۶) است بدست آورده پس مهبای فتح مسقط گشت.

کشتیهای موسوم به «رحمانی» (۷) و «فتح شاهی» (۸) و «ملک» (۹) را که هریک بحری بود بیکران یا کوهی گران سنگ در میان بحر روان، اگر فلک «۱۰» فلک با آنها عازم کشتی گشتی خود را تباهی یافتی و لنگر شکوهشان را حوصله بحر برنتافتی متصرف گردیده «۱۱» مسقطیان بچار موجه، حیرت افتاده بعجز گراییدند.

در این اوان که هندوستان مسیر باره فلک جولان بود، آن طایفه شیریر در شیر «۱۲» و باحه «۱۳» بحر و باحه «۱۴» ملک آشوب و انقلاب اظهار نموده

[۱] - ط، اضافه دارد: بحکم معلی.

- (۱) - رتبه استیفاء از دوره صفویه به بعد به چند رشته منقسم می‌شده است و رتبه استیفاء در این مورد ظاهراً شغلی است که دارنده آن زیردست والی و ناظر بر ادارات تابع خود است.
- (۲) - روان کرد دو دریا را (که) به یکدیگر رسند (آیه ۱۹ سوره الرحمن).
- (۳) - جای فروشدن در آب (ر ب).
- (۴) - میانه دریا و معظم آن (ر ب).
- (۵) - منزل غاص بالقوم، جای پر از قوم. غاص، پر. مملو.
- (۶) - بیرون می‌آید از آن دو لؤلؤ و مرجان (آیه ۲۲ سوره الرحمن).
- (۷) - نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.
- (۸) - نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.
- (۹) - نام قسمی از کشتی (حاشیه ط) مأخذ دیگری دیده نشد.
- (۱۰) - کشتی (اضافه مشبه به بمشبه).
- (۱۱) - (کشتیها را)
- (۱۲) - جانب دریا (ر ب).
- (۱۳) - میانه دریا و معظم آن (ر ب).
- (۱۴) - میانه (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۰

به هوای مخالفت بادبان کشتی غرور برافراختند، و آتش فتنه برافروختند، و در فرضه «۱» فرصت جسته بمردی [۱] «۲» نامردی زورق عمر قاپودان «۳» پادشاهی را به گرداب فنا رانده همان کشتیها را با سفائن «۴» دیوانی که در بندرات می‌بود عرضه «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» «۵» ساختند، و بعد از انصراف موکب والا در حدود «سند» این خبر بمسامع علیّه رسیده امر همایون خطاب به «نظام الملک» والی «دکن» مبنی بر سرانجام بیست فروند کشتی کوه اندام دریا شکاف صادر گشته در اوقاتی که نزول کوکبه گیتی‌ستان بحدود «داغستان» واقع شد معروض سده جلال گردید؛ که بر وفق فرمان، کشتیهای آسمان شوکت که هریک کشور آبدان «۶» دریای [۲] پرشور را سور متین بودند، در بندر «سورت» «۷» صورت اتمام یافته و غرابات «۸» طیارات «۹» و طیارات «۱۰» غرابات «۱۱» که بر نسرین «۱۲» پیشی می‌گرفتند، در اوکار «۱۳» مجادح «۱۴» طیاری «۱۵» پذیرفته و جهازاتی «۱۶» که در

[۱] - ط، بمردی.

[۲] - ط، و دریای.

(۱) - جای در آمدن به کشتی از لب دریا (ر ب).

(۲) - مردی، چوبی که بدان کشتی رانند (ر ب).

(۳) - قپودان کاپیتان. فرمانده.

(۴) - ج سفینه، کشتی.

(۵) - می‌گیرد هر کشتی را به غضب (از آیه ۷۸ سوره کهف)

(۶) - جای آب. آبگیر.

(۷) - نام شهری که در هند بر ساحل دریای شور است (آندراج از غیاث اللغات).

(۸) - ج غراب، قسمی از کشتی بادی قدیم که بشکل غراب ساخته می‌شده است (لغت‌نامه از فرهنگ نظام).

(۹) - ج طیاره، تیزرو.

(۱۰) - ج طیاره. کشتی سریع تیزرو (ر ب).

(۱۱) - ظاهرا اضافه مشبه به بمشبه. طیارات غراب مانند؟

(۱۲) - نسر طائر و نسر واقع (ر ک فرهنگ لغات).

(۱۳) - ج وکر بفتح اول، آشیانه (ر ب).

(۱۴) - ج مجداح بکسر اول، کناره دریا (ر ب).

(۱۵) - آمادگی (لغت‌نامه).

(۱۶) - ج جهاز، کشتی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۱

بر [۱] بحر بر جهیز «۱» صرصر «۲» مسابقت می‌جستند، با جهازات «۳» تجهیز «۴» گرفته والی «سورت» آن سفائن را که هر فلکی «۵» در بحر عظیم الفلک «۶» از سفینه «۷» فلک مفلک «۸» یاد می‌داد، و در چشم شخص و شخص چشم، جبال متحرک بنظر می‌آمد، شوکت آن اجسام جسام «۹» نهنگ پیکر، سفینه «۱۰» را در بحر خزر چرخ أخضر «۱۱» به گرداب حیرت می‌انداخت، و نظاره وسعت آنها دریای نیلگون را با هزاران دیده غرق تماشا می‌ساخت با عمله «يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» «۱۲» و ملّاحان ملّاح «۱۳» و ناخدا و نواتی «۱۴» بی‌توانی «۱۵» از روی دریا روان ساخته چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بودند طوفان برخاسته یک کشتی بر گل نشست «حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْعَرْقُ» «۱۶» اما بقیه بهیوب «۱۷» شرطه «۱۸» مراد سالم به عیقه «۱۹» نجات رسید.

[۱] - یو، ط، بر و بحر.

(۱) - اسب سبک‌رو و سخت دونده (ر ب). جهیز صرصر، اضافه، تشبیهی

(۲) - ریح صرصر، باد سخت آواز یا سخت سرد.

(۳) - ظاهرا ج جهاز بکسر اول، ساخت مسافر. سازوبرگ.

(۴) - ساختن جهاز مسافر و غازی و مانند آن (ر ب).

(۵) - کشتی (ر ب).

(۶) - فلک، موج دریا جنبان و مضطرب (ر ب).

(۷) - ظاهرا اضافه مشبه به بمشبه است (فلک سفینه مانند) و بعید است صورت فلکی مقصود باشد زیرا سفینه بدین نام در دو سطر بعد آمده است و تکرار آن لطفی ندارد.

(۸) - مستدیر (از ر ب).

(۹) - بزرگ شناور (ر ب).

(۱۰) - ر ک ح ۹ ص ۱۰۳.

- (۱۱) - بحر خزر ...، اضافه تشبیهی.
- (۱۲) - و کار می‌کنند در دریا (از آیه ۷۸ سوره کهف).
- (۱۳) - نمکین و خوب صورت (ر ب).
- (۱۴) - ج نوتی بضم اول، کشتی‌بان (ر ب).
- (۱۵) - سست گردیدن (ر ب).
- (۱۶) - تا چون دریافت او را غرق (از آیه ۹۰ سوره یونس).
- (۱۷) - وزیدن.
- (۱۸) - باد موافق (غیاث اللغات. آندراج).
- (۱۹) - کنار دریا (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۲

تَحْيِرُ الْوَهْمِ مِنْ إِقْبَالِ صَاحِبِنَا فَازُوا بِأَمَالِهِمْ مِنْ فَيْضِهِ النَّاسِ «۱» أَلْفَى فِي الْفِيَاءِ خَضِرَ بِرَحْمَتِهِ وَ فِي لَجَّةِ الْبَحْرِ الْيَاسَ الْيَاسِ «۲» بَعْدَ از وصول کشتی‌ها بساحل مقصود چون تدمیر «۳» و تتبیر «۴» «سلطان بن مرشد» والی «مسقط» و تحسیر «۵» و تخسیر «۶» خوارج نابکار «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّغْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» «۷» پیشنهاد همت گردون فسحت «۸» می‌بود، «کلبعلی خان» افشار به سرداری و «تقی خان شیرازی» دوباره به ایالت فارس تعیین، و امر معلی بنفاد اقتران یافت [۱] که سردار از راه دشت با بحرهای «۹» صحراگرد و «تقی خان» از روی دریا با صحراهای «۱۰» سفائن بحر نورد، بر سر «مسقط» و ولایات تابعه رفته برتر و خشک خوارج غدار «أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» «۱۱» ابقا نکرده ایشان را با سیف بداد «۱۲» متبدد «۱۳» و «سیف بن سلطان» را که از هواخواهان

[۱] - ط، گشت.

- (۱) - به حیرت افتاد و هم از بخت صاحب ما دریافتند آرزوهای خود را از فیض او مردم.
- (۲) - این شعر در شش نسخه چنین ضبط شده و چنانکه مشاهده می‌شود وزن آن درست نیست و بضبط کلمات نیز اطمینان حاصل نشد: فیبی سایه، قطعه‌ای از پرندگان. فیفاء. بیابان بی آب.
- (۳) - هلاک کردن (ر ب).
- (۴) - شکستن و هلاک کردن (ر ب).
- (۵) - مانده کردن. دریغ خوراندن.
- (۶) - هلاک کردن (ر ب).
- (۷) - آنها برای ایشانست لعنت و ایشان‌راست بدی آن سرای (از آیه ۲۵ سوره رعد).
- (۸) - فراخی (ر ب).
- (۹) - اسب فراخ گام (ر ب).
- (۱۰) - مؤنث اصحر، مادیان سرخ به سپیدی آمیخته (از ر ب).
- (۱۱) - آن گروه ایشانند فروزینه آتش (از آیه ۸ سوره آل عمران).
- (۱۲) - پراکنده کننده. پریشان کننده (از ر ب).
- (۱۳) - پریشان (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۳

دولت نادریه به حکومت آنجا مستبد «۱» سازند.

مأمورین از راه امثال فرمان با افواج متواطس «۲» و متلاطس «۳» که طول آن عرض [۱] «۴» نمی نمودی بل بحر بیکران در جنب او نمی نمودی «۵» عازم بسمت مقصد گردیدند «کلا جانبی هرشی لهنّ طریق» «۶»، والی فارس که رکوب «۷» أنواق «۸» باهرات «۹» سفن اختیار کرده به پایمردی هوجای «۱۰» موجای «۱۱» کشتیها «و هّی تجری بهم فی موج کالجبال» «۱۲»، پیدا «۱۳» نورد بحره «۱۴» بحر بود، «صحرة بحره» «۱۵» به جهازات «سلطان بن مرشد» تلاقی و تلاغف [۲] «۱۶» جسته با توپهای صاعقه بار جنگ در پیوست. از لجه «۱۷» آن دو لجه پرشور «عمان» محیط عمان شد، و از اعتلاج «۱۸» آن دو بحر خمت الامواج «۱۹» جهان بحر حیرت

[۱]- نو، ط، طول عرضش.

[۲]- ط، ملاغف

(۱)- متفرد (ر ب).

(۲)- موج زن (از ر ب).

(۳)- موج متلاطس، موج طپانچه زن پی در پی (ر ب).

(۴)- لشکر، طول آن عرض نمی نمودی، طول آن پیدا نبود (از بسیاری).

(۵)- نم- رطوبت.

(۶)- هر شیء گردنه ایست براه مکه نزدیک جحظه که دریا از آن دیده شود و آن را دو راه است که از هر دو راه می توان بمقصد رسید. (مجمع الامثال).

(۷)- سواری.

(۸)- ج ناقه، شتر ماده (ر ب).

(۹)- کشتیها بدان جهت که آب را شق کند. (ر ب) انواق باهرات اضافه تشبیهی است.

(۱۰)- هوجاء، شتر ماده تیزرو (ر ب).

(۱۱)- موجی، بفتح اول و سوم و سکون دوم، ناقه تیزرو (ر ب).

(۱۲)- و آن می برد ایشان را در موجی چون کوهها (از آیه ۴۴ سوره هود).

(۱۳)- بیابان (ر ب).

(۱۴)- شهر و زمین (ر ب). بحره بحر، اضافه مشبه به بمشبهه.

(۱۵)- و با تنوین نیز استعمال شده، گویند صحرة بحره، یعنی دیدم او را گشاده و بی حجاب و پرده (ر ب).

(۱۶)- در دو نسخه تلاغف. تصادف (حواشی) مأخذ دیده نشد.

(۱۷)- آواز و بانگ و فریاد (ر ب).

(۱۸)- کارزار نمودن (ر ب).

(۱۹)- بحر خمت الامواج، دریای موج زن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۴

گردید. آب دهان دریا از بیم چون لب ساحل خشک گشت، و از رعد انگیزی قوارع «۱»، گوش ماهی «۲» از زبد البحر «۳» پنبه

بصماخ «۴» خود برآمود «۵».

عاقبت اعدا را هراس «وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ» «۶» لطمه زن خاطر گشته سفینه امیدشان چون زورق بی‌ناخدا در موجه قهر بینا خدا «۷» شکست، یعنی چند فروند کشتی باد رفتارشان به آتش [۱] دستی «۸» توپچیان در روی آب بر خاک نشست «۹»، و سگان آنها بمفاد «فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» «۱۰» غریق بحر فنا گشته سفینه حیات ایشان حباب آسا در گرداب فنا سرنگون گردید، و به فحوای «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» «۱۱» گرفتار عذاب الیم گشته احدی رخت بساحل نجات نکشید، در آن جنگ جنگ «۱۲» هستی، و بارجه «۱۳» وجود و حرّاقه «۱۴» زندگی و ظلّظ «۱۵» اعمار «۱۶» بسیاری از اهل ضلال یعنی «جُنُودُ»

[۱] - عت، - دستی.

- (۱) - ج قارعه، مقصود توپهای قلعه کوب است
- (۲) - صدف را می‌گویند و آن غلاف مروارید است (برهان).
- (۳) - کف دریا. و نیز نام دارویی است که آن را دار افیون نامند (از تحفه)
- (۴) - سوراخ گوش (ر ب).
- (۵) - آمودن، پر کردن (برهان).
- (۶) - و آمد ایشان را موج از هر سو و پنداشتند که ایشان فراگرفته شدند بدان (از آیه ۲۲ سوره یونس).
- (۷) - خدای بینا.
- (۸) - تیز دستی. جلدی (آندراج از غیاث اللغات).
- (۹) - بر خاک نشستن، خوار بی‌اعتبار شدن (آندراج) شکسته شدن. خراب شدن.
- (۱۰) - پس فروگرفت آنان را از دریا آنچه فروگرفت آنان را (از آیه ۸۱ سوره طه).
- (۱۱) - پس کینه کشیدیم پس غرق کردیم آنان را در دریا (از آیه ۱۳۲ سوره اعراف).
- (۱۲) - کشتی و جهاز بزرگ (برهان).
- (۱۳) - کشتی بزرگ جنگی (ر ب).
- (۱۴) - نوعی از کشتیهای مصری که بوی نفت اندازی کنند بسوی دشمن (ر ب).
- (۱۵) - کشتیها. (اقرب الموارد).
- (۱۶) - ج عمر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۵

إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» «۱» غرقه غرقاب عدم شد. سردار بنحو مقرّر از جانب خشکی توسن تر «۲» را بجانب مقصد پویه کرد. نخست قلعه «لوا» «۳» را مسخر کرده لوای استیلا- برافراشت. پس بعزم تسخیر قلعه «صحار» «۴» آراسته حرب و آورد و در خارج [۱] قلعه با خارجیان مستغرق یم «۵» خصم «۶» خصم افکنی، و نبرد گشت. از سیوف حوت ماهیت «۷» یلان عرصه بر «۸» مائیت «۹» بحر پذیرفت، و صحرای «۱۰» مبارزان در دریای خون شناور گردید. سلطان شیطان قریحه، قریح «۱۱» و جریح «۱۲» با زخم و شمار «۱۳» بیشمار مخزول «۱۴» و مخذول «۱۵» خاذل «۱۶» شد. چون در اثنای گیرودار به قادر اندازی «۱۷» قدر زخمی از ناوک دل‌دوز «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» «۱۸» یافت، به آفت آن جرح آهنگ دار البوار، و درک عذاب «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» «۱۹» نموده از

[۱]- عت، و از خارج. ط، در خارج

(۱)- لشکرهای شیطان همه (از آیه ۹۵ سوره شعراء).

(۲)- اسب تاتاری تیزرو (ر ب).

(۳)- با فحص فراوان اطلاع دقیقی از وضع این موضع نیافتم و ضبط آن معلوم نشد.

(۴)- بعض نسخ سحار. از شهرهای عمان (ذیل المنجد). قصبه عمان (معجم البلدان)

(۵)- دریا.

(۶)- جماعت انبوه.

دریا (ر ب).

(۷)- ماهیئ و بتخفیف یاء نیز حقیقت، آنچه موجب تقوم شیء است. جنس و فصل. حوت ماهیت، صفت مرکب سیوف، یعنی

شمشیرهای آنان پیوسته در خون شناور است چنانکه ماهی در آب، و لطف تناسب حوت و ماهیت، آشکار است.

(۸)- بیابان.

(۹)- ماهیت، ما به الشیء هی. حقیقت، و معنی جمله: از بسیاری خونریزی شمشیر، صحرا چون دریا شد و لطف تناسب مائیت و بحر

آشکار است.

(۱۰)- صحرا، مادیان سرخ به سپیدی آمیخته (از ر ب).

(۱۱)- خسته، زخم‌دار.

(۱۲)- مجروح

(۱۳)- زخم کاری (برهان).

(۱۴)- شکسته پشت (ر ب).

(۱۵)- خوار.

(۱۶)- هزیمت یافته (ر ب).

(۱۷)- قدراندازی. تیراندازی و تیر در آن خطا نرود (از برهان).

(۱۸)- پس از پی درآمد او را شعله‌ای فروزان روشن (از آیه ۱۰ سوره صافات).

(۱۹)- در تک فرودین از آتش (از آیه ۱۴۴ سوره نساء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۶

مطرح «۱» بسر بمسقط «ویل» «۲» شتافت و ویالات «مسقط» «۳» و مطرح «۴» بتصرف درآمد. «احمد بن سعید» حاکم «صحار» که

لعین «۵» کشتزار دولت سلطان لعین بود از این طرد و لت «۶» زار گشت، و تقلید مقالید «۷» قلعه کرد «۸». سرداران بحکم سلطان

زمان، «سیف بن سلطان» والی جدید را در سیف «۹» بحر و ملک «مسقط» که مفتوح‌العنوه «۱۰» حدید «۱۱» سیف بود تمکن، و در

مکان مکان «کوضع الهناء موضع النقب» «۱۲» تمکن دادند، و اقبال خسروی جهانیان را نوید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» «۱۳» در

داد، و زمانه تبریک ظفر را «سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُوكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ» «۱۴» برخواند.

(۱)- مقام و محل (نف) انداختنگاه. محل افکندن. و رک ح ۴ همین صفحه.

- (۲) - مسقط، افتادنگاه. محل سقوط و رک ح ۳ همین صفحه. ویل، چاهی یا وادی در دوزخ (ر ب).
- (۳) - شهری است از نواحی عمان در آخر حدود آن از جانب یمن بر ساحل دریا. (معجم البلدان). پایتخت عمان (ذیل المنجد).
- (۴) - شهری است در خلیج عمان بر ساحل جزیره العرب دارای ۱۴۰۰۰ تن سکنه است (ذیل المنجد).
- (۵) - مترس. خوسه که به پالیزها بشکل مردم برپاسازند بجهت گریختن سباع و وحش (ر ب).
- (۶) - زدن. کوفتن (برهان).
- (۷) - ج مقلاد بکسر اول و سکون دوم، کلید (ر ب).
- (۸) - کلیدهای قلعه را چون قلاده اطاعت بگردن افکند (تسلیم کرد).
- (۹) - ساحل دریا (ر ب).
- (۱۰) - جایی که مسلمانان بقهر و غلبه فتح کنند مقابل آنچه بصلح ایشان را مسلم شود.
- (۱۱) - برنده. تیز.
- (۱۲) - مانند نهادن قطران بر جای گر شده. برای وضع چیزی در موضع آن مثل زنند (اقراب الموارد).
- (۱۳) - پاکست کسی که رام گردانید برای ما این را (از آیه ۱۲ سوره زخرف).
- (۱۴) - رام کرد برای شما دریا را تا روان شود کشتی‌ها در آن بفرمان او (از آیه ۱۱ سوره جاثیه).

در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون

در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم بامر قهرمان خطه کن فیکون

«لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱). چون در ایام توقف اردوی همایون در «داغستان»، «اوزبکیه خوارزم» و «ارال» (۲)، بنا بر توغیر (۳) و توغیر (۴) «نور علیخان» ولد «ابو الخیر» والی «قزاق» «إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ» (۵)، بافراختن بند (۶) شقاق، بند بندگی را منظم (۷) و منسق (۸)، و تیغ خیال سرکشی را از غلاف دل «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (۹) مندلع (۱۰) و مندلق (۱۱) ساخته بنیاد آزرَم را قلع و «طاهر خان» (۱۲) والی را از راه کم‌فرستی به لوم لائمانه (۱۳) که «إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» (۱۴) و طعن ناملایمانه که «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (۱۵) در قلعه «خیوه» از سلطنت کشور حیات خلع کرده بودند، خدیو والاجاه از فرقان عزم آیه «سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ» (۱۶)

(۱) - تا بچشاند آنان را (جزای) برخی از آنچه کردند باشد که آنان باز گردند (از آیه ۴۰ سوره روم).

(۲) - اقوام ساکن کنار دریای آرال در ترکستان غربی مشرق بحر خزر.

(۳) - بازداشتن کسی را از کار و حاجت وی (اقراب الموارد).

(۴) - بر کینه و خشم برانگیختن کسی را (ر ب).

(۵) - آنگاه ایشان ستم می‌کنند در زمین (از آیه ۲۴ سوره یونس).

(۶) - علم بزرگ که زیر آن ده هزار مرد باشد معرب از فارسی است (ر ب).

(۷) - رخنه‌دار (ر ب).

(۸) - دریده (از ر ب).

(۹) - و گفتند دل‌های ما در غلاف است (از آیه ۸۲ سوره بقره).

(۱۰) - بیرون آمده (از ر ب).

(۱۱) - از نیام برآمده (ر ب).

(۱۲) - رک ح ۱۲ ص ۵۲۷

(۱۳) - لوم، سرزنش. لائمانه، از لائم + آنه پسوند اتصاف.

(۱۴) - همانا هرآینه ما می‌بینم ترا در میان خود ناتوان (از آیه ۹۳ سوره هود).

(۱۵) - و نیستی تو بر ما عزیز (از آیه ۹۳ سوره هود).

(۱۶) - زود باشد که عذاب کنیم آنان را دو بار (از آیه ۱۰۲ سوره توبه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۸

بر آن دیار پرشوروشین خوانده شاهزاده «نصر الله میرزا» را که خطوط حظوظ «۱» بخش جبینش مظهر آیه «يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ» «۲» و بنصر «۳» اصابع تدبیر و سبابه «۴» اصابه عقلش بی‌ابهام «۵»، کلید قلعه گشا بودی، با عتاد «۶» و عتید «۷» و خدم و عبید بقصد دفع مخاصمان عنید به قلاوزی «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» «۸» روانه «خوارزم» ساخت، و بعد از ورود شاهزاده به «مرو» چون کریمه «مَتَى نَصِيرُ اللَّهِ أَلَا- إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» «۹» نقش پیشانی پیش آمد کار او بود، و لا- غرو «۱۰» «جنود نصرت بالرعب مسيرة شهر» «۱۱»، بی‌قتال باستقبال اقبال شتافت و به فحوای «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» «۱۲» ظفر با نهضتش هم‌عنان آمد. رؤسا و اذنان مذنبین «۱۳» بمضمون «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ» «۱۴» معاملت و بمفاد «وَلَئِنْ جَاءَ نَصِيرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ» «۱۵» اظهار مطاوعت کرده نادم و مستقیل «۱۶» و مستقبل موکب جلیل گشته «أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ

(۱) - ج حظ بهره بخت (ر ب).

(۲) - شاد می‌شوند مؤمنان. به یاری خدا یاری می‌کند کسی را که می‌خواهد (از آیه ۳ و ۴ سوره روم).

(۳) - انگشت دومین که میان انگشت میانه و انگشت کوچک باشد (ر ب).

(۴) - انگشت شهادت (ر ب).

(۵) - مجهول بودن.

شبهه بودن. و نیز ابهام، انگشت نر (ر ب).

(۶) - ساخت و سامان و آمادگی و آنچه جهت سفر و جز آن آماده سازند (ر ب).

(۷) - حاضر و آماده (ر ب).

(۸) - پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا (از آیه ۱۵۳ سوره آل عمران).

(۹) - کی باشد یاری خدا؟ آگاه باشید همانا یاری خدا نزدیک است (از آیه ۲۱۰ سوره بقره).

(۱۰) - شگفتی نیست.

(۱۱) - مأخوذ است از این حدیث: نصرت بالرعب شهرایرعب منی العدو مسيرة شهر (معجم المفهرس) ذیل رعب.

(۱۲) - گاهی که آمد یاری خدا و پیروزی (از آیه ۱ سوره نصر).

(۱۳) - ج مذنب گناهکار.

(۱۴) - عذر می‌آورند بسوی شما چون باز گشتید نزد ایشان (از آیه ۹۵ سوره توبه).

(۱۵) - و اگر بیاید یاری از پروردگار تو هرآینه گویند همانا بودیم ما با شما (از آیه ۹ سوره عنکبوت).

(۱۶) - گذشتن خواستن از گناه (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۸۹

فی الحافرة» «۱» گویان، از «مرو» بمعسکر شاهزاده پیوسته بنوشته و موچلکا «۲» «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» «۳» یک قلم، قلم‌وار، سر بر خط

فرمان نهادند، و در عالم ایلی «۴» از روی ضراعت بذریعه «عیصک منک و إن کان اشبا» «۵» مستدعی إسجاح «۶» آثام «۷» و اکماح «۸» زمام شده ابواب استقالت به کلید حسن مقاتل گشادند. شاهزاده باعطاف «۹» اکمام «۱۰» اعطاف «۱۱»، و إسبال «۱۲» اسبال «۱۳» الطاف، و إسدال «۱۴» اسدال «۱۵» رفو «۱۶»، و إسجاف «۱۷» اسجاف «۱۸» عفو، و سجاف «۱۹» اذیال حفو «۲۰»، پرده خطایی «۲۱» صفح «۲۲» و صفو «۲۳» بر وجه خطا و هفواتشان «۲۴» پوشیده باز در

(۱) - آیا همانا ما رد شد گانیم بحالت نخست (از آیه ۱۰ سوره نازعات).

(۲) - وثیقه و محضر که در عهد و موثیق باشد (از سنگلاخ).

(۳) - پس اقرار کردند به گناهانشان (از آیه ۱۱ سوره ملک).

(۴) - مرکب از ازایل - دوست.

موافق رام (برهان) مطیع + ی مصدری، مطیع بودن.

(۵) - عیص، درختان خاردار بود نزدیک هم روییده در یکجا (اقرب الموارد) سدرها بود روییده در یکجا (مجمع الامثال) و شب

سختی پیچیدن در یکدیگر بود و معنی مثل اینست که هر چند خویشان تو چنانکه می خواهی نیستند، لیکن بر آنان شکیا باش که

اصل آنان از تو است (اقرب الموارد مجمع الامثال).

(۶) - عفو نمودن (ر ب).

(۷) - ج اثم، گناه.

(۸) - لگام کشیده داشتن ستور را (ر ب).

(۹) - ج عطف بکسر اول و سکون دوم، جانب هر چیز (اقرب الموارد).

(۱۰) - ج کم بضم اول، آستین (اقرب الموارد).

(۱۱) - ج عطف، مهربانی.

(۱۲) - باراندن (ر ب)

(۱۳) - ج سبل بفتح اول و دوم، باران (از ر ب).

(۱۴) - فروهشتن (ر ب).

(۱۵) - ج سدل بضم یا کسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).

(۱۶) - تسکین و آرام دادن از ترس، و اسدال رفو، اضافه مشبه به است بمشبه.

(۱۷) - فروهشتن (ر ب).

(۱۸) - ج سجف بفتح یا کسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).

(۱۹) - پرده و کرانه و جانب پرده (ر ب).

(۲۰) - نواختن. عطا کردن (ر ب).

(۲۱) - ختایی، منسوبه به ختا (دیوان البسه نظام قاری ص ۲۰۵).

(۲۲) - درگذشتن (ر ب).

(۲۳) - اخلاص در دوستی (اقرب الموارد).

(۲۴) - هفوات، ج هفوة بفتح اول و سوم و سکون دوم، لغزش (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۰

امیدواری به رویشان باز و معنی «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» (۱) باز نمودند، و بوعید [۱] و توعید «إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ» [۲] (۲) طریق رشاد را بآن گروه القا و ایشان نیز بسمع رضا اصغا نموده [۳] بر طبق مسئول آن جماعت «ابو المحمد» ولد «ایلبارس» را که در آن سفر در تحت لوای بخت والای شاهزاده بود به «ابو الغازی» موسوم و به سلطنت خوارزم مخصوص ساخته عزّ ترخص و تملّص (۳) بخشیدند، و جمعی از رؤسا و اتالیقان (۴) به آستان نصرت پاسبان دولت آشیان خدیو کشورستان، که دوستان و راستان را جای استانست (۵) و ماه شمس (۶) در گاهش اعداء باستان را سال آستان [۴] (۷) روی نیاز آورده مورد احسان شدند «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۸).

[۱]- ط، بوعید.

[۲]- یو، از اینجا تا آغاز فصل آینده (در بیان سنوح ...) را ندارد

[۳]- ط، نمودند.

[۴]- ط، و به ماه شمس در گاهش سران باستان ...

(۱)- عفو کرد خدا از آنچه گذشت (از آیه ۹۵ سوره مائده).

(۲)- اگر بازایستند بخشوده می‌شود برایشان آنچه همانا گذشت و اگر برگردند پس همانا گذشت سنت (درباره) پیشینیان (از آیه ۳۸ سوره انفال).

(۳)- مص باب تفعل، رستن (ر ب).

(۴)- رک ح ۱۳ ص ۵۱۰

(۵)- استان، جای خواب و آرامگاه (برهان).

(۶)- قرص زراندود که در قبه می‌باشد (غیاث اللغات).

(۷)- استخراج سالهای مخوفه مولود باشد که آن را عبری (قران) و (عقبه) خوانند (برهان).

(۸)- همیشه بناشان که ساختند، شکی است در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان و خدا دانای حکیم است (آیه ۱۱۱ سوره توبه).

در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱]

در بیان سنوح «۱» رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والد کامکار [۱]

«إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (۲) در حینی که طهران (۳) «طهران» مقرّ کوبه فلک شکوه قاآنی شد، شاهزاده «رضا قلی میرزا» ولایت «ری» را بامر شهریار زمان آرامگاه عزّت ساخته حرمان (۴) «گزين فیض حضور و مانند سایه از مهر تابان دور گردید، و بنا بر سوء خلق و شیمه (۵)، باقوال و شیمه (۶) و شتیمه (۷) اظهار شکیمه (۸) کرده برخلاف مدلول «أَوْ مِمَّنْ يُنَشِّئُوا فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (۹)، خصومت را از حلیه حال مبین ساخت و قلب زاهلش (۱۰) از مضمون «ق فاك عما يقرع قفاك» (۱۱) «داهل (۱۲)، و از کلام «العاقل من عقل لسانه» (۱۳) غافل و جاهل [۲] آمد، «إِذَا وَقَى الرَّجُلُ شَرَّ لِقْلَقِهِ وَ قَبْقَبِهِ وَ ذَبْذَبَهُ فَقَدْ وَقَى» [۳] (۱۴)

[۱]- ط، اضافه دارد: نادر شاه

[۲]- ط، غافل جاهل.

[۳]- اضافه دارد: بیت

- (۱)- در کناه افتادن (از ر ب).
- (۲)- همانا در آن هر آینه عبرت‌یست برای خداوندان بینایی (از آیه ۱۱ سوره آل عمران).
- (۳)- ج ظهر، (لغت‌نامه) ظهر البلد، بیرون شهر (لغت‌نامه).
- (۴)- بی‌بهرگی (از ر ب).
- (۵)- خوی.
- (۶)- بدی و دشمنی (ر ب).
- (۷)- دشنام (ر ب).
- (۸)- سرکشی (ر ب).
- (۹)- آیا (برای خداست) کسی که تربیت می‌شود در زینت و او در مخاصمت ناتوانست (آیه ۱۷ سوره زخرف).
- (۱۰)- زاهل، ثابت (ر ب).
- (۱۱)- نگاه دار زبانت را از آنچه بگوید پس گردنت را (مأخذی برای این جمله نیافتم).
- (۱۲)- غافل (ر ب).
- (۱۳)- خردمند کسی است که به بندد عقال (نهد) زبان خود را.
- (۱۴)- هرگاه نگاهداشته شود مرد از شر زبان خود و شکم خود و نره خود پس همانا نگاهداشته (محفوظ) است مأخوذ است از حدیث: من وقى شر لقلقه دخل الجنة (النهاية فى غريب الحديث) من وقى شر قبقبه و ذذببه و لقلقه دخل الجنة (النهاية فى غريب الحديث).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۲

سخن مر سرى را کند تاجدار سریرا کند هم سخن تاجدار و در اوقاتی که پادشاه با جنوس «۱» جیوش خبوس «۲» منظر، وجه ناضر «۳» و رایت ناصر را بسمت «داغستان» متوجه ساخته مشغول استقرای «۴» قرای «۵» «قراقیطاق» می‌بود، چون بکرات و مَرَات صورت نکرات «۶» احوال او در مرآت خاطر اقدس مرتسم گشته غبار «۷» غبار [۱] «۸» عقیدت از شمائل حالات شاهزاده لائح «۹» و غبار نکر «۱۰» و خیلاء «۱۱» از مخائل «۱۲» خیالات او لامح بود، حکم مطاع باستحضار او منفذ گشته و در حین ورود او بموقف حضور بخطاب «خُذُوهُ فَعُلُوهُ» «۱۳» در سلسله اهل قید انسلاک یافته بخلاخیل الرجال «۱۴» مخلخل «۱۵» گردید. الحبس قصر لكل جزل و القيد خلخال كل فحل «۱۶» و الخطب كالضيف لا- تراه ينزل إلّا على الاجل «۱۷»

[۱]- مع عیار.

- (۱)- ج جنس (ر ب).
- (۲)- شیر (ر ب).
- (۳)- تازه. با آب. نیکو (ر ب).
- (۴)- از جایی به جایی رفتن (ر ب).
- (۵)- ج قریه، دهکده.

(۶) - ج نکره بفتح اول و دوم و سوم، اسم از انکار (اقرب الموارد).

(۷) - پارچه زرد که یهودان بر جامه نزدیک دوش می‌دوزند تا معلوم شود که از قوم یهود است (غیاث اللغات).

(۸) - تغییر (از ر ب).

(۹) - آشکار.

(۱۰) - منکر از هر چیزی (ر ب).

(۱۱) - کبر و بزرگ منشی (ر ب).

(۱۲) - ج مخیله بفتح اول و چهارم و کسر سوم، ابر که آن را بارنده پندارند (ر ب) مظنه: گویند فيه مخائل النجابه (ذیل اقرب الموارد).

(۱۳) - بگیریده او را پس غل کنید او را (آیه ۳۰ سوره الحاقه).

(۱۴) - خلاخیل. ج خلخال. پای برنجن (ر ب) و از خلاخیل الرجال، زنجیر مقصود است.

(۱۵) - یو، مخلل و ظاهرا متخلخل، خلخال بر نهاده. و مخلخل جای خلخال است از ساق.

(۱۶) - بازداشت کاخی است هر جوانمردی را و بند پای برنجن هر نری است

(۱۷) - و مصیبت همچون مهمانست که نبینی او را فرود آید جز بر بزرگ قدرتر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۳

از آنجا که برای آب [۱] «۱» فرزند [۲] بی آب «۲» و فرّ، زند «۳» میقاد «۴» شرر خیز و مقدحه «۵» شرارت‌انگیز می‌باشد، جهان‌داران دیده‌ور چون دیده بر استصلاح مهام ملکی گمارند، قرّة العین نافره «۶» را ابن قره «۷»، و نور چشم جمّاش «۸» را بر چهره دولت عین معرّه «۹» می‌شمارند، خدیو کار آگاه، کارگاه مرحمت را با نور دیده نور دیده و ضابطه سیاست را بر رابطه أبوت و بنوت راجح دیده فرمان‌پذیران به اشاره سر انگشت امر اقدس در طرفه‌العینی «۱۰» بالماس املس «۱۱» لؤلؤ عینی «۱۲» او را قطعه لعل لحمی «۱۳» ساخته از حقّه حدقه‌اش مرجان‌تر «۱۴» برانگیختند، و مرجان «۱۵» او را بخشودند [۳]. چون

[۱] - ط، آب.

[۲] - یو، از آنجا که برای آب و فر ...

[۳] - ط، بخشیدند.

(۱) - پدر.

(۲) - قاعده و قانون. جاه. (برهان).

(۳) - چوب یا آهن آتشزنه (ر ب).

(۴) - آتشزنه.

(۵) - آهن چقماق (ر ب).

(۶) - نافره الرجل، خویشان او (اقرب الموارد).

(۷) - ابن قره، نوعی از مارها (حاشیه نسخه مج) در تاج العروس آرد: قوت الحیه قریرا، صوت. و نیز آرد: قره بضم اول، ضفدع است.

لیکن در این کتاب و در اقرب الموارد. منتهی الارب. ثمار القلوب. لغت‌نامه، ابن قره بمعنی مار یا معنی مناسب با متن دیده نشد.

- (۸) - شوخ. مست. فریبنده (برهان).
 (۹) - بدی. آزار. (اقراب الموارد).
 (۱۰) - یک چشم بهم زدن.
 (۱۱) - تابان (ر ب).
 (۱۲) - با فحوص فراوان نوعی از لؤلؤ باین نام نیافتم.
 (۱۳) - در الجواهر (ص ۳۳) لحمی، نوعی از یاقوت شمرده شده.
 (۱۴) - خون.
 (۱۵) - مر + جان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۴

به اغوای بد گوه‌ران بی‌جاده کرده «۱» کان دهان را از پی‌گویی «۲» و اغتیاب «۳» معدن یاقوت پی‌گویی «۴» نموه و ما ذنبی «۵» گفتنش و جزع «۶» و جزع سفتنش اثر نبخشید «إن البلاء موکل بالمنطق» «۷» و «لطف علی خان افشار» نیز که خالوی شهزادگان، بل مخال معّم «۸» بود نسبت عمّوا و صمّوا «۹» یافته همین قضیه را برای العین دیده، دیده از نظاره عالم کون و فساد بر بست و دهر تیزخشم تنگ چشم بیک چشم زدن «۱۰» در یک چشم زدن «۱۱» نقش چنین احوال بر رقعۀ ظهور افکند:

- (۱) - معنی این کلمه معلوم نشد. بی‌جاده در فرهنگها جز بمعنی مشهور استعمال نشده. لیکن در متن واضح است که بمعنی رفتار نامناسب. بی‌جا. خطاکاری و نظیر این معانی بکار رفته. در حاشیه یک نسخه از معج، بمعنی خطا کردن آمده و مأخذ را کشف اللغات معرفی کرده است. در کشف اللغات هم، چنین معنی برای این کلمه دیده نشد.
 (۲) - غیبت (حواشی) ظاهراً حاصل مصدر است. مرکب از پی + گویی، پس گویی. در پس کسی سخن گفتن.
 (۳) - بد گفتن کسی سپس وی (ر ب).
 (۴) - پیگو، قسمی جواهر (غیاث اللغات). ملکی بجانب زیرآباد در شرق هند (غیاث) نوعی آبگینه که در ملک پیگو سازند و سبز رنگ باشد مانند زمرد (آنندراج).
 (۵) - چیست گناه من. و ما ذنبی نام نوعی از یاقوتست. و در وجه تسمیه آن چنین گفته‌اند که این حجر مشابّهت تمام با یاقوت احمر دارد. چون آن را بدون قیمت یاقوت در رشته تقویم کنند گویند بزبان حال می‌گوید ما ذنبی (حاشیه نسخه معج از جواهرنامه). ظاهراً تحریف ماذینج است رک الجواهر ص ۲۹۱.
 (۶) - و بکسر اول نیز، شبه پیسه یمانی که چشم را در سیاهی و سپیدی بوی تشبیه دهند (ر ب).
 (۷) - همانا بلا- گمارده شده است به گفتار. نخستین کس که این جمله را گفت ابو بکر است هنگامی که همراه پیغمبر به یکی از قبایل رفته بودند و آن را داستانی است که در (مجمع الامثال) آمده است.
 (۸) - کریم احوال و اعمام (ر ب).
 (۹) - رک ح ۳ ص ۶۳.
 (۱۰) - اصابه العین. چشم بد کسی بر کسی افتادن.
 (۱۱) - در یک لحظه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۵

سخن به که با صاحب تاج و تخت بگویند سخنه نگویند سخت خطرهاست در کار شاهان بسی که با شاه خویشی ندارد کسی چو از

روی کین [۱] بفرورزند چهر به فرزند خود بر نیارند مهر «۱»

در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاووزی بخت سعید

در بیان نهضت موکب همایون کرت رابع بجانب روم به قلاووزی بخت سعید
«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» «۲». بعد از آنکه بتأیید خداوند یگانه و «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۳» مفاتیح قلاع اربعه آذربایجان بسر
پنجه خاقان هفت کشور در آمد چون اعیان دولت علیه عثمانیه به معاینه و مغایبه شوکت و استیلای حضرت نادری را دیده و شنیده
از اطالت «۴» مطاولات [۲] «۵» لاطائل «۶»

[۱]- چو از کینه‌ای (شرف‌نامه طبع مرحوم وحید ص ۱۸۱).

[۲]- ط، و مطالالت.

(۱)- نظامی. شرف‌نامه.

(۲)- همانا خدا می‌کند آنچه را که می‌خواهد.

(۳)- مر او راست کلیدهای آسمانها و زمین (از آیه ۶۳ سوره زمر).

(۴)- بدرازا کشیدن.

(۵)- ج مطاوله، نبرد کردن به توانایی (ر ب).

(۶)- بیهوده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۶

طائلی «۱»، و از کشته بی‌حاصل غیر خسران حاصلی نمی‌یافتند، و اصحاب درایت در آیت درابت «۲» جز مفاد «منازعه الملوك تسلب التعم» «۳» معنی تصور نمی‌کردند، و در حقیقت امتداد ایام علث «۴» و غلث «۵»، اتلاف خزائن و ضیعت «۶» ضیاع «۷» دولتین و تولید مواد شور و شین می‌بود، وزیر مکرم «علی پاشا» را بطلب صلح به دربار نادری فرستاده وزیر مزبور در صحرای «مغان» شرف‌اندوز خدمت اقدس شد، و در آن اوان که قآن پیروز بخت بر فراز تخت قرار گرفت، چون اهالی ایران را مکلف ساخت که از رفض «۸» و تبرّا «۹» تبرّا «۱۰» و بهولای خلفای راشدین «۱۱» تولّا «۱۲» نموده از مؤدای «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» «۱۳» ابا «۱۴» کنند، و آن گروه نیز از عقائد سالفه نکول و حقیقت خلفاء کرام را «خلفا عن سلف» «۱۵» قبول نموده اختر مذهب اهل سنت که در افق ایران واجب «۱۶» شده بود مجدداً آغاز طلوع کرد [۱] لهذا آن حضرت بیض صفائح «۱۷» را بر صفائح

[۱]- ط، کرده.

(۱)- فائده (از ر ب)

(۲)- درابه، دلیری بر حرب (ر ب).

(۳)- ستیزه پادشاهان نعمت‌ها را بر باید.

(۴)- سختی کارزار (ر ب).

(۵)- سختی کارزار (ر ب).

- (۶) - تلف گردیدن (ر ب).
- (۷) - ج ضیعت بفتح اول و سوم و سکون دوم، آب و زمین (ر ب).
- (۸) - در اینجا مقصود تشیع است.
- (۹) - تبراً، بیزار شدن (ر ب) بیزاری از غاصبان خلافت، تبراً یکی از فروع دین است بمذهب شیعه.
- (۱۰) - دوری جستن (ن ف).
- (۱۱) - ابو بکر. عمر. عثمان. علی علیه السلام.
- (۱۲) - تولی، دوستی داشتن با کسی (ر ب).
- (۱۳) - و پیروی کردم ملت پدرانم را (از آیه ۳۸ سوره یوسف) مقصود تقلید است.
- (۱۴) - اباء، سرباز زدن (ر ب).
- (۱۵) - جانشین از پس پیشین. پشت سرهم. پی در پی.
- (۱۶) - فروشدن (ر ب) غائب.
- (۱۷) - صفحه‌های سفید. مقصود نامه است.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۷
- بیض «۱» اختیار، و دست فتنه را قلم کرده قلم برگرفت و به پادشاه سکندر جاه «روم» «۲» نامه دوستی سرشت، از عین و داد بصورت، هم مشرب «عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيلًا» «۳»، و بمعنی ممزوج و ممزوج «۴» به شوب «۵» «إِنَّا سَيُنْقِیْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» «۶» نوشت، و از حضرتش در پرده «مَا يُبْدَلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» «۷» بی پرده طالب پنج مطلب شد.
- اول اینکه در عهد سلاطین سلف برای رفع تباعض «۸» و تناقض نخله نخله «۹» اهل سنت بر چهار فسیله «۱۰» اصیله، و دوحه [۱]
- «۱۱» ائيله «۱۲» مفتن «۱۳»، و بر فرق فرق ناس سایه افکن گشته که اهالی «روم» و «هند» و «توران» از آن اغصان «۱۴» جلیله و افنان «۱۵» جلیله «۱۶» اقتطاف «۱۷» تمره «۱۸» تمره «۱۹»

[۱] - یو، ندارد.

- (۱) - شمشیرهای پهناور (ر ب).
- (۲) - مقصود سلطان عثمانی است.
- (۳) - چشمه‌ای در آن نامیده می شود سلسبیل (آیه ۱۸ سوره دهر).
- (۴) - آمیخته (ر ب).
- (۵) - آمیختن (ر ب) آمیختگی.
- (۶) - همانا ما زود باشد که القا کنیم بر تو گفتاری سنگین (آیه ۵ سوره مزمل).
- (۷) - تغییر داده نمی شود سخن نزد من (از آیه ۲۸ سوره ق).
- (۸) - دشمنی کردن (ر ب).
- (۹) - مذهب (غیاث اللغات).
- (۱۰) - خرما بن ریز.
- (۱۱) - درخت بزرگ (ر ب).

(۱۲) - محکم بن (ر ب).

(۱۳) - شاخه برآورده.

(۱۴) - ج غصن، شاخه.

(۱۵) - شاخه‌ها.

(۱۶) - انبوه و درهم شده (ر ب).

(۱۷) - چیدن.

(۱۸) - خرما.

(۱۹) - پاکیزه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۸

و ثمره نمره [۱] «۱» و نجات و نجاج [۲] «۲»، و از آن سنن مسنن «۳» ادراک فوز و فلاح «۴» می‌نمایند.

چون ایرانیان در فروع فارعه «۵» از شجرات طیبات احکام بارعه حضرت «صادق» علیه السلام اختراش «۶» مسائل کافی و از [۳] مسائل «۷» اجتهادات آن جناب انتشافی «۸» شافی می‌کنند، مشعب «۹» صائب او را خامس مذاهب دانند [۴] تا شخص اسلام را از این تخمیس، پنجه تسلط قوی گشته هر مذهبی از این پنجگانه بر قفای ادیان مختلفه مشتی، و بر دیده ملل متخالفه انگشتی باشد، و بهمدستی این مصالحه صالحه و مسالمة سالمه، اصنام «۱۰» فساد از طاق دل‌های مخالفان افکنده و بنیاد ضلال برکنده شود.

دوم [۵] اینکه رکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب اختصاص یابد که در آن مکان به اقامه صلوات مکتوبه «۱۱» قیام نمایند.

سوم اینکه از طرف ایران پویندگان طریق «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» «۱۲»، هر عام «۱۳» از خواص و عوام از راه شام عازم بیت الله الحرام

[۱] - ط، نو، بمزه.

[۲] - ط، و بنجاء نجاج.

[۳] - ط، از.

[۴] - ط، بشمارند و دانند.

[۵] - ط، مطلب دوم.

(۱) - پاکیزه. شیرین (ر ب).

(۲) - پیروزی (ر ب).

(۳) - روشن شده، آراسته، نیکو (ر ب).

(۴) - رستگاری.

(۵) - بالابلند از جهت شرف (از المنجد).

(۶) - میوه چیدن (ر ب).

(۷) - ج مسیل، آبرو (ر ب).

(۸) - آب در خود چیدن. کفک شیر آشامیدن (کنز اللغات) مجازاً، برخوردار شدن. استفاده کردن.

(۹) - راه (ر ب).

(۱۰) - ج صنم بفتح اول و دوم، بت.

(۱۱) - نمازهای واجب.

(۱۲) - و خدای راست بر مردمان حج گزاردن خانه، کسی که توانایی دارد بدان رفتن را (از آیه ۹۱ سوره آل عمران).

(۱۳) - سال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۵۹۹

گشته گماشتگان آن دولت والا با حجاج مصر و شام سلوک مسلوک داشته حاج «۱» و مناهج راه حج را از ذخائر و شتران حاج «۲» خوار بر وجه حجّتی «۳» مرتّب ساخته و ایشان را بدون مطالبه دورمه «۴» بر سیل اکعاب [۱] «۵» به کعبه معظمه اعلی الله کعبه «۶» برسانند.

چهارم اینکه فرمانی از طرفین در باب تحریر «۷» و اعتاق «۲» «۷» اعتاق «۸» اسرا اسرا «۳» «۹» تحریر یابد که در هر ملک و دیار باشند مطلقا از قید أسر [۴] «۱۰» مطلق و مرخص و مخلص و مملّص «۱۱» بوده تکلیف رقیّت «۱۲» به ایشان نشود.

پنجم اینکه در تختگاه دولّین و کیلی از حضرتین برای قوام امور جانّین قائم و مقیم باشد.

پس دستور «۱۳» مکّرم را موافق دأب و دستور، دستوری «۱۴» ارزانی داشته از این طرف در صحبت او ایلچیان معظم با نامه مودوده «۱۵» مشتمل بر استحصال

[۱] - ط، اکعاف.

[۲] - ط، اعتاق.

[۳] - ط، اسرا اسرا تماما.

[۴] - ط، اسرا.

(۱) - ج حاجّه (ر ب).

(۲) - درختیست خاردار (ر ب).

(۳) - سزاوار (ر ب).

(۴) - باجی که از قافله حاج گرفته شود (سنگلاخ).

(۵) - شتافتن (ر ب).

(۶) - بالا برد خدا شرف و مجد آن را (از اقرب الموارد).

(۷) - آزاد کردن.

(۸) - ج عنق بضم اول و دوم، گردن.

(۹) - تماما، همگی (از ر ب).

(۱۰) - اسیری.

(۱۱) - چنین است در نسخ، و ظاهرا بلکه صحیحا متملّص، آزاد. رها (ر ک اقرب الموارد).

(۱۲) - بندگی.

(۱۳) - وزیر. ایلچی.

(۱۴) - رخصت.

(۱۵) - دوست داشته، محبوب.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۰

مواد معهوده [۱] و نفائس ارمغان از «مغان» روانه درگاه آسمان جاه قیصری ساختند، و اعیان آن دولت [۲] مقدمتین اولین «۱» نامه را که جزء اخیر علت تامه «۲» مصالحه می بود نتیجه باب قبول نساخته، بمعاذیر شرعیّه و محاذیر ملکیّه موکول داشته وزیر صدر گرین و زیر «۳» بالانشین «مصطفی پاشا» والی موصل را [۳] با دو نفر از علمای اعلام برای تبریک تبرک «۴» و تبنک «۵» آن حضرت بر اورنگ سروری و تجدید و تحدید سنور «۶» بدرگاه نادری ارسال، و در حینی که منشور کار «قندهار» بخاتم ختام تختیم «۷»، و تمائم [۴] «۸» تتمیم [۵] «۹» بر خرائد [۶] «۱۰» امور آن سمت تتمیم «۱۱» یافته بود، سفر اورد آستان سپهر تمثال گشته خدیو گیتی آرا بحکم «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» «۱۲» مرّه بعد آخری «۱۳» ایلچی با نامه

[۱] - ط، معهوده.

[۲] - ط، اعیان دولت قیصری.

[۳] - ط، موصل.

[۴] - یو، ط، تماتم.

[۵] - ط، تتمیم.

[۶] - یو، جرائد.

(۱) - مقدمه اول و دوم. دو ماده اول و دوم. انتخاب لفظ مقدمتین و نتیجه برای اینست که در برهان مسلم است که وقتی دو مقدمه، تمام باشد قیاس منتج خواهد بود.

(۲) - جزئی که پس از تحقق آن معلول پدید می شود. جزئی که هرگاه محقق شود معلول آن از آن انفکاک ندارد، و این در مواردیست که علت تامه مرکب از اجزایی چند باشد (از کشاف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه علت).

(۳) - و+ زیر. پست. زبردست.

(۴) - اعتماد کردن بر چیزی (ر ب) تکیه کردن بر تخت سلطنت.

(۵) - جای گیر شدن در عزت (ر ب).

(۶) - حدود و سرحدات (فرهنگ ترکی به فرانسه).

(۷) - پایان یافتن.

(۸) - ج تمیمه، تعویذ و مهره پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای رفع چشم بد (ر ب).

(۹) - پایان یافتن.

(۱۰) - ج خریدۀ، زن دوشیزه (ر ب).

(۱۱) - تعلیق. آویختن (المنجد).

(۱۲) - سپس فرستادیم فرستادگانمان را از پی هم (از آیه ۴۶ سوره مؤمنون).

(۱۳) - یک بار پس از دیگری. یکی پس از دیگر. پی در پی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۱

مجدّد بطریق احرى «۱» برای اجرای امر معهود و رفع ما جرى از عین عاطفت «بعین ما اریئک» «۲» بآن دولت کبری فرستاده بعد از انعطاف موکب گیتی‌ستان از «هندوستان» چون جهت هریک از دوستان برگ سبزی از آن بوستان ارسال می‌شد، معادل دو لک از جواهر شاهوار با چهارده زنجیر پیل که هریک در هیئت لکه ابری بودی، و در صلابت غران هژبر، خرطومش ازدهای دمان، هیکلش کوه روان، سپهر آبنوس در پشت آن تخت عاج، و فلک اطلس بر تختش دواج «۳». چون قطره زدن «۴» آغاز یدی پیل آبکش «۵» را به تردستی پیل مال «۶» ساختی، و هرگاه آهنگ پویه نمودی پیل چرخ «۷» را مانند نقش قدم از پای انداختی. فلک فیلگون [۱] «۸» را از انجم، داغ «سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُوم» «۹» بر بینی نهادی، و هیکل و خرطومش در سطح زمین از آسمان و کهکشان نشان دادی. آواز [۲] جلاجلش «۱۰» زنگ سحاب مجلجل «۱۱» را کر کردی «۱۲»، و صیقل آینه‌اش [۳] زنگ «۱۳» از آینه خورشیدی ستردی [۴].

[۱] - یو، بیلگون. ط، نیلگون.

[۲] - ط، و آواز.

[۳] - ط، آینه‌اش.

[۴] - عت اضافه دارد: فرد، ط، بیت.

(۱) - لایق‌تر، سزاوارتر.

(۲) - چنان کن که گویی ترا می‌بینم. برای تحریک به سرعت در کار مثل زنند (مجمع الامثال).

(۳) - لحاف (برهان).

(۴) - تندوتیز براه رفتن (برهان).

(۵) - ابر. ابر سیاه باران بار (لغت‌نامه از آندراج و انجمن آرا).

(۶) - پایمال (برهان).

(۷) - اضافه مشبه به بمشبه

(۸) - برنگ فیل (؟) فیلی. سربی.

(۹) - زود باشد که داغ کنیم او را بر بالای بینی (آیه ۱۶ سوره القلم).

(۱۰) - ج جلجل بضم دو جیم و سکون لام، زنگوله (ر ب).

(۱۱) - غرنده. بلند آواز (از ر ب).

(۱۲) - زنگ کر کردن، خاموش ساختن. ملزم گردانیدن (آندراج).

(۱۳) - زنگار.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۲

ابر است بباد اندر و باد است بهامون صحراست بکوه اندرو کوهست بصحرا با پیل بانان پیل تن پیلسم «۱» توان، برسم حذوه «۲» بحضرت قیصری اهدا و کرارا استنکاه «۳» و استنقاه «۴» را، به مذاکره مأمول و اعاده مدعا پرداخته و دلائل ملّیه «۵» ملّیه «۶» و حجج ملکیه و ملکیه القا نمودند.

اعیان دولت عثمانی آمد و شد سفر را ارجوحه «۷» لعب «۸» پنداشته در باب استفتاح ابواب این مسائل استفتا کرده افندیان «۹» عظام آن مملکت «قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِّ شَدِيدٍ» «۱۰»، بتخمیس «۱۱» مذهب و تفویض رکن «۱۲»، که رکن اعظم بنیان صلح

بودی رکون «۱۳» نورزیده بعدر [۱] «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» «۱۴»، عذرہ «۱۵» «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» «۱۶» تشبث جستند، و از عین عناد

[۱] - یو، عت بعد از.

(۱) - برادر پیران ویسه و بر دست رستم کشته شد (برهان).

(۲) - بخشش (ر ب).

(۳) - شنیدن بوی دهان کسی (ر ب) مجازا مکنون خاطر کسی را جستجو کردن.

(۴) - فهمیدن کلام را و پرسیدن (ر ب).

(۵) - پر، کامل.

(۶) - مبتنی بر ملت. دینی، اسلامی.

(۷) - بازیچ، و آن ریسمانی است که از جانبی آویزند و زنان و کودکان و دختران بر آن نشسته در هوا آیند و روند (ر ب).

(۸) - بازی.

(۹) - ج افندی، عنوان احترامی ترکان عثمانی، معادل: صاحب. سید (رسمی قاموس) از یونانی socitnehtuA. فرانسه

eugituehtuA (افاده آقای دکتر معین).

(۱۰) - گفتند ماییم خداوندان نیرو و خداوندان کارزار سخت (از آیه ۳۳ سوره نمل).

(۱۱) - پنج شدن.

(۱۲) - رک ص ۵۹۸ سطر ۱۰.

(۱۳) - میل کردن (ر ب).

(۱۴) - تکلیف نمی کند خدا نفسی را مگر به اندازه توانایی آن (از آیه ۲۸۶ سوره بقره).

(۱۵) - عذر خواهی (ر ب).

(۱۶) - همانا شما می گوید سخنی بزرگ (از آیه ۴۲ سوره اسراء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۳

إذعان و إرغان «۱» آن مطالب نکرده در مجاوبه «۲» محاوته «۳» و مأمولات حائر «۴» قدح معلی «۵» را قدح «۶» کرده از قدح

مخالفت در مقام بلی «۷» دردآشام لای «۸» جواب لا «۹» گشتند که: «كَلَفْتَنِي مَخَّ الْبَعُوضِ وَ بَيْضَ السَّمَائِ» «۱۰».

پادشاه سکندر جاه روم نیز آن فتاوی را حجت محاجه «۱۱» و ذریعه «۱۲» ملأجه «۱۳» نموده برای اسکات «۱۴» مفتیان و مفتنان

اسکات «۱۵»، دو تن از قضات کرام را با نامه نامی روانه، و منع و انهای «۱۶» علما را مستصحب «۱۷» آنها، انهای «۱۸» نهایی «۱۹»

لامعة البهاء «۲۰» خسروانه ساخته [۱] سفرا در «دربند» ادراک لثم «۲۱»

[۱] - یو، ساخت و.

(۱) - قبول کردن سخن (ر ب).

(۲) - با هم سخن گفتن (ر ب) پاسخ رد کردن.

(۳) - مدافعه کردن. کنکاش نمودن با یکدیگر، با هم سخن گفتن بوعده (ر ب).

(۴) - دارا. واجد.

(۵) - قدح، سهم قمار. معلی، عالی شده، بلند، قدح معلی، نصیب اوفی، درجه بلند.

(۶) - طعن (ر ب) عیب.

(۷) - آری، بله، پذیرفتن.

(۸) - دردی شراب (برهان).

(۹) - نه.

(۱۰) - سمائم جمع سمائم، نوعی پرنده است همچون خطاف، و گفته‌اند مورچه سرخ است. برای کسی مثل زنند که آدمی را به کاری دشوار وادارد (مجمع الامثال).

(۱۱) - حجت آوردن و خصومت کردن (ر ب).

(۱۲) - وسیله (ر ب).

(۱۳) - دراز کشیدن خصومت (ر ب).

(۱۴) - خاموش ساختن.

(۱۵) - اوباش (ر ب).

(۱۶) - ممانعت، نهی کردن (لسان العرب).

(۱۷) - همراه.

(۱۸) - انهاء، رسانیدن پیغام (ر ب).

(۱۹) - نهی، خرد (ر ب).

(۲۰) - درخشان، روشن.

(۲۱) - بوسیدن.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۴

سَدَه فَلَکْ عَرَضَ، و با بیم [۱] و رجا «وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ» [۱] «قد کاد یشرق بالزَّیْق» [۲] عذار [۲] عذرای معاذیر [۳] را که در معاذیر [۴] «وَمَا یَزِیْدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» [۵] استتار داشت، «اوضح من العذرة» [۶] با مطالب مکنونه [۷] و مکتوبه در معرض [۳] معاریض [۸] عرض کردند، «بَلَّ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» [۹]. چون از سحنه [۱۰] سخن آثار شحنة [۱۱] و سحنه [۱۲] مزاج اعیان عثمانی با هر [۱۳]، و با هر عذری مساهلتی [۱۴] بل مشاهلتی [۱۵] در مصالحت ظاهر بود، خدیو کشورگشا را طبع [۴] مستشط [۱۶] مستشط [۱۷] گشته گونه غیظ را مورّد [۱۸] و قرطاس [۱۹]

[۱] - ط، با بیم.

[۲] - ط، عذرا.

[۳] - مج، معریض.

[۴] - ط، طبع طبع.

- (۲) - در مجمع الامثال و منتهی الارب فعل بصورت ثلاثی ضبط شده، لیکن در اقرب الموارد بوزن باب افعال ضبط است. از شرق بریقه عند الموت، برای کسی مثل زنند که مشرف بر هلاک بود سپس نجات یابد. یا از ترس سخن گفتن نتواند (مجمع الامثال).
- (۳) - عذرا، عذراء، دوشیزه، معاذیر، عذرها.
- (۴) - ج معذار بکسر اول و سکون دوم، پرده (ر ب).
- (۵) - و نیفزود ایشان را مگر نفرت (از آیه ۴۳ سوره اسراء).
- (۶) - مأخذ این مثال را نیافتم.
- (۷) - پوشیده.
- (۸) - ج معراض، مضمون کلام (آنندراج) سخنهای به کنایه پوشیده (کنز اللغات).
- (۹) - بلکه گفتند مانند آنچه گفتند پیشینیان (از آیه ۸۳ سوره مؤمنون).
- (۱۰) - نرمی (ر ب).
- (۱۱) - دشمنی (ر ب کنز).
- (۱۲) - گرمی. غم. حزن (ر ب).
- (۱۳) - آشکار.
- (۱۴) - سهل انگاری.
- (۱۵) - سخن گردانیدن با هم و دشنام دادن (ر ب).
- (۱۶) - نشاطدارنده. خرم. لیکن از این ماده باب استفعال بدین معنی استعمال نشده. مستشط، در ترنجیده و درهم کشیده.
- (۱۷) - بر افروخته از غضب (المنجد).
- (۱۸) - گلگون.
- (۱۹) - کاغذ.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۵

نامه را به مطهر «۱» نظر سهمگین و سهم «۲» شزر «۳» خشم و کین مقرطس «۴»، و لوح جبین آینه آیین را از چین انقباض، آینه چینی «۵» نمودند.

قد قلّصت شفتاه من حفیظته فخیل من شدّة التعبیس مبتسما «۶» پس جوابی سرشته [۱] صلح و جنگ و آمیخته شهد و شرنگ «ربّ قول اشدّ من صول» «۷» به پادشاه والاجاه مرقوم، و به وساطت ایلچی و علماء اعلام، اعلام «۸» اعلام مقصود را غلاله «۹» کشیده و غلاله «۱۰» گشوده بار عزیمت را بار دیگر بسمت معلوم معکوم «۱۱» ساختند، و دهر دو رنگ بر دولت عثمانی بتعریض می گفت [۲]

چون بوقلمون مباحش هر لحظه برنگ یا نرم چو موم باش یا سخت چو سنگ

[۱] - ط، سر رشته.

[۲] - عت، اضافه دارد: بیت. یو: که.

(۱) - کمان تیر دورانداز و تیر که دور رود (ر ب).

(۲) - تیر.

- (۳) - بدنبال چشم نگرستن از غضب (ر ب)، و سهم شزر، اضافه تشبیهی است.
- (۴) - به نشانه رسیده (ر ب) سوراخ شده بسبب رسیدن تیر بدان. (لسان العرب).
- (۵) - آینه که در بیماری لقوه ملاحظه نمایند (آندراج) آینه‌ای بوده است که از آهن و فولاد جوهر دار می‌کرده‌اند. آینه حلبی (لغت‌نامه) از قراین پیداست که نوعی موج در این آینه بوده است.
- (۶) - همانا فراهم آمد (ترنجیده شد) دو لب او بخاطر حمیت او. پس گمان برده شد از شدت ترش‌رویی لبخندزننده (گمان کردند که لبخند می‌زند) (در سندبادنامه هم بدین بیت استشهد شده است. طبع احمد آتش ص ۱۷۷).
- (۷) - برای کلامی که در مخاطب تأثیر کند مثل زنند (مجمع‌الامثال).
- (۸) - ج علم، پرچم.
- (۹) - از معانی کلمه آنچه اندک مناسبت دارد، شاماکچه است که زیرجامه و زره پوشند (ر ب).
- (۱۰) - کلاله. زلف (برهان).
- (۱۱) - بسته (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۶

یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ یا رومی روم باش یا زنگی زنگ و بخت فیروز خسروی بر جهانیان فرومی‌خواند:

اذا زار [۱] سیف الدولة [۲] الزوم غازیا کفاها لمام لو کفاه لمام «۱» فتی تتبع الأزمان فی الناس خطوه لكل زمان فی یدیه زمام «۲»
 تنام لیدیك الرسل امنا و غبطه و اجفان ربّ الرسل لیس تنام «۳» ... اذا خاف ملک من ملیك اجرته و سیفك خافوا و الجوار تسام «۴»
 ... فلو و کوان صلحا لـ م تـ کـ ن بـ شـ فاعه و لکـ ه ذلّ لهـ م و عرام «۵»

[۱] - همه نسخ، رام ...

[۲] - در تمام نسخ چاپی و خطی: النادر.

- (۱) - اگر زیارت کند (نبرد کند) سیف الدولة با روم اندک زیارتی (جنگی سبک) کافست آن را اگر کافی باشد سیف الدولة را آن جنگ اندک
- (۲) - جوانی که پیروی می‌کند روزگاران گام نهادن او را، در میان مردم، برای هر زمانی در دو دست او زمام است.
- (۳) - می‌خواهند نزد تو رسولان در حال آسودگی و خوشحالی و پلکهای خداوند رسولان نمی‌خواهد (از بیم آنکه پاسخ مطلوب نیابند).
- (۴) - اگر بترسد پادشاهی از پادشاهی پناه می‌دهی او (پادشاه ترسان) را و از شمشیر تو ترسیدند (رومیان) و جوار ترا می‌طلبند (تا از گزند ایمن باشند).
- (۵) - اگر (ترک جنگ با رومیان بخاطر) صلح بود به شفاعت نیاز نبود لیکن اینکه لشکریان طرسوس را شفیع ساخته‌اند ذلتی است آنان را و آزاری.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۷

و منّ لفرسان الثغور علیهم بتبلیغهم ما لا یکاد یرام «۱» ... و ربّ جواب عن کتاب بعثته و عنوانه للناظرین قتام «۲» تضیق به البیداء من قبل نشره و ما فضّ بالبیداء عنه ختام «۳» غلغله این مغلغله «۴» قلوب رومیه را مقلقل «۵» ساخته طنطنه‌اش به «قسطنطیه» «۶» رسید.

حضرت قیصری بعد از وصول آن کتابت که کنانت «۷» سهام «۸» کنایت بود، به احتشاد «۹» کتابت فرمان داده «احمد پاشای

حمّال‌اوغلی [۱] «۱۰» را به سر عسکری منصوب، و بسمت «دیاربکر» «۱۱» مأمور ساخته مقرر داشت که قبل از

[۱] - عت، جمال.

(۱) - و منتهی است سواران مرزها را بر آنان، برساندن ایشان را بدانچه میسر نبود آنان را رسیدن بدان.

(۲) - و چه بسا پاسخی به نامه‌ای که فرستادی و عنوان آن نامه برای بینندگان گرد (لشکر) بود.

(۳) - زمین فراخنا تنگ می‌شد بدان جواب (لشکریان) پیش از آنکه منتشر شود (کتیبه‌های آن لشکر و شکسته و پخش شود ختام آن. (متنی ذکر داستان میانجی قرار دادن رومیان سواران مرزی را.

(۴) - نامه، پیام (ر ب).

(۵) - جنابانیده (ر ب) لرزان.

(۶) - دار الملک روم که بنام قسطنطین اول (متولد ۲۷۴. جلوس ۳۰۶. وفات ۳۳۷ م) نامیده شد. استانبول (معجم البلدان و تعلیقات برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - تیردان چرمین (ر ب).

(۸) - ج سهم، تیر.

(۹) - گرد آوردن (ر ب).

(۱۰) - حاجی احمد پاشا متوفی به سال ۱۱۶۶ (قاموس الاعلام. لغت‌نامه).

(۱۱) - آمد. شهرست بر ساحل دجله دارای ۴۱۰۸۷ تن سکنه (ذیل المنجد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۸

ورود موکب نادری بحّد «۱» و سنور «۲» ستور «۳» عسکر عثمانی طریق اجتياز «۴» نپوید، و در تنازع «۵» تنزّع «۶» و در مسایفت «۷» مسابقت و تخوید «۸» نجوید، و بامتساخ «۹» و امتلاخ «۱۰» شجیر «۱۱» مشاجرت، شجر مساجرت «۱۲» را [۱] قطع نکرده بحکم «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» «۱۳» از تیغ کشیدن دست کشیده دارد.

بعد از آنکه در حدود «داغستان» بعون خداوند صمد، صمد «۱۴» و جدد «۱۵» مقصد منطوی گشته از افنا «۱۶» و اقنا «۱۷» و اعنا «۱۸» و اغنا و انفا «۱۹» و ابقا و اماته «۲۰» و احیا، و اماطه «۲۱» و اعطا و ترعیش «۲۲» و ترغیس «۲۳» و استنفا «۲۴»

[۱] - ط، مساجرت.

(۱) - حد، مرز.

(۲) - ر ک ح ۶ ص ۶۰۰.

(۳) - ج ستر؟.

(۴) - عبور.

(۵) - دشمنی.

(۶) - شتافتن (ر ب).

(۷) - با هم شمشیر زدن (ر ب).

- (۸) - بشتاب رفتن (ر ب).
- (۹) - شمشیر بر کشیدن (ر ب).
- (۱۰) - بیرون کشیدن لگام از سر ستور و برکشیدن شمشیر از نیام.
- (۱۱) - شمشیر (ر ب).
- (۱۲) - همدیگر دوستی کردن (ر ب).
- (۱۳) - و نزاع مکنید پس سست می شوید و می رود توانایی شما. (از آیه ۴۸ سوره انفال).
- (۱۴) - زمین بلند درشت (اقرب الموارد).
- (۱۵) - ج جدۀ بضم اول و فتح و تشدید دوم راه (ر ب).
- (۱۶) - افناء، نیست کردن.
- (۱۷) - افناء، دادن چیزی به کسی که بدان تسکین یابد (ر ب).
- (۱۸) - اعناء، رنجانیدن (ر ب).
- (۱۹) - انفاء، نابود کردن.
- (۲۰) - میرانیدن.
- (۲۱) - دور کردن (ر ب).
- (۲۲) - ترسانیدن (ذیل اقرب الموارد).
- (۲۳) - تکسیر مال (حواشی) بدین معنی ارعاس درست است و باب تفعیل از این ماده دیده نشد.
- (۲۴) - این باب از ماده (نفی) دیده نشد.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۰۹
- و استبقاء «۱» دشمن و دوست، استیفاء کام و استیفاء «۲» حق، انتقام بعمل آمد، و ترجیه «۳» و اخبات «۴» اعداء، و ترجیه «۵» و اعداء «۶» احباب، و تکمیل کار و تکلیف «۷» اشرار و انطباع نقوش مراد، و انطیاع «۸» نفوس مراد «۹» میسر گردید، و قصد سفر «روم» تصمیم عزم و تصمیمید [۱] «۱۰» رأی و تصفید [۲] «۱۱» همت و ادغام «۱۲» ادغم «۱۳» اراده کرده در بیستم دلو «۱۴» سنه خمس و خمسين و مائه بعد الالف «۱۵» با دلیران رزم جو از «دربند» جنائب «۱۶» نجائب بجانب «روم» جولان دادند. قنديد الامر «۱۷» قاری سبز پوش فلک «۱۸» به قراءت سوره رعد عقیره «۱۹» برکشید «۲۰» و در تلو «۲۱»

[۱] - ط، اضافه دارد: و تصمیمیت.

[۲] - ط، اضافه دار: تصفت.

-
- (۱) - زنده گذاشتن (ر ب).
- (۲) - استیفاء، تمام گرفتن حق را (ر ب).
- (۳) - دفع کردن. بنرمی راندن (ر ب).
- (۴) - خبیث گرفتن (اقرب الموارد) سخن پلید گفتن (ر ب).
- (۵) - امید داشتن (ر ب). امید دادن.
- (۶) - یاری دادن (ر ب).

- (۷) - جراحت کردن (ر ب).
- (۸) - فرمانبردار شدن (ر ب).
- (۹) - ج مارد، سرکش نافرمان (ا قرب الموارد).
- (۱۰) - سخت بر چیزی اعتماد کردن (ا قرب الموارد).
- (۱۱) - محکم ساختن (ر ب).
- (۱۲) - لگام زدن (ر ب).
- (۱۳) - اسب دیزه (ر ب).
- (۱۴) - برج آخر از دوازده برج. برابر اسفند.
- (۱۵) - ۱۱۵۵ ه ق.
- (۱۶) - ج جنیت، اسب کتل (ر ب) اسب زین کرده که پیش پیش سلاطین و امرا برند (برهان).
- (۱۷) - روش کار، راه کار ولی در این عبارت بمعنی، از قضا، اتفاقاً تصادفاً بکار رفته.
- (۱۸) - قاری ... مشبه به فلک. و شاید که جمعا استعاره از ابر باشد.
- (۱۹) - آواز بلند (ر ب).
- (۲۰) - بانگ رعد برخاست، و نیز رعد نام سوره سیزدهم است از قرآن مجید.
- (۲۱) - پس. دنبال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۰

آن به تلاوت «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا»^۱ رطب اللسان گشت، و در سورت [۱] این واقعه از سوره واقعه آیه «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ»^۲ روان برخواند. از نزول سما «۳» بنیاد ارض به آب رسید که «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ»^۴، و از شدت سیول جاعفه «۵» سراهای آبدان «۶» آبدان گردید «فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»^۷. هوا از کثرت حیا «۸» بیشتر می نمود، و آنچه در این کوزه سربسته داشت از پشت بام فلک بر سر راهروان سفر فرو ریخت که «يُزِيلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»^۹، و جریان سیل جراف «۱۰» به تسطیح و استواء عامرات «۱۱» و غامرات «۱۲» پرداخته که «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»^{۱۳}. انهمار «۱۴» سحب «۱۵» سخت شد، به حدی که آبگینه فلک گویا پر از آب کینه بود و شیخ «۱۶» را با جوانان

[۱] - ط، صورت.

- (۱) - و فرو فرستادیم از ابرها آبی ریزان (آیه ۱۴ سوره نباء).
- (۲) - آیا شما فرو فرستادید آن را از ابر یا ماییم فرو فرستندگان (آیه ۶۸ سوره واقعه).
- (۳) - سماء، باران نیکو. (ر ب).
- (۴) - پس گشودیم درهای آسمان را به آبی سخت ریزنده (آیه ۱۱ سوره قمر).
- (۵) - سیل جاعف، توجه که زمین بکاود و هر چیز را ببرد (ر ب).
- (۶) - مخفف آبادان (لغت نامه).
- (۷) - پس بهم پیوست آب بر کاری که همانا مقدر شده بود (از آیه ۱۲ سوره قمر).
- (۸) - باران (ر ب).

(۹) - می‌فرستد از آسمان بر شما باران پی‌درپی (آیه ۱۰ سوره نوح).

(۱۰) - سیل جراف، سیل که هر چیز را برد (ر ب).

(۱۱) - آبادانها.

(۱۲) - زمینهای ویران. زمینها که زیر آب مانده باشد (ر ب).

(۱۳) - نمی‌بینی در آن کژی و نه برآمدگی (نشیب و فراز) (از آیه ۱۰۶ سوره طه).

(۱۴) - ریختن.

(۱۵) - ج سحاب، ابر.

(۱۶) - باران بزرگ قطره (مهدب الاسماء) (در مأخذ دیگری دیده نشد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۱

عداوت دیرینه شدت سحاب مسجهره «۱» «اغدر من الغدير» «۲» آمد، و جميع فوارع «۳» و ضواجع «۴» مضاجع «۵» غيث «۶» شد. نمر

رزم «۷» از سحاب نمر «۸» بذکر «اصابنا جاز الضبع» «۹» گویا گشتند، و أساء «۱۰» بزم در ورطه وحل «۱۱» مانده از سر مال و جان

گذشتند. دهر به تردستی در خرابی هر بیت «۱۲» این بیت از «ابو الفتح بستی» «۱۳» کار بستی که:

لا ترج شيئاً خالصاً نفعه فالغيث لا يخلوا من العيث «۱۴» و روزگار از شعر تر «ابو المعتر» «۱۵» این ترانه راندى که:

و يمطرنا الله _____ قف _____ من فوقنا _____ و _____ من تحتنا _____ اعين _____ تنبوع «۱۶»

(۱) - سحابه مسجهره، ابر درخشان آب (ر ب).

(۲) - گویند اغدر من الغدير، چه آن غدر می‌کند صاحب خود را در آنچه از همه چیز بدان نیازمندتر است. و اهل لغت غدير را از

مغادره (ترك گفتن) گیرند (مجمع الامثال).

(۳) - آبراهه‌های بلند (ر ب).

(۴) - جای خم وادی (ر ب).

(۵) - خوابگاهها.

(۶) - باران.

(۷) - پلنگ جنگ.

(۸) - ج نمرة، ابر پاره خرد (ر ب).

(۹) - جار الضبع، باران سخت (اقرب الموارد) باران که کفتار را از لانه او بیرون کند (مجمع الامثال).

(۱۰) - پیشوایان (ر ب).

(۱۱) - گل و لای.

(۱۲) - خانه.

(۱۳) - علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبد العزیز متوفی به سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ هجری (لغت‌نامه. وفيات الاعیان).

(۱۴) - امید مدار چیزی را که سود آن خالص باشد چه باران (با سودی که دارد) تهی نیست از زیان رساندن. ابو الفتح بستی (زهر

الآداب ج ۱ ص ۲۴۲).

(۱۵) - چنین است در همه نسخ. و احتمال می‌رفت ابن المعتر باشد، لیکن در دیوان وی یافت نشد.

(۱۶) - و می‌باراند ما را سقف از فراز ما و در زیر ما چشمه‌ها می‌جوشد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۲

در بد و إنشاء «۱» سفر، زمانه از معنی «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرٍ» «۲» خبر داد، و مظلّه «۳» سحاب نمودار «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» «۴» گشت، اشعار «ابو نواس» «۵»:

هو الغيث إلا أنه باتّصاله إذا ليس قول الله فينا بباطل «۶» لان كان احيا كلّ رطب و يابس لقد حبس الاحباب وسط المنازل «۷» وصف حال آمد، و مفاد [۱] شعرا:

روينا فما تزداد يا ربّ من حيا و انت على ما فى النفوس شهيد «۸» سقوف بیوتی صرن ارضا ادسها و حيطان داری رگع و سجود «۹» مطابق این مقال «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَيُشِئُ السَّحَابَ

[۱] - ط، بمفاد.

(۱) - آغاز کردن (ر ب).

(۲) - بچشید مس کردن دوزخ را (از آیه ۴۸ سوره قمر).

(۳) - سایبان (ر ب) و مظلّه سحاب اضافه تشبیهی است.

(۴) - عذاب روز سایبان (از آیه ۱۸۹ سوره شعرا). و آن ابری بود که قوم شعیب بدان پناه بردند سپس بر ایشان عذاب شد.

(۵) - رک ح ۱۱ ص ۶۵.

(۶) - در دیوان ابو نواس دیده نشد. محتملا مصراع چهارم بجای دوم و مصراع دوم بجای چهارم است.

(۷) - در دیوان ابو نواس دیده نشد. محتملا مصراع چهارم بجای دوم و مصراع دوم بجای چهارم است.

(۸) - سیراب شدیم پس چرا می‌افزایی ای پروردگار من باران را؟ و تو بر آنچه در جانهاست آگاهی.

(۹) - سقفهای خانه‌های من گردید زمین و دیوارهای خانه من در حال رکوع و سجوداند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۳

الثَّقَالُ «۱». از تقاطر قطار «۲» هطل «۳»، قطار «۴» قطره زن «۵» که در اقطار راغ شتر مرغ آسا می‌پريدند، ناقه هطلی «۶» شدند، و از لواعج «۷» شایب «۸» ماطره [۱] «۹»، اشتران شیر تمثال و آبال «۱۰» پیل هیکل که در توانایی آنها شک نبود از وشاک «۱۱» به شک «۱۲» افتاده از ضمیر «۱۳» و ضعف وقوع «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» «۱۴» را به حدّ یقین رسانیدند. از نزول «فَالْحَامِلَاتِ وَ قَرًّا» «۱۵» حملات «۱۶» از احمال «۱۷» حملات «۱۸» و احمال «۱۹»، امارات [۲] «۲۰» «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» «۲۱»

[۱] - ط، باظره.

[۲] - ط، عمارات.

(۱) - اوست که می‌نمایاند شما را برق را برای بیم دادن و امیدوار کردن و می‌آفریند ابرهای گران‌بار را (آیه ۱۳ سوره رعد).

(۲) - ج قطر بفتح اول و سکون دوم، باران (ر ب).

و شاید قطار بضم اول بود (باران بزرگ قطره).

(۳) - باران پیوسته ریزان.

(۴) - یک رسته شتر (ر ب).

(۵) - پویه کن. راهرو.

(۶) - ناقه هطلی، شتر ماده آهسته‌رو و کاهل (رب).

(۷) - معنی مناسب دیده نشد.

(۸) - ج شؤبوب، پاره‌ای از ابر بزرگ قطره (رب).

(۹) - بارنده.

(۱۰) - ج ابل، شتر.

(۱۱) - تیزروی (رب).

(۱۲) - لنگیدن (رب).

(۱۳) - لاغری (لغت‌نامه از رب).

(۱۴) - تا اینکه درآید جمل در سوراخ سوزن (از آیه ۳۸ سوره اعراف).

(۱۵) - پس بردارندگان بار را (ابرها) (آیه ۲ سوره ذاریات).

(۱۶) - ج حموله، بارکش از شتر و خر و مانند آن (رب).

(۱۷) - یاری دادن بهار برداشتن (رب).

(۱۸) - بارها (از رب).

(۱۹) - بارها.

(۲۰) - علامتها. نشانه‌ها.

(۲۱) - و می‌نهد هر بار داری بارش را (از آیه ۲ سوره حج).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۴

ظاهر کردند، و جمل «۱» جمال «۲» که به سمت «۳» «جمال لاهلها» «۴» موسم، و به صفت «تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ» «۵» متّصف؛ بودند از تکاثر «۶» اثقال «۷» و انفال «۸» خمال «۹» یافته صورت «لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» «۱۰» پذیرفتند.

و حرف کنون تحت راء و لم یکن بدال یؤم الرّسم غیره الثّقط «۱۱» و آفت محل «۱۲» علاوه علّت وحل گشته علیق دواب به کارخانه رزاقیت «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» «۱۳» حواله شد. اسبانی که در پویه بر صبا سبقت می‌جستند، بحدی از بی‌جوی کاهیدند که صبا ایشان را چون کاه از جای می‌ربود، و مراکبی که بسان اشهب خورشید از گرم روی نمی‌آسودند، به نوعی مشت استخوان شدند که حرکت ایشان از جا، مانند اسب شطرنج جز بدست میسر نبود.

چارپایان راه نورد که از راهواری بر آهو مقام راهو «۱۴» و براهگو «۱۵» آهنگ

(۱) - همگی.

(۲) - شتران.

(۳) - نشان. داغ.

(۴) - زینتی است خداوندانش را. موسم، علامت نهاده.

(۵) - برمی‌دارند بارهای شما را بسوی شهری (از آیه ۷ سوره نحل).

(۶) - بسیاری.

(۷) - بارها.

- (۸) - ج نفل، عطیه (ر ب) غنیمت.
- (۹) - دردی که در قوائم حیوان بهم رسد و از آن می‌لنگد (ر ب).
- (۱۰) - نمی‌باشید رسنده بدان مکر به تعب نفسها (از آیه ۷ سوره نحل).
- (۱۱) - و شتر لاغر اندام و خمیده‌ای زیر پای کسی که به ریه آن می‌زند (و آن را برفتن وامی‌دارد) و مهربان نباشد (با او) در راندن. حالی که قصد اوست (رسیدن) نشانه (خانه‌های محبوب را که قطره‌های باران آن را تغییر داده است (ابو العلاء معری. سقط الزند).
- (۱۲) - قحطی. گرسنگی سخت. (اقرب الموارد).
- (۱۳) - و نیست جنبنده‌ای در زمین مگر آنکه بر خداست روزی آن (از آیه ۷ سوره هود).
- (۱۴) - نام مقامی است از موسیقی که به رهاوی مشهور است (برهان).
- (۱۵) - ره‌گوی، مطرب (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۵

رهاوی «۱» می‌آموختند، قوائمشان از لاغری بیچار تار «۲» مشته گشت.

سرودسرایان «إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» «۳» که از حسن ترنم با خر طنبور «۴» هم آواز، و در شهر «خرخیز» «۵» جهان صاحب آوازه و نغمه‌ساز بودند، از بی‌قوتی و بی‌قوتی از صدا افتادند [۱]. ستوران سبک‌سیر که شمال و دبور «۶» را بدشت نوردی قبول نداشتند، از حمل بارهای گران ستوه «۷» ران گشته چون نقش قدم از پا در آمدند. استران قاطر الرّحال «۸» که بر سحاب قاطر «۹» قطره زدن «۱۰» می‌آموختند در فقدان قوت، صبر حمار «۱۱» پیشه کرده چون الاغ در خر «۱۲» ماندند. هر خری در رفتار از فحوای «حَزُّوا سَجْدًا» «۱۳» خبر داد، و مرکب «۱۴» بی‌حد «۱۵» به صدمه مرکب «۱۶» بی‌حد «۱۷» از پا در افتاد. افراس «۱۸» فریسه «۱۹» فنا گردیدند [۲].

[۱] - ط، افتاده.

[۲] - یو، گردیده.

(۱) - راهو. ر ک ح ۱۵ ص ۶۱۴

(۲) - طنبور و رباب و هر سازی که بر آن چهار تار بندند (برهان).

(۳) - همانا ناخوش‌ترین آوازه‌ها آواز خر است (از آیه ۱۸ سوره لقمان).

از سرودسرایان، خران مقصود است.

(۴) - خرک طنبور و آن چوبکی باشد که در زیر تارهای ساز گذارند (برهان).

(۵) - نام شهریست از ختا و ختن که مشک خوب در آنجا می‌شود (برهان).

(۶) - شمال، بادی که از جانب راست وزد هرگاه رو بقبله باشی و دبور، باد پس پشت خلاف صبا (ر ب).

(۷) - بازمانده. به تنگ آمده (برهان).

(۸) - نیکوپالان (از ر ب).

(۹) - قطره بار.

(۱۰) - پویه کردن.

(۱۱) - از آنجا که خر بر سختی و بلا سخت شکیباست. ثعالبی نویسد:

این از امثال عربست (ثمار القلوب ۲۹۸).

(۱۲) - گل تیره و چسبنده (برهان).

(۱۳) - برو در افتادند سجده کنان (از آیه ۵۹ سوره مریم).

(۱۴) - چهار پا.

(۱۵) - بی اندازه. بی شمار.

(۱۶) - مر + کب، برو در افتادن.

(۱۷) - بی انتها، حواشی مرکب بی حد را مرگ، معنی کرده‌اند ولی گذشته از آنکه این معنی با کلمه صدمه، سازش ندارد، مأخذی برای آن دیده نشده.

(۱۸) - ج فرس.

(۱۹) - شکار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۶

مراحل «۱» از طّی مراحل پا کشیدند. آفات «۲» آفات یافتند. بکار «۳» بکار نیامدند.

ناقه‌های ناقه «۴» سیر ناقه «۵» ناف نیاف «۶» نافه «۷»، و ناقه «۸» گشتند، و اشتران خارا «۹» پشم خار «۱۰» نورد خار خوار «۱۱» خوار [۱] و نزار شدند [۲]. عاجهای «۱۲» آبنوس «۱۳» فام از سیر طرق عاج «۱۴»، عاج آسا «۱۵» پاره استخوان گردیدند، و صندلهای «۱۶» صندل «۱۷» تک صندل رنگ، و عودهای «۱۸» عود «۱۹» بوی عود «۲۰» آهنگ، به چوب خشک مشابعت ورزیدند [۳]. از کثرت دواب «۲۱» ضعف دواب ضعف «۲۲» یافت، و از شدت

[۱] - ط، خار.

[۲] - یو، از کلمه و اشتران ... تا اینجا را ندارد.

[۳] - یو، دارند.

(۱) - ج مرحل بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، شتر قوی (ر ب).

(۲) - ظاهرا ج افت بفتح اول و سکون دوم، شتر سخت شکیا پیشتر رو (اقرب الموارد).

(۳) - ج بکر بفتح اول و سکون دوم، شتر بیچه (ر ب).

(۴) - چند ستاره است که بر شکل ناقه واقع شده (ر ب).

(۵) - کیسه مشک.

(۶) - ناقه نیاف، ناقه دراز با بلندی (ر ب).

(۷) - مانده شده (ر ب).

(۸) - کوفته. ضعف دار.

(۹) - نوعی از بافته ابریشمی که مانند صوف موج دار بود (برهان).

(۱۰) - سنگ خارا (ر ب).

(۱۱) - خار خورنده، صفت مرکب.

(۱۲) - ناقه مطیع (اقرب الموارد).

(۱۳) - درختی باشد سیاه و مشهور است ... اگر بر آتش نهند مانند عود بگدازد (برهان).

(۱۴) - طریق عاج، راه پر از روندگان (ر ب).

(۱۵) - استخوان پیل، و عامه دندان فیل گویند (ر ب).

(۱۶) - صندل، قوی و سخت سر از شتر و حمار (ر ب).

(۱۷) - چنین است در تمام نسخ و در بعضی حواشی کشتی کوچک، معنی شده شاید صیدن بفتح اول و سوم و سکون دوم. روباه.

(۱۸) - عود، کلان‌سال از شتر (ر ب).

(۱۹) - بوی معروف. چوبی است که دود آن بوی خوش دارد.

(۲۰) - ساز معروف.

(۲۱) - پیوسته رنج کشیدن (کنز) صحیح دأب است بفتح اول و دوم، پادوب.

(۲۲) - دو چند شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۷

ذهاب «۱»، قوّت ذهاب «۲» از مطایا عنان تافت، «بصبصن إذ حدین بالاذناب» «۳». نرمایه «۴» مایه هموم شد، و هموم «۵» سرمایۀ غموم «وقع القوم فی سلا جمل» «۶»

الحاصل در مزالقی «۷» و ملازق «۸» و مضایق و مآزق «۹» و شوامخ «۱۰» و شواقی «۱۱» و اودیۀ «۱۲» و اماعق «۱۳» از و موز «۱۴» بروق «۱۵» خاطفۀ «۱۶» و نهوض «۱۷» ریاح «۱۸» عاصفۀ «۱۹» و تراکم سحب هاطلۀ «۲۰» و رعادۀ «۲۱» رعود «۲۲» هائلۀ «۲۳» جمیع دواب اردو من الخیل و البغال و الحمیر «۲۴» که «ابن منذر» [۱] «۲۵» سائسی «۲۶» آن نعمان «۲۷» را شایستی، حکم «بغلۀ ابی دلامه» «۲۸» و حمار

[۱] - فقط ط، نعمان بن منذر.

(۱) - ج ذهبه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، باران بسیار (ر ب).

(۲) - رفتن.

(۳) - حرکت دادند شتران دمه‌ای خود را هنگامی که برای آنها حدی خواندند: در مورد اطاعت مردم ترسو مثل زنند (مجمع الامثال).

(۴) - شتر ماده (حواشی) مأخذ دیده نشد. شاید هر مایه (مایه - شتر ماده) یا: نر و مایه؟

(۵) - شتر ماده خوش رفتار (ر ب) ابر بسیار باران. (اقرب الموارد).

(۶) - افتادند مردم در بچه‌دان شتر، برای سختی کار مثل زنند (مجمع الامثال).

(۷) - لغزشگاه‌ها.

(۸) - ج ملزق، چسبیدن گاه.

(۹) - تنگناها.

(۱۰) - ج شامخۀ.

(۱۱) - ج شاهقه، بلند از کوه و بنا و جز آن (از ر ب).

(۱۲) - ج وادی.

(۱۳) - جج معق بفتح اول و سکون دوم، کرانه دشت دور و دراز (ر ب).

(۱۴) - ج و مض بفتح اول و سکون دوم، درخشیدن.

(۱۵) - ج برق.

(۱۶) - خیره کننده چشم (ر ب).

(۱۷) - برخاستن.

(۱۸) - ج ریح، باد.

(۱۹) - سخت وزنده (از ر ب).

(۲۰) - بارنده.

(۲۱) - جنبیدن.

(حاشیه نو) ضبط و مأخذ دیده نشد.

(۲۲) - ج رعد.

(۲۳) - ترساننده.

(۲۴) - از اسب و استر و خر.

(۲۵) - رک ح ۳ ص ۴۳۴.

(۲۶) - تربیت. مهتری.

(۲۷) - ج نعم بفتح اول و دوم، شتر و گوسفند (ر ب). شتر (اقراب الموارد).

(۲۸) - ابو دلامه را استری بوده است صاحب عیب فراوان. وی عیبهای آن را در قصیده‌ای بنظم آورد و بغله ابی دلامه برای عیب بسیار مثل شده است (ثمار القلوب ص ۲۸۸). (ابو دلامه شاعر عصر اموی و عباسی. م - ۱۶۰ یا ۱۷۰ ه ق).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۸

طیاب «۱» و شاء سعید «۲» یافت، و اوضاع لشکریان را مثل «لا ناقة لی فی هذا ولا جمل» «۳» مصداق حال آمد. سلب الغوادی قوه المشی من اقدام الرجال «۴» و اسقط السواری طاقه الزکوب من ركب الرجال «۵».

از کثرت سواری «۶» سپاه منصور بی قمیص «۷» و ستور «۸» بل بی قمیص «۹» و ستور «۱۰» مانده ایاف «۱۱» مخافت «۱۲» را در کمال نحافت «۱۳» و نحافت «۱۴» بأقدام امثال امر «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا» «۱۵» باسقاط «كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ» «۱۶» طی می کردند [۱]. تمامی بسان میوه درخت اراک، مرد «۱۷» بی مرکب

[۱] - یو، می کرد.

(۱) - طیاب سقا را خری بوده است نزار و ابو غلاله مخزومی شاعر قطعاتی در وصف حال این خر سرود و آن را همچون بغله ابو دلامه مشهور ساخت. از عجایب آنکه خر از نژندی بمرد و طیاب پس از وی بیک هفته در گذشت و ابو غلاله نیز در پی او مرد (ر ک ثمار القلوب ص ۲۹۳).

(۲) - (ر ک ثمار القلوب ص ۳۰۱).

(۳) - در مجمع الامثال: لا ناقتی فی هذا ولا جمل. برای بیزاری از ظلم و بدی مثل آرند (مجمع الامثال) سپس دایره استعمال آن وسعت یافت و برای کناره گیری از هر مداخله مثل آرند.

- (۴) - ربود بارانهای بامداد نیروی رفتن از گامهای پیادگان.
- (۵) - و افکند ابرهای شب سواری نیروی سواری را از مردان سوار.
- (۶) - ج ساریه، ابر شب سواری (ر ب).
- (۷) - ستور که صاحب خود را بجنباند و حرکت دهد (ر ب).
- (۸) - چهارپا.
- (۹) - پیراهن.
- (۱۰) - ج ستر بکسر اول، پرده (ر ب) پوشش.
- (۱۱) - ج فیف بفتح اول و سکون دوم، زمینی که بادهای آن مختلف بود. زمین بی آب (ر ب).
- (۱۲) - جای بیم، ترسناک.
- (۱۳) - لاغری. نزاری (ر ب).
- (۱۴) - نخف، سخت دم زدن (ر ب). نخاف دیده نشد.
- (۱۵) - اوست که کرد برای شما زمین را رام پس بروید در اطراف آن. (از آیه ۱۵ سوره ملک).
- (۱۶) - بخورید از روزی آن (جمله بعد همان قسمت از آیه ذکر شده).
- (۱۷) - مقابل زن.
- و نیز میوه درخت اراک (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۱۹

بل سوار مرکب خشب «۱» می بودند، و مانند نرگس قلم پا را «۲» فرس عبهر «۳» می شمردند، و چون رکبان سنبل «۴» جز ساق پا بارکش نداشتند «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ» «۵». هر گل زمینی «۶» گل پییده «۷» بنظر می آمد، و هر قطعه دشت از پیاده و اسبهای چوبین «۸»، بساط شطرنج می نمود. «یرکب الصَّعب من لا ذلول له» «۹»، و در آن [۱] سفر افواج شکاکک «۱۰» یک یک به شکایت «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» «۱۱» ترانه سنج، و متحمل صدمت [۲] اعباء «۱۲» و إعیاء «۱۳» و وعشاء «۱۴» و عناء «۱۵» رکوب و نزول، با صد رنج و متاعب گشتند «رکبوا فی الطَّلب أعجاز الابل» «۱۶». از «دربند» تا کنار

[۱] - ط، و در آن.

[۲] - یو، خدمت. عت، صلاحت.

(۱) - لاغر (ر ب).

(۲) - استخوان پا. و قلم نرگس ساق نرگس است که سبز و باریک بود.

(۳) - فرس عبهر، اسب آکنده گوشت (ر ب). و نیز عبهر نرگس است.

(۴) - رکبان السنبل، آنچه از غلاف گندم اول برآید و آن ریشه است که بر خوشه باشد (ر ب).

(۵) - و آنان برمی دارند گناهان خود را بر پشتهای خود (از آیه ۳۱ سوره انعام).

(۶) - قطعه زمین خوب (غیاث).

مکان مشخصی در محلات و قراء و قصبات که مردم در آن جمع می شوند (شعوری. بنقل لغت نامه) در بعضی لهجه ها گله زمین، قطعه زمین.

(۷) - هر گلی را گویند که آن را درخت و بوته بزرگ نباشد همچو نرگس و سوسن و بنفشه و لاله ... (برهان).

(۸) - تابوت (آندراج) شاید بملاحظه کثرت تلف شدگان.

(۹) - وامی دارد مرد نفس خود را بر سختی اگر به آرامی بمطلوب خود دست نیابد. برای کسی مثل زنند که به پاره‌ای از حاجت خود برسد و بدان قناعت کند.

(مجمع الامثال).

(۱۰) - ج شکیکه، گروهی از مردم (ر ب).

(۱۱) - همانا دیدیم از این سفرمان تعبی (از آیه ۶۱ سوره کهف).

(۱۲) - ج عب، بکسر اول و سکون دوم، بار (ر ب).

(۱۳) - ماندگی شتران (ر ب).

(۱۴) - مشقت و سختی سفر (ر ب).

(۱۵) - رنج (ر ب).

(۱۶) - بنو فلان یرکبون اعجاز الابل، خوار شدند و تابع غیر گشتند. سختی دیدند (اقرّب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۰

رود «کر» ۱ با اینکه لشکر در کمال بدحالی و بغدادشان ۲ خالی بود، هر شام مطر مصر ۳ یعنی باران مضرّ علاوه علت می‌شد «حتّی جال الماء علی الارض» ۴، و هر روز اوقات جنود از ناسازی فصل، معنی «ندی المزن بالامطار» ۱ [۵] بارانی بیان می‌کرد «ربّ غیث لم یکن غیثا» ۶. چهل روز بر این نهج آسمان بارانی ۷ ابر از دوش نیفکند، و از کثرت ضحک ۸ متجنده ۹ را قرین بکا ۱۰ می‌داشت «بعدت علیهم الشّقه» ۱۱، و اهل اردو در عرض راه پای‌بست زنجیر سلاسل برق ۱۲ و سحاب، و گرفتار سلاسل ۱۳ محنت بی‌حساب بوده به امید انکشاف غیوم ۱۴ و انکشاف ۱۵ غموم و انقشاع ۱۶ غمام ۱۷ آسایش گزین تحت خیام می‌بودند، تا چله قوس ۱۸ زمستان از ترس تیرباران باران، گسیخت و شمس آفتابی شده ۱۹ از زیر هلال ۲ [۲۰] برآمد، و آیام اثجام ۲۱ یاثجام ۲۲ و انجام ۲۳ [۲۴] انجامیده انجام ۲۴ مرام ناجم شد ۲۵،

[۱] - ط، باران.

[۲] - یو، هل. ط، هلال.

[۳] - ط، و ایام انتحام را کام انجام.

(۱) - بزرگترین رود قفقاز که به بحر خزر می‌ریزد (جغرافیای طبیعی کیهان).

(۲) - شکم (برهان).

(۳) - دائم. مداوم.

(۴) - مأخذ این مثال دیده نشد.

(۵) - مأخذ دیده نشد. (بارانی؟).

(۶) - آنگاه که باران بی‌موقع آید، از حد درگذرد (حواشی).

(۷) - هر چیزی را که بجهت مانع باران پوشند (برهان) و بارانی ابر اضافه مشبه به بمشبه.

(۸) - برف (ر ب).

(۹) - سپاهیان.

(۱۰) - گریستن (ر ب).

(۱۱) - دور شد بر ایشان مسافت با مشقت (از آیه ۴۲ سوره توبه).

(۱۲) - سلسله البرق، آنچه در پهنا پدید آید از برق (ر ب).

(۱۳) - زنجیرها

(۱۴) - ج غیم بفتح اول، ابر.

(۱۵) - گشاده شدن (ر ب).

(۱۶) - گشادن (ر ب).

(۱۷) - ج غمامه بفتح اول، ابر سپید (ر ب).

(۱۸) - زه کمان. و مقصود گذشتن چهل روز از زمستانست.

(۱۹) - آفتابی شدن، ظاهر شدن (از ر ب).

(۲۰) - دفعه‌ای از باران (ر ب).

(۲۱) - دوام باران (ر ب).

(۲۲) - وا شدن آسمان (ر ب).

(۲۳) - رفتن باران (ر ب).

(۲۴) - ج نجم، ستاره (ر ب).

(۲۵) - ناجم شدن، پدید شدن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۱

و عقده عائق منحل و حجاب مانع منجل [۱] «۱» گشته مناهج عسر بمباهج «۲» یسر تبدیل یافت، و از جوش بهار «۳» ریاحین و ریاحین بهار «وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا» «۴» باغ و دشت [۲] را جنون موسم «۵» و موسم جنون در رسید، و از جلوه لیلاوشان چمن «فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» «۶» هر شجری بید مجنون بل مجنون بید «۷» گردید.

در نزدیکی محل موسوم به «جواد» «۸» جسر بر رود «کر» مرتب گشته کوکبه والا- «صحرای مغان» را از افراختن خیام زرین قباب نمونه ساحت آسمان ساخت، و آسمان «۹» شاحب «۱۰» مهزول «۱۱»، و تعلیف «۱۲» شاحف [۳] «۱۳» و حرقوف «۱۴» در آن مرتع مریع «۱۵» و مریع «۱۶» وسیع بعمل آمده ذلولان «۱۷» مذلت دیده و ممشوقات «۱۸» مشقت کشیده و جمال «۱۹» دبراء «۲۰» و دواب عجفاء [۴] «۲۱» از فربهی فز بهی یافتند،

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - ط، راغ.

[۳] - یو، تشاج

[۴] - ط، اجفا.

(۱) - روشن (حواشی) ظاهرا منجل (بمعنی آشکار شده) باشد، بصیغه اسم مفعول از باب انفعال از ماده نجل، و یا مرخم (منجلی) است.

- (۲) - شاید ج مبهج بضم اول و سکون دوم و کسر سوم، زمینی که صاحب نبات زیبا باشد (غیاث).
- (۳) - شکوفه گل هر درخت (برهان) و در تداول، فصل رونق و کمال هر چیز.
- (۴) - و خدا رویانید شما را از زمین رویانیدنی (از آیه ۱۶ سوره نوح)
- (۵) - جنون موسمی، جنونی که در موقع خاص عارض شود.
- (۶) - در آن از هر چیزی سنجیده (از آیه ۲۰ سوره حجر).
- (۷) - ج بیداء بفتح اول، بیابان (ر ب).
- (۸) - جسر جواد جسرست بر ملتقای رود کر و ارس (از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۶۵).
- (۹) - فربه کردن
- (۱۰) - برگشته رنگ از گرسنگی یا لاغری (از ر ب).
- (۱۱) - لاغر.
- (۱۲) - علف دادن.
- (۱۳) - خشک از لاغری (ر ب).
- (۱۴) - ستور لاغر (ر ب).
- (۱۵) - چراگاه فراخ آب و علف.
- (۱۶) - بهارگاه (ر ب).
- (۱۷) - شتر رام. (نف) رام (ر ب).
- (۱۸) - ج ممشوقه، اسب دراز باریک میان (ر ب).
- (۱۹) - شتران.
- (۲۰) - پشت ریش (از ر ب).
- (۲۱) - لاغر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۲

و هلالی «۱» که چون ماه نو از سیر منازل به هزال «۲» انگشت نما بود، در عرض دو هفته از سمن «۳» بدری شد یعنی بدری «۴» شد، و از آتشاج «۵» لحوم و اعصاب آثار [۱] «انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِئُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» «۶» در اجسام الاغان [۲] پدید گردید، و اهل اردو از تعیشت رافخ «۷» کامیاب «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ» «۸» گشتند. «وقع النَّاسِ فِي رَوْضَةٍ وَ غَدِيرٍ» «۹». بعد از طی مصاعد «۱۰» مصاعب «۱۱»، و مضائق «۱۲» متاعب [۳] «۱۳»، مناعب «۱۴» مناعتشان را بجانب مقصد جولان دادند. «احمد پاشای» والی «بغداد» چند تن از اعیان متعین را تا حوالی «سنندج» با اسبان مسرج «۱۵» مسرج «۴» «۱۶»

[۱] - یو، اضافه دارد: امار حکم.

[۲] - یو، غلامان.

[۳] - ط، مضایق و متاعب.

[۴] - نسخ جز نو، مسرج مسرج (هر دو به تشدید راء) نو، مسرج (به تشدید راء) و مسرج.

- (۲) - لاغری (ر ب).
- (۳) - فربه شدن (ر ب).
- (۴) - بدر، ماه تمام، بدری شتر بچه فربه (ر ب).
- (۵) - بهم پیوستگی (لغت نامه).
- (۶) - بنگر به استخوانها چگونه ترکیب می کنیم آن را پس می پوشانیم آن را گوشتی (از آیه ۲۶۱ سوره بقره).
- (۷) - عیش رافخ، زیست فراخ (ر ب).
- (۸) - بخورید و بیاشامید در حالت گوارایی بسبب آنچه پیش فرستادید در روزهای گذشته (آیه ۲۴ سوره الحاقه).
- (۹) - وقع فی روضه و غدیر، برای کسی مثل زند که در خصب و رفاه در افتاده (مجمع الامثال).
- (۱۰) - جایهای بلند.
- (۱۱) - سخت جایها.
- (۱۲) - تنگناها.
- (۱۳) - جاهای تعبناک.
- (۱۴) - ج منع بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، اسب نیکو که در رفتن گردن دراز کند همچو زاغ (ر ب).
- (۱۵) - زیبا و نیکوشده (ر ب).
- (۱۶) - زین نهاده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۳

خیر ما استطرف الفوارس طرف کلّ طرف بحسنه مبهوت «۱» هو فوق الجبال وعل و فی السّه ل ظلم و فی المعابر حوت «۲» باستقبال موبک کواکب کبکبه «۳» فرستاده توشّح «۴» به انجام امر مسالمة نموده اعتذارات بالغه «کاعتذارات نابغه» «۵» ادا کرد، و در سفر «۶» صبح که سیاره [۱] «۷» سیارات «۸» آهنگ سفر نمود سفرای او را از همان مکان به مریر «۹» انقطاع مرائر «۱۰» ممالات «۱۱» و تمهید مراسم موالات و رفع غائله طائله و دفع منازعت [۲] لاطائله روانه دربار عثمانی ساخت.

رایت منصور از راه «شهرزور» «۱۲» بزور تأیید الهی متوجه قلعه «کرکوک» «۱۳» شد. «خالد پاشا» حاکم «شهرزور» فرار و «سلیم بیگ» بنی عمّ او بارشاد رشاد «إِذْ جاء»

[۱] - ط، ساره.

[۲] - عت منازعات. ط، منازعه.

- (۱) - بهتر چیزی که سواران بدان شگفت داشتند اسب گرامی نجیب الاطرافی است (که) هر دیده‌ای برابر زیبایی آن مبهوت است.
- (۲) - آن بر فراز کوهها بز کوهیست و در همواری شتر مرغ است و در گذرگاههای کرانه دریا ماهی است.
- (۳) - گروه درهم پیوسته (ر ب).
- (۴) - حمایل درافکندن (ر ب).
- (۵) - رک ح ۴ و ۵ ص ۶۵.
- (۶) - سپیدی (ر ب).
- (۷) - کاروان.

- (۸) - ستارگان سیار.
- (۹) - آهنگ (ر ب).
- (۱۰) - ج مریر، رسن سخت تافته (ر ب).
- (۱۱) - چنین است در یو، نو، ط، شاید ممارات.
- (۱۲) - موضعی است در کردستان عراق در جهت غربی سلسله جبال اورامان (ذیل المنجد).
- (۱۳) - مرکز یکی از استانهای شمالی عراق.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۴
- رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ «۱» از باب سلم «۲» و تسلیم در آمده ایالت آن ولایت به او مسلم گشت و رتوت «۳» اکراد نیز بعوارف «۴» مرتوت [۱] «۵»، و بعواطف مربوب «۶» گشته هریک که طریق «فَقَدْ جَاؤُ ظُلْمًا وَ زُورًا» «۷» سپردند، مورد قهر و دمار شدند.

در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل

در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل

«وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» «۸». بعد از انجام مهام «شهرزور»، خارج قلعه «کرکوک» مطرح شعشه چتر زراندود گشته قباب اخبیه «۹» بر قنات «۱۰» اخبیه «۱۱» پیوست. اهالی «کرکوک» به استواری سور که در متانت و کماخ «۱۲» مثبت «۱۳» «کماخ» «۱۴» بودی استظهار [۲] جسته به محارست حصار پرداختند.

توپچیان بحکم همایون توپهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دور «۱۵» برده

[۱] - نو، ط، مرتوب.

[۲] - ط، فلک استظهار.

-
- (۱) - هنگامی که آمد پروردگارش را با دلی سلیم (آیه ۸۲ سوره صافات).
- (۲) - سازش. صلح.
- (۳) - ج رت بفتح اول، مهتر (ر ب).
- (۴) - ج عارفه، نیکویی (ر ب).
- (۵) - کند زبان (ر ب).
- (۶) - پرورده.
- (۷) - پس همانا گفتند بهتانی را و باطلی را (از آیه ۵ سوره فرقان).
- (۸) - و هرآینه هر آنکه داد ستد پس آنکه بر او ظلم شده باشد پس آنان نیست بر ایشان هیچ راهی (آیه ۳۹ سوره شوری).
- (۹) - ج خباء، خرگاه (ر ب).
- (۱۰) - ج قنه بضم اول و فتح و تشدید دوم، قله کوه (اقرب الموارد).
- (۱۱) - سعد الاخبیه، منزل بیست و پنجم از منازل قمر (التفهیم ص ۱۱۲).
- (۱۲) - بزرگ منشی (ر ب).
- (۱۳) - بمانند. به منزله.

(۱۴) - شهریست به روم (ر ب).

(۱۵) - ج داره، هر چیز که محیط چیزی باشد (ر ب) دیوار قلعه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۵

یک روز از بام تا شام آن ثعابین ازدها اندام را از دهان دوزخ زبانی، بر بوم و بام قلعگیان آتش افشان، و احجار قمپاره «۱» را که نازل منزل آیت «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» «۲» بود، سرکوب ایشان کردند. و از گلوله‌های آتشبار بر صحائف سرنوشت آن قوم، نقوش «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» «۳» منقوش، و الواح جدران «۴» را بکلک رعد صریر توپ، کتاب «۵» کتابه «۶» «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» «۷» ساختند.

هنگام غروب که توپهای ظلمت بار از دود تیره روز، روز روشن را بر قلعگیان شب تار نموده از صاعقه‌افروزی و خانمانسوزی درون خود را مخلی «۸»، و حیاط، قلعه را پر از اجساد بی‌حیات و اجسام قتلی «۹» ساخت، بدن [۱] قلعه و پای حصار از کار بازماند، و از دست توپ ضرب زن چاک گریبان بروج به دامن رسید، و حلقه دروازه دژ از بیم از درصولتان چون افعی حلقه زده از پره قفل زبان بالحاح بیرون کرده قلعگیان بدست انابت صاحب «۱۰» ذیل استیجار «۱۱»، و به نوید امان امیدوار گشته قلعه را سپردند. فوجی هم به حرزقه «۱۲» و اکتاف «۱۳» قلعه

[۱] - ط، بدون.

(۱) - یو، قماره. عت قم پاره. خمپاره.

(۲) - پس بپرهیزد آتشی را که فروزینه آن مردمست و سنگ‌ها (از آیه ۲۲ سوره بقره).

(۳) - روزی که باشند مردمان چون پروانه‌های پراکنده (آیه ۳ سوره قارعه).

(۴) - ج جدار، دیوار.

(۵) - نبشته.

(ر ب).

(۶) - کتاب، آنچه در آن نویسند. کتابه، خطی که آن را بقلم جلی در روی کاغذ یا پارچه باریک نوشته باشند (برهان).

(۷) - و می‌باشد کوهها چون پشم وازده (آیه ۴ سوره قارعه).

(۸) - تهی.

(۹) - کشتگان.

(۱۰) - کشنده.

(۱۱) - امان خواستن.

(۱۲) - تنگی و تنگ کردن بند بر کسی (ر ب).

(۱۳) - احاطه کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۶

«اربیل» «۱» که سطوت قلعه‌دارانش از پیل [۱] صبر و توان بردی معین، و قلعگیان بعد از احاطه، گشتن آن خطّه بامر «قُولُوا حِطَّةً» «۲» حطّ «۳» خطّ خطای خویش را بوسائل، آمل «۴» و سائل گشته بجرم خود اعتراف و از «نیل» نیل مراحم خاقانی اغتراف «۵» کرده از این غرفه «۶» قصرنشین درجات «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ» «۷» شدند.

پس کوکبه کواکب کبکبه سمت موصل به کبکه «۸» کرده در جنب مزار جنت آثار، سایه‌نشین مکرمت «وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» «۹» «یونس بن متی» علی نبینا و علیه السلام «۱۰» قاطن «۱۱» شد. جمعی [۲] از مقدمه الجیش در اطراف قلعه تثویر «۱۲» غبار طیش و هیش [۳] «۱۳» کردند. در آن اوان «احمد پاشای» سر عسکر از دیار «دیاربکر» «۱۴» به «ماردین» «۱۵» پیوسته به بهانه مواطات «۱۶»

[۱]- ط، پیل بر.

[۲]- ط، یعنی جمعی.

[۳]- نو، ندارد.

(۱)- اربل، شهرست بعراق در جنوب شرقی موصل (ذیل المنجد).

(۲)- بگویند فرونه از ما بار گناهان را (از آیه ۵۵ سوره بقره).

(۳)- انداختن. محو کردن.

(۴)- امیددارنده (از ر ب).

(۵)- آب بمشت بر گرفتن (ر ب).

(۶)- یک‌مشت آب (بمناسبت کلمه قصر).

(۷)- آنها پاداش داده می‌شوند درجه بلند (از آیه ۷۵ سوره فرقان).

(۸)- ازدحام. (ر ب).

(۹)- و رویانیدیم بر او (یونس) درختی از کدو (آیه ۱۴۶ سوره صافات) و داستان چنانست که چون خدا یونس را از دل ماهی بیرون آورد سخت ناتوان بود. خداوند برای او درخت کدویی رویانید. درخت همان ساعت کدوی تازه برآورد و یونس از آن بخورد تا نیرو باز یافت (رجوع شود به قصص الانبیاء جویری و تفسیرهای قرآن ذیل این آیه و آیات دیگر مربوط به داستان یونس).

(۱۰)- بر پیغمبر ما و بر او باد سلام.

(۱۱)- جای گیرنده (ر ب).

(۱۲)- برانگیختن.

(۱۳)- تباهی افکندن برانگیختن (ر ب).

(۱۴)- شهرست بر جانب چپ دجله (ذیل المنجد).

(۱۵)- فعلا جزء کشور ترکیه است و ۲۲۰۰۰ تن جمعیت دارد (ذیل المنجد).

(۱۶)- یک‌جهتی کردن (حواشی) موافقت کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۷

لشکر ضبط عنان کرده «حسین پاشای» والی حلب را «حلب الدهر اشطره» «۱» با جلدله «۲» و جلب «۳» به مدافعه خسرو عالی حسب که هر صبح از شام و «حلب» [۱] جلب «۴» و با سیف مصری هر شام از «هند» اتاوه «۵» و باج و سلب «۶» طلب کردی، روان ساخته پاشای مزبور وارد «موصل» و به معاضدت «حسین پاشای» والی آنجا بقدر ما یقدر و یطاق «۷» نطق «۸» قلعه‌داری بر میان بست. لیکن «قوچ پاشا» «۹» حاکم «کوی» که گوی مزیت «۱۰» از اکفا «۱۱» ر بوده بود با فوجی عظیم بعزم دفع عزیم [۲] «۱۲» از سر تهوّر پای در رکاب عنان «۱۳» گذاشته اشهب دلاوری را تیز عنان و آثار جلادت و ستیز عیان ساخت، و بقصد مباسلت «۱۴» و مضاوالت

«۱۵» تیغ لاف از غلاف آخته بمیدان معالات «۱۶» و مغالات «۱۷» در تاخت. لیکن نقد نام و ننگ درباخت «۱۸» تجلد «۱۹» نیک درباخت.

[۱]- یو، جلب حلب. عت، هر صبح شام حلب حلب.

[۲]- همه نسخ جز عت، غریم.

(۱)- استعاره از حلب اشطر الناقه، و معنی مثل اینست که آزمود روزگار را (ر ک مجمع الامثال میدانی).

(۲)- سختی آواز. وعده بد (ر ب).

(۳)- غوغا. آوازاها (ر ب).

(۴)- آنچه آورده شود از شهری به شهری (از اقرب الموارد). مجلوب. باج.

(۵)- باج (ر ب).

(۶)- آنچه ربوده شود. رخت. سلاح (از اقرب الموارد).

(۷)- به اندازه‌ای که توانایی و طاقت بود.

(۸)- میان بند (ر ب).

(۹)- در نسخه دوم ط، فوج پاشا.

(۱۰)- فزونی. برتری (نف).

(۱۱)- اکفاء، جمع کفو، همتا (ر ب).

(۱۲)- دشمن سخت و قوی (ر ب).

(۱۳)- معارضه (ر ب).

(۱۴)- حمله کردن در حرب (ر ب).

(۱۵)- به یکدیگر حمله آوردن (ر ب).

(۱۶)- برآمدن بر کسی (ر ب).

(۱۷)- از حد در گذشتن (از ر ب).

(۱۸)- صحن خانه (ر ب) ساحة.

(۱۹)- بتکلف چابکی کردن (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۸

ینبوع «۱» بخت اهل مصاف چون چشمه سار ارم صاف آمد، و اندام مبارزان عثمانی از شکفتن شکوفه‌های شکاف جروح، نهال گل صبر برگ «۲» گردید. جمعی طعمه سیف مأثور «۳» و به سیر «۴» فتراک «۵» عتاق «۶» سریع السیر مأسور «۷» شدند.

دماغ لشکریان در بزم رزم از ته جرعه غنائم مست طرف «۸» گشت، و در یک طرف «۹» ایانق «۱۰» احوالشان حامل انایق «۱۱» مستطرف «۱۲»، و بمدلول «ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» «۱۳» شرح الامر «۱۴» شرح رسم ایعاظ «۱۵» را، بایعاز «۱۶» کلک راست بیان، منشور مشعر بر قلع شجر تشاجر، مذکر [۱] از فحوای «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» «۱۷»، و حکم مبنی بر رفع غوائل «۱۸» تنافر، مصدر به طغرای «إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ» «۱۹»

[۱]- یو، مذکور.

- (۱)- چشمه (ر ب).
- (۲)- گل سرخ (بهار عجم. آندراج).
- (۳)- سیف مأثور تیغی که بر متن آن نشان باشد یا تیغی که متن آن از آهن نرم و دم آن از آهن سخت باشد (ر ب).
- (۴)- دوال (ر ب).
- (۵)- تسمه و دوالی باشد که از پس و پیش زین اسب آویزند (برهان).
- (۶)- اسبان برگزیده و گرامی (ر ب) و معنی دیگر کلمه آزاد کردن بنده است و لطف استعمال این کلمه بمناسبت اسیر و فتراک مشهود است.
- (۷)- اسیر.
- (۸)- نهایت، به نهایت (از لغت نامه).
- (۹)- چشم بهم زدن.
- (۱۰)- ج ناقه، ایاتق احوال، اضافه مشبه به بمشبه است.
- (۱۱)- ج انیق، زیبا بشگفت آورنده از زیبایی.
- (۱۲)- نو پیدا، طرفه. خوب.
- (۱۳)- بخوان بسوی راه پروردگارت به حکمت و اندرز نیکو (از آیه ۱۲۶ سوره نحل).
- (۱۴)- آغاز کار.
- (۱۵)- پند دادن.
- (۱۶)- فرمان دادن بر کاری (ر ب).
- (۱۷)- و نزدیک مشوید این درخت را پس باشید از ستمکاران (از آیه ۱۸ سوره اعراف).
- (۱۸)- ج غائله (ر ب).
- (۱۹)- همانا من برای شما هر آینه از پند دهندگانم (از آیه ۲۰ سوره اعراف).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۲۹

از مصدر فرمان بنام والیان «موصل» [۱] و «حلب» اصدار یافت. امّا پیام و فرمان جلب [۲] اثر نکرده موصل «۱» بمطلوب نشد «فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» [۲] و کار از مراسله و رسائل برساتت مراسیل «۳» و پیکان «۴» پیکان افتاد که:

و لا- کتب الّا المشرفیة عنده و لا رسل الّا الخمیس العرمم «۵» و مهمّ، از السنه حداد «۶» باسنّه «۷» حدید «۸» و از مقاول «۹» متین بمعاول «۱۰» و مغاول [۳] «۱۱» و میتین «۱۲» بازکشید، و پاسخ به یاسج «۱۳» که ناسخ ارواح است حواله رفت که:

فلا قول الّا الطعن و الضرب عندها و لا رسل الّا ذابل و حسام «۱۴»

[۱]- عت از اینجا تا کلمه نکرده، ندارد.

[۲]- ط، کلمه جلب را ندارد.

[۳]- یو، ندارد.

(۱) - رساننده.

(۲) - پس وسوسه کرد مر آن دو را شیطان تا ظاهر گرداند برای ایشان آنچه پوشیده بود از آن دو از عورتشان (از آیه ۱۹ سوره اعراف).

(۳) - ج مرسال، تیر کوتاه (ر ب).

(۴) - ج پیک، قاصد.

(۵) - و نیست نامه‌هایی نزد او جز شمشیر مشرفی و نه رسولانی جز لشکریان بسیار (متنی در وصف سیف الدوله. هنگامی که قصد میافارقین کرد).

(۶) - زبانهای چرب.

(۷) - نیزه‌ها.

(۸) - آهن.

(۹) - گفتارها.

(۱۰) - ج معول بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم، آهنی که بدان کوه کنند. (ر ب).

(۱۱) - ج مغول بر وزن معول، شمشیری باریک گردن و دراز (از ر ب).

(۱۲) - کلنگ و میل آهنی (برهان).

(۱۳) - تیر پیکان دار (برهان).

(۱۴) - پس نیست گفتاری جز کوفتن و زدن نزد ما و نه رسولانی جز نیزه باریک و شمشیر بران.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۰

و بمفاد «النَّقب میعاد مزاحیف المطی» «۱»، جانین آماده جنگ گشته از یک طرف ارباب نقب و ثقب از باب سعی با صاقور «۲» صاقوره‌شکن «۳» و مصاخف «۴» صخره شکاف کافیدن آغاز، و از یک جانب اصحاب دق و ضرب به سدّ مفازات «۵»، ابواب محن بر چهره قلعگیان باز کردند.

با روی ثغر «۶» از دندانهای کنگره، با روی «۷» و ثغر «۸» ضاحک به خنده دندان نما لب گشاد، و مزغل «۹» حصار با میل تفنگ پاسداران، دیده سرمه‌سا ساخته چشم در راه انتظار نهاد، و در شب پانزدهم شعبان که انگشت قمر شکاف نبی قضا «۱۰» ماه را دو نیم نمود، و ساقی دوران از خم سپهر مینایی با کاسه بدر تمام، نصفی «۱۱» بر اهل جهان پیمود، خدیو «سلیمان» قدر قدم به حلقه دیده رکاب آشنا ساخته در سر سیه با سپاه بهرام خشم انجم حشم چشم براه طلوع طلعه فجر نشسته تا هنگامی که صبح چابک‌دست نقب افق را از شفق آتش زد و دود ظلمت زدوده گشت، دلیران آتش مزاج از اطراف چون شعله جواله «۱۲» گرم خیز و ثقبه نقب

(۱) - نقب راه بود در کوه، و معنی مثل اینست که کارها به پایان آن روشن می‌شود (مجمع الامثال).

(۲) - تبر بزرگ و میتین (ر ب).

(۳) - باطن استخوان کاسه سر که مشرف بر دماغ است (ر ب).

(۴) - ج مصحفه بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم بیل آهن و کلند (ر ب).

(۵) - ج مفازه، پناه جای (ر ب).

(۶) - دربند. مرز. جای ترس از رخنه‌های شهر (ر ب).

(۷) - چهره.

(۸) - دندانهای پیشین (ر ب).

(۹) - سوراخ که بر دیوار برج کنند و هنگام تیراندازی سر تفنگ را در آن سوراخ نهند و بخارج برج تیراندازی کنند (با فحوص فراوان و با شهرتی که این کلمه راست، در فرهنگهای فارسی و ترکی که در دسترس داشتم ذکر از آن ندیدم).

(۱۰) - اضافه تشبیهی، یعنی بحکم قضا ماه به نیمه دوم رسید و در آن ایهامی است به واقعه شق القمر.

(۱۱) - نوعی از پیاله شراب (لغات متفرقه برهان).

(۱۲) - سر چوبی که آتش درو گیرند و آن را بگردانند بصورت دایره بنظر آید (آندراج).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۱

را نقابا «۱» مانند دل‌های تفته محصورین شرر ریز ساختند. به دستیاری کارکنان نقاب [۱] «۲» و «آنّه لنقاب» «۳» از چهره شاهد مراد کشف نقاب نشد.

اذا لم یعنک الجدّ فالجدّ باطل و سعیک فیما لم یفدّر مضیع «۴» دفعه دیگر به تهیه یورش مشمّر گشتند. چون توسن بدرام ایام رام مرام رومیان نمی‌گردید، ناچار ساکنین قلعه ساکین «۵» دموع «۶» ندامت گشته نقش مناقشت و مناوشت «۷» از لوح خاطر ستردند، و طریق مصافات سپردند. پاشایان نیز از صولت ابطال عجز «۸» قوت، بعجز گراییده [۲] عجز «۹» انکسار در عجز «۱۰» اضطرار جولان داده رؤسای عجز «۱۱» را به خدمت والا فرستاده [۳] بارسال اسبان تازی نژاد بازی [۴] «۱۲» پرواز که در عرصه بازی موصوف ببرق تازی «۱۳» بودند،

و مطّه _____ م مرخی [۵] العنّان معوّد خـوض المـهالـک کـلّ یـوم براز «۱۴»

[۱] - ط، نقاب نقاب (نقب زن).

[۲] - ط، گرائیدند.

[۳] - ط، فرستادند.

[۴] - نو، یازی.

[۵] - جواهر الادب: طرف العنان.

(۱) - به ناگاه (از ر ب).

(۲) - نیک آزموده (ر ب).

(۳) - همانا او عالم بمعضلات امور است (ر ک مجمع الامثال).

(۴) - اگر یاری نکند ترا بخت پس کوشش بیهوده است و کوشیدن تو در آنچه تقدیر نشده است تباه شده است.

(۵) - ریزنده.

(۶) - ج دمع، اشک.

(۷) - نزدیک شدن در کارزار. (ر ب).

(۸) - ج عجوز، شیر بیشه (ر ب).

(۹) - ج عجوز، اسب مادیان (ر ب).

(۱۰) - ج عجز، راه (ر ب).

(۱۱) - ج عجز، لشکر (ر ب).

(۱۲) - باز.

(۱۳) - برق تاختن. تاختن همچون برق.

(۱۴) - و اسب زیبای عنان گشاده‌یی که خو گرفته است گرداب مهلکه‌ها را در روزهای بیرون شدن برای نبرد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۲

و اذا تَوَقَّلَ فِي ذُرَى مَتَمَنِّعٍ صَعْبٍ بَعِيدٍ الْعَهْدِ بِالْمَجْتَازِ «۱» تَرَكْتَ سَنَابَكَةَ بَصَمٍ صَخُورَهُ اثْرًا يُلُوحُ كَنْقَشُ صَدْرِ الْبَازِي «۲» رَاحَ نُورُ طَرِيقِ آدَابِ دَانِي، وَ چَند نَفَرٍ از مَفْتِيَانِ ذِي شَانِ از جَانِبِ ايشَانِ رَوَانَه دَر بَارِ خِلَافَتِ مَدَارِ عِثْمَانِي گَرْدِيدَنَد، كِه مَرَايِي «۳» مَرَاد رَا بِي مَرَايِي «۴»، «۵» دَر مَرَايِي حَسَنِ قَبُولِ بَر وَجِهِ مَرْغُوبِ صُورَتِ حُصُولِ دَادَه امْتِحَاطِ «۶» وَ امْتِحَاطِ «۷» مُنْصَلِّ رَا «۸» رَا بِاِقْرَابِ «۹» وَ اَعْمَادِ «۱۰» مَبْدَلِ سَازَنَد.

پَس جَدِيلِ «۱۱» عَزَمَ از جَدَالِه «۱۲» جَدَالِ مُنْعَطَفٍ، وَ مُوَكَّبِ ذِي شُوكْتِ شَاكَّةُ «۱۳»، وَ شِيكََا «۱۴» بِجَانِبِ «شَكِّي» «۱۵» مُنْصَرَفِ گِشْتِه بَانْتَظَارِ جَوَابِ مَفْتِيَانِ دَر آن نَوَاحِي رِسمِ تَوَقُّفِ اِقَامَتِ يَافَت. سِيفِ اَغْلَفِ «۱۶» دَر بَستَرِ نِيَامِ «۱۷» بَرَايِ نِيَامِ «۱۸» دَرَازِ كَشِيدِ، وَ هَر فَرْدِي بَا عِيشِ اَغْلَفِ «۱۹» اَز دَوَاجِ يَافْتِه از دَوَاجِ زَيْنِ، بَر مِهَادِ رَاحَتِ آسَايشِ گَزِينِ گَرْدِيد.

(۱) - و هرگاه بالا رود بر بلندیه‌های کوه بلند افراشته دشوار (راه) که کمتر رونده بدان بالا می‌رود.

(۲) - باقی می‌گذارد سر سم‌های آن به سنگ‌های سخت آن کوه نشانه‌ای که هویداست همچون نقش سینه باز (اشعار از ابو القاسم دینوری در وصف اسبی. جواهر الادب ج ۲ ص ۳۸۰).

(۳) - ج مرئی، منظر. مجازا صورت.

(۴) - مرء، جدال. + ی.

(۵) - ج مرآء، آینه.

(۶) - شمشیر کشیدن (ر ب).

(۷) - از دست ربودن.

شمشیر بر کشیدن (ر ب).

(۸) - تیغ (ر ب).

(۹) - شمشیر در نیام کردن (ر ب).

(۱۰) - در نیام کردن شمشیر (ر ب).

(۱۱) - مهار تافته (ر ب).

(۱۲) - زمین (ر ب).

(۱۳) - تمام سلاح پوشیده.

(۱۴) - بشتاب (ر ب).

(۱۵) - فعلا جزء جمهوری آذربایجان شوروی است.

(۱۶) - هر چه در غلاف باشد (ر ب).

(۱۷) - غلاف.

(۱۸) - خوابیدن.

(۱۹) - عیش اغلف، زندگانی فراخ (ر ب).

در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا.

در بیان جنگ یکن محمد پاشا سر عسکر ثالث و انجام کار او بحکم قضا.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» (۱). در مجال این حال و مجالی (۲) این کار، بعرض رسید که در دولت بهیته عثمانیه مأمول موصلیان را موصول بقبول نداشته و ارض [۱] معاهده (۳) عهود معهود را منبت حسن اثر نساخته ایشان را با جواب «لیس الشَّامی للعراقی برفیق» (۴) بازگردانیده‌اند، و «یکن محمد پاشای» (۵) صدر اعظم سابق را که سهم اهزع (۶) ترکش آن دولت، و ما صدق «هو اوثق سهم فی کفایتی» (۷) بود، بسر عسکری تعیین و با کتائب جلادت کیش سهمگین به «قارص» فرستاده‌اند. خدیو بی‌همال بعزم اعیاء (۸) و اعناء (۹) خصم عنود و فوج کنود (۱۰) اغیاء (۱۱) بنود (۱۲) و ابعاث جنود کرده باز «مراد تپه» ایروان را مضرب خیام نصرت نمود، نمودند. سرعسکر نیز از «قارص» باظهار مکابرت و مکاثر نهضت کرده به چهار فرسخی اردوی شهریار فریدون فرسخی با عزّ و

[۱] - ط، عرض.

(۱) - همانا در آن هرآینه عبرتی است خداوندان خرد را.

(۲) - وقت، فرصت (نف).

(۳) - زمین که بر آن جابجا باران رسیده باشد (ر ب).

(۴) - (مجمع الامثال).

(۵) - رک قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۲۰۰

(۶) - پسین تیر که در ترکش ماند (ر ب).

(۷) - او استوارتر تیرست در تیردان من. برای کسی مثل زند که شخصی ویرا نایب خود سازد (مجمع الامثال).

(۸) - درمانده کردن. ناتوان ساختن.

(۹) - خوار گردانیدن (ر ب).

(۱۰) - ناسپاس (ر ب).

(۱۱) - صحیح، اغایه، برپاداشتن (ر ب).

(۱۲) - ج بند بفتح اول و سکون دوم، علم بزرگ که زیر آن ده هزار مرد باشد (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۴

فرسخه (۱) و شوکت مفرسخه (۲) وارد گردید «جاء بذات الرعد و الصلیل» (۳)، و افواج مبارزین را «عَنِ الیمینِ وَ عَنِ الشَّمالِ عَزِینَ» (۴) چون شیر عرین (۵) بسلاح

سمر و بیض ان عرین تسربلت بدل الجفون جماجم الابطال (۶) برآراست، «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهْمَ عَدًّا» (۷)، و دلیران عزاک (۸)

و لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهنّ فلول من قراع الکتائب (۹) فوج فوج بسان توالی موج به معرکه معارکت و اعتراک فرستادند.

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَرَدًا» (۱۰) تلال و وهاد (۱۱) آن ملک، از ملک (۱۲) صافنات (۱۳) جیاد

تزلزل یافت، «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا. وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا» (۱۴)، و مدارج اطواد «۱۵» از تصادم

(۱) - سعه (اقرب الموارد) وسعت، قدرت.

(۲) - فراخ. (از ر ب).

(۳) - آورد ابری با بانگ و آواز، مقصود شر و بلاست (مجمع الامثال).

(۴) - از راست و از چپ گروه فراهم شده (آیه ۳۷ سوره معارج).

(۵) - بیشه (ر ب).

(۶) - نیزه‌ها و شمشیرها که اگر برهنه شدند پوشیدند بجای نیامها کاسه‌های سر دلیران را.

(۷) - همانا دانست تفصیل آنها را و شمرد آنها را شمردنی (آیه ۹۵ سوره مریم).

(۸) - کارزارکننده (غیاث).

(۹) - و نیست عیبی در ایشان جز که شمشیرهای آنان بدانها کندی است از کوبیدن لشکرها (نابغه ذبیانی. تحفه ناصریه).

(۱۰) - نزدیک شد آسمانها چاک‌چاک شود از آن، و بشکافد زمین و بیفتد کوهها فروریختنی سخت (آیه ۹۲ سوره مریم).

(۱۱) - مگاها (ر ب).

(۱۲) - و بضم اول و دوم نیز، ج ملاک بکسر اول، دست و پای ستور (ر ب).

(۱۳) - ج صافن، اسب بر سه پا ایستاده و سر سم چهارم بر زمین نهاده (ر ب).

(۱۴) - وقتی که حرکت داده شود زمین حرکت دادنی سخت و ریزریز شود کوهها ریزریز شدنی (آیات ۴ و ۵ سوره واقعه).

(۱۵) - ج طود بفتح اول و سکون دوم، کوه بزرگ (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۵

دوارج «۱» دروج آسای «۲» تیزتکشان، با خاک تیره یکسان گشت، «فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبِثًا» «۳». شبهه رعد مانند عناجیج «۴» برق اطامیم «۵»

اذا وطئت بایدیها صخورا بقین لوطء ارجلها رمالا «۶» جهان را یقینا به شبهه «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى» «۷» درافکند، و جلوه ذهالیل «۸» صرصر حیازیم «۹»

سود حوافرها بیض جحافلها «۱۰» صیغ تولد بین الصیبح و الغسق از مدلول «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ» «۱۱» نشان داد [۱]. یلان نبرد آزمای [۲] به برق مادی «۱۲» و بارقه «۱۳» ماضی «۱۴» «۱۵» برقه‌انگیز قلوب گشته خرمن وجود یکدیگر را می‌سوختند.

[۱] - ط، نشان.

[۲] - ط، اضافه دارد: برق آزما.

(۱) - دوارج الدابة، پایهای ستور (ر ب).

(۲) - باد تند و تیز (ر ب).

(۳) - پس شد ذره پراکنده (آیه ۶ سوره واقعه).

(۴) - ج عنجوج. بضم اول و سوم و سکون دوم، اسب جواد (ر ب).

- (۵) - چهار دست و پای اسب (اقرب الموارد).
- (۶) - اگر به دستهای خود سنگهای سختی را درنوردد باقی می‌ماند آن سنگها برای درنوردیدن پای آن ریگ.
- (۷) - گاهی که آمد بلای بزرگ (از آیه ۳۴ سوره نازعات).
- (۸) - ج ذهلول بضم اول و سوم و سکون دوم، اسب نیکورو (ر ب).
- (۹) - ج حیزوم بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم، سینه و میانه سینه که جای تنگ بستن بود و آنچه گرداگرد پشت و شکم بوی بندند ... (ر ب).
- (۱۰) - ج جحفله، و آن در مورد چهار پایان مانند لب است انسان را.
- (۱۱) - نمی‌گذارد هیچ چیزی را که بگذرد بر آن مگر که گرداند آن را چون پوشیده خرد شده (از آیه ۴۲ سوره ذاریات).
- (۱۲) - سلاح آهنی هر چه باشد (ر ب).
- (۱۳) - شمشیرها (ر ب).
- (۱۴) - گذرنده.
- (۱۵) - دهشت (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۶

كَانَ سَنَا الْمَادِيَّ فَوْقَ مَتُونِهِمْ مَوَاقِدَ نَارٍ لَمْ تَشَبْ بَدْخَانَ «۱» وَ بَا زَجَاجِ «۲» وَ رِمَاجِ «۳» رِمَاحِ «۴» وَ زَجَاجِ «۵» سِهَامٍ، أَشْفَارَ عِيُونِ أَعْيَانٍ رَا پَرْدَه زَجَاجِي مِي دُوخْتَنَد.

و الطَّعْنَ فِي الْأَحْدَاقِ دَابَّ رِمَاتِهِمْ وَ الرِّمَاطِيَّاتِ سِهَامِهَا الْأَحْدَاقِ «۶» هَر رُوز بَهْمِينَ مَنَوَالٍ دَر مِیدَانِ مَقَابِلَتِ وَ مَقَاتِلَتِ وَ عَرَصَه مَنَابِلَتِ «۷» وَ مَقَاطِعَتِ «۸»، قِصَبَاتِ رِمَحٍ وَ سَنَانٍ رَا ضَرَمَه «۹» نِیرَانِ جَدَالِ مِي سَاخْتَنَد، وَ سَر عَسْكَرِ اَرْدُو وَ مَطْرِيسِ «۱۰» خَوِيشِ رَا بَا مَرْدَانِ کَارِ، تِیغِ زَنَانِ عَرَصَه کَارَزَارِ دَلِیرَانَه پِیشِ مِي آوَرْد تَا بَه نِیمِ فَرَسَخِي مَعْسْكَرِ شَاهِي رَسِیدَه خِیَامِ اِقَامَتِ بَرِ اَفْرَاشَت. مَقَارِنِ آن حَالِ سِپْهَبِ اَجَلِ مِیدَانِ مِصَافِ آرَاستَه اَز کَمِینِ، کِمَانِ کِینِ، بَه گُوشَمَالِ خِصْمِ رِزْمِ کُوشِ گُوشِ تَا گُوشِ کَشِیدِ، وَ اَز پَنجَه شِسْتِ گُشُودِ کِه:

- (۱) - گویا روشنی زره بر پشت آنان آتشدانها است که آمیخته نشده است بدود (کلثوم بن عمرو از تحفه ناصریه).
- (۲) - ج زج بفتح اول و تشدید دوم، بن نیزه (ر ب).
- (۳) - گره‌های نیزه و میان دو پیوندهای آن (ر ب).
- (۴) - نیزه‌ها.
- (۵) - ج زج بضم اول و تشدید دوم، پیکان تیر (ر ب).
- (۶) - و (تیر) زدن در حدقه‌های چشم، خوی تیراندازان آنهاست و زنان تیرافکن (بغمزه چشم) تیرهای آنان حدقه‌های چشم است.
- (۷) - نبرد کردن در تیر انداختن (ر ب).
- (۸) - بریدن.
- (۹) - نیم سوخته. خدرک آتش (ر ب).
- (۱۰) - این کلمه در تاریخ کرمان مصحح آقای باستانی پاریزی ص ۳۰۸ و در روضة‌الصفای ناصری در ذکر همین وقعه بهمین صورت آمده است. در دزی: نصب متاریسه، توپخانه را نصب کرد. مترس ج متارس، جرثقیل. اهرم. مترسه، استحکامات.
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۷

الافلاک قسی و الحادثات سهام و الانسان هدف و الله تعالى الرّامی فاین المفّر؟ «۱».

سرعسکر با توان، ناتوان گشته همان روز در دم پسین «۲» که دم پسین [۱] او «۳» بود، بحکم قضا از فضای هستی به ایوان بقا خرامید، و اسباب تفاخر و تباهیش «۴» تباهی یافت. آثار انقلاب اردو از دور [۲] متفرّس گشته فوارس مفترس بتهاجم و تهامج «۵» و تهایج «۶» و تهاارج «۷» اسب برانگیختند، و ولوله و شور و هلهله و سور طرفه «۸»، در طرفه‌العینی از دو طرف بطرفه «۹» پیوست. جمعیت و احتشاد رومیّه انهزام، و سلک انعقادشان انخرام پذیرفت.

لشکریان بلا توقّف به تقفّی «۱۰» و اقتیاف [۳] «۱۱» پرداخته ایشان را تا حدّ «آرپه‌چایی» «۱۲» تعاقب کرده جمعی کثیر بر وجه یسیر «۱۳»، کسیر «۱۴» و

[۱]- یو، که در پسین او بود. ط، دم پسین او بود.

[۲]- یو، انقلاب از دورادور. نو، آثار انقلاب از دور. ط، باردوی همایون آثار انقلاب آن اردو از دور.

[۳]- ط، اقتیاب.

(۱)- چرخها کمانهاست و حوادث تیرهاست و آدمی آماج است و خدای تعالی تیرانداز پس کجاست گریزگاه (در افواه است که این عبارت از گفتار افلاطون است لیکن مأخذی برای آن نیافتم).

(۲)- طرف عصر.

(۳)- نفس آخرین. آخر عمر.

(۴)- تفاخر (ر ب).

(۵)- معنی مناسب دیده نشد.

(۶)- با هم برجستن بکار زار (ر ب).

(۷)- بر یکدیگر جستن (اقرب الموارد).

(۸)- نو و شگفت و نادر از هر چیزی (ر ب).

(۹)- منزل نهم از منازل قمر (لغت‌نامه).

(۱۰)- تبعیت کردن (از ر ب).

(۱۱)- در پی کسی رفتن (ر ب).

(۱۲)- نام رودخانه‌ایست در آناتولی (از قاموس الاعلام ترکی).

(۱۳)- آسان (ر ب).

(۱۴)- شکسته (از ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۸

اسیر ساختند، و اخیال «۱» فزون از خیال، و اسب و اسباب بی حساب به حوطه «۲» اجتلاب و حومه استلاب و حوزه انتهاب و خطّه اکتساب درآوردند و از آنجا مانند بلای منزل، منزل بمنزل از راه «اصفهان» روانه «خراسان» گشتند.

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب.

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ» (۳). بر دقیق طبعان دقیقه رس، و آفتاب ضمیران صبح نفس ظاهر است که انوار جمال قادر ذو الجلال در مقامی که پرتو ظهور اندازد ذره ناچیز را جلوه خورشیدی و گدای محتاج را رتبه جمشیدی و قطره دریا را مشرب «عمانی» و نمله ضعیف را شوکت سلیمانی بخشد

بموری دهد مالش نره شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر بعد از آنکه به فحواي «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (۴)، نفس مجبول «بَشَرٌ بَشَرٌ، بَسْرُ نَشْرِ عَتَوْ وَ عَصِيَانِ آمِد، [۱] پا بر فراز طغیه «طغیان و عدوه» (۷)

[۱]- ط، آمده.

(۱)- ج خیل.

(۲)- حفظ، حراست (اقرب الموارد).

(۳)- همانا بود در داستانهای ایشان پندی مر خداوندان خرد را (از آیه ۱۱۱ سوره یوسف).

(۴)- همانا آدمی هر آینه عصیان می‌ورزد چونکه دید خود را که بی‌نیاز است (از آیه ۶ و آیه ۷ سوره علق).

(۵)- آفریده (ر ب).

(۶)- مکان بلند (ر ب).

(۷)- و بکسر اول نیز، جای بلند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۳۹

عدوان و فجوه «۱» جفوه «۲» و نجوه «۳» نخوه «۴» و قن «۵» فتن گذارد، صرصر قهر قهرمان جلالش «۶» ورق گردان دفتر کرم، و برگ‌ریزان بهارستان نعم گشته غرفه دماغ «نمرود» را به هوای جنبش بال پشه نحیفی منهدم گرداند، و اساس فرّ و عون «فرعون» [۱] را به اشاره چوب خشکی «۷» به آب رساند، ابابیل را با پیل «ابرهه» به معارضه برانگیزد «۸»، و تخت بخت «بخت النصر» «۹» را «اوهن من بیت العنکبوت» «۱۰» از هم فروریزد. «ضحاک» را [۲] بمفاد اینکه - همه جا دوش بدوشند مکافات و عمل - بار جزای عمل بر دوش نهد «۱۱». و ارکان شداد «شداد» «۱۲» را بعواصف مساخط در یکدم بباد دهد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۱۳).

در استرداد عطای نعمت ایشان را نیست مهل «۱۴» «وَأِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ

[۱]- ط، را، ندارد.

[۲]- یو و ط، از اینجا تا آخر مصراع را ندارد.

(۱)- زمین فراخ. گشادگی میان سرای (ر ب).

(۲)- جور.

(۳)- زمین بلند (ر ب).

(۴)- نخوت، خودبینی. تکبر.

(۵)- ج قنه بضم اول و تشدید ثانی، کوه خرد. سر کوه (ر ب).

(۶)- ضمیر راجع است به خدای تعالی.

(۷) - مقصود عصای حضرت موسی است.

(۸) - اشاره است به داستان آمدن ابرهه بقصد خراب کردن خانه کعبه که مفسران ذیل تفسیر سوره فیل داستان را بتفصیل نوشته‌اند.
(۹) - صحیح آن بختنصر یا بخت نصر بضم باء و سکون خاء و فتح نون و صاد مشدد مفتوح است. معرب نام بابلی نبوکدنصر (نگهبان تاج) نام دو پادشاه نبوکدنصر اول (۱۱۴۶-۱۱۲۳ ق م) نبوکدنصر دوم (۶۰۴ یا ۶۰۵-۵۶۲ ق م). (تعلیقات آقای دکتر معین بر برهان قاطع ذیل بخت

(۱۰) - سست‌تر از خانه عنکبوت (مأخوذ از آیه ۱۰ سوره عنکبوت).

(۱۱) - اشاره است به داستانی که که گویند دو مار بر دوش ضحاک رسته بود و باید از مغز سر آدمی آن مارها را خورش دهند.
(۱۲) - شداد ج شدید. رفیع. قوی. شداد بن عاد. بنقل قصص الانبیاء و مفسران، معاصر با داود پیغمبر (ع) بود و همانست که نوشته‌اند بهشت معروف را بنا نهاد.

(۱۳) - همانا خدا دیگرگون نمی‌سازد آنچه را با مردمیست تا آنکه دیگرگون سازند آنچه را در نفسهای ایشانست (از آیه ۱۲ سوره رعد).

(۱۴) - باش (ر ب) مهلت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۰

كَالْمُهْلِ «۱». «نادر شاه» اگر چه در مبادی حال از راه دلسوزی عباد «كذباله السراج تضیی ما حولها و تحرق نفسها» «۲» خود را رشته پریچ و تاب محن ساخت، و فانوس آسا یکتا جامه «۳» مدت‌ها به‌هواداری شمع سلطنت پرداخت، و اهالی ایران هم آن مصباح شب‌افروز را مقتبس از نور الهی دانسته پروانه‌وار بگرد سرش می‌گشتند، و «اطیش من فراشه» «۴» خویش را برایش بر آتش زده پروا نمی‌کردند، عاقبت خدیو کی فز کیفر خدمت را بکفران ادا کرده قسط را مبدل به قسوط «۵» و از مصداق «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «۶» بمهبط «۷» «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ» «۸» سقوط کرده با قاطبه قاطنین «۹» أقطار، و وجوه «۱۰» اقطاب، وجوه «۱۱» قاطبه «۱۲» پیش آورد. هر چند که شاخ شیخ سری «۱۳» و صاحبقرانی را بر آسمان سود اما چه سود، از مضمون «کن صاحبقران و لا تکن کصاحب قران» «۱۴» غافل ماند، و اگر مدّتی در ممالک خدا داد داد داد، و لیکن بالمآل «اجفی من الدهر» «۱۵» و «اجور من حاکم سدوم» «۱۶» و «اظلم من الجندی» «۱۷» و «اشدّ من

(۱) - اگر فریاد خواهند فریاد رسیده می‌شوند به آبی چون روی و مس گذاخته (از آیه ۲۸ سوره کهف).

(۲) - مانند فتیله چراغ (که) روشن می‌کند آنچه را در پیرامون آن بود و می‌سوزاند خود را (مجمع الامثال. اقرب الموارد).

(۳) - رک ح ۹ ص ۳۳۷.

(۴) - بدان جهت که فراشه (پروانه) خود را در آتش می‌افکند (از مجمع الامثال).

(۵) - جور و بیدادگری (ر ب).

(۶) - همانا خدا دوست دارد عدالت‌کنندگان را (از آیه ۴۶ سوره مائده).

(۷) - فرود آمد نگاه.

(۸) - مأخوذ از آیه ۱۵ سوره جن.

(۹) - ج قاطن، ساکن (از ر ب).

(۱۰) - بزرگان.

(۱۱) - ج وجه، رو.

(۱۲) - ترش (از ر ب).

(۱۳) - شخ سر، سخت سر (بهار عجم).

(۱۴) - مأخذ این مثل را نیافتم.

(۱۵) - ستمکارتر از روزگار (ر ک مجمع الامثال).

(۱۶) - در مجمع الامثال ... من قاضی سدوم. سدوم شهر قوم لوط است. و وجه دیگر نیز برای مثل گفته‌اند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۷) - گویند جلندی همان پادشاهی است که کشتی‌ها را به ستم می‌گرفت و در قرآن آیه ۷۸ سوره کهف بدان اشارت شده است (ر ک مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۱

الشَّدَاد «۱» شده، شاخسار شوکتش شوک «۲» خسار بار آورد، و اگر چه از نقش پذیرفتگان سکه [۱] «هذا باطلاً» [۲] «۳»، و ظاهر آرایان [۳] «هی الخمر تکنی الطلاء» «۴» یعنی طلائی احمر قنطارها بقنطر «۵» جمع آورد [۴]، امّا در خاتمه کار، دین و دنیای خود را بدان فروخت، و هر چند نقود بیشمار درخشان‌تر از اختران، بی‌اندیشه روزشمار اختزان «۶» نمود، آخر الامر به نسیه [۵] «۷» و نسیان و نسیء «۸» شکر، «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» «۹»، از کف رها کرد، و میانه او و اهل ایران لوازم تنافر و تناقر «۱۰»، متآلف «۱۱» و متعاقب «۱۲»، و وسایل تباعد و تجانب متقارب و متلاحق آمده بعضی مستوحشات [۶] ذنابه «۱۳» آن تنکرات «۱۴» و ذؤابه «۱۵» آن تنفّرات گشت، و این معنی مستتبع ذهاب «۱۶» زهاب «۱۷» رونق مملکت، و مستردف «۱۸» نضوب «۱۹» ماء نماء سلطنت گردید.

[۱] - ط، بسکه.

[۲] - ط، هذا باطل.

[۳] - ط، این جمله را ندارد.

[۴] - ط، آواره.

[۵] - ط، نسیه.

[۶] - ط، متوحشات.

(۱) - ر ک ح ۱۲ ص ۶۳۹.

(۲) - خار.

(۳) - مأخوذ از آیه ۱۸۸ سوره آل عمران.

(۴) - طلاء، شراب کهنه، یا می‌پخته، یا سیکی است (از لغت‌نامه) و این مثل را برای چیزی می‌زنند که ظاهر آن نیک و باطن آن بخلاف ظاهر بود (از مجمع الامثال).

(۵) - ظلم و ستم (حواشی) سختی (ر ب).

(۶) - گرد کردن (ر ب).

(۷) - تنسیه؟

(۸) - تأخیر. (ر ب).

(۹) - همانا نسیء (ماهی که در جاهلیت عرب آن را بجای محرم حرام می‌داشت) زیادتیست در کفر (از آیه ۳۷ سوره توبه).

(۱۰) - این باب در منتهی الارب.

اقرب الموارد. لسان العرب دیده نشده.

(۱۱) - مجتمع (اقرب الموارد).

(۱۲) - دست در گردن افکنده (ر ب).

(۱۳) - سپس رو (ر ب). دنباله.

(۱۴) - ج تنکر، بدحال گشتن از حال نیکو (ر ب).

(۱۵) - گیسو. موی بالای پیشانی اسب (ر ب).

(۱۶) - رفتن.

(۱۷) - تراویدن آب باشد از کنار رودخانه و چشمه و تالاب (برهان).

(۱۸) - ردیف خواسته (ر ب).

(۱۹) - فروشدن آب به زمین (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۲

توضیح این مدعا و تفصیل این ادعا اینکه جناب نادری در مستأنفات ایام «۱» و مستطرفات اعوام «۲» که سرزمین گلشن ایران پامال هجوم سبزه بیگانه «۳» شد به یگانه بی همال اتکاء و اتکال نموده حشیش خسیس خود روی آن چمن را و «الستان کله کرفس» «۴» به اعانت بستقان «۵» بستان قضا «ابطش من دوسر» «۶» مانند دوسر «۷»، یکسر باداس پاداش عمل، یعنی مخلص «۸» مخلص «۹» بدروید، و از هر جا گیاهی فاسد سرزد آن را سرزده، غلفه شمشیر ساخت، و باغ دهر را با دهره «۱۰» سیاست نمونه «غیر باغ و لا عاد» «۱۱» نموده [۱] از شوک عضاء «۱۲» شوکت عصاء «۱۳» پرداخت، و بعد از ضبط ممالک، آفتاب آسا به جهانگیری، تیغ نبرد آخت، و ستیم «۱۴» ستم را به نشتر رمح از عروق دهر شتیم «۱۵» دفع کرد، و با گزلك صفائح «۱۶»، نقش صفائح «۱۷» از صفائح ملک سترد، و «هند» و «سند» و «توران» و «خوارزم» را بصرف همت تصرف کرده بساط عدالت گسترده و در تنظیم مشتتات «۱۸» و مبددات «۱۹»، و تقویم [۲]

[۱] - یو، از نمونه، تا اینجا را ندارد.

[۲] - ط، و در تقویم.

(۱) - آغاز کار. ایام گذشته.

(۲) - سالهای اول (از ر ب).

(۳) - سبزه بی موقع که شامل (مشمول) پیراستن و برکندن باشد (آندراج از بهار عجم). دشمنان.

(۴) - برای تساوی در شر مثل زنند (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۵) - مالک باغ یا نگهبان آن (ر ب).

(۶) - دو سر، یکی از پنج کتیبه (لشکر) نعمان بن منذر (مجمع الامثال).

(۷) - گیاهی که در میان زراعت گندم و جو روید (برهان).

(۸) - داس (ر ب).

(۹) - بران (از ر ب).

(۱۰) - حربه‌ای دسته‌دار و دسته‌اش از آهن و سرش مانند داس باشد و در غایت تیزی بود (برهان).

(۱۱) - نه ستمکار و نه تجاوزکننده (از آیه ۱۶۸ سوره بقره).

(۱۲) - هر درخت بزرگ خاردار (اقرب الموارد).

(۱۳) - ج عاصی، نافرمان.

(۱۴) - خون و چرک و ریمی باشد که در جراحت جمع شود ... (برهان).

(۱۵) - ناخوش روی (ر ب).

(۱۶) - صفائح، شمشیرهای پهن‌آور.

(۱۷) - ج صفیقه، حادثه.

(۱۸) - ج مشتته، پراکنده شده (ر ب).

(۱۹) - ج مبدده، پریشان شده (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۳

مؤودات «۱» و مشردات «۲» و رفع امور ذوی بزل [۱] «۳» از شریف و نذل «۴» نقد اوقات گرانمایه بذل کرده «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ. وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ» [۲] «۵»، و از یمن حدود «۶» حدود «۷»، حدود اقالیم را از خراش اظفار «۸» قویدستی خصم ریمن «۹» ایمن، و جهان را رشک «وادی ایمن» «۱۰» گردانید. «فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ» «۱۱»، صقعی [۳] «۱۲» التفاتش بر مصاقع «۱۳» حال ضعفا تا بآن زمان تابان، و تاب آن مهر انور بر پست و بلند نورافشان، و دست و دلش باعطاء و تیر تدبیرش بی خطا می‌بود، و با عامه هواشات «۱۴» حسن مماشات مرعی می‌داشت.

بعد از آنکه از سفر داغستان برگشت برگ شئامت برگشت احوالش پدید آمد، و نهال اقبالش از برگشت اقبال بی‌بر «۱۵» گشت، و فخت «۱۶» بدر بختش رو بانحطاط نهاد، و عواقب و اذلال «۱۷» او منجر بضلال گشته بر اذلال «۱۸» خویش

[۱] - ط، بر زل.

[۲] - یو، از کلمه: و در نظم - تا اینجا را ندارد.

[۳] - ط، صعقا.

(۱) - ج موءوده، کج شده. (از ر ب).

(۲) - ج مشرده، پراکنده شده. (ر ب).

(۳) - بزل، سختی، امر ذو بزل، ذو شده. (ر ب).

(۴) - فرومایه. (ر ب).

(۵) - همانا آن هرآینه سخنی تمیزدهنده است. و نیست آن بیهوده (آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طارق)

(۶) - ج جد بفتح اول و تشدید دوم، بخت.

(۷) - ج خد، رخسار.

(۸) - ناخن‌ها.

(۹) - محیل و مکار (برهان).

(۱۰) - آنجا که موسی (ع) در آن ندای پروردگار را شنید (نف).

(۱۱) - پس مباش در شکی از آن همانا آن حق است. (از آیه ۲۰ سوره هود).

(۱۲) - صقعاء، آفتاب (ر ب).

(۱۳) - گوشه‌ها. ناحیت‌ها.

(۱۴) - گروههای مردم (ر ب).

(۱۵) - میوه.

(۱۶) - ماهتاب (ر ب).

(۱۷) - ج ذل بکسر اول و تشدید دوم، روش. طریقه (ر ب).

(۱۸) - خوار داشتن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۴

استدراج «۱» یافت. «امور الله جاریه علی اذلالها» «۲»، و اساس «هرمان» مماس هرمان «۳» او چون طاق کسری کسری پذیرفت «ادبر غریه و اقبل هریره» «۴»، و از فرط تحبط «۵» و تحبط [۱] «۶»، سلوک «۷» حسن سلوک را گسیخته بی‌اجتناب، اجتناب «۸» و اجتناب «۹» اشجار اعمار بی‌گناهان را پیرایش گلزار دولت و اختثا «۱۰» خود شمرد، و بذیل تنزیل «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» «۱۱» تمسک جسته تعدی را لازم، و مال و دماء مظلومان بر نفس ظالم چون شیر مادر بظالم «۱۲» دانست، و بر ادخار «۱۳» حطام «۱۴» دنیوی حریص‌تر از تشنه بر خریص «۱۵» گشته معارک «۱۶» زر «۱۷» را بمخازن سیم، و اماکن مضاربه «۱۸» بمکان «۱۹» مضاربه «۲۰» قوضا به قوض «۲۱» معاوضه زد، و روش و رفتار چرخ جافی را شیوه نموده با سپهر قویدست مکار ستمکار انبازی، و در خرگاه جهان مانند فلک گردان، کودن‌نوازی پیش گرفت، و عالم را

[۱] - نو، تحبط و تخمط. ط، تحیط و تخیط

(۱) - بتدریج نزدیک شدن (ر ب).

(۲) - کارهای خدا بر مجاری آن روانست (اقرّب الموارد).

(۳) - خرد و هوش (ر ب).

(۴) - غریر حسن خلق و هریر کراهیت بود. نیک او برفت و بد او بیامد (ر ک مجمع الامثال).

(۵) - تباه کردن. ناقص عقل کردن (کنز اللغات).

(۶) - بر گزاف و بیراه رفتن (ر ب).

(۷) - رشته‌ها.

(۸) - بریدن. (ر ب).

(۹) - از بیخ برکنیدن (ر ب).

(۱۰) - احتشام (لغت‌نامه).

(۱۱) - بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه (از آیه ۱۶۳ سوره بقره).

(۱۲) - نوشنده شیر قبل از سر شیر شدن آن (ر ب. لغت‌نامه).

(۱۳) - ذخیره کردن.

(۱۴) - اندک مال دنیاوی (ر ب).

(۱۵) - آب سرد (ر ب)

(۱۶) - جنگ گاه‌ها.

(۱۷) - نیزه زدن (ر ب).

(۱۸) - به شمشیر زدن یکدیگر را (ر ب).

(۱۹) - ج ممکن.

(۲۰) - مضاربه مالی است که به کسی دهند تا بدان بازرگانی کند و در سود آن با خداوند مال شریک باشد.

(۲۱) - عوض بعوض (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۵

از ظلم «۱» ظلم بر چشم ترک و تازی که [۱] «۲» تاریک کرده آب باریک «۳» معاششان را با ریگ آمیخت، و بهر صنعت «۴» ضیعت «۵» صنعت اهل هنر را به معاونت قضا، قصارای «۶» رأی معوج ساخت. هر کاتب «۷» زقی «۸» کاتب رق «۹» شد، و هر عقرب طبیعتی مار «۱۰» دفتر گشت، و هر ملّادی «۱۱» ملاذ «۱۲»، و هر غریزی «۱۳» عزیز گردید، و هر فاسقی فاجر «۱۴» و هر فاجری فاخر آمد. ضبابه «۱۵» صبابه «۱۶» صیانه «۱۷» صنایه «۱۸» صیابه [۲] «۱۹» فضای درونش را فروگرفت، و قاری پیر [۳] فلک سوره سورت حرص بگوش جاننش [۴] برخواند، و آرز بسیار نه اندک بر مزاجش طاری شد، و سامان دولت را که پهلوی بر خرمن ماه می‌زد، چون خرمن کاه بیاد داد، و لذّت داد را هم چاشنی طعم علقم «۲۰» شمرده خون قانی «۲۱» ضعف را از هر سو به خاک ریخت، و به نیش

[۱] - عت تازی. ط، تازی.

[۲] - این کلمات در نسخ مغشوش و مغلوط و معانی آن نامتناسب است و ضبط بر طبق نسخه یو، است.

[۳] - عت، سیر.

[۴] - ط، و جانش.

(۱) - تاریکیها.

(۲) - غیر عرب و ترک (برهان). در ابتدا، هر که منسوب به قبیله طی از قبایل یمن بود، و سپس به همه عرب تعمیم داده شد. (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۳) - مایه اندک.

(۴) - کار نو برآورده (ر ب).

(۵) - حرفه مرد و پیشه آن (ر ب).

(۶) - غایت. منتهی.

(۷) - دوزنده (ر ب).

(۸) - زق، خیک (ر ب).

(۹) - پوست آهو و جز آن که بروی نویسند. کاتب رق صحیفه نویس.

(۱۰) - محاسب. (برهان).

(۱۱) - دروغگو (ر ب).

(۱۲) - پناهگاه.

(۱۳) - فریفته (ر ب).

(۱۴) - مال دار. (ر ب)

(۱۵) - میغ نرم (از ر ب).

(۱۶) - عشق (ر ب).

(۱۷) - صیانت، نگاهداری.

(۱۸) - همه (ر ب).

(۱۹) - خالص و برگزیده و بی آمیغ، و برگزیده از هر چیزی (ر ب).

(۲۰) - حنظل و هر چه تلخ باشد (ر ب).

(۲۱) - سخت سرخ (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۶

گزندگی، بال «۱» اصحاب شان «۲» را نمونه شان «۳» انگین و خانه زنبور کرد، و از افراس و اخیال آنچه به خیالش در آمد «اصب الیهن» «۴» بر آنها برخوانده از «۱» وعید «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ» «۵» اغماض [۲] نمود، و برای فلسی بالغ نظران را ماهی آسا به شبکه اضطراب انداخت، و در حقیقت پی بر ایاغ «۶» دولت خود زد «البغی یسلب النعمه و الظلم یجلب النقمه» «۷»، و چون آفتاب عمرش بر سر دیوار آمده بود، دیوار کجاندیشی پیشه کرد «انّ الهوی شریک العمی» «۸»، و بعواصف «۹» اعتساف «۱۰» و انتساف «۱۱» چراغ دودمانها را انطفأ «۱۲» و انتفا «۱۳» داده آتش بیداد افروخت «كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَى. نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى» «۱۴».

بالاخره شراره‌ای از آن آتش دوزخ شرر، و برق بلا تندر بر بیدر «۱۵» هستی و سرای بیدر «۱۶» دولتش افتاد، و ظلم بی حدش منتج سآمت «۱۷» شامت «۱۸»، و شامت «۱۹» رخسار شهامت گردید. خسائس «۲۰» خصائل و خسائل «۲۱» و خصائص [۳]

[۱] - ط، و از.

[۲] - ط، اغماض و اغضا.

[۳] - عت، جسائل

(۱) - خاطر.

(۲) - شأن، رتبه.

(۳) - خانه زنبور غسل را گویند که در آن غسل باشد (برهان).

(۴) - میل می کنم بسوی ایشان (از آیه ۳۳ سوره یوسف).

(۵) - همانا آنچه وعده داده شده‌اید هر آینه آینه است (از آیه ۱۳۴ سوره انعام).

(۶) - کاسه و پیاله شراب خوری (برهان).

(۷) - عدول از حق می‌رباید نعمت را و ستمکاری می‌آورد کیفر را.

(۸) - مانند: حب الشیء یعمی و یصم (ر ک مجمع الامثال).

(۹) - ج عاصفه، باد تند.

(۱۰) - جور.

(۱۱) - از بیخ برکندن بنا (ر ب).

(۱۲) - خاموش ساختن.

(۱۳) - نیست کردن.

(۱۴) - نه چنانست همانا آن زبانه‌ایست (که) سوزنده است پوست و گوشت را (آیه ۱۵ و ۱۶ سوره معارج).

(۱۵) - خرمن و خرمنگاه. (ر ب)

(۱۶) - بی + در، بدون در.

(۱۷) - بستوه آمدن. ملول شدن (ر ب).

(۱۸) - شومی.

(۱۹) - خال.

(۲۰) - پستیها.

(۲۱) - ج خسیل، دون. فرومایه. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۷

و ردائل اخلاقش به اخلافش نیز سرایت، و سرّ آیت «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ» «۱» هویدا گشت.

گویا دولتش و نیتش شریکی عنان «۲» و رضیعی لبان «۳» و عتیقی رهان «۴» و حلیفی صبی «۵» بودند، تا باهل ایران قلب را دل «۶» و دل را قلب «۷» ساخت. اساس دولت را بدست دولت «۸» برانداخت. سکندر شکوهی که در آینه پیشانی نقش «خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ» «۹» می‌دید، مانند چراغ، زیر پای خود ندیدی «۱۰»، و دارا درایتی که از حدّت ذهن و جذب فطنت و طبع حدث «۱۱» از حدیث «۱۲» حوادث حدیث «۱۳» و قدیم خبر می‌داد، و اسرار سرائر «۱۴» از اسرار «۱۵» و اساریر «۱۶» درمی‌یافت، درک بدیهیات نکردی. یگانه‌ای که ثانی اثنین «۱۷» عقل اوّل «۱۸» بودی، و بعقل عقيله «۱۹» کشف عواقیل «۲۰» امور و دفع عراقیل «۲۱» دهور «۲۲» نمودی، چنان

(۱) - پس قرار دادیم ایشان را پیش رفتگان و مثلی برای پسینان (آیه ۵۶ سوره زخرف).

(۲) - نظیر فرسی رهان. در مورد دو متساوی در فضل و همدوش در رفتار گویند (از اقرب الموارد).

(۳) - هر دوان از یک پستان شیر خورده.

(۴) - فرس عتیق، ای رائق (اقرب الموارد) رهان، به مسابقت گذاردن.

(۵) - دو هم سوگند دوران کودکی.

(۶) - باژگونه.

(برهان) و آنچه محشیان نوشته‌اند که: مقصود اسقاط حرف وسط قلب (ل) است تا از آن قب (غرض) مانند لاطائل است.

(۷) - لد، خصومت.

(۸) - ظاهرا مرکب از دو + لت - دو پاره. دو تیکه. نه آن‌چنانکه بعض حواشی نوشته‌اند: انقلاب.

(۹) - نگاههای دزدیده و آنچه پوشیده می‌دارند سینه‌ها (از آیه ۲۰ سوره مؤمن).

(۱۰) - مقصود چراغهای پایه‌دار است که در وسط مجلس می‌نهادند و اطراف را روشن می‌کرد لیکن زیر چراغ که نور در آنجا منعکس نمی‌شد تاریک می‌ماند.

(۱۱) - خوش سخن (ر ب).

(۱۲) - داستان.

(۱۳) - نو.

(۱۴) - ج سریره، راز (ر ب).

(۱۵) - ج سرر بفتح اول و دوم، خطهای کف دست (ر ب).

(۱۶) - ج سرر. شکنهای پیشانی (ر ب).

(۱۷) - همتا. تالی تلو. عدیل (لغت نامه).

(۱۸) - رک ح ۷ ص ۱.

(۱۹) - گرامی از هر چیزی. مهتر. (ر ب).

(۲۰) - ج عاقول، کار پوشیده و درهم (ر ب).

(۲۱) - کارهای دشوار (ر ب).

(۲۲) - ج دهر، زمانه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۸

در عقال «۱» حیرت اعتقال یافت که حسن مآل از سوء ختام بازشناخت. و هوشیاری که از نهایت نهیه «۲»، عویصات «۳» مسائل ملکی را روان چو [۱] آب سائل جواب بسائل دادی، به حدی آشفته دماغ شد که از غلبه مس «۴» مس «۵» مسمسه «۶» امور نمی کرد، و لم «۷» لم «۸» که «الجنون فنون» «۹» روز بروز تجعد «۱۰» می یافت تا بسان مجانین مجانا بی محابا سر رشته دولت از دست داده و از طبع حرون «۱۱» بر توسن طالع حمارة القدم «۱۲» زد، اذا اراد الله سبحانه ازالة نعمة من عبد كان اول ما يغتر عقله و اشد شيء عليه فقده «۱۳».

ایرانیان که او را آیه رحمت انگاشته و بر صفحه دل نقش محبتش را نگاشته و نهال ولایش را در زمین جان کاشته به تمنای اجتنای «۱۴» میوه مراد بدو دست دعا پیوسته از چشمه سار چشم، آبیاری ریاض دولتش کرده بانتظار بهاران گلزار نزهت آثار، شکوفه وار دیده سفید نموده بودند، آخر از احراز مدعا حرمان گزیده به خار مگیلان «۱۵» برخوردند. و زهر گیاه و حنظل بجای برخوردند «وقعوا فی»

[۱] - ط، روان آب ...

(۱) - پابند.

(۲) - عقل (ر ب).

(۳) - ج عویصه، کار دشوار.

(۴) - دیوانگی (ر ب).

(۵) - مالش (ر ب). دریافت، احساس.

(۶) - شوریده شدن (ر ب).

(۷) - ج لمة، بکسر اول و فتح و تشدید دوم، موی پیچه و تار بر نرمه گوش فروآویخته (ر ب).

(۸) - نوعی دیوانگی (ر ب).

(۹) - دیوانگی گونه گونه هاست.

(۱۰) - پیچان گردیدن (ر ب).

(۱۱) - سرکش.

(۱۲) - پشت پا (ر ب).

(۱۳) - هرگاه بخواهد خدا بردن نعمتی را از بنده‌ای، خرد او نخست چیزی است که دیگرگون سازد (آن را) و سخت‌تر چیزی بر وی گم شدن آنست.

(۱۴) - اجتناء، چیدن.

(۱۵) - نام درختی است خاردار و عبری آن را ام غیلان خوانند (برهان) طلع.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۴۹

عبوثران شرّ «۱» «طمعوا ان ینالوه فاصابوا سلعا وقارا» «۲». زمان خلافتش نخل آفت شد، و ایام پادشاهیش مَخّ آفت و مخافت. عهد مناعتش معهد متاعب آمد [۱] و مهد راحتش مهاده مصائب و مصاعب.

لیس البلیئه فی ایامنا عجبا انّ السّلامه فیها اعجب العجب «۳» از جمله مخترعات شیمه نادره [۲] کارش اینکه بمدلّول «لا ینبغی للملک ان یجری علی لسانه عدد اقلّ من الف» «۴»، اختراع الف کرده هر لک را که پنج‌هزار تومان ایران باشد یک الف [۳] نامیده من المغرب الی المغرب «۵»، و از ابتدای مجلس تا انتها چون الف ابتدا و انتها «۶» ابتدا و انتهای سخنش جز بذكر الف «۷» الف «۸» نبود، و بمقالید اغالیط «۹» ابواب ابواب «۱۰» گشاده داشت، و دکاکین «۱۱» دکاکین [۴] «۱۲» تعدّیش را رواج و رونقی در کار پدید آمد.

[۱] - ط، آمدند.

[۲] - یو، نو، نادر.

[۳] - ط، لک.

[۴] - ط، ندارد.

(۱) - عبوثران کار سخت. و ناخوش. و شر بود. (اقرب الموارد) در مجمع الامثال، وقعوا فی عاثر شر، یعنی افتادند بدانچه رهایی از آن ممکن نیست.

(۲) - سلع درختی است تلخ، و قار نیز چنان بود. برای کسی مثل زنند که آنچه را خواسته است نیافته (از مجمع الامثال)

(۳) - نیست سختی در روزگار ما شگفت بلکه سلامت در آن بسیار مایه شگفتی است.

(۴) - سزاوار نیست پادشاه را که بگذرد بر زبان وی شماره‌ای کمتر از هزار.

(۵) - از سپیده‌دم تا شامگاه.

(۶) - چون ابجد به (الف) آغاز و به (آ) ختم می‌شود.

(۷) - هزار.

(۸) - یار (ر ب).

(۹) - ج اغلوطنه بضم اول و سوم و سکون دوم، سخن غلط (ر ب).

(۱۰) - غایت حساب (لغت‌نامه).

(۱۱) - ج دکاک، کوبنده.

(۱۲) - ج دکان. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۰

سَعَاءُ «۱» بی سعادت [۱] در بازار مردم آزاری بارگشای متاع متاع «۲» سعایت و به اسدی «۳» و لحمه «۴» سوء نیت، و حابل و نابل «۵» قبح سریرت، نَسَاجِ منمنم «۶» نیممت «۷»، و وشى «۸» وشایت «۹» شدند.

کدود کدود القَزَّ ینسج دائب و یهلک غَمًّا وسط ما هو ناسجه «۱۰» و افتراپیشگان به لطیفه «المفتری لا یدوق البرد» «۱۱» سرما از گرما بازنشاخته [۲] لا ینقطع بمقراض بی اندامی به اندام [۳] هر کس پوستین افترا می‌بریدند، و او «۱۲» نیز امر نَمَّام ناتمام را در محکمه، محکمه «۱۳» عدالت نبی مرسل، و حجج داحضه «۱۴» و اقوال متناقضه‌اش را که حاکی از مضمون «إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْکٌ افْتَرَاهُ» «۱۵» بود، وحی منزل و دساتیر مجعوله «۱۶» و اساطیر مجهوله‌اش را که

[۱] - نو، ط، بی سعایت.

[۲] - ط، نشناخت.

[۳] - ط، به اندام نام.

(۱) - ج ساعی، سخن چین. (ر ب).

(۲) - زبون (حاشیه مج از کنز) آنچه انتفاع بدان اندک باشد (اقرّب الموارد).

(۳) - تار جامه (ر ب).

(۴) - پود کرباس (ر ب).

(۵) - حابل، تار. نابل، پود (ر ب).

(۶) - ثوب منمنم، جامه آراسته (ر ب).

(۷) - سخن چینی (ر ب).

(۸) - نگار جامه از هر رنگ که باشد.

(ر ب).

(۹) - سعایت. (ر ب)

(۱۰) - رنج برنده‌ای که مانند کرم ابریشم می‌بافد همیشه و می‌میرد از اندوه میان آنچه او بافنده آنست (ابو الفتح بستی. مجمع الامثال).

یادداشت آقای دکتر محقق).

(۱۱) - افترازننده، طعم خواب آسوده را نمی‌چشد.

(۱۲) - نادر.

(۱۳) - سورة محکمه، غیر منسوخه. (ر ب).

(۱۴) - باطله.

(از ر ب).

(۱۵) - نیست این مگر دروغی که بر بافت آن را (از آیه ۵ سوره فرقان).

(۱۶) - دستورهای ساختگی. و رک ح ۲ ص ۲۲.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۱

ترقین «۱» «هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» «۲» یافته بود، بسجل «۳» قاضی قضا مسجل دانسته تهمت زدگان را «فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً» «۴» مکبل «۵» می ساختند.

شعر [۱]

ما يبرح الدهر يتلو حِجَّةً كذبا عمياء ليس لها وجه و عینان «۶» لها شهیدان من زور و کاتبها هی بن بی و مجنون بن شیطان «۷» و هریک از مفتری علیهم «۸» که بهتیدات «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» «۹» فی الفور مفتریات «۱۰» خلاف. مفتری «۱۱» را بصمت «۱۲» و سکوت یعنی «اقتر صامت» «۱۳» اذعان و تسلیم نمی کرد، عرضه تسلیم «۱۴» شده [۲] انکار مؤدی «۱۵»

[۱] - ط، ندارد.

[۲] - ط، شد.

(۱) - سیاه کردن (ر ب) خط خوردن. قلم خوردن.

(۲) - این بهتانی بزرگ است (از آیه ۱۶ سوره نور).

(۳) - چک با مهر. عهد. پیمان (ر ب).

(۴) - در زنجیری که درازی آن هفتاد ذراعست (از آیه ۳۲ سوره الحاقه).

(۵) - مقید.

(۶) - پیوسته می خواند حجتی دروغین و کور را که نیست آن را رخسار و دو چشم.

(۷) - او راست دو گواه دروغ، و نویسنده آن هی بن بی (بی پدر و مادر) و مجنون بن شیطان است.

(۸) - افترا بسته بر ایشان. تهمت زدگان.

(۹) - هر آینه خواهم برید دستهای شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر (از آیه ۱۲۱ سوره اعراف).

(۱۰) - دروغهای بر بافته.

آنچه افترا نهاده اند.

(۱۱) - افترا زننده.

(۱۲) - خاموش بودن (ر ب)

(۱۳) - برای کسی مثل زنند که چیزی از او پرسند و او پاسخ ندهد، نظیر سکوت نشانه رضاست.

(۱۴) - از بن بریدن گوش و بینی را (ر ب).

(۱۵) - اداکننده مال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۲

مؤدی «۱» بفسادی بدتر، و هر حرفش بر الف الف نقطه صفری دیگر می گشت «۲»، و از غایت غشم «۳» و خشم، امر بحسم «۴» ید، و خشم «۵» انف «۶»، و صلح «۷» اذن «۸»، و قلع چشم و امثال «۹»، و کشم «۱۰» و امثال آن می نمودند، و ترکیبی که هیولای «۱۱» آن صورت درستی از فحوای «لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» «۱۲» داشت، باقی نمی گذاشتند «دهن فمه و اهرق دمه» «۱۳»، و هرکس که در تخلیق «۱۴» افترا یا تصدیق مفتری در زیر دندان دندنه «۱۵» می کرد، و یا برای استشهاد و استدعاء «وَسَلَّلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» «۱۶» لب می گشاد گرفتار نقف «۱۷» و دmq «۱۸»، و صلب [۱] «۱۹» و دmq «۲۰» ساخته سباسب «۲۱» سیاست و عقبات «۲۲» عقوبت را بر

او طی می‌کرد تا آن بی‌گناه [۲] نیز از راه اقتسار «۲۳» و اعتسار «۲۴» جانب ظلم را به تعنیت «۲۵»

[۱]- نو، ط، صلف.

[۲]- ط، بی‌گناهان را

(۱)- منجر. رسیده.

(۲)- یک مرتبه بر ارقام آن مبلغ می‌افزود.

(۳)- ستم (ر ب).

(۴)- بریدن (ر ب).

(۵)- شکستن (ر ب).

(۶)- بینی.

(۷)- از بن بریدن (ر ب).

(۸)- گوش.

(۹)- گوش و بینی بریدن (ر ب).

(۱۰)- از بن بینی بریدن (ر ب).

(۱۱)- ر ک ح ۸ ص ۱۲.

(۱۲)- برای او دو چشم و زبانی و دو لب (از آیه ۸ و آیه ۹ سوره بلد).

(۱۳)- کوفت دهانش را و ریخت خونس را (مأخذ مثال دیده نشده).

(۱۴)- تمام آفریدن (کنز اللغات).

(۱۵)- سخن آهسته زیرلی (برهان).

(۱۶)- و پیرس (مردم) قریه‌ای را که بودیم ما در آن (از آیه ۸۲ سوره یوسف).

(۱۷)- شکستن تار سر (ر ب).

(۱۸)- شکستن دندان (ر ب).

(۱۹)- دار زدن.

(۲۰)- شکستن سر چنانکه بدماغ رسد (ر ب).

(۲۱)- ج سبب بفتح اول و سوم و سکون دوم، بیابان ... (ر ب) و سبابس سیاست اضافه مشبه به بمشبه.

(۲۲)- ج عقبه، گردنه (از ر ب).

(۲۳)- بستم بر کار داشتن کسی را (ر ب).

(۲۴)- ستم کردن و قهر نمودن (ر ب).

(۲۵)- در گردن کسی کردن کاری دشوار که ادایش نتواند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۳

تبعیت [۱] و انتصار نموده بتلفیق «۱» ملفقات «۲» و تلقیف «۳» ملفقات «۴» اجترأ، و بمصداق «عند النوی یکذبک الصادق» «۵» برای هر بینوا غرس نوای «۶» صد گونه افترا می‌کرد، و لا- جرم در زیر فلک از جرم آفتاب جرم بر فلک اسناد می‌داد، و لا بد بضرب

چوب، درخت افترا را برای خوب و بد بدو صد گونه شاخ و برگ می‌آراست، و فقیر عریان «افقر من العریان» و «افلس من ابن المذلق» (۷) که از افلاس، الف آسا نقطه فلسی (۸) نداشت، آلف الوف باسم او حواله می‌شد، بایلام «۹» اسواط «۱۰» و عذبات «۱۱» عذاب [۲] از ماء عذب «۱۲» زندگی دست می‌شست، باز از [۳] شکنجه و تعذیب «اعضّ به الکلالیب» «۱۳» اعذاب «۱۴» و تعذیب «۱۵» نمی‌جست [۴]. مع هذا اهل و عیالش روی خلاص ندیده جائف «۱۶» و معلول «۱۷» بوهق «۱۸» مقتید و مغلول «۱۹» گشته

[۱]- ط، و تبعیت.

[۲]- ط، اضافه دارد: دیناری حصول و وصول نیافته.

[۳]- ط، و از.

[۴]- نو، ط، اضافه دارد: و بجای همیان عین، عین همیان بر روی ظهور آورده لهبات لهیات نقد جان می‌سپرد.

(۱)- دو درز سخن را بهم آوردن (ر ب)

(۲)- ج ملفقه، سخنهای دروغ آراسته و مزخرف. (ر ب)

(۳)- سخن در زبان کسی انداختن (کنز اللغات)

(۴)- اسم مفعول قیاسی از تلقیف. ر ک ح قبل.

(۵)- برای راست گویی مثل زنند که گاهی نیازش به دروغ گفتن افتد. نوی، سفر (ر ک مجمع الامثال).

(۶)- نوا، هسته.

(۷)- و با (دال) نیز روایت شده و او مردی از بنی عبد شمس بود و پدران و اجداد او نیز بافلاس معروف بودند.

(۸)- پیشیز (ر ب).

(۹)- درد رسانیدن (ر ب).

(۱۰)- ج سوط، تازیانه.

(۱۱)- ج عذبه، چابق تازیانه (ر ب).

(۱۲)- گوارا

(۱۳)- بگذار سگان او را بگزند (ر ک مجمع الامثال).

(۱۴)- بازداشتن از چیزی (لسان العرب).

(۱۵)- بازداشتن (ر ب).

(۱۶)- گرسنه.

(۱۷)- بیمار.

(۱۸)- کمند.

(۱۹)- بسته.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۴

سلسله افترا را معنعن «۱» به حارّ و جارّ «۲» بمحله، «۳» و محله بشهر می‌رسانیدند.

شعر [۱]

کلّ من احرق یوما کدسه یتمنّی حرق اکداس الامم «۴» گماشتگان دیوان بمحض آن اسناد بی‌اسناد در کوچه و برزن، بر زن و

مردی که مصادف می‌گشتند، در آویخته ایشان را در سر اسواق «۵» بدون دستاویز از پا در آویخته زر مطالبت می‌کردند، و ایشان هم بجای همیان عین «۶» همیان «۷» عین «۸» با حسرت بی‌شمار بر نطع «۹» رخسار می‌شمردند، و با لهبات «۱۰» لهیات «۱۱» نقد جان می‌سپردند [۲]. الحاصل خیار «۱۲» و جبار «۱۳» از اجبار آن قوم جبار ختار «۱۴»، و فرط تعدی، تغدی «۱۵» و تغدی «۱۶» از لخت «۱۷» جگر می‌نمودند، و کبار و صغار از

[۱]- ط، ندارد.

[۲]- نو. ط، از کلمه و ایشان ... تا اینجا را ندارد.

(۱)- باصطلاح محدثین حدیثی که در سند آن گفته شود فلان عن فلان عن فلان ... (فرهنگ نظام) اسم مفعول فعل رباعی مجرد بر ساخته از ماده (عن).

(۲)- از اتباع است (متهی الارب) نظیر دستادست. گرما گرم.

(۳)- محله، محل، مکر (ر ب) جهانگشا:

از همسایه بمحله و از محله به مملکت.

(۴)- هر کسی که سوخته شده است روزی خرمن او آرزو دارد سوختن خرمنهای مردمان را:

خواهد که خرمن تو بسوزند نیز هر مدبری که سوخته شد خرمنش

(ناصر خسرو. یادداشت آقای دکتر محقق)

(۵)- ج سوق، بازار.

(۶)- کیسه زر.

(۷)- روان شدن (ر ب).

(۸)- چشم.

(۹)- گستردنی از ادیم، (ر ب).

(۱۰)- سوزشها.

(۱۱)- ج لهاة بفتح اول، کام. (ر ب).

(۱۲)- گزیدگان.

(۱۳)- باطل و رایگان (ر ب).

(۱۴)- غدار. (ر ب).

(۱۵)- چاشت خوردن (ر ب).

(۱۶)- خوردن (ر ب).

(۱۷)- پاره (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۵

اکثر «۱» صغار «۲» از تعشی «۳» و تفشی «۴» حرمان گزین می‌بودند، و سه تن ضالّ مضلّ را «رماهم الله بثالثة الاثافی» «۵» سه پایه اوجاق آسمانشان بل چار رکن ایوان دولت مثلث بنیان «۶»، و مصداق کار و کردار، و قائد «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» «۷» ساخته به اشاره «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» «۸» پیرامون حریم حضور بازداشته بود، که با طرف حق، حقائق «۹» پیش آورده آنچه نه صفت

[۱] نصفت داشتی فی الحال به تزیین آن پرداخته بنطاق تنطق «۱۰» «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «۱۱» تنطق «۱۲» و به ملوحت «۱۳» و ملاحت، اوامر «امر من المرّ و الآلاء» «۱۴» یش بی آرایش و ارتباب «۱۵» و ارتباب [۲] «۱۶» تمطق «۱۷» می کردند «و اتبعوا»

[۱]- ط، به صفت.

[۲]- ط، ارتبات.

(۱)- افزودن (ر ب).

(۲)- خواری. (ر ب).

(۳)- طعام شبانگاهی خوردن (ر ب).

(۴)- با زن آرمیدن (ا قرب الموارد).

(۵)- رماء بثالثه الاثافی. گویند قسمتی از کوهست که دو سنگ دیگر در کنار آن نهند و از آن سه پایه‌ای سازند و دیگ بر آن گذارند. برای کسی مثل زنند که در بلایی سخت افتد، و برای کسی مثل زنند که چیزی از شر را باقی نگذارد چه اثفیه سه سنگ است هر سنگ بمانند سر آدمی و وقتی سومی بر کسی انداخته شود همه سنگها بر او خورده است (از مجمع الامثال).

(۶)- بدان جهت که سه تن از همه بیشتر به نادر نزدیک بودند (ر ک تعلیقات)

(۷)- و قرار دادیم آنان را پیشوایان که می‌خوانند بسوی آتش (از آیه ۴۱ سوره قصص).

(۸)- پس هر که پیروی کرد مرا پس همانا او از من است (از آیه ۳۹ سوره ابراهیم)

(۹)- خصومت کردن. دعوی حق خود کردن. (ر ب).

(۱۰)- سخن گفتن (کنز اللغات).

(۱۱)- و سخن نمی‌گوید از خواهش نفس. نیست آن مگر وحی که وحی کرده می‌شود (آیات ۳ و ۴ سوره نجم).

(۱۲)- کمر بر میان بستن (ا قرب الموارد) (ر ب).

(۱۳)- نمکین (ر ب).

(۱۴)- مر، دارویی است به غایت تلخ که از تراوش درخت گیرند و یا بر ساق درخت بود (از ا قرب الموارد). آلاء درختی است تلخ که پیوسته سبز باشد.

(ا قرب الموارد).

(۱۵)- درماندن (ر ب).

(۱۶)- شک کردن (ر ب).

(۱۷)- چشیدن اندک اندک و بکام و زبان آواز برآوردن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۶

ما لم ينزل به سلطانا «۱» و بنا بر قول راست معزی [۱] از کم و کاست که «معزی» «۲» راست.

شعر [۲]

اذا صدق الجّد افتری العمّ للفتی مکارم لا تخفی و ان کذب الخال «۳» اقوال و افعال او را ممدوح و محمود، و صادر از ایحاء «۴» و الهام رب ودود باز مینمودند [۳]. «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ زُيِّنَ لِلْمُؤْمِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «۵». و این معنی به تسویل [۴]

«۶» آن سه نسناس خدانشناس «قطع الله نسناسهم» «۷» در ضمیر او به حدی ملکه راسخه گشت که در هیچ امر گرد حجب حجت و تحقیق نمی گشت، و آنچه بر خاطرش خطور و بر لسانش [۵] جریان می یافت، همه را تنزیل حق و وحی مطلق دانسته تجسس «۸» و تجسس [۶] روا نمی داشت، لبئس المولی و لبئس العشیر «۹». و در هنگام محاسبه عمال [۷]، و «یوم یقوم الحساب» «۱۰»، اوقار «۱۱» عدل عدول «۱۲» را عشر عشیر «۱۳» عدل «۱۴» عدالت خود نسنجیدی، و با

[۱]- ط، مقری.

[۲]- ط، ندارد.

[۳]- عت، ط، می نمود.

[۴]- ط، قبول.

[۵]- ط، کسانش.

[۶]- عت، تجسس و تحسس و تحشش.

[۷]- ط، اعمال.

(۱)- مأخوذ است از آیه ۸۲ سوره انعام یا آیه ۳۲ سوره اعراف.

(۲)- رک ح ۸ ص ۶۹.

(۳)- اگر راست آید بخت به دروغ می بندند مردمان بر جوان کرامتهایی که پوشیده نیست اگر چه دروغ باشد نشانه های (آن).

(۴)- وحی فرستادن.

(۵)- و این چنین آراسته شد برای فرعون بدی کردارش و آراسته شد برای اسراف کنندگان آنچه می کردند (مأخوذ از آیه ۴۱ سوره

مؤمن و آیه ۱۴ سوره یونس).

(۶)- آراستن کاری را (ر ب).

(۷)- ببرد خدا سر آنان را (اقرّب الموارد).

(۸)- پرسیدن خبر و جستن آن را برای نیکی (ر ب).

(۹)- هرآینه بد خداوند گاریست و هرآینه بد معاشریست (از آیه ۱۳ سوره حج).

(۱۰)- روزی که برپایمی شود حساب (از آیه ۴۲ سوره ابراهیم).

(۱۱)- ج وقر بکسر اول و سکون دوم، بار گران. بار خر و استر (ر ب).

(۱۲)- ج عادل.

(۱۳)- ده یکک ده یکک.

(۱۴)- تنگ بار. (ر ب)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۷

این همه بی حساب «۱» بی حساب، قسطاس «۲» تمیز خود را «اعدل من المیزان» «۳» دانستی، و مکرر «انوشروان» را بطعن اعتساف «۴» مطعون، و سخن را مردّف به این مضمون ساختی که:

یا ایّها السائل عن مذهبی لتقتدی فیه بمنهاجی «۵» منهاجی العدل و قمع الهوی فهل لمنهاجی من هاج «۶» و هرگاه در امری از کثیر و یسیر «۷» و عسیر «۸» و یسیر «۹» استعجاب و استغراب می کرد، نزدیکان [۱] «۱۰» نزدیکان «وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَشَسْ

الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ» ۱۱» بتصدیقات بلا تصوّر دفع تردّد او نموده آن جرم را جزم می‌ساختند.

انی اری صاحب السّیطان فی ظلم ما مثلهنّ اذا قاس الفتی ظلم» ۱۲» فجسمه تعب و النّفس خائفه و عرضه عرضه و الدّین منثلهم» ۱۳»

[۱] - ط، نزدیکان.

(۱) - ظلم. ناشایست.

(۲) - ترازوی عدل (ر ب).

(۳) - عادل‌تر از ترازو (مجمع الامثال).

(۴) - بیراه رفتن و میل کردن از راه (ر ب).

(۵) - ای پرسنده از مذهب من تا پیروی کنی در آن از راه پیدا و گشاده من.

(۶) - راه من داد است و چیره شدن بر خواهش نفسانی پس آیا برای راه من هجو کننده‌ای هست؟!.

(۷) - اندک (ر ب).

(۸) - دشوار.

(۹) - آسان (ر ب).

(۱۰) - نزیکات، شرار ناس (اقرب الموارد).

در لسان العرب. اقرب الموارد. منتهی الارب نزدیک دیده نشد، محتملاً تصرف نساخ است.

(۱۱) - و از پی کرده شدند در این (وقت) لعنت و روز رستاخیز بد است آن عطیه که عطا شده. (آیه ۱۰۱ سوره هود).

(۱۲) - همانا من می‌بینم هم صحبت سلطان را در تاریکی‌ها که نیست مانند آنها اگر مقایسه کند جوانمرد، تاریکی‌هایی.

(۱۳) - پس جسم او خسته است و جان او بیمناک است و آبروی او مورد بدگوییست و دین (او) رخنه‌دار است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۸

بمناسبت مقام از واردات طبع ایراد می‌شود که:

صحبه السّیاطین تسحب بعضها بالسلامه و بعضها بالندامه» ۱» فربّ قرب قرب من السّرور و بعد عن السّرور» ۲»، و هو باب المحبّه و سبب الدّل» ۳» و بدر البلاء و درّه الرّحمه» ۴»، و الغناء الجاذب و الرّیح اللّاقح» ۵» و الجئّه الحامیه، و یعلی لک الاخطار» ۶». و کم من تقرب نفرت و نفرت منه الطّباع» ۷»، و للطّباع و الطّباع اطباع» ۸» و هو ناب المحنّه و سبب الدّل و بذر البلاء و درّه الرّحمه» ۹»، و العناء الحادث و الرّیح اللّافح و الحیّه الحامیه و یعلی لک الاخطار» ۱۰».

در عهد بی‌زنهار» ۱۱» او زنهار» ۱۲» و عهد یکباره کناره گزید «یصادفون بالفواقع و البواقع» ۱۳»، و از بیم دارایی بی‌مدارای [۱] او مردم خواب آسایش در خواب نمی‌دیدند، «تتجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمُضَاجِعِ» ۱۴». گردن‌فرازان قویدست را از برای درهمی دست و گردن در هم می‌بستند، و انیاب» ۱۵» قوم و طّلاع ثنایا» ۱۶» را

[۱] - ط، بیمداری.

(۱) - همنشینی سلطان کشیده می‌شود پاره‌ای از آن به تندرستی و پاره‌ای از آن به پشیمانی.

(۲) - پس چه بسا قربی که نزدیک شد به شادمانی و دور شد از بدیها.

- (۳) - و آن در دوستی است و سبب ناز است.
- (۴) - و ماه تمام تابان و گوهر رحمت است.
- (۵) - و بی‌نیازی جذب‌کننده (نعمتها) و همچون باد آبستن‌کننده (درختان) است.
- (۶) - و سپر نگهدارنده است و بالا می‌برد برای تو رتبه‌ها را.
- (۷) - و چه بسیار نزدیکی که خشمناک شد و رمید از آن طبیعت‌ها.
- (۸) - و برای طبیعت‌ها و سرشت‌ها زنگارهاست.
- (۹) - و آن (تقرب) نیش محنت است و سبب خواریست و تخم بلا و تازیانه زحمت است.
- (۱۰) - و رنج نو پدید آمده و باد سوزنده و مار سوزنده (گزنده) است و می‌جوشاند برای تو خطر‌ها را.
- (۱۱) - امان (برهان).
- (۱۲) - پیمان (برهان).
- (۱۳) - فاقعه و باقعه، داهیة (لسان العرب).
- (۱۴) - برخیزد (دور شود) پهلوشان از خوابگاه‌ها (از آیه ۱۶ سوره سجده)
- (۱۵) - ج ناب، مهتر قوم (ر ب).
- (۱۶) - رجل طلاع الثنایا، مرد نیک آزماینده کارها.
- آنکه پیوسته همت او بمعالی امور باشد (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۵۹
- اضراس طواحین «۱» از برای دانه‌ای درهم می‌شکستند. گوهرهای اسنان «۲» را در در در «۳» در خیز اطفال خرد سال و پیران سالخورده خرد می‌کردند، و اکسیه «۴» اکسون «۵» و پرنیان را از برتان برمی‌آوردند. نجبای عالی‌جناب را اصیل «۶»، و اسیلان «۷» را مکبل بجناب «۸» می‌ساختند. سیمبران پاکزاد را بسبب دانگی لجین «۹» بر لجن می‌آغشتند، و دلبران چینی‌نژاد را به تهمت زلف خطا «۱۰» از گیسو می‌آویختند، و پریوشان را به ادعای مال دیوان، بدیوان دیوخو می‌سپردند، و خوبان سیمتن را چون [۱] نقره‌فام بودند پوست از تن باز میکردند. خورشیدطلعتان را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک «۱۱» می‌کشیدند. از بیم همنامی طلا، طلا «۱۲» در دامن دشت نگشتی، و از خوف هم اسمی نقره نقره «۱۳» در بساط زمین پدید نگشتی.
- به علت نام مرجان مرجان «۱۴» در صحرا نیارستی رست، و لاله [۲] عباسی از مؤاخذه شاهی در هیچ گل زمین، سبز نتوانستی شد.
- زرافات «۱۵» ناس را زر آفات محنت‌فرای

[۱] - ط، که چون

[۲] - ط، لاله.

(۱) - دندانهای آسیا.

(۲) - ج سن، دندان.

(۳) - نشستگاه دندان (ر ب).

(۴) - ج کساء (ر ب).

(۵) - جامه سیاه قیمتی باشد که اکابر بجهت تفاخر پوشند (برهان) و بکسر اول نوعی از دیبای سیاه (برهان).

- (۶) - هلاک (ر ب).
- (۷) - ج اصیل، خداوند نژاد.
- (۸) - در عربی ریسمانی را گویند که بر گردن چاروا بندگان (برهان).
- مأخوذ از طوع الجناب (رام).
- (۹) - نقره (ر ب).
- (۱۰) - گناه و تقصیر (برهان).
- (۱۱) - آلت شکنجه که پاهای تقصیر کار را در آن می نهادند و سپس چوب می زدند.
- (۱۲) - بچه آهو وقت زاییدن. بچه گاو و گوسفند (ر ب).
- (۱۳) - گوخرد در زمین (ر ب).
- (۱۴) - تره ایست بهاری (ر ب).
- (۱۵) - ج زرافه بفتح اول و با تشدید راء نیز آید، جماعت مردم (ر ب).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۰
- و نَضَّ «۱» و ناضَّ [۱] «۲»، نضناض «۳» جانگزی گشت، و ریش «۴» و آرایش علّت ریش «۵» دلها آمد. «یذبح الطّوس من اجل ریشه» «۶».
- نازپروردگانی که از بالش پرنالش [۲] کرده از فراش غمین «۷» غمین، و به بستر نستر [۳] قمین «۸» بودند، از فرش خارا «۹» بر فرش خار «۱۰» آرمیدند، و نازک اندامانی که بالین با لین «۱۱» را از ناز حسن، خشن حسّ کرده در نهالی کمخاب «۱۲» کم خواب می نمودند هم بستر سمندر گشته خاکستر و خاک ستر پوش تن [۴] ساختند. یاسمن مویانی که بحسن صدره «۱۳» صدره سینه «۱۴» بر سینه خوبان بهشت می زدند، در مصادره برای خرده زر [۵] چون گل سینه جان چاک زدند. گل رسانی که از نزاکت طبع رایحه گل و طیب سنبل بر دماغشان می خورد عارض لاله رنگ را بضرب طپانچه نیلوفری و بنفشه فام دیدند. سبزان نمکین با تمکین که خال ملیح و دهان شکریشان

[۱] - ط، اضافه دارد: و ناض و ناض.

[۲] - ط، که از نازبالش لباس نالش.

[۳] - ط، و مسیر گردیدند و نستر بدمان نستر غمین.

[۴] - ط، تن. ندارد.

[۵] - یو، زرین.

(۱) - درم و دینار نقد شده یا عامست. (ر ب)

(۲) - درم و دینار نقد شده یا آن درم و دینار است که عین گردد بعد از آنکه متاع باشد. (ر ب)

(۳) - مار بسیار جنبان و بسیار زهر که گزیده آن هلاک شود. (ر ب)

(۴) - جامه. مال. معاش. (ر ب).

(۵) - زخم.

(۶) - سر بریده می شود طاوس بخاطر پر آن.

(۷) - پوست نرم که پشم آن ریخته باشد. (رب)

(۸) - سزاوار. (رب).

(۹) - نوعی بافته ابریشمی (برهان).

(۱۰) - سنگ سخت (برهان).

(۱۱) - مرکب از با+لین-نرم.

(۱۲) - کمخا. جامه منقش الوان (برهان).

(۱۳) - شاماکچه. سینه بند زنان.

(رب. برهان).

(۱۴) - سرزنش. نکوهش (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۱

«شورابک» «۱» و «بنگاله» «۲» را در حوزه تملک داشت، بثمان بخش به گروه نحس «لا مرحبا بهم» «۳» مبیع شدند، و بنین و بناتی که از «پیش بالغ [۱]» «۴» پنجه نگارین و «المالغ» «۵» غبغب و «قراقیرم» «۶» خال و «چین» زلف و «ماچین» «۷» رخسار، و ملک «یغمای» «۸» غمزه، و «شهر سبز» «۹» خط، و «سمرقند» دهان، ممالک توران را در حیطه تمکین، و از لعل لب، کان «بدخشان» را در زیر نگین داشتند، مسخر [۲] مسخره مسخ روی «اوزبک» و «ترکمان» گشتند. از هر سو دلبری با چهره فروخته «۱۰» خریده گشتی، و در هر جانب خریده‌ای «۱۱» فروخته شدی. از بیع و شراء زهره جبینان بازار مشتری رواج یافت، و از تقاضای لیل و نهار «۱۲» ظلمت و نور «۱۳» با یکدیگر ازدواج «وَاٰخَرُ مِنْ شَکْلِہِ اَزْوَاجٍ» «۱۴».

[۱] - نو، ط، بالغ.

[۲] - عت، نو، ط، مسخره.

(۱) - از توابع قندهار است. (از فرهنگ جغرافیایی افغانستان).

(۲) - نام منطقه‌ایست در هند شامل بنگال شرقی در پاکستان و بنگال غربی در هندوستان.

(۳) - خوش مباد ایشان را (از آیه ۵۹ سوره ص).

(۴) - بیش‌بالتی، شهری در ترکستان شرقی (ترکستان بار تولد ص ۳۶۸. تاریخ مغول اقبال ص ۸ و ۱۶ و صفحات دیگر).

(۵) - المالیق، ایالتی در آسیای مرکزی. از نخستین اماکنی که چنگیز خان حکومت مغول را در آن تاسیس کرد (از ترکستان بار تولد ص ۴۰۱-۴۰۳). (کولجا تاریخ مغول اقبال ص ۱۶)

(۶) - قراقروم قراقرم.

(ریگ سیاه) پایتخت چنگیز خان در مغولستان. (فرهنگ و صاف بنقل آنندراج).

(۷) - از مهاچین (سانسکریت) کشور چین (نف). چین ما چین صین الصین (لغت‌نامه).

(۸) - نام شهر است از ترکستان منسوب به خوبان و صاحب حسنان (برهان).

(۹) - کش.

شهریست در حوالی سمرقند (برهان).

(۱۰) - افروخته.

(۱۱) - زن دوشیزه مستور (از ر ب).

(۱۲) - گردش شب و روز. اتفاقات روزگار.

(۱۳) - ظلمت استعاره از اوزبکان، و نور استعاره از دخترکان ایرانی است.

(۱۴) - و نوعی دیگر از شکل آن (عذاب) انواعی است همانند یکدیگر (در شدت) (آیه ۵۸ سوره ص).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۲

جمعی که از تذلل «۱» سر بر فلک می‌سودند، از تذلل پا بر فلک دیدند، و مردمی که چون مردم دیده روشناس و روشن اساس و جهان‌دیده بودند برنگ «۲» میل سرمه بر خاک تیره نشستند. گروهی که در پیش گوهر حصاتشان «۳» گوهر با حصات «۴» برابر بود، و در مقیاس مقباس «۵» فروغ انظارشان، حجر «۶» همسنگ حجر «۷» بود، سبک از میزان اعتبار افتادند، و زمره‌ای که دائماً قطب رحای «۸» راحت و رخا «۹» بودند، مقطوع الرجا «۱۰» شده سنگ زیرین طواحین «۱۱» طوائح «۱۲» گشتند. آزاده‌ای که تار گش و تارکش جنیدی طبع نازکش بارکش ناز کس نگشتی عبد تحت شائد شد، و مبارزی که ابا عن جد «۱۳» جدجد «۱۴» جدال را ضیغم بارز بودی، در مکمن گمنامی «اکمن من جدجد «۱۵» آمد. بهادران جلادت نهاد که «قوس حاجب «۱۶» و «صمصامه عمرو «۱۷» در دست تهورشان «منبض ندافی» «۱۸»

(۱) - ناز کردن (ر ب).

(۲) - بسان. بمانند.

(۳) - حصاء، عقل (ر ب).

(۴) - یکی سنگریزه (ر ب).

(۵) - شعله (ر ب).

(۶) - سیم و زر. (ر ب).

(۷) - سنگ.

(۸) - قطب رحی، سنگ آسیا (ر ب).

(۹) - رخاء، سستی. نرمی. (ر ب).

(۱۰) - امید بریده.

(۱۱) - آسیاها.

(۱۲) - مهلکات. حوادث. (از ر ب).

(۱۳) - پشت در پشت. پدر از جد.

(۱۴) - زمین تخت و هموار. (ر ب).

(۱۵) - جدجد نوعی خنفساء است که از شب تا بصبح به صحرا صغیر زند و هر چند کسی آن را بجوید نیابد (مجمع الامثال).

(۱۶) - حاجب ابن زراره تمیمی که در قحطسالی نزد کسری شد و اجازت خواست که قوم او به سرزمینهای ایران درآیند.

کسری گفت شما گروهی بی‌وفایید و چون به سرزمین من درآیید رعیت را بشورانید، حاجب گفت من ضامن قوم خود می‌شوم.

کسری پرسید گروگان تو چیست گفت کمانم ... (ر ک ثمار القلوب ص ۵۰۱).

(۱۷) - عمرو بن معدیکرب و این شمشیر در نیکویی و جوهر معروف بود.

(ثمار القلوب ص ۴۹۷).

(۱۸) - کمان پنبه زنی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۳

و مخراق لاعب «۱» بودی، مجن «۲» محن گشته از کشاکش جور مانند کمان گوشه‌نشین، و بسان تیغ مجرّد تجرّد گزین گردیدند، و شکائک [۱] «۳» شاك السّلاحی «۴» که در شبائک «۵» دروع «۶»، اشواک «۷» شوکشان کالاسد الشّابک «۸» سهام ترک و رماح عرب و مزاریق «۹» هند وزانات «۱۰» دیلم و نصول «۱۱» روس را رونق بازار اشتهار می‌شکست، مانند سیف مقرب «۱۲» و صمصام مغتلف «۱۳» سر به گریبان ناامیدی کشیدند.

نیزه داران رامح «۱۴» منقبت، اعزل «۱۵» شدند، و خنجرگذاران ملاعب الرّماح «۱۶» «اضلّ من سنان» «۱۷» آمدند.

دلیرانی که از قحوف «۱۸» دشمن اقتحاف «۱۹» قحاف «۲۰» عشرت کرده می‌نوشین

[۱] - ط، شایک.

(۱) - فوطه پیچیده تافته که کودکان بدان یکدیگر را زنند (از ر ب).

(۲) - سپر (ر ب).

(۳) - ج شکیکه، گروهی از مردم (ر ب).

(۴) - تمام سلاح (ر ب).

(۵) - ج قیاسی، سوراخها.

(۶) - ج درع، زره.

(۷) - ج شوک.

خار.

(۸) - شیر درهم دندان. (ر ب).

(۹) - ج مزراق بکسر اول و سکون دوم، نیزه خرد (ر ب).

(۱۰) - درختی است که از وی کمان سازند (ر ب) نام درختی است باریک و دراز که از آن تیر و نیزه سازند. (برهان).

(۱۱) - ج نصل، پیکان تیر و پیکان نیزه ... (ر ب).

(۱۲) - در نیام کرده. (ر ب).

(۱۳) - غلاف یافته (ر ب).

(۱۴) - رک ح ۷ ص ۱۰۲.

(۱۵) - مرد بی‌سلاح (ر ب) و رک ح ۵ ص ۱۰۲.

(۱۶) - بازی‌کننده با نیزه‌ها.

(۱۷) - و او سنان، ابی حارثه مری است و چون قوم وی او را بر بخشش سرزنش کردند بر شتر خود سوار شد و سر به بیابان گذاشت و دیگر او را ندیدند. (رک مجمع الامثال).

(۱۸) - ج قحف بکسر اول و سکون دوم، کاسه سر (ر ب).

(۱۹) - خوردن تمام آنچه در کاسه باشد (ر ب).

(۲۰) - کاسه. (ر ب) و نیز قحاف سخت می‌نوشیدن و از آن جمله است گفته امرئ القیس، الیوم قحاف و غدا نقاف. (اقرب

الموارد) و (رک مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۴

می‌نوشتیدند، عاقبت ساقی ذو الخمار «۱» دهر خوناب زهر در کاسه ایشان کرده جام ستم را تا خط جور «۲» بر ایشان پیمود [۱]، و دلاورانی که لیوٹ «۳» غابات «۴» غایات بسالت [۲] «۵» بودند، بسا «۶» لت که از چرخ [۳] پلنگ‌خو یافتند. لشکریانی که بی‌موجب و مواجب با مشتی خشکار «۷» با دل خوش کار می‌کردند، بحدی از زندگی سیر شدند که نزد راکب و راجل اجل، اجل مواهب [۴] می‌نمود [۵]، و رعاء «۸» و رعایا که در شدت و رخوت و بیم و امتیت مساعد و معاضد دولت بودند، به نوعی نفرت گزیدند که پیوسته از واهب بی‌منت با متیت «۹» متیت «۱۰» می‌جستند. از جذبات جفای دهر، اشراف و ادوان به ملّمات «۱۱» و مرمّیات «۱۲» افتادند، «وقعوا فی وادی جذبات و متالف» «۱۳»، و از گردش چرخ تیر «۱۴»، چرخ‌کشان «۱۵» و تیر زنان «۱۶» آرزومند پشت چرخ «۱۷»

[۱]- ط، پیموده دلاوران ...

[۲]- ط، دلیری و بسالت.

[۳]- ط، اضافه دار: بی‌بسالت.

[۴]- ط، مواکب.

[۵]- یو، عت، می‌نمودند.

(۱)- آنکه در او بقیه مستی شراب باشد (اقرب الموارد).

(۲)- نام خط اول جام جم است که خط لب جام باشد (برهان).

(۳)- ج لیث، شیر.

(۴)- ج غابه، جنگل.

(۵)- دلیری. (ر ب).

(۶)- بسیاری.

(۷)- آردی باشد که نخاله آن را جدا نکرده باشند. (ر ب).

(۸)- ج راعی، چوپان.

(۹)- آرزو.

(ر ب).

(۱۰)- مرگ.

(۱۱)- ج ملمه، سختی و بلا (ر ب).

(۱۲)- بلاها (ر ب).

(۱۳)- وقعوا فی وادی جذبات یا جذبات، برای کسی مثل زنند که در سختی افتاده است (مجمع الامثال).

(۱۴)- فلک عطارد.

(۱۵)- کمان‌کشان.

(۱۶)- تیراندازان.

(۱۷) - دوک.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۵

بیوه زنان شدند، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» (۱). بتخلیط و شات (۲) از معروشات (۳) تا مغروشات (۴)، و از ثياب موشی (۵) تا دواب و مواشی، و از لباس خز تا پلاس خر، و از دیبا و دیقی (۶) تا دابوق (۷) و دباغه (۸) بر فردی [۱] باقی نمانده مفاد «ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» (۹) درباره صغیر و کبیر پیرایه صدق پذیرفت.

جامه خلقدان (۱۰) در خلقدان (۱۱) و اثواب مردم (۱۲) در مردم نیافت شد تا بزرباف چه رسد. ایادی (۱۳) از ایادی (۱۴) دور شد، و آبادی از دور (۱۵) مهجور [۲]. یمن (۱۶) و یسار (۱۷) از یمین و یسار روی تافت، و سرماییه و سوزیان (۱۸) از هر سو زیان یافت. ارباب صنایع که بسوق (۱۹) تسوق (۲۰) تشوق می‌جستند، معامله را بزور بروز بازار قیامت گذاشتند، و گروه بازاری بازاری (۲۱) از منافع ایام دولتش بدعا دست

[۱] - ط، اضافه دارد: فردی. (و لازم بنظر می‌رسد)

[۲] - ط، دور شد و آبادی از دور مهجور.

(۱) - راضی شدند که باشند با بازماندگان (از آیه ۸۸ سوره توبه).

(۲) - و شات، ج واشی، سخن چین.

(۳) - ج معروشۀ، سایه گیر از درخت و نحو آن (ر ب).

(۴) - غرش، بار درختی است (ر ب. لس) لیکن مغروشات دیده نشد. (مغروشات؟).

(۵) - جامه بسیار نگار (ر ب).

(۶) - نوعی از قماش باشد در نهایت لطافت (برهان).

پارچه‌ای منسوب به دیق و آن شهری بوده است در مصر (حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین).

(۷) - سریشم که بدان مرغان را شکار کنند (ر ب)

(۸) - دباغی کردن (ر ب) مدبوغ

(۹) - مالک نمی‌باشند قطمیری را (از آیه ۱۴ سوره فاطر).

(۱۰) - کهنه (آندراج از کشف اللغات). در عربی ج خلق بفتح اول و دوم، کهنه (اقراب الموارد).

(۱۱) - مردمان.

(۱۲) - جامه کهنه (ر ب).

(۱۳) - نعمتها.

(۱۴) - دستها.

(۱۵) - ج دار، خانه.

(۱۶) - برکت.

(۱۷) - توانگری. (ر ب)

(۱۸) - سود (برهان).

(۱۹) - بازار.

(۲۰) - بازار جستن: خرید و فروخت کردن (ر ب).

(۲۱) - با گریه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۶

برداشتند «۱». تجار بحار «۲» و برار «۳» به قفر وعراء «۴» و فقر و عرا «۵» رخت کشیدند، و مستوثقین «۶» مستوبقین «۷»، و مقربین «مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ» «۸» گردیدند.

با اینکه شاه راعی «۹» و رعیت شاه «۱۰» روزان و شبان، شبان «۱۱» باید از حال رمه آگاه باشد، او برخلاف این معنی راعی «۱۲» مراعی «۱۳» خویش نگشته ذئابی «۱۴» را که کهنه گرگ «۱۵» اخذ و عمل بودند بممالک گراز «۱۶» و زبان طعن را چون دندان گراز بر خود دراز کرد [۱]، و از قتل «۱۷» رعیت و رعایت کفار «۱۸» که موجب معموری بلاد و امصار بود اغضا «۱۹» نموده قتل «۲۰» رعیت و رعایت کفار «۲۱» را نصب العین ضمیر ساخت.

کالین لا یبصر ما حولها و لحظها یدرک ما یبعد «۲۲» و جانب اجانب را منظور داشته فحوای «کم من مسلم مسلم و کم من کافر مسلم» «۲۳»

[۱] - ط، دراز کرده و.

(۱) - دست برداشتن، ترک گفتن. رها کردن. مأیوس شدن.

(۲) - دریاها.

(۳) - ج بر، مقابل بحر.

(۴) - جای و میدان که در آن چیزی پوشیده نشود (ر ب).

(۵) - عری، برهنگی. (ر ب).

(۶) - آرام خاطران. مطمئنان.

(۷) - هلاک شدگان (از ر ب).

(۸) - نیک بسته شده در غلها (از آیه ۵۰ سوره ابراهیم).

(۹) - چوپان.

(۱۰) - گوسفند. (است)

(۱۱) - چوپان.

(۱۲) - رعایت کننده.

(۱۳) - ج مرعی، چراگاه.

(۱۴) - ج ذئب، گرگ.

(۱۵) - کهنه کار. ورزیده

(۱۶) - خواهنده (برهان).

(۱۷) - سخت رام کردن (کنز اللغات) این معنی در (لسان العرب، اقرب الموارد، منتهی الارب، دیده نشد).

(۱۸) - ج کافر، کشاورز (ر ب).

(۱۹) - اغضاء، چشم پوشی.

(۲۰) - کشتن.

(۲۱) - کافران.

(۲۲) - مانند چشم که نمی‌بیند پیرامون خود را و گوشه آن چشم می‌بیند آنچه را دورست.

(۲۳) - چه بسیار مسلمان که مخدول است و چه بسیار کافر که بی‌گزند است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۷

بظهور آورد، تا از طبع بی‌باک مزارع را [۱] از قصامه «۱» و قصاره «۲» و نسافه «۳» و عصافه «۴» پاک ساخت [۲] «فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ مَّأْكُولٍ» «۵»، و محصول ارامل و ایتام را بمفاد «رَبِّ زَارِعٍ لِنَفْسِهِ حَاصِدٍ سَوَاهٍ» «۶» با داس جفا محصود «۷» سپاه ظلم گردانید «داس الغلات و هدم المستغلات» «۸». گروه فلاح «۹» و اهل فلاحت روی فلاح ترک گفته از جور کافر «۱۰» شدند، و کافران «۱۱» اسلام کیش کفور «۱۲» در مکاریب کروب «۱۳» از بزوغ «۱۴» الی کروب «۱۵»، بزرافشان سرشک حسرت گردیدند. املاک مَلاک «۱۶» با تراب بایرات تساوی جست «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» «۱۷»، و کوهستانات نزه چون قلوب خامده از نزهت بری گشته نزه الفلاة «۱۸» شد «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً» «۱۹»

باغات و بساتین مشجر باعناب «۲۰» و تین «۲۱» به نار اوابد «۲۲» ضریم «۲۳»، گشت،

[۱] - ط، مزارع.

[۲] - ط، اضافه دارد: صفت.

(۱) - ضبط و معنی معلوم نشد.

(۲) - آنچه در پرویزن بماند سپس بیختن. آنچه برآید از اسپست باول کوفتن (ر ب).

(۳) - آنچه برافتد از باد بر دادن گندم (ر ب).

(۴) - آنچه برافتد از خوشه از برگ کاه. (ر ب).

(۵) - پس گردانید ایشان را چون برگ خورده شده (آیه ۵ سوره فیل).

(۶) - نخست این جمله را عامر بن ظرب گفت هنگامی که دختر خود را بصعصعه بن معاویه بزنی داد. یعنی بسا کسی که بکارد و دیگری بدرود.

(ر ک مجمع الامثال).

(۷) - درویده (ر ب).

(۸) - دروید غله‌ها را و ویران کرد جایگاه غله‌ها را.

(۹) - کرایه‌دهنده ستور (ر ب).

(۱۰) - ناسپاس. بیدین.

(۱۱) - زارعان.

(۱۲) - ج کفر بفتح اول و سکون دوم، ده. (ر ب).

(۱۳) - مکاریب ج مکرب (؟) اسم مکان. کروب ج کرب، اندوه.

(۱۴) - طلوع آفتاب.

(۱۵) - نزدیک شدن بغروب (ر ب).

(۱۶) - ج مالک.

(۱۷) - و می‌بینی زمین را خشک. (از آیه ۵ سوره حج).

(۱۸) - آنچه از آب و کشتزار دور باشد (اقرب الموارد)

(۱۹) - و می‌بینی کوهها را پنداری آنها را ساکن (از آیه ۹۰ سوره نمل).

(۲۰) - انگورها.

(۲۱) - انجیر.

(۲۲) - ج آبد، بلا و سختی (ر ب).

(۲۳) - زمین سیاه سوخته که هیچ نرویند (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۸

و روزگار سلطنت نماینده «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» (۱)، و در عصر سلطنتش مصداق «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (۲) بر کافه ناس وضوح یافت، و خاص و عام ساکن مساکن مسکنت گشتند، و عموم بریه (۳) به بریه (۴) غموم افتادند، و نیک و بد از داء غصه سر به داء غصه (۵) فکرت نهادند. شیوخ از سnoch «۶» سوانح «۷» و سnoch «۸» فوادح «۹» به حدی قلب «۱۰» شیوخ «۱۱» را گرفتار حیرت دیدند که رفتار طریقت «۱۲» و مجاز «۱۳» حقیقت از دست دادند، و ملایان به نحوی ملائین «۱۴» غم گردیدند که از مصحف ضمیرشان جز مصحف سورت «الم» یعنی سورت الم «۱۵» بنظر نمی‌آمد.

علماء اعلام اعلم «۱۶» شدند، و علم علم برسوایی علم «۱۷» گشت. درس مدرّسین حکم درس «۱۸» ابو دراس «۱۹» بهم رسانید. سادات بمیران «۲۰» متحصّین گردیدند، و میران «۲۱» بکھوف «۲۲» و اغوار «۲۳» تواری گزیدند. قلوب اهل سرود از نغمه‌سرایی سرود «۲۴»

(۱) - پس شد آن همچون تل ریگی که هیچ نرویند (از آیه ۲۰ سوره قلم).

(۲) - سوگند به عصر همانا انسان در زیانکاریست (آیه ۱ و ۲ سوره عصر).

(۳) - مخلوق.

(۴) - صحرا (ر ب).

(۵) - آینه زانو.

(۶) - پدید آمدن.

(۷) - ج سانحه.

(۸) - پابرجا شدن (ر ب).

(۹) - شدائد.

(۱۰) - مقلوب.

(۱۱) - خویش.

قلب شیوخ - خویش

(۱۲) - راه.

(۱۳) - طریق.

(۱۴) - پر. (ر ب).

(۱۵)- الم چون مصحف شود یعنی مد از آن حذف گردد الم باقی ماند یعنی رنج و درد.

(۱۶)- کفیده لب (ر ب).

(۱۷)- نشانه.

(۱۸)- حیض شدن.

(۱۹)- فرج زن (ر ب).

(۲۰)- خانه جانور وحشی (کنز اللغات).

(۲۱)- ج میر. امیر، و در اصطلاح جنوب غربی ایران. سید. علوی.

(۲۲)- ج کھف، غار.

(۲۳)- ج غار.

(۲۴)- رمیدن (کنز اللغات) ظاهراً مصحف شروود.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۶۹

یافت، و خاطر ارباب طرب دف نواز [۱] و ترانه سنج «نخشی ان تصینا دائره» [۱] «گردید [۲].

از دل سحرخیزان در دل شبها شهب [۲] شهب [۳] شهبان [۴] آسا بگردون مهتاب پیما [۵] بر می شد و روزها ناوک ناله تیره روزان بچرخ گردون سرشت می پیوست. از [۳] سیاه کاریش هر روزی [۴] بر چاکران و مقربان شام غریبان نمودی، و از بی انصافیش هر شبی بر انصاف [۶] و عبید [۷] یوم عبید [۵] [۸] بودی. چون در درگاهش دادرسی نبود نیکان بدان [۶] [۹]، در کاهش، و بدان نیک در نمایش بودند، و عمله و امله [۱۰] از اعمال او ترک آمال [۷] نمودند. در اعصار دولتش آثار «اعصار فیه نار» [۱۱] از آثاره [۱۲] عدوان بر طارم خورشید فتنه جو رسید، و تهتان [۱۳] بهتان و جؤر [۱۴] جور، بنیان حیات ملهوفان [۱۵] را به آب رسانید. علامات نشاط از جهان کرانه کرد، و این حادثه شعا [۱۶]

[۱]- عت، دف ترانه سنج. نو، ط، دایره زن و ترانه سنج.

[۲]- ط، گردیدند.

[۳]- ط، و از.

[۴]- یو، از این کلمه تا کلمه نمودی، ندارد.

[۵]- ط، عنید.

[۶]- ط، و بدون.

[۷]- ط، اضافه دارد، و اعمال.

(۱)- می ترسیم که برسد ما را بدی (از آیه ۵۷ سوره مائده). در استشهاد به آیه، به لفظ دایره و دف نیز نظر داشته است.

(۲)- ج شهاب.

(۳)- سیاه سپید. (از ر ب).

(۴)- ج شهاب، شعله افروخته (ر ب).

(۵)- هرزه گرد (برهان).

(۶)- ج نصف بفتح اول و دوم، خدمتگذار (از اقرب الموارد).

(۷) - ج عبد، بنده.

(۸) - یوم عبید، روزیست که عبید بن ابرص با نعمان ملاقات کرد و نعمان بقتل او فرمان داد (حاشیه نسخه مج).

(۹) - در آن. در آن درگاه.

(۱۰) - ج آمل، آرزومند.

(۱۱) - گردبادی که در آن آتشی است (از آیه ۲۶۸ سوره بقره).

(۱۲) - انگیختن.

(۱۳) - باریدن ابر (ر ب).

(۱۴) - غیث جؤر، باران بسیار (ر ب).

(۱۵) - ج ملهوف، ستمدیده، مضطر، دادخواه. (ر ب).

(۱۶) - زشت (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۰

خونها در جگر و جگرها «۱» در دل گران کرد، و از شدت بواقع «۲» بقاع «۳» سپهر ارتفاع نفاع [۱]، بقاع «۴» و یفاع «۵» مماثل آمد «لا تنطح بها ذات قرن جماء» «۶» و کاخ و سرای نابسود «۷» که سر برابر می‌سود، با کاخ سرنگون «۸» یعنی با خاک برابر شد. «قد بلغ منه البلغین» «۹». هجوم هجوم «۱۰» طمحات «۱۱»، اکواخ «۱۲» ممالک را منهجم «۱۳» ساخت، و سختیت «۱۴» سخت سخط و شطط، آثار صفا از زمانه برانداخت.

از عواصر «۱۵» صرصر ضرّ [۲] در ارجاء «۱۶»، از جای مسکون اثر نماند، و بر جای نعمت بر جای «۱۷» نعمت پدید آمد، و به مکسحه «۳» «۱۸» ظلم و مکنسه «۱۹» جور نفوس فتّاک «۲۰» ساحت بلدان کساحه «۲۱» یغما شد. در سیف «۲۲» و ریف «۲۳» و حیف «۲۴» حیف «۲۵»

[۱] - یو، ندارد.

[۲] - یو، عت، خر.

[۳] - ط، و، ندارد.

(۱) - جگر، غم و غصه (برهان).

(۲) - ج باقعه، سختی (ر ب).

(۳) - ج بقعه.

(۴) - قاع، زمین پست هموار. (ر ب).

(۵) - پشته و زمین بلند. (ر ب).

(۶) - مثلی است که هنگام سختی زمانه و قلت نشاط زنند (مجمع الامثال).

(۷) - نامستعمل.

(۸) - مقلوب کاخ، عکس کاخ - خاک.

(۹) - داهیه و شر به نهایت رسید (از مجمع الامثال) -

(۱۰) - باد سخت که خانه‌ها ویران کند (ر ب).

(۱۱) - طمحات الدهر، سختیهای زمانه.

(ر ب).

(۱۲) - ج کوخ، خانه از نی.

(۱۳) - منهدم.

(۱۴) - غبار بلند رفته (ر ب).

(۱۵) - ج عاصره، فشارنده.

(۱۶) - کرانه‌ها (از ر ب).

(۱۷) - بر حاء شدت تب و جز آن (ر ب).

(۱۸) - جاروب.

(۱۹) - جاروب

(۲۰) - ناگاه کشنده. (ر ب).

(۲۱) - خاکروبه. (ر ب).

(۲۲) - ساحل دریا (ر ب).

(۲۳) - زمین با کشت و علف (ر ب).

(۲۴) - ج حیفه بکسر اول، ناحیه و گوشه (ر ب).

(۲۵) - ستم (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۱

و خیف «۱» و جنف «۲» شیوع یافت. اگر قاصدی برای مقصودی راه نورد طریق «سفرا قاصدا» «۳» می گشت، از دوری دیار [۱] دیمومه «۴» در دایره [۲] دیمومه «۵» حیرت مانند گردباد سرگردان می گشت که «ما بالدار داری» «۶». و اگر پیکی به یکی از بلدان روان می شد برای استرواح و استنامت «۷» بقدر قریه «۸» مور جای معمور [۳] نمی یافت که «لیس وراء عبادان قریه» «۹». از رواح «۱۰» تا صباح صیاح و ضجیح «۱۱» و ناله و احربا «۱۲» جز با جربا «۱۳» توصل نمی جست [۴] «لو ترک الحرباء ما صل» «۱۴»، و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بر منازل و مساکن

هذا الحق منزل بالترك الذئب يعوى والغراب يبيكى «۱۵» بر می خواندند «ترك الظبي ظله» «۱۶»، و هر کس که گرفتار اتاد [۵] «۱۷»

[۱] - یو، دیار دایره.

[۲] - یو، ندارد.

[۳] - ط، مغمور معمور.

[۴] - ط نمی جستند.

[۵] - ط، ایاد.

(۱) - ج خیفه، بیم و ترس.

(۲) - میل از حق (ر ب).

(۳) - سفری آسان (از آیه ۴۲ سوره توبه).

- (۴) - همیشه. (ر ب).
- (۵) - بیابان فراخ بی آب (ر ب).
- (۶) - نیست در خانه کسی (از اقرب الموارد).
- (۷) - استرواح، برآسودن (ر ب) استنامت، خوابیدن.
- (۸) - قریه النمل، جای فراهم آمدن خاک مور (ر ب).
- (۹) - مجمع الامثال (امثال مولدین).
- (۱۰) - شبانگاه. (ر ب).
- (۱۱) - فریاد.
- (۱۲) - واسفا (ر ب). دریغا.
- (۱۳) - جرباء، آسمان (ر ب).
- (۱۴) - حرباء، میخ زره. صل، آواز است. برای کسی مثل زند که ستم بیند و ناله و فریاد کند. (مجمع الامثال).
- (۱۵) - این سزاوارترین جایگاهست به ترک گفتن. گرگ بانگ می کند (در آن) و غراب می گرید. (در کنوز گوینده بیت را ابو عوسجه نوشته. در لسان العرب آمد. این بیت از آن اعرابی است).
- (۱۶) - از ظل، لانه آهو مقصود است صیاد بدانجا رود و آن لانه را بهم زند و آهو دیگر بدان بازنگردد برای کسی مثل زند که از چیزی برای همیشه گریزان شود. و برای مردی مثل زند که از رفیق خود دوری گزیند.
- (۱۷) - رسنی است که بدان پای ماده گاو را بندند وقت دوشیدن شیر (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۲

و اوتاد «۱» حبّ وطن بودی «کمثل غیر عاره و تده»، «۲» پابست سلسله فتن گشته [۱] مفترس «۳» انیاب نواب، و مختلس «۴» مضابت «۵» مصائب می شد. «شَرِّ الْاَوْطَانِ مَا لَمْ يُوْمَنْ فِيهِ الْقَطَانُ» «۶» «ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ» «۷».

یرهقی و یزهق «۸» و یخرب و یحرق «۹» و یرعد بصاعقه بأسه و یبرق «۱۰» و رعی الزّروع و عزی الضّروع «۱۱» و زاع انواع النّوع و الجوع [۲] «۱۲» و شاع فوات الفوات فی الجموع «۱۳» و سعر الغلّة لغلاء سعر الغلّة «۱۴» و قشّر البشر و اغبر البشر و بشره «۱۵» بشر و شره انشره «۱۶» و سلب القرار من القرى و السّکون من السّکان و الوری «۱۷» و «ما کانَ حَدِثًا يُفْتَرَى» «۱۸».

با اینکه از کنوز «وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «۱۹» بعطای «جَعَلْتُ

[۱] - در ط، این جمله قبل از مثل، آمده است.

[۲] - ط - الجوع.

- (۱) - میخها.
- (۲) - (مانند) خری که کشت آن را میخ آن. و اصل مثل اینست که مردی از غایت شفقت خر خود را به میخی بست پس شیری بدان خر حمله برد و خر را فرار ممکن نشد و شیر آن را بخورد (مجمع الامثال).
- (۳) - شکسته.
- (۴) - ربوده.
- (۵) - مضابت الاسد، ناخنهای شیر. (ر ب).

- (۶) - بدترین جایها آنجاست که ساکنان (آن) آنجا در امان نباشند.
- (۷) - این از اخبار قریه‌هاست که می‌خوانیم آن را بر تو (از آیه ۱۰۲ سوره هود).
- (۸) - تکلیف سخت می‌کرد و نابود می‌ساخت.
- (۹) - و خراب می‌کرد و می‌سوزانید
- (۱۰) - و می‌لرزانید به درخشش بیم خود و می‌ترسانید.
- (۱۱) - و چرانید کشته‌ها را و برهنه کرد ناتوانان را.
- (۱۲) - و پراکنده شد انواع تشنگی و گرسنگی.
- (۱۳) - و شیوع یافت نابودی خوردنیها در همگان.
- (۱۴) - و افروخته شد سوزش شکم بخاطر گرانی نرخ غله
- (۱۵) - و پوست باز کرد آدمیان را و تیره رنگ ساخت روی مردم را و پوست آن را برکند.
- (۱۶) - بسبب شر و حرصی که پراکنده کرد آن را.
- (۱۷) - و ربود قرار را از دهکده‌ها و آرامش را از ساکنان و آفریدگان.
- (۱۸) - نبود داستانی به دروغ ساخته (از آیه ۱۱۱ سوره یوسف).
- (۱۹) - و خدای راست گنجینه‌های آسمانها و زمین (از آیه ۷ سوره منافقون).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۳

لَهُ مَا لَمْ يَمْدُوداً وَبَيْنَ شُهُوداً» (۱) مخصوص بود، طبع «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ» (۲) و ندای «هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ» (۳) باز دیده و دهان آرزو باز می‌داشت. هر چند که معده خزانش از نفائس معده ممتلی می‌شد بمصداق «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً» (۴) التهاب ولوع (۵) نفس ولوعش (۶) بیشتر اشتطاط [۱] (۷) و اشتداد می‌یافت، و با آنکه حکمش چون آب بسیط (۸) بر بسیط (۹) خاک جاری بود، مانند مستسقی از آب شور، عطش درونش فرو نمی‌نشست، «يَصْبِحُ ظَمَانٌ وَفِي الْبَحْرِ فَمَةٌ» (۱۰). آری صائم هائم (۱۱) بموج سر آب سیراب نشود، و لهبان (۱۲) لهثان (۱۳) بلع (۱۴) یلمع (۱۵) متسلی نگردد. بنا بر ارتطام (۱۶)، بادخار (۱۷) سیم و زر نظم ممالک را از نظام افکند، و دروب (۱۸) و ردوب (۱۹) مرحمت را از فرط تعلق باعلاق (۲۰)، اغلاق داد و خاک ایران را بغربال تنگ چشمش

بسته

[۱] - ط، اشتطاد.

- (۱) - قرار دادم برای او مالی فراوان (از آیه ۱۲ سوره مدثر).
- (۲) - پس طمع دارد که زیاد کنم (آیه ۱۵ سوره مدثر).
- (۳) - آیا زیادتی هست (از آیه ۲۹ سوره ق)
- (۴) - همانا انسان آفریده شده بسیار حریص (از آیه ۱۹ سوره معارج).
- (۵) - سوزش.
- (۶) - ولوع، حریص.
- (۷) - جور کردن بر کسی در حکم (ر ب)
- (۸) - بر طبق عقیده حکماء قدیم که آب را عنصر بسیط می دانستند.

(۹) - گسترده.

(۱۰) - بامداد می‌کند تشنه و دهان او در دریاست. برای کسی مثل زنند که با بخیلی توانگر معاشر باشد (مجمع الامثال).

(۱۱) - سخت تشنه (ر ب).

(۱۲) - تشنه (ر ب).

(۱۳) - تشنه (ر ب).

(۱۴) - برق زدن.

(۱۵) - سر آب (ر ب).

(۱۶) - درماندن در کاری (ر ب).

(۱۷) - ذخیره کردن.

(۱۸) - ج درب، دروازه فراخ از کوچه خرد و دروازه کلان (ر ب).

(۱۹) - ج ردب بفتح اول و سکون دوم، راه سربسته. (ر ب).

(۲۰) - ج علق بکسر اول و سکون دوم، گرانمایه از هر چیزی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۴

باعتقاد [۱] خود نانی از خیالات خام و خام «۱» برای اولاد و اعقاب خود پخت و از مدلول «لا اعتبار بالامور النادرية» «۲» دیده اعتبار بر دوخت.

لم يترك لاهل الايران فضة الا فضها «۳» و لا ذهباً الا ذهب به «۴» و لا فرساً الا فرسه «۵» و لا علقاً الا علقه [۲] «۶» و لا عقاراً الا عقره «۷» و لا غلّة الا غلّها «۸» و لا ضياعاً الا اضاعها «۹» و لا خزّاً الا جزّه [۳] «۱۰» و لا بزّاً الا بزّه «۱۱» و لا ركازاً الا ركزه «۱۲» و لا ارضاً الا رضها «۱۳» و لا عرضاً الا عضها «۱۴» و لا نفائس [۴] الا نسفها [۵] «۱۵» و لا سبداً الا استبد به «۱۶» و لا لبداً الا لبد به «۱۷» و لا غنماً الا اغنمها «۱۸» و لا قطيعةً الا اقتطعها «۱۹» و لا حالاً الا احوال عليه «۲۰» و لا مالاً الا مال اليه «۲۱» بحيث لم يبق لهم برده الا

[۱] - ط، و باعتقاد.

[۲] - ط، و لا علقها الا وهب به علقه.

[۳] - ط، عت و لا خبزا.

[۴] - ط، نفاسا.

[۵] - ط، نفسها.

(۱) - ج وخيم (ر ب).

(۲) - منشأ این مثل معلوم نشد.

(۳) - نگذاشت برای مردم ایران سیمی جز که شکست آن را.

(۴) - و نه زری جز که برد آن را.

(۵) - و نه اسبی جز که شکست (کشت) آن را.

(۶) - و نه چیز نفیسی جز که آویخت آن را.

(۷) - و نه خرما بن و گیاهی جز که برید آن را.

- (۸) - و نه غله‌ای جز که در آمد در آن.
- (۹) - و نه آب و ملکی جز که تباه کرد آن را.
- (۱۰) - و نه خزی جز که کند موی آن را.
- (۱۱) - و نه جامه یا متاعی جز که بستم گرفت آن را.
- (۱۲) - و نه مال نهفته‌ای جز که برد آن را.
- (۱۳) - و نه زمینی جز که کوفت آن را.
- (۱۴) - و نه عرضی جز که گزید (لکه‌دار) کرد آن را.
- (۱۵) - و نه چیزهای گرانمایی جز که بر کند آن را.
- (۱۶) - و نه اندکی (مال) جز که متفرد شد بدان.
- (۱۷) - و نه پشمی جز که بر چسبید بآن. يقال ما له سبد و لا لبد و هو الشعر و الصوف ای ما له شیء (ر ب).
- (۱۸) - و نه گوسفندی جز که به غنیمت گرفت آن را.
- (۱۹) - و نه قطعه‌ای (زمینهای تیولی) جز که گرفت پاره‌ای از آن را.
- (۲۰) - و نه واردشونده‌ای جز که بگردن او انداخت (چیزی).
- (۲۱) - و نه مالی جز که میل کرد بدان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۵

الجلده و لا حلیه الا اللحیه «۱» که آنهم در دست کشاکش محصلان می‌بود [۱]

این شرح بی‌نهایت کز زلف یار گفتند [۲] حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد «۲» با این حالت پادشاه باز از جفا تجافی «۳» و از تعسف «۴» انعساف «۵» و از غفلت قفول «۶» نجستی و به مروت «۷» مروّت و مراری «۸» مرحمت مرور نکردی و بر مزاحمت و مزاحمت «۹» و غیظ و غنظ «۱۰» افزودی و بمفاد «لا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَ لَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» «۱۱» یوما فیوما اشدّ و احدّ «۱۲» ظاهر نمودی، و از نصیحت «اتق یوما بین شد قیک الدخن» «۱۳» تنبه پذیرفت، و زمانه مراعات التّظیر «۱۴» را به طنز «لا مائک ابقیت و لا حرک [۳] اتقیت» «۱۵» می‌گفت، و این داهیه تا سه عام «۱۶» بر خاص

[۱] - ط، اضافه دارد: بیت.

[۲] - نسخ، کز حسن دوست گفتند.

[۳] - ط، درنک.

(۱) - چنانکه باقی نماند برای آنان برده‌ای (پوششی) مگر پوست و نه زیوری جز ریش.

(۲) - حافظ (مصحح قزوینی. ص ۱۱۶).

(۳) - برداشته شدن چیزی از جای (ر ب) دوری.

(۴) - ستم کردن (ر ب).

(۵) - در پیچیدن (ر ب).

(۶) - بازگشت (ر ب).

(۷) - ج مرت بفتح اول و سکون دوم، دشت بی‌علف و بی‌گیاه (ر ب).

(۸) - ج مرورات بفتح اول و دوم و سکون واو، بیابان و زمین که چیزی نرویند (ر ب).

(۹) - با هم دشمنی نمودن (ر ب).

(۱۰) - رنجانیدن (ر ب).

(۱۱) - عذاب نشود چون عذاب او کسی و بند بسته نشود چون بند شدن او کسی (از آیه ۲۶ و آیه ۲۷ سوره حجر).

(۱۲) - روزا روز سخت تر و تیز تر.

(۱۳) - پیرهیز روزی را که دهانت پر از دود باشد.

(۱۴) - و آن را متناسب نیز خوانند و این چنان بود که شاعر در بیت چیزهایی جمع کند که از جنس یکدیگر باشند چون ماه و

آفتاب، و تیر و کمان، و لب و چشم ... (حدائق السحر ص ۳۴).

(۱۵) - نه آب خویش باقی گذاردی و نه فرج خود پاک ساختی. و اصل این مثل درباره زنی که آب خویش در کار غسل کرد

لیکن آب بدان کفاف نداد.

و در منشأ مثل اقوالی است (ر ک مجمع الامثال).

(۱۶) - سال.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۶

و عام متواتر، و ساحیه «۱» و سحساح «۲» خطوب «۳» و خطر بر ساحه و سحسح «۴» ایران متقاطر بودی. اهالی نیز در این بلیه تلثب

«۵» و به لیت و لعل «۶» مترجی «۷» زمان فرج و فرح بوده و بحکم «وَاَصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» «۸» بشدت صبر «۹»

جور، ثابرت «۱۰» و به تلخی صبر «۱۱» اضطبار «۱۲» مصابرت «۱۳» می کردند «کاد العروس یكون ملکا» «۱۴» و در هر امر مر «۱۵»

مرمریس «۱۶» دهر شورانگیز، مرارت مراره «۱۷» سوز بلایا را بر مذاق جان، شیرین و گوارا می ساختند. تا اینکه از جفای بی خفای

آن جابر جائز دلها [۱] حائر و حائر انواع زواجر «۱۸» آمد، و نفوس از سلوک آن سائس ظلم اساس، آیس و این شدت باس یأس

ناس را باعث گشته ذحول «۱۹» و کینه ها راه دخول در سینه ها یافت، و نفرت بر مقیم و طاری «۲۰» طاری شد. آرای امم ازو متغیر و

متبدل، و هر نفسی از این

[۱] - ط، دلها.

(۱) - باران سخت که زمین را رندد. (ر ب).

(۲) - باران سخت ریزان (ر ب).

(۳) - ج خطب بفتح اول و سکون دوم، حادثه.

(۴) - ساحت خانه (ر ب).

(۵) - درنگ.

(۶) - کاش. شاید.

(۷) - امیدوار.

(۸) - و شکیا باش تا حکم کند خدا میان ما، و او بهترین حکم کنندگانست (سوره یونس آیه ۱۰۹).

(۹) - زمین سنگریزه ناک (ر ب).

(۱۰) - پیوسته بر کاری بودن (ر ب).

- (۱۱)- و بسکون دوم ضرورت شعر است، و آن عصاره‌ایست تلخ از درختی که بهندی ایلوا گویند (ر ک لغت‌نامه).
- (۱۲)- شکیبایی.
- (۱۳)- همدیگر شکیبایی کردن (ر ب).
- (۱۴)- عروس بر مرد و زن هر دو گفته شود و در اینجا مرد مقصود است (از مجمع الامثال).
- (۱۵)- تلخ.
- (۱۶)- بلا و سختی (ر ب).
- (۱۷)- زهره. (ر ب).
- (۱۸)- ج زجر.
- (۱۹)- کینه. دشمنی (اقراب الموارد).
- (۲۰)- آینده.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۷

صدمت بددل گشت، و عشرت عشایر بانزجار «۱» نایل، و کار ایل و احشام «۲» از کثرت احشام «۳» و اجشام «۴» به انضجار «۵» آیل «۶»، و مشارب عقائد از گردش چرخ زیر و بالا، بالایی بلا کدر و آیل «۷» گردید، و رغبت رعیت و رعاۃ از او انتفا و خلاق از اخلاق بی‌خلاق «۸» او وحشت گزید. اگر شقیق «۹» شفیق بود، و اگر عدو سفیق «۱۰» از این شیوه ستوه گشته رو ازو برتافت، و اخلاص بی‌منقصت دولت‌خواهان به مبغضت اخلاص [۱] «۱۱» یافت. دوستان از بوستان دولتش بوستان رائحه ناامیدی گشتند، و جان‌سپاران جانی، «جانوسپار» «۱۲» جانی «۱۳» شدند. اهل قلم یک‌قلم ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیدند، و دبیران بمداد سیاه‌رویی خط باطل بر صفحه ارادت کشیدند. زمانه بر خوان آلائی سلطنت والایش «لا طلاوۃ فیه و لا حلاوۃ» «۱۴» و «انا منه فالج بن خلاوۃ» «۱۵» برخواند، [۲] و دهر چون در خواب غفلتش دید به ندای

[۱]- بو، اخلاص.

[۲]- ط، برخوانده.

-
- (۱)- در تداول فارسی، عدم رغبت. بی‌میلی. کراهت (از نف).
- (۲)- خویشان. عائله‌ها (از اقراب الموارد).
- (۳)- شنوایدن آنچه را مکروهست. بخشم آوردن (ر ب).
- (۴)- تکلیف کردن بر کسی در کاری. (ر ب).
- (۵)- ملالت خاطر. (باب انفعال از این ماده در لسان العرب. اقراب الموارد. منتهی الارب) دیده نشده.
- (۶)- راجع. بازگردنده.
- (۷)- آئل، آب سطر چرکین (لغت‌نامه).
- (۸)- بهره از خیر (ر ب).
- (۹)- برادر.
- (۱۰)- شوخ روی بی‌شرم (ر ب).
- (۱۱)- بهم آمیختن (ر ب).

- (۱۲)- جانوسار. نام شخصی همدانی ملازم دارای بن دارا که صاحب خود دارا را در جنگ اسکندر بفریب و مکر و حيله بقتل آورد (برهان).
- (۱۳)- جنایتکار.
- (۱۴)- نه زیبایی دارد و نه شیرینی.

(۱۵)- یعنی من از آن بزارم، و منشأ مثل اینست که چون در «یوم الرقم» انیس اسری گشته شد فالج را گفتند به خونخواهی انیس برخیز گفت انا منه بریء و این گفته مثل شد (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۸

«وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) «فتنه‌های خوابیده را بیدار، و آسودگان کوی زندگی را بی‌دار» (۲) و دیار ساخت. عاقبت سر رشته اقتدارش سکست (۳)، و رواصف (۴) شوکتش شکست، و به مقتضای «لَا بَدَّ لِلْمَصْدُورِ أَنْ يَنْفُثَ» (۵) آبله دلها شکسته گشت، و نیک و بد چون از کید [۱] درونش ادراک آلام «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (۶) می‌کردند از تف جگر و «لِكُلِّ كَبَدٍ حِرَاءٌ أَجْرٌ» (۷) کبد السَّيِّئِ «۸» را تافته [۲] درگاه و بیگاه بدرگاه قَهَّار حقیقی با تَأَلُّه «۹» و ناله و حنین [۳] «۱۰»، جبین استغاثه و استعانه «۱۱» سودند، و با لب مهتاج «۱۲» و قلب محتاج و دهان خوشیده «۱۳» و بطون «۱۴» جوشیده زمره خلایق به زمزمه نفرین لب گشودند، و درویشان در اسحار «۱۵» بقطع اشجار دولتش مشغول ذکر اَرّه «۱۶» شدند، و مشایخ و شبَّان «۱۷» روزان و شبان در منابر و

[۱]- ط، قید.

[۲]- ط، یافته.

[۳]- ط، ناله حنین.

(۱)- و نومید شد هر سرکش حق‌ناپذیری (از آیه ۱۸ سوره ابراهیم).

(۲)- خانه.

(۳)- سکستن، گسیختن (برهان) مقلوب گسستن (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۴)- ج راصفه، آنچه محکم و استوار باشد (از اقرب الموارد).

(۵)- مصدور کسی است که درد سینه دارد و با دمیدن از دهان و بیرون انداختن خلط راحت می‌جوید (از مجمع الامثال).

(۶)- همانا آفریدیم آدمی را در رنج (آیه ۴ سوره بلد).

(۷)- فی کل ذات کبد حراء اجر (جامع الصغیر سیوطی). فی کل ذات کبد رطبه اجر (معجم المفهرس ماده اجر).

(۸)- میانه آسمان (ر ب).

(۹)- پرستیدن. (ر ب). پرستش. دعا؟

(۱۰)- ناله (ر ب).

(۱۱)- یاری خواستن.

(۱۲)- جوشان، افروخته. (از اقرب الموارد) تشنه (حاشیه مج از قاموس).

(۱۳)- خشکیده (برهان).

(۱۴)- ج بطن، شکم.

(۱۵)- ج سحر.

(۱۶) - نوعی از ذکر درویشان که تلفظ آن به شرکت زبان و سینه باشد بوجهی که صدای اره و اندازه کشیدن اره بدان مفهوم شود یعنی لفظ الله را بسوی دماغ کشند و لفظ هو را بجانب قلب و سینه و این کشیدن و فروبودن هر دو لفظ مذکور بزور و شدت باشد لیکن به آواز متوسط و صوت حزین (غیاث).

(۱۷) - جوانان.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۷۹

و ماثرب «۱» از سوء شیم «۲» و ستم او شتم «۳» و ذمّش [۱] را ورد زبان کردند، و گوشه گیران چله نشین با دعای سهم اللیل «۴» به کمان خانه چرخ ترسی «۵» روی نیاز آوردند.

حوصله غیرت عبرت بخش حضرت ربّ العزّة عزّت کلمته «۶» تحمّل آن اعتدا «۷» را برنتافت، و آسمان بر حال محنت دیدگان انجم از شفق خون گریست، و انتقام مظلومان در حجاب تجسّم، بچشم تجسّم «۸» بخشم به حشم حشمتش نگریست، و شهامتش منقلب گشته شه مات شد، و سیل سرشک مستضیمان «۹» جفاء «۱۰» و غناء «۱۱» جفا و عنا را دفع نمود بیت:

گریه آبی برخ سوختگان باز آورد ناله فریادرس عاشق مسکین آمد «۱۲» «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرِعُ الْحَاسِبِينَ» «۱۳». دولتش با آنکه سرو نوخیز بود چون چنار کهن سال از خویش آتش درگرفت «۱۴»، و جامه خیش «۱۵» خلافتش از خلافت «۱۶» خویش بل از جلافت «۱۷» خویش «۱۸» خلافت «۱۹» یافت، و سلسله علیّه اش

[۱] - ط، زمش.

(۱) - ج مثر بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم، مجلس (ر ب).

(۲) - ج شیمه خو.

(۳) - دشنام دادن (ر ب).

(۴) - ظاهرا اضافه تشبیهی است و دعایی بدین نام نیافتم.

(۵) - سپری.

(۶) - عزیز باد کلمه او.

(۷) - تجاوز. تعدی

(۸) - قصد کسی کردن (ذیل اقرب الموارد).

(۹) - ج مستضیم، مظلوم،

(۱۰) - جفاء، کفک آب (ر ب).

(۱۱) - آب آورد و کفک (ر ب).

(۱۲) - حافظ مصحح قزوینی ص ۱۱۹.

(۱۳) - آگاه باش مر او راست حکم و اوست سریع تر حساب کنندگان (از آیه ۶۲ سوره انعام).

(۱۴) - چنار چون کهن سال شود درون آن پوسیده و سیاه گردد چنانکه گویی به آتش سوخته است:

کفن بر تن کند هر کرم پيله بر آرد آتش از خود هر چناری

(عطار)

(۱۵) - نوعی از پارچه و بافته کتانست. (برهان).

(۱۶) - احمق شدن (ر ب). کولی

(۱۷) - درشت خویی. کولی. (ر ب).

(۱۸) - خویشاوند

(۱۹) - بمعنی فرسودگی استعمال شده، لیکن در فرهنگها بمعنی نرمی ضبط شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۰

«بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» «۱» سلسله پای سر و ریش گشت. «علی‌قلی خان» برادرزاده‌اش که در ذیل حفاوت «۲» و ظلّ خفارت «۳» او بی‌حقارت مستجلب «۴» در «۵» نعم، و مستحلب «۶» در «۷» احسان عمّ «۸» می‌بود [۱]، چون عمّ «۹» را از گروه عمین «۱۰» و از ناصیه حالش «اری خالا و لا مطرا» «۱۱» عیان یافت، و مفاد

اقارب کالعقارب فی اذاها فلا تفرح بعمّ او بخال «۱۲» فکم عمّ یکون الغم منه و کم خال من الاحسان خال «۱۳» بر او حالی گردیده حال بر او گردید «۱۴»، و در عمهاء «۱۵» غمها حیرت زده شد، و اشراب «۱۶» شراب «عمّک اوّل شارب» «۱۷» را موافق مشرب ندیده خالوی «۱۸» مخالفت عمّ را بی‌پرده گوش زد طبل «۱۹» عالم ساخت، و طبل منافقت [۲] که در زیر گلیم می‌زد «۲۰» بنفیر عام نواخت، و بقتل او اشارت راند «و اعان علیه قوم آخرون» «۲۱»

[۱] - ط، بود.

[۲] - ط، منافق.

(۱) - بلکه ایشانند گروهی خصومت‌کنندگان (از آیه ۵۸ سوره زخرف).

(۲) - مهربانی (ر ب).

(۳) - پناه (ر ب).

(۴) - کشنده.

(۵) - گوهر.

(۶) - دوشنده.

(۷) - شیر. (ر ب).

(۸) - عام. کامل عمومی.

(۹) - عمو.

(۱۰) - کوران.

(۱۱) - خال، ابریست که پیوسته با باران بود و گفته‌اند ابر بی‌بارانست و گفته‌اند برق است (لسان العرب).

(۱۲) - خویشاوندان در آزار دادنشان همچون کژدم‌هایند پس شاد مشو به عمو یا دایی.

(۱۳) - پس چه بسا عمومی که از او است اندوه و بسا دایی که از نیکویی کردن خالیست.

(۱۴) - دیگرگون شد.

(۱۵) - ارض عمهاء، زمینی که در وی نشان نباشد. (ر ب).

(۱۶) - نوشانیدن (ر ب).

(۱۷) - کنایت از آنکه عمومی تو بخیر و سود تو سزاوارتر از دیگرانست، برای مزید اختصاص بعضی مثل زنند. (مجمع الامثال).

(۱۸) - سورنا. (برهان).

(۱۹) - مردم (رب).

(۲۰) - طبل زیر گلیم زدن، پنهان کاری کردن (از لغت نامه).

(۲۱) - و یاری کردند او را مردمی دیگر.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۱

یعنی «افشاریه» نیز با او موافقت ورزیدند.

رَبِّ رَبِيبٍ اِذَا عَلٰى قَلْبِیْ وَ خَانَ «۱» وَ رَبِّ رَبْرِبٍ اِذَا اضْطَرَّ عَضُّ الْمَرَّانِ «۲»، وَ رَبِّ صَدِیقٍ لِّلْمَرْءِ وَ هُوَ خَادِعُهُ «۳» وَ رَبِّ حَامٍ لَّانْفَهٍ وَ هُوَ جَادِعُهُ «۴» وَ كَمٍ مِّنْ حَمِیمٍ «كَسْحَابِ نَوَّءٍ مَّاؤُهُ حَمِیمٌ» «۵» وَ كَمٍ مِّنَ الْحِمَاءِ وَ الْاَحْبَابِ وَ الْاَقَارِبِ اضْرَرَ مِّنْ حِمَاةِ الْحَيَّاتِ وَ الْعَقَارِبِ «۶»

فِیَا عَجَبًا لِّمَنْ رَّبَّیْتُ طِفْلًا لَّقَمَهُ بِاطْرَافِ الْبَنَانِ «۷» اَعْلَمَهُ الزَّمَايَةُ كُلَّ یَوْمٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِی «۸» وَ دَر [۱] مَنْزِلٍ «فَتْحُ اَبَادِ خَبُوشَانِ» دَر شَبِّ یَا زَدَهْم [۲] جَمَادِی الثَّانِی [۳] هَزَار وَ صَد وَ شَصْت [۴] صَيَّادِ اَجَلِ مَا هِیَ عَمَرُش رَا بَشَصْت «۹» دَر اَفْكَند، وَ فَصَّاد «۱۰» قَضَا عَرَقِ «۱۱» زَنْدِ گَانِیش رَا كِه سَنین «۱۲» آن بَسْتِین «۱۳» پِیوسته بود شَصْت «۱۴» زده نقد جانش را

[۱] - ط، در.

[۲] - عت، پانزدهم.

[۳] - ط، شهر جمادی الثانی

[۴] - نو، هزار و یک صد و شصت. ط، سنه ۱۱۶.

(۱) - چه بسا پرورده‌ای که چون بلندی یافت دشمن شد و خیانت کرد.

(۲) - و چه بسا گاو دشتی که چون بیچاره شد گزید نیزه را.

(۳) - و چه بسا دوستی که مرد راست و می‌فریبد او را.

(۴) - جدع بریدن بینی بود. برای کسی مثل زنند که از چیزی سرباز زند سپس در سخت‌تر از آن بیفتد (مجمع الامثال).

(۵) - برای کسی مثل زنند که زبانی لطیف و منظری زیبا داشته باشد و در او خیری نبود. (مجمع الامثال).

(۶) - و چه بسا از نگهبانان و دوستان و خویشاوندان که زیانمندترند از نیش مارها و کژدمها.

(۷) - شگفتا کودکی که او را پروراندم و بسر انگشتان لقمه بدهان او نهادم.

(۸) - آموختم او را تیراندازی هر روز پس چون سخت شد بازوی او تیر افکند مرا (مجمع الامثال). اشعار از معن ابن اوس (بلوغ

الارب ج ۳ ص ۱۴۸):

كس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد

سعدی. گلستان

(۹) - قلابی باشد که بدان ماهی گیرند (برهان).

(۱۰) - رک زن.

(۱۱) - رگ.

(۱۲) - سالها.

(۱۳) - شصت.

(۱۴) - بیشتر (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۲

به مزد شست گرفت. یعنی پرده‌داران پرده‌داری پیشه کردند و نمک‌پروردگان شورانگیزی پیش گرفتند و جمعی از «افشاریه» که پاسدار سرادق شهریار و از شعار عار عاری بودند در میان سرا پرده پی بسر او برده با تیغ الماسگون یاقوت مذاب «۱» از کان ارکان وجودش برانگیختند، و با دم باضع «۲» دم «۳» ناصع «۴» از پیکرش فرو ریختند.

یارا قد اللیل مسرورا باؤله انّ الحوادث قد یطرقن اسحارا «۵» و قهرمان قضا سر او را که هنگام طفل «۶» از سر بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید، رأد الضّحی «۷» در میدان کوی، گوی چوکان لعب طفلان ساخت، و روزگار از این کار سترگ، و جسارت بزرگ که ازو سرزد [۱] «کانه جاء برأس خاقان» «۸» سر [۲] سرافرازی و افتخار بچرخ دوار برافراخت. سروری که [۳] از سطوتش سلاطین «هند» و خوانین ترک تارک «۹» ترک «۱۰» و تارک [۴] بودند، سر بر سر سوء سریرت نهاد، و داوری که پادشاهان روی زمین به داوری «۱۱» رو بر زمین خدمتش

[۱] - یو، سر برزد.

[۲] - ط، که سر.

[۳] - ط، و سروری که.

[۴] - ط، و.

(۱) - استعاره از خون.

(۲) - شمشیر.

(۳) - خون.

(۴) - خالص. روشن (ر ب).

(۵) - ای خفته و شادمان به آغاز شب همیشه بلاها سحرگاهان درمی‌آیند. (شعر از عدی بن زید. سندبادنامه مصحح احمد آتش ص ۸۸ از نهائیه الارب).

(۶) - آفتاب قریب غروب (ر ب).

(۷) - غایت چاشت (ر ب).

(۸) - اصل مثل:

ای (نازنده‌تر) ممن جاء برأس خاقان. و عبارت متن تحریفی است که عامه از این مثل کرده‌اند و این جمله را درباره سعید بن عمرو حوشی گفته‌اند که از جانب هشام بن عبد الملک به خاقان پادشاه ترکستان حمله برد و لشکر او را شکست داد و سر خاقان را برید و نزد هشام فرستاد (مجمع الامثال)

(۹) - رهاکننده.

(۱۰) - کلاه‌خود (برهان).

(۱۱) - تظلم. شکایت (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۳

می‌سودند، در راه «من فعل ما شاء لقی ما ساء» ۱ بر خاک خذلان افتاد. شرقی نژادی که شبانگاهان ممالک «شام» را بممالیک [۱] مصری «۲» می‌بخشید، وقت طلوع شمس نهفته در رمس «۳» گردید «كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ» ۴ و ترک بخاری «۵» که باختر باختر افروز طالع فیروز، خورشید خاوری را ذره ناچیز شمردی بلا تأخیر تا خبر شدن، آفتاب عمرش بزوال پیوست «بَدَلْ مَجَالَاتِهِ بِالْدَّمْسِ» ۶.

شعر [۲]

فیا ضباع کلی لحم امرئ طعمت باقی فریسته آساد هیجاء «۷» و یا خفافیش بشراکم فقد غربت و بالحجاب تورات وقت اضحاء «۸» اگر چه غث «۹» و سمین «۱۰» و رث «۱۱» و ثمین «۱۲» هر ملک و دیار را از شال «۱۳» تا شالنگ «۱۴» و از خزف «۱۵» تا زخرف «۱۶» و از زبرجد «۱۷» تا زبرجد و از

[۱]- ط، مملکت.

[۲]- ط، ندارد.

(۱)- هر که آن کند که خواهد بیند آنچه را که نخواهد (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۲)- ممالیک ج مملوک. و ممالیک مصر سلسله‌ای هستند از نژاد ترک یا چرکس که سالها بر مصر و شام حکومت می‌کردند (طبقات سلاطین اسلام ص ۷۰-۷۵).

(۳)- گور (ر ب).

(۴)- گویا چنین نبوده دیروز. (از آیه ۲۵ سوره یونس).

(۵)- بخارایی، منسوب به بخارا

(۶)- مجالاه، مبارزه. دمس، پوشیده. مستور.

(۷)- پس ای گفتاران بخورید گوشت مردی را که نواله کرد باقی مانده شکار او را شیران نبرد.

(۸)- و ای شب‌پره‌ها مژده باد شما را پس غروب کرد (آفتاب) و در تاریکی فرورفت هنگام درآمدن به چاشتگاه.

(۹)- لاغر.

(اقرّب الموارد).

(۱۰)- فربه. (اقرّب الموارد).

(۱۱)- کهنه.

(۱۲)- بهادار.

(۱۳)- پارچه‌ای که دور کمر یا گردن پیچند. گلیمی کوچک و پشمین (حاشیه برهان مصحح دکتر معین).

(۱۴)- نوعی از گلیم که زیر فرش دوزند (آندراج از غیاث).

(۱۵)- سفال.

(۱۶)- زر (ر ب).

(۱۷)- جامه‌ایست از پشم سرخ (اقرّب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۴

حصیر «۱» باریا «۲» تا حصیر «۳» و باریا «۴» در مکان و مخازن «کلات» بی‌شریک و انباز انبار ساخت، و تکویر «۵» نکوترین اطراف

«۶» از اطراف نموده تکاوس «۷» و تکویس «۸» اثاثه [۱] «کیکاوس» و احتیاز «۹» و اکتناز «۱۰» کنوز «دقیانوس» کرد، و اسباب تجمل را تا اسباب السماء «۱۱» فراهم آورده با اسباب «۱۲» طول امل «۱۳» بر هم بست، انجام کار، از دفائن و دفنی «۱۴» بمدفن جز کفن نبرد «ما أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ» «۱۵» و از کشت و گشت این [۲] کهن کریاس «۱۶» غیر پیرهن کرباس و اصلش [۳] نگشت «سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» «۱۷»، و شهباز دولتش در این و کر «۱۸» یأس نیارمیده رمیده شتقار «۱۹» شد، و همان قصه بدنامی قصه «۲۰» او و غصه روحانی غته «۲۱» او آمد.

[۱] - ط، اسامه.

[۲] - ط، درین.

[۳] - ط، و اصل.

(۱) - بافته از هر چیزی. (ر ب) جامه با نقش. (از ر ب).

(۲) - چنین است در نسخ و در بعض حواشی خوش منظر معنی شده و صحیح باری است و (ری) بکسر اول و تشدید یا، دیدار نیکو. نیکو. (ر ب)

(۳) - بوریا (ر ب).

(۴) - بوریا (ر ب).

(۵) - فراهم آوردن (ر ب).

(۶) - ج طرف بکسر اول، مال نو (ر ب).

(۷) - تو بر تو شدن. بسیار بر هم نشستن. (ر ب).

(۸) - پر گردانیدن (ر ب).

(۹) - گرد آوردن (ر ب).

(۱۰) - در گنجینه نهادن

(۱۱) - نواحی آسمان (ر ب).

(۱۲) - ج سبب بفتح اول و دوم، رسن (ر ب).

(۱۳) - آرزوی دراز.

(۱۴) - نوعی از جامه‌های خط دار. (ر ب).

(۱۵) - بی‌نیاز نکرد او را مال او و آنچه کسب کرد (آیه ۲ سوره مسد).

(۱۶) - دربار پادشاهان و امرا و اعیان. (برهان).

(۱۷) - زود است که درآید آتشی را زبانه‌دار (آیه ۳ سوره مسد).

(۱۸) - آشیانه (ر ب).

(۱۹) - شنگار، پرنده‌ای از جنس سیاه چشم شبیه به چرخ. (برهان)

(۲۰) - بهره. حصه (حواشی) مأخذی دیده نشد.

(۲۱) - قوت روزگذار (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۵

ما حال متّجر مستبضع حقبا مسکا و قندا باوقار و امناء «۱» و یرکب البحر یبغی من مرابحها تحرّیا بین ارخاص و اغلاء «۲» یزجی الرّخاء له طوعا جواریه علی الرّخاء باجرا و ارساء «۳» و یشحن الفلک ممّا لیس یوجد فی قصر لقیصر او دار لداراء «۴» حتّی ترائی له اعلام بلدته و ساحل یجتلی من طرف رّئاء «۵» بینا کذاک اذا انکبت سفینته من نار صاعقه فی جوف ظلماء «۶» به فحوای «من کان لله کان الله له» «۷» تا از خدا جدا نبود خدا با او بود.

چون جدای «۸» رحمت را به جدای «۹» زحمت بدل کرده از حق آّب «۱۰» شد، و ضائع «۱۱» و حقائب «۱۲» دولت را ضایع و باطل کرد «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» «۱۳»، و نقش بی نقیش «۱۴» عمر نفیس را بدست خویش از صفحه هستی سترده سطر «۱۵» سطور «۱۶» دولت خود

(۱) - چگونه است حال بازرگانی که بضاعت می‌سازد باردانهایی را از مشک و قند به خروارها و من‌ها.

(۲) - و بدریا می‌رود و می‌طلبد از سودهای آن (حال) قصد کردن بین گرانی و ارزانی را.

(۳) - میراند باد نرم برای او از روی فرمانبرداری کشتی‌های او را به نرمی، هنگام راندن و گاه لنگر انداختن.

(۴) - و پر می‌کند کشتی را از آنچه یافت نمی‌شود در کاخ قیصری یا خانه دارایی.

(۵) - تا آنکه نمودار شود برای او نشانه‌های شهر او و ساحلی که جلوه می‌کند و در دیده نیک‌نگرنده.

(۶) - در چنین حالی (به ناگاه) بروی در می‌افتد کشتی او از آتش درخشی در دل شب نیک‌تاریک.

(۷) - کسی که برای خداست خدا برای اوست (مآخذ حدیث مثنوی ص ۱۹ از کشف الاسرار).

(۸) - باران عام. دهش (ر ب).

(۹) - جذا، ج جذوه پاره آتش (ر ب).

(۱۰) - بازگردنده (ر ب)

(۱۱) - ج وضعیه، ده یک سود که سلطان گیرد (ر ب) مالیات.

(۱۲) - ج حقیبه، باردان.

(۱۳) - فراموش کردند خدا را پس فراموش کرد ایشان را (از آیه ۶۸ سوره توبه).

(۱۴) - همتا (ر ب).

(۱۵) - بریدن (ر ب).

(۱۶) - ج سطر بفتح اول و سکون دوم، رسته از هر چیزی (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۶

نمود [۱] «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» [۲] «۱» و به ناهنجاری سحیحه «۲» شحیحه «۳»، و خیم «۴» وخیم، بتیغ تبیغ «۵» انگیز خصم خونخوار به خواری کشته گشته از آن همه بهم «۶» و خیل و خول «۷» و خیلاء «۸» و خیالات، جز حسرت و خسرت «۹» با خود نبرد «أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى» «۱۰»، و از نبرد [۳] و رنج و مال «۱۱» و گنج بی رنج و مال، سوای کنج لحد نهزه «۱۲» و بهره‌ای نیافت «مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» «۱۳»، و با الم الم «۱۴» الم، در آرز دراز، عمر فانی بدرود نمود [۴]، و کاشته خویش را از مزروع دهر بدرود و این همه تعب و تغب «۱۵» و عنت «۱۶» و عتب «۱۷» عبث شد

أَنْتَ لَا تَجْنِي مِنَ الشُّوْكَ الْعَنْبِ «۱۸» کما قال الله عز اسمه «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ» «۱۹».

[۲]- یو، آیه را ندارد.

[۳]- یو، ندارد.

[۴]- ط، نمود.

(۱)- می‌سترد خدا آنچه را می‌خواهد (از آیه ۳۹ سوره رعد).

(۲)- سرشت (ر ب)

(۳)- بخیل (ر ب).

(۴)- خو (ر ب).

(۵)- در هیجان آمدن خون و غلبه کردن (ر ب).

(۶)- ج بهمه بضم اول و سکون دوم و فتح سوم، لشکر (ر ب).

(۷)- عطا‌های الهی از نعمتها و بندگان و کنیزان (ر ب).

(۸)- کبر و بزرگ منشی (ر ب).

(۹)- زیان. (دیده نشد).

(۱۰)- آیا مر انسان راست آنچه آرزو می‌کند (آیه ۲۴ سوره نجم)

(۱۱)- از مصدر مالیدن.

(۱۲)- غنیمت (ر ب).

(۱۳)- کفایت نکرد از او مال او چون هلاک شد (از آیه ۱۱ سوره الليل).

(۱۴)- گروه گروه (برهان).

(۱۵)- هلاکی (ر ب).

(۱۶)- سختی.

(۱۷)- سختی (ر ب).

(۱۸)- همانا تو از خار انگور نجینی. نظیر اصل بد نیکو نگردد ... (ر ک مجمع الامثال).

(۱۹)- همچنان که گفته است خدای عزیز باد نام او (برای هر مردی از ایشانست آنچه کسب کرده) (از آیه ۱۱ سوره نور).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۷

تَوَلَّى فَمَا أَثَرَ الْمَعْدِلَةِ وَلَا شَكَرَ اللَّهُ إِذْ خَوَّلَهُ «۱» وَ صَبَّ عَلَى النَّاسِ سَوْطَ الْعَذَابِ كَأَنَّ الْإِلَهَ بِهِ وَكَلَهُ «۲» وَ حَازَ الْجِيُوشَ وَ ادْنَى الْجَبُوشَ وَ صَيَّرَهُمْ حَوْلَهُ قَنْبَلَةً «۳» وَ ظَنَّ الْبَرَابِرَ يَحْمِي حِمَاهُ إِذَا نَزَلَتْ نَحْوَهُ مَعْضِلَةٌ «۴» وَ إِنَّ الْمَتِيَّةَ لَا تَهْتَدِي إِلَيْهِ إِذَا قَصَدْتَ مَعْقِلَهُ «۵» فَلَمَّا عَتَا وَعَدَا طُورَهُ وَ حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَخْذِلَهُ «۶» رَمَتْهُ يَدُ الدَّهْرِ عَنْ قَوْسِهِ بِسَهْمٍ فَمَا أَخْطَأَتْ مَقْتَلَهُ «۷» رَمَاهُ الزَّمَانُ بِأَحْدَاثِهِ وَ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَهُ ادْخَلَهُ «۸» وَ لَوْ شَكَرَ اللَّهُ نِعْمَانَهُ لَمَا بَرَحَتْ عِنْدَهُ مَكْمَلَةٌ «۹» وَ كَانَتْ تَفَارِيقُ إِذَا اقْبَلْتَ وَ لَكِنَّهَا ادْبَرَتْ مَجْمَلَةٌ «۱۰» كَذَاكَ يَكُونُ اتَّقِ الْمَلِيكَ إِذَا أَخَذَ الْعَبْدُ مَالَهُ لَيْسَ لَهُ «۱۱»

(۱)- ولایت یافت پس برنگزید دادخواهی را و سپاس نگفت خدا را چون ملک داد او را.

(۲)- و ریخت (کوفت) بر مردمان تازیانه آزار را چنانکه گویا خدا بدان او را گمارده است.

(۳)- و فراهم آورد سپاهیان را و نزدیک ساخت گروه‌ها را (صحيح، حبوش) و گرداند آنان را پیرامون خود گروه گروه.

- (۴) - و گمان کرد بربریه‌ها (افغانان) حمایت خواهند کرد پرامون او را هرگاه فرودآید بسوی او کاری دشوار.
- (۵) - و اینکه مرگ راه نمی‌برد بسوی او گاهی که قصد کند پناهگاه او را.
- (۶) - پس چون سرکشی کرد و درگذشت حد خود را و واجب شد بر خدا اینکه خوار کند او را.
- (۷) - افکند او را دست روزگار از کمان خود تیری پس خطا نکرد گشتنگاه او را.
- (۸) - تیر زد او را زمانه بحوادث خود و از آنجا که برون آورده بود او را (خاک) درون کرد او را.
- (۹) - و اگر سپاس گفته بود نعمتهای خدا را پیوسته نزد او بود (نعمتها) کامل.
- (۱۰) - و بود (نعمتها) پراکنده گاهی که روی آورد و لیکن پشت کرد یک‌بارگی.
- (۱۱) - چنین است انتقام خدا گاهی که بگیرد بنده آنچه را که نیست از آن او.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۸

چون [۱] جناب «وصاف» «۱» را در آخر جلد پنجم تاریخ با مؤلف [۲] کتاب «کلیله و دمنه» در چند فقره تحدّی «۲» اتفاق افتاده بود، این کمینه هم بمناسبت مقام تحدّیا لهما بذکر چند عبارت می‌پردازد و بسته خاشاک را در برابر دسته سنبل و ریحان، و سلک خزف را با سمط «۳» لؤلؤ و مرجان جلوه گر می‌سازد

در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساس مذیل باقتباس

در ذکر آن [۳] کلمات وعظ اساس مذیل باقتباس

«هذا بيانٌ للنَّاسِ» «۴». کیست که در باغ پرورد «۵» جهان گلبنی پرورد، و خار جفایش بر خلد «۶» نخلد، و خوان کامرانی گسترده و خون جگر به او رسد «۷» نرسد.

بنابراین دولت دنیا را به فلسفی صاحب خرد نخرد و پرامون سرخ و زردش اگر بخون آغشته گردد نگرده. «انَّ السَّلامَةَ فیها ترک ما فیها» «۸» [۴].

[۱] - نو، ط، از اینجا تا اول فصل آینده را ندارد.

[۲] - عت صاحب.

[۳] - عت، ط، ندارد.

[۴] - ط اضافه دارد: رباعی.

(۱) - شرف الدین عبد الله کاتب ملقب به وصاف الحضرة متخلص به شرف متولد ۶۶۳ هرق.

مؤلف کتاب تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار مشهور به تاریخ وصاف و رک ح ۵ ص ۲۰

(۲) - برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن (ر ب).

(۳) - رشته (ر ب).

(۴) - این بیانی است برای مردمان (از آیه ۱۳۲ سوره آل عمران).

(۵) - گل.

(۶) - دل (ر ب).

(۷) - حصه (برهان).

(۸) - همانا سلامت در دنیا وا گذاشتن آنچه در دنیاست.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۸۹

مطلب مطلب گر همه خود پادشاهی است پیوسته سرانجام طلب روسیهی است گر ماه شود طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پر کند باز تهی است نوع دیگر: صاحب توکل غم کلان و خرد نخورد و حریص هرگز صرفه از زد و برد نبرد. زخارف دنیا پیش دیده‌وران نمود نمود، و هیچ هوشیار قلاده تعلّق زیور کرد «۱» نکرد، و تا سر به گریبان خمول نکشید پای رفعت بر سر بیض و سود نسود. تا قامت طاعت داس آسا خم نکرد از مزروع زندگی حاصل درود «۲» ندرود. به چاه ندامت افتاد آنکه عاقبت را بدیده دید ندید. در خسران ابد بماند آنکه در ریاست رسم داد نداد. «طوبی لمن سعی فی فکاک نفسه قبل ضیق الانفاس [۱]»

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است رو داد بکن گرت بهر دم ستمی است مغرور مشو به خود که اصل من و تو گردی و شراری و نسیمی و دمی است نوع دیگر: هر که عاقبت کار را نگریست عاقبت کار نگریست، و هر که نقد اعمال خود بسوخت «۳» بنار جحیم نسوخت، و هر که از راه انصاف بگردید شایسته رحمت نگردید، و هر که نقد علائق بسپرد «۴» طریق خذلان نسپرد.

[۱] - ط اضافه دارد: رباعی.

(۱) - گردن یا بن آن. (رب).

(۲) - ثنا. ستایش.

(۳) - سوختن.

سنجیدن (برهان ذیل سوخته).

(۴) - از دست داد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۰

«طوبی لمن تجلّی بالعفاف و رضی بالكفاف» «۱»

در مکتب عقل خود کتاب خود باش در فکر سؤال حق جواب خود باش در پای حساب تا نمائی فردا زنه‌ار امروز سر حساب خود باش نوع دیگر: حاصل سعادت برنگیری تا تخم نکوکاری نکاری، و رستگار [۱] نگردی تا پاس نفس داری «۲» نداری، و آبروی دارین «۳» می‌ندوزی تا اشک نیاز در راه باری نباری. تا ترک هواجس «۴» نگویی با محبوب حقیقی رو به یاری نیاری، چون سر به گریبان عزلت کشی قفای خود از خجلت به خواری نخاری «۵». تا ضبط عنان نفس سرکش نکنی توسن تفوّق به جاهی نجهانی، و تحصیل رضای حق با توانی «۶» نتوانی، و روی توجه بدهر دنی، عاقبت کار را گردانی نگردانی، و بلند نگردی تا خود را غبار راه قاصی «۷» و دانی «۸» ندانی.

«العاقل یضع نفسه فیرتفع و الجاهل یرفع نفسه فیّتضع» «۹»

نه در طلب سمور و نه اطلس باش در دیده اعتبار خار و خس باش خواهی که کنی سری ز منزل بیرون چون جاده پامال کس و ناکس باش نوع دیگر: عالم سر از زمین افتادگی مانند درختی که بر «۱۰» دارد بر ندارد، و عارف دلی را که بدرگاه معبود روی نیاز آرد نیاز آرد. جز ذکر حق اگر سنگ

[۱] - یو، ط رستگاری.

(۱) - خوشا بحال کسی که زیور پوشید به پارسایی و قناعت کرد بروز گذار از روزی (کلمات قصار).

ناسخ التواریخ جلد حالات علی علیه السلام. چاپ اول ص ۹۵۸.

(۲) - فریبنده. (از رب)

(۳) - دنیا و آخرت.

(۴) - وسوسه‌ها.

(۵) - قفا خاریدن، کنایه از شرمنده شدن (آندراج از غیاث اللغات).

(۶) - سستی.

(۷) - دور.

(۸) - نزدیک.

(۹) - خردمند فرومی‌نهد نفس خود را از مرتبه‌ای که دارد، پس بلند می‌شود، و نادان بالا- می‌برد خود را، پس دون مرتبه می‌شود (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۴۷).

(۱۰) - میوه.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۱

بلایش بسرآید نسراید و براه خطا از چین و فرنگ گر آید، نگراید.

«انّ الدّنيا دار فناء و عناء و عبر و غیر» [۱] «۱»

دانی ز چه بی‌حجاب می‌خندد صبح افکنده ز رخ نقاب می‌خندد صبح این غمکده چون مقام خندیدن نیست بر خنده آفتاب می‌خندد صبح نوع دیگر: دنیاپرست تا از قید هستی نرست گل مرادش نرست، و تا پنجه طمع نتافت نور عزّت بر او نتافت. تا از علایقش نه دستار ماند و نه برد، بهره جاوید نبرد، و تا از شاخ بی‌برگی بر نخورد بکام دل بر نخورد.

«ثمره الحرص العناء و ثمره القناعة الغناء» «۲»

تا بسته این جهان پرتزویی از بهر نجات خود مجو تدبیری اهل تجرید هم نباشند آزاد دارند ز نقش بوریا زنجیری نوع دیگر: انسان ساغر عافیت، تا خود را به گوشه گمنامی نکشد، نکشد «۳» و گوی سعادت از میدان تا دام علایق نبرد نبرد، و در راه سلوک تا زیر پای خود نباید «۴» نباید، و شاهد توفیقش چهره، تا کشف حجاب خودی ننماید ننماید، و نهال برخورداریش تا نوگل [۲] توکل بر نیارد، بر «۵» نیارد. «التوکل افضل عمل و الثّقه باللّٰه اقوی امل» «۶».

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، از گل.

(۱) - همانا دنیا خانه نیستی و رنج و پندها و سختیهاست (کلمات قصار. ناسخ ص ۹۰۷)

(۲) - میوه از رنج است و میوه قناعت بی‌نیازی است. (کلمات قصار. ناسخ ص ۹۳۰).

(۳) - ننوشد.

(۴) - پاییدن، دیدن.

(۵) - میوه.

(۶) - توکل فاضل‌ترین عمل است و اطمینان به خدا قوی‌ترین آرزوست. (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۵۸).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۲

ما را نه به نیست اختیار و نه بهست از هستی ذات اوست هر هست که هست هر نیست که هست شد همان هست که نیست هر هست که نیست شد همان نیست که هست نوع دیگر: سعادتمند آنکه راه رستگاری نوشت «۱»، و نامه رستگاری خود نوشت، و بساط تعلّق دهر برچید، و از گلبن مقصود برچید، و دل از زال دنیا برگرفت و دوشیزه سعادت برگرفت، و از سر هوا برخاست و از دوحه «۲» توفیق برخواست. «حَبَّ المال یفسد المال [۱]» «۳»

عارف بوجود خود چو بینا گردد هر چیز دلش خواست مهیا گردد دریاب حباب را که در بحر وجود پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد نوع دیگر: هر کس که آشناست به دوست روی آشنا و بیگانه بدوست، و هر که را تجرّد شیوه و زیست با عیش ابد زیست. هر که دین دنیا فروخت نار جحیم بر خود فروخت. آنکه در آغاز کار بار ریاضت کشید در انجام آن جام راحت کشید. هر که سنگ بی‌نیازی بر فلک می‌نازد، فلک به وجودش می‌نازد. هر که در راه صدق خرامد در هر دو جهان فاخر آمد. هر که هوای نفس را «۴» از دست «۵» شد پایان کار از دست شد «۶». هر که با قضا ستیزه کرد کمان کین برآستی با خود زه کرد. «الرّضاء غناء و السّخط غناء [۲]» «۷»

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱) - سوم شخص ماضی از مصدر نوشتن، درنوردیدن (برهان).

(۲) - درخت بزرگ (ر ب).

(۳) - دوستی مال تباه می‌سازد نتیجه (عاقبت) را. (کلمات قصار. ناسخ ص ۹۳۷)

(۴) - برای هوای نفس. بخاطر هوا.

(۵) - مطیع (برهان).

(۶) - مضطرب شدن (برهان).

(۷) - خرسندی بی‌نیازی است و خشم گرفتن رنج است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۳

گر دامن همت ز جهان برچینی از نخل امید خویشتن برچینی بر روم اگر امیر و گر برچینی هر بذر که کشته‌ای همان برچینی نوع دیگر: ای شقیق شفیق میدان جاه را پرچاه میدان، و برقع ترفع از روی آرزو [۱] و هوس هوش‌پرداز پرداز [۲]، و هر [۳] یوم از نوم پندار بیدار باش، و پاس بساتین نشأتین «۱» بدار [۴]، و بد از نیک بیک نظر بی‌بطر بشناس، و به سپاس دادار دادآور عفو «۲» غفور قوی «۳» را قوی مشغول ساز، و ساز هوا و هواجس را یکباره به کناره نه، و با کرام باکرام و با خسان باحسان سلوک مسلوک دار، و از عهده نفس بدرای بدر آی، و لآلی این سخنان «۴» سبحان‌پسند بسند حقیقت پیوند را مانند در در گوش کش، شاید در عوض از غوصگاه سعادت درّ نابی دریایی، و رخت راحت بمنزل رحب «۵» مراد، از ادناس «۶» ظاهری طاهر و بری بری «اقل علی نفساء بالادبار عنها [۵]» «۷»

هر کس که خداشناس شد آزاد است از نیک و بد زمانه دایم شاد است بر هستی خویش دل چه بندی چو حباب بنیاد وجودت کره‌ای پرباد است

[۱] - یو، آرزوی آز.

[۲]- ط، بردار.

[۳]- ط، هر.

[۴]- ط، دارد بدار.

[۵]- ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱)- دنیا و آخرت.

(۲)- بسیار عفو کننده. (ر ب).

(۳)- ج قوه، نیرو.

(۴)- سبحان بن زفر بن ایاس وائلی از خطیبان مشهور عرب در جاهلیت و اسلام (م- ۵۴ هجری قمری) (الاعلام زرکلی).

(۵)- فراخ.

(۶)- ج دنس بفتح اول و کسر دوم، چرکناک.

(۷)- روآور به نفس خود به پشت کردن بدان (روآور به نفس مطمئنه خود به پشت کردن به نفس لوامه) (کلمات قصار. ناسخ ص ۸۷۳).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۴

نوع دیگر: ای برادر تو را در خلوت نفس خبیث نقش حبیب کی میسر آید، و نوای حق را جز بینوای «۱» حق، کی میسر آید؟ و درم و دینار دنیا را بخرد بخرده‌ای نخرد، و بخرد و تجرد کالای سعادت کونین بخرد. توشه جهانی اگر از قناعت توشه‌داری و «دارای» زمانی اگر همت بدر «۲» نفس داری بگماری که «ان فی القنوع لغنی و ان فی الحرص لعناء [۱]» «۳»

دنیا مطلب که رستگاری اینست عزّت مطلب که اصل خواری اینست گر مفلسی ار غنی که می‌باید رفت داری اینست اگر نداری اینست نوع دیگر: نهال دل از شاخ و برگ حرص و ناپاک [۲] «۴» تا پاک «۵» نکنی و ریشه نخل بخل از زمین طبع بی‌پاک پاک [۳] «۶» نکنی میوه آسایش نچینی، و اگر بچینی «۷» فغفور بچینه «۸» خوری [۴] دست نیالایی، از پیشانی شانی «۹» دهر [۵] بیشانی «۱۰» نه عبوسی بینی و نه چینی، و چون از [۶] خز و برد و حرّ «۱۱» و برد «۱۲» جهان چشم‌پوشی آنچه از دم‌سردی «دی» دی «۱۳» دیدی فردا نه بینی. دم را مغتنم دان که دم دیگر نه چشم خواهدت ماند نه بینی «اشرف الغنی ترک المنی [۷]» «۱۴»

[۱]- ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲]- ط، ناپاک.

[۳]- ط، تا پاک.

[۴]- ط، بخوری.

[۵]- ط، دهر مشانی ...

[۶]- ط، اضافه دارد:

خرد و بزرگ.

[۷]- ط، اضافه دارد رباعی.

(۱)- درویش.

- (۲) - ط، بدره و ظاهرا: بدر- بر در.
- (۳) - همانا در قناعت بی‌نیازیت و همانا در آرز رنج است (کلمات قصار. ناسخ. ص ۹۰۷).
- (۴) - اضطراب و بی‌قراری (برهان).
- (۵) - پیراسته.
- (۶) - بکلی.
- (۷) - منسوب به چین کاسه و ظرف که از چینی باشد.
- (۸) - چینه، دانه که به مرغ دهند (برهان)
- (۹) - دشمن.
- (۱۰) - بی‌آزرم. (لغت‌نامه از برهان).
- (۱۱) - گرما.
- (۱۲) - سرما.
- (۱۳) - روز گذشته (برهان).
- (۱۴) - شریف‌ترین توانگری ترک گفتن آرزوهاست (کلمات قصار. ناسخ) (ص ۸۸۹).
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۵

ای خواجه که یافت عالم از تو تزئین وز رأی تو شد روی زمین خلد برین گردیده ز دارایی دنیاپوشی هرگز نخوری سکندری «۱» در ره دین نوع دیگر: در تحصیل زاد اخروی دیر مکن و زود بکوش! و دین را بدنیا مده! و آن را بدین مفروش که مائده‌اش مایه غرور است و نعمت رنگینش «اهون من متاع الغرور» «۲» «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» [۱] «۳»

غره چه شوی بمسکن و کاشانه؟ بر عمر که هست حاصلش افسانه همخانه صرصری چه افروزی شمع؟ بر رهگذر سیل چه سازی خانه؟ نوع دیگر: عاقبت دولت پردلالش «۴» تعب و عقبات عقاب عقبی در عقب. کاری آغاز کن که در انجامش جزای خیر که جزء اخیر عِلَّت تامه «۵» نجات است در کنارت نهند، و آخرت [۲] اجرت اجرت دهند. تابع فته «۶» «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَا فِيهِ» «۷» مشو! و صورت حال را در آینه خودبینی «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» «۸» مبین! و رخ از کعبه صدق «الیه ادعوا و الیه متاب» «۹» متاب! و نفس را از مخالفت امر فرمانروای خطه کن «۱۰» نهی کن! و از غم مال و منال منال، و مآل کار را بنگر! که «العیش يحلوا و يمر» «۱۱». الدنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ» [۳] «۱۲»

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - جز یو، و در آخرت.

[۳] - ط، اضافه دارد: رباعی.

-
- (۱) - بسر در آمدن (از برهان).
- (۲) - خوارتر از دنیا.
- (۳) - پس نفریبد البته شما را زندگانی دنیا و نفریبد البته شما را به خدا، فریب‌دهنده (از آیه ۳۳ سوره سجده).
- (۴) - دلال ناز (رب) و ضمیر راجع به دنیاست.
- (۵) - رک ح ۲ ص ۶۰۰.

(۶) - گروه.

(۷) - هرگاه روشن کند برای ایشان، راه روند در آن (از آیه ۱۹ سوره بقره) در وصف منافقانست.

(۸) - آنست آن زیان آشکارا (از آیه ۱۱ سوره حج).

(۹) - بسوی او می‌خوانم و بسوی اوست بازگشت (مأخوذ از آیه ۲۹ سوره رعد).

(۱۰) - اشاره است به آیه ۸۲ سوره یس.

(۱۱) - زندگانی شیرین است و تلخ. ناسخ: العیش یمر (کلمات قصار. ص ۸۵۳).

(۱۲) - دنیا می‌فریبد و زیان می‌رساند و می‌گذرد. (مجمع الامثال میدانی. کلمات علی علیه السلام).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۶

روزی دو سه دست برگشایند ترا اندر بد و نیک آزمایند ترا گرد تو فلک حصاری از آینه است تا هر چه کنی همان نمایند ترا نوع دیگر: گل و لای تناهی «۱» حوادث لا-یتناهی است، و تباهی «۲» به دولت موروث تباهی. دست «۳» گزیدن باعث پشت دست گزیدنست، و سروری کردن گردن به شمشیر خاریدن. حرص و آز غایت غوایتست «۴» و قطع تعلق نهایت نهایت «۵».

غیابت الجبّ «۶» حبّ جاه عنایت «۷» باشد، و عنایت یزدان در دو جهان موجب غنایت «۸». سبکباران از سنگباران فتنه بر کنارند، و عاقبت گزینان از اکیلیل سروری سرگردان «۹» «من قنع غنی» [۱] «۱۰»

ناداری این جهان ز دارایی به دلق نمد از اطلس و دارایی «۱۱» به آسوده ز شغل هر دو عالم بودن صد ره ز سکندری و دارایی «۱۲» به نوع دیگر: از باغ شوم دهر غشوم «۱۳» و گلشن زمانه، گل خیری «۱۴» خیری که چید که آخر بجای گلش دست حسرت بر سر نزد [۲]؟ و از این سباط «۱۵»

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، نزنند.

(۱) - ج تنهیه بفتح اول و چهارم و سکون دوم و کسر سوم، آنجای از کرانه رودبار که آب در آن منتهی شود. (ر ب)

(۲) - تفاخر (ر ب).

(۳) - مسند.

(۴) - غوایه، گمراهی.

(۵) - خردمندی.

(۶) - تکک چاه. (ر ب) عمق. نهایت.

(۷) - عنایت، رنج دیدن (ر ب).

(۸) - بی‌نیازی. (دیده نشد).

(۹) - اکیلیل، تاج. سرگردان، روگردان. معرض.

(۱۰) - کسی که قناعت کرد بی‌نیاز شد (کلمات قصار ناسخ. ص ۹۹۳).

(۱۱) - نوعی پارچه.

(۱۲) - اسکندری کردن. بمانند اسکندر (پادشاه معروف) بودن دارا (پادشاه معروف).

(۱۳) - ستمکار.

(۱۴) - گلی است به رنگهای گوناگون.

(از برهان).

(۱۵) - سفره (اقراب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۷

پر شور، شاهد نوالی که بر لب رسانید که عاقبت انگشت ندامت بدنندگان نگزید؟. این ریاض ریاضت، ثمر وفا بر که کرد؟ و از آن اقتطاف برگ و بر که کرد؟. «این کسری و قیصر و تبع و حمیر» (۱). «این من اذخر و اعتقل» (۲) و جمع المال علی المال فاکثر» (۱) [۳]. آسوده کسی که در غم بیش نیست در بند توانگری و درویشی نیست فارغ ز جهان و از غم خلق جهان با خویشتنش نیز سر خویشی نیست نوع دیگر: اگر جم است اگر «جاماسب» (۴) که جام مرگ را در کشیدنی است، و اگر «دارا» است و اگر داری (۵) که داروی اجل را چشیدنی. هر شاه شهدر (۶) شاهد رحلت را نوشیدنی است، و هر جهانبان چشم جهان‌بین از جهان پوشیدنی. الحاصل عتبه عطب (۷) و فنا بوسیدنی است، و جسم بی بقا بوسیدنی است.

«انّ الدّنيا ظلّ الغمام و حلم المنام و الفرح الموصول بالغمّ و العسل المشوب بالسّم.

سَلَابَةُ النّعم اَكَالَةُ الامم جَلَابَةُ النّقم» (۲) [۸]

چون نیست بهر چه نیست جز باد بدست چون هست بهر چه هست نقصان و شکست انگار که هر چه هست در عالم نیست پندار که هر چه نیست در عالم هست» ۹

[۱] - ط، اضافه دارد: رباعی.

[۲] - ط، اضافه دارد: رباعی.

(۱) - کجاست کسری و قیصر و کجاست تبع (لقب پادشاهان یمن). و حمیر. (قبیله‌ای به یمن)

(۲) - کجاست کسی که ذخیره نهاد و بند نهاد (حبس کرد مال را).

(۳) - و نهاد مال را بر مال پس زیاد کرد (کلمات قصار. نسخ ص ۸۹۵).

(۴) - در ادبیات ایران و عرب بلقب فرزانه و حکیم خوانده شده و بدو پیشگویی‌هایی نسبت داده‌اند (رجوع به همین کلمه در لغت‌نامه شود).

(۵) - عطار.

(۶) - دولتمند (ر ب).

(۷) - هلاکی. (ر ب).

(۸) - همانا دنیا سایه ابر، و خواب خفته، و شادمانی پیوسته بغم، و انگبین آمیخته بزهر است. برنده نعمت‌ها و خورنده ملت‌ها و کشنده عقوبت‌هاست (کلمات قصار. نسخ. ص ۹۰۳).

(۹) - در گلستان ادب ص ۴۸ این رباعی را به شیخ نجم الدین کبری نسبت داده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۸

هر چند طلای ناب را به زیق مزابق (۱) نمودن خلاف رای زنیق (۲)، و سیم ساو (۳) را با مس و روی، روی اندود کردن منافی طبع انیق (۴) است، امّا پادشاه برخلاف امر «لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» (۵) نحاس (۶) منحوس نحاس (۷) فوجی از اجانب را که آثار «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ» (۸) اکبر (۹) از اکثر ایشان صدور می‌یافت بنقد سره سربازان روکش کرده ایشان را از ترس مترس (۱۰) پشت در دیوار دولت ساخته بود [۱]، «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ» (۱۱)، و در شب

مزبور آن ادناس «۱۲» ناس. پاس سرا پرده عزت می‌داشتند. [۲] صبحگاهان که جهان سر بریده خورشید را بر این طشت سیمگون گذاشت، و دامن افق از خون شفق رنگین، و چهره چرخ نیلوفری از پنجه آفتاب خونین شد، از سر کار واقف گشته سر به خودسری و دست به غارتگری برافراشته [۳] از آنجا [۴] روانه اوطان خود شدند، و در حین ظهور این داهیه دهماء «۱۳» «نصر الله میرزا» با شاهزادگان

[۱]- ط، بودند.

[۲]- یو، می‌داشت.

[۳]- عبارت یو. ط، از اینجا چنین است: دلیران قارن قرین نیز قارن و دارع بردع آن ماده گشته ایشان را پس نشانیده از پیش برداشته‌اند و در حین ...

[۴]- عت، از همان‌جا.

(۱)- اندود شده از جیوه (نف).

(۲)- استوار (ر ب).

(۳)- خالص.

(۴)- خوب.

(۵)- مگیرید همراز از جز خودتان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران).

(۶)- مس.

(۷)- سرشت (ر ب).

(۸)- همانا آشکار شد دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان می‌دارد سینه‌هایشان (از آیه ۱۱۴ سوره آل عمران).

(۹)- بزرگتر.

(۱۰)- چوب گنده که در پس در کوچه اندازند تا در گشوده نگردد (برهان).

(۱۱)- و همانا بودند مردانی از آدمیان که پناه می‌بردند به مردانی از جن (از آیه ۶ سوره جن).

(۱۲)- ج دنس، بفتح اول و کسر دوم، زشت‌خو. (ر ب).

(۱۳)- چنین است در نسخ. دهماء بمعنی.

سیاه و تیره است، ولی ظاهراً دهیاء باشد. داهیه دهیاء، بلای سخت (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۶۹۹

کامگار در قلعه «کلات» و «علی‌قلی خان» در «هرات» می‌بود. «علی‌قلی خان» بعد از وقوع این فتنه باقره «۱» باقره «۲» «ناقره لا خیر فی سهم زلج» «۳»، آهنگ «مشهد طوس» و در اول عوگ و بوک «۴» فوجی فرستاده «کلات» را که مور از مور «۵» آن راه مرور نجستی تصرف نموده «نصر الله میرزا» با «شاهرخ میرزا» و «امام‌قلی میرزا» جریده «۶» بجانب «مرو شاه‌یجان» «۷» فرار کردند. قوشچی «۸» شاهزاده «دوست محمد» نام چهچه‌ای «۹» بهله الله علیه «۱۰» که پیوسته بهله آسا «۱۱» دست خدمت بر کمر بسته چرخ مرادش از دست باز «۱۲» شاهزاده زقه «۱۳» خورد نوال «۱۴»، و طعمه یاب احسان می‌بود، ایشان را از فلات «کلات» بازگردانیده بارض اقدس آورد. «علی‌قلی خان» از اندیشه انتقال پادشاهی قدم «۱۵» و قدم «۱۶» کار را بدیده عاقبت بینی ندیده مکافات احسان ما تقدّم «۱۷» را بقدم «المجازات بالمساءات» «۱۸» پیش آمد، و برخلاف مضمون و «ولا تعدم من ابن عمک نصرا» «۱۹» «نصر الله میرزا» را در

ارض اقدس، و شاهزاده اعظم «رضا قلی میرزا» را با شانزده تن دیگر از کلاله «۲۰»

(۱) - فتنه باقره، مزیل الفت، تفرقه انداز (ر ب).

(۲) - شکافنده.

(۳) - ناقره، بهدف رسیده. زلج السهم تلج لغزید. برای کسی مثل زنند که بخصم خود ظفر یابد.

(از مجمع الامثال).

(۴) - چیز. گویند اول عوک و بوک، اول چیزی. (ر ب).

(۵) - راه پا سپرده (ر ب).

(۶) - تنها.

(۷) - ر ک ح ۱۵ ص ۱۶۳.

(۸) - بازدار.

(۹) - مؤلف مجمل التواریخ نویسد: توپچی نصر الله میرزا بوده.

(مجمع التواریخ ص ۱۹).

(۱۰) - نفرین خدا بر او. (ر ب). کلمه بهله بمناسبت بهله فارسی استعمال شده ر ک ح بعد و ح ۲ ص ۲۹۱

(۱۱) - پوستی باشد که به اندام پنجه دست دوزند و میرشکاران بر دست کشند و چرخ و باز و شاهین را بدست گیرند (برهان).

(۱۲) - گشاده.

بخشنده

(۱۳) - زق بفتح اول و تشدید دوم، خورش دادن مرغ چوزه را بدهان (ر ب).

(۱۴) - عطا. (ر ب).

(۱۵) - پیش پیش رفتگی (ر ب).

(۱۶) - پیشی در کار (ر ب).

(۱۷) - آنچه گذشته.

(۱۸) - بجای نیکی بدی کردن (مل).

(۱۹) - بازمدار از پسر عم خود یاری را. برای مراعات ذوی الارحام مثل زنند (مل).

(۲۰) - پسر عمو (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۰

مشکین کلاله و احفاد «۱» عم، با احفاد [۱] «۲» و احفاد «۳» عم «۴»، بلا تأثر و غم در قلعه «کلات» در یک روز برای دو روزه سپنجی با سیف محتفد «۵» به محفد «۶» عدم فرستاد، و نوش نوشین عمرشان را آمیخته نیش ذباب سیف «۷» ساخت «اصابه ذباب لاذع» «۸» و آن نورستگان چمن زندگی را که حیای «۹» شرمشان آبروی مطر «۱۰» و شرم «۱۱» حیایشان صدره «۱۲» از سدره «۱۳» برتر بود، بی ترخم بزخم تیغ از پا درافکند [۲]، و سلائل «۱۴» عزت را با غرب «۱۵» سیف مسلول «۱۶» بزجر تمام سلول «۱۷» نموده برای فلزات «۱۸» دنیای دون، قطع افلاذ «۱۹» کبد کرد، و مثل «شفیت نفسی و جدعت انفی» «۲۰» را مستأنف «۲۱» گردانید، و در حقیقت این تخویش «۲۲» به خویش روا داشت «رب ابن عم لیس باین عم» «۲۳».

[۱]- یو، باحفاد.

[۲]- ط، بی‌ترحم بر زخم تیغ در افکندند.

(۱)- ج حفید، فرزندزاده (اقرب الموارد).

(۲)- شتاب (ر ب).

(۳)- ج حقد بکسر اول، کینه.

(۴)- عام، فراوان.

(۵)- شمشیر زود برنده.

(اقرب الموارد).

(۶)- قصر سلطان. (ر ب).

(۷)- ذباب السیف، دم آن (اقرب الموارد).

(۸)- برای کسی که شری بزرگ بدو رسیده باشد و شنونده را برقت آرد، مثل زنند. (مجمع الامثال)

(۹)- باران (ر ب).

(۱۰)- باران. (ر ب).

(۱۱)- درختی است (ر ب).

(۱۲)- صد بار.

(۱۳)- سدره المنتهی. درخت کنار است در آسمان هفتم بجانب راست عرش که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق از ملائکه و غیر ایشانست (ر ب).

(۱۴)- ج سلیل.

(۱۵)- تیزی (ر ب).

(۱۶)- برکشیده (ر ب).

(۱۷)- کشته (در تمام حواشی) مدرک یافت نشد.

(۱۸)- ج فلز، مقصود پولهای مسکوک است

(۱۹)- ج فلذۀ. بکسر اول و سکون دوم، پاره‌ای از جگر (ر ب).

(۲۰)- شفا دادم خود را و بریدم بینی خود را (مجمع الامثال).

(۲۱)- تازه.

(۲۲)- کم و اندک کردن (ر ب) نقصان.

(۲۳)- در مجمع الامثال آرد: برای آن دو معنی محتمل است، یکی شکایت از خویشان و دیگری اینکه کسی از بیگانه نیکویی به بیند چنانکه از خویشان خود (مجمع الامثال).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۱

اخاک اخاک انّ من لا أخا له کساع الی الهیجا بغیر سلاح «۱» و انّ ابن عمّ المرء فاعلم جناحه و هل ینهض البازی بغیر جناح «۲» و قضا بلسان حال شاهزادگان «و هو انطق من لسان المقال» «۳» این نکته می‌گفت و بر گوش زمانه این در می‌سفت.

اذا ما اللّٰه جرّ علی اناس کلاکله اناخ بآخرینا «۴» فقل للشّامتین بنا افیقوا سیلقی الشّامتون کما لقینا «۵» و در حین هبوط اختر حیات

ایشان جناب شاهزاده خورشید طلعت «شاهرخ میرزا» هنوز کوکب «۶» بود و کوکب «۷» طالعش بقاطع «۸» نرسیده از آفت کوکب «۹» قاطع «۱۰» خصم محفوظ ماند «ان یبغ علیک قومک لا یبغ علیک القمر» «۱۱»

- (۱) - ملازم برادر خویش باش! همانا کسی که برادر ندارد همچون کسی است که به جنگ شتابد بی ساز جنگ.
- (۲) - و پسر عموی مرد پس بدان (بمانند) بال اوست و آیا برمی خیزد باز بدون بال. (ابیات از مسکین دارمی. جامع الشواهد).
- (۳) - و آن گویاتر است از زبان گفتار.
- (۴) - این دو بیت در جامع الشواهد بنام فروه بن مسیک صحابی ضبط شده و ابیات قبل و بعد آن نیز آمده است (ذیل فما ان طبنا ...)
لیکن در عیون الاخبار ابن قتیبه (طبع دار الکتب ج ۳ ص ۱۱۴) این دو بیت بفرزدق است منسوبست. اما در دیوان فرزدق دیده نشد.
کلاکل، جمع کلکل بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای تنگ بند اسب است و استعاره برای غیر اسب نیز آید (لسان العرب) اناخه، خواباندن شتر.
- (۵) - این دو بیت در جامع الشواهد بنام فروه بن مسیک صحابی ضبط شده و ابیات قبل و بعد آن نیز آمده است (ذیل فما ان طبنا ...)
لیکن در عیون الاخبار ابن قتیبه (طبع دار الکتب ج ۳ ص ۱۱۴) این دو بیت بفرزدق است منسوبست. اما در دیوان فرزدق دیده نشد.
کلاکل، جمع کلکل بفتح اول و سوم و سکون دوم، جای تنگ بند اسب است و استعاره برای غیر اسب نیز آید (لسان العرب) اناخه، خواباندن شتر.
- (۶) - کودک نزدیک بلوغ رسیده. (ر ب).
- (۷) - ستاره.
- (۸) - قاطع آن ستاره باشد که در استخراج کمیت عمر دلیل بر قطع عمر بود (ر ک التفهیم ص ۵۲۲).
- (۹) - تیغ (ر ب).
- (۱۰) - برنده.
- (۱۱) - اگر قوم تو ترا ستم کنند ماه بر تو ستم نکند. و وجه مثل، شرطی است که بنی ثعلبه بر طلوع آفتاب به بامداد شب چهاردهم کردند (ر ک مجمع الامثال).

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار آن جاهل مغرور
«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» «۱». «علی قلی خان» بعد از تسخیر «کلات» و انجام کار شاهزادگان، در «مشهد طوس» بر اورنگ خلافت علیاء «۲» «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» «۳» جلوس نموده صکوک «۴» و سکه «۵» سلطنت باسم خود رائج ساخت، و به «علی شاه» اشتها یافت، و نخست از غلیان عشق می، ثانی غیلان «۶» و دیو نفسش شیفته الفت پری رویان گشت، و از ندامت منادمت «۷» ذاهل «۸» و به مداومت مدام «۹» و عیش مدام مایل شد. خمر حرام را در حریم حلال «۱۰» دائر ساخت، و در وثاق «۱۱» مشق «۱۲» و رواق مزوق «۱۳» و سرای مروق «۱۴» بتجرع رحیق «۱۵» مروق «۱۶» و عتیق «۱۷» معتق «۱۸» و صهباء «۱۹» مصفق «۲۰» پرداخت، و از خروس «۲۱» و بط «۲۲» باده صافی تر از چشم خروس و بط درکشید، و می ارغوانی

- (۱) - و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و بدو بازمی گردد کارها (از آیه ۵ سوره حدید)،
- (۲) - بلند (ر ب)

(۳) - و بالا بردیم او را به جایی بلند (آیه ۵۸ سوره مریم).

(۴) - ج صک، چک.

(۵) - ج سکه.

(۶) - ج غول.

(۷) - بمجلس شراب نشستن (ر ب).

(۸) - غافل.

(۹) - شراب.

(۱۰) - ج حله، مجلس. (ر ب)

(۱۱) - و بفتح و ضم اول نیز ضبط شده. خانه (غیاث اللغات).

(۱۲) - آراسته. (ر ب)

(۱۳) - آراسته (ر ب).

(۱۴) - رواق دار.

(۱۵) - شراب.

(۱۶) - صاف و روشن شده (ر ب).

(۱۷) - می سیکی (ر ب).

(۱۸) - کهنه (ر ب).

(۱۹) - شراب.

(۲۰) - صاف شده (از ر ب)

(۲۱) - ج خرس بفتح اول و سکون دوم، خم (ر ب).

(۲۲) - صراحی شراب که بصورت مرغابی ساخته باشند (برهان)

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۳

از خوانی «۱» گرفته با جماهره «۲»، جمهوری «۳» و از اقداح «۴» رحراح «۵» راح «۶» رعراع «۷» نوشید، و در گلستان بر روی زنبق و یاسمین با گلرخان سیمین زنبق «۸» زد، و با امّ زنبق «۹» و بنت الکرم «۱۰» بزم معاشرت گرم کرد، و باحسان «۱۱» رائق «۱۲» مباشر شرب رحیق [۱] «۱۳» رائق «۱۴» گشته غلامان مراهق «۱۵» را به مناهی «۱۶» مکلف گردانید، و رواح «۱۷» و صباح را باعتناق «۱۸» صباح «۱۹» و اغتباق «۲۰» و اصطباح «۲۱» گذرانید.

الحاصل از باد هوا «۲۲» خاک بر چشم بصیرت انباشته آب «۲۳» دولت را در کار آتش سیال «۲۴»، و گرد حاصل نام و ننگ را به بی حاصل از صحبت غانیه [۲] اوّل

[۱] - یو، ط: رهیق.

[۲] - ط، اضافه دارد: و عانیه.

(۱) - ج غانیه، زنی که بی نیاز باشد به خوبی خود از پیرایه (ر ب).

(۲) - گروهها.

(۳) - شرابی است مسکر، یا نبیذ انگور که سه سال بر وی گذشته باشد (ر ب).

(۴) - ج قدح.

(۵) - فراخ نزدیک تک (ر ب).

(۶) - می (ر ب).

(۷) - چنین است در نسخ، رعراع، راست قامت. شاید رجراج، پالوده. (از ر ب).

(۸) - زنبق رستنی است و آن را گلی خوشبو. (اقرب الموارد). سوسن آزاد (آندراج) اما زنبق در جمله زنبق زدن ظاهرا غلط است و صحیح آن زنبقه است بمعنی مزمار.

(۹) - می (ر ب).

(۱۰) - ابنه الکرم. خمر، شراب (ثمار القلوب ص ۲۱۶).

(۱۱) - ج حسین، نیکو صورت (ر ب).

(۱۲) - خوب روی (ر ب).

(۱۳) - می یا خوش‌ترین و بهترین آن یا خالص بی‌آمیغ (ر ب).

(۱۴) - خالص و بی‌آمیغ. (ر ب).

(۱۵) - نزدیک به بلوغ (ر ب).

(۱۶) - آنچه از آن نهی شده.

(۱۷) - شامگاه.

(۱۸) - دست در گردن در آوردن.

(۱۹) - ج صبیح، خوب‌رو.

(۲۰) - شراب شبانگاهی خوردن (ر ب).

(۲۱) - صبوحی کردن (ر ب). شراب بامدادی خوردن.

(۲۲) - هوس.

(۲۳) - آبرو. رونق.

(۲۴) - شراب‌انگوری لعل‌فام (برهان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۴

عاینه «۱» «بَرِّیَحٍ صَرَصَرٍ عَائِيَّةٍ» «۲» درداد، و مایه سلطنت را به بی‌مزگی در مزّه «۳» و مزّه «۴» و نطله «۵» ناطل «۶» باطل نمود، و بخیال «بالاحسان تملک القلوب و تسترق الرقاب» «۷»، ابواب کنوز «نادری» را بدست بی‌پروایی و نادروایی «۸» گشوده از نادانی به ادانی و اقاصی و ادوان و اشراف در صدد تبذیر و اسراف درآمد [۱] و کروورهای نقد مسکوک سره را نقدا فی المجلس در اندک روزی بر قهقرات «۹» و خناسر «۱۰» مبذر «۱۱» و مدلول «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» «۱۲» را سکه برزد کرد، و بهمتی که بر او تهمت بود جواهر اغلی «۱۳» و لآلی اغلی [۲] را بجای سنگ و سفال، بر سفال «۱۴» سفال «۱۵» برافشاند، و زبان زمانه در اتلاف نکومنظران «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» «۱۶» یعنی نضار «۱۷»، و سفید رویان خجسته سیمای وسیم «۱۸» یعنی سیم‌بر، کنوز و مخازن بفسوس «ما اسرع ذهاب الذهب و فضااض الفضّة» «۱۹» برخواند، هر چند که

[۱] - نو، ط، اضافه دارد: به هوای ان عطاء المال قنیة و ان امساکه فتنه.

[۲]- نو، ط، جواهر اعلی و لآلی اعلی.

(۱)- پیشتر هر چیزی (ر ب).

(۲)- بباد تند بسیار سرد (از آیه ۶ سوره الحاقه)

(۳)- می خوش مزه.

(۴)- می ترش (ر ب).

(۵)- یک آشام. (ر ب) جرعه (اقرّب الموارد).

(۶)- خمر (ر ب).

(۷)- به نیکویی دلها به تملک درمی آید و گردنها دزدیده می شود (به اطاعت درمی آید) (کلمات قصار ناسخ. ص ۹۲۳-۹۲۴).

(۸)- ضرورت نداشتن (برهان).

(۹)- الکرام العظام، (حاشیه مل و مج) در قوامیس چنین معنی یافت نشد.

(۱۰)- اهل خیانت (ر ب).

(۱۱)- اسراف شده. صرف شده.

(۱۲)- همانا تپذیر کنندگان برادران شیطانهایند (از آیه ۲۹ سوره اسراء).

(۱۳)- گران بهاتر.

(۱۴)- ج سفله بکسر اول و سکون دوم ناکس (ر ب).

(۱۵)- ج سافل. پست.

(۱۶)- روهایی در آن روز برافروخته است (آیه ۲۲ سوره القیامه).

(۱۷)- زر (ر ب).

(۱۸)- زیبا (ر ب).

(۱۹)- فضا، آنچه پراکنده شود از چیزی (اقرّب الموارد).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۵

ناصر دهر نذل [۱] «۱» او را در ترک این بذل بلسان حال ندای «من الندامه [۲] لا تری الندامه» در داده می گفت که

شعر [۳]

انعم بتخفيف ما اسديت من نعم فكثرة الضوء يغشى ناظر المقل «۲» و سروش قضا اخبار «ما عندكم ينفد» «و ما أنتم له بخازنين» «۳» بر دهن او القا کرده می شنواید:

اما ترى الدهن في المصباح يطفئه ان زاد و القطر يؤذي الثبت ان داما «۴» او بیشتر گوش چشم را کر [۴] و چشم گوش را کور می ساخت، و مال و ممالك معمور را چون گنج به خراباتیان «۵» می بخشید، و خزائن را که به آتش زر [۵] «۶» و آب گوهر مشحون بود بباد دستی بر خاک «۷» تیره می ریخت، و فضّه «۸» را چون قضّه «۹» و ابریز [۶] «۱۰» را بجای ارزیز «۱۱» و تبر «۱۲» را به بهای صفر «۱۳» صرف «۱۴»

[۱]- ط، نذل.

[۲]- یو، بدامه.

[۳]- ط، ندارد.

[۴]- ط، کر کرد.

[۵]- عت، نو آتش زرد آب.

[۶]- ط، ذاهب بریز. ط ذهب بریز.

(۱)- فرومایه (ر ب).

(۲)- اسداء، نیکویی کردن. ناظر، مردمک چشم. مقل جمع مقله بضم اول و سکون دوم، سپیدی و سیاهی چشم.

(۳)- آنچه نزد شماسن نبود می‌شود. و نیستید شما آن را خزانه داران (از آیه ۲۲ سوره حجر و ۹۸ سوره نحل).

(۴)- نمی‌بینی روغن اگر در چراغ بسیار شود آن را خاموش می‌سازد و باران اگر پیوسته باشد آزار می‌رساند رستنی را.

(۵)- ج خراباتی. شراب باره. قمار باره. (از برهان).

(۶)- اضافه تشبیهی.

(۷)- باد دستی، اسراف (برهان) و در این عبارت چهار عنصر را جمع کرده است.

(۸)- سیم.

(۹)- آنچه شکسته و ریزه گردد از سنگریزه. (ر ب).

(۱۰)- ذهب ابریز، زر خالص.

(۱۱)- قلعی باشد و بعربی رصاص خوانند (برهان).

(۱۲)- زر نامسکوک یا زر و سیم (اقرب الموارد).

(۱۳)- روی.

(۱۴)- خالص.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۶

صرف می‌کرد، تا آنکه کنوز سوخته «۱» را به آتش اتلاف سوخته ساخت، و خزانه عامره را خرابه غامره [۱] کرد، و مخازن مزتره

«۲» را از دنایر مدتره «۳» و دراهم مدرهمه «۴» و قناطر «۵» مقنطره «۶» پرداخت «اترب فندح» [۲] «۷»

الله الله که تلف کرد که اندوخته بود «۸».

اگر چه ابلق کامرانی را بی‌باکانه در عرصه روزگار تاخت، اما آخر الامر رخس را بر آخور سنگین «۹» بست. چون بقضاء الله، لا

حول و لا- قوه الا بالله، «۱۰» یک حول «۱۱»، و «اوقات السیرور خلسه» [۳] «۱۲»، از مدت سلطنتش سپری شد، و دولتش به اشاره «و

سیری الله عملکم» «۱۳» هدف سهام چرخ سپری «۱۴» «ابراهیم خان» برادر کهن او که اقبالش از فحوای «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ»

«۱۵» بهره داشت

[۱]- ط، غابره.

[۲]- یو، اضافه دارد: ع.

[۳]- ط، اضافه دارد، حول.

(۱)- سنجیده.

(۲) - بزرگ، در منتهی الارب آرد: امرأه مزتره، دراز بالا تن دار.

(۳) - دینار مدنر، دینار سکه زده (ر ب).

(۴) - فراوان انباشته، درهم الرجل علی المجهول، اکثر دراهمه فهو مدرهم (اقرب الموارد).

(۵) - ج قنطار. رجوع به فرهنگ لغات شود

(۶) - مکمل (ر ب).

(۷) - اتراب، استغنا بود چنانکه مال کسی از بسیاری نزد وی چون خاک نماید و ندح، وسعت باشد، برای بی نیاز مسرف مثل زنند (مجمع الامثال).

(۸) -

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت الله الله ...

(حافظ مصحح قزوینی ص ۱۴۳).

(۹) - آخر سنگین، آخری که در آن کاه و علف نباشد (برهان).

(۱۰) - نیست توانایی و نه نیرومندی جز به (یاری) پروردگار.

(۱۱) - سال.

(۱۲) - اوقات شادمانی زود گذر است (کلمات قصار ناسخ ص ۸۶۹).

(۱۳) - و زودا که بیند خدا کردار شما را (از آیه ۹۵ سوره توبه).

(۱۴) - سپر شکل.

(۱۵) - و همانا دادیم ابراهیم را رشد او را (از آیه ۵۲ سوره انبیاء).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۷

برشادت شهره، بمصداق «لا یجمع سیفان فی غمد» «۱»، مانند تیغ از غلاف برآمده بتقدیر داور به برادر آویخت، و در محال «سلطانیه» فیما بین مواقع «۲» واقع شد.

از آنجا که از گلزار دهر دو رنگ جز گل قحبه «۳» نروید و بر ثبات او اعتمادی نباشد، بعضی از لشکریان «علیشاه» که به دلالت با دلالت «۴» «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَى» «۵» ماده ضلالت و بادی «۶» افساد و مهیج دواعی استبداد او شده بودند، چون گروه لکام «۷» و از مشرب بی باکی [۱] آب بی لگام خورده بودند، خاک بر فرق حمیت افشاند تیزتر از آتش بسان باد پراکنده شده تمام با عدت و عدت از مساعدت مبادت جستند «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» «۸». «علیشاه» که طالب راه باطل شده بود طالع منقلب را عاطل یافته بعد از آنکه کار از دست رفت به خود بازآمده خروش «اکلتم تمری و عصیتم امری» «۹» و شربتم خمیری و فسدت امری» «۱۰» از درون دل برکشید

[۱] - یو، اضافه دارد: کالفلا و فی الفلا.

(۱) - دو شمشیر در یک نیام فراهم نیاید. (از مجمع الامثال).

(۲) - نبرد.

(۳) - گل دو روی. گل رعنا و آن گلی است که بیرون آن زرد و درون آن سرخ می باشد و عربان ورد الفجار می گویند به تشدید جیم (برهان).

(۴) - خواری (ر ب).

(۵) - آیا راهنمایی کنم ترا بر درخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نمی‌شود (از آیه ۱۱۸ سوره طه).

(۶) - آغاز کننده.

(۷) - بی ادب و بی شرم و بی حیا (برهان). (بودند) حذف فعل بدون قرینه.

(۸) - چون مثل شیطان که گفت انسان را کافر شو پس چون کافر شد گفت همانا من بیزارم از تو همانا من می‌ترسم خدا را که پروردگار جهانیا نیست (آیه ۱۶ سوره حشر).

(۹) - خرمای مرا خوردید و فرمان مرا گردن نگذاردید. گفته عبد الله بن زبیر است باصحاب خود هنگامی که او را برابر حجاج تنها گذاشتند. (ر ک مجمع الامثال).

(۱۰) - شراب مرا خوردید و کار مرا تباہ کردید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۸

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ» «۱»، یکران «۲» بجانب «طهران» راند. گماشتگان «ابراهیم خان» او را در آنجا در قد «۳» و قید کشیده «۴» فصّادوار از بیشتر خنجر، مردم دیده کحلی «۵» او را در منظر حملاق «۶»، رگ اکحل «۷» زده مکتحل «۸» ساختند، و معنی «وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا» «۹» بر او معاین «۱۰» گردید.

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان بتأیید مالک الملک مطلق

«الآن حَضَرَ الْحَقُّ» «۱۱». به نحوی که سبق ذکر یافت، و «قَدْ قَضَيْتَنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» «۱۲» بعد از آنکه اولاد خاقان مغفور از بی‌وفایی اخوان خوآن «۱۳» و اعوان عوان «۱۴» باصلات «۱۵» اصلات «۱۶»، قطع رشته حیات شده آن شمل «۱۷»

(۱) - چون کسی که از راه بیرون برده باشند او را شیطانها در زمین حیران (از آیه ۷۰ سوره انعام).

(۲) - اسب اصیل و خوب و سرآمد را گویند ... (برهان).

(۳) - دوال از پوست دباغت نشده که اسیر را بدان بندند (اقرب الموارد).

(۴) - رگ زن.

(۵) - سرمه کشیده.

(۶) - گرداگرد چشم از اندرون که به سرمه سیاه گردد. (ر ب).

(۷) - رگ میانگی دست که آن را رگ هفت اندام و میزان البدن گویند یا آن رگ حیاتست (ر ب).

و رگ اکحل زدن را برای دیده، استعاره از برون آوردن و کور کردن آورده است.

(۸) - سرمه کشیده.

(۹) - و همچنین ولایت می‌دهیم بعضی ستمکاران را بر بعضی (از آیه ۱۲۹ سوره انعام).

(۱۰) - مشاهد. (ر ب).

(۱۱) - اکنون آشکار شد حق (از آیه ۵۱ سوره یوسف).

(۱۲) - همانا داستان کردیم آنها را بر تو از پیش (از آیه ۱۶۲ سوره نساء).

(۱۳) - ج خائن. (ر ب).

(۱۴) - آنچه میانه باشد به سال و جنگ (کنز اللغات).

(۱۵) - شمشیر آهیختن (ر ب).

(۱۶) - ج صلت بفتح اول و سکون دوم، شمشیر زدوده بران و برهنه (ر ب).

(۱۷) - گروه (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۰۹

مشمول «۱» خجسته شمائل، مشمول مشمل «۲» جفا گشتند، و از طپانچه دولت «۳» و دولت «۴» دولت «۵» دولت نادری را بر چهره عارض شد. «علیشاه» شاهزاده پاک گوهر «شاهرخ میرزا» را در ارک مشهد مقدس چون گوهر در کنج گنج مخفی، و خبر قتل او را منتشر گردانیدند.

و قد هذبته الثَّائِبَاتِ و ائِما صفا الذَّهَبِ الابْرِيزِ من قبل السَّبْكِ [۱] «۶» اما [۲] فی نَبیِّ اللّٰهِ یوسفِ اسوۀ لمثله [۳] محبوسا علی الظّلم و الافک [۷] اقام جمیل الصّبر فی السّیّجن برهۀ فافضی له الصّبر الجمیل الی الملک «۸» چون بنفور «۹» دولت، نفیر حسرت از جان «علیشاه» بر آمد، نوبت شوکت

[۱] - ط، یو قبله بالسبک.

[۲] - نسخ، ایا.

[۳] - چنین است در متجاوز از ۱۲ نسخه و چنانکه مشهود است وزن بیت درست نیست. ظاهرا فعل در مصراع اول بیت نخست (هذبتک) بصیغه مخاطب بوده است و این کلمه هم (لمثلک) است، و مؤلف فعل را از صیغه خطاب به غایب برگردانده است و ضمیر (لمثل) را هم برای مطابقت با فعل، غائب آورده و از ضایع شدن وزن غفلت داشته است.

(۱) - مرد خوش خوی (ر ب).

(۲) - شمشیر کوتاه که به جامه پیوشند آن را (ر ب).

(۳) - واگردیدن زمانه (ر ب).

(۴) - دوله، سختی و بلا (ر ب).

(۵) - دو طپانچه.

(۶) - و همانا پاکیزه کرد او را مصیبتها و همانا پاکیزه شدن زر خالص از جهت گداختن است.

(۷) - در (زندانی شدن) پیغمبر خدا یوسف تسلیتی است برای مانند وی که زندانی شده است به ستم و دروغ.

(۸) - در زندان لختی شکیبایی نیکو کرد پس آن شکیبایی نیکو ویرا به پادشاهی کشانید.

(۹) - دور گردیدن. (ر ب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۰

در فراز بام نام «ابراهیم خان» بلند آوا گشت. خوانین و رؤسای ایلات و عموم اهالی خراسان متفحص مفحص «۱» جلالت گشته آن فرخ «۲» فرخ رخ فرهاد «۳» بخت همای سعادت را که سجائل «۴» سخا از سجایای خجسته اش ظاهر بود از آشیان ارک برگرفته هر چند شاهزاده از قبول سلطنت استنکار «۵» و استنکاف و عن صمیم القلب از قلب «۶» اعتذارت استیکاف «۷» کرد، ایشان در مبالغه مغالبه «۸» نموده در آستانه مقدسه بعهد و یمین یمین «۹» متابعت و مبايعت در دادند.

شاهزاده ناچار متقلد امر «۱۰» سلطنت گشته در هشتم شهر شوال سنه احدی و ستین و مائه بعد الالف «۱۱» در ارض میمنت مألوف،

بر اورنگ سلطنت موروثی جلوس و دلها را به نشاط و انبساط مأنوس نمود. وجود مطهرش مظهر آیات «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى» (۱۲) آمد، و هاتف رحمت به دلهای پژمرده مژده رسان «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» [۱] «۱۳». پادشاهیش جبیره «۱۴» جروح «۱۵» جبر سلف شد، و از دولتش اصداد مختلف مؤتلف. از هبوب «۱۶» نسیم الطافش «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» «۱۷»

[۱] - ط، لکل عسر یسرا.

(۱) - خانه مرغ سنگخوار. (ر ب). آشیانه

(۲) - جوجه.

(۳) - غالب.

(۴) - نشانه‌ها (تمام نسخ). در فرهنگ‌ها دیده نشد، ظاهراً مخائل ج مخیله.

(۵) - انکار داشتن.

(۶) - ج قلیب، چاه.

(۷) - دست شستن چکانیدن خواستن (ر ب)

(۸) - غلبه کردن بر کسی (ر ب).

(۹) - دست راست.

(۱۰) - عهده‌دار.

(۱۱) - ۱۱۶۱ ه. ق.

(۱۲) - و نگردانید آن را خدا مگر مژده. (از آیه ۱۲۲ سوره آل عمران).

(۱۳) - همانا با دشواری آسانیت (آیه ۶ سوره انشراح).

(۱۴) - چوبها که بدان استخوان شکسته را بندند (ر ب).

(۱۵) - ج جرح.

(۱۶) - وزیدن.

(۱۷) - و ستاره و گیاه سجده می کنند (آیه ۵ سوره الرحمن).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۱

و در دار الضرب ضروب «۱» احسانش الشمس و القمر عسجدان «۲». با آنکه بیاض عارض کافور گونش از سواد خط مشکین مخطّط نگشته بود «۳» برای اصلاح ریش «۴» دلها حاوی محاسن شیم «۵» و تاریخ جلوس مرغوشش «۶» «سلطان اعظم» «۷» است.

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز به اغوای مفسدین خناس

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» «۸».

اری الدنیا و زخرفها ککّاس تدور علی اناس من اناس «۹» فلا یبقی علی احد کما لا یدوم بقائها فی کفّ حاس «۱۰» «ابراهیم خان» بعد از استماع خبر جلوس شاهرخی در هفدهم ذوالحجه آن سال در «آذربایجان» بجای برادر چون «ابراهیم» بر آذر «۱۱» نشست، و بر وساده «۱۲» تسوّد «۱۳» توشّد «۱۴» جسته مسند قرب الوساد و طول السّواد «۱۵» را عرض داد «۱۶»،

- (۱) - انواع.
- (۲) - آفتاب و ماه دو (پاره) زرند.
- (۳) - یعنی ریش بر نیاورده بود.
- (۴) - زخم.
- (۵) - خوی‌های نیکو.
- (۶) - مبارک (ر ب).
- (۷) - ۱۱۶۱ ه ق.
- (۸) - و این روزهاست می گردانیم آن را میان مردمان (از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران).
- (۹) - می بینم دنیا و زیورهای آن را همچون کاسه‌ای که می گردد از مردمی به مردمی.
- (۱۰) - پس نمی‌پاید (دنیا) بر کسی چنانکه همیشگی نیست ماندن آن (کاسه) در دست چشنده‌ای.
- (۱۱) - اشاره است به داستان آتش افروختن نمرود برای سوزاندن ابراهیم (ع) و افکندن ابراهیم را در آن آتش.
- (۱۲) - تکیه جای. (ر ب)
- (۱۳) - بزرگ گشتن (اقرّب الموارد).
- (۱۴) - بالین گردانیدن (ر ب).
- (۱۵) - برای امری که صاحب خود را در مکروه اندازد مثل زنند (مجمع الامثال)
- (۱۶) - گسترانید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۲

«الدّبران تلو الثّریّا ولا خیر فی دال الدّبران» «۱». و او مرد محتال چرب زبان بود و له رأی فاتر و غدر حاضر «۲» و «کلام کالعسل و فعل کالاسل» «۳» و «لسان من رطب و ید من خشب» «۴»، گلاب احسانش گلاب، و حبّاش «۵» بی‌بقا تر از حبّاب، و شراب مواعیدش «اغز من سراب». «۶» نسائم «۷» رأفتش سمائم السّمائم «۸»، و سایه عنایتش «مقناه ریاحها السّمائم» «۹». و لود الوعد عاقر الانجاز «۱۰» صلب التحف لئن الاعجاز «۱۱». منهله «جرف منهال» و سخائه «سحاب منجال» «۱۲» خلّته برق خلّب و قلبه حوّل قلب «۱۳». ما یخرج من فمه ما یوجد شیء فی «۱۴» یقول مردفا بالیمین «۱۵» و یمین «۱۶». و لا یبسط الیمین الاّ لقبض الرّث و الثّمین «۱۷». من ماش حبّه

- (۱) - دبران منزلی از منازل قمر است (ر ک فرهنگ لغات). دال دبران راهنمایی اهل ادبار است (حواشی) مأخذ یافت نشد.
- (۲) - او راست‌رایی سست و غدری آماده.
- (۳) - سخنی چون انگبین و رفتاری چون نیزه (جانگزا) (مجمع الامثال).
- (۴) - برای تملق گویی بی‌منفعت مثل زنند (مجمع الامثال).
- (۵) - دوستی. (ر ب).
- (۶) - فریبنده‌تر از سراب که تشنه آن را آب پندارد (مجمع الامثال).
- (۷) - ج نسیم.
- (۸) - سمائم ج سموم، باد گرم.

(۹) - مقنأه جایی که آفتاب بدان نتابد. سمائم ج سموم، برای صاحب مکتبی مثل زنند که در او خیری نباشد (از مجمع الامثال).

(۱۰) - بسیار زاینده در وعده و نازا در روا کردن. برای کسی مثل زنند که بسیار وعده دهد و وفا نکند (از مجمع الامثال).

(۱۱) - قحف کاسه سر، اعجاز، ج عجز.

(۱۲) - منهل، آبشخور: جرف منهل، یعنی او را دوراندیشی و خرد نیست. جرف آنچه سیل از وادی برد، منهل، فرو ریخته (مجمع الامثال) سحاب منجال، ابر پراکنده شده، یعنی سخای او چنانست که در آن خیری نیست.

(۱۳) - دوستی او برق بی بارانست و دل او حيله ساز ماهر در برگرداندن کارهاست.

(۱۴) - آنچه بیرون می آید از دهان وی چیزی در آن یافت نمی شود (واهی و بیهوده است)

(۱۵) - می گوید حالی که (سخنان او) همراه با سوگند است.

(۱۶) - این کلمه در نسخ موجود است و زائد بنظر می رسد. در (مل) دروغ معنی شده.

(۱۷) - و نمی گشاید دست راست را مگر برای گرفتن چیز بیهوده و گرانبها.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۳

من عدسه یحمل علیه منة ارزن من ابان «۱» و من ارتکب ارتکاب فرسه «اذل من حمار قبان» «۲». بر صرّه «۳» زره های سره و ناسره از

مهر مهر «من الکیس ختم الکیس» «۴» حتم دانست. اگر درهمی در همیان میان کسی گمان کردی درهم شدی، و اگر فلسی بر تن

ماهی دیدی خود را چون عکس در آب افکندی.

بلد انت غزاله کیف بالله نکاله عنکبوتش بزویا همه زنار تنید خانقاهی که تواس مرشد کامل باشی با وصف اجتهادش در امر

ریاست مقلد طریقه عم شد، و جور [۱] و تعدیش اعّم، «ان الشراک قد من ادیمه» «۵» شد «۶» سلطنت را به آهنگ «نادری» کوک

کرد امّا بی آهنگ نواخت، و بازی عهد او را در بساط شاهی راست براه انداخت لیکن کج باخت «بل زاد فی الطنبور نغمه و فی

الشطرنج بغله» «۷»

شعر [۲]

خاقانی آن کسان که طریق تو می روند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کو زهر بهر

دشمن و کو مهره بهر دوست «۸»

[۱] - یو، جبر.

[۲] - عت، ط، بیت. نو، ندارد.

(۱) - کسی که جست دانه ای از عدس او را، بار می کند بر وی منتهی گرانتر از کوه ابان (نام کوهی است بنی فزاره را. یا کوهی که

در شرقی حاجر است).

(۲) - و کسی که بر نشستن خواست اسب او را خوارتر است از خر خاکی. قسمت آخر مثلی است مشهور (مجمع الامثال).

(۳) - همیان (ر ب).

(۴) - از زیر کی است مهر نهادن بر کیسه (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۵) - شراک، بند کفش از دوال. ادیم، چرم. برای دو چیز که بین آن دو شباهتی است مثل زنند (از مجمع الامثال).

(۶) - باصطلاح نغمه وران و مطربان آنست که نغمه را بلند کنند و پست کنند تا وقتی که موافق مدعا راست شود (برهان).

(۷) - (مجمع الامثال. ذیل امثال مولدین).

(۸) - خاقانی (طبع عبد الرسولی. ص ۵۹۰).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۴

اذا لا- منی انسان سوء و قال لی هجوت الاقاحی و الهجاء من المین «۱» اقول له کیف الملام فانه غدا بین انوار الریاض بوجهین «۲» القصه بعد از جلوس به مخالفت قیام نموده بتحریص و تحریض مفسدین «وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» «۳» از «شاهرخ شاه» رخ برتافت «قد اتخذ الباطل دغلا» «۴» و از «تبریز» با احتشام موفور بعزم خراسان منجوق به عیوق افراخته [۱] بنه و آغروق «۵» را با «علیشاه» که مقید همراه داشت در «قم» گذاشت و به مظاهرت قماقم «۶» قوم، «قمقم الله عصبه» «۷» از «قم» اقامه رسم معارضت کرد، «و علی هذا دار القمقم» «۸» و زمانه بر بخت خفته‌اش صلاهی

شعر [۲]

یا ایهذا الثائم المفترش لست علی شیء فقم و انکمش «۹» لست ققوم اصلحوا امرهم فاصبحوا مثل المعی و الکرش «۱۰»

[۱]- ط، افراخت.

[۲]- ط، ندارد.

- (۱)- اگر سرزنش کرد مرا مردی بدو گفت زشت گفתי بابونه‌ها را و زشت گفتن از دروغ است.
- (۲)- می‌گویم او را سرزنش برای چیست؟ پس همانا او بین غنچه‌های باغها به دورویی (شهره) گردید.
- (۳)- و کسی که باشد شیطان او را همراه، پس بد همراهی است (از آیه ۴۲ سوره نساء).
- (۴)- دغل، درخت در هم پیچیده بود. یعنی باطل را ملجأ خود ساخته است (مجمع الامثال).
- (۵)- احمال و اثقال (سنگلاخ).
- (۶)- ج قمقام بفتح اول و سکون دوم، بزرگ بسیار عطا (اقرب الموارد).
- (۷)- جمع کند و منقبض کند خدا پی او را. و گفته‌اند: مسلط کند بر او کنه‌های خود را. (اقرب الموارد. مجمع الامثال)
- (۸)- یعنی قمقمه بر این سان گردید، و این مثل از آنجاست که چون کاهنی خواهد دزدی را بشناسد عزائم خواند و بر قمقمه دمد و آن را بگرداند و چون بنام دزد رسد قمقمه بگردد. و معنی مثل اینست که خبر بهمین نحو است (ر ک مجمع الامثال).
- (۹)- ای خوابیده هر دو بازو بر زمین گسترده! تو به چیزی نیستی پس برخیز و شتابی کن.
- (۱۰)- نیستی تو همچون مردمی که اصلاح کردند کار خود را پس شدند (در یاری همدیگر) همچون روده و شکنبه (هم مثل المعی و الکرش) یعنی آنان، در نیکو حالی و ارزانی‌اند (مجمع الامثال) (منتهی الارب).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۵

و بعد از ورود بمنزل «سرخه» «۱» سمنان هنگامی که رایض قضا زرده «۲» خورشید را از سبزه فلک عنان در کشید لشکر «سرخه» «۳» صلابت سر خود برگرفته بعضی نزد «شاهرخ شاه» و بعضی به اوطان خود شتافتند «ذهبوا شجر بغر» «۴». «ابراهیم شاه» از هجوم مأود «۵» با رأی مأود «۶» خود بجانب «قم» متأود «۷» شد. مستحفظان شهر در صدد صد و منع درآمدند و او از مدلول کلام نیکو قوام «میرزا قوام الدین محمد قزوینی»:

یا وارد هذا البلد الطیب قم فيه بوظائف العبودیة قم «۸» قم من ادب لحضره المعصومه بالجفن فناء ذلك المشهد قم «۹» از عین غبن دیده بر بسته جمعی را که با او بود به وقم «۱۰» و قم «۱۱» «قم» فرمان داده کمال بی‌شرمی در قتل و اسر و کند و کوب و رفت و روب آن مقام طاهر ساحت ظاهر ساخت، و بی‌ریا بوریا بر حصیری «۱۲» و نقیر به فقیری باقی نگذاشت.

خاک «قم» را قمامه «۱۳» یغما کرد، و از آنجا به همراهی آن نفاق کیشان به کاشانه «کاشان» رفت و در «لنگرود» «۱۴» لنگر ورود

انداخت. آن گروه که به فحوای

- (۱)- از دهستانهای بخش مرکزی سمنان و قصبه مرکزی نیز بهمین نام است (فرهنگ جغرافیایی ایران. ج).
- (۲)- یو، زر زده. ط، زره- زرده اسب زرد رنگ (برهان).
- (۳)- نام پسر افراسیاب است که فرامرز او را زنده گرفت و رستم بکین سیاوشش بکشت (برهان).
- (۴)- بهر سو رفتند (مجمع الامثال).
- (۵)- بلاها (ر ب).
- (۶)- کج شده (ر ب).
- (۷)- منعطف. متمایل (از ر ب).
- (۸)- ای در آینده این شهر پاکیزه (قم) در آن به وظیفه‌های بندگی بپاخیز.
- (۹)- برخیز از روی ادب در آستان معصومه، به پلک چشم بروب ساحت این زیارتگاه را.
- (۱۰)- ستم کردن. خوار کردن. شکستن. چیره شدن (ر ب).
- (۱۱)- جارو کردن (ر ب) غارت کردن.
- (۱۲)- حصیر، مرد تنگدل (ر ب).
- (۱۳)- خاکروبه (ر ب).

(۱۴)- نام موضعی است میان قم و شوراب، در طول راه آهن قم بکاشان و بدانجا ایستگاه ترن باشد. (لغت‌نامه).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۶

«إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» (۱) در حالت رخا «۲» یار غار «۳» و در شدائد مار غار بودند، «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً» (۴)، در آنجا بمصدق «فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرجال» (۵)، جوهر ذات منزّه از مبرّه «۶» آشکار کرده مثل «عرفتی بالحجاز و انکرتنی بالعراق» (۷) با «ابراهیم شاه» ممثّل، و معاهدت را به معاندت، و موافقت را به منافقت، و مجالست را به مخالست «۸»، و مهالست «۹» را به مدالست «۱۰» مبدّل ساخته او را برهه «۱۱» برهنه و یکران «۱۲» از ران و افسر از سر او برگرفتند «الوام مع اللّام یورث اللّوام» (۱۳). «کاشان» و «لنگرود» را اباره «۱۴» و بر سر و جان سکنه خاک جفا و آتش عدوان اثاره «۱۵» و اناره «۱۶» کرده بر نافع «۱۷» ضرمه «۱۸» و مالک رزمه «۱۹» بل «علی رجل من القریّین» «۲۰» ابقا نکردند.

(۱)- اگر مس کند (برسد) شما را خوبی بد آید آنان را، و اگر برسد شما را بدی شاد می‌شوند بدان (از آیه ۱۱۶ سوره آل عمران).

(۲)- رخاء، فراخی عیش.

(۳)- یار غار، در تداول، دوست مؤانس که پیوسته همدم کسی باشد. و این ترکیب مأخوذ است از آیه ۴۰ سوره توبه «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» و آن آیه بیان همراهی ابو بکر است با رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه و پنهان شدن آن دو در غار ثور.

(۴)- هر آینه می‌یابی سخت‌ترین مردمان را در دشمنی ... (از آیه ۸۵ سوره مائده).

(۵)- کلمات قصار. ناسخ ص ۹۷۰ فی تقلب الاحوال ... (مجمع الامثال. امثال مولدین).

(۶)- فرمان‌بردن (ر ب).

(۷)- شناختی مرا در حجاز و انکار کردی مرا در عراق (از پیامی که علی علیه السلام با ابن عباس زیر را فرستاد، هنگامی که لشکر

بصره را آماده حرب آن حضرت ساخته بود. (نهج البلاغه. طبع سید الاهل ج ۱ ص ۹۶).

(۸) - چیزی از کسی ربودن (کنز اللغات).

(۹) - با هم راز گفتن (ر ب).

(۱۰) - فریفتن و ستم کردن (ر ب).

(۱۱) - چنین است در چند نسخه و آن را ناگاه معنی کرده‌اند. برهه، بخشی از زمان بود دراز، یا اعم است. (ر ب).

اقرب الموارد).

(۱۲) - ر ک ح ۲ ص ۷۰۸.

(۱۳) - سازگاری با فرومایگان به نکوهیدگی گراید.

(۱۴) - هلاک کردن (ر ب).

(۱۵) - انگیختن.

(۱۶) - افروختن

(۱۷) - دمنده. (از ر ب).

(۱۸) - نیم سوخته (ر ب).

(۱۹) - پشتواره جامه (ر ب).

(۲۰) - بلکه بر مردی از دو شهر. از آیه ۳۰ سوره زخرف.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۷

«ابراهیم شاه» از آن صوب، بی‌جامه و ثوب «۱» و ثوب «۲» و ثوب «۳» اختیار، و با ندیم ندامت «اخط من عشواء» «۴» «و اخیب من قابض علی الماء» «۵» و «اخبجل من مقمور» «۶» مقموع «۷» و مقهور بحدود «خرقان» فرار نموده به قلعه «قلاپور» «۸» تحصن برد. اهل قلعه او را مقتید ساخته نزد «شاهرخ شاه» شاه وجه عدا «۹» فرستادند. در راه مرحله زندگانش طی شد و فرس غمر «۱۰» عمرش پی، و نعلش او بارض اقدس رسید «عسی الغویر ابؤسا» «۱۱» و بموجب امر شاهی بنه و اسباب او را مأمورین از «قم» حرکت داده با «علیشاه» بارض اقدس آوردند. «علی شاه» نیز بقصاص خون شاهزادگان، غسل قصاص «۱۲» از ذباب سیف «۱۳» قسası [۱] «۱۴» چشیده و با دیده نابینا سر [۲] در زیر پا دیده از عقب برادر بی‌روان، روان شد، و عاقبت طبع شرش «۱۵» سرش در کنار نهاد «کلّ شاء برجلها تناط» «۱۶».

[۱] - یو، قاسی. ط، قصاصی.

[۲] - ط، ندارد.

(۱) - جامه (ر ب).

(۲) - جستن.

(۳) - بازگشتن (ر ب).

(۴) - عشواء، ماده‌شتری که بشب نبیند و هر چیز را پامال کند (مجمع الامثال).

(۵) - زیانمندتر از کسی که آب را بمشت گیرد (مجمع الامثال).

(۶) - شرمسارتر از قمار باخته (ر ک مجمع الامثال).

(۷) - کوفته.

(۸) - بین ساوه و قزوین (مجممل التواریخ گلستانه ص ۳۶).

(۹) - شاه وجه عدیه یا عداته، زشت باد روی دشمنان او.

(۱۰) - اسب نیکو (ر ب).

(۱۱) - غویر. مصغر غار. و ابؤس ج بؤس، سختی است، و معنی مثل اینست که شاید شیر از سوی غار پدید آید. و مقصود از مثل اینست که شاید شر را خود سبب شده‌ای. و برای منشأ مثل رجوع شود به (مجمع الامثال).

(۱۲) - اضافه تشبیهی.

(۱۳) - ذباب السیف، تیزی او یا کرانه آن که باریک و هر دو طرف تیز باشد. (ر ب) و نیز ذباب، زنبور عسل است (ر ب).

(۱۴) - قساس کان آهنی است به ارمینیه و منه السیوف القساسیه. (ر ب)

(۱۵) - بدخویی (ر ب).

(۱۶) - ... ستناط (مجمع الامثال) نوط، تعلیق است. و معنی مثل اینست که هر جنایتکار به جنایت خود دستگیر شود (مجمع الامثال).

خاتمه [۱]:

خاتمه [۱]:

بعد از قضیه «نادر شاه» و اولاد بی گنااهش سالی بر نیامد که قضا گوش هریک از فتنه جویان را به گوشمال تأدیب قرطه «۱» «ذوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ» [۲] در آویخت، و تمامی اهل خلاف را بی‌خلاف، مظهر فحواي «لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» [۳] ساخته به مغموره «۴» غمرات «۵» و مظموره «۶» مطمرات «۷» فرستاد.

و تا هور «۸» دولتش «۹» در وراء تاهور «۱۰» حوادث اختفا یافت، پرتو بهروزی بر اهل روزگار نتافت «مهما تعش تره» «۱۱» «هذا قول لا يشوبه تره» «۱۲». هر چند که در این ادعا ابناء عصر [۲] و «أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» [۳] «۱۳» کاتب را «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» «۱۴» بطعن «لا تهرف بما لا تعرف» «۱۵» مطعون خواهند ساخت، اما اگر

[۱] - نو، ط، ندارد.

[۲] - عت، ط، هر چند که این سخن ناس خناس را.

[۳] - عت، نو، ط، اضافه دارد دلپذیر نیست و جز آشفستگی بازار ایشان را امری مرضی ضمیر نه و کاتب را ...

(۱) - گوشوار.

(۲) - بچشید عذابتان را اینست که بدان شتاب می‌کردید (از آیه ۱۴ سوره الذاریات).

(۳) - درنگ نمی‌کردند پس از تو مگر اندکی. (از آیه ۷۸ سوره اسراء).

(۴) - مظموره (از اقرب الموارد).

(۵) - ج غمره بفتح اول و سکون دوم، سختی (ر ب).

(۶) - نهانخانه زیر زمین (ر ب).

(۷) - مطمرات الامور، کارهای هلاک کننده (ر ب).

(۸) - خورشید.

(۹) - ظاهر نادر.

(۱۰) - ابر.

(ر ب).

(۱۱) - چند که زنده باشی چیزهای شگفت بینی (مجمع الامثال).

(۱۲) - این گفتاریست که باطل بدان نیامیزد.

(۱۳) - و بیشترشان حق را ناخوش دارند گانند (از آیه ۷۲ سوره مؤمنون).

(۱۴) - درحالی که تکبر می‌ورزیدند بدان و به شب افسانه و هذیان می‌گفتند. (آیه ۶۹ سوره مؤمنون).

(۱۵) - حرف بفتح اول و ثانی مبالغه در مدح یا ستایش بدون اطلاع بود. (آنچه را ندانی مستای) (مجمع الامثال):

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۱۹

با جنان «۱» صاف و چشم انصاف نگرند خواهند دانست که شقاوت ابناء این عصر زیاده بر «ابن زیاد» است و از جفای ایشان تمام

ایران شهر زور [۱] و ملک بیداد «فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ» [۲]، در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

فقل للذه انت اصبت فالبس برغمك دوننا ثوب حداد «۳» اذا قدمت خاتمة الزايا «۴» فقد عرّضت سوقك للكساد تمت بعون الله

تعالی ثامن شهر ربیع الثانی خلون من سنه ثمانین و مائه بعد الالف [۲].

پایان

[۱] - یو، شهر آذر.

[۲] - فقط این عبارت را نسخه مل دارد.

(۱) - قلب (ر ب).

(۲) - پس زودا که یاد خواهید کرد آنچه را می‌گویم بشما (از آیه ۴۷ سوره مؤمن).

(۳) - اصبت از مصدر، اصابه، مصیبت زده شدن. ثوب حداد. چنین است در ۱۰ نسخه و در نسخه یو، ثوبی حداد و به هر حال ضبط

شعر صحیح نیست. حداد بکسر اول جامه سوگواری سیاه یا کبود. (ر ب. اقرب الموارد).

(۴) - شاید مقصود از خاتمه رزایا مرگ باشد.

تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده

اشاره

تلخیص و تحریر دره نادره به نثر ساده

در تلخیص کتاب حتی الامکان کوشش شده است که جمله‌بندیهای کتاب محفوظ ماند

در بیان اختلال ممالک ایران

در بیان اختلال ممالک ایران

امیرویس غلچه «۱» و اسد الله ابدالی به ادعای ریاست در اطراف کشور به فتنه بفته‌انگیزی برخاستند و آتش بیداد افروختند. نخست

امیرویس که از مردم فرومایه قندهار بود در عهد شاه سلطان حسین بقصد شکایت از بدرفتاری حاکمان آن ولایت باردوی پادشاهی آمد و چون در دربار پادشاه دادرسی نیافت به قندهار بازگشت و در سال هزار و صد و بیست و یک هجری گرگین خان والی را کشت و رایت طغیان برافراشت و به حواشی مملکت دست یازید و تا حد دلخک و دلارام را تصرف کرد. سپس اسد الله ابدالی به سال هزار و صد و بیست و سه نافرمانی آغاز کرد و بر قلعه هرات مستولی شد و ستمکاری پیشه ساخت. رفته رفته سستی در ارکان دولت پدید گشت، و گردنکشان و مهتران نافرمانی آغاز کردند و اشرار به فتنه بفته‌انگیزی برخاستند.

در بیان استیلای افغانان باصفهان

در بیان استیلای افغانان باصفهان

محمود پسر میر ویس از کار پدر تجربت آموخت و هوای پادشاهی به سرش افتاد و به سال هزار و صد و سی و چهار بقصد کشور گیری از قندهار بیرون شد. ابتدا کرمان را گرفت سپس روی به اصفهان نهاد. بزرگان دولت که دوراندیشی را ترک گفته بودند و گمان هجوم دشمن را نمی‌بردند، ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به تهیه اسباب دفاع پرداختند و جمعی کشاورز و بازاری را برای نبرد با دشمن بساز و برگ آراستند.

دو لشکر در چهار فرسخی شهر در موضعی مشهور به جلون آباد (گلناباد. گلون آباد)

(۱)- برای شرح و توضیح اعلام شخصی و جغرافیایی بفهرست و متن کتاب مراجعه فرمایید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۴

با یکدیگر روبرو شدند. قزلباشیه شکست خوردند. و جمعی از سران دولت بدست افغانان از پا در آمدند و بقیه گریختند، و این واقعه روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال هزار و صد و سی چهار اتفاق افتاد. محمود از زنده‌رود گذشت و در فرح آباد توقف کرد و جمیع ده‌ها و زمینهای آن حدود را گرفت. ترسایان آن ناحیه از بیم، به یاری وی با او همراه شدند و محمود عازم تسخیر اصفهان شد و هشت ماه آن شهر را محاصره کرد. لشکریان او آن حدود را پادگان خویش کردند و کار پادشاه به تباهی گرایید. اما بعد از وقوع این امر به مشورت پرداختند و عاقبت بر حرکت شاهزاده طهماسب میرزا اجماع کردند و شاهزاده را بولایت عهدی گزیدند و به کاشان فرستادند. اصفهان در محاصره بود و گرانی ارزاق علاوه علت شد، و سپاهیان به گرسنگی و تنگدستی در افتادند و اهل محله‌ها از محل خود کوچ کردند و عموم خوردنی‌ها نایاب گردید. خوانین بی‌وفایی آغاز کردند و شاه سلطان حسین را نزد محمود بردند. ولی از این کار هم سودی نبردند. محمود در چهاردهم محرم سال هزار و صد و سی و پنج داخل اصفهان شد، و پا بر مسند سروری گذاشت. و- باغستان‌های بهشت‌نشان ایران را ویران ساخت، و ساحت اصفهان را از صفا به پرداخت و با سرشت بد و طینت فاسد عهده‌دار سلطنت گشت.

جلوس شاه طهماسب

جلوس شاه طهماسب

بعد از انتشار خبر استیلای افغان، شاهزاده طهماسب میرزا در آخر محرم سال هزار و صد و سی و پنج هجری قمری در قزوین بر اورنگ سلطنت نشست. افغانان بدفع او برخاستند و او با شتاب به تبریز رفت و به مقتضای جوانی به عشرت و باده‌گساری پرداخت. ملک محمود سیستانی که امارت تون را داشت بعد از غلبه افغانان از بدی بخت بتصور دست یافتن بر تاج و تخت از تون به مشهد شتافت و رفته رفته سر از اطاعت بتافت. تاتارها هم غبار فتنه را در مرو شاهجهان برانگیختند. ترکمانان دشت

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۵

نیز دست تپاول بر آوردند و درون و نسا را ضبط کردند. مقارن این احوال از جانب سلطان روم نیز پیمان گسلی آغاز شد و پاشایان با لشکریان شایان بجانب ایران روی آوردند و به آذربایجان تاختند. روسیان نیز به رشت و گیلان هجوم آوردند و با توپهای آتشین لاهیجان را بباد دادند. شاه طهماسب سرگردان شد و از آذربایجان به مازندران شتافت.

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

در همین ایام محمود غلچه سی و یک تن از شاهزادگان را گردن زد و سرانجام دیوانه شد و پسر عموی او اشرف در دوازدهم شعبان سال هزار و صد و سی و هفت بر جای او نشست. چون کار اشرف سامانی یافت با دولت عثمانی از در جنگ در آمد، سپس روش ظالمانه پسر عموی خود را پیش گرفت و شاه سلطان حسین را به سال هزار و صد و چهل بکشت. ماده تاریخ قتل شاه سلطان حسین چنانکه قوام الدین محمد قزوینی سروده است. (تجدید لقتل الحسین - ۱۱۴۰ هجری قمری) است.

ترقی احوال نادر شاه

ترقی احوال نادر شاه

در خلال این احوال ایرانیان را ظهور فرج نزدیک شد، یعنی نادر شاه در سال هزار و صد و سی و پنج هجری از دره جز از محال باورد عازم کشور گشایی گشت، و بعد از چندی رعیت را از رنج رها کنید و بیخ فتنه را بضرر شمشیر بر کند.

تسخیر مشهد مقدس

تسخیر مشهد مقدس

نادر نخست برای فرونشاندن آتش فتنه مرو به آن سمت روان شد. ملک محمود در جوین بود که از حرکت نادر آگاه گردید. نادر کار مرو را تا آنجا که ممکن بود سامان داد، و بجانب مشهد تاخت. ملک محمود هنوز از سمت جوین آسوده خاطر نشده بود که خبر بازگشت نادر را از مرو شنید و با شتاب از جوین تا مشهد عنان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۶

بازنکشید. شاه طهماسب که در آن ایام شاهرود و بسطام را مرکز خود ساخته بود بعد از شنیدن این خبر بعزم تسخیر خراسان با سپاهی آماده عزیمت کرد و در حدود جاجرم نیز طایفه‌هایی از خراسانی بدو پیوستند و از راه اسپراین به خبوشان رفت. چون نادر خبر توجه شاه طهماسب را به مشهد شنید با لشکریان خود به شتاب از مرو به خبوشان رفت و در موکب شاهی بسمت مشهد روان شد.

ایام محاصره مشهد بیش از سه ماه طول نکشید و در شب هیجدهم ماه ربیع الاول سال هزار و صد و سی و نه مشهد تسخیر شد. و ملک محمود بارک گریخت تا شاید راه نجاتی بروی خود باز کند. نادر پس از این فتح همان شب به زیارت آستان حضرت رضا (ع) رفت و روز دیگر بر ارک یورش برد. ملک محمود به آستان رضوی پناهنده شد و مورد عفو واقع گشت و چند روزی زنده ماند، اما سرانجام به کیفر کار خود رسید. پس نادر باصلاح کشور برخاست و به کارهای آشفته مملکت سر و صورتی داد و سرکشان را به اطاعت در آورد و امنیت را در خراسان برقرار ساخت. کار نادر روز-روز در ترقی بود، لیکن حسودان چون پیشرفت او را مانع انجام مقاصد خود می‌دیدند به ضعیف ساختن وی و تقویت پادشاه می‌کوشیدند، و در پیشرفت امور دولت اخلاص

می‌کردند. و هر چند از جانب نادر نسبت به شاه طهماسب رسم خدمت و وفاداری رعایت می‌شد، توجه شاه نسبت بوی کمتر می‌گشت. و سخن چینان شاه و نادر را از یکدیگر بیشتر می‌رماندند. شاه طهماسب با خاطری نگران بجانب نیشابور رفت و نادر بظاهر روش اطاعت و دوستی او را پیش گرفت. در این ایام جمعی از افغانان هرات بقصد غارتگری بحواشی مملکت در آمدند، نادر آنان را تعقیب کرد و افغانان بی‌آنکه بهره‌ای یابند رو بگریز نهادند. نادر سپس به قلعه «سنگان» رفت و با افغانان آنجا جنگی سنگین کرد و به مشهد بازگشت.

حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی

حرکت نادر به هرات بعزم تأدیب افغانان ابدالی چون مدتها بود افغانان ابدالی به دولت صفوی عاصی شده بودند و در اطراف دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۷

مشهد فساد می‌کردند نادر به تأدیب آن گروه مصمم شد و در چهارم شوال سال هزار و صد و چهل با لشکری بسیار قصد آنان کرد و در النگ یاقوتی که سبزه‌زاری باصفا بود چادر زد سپس از آنجا به پیش روی خود ادامه داد. الله یار خان افغان حاکم هرات نیز برای کینه‌جویی آماده شد و با لشکری گران به کافر قلعه فرود آمد لیکن برابر نادر تاب مقاومت نیاورد و عقب‌نشینی کرد. در سر پل شکیان نیز مختصر مقاومتی نشان داد. سربازان نادر بسمت هری‌رود متوجه شدند و شبانگاه آماده نبرد گشتند. افغانان که دلیری ایرانیان را از یاد برده و به تهدید و آزار خو گرفته بودند ناگهان بجنب و جوش افتادند. لشکریان بامر نادر همان‌جا خیمه زدند. مقارن آغاز نبرد بادی سخت وزیدن گرفت دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و شدت باد چشم از جنگ پوشیدند سرانجام چون افغانان معارضه خود را با لشکر نادر بی‌نتیجه دیدند ابتدا از در معذرت خواهی در آمدند لیکن دوباره مہیای حمله گشتند. از آنجا که بخت با نادر همراه بود بمحض توجه وی بدان سو، افغانان تاب مقاومت نیاورده امان خواستند، نادر آنان را امان داد و ایالت هرات را به الله یار خان بخشید و از آنجا به مشهد رفت و تتمه حال هرات بعدا نوشته خواهد شد.

تسخیر اصفهان

تسخیر اصفهان

اشرف چون نادر را سرگرم جنگ ابدالی دید، لشکری فراهم آورد و از اصفهان عازم خراسان گردید. مقارن حرکت او نادر نیز از هرات بازگشت و وارد مشهد شد، لشکریان خراسان در این ایام مرخص شده بودند. چون نادر از حرکت اشرف اطلاع یافت مجددا دستور احضار سربازان را داد و پس از تهیه مقدمات آماده جنگ با وی شد. و در منزل مهمان‌دوست دامغان با افغانان روبرو گشت. با آنکه شماره لشکریان اشرف بیشتر از سپاه ایران بود نادر برابر آنان لشکر آرایی کرد. ابتدا توپچیان و زنبورکچیان و جزایرچیان به انداختن توپ و جزایری و تفنگ پرداختند و علمدار را با چند تن از دلاوران افغان از پای در آوردند. افغانان دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۸

چون مقاومت را بی‌فایده دیدند تا درّه خوار عقب نشستند و دوباره در آن مکان که تنگنایی بود آماده جنگ شدند و شکاف‌ها و راهروها را گرفتند. لشکریان نادر در همان دره با آنان به جنگ پرداختند، و دشمن را شکستی سخت دادند. اشرف چون شجاعت سپاهیان ایران را دید دانست که برابر آنان قوت مقاومت نخواهد داشت.

ناچار از مقاومت دست کشید و به اصفهان بازگشت و جمعی را گردن زد چون در جنگ مهمان‌دوست تأثیر جنگ توپخانه را مشاهده کرده بود، در صدد شد بدان صورت با نادر جنگ کند و با لشکر خود تا مورچه‌خورت پیش‌روی کرد و توپ‌ها و ضرب

زن‌ها را مهیا ساخت. نادر با لشکریان به افغانان حمله کردند. اشرف چون راه نجات را بسته دید بگریخت، و هنگام شام وارد اصفهان شد و همان شب گنجینه‌ها را برداشت و با یاران خود به فارس گریخت. نادر به شکرانه این پیروزی هریک از سران سپاه را انعام داد، و غنیمت‌هایی را که در آن سفر بدست آمده بود با لشکریان قسمت کرد، و فتح‌نامه بهر سو فرستاده شد.

استیصال اشرف

استیصال اشرف

پس از آنکه نادر اصفهان را مقر خود ساخت خبر رسید که اشرف بعزم تلافی در شیراز مشغول جمع چریک است. نادر در همان ایام که سرمای زمستان طاقت‌فرسا بود حرکت کرد و به زرقان شیراز وارد شد. روز دیگر افغانان آهنگ رزم کردند. لشکریان نادر بمقابله برخاستند، و جنگی سخت کردند و به سربازان دشمن تلفاتی سنگین وارد ساختند. افغانان چون تاب مقاومت برابر سپاه ایران را نداشتند، هزیمت یافتند و به شیراز رفتند. اشرف، میاصدق و ملا زعفران را بطلب امان به دربار نادر روان ساخت و خود او بار و بنه را بجا گذاشت و با یاران خویش از راه فسا بگریخت.

قراولان هزیمت افغانان را دریافتند و کیفیت حال را به نادر خبر دادند. بامداد، نادر در آغاز طلوع آفتاب بدنبال افغانان براه افتاد و در سر پل فسا تیغ در افغانان نهادند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۲۹

گروهی از آنان از بیم خود را به رودخانه انداختند و به گل و لای درماندند، و عده‌ای اندک که از شمشیر نجات یافتند گریختند. اشرف از راه کویر بسمت سیستان گریخت و از آنجا به خاران و رخشان از محال بلوچستان رفت و در اواخر ماه جمادی الثانی سال ۱۱۴۲ در حدود گرمسیر بدست بلوچان کشته شد. در ازاء این خدمت بلوچان و مردم خاران مورد عنایت نادر قرار گرفتند و میرزا قوام الدین محمد قزوینی ماده‌تاریخ کشته شدن اشرف را «قتل الاشرف ۱۱۴۲» سروده است. بعدها که اوضاع شیراز نظم یافت، نادر بسمت شوشتر متوجه شد و چون از آن ناحیت به نواحی مرکزی حمله می‌کردند، نادر بزرگان آن طایفه را از «حویزه» به خراسان آورد.

فتح ارومیه و تبریز

فتح ارومیه و تبریز

چون فوجی از سربازان عثمانی قصبه نهاوند را مرکز خود کرده بودند بعد از ورود نادر بحدود بروجرد شبانگاهی بد آن‌سوی روی آورد و صبحگاهان بحدود نهاوند رسید، سپاهیان عثمانی بمحض حمله نادر فرار کردند و نهاوند و همدان ضمیمه قلمرو نادر گردید. از همدان فوجی از دلیران بتسخیر کرمانشاهان معین شد و اگرچه در ابتدا توفیق نیافتند اما آخر الامر غلبه کردند پس از چند روز شنیده شد عثمانیان میان‌دوآب را که مسکن افشاریه است چراگاه اسبان خود کرده‌اند. نادر شبانگاه قصد آنان کرد و سحرگاهان به حوالی میان‌دوآب رسید.

دیده‌بانان عثمانی از ورود فوج نادر آگاه شدند و سپاهیان عثمانی دسته جمعی با شمشیرهای کشیده آغاز کارزار کردند. سربازان نادر بر آنها حمله بردند و سپاهیان عثمانی از بیم، خود را به رودخانه درانداختند و بعضی در آب غرق شدند و کشته گشتند و بقیه به تبریز گریختند و اسبان بی‌شمار و غنیمت بسیار بدست آمد. فرّخ خان مکرری را که می‌خواست با نادر به دورویی و نفاق رفتار کند، بحضور آوردند. و چون خیانت او کشف شد چشم وی را در حال میل کشیدند. نادر روز دیگر عازم تبریز شد.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۰

عثمانیان که در دهخوارقان می‌بودند بمحض توجه سربازان ایران به کوه مرجان عقب نشستند. نادر به تبریز رسید و ایالت آنجا را به بیستون خان افشار داد و آنچه از عثمانیان ضبط شده بود به سربازان قسمت شد و آنچه را از اطراف فراهم شده بود به بیستون خان دادند که بمصرف کارهای کشور برسد. در این احوال احمد پاشا والی بغداد با لشکری به کرمانشاه رسید و چون از تسخیر تبریز آگاه گردید به بغداد بازگشت. پس از چندی خبر شکست ابراهیم خان به نادر رسید و ناچار شد دوباره به مشهد بازگردد.

جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او

جنگ ابراهیم خان با افغانان و شکست او

نادر هر چند از افغانان ناراضی بود اما با آنان مدارا می‌کرد و کار هرات را به الله‌یار خان سپرد. افغانان از الله‌یار خان خواستند که به خراسان بتازد ولی او نپذیرفت. آنان هم او را اخراج کردند و ذو الفقار خان را از فراه آوردند و حکومت را بدو سپردند و به فرماندهی او به خراسان حمله بردند و خواجه ربیع را مرکز خود ساختند و مشهد را محاصره کردند و قریه‌های اطراف شهر را گرفتند و به مردمان آزار فراوان رساندند. هر چند سابقا نادر ابراهیم خان را از جنگ با افغانان برحذر داشته بود و بدو گفته بود که تنها بحفظ شهر پردازد و با افغانان به مدارا بسربرد تا وی بخراسان رسد، اما ابراهیم خان در حوالی کوه سنگین (سنگی) آماده نبرد با افغانان شد. در این جنگ ایرانیان شکست خوردند.

حرکت نادر بخراسان

حرکت نادر بخراسان

بزرگان خراسان که از شکست خویش در مقابل افغانان شرمنده و از نادر بیمناک بودند، رضاقلی میرزا را واسطه کردند. در اوایل ماه صفر این خبر به نادر رسید و

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۱

بخراسان حرکت کرد. در اواخر ربیع الثانی وارد مشهد شد. در آنجا از رعایا دلجویی کرد و سران ایل را سان دید و بسیاری از ایشان در جزء سپاهیان وی در آمدند.

عروسی رضاقلی میرزا

عروسی رضاقلی میرزا

زمستان این سال رضاقلی میرزا با خواهر شاه طهماسب که در عقد وی بود عروسی کرد

تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی

تسخیر هرات و ریشه کن کردن افغانان ابدالی

سه روز بعد از نوروز سال هزار و صد و چهل و سه نادر عازم تسخیر هرات شد و در پانزدهم رمضان از مشهد حرکت کرد و وارد جام گردید، ابو طالب خان لالوی را با عبدالمطلب خان برادر او که در آن اوان حاکم تون بودند و در حواشی مملکت فتنه‌انگیزی می‌کردند در منزل جام کشت و در چهارم شوال نقره را مقرر خود کرد.

روز سوم ورود، سربازان آماده رزم شدند ذو الفقار خان ابدالی والی هرات نیز بمیدان آمد. سربازان از بامداد تا شامگاهان مشغول کارزار بودند و از اتفاقات آنکه برجی در سر نهر در خارج اردو احداث یافته بود، نادر بعد از رسیدن به لشکرگاه بخاطر دیدن اردو

بآن برج رفت. شبانگاه افغانان از میان نهر شکسته که به اردو پیوسته بود به لشکر نادر شبیخون زدند و جمعی با فتیله‌های آتش فشان برج را محاصره کردند. نادر با چند تن از خاصان که در آن هنگام در خدمت حاضر بودند، بدفاع پرداخت. افغانان چون با مقاومت سخت سربازان ایران روبرو شدند، باز گشتند.

چون مقصود نادر محاصره قلعه بود، بعد از چند روز فوجی از دلاوران را به نگاهبانی نقره مأمور ساخت و خود بطرف پل مالان رفت. در این موقع هری رود طغیان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۲

کرده بود و نادر ناچار متوجه زنده جان شد و افغانان آنجا را از دم تیغ گذراند و در ده نو منزل گزید. افغانان به تصور اینکه فوجی از قراولان سپاه بسر وقت آنان آمده‌اند، برای نبرد صف‌آرایی کردند. نادر از این پیش آمد شادمان شد و فی الحال سوار گشت و به افغانان تاخت و تلفات سنگینی به آنان وارد کرد.

روز دیگر به ده ناگهان رفت و قلعه کیان را محاصره کرد و از چهار طرف راه غله و ذخیره را بر افغانان بست. ذو الفقار خان در حصار نشست. هر روز فوجی از سپاهیان به دشمن حمله می‌بردند. افغانان باتفاق ذو الفقار خان در قلعه‌داری کوشیدند در همان اوان سر کرده‌ای که مأمور حمله به فراه بود در خاش بر افغانانی که در اطاعت ذو الفقار خان بودند تاخت، در این جنگ جمعی از افغانان را با سرکرده آن گروه سر بردند و قلعه خاش را تصرف کردند. همچنین جمعی از سپاهیان مأمور حمله به کرشک گشتند و در حوالی قلعه بست بسیاری از افغانان را از پا درآوردند و کرشک و زمین‌دور را متصرف شدند. در همان هنگام حسین خان غلچه والی قندهار دست به حيله جویی زد و از یکسو جمعی از خواص خود را برسم خدمت بدرگاه نادر روانه کرد و از طرف دیگر سیدال را که سردار لشکر بود به یاری طایفه ابدالی فرستاد.

بعد از چندی که افغانان از نادر شکست خوردند آن گروه ذو الفقار خان را از هرات بیرون کردند و به فراه فرستادند، و از نادر درخواست کردند که الله یار خان را به حکومت قلعه منصوب کند. سیدال با دیدن این حال از مردم قلعه مأیوس شد و در تاریکی شب بگریخت. و بجانب قندهار شتافت. به درخواست مردم قلعه، ایالت آنجا به الله یار خان داده شد. الله یار خان پس از رسیدن به حکمرانی دست تعدی گشود و راه مخالفت پیش گرفت. چون محاصره هرات امتداد یافت، در اول رمضان دشمنان خواه‌وناخواه درهای قلعه را گشودند، و افغانان فراه نیز به اطاعت درآمدند، و هرات و فراه به خاک ایران ملحق گشت.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۳

الله یار خان چون راه چاره را بسته دید. از روی خواری از نادر پناه خواست و او بوی اجازه رفتن به مولتان را داد.

توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او

توجه شاه طهماسب به ایروان و شکست او

بعد از آنکه نادر عراق و آذربایجان را فتح کرد بقصد سرکوب ساختن افغانان عازم خراسان شد، اعیان دولت شاه طهماسب نیز بفکر گرفتن قلعه ایروان افتادند و بتقلید نادر بکوشش برخاستند و سپاه عراق و آذربایجان را فراهم آوردند.

و در ماه جمادی الآخر سال هزار و صد و چهل و سه از اصفهان حرکت کردند.

علی پاشا سرعسکر عثمانی که از طرف دولت عثمانی مأمور حفاظت ایروان بود از قلعه بیرون آمد و کنار رودخانه کرنی موضع گرفت و منتظر رسیدن شاه طهماسب شد. سربازان شاه از رودخانه گذشتند و بطرف سپاهیان عثمانی رفتند. بر اثر حمله سربازان ایرانی، عثمانیان شکست خوردند و توپخانه و قورخانه و خیمه‌ها و اسبان ایشان بتصرف ایرانیان درآمد و سربازان عثمانی بسمت قلعه رفتند. لشکریان شاه طهماسب در سه فرسخی سمت غربی قلعه ایروان موضع گرفتند. چون لشکریان بخیال قلعه گیری بودند،

بعد از چند روز بدون ملاحظه و دوراندیشی تا پای قلعه پیش راندند. عثمانیان از بالا و بیرون قلعه با توپ و تفنگ بمقابله برخاستند قزلباش‌ها تاب مقاومت نیاوردند و عقب‌نشینی کردند. و چون مدت توقف آنان در آن حدود طولانی شد آذوقه ایشان هم پایان یافت و ناچار از راه دوقوزیولوم عازم تبریز گشتند. احمد پاشا والی بغداد که از کار شاه طهماسب مطلع شده بود با سربازان فراوان رو به ایران نهاد. شاه طهماسب بر اثر پراکنده شدن سپاهیان خود به زنجان و سلطانیه رفت و چون به ابهر رسید محمد علیخان بیکلریکی فارس با سواران خود برکاب او پیوست. شاه و سپاهیان اندکی آسوده خاطر شدند و جمعی دیگر از سپاهیان را فراهم آورده به همدان رفتند و در منزل کردجان همدان آماده نبرد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۴

با دشمن شدند. نخست محمد خان بلوچ با فوج خود آغاز نبرد کرد و بمحض تصادف با دشمن شکست خورد. شاه طهماسب چون شکست لشکریان خود را مشاهده کرد به اصفهان بازگشت و این شکست نیز خاطر ایرانیان را بیش از پیش آزرده ساخت. سران دولت عثمانی چون از جانب نادر اندیشناک بودند در صدد مصالحه با شاه برآمدند، و پس از آمد و رفت و بسیار ولایاتی که نادر تصرف کرده بود به دولت صفویه تعلق گرفت و قلعه‌های سمت غربی رود ارس به دولت عثمانی داده شد و دو دولت با یکدیگر صلح کردند و شاه طهماسب صورت صلح‌نامه را همراه چند تن از اعیان نزد نادر فرستاد. هنگامی که کار هرات نزدیک باتمام بود فرستادگان شاهی نزد نادر رسیدند. نادر این مصالحه را نپذیرفت و فرستادگان پادشاه را از قبول آن بر حذر داشت. سفیری را هم که از جانب وزیر اعظم عثمانی و والی بغداد آمده بود و در مشهد توقف داشت، مأیوس بازگرداند. سفیر عثمانی بجانب بغداد رفت و فرستادگان شاه طهماسب به دربار شاه بازگشتند. نادر اگر چه عزیمت تسخیر قندهار را داشت موقتاً از این تصمیم منصرف شد و به حسین خان غلچه نیز اعلام داشت که بموقع بسر وقت او خواهد آمد و در روز عید فطر بخراسان بازگشت و در نیمه ماه وارد مشهد شد. چون نادر مصمم بود همه ولایات ایران را که عثمانیان و روسیه ضبط کرده بودند بازستاند ایلچی بولایت روس که در آن ایام زنی (کاترین) بر آنان سلطنت می‌کرد فرستاد. مقارن ورود نادر بمشهد نامه فرستادگان رسید که دولت روسیه ولایت آستارا و گیلان را تخلیه کرده است ولی تخلیه دربند و باقی شهرهای سمت شمالی رود کر را موکول بتصرف قلعه ایروان داشته‌اند.

حرکت نادر به بغداد

حرکت نادر به بغداد

نادر در هفتم محرم سال یک‌هزار و صد و چهل و پنج از مشهد حرکت کرد و از راه نیشابور رو به عراق نهاد. شاه طهماسب پس از شکستی که از عثمانیان دیده

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۵

بود در نهان و آشکارا با کوچک و بزرگ و بخصوص با نادر براه مخالفت می‌رفت.

نادر در اصفهان او را گوشه‌نشین ساخت و شاهزاده عباس میرزا فرزند او را به شاهی برگزید و در نیمه ماه اول زمستان عازم بغداد شد. پس محمولات گران‌بار را در کرمانشاه گذاشت و از آنجا حرکت کرد و در صحرای ماهی‌دشت توقف نمود. جاسوسان خبر آوردند که جمعی از سپاهیان عثمانی در راه طاق‌گرا به نگاهبانی گمارده شده‌اند.

نادر شبانه از بیراهه عازم ذهاب شد. چون بر اثر راه‌پیمایی اسبان مانده و سربازان خسته بودند بسیاری از ایشان در راه ماندند و بقیه پس از پیمودن کوه‌ها و پشته‌ها در دمام طلوع فجر به ذهاب رسیدند. هنگامی که آفتاب برآمد به سپاهیان عثمانی حمله آوردند. در این نبرد احمد بیک باجلان حاکم ذهاب و اطرافیان او اسیر شدند. پس نادر وارد نواحی بغداد شد و سیران‌تپه را برای قرارگاه اردو اختیار کرد. سپس دستور داد نخلی را قطعه‌قطعه کردند و شبانه قطعات آن را بر شتران نهادند و به ناحیه نهروان رسانیدند و به

اشارت ایلچی فرنگ که در آن اوان وارد اردو شده بود در عرض یک روز بهم پیوستند و خیک بسیاری بر آنها بستند و پلی ترتیب دادند. نادر با چهار هزار تن از سربازان سوار و پیاده از آن گذشتند. پس از گذشتن آنان، پل از هم گسیخت. مقارن این حال شب در رسید. نادر از کمی سپاه اندیشمند نشد و بسمت بغداد کهنه رفت و پاسی از شب گذشته بر سربازان عثمانی که بعضی در محوطه کاظمین علیهما السلام و بعضی مقابل اردو مقام داشتند، تاخت و از دو جانب در آن شب تار جنگ آغاز شد. با اینکه سپاهیان بغداد بسیار بودند ایرانیان دشمن را شکستی سخت دادند. احمد پاشا والی بغداد بعد از جنگ در شهر متحصن شد و لشکریان نادر اطراف بغداد و کاظمین و سامرا را تصرف کردند و شتران و کشتی‌های پر از خرما بچنگ ایرانیان افتاد. بامر نادر در اندک روزی جبری بر دجله بسته شد و لشکریان در کاظمین اردو زدند. چون مدت محاصره دراز گشت و قحطی شدید در بغداد پدید آمد، لشکریان بغداد از گرسنگی تاب نیاوردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۶

و به احمد پاشا عاصی شدند و هر روز جمعی از شدت گرسنگی خود را از حصار بیرون می‌افکندند و باردوی نادری می‌آمدند و بدانها آذوقه داده می‌شد و هر کدام فرار می‌کردند بضرب گلوله از پا درمی‌آمدند. مردم بغداد از بی‌قوتی سخت درماندند و بعضی از گرسنگی مردند. احمد پاشا وعده داد تا آخر ماه صفر بغداد را تخلیه کند،

جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح

جنگ توپال عثمان سرعسکر و شکست لشکر بعد از فتح

عثمان پاشا صدر اعظم سابق که در جنگ فرنگ بسبب پایداری گلوله به پای او خورده بود و بتوپال یعنی لنگ اشتها داشت به سرداری سمت بغداد مأمور شد. در این اوقات خبر رسیدن وی از جانب موصل رسید و قلعیان از این نوید شاد شدند و در موعد معین شهر را تسلیم نکردند. عثمان پاشا که در طول شط آهسته پیش می‌آمد با لشکر ایران روبرو شد و در آن روز که ششم صفر بود جنگ در پیوست و سپاه عثمانی شکست خوردند و بسیاری از آنان گریختند، سرعسکر و بازماندگان در همان مکان که بشط اتصال داشت خیمه زدند و اطراف اردوی خود را با ینکچری و تفنگچیان محفوظ داشتند. نادر با فوجی از پیادگان به جنگ پرداخت و از چاشتگاه تا پسین جنگ کردند. شدت گرما و بی‌آبی کار را بر ایرانیان دشوار ساخت. در اثنای نبرد اسب نادر به یکی از پیادگان عثمانی برخورد و اسب سکندری خورد و نادر به زمین افتاد. غلامان کلاه و افسر بر سر او گذاشتند و اسب دیگر پیش آوردند و نادر سوار شد و حمله کرد و چند تن از سربازان عثمانی را از پا درآورد. چون آفتاب نزدیک غروب رسید بسیاری از دلاوران بقتل رسیده بودند، نادر فرمان داد تا اردو به بهریز عقب‌نشینی کند. سحرگاه عثمانیان که از عقب‌نشینی سربازان ایرانی آگاه شده بودند به اردوگاه نادر تاختند و آنچه را بجا مانده بود به غنیمت بردند.

توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا

توجه نادر بار دیگر بممالک عثمانی و قتل عثمان پاشا

پس از این شکست سربازانی که گریخته بودند باز از هر سو برکاب نادر ملحق

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۷

شدند. نادر در مندلیج مجلس مشورتی تشکیل داد و بجای آنکه سربازان و فرماندهان گریخته را سرزنش کند آنان را دلگرم ساخت و گفت هر چند این بار ما شکست خوردیم اما بلطف خدا پیروز خواهیم شد. فرماندهان فرمانبرداری خود را نسبت بدو ابراز داشتند و نادر در بیست و دوم ماه صفر به همدان بازگشت و دستور داد، در تهیه سربازان و سازوبرگ بکوشند و آنچه از توپ و

باروت فراهم شود به همدان برسانند. پس از آنکه لشکر و ساز جنگ فراهم شد روز شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بجانب کرکوک حرکت کرد. سرعسکر عثمانی پشت دیوار کرکوک آماده کارزار شد تا از جانب پشت سر از حمله مصون بماند و افراد خود را بمیدان فرستاد، در این جنگ بسیاری از سربازان عثمانی بقتل رسیدند و سرعسکر تاب مقاومت نیاورد و بقلعه رفت. نادر نامه‌ای بوسیله یکتن از گرفتاران بدو نوشت و او را بمیدان خواند.

سپس شب را بیرون قلعه کرکوک با لشکریان بسربرد، روز دیگر چون پاسخی از سرعسکر نرسید به سربازان فرمان داد تا بر چند هزار خانوار بیات که در آن نواحی سکونت داشتند تاختند. سپس بسوی سوردش که به فراوانی غله و بسیاری حشم مخصوص بود رفت و سوردش و قلعه جوالان را تصرف کرد و غلّات آن نواحی را بدست آورد. در این وقت کردان بلباس به اطاعت وی درآمدند. همین ایام خبر رسید که عقب نشینی وی از کرکوک موجب گستاخی سرعسکر شده است و بیست هزار سرباز به سرداری ممش پاشا روانه کرده است، و این لشکر در آق دربند که ما بین دو کوه بلند واقع است موضع گرفته‌اند. نادر نیمه شب با فوج گران متوجه آنان شد، و در سپیده صبح به آق دربند رسید. جزایرچیان و سربازان اطراف دربند را محاصره کردند. بامدادان عثمانیان بسرعت آماده نبرد شدند. سرعسکر پس از فرستادن آن گروه بتصوّر آنکه مبادا نادر فرار کند و فتح بنام ممش پاشا تمام شود با فوجی مجهز به شتاب بدنبال ممش پاشا روانه آق دربند شد. در اثنای گیرودار طلّعه سرعسکر از جانب کرکوک آشکار گردید. سپاهیان ایران قرار را از دست ندادند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۸

و بر جنگ پایداری کردند. سرانجام سربازان ممش پاشا تاب نیاوردند و گریختند.

سرعسکر که از فرار سپاهیان آگاه نبود و با اطمینان در تخت روان پیش می‌آمد چون از فرار سربازان ممش پاشا آگاه شد از تخت روان به زیر آمد و با سپاهیان خود بگریخت. لیکن الله یار نام از ایل گرایلی به او رسید و او را از اسب به زیر آورد و سرش را برید و بر نیزه کرد. پس از کشته شدن سرعسکر بیست هزار تن از سپاهیان عثمانی کشته شدند. نادر پس از سه روز از آنجا به کرکوک رفت و فوجی را بتأدیب سرکشان که در پناهگاهها بودند روان ساخت و تمامی قلعه‌های آن سمت را ویران کرد. پس از غارت کرکوک بار دیگر عازم بغداد شد و شهر را به محاصره گرفت.

احمد پاشا از در معذرت در آمد و بعهده گرفت که ولایات مورد نزاع را تسلیم کند.

در این میان واقعه محمد خان بلوچ رخ داد و مانع حصول مطلب گردید.

طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او

طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او

محمد خان بلوچ در حین استیلاي اشرف به پایمردی او به دولت رسید و از جانب وی به سفارت به دربار عثمانی رفت، پس از ترقی کار نادر و تسخیر اصفهان چون راهی نیافت روی بدو آورد و امان یافت، و هر چند در ظاهر اظهار یکرنگی می‌کرد در باطن راه مخالفت می‌پوید. هنگام توجه نادر به بغداد حاکم کوهکیلو به بود.

پس آنکه خبر فراهم شدن سربازان عثمانی به نادر رسید محمد خان مأمور شد با سپاهیان به اردو به پیوندد. هنگامی که عازم اردو بود در جایدرفیلی از شکست سربازان نادر مطلع گشت و راه نافرمانی را پیش گرفت. و در سمت بهبهان و بنادر آغاز مخالفت کرد. نادر برای سرکوبی وی عازم شوشتر شد، چون مردم شوشتر به یاری محمد خان برخاسته بودند آن شهر را غارت کرد. سپس مردم حویزه را نیز سرکوب کرد و به بهبهان رفت. محمد خان دربند شولستان را فروگرفت و پیادگان خود را در فراز کوهها نگاه داشت و عازم نبرد شد، سربازان ایران بر آنان تاختند

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۳۹

و بسیاری از ایشان را کشتند و بعضی گریختند. محمد خان نیز به هرمز گریخت.

نادر وارد شیراز شد و گروهی را به سرداری طهماسب خان و کیل جلایر بدنبال محمد خان فرستاد. سربازان طهماسب خان به بندر هرمز حمله بردند و اموال و اسیران فراوان بدست آوردند. محمد خان اعراب هوله را فریفت و با خود هماهنگ ساخت و به جزیره قیس در آمد، چون قبلا فرمان رفته بود که حکام بنادر هرجا محمد خان را بیابند دستگیر کنند شیخ علاق هوله بمنظور بخشش خطاهای خود محمد خان را دستگیر کرد و نزد طهماسب خان و کیل فرستاد، و از مردم بنادر هرکس که به آنان کمک کرده بود سیاست شد. بامر نادر چشم محمد خان را در آوردند و او پس از چند روز در گذشت و شیخ علاق مورد لطف واقع شد.

حمله سوم نادر به عثمانیان

حمله سوم نادر به عثمانیان

چون پاشایان عثمانی بر اثر شنیدن خبر طغیان محمد خان بلوچ تعهدات خود را اجرا نکرده بودند. نادر پس از رفع فتنه محمد خان بقصد تسخیر شهرهایی که عثمانیان تصرف کرده بودند به اردبیل و مغانات (موغانات) آمد. و چون روانه شیروان شد سرخای خان لکزی والی آنجا به غازی قموق که در منتهای داغستان است فرار کرد. قلعه شماخی بدون مقاومت بتصرف در آمد. نادر پس از چند روز به غازی قموق رفت بقصد آنکه اگر لکزیه راه اطاعت را پیش گیرند و سرخای را تسلیم کنند از تنبیه آنان چشم پوشد. سرخای خان با لکزیه بگریخت، ولی خزانه‌ای که در دل زمین داشت بدست آمد. نادر پس از غارت و سوزاندن قموق از راه البرز به قبله آمد و از آنجا عازم تسخیر گنجه شد و در کلیسا کندی چادر زد.

سربازان از اطراف قلعه به بیرون سبیه روی آوردند و از یکسو بیل‌داران و کلنگ‌داران به کندن پرداختند و از سوی دیگر حواله‌ها و منجیق‌ها و توپها و تفنگ‌ها را بقلعه بستند. و با ضرب‌زن و بادلیج کار را بر آنان دشوار کردند. مقارن این حال خبر

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۰

رسید که عبد الله پاشا کوپریلی‌زاده با لشکری از وان حرکت کرده و قارص را لشکرگاه ساخته است. نادر فوجی را مأمور گرفتن قلعه گنجه کرد و روز سیزدهم ذوالحجه سال هزار و صد و چهل و هفت به سوی قارص رفت و برون قلعه را لشکرگاه ساخت و پیشتازان سپاه تا حدود ارزن الروم پیش رفتند. چون سرعسکر از قلعه قارص بیرون نیامد، نادر پس از چند روز بسمت ایروان رفت. سرعسکر سپاهیان خود را فراهم آورد و بدنبال نادر روان شد. هنگامی که نادر در اوچ کلیسا چادر زده بود، جاسوسان خبر آمدن سرعسکر را دادند. نادر از آنجا حرکت کرد و در مرادته چهار فرسخی قلعه ایروان چادر زد. سحرگاهان سرعسکر آهنگ قلعه ایروان کرد که پشت به دیوار جنگ کند ولی نادر بدو فرصت نداد و بوی حمله برد. تا سه ساعت از دو طرف جنگ ادامه داشت. سرانجام قلب لشکر عثمانی از جای رانده شد و عبد الله پاشا با بسیاری از سپاهیان وی کشته شدند و بقیه گریختند.

نادر جمعی از سپاهیان را بدنبال گریختگان فرستاد. پاشایان گنجه و تفلیس از در عذرخواهی درآمدند و درهای قلعه را گشودند. پاشای ایروان نیز که در قلعه‌داری پایداری کرده بود قلعه را تسلیم کرد. و تا حد آریه‌چائی به ایران تعلق گرفت. چون این قلعه بتصرف دولت ایران در آمد رعیت‌ها که از جور عثمانیان جایگاه خود را ترک گفته بودند به خانه‌های خود باز گشتند و با خیال آسوده بکار کشاورزی پرداختند. و نادر در نهم ماه رمضان صحرای مغان را منزلگاه ساخت.

جلوس نادر

جلوس نادر

با اینکه دولت دودمان صفوی به ضعف گراییده بود و می‌بایست سلطنت از آن خاندان منتقل شود لیکن نادر از روی بی‌نیازی سر به سلطنت فرود نمی‌آورد، اما از راه مصلحت‌بینی بزرگان و فرماندهان سپاه و سران ایل را احضار کرد و در باب سلطنت ایران محفل شورایی ترتیب داد، همگی متفق‌القول بعرض رسانیدند که اطاعتت بر همه فرض است:

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۱

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود مردم تا چند روز در انتظار بودند، روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل هشت بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه، بطالع اسد تاج بر سر گذاشت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی در این باره چنین سروده است:

اسکندر شان بنصر و تأیید و ظفر بر مسند جم گشت عدالت گستر تاریخ جلوس میمنت مأنوسش ذو القرنین «۱» است تاج اقبال بسر و «الخير فيما وقع» نیز تاریخ این تاجگذاری است.

تسخیر قندهار و قلع افغانان

تسخیر قندهار و قلع افغانان

بعد از آنکه جشن نوروز با فیروزی پایان یافت، نادر به اندیشه تسخیر قندهار افتاد و بدان سو حرکت کرد، در عرض راه خبر دادند که علی مراد در کوهستانهای بختیاری به سرکشی برخاسته است. نادر پس از ورود بحوالی برورود بعزم تنبیه آن طایفه بجانب زرد کوه رفت. یاغیان چون از رسیدن نادر آگاه شدند. به قله کوهها پناه بردند. سربازان در پی آنها افتادند و آنان را فوج فوج بدست آوردند و از پا درافکندند. علی مراد زنده دستگیر شد، و بامر نادر دست‌ها و پاهای او را بریدند و بدان حال در گذشت. نادر از آنجا به اصفهان رفت و پس از چهل روز از راه کرمان و بیابان، به سال هزار و صد و چهل و نه در سرخ شیر مشرق قندهار چادر زد. در مدت یک ماه در آنجا شهری را که دارای کاروانسرا، حمام و دکانها بود بنا کردند. در

(۱) - ذو القرنین بحساب ابجد ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در هزار و صد و چهل و هشت بوده است، می‌بایست تاج اقبال (حرف اول آن) را هم که بحساب ابجد یک است بر آن بیفزاییم. ۲- ۱۱۴۸.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۲

اطراف قلعه قندهار نیز همه جا بفاصله نیم فرسخ برجها ساخته شد و تفنگ‌داران در آن برجها موضع گرفتند و قلعه را محاصره کردند. قلعه قندهار یک سال در محاصره بود. سرانجام توپهای قلعه کوب را بر فراز برج دهده بردند و قلعه را گلوله باران کردند. نادر شب پنجشنبه بیست دوم ماه ذیقعد با فوجی از دلاوران در جانب کوه چهل‌زینه کمین کرد، و هنگام اذان صبح تکبیرگویان رو به برج دهده آوردند.

در آغاز این حمله جمعی از دلاوران به آسیب تیر جان دادند و از حمله نخستین مقصود حاصل نشد. بار دوم در شب دوم ذی‌حجه سال هزار و صد و پنجاه که سه روز از نوروز گذشته بود از هر فرقه فوجی نامزد یورش شدند و در اول ظهر حمله آغاز گردید. طایفه بختیاری بسرعت از طرف برج دهده قدم بر فراز قلعه گذاشتند، و جمعی نردبان‌های بلند بر دیوار قلعه استوار کردند و دروازه و برجها را تصرف کردند.

حسین خان از مشاهده این حال با زنان و فرزندان به ارک قیتول پنهان شد ولی چون بیشتر یاران او کشته شدند وی نیز تسلیم گشت و روز دیگر با باقی‌مانده لشکریان خود نزد نادر آمد و جمعی از غلجائیان در سلک ملتزمان رکاب در آمدند، و بقیه را بامر نادر کوچانیدند و در «نیشابور» سکنی دادند. حسین خان در مازندران متوطن شد. شهری را که در آن حدود بنا شد «نادرآباد» نام کردند

و قلعه قدیم «قندهار» ویران گردید و این فتح بر شهرت نادر بیش از پیش افزود.

فتح بلخ

فتح بلخ

هنگامی که نادر بقصد سرکوبی افغانان به قندهار می‌رفت رضا قلی میرزا مأمور تسخیر بلخ شد و طهماسب خان وکیل جلایر به سرداری و نظم لشکر وی مأمور گردید، هر چند شاهزاده از طهماسب خان نفرت داشت لیکن مجبور بود فرمان پدر را اطاعت کند. رضا قلی میرزا به بلخ رفت، والی بلخ چون از رسیدن وی آگاه گردید آماده رزم شد، و در شش فرسخی شهر موضع گرفت. بمحض شروع جنگ والی شکست خورد و لشکریان وی گریختند. والی، بلخ را ترک گفت و از در

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۳

اطاعت در آمد و رضا قلی میرزا او را بخشید. چون این مژده را به نادر دادند والی را احضار کرد و او با طبقات اشراف نزد نادر آمد و مورد لطف واقع شد، پس از تسلیم بلخ جمیع ممالک آن حدود تا منتهای قندوز و بغلان و بدخشان مسخر گردید. چون کار بلخ پایان یافت رضا قلی میرزا عازم تسخیر بخارا گردید. ابو الفیض خان والی بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم کمک خواست. ایلبارس خان فوجی عظیم از اوزبکان به یاری او فرستاد. رضا قلی میرزا چون از ماجرا آگاه شد بقصد جنگ آنان از آمویه گذشت. ایلبارس خان بمحض شنیدن خبر حرکت شاهزاده فرار را بر قرار ترجیح داد. ابو الفیض خان در قلعه قرشی متحصّن شد. رضا قلی میرزا قلعه شلوک را که در حوالی قرشی است تسخیر کرد و عازم قرشی بود که فرمان نادر رسید و او را از حرکت به ترکستان بازداشت.

تسخیر هندوستان

تسخیر هندوستان

چون غزنین و کابل از دیر زمان جزء خراسان شمرده می‌شد، نادر در اوایل ورود به قندهار نامه‌ای به محمد شاه پادشاه هندوستان نوشت و طی آن به کنایه و تصریح گوشزد کرد که سلاطین هندوستان از کهن دوستان ایران‌اند و محمد شاه نباید رفتاری را پیش گیرد که بر خلاف اصول دوستی باشد. ولی محمد شاه سفیر نادر را یک سال معطل کرد و پاسخی به نامه نادر نداد. نادر چون محمد شاه را به پیامهای خود بی‌اعتنا دید، به تهیه لشکر پرداخت و نامه‌ای به محمد شاه نوشت، که چون از طریق مکاتبه نتیجه مطلوب بدست نیامد ناچار باید کار را با دم شمشیر پایان داد.

پس در اول ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم سفر هند شد و غزنین را بتصرف درآورد. مردم کابل شهر را تسلیم نکردند. نادر فوجی از خراسانیان را در کمینگاه‌ها گمارد و صبحگاهان جمعی از آنان بحوالی قلعه درآمدند و برای فریب مردم قلعه چنان نمودند که خیال جنگ دارند، قلعیان نیز آماده رزم شدند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۴

در همان وقت کسانی که در کمینگاه بودند بیرون آمدند و بر آنان تاختند. و جمعی را کشتند و بقیه فرار کردند و به کابل بازگشتند. روز دیگر توپها را بر فراز کوه عقابین کشیدند و شهر را گلوله باران کردند. قلعیان چون خود را در چنان حال دیدند امان خواستند و شهر را تسلیم کردند. نادر پس از تسخیر کابل به بهار از توابع جلال‌آباد رفت. در آنجا رضا قلی میرزا نیز که از بلخ آمده بود بحضور رسید و در اوّل شعبان به نیابت ایران معین شد و با شاهزاده نصر الله میرزا بعطای جیقه گوهرنگار سرافراز گردید. سپس نادر رضا قلی میرزا را روانه ایران کرد و نصر الله میرزا را همراه خود برد و روانه پیشاور شد. ناصر خان حاکم کابل در حدود

پرشاور (پیشاور) عده‌ای را فراهم آورد و در جمروود آماده دفاع شد. چون کوهستان خیبر مسکن افغانان بود، نادر از آن راه منحرف شد و بسوی کوه مشهور به سه‌چوبه رفت، مدت یک شبانه‌روز طول کشید تا بدان کوه بالا رفتند و جمروود را محاصره کردند، ناصر خان که خود را در محاصره دید آماده گریز شد ولی سربازان مجال ندادند، و ناصر خان را با چهل تن از رؤسا و فوجی از سپاهیان پیشاور گرفتار کردند. بقیه از بیم به کوهها گریختند و «پیشاور» مقر نادر گردید. بعد از چند روز ناگهان خبر طغیان لکزیه داغستان و کشته شدن ابراهیم خان رسید. توضیح آنکه در آن ایام که ابراهیم خان در آذربایجان بود لکزیه جار اشرار داغستان را به غارتگری تحریک کردند. ابراهیم خان با لشکر بسیار عازم سرکوبی آنان شد، لیکن بدست لکزیه از پا درآمد. نادر هر چند از شنیدن این واقعه متأثر گردید، از سفر هند منصرف نگشت و تأدیب داغستانیان را بوقت دیگر موکول ساخت. و چند تن از سرداران سپاه را به سمت آذربایجان و گرجستان مأمور کرد تا خود از هندوستان بازگردد پس با لشکریان عازم لاهور شد و از رودخانه‌های پنجاب گذشت و بحدود لاهور رسید.

زکریا خان حاکم آن ملک مراسم اطاعت بجای آورد و ایالت لاهور بدو

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۵

محول شد و فخر الدوله خان ناظم سابق کشمیر نیز که در لاهور توقف داشت با فرمان حکومت بمحل خود رفت. بعد از ورود نادر به سرحد هند جاسوسان خبر آوردند که محمد شاه به فرمانداران خود دستور فراهم کردن سپاه را داده و نظام الملک هم با سیصد هزار سپاه دکن در کرنال آماده نبرد شده است. نادر از شنیدن این خبر خشنود شد. دیگر بار جاسوسان خبر دادند که برهان الملک با سپاهیان فراوان به پانی‌پت سه فرسنگی کرنال آمده است. نادر جمعی از دلیران را مأمور پانی‌پت و جنگ با برهان الملک کرد. چون برهان الملک تاب مقاومت در خود نمی‌دید به کرنال متوجه شد. و جمعی از سربازان او گرفتار شدند. نادر روز چهاردهم ذیقعد از پل رودخانه فیض گذشت و از محاذات کرنال به پانی‌پت که ما بین کرنال و شاه‌جهان‌آباد واقعست رفت. هر چند اسیرشدگان عده سپاهیان محمد شاه را گزارش داده بودند، نادر بدان اخبار اعتنا نکرد و با چند تن از دلیران تا حوالی اردوی محمد شاه رفت و پس از ملاحظه اردوی او و تعیین مواضع حمله به لشکرگاه بازگردید. روز دیگر نادر سوار شد. چون سپاهیان بین کرنال و پانی‌پت موضع گرفتند. برهان الملک و صمصام الدوله آماده نبرد آنان شدند. محمد شاه نیز به یاری امیران هندوستان با لشکری بزرگ آماده کارزار گردید. از آن سو نادر نیز لشکر آراست جناح راست و چپ را به سرداران و قلب را به نصر الله میرزا سپرد. پس جنگی سخت در پیوست و سی هزار تن از لشکر هند کشته شد.

صمصام الدوله با پسر و برادر و کسان خود کشته شد. و برهان الملک و جمعی از سران اسیر گردیدند و بقیه سپاه گریختند و هزار فیل و اموال و اسباب و فرش و چهارپای بسیار نصیب سربازان ایران شد و محمد شاه به کرنال فرار کرد. نادر چند هزار سوار را فرمان داد تا اردوی او را فرا گرفتند. محمد شاه چون پیروزی نادر را مسلم دید از در معذرت در آمد و نظام الملک را نزد نادر فرستاد تا مراتب اطاعت او را بنماید. نظام الملک بار یافت و درخواست او پذیرفته شد و جنگ

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۶

پایان یافت. روز دیگر محمد شاه و بزرگان دولت گورکانی نزد نادر آمدند. نادر تا در بارگاه از او استقبال کرد و او را کنار خود بر تخت نشاند و از وی دلجویی کرد و باین ترتیب صلح و صفا و دوستی برقرار گردید. نادر روز اول ذوالحجه سال هزار و صد و پنجاه و یک عازم شاه‌جهان‌آباد شد و در نهم ماه بدانجا وارد گشت. روز ورود وی محمد شاه کلید خزانه‌ها را همگی بنادر داد و زر و گوهرها و پیلان و نفائس بسیار تقدیم کرد که از جمله تخت طاوسی معروفست.

قتل عام شاه‌جهان‌آباد

قتل عام شاه جهان آباد

شب شنبه دهم ماه ذی‌الحجه سال هزار و صد و پنجاه و یک، آفتاب به برج حمل تحویل گردید و دو عید نوروز و قربان در یک روز اتفاق افتاد. شب یکشنبه یازدهم بین یک‌دو تن از مردم هند و سربازان ایران بر سر خوراک و منزل نزاع شد و کار بکارد و دشنه کشید، و رفته رفته فتنه بزرگ گشت و دامنه آشوب بالا گرفت.

جمعی از مردم بی‌سروپا بر جسارت افزودند و فوجی از سربازان هندی نیز به همراهی ایشان از دراز دستی درآمدند، و با سربازان ایرانی که در سراهای شهر و منازل بودند درآویختند. چون این دست‌اندازی از هندیان سرزد نادر فرمان تأدیب آنان و قتل عام شهر را صادر کرد. سربازان ایران بقتل و ویرانی دست برآوردند و خشک و تر را به آتش فنا سوختند و بسا خانه‌ها که ویران شد و بسا زنان که پرده عصمتشان دریده گشت. علاوه بر این قتل مفرط چهارصد و هفتاد تن هم که بر سر فیل‌خانه رفته بودند تمامی بقتل رسیدند. سرانجام بزرگان دولت محمد شاه از در عذرخواهی نزد نادر آمدند. نادر عذر آنان را پذیرفت و فرمان عفو عمومی داد. برهان الملک که بیمار شده بود در همان اوقات در گذشت. سپس مأموری از یساوان دیوان بموجب حکم نادر به لکنهو و اود رفت و یک کرور نقد که از مال برهان الملک در آنجا بود با

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۷

جواهر بسیار نزد نادر آورد. در همین ایام نادر دختر محمد شاه را برای نصر الله میرزا خواستگاری کرد و مجلس جشن کنار دریای جمون برقرار گردید. پس از پایان جشن نصر الله میرزا نزد محمد شاه رفت و او ویرا خلعت داد و سه زنجیر فیل با جل‌های زربافت و هودج گوهرنگار و پنج سر اسب مرصع لگام بوی بخشید. در ایام توقف نادر در هندوستان از تمامی رایان و فرمانداران عریضه و پیشکش تقدیم نادر گردید.

تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران

تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و بازگشت نادر به ایران

بر اثر کشته شدن ابراهیم خان بدست لکزیها، نادر بیش از آن توقف در هند را مصلحت ندید و در صدد بازگشت به ایران برآمد. پس بدست خود تاج شاهی بر سر محمد شاه گذاشت و شمشیر بر کمر او بست و مقرر داشت که پادشاهی آن کشور به دستوری که به نیاکان او تعلق داشته است کما کان بوی تفویض شود و سمت غربی و شمالی رود اتک از بندر سورت تا کشمیر و تبت بدو تعلق یابد. پس بهر یک از بزرگان و سران لشکر بقدر مرتبه خلعت داد، و به خوانین ایران فیل و طوق و جواهر بخشیده شد. روز شنبه هفتم ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو با گنجینه‌ها و گوهرها و اموال بسیار عازم ایران شد و فتح‌نامه‌ها بهر سو فرستاده گردید. و آوازه این فتح در ممالک پراکنده گشت. هنگام بازگشت بعضی از رودخانه‌های پنجاب را که عبور از آن ممکن نبود پل بستند و از برخی دیگر با کشتی گذشتند، و در همان ایام باران موسمی نیز که آن را بساره گویند آغاز شد. پیمودن آن راه‌ها مدت پنج ماه طول کشید و سرانجام نادر به کنار رود اتک آمد و چند روز بانظار بستن پل آنجا توقف کرد سپس براه افتاد. در این ایام بدو اطلاع دادند که در غارت شاه‌جهان‌آباد لشکریان گوهرهای بسیار بدست آورده‌اند نادر دستور تفتیش داد

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۸

بزرگان لشکر بسیاری از آن گوهرها را با حسرت تمام بدریا ریختند. پس از چهل روز نادر افغانان یوسف‌زای را که در کوهستان آن قسمت می‌بودند قلع و قمع کرد. سپس چهل هزار سوار از آن طایفه و باقی طوایف افغان و «هزاره» به ملازمت نادر درآمدند.

تسخیر ممالک سند

در این وقت خبر رسید که خدایار خان عباسی حاکم سند نافرمانی آغاز کرده است. چون پس از ورود به کابل درستی این خبر معلوم شد، نادر به تعقیب او رفت و از دیزه غازیخان و اسماعیل خان به شکارپور در آمد. نخست از روی اندرز نامه‌ای به خدایار خان نوشته شد که نافرمانی را ترک گوید و راه اطاعت پیش گیرد و خود بدرگاه آید. خدایار خان فرزند خود را با چند تن از رؤسا با نامه‌ای مبنی بر اطاعت نزد نادر فرستاد. نادر پیام داد منظور این بود که اولاد تو بعنوان گروگان ملازم رکاب باشند و ایالت سند به تو داده شود، سپس فرمان حرکت داد.

خدایار خان چون راه چاره را بسته دید عمارتها و خانه‌های الله‌آباد سند را ویران کرد و مردم را کوچ داد و از دریای سند گذشت و در قلعه عمر کوت متحصن شد.

نادر در حوالی شکارپور در ساحل به کشتی نشست و از دریا گذشت و پس از پیمودن سی فرسنگ راه در یک شبانه‌روز، هنگام صبح بحوالی قلعه رسید. خدایار خان چون چنان دید رو بگریز نهاد. جمعی از سواران بدنبال او رفتند و ویرا گرفتند و تمام خزانه او بدست آمد. نادر از تقصیر خدایار خان گذشت و او را آزاد کرد و مجددا حکمرانی آن دیار را بدو داد. و فرزند او پس از سوگند خوردن ملازم رکاب شد.

چون در آن ایام از جانب پادشاه هند تحفه‌ای رسیده بود نادر نیز دویست بار شتر از خربزه‌های بلخ برای وی هدیه فرستاد. از وقایعی که در این روزها باطلاع نادر رسید این بود که چون شاه طهماسب در غیبت وی با شاهزاده رضا قلی میرزا به دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۴۹

خیانت رفتار می‌کرد کشته شد و عباس میرزا فرزند بی‌گناهِش نیز بقتل رسید و دودمان صفویه برفتاد. حسین خان غلجای هم که در مازندران بود در گذشت.

تسخیر بخارا

تسخیر بخارا

نادر از کار ممالک سند و تأدیب اشرار آن حدود فراغت یافت و در سیزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه از راه بلوچستان به ایران بازگشت و در ششم ماه صفر به قندهار در آمد. چون در گذشته ازبکان بخارا و خوارزم بارها به خراسان دست‌اندازی کرده بودند، نادر بعد از ورود به قندهار عزم تسخیر آن دو مملکت کرد. و چون بسبب کشته شدن ابراهیم خان می‌بایست سپاهی به شیروان فرستاده شود، نادر فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار و غنی خان ابدالی حاکم قندهار را با فوجی گران‌مأمور سرکوبی لکزیه آن ناحیه کرد و دستور داد که آنان با سپاهیان خود جنگ را شروع کنند تا خود او برسد. سپس از راه هرات و بادغیس عازم ترکستان شد. چون قبلا بوالی بلخ دستور ساختن کشتی داده شده بود صنعتگران هزار و صد فروند کشتی برای حمل ذخائر راه خوارزم و چند کشتی مخصوص سواری خاص در ساحل آمویه ترتیب دادند و به آب جیحون انداختند. نادر در بیست و هفتم جمادی الاولی بمنزل کرکی که معبر بخارا است رسید. ازبکان چون خود را برابر نادر ضعیف دیدند با حاکمان حصار و قرشی و کسبی و بیشتر بزرگان بخارا وارد خدمت او شدند، و اردو در چار جو فرود آمد. سپس پل محکمی بر آب آمویه بستند و لشکریان و نادر از آن عبور کردند. در آنجا حکیم بی‌اتالیک از جانب ابو الفیض خان والی بخارا نزد نادر آمد. ابو الفیض خان نیز با اشراف و رؤسای اویغوری بخارا در یک منزلی شهر بحضور نادر رسیدند. نادر خلعت‌های طلا باف و خنجر مرصع و افسر مکمل بدو بخشید و اعیان مملکت بخارا نیز به تناسب خلعت گرفتند و ممالک غربی لباب (؟) از منضمات ولایات ایران شد و از توران جدا گردید.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۰

نادر سلطنت ماوراءالنهر آمویه را همچنان به ابو الفیض خان بخشید و او را پادشاه آنجا خواند. چون بعضی از اهالی توران براه اطاعت نمی‌رفتند نادر به دلجویی آنان پرداخت و امیرانی به سمرقند و اقصی بلاد ترکستان روان کرد و کسانی که نسبت به دولت نافرمان بودند طریق اطاعت گرفتند و بیست هزار تن از جوانان بخارا و سمرقند جزء لشکریان در آمدند و به خراسان روان گشتند.

تسخیر خوارزم

تسخیر خوارزم

ایلبارس خان والی خوارزم با اینکه سابقا به نواحی خراسان آمده و بهره‌ای نیافته بود در ایامی که نادر در هندوستان توقف داشت به باورد حمله آورد. مقارن ورود او رضا قلی میرزا نیز از هرات بازگشت و با فوجی به جنگ او رفت. ایلبارس خان چون از آمدن رضا قلی میرزا آگاه شد با ازبکان بگریخت و بسیاری از ازبکان در اطراف بقتل رسیدند. رفتار ایلبارس خان سبب شد که نادر بسر وقت او رود. قبل از حرکت نامه‌ای بدو نوشت که هرگاه او و خوارزمیان به اطاعت در آیند امان خواهند یافت، و گرنه همگی از دم تیغ خواهند گذشت. ایلبارس خان و خوارزمیان بدین نامه توجهی نکردند و نادر از بخارا متوجه خوارزم شد. چون نادر به نواحی چار جو رسید، فوجی از ازبکان و ترکمانان که پیرو ایلبارس خان بودند با پیشتازان لشکر نادر جنگ در پیوستند. لیکن پس از اندک مقاومتی شکست خوردند و از کنار آمویه روی برتافتند. ایلبارس خان از خوارزم آماده نبرد شد و پس از ورود نادر بخارج قلعه هزار اسب وی با چند هزار سوار صف‌آرایی کرد و جنگ در پیوست. خوارزمیان و مردم یموت و تکه تاب مقاومت نیاوردند و راه گریز پیش گرفتند و از گرد ایلبارس خان پراکنده شدند. ایلبارس خان با کسان خود در قلعه خانقاه متحصن شد. سربازان نادر قلعه را محاصره کردند. طایفه سارت و ازبک چون ایلبارس خان را در چنان حال دیدند بدرگاه نادر آمدند و

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۱

عذرخواهی کردند، ولی ایلبارس خان همچنان مقاومت می‌کرد. روز دیگر اهل قلعه او را با پیروان وی به پیشگاه نادر آوردند و نادر فرمان قتل آنان را داد و همگی کشته شدند. در این ضمن ابو الخیر خان والی قزاق بامداد ایلبارس خان وارد خیوه شد و نادر متوجه خیوه گشت. چون ابو الخیر خان از توجه نادر بدان سو اطلاع یافت سراسیمه بگریخت. مردم خیوه اطراف قلعه را آب انداختند و در قلعه متحصن شدند. لیکن لشکریان نادر نهرها در اطراف کردند و آب را از اطراف قلعه بدان نهرها سرازیر کردند و از چهار طرف قلعه را هدف توپهای قلعه کوب قرار دادند.

سرانجام قلعه‌گیان تسلیم شدند و نادر آنان را بخشید و ممالک خوارزم یک‌قلم بفرمان نادر در آمد و رؤسای پنج قلعه (هزار اسب- خانقاه- خیوه- کات- گرگانج) مراسم خدمتگزاری بجای آوردند. نادر طاهر خان چنگیزی را به والیگری خوارزم معین کرد و در هفدهم ماه رمضان از راه مرو به کلات متوجه شد.

توصیف قلعه کلات

توصیف قلعه کلات

کلات قلعه‌ایست بر فراز کوه بلند و فرود ابن سیاوخش در سمت غربی آن قلعه‌ای محکم بنا کرده است. در کوهستان آن انواع شکارها یافت می‌شود. چون موقعیت این کوه و قلعه بسیار مناسب بود نادر سابقا برج و باروی قلعه را محکم ساخت. و در سه جا بنام خشت و گرد و قوشچی عمارت‌های عالی و خانه‌های دلشین بنا نهاد و چشمه‌ها و نهرها جاری کرد. سپس در اوایل شوال این سال وارد آنجا شد و به تماشای آن بناها رفت و در آنجا به شکار پرداخت، و شکارهای فراوان بدست آمد.

در آخر شوال از آنجا بمشهد رفت و ماه ذوالقعدة و ذوالحجه را که با بهمن و اسفند منطبق بود در آنجا ماند و در بیست و ششم ذوالحجه به داغستان عزیمت کرد.

تذهیب گنبد علی علیه السلام

تذهیب گنبد علی علیه السلام

چون هنگامی که شهر مشهد به تصرف درآمد بامر نادر ایوان میر علی شیر را

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۲

با دو مناره آن زراندود کردند، در این ایام در صدد برآمد که گنبد علی علیه السلام را نیز از طلاکاری کند. پس از ورود به قزوین کسانی را بدین کار گماشت و نذوراتی برای مستمندان آن ناحیت فرستاد. همچنین بیست بار فرش بآن اماکن مقدس ارسال گردید.

توجه نادر بداغستان

توجه نادر بداغستان

هنگامی که نادر از قزوین عازم شیروان شد لشکریان خود را در قلعه شماخی سکونت داد و از راه شاه داغی البرز متوجه مقصد گشت. چون بحدود غازی قموق رسید شمخال و سرخاب و اوسمی بحضور وی آمدند و اظهار اطاعت کردند. نادر از آنجا بجانب آوار که در منتهای داغستان و بحدود چرکس متصل است عزیمت کرد. در آنجا دچار سرمای سخت و برف و باران شدند. هنگام توقف در آوار در روزی بارانی فوجی از لکزیه آوار آماده کارزار شدند و به سربازان و جزایرچیان حمله کردند، و جمعی از لشکریان نادر را از پا درآوردند. نادر به علت سرما و تلفات غیر منتظر از آوار عقب‌نشینی کرد و در بین راه خبر حادثه قراقیطاق را شنید.

توضیح آنکه در آنوقت که نادر در غازی قموق بود فرمان داد تا سرخاب و اوسمی فوجی از لکزیه را جزء سربازان وی درآوردند. آنان از او خواستند که بجای این کار خراج کامل را بر عهده گیرند ولی نادر نپذیرفت و ایشان اگر چه بظاهر تظاهر بخلوص کردند، اما در باطن مایل به اجرای فرمان نبودند. اوسمی فوجی از سربازان رکابی را برای انجام مأموریت برگرفت و بجانب قراقیطاق رفت. لیکن در آنجا از اطاعت سرباززد و با سربازان خود در بیشه‌های پردرخت سکونت گزید و به غارت اموال پرداخت. نادر می‌خواست از داغستان بسمت ممالک عثمانی رود، ولی طغیان اوسمی سبب شد که از آن سفر چشم پوشد. پس لشکریان خود را در خارج دربند متوقف ساخت و فرمان داد که تا منتهای داغستان مخصوصاً مقر اوسمی پناهگاههای زمستانی آماده سازند و اسباب توقف زمستان را در آنجا آماده کردند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۳

اوسمی که گمان چنین مقاومتی را در نادر و سپاهیان او نمی‌برد، از کردار خویش پشیمان شد و پسر خود را به همراهی چند تن از لشکریان با عریضه‌ای نزد نادر فرستاد که شاید او را بفریبد. نادر چون از باطن او آگاه بود، فرستادگان ویرا نپذیرفت و نامه‌ای باوسمی نوشت که اگر از روی صداقت از کرده خود توبه کند و به خدمت آید گناهان او بخشوده خواهد شد. اوسمی و رؤسای قراقیطاق چون بنفاق اظهار آشتی کرده بودند به نامه نادر ترتیب اثر ندادند، و در حفظ معبر و قلعه‌های خود کوشیدند. اما شمخال و بزرگان لکزیه فرمان را اطاعت کردند. و بدرگاه نادر آمدند.

قلع قلاع قراقیطاق

قلع قلاع قراقیطاق

چون سران قراقیطاق در دهنه دربند جای داشتند، نادر همت به قلع آنان بست و با لشکری انبوه قصد ایشان کرد. پس بمنظور تأدیب اوسمی لشکری گران بسمت آق‌قوشه و قراقیطاق فرستاد و فرمان داد تا با آنان مشغول رزم و پیکار شوند.

بعد از ورود سربازان به کوه‌های آق‌قوشه، قاضی آنجا با اینکه منسوب به شمخال بود به مخالفت برخاست و آماده نبرد با لشکر نادر گشت. لیکن سرانجام چون مقاومت خود را برابر سربازان ایران بی‌فایده دید بگریخت. و روز دیگر از در پوزش در آمد و امان خواست و سر بفرمان نهاد. اوسمی که خود را از دو طرف محصور می‌دید در قلعه قرشی که در کوهستان پردرخت واقع است متحصن شد. آن حصار راهی تنگ داشت که درختان انبوه در آن رسته بود و راه رفتن در آن سخت دشوار می‌نمود لیکن دلیران ایران آن راه را پیمودند، و بر فراز قلعه رفتند. اوسمی تاب مقاومت نیاورد و به همراهی یاران خود روی بتافت و با رفتن او فتنه لکزیه خاموش شد، و سران آن قوم تأدیب شدند و زنان آنان اسیر گشتند و قرای قیطاق سوخته شد و باقی آن ملک به تصرف نادر در آمد. پس از گذشتن زمستان، نادر بهار و تابستان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۴

و پاییز را در آن نواحی به ترتیب کارها پرداخت و در آغاز کانون اول (دیماه) از آن مکان عزیمت کرد و خارج دربند را اردوگاه ساخت. از آنجا خاص فولاد خان را بدستور سابق به شمخالی داغستان و سرخاب خان را به حکومت قاضی قموق منصوب کرد.

فتح مسقط

فتح مسقط

سابقا شیخ جباره رئیس اعراب هوله بحرین را تصرف کرده بود و خراج مرسوم را نمی‌پرداخت. در سلطنت نادر هنگامی که عازم قندهار بود میرزا محمد تقی شیرازی از رتبه استیفاء شیراز به ایالت فارس رسید و به لقب خانی سرافراز شد و مأمور تسخیر بحرین و مسقط گشت. نخست فوجی را به محاصره بحرین فرستاد و آنجا را تصرف کرد. سپس مهیای فتح مسقط گردید. و کشتیهای موسوم به رحمانی و فتح‌شاهی و ملک را بدان جانب روانه کردند. مسقطیان چاره‌ای جز تسلیم ندیدند.

هنگامی که نادر در هندوستان بود مردم مسقط آشوب و انقلاب کردند و به مخالفت برخاستند و آتش فتنه را برافروختند و فرمانده کشتی را کشتند و کشتی او را با کشتیهای دیگر که در بندرها بود گرفتند. چون نادر از هند بازگشت در حدود سند این خبر را شنید و به نظام الملک والی دکن دستور داد بیست فروند کشتی آماده سازد. هنگامی که نادر در حدود داغستان بود بدو اطلاع دادند که کشتی‌ها در بندر سورت حاضر شده است. والی سورت کشتی‌ها را به آب انداخت اما چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بود طوفان برخاست و یک کشتی بر گل نشست و بقیه نجات یافتند. پس از رسیدن کشتی‌ها بساحل، چون منظور سرکوبی سلطان بن مرشد والی مسقط بود، دوباره کلبعلی خان افشار به سرداری و تقی خان شیرازی به ایالت فارس تعیین شدند، و نادر فرمان داد سردار از راه دشت و تقی خان از روی دریا بر مسقط و ولایات تابع آن حمله برند و بر تر و خشک خوارج ابقا نکنند و سیف بن سلطان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۵

را که از هواخواهان دولت نادری است به حکومت آنجا منصوب سازند. مأموران عازم مقصد گردیدند. والی فارس در بحر عمان به کشتی‌های سلطان بن مرشد رسید و جنگ در پیوست. تقی خان با آتش توپخانه خود چند فروند کشتی آنان را از کار انداخت و

بسیاری از مردم کشتی را غرق ساخت. سردار از جانب خشکی بجانب مقصد رو آورد و نخست قلعه لوا را مسخر کرد و عازم تسخیر قلعه صحار شد و در بیرون قلعه با آنان به نبرد پرداخت. سلطان در اثنای گیرودار تیر خورد و بدان آسیب درگذشت و ولایات مسقط و مطرح بتصرف در آمد. احمد بن سعید حاکم صحار قلعه را تسلیم کرد و سرداران بحکم نادر سیف بن سلطان را به والیگری نصب کردند.

حرکت نصر الله میرزا به خوارزم

حرکت نصر الله میرزا به خوارزم چون در ایام توقف اردوی همایون در داغستان، اوزبکان خوارزم و ارال به تحریک نور علیخان پسر ابو الخیر والی قزاق به مخالفت برخاسته بودند و طاهر خان والی را در قلعه خیه کشته بودند، نادر نصر الله میرزا را با عده کافی برای سرکوبی آنان روانه خوارزم کرد. پس از رسیدن نصر الله میرزا به مرو یاغیان که از کرده خود پشیمان شده بودند بعذر خواهی نزد او آمدند و از مرو به لشکر وی پیوستند. نصر الله میرزا از تقصیر آنان درگذشت و به درخواست ایشان ابوالمحمد پسر ایلبارس را که در آن سفر در رکاب او بود به ابو الغازی موسوم کرد و به سلطنت خوارزم معین ساخت و جمعی از رؤسا و بزرگان آنان مورد احسان واقع شدند.

کور کردن نادر رضا قلی میرزا را

کور کردن نادر رضا قلی میرزا را در حینی که نادر در خارج طهران اردو زده بود رضا قلی میرزا ولایت ری را داشت و بنا بر سوء خلق وی سخنانی از او شنیده می شد که بوی سرکشی می داد. در دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۶ اوقاتی که نادر بسمت داغستان متوجه شد، بر پاره‌ای از حرکات وی که نشانه نافرمانی او بود اطلاع یافت و حکم باحضر او داد. در حین ورود ویرا گرفتند و به زنجیر کشیدند. نادر فرمان داد تا چشمهای او را برآوردند ولی جان او را بخشیدند. لطف علی خان افشار دایی وی نیز به چنین کیفری محکوم گردید.

حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار

حمله نادر به ممالک عثمانی برای چهارمین بار پس از آنکه نادر سراسر آذربایجان را فتح کرد، بزرگان دولت عثمانی در صدد برآمدند که باختلافات خود با ایران پایان دهند. پس علی پاشا را بطلب صلح به دربار نادر فرستادند و او در صحرای مغان بحضور نادر رسید. نادر پس از جلوس، مردم ایران را مکلف کرده بود که لعن خلفاء راشدین را ترک گویند و با آنان دوستی ورزند، آنان هم از عقیده سابق خود بازگشتند و خلفاء کرام را یکی پس از دیگری پذیرفتند. مذهب سنت دیگر بار در ایران رواج یافت و نادر در صدد برآمد که جنگ با عثمانیان را ترک کند. لذا نامه‌ای به دربار عثمانی نوشت و شرایط صلح را چنین معین کرد:

- ۱- اینکه در عهد پادشاهان گذشته برای رفع اختلاف، چهار مذهب پذیرفته شده است. چون ایرانیان در فروع از حضرت «صادق» علیه السلام پیروی می کنند مذهب شیعه باید بعنوان مذهب پنجم برسمیت شناخته شود.
- ۲- رکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب اختصاص یابد.
- ۳- ایرانیانی که از راه شام به مکه می روند، گماشتگان دولت عثمانی با آنان مانند حاجیان مصر و شام رفتار کنند، و وسایل حرکت

و خواروبار آنان را آماده سازند و بدون گرفتن باج ایشان را به مکه برسانند.

۴- اسیران طرفین آزاد شوند.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۷

۵- هریک از دو دولت عثمانی و ایران و کیلی در پایتخت کشور دیگری داشته باشد.

این نامه به همراهی سفیر با هدایای گرانبها به دربار عثمانی فرستاده شد. لیکن عثمانیان ماده اول و دوم را نپذیرفتند و مصطفی پاشا والی موصل را با دو نفر از علما برای تبریک و تعیین سرحدات نزد نادر فرستادند. هنگامی که کار قندهار پایان یافته بود، سفیران عثمانی بحضور رسیدند. نادر مجددا در این باب نامه نوشت و پس از مراجعت از سفر هند معادل دو لک از جواهر با چهارده زنجیر پیل با پیل بانان برسم هدیه نزد پادشاه عثمانی فرستاد و کرارا قبول شرائط ذکر شده را خواستار شد.

بزرگان دولت عثمانی از قبول رسمیت مذهب شیعه و دادن رکن پنجم سرباززدن و فتوای علمای اهل سنت را در نامشروع بودن این تقاضا مستمسک قرار دادند و دو تن از قاضیان را نزد نادر فرستادند تا فتوای علمای سنت را بدو اطلاع دهند. سفرا در دربند بحضور نادر رسیدند. نادر برآشفست و جوابی دو پهلوی به نامه دربار عثمانی نوشت و عازم حمله بممالک عثمانی شد. خبر حرکت نادر عثمانیان را متوحش ساخت و سلطان عثمانی احمد پاشای حمال اوغلی را به سرعسکری منصوب، و بسمت دیاربکر مأمور ساخت و بدو توصیه کرد که تا نادر به سرحدات عثمانی نرسیده، عثمانیان بحدود ایران تجاوز نکنند و به جنگ پیشدستی ننمایند. نادر پس از پایان کار داغستان و مراجعت از آن حدود در بیستم دلو سال هزار و صد و پنجاه و پنج متوجه ممالک عثمانی شد. در این سفر بارانی سخت در گرفت و رفتن را دشوار ساخت چنانکه ستوران از بردن بار بازماندند و از پیمودن راه ناتوان گشتند. از دربند تا کنار رود کر لشکر با کمی آذوقه و گرسنگی زیر باران تند راه پیمودند. سرانجام باران آرام شد. در نزدیکی جواد پلی بر رود کر بستند و نادر با لشکریان از آنجا گذشتند و در صحرای مغان منزل کردند. در آن نواحی، چهارپایان را بخاطر نیرو گرفتن به علف انداختند سپس متوجه مقصد شدند. احمد پاشا والی بغداد چند تن

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۸

از اعیان را تا حوالی سنندج بعذر خواهی فرستاد، لیکن نادر بدانها جواب رد داد و آنان را بازگرداند. سپس از راه شهرزور متوجه قلعه کرکوک شد. خالد پاشا حاکم شهرزور فرار کرد و سلیم بیک پسر عموی او تسلیم شد.

تسخیر کرکوک و اربیل

تسخیر کرکوک و اربیل

بعد از انجام کار شهرزور نادر در خارج قلعه کرکوک چادر زد. اهالی کرکوک که به استواری دیوار قلعه اعتماد داشتند به محافظت آن پرداختند. بامر نادر توپچیان توپهای قلعه کوب را از چهار طرف نزدیک قلعه بردند و یک روز از بام تا شام بر سر قلعگیان آتش ریختند. سرانجام دیوار قلعه شکافته شد و قلعگیان امان خواستند.

فوجی هم از سربازان نادر مأمور محاصره قلعه اربیل شدند و مردم اربیل هم شهر را تسلیم کردند. سپس نادر متوجه موصل گشت و در کنار قبر یونس بن متی چادر زد و جمعی از مقدمه لشکر در اطراف قلعه بجولان درآمدند. در آن ایام احمدپاشا سرعسکر که از دیاربکر به ماردین آمده بود، حسین پاشا والی حلب را به مدافعه نادر فرستاد. حسین پاشا به موصل آمد و به یاری حسین پاشای والی موصل به حفاظت قلعه پرداخت. از طرفی قوچ پاشا حاکم کوی با فوجی بزرگ عازم نبرد با نادر شد اما کاری از پیش نبرد و بسیاری از لشکریان او کشته شدند و جمعی اسیر گردیدند.

نادر برای والیان موصل و حلب پیام فرستاد تا به جنگ اقدام نکنند، لیکن پیام سودی نداد و هر دو طرف آماده جنگ شدند.

سربازان نادر به کندن نقب پرداختند، و در شب پانزدهم شعبان نادر سوار شد و در سر سیبه بانتظار طلوع صبح بسربرد. بامداد به قلعه حمله برد. حمله اول به نتیجه نرسید و بار دیگر آماده شدند. این بار مردم قلعه تاب مقاومت نیاوردند و درخواست سازش کردند. پاشایان نیز چند تن از بزرگان را با چند اسب تازی نژاد نزد نادر فرستادند و چند تن از مفتیان از جانب دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۵۹

ایشان روانه دربار عثمانی گردیدند، تا مقدمات آشتی را فراهم سازند نادر. از آنجا متوجه شکی شد و بانتظار پاسخ مفتیان در آن نواحی اقامت کرد. و موقتاً آتش جنگ خاموش گردید.

جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او

جنگ یکن محمد پاشا سرعسکر و کشته شدن او
در این ایام به نادر اطلاع رسید که دولت عثمانی با درخواستی که از موصل فرستاده شده بود موافقت نکرده است، و یکن محمد پاشا صدر اعظم سابق به سرعسکری تعیین گردیده و با لشکری بزرگ به قارص رفته است. نادر بسمت ممالک عثمانی حرکت کرد و در مراد تپه ایروان چادر زد. سرعسکر نیز از قارص بیرون شد و به چهار فرسنگی اردوی نادر رسید. چند روزی جنگ بین طرفین ادامه داشت از قضا در این نبرد تیری به سرعسکر رسید و بهنگام عصر در گذشت. مرگ سرعسکر نظم اردوی عثمانی را به هم زد و دیری نپایید که سربازان رو بفرار نهادند. لشکریان نادر به تعقیب آنان پرداختند و سپس با غنیمت بسیار از راه اصفهان روانه خراسان شدند.

قتل نادر شاه و بازماندگان او

قتل نادر شاه و بازماندگان او
نادر شاه اگر چه در آغاز کار از راه دلسوزی خود را برنج انداخت تا مردم ایران را آسوده خاطر سازد، لیکن عاقبت راه بیداد را پیش گرفت، و هر چند که از زر و سیم تا آنجا که توانست بدست آورد. اما در خاتمه کار دین و دنیای خود را بدان فروخت، و پاره‌ای حوادث غم‌انگیز دیگر نیز ضمیمه مال دوستی او شد و موجب زوال ملک او گردید. نادر هنگامی که بیگانگان کشور ایران را مورد تاخت و تاز خود ساخته بودند، قد مردی راست کرد و ایران را از وجود دشمنان پیراست، اما پس از دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۰

آنکه از سفر داغستان برگشت دیگر گونی در احوالش پدید آمد، و روز بروز بر مال مظلومان و خون بی گناهان حریص تر گشت، چندانکه آتش ظلم او در همه جا زبانه زد و شعله حرص وی دامن پیر و جوان را گرفت. حرص مال اندوزی چنان چشم و گوش او را پر کرد که مال کار خود را ننگریست. ایرانیان که او را آیت رحمت می دانستند موجب زحمت دیدند. پایان دوران سلطنت او چنان شد که مردم در رنج و بیم سخت بسر می بردند. از جمله مخترعات عجیب وی این بود که هر لک یعنی پنج هزار تومان ایران را یک هزار نامید و از بام تا شام جز کلمه هزار بر زبان او نمی گشت، مردمان را به پرداخت هزار هزار محکوم می ساخت. سخن چینان سود جوی نیز که گرد او وا گرفته بودند بر هر کس که می خواستند، تهمتی می بستند و او نیز می پذیرفت و تهمت زدگان را به تهدید و زجر وادار باقرار می کرد. بدتر از همه اینکه سه تن خدانشناس را به خود نزدیک کرده بود و کارها را به اشارت و مشورت آن سه تن انجام می داد. رفته رفته ستمکاری او بدانجا کشید که اطرافیان وی نیز از او آزرده شدند، و خدمتکاران، نمک‌ناشناسی پیش گرفتند، و جمعی از افشاریه نیز که پاسداری او را بعهدہ داشتند بر سر او تاختند و در بستر خواب وی را سر بریدند و آن همه مال که اندوخته بود او را سود نداد. نگاهبانان اردو بامداد از کشته شدن نادر با خبر شدند و دست به غارت زدند.

در این وقت نصر الله میرزا با شاهزادگان در کلات و علی‌قلی خان در هرات بود. علی‌قلی خان پس از وقوع این فتنه آهنگ مشهد کرد و فوجی را مأمور کلات ساخت. نصر الله میرزا و شاهرخ میرزا و امام‌قلی میرزا جریده بسوی مرو شاه جهان گریختند. دوست محمد توپچی شاهزاده آنان را از بیابان کلات بازگرداند و بمشهد آورد. علی‌قلی خان نصر الله میرزا و امام‌قلی میرزا را در مشهد و رضا قلی میرزا را با شاهزادگان در کلات در یک روز کشت و شاهرخ میرزا را که کودک بود زنده گذاشت.

سلطنت علিশاه و سرانجام او

سلطنت علিশاه و سرانجام او

علی‌قلی خان پس از تسخیر کلات و کشتن شاهزادگان، در مشهد به تخت نشست و خود را شاه خواند و سکه زد و به علی شاه مشهور شد و از آغاز کار به باده‌گساری و عشرت پرداخت و گنجینه‌هایی را که نادر اندوخته بود بی‌پرو باین و آن بخشید و هر چند در آغاز کار چند روزی به کامرانی بسربرد. لیکن پس از گذشتن یک سال از پادشاهی وی در محال سلطانی بین او و برادر کوچکش ابراهیم خان جنگی در گرفت. لشکریانش از گرد او پراکنده شدند و علিশاه به تهران گریخت و بدست گماشتگان ابراهیم خان گرفتار شد و چشم ویرا کردند.

جلوس شاهرخ میرزا

جلوس شاهرخ میرزا

پس از کشته شدن نادر و فرزندان او، علিশاه ابراهیم خان را در ارک مشهد پنهان کرد و خبر کشته شدن او را منتشر ساخت. هر چند پس از قتل علিশاه ابراهیم خان خود را پادشاه خواند اما مردم مشهد و سران ایل به جستجوی شاهرخ برخاستند و او را از ارک بیرون آوردند و در آستانه مشهد رضوی با وی پیمان سلطنت بستند. شاهرخ میرزا در بیستم شوال سال ۱۱۶۱ در مشهد به تخت نشست.

جلوس ابراهیم خان در تبریز

جلوس ابراهیم خان در تبریز

ابراهیم خان پس از شنیدن خبر جلوس شاهرخ میرزا در هفدهم ذوالحجه آن سال در تبریز به تخت نشست و برخلاف علিশاه که دست به اسراف گشوده بود براه امساک رفت و مال‌اندوزی را پیشه ساخت. سپس از تبریز آهنگ مشهد کرد و علিশاه را که بند کرده بود و همراه داشت در قم گذاشت. پس از رسیدن بمنزل سرخه سمنان لشکریان وی از گرد او پراکنده شدند. برخی نزد شاهرخ و گروهی به خانه‌های خود رفتند. ابراهیم خان از آنجا به قم بازگشت. لیکن مستحفظان

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۲

شهر او را راه ندادند. ابراهیم خان در خشم شد و اطرافیان خود را فرمان داد تا قم را غارت کردند. سپس همراه آنان به لنگرود کاشان رفت. اطرافیان وی در آنجا بر او تاختند و او را برهنه کردند و به غارت کاشان و لنگرود پرداختند، ابراهیم خان از آنجا به خرقان فرار کرد و در قلعه قلاپور متحصن شد. اما مردم قلعه او را بند کردند و نزد شاهرخ فرستادند. ابراهیم خان در بین راه مرد و نعش او را بمشهد بردند. شاهرخ دستور داد بنه و اسباب او را با علিশاه که در قم می‌بود بمشهد آوردند. در مشهد علی شاه را نیز بقصاص خون شاهزادگان کشتند.

پایان

تعلیقات دره نادره

تعلیقات دره نادره

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۴

ص ۲ ح ۱۰: نفوس مفارقات ... در تعریف مفارق گفته‌اند: ممکن است که نه متحیز باشد و نه حال در متحیز (ر ک ح ۶ صفحه ۲). جواهر مفارقه یعنی آنچه بحس درنیايد. جواهر مفارقه باعتبار مؤثر بودن در اجسام و یا مدبر بودن در آنان و یا نداشتن هیچیک از این دو خاصیت بر سه قسم‌اند:

۱- آنکه مؤثر در اجسامست و حکما آن را عقول سماوی نامند و در لسان اهل شرع ملاء اعلی است.

۲- آنکه مدبر در اجسام علوی است و حکما آن را نفوس فلکی نامند و اهل شرع ملائکه سماوی گویند.

۳- آنکه نه در اجسام مؤثر است و نه مدبر اجسام است و آن بر سه قسم بود:

خیر بالذات، همچون ملائکه. شر بالذات، همچون شیاطین. مستعد خیر و شر، همچون جنیان. رجوع به کشف اصطلاحات الفنون. ذیل کلمه مفارق و رجوع به فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۳۱۱ شود.

ص ۳ ح ۸: کیفیت خامس ...

مقصود کیفیتی است که از ترکیب عناصر چهارگانه پدید گشته و مستعد قبول صورت نوعیه شده است (کشف اصطلاحات الفنون ذیل مرکب).

ص ۵ ح ۶: مرجان را بین عالمی الجماد و النبات ... در شرح حکمة الاشراق آمده است: «همان‌طوری که نفوس احتیاج به متوسطی دارند که روح نفسانی باشد، بعضی از جهت شدت نقصی که دارند احتیاج بروح نفسانی ندارند مانند نفوس نباتیه.

و قسمی از معادن نزدیک به هیئت نباتیه یعنی متوسط میان نباتات و معادن است مانند مرجان ...» (فرهنگ اصطلاحات فلسفی سجادی ص ۲۹۶. از شرح حکمة الاشراق ص ۳۸۳-۳۸۴).

ص ۵ ح ۱۶: موت احمر ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۵

عرب هر چیز را که آزار آن سخت بود به سرخی تشبیه کند، چنانکه گویند موت احمر و هلاک احمر. چون عربها هر غیر عربی را سرخ‌پوست می‌شمارند و چون پیوسته بین آنان و سرخ‌پوستان (به عقیده ایشان) جنگ برقرار بوده است، هر چیز زشت را سرخ می‌گفتند (تعلیقات مقامات بدیع الزمان. از شیخ محمد عبده طبع مطبوعه کاتولیکیه ۱۹۵۸ حاشیه ص ۸) این منظور در لسان العرب نویسد: موت احمر را قتل گویند، از آن رو که خون بسیار در آن ریخته می‌شود. (لسان العرب). ذیل کلمه (حمر)

و باحتمال قوی این جمله و جمله‌های قبل آن از مقامات حریری اخذ شده است:

فمذ اغبرّ العیش الاخضر و ازورّ المحبوب الاصفر و اسودّ یومی الابيض و ابیض فودی الاسود حتی رثی لی العدو الازرق فحبذا الموت الاحمر.

(مقامات حریری. مقامه ۱۳)

ص ۶ ح ۷: و در ترکیب ثانی ... چون مرکبات از بسایطی ترکیب یافته‌اند که بالذات مستدعی افتراقند، بایستی از مبدأ صورتی بدانها افزوده شود که حافظ تألیف آنها بود. هرگاه اثر این صورت تنها حفظ تألیف باشد آن صورت معدنی است (ترکیب اول). و جسم مرکب متنوع بدان معدنست، و اگر با حفظ تألیف اثر تغذیه و تنمیه نیز از آن ظاهر شود نفس نباتی است و جسم مرکب متنوع

بدان معدن بود.

(ترکیب دوم). و اگر از آن حس و حرکت ارادی نیز صادر شود نفس حیوانی است و جسم متنوع بدان حیوانست (ترکیب ثالث). و اگر بحیوان نفس مجرد که مدرک کلیاتست تعلق یابد انسانست (کشاف اصطلاحات الفنون. ذیل ترکیب)

ص ۶ ح ۱۲: استکمال اقطار جسم ... مقصود از اقطار، ابعاد سه گانه جسم است و استکمال یعنی حرکت تدریجی بطرف کمال که لازمه خارج شدن از قوه بفعل است

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۶

ص ۶ ح ۱۳: و خواص افعال نوعی و شخصی ...

فعل نوعی یا فعل عام فعلی است که در آن لااقل دو نوع یا دو چیز مشترک باشد مانند تنمیه و تغذیه نسبت به نبات و حیوان. اما فعل شخصی عبارت از کیفیات مخصوص هر جسم است مانند استکمال اقطار جسم.

ص ۶ ح ۱۴ و النخل باسقات ... ذکر نخل از آن جهت است که به عقیده حکمای قدیم، نخل حد فاصل میان نبات و حیوانست، بخاطر پاره‌ای خواص و شباهتهایی که بحیوان دارد.

ص ۸ ح ۱۵: چنار از هر ورق دست نیاز ... تشبیه برگ چنار بدست یا استعاره از آن در ادبیات فارسی رائج است:

بر دست حنا بسته نهد پای بهر گام هر کس که تماشاگاه او زیر چناریست (دیوان فرخی تصحیح مرحوم عبد الرسول ص ۲۴)

تا رباید جامهای سرخ رنگ از شاخ گل پنجه‌ها چون دست مردم سر برآورد از چنار (همان کتاب ص ۱۷۷)

ص ۸ ح ۱۸: نخل باسق ... باحتمال قوی متأثر از این جمله گلستانست:

و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته (گلستان مصحح قریب ص ۳)

ص ۹ ح ۶ ترکیب ثالث. رک تعلیقات بر ح ۷ ص ۶.

ص ۱۲ ح ۴ درجه رابع ... یعنی نفس انسانی و این چهار درجه عبارتست از:

نفس جمادی یا معدن. نفس نباتی. نفس حیوانی. نفس انسان.

ص ۱۲ ح ۵ و به تأثیر و تأثر آباء اثیری و امهات عنصری ...

فلاسفه افلاک را از نظر تاثیراتی که در عالم عناصر و تکوین موالید دارند آباء

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۷

نامیده‌اند و معتقدند که این افلاک (جز فلک الافلاک) در تکوین موجودات عالم کون و فساد تأثیری خاص دارند.

ص ۱۲ ح ۱۴: حضرت انسان ... حضرت پنجم است چه عرفا با آنکه تمام موجودات را مظاهر حق میدانند در توصیف و شمارش

بذکر حضرات خمس اکتفا دارند و این حضرات عبارتند از:

۱- حضرت غیب مطلق. ۲- حضرت شهادت.

۳- حضرت غیب مضاف نزدیک غیب مطلق که عالم آن عالم عقول و نفوس است.

۴- حضرت غیب مضاف نزدیک بعالم شهادت که عالم آن عالم مثالست.

۵- حضرت جامعه که جامع چهار حضرتست، و عالم آن عالم انسان کامل است.

(فرهنگ مصطلحات عرفا. تألیف سجادی ص ۱۴۶. از شرح فصوص قیصری ص ۲۷)

ص ۱۴ ح ۲: اکبره باصغری ... مأخوذ است از مثال: المرء باصغریه.

و دل و زبان را اصغران گویند بخاطر خردی حجم آنان و شاید بدان جهت است که دل و زبان باخردی حجم بزرگ‌تر عضو انسانند

از جهت معنی و فضیلت. (مجمع الامثال) ص ۲۱ سطر ۳: لم تر عینی ... این ابیات در یتیمه الدهر ثعالبی ج ۴ ص ۲۱۱ بدین صورت

ضبط شده:

لم تر عینی مثله کاتباً لكل شیء شاء او شاء یبدع فی الکتب و فی غیرها بدائعاً ان شاء انشاء و بابی الفتح بستی منسوبست.

ص ۲۹ ح ۱۸: مصحفاته مع اخوات الجناس ...

مؤلف حدائق السحر ذیل مصحف نویسد: این صفت چنان باشد که شاعر در نثر یا در نظم الفاضلی استعمال کند که چون آن را صورت نگاه دارد اما نقط و حرکات بگرداند ثنا و آفرین هجو و نفرین شود ... (حدائق السحر ص ۶۷)

ص ۳۴ ح ۴: که ساسانیان در دربار فلک‌سانش ساسانی حساب اند ...

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۸

در برخی از متون عربی ساسان را رئیس و مرشد گدایان نوشته‌اند. از جمله بدیع الزمان همدانی مقامه بیست و پنجم خود را ساسانیه نام کرده است و حریری بتقلید از او مقامه چهل و نهم از مقامات خود را چنین نامیده است. درین مقامه ابو زید سروجی که قهرمان داستانهای اوست هنگام پیری فرزند خود را وصیت می‌کند که بهترین پیشه‌ها آنست که مرشد ما ساسان آن را تاسیس کرد. شریشی شارح مقامات حریری نویسد که ساسان پیر و رئیس گدایان و درویشان است و همه گدایان بدو منسوبند. شیخ محمد عبده در شرح مقامات بدیع الزمان نویسد: این نسبت پس از زوال دولت ساسانیان پیدا شده و علت آن این بود که مسلمانان می‌خواستند با نظری تحقیرآمیز به ساسانیان بنگرند تا نام نیکی از آنان نماند. چنانکه در شهری دیدم پدری فرزندش را بعلتی نکوهش می‌کرد و بدو می‌گفت ای برمکی و مسلما این لقب پس از زوال برمکیان معمول شده تا آنان تحقیر شوند (یادداشت آقای دکتر محقق) ص ۴۲ ح ۱۵: از نهیب زخم تیر قوس ... مؤلف الكنوز العامرة این بیت را از آذری طوسی دانسته است.

ص ۴۳ ح ۲۷: قوتین فاکره ... مقصود از قوه فاکره نفس مفکره است.

ابن سینا درباره این نفس چنین آرد: و از این جمله قوتی است که آن قوت را متخیله گویند و مفکره نیز خوانند. مرکب است در تجویف اوسط از دماغ و فعلش ترکیب و تفصیل صورتست و معانی، با یکدیگر و از یکدیگر ... (رساله نفس چاپ انجمن آثار ملی ص ۲۲).

ص ۴۶ ح ۲: ماه مقنّع ... مقنّع خراسانی. نام او را عطاء یا حکیم نوشته‌اند از مردم مرو بود ویرا از آن جهت مقنّع گویند که بخاطر زشتی چهره نقابی از زر بر رخ خویش می‌افکند. وی ماهی از چاه نخشب برمی‌آورد که مردمان آن را از مسافت یک ماه می‌دیدند ... (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۴۲۶ طبع مکتبه النهضة المصریه) و رجوع شود به ماه نخشب تألیف آقای سعید نفیسی.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۶۹

ص ۴۹ ح ۹: فقد تسجع الوراق ...

این بیت از محمد بن علی النیزبانی مکنی بابی الفرج و ملقب بذی المفاخر است ویرا بر عجمی بودنش سرزنش کردند و او گفت: فان لم یکن فی العرب اصلی و منصبی و لا- من جدودی یعرب و ایاد فقد تسجع الوراق و هی حمامة و قد تنطق الاوتار ... (دمیه القصر باخرزی طبع حلب ۱۹۳۰ صفحه ۱۰۴. یادداشت آقای دکتر محقق ص ۵۰ ح ۲: از کن من ایاس ...

ایاس بن معاویه بن قره المزنی. مدت یک سال از جانب عمر بن عبد العزیز قاضی بصره بود. وی فراست و ذکاوتی سرشار داشت و نوادر او در کتب سیر آمده است.

شرطی از آن نیز در مجمع الامثال ذیل همین مثل ثبت است.

ص ۵۰ ح ۱۰: ادهی من قیس ... وی سید عبس و به غایت زیرک بود. داستانها از زیرکی وی در مجمع الامثال ذیل این مثل آمده است.

ص ۵۰ ح ۱۱: بلاغت قس ... قس بن ساعده از حکما و عقلای عرب بود و بلاغت او ضرب المثل است، چنانکه گویند «ابلق من

قَسَّ رجوع به مجمع الامثال ذیل این مثل شود.

ص ۵۱ ح ۱۹: و ما عندی کثر ...

اصل مثل چنین است «لو کان عنده کثر النطف ما عدا». نطف مردی مستمند از بنی یربوع بود. پس به مردمانی که «باذان» از یمن نزد کسری فرستاد غارت برد و یک روز تا هنگام غروب آفتاب از آن مال که به غارت برده بود بر مردمان بخشید ... (رجوع به تاج العروس ذیل (نطف) و رجوع به مجمع الامثال ذیل این مثل شود).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۰

ص ۵۴ ح ۶: اغنج من ... فَنَقَه، نَعْمَه. عیش مفانق، ناعم (اقرب الموارد) مَفَنَقَه مَنْعَمَه (لسان العرب) نازپرورده.

ص ۶۳ ح ۱۰: هَرّ از بَرّ بازنشاسد ...

گویند: فلان ما يعرف هَرّا من بَرّ یعنی آن را که بدو نیکویی کند از آنکه او را ناخوش دارد بازنشاسد. و گفته‌اند هَرّ گربه است و بَرّ موش است و گفته‌اند یعنی آواز بز را از میش تمیز نمی‌دهد و گفته‌اند خواندن گوسفند را از راندن آن باز نمی‌شناسد و وجوه دیگر نیز در بیان آن آمده است رجوع به تاج العروس ذیل کلمه (بر) شود ص ۷۱ ح ۱۳: کما طَنّ ... و ربّ کلام مَرّ فوق مسامعی کما طَنّ ... (ابو فراس. دیوان ص ۲۵ طبع بیروت ۱۹۵۹).

ص ۷۷ ح ۴: و هو من الشَّعر ... نظیر: هو اداقّ من خیط باطل. و خیط باطل تار عنکبوتست (رک مجمع الامثال).

ص ۸۱ ح ۱۵: بیت اللّطف ...

در یادداشت‌های مرحوم قزوینی (ج ۴ ص ۷۲) ذیل این کلمه آمده است:

ظ: فاحشه‌خانه (مطلع الشمس ۴: ۳۲۴) یعنی فاحشه‌خانه- اصطلاح بلاد عثمانیست یا بوده است ظاهراً (حدائق السیاحه زین العابدین بن اسکندر شیروانی نسخه پاریس ۱۳۰۵. f. ۱۱۰. b, s. P مکرر)- در عهد تیمور در شیراز موضعی موسوم به بیت اللطف. رجوع برای آن و برای نظایر آن در سایر بلاد ایران به مطلع السعدین در اوایل کتاب در شرح اعمال تیمور «۱».

ص ۹۹ ح ۲: و فاخر به شاگردیش ...

زیج یحیی و فاخر مأمون ارتفاع طوابع چه و چون (سنایی حدیقه. ص ۶۹۸ سطر ۱۷).

(۱)- این اصطلاح در کتابهای دیگر از جمله در رساله ملکیه نیز استعمال شده است ص ۵۹ چاپ ویسبادن ۱۹۵۲ میلادی توسط

والیر هینتس zniH (ا. ا.).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۱

ص ۱۳۳ ح ۱: لا تعجبوا من صید صعوه ...

اشعار از ابو بکر خوارزمی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۵۰).

ص ۱۳۳ ح ۲: قد غرقت املاک ...

اشاره به داستانی است که در تفسیرهای قرآن ذیل آیه ۱۶ سوره سبا: فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ آمده است.

و خلاصه آن اینست که عرم نام بندیست که بلقیس بنا کرد، و سبب آن این بود که بر سر آب خلاف بسیار پدید می‌آمد و کار به جنگ می‌کشید. بلقیس گفت تا در رهگذر آب‌بندی عظیم ساختند و آن (عرم) است بلغت حمیر و آن بند میان دو کوه ساخته شده بود از سنگ و قیر، و آن بند را سه در بود یکی در بالا و یکی در وسط و دیگری در پایین و دوازده راه داشت بعدد جویهای آنان، چون باران می‌آمد و سیل آب در پس بند فراهم می‌شد در بالا را می‌گشادند و چون کمتر می‌شد در میانه را می‌گشودند و چون کمتر می‌شد در زیرین را می‌گشودند و این آب در برکه‌ای می‌ریخت و از برکه به جویها قسمت می‌شد. چون بلقیس بمرد، قوم او

طاغی شدند و چون طغیان آنان از حد گذشت، خدای تعالی موشانی بزرگ را بر آن بند مسلط کرد تا آن را سوراخ کردند و آب به شهرهای آنان افتاد و سراها و بستانهای آنان را ویران ساخت (رجوع به تفسیر ابو الفتوح شود). نجم الدین محمد یمنی راست در این باره:

و قد هدّ قدما عرش بلقیس هدهد و خرّب حفر الفأر سدّ مآرب. (جواهر الادب ج ۲ ص ۴۹۴) ص ۱۳۳ ح ۳: و بعوضه قتلّت ... اشاره است به داستانی که مفسران ذیل آیه ۲۶۱ سوره بقره: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ ... الْآيَةَ» نوشته‌اند خلاصه آن آنکه ابراهیم (ع) نزد نمرود شد و او را به پرستش خدا خواند. نمرود گفت مگر خدای تو کیست؟ گفت آنکه می‌میراند و زنده می‌کند. دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۲

نمرود گفت من نیز چنین کنم. سپس دو تن را طلبید و یکی را بکشت و دیگری را آزاد کرد و خواست با این کار مردمان را بشبهه اندازد. ابراهیم (ع) گفت خدای من آفتاب را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب آور! نمرود مبهوت گشت. سپس گفت من لشکر خویش را می‌آرایم تو نیز خدای خود را بگو تا لشکر خود را بیاراید پروردگار پشه‌ها را بر سپاهیان نمرود بگمارد تا آنان را بخوردند و یک پشه به بینی نمرود رفت و چهارصد سال او را رنج می‌داد سپس او را بکشت ... ص ۱۳۸ سطر: لئن کسفونا ...

ابیات از ابو الفتح بستی است (زهر الآداب ج ۲ ص ۹۷)

ص ۱۴۰ سطر ۵: وثب الصّغیر علی الکبیر ...

از ابو بکر خوارزمی است در وصف ابو القاسم مزنی، هنگامی که ویرا دستگیر کردند (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۵۱).

ص ۱۵۱ ح ۷: شرّ المال ...

در مجمع الامثال چنین آمده است: شرّ المال ما لا یذکّی و لا یزکّی و مقصود خران است، چه پیغمبر فرمود لیس فی الکسعه ... صدقه و کسعه خر است.

ص ۱۶۶ ح ۲۴: دار المرز ... بسیاری از شهرهاست که لقبی مصدر به (دار) یافته‌اند، مانند دار الخلافه (تهران، بغداد). دار السرور (بروجرد). دار السلطنه (تبریز). دار العباد (یزد). دار المؤمنین (کاشان). رجوع به لغت‌نامه دهخدا ذیل (دار) و ترکیبات آن شود. ص ۱۸۱ سطر ۱: و لم یعتمد دارا ...

شعر از ابو سعید رستمی است (داریات. یتیمه الدهر ج ۳ ص ۴۸).

ص ۱۸۳ سطر ۸: و کاد یحکیه ... در یتیمه الدهر: و کاد یحکیک ...

شعر از بدیع الزمان همدانی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۱۹۶).

ص ۱۸۷ سطر ۱۰: در یتیمه الدهر بجای یقطعون، یقلعون و بجای فصارت

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۳

فامسی ضبط شده است. (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۲۲۴)

ص ۱۸۸ ح ۲: ماه نخشی ... رک تعلیقات بر ح ۲ ص ۴۶.

ص ۱۸۹ سطر ۳: که جامه روپوشش اطلس چرخ نهم ... مقصود فلک اطلس است و آن را فلک اطلس نامند چون از ستارگان خالیست، مانند اطلس که خالی از نقوش است (شرح منظومه سبزواری چاپ گراوری ص ۲۶۳)

ص ۱۹۳ سطر ۷: من رام ... شعر از ابو الفضل سکری مروزی است (یتیمه الدهر ج ۴ ص ۲۳).

ص ۱۹۵ سطر ۲: به کسب و اولجا ... آنچه در حواشی نسخ نوشته شده و آن را ترکی دانسته‌اند بنظر درست نمی‌رسد. ظاهرا مؤلف

کلمه را عربی دانسته چه در سنگلاخ در بیان معنی «اولجا» نویسد دو معنی دارد اول کسب و غنیمت ...

معلوم می‌شود کسب را از ماده (کسب) عربی و فعل بمعنی مفعول دانسته است، یعنی مکسوب و آنچه بدست آمده است از کسب. لیکن این صیغه در اقرب الموارد منتهی الارب و لسان العرب دیده نشد و مؤلف آن را قیاسا استعمال کرده است. ص ۱۹۸ سطر ۱۷ ان الاسود ...

شعر از ابو تمام حبیب بن اوس طائی است (زهر الآداب ج ۱ ص ۴۴).

ص ۲۰۸ ح ۱۷: جزایری ... جزایری نوعی تفنگ با لوله‌ای به غایت دراز است و هنگام آتش کردن تکیه گاهی بشکل نردبان کوتاه بر زمین نصب می‌کرده‌اند و سر لوله را بر آن تکیه گاه می‌نهادند. وزن هریک از تفنگهای بزرگ از پانزده حقه ترکی (دو حقه و ربع ترکی معادل یکمن تبریز است) زیادتر بوده است. این تفنگها دارای بست‌های سیمین بوده است و مانند عصا بدان تکیه می‌کرده‌اند. یادداشت‌های آبراهام کاتولوکوس از دشت مغان. (نقل از کتاب نادر شاه. تألیف تیمسار سرلشکر مقتدر. ص ۱۶۳) عکس جزایری مقابل ص ۱۶۲ همین کتاب رنگی گراور شده است. و رجوع شود به یادداشت‌های قزوینی ج ۱ ص ۵۱. عالم آراء عباسی. چاپ آقای افشار. ص ۱۰۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۴

گنج شایگان. جمال‌زاده ص ۹۳. مجمل التواریخ گلستانه. ص ۴۵ و ۴۶ و ۴۹.

ص ۲۰۸ ح ۱۹: ضرب الجابه بالجاهض ... جابه آن وحش یا پرنده که رویاروی آید و آن را به فال بد گیرند. (لسان العرب) و جاهض تیز نفس بود (لسان العرب) زیاده بر این چیزی نیافتم.

ص ۲۲۵ سطر ۸: حروف هجاء الناس ... از متبئی است (یتیمه الدهر. ج ۱ ص ۱۴۴)

ص ۲۵۲ سطر ۶: عزمات ... اشعار از ابو سعید رستمی است (یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۳۴)

ص ۲۹۳ ح ۱۸: قرع ... ظاهرا مأخوذ است از این بیت ابو طالب

نبی اتاه الوحی من عند ربّه و من قال لا یقرع بها سنّ نادم (تحفه ناصریه)

ص ۳۰۶ سطر ۱: بیض تصافح ...

اشعار از عبد العزیز بن یوسف مکنی بابی القاسم. از شعرا و کتاب آل بویه است (یتیمه الدهر. ج ۲ ص ۹۶)

ص ۳۴۷ ح ۱۷: سکه محمدی:

مؤلف کتاب النقود آرد: چون هارون کار سکه زدن را به جعفر بن یحیی برمکی واگذارند، جعفر در بغداد و در محمدیه ری دینارها و درهم‌ها بنام وی سکه زد ...

(النقود ص ۴۷). مصحح کتاب (اب انستاس کرملی) در ذیل کلمه محمدیه چنین نویسد: محمدیه بخشی است از ری و این نام را عرب پس از گشودن ری بدان داد.

در این شهر عباسیان و طاهریان و سامانیان سکه‌ها زدند ... و نیز رجوع به (ص ۱۵۰ و ۱۵۵ همین کتاب) شود.

ص ۳۵۳ سطر ۴: مغان ... یاقوت در ذیل کلمه (موقان) نویسد: مردم آنجا آن را موغان خوانند ... ولایتی است و آن را دهکده‌ها و مرغزارهای بسیار بود ...

و آن به آذربایجانست بین اردبیل و تبریز. (از معجم البلدان).

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۵

در فرهنگ جغرافیایی ایران نویسد: مغان از دهستانهای تابع شهرستان اردبیل است و از ۹۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴).

ص ۳۵۵ ح ۷: سیبا ... این کلمه در جهانگشا و در عالم آرای عباسی (مواضع مکرر) سیبه آمده است، و صحیح همان سیبه است. مؤلف غیاث اللغات سیبه را خندقی معنی کرده است که در پناه آن جنگ کنند. ولی از بعض مواضع عالم آراء چنان مفهوم می شود که سیبه بمعنی خندق نیست بلکه پناهگاهی است قابل حمل و نقل ص ۳۷۵ سطر ۴: ویح جسمی ... ویح جسمی من غزال مقلتاہ ... عبید الله ابن احمد میکالی (یتیمہ الدھر. ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۳۸۰ ح ۷: ورد الزبج ...

این دو بیت ضمن ابیات دیگری با اندک اختلاف در مجانی الادب ج ۴ ص ۲۲۰ آمده است.

ص ۳۸۹ سطر ۱: و کائما نقشت ... ابو الفرج بیغاء (ثعالبی، خاص الخاص ص ۱۲۰).

ص ۳۹۳ سطر ۱۳: اذا رکع ... سری رفاء (تحفه ناصریه).

ص ۴۱۵ سطر ۱: کتبت الیه استهدی ...

از ابو الفضل عبید الله بن احمد میکالی (یتیمہ الدھر. ج ۴ ص ۲۵۹)

ص ۴۵۹ ح ۱۳: کنوز قارونی ... مأخوذ است از آنچه در ذیل آیه ۷۶ سوره قصص آمده است. مفسران نوشته اند که شصت استر گنجینه های او را می کشیدند.

ص ۵۶۵ سطر ۹: من النفر العالین ...

از ابو سعید رستمی است (یتیمہ الدھر. ج ۳ ص ۱۴۱)

ص ۳۶۰ سطر ۳: عبد الله پاشا ... عبد الله پاشا کوپر یلی زاده فرزند مصطفی پاشا.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۶

وی عالمی ادیب بود و اشعاری به عربی سروده است (رجوع به قاموس الاعلام ترکی).

ذیل کلمه کوپر یلی زاده عبد الله پاشا شود).

ص ۶۵۵ ح ۶: دولت مثلث بنیان ... در این کتاب و در جهانگشا نامی از این سه تن برده نشده است لیکن از قرائن می توان حدس زد که مقصود، علی قلی خان برادرزاده وی، طهماسب خان وکیل جلایر، و احمد خان ابدالی است.

پایان

فهرست ها

فهرست ۱- مطالب

فهرست ۱- مطالب

در بیان اختلال ممالک ایران ۱۲۲

استیلای افغانه غلجه باصفهان ۱۲۷

در بیان جلوس حضرت طهماسب شاه ۱۵۵

در بیان خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل خاقان شهید ۱۶۹

در بیان تدرج حال و ترقی احوال نادر شاه ۱۷۵

در بیان تسخیر مشهد مقدس ۱۸۴

در بیان نهضت رایات همایون بجانب هرات ۱۹۶

- در بیان تسخیر اصفهان ۲۰۳
- در بیان استیصال اشرف ۲۲۰
- در بیان فتح ارومیه و تبریز ۲۳۴
- در بیان جنگ ابراهیم خان با افغانه و شکست او ۲۴۴
- در بیان انصراف موکب نادری بجانب خراسان ۲۵۱
- در بیان عروسی رضا قلی میرزا ۲۵۴
- در بیان تسخیر هرات ۲۷۴
- در بیان توجه حضرت شاه طهماسب بجانب ایروان ۲۸۷
- در بیان نهضت موکب نادری بجانب بغداد ۲۹۸
- در بیان محاربه با توپال عثمان پاشا سرعسکر ۳۱۳
- در بیان توجه موکب نادری بجانب روم ۳۲۳
- در بیان طغیان محمد خان بلوچ و خاتمه کار او ۳۴۴
- در بیان توجه نادر بار سوم بروم ۳۵۲
- در بیان جلوس نادر ۳۶۸
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۷۹
- در بیان تسخیر قندهار و قلع افغانه ۳۸۶
- در بیان فتح بلخ ۳۹۸
- در بیان تسخیر هندوستان ۴۰۳
- در بیان قتل عام شاه جهان آباد ۴۶۵
- در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه ۴۸۶
- در بیان تسخیر ممالک سند ۴۹۶
- در بیان تسخیر بخارا ۵۰۵
- در بیان تسخیر خوارزم ۵۱۴
- در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات ۵۲۸
- در بیان تذهیب قبه نجف ۵۳۹
- در بیان توجه عسکر نادر بداغستان ۵۴۳
- در بیان قلع قراء قراقیطاق ۵۶۵
- در بیان فتح مسقط ۵۷۸
- در بیان نهضت نصر الله میرزا بجانب خوارزم ۵۸۷
- در بیان سقوط رضا قلی میرزا از دیده اعتبار ۵۹۱
- در بیان نهضت موکب همایون بجانب روم ۵۹۵
- در بیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل ۶۲۴
- در بیان جنگ یکن محمد پاشا ۶۳۳

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعقاب ۶۳۸

در ذکر کلمات وعظ اساس ۶۸۸

در بیان سلطنت علی شاه و انجام کار او ۷۰۲

در بیان جلوس شاهرخ میرزا در خراسان ۷۰۸

ذکر جلوس ابراهیم خان در تبریز ۷۱۷

فهرست ۲- امثال و احادیث

فهرست ۲- امثال و احادیث

آب و قدح الفوزة المنیح/ ح ۱۵/ ص ۳۲۲

اباد الله غضراء هم/ ح ۱۲/ ص ۵۶۶

ابرق العزاف/ ح ۱۲/ ص ۵۰۰

ابرق من رداء الشجاع/ ح ۱۶/ ص ۱۴۹

ابصر من زرقاء اليمامة/ ح ۱/ ص ۲۲۹

ابطأ من غراب نوح/ ح ۱۴/ ص ۴۱۳

ابطش من دوسر/ ح ۶/ ص ۶۴۲

ابغض من ريح السذاب الى الحيات/ ح ۲/ ص ۵۵۴

ابهى من مجادل الطرب/ ح ۲۲/ ص ۳۳

اتبع من الظل/ ح ۱۰/ ص ۴۹۶

اتتكم فاليه الافاعى/ ح ۱۶/ ص ۵۱۷

اتخذوا حمار الحاجات/ ح ۱۳/ ص ۲۸۶

اترب فندق/ ح ۷/ ص ۷۰۶

اتق شر من احسنت اليه/ ح ۱۹/ ص ۳۴۵

اتق يوما بين شديك الدخن/ ح ۱۳/ ص ۶۷۵

اثبت من اصم رواسى/ ح ۱۲/ ص ۲۱۰

اثقل من الكانون/ ح ۱۳/ ص ۵۷۷

اجبن من نهار/ ح ۱۴/ ص ۲۲۸

أجراً من السيل تحت الليل/ ح ۵/ ص ۳۱۲

أجراً من الماشى بترج/ ح ۱۳/ ص ۳۱۰

اجرد من جراد/ ح ۱۴/ ص ۱۲۸

اجفى من الدهر/ ح ۱۵/ ص ۶۴۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۱

اجمل من درر البحور على نحور الحور/ ح ۱۷/ ص ۳۸۴

اجود من الجواد المبر/ ح ۹/ ص ۳۰۰

- اجور من حاکم سدوم/ ح ۱۶/ ص ۶۴۰
- اجهل من قاضی جبل/ ح ۹/ ص ۵۶۷
- احسن العفو عند القدرة/ ح ۸/ ص ۵۰۳
- احسن من شنف الانضر/ ح ۷/ ص ۲۴۹
- احسن من نیل المآرب/ ح ۲۵/ ص ۵۳۳
- احق الخیل بالركض المعار/ ح ۱۱/ ص ۳۶۵
- احلی من البدیع/ ح ۱۱/ ص ۷۵
- احلی من الثواب/ ح ۱۱/ ص ۴۵۴
- احلی من الناصح/ ح ۴/ ص ۲۴۹
- احمق من الممهورة باحدى خدمتيها/ ح ۱/ ص ۵۷۸
- احمق من الممهورة من نعم ابيها/ ح ۲/ ص ۵۷۸
- احير من ضب/ ح ۱/ ص ۵۶۱
- اخط من حاطب الليل/ ح ۶/ ص ۲۱۷
- اخط من عشواء/ ح ۴/ ص ۷۱۷
- اختلف من ذئب/ ح ۶/ ص ۵۶۰
- اخرجل من مقمور/ ح ۶/ ص ۷۱۷
- أخدع من ضب/ ح ۵/ ص ۵۶۰
- اخذه اخذ سبعة/ ح ۱۳/ ص ۳۴۱
- اخس من القماش/ ح ۸ و ۹/ ص ۱۰۸
- اخلف من نار الجباحب/ ح ۱۷/ ص ۱۵۸
- اخلى من جوف الحمار/ ح ۶/ ص ۳۵۰
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۲
- اخيبي من حنين/ ح ۲۲/ ص ۵۱۴
- اخيبي من قابض على الماء/ ح ۵/ ص ۷۱۷
- ادبر غريره و اقبل هريره/ ح ۴/ ص ۶۴۴
- ادق من الدقيق/ ح ۱۹/ ص ۷۱
- ادهي من قيس/ ح ۱۰/ ص ۵۰
- اذا اخصب الزمان، جاء الغاوى و الهاوى/ ح ۲/ ص ۳۲۳
- اذا تولى عقد شىء احكمه/ ح ۱/ ص ۲۴۲
- اذا جاء القضاء ضاق الفضاء/ ح ۱۱/ ص ۵۶۴
- اذا وقعت سهم القضاء نثرت حلق الشرة/ ح ۷/ ص ۱۷۴
- اذا وقى الرجل شر لقلقه و قبقه و ذبذبه فقد وقى/ ح ۱۴/ ص ۵۹۱
- اذل من البساط/ ح ۳/ ص ۴۵۱

- اذل من بعیر سانیة/ ح ۸/ ص ۵۶۲
- اذل من بیضه البلد/ ح ۱/ ص ۱۵۱
- اذل من حمار قبان/ ح ۲/ ص ۷۱۳
- اذل من قیسی بحمص/ ح ۲/ ص ۳۱۱
- اراهم من الصبح الکواکب مظهرا/ ح ۴/ ص ۳۰۲
- اریع کجماد البوس/ ح ۷/ ص ۲۷۵
- ارتفاع الاخطار باقتحام الاخطار/ ح ۱۳/ ص ۱۸۰
- اردا من داء القلاع/ ح ۱۴/ ص ۵۶۵
- ارذل من القماش/ ح ۱۰ و ۱۱/ ص ۱۰۸
- ارعن من هواء البصرة/ ح ۱۲/ ص ۳۱۲
- اروغ من ثعلب/ ح ۷/ ص ۵۶۰
- اری خالا ولا مطرا/ ح ۱۱/ ص ۶۸۰
- ازکن من ایاس/ ح ۲/ ص ۵۰
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۳
- از موله فی الملق ... ر ک: کازموله
- استاهلی اهالتی و احسنی ایالتی/ ح ۱۲/ ص ۵۱۲
- استعجلت قدیرها فامتلت/ ح ۴/ ص ۵۵۲
- استمجد المرخ و العفار/ ح ۸/ ص ۴۱۰
- اسرع من الزرع/ ح ۲/ ص ۲۴۳
- اسرع من الغیث/ ح ۲۰/ ص ۳۵۰
- اسرع من المسع/ ح ۲۶/ ص ۴۲۹
- اسرع من فریق الخیل/ ح ۳/ ص ۲۳۷
- اسرع من نکاح ام خارجة/ ح ۱۱/ ص ۱۷۰
- اسلم تسلم/ ح ۸/ ص ۵۷۱
- اسهر من قطرب/ ح ۲/ ص ۵۶۱
- اسیر من شعر/ ح ۱۴/ ص ۷۱
- اشأم من احمر عاد/ ح ۱۴/ ص ۵۶۶
- اشأم من الاخیل/ ح ۹/ ص ۲۸۶
- اشأم من قدار/ ح ۱۴/ ص ۲۷۸
- اشدد حظی قوسک/ ح ۱۵/ ص ۲۲۹
- اشدد حیازیمک لذلك الامر/ ح ۹/ ص ۴۲۶
- اشد من الشداد/ ح ۱/ ص ۶۴۱
- اشرف الغنی ترک المنی/ ح ۱۴/ ص ۶۹۴

- اشغل من ذات النحیین / ح ۲ / ص ۵۶۷
- اشهر من فارس الابلق / ح ۲ / ص ۲۴۱
- اصاب تمره الغراب / ح ۴ / ص ۳۰۸
- اصابنا جار الضبع / ح ۹ / ص ۶۱۱
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۴
- اصابه ذباب لاذع / ح ۸ / ص ۷۰۰
- اصبح فیما دهاه کالحمار الموحول / ح ۳ / ص ۵۶۱
- اصرد من السهم / ح ۳ / ص ۲۳۰
- اصفی من الدمعة / ح ۷ / ص ۴۰۹
- اصم الله صداهم / ح ۱ / ص ۱۳۵
- اصنع من سرفه / ح ۱ / ص ۵۰۹
- اصول من جمل / ح ۱۴ / ص ۱۹۸
- اضل من سنان / ح ۱۷ / ص ۶۶۳
- اطرقی و میشی / ح ۴ / ص ۲۷۷
- اطوع من ثواب / ح ۱۳ / ص ۴۵۴
- اطیب من القسیمه / ح ۲۹ ر ۳۰ / ص ۵۳
- اطیش من فراشه / ح ۴ / ص ۶۴۰
- اظلم من الجلندی / ح ۱۷ / ص ۶۴۰
- اعجز من هلباجه / ح ۹ / ص ۳۵۰
- اعدل من المیزان / ح ۲ / ص ۶۵۷
- اعدی من الظلیم / ح ۱۴ / ص ۳۹۹
- اعذب من ماء مأرب / ح ۲۴ / ص ۵۳۳
- اعذب من نهر السلاسل / ح ۵ / ص ۸۹
- اغدر من الغدیر / ح ۲ / ص ۶۱۱
- اعز من العنقاء المغرب / ح ۵ / ص ۱۳۶
- اعض به الکلالیب / ح ۱۳ / ص ۶۵۳
- اعطش من الحوت / ح ۲۵ / ص ۳۱۷
- اعوج بنی هلال / ح ۱۰ / ص ۴۳۴
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۵
- اغر من السراب / ح ۱۶ / ص ۲۹۴
- اغر من سراب / ح ۶ / ص ۷۱۲
- اغنج من مفتقه / ح ۶ / ص ۵۴
- اغنی من التفات عن الرفات / ح ۶ / ص ۲۱۹

- اغوی من غوغاء/ ح ۱۳/ ص ۱۲۸
- افرخوا بیضتهم/ ح ۱۳/ ص ۳۱۱
- افرس من بسطام/ ح ۵/ ص ۱۸۶
- افرس من تمیم الفرسان/ ح ۵/ ص ۲۲۲
- افسد من الارضه/ ح ۶/ ص ۱۹۴
- افقر من العریان/ ح ۷/ ص ۶۵۳
- الافلاک قسی و الحادثات سهام و الانسان هدف و الله تعالى الرامی .../ ح ۱/ ص ۶۳۷
- افلس من ابن المذلق/ ح ۷/ ص ۶۵۳
- اقبح من عشوة العشواء و دلال العثواء/ ح ۱۲-۱۵/ ص ۵۳
- اقبل علی نفسک بالادبار عنها/ ح ۷/ ص ۶۹۳
- اقر صامت/ ح ۱۳/ ص ۶۵۱
- اقصر لما ابصر/ ح ۱۴/ ص ۴۵۱
- اقفر من بریه خساف/ ح ۱۱/ ص ۵۰۰
- اقوی من نمله/ ح ۱۲/ ص ۱۲۸
- اکثر من الدباء/ ح ۱۷/ ص ۴۴۱
- اکذب من اخیز الجیش/ ح ۳/ ص ۴۳۲
- اکذب من اسیر السند/ ح ۱۲/ ص ۴۹۸
- اکسی من البصل/ ح ۱۲/ ص ۴۱۷
- اکلتم تمری و عصیت امری/ ح ۹/ ص ۷۰۷
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۶
- اکمن من جد جد/ ح ۱۵/ ص ۶۶۲
- الطف من ماء المفاصل/ ح ۵/ ص ۸۹
- اللق دلوک فی الدلاء/ ح ۳/ ص ۴۴
- الوام مع اللآم یورث اللوام/ ح ۱۳/ ص ۷۱۶
- الهف من مغرق الدّر/ ح ۱۰/ ص ۴۹۴
- الیس من الیس من حیث ایس و لیس/ ح ۱۹/ ص ۳۵۰
- امرع وادیه و اجنی حلبه/ ح ۱۰/ ص ۴۰۴
- امرّ من الالا/ ح ۸/ ص ۱۵۱
- امرّ من المر و الألاء/ ح ۱۴/ ص ۶۵۵
- امر من وعظ الناصح/ ح ۵/ ص ۲۴۹
- امور الله جاریه علی اذلالها/ ح ۲/ ص ۶۴۴
- الامور مرهونه باوقاتها/ ح ۱/ ص ۲۹۶
- انا منه فالج بن خلاوه/ ح ۱۵/ ص ۶۷۷

- ان اخا الخلاط اعشى بالليل / ح ۸ / ص ۲۸۰
- ان استوى فسكين و ان اعوج فمنجل / ح ۴ / ص ۳۵۴
- ان البلاء موكل بالمنطق / ح ۷ / ص ۵۹۴
- ان الجبان حتفه من فوقه / ح ۱۴ / ص ۳۵۸
- ان الجواد قد يكبوا / ح ۵ / ص ۳۲۱
- ان الجبارى ... رك: لان الجبارى ...
- ان الخصاص يرى فى جوفه الرقم / ح ۱۰ / ص ۴۶۷
- ان الدنيا دار فناء و عناء و عبر و غير / ح ۱ / ص ۶۹۱
- ان الدنيا ظل الغمام و حلم المنام ... / ح ۸ / ص ۶۹۷
- ان الدواهى فى الآفاق تهترس / ح ۱ / ص ۱۴۷
- ان السلامة فيها ترك ما فيها / ح ۸ / ص ۶۸۸
- دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۷
- ان الشراك قد من اديمه / ح ۵ / ص ۷۱۳
- ان الفرص تمر مر السحاب / ح ۹ / ص ۱۸۴
- ان المحاجزة قبل المناجزة / ح ۱۴ / ص ۲۴۸
- ان المقدره تذهب الحفيظة / ح ۸ / ص ۴۰۰
- ان الهزيل اذا شبع مات / ح ۳ / ص ۲۷۶
- ان الهوى شريك العمى / ح ۸ / ص ۶۴۶
- ان امامى ما لا اسامى / ح ۱۴ / ص ۴۲۸
- ان اول الشجرة النواة / ح ۳ / ص ۴۶۶
- انباض من غير توتير / ح ۱۰ / ص ۵۱۹
- ان بينهم عيبه ... رك: و ان بينهم ...
- انت انزلت القدر بأثافيها ... / ح ۶ / ص ۵۶۳
- ان تحت طريقتك لعنداوة / ح ۶ / ص ۳۵۵
- ان دواء الشق ان تحوصه / ح ۷ / ص ۱۹۴
- اندى من البحر / ح ۵ / ص ۴۹۴
- ان ذهب غير فعير فى الرباط / ح ۶ / ص ۳۲۵
- انزى من ظبى / ح ۱۰ / ص ۲۳۲
- ان سكر الشباب اشد من سكر الشراب / ح ۵ / ص ۱۵۵
- انفلقت بيضة القوم عن هذا الرأى / ح ۳ / ص ۳۷۰
- ان فى القنوع لغنى و ان فى الحرص لعناء / ح ۳ / ص ۶۹۴
- انكد من تالى النجم / ح ۱۲ / ص ۱۰۱
- انكر من هيئه البرحاء ... / ح ۲۵ - ۲۷ / ص ۵۳

- انك لا تجنى من الشوك العنب/ ح ۱۸/ ص ۶۸۶
- ان كنت ريحا فقد لاقيت اعصارا/ ح ۲۰/ ص ۵۱۴
- ان لم تغلب فاخلب/ ح ۵/ ص ۵۵۴
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۸
- ان لم يدرك ... رك: و ان لم ...
- انما انت خلاف الضيع الراكب/ ح ۹/ ص ۵۶۲
- انما خدش الخدوش انوش/ ح ۷/ ص ۱۲۴
- انما يجزى الفتى ليس الجميل/ ح ۶/ ص ۲۹۵
- انم من الزجاج/ ح ۲/ ص ۱۰۸
- انوم من فهد/ ح ۱۴/ ص ۵۶۰
- انه لحيث التوالى/ ح ۱۰/ ص ۳۳۵
- انه لرابط الجأش/ ح ۱۲/ ص ۳۰۴
- انه لنقاب/ ح ۳/ ص ۶۳۱
- ان يبيع عليك قومك لا يبيع عليك القمر/ ح ۱۱/ ص ۷۰۱
- الاولب اوب نعامه/ ح ۲/ ص ۳۱۵
- اوحش الاشياء رأس صار ذنبا/ ح ۷/ ص ۱۴۰
- اوضح من العذرة/ ح ۶/ ص ۶۰۴
- اوقات السرور خلسة/ ح ۱۲/ ص ۷۰۶
- اوقل من وعل/ ح ۱۰/ ص ۵۶۰
- اول الحجامه تخدير القفا/ ح ۶/ ص ۵۵۲
- اول الدن دردى/ ح ۸/ ص ۳۴۵
- اولع من قرد/ ح ۹/ ص ۵۶۰
- اولغ من كلب/ ح ۸/ ص ۵۶۰
- اول ما اطلع ضب ذنبه/ ح ۹/ ص ۵۶۱
- اهل دارالسلام مرد/ ح ۱۵/ ص ۳۱۲
- اهون من متاع الغرور/ ح ۲/ ص ۶۹۵
- اباك و صحراء الاهالة/ ح ۲۲/ ص ۳۳۱
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۸۹
- ايدى سبا/ ح ۱۲/ ص ۴۶۸
- ای نعيم ... رك: وای نعيم ...
- اين كسرى و قيصر و تبع و حمير/ ح ۱/ ص ۶۹۷
- اين من ادخر و اعتقل و جمع المال .../ ح ۳/ ص ۶۹۷
- باتت بليلة حرة/ ح ۱۶/ ص ۳۹۳

- باتت بلیله شیاء/ ح ۱/ ص ۳۹۴
- بالاحسان تملك القلوب و تسترق الرقاب/ ح ۷/ ص ۷۰۴
- بجدی علوت لا بجدودی/ ح ۲۰/ ص ۱۸۳
- البستان كله كرفس/ ح ۴/ ص ۶۴۲
- بصبصن اذ حدین بالاذناب/ ح ۳/ ص ۶۱۷
- بعین ما ارینک/ ح ۲/ ص ۶۰۱
- بنان کف لیس فیها ساعد/ ح ۱۳/ ص ۴۶
- بواعث العادة كالطبيعة الثانية/ ح ۲۵-۲۶/ ص ۱۱۳
- بیضاء لا یدجی سناها العظم/ ح ۲/ ص ۱۹۳
- التجلد لا التبلد و المنیة لا الدنیة/ ح ۱۰/ ص ۲۵۰
- ترك الظبی ظلّه/ ح ۱۶/ ص ۶۷۱
- تسألنی برامتین شلجما/ ح ۱/ ص ۳۱۰
- تفرقوا ایدی سبا/ ح ۱۲/ ص ۴۶۸
- تفرقوا شذر مذر/ ح ۷/ ص ۳۶۳
- تلك القضايا ... رك: فتلك القضايا ...
- تنتهی الحروف قبل ان تصل الى المقصد/ ح ۱۷/ ص ۸۷
- التوکل افضل عمل و الثقة باللّه اقوی امل/ ح ۶/ ص ۶۹۱
- ثلّ عرشه/ ح ۶/ ص ۴۵۹
- ثمره الحرص العناء و ثمره القناعة الغناء/ ح ۲/ ص ۶۹۱
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۰
- جاء بالرقم الرقماء/ ح ۹/ ص ۳۳۲
- جاء بالصقر و البقر/ ح ۱/ ص ۵۶۲
- جاء بالطمّ و الرم/ ح ۱۳/ ص ۲۰۷
- جاء بالقض ... رك: جاء بشر ...
- جاء بذات الرعد و الصلیل/ ح ۳/ ص ۶۳۴
- جاء بشر وعر بالقض و القضیض/ ح ۱۷/ ص ۲۷۷
- جاء بقرنی حمار/ ح ۲۰/ ص ۵۶۱
- جاوز الحزام الطیین/ ح ۲/ ص ۲۸۸
- جرح جوین من سویق غیره/ ح ۳/ ص ۱۸۵
- جرف منهال/ ح ۱۲/ ص ۷۱۲
- الجمال الانف ... رك: كالجمل الانف جنود نصرت بالرعب مسيرة شهر/ ح ۱۱/ ص ۵۸۸
- الجنون فنون/ ح ۹/ ص ۶۴۸
- الجوع مانع الهجوع و موت الفوات/ ح ۱۱/ ص ۳۱۰

- جولۀ الباطل ساعة/ ح ۱۳/ ص ۵۱۴
- الحباری ... رک: لان الحباری ...
- الحباری خالۀ الکروان/ ح ۱۲/ ص ۱۷۰
- حب المال یفسد المآل/ ح ۳/ ص ۶۹۲
- حتى یجمع بین الثلج و النار/ ح ۱۴/ ص ۱۸۲
- حتى یجىء نشیط من مرو/ ح ۱۱/ ص ۱۸۴
- حتى یؤلف بین الضب و النون/ ح ۱۳/ ص ۱۸۲
- حذو النعل بالنعل/ ح ۳/ ص ۴۵
- الحرب سجال/ ح ۱۳/ ص ۳۲۰
- حظ جزیل بین شدقی ضیغم/ ح ۱۲/ ص ۱۸۰
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۱
- الحق ابلج و الباطل لجلج/ ح ۱۰/ ص ۱۸۸
- حلب الدهر اشطره/ ح ۱/ ص ۶۲۷
- الحلقۀ المفرغۀ ... رک: کالحلقۀ المفرغۀ
- الخائن خائف ۳۵۴
- خربان ارض صقرها املت/ ح ۴/ ص ۱۳۶
- خرقاء ذات نیقه/ ح ۳/ ص ۱۰۴
- الخنفساء اذا مست نتنت/ ح ۷/ ص ۵۵۳
- الخير فیما وقع/ ح ۵/ ص ۳۷۴
- خیرها بشرها و شرها بخیرها/ ص ۱۹۵
- الدبران تلو الثریا/ ص ۷۱۲
- الدراهم مراهم لجروح الدهر/ ح ۷/ ص ۱۵۲
- الدنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ/ ح ۱۲/ ص ۶۹۵
- دهن فمه و اهرق دمه/ ح ۱۳/ ص ۶۵۲
- ذل لواجد ناصرا/ ح ۷/ ص ۴۲۳
- ذهبوا اخول اخول/ ح ۱/ ص ۲۱۳
- ذهبوا تحت کل کوكب/ ح ۱۵/ ص ۳۰۱
- ذهبوا شعاعا/ ح ۲۱/ ص ۳۸۷
- ذهبوا شجر بغر/ ح ۴/ ص ۷۱۵
- الرامی الکنانۀ بالنبل/ ح ۵/ ص ۱۲۹
- رای الکواکب ظهرا/ ح ۲۱/ ص ۳۳۸
- رباعی الابل لا ترتاع من الجرس/ ح ۵/ ص ۳۴۰
- رب ابن عم لیس بابن عم/ ح ۲۳/ ص ۷۰۰

- رب اكله منعت اكالات/ ح ۱۰/ ص ۳۱۲
- رب حال افصح من لسان مقال/ ح ۲/ ص ۱۳۰
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۲
- رب حام لائفه و هو جادعه/ ح ۴/ ص ۶۸۱
- رب حثيث مكيث/ ح ۹/ ص ۵۵۷
- رب زارع لنفسه حاصد سواه/ ح ۶/ ص ۶۶۷
- رب شد فی الكرز/ ح ۴/ ص ۵۴۵
- رب عجله تهب ريثا/ ح ۴/ ص ۲۹۳
- رب غيث لم يكن غيثا/ ح ۶/ ص ۶۲۰
- رب فروقه يدعى ليثا/ ح ۴/ ص ۲۹۳
- رب قول اشد من صول/ ح ۷/ ص ۶۰۵
- رجع بافوق ناصل/ ح ۱۲/ ص ۵۱۵
- رجع على حافرتة/ ح ۲۱، ۲۲۸، ۱۳/ ص ۵۰۲
- الرضا غناء و السخط غناء/ ح ۷/ ص ۶۹۲
- رضي الخصمان و ابي القاضي/ ح ۷/ ص ۵۶۷
- رضيت من الغنيمه بالايب/ ح ۲/ ص ۵۱۵
- ركب جناحي الطائر/ ح ۱۰/ ص ۲۲۸
- ركب جناحي نعامه/ ح ۱۴/ ص ۲۹۹
- ركبوا بنيات الطرق و ترهات البسابس/ ح ۹/ ص ۱۳۳
- ركبوا في الطلب اعجاز الابل/ ح ۱۶/ ص ۶۱۹
- رماه الله بلبلة لا اخت لها/ ح ۷/ ص ۱۷۰
- رماهم الله بثالئة الاثافي/ ح ۵/ ص ۶۵۵
- الروم اذا لم تغز غرت/ ح ۲/ ص ۲۹۸
- رمية من غير رام/ ح ۱۷/ ص ۳۱۹
- زاد في الشطرنج ... رك: زاد في الطنبور ...
- زاد في الطبور نعمة/ ح ۷/ ص ۷۱۳
- زنخر بمنخره/ ح ۱۵/ ص ۲۰۴
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۳
- سحاب منجال/ ح ۱۲/ ص ۷۱۲
- سحاب نوء ... رك: كسحاب نوء ...
- سحابة صيف عن قليل تقشع/ ح ۲/ ص ۱۹۱
- سر و قمر لك/ ح ۱/ ص ۲۳۷
- السفر قطعه من السقر/ ح ۱۵/ ص ۴۸۹

- سقوا بكأس حلاق/ ح ۲۰/ ص ۳۱۷
- السكوت ستر ممدود و فدام على الفدامة/ ح ۳-۵/ ص ۴۹
- السلامة احدى الغنيمتين/ ح ۵/ ص ۱۹۵
- الشبل يخبر عن الاسد/ ح ۱۰/ ص ۵۴۰
- شحمتى فى قلعى/ ح ۳/ ص ۲۹۶
- شخب فى الاناء و شخب فى الارض/ ح ۱۲/ ص ۳۲۰
- شر الاوطان ما لم يؤمن فيه القطان/ ح ۶/ ص ۶۷۲
- شر السير الحقة/ ح ۱/ ص ۱۸۶
- شر المال مال لا يزكى و لا يذكى/ ح ۷/ ص ۱۵۱
- شربتكم خمري و فسدتكم امرى/ ح ۱۰/ ص ۷۰۷
- شفيت نفسى و جدعت انفى/ ح ۲۰/ ص ۷۰۰
- شمر ذیلا و ادرع لیلا/ ح ۱۸/ ص ۲۹۹
- شوال عین یغلب الضمار/ ح ۶/ ص ۲۹۶
- صار الامر خیر قویس سهما/ ح ۱۲/ ص ۵۰۴
- الصمت احسن من عی المنطق/ ح ۲/ ص ۴۹
- ضرب الجابه بالجاهض/ ح ۱۹/ ص ۲۰۸
- ضیعت قدیرها ... رك: انت انزلت القدر ...
- طارت بهم العنقاء/ ح ۸/ ص ۱۳۹
- طمعوا ان ینالوه فاصابوا سلعا و قارا/ ح ۲/ ص ۶۴۹
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۴
- طوبى لمن تجلى بالعفاف و رضى بالكفاف/ ح ۱/ ص ۶۹۰
- طوبى لمن سعى فى فكاك نفسه قبل ضيق الانفاس// ص ۶۸۹
- عاد الحیس یحاس/ ح ۲۰/ ص ۳۴۸
- عاط بغير اواط/ ح ۴/ ص ۱۸۵
- العافل من عقل لسانه/ ح ۱۳/ ص ۵۹۱
- العافل يضع نفسه فیرتفع و الجاهل .../ ح ۹/ ص ۶۹۰
- العجب كل العجب بین جمادى و رجب/ ح ۳/ ص ۲۳۳
- عرفتنى بالحجاز و انكرتنى بالعراق/ ح ۷/ ص ۷۱۶
- عرقوب یمامة/ ح ۱/ ص ۹۶
- عسى الغویر أ بؤسا/ ح ۱۱/ ص ۷۱۷
- عصاهم شققا/ ح ۱/ ص ۵۲۶
- العلم نقطة/ ح ۵/ ص ۲۸
- على هذا دار القمم/ ح ۸/ ص ۷۱۴

- عند الاوجال تتفاضل الرجال/ ح ۱/ ص ۳۴۲
- عند النوى يكذبك الصادق/ ح ۵/ ص ۶۵۳
- عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج/ ح ۱۱/ ص ۱۷۵
- عمك اول شارب/ ح ۱۷/ ص ۶۸۰
- العود احمد/ ح ۱۱/ ص ۲۴۳
- العيش يحلوا و يمرّ/ ح ۱۱/ ص ۶۹۵
- عيصك معك و ان كان اشبا/ ح ۵/ ص ۵۸۹
- عينه فراره/ ح ۱/ ص ۲۴۰
- غش القلوب يظهر .../ ح ۱۷/ ص ۲۳۹
- غشمشم يغشى الشجر/ ح ۱۱/ ص ۵۷۲
- فاز بالسهم الاخيـب/ ح ۱۳/ ص ۳۱۹
- دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۵
- فتلك القضايا قياساتها معها/ ح ۱/ ص ۱۶۳
- فحب الغواني كسير السواني/ ح ۵/ ص ۱۵۹
- الفرار بقراب اكيـس/ ح ۷/ ص ۳۴۱
- فروا من المطر الى الميزاب/ ح ۱۰/ ص ۳۵۰
- فى الظهر ... رك: و فى الظهر ...
- فى تصاريـف الاحوال تعرف جواهر الرجال/ ح ۵/ ص ۷۱۶
- فى رأسه خطّه/ ح ۱/ ص ۳۶۱
- فى كل شجر نار/ ح ۸/ ص ۴۱۰
- فى يوم يخمد جمره و يجمد خمره/ ح ۳/ ص ۲۲۲
- قبل الزّماء تملأ الكنائن/ ح ۱/ ص ۱۲۹
- قد اتخذ الباطل دغلا/ ح ۴/ ص ۷۱۴
- قد استنوق الجمل/ ح ۱/ ص ۱۶۲
- قد افرخ قيض بيضها المنقاض/ ح ۵/ ص ۳۵۲
- قد بلغ السيل الزّبي/ ح ۳/ ص ۵۷۴
- قد بلغ الشظاظ الوركين/ ح ۱/ ص ۲۸۸
- قد بلغنى منه البالغين/ ح ۹/ ص ۶۷۰
- قد كاد يشرق بالزّيق/ ح ۲/ ص ۶۰۴
- قد لقي ويسا/ ح ۲۱/ ص ۱۲۳
- قد وضع الحلس على بكر علط/ ح ۹/ ص ۱۲۰
- قرب الوساد و طول السواد/ ح ۱۵/ ص ۷۱۱
- قرع سن النادم/ ح ۱۸/ ص ۲۹۳

- قرع للامر ظنوبة/ ح ۸/ ص ۳۹۴
- قشر له العصا/ ح ۱۱/ ص ۵۵۵
- قصيرة من طويلة/ ح ۲۳/ ص ۴۱
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۶
- قطع الله نسناهم/ ح ۷/ ص ۶۵۶
- ق فاك عما يقرع قفاك/ ح ۱۱/ ص ۵۹۱
- قمقامه حك بجنب البازل/ ح ۹/ ص ۴۷
- قمقم الله عصبه/ ح ۷/ ص ۷۱۴
- القيام قائم في قائم سيفهم/ ح ۱۳/ ص ۲۱۵
- كاد العروس يكون ملكا/ ح ۱۴/ ص ۶۷۶
- كان عنزا فاستتست و كان كراعا.../ ح ۹/ ص ۱۳۸
- كابل مائه لا تجد فيها راحلة/ ح ۷/ ص ۴۱۷
- كازموله في الملق الممنع/ ح ۸/ ص ۱۶۲
- كامس الذاهب/ ح ۱۰/ ص ۵۰۵
- كالجمل الانف/ ح ۹/ ص ۲۴۱
- كالحادی و ليس له بعير/ ح ۱۰/ ص ۱۲۰
- كالحلقة المفرغة/ ح ۸/ ص ۲۱۴
- كان قلوب الناس في حبه قلب/ ح ۱/ ص ۱۷۹
- كانه جاء برأس خاقان/ ح ۸/ ص ۶۸۲
- كايدى سبا/ ح ۱۲/ ص ۴۶۸
- كذباله السراج تضىء ما حولها.../ ح ۲/ ص ۶۴۰
- كذماء المذبوح و ارتكاض المجروح/ ح ۱۰/ ص ۳۸۸
- كرفرة الرفراف في الرفرف الرفيف/ ح ۱۳-۱۶/ ص ۵۷
- كسحاب نوء مائه حميم/ ح ۵/ ص ۶۸۱
- كسيل دفاق/ ح ۱۵/ ص ۵۶۶
- كصقر صاقر يلاقى البط/ ح ۱۱/ ص ۳۱۴
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۷
- كلا جانبى هرشى لهن طريق/ ح ۶/ ص ۵۸۳
- كل شاء برجلها تناط/ ح ۱۷/ ص ۷۱۷
- كل شيء يرجع الى اصله/ ح ۹/ ص ۴۹۴
- كل شيعه يتاسد/ ح ۱۱/ ص ۵۴۰
- كلفتنى مخ البعوض و بيض السمائم/ ح ۱۰/ ص ۶۰۳
- كن صاحبقران.../ ح ۱۴/ ص ۶۴۰

- کما تکیل نکال/ ح ۸/ ص ۱۶۹
- کما طنّ فی لوح الهجیر ذباب/ ح ۱۳/ ص ۷۱
- کما یضر ریاح الورد بالجعل/ ح ۱۸/ ص ۵۵۳
- کمتغی الصید فی عریسه الاسد/ ح ۱۹/ ص ۲۰۴
- کمثل غیر عاره وتده// ص ۶۷۲
- کمش ذلاذله/ ح ۱۴/ ص ۱۱۹
- کم من مسلم مسلم و کم من کافر مسلّم/ ح ۲۳/ ص ۶۶۶
- کوضع الهناء موضع النقب/ ح ۱۲/ ص ۵۸۶
- لا افعل ما غرد راکب/ ح ۱۴/ ص ۳۳۳
- لا بد للمصدور ان ینفث/ ح ۵/ ص ۶۷۸
- لا تعدم من ابن عمک نصرا/ ح ۱۹/ ص ۶۹۹
- لا تنطح بها ذات قرن جماء/ ح ۶/ ص ۸۷۰
- لا تلد الحیة الا الحیة/ ح ۱۱/ ص ۵۶۱
- لا تهرف بما لا تعرف/ ح ۱۵/ ص ۷۱۸
- لا خیر فی دال الدبران// ص ۷۱۲
- لا طلاوة فیہ و لا حلاوة.../ ح ۱۴/ ص ۶۷۷
- لا عطر بعد عروس/ ح ۷/ ص ۴۸۴
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۸
- لا قرار علی زار من الاسد/ ح ۸/ ص ۵۶۱
- لا ماء ک ابقیت و لا.../ ح ۱۵/ ص ۶۷۵
- لا ناقة لی فی هذا و لا جمل/ ح ۳/ ص ۶۱۸
- لا یجمع سیفان فی غمد/ ح ۱/ ص ۷۰۷
- لا یشبه الضباب .. رک: و لا یشبه الضباب ...
- لا ینبغی للملک ان یجرى علی لسانه.../ ح ۴/ ص ۶۴۹
- لان الحباری سلاحها سلاحها/ ح ۱۲/ ص ۴۰۰
- لبسوا جلد النمر/ ح ۱۹/ ص ۱۲۹
- لتجدنی بقرن الکلا/ ح ۱۸/ ص ۲۴۵
- لسان من رطب و ید من خشب/ ح ۴/ ص ۷۱۲
- لقد ذلّ من بالت علیه الثعالب/ ح ۱۵/ ص ۲۵۱
- لقى هند الاحامس/ ح ۷/ ص ۴۷۹
- لکل جیش عره و عرام/ ح ۹/ ص ۴۶۵
- لکل غانیة هند. رک: و لکل ...
- لکل کبد حراء اجر/ ح ۷/ ص ۶۷۸

- لکل مقال مقام/ ح ۷/ ص ۵۱۱
- لو ترك الحرباء ماصل/ ح ۱۴/ ص ۶۷۱
- لوی عنه عذاره/ ح ۲۶/ ص ۳۴۶
- لیس الخبر ... ر ك: و لیس الخبر ...
- لیس الشامی للعراقی برفیق/ ح ۴/ ص ۶۳۳
- لیس بعد الاسار الا القتل/ ح ۱/ ص ۵۲۵
- لیس قطا مثل قطی/ ح ۳/ ص ۲۴۴
- لیس وراء عبادان قریه/ ح ۹/ ص ۶۷۱
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۷۹۹
- ما احسن شمائلها و کلاکله/ ح ۱۳/ ص ۲۵۴
- ما اسرع ذهاب الذهب .../ ح ۱۹/ ص ۷۰۴
- ما بالدار داری/ ح ۶/ ص ۶۷۱
- ما شم خمارك/ ح ۹/ ص ۱۵۶
- ما عندی كتر النطف ... ر ك: و ما عندی ...
- ما لا یدرك كله .../ ح ۷/ ص ۴۹
- مبتغی الصيد ... ر ك: كمبتغی الصيد ...
- المجازات بالمساءات/ ح ۱۸/ ص ۶۹۹
- المحل مخلّ العیش و مورث الموت/ ح ۹/ ص ۳۱۰
- مره عیش و مره جیش/ ح ۸/ ص ۳۸۶
- مع الخواطی سهم صائب/ ح ۱۹/ ص ۳۱۹
- المفتري لا یذوق البرد/ ح ۱۱/ ص ۶۵۰
- مقناه ریاحها السمائم/ ح ۹/ ص ۷۱۲
- منازعه الملوک تسلب النعم/ ح ۳/ ص ۵۹۶
- من استبد برأیه فقد خاطر/ ح ۱۹/ ص ۴۰
- من استرعى الذئب فقد ظلم/ ح ۲۲/ ص ۳۴۵
- من اشتاق ادلج/ ح ۱۷/ ص ۲۹۹
- من الكیس ختم الكیس/ ح ۴/ ص ۷۱۳
- من الندامه ...// ص ۷۰۵
- من الشعر ... ر ك: و هو من الشعر ...
- من زرع الاحن حصد المحن/ ح ۱۸/ ص ۱۵۴
- من شب نار الفتنة كان وقودا لها/ ح ۸/ ص ۴۷۳
- من صنف فقد استهدف/ ح ۱/ ص ۴۹
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۰

من طلب ما لا یعنیہ فات عنہ .../ح ۱/ ص ۳۵۲

من فعل ما شاء لقی ما ساء/ح ۱/ ص ۶۸۳

من قرع بابا و لَج و لَج/ح ۱/ ص ۱۱۴

من قصد البحر استقلال السواقیا/ح ۵/ ص ۴۲۶

من قنع غنی/ح ۱۰/ ص ۶۹۴

من ملک استأثر/ح ۶/ ص ۴۶۴

من نام عن عدوه نبهته المكائد/ح ۲/ ص ۳۰۳

من یمشی علی اثر الغراب سیرجع الی الخراب/ح ۱۱/ ص ۳۴۷

مهما تعش تره/ح ۱۱/ ص ۸۱۷

نارکی خیلث نارشی/ح ۹/ ص ۲۸۷

ناقره لا خیر فی سهم زلج/ح ۳/ ص ۶۹۹

ندی المزن بالامطار/ح ۵/ ص ۶۲۰

نشب فی جبل غنی/ح ۱۸/ ص ۳۵۰

نعوذ باللّٰه من ثعلب یتلیث/ح ۱۰/ ص ۳۴۸

نقط و قطن اسرع احتراقا/ح ۶/ ص ۴۶۶

النقب میعاد مزاحیف المطی/ح ۱/ ص ۶۳۰

وافق شن طبقه/ح ۱۱/ ص ۱۷۸

واقعۀ علی عرسها و عروسها/ح ۱۴/ ص ۱۳۶

و استمجد ... ر ک: استمجد ...

و ان بینهم عیبه مکفوفه/ح ۱۵/ ص ۴۱۱

و ان تحت طریقتک ... ر ک: ان تحت ...

و ان سکر ... ر ک: ان سکر ...

و ان لم یدرک الظالع .../ح ۷/ ص ۴۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۱

و ای نعیم لا یکدره الدهر/ح ۱۲/ ص ۴۲۴

وردوا میاه عطیش و حیاض غتیم/ح ۷/ ص ۳۱۹

و شیعه فیها ذئاب و نقد/ح ۶/ ص ۲۷۷

وصفها لا یتم بالقلم/ح ۱۳/ ص ۳۸۸

و علی هذا دار ... ر ک: علی هذا

و فی الظهر جاء بالعصر/ح ۱/ ص ۳۱۴

وقع القوم فی سلا جمل/ح ۶/ ص ۶۱۷

وقع الناس فی روضه و عذیر/ح ۹/ ص ۶۲۲

وقعوا فی عبوثان شر/ح ۱/ ص ۶۴۹

وقعوا فی وادی جدبات و متالف / ح ۱۳ / ص ۶۶۴
 و لا یشبه الضباب بالصیب / ح ۲۰ - ۲۱ / ص ۴۷
 و لكل غائیة هند / ح ۱۳ / ص ۴۶۶
 و للناس فیما یعشقون مذاهب / ح ۱۸ / ص ۱۵۰
 و لیس الخبر کالمعاینه / ح ۵ / ص ۴۳۲
 و ما عندی کنز النطف / ح ۱۹ / ص ۵۱
 و هو اشأم من حمیره / ح ۱۸ / ص ۲۲۸
 و هو انطق من لسان المقال / ح ۳ / ص ۷۰۱
 و هو من الشعر اذق و من السیف ارق / ح ۴ / ص ۷۷
 و هو یرقم ... ر ک: یرقم
 و یزعمون ... ر ک: یزعمون ...
 ها نحن مؤخر الصفر ... / ص ۳۱۲
 هذا امر لا یتفی له قدری / ح ۱۱ / ص ۳۱۱
 هذا التصافی لا تصافی المحلب / ح ۲۸ / ص ۴۵۶
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۲
 هذا اران الشد فاشتدی زیم / ح ۴ / ص ۳۲۷
 هذا جزاء من اتخذ الغراب دلیلا / ح ۱۱ / ص ۳۵۱
 هذا قول لا یشوبه تره / ح ۱۲ / ص ۷۱۸
 هکذی فصدی / ح ۱۲ / ص ۵۲۵
 هم عیته / ح ۹ / ص ۵۲۴
 همۃ الرجال تقلع الجبال / ح ۱۱ / ص ۲۱۱
 هو اشأم ... ر ک: و هو اشأم ...
 هو اعلاها ذا نوق / ح ۱ / ص ۳۲۰
 هو اعلم بمنبت القصیص / ح ۳ / ص ۸۶
 هو اوثق سهم فی کنانتی / ح ۷ / ص ۶۳۳
 هو عندی بالشمال / ح ۸ / ص ۴۱۶
 هو فی شیء لا یطیر غرابه / ح ۱ / ص ۳۹۶
 هی الخمر تکنی الطلا / ح ۴ / ص ۶۴۱
 هیئات هیئات الجناب الاخضر / ح ۹ / ص ۲۸۹
 یا رب هیجا ... / ح ۱۵ / ص ۵۲۶
 یبخل بالورق فکیف بالورق / ح ۱۳ / ص ۴۱۳
 یجبر بها المهیض / ح ۴ / ص ۴۰۳
 یجمع سیرین فی خرزۀ / ح ۲ / ص ۵۰۸

یدخل شعبان فی رمضان/ ح ۵/ ص ۲۸۸
 یذبح الطاوس من اجل ریشه/ ح ۶/ ص ۶۶۰
 یرکب الصعب من لا ذلول له/ ح ۹/ ص ۶۱۹
 یرقم فی الماء/ ح ۱۵/ ص ۳۰۳
 یزعمون انهم .../ ح ۱۵/ ص ۱۵۷
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۳
 یشد القنطرة فی الهواء/ ح ۱۵/ ص ۳۰۳
 یصادفون بالفواقع و البواقع/ ح ۱۳/ ص ۶۵۸
 یصبح ظمآن و فی البحر فمه/ ح ۱۰/ ص ۶۷۳
 یضرب الماش بالدرماش/ ح ۱۶/ ص ۳۱۰
 یقدم رجلا و یؤخر اخری/ ح ۹/ ص ۳۱۳
 یوجد فی الاسقاط .../ ح ۱/ ص ۱۲۰
 یوم بیوم الحفض المحجور/ ح ۳/ ص ۳۴۲
 یوم یخمد ... ر ک: فی یوم ...

فهرست شماره ۳ اشعار عربی «۱»

فهرست شماره ۳ اشعار عربی «۱» آ صدر/ قافیه/ ح/ ص
 واصلت/ العذابا/ ۵/ ۱۷۸
 فسد/ ذنابا/ ۳/ ۱۷۸
 و اذ الذناب/ ذنابا/ ۱۷/ ۵۵۶
 فابسط/ نابا/ ۴/ ۱۷۸
 فالذئب/ اهابا/ ۱۸/ ۵۵۶
 قد یحقر/ سببا/ ۶/ ۴۴۸
 کان/ حجبا/ ۳/ ۳۳۶
 و الدهر/ عذبا/ ۲۴/ ۱۸۳
 سأغسل/ جالبا/ ۱/ ۲۴۹
 و یصغر/ طالبا/ ۲/ ۲۴۹
 و کاد/ الذهببا/ ۲۲/ ۱۸۳
 لا تستبن/ الاسدا/ ۶/ ۴۱۲
 ان الزناбір/ الجسدا/ ۷/ ۴۱۲
 اضللت/ فسادا/ ۴/ ۱۹۰
 صدر/ قافیه/ ح/ ص
 یاراقدا/ اسحارا/ ۵/ ۶۸۲

یا من / منشور / ۱۱ - ۱۲ / ۱۹۱
 نثر / ملبسا / ۱۲ / ۵۴۹
 و الريح / فافلسا / ۱۳ / ۵۴۹
 ان البعير / ما عاشا / ۱۱ / ۳۹۸
 ما ان / عجفا / ۶ / ۳۰۶
 مثقفات / القضا / ۵ / ۳۰۶
 سافر / الاشبالا / ۳ / ۱۸۴
 اذا / رمالا / ۶ / ۶۳۵
 و سامیه / متضائلا / ۸ / ۲۰۵
 و فيحاء / الدلائلا / ۶ / ۲۰۷
 و لم / القنابلا / ۲ / ۱۸۱
 متى / تماثلا / ۸ / ۲۰۷
 كنائس / كلاكلا / ۴ / ۲۰۷
 و لا / عاملا / ۴ / ۱۸۱

(۱) - برای آسانی کار فارسی زبانان در ترتیب حرف آخر بیت، صورت تحریری حرف بحساب آمده است و الف اطلاق، حرکت اشباع منظور گردیده و تاء تأنیث در ردیف (ت) و (ه) ضمیر در ردیف (ه) محسوب شده است.
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۵

صدر / قافیه / ح / ص
 اما تری / داما / ۴ / ۷۰۵
 فکنت / انجما / ۳۳۶
 ضحکن / دما / ۲ / ۳۰۶
 عجوز / اقداما / ۵ / ۵۷۲
 قد قلصت / مبتسما / ۶ / ۶۰۵
 بیض / القمما / ۱ / ۳۰۶
 و بکر / ایما / ۶ / ۵۷۲
 اذا / بآخرینا / ۴ / ۷۰۱
 فقل / لقینا / ۵ / ۷۰۱
 نسجت / سمائها / ۸ / ۳۳۶
 و ابوابها / ستورها / ۱۲ / ۵۳۴
 من الحق / مستعیرها / ۱۲ / ۳۴۳
 اذا / مشیرها / ۱۳ / ۳۴۳
 معظمه / نظیرها / ۱۳ / ۵۳۴

و یوم / قرصها / ۱ - ۲ / ۲۲۱

یوم / قرصها / ۳ - ۴ / ۲۲۱

اذا / طلاقها / ۸ / ۵۶۹

من النفر / آلهها / ۱۶ / ۵۶۵

اذا / نزالها / ۱ / ۵۶۶

صقور / نزولها / ۵ / ۳۱۴

کان / حسامها / ۱ / ۳۰۵

کان / هامها / ۲ / ۳۰۵

صدر / قافیه / ح / ص

کان / ضرامها / ۳ / ۳۰۵

دار / مغناها / ۲ / ۵۴۲

دار / تمنها / ۳ / ۵۴۲

من فوقها / اقصاها / ۴ / ۵۴۲

انظر / محیاها / ۵ / ۵۴۲

و لو / فرشناها / ۶ / ۵۴۲

یا باری / باریها / ۱ / ۱۳۰

فیا / هیجاء / ۷ / ۶۸۳

و یا / اضحاء / ۸ / ۶۸۳

و یشحن / لداراء / ۴ / ۶۸۵

یزجی / ارساء / ۳ / ۶۸۵

یبدع / ان شاء // ۲۱

لم تر / و شاء // ۲۱

ذهب / الفضاء / ۱۷ / ۳۸۰

و یرکب / اعلاء / ۲ / ۶۸۵

بینا / ظلماء / ۶ / ۶۸۵

حتی / رناء / ۵ / ۶۸۵

ما حال / امناء / ۱ / ۶۸۵

و تثواب / حباب / ۶ / ۵۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۶

صدر / قافیه / ح / ص

و اعصاف / سحب / ۱ / ۵۰۲

و هیج / سراب / ۹ / ۵۰۱

وصوله / غراب / ۷ / ۵۰۱

الج / غراب / ۱۱ / ۵۶۰
 له / عقاب / ۵ / ۵۰۱
 و کنت / ثواب / ۱۳ / ۴۵۴
 کتبت / الجواب / ۱ / ۴۱۵
 و جدل / شهاب / ۸ / ۵۰۱
 تسرع / حباب / ۱۱ / ۲۳۵
 کان / الهرب / ۱ / ۲۳۶
 ان الاسود / السلب // ۱۹۸
 لا اعقبا / عبرة / ۳ / ۲۵۷
 فاضحت / الحره / ۲ / ۲۵۷
 اذا اعترصت / افره // ۲۰۴
 قد طلع / الزهره / ۱ / ۲۵۷
 و حاز / قنبلة / ۳ / ۶۸۷
 و ظن / معضلة / ۴ / ۶۸۷
 و کانت / مجمله / ۱۰ / ۶۸۷
 و لو / مکمله / ۹ / ۶۸۷
 هواؤها / الجنة / ۲ / ۴۰۵
 صدر / قافیه / ح / ص
 هو / حوت / ۲ / ۶۲۳
 خیر / مبهوت / ۱ / ۶۲۳
 ث لا ترج / الغيث / ۱۴ / ۶۱۱
 و قد / عجاج / ۴ / ۳۳۷
 منهاجی / هاج / ۶ / ۶۵۷
 تبختر / فرج / ۱۱ / ۳۱۳
 و ليلة / الزنج / ۴ / ۲۵۶
 کانما / بالضنج / ۵ / ۲۵۶
 قائمة / الغنج / ۷ / ۲۵۶
 اخاک / سلاح / ۱ / ۷۰۱
 و ان / جناح / ۲ / ۷۰۱
 قد اجمد / قدح / ۳ / ۵۴۹
 فالثلج / قرح / ۴ / ۵۴۹
 صفان / مناكح / ۱۳ / ۵۶۸
 د فقل / حداد // ۷۱۹

اذا/ للکساد // ۷۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۷

صدر/ قافیه/ ح/ ص

فقد/ جماد/ ۹/ ۴۹

و لا/ يتجدد // ۳۲۲

اذا/ زرد/ ۵/ ۶۶۶

وفی/ ساعد/ ۲/ ۵۲۱

کالعین/ یبعد/ ۲۲/ ۶۶۶

و کان/ کالائمد/ ۲/ ۳۸۹

و کانما/ الجلمد/ ۱/ ۳۸۹

اذا/ السجود // ۳۹۳

سقف/ سجود/ ۹/ ۶۱۲

تفرقت/ یصید/ ۱۵/ ۳۴۸

روینا/ شهید/ ۸/ ۶۱۲

ذ اذا/ بجاذ/ ۹/ ۴۱۰

و رمان/ لاذ// ۴۱۰

ر کنشر/ دار// ۳۰

و عم/ شرار/ ۱۱/ ۳۳۶

ان الشتاء/ النار/ ۱۰/ ۵۵۹

قلب الشتاء/ النار/ ۱۱/ ۵۵۹

و النار/ انوار/ ۱۳/ ۵۵۹

و النار/ انهار/ ۱۲/ ۵۵۹

صدر/ قافیه/ ح/ ص

و تروقنا/ المخیر// ۳۸۵

لا تعجین/ البحر/ ۹/ ۱۴۰

فیوم/ نسر// ۳۲۵

سبحان/ المحشر// ۳۸۵

لئن/ بالظفر// ۱۳۸

و الغیم/ مکفر/ ۳۸۵

هذا/ الامر/ ۱۰/ ۱۴۰

وثب/ الجمر/ ۸/ ۱۴۰

کاننا/ الجمر/ ۳/ ۴۰۹

و الارض/ احمر// ۳۸۵

کانما/ الحمر / ۱ / ۴۰۹

شهد/ الخمر / ۲ / ۴۰۹

فقد/ القمر // ۱۳۸

و الروض / مدنر // ۳۸۵

قد/ جور // ۴۱۰

و رازقی / البلور // ۴۱۰

لم یبق / النور // ۴۱۰

کان/ بالزهر / ۱ / ۴۰۸

تقول/ الزنایر // ۱۲۱

فی زخرف/ تعبیر // ۱۲۱

ز و اذا/ بالمجتاز / ۱ / ۶۳۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۸

صدر/ قافیه/ ح/ ص

و مطهم/ براز / ۱۴ / ۶۳۱

السيف/ الآس // ۳۲۶

فلا/ حاس / ۱۰ / ۷۱۱

شرابنا/ الراس / ۷ / ۳۲۶

اری/ اناس / ۹ / ۷۱۱

تحیر/ الناس / ۱ / ۵۸۲

الفیء/ الیاس / ۲ / ۵۸۲

امتنع/ الجس // ۲۲۱

سل/ الغلس / ۱۵ / ۲۳۵

و لیس/ بالامس // ۳۲۴

فلا/ للشمش / ۱۱ / ۲۲۱

و انجلی/ دنس / ۱۶ / ۲۳۵

عصی/ قییس / ۱۴ / ۱۸۷

اقاتل/ المکیس / ۸ / ۳۴۱

و صیر/ طویس / ۱۶ / ۱۸۷

ش لست/ الکرش / ۱۰ / ۷۱۴

یا ایهدا/ وانکمش / ۹ / ۷۱۴

ص اذا کان/ الرقص / ۱۱ / ۱۵۹

صدر/ قافیه/ ح/ ص

ط و حرف/ النقط / ۱۱ / ۶۱۴

ع و تدری / سباع / ۳۱۴ / ۱۹

تطیر / شباع / ۳۱۴ / ۲۰

ان السلاح / السبع // ۱۳۰

و یمنطرن / تنبع / ۶۱۱ / ۱۶

شموس / متمتع // ۳۸۴

نشاوی / یرجع // ۳۸۴

و مطهم / توضع // ۲۰۵

ابددر / ساطع / ۲۳۷ / ۴

الا / ناقع / ۴۳۴ / ۱۴

و کانما / برقع // ۲۰۶

کان / لامع / ۴۳۴ / ۱۵

فقد / زمع // ۱۳۰

کان / الماع / ۳۸۴ / ۴

اذا / مضیع / ۶۳۱ / ۴

لما / الاشرف // ۲۳۳

الاشرف / طرف // ۲۳۳

و بارقه / معطف / ۵۴۸ / ۸

فمن / مشنف / ۵۴۸ / ۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۰۹

ق صدر / قافیه / ح / ص

قالوا / البیادق // ۱۳۹

سود / الغسق // ۶۳۵

ان / ابلق // ۲۴۰

فدیت / اطبق / ۴۰۷ / ۱۶

ک اما الغبار / السنابک // ۳۳۷

و قد / السبک / ۷۰۹ / ۶

امافی / الافک / ۷۰۹ / ۷

اقام / الملك / ۷۰۹ / ۸

عیون / السبک // ۹

تامل / الملیک // ۹

ل فقال / رجال // ۱۷۱

فکم / خال / ۶۸۰ / ۱۳

اذا / الخال / ۶۵۶ / ۳

اقارب / بخال / ۱۲ / ۶۸۰

سمر / الابطال / ۶ / ۶۳۴

اقول / زوال // ۱۷۱

بدا / الموائل / ۴ / ۴۰۸

فلا / الحابل / ۷ / ۵۱۶

صدر / قافیه / ح / ص

وهم / القنابل / ۱۰ / ۴۳۰

ضاق / الجبل // ۳۲۹

معطی / الذبل // ۳۲۹

کان / مغربل / ۳ / ۵۵۰

قبا / بجلاجل / ۴ / ۴۰۸

و الخطب / الاجل / ۱۷ / ۵۹۲

فحن / خجل // ۳۳۰

و لا / الساحل / ۸ / ۵۱۶

الحبس / فحل / ۱۶ / ۵۹۲

تجرى / و ساحل // ۳۶۳

لان / المنازل / ۷ / ۶۱۲

لا یرهب / فشل / ۲ / ۴۱۶

هو الغیث / بیاطل / ۶ / ۶۱۲

اذا / ظل / ۶ / ۲۵۴

هیجت / فعل / ۱ / ۴۱۶

انعم / المقل / ۲ / ۷۰۵

و من / شکل // ۳۶۳

فالفاظه / العقول // ۳۳

بنفسی / المقول // ۳۳

کتبت / همول / ۵ / ۵۶۹

یترجمها / القتیل / ۶ / ۵۶۹

و الجو / مخیل // ۳۶۳

و لم / کفیل // ۴۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۰

صدر / قافیه / ح / ص

یادهر / خلیل // ۸۴

م تضیق / ختام / ۳ / ۶۰۷

و رب / قتام / ۶۰۷ / ۲

فلو / عرام / ۶۰۶ / ۵

و منّ / یرام / ۶۰۷ / ۱

اذا / تسام / ۶۰۶ / ۴

حروف / حسام // ۲۲۵

فلا / حسام / ۶۲۹ / ۱۴

فتی / زمام / ۶۰۶ / ۲

اذا / لمام / ۶۰۶ / ۱

تنام / تنام / ۶۰۶ / ۳

ضربوا / الهام / ۵۵۲ / ۲

هم / بلهام / ۵۵۲ / ۱

و تعظم / العظام / ۴۱۶ / ۱۶

مکانک / التّم / ۳۲۶ / ۱

فما / النجم / ۳۲۶ / ۲

کانه / و اللحم // ۹۵

علی / المکارم // ۴۱۶

و لا / العرمم / ۶۲۹ / ۵

خمیس / زمازم / ۳۲۸ / ۲۵

ان / و الجسم // ۹۵

صدر / قافیه / ح / ص

ذهبی / النسم / ۴۰۹ / ۵

فیا قبحهم / النعم / ۲۱۸ / ۲

و یطلب / الضراغم / ۴۱۷ / ۱

لک / الغم / ۳۲۵ / ۸

یاوارد / قم / ۷۱۵ / ۸

فجسمه / منثلّم / ۶۵۷ / ۱۳

ککرات / حلم / ۴۰۹ / ۶

ائی / ظلم / ۶۵۷ / ۱۲

فیا رب / تعلم / ۵۵۰ / ۴

قم / قم / ۷۱۵ / ۹

کل / الامم / ۶۵۴ / ۴

قلت / جهنم / ۳۱۸ / ۱۶

فان / جهنم / ۵۵۰ / ۵

خنازیر/ ینم/ ۲۱۸/ ۱

تهاد/ الهم/ ۳۲۵/ ۹

رب/ متیم/ ۳۱۸/ ۱۵

لو کان/ عقیم/ ۴۱۳/ ۱۱

ان الخلاف/ ذمیم/ ۴۱۳/ ۱۰

ن الثلج/ المرجان/ ۲۵۵/ ۱

کان/ بدخان/ ۶۳۶/ ۱

لها/ شیطان/ ۶۵۱/ ۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۱

صدر/ قافیه/ ح/ ص

متوقد/ یجمعان/ ۴۸۷/ ۵

قد/ کنعان// ۱۳۳

لا تعجبوا/ بالخرفان// ۱۳۳

فیا/ البنان/ ۶۸۱/ ۷

ان مر/ الافنان/ ۲۵۵/ ۲

ما یرح/ عنیان/ ۶۵۱/ ۶

کمثل/ قرن/ ۲۱۷/ ۱۵

یظل/ الشنون/ ۱۳۵/ ۱۴

الشاه/ الفرقدین/ ۱۷۳/ ۸

انشاء/ الحسین/ ۱۷۳/ ۹

اظلمت/ الخافقین/ ۱۷۳/ ۷

و لن/ لین/ ۴۷۹/ ۲

خذ/ الجاهلین/ ۴۷۹/ ۱

اذا/ المین/ ۷۱۴/ ۱

اقول/ بوجهین/ ۷۱۴/ ۲

ه و یح/ شفتاه// ۳۷۵

ما کنت/ قرابه// ۳۶۷

حاولها/ غابه/ ۵۱۶/ ۱۰

یدمی/ نابه/ ۵۱۶/ ۱۱

قد رجع/ اولی به// ۳۶۷

بدیع/ لسراته/ ۴۹۰/ ۷

صدر/ قافیه/ ح/ ص

و احمر/ صفاته/ ۴۹۰/ ۵

- فان / سماته / ۶ / ۴۹۰
- کدور / ناسجه / ۱۰ / ۶۵۰
- و ما نلته / بعده // ۱۹۲
- اصبت / عقده // ۲۹۲
- ورد / وروده // ۳۸۰
- و الورد / جنوده // ۳۸۰
- و شتاء / زمهریره // ۲۲۲
- بلد / نکاله // ۷۱۳
- رمته / مقتله / ۷ / ۶۸۷
- رماه / ادخله / ۸ / ۶۸۷
- فلما / یخذله / ۶ / ۶۸۷
- کذاک / لیس له / ۱۱ / ۶۸۷
- و ان بین / معاقله // ۳۳۲
- و ان / معقله / ۵ / ۶۸۷
- وصب / و کله / ۲ / ۶۸۷
- تولی / خوله / ۱ / ۶۸۷
- فان / مناهله // ۳۳۲
- ی و هاجره / حاجبی / ۹ / ۳۱۵
- الا / الجوی بی / ۲ / ۴۱۵
- یا ایها / بمنهاجی / ۵ / ۶۵۷
- دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۲
- صدر / قافیه / ح / ص
- لیس / کالهودی / ۲ / ۲۴۴
- زلال / الدرای // ۳۳۰
- اری النصر / احری // ۱۷۷
- یمینک / بشری // ۱۷۸
- انت / شوری // ۱۹۱
- ترکت / البازی / ۲ / ۶۳۲
- من رام / تغطی // ۱۹۳
- ان لم تکن / کاللاقی / ۱۹ / ۴۰۱
- صدر / قافیه / ح / ص
- هذا / یبکی / ۱۵ / ۶۷۱
- فخالص / امثالی / ۲ / ۴۵۹

هدیتی / مالی / ۱ / ۴۵۹

فکم / جلی // ۱۷۶

لقد / و انجلی / ۱۱ / ۲۹۶

اذا / المطلبی // ۱۷۵

الی حتفی / دمی // ۳۴۰

فهذا / دخانی // ۵۰۸

اعلمه / رمانی / ۸ / ۶۸۱

فهرست شماره ۴ اشعار فارسی

فهرست شماره ۴ اشعار فارسی

الف پر / هما را / ۱۷۲

روزی / ترا / ۶۹۶

گرد / ترا / ۶۹۶

ابر است / بصرها / ۶۰۲

پیش / گوهر ما / ۵۴

چندان / خرام ما / ۲۴۸

ب بختی / آب / ۷۴

جسمی / تاب / ۷۴

از / آفتاب / ۴۲

گر / عزب / ۲۶۱

ت بر / بر باد است / ۶۹۳

هر / شاد است / ۶۹۳

بی زبان / خطر است / ۴۹

امروز / یکی است / ۱۱۲

در / یکی است / ۱۱۲

چون / ستمی است / ۶۸۹

مغرور / دمی است / ۶۸۹

گرماه / تهی است / ۶۸۹

مطلب / روسیهی است / ۶۸۹

سخن / سخت / ۵۹۵

چون / شکست / ۶۹۷

گر / اینست / ۶۹۴

دنیا / اینست / ۶۹۴

گیرم/ دوست / ۷۱۳

خاقانی / آرزوست / ۷۱۳

هر نیست / هست / ۶۹۲

ما را / هست / ۶۹۲

انگار / هست / ۶۹۷

آسوده / نیست / ۶۹۷

فارغ / نیست / ۶۹۷

گر / رفت / ۴۷۹

ح دانی / صبح / ۶۹۱

این / صبح / ۶۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۴

د خراب / باد / ۱۶۰

عارف / گردد / ۶۹۲

دریاب / گردد / ۶۹۲

بسودند / زرد / ۱۹۸

بالا تر / نباشد / ۶۰

بخت / مؤکد / ۳۷۳

این / آمد / ۶۷۵

گریه / آمد / ۶۷۹

نه هر که / داند / ۱۹۰

نه هر که / داند / ۱۹۰

ساقی / کند / ۲۳۳

از آن / کند / ۲۶۰

آنان که / کنند / ۱۲۱

تا ز میخانه / بود / ۳۷۰

ز جوش / بود / ۲۷۳

الله الله / بود / ۷۰۶

مهر / شود / ۲۰۳

شب / بیند / ۶۱

ر سخن / تاجدار / ۵۹۲

اسکندر / گستر / ۳۷۴

هوا / نیشتر / ۳۶۳

تاریخ / بسر / ۳۷۴

چو / مهر / ۵۹۵

بموری / دلیر / ۶۳۸

ش نه در / باش / ۶۹۰

خواهی / باش / ۶۹۰

در مکتب / باش / ۶۹۰

در پای / باش / ۶۹۰

گک / یا / زنگک / ۶۰۶

چون / سنگک / ۶۰۵

ل ز نور / خلخال / ۳۱۶

چو گرم / وال / ۳۱۶

م مگر / خام / ۱۵۶

کوکب / زادم / ۱۰۴

رابر / شکم / ۲۶۰

گر / یتیم / ۵۵۰

چرخ / مقیم / ۵۵۰

چو / کنیم / ۱۵۷

اثر / ابراهیم / ۵۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۵

ن از / دویدن / ۱۱۸

پیکری / ستون / ۴۵۰

گردیده / دین / ۶۹۵

روز / برین / ۴۴۸

ای / برین / ۶۹۵

و آن / رو / ۱۴۶

دیدیم / کوکو / ۱۴۶

مشام / آهو / ۳۲

ه هم خانه / خانه / ۶۹۵

غره / افسانه / ۶۹۵

ناداری / به / ۶۹۵

آسوده / به / ۶۹۵

ی دهد / صورتگری / ۲۶۰

این / دوری / ۴۹

تا / تدبیری / ۶۹۱

اهل / زنجیری / ۶۹۱

خطرها / کسی / ۵۹۵

عنکبوتش / باشی / ۷۱۳

با / بفروشی / ۴۶

ترسم / بفروشی / ۴۶

تکیه / کنی / ۱۹۰

گر / چینی / ۶۹۳

بر / چینی / ۶۹۳

فهرست شماره ۵ اعلام. اماکن جغرافیایی. قبایل. کتب «۱»

فهرست شماره ۵ اعلام. اماکن جغرافیایی. قبایل. کتب «۱» آ آتشکده نوبهار ۳۸۳

آذار ۳۸۳

آذربایجان ۱۶۵ و ۱۶۸ و ۲۵۳ و ۲۸۹ و ۴۲۶ و ۵۹۵ و ۷۱۱

آذر برزین ۲۳۲

آذر برزین ۲۳۲

آذری ۷۴

آرش ۲۲۶

آریه‌چائی ۳۶۶ و ۶۳۷

آستارا ۲۹۷

آق‌دربند ۳۳۵ و ۳۳۷ و ۳۴۰

آق‌قوشه ۵۶۶ و ۵۶۷

آل طه و یس ۲۲۴

آمویه ۴۰۱ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۹

آوار ۵۴۶ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۷۴

آیه الكرسي ۲۶۷

الف ابدالی ۱۲۲ و ۱۹۲ و ۲۰۳ و ۲۷۴ و ۲۸۶ ابراهیم (ع) ۷۱۱

ابراهیم خان (برادر نادر) ۲۴۴ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۴۸۶ و ۵۰۸

ابراهیم خان (برادر علیشاه) ۷۰۶ و ۷۰۸ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۵

۷۱۶ ۷۱۷

ابرهه ۶۳۹

ابله ۴۸۱

ابن السکیت ۶۲

ابن الضائع ۶۱

ابن العرقه ۴۳۳

ابن المعتز ۶۶

ابن انباری ۶۲

ابن زیاد ۷۱۹

ابن حسام ۷۰

ابن خالویه ۶۳

ابن سینا ۲۳ و ۸۵

ابن طباطبا ۲۵۶

ابن منذر ۶۱۷

(۱) - در صفحاتی که با ۱۲ سیاه مشخص شده است توضیحی درباره کلمه آمده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۷

ابن هری ۶۳

ابو الاسود ۶۳

ابو البرکات ۸۵

ابو الخیر خان ۵۲۵ و ۵۸۷

ابو الغازی ۵۹۰

ابو الفتح بستی ۶۱۱

ابو الفیض خان ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۵۱۰ و ۵۱۱

ابو المحمد ۵۹۰

ابو المعتز ۶۱۱

ابو بصیر ۶۸

ابو تمام ۶۸

ابو سعید رستمی ر ک: بو سعید ...

ابو طالب خان لالوی ۲۷۵

ابو علی ... ر ک ابن سینا

ابو نواس ۶۵ و ۶۱۲

ابو فراس ۶۹

ابهر ۲۹۱ و ۲۹۲

ابی العتاهیه ۶۵

ابو نواس ر ک ابو نواس

اتک (رود ...) ۴۸۷ و ۴۹۳

احجار ۴۳۳

احمد بن سعید ۵۸۶
 احمد بیک باجلان ۳۰۳
 احمد پاشا ۲۴۲ و ۲۹۱ و ۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۴۳
 احمد پاشا حمال اوغلی ۶۰۷ و ۶۲۲ و ۶۲۶
 اختری ۷۴
 اخطل ۶۹
 اخفش ۶۱
 اخنس ابن شهاب ۴۵۴
 ارال ۵۸۷
 ارییل ۶۲۴ و ۶۲۶
 ارتنگ ۱۱۱
 اردبیل ۱۶۵ و ۳۵۳
 اردشیر ۳۴
 اردوان ۴۸۱
 ارزن الروم- ارزنة الروم ۳۱۰ و ۳۶۰
 ارزیتون ۴۸۰
 ارس (رود ...) ۲۹۴
 ارومیه ۲۳۴
 ارژنگ ۱۱۱ و ۵۳۲
 ارسطاطالیس ۸۵
 ارک قیتول رک قیتول
 ارنواز ۴۸۰
 ازبکیه رک: اوزبکیه
 اسباب و علامات ۸۷
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۸
 اسپراین ۱۸۷
 اسد ۲۰۹ و ۲۲۱ و ۲۶۷
 اسد الله ابدالی ۱۲۲ و ۱۲۴
 اسد طائی ۴۳۴
 اسفندیار ۳۵ و ۵۴۷
 اسکندر و رک: سکندر ۳۴
 اسمر الحیص ۶۸
 اشراق ۷۳

اشرف ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۲۰۳ و ۲۱۲ ۲۰۸ و ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۲۷ ۲۳۲ و ۳۴۴

اشکانیان ۳۴

اشکبوس ۵۴۴

اشکش ۵۱۳

اصفهان ۱۲۷ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۸ ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۱۳ و ۲۱۷ ۲۲۰ و ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۸ ۳۴۴ و ۳۸۸ و ۶۳۸

اعتذارات ۶۵ و ۶۲۳

اعلم ۶۲

افغنه و ر ک: ۱۲۷ و ۱۴۱ و ۱۴۳ و ۱۹۴ افغان ۱۹۶ و ۲۰۱ و ۲۰۹ و ۲۲۹ ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۷۴ ۲۷۶ و ۲۸۰ و ۲۸۴ و ۲۸۵ ۳۸۶

افراسیاب ۳۴ و ۵۴۳

افشار ارومی ۱۶۶

افشاریه ۲۳۶ و ۶۸۱ و ۶۸۲

افغان و ر ک: ۱۳۲ و ۱۵۵ و ۲۰۷

افغنه ۲۰۸ و ۲۳۲ و ۲۵۱ ۲۸۹ و ۳۹۵

افغانان ۱۶۲

افلاطون ر ک: فلاطون

اکوان ۵۴۵

البرز ۵۴۵ و ۵۴۶

البرز کوه ۳۵۴

المالیغ ۶۶۱

الوا ۵۴۴

الله آباد ۴۹۹

الله یار خان افغان ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۲۴۴ ۲۴۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ ۲۸۸

الله یار گرایلی ۳۴۱

الیاس ۴۹۲

امام قلی میرزا ۶۹۹

امامین همامین (کاظمین) ۳۰۹

امرؤ القیس ۶۷

امیرویس غلچه ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ ۱۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۱۹

انگلیون ۵۳۳

انوار التنزیل ۵۷۰

انوشروان ۶۵۷

اوچ کلیسا ۳۶۱

اود ۴۷۹

اودئیل ۱۲۳ و ۱۳۱

اوزبک زیب ۴۸۶

اوزبک ۵۲۳

اوزبکیه ۵۰۷ و ۵۰۹ و ۵۲۲

(اوزبک) ۵۸۷ و ۶۶۱

اوسمی ۵۴۶ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۷ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۵۶۶ و ۵۷۱ و ۵۷۴

اویغوری ۵۱۱

اھر ۱۶۶

اهلی ۷۴

اهوز ۲۲۷

ایران ۱۶۴ و ۱۷۶ و ۲۴۳ و ۲۹۷

ایرن «۱» ۱۷۶

ایروان ۱۶۵ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۷

۳۶۲ و ۳۶۵ و ۶۳۳

ایلاقی ۸۵

ایلبارس خان ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۶ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۵ و ۵۹۰

ب بادغیس ۵۰۸

باربد ۳۷۷

بارق بربری ۵۴۸

بازور ۴۷

باطیه ۲۶۶

بامشاد ۳۷۷

باورد ۱۷۶

باورد ۵۱۴

بیریان ۱۱۰

بحتری ۶۶ و ۷۰

بحرین ۵۷۷ و ۵۷۹

بخارا ۴۰۰ و ۵۰۵ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۳ و ۵۱۹

بخت النصر (بخت نصر) ۶۳۹

بختیاری ۳۸۶ و ۳۹۴

بخم ۵۶

بدخشان ۴ و ۴۰۰ و ۴۰۶ و ۶۶۱

بدریات ۶۶

بدیع الزمان ۶۶

بدیعیات ۶۶

(۱) - هوشنگ بن سیاوش

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۰

براق ۵۴۸

براق جم ۴۳۳

برج دده ۳۹۳ و ۳۹۴

برجیس ۳۸ و ۵۳۹

برزو ۵۴۴

برق ۴۳۳

بروجرد ۲۳۴

برورود ۳۸۷

بزه (حمل) ۲۷۷

برهان الملك ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۴ و ۴۴۸ و ۴۷۹

بست ۲۸۵

بسطام ۱۸۶

بطّ ۳۱۴

بطلمیوس ۹۹

بغدار ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۹۱ و ۲۹۴ و ۲۹۸ و ۳۰۳ و ۳۰۵ و ۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۲۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۷۷ و ۶۲۰ و ۶۲۲

بغداد کهنه ۳۰۴

بغلان ۴۰۰

بغله، ابی دلامه ۶۱۷

بقراط ۸۶

بلباس ۳۳۴

بلخ ۱۵۶ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۲۱ و ۵۰۸

بلوچستان ۲۳۲ و ۵۰۷

بنات النعش ۲۶۶

بنان ۴۸۲

بندوی ۵۴۴

بنگاله ۶۶۱

بو سعد نوشهری ۱۴۱

بو سعید رستمی ۶۷
 بو نجم شهلایی ۱۴۱
 بهار ۴۲۱ و ۴۶۶
 بهبهان ۳۴۶ و ۳۴۷
 بهرام ۲۲۶
 بهریز ۳۲۲
 بهمن ۳۴ و ۴۸۰
 بیات ۳۳۳
 بی اتالیق ۵۱۰
 بیژن ۵۴۵
 بیستون خان ۲۴۱ و ۲۴۲
 بیضاء ۷۳
 بیضاء ۴۳۳
 بیضاوی ر ک: قاضی بیضاوی
 بیشه فاسقون ۱۵۱
 پ پانی‌پت ۴۳۰ و ۴۳۲ و ۴۳۴
 دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۱
 پرشاور (پیشاور) ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳
 پرویز ۳۴
 پروین ۲۶۶
 پشنگ ۵۴۴
 پلنگر ۵۴۴
 پنجاب ۴۲۷ و ۴۹۱
 پنجاب (رود ...) ۴۹۴
 پورک ۴۸۰
 پولاد ۵۴۳
 پیران ویسه ۵۱۳
 پیش بالغ ۶۶۱
 پیشدادیان ۳۳
 پیلسم ۶۰۲
 ت تاتاریه ۱۶۳
 تاج ۶۲
 تبت ۴۸۷

تبریز ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۶۵ ۲۳۴ و ۲۳۹ و ۷۱۴

تبریزی ۷۰

تجزیه الامصار ۲۰

تجلی ۷۳

تخت جمشید ۳۵

تخت طاوسی ۴۵۹

تذکره ۸۷

ترکمانیه (ترکمان) ۱۶۳ و ۵۲۱ و ۶۶۱

تشبیهات ۶۶

تفلیس ۳۶۴

تقی خان شیرازی ۵۷۹ و ۵۸۲

تکه ۵۲۱

تنگ ۱۱۱

تنگلوشا ۵۳۳

تنین ۱۰۲ و ۲۶۷

توبالی اردشیر ۵۳۱

توپال عثمان ۳۱۳

توران ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۹۷ و ۶۴۲ و ۶۶۱

تون ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۲۷۵

تهمتن ۳۵ و ۵۳۶

تیر ۴۳۸ و ۶۶۴

تیماء ۵۳۱

تیمور ۳۵

ث ثریا ۵۱۲

ثعلبی ۶۲

ثمود ۱۲۴

ثور و رک: گاو گردون ۱۹۹ و ۲۷۷

ثور عاص ۴۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۲

ج جاثی علی رکبیه ۲۶۶

جاجرم ۱۸۶

جاحظ ۶۳

جار ۴۲۴

جالینوس ۸۵

جام ۲۷۵

جاماسب ۶۹۷

جامی ۷۳

جانوسپار ۶۷۷

جایدرفیلی ۳۴۵

جبار ۲۶۵

جباره. رک: شیخ جباره

جبهه ۱۰۵ و ۲۶۷ و ۳۰۰ و ۵۱۲

جدی ۲۷۷ و ۵۳۷

جریر ۶۵ و ۶۷

جزیره قیس. رک: قیس

جزیره کیش. رک: کیش

جلال آباد ۴۲۱

جلون آباد ۱۳۰

جمرود ۴۲۲ و ۴۲۳

جمشید ۵۴۳

جمون ۴۸۱

جواد ۶۲۱

جوالان ۳۳۴

جودی ۴۰

جوزاء ۱۰۴

جوکیان ۱۴۰

جوین ۱۸۵ و ۱۸۶

جهن ۵۴۵

جیحان ۵۳۴

جیحون (و رک آمویه) ۵۰۹ و ۵۳۴

جیل ۱۶۷

قبل ما چار جو ۵۱۰ و ۵۱۹

چرکس ۵۴۷

چگل ۲۷

چنگش ۵۴۴

چهرزاد ۴۸۰

چهل زینه ۳۹۳

چین ۴۰ و ۶۶۱

ح حامل رأس الغول ۲۶۷

حاوی ۸۷

حجاز ۲۷۳

حریری ۶۱

حزنی ۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۳

حسان بن ثابت ۶۸

حسامیه ۴۳۳

حسین (شاه سلطان ...) ۱۲۳ و ۱۷۳

حسین پاشا ۶۲۷

حسین خان غلچه ۲۸۵ و ۲۹۶ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۵۰۵

حصار ۵۰۹

حلب ۶۲۷ و ۶۲۹

حمار طیب ۶۱۸

حمل ۵۳۷

حمید ۴۳۳

حواء ۵۶۳

حوت ۱۹۹

حولیات ۶۵

حویزه ۲۳۴ و ۳۴۷

حیه ۱۰۲

خ خاران ۲۳۲ و ۲۳۳

خاش ۲۸۵

خاص فولاد خان ۵۷۸

خالد پاشا ۶۲۳

خانقاه (قلعه ...) ۵۲۲

خبوشان ۱۸۷

خستن ۵۶

خدایار خان ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۹ و ۵۰۲ و ۵۰۳

خراسان ۲۳۴ و ۲۴۳ و ۲۴۵ و ۲۴۸ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۳ و ۲۸۹ و ۵۱۳ و ۶۳۸ و ۷۰۸ و ۷۱۴

خراسانی (طایفه ...) ۱۸۷

خرشاهی ۱۸۷

خسرو ۵۱ و ۴۸۴

خسرو ۷۳

خشت ۵۲۹

خطّ ۵۵

خطا ۴۰

خلج ۱۹۲

خلخال ۱۶۵

خلفای راشدین ۵۹۶

خلیل ۸۴

خمار ۱۵۶

خمريات ۶۵

خواجه ربیع ۲۴۶ و ۲۵۰

خوار ۲۱۰

خوارج ۵۷۸

خوارزم ۴۰۰ و ۵۰۹ و ۵۱۳ و ۵۱۶ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۰ و ۵۲۷ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۶۴۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۴

خورنق ۵۳۲

خوزستان ۳۴۷

خیبر ۴۲۲ و ۵۳۹

خیوه ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۸۷

د دارا ۳۴ و ۵۴۳ و ۶۹۴ و ۶۹۷

دارا شکوه ۴۸۶

داغستان ۳۵۳ و ۴۲۴ و ۵۳۸ و ۵۴۳ و ۵۴۶ و ۵۵۷ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۸۰ و ۵۸۷ و ۵۹۲ و ۶۰۸

دامغان ۲۰۷

داود ۴

دبران ۱۰۲

دجال ۳۹۱

دده رک: برج دده

دراج ۴۳۴

دربند ۲۹۷ و ۳۳۸ و ۵۵۷ و ۵۶۵ و ۵۷۷ و ۶۰۳ و ۶۰۹ و ۶۱۹

درست ۶۷

درون ۱۶۴

دره جز ۱۷۶ و ۱۷۹

دره نادره ۱۲۰

دساتیر ۲۲ و ۶۵۰

دستان ۱۱۰

دشت ۱۶۵

دقیانوس ۴۵۹ و ۴۸۴

دکن ۴۲۹ و ۵۸۰

دلارام ۱۲۴

دلخک ۱۲۴

دلفین ۱۰۵ و ۲۶۵

دوست محمد ۶۹۹

دوقوزیولوم ۲۹۱

دهخوارقان ۲۴۰

ده نو ۲۸۰

دیاربکر ۶۰۷ و ۶۲۴

دیزه اسماعیل خان ۴۹۷

دیزه غازنجان ۴۹۷

دیک الجن ۶۹

دیلیم ۱۶۷

دیوژن ۲۲ (ح) ۸۵

ذات الكرسي ۱۰۵ و ۲۶۷

ذخیره ۸۷

ذنب ۱۰۵ و ۲۶۵

ذو الدجاج ۶۹

ذو الرمة ۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۵

ذو الفقار خان ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۷۷ ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ ۲۸۶

ذهاب ۳۰۰ و ۳۰۲ و ۳۰۳

ر راجز ۷۱

راعی ۷۰

راقص ۱۰۲ و ۲۶۶

رامتین ۳۷۷

رامح ۶۶۳

رأس ۲۵۶

رحمانی ۵۷۹

رخش ۲۸۱

رخشان ۲۳۲

رسائل ۶۷

رسام ۵۳۲

رستم ۱۶۱ و ۵۴۳

رشت ۱۶۶ و ۱۶۷

رضا قلی میرزا ۲۵۲ و ۲۵۴ و ۳۹۸ و ۴۲۱ و ۵۰۵ و ۵۱۴ و ۵۹۱ و ۶۹۹

رودابه ۲۳۱ و ۴۸۰

روزشمار ۱۴ و ۵۴۰

روس ۱۶۷ و ۶۶۳

روسیه ۲۹۷

روشنک ۴۸۰

روضیات ۶۶

روم ۳۵ و ۱۶۴ و ۲۳۴ و ۲۹۴ و ۳۲۳ و ۳۴۴ و ۳۵۲ و ۳۶۳ و ۵۵۷ و ۵۹۵ و ۵۹۷ و ۶۰۹

رومیه ۱۷۱ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۳۱ و ۳۴۳

رویین ۴۸۱ و ۵۴۴

ری ۱۸۱ و ۵۹۱

زال ۴۱۸

زبان ۱۰۳ و ۲۶۵ و ۴۷۳

زبور ۱۱۱

زجاج ۶۲

زر اسب ۲۱۸

زرد کوه ۳۸۷

زرقان ۲۲۲ و ۲۲۳

زره ۱۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۶

زعفران (ملا ...) ۲۲۷

زکریا خان ۴۲۷

زلالی ۷۳

زمین داور ۲۸۵

زنام ۴۸۲

زنج ۲۵۵
زنجان ۱۶۵ و ۲۹۱
زنده جان ۲۸۰
زنده‌رود ۱۳۱
زواره ۵۰۶ و ۵۴۴
زوبین ۴۸۱
زهدیات ۶۵
زهیر ۶۵
زهیر ۲۳۹
س سارت ۵۲۳
ساسانیان ۳۴
ساکب الماء ۱۰۲
سام ۳۹ و ۵۴۳
سبزوار ۵۰۵
سپاهان (اصفهان) ۱۳۴
و ر ک اصفهان
سپهزم ۴۸۱
ستاره ر ک: قلعه ستاره
سحابی ۷۳
سحبان ۶۸ و ۶۹۳
سدیر ۵۳۱
سراب ۱۶۶
سرحان ۴۳۴
سرخاب ۱۵۷
سرخاب ۱۵۷ و ۵۴۶ و ۵۷۸ ۵۵۲
سرخای خان ۳۵۳ و ۳۵۴
سرخ شیر ۳۸۹
سرخه ۷۱۵
سرخه ۷۱۵
سطیح ۱۸۸
سعد اصغر ۲۶۸
سعدین ۱۰۵
سفینه ۱۰۳ و ۲۶۶ و ۵۸۱

سکندر (اسکندر) ۳۴

و ر ک: اسکندر ۵۴۳

سگری ۱۶۳

سلطان بن مرشد ۵۸۲ و ۵۸۳

سلطانیه ۱۶۶ و ۲۹۱ و ۷۰۷

سلیمان ۶۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۷

سلیم ۷۳

سلیم بیک ۶۲۳

سماک ۵۰۶

سماک اعزل ۱۰۲

سماک رامج ۲۱۴

سمرقند ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۶۶۱

سمره ۶۸

سنبله ۴۴۰

سند ۴۹۶ و ۵۰۰ و ۵۰۷ و ۵۸۰ و ۶۴۲

سندباد ۴۹۸

سنگان ۱۹۵

سنّار ۵۳۲

سنندج ۶۲۲

سودابه ۴۸۰

سورت ۴۸۷ و ۵۸۰ و ۵۸۱

سورداش ۳۳۴

سه گنبدان ۵۳۱

سهم ۱۰۳ و ۲۶۷

سهیل ۲۶۷

سیاوخش (سیاوش) ۵۲۸

سیاوش ۵۴۵

سیامک ۴۸۱

سیبویه ۶۲

سیحان ۵۳۳

سیحون ۵۳۴

سیدال ۲۸۶

سیران تپه ۳۰۳

سیستان ۲۳۲

سیف بن سلطان ۵۸۲ و ۵۸۶

سیوطی ۶۱

ش شاه المذیوح ۲۶۶

شاه سعید ۶۱۸

شاد کام ۴۸۱

شادورد ۳۸۱

شارستان چهار چمن ۲۲ (ح)

شافی ۸۷

شام ۶۸۳

شانی ۷۲

شاه جهان آباد ۴۲۵ و ۴۳۲ و ۴۵۷ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۹۴

شاه داغی ۵۴۶

شاهرخ (میرزا) ۶۹۹ و ۷۰۱ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۵ و ۷۱۷

شاهرود ۱۸۶

شاهی ۷۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۸

شاهی ۹۹

شایگان ۵۱

شجری ۶۱

شداد ۶۳۹

شعری ۷۷ و ۸۱ و ۱۰۴

شغاد ۲۲۷

شفا ۸۶

شفایی ۸۵

شکی ۶۳۲

شکارپور ۴۹۷ و ۵۰۰

شکیبان ۱۹۷

شلوک ۴۰۲

شماخ ۵۴۵

شماخی ۳۵۳ و ۵۴۵

شمعون الصفا ۵۴۱

شورابک ۶۶۱

شوشتر ۲۳۴ و ۳۴۷

شوکت ۷۲

شولستان ۳۴۸

شهرزور ۶۲۳ و ۶۲۴

شهر سبز ۴۰۵ و ۶۶۱

شهرستانی ۱۱۱

شهریار ۱۸۱

شیخ جباره ۵۷۸

شیخ علاق هولہ. رک علاق

شیدوش ۴۸۱

شیده ۴۸۰

شیده ۵۳۲

شیراز ۲۲۰ و ۲۲۲ و ۲۲۷ و ۳۴۹ و ۳۵۳ و ۵۷۹

شیراز ۳۴۹

شیروان ۴۲۴ و ۵۰۸ و ۵۴۵

شیروی ۵۴۴

ص صائب ۷۲

صابی ۶۷

صادق (ع) ۵۹۸

صحار ۵۸۵ و ۵۸۶

صحیح ۴۳۴

صخر ۶۷

صر صر ۲۰۱

صفاهان (اصفهان) ۲۱۹ و ۱۳۹

و رک اصفهان و سپاهان

صفویه ۱۹۶ و ۲۹۴ و ۳۶۸ و ۵۰۵

صلیب ۱۰۳ و ۲۶۷

صمصام الدوله ۴۳۴ و ۴۴۸ و ۶۶۲

صمصامه ۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۲۹

صنوبری ۶۶

الصوارم المهرقه ۵۷۰

الصواعق المحرقة ۵۷۰

ض ضبی ۶۷

ضحاک ۶۳۹

ط طائر ۴۳۳

طارم ۱۶۵

طاق کسری ۵۳۲

طاق گزرا ۲۹۹

طاہر خان چنگیزی ۵۲۷ و ۵۸۷

طبر سران ۵۶۵

طرف ۱۵

طرفه ۱۵ و ۶۸ و ۶۳۷

طور ۶۰ و ۸۶

طوس ۲۱۸ و ۲۹۶

طهران ۵۹۱ و ۷۰۸

طهماسب (شاه ...) ۱۳۳ و ۱۵۵ و ۱۶۷ ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۹۳ ۱۹۴ و ۲۸۹ و ۲۹۳ ۵۰۴

طهماسب خان ۳۴۹ و ۳۹۸

ع عاد ۱۲۴

عاص ۴۳۳

عامر ۴۳۴

عباس میرزا ۲۹۸ و ۵۰۵

عبد الله پاشا ۳۵۲ و ۳۶۰ و ۳۶۴

عبد المطلب خان ۲۷۵

عثمان پاشا ۳۱۳ و ۳۲۳

عثمانیه. عثمانی ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۴ ۳۱۳ و ۳۴۳ و ۴۳۴ ۶۳۳

عذرا ۱۰۱

عراق ۱۶۷ و ۲۸۹ و ۲۹۶

عزازیل ۲۲۷

عزیز مصر ۴۷۲

عقاب ۱۰۳

عقابین ۴۱۹

عقرب ۱۰۳

علاق هولہ ۳۵۱ و ۳۵۲

علی (ع) ۵۴۱

علی پاشا ۲۹۰ و ۵۹۶

علی شاه ۷۰۲ و ۷۰۷ و ۷۱۴ و ۷۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۰

علی قلی خان ۶۸۰ و ۶۹۹ و ۷۰۲

علی مراد ۳۸۶ و ۳۸۸

عمار ۴۳۴

عمان ۵۱ و ۵۸۳

عمر کوت ۵۰۰

عنبر الفیل ۶۲

عوا ۲۶۵

عیسی ۳۹۰ و ۵۶۳

عیوق ۱۵۸

غ غاتفر ۴۷۱

غازی غموق ر ک قاضی قموق

غراب ۲۶۶

غزاله ۴۳۳

غزنین ۴۱۰ و ۴۱۷

غلجه ۱۲۲ و ۱۲۷ و ۱۹۲

غمدان ۵۳۲

غنی ۴۳۴

غنی خان ابدالی ۵۰۸

غوطه ۴۸۱

ف فاخر ۹۹

فارس ۲۲۲ و ۲۹۱ و ۵۷۹ و ۵۸۳

فاسقون ر ک بیشه فاسقون

فالی ۶۲

فتح آباد ۶۸۱

فتح شاهی ۵۷۹

فتحعلی خان ۵۰۸

فخر الدوله ۴۲۸

فراء ۶۱

فراسیاب ۳۴

و ر ک افراسیاب

فرانک ۴۸۰

فراه ۲۴۶ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۸

فرح آباد ۱۳۱

فرخ خان ۲۳۹

فردوسی ۷۲

فرشید ۵۴۴

فرعون ۶۳۹

فرقد ۴۳۳

فرقدان ۱۷

فرنگیس ۴۸۰

فرو ۵۲۸ و ۵۳۵

فرهاد ۳۵۵

فرهنگ ۴۸۰

فریبرز ۵۴۴

فریدون ۳۵ و ۵۴۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۱

فسا ۲۲۸ و ۲۲۹

فضل الله ۱۹

و ر ک و صاف

فلاطون ۸۵ و ۲۲۰

فیض (رودخانه ...) ۴۳۲

فیلی ۲۷۲

ق قارص ۳۶۰ و ۳۶۳

قاضی قموق.

غازی قموق. قموق ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۵۴۶ و ۵۵۲ و ۵۷۸

قارن ۵۴۳ و ۵۴۵

قارون ۵۱

قاضی بیضاوی ۵۷۰

قاف ۲۲۴ و ۲۵۰ و ۵۴۶

قانون ۸۶

قبا ر ک: مسجد قبا

قبله ۳۵۴

قبه اردشیر ۵۳۱

قبه الاسلام رک: بلخ

قتاده ۴۳۳

قدسی ۷۲

قرباغ (قره باغ) ۱۶۵

قراقریم ۶۶۱

قراقیطاق ۵۵۲ و ۵۵۴ و ۵۶۳ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۷۵ و ۵۹۲

قرشی ۴۰۲ و ۵۰۹ و ۵۷۲

قرطی ماریه. رک فرهنگ لغات

قرن الثور ۱۰۳ و ۵۲۸

قزاق ۵۲۵ و ۵۸۷

قزوین ۱۵۵ و ۵۴۱ و ۵۴۵

قزوینی رک محمد ...

قس ۵۰

قسططنیه ۶۰۷

قصعه المساکین ۲۶۶

و رک کاسه درویشان

قعنب ۴۳۳

قلاپور ۷۱۷

قلب ۱۰۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷

قلعه ستاره ۳۵۸

قلعه کیان ۱۴۱ و ۲۸۳

قلواش ۵۴۴

قم ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۷

قندوز ۴۰۰

قندهار ۱۲۳ و ۲۸۵ و ۲۸۷ و ۲۹۵ و ۳۸۶ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۷ و ۴۱۰ و ۴۱۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۷۹ و ۶۰۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۲

قنوج ۴۹۱

قوام الدین محمد قزوینی رک: محمد قزوینی

قوچ پاشا ۶۲۷

قوسی ۷۴

قوشچی ۵۲۹ و ۵۳۱

قیتول (ارک ...) ۳۹۶

قیس (جزیره ...) ۳۵۰

قیفاوس ۲۶۵

ک کابل ۴۰۴ و ۴۱۰ و ۴۱۷ و ۴۲۱ و ۴۹۶

کاسه درویشان ۱۰۲

و رک قصعة المساکین

کاشان ۱۳۳ و ۷۱۵ و ۷۱۶

کاشغر ۴۷۱ و ۵۱۳

کاشمر ۴۷۱

کاظمین ۳۰۴

کافر قلعه ۱۹۷

کامل ۸۷

کاموس ۵۴۴

کبوده ۱۴۶

کتابون ۴۸۰

کثیر عزه ۶۸

کر (رود ...) ۲۹۷ و ۶۲۰ و ۶۲۱

کردجان ۲۹۲

کرشک ۲۸۵

کرکوک ۳۲۸ و ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۴۰ و ۳۴۳ و ۶۲۳ و ۶۲۴

کرکی ۵۰۹

کرمان ۱۲۸ و ۳۸۹

کرمانشاهان ۲۳۶ و ۲۴۲

کرنال ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۴ و ۴۵۱

کرنی (رودخانه ...) ۲۹۰

کسایی ۶۳

کسی ۵۰۹

کسعی ۲۲۶

کش ۲۶۲ و ۵۱۳

کشاجم ۶۶

کشاف ۵۷۰

کشمیر ۴۲۸ و ۴۸۷

کشواد ۵۴۴

کف الخضیب ۲۵۹

کلات ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۶۸۴ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۲

کلب الجبار ۱۰۵

کلبعلی خان ۵۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۳

کلیات ۸۷

کلیسا کندی ۳۵۵

کلیله و دمنه ۶۸۸

کلیم ۷۳

کماخ ۶۲۴

کمیت ۶۵

کوپال ۴۸۱ و ۵۴۴

کوسان ۳۷۷

کوه سنگین (کوه سنگی) ۲۴۹

کوه قاف رک: قاف

کوه‌کیلویه ۱۵ و ۳۴۵

کوه مرجان ۲۴۱

کیان: رک: قلعه کیان

کیش (جزیره ...) ۳۴۹

کیقباد ۳۴

کیکاوس ۴۸۴ و ۶۸۴

کیوان ۵۴۵

کیومرث ۵۴۳

گک گاوان ۵۱

گاو زمین ۱۹۹ و ۲۱۵

گاو گردون. و رک ثور ۳۹۳

گرازه ۵۴۵

گرایلی ۳۴۱

گرستان ۴۲۶

گرد ۵۲۹ و ۵۳۰

گردگیر ۵۴۴

گرزم ۵۴۴

گرگ ۳۸۹

گرگین ۳۳۸ و ۵۴۴

گرگین خان ۱۲۳

گرم‌رود ۴۰۶

گسته‌م ۵۴۳

گلشهر ۴۸۰

گنج بادآورد ۳۸۱

گنج روان ۵۰

گنج عروس ۴۸۴

گنجه ۳۵۵ و ۳۶۰ و ۳۶۴

گورگانیه ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۸۰

گو‌شیار ۹۹

گیلان ۱۶۷ و ۲۹۷

گیو ۵۳۵ و ۵۴۵

ل لاحق ۳۴

لاهور ۴۲۷ و ۴۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۴

لاهیجان ۱۶۶ و ۱۶۷

لیید ۷۰

لحیانی ۶۳

لطائف ۶۶

لطف‌علی خان افشار ۵۹۴

لکزیه ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۵۰۸ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۶۱ و ۵۶۵ و ۵۷۴

لکنهر ۴۷۹

لنگرود ۷۱۵ و ۷۱۶

لوا ۵۸۵

لوشا ۵۳۲

م ماچین ۶۶۱

ماردین ۶۲۶

مازندران ۱۶۷ و ۳۹۷

مالان ۲۸۰

مالک دینار ۱۵۰

مانی ۵۳۲

ماوراءالنهر ۵۱۱

ماهی زمین ۱۹۹

مبذول ۷۰

مبرد ۶۳

متنبی ۶۶ و ۶۹

مجسطی ۹۹

مجمع الامثال ۵۶۹

محطم ۴۳۳

محقق (دکتر مهدی ...) ص ۲۲ و ۶۵۰ (ح)

محمد (ص) ۱۶

محمد تقی شیرازی رک: تقی خان

محمد خان بلوچ ۲۹۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ ۳۴۷ و ۳۵۰ و ۳۵۲ ۳۵۳

محمد شاه ۴۱۱ و ۴۱۳ و ۴۲۸ و ۴۳۲ ۴۵۱ و ۴۵۳ و ۴۵۸ و ۴۸۶

محمد علیخان بیکلریکی ۲۹۱

محمد قزوینی. قوام الدین ۱۷۳ و ۲۳۳ ۳۷۴ و ۷۱۵

محمد مهدی بن محمد نصیر ۴۳

ملا محمد میاچغو ۲۲۹

محمود افغان ۱۲۷ و ۱۳۱ و ۱۳۷ ۱۳۸ و ۱۶۹

محمود (ملک ...) ۱۶۲ و ۱۸۴ ۱۸۵ و ۱۸۷ ۱۸۸ و ۱۸۹

مرادپه ۳۶۱ و ۶۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۵

المرأة المسلسلة ۲۶۷

مرجان رک: کوه مرجان

مرو ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۵۲۷ و ۵۸۸ ۵۸۹

مرو شاهيجان ۱۶۳ و ۶۹۹

مروه ۷۱

مريخ ۳۸

مسجد قبا ۱۵۰

مسقط ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۲ ۵۸۶

مسیح ۱۰۹

مشتري ۲۶۵

مشعر ۷۱

مشهد ۱۶۳ و ۱۸۴ و ۱۸۶ و ۱۸۷ ۱۸۸ و ۱۹۵ و ۲۵۳ و ۵۳۷ ۶۹۹ و ۷۰۲

مصطفی پاشا ۶۰۰

مطرح ۵۸۶

معری ۶۹ و ۶۵۶

معزی ۶۹

مغان ۳۶۸ و ۳۷۸ و ۵۹۶ و ۶۰۰ و ۶۲۱

مغانات ۳۵۳

مغنی ۸۷

مقدم ۱۶۶ و ۲۶۶

مقولات ۶۷

مکتبی ۷۴

مکه عربیه ۷۱

ملک ۵۷۹

ملک محمود سیستانی ر.ک: محمود

ملل و نحل ۱۱۱

ممسک الاعنه ۱۰۲ و ۲۶۷

ممش پاشا ۳۳۵ و ۳۳۹ و ۳۴۰

مناره اسکندریه ۵۳۱

مندلیج ۳۲۴

منطقه الجوزاء ۱۰۴

منقاره الدجاجة ۵۳۱

منوچهر ۴۸۰

منهاج ۸۷

منیجه ۴۸۰

مورچه خورت ۲۱۶

موصل ۳۱۳ و ۶۰۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷ و ۶۲۹

مولتان ۲۸۸

مهدی خان (میرزا ...) ر.ک: محمد مهدی

مهراب کابلی ۴۱۸

مهمان دوست ۲۰۷ و ۲۱۳

میاصدق ۲۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۶

میاندوآب ۲۳۶ و ۲۳۷

میرزا قوام الدین. ر.ک: محمد قزوینی

میرزا مهدی خان. ر.ک: محمد مهدی

میر علی شیر ۵۳۸

میر ویس ر.ک: امیرویس

میکال ۷۰

ن نابغه ۶۵

نادر شاه (در بیشتر صفحات ۱۷۵ و ۶۳۸)

جناب نادری (۶۴۰ و ۷۱۸)

نادرآباد ۳۹۷

ناصر خان ۴۲۲ و ۴۲۳

ناطق ۷۲

ناظم ۷۲

ناقه ۳۰۳ و ۶۱۶

ناکهان ۲۸۳

ناهید ۲۶۵

ناهید ۴۸۰

نثر الالکی ۲۶

نثره ۱۷۶ و ۴۳۳

نجات ۸۷

نحسین ۱۰۵

نرسی ۳۴

نریمان ۴۸۱

نزاری ۷۴

نسا ۱۶۴

نسر طائر ۳۶ و ۲۶۶ و ۵۳۵

نسر واقع ۵۷۲

نسرین ۳۸۶ و ۴۱۹ و ۵۸۰

نشابور (و رک نیشابور) ۱۹۴

نشابه ۴۸۰

نصر الله میرزا ۴۲۱ و ۴۳۶ و ۴۸۱ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۶۹۸ و ۶۹۹

نضد الدرر ۲۷

نظام الملک ۴۲۹ و ۴۵۲ و ۵۸۰

نظیری ۷۴

نعمان ۴۳۴

نفظویه ۶۳

نقائض ۶۵ و ۵۶۷

نقره ۲۷۶ و ۲۸۰

نکیسا ۳۷۷

نمرود ۶۳۹

نمری ۶۲

ن و القلم ۲۲۴

نور علیخان ۵۸۷

نهایوند ۲۳۴ و ۲۳۶

نهایوند ۲۷۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۷

نهر ۲۶۶

نهروان ۳۰۳

نیشابور (و ر ک نشابور) ۲۹۸ و ۳۹۷

نیل ۵۱۱

نیمروز ۱۶۲

و وادی ایمن ۶۴۳

وان ۳۶۰

وش ۵۶

وصاف و ر ک: فضل الله ۱۹ و ۴۴ و ۶۸۸

ویل ۵۸۶

ه هاشمیات ۶۵

هرات و ر ک: هری ۱۲۴ و ۱۹۴ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۰۲ و ۲۰۴ و ۲۴۴ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۷ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۵۰۸ و ۵۱۴ و ۶۹۹

هرمان مصر ۵۳۲ و ۶۴۴

هرمز ۳۴۹

هرمس ۹۹

هری (هرات) ر ک هرات ۲۷۶

هری رود ۱۹۷ و ۲۰۱ و ۲۸۰

هزار اسب ۵۲۰

هزاره ۴۹۶

هفت گنبد بهرام ۵۳۱

هلاکی ۷۴

هلالی ۷۳

همام ۴۳۳

همای ۴۸۰

همدان ۲۳۶ و ۲۹۲ و ۳۲۷

هند (و رک ماده بعد) ۳۵ و ۴۲۶ و ۴۸۷ ۴۲۸ و ۴۹۶ و ۵۹۷ ۶۲۷ و ۶۴۲ و ۶۶۳ و ۶۸۲
 هندوستان (و رک ماده قبل) ۳۵۵ و ۴۲۷ ۴۰۳ و ۴۵۲ ۴۳۵ و ۴۸۷ ۴۸۶ و ۵۱۴ و ۵۷۹ و ۶۰۱
 هوشنگ ۳۵ و ۵۴۵
 هوله ۳۵۰ و ۵۷۸
 هومان ۵۴۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۸

ی یاجوج ۲۱۲

یحموم ۴۳۳

یغما ۴۷۱ و ۶۶۱

یکن محمد پاشا ۶۳۳

یلان ۵۴۳

یلانشان ۵۴۴

یموت ۵۲۱

یوسف زای ۴۹۴

یوسف عروضی ۸۴

یوم اکبر (قیامت) ۲۳۰

یوم عبید ۶۹۹

یونس بن متی ۶۲۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۳۹

فرهنگ لغات

فهرست لغات

فهرست لغات

آ «۱» ح / ص

آب / ۱۰ / ۶۸۵

آب (ماه) / ۱ / ۳۶

آب (ماه) / ۵ / ۵۷۷

آب / ۴ / ۱۶۰

آب / ۱۰ / ۳۳۳

آب / ۱۹ / ۳۶۷

آب / ۲۳ / ۷۰۳

آب / ۲ / ۵۹۳

آباء (علوی) / ۱۱ / ۲۵۹

آباء (علوی) / ۱ / ۲۶۳

آب آتش رنگ / ۹ / ۳۰۶

آبال / ۱۰ / ۶۱۳

آبت / ۱ / ۳۱۹

آب خشک / ۱۱ / ۱۶۰

آبدان / ۶ / ۵۸۰

آبدان / ۶ / ۶۱۰

ح / ص

آبروش / ۷ / ۳۶۸

آبنوس / ۱۳ / ۶۱۶

آبنوسی / ۹ / ۳۳۳

آبی / ۷ / ۲۱۴

آبی / ۱۴ / ۳۱۷

آبی / ۴ / ۴۰۹

آتش آب رنگ / ۸ / ۳۰۶

آتش تر / ۱۰ / ۱۶۰

آتش خانه بهار / ۴ / ۴۰۵

آتش در چنار گرفتن / ۱۴ / ۶۷۹

آتش دستی / ۸ / ۵۸۴

آتش سیال / ۷ / ۳۷۷

آتش سیال / ۲۴ / ۷۰۳

آتشی / ۱۵ / ۳

آثام / ۷ / ۵۸۹

آجال / ۱۷ / ۲۳۰

آجام / ۱۷ / ۳۳۲

(۱) توجه فرمایید: در صورتی که کلمه با یک معنی در چند صفحه آمده باشد تکرار کلمه با علامت (») مشخص شده است و هرگاه همان کلمه معنی جداگانه داشته باشد مجددا صورت کلمه نوشته شده است.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۲

ح / ص

آجام / ۱۶ / ۳۴۸

آجال / ۹ / ۳۴۳

آخشیجان / ۸ / ۳۷۹

آخور سنگین / ۷۰۶ / ۹

آدم / ۵۲۸ / ۱۸

آذار / ۵۷۶ / ۱۰

آذاری / ۳۷ / ۱۹

آذاری / ۳۸۳ / ۱۶

آذان / ۳۹۳ / ۱۲

آذان / ۴۲۷ / ۱۷

آذرخش / ۲۸۱ / ۷

آذرگشت / ۵۴۵ / ۲۲

آذرگون / ۳۸۳ / ۷

آذرنگ / ۱۵ / ۱۱

آذین / ۴۶۲ / ۹

آرام / ۵۳۷ / ۱۰

آرد / ۱۴۰ / ۱۹

آرسته / ۴۷ / ۱۵

آریغ / ۴۹۶ / ۷

آزم / ۵۱۹ / ۳

آزیغ / ۴۹۶ / ۸

آس / ۱۴۰ / ۱۱

آستان. ر ک: سال آستان

ح / ص

آسمان سا / ۱۳۱ / ۷

آسمانه / ۵۲۹ / ۱۹

آسمانه / ۵۳۹ / ۶

آش برگ / ۲۷۰ / ۶

آشکار / ۲۷۲ / ۴

آطام / ۳۹۰ / ۱

آغاریدن / ۴۵ / ۱۶

آغروق / ۷۱۴ / ۵

آغوش / ۱۵۷ / ۱۱

آفات / ۶۱۶ / ۲

آفتابی شدن / ۶۲۰ / ۱۹

آفق / ۴۲ / ۱۲

آفه / ۲ / ۴۵۷

آگنج / ۸ / ۷۲

آلاف / ۹ / ۴۳۰

آمل / ۴ / ۶۲۶

آمله / ۵ / ۹۰

آمود / ۱۴ / ۱۸۶

آمود / ۴ / ۴۳۱

آمودن / ۱۲ / ۳۸۴

آمه / ۲۵ / ۲۴

آمه / ۲۴ / ۱۱۳

آن / ۷ / ۲۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۳

ح / ص

آنات / ۱۴ / ۳۰۵

آورد / ۱۱ / ۵۱۴

آونه / ۱۱ / ۵۰۷

آهن خای / ۱۰ / ۲۲۵

آهو / ۱۱ / ۱۹۹

آهو / ۱۲ / ۲۷۶

آهو / ۱۹ / ۵۲۸

آهو / ۱۰ / ۵۶۱

آیل / ۶ / ۶۷۷

آیل / ۷ / ۶۷۷

آینه چینی / ۵ / ۶۰۵

الف اب / ۱ / ۵۹۳

ابا / ۱۴ / ۶۹۶

ابادید / ۱۸ / ۳۸۷

اباره / ۱۴ / ۷۱۶

اباریق / ۱۳ / ۳۳۶

ابانه / ۱۷ / ۵۲۳

ابا عن جد / ۵ / ۱۶۲

ابتغاء / ۷ / ۲۸۷

ابداع / ۱۴ / ۸

ابداع / ۷۵ / ۱۴

ح / ص ابد الآبدین / ۱۰۳ / ۱۳

ابر / ۵۴۸ / ۱۰

ابرار / ۲۴۷ / ۷

ابرام / ۱۱۴ / ۲

ابرش / ۳۶۸ / ۵

ابرص / ۳۹ / ۱۴

ابرص / ۳۹ / ۱۵

ابرق / ۵۴۸ / ۵

ابروش / ۳۶۸ / ۶

ابرین / ۷۰۵ / ۱۰

ابزاء / ۲۲۰ / ۲

ابسال / ۴۱۳ / ۳

ابکار / ۲۴ / ۱

ابکار / ۵۲ / ۱۳

ابکار / ۱۴۵ / ۱۰

ابکار / ۲۳۱ / ۵

ابلاس / ۱۱۰ / ۱۱

ابلوج / ۲۳۳ / ۲

ابن بوح / ۱۱۶ / ۱۰

ابن قره / ۵۹۳ / ۷

ابواب / ۱۱۴ / ۹

ابواب / ۶۴۹ / ۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۴

ح / ص

ابو اسحاق / ۵۳۶ / ۵

ابو دراس / ۶۶۸ / ۱۹

ابهام / ۵۸۸ / ۵

ابهی / ۳۳ / ۲۱

اییات / ۲۹۲ / ۲۵

اییات / ۵۰۹ / ۵

اییات / ۵۰۹ / ۸

ایض / ۱۶ / ۱۳

اتاد / ۱۷ / ۶۷۱

اتالیقان / ۴ / ۵۹۰

اتاوه / ۵ / ۶۲۷

اتحاف / ۱ / ۵۳۹

اتراب / ۱۱ / ۲۵۸

اتراع / ۱۱ / ۳۳۳

اتراف / ۵ / ۴۸۸

اتراف / ۱۳ / ۵۱۲

اتّسام / ۲۰ / ۵۰۳

اتّشاج / ۵ / ۶۲۲

اتصال / ۲ / ۲۶۸

اتقان / ۱۱ / ۱۳

اتیان / ۱ / ۴۲۸

اثاره / ۹ / ۴۱۳

ح / ص /

اثاره / ۲ / ۵۲۴

اثاره / ۱۲ / ۶۶۹

اثاره / ۱۵ / ۷۱۶

اثجام / ۲۱ / ۶۲۰

اثجام / ۲۲ / ۶۲۰

اثر / ۲ / ۳۵۱

اثقال / ۷ / ۶۱۴

اثمار / ۲۶ / ۴۵۶

اثمار / ۱۶ / ۵۱۹

اثنيه / ۸ / ۱۴

اثواب / ۱۶ / ۲۳۱

اثواب / ۱۲ / ۴۶۱

اثیث / ۵ / ۵۵۶

اثیثه الخیطان / ۱۴ / ۵۳۳

اثیر / ۶ / ۴۶۱

اثیری / ۵ / ۱۲

اثیل / ۱۹ / ۳۶۵

اثیله / ۱۲ / ۵۹۷

اجادت / ۹ / ۱۷۷

اجالۀ / ۹ / ۳۴۱

اجبار / ۱۹ / ۱۴۸

اجتباب / ۸ / ۶۴۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۵

ح / ص

اجتبار / ۱۶ / ۴۲۲

اجثاث / ۹ / ۶۴۴

اجتراء / ۱۲ / ۴۱۸

اجتراد / ۱۳ / ۴۱۸

اجتلاط / ۱۱ / ۴۰۲

اجتنا / ۱۴ / ۶۴۸

اجتنان / ۷ / ۳۹۴

اجتياز / ۱۰ / ۳۰۴

اجتياز / ۱۸ / ۴۲۲

اجتياز / ۴ / ۶۰۸

اجداث / ۱۰ / ۱۴۶

اجداد / ۱۷ / ۴۵۸

اجداد / ۱۸ / ۴۵۸

اجدل / ۱۵ / ۲۰۹

اجرام / ۱۲ / ۲

اجش / ۱۸ / ۵۱۴

اجشام / ۴ / ۶۷۷

اجفار / ۱۲ / ۱۶۱

اجفان / ۴ / ۹

اجلا / ۱۰ / ۳۴۳

اجلاء / ۴ / ۳۶۹

اجلاد / ۱۵ / ۳۴۶

ح / ص

اجلاف / ۱۱ / ۳۴۶

اجلال / ۱ / ۴۸۴

اجناد / ۲۴ / ۲۴۲

اجناد / ۱۲ / ۳۲۸

اجواف / ۲۲ / ۵۰۲

اجوف / ۹ / ۶۴

اجوف / ۱۱ / ۵۶۷

اجهر / ۸ / ۱۷۸

احاشه / ۲ / ۵۳۶

احالۀ / ۱۱ / ۳۵۰

احبار / ۱۲ / ۲۱۹

احبار / ۱۳ / ۲۱۹

احتبال / ۱۵ / ۱۶۶

احتدام / ۲ / ۲۴۷

احتراق / ۱۶ / ۱۰۳

احتراق / ۱۳ / ۴۴۰

احتشاد / ۱۹ / ۱۸۶

احتشاد / ۱۲ / ۲۰۳

احتشاد / ۱۸ / ۳۴۴

احتشاد / ۳ / ۴۳۰

احتشاد / ۹ / ۶۰۷

احتشام / ۱۳ / ۳۷

احتصار / ۳ / ۴۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۶

ح / ص

احتضان / ۳ / ۵۷۵

احتظا / ۲ / ۴۹۱

احتفال / ۲ / ۲۷۴

احتقاق / ۱۸ / ۳۳۹

احتلاط / ۱۹ / ۱۱۷

احتماس / ۳ / ۳۲۵

احتیاز / ۱۲ / ۱۸۱

احتیاز / ۹ / ۶۸۴

احتیاط / ۱ / ۲۸۳

احتیال / ۱۷ / ۱۶۶

احجار / ۱۵ / ۱۱

احجار / ۱۶ / ۱۱

احداث / ۱۱ / ۱۴۶

احداف / ۱ / ۴۵۲

احداق / ۳ / ۴۵۲

احداق / ۲ / ۴۵۲

احرار / ۱۳ / ۱۱۰

احراق / ۲۳ / ۳۵۴

احراق / ۱۸ / ۴۹۹

احری / ۱ / ۶۰۱

احزاب / ۹ / ۲۸۳

احسا / ۲۱ / ۴۵۲

ح / ص

احشام / ۶ / ۳۶۹

احشام / ۱۶ / ۴۶۷

احشام / ۲ / ۶۷۷

احشام / ۳ / ۶۷۷

احصاء / ۲۲ / ۴۵۲

احصار / ۲۱ / ۲۸۷

احصار / ۱۸ / ۴۲۸

احصان / ۱۸ / ۲۵

احصان / ۱ / ۵۷۵

احضار / ۱۶ / ۲۰۵

احضان / ۱۷ / ۲۵

احطّ / ۵ / ۲۲

احفاد / ۱ / ۷۰۰

احفاد / ۲ / ۷۰۰

احفاش / ۸ / ۴۷۵

احقاد / ۳ / ۷۰۰

احکام / ۸ / ۲۴۲

احلاس / ۷ / ۴۷۵

احلاف / ۱۰ / ۳۴۶

احلی / ۱۸ / ۳۳

احمال / ۱۵ / ۵۷۱

احمال / ۱۹ / ۶۱۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۷

ح/ص

احمال / ۱۷ / ۶۱۳

احمر / ۲۳ / ۴۸۲

احناء / ۹ / ۲۵۳

احناش / ۱ / ۵۲۹

احوال / ۴ / ۱۰۷

احوال / ۱ / ۱۲۵

احوال / ۲ / ۱۲۵

احیاء / ۸ / ۲۵۳

احیاء / ۱۲ / ۱۷۱

احیاء / ۷ / ۲۵۳

اخاشیب / ۱۰ / ۳۳۸

اخایر / ۱۳ / ۴۵۸

اخبار / ۵ / ۲۴۴

اخبار / ۴ / ۶۰۹

اخییه / ۳ / ۲۰۲

اخییه / ۹ / ۶۲۴

اخییه / ۱۱ / ۶۲۴

اختیار / ۶ / ۳۹۴

اختیار / ۱۷ / ۴۲۲

اختبال / ۱۸ / ۱۶۶

اختتال / ۱۵ / ۱۶۶

اختثا / ۱۰ / ۶۴۴

ح/ص

اختداف / ۱۶ / ۴۷۴

اختدال / ۱۹ / ۲۸۲

اختراف / ۶ / ۵۹۸

اختراق / ۱۴ / ۴۴۰

اختراق / ۱۲ / ۴۴۰

اختزان / ۶ / ۶۴۱

اختطاف / ۳ / ۴۹۱

اختطاف / ۱۵ / ۴۷۴

اختلاط / ۱۱۷ / ۲۰

اخذاع / ۴۱۸ / ۷

اخرس / ۱۱۱ / ۴

اخش / ۱۴۹ / ۱۸

اخش / ۴۳۸ / ۱۸

اخش / ۵۱۴ / ۱۹

اخصم / ۳۲۷ / ۲۲

اخضر / ۴ / ۲

اخضر / ۳۸۳ / ۲۰

اخطار / ۳۳۴ / ۱۵

اخف / ۶۱ / ۱۴

اخفار / ۱۶۱ / ۱۰

اخفاق / ۵۱۳ / ۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۸

ح / ص

اخلا / ۳۴۳ / ۱۱

اخلأ / ۳۶۹ / ۵

اخلاس / ۶۷۷ / ۱۱

اخلاط اربعه / ۲۶۰ / ۳

اخلاف / ۳۴۶ / ۱۲

اخماد / ۱۸۴ / ۴

اخیال / ۲۴۷ / ۱۴

اخیال / ۶۳۸ / ۱

اخیاس / ۱۰ / ۹

اخذ / ۴۴۸ / ۵

ادانی / ۸۴ / ۳

ادانی / ۴۵۰ / ۳

ادبار / ۱۰۲ / ۴

ادّخار / ۶۴۴ / ۱۳

ادّخار / ۶۷۳ / ۱۷

ادغام / ۶۰۹ / ۱۲

ادغم / ۶۰۹ / ۱۳

ادکن / ۴۲۹ / ۶

ادلّاء / ۲۰ / ۱۷

ادلّاء / ۶ / ۴۴

ادلّاج / ۱۱ / ۲۲۸

ادناس / ۶ / ۶۹۳

ح / ص

ادناس / ۱۲ / ۶۹۸

ادو / ۱۱ / ۱۱۸

ادواء / ۷ / ۸۶

ادوات / ۴ / ۴۴

ادوار / ۲۳ / ۴۵۱

ادویه / ۸ / ۸۶

ادهم / ۵ / ۴۵

ادهم / ۸ / ۳۶۲

ادیان / ۲ / ۱۳۲

ادیان / ۳ / ۱۳۲

اذاعه / ۵ / ۱۴۸

اذاقه / ۲ / ۵۲۰

اذخار / ۱ / ۳۰۸

اذفر / ۷ / ۳۷۳

اذکیاء / ۱ / ۱۸۸

اذل / ۲۱ / ۱۰۹

اذلال / ۱۷ / ۶۴۳

اذلال / ۱۸ / ۶۴۳

اذن / ۸ / ۶۵۲

اذناب / ۱۲ / ۱۲۵

اذناب / ۹ / ۱۹۸

اذناب اودیئه / ۱ / ۳۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۴۹

ح / ص

اذهاب / ۱۵ / ۲۴۲

اذهاب / ۱۶ / ۲۴۲

اذیال / ۸ / ۴۵۳

اراحه / ۲۲ / ۵۰۳

اراض / ۷ / ۱۸۲

اراق / ۷ / ۲۴۰

ارایک / ۱۵ / ۱۴۵

ارایک / ۱۷ / ۱۴۵

ارباع / ۱۱ / ۱۲۴

ارباع / ۴ / ۵۲۷

ارباع / ۴ / ۳۰۷

ارتباك / ۱۵ / ۶۵۵

ارتجاع / ۸ / ۲۸۹

ارتجال / ۱۳ / ۶۹

ارتداع / ۱۳ / ۱۸۵

ارتسام / ۱۸ / ۵۰۳

ارتشام / ۱۹ / ۵۰۳

ارتضا / ۱۸ / ۲۹۴

ارتظام / ۱۶ / ۶۷۳

ارتقاب / ۲۲ / ۴۱۴

ارتفاع / ۱۱ / ۱۳۳

ارتماض / ۲ / ۱۸۵

ح / ص

ارتنگ / ۱۱ / ۴۶۳

ارتوا / ۱۸ / ۱۸۵

ارتهان / ۵ / ۴۹۹

ارتیاب / ۱۶ / ۶۵۵

ارتیاع / ۹ / ۲۴۳

ارجاء / ۱۲ / ۲۳۲

ارجاء / ۱۶ / ۶۷۰

ارجال / ۴ / ۲۱۳

ارجوان / ۶ / ۳۸۴

ارجوحه / ۷ / ۶۰۲

ارخاء / ۱۴ / ۲۳۲

اردپیل / ۱۲ / ۱۶۵

اردشیر / ۷ / ۳۴

ارز / ۵ / ۲۶

ارزان / ۳ / ۳۱۱

ارزیر / ۲۷ / ۵

ارزیر / ۱۱ / ۷۰۵

ارسال / ۱۴ / ۵۰۴

ارصاع / ۹ / ۳۵۳

ارض موات / ۱ / ۹۱

ارعاج / ۱۳ / ۱۳۰

ارغاد / ۴ / ۵۵۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۰

ح / ص

ارغام / ۲۱ / ۳۲۷

ارغان / ۱ / ۶۰۳

ارغون / ۹ / ۲۸۱

ارغون / ۱۰ / ۲۸۱

ارفاد / ۱۰ / ۳۷۲

ارفاد / ۶ / ۴۸۸

ارفاغ / ۱۱ / ۱۷۷

ارقش / ۵ / ۵۱۷

ارقم / ۸ / ۳۳۲

ارکاح / ۱۹ / ۱۴۵

ارکاح / ۱۷ / ۳۳۴

ارکان / ۷ / ۷۱

ارکان / ۵ / ۸۲

ارم / ۹ / ۳۷۰

ارنب / ۱۵ / ۱۰

ارواح / ۲۱ / ۲۱۹

اروانه بڑی / ۷ / ۹۳

ارّه. رک: ذکر ارّه

ارهاف / ۱۴ / ۳۳۹

اریاف / ۱۶ / ۱۳۱

اریحیات / ۳ / ۱۷

اریضه / ۳ / ۲۹۷

ح / ص

ازاحت / ۱۸ / ۲۵۶

ازاحت / ۲۳ / ۵۰۳

ازاحیف / ۷ / ۸۲

ازاهیر / ۲۲ / ۳۸۳

ازدراء / ۲ / ۴۶۷

ازدغاف / ۱۰ / ۴۷۵

ازدلاب / ۲۵ / ۳۰۷

ازدهاء / ۲۶ / ۴۳۷

ازرق العین / ۹ / ۵۶۶

ازعاج / ۱۰ / ۲۸۶

ازفر / ۲ / ۳۲۵

از گلو کشیدن / ۱ / ۴۱۰

ازلایف / ۱۳ / ۳۴۶

ازماع / ۱۵ / ۱۳۳

ازنی / ۳ / ۲۳۶

ازواج / ۴ / ۲۶۳

ازهار / ۱ / ۸

ازهار / ۱۱ / ۳۷۸

ازهاف / ۱۶ / ۳۳۹

ازهاق / ۱۷ / ۳۳۹

ازدرفش / ۲۵ / ۴۳۶

اساءت / ۱۳ / ۹۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۱

ح / ص

اسار / ۸ / ۳۶۶

اساریر / ۱۶ / ۶۴۷

اساطیر / ۳ / ۲۲

اساطین / ۵ / ۴۴۹

اساطین / ۱۰ / ۴۵۸

اساقی / ۲۰ / ۲۰

اساقی / ۱ / ۸۴

اساور / ۱۰ / ۳۶۶

اساوره / ۵ / ۳۶۶

اساءه / ۱۱ / ۹۵

اساءه / ۱۰ / ۶۱۱

اسباب / ۱۲ / ۶۸۴

اسباب السماء / ۱۱ / ۶۸۴

اسباط / ۱۳ / ۵۷۶

اسبال / ۱۳ / ۵۸۹

اسبال / ۱۲ / ۵۸۹

اسب چوبین / ۱۲ / ۴۱

اسب چوبین / ۸ / ۶۱۹

استار / ۷ / ۴۷۱

استال / ۶ / ۴۷۱

استان / ۵ / ۵۹۰

استباق / ۲ / ۴۳۵

استبظا / ۱۰ / ۳۱۳

ح / ص

استبقا / ۱ / ۶۰۹

استبنا / ۷ / ۳۸۹

استتباع / ۷ / ۷۸

استجاشه / ۱۲ / ۳۲۶

استجداد / ۱۰ / ۳۲۴

استجماع / ۱۶ / ۲۰۳

استجمام / ۸ / ۳۶۱

استجمام / ۱۳ / ۵۵۸

استجناد / ۱۲ / ۳۲۴

استحداد / ۱۱ / ۳۲۴

استحصال / ۸ / ۲۰۴

استحلاف / ۲۷ / ۴۵۲

استخبار / ۷ / ۳۳۵

استخلاف / ۲۸ / ۴۵۲

استداد / ۴ / ۳۰۹

استدراج / ۵ / ۱۸۱

استدراک / ۴ / ۷۸

استدراک / ۱ / ۵۷۱

استذراء / ۱۹ / ۴۷۸

استذلال / ۳ / ۱۹۳

استرکاب / ۶ / ۲۰۴

استسقاء زقی / ۱۶ / ۳۰۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۲

ح / ص

استشمام / ۱۳ / ۹۴

استصفاء / ۲ / ۲۴۲

استصفاء / ۷ / ۴۵۳

استطلاب / ۱۶ / ۲۲۷

استظلال / ۱ / ۵۲۷

استعانه / ۱۱ / ۶۷۸

استعداد / ۷ / ۱۸۶

استعداد / ۸ / ۱۸۶

استعداد / ۳ / ۲۰۴

استعفاء / ۱۷ / ۲۲۷

استعلاء / ۹ / ۱۲۸

استفتاح / ۲ / ۱۵۶

استفحاص / ۷ / ۴۳۱

استفصال / ۴ / ۲۴۲

استقتال / ۵ / ۲۱۴

استقرا / ۴ / ۵۹۲

استقصا / ۴ / ۴۵۳

استقصار / ۶ / ۴۵۳

استقضاء / ۳ / ۲۴۲

استقفا / ۱۰ / ۳۶۴

استقلال / ۴ / ۱۹۳

استکبار / ۸ / ۴۱۲

ح / ص

استکثار / ۹ / ۴۱۲

استکلاب / ۲۵ / ۳۴۶

استکمال اقطار / ۱۲ / ۶

استلاب / ۲۳ / ۳۰۷

استلاب / ۱۲ / ۴۷۵

استلال / ۱۵ / ۴۷۵

استلام / ۶ / ۷۱

استلانت / ۴ / ۵۱۲

استلثام / ۱۲ / ۵۴۶

استمتاع / ۲ / ۲۸

استمهال / ۴ / ۲۸۸

استنامت / ۷ / ۶۷۱

استنتاج / ۲ / ۱۶۳

استنجاح / ۱۲ / ۳۶۵

استنجداد / ۱۴ / ۲۰۳

استنجداد / ۱۳ / ۳۲۴

استنفا / ۲۴ / ۶۰۸

استنقاذ / ۱۳ / ۲۸۸

استنقاه / ۴ / ۶۰۲

استنکار / ۱۰ / ۴۱۲

استنکار / ۵ / ۷۱۰

استنکاه / ۳ / ۶۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۳

ح / ص

استنهاج / ۱۵ / ۳۶۵

استواء / ۸ / ۱۳۰

استیار / ۱۲ / ۵۵۸

استیاق / ۳ / ۴۳۵

استیاق / ۱ / ۵۱۱

استیجار / ۱۱ / ۶۲۵

استیجاش / ۹ / ۳۲۶

استیعاب / ۱۰ / ۴۱

استیفاء / ۱ / ۵۷۹

استیفار / ۲ / ۶۰۹

استیکاف / ۷ / ۷۱۰

استیلاذ / ۱۴ / ۲۸۸

استیلاذ / ۱۲ / ۴۵۲

استیمان / ۳ / ۳۶۵

استیمان / ۶ / ۵۷۱

اسجاح / ۶ / ۵۸۹

اسجاع / ۱۵ / ۷۷

اسجاف / ۱۸ / ۵۸۹

اسجاف / ۶ / ۴۲۴

اسجاف / ۱۷ / ۵۸۹

اسحار / ۱۳ / ۳۸۳

اسحار / ۱۵ / ۶۷۸

ح / ص

اسد / ۸ / ۱۸۰

اسداف / ۳ / ۴۲۴

اسدال / ۱۳ / ۴۳۸

اسدال / ۱۵ / ۵۸۹

اسدال / ۱۴ / ۵۸۹

اسر / ۶ / ۴۶۸

اسر / ۱۲ / ۴۷۶

اسر / ۴ / ۵۷۵

اسر / ۱۰ / ۵۹۹

اسرا / ۹ / ۵۹۹

اسراء / ۱۳ / ۲۵۲

اسراج / ۱۶ / ۱۹۴

اسرار / ۱۷ / ۱۲۵

اسرار / ۱۸ / ۱۲۵

اسرار / ۱۵ / ۶۴۷

اسطار / ۱۶ / ۲۱

اسطقسات / ۳ / ۳

اسعار / ۸ / ۲۱۲

اسفندار / ۱۴ / ۵۴۷

اسقا / ۱۶ / ۳۷۵

اسقام / ۲ / ۹۶

اسکات / ۱۵ / ۶۰۳

ح/ص

اسکات / ۱۴ / ۶۰۳

اسل / ۱۵ / ۳۳

اسلاب / ۱۲ / ۴۰۲

اسلال / ۱۱ / ۵۱۹

اسلم / ۹ / ۵۷۱

اسله اللسان / ۱۴ / ۱۱۴

اسماع / ۱۷ / ۲۴۳

اسماع / ۱۲ / ۳۰۵

اسماع / ۷ / ۱۱۱

اسماع / ۱۱ / ۳۰۵

اسمال / ۵ / ۴۷۵

اسمان / ۱۰ / ۵۵۸

اسمان / ۹ / ۶۲۱

اسمر / ۱۷ / ۱۶

اسمر / ۵ / ۲۲۳

اسنا / ۱۴ / ۱

اسنان / ۲ / ۶۵۹

استه / ۱۳ / ۳۳۹

استه / ۱۵ / ۴۳۰

استه / ۷ / ۶۲۹

اسوار / ۲۲ / ۴۵۱

اسواط / ۱۰ / ۶۵۳

ح/ص

اسواق / ۴ / ۲۶

اسواق / ۱۱ / ۳۸۹

اسواق / ۲ / ۴۷۱

اسواق / ۵ / ۶۵۴

اسود / ۴ / ۵۵

اسود الکبد / ۱۱ / ۵۶۶

اسیاف / ۵ / ۱۶۷

اسیاف / ۶ / ۱۶۷

اشتات / ۱۷ / ۲۴۲

اشتر / ۵ / ۳۵۰

اشتر غاز / ۵ / ۹۳

اشتطاط / ۹ / ۳۰۳

اشتطاط / ۷ / ۶۷۳

اشتیار / ۱۱ / ۵۵۸

اشدق / ۸ / ۱۸

اشراب / ۱۶ / ۶۸۰

اشرف / ۱۱ / ۲۰۳

اشرفی شاه جهانی / ۱ / ۲۶۸

اشطان / ۲ / ۲۵۵

اشفا / ۱۵ / ۳۷۵

اشفار / ۲۴ / ۴۵۱

اشفار / ۱۴ / ۵۷۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۵

ح / ص

اشفاق / ۲۲ / ۱۱۷

اشقر / ۸ / ۴۲۶

اشکال / ۹ / ۲۴

اشکال / ۱۰ / ۲۴

اشکال / ۱۱ / ۲۴

اشکال / ۱۲ / ۲۴

اشکانی / ۶ / ۳۴

اشکره / ۱۴ / ۵۳۵

اشلال / ۱۲ / ۵۱۹

اشنا / ۱۳ / ۱

اشواک / ۷ / ۶۶۳

اشهب / ۱۶ / ۲۴

اشهب / ۶ / ۴۰

اشهب / ۱۵ / ۱۸۵

اشهب / ۳ / ۳۰۰

اشهب / ۶ / ۳۶۲

اشهب / ۹ / ۳۶۲

اصابت / ۱۶ / ۵۱۰

اصابع فرعون / ۹۴ / ۱۱

اصابل / ۹ / ۸

اصارم / ۵۷۵ / ۸

اصبحی / ۳۶ / ۵

ح / ص

اصحاب / ۱۱۶ / ۲۸

اصحاب / ۱۳۰ / ۱۲

اصداف / ۵۱۱ / ۱۴

اصطباح / ۳۶۵ / ۸

اصطباح / ۷۰۳ / ۲۱

اصطبار / ۳۱۸ / ۹

اصطبار / ۶۷۶ / ۱۲

اصطدام / ۳۱۸ / ۱

اصطفاف / ۴۳۶ / ۲۰

اصطفاق / ۳۶۰ / ۱۱

اصطلاء / ۲۰۷ / ۱۲

اصطلاء / ۳۱۸ / ۵

اصطناع / ۳۷۲ / ۷

اصطناع / ۴۸۸ / ۱۳

اصطناعات / ۴۵۲ / ۱۷

اصطناعات / ۴۸۴ / ۶

اصطیاد / ۵۳۵ / ۹

اصغریں / ۱۴ / ۲

اصفاد / ۵۰۳ / ۱۱

اصفاد / ۵۰۳ / ۱۲

اصقاع / ۱۲۴ / ۱۰

اصقاع / ۳۵۳ / ۱۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۶

ح / ص

اصقاع / ۵۲۷ / ۵

اصلاب / ۱۴۰ / ۱۴

اصلاب / ۱۴۰ / ۱۷

اصلات / ۷۰۸ / ۱۶

اصالات / ۱۵ / ۷۰۸

اصل السوس / ۱۳ / ۹۶

اصلع / ۶ / ۲۳۰

اصمام / ۱۳ / ۴۱۲

اصنام / ۱۰ / ۵۹۸

اصهب السبال / ۱۰ / ۵۶۶

اصیده / ۶ / ۹

اصیل / ۶ / ۶۵۹

اصیلان / ۷ / ۶۵۹

اضائه / ۴ / ۴۶۳

اضاییر / ۱ / ۲۲

اضافه / ۱۰ / ۴۵۱

اضباب / ۹ / ۳۹۰

اضحو که / ۹ / ۴۶

اضحی / ۲ / ۴۶۵

اضراء / ۱۹ / ۴۲۴

اضرام / ۱ / ۵۱۹

اضطراب / ۲ / ۳۱۸

ح / ص

اضطراب / ۴ / ۳۱۸

اضطرام / ۳ / ۳۱۸

اضطرام / ۶ / ۳۱۸

اضطلاع / ۳ / ۱۹۰

اضطمام / ۲ / ۲۸۳

اضیاف / ۶ / ۴۵۱

اطایب / ۱۳ / ۱۵۳

اطایب / ۲۰ / ۴۶۹

اطاره / ۱ / ۵۳۶

اطالة / ۲ / ۱۶۷

اطالة / ۱۵ / ۵۰۷

اطامیم / ۵ / ۶۳۵

اطراب / ۲۵ / ۴۹۱

اطراف / ۱۳ / ۴۵۰

اطراف / ۷ / ۴۸۹

اطراف / ۶ / ۶۸۴

اطروفه / ۱۶ / ۴۳

اطفاء / ۱۱ / ۲۹۴

اطفاء / ۷ / ۴۲۵

اطلس / ۱۸ / ۳۵

اطمار / ۶ / ۴۷۵

اطناب / ۲۴ / ۴۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۷

ح / ص

اطناب / ۱ / ۴۲

اطناف / ۱۱ / ۳۳۸

اطواد / ۱۳ / ۳۸۴

اطواد / ۱۵ / ۶۳۴

اطیط / ۱۲ / ۹

اظفار / ۹ / ۴۵

اظفار / ۸ / ۶۴۳

اعادی / ۱۴ / ۲۸۳

اعاریب / ۱۰ / ۲۰۴

اعباء / ۱۲ / ۶۱۹

اعناق / ۱۱ / ۳۶۶

اعناق / ۷ / ۵۹۹

اعتتاب / ۱۹ / ۴۲۵

اعتدا / ۱۲ / ۴۱۱

اعتدا / ۲۵ / ۴۷۸

اعتدا / ۷ / ۶۷۹

اعتراک / ۱ / ۳۶۵

اعتسار / ۲۴ / ۶۵۲

اعتساف / ۱۰ / ۶۴۶

اعتساف / ۴ / ۶۵۷

اعتقال / ۳ / ۲۸۵

اعتقال / ۶ / ۴۲۳

ح / ص

اعتلاج / ۱۸ / ۵۸۳

اعتلاف / ۲ / ۵۵۸

اعتمال / ۶ / ۲۸۸

اعتناق / ۷ / ۳۶۵

اعتناق / ۱۸ / ۷۰۳

اعتیاق / ۱۰ / ۳۶۵

اعتیام / ۱۳ / ۴۶۳

اعداء / ۶ / ۶۰۹

اعذاب / ۱۴ / ۶۵۳

اعراض / ۲۰ / ۴

اعراق / ۴ / ۱۶۷

اعراق / ۱۹ / ۵۲۴

اعرج / ۲ / ۳۴۲

اعزّ / ۹ / ۱۱۶

اعزل / ۱۵ / ۶۶۳

اعطاف / ۹ / ۵۸۹

اعطاف / ۱۱ / ۵۸۹

اعلاق / ۸ / ۴۶۰

اعلاق / ۲۰ / ۶۷۳

اعلاق / ۲ / ۴۸۴

اعلال / ۱۱ / ۶۴

اعلال / ۳ / ۵۶۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۸

ح / ص

اعلام / ۱۲ / ۴۰۱

اعلام / ۸ / ۶۰۵

اعلم / ۱۶ / ۶۶۸

اعمار / ۱۶ / ۵۸۴

اعماق / ۱۵ / ۳۱

اعمال / ۹ / ۴۲۱

اعنا / ۱۸ / ۶۰۸

اعناء / ۹ / ۶۳۳

اعناب / ۱۳ / ۴۰۷

اعناب / ۲۰ / ۶۶۷

اعنات / ۲ / ۷۹

اعناق / ۶ / ۱۶۹

اعناق / ۱۵ / ۳۱۴

اعناق / ۱۲ / ۳۶۶

اعناق / ۶ / ۴۵۰

اعناق / ۸ / ۵۹۹

اعناق / ۱۳ / ۳۱۴

اعناق ریح / ۵ / ۳۳۶

اعنی / ۵ / ۲۱۹

اعوام / ۲ / ۴۶۴

اعوج / ۱ / ۳۴۱

اعیاء / ۱۳ / ۶۱۹

اعیاء / ۸ / ۶۳۳

ح / ص

اعیان / ۱۲ / ۱۶۷

اعیان / ۱ / ۵۶۹

اعیرج / ۳ / ۳۴۱

اغاث / ۳ / ۴۳

اغاث / ۱۴ / ۳۶۷

اغارید / ۱۵ / ۴۵

اغاره / ۱۶ / ۲۴۶

اغاره / ۸ / ۳۳۴

اغاره / ۴ / ۳۴۳

اغاره / ۱۲ / ۳۵۴

اغالیج / ۴ / ۳۷۹

اغالیط / ۹ / ۶۴۹

اغانی / ۲۳ / ۱۱

اغانی / ۱ / ۲۸

اغتباق / ۹ / ۳۶۵

اغتباق / ۲۰ / ۷۰۳

اغتراف / ۵ / ۶۲۶

اغتصاب / ۱۰ / ۵۵۶

اغتفاق / ۲ / ۳۶۰

اغتیاب / ۳ / ۵۹۴

اغتیال / ۱۴ / ۱۶۶

اغراء / ۱۸ / ۴۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۵۹

ح / ص

اغراء / ۲۰ / ۴۲۴

اغربه عرب / ۱ / ۴۱۹

اغصان / ۱۴ / ۵۹۷

اغصان / ۱۵ / ۳۸۳

اغصان / ۱۷ / ۳۸۳

اغضا / ۱۹ / ۶۶۶

اغفال / ۷ / ۱۵۵

اغلاف / ۱ / ۵۵۸

اغلال / ۶ / ۵۰۴

اغلال / ۷ / ۵۰۴

اغلب / ۱۱ / ۳۲۲

اغلف / ۱۶ / ۶۳۲

اغلف / ۱۹ / ۶۳۲

اغلو طه / ۵ / ۵۱۸

اغلی / ۱۳ / ۷۰۴

اغمداد / ۱۰ / ۶۳۲

اغنام / ۸ / ۲۷۷

اغوار / ۹ / ۳۸۷

اغوار / ۹ / ۵۵۱

اغوار / ۲۳ / ۶۶۸

اغیاء / ۱۱ / ۶۳۳

اغیال / ۱ / ۵۷۳

ح / ص

افاعی / ۱۸ / ۱۱

افاعی سجستان / ۱۶ / ۵۶۱

افاضه / ۴ / ۳۲

افاضه / ۲ / ۳۳

افانین / ۸ / ۶۱

افوج / ۲۰ / ۴۲۶

افویج / ۱۴ / ۵۱۸

افویق / ۶ / ۳۸۶

افویه / ۲۰ / ۴۷۵

افتان / ۳ / ۱۲۸

افتحاص / ۳ / ۴۹۴

افتراس / ۱۱ / ۲۲۲

افتراص / ۴ / ۳۶۲

افتضاض / ۲۵ / ۴۷۴

افتنان / ۲۲ / ۳۰

افراخ / ۱۲ / ۲۳۴

افراخته / ۱ / ۱۰۶

افرار / ۱۱ / ۴۳۰

افراس / ۱۶ / ۱۸۱

افراس / ۱۷ / ۱۹۴

افراس / ۱۲ / ۲۱۶

افراس / ۲۰ / ۳۶۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۰

ح / ص

افراس / ۱۸ / ۶۱۵

افراس / ۲۱ / ۳۶۱

افرنج / ۱۶ / ۹۳

افساد / ۱۸ / ۱۴۸

افعال مدح و ذم / ۱ / ۶۵

افعال نوعی و شخصی / ۱۳ / ۶

افق / ۵ / ۴۶۸

افگار / ۱۴ / ۵۲

افلاد / ۱۹ / ۷۰۰

افنا / ۱۶ / ۶۰۸

افناد / ۸ / ۴۸۹

افنان / ۲۰ / ۳۰

افنان / ۲۰ / ۳۸۱

افنان / ۱۴ / ۴۰۷

افنان / ۱۵ / ۵۹۷

افندیان / ۹ / ۶۰۲

افواه / ۲۴ / ۱۷

افواه / ۱۷ / ۲۱۹

افواه / ۱۹ / ۲۱۹

افهام / ۵ / ۴۶۴

افیاف / ۱۱ / ۶۱۸

افیال / ۱ / ۱۱۰

ح / ص

افیال / ۷ / ۴۶۷

افیال / ۱۴ / ۱۴۷

افیال / ۹ / ۴۴۸

افیال / ۹ / ۴۶۷

افیلان / ۹ / ۴۹۰

اقاحی / ۸ / ۳۸۴

اقایم / ۱ / ۲۱۹

اقاصی / ۲ / ۸۴

اقاصی / ۲ / ۴۵۰

اقلید / ۲ / ۴۲۱

اقاله / ۳ / ۲۹۴

اقامت / ۳ / ۴۲۸

اقامت / ۴ / ۴۲۸

اقاویل / ۱۲ / ۷۱

اقبال / ۳ / ۱۱۰

اقتار / ۱۱ / ۲۰۵

اقتال / ۱۸ / ۳۳۱

اقتبال / ۱۵ / ۲۱۳

اقتثا / ۴ / ۳۵۰

اقتحاف / ۱۹ / ۶۶۳

اقتراح / ۱۱ / ۴۱۱

اقتراع / ۱۲ / ۱۳۳

ح / ص

اقتسار / ۲۳ / ۶۵۲

اقتضاض / ۲۶ / ۴۷۴

اقتطاف / ۱۷ / ۵۹۷

اقتفا / ۱۳ / ۳۶۱

اقتفار / ۱۴ / ۳۶۱

اقتلاع / ۱۸ / ۳۴۲

اقتناص / ۲۶ / ۵۳۵

اقتیاف / ۱۱ / ۶۳۷

اقداح / ۴ / ۷۰۳

اقدام / ۱۰ / ۳۹۴

اقدام / ۱۱ / ۳۹۴

اقرع / ۵ / ۲۳۰

اقسام / ۸ / ۲۴۵

اقطار / ۱۳ / ۴۹۳

اقطاع / ۱۸ / ۱۸۳

اقطاع / ۱۹ / ۱۸۳

اقفال / ۶ / ۱۵۵

اقر / ۴ / ۳۶۰

اقنا / ۱۷ / ۶۰۸

اقناع / ۲۶ / ۵۰

اقیال / ۱۲ / ۱۴۷

اکارم / ۸ / ۱۵۲

ح / ص

اکاسره / ۲ / ۴۶۰

اکالیل / ۱۱ / ۲

اکالیل / ۲۷ / ۴۶۱

اکتاف / ۱۴ / ۱۷۷

اکتسا / ۱۴ / ۴

اکتسا / ۱ / ۶۴

اکتسا / ۱۳ / ۱۷۲

اکتناز / ۱۰ / ۶۸۴

اکتناف / ۱۳ / ۶۲۵

اکثار / ۱ / ۶۵۵

اکداد / ۲۳ / ۴۱۷

اکراب / ۷ / ۳۰۱

اکسون / ۵ / ۶۵۹

اکسیه / ۴ / ۶۵۹

اکعاب / ۵ / ۵۹۹

اکفا / ۱۱ / ۶۲۷

اکله / ۱۳ / ۳۴۲

اکلیل / ۲۶ / ۱۵

اکلیل / ۱۱ / ۳۷۰

اکلیل / ۳ / ۲۶۲

اکماع / ۸ / ۵۸۹

اکمام / ۱۴ / ۱۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۲

ح / ص

اکمام / ۱۰ / ۵۸۹

اکناف / ۱۰ / ۱۷۷

اکنان / ۳۱ / ۱۰

اکواب / ۱ / ۲۱

اکواخ / ۱۲ / ۶۷۰

اکوان / ۱۴ / ۵۴۵

الاکت / ۱۰ / ۴۱۱

التباس / ۲۱ / ۷۵

التجا / ۳ / ۱۱۴

التجاج / ۲ / ۳۴۴

التحام / ۸ / ۳۱۴

التظام / ۱ / ۴۹۲

التفاف / ۶ / ۱۳۰

التفاف / ۹ / ۵۷۲

التقاط / ۲۱ / ۱۲۰

التقام / ۹ / ۳۱۲

التقام / ۱۶ / ۵۱۸

التوا / ۶ / ۲۰۲

الجام / ۱۰ / ۴۱۶

الحاح / ۱۵ / ۵۱

الحاف / ۲۴ / ۴۷۸

الحاق / ۱۱ / ۸۲

ح / ص

اکد / ۳ / ۲۰۳

السنه / ۲۲ / ۱۵

السنه / ۱۴ / ۴۳۰

الصاق / ۳۹ / ۸۳

الف / ۸ / ۲۲۴

الف / ۷ / ۶۴۹

الف / ۸ / ۲۲۵

الف / ۸ / ۶۴۹

الف کشیدن / ۱۶ / ۱۱۴

الف کشیدن / ۵ / ۱۹۲

الف کوفیان / ۲۴ / ۲۲۴

الکا / ۸ / ۴۱۱

الم / ۱۵ / ۶۶۸

الماس آتشی / ۲ / ۱۴۴

الماس پاره / ۴ / ۲۴۱

الماس زمرد پیکر / ۵ / ۱۶۹

الم / ۱۴ / ۶۸۶

المعیه / ۵ / ۱۸۳

النک / ۱۴ / ۱۹۶

الو / ۱۲ / ۱۱۸

الواذ / ۶ / ۲۱۲

الوف / ۲۲ / ۴۳۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۳

ح / ص

الوکه / ۹ / ۴۱۱

الویه / ۵ / ۲۸۹

الویه / ۱۴ / ۳۴۴

الهوب / ۱۲ / ۳۳۵

الیق / ۹ / ۵۰۷

اماء / ۱۸ / ۴۲۴

اماته / ۲۰ / ۶۰۸

امائل / ۸ / ۲۰

امائل / ۱۲ / ۱۵۲

امارات / ۱۱ / ۳۹۱

امارات / ۲۰ / ۶۱۳

اماطه / ۲۱ / ۶۰۸

اماعق / ۱۳ / ۶۱۷

امان / ۲۰ / ۲۲۷

امانی / ۵ / ۳۴۴

امائل / ۱۲ / ۴۵۸

امّ الدّماغ / ۱۱ / ۱۷۱

امّت / ۱۱ / ۱۶

امتشاق / ۱۱ / ۲۴۷

امتخاط / ۶ / ۶۳۲

امتخاط / ۷ / ۶۳۲

امتراس / ۴ / ۳۲۵

ح / ص

امتراش / ۵ / ۳۲۵

امتساخ / ۹ / ۶۰۸

امتصاص / ۲۱ / ۲۲۴

امتطاء / ۸ / ۴۹۱

امتلاخ / ۱۰ / ۶۰۸

امثال / ۲ / ۵۶۵

امثال / ۹ / ۶۵۲

امحاء / ۱۶ / ۴۲۶

امحوضه / ۱۸ / ۱۱۶

امداد / ۲۳ / ۲۴۲

امداد / ۲۵ / ۶

امداد / ۲۰ / ۴۶۳

امده / ۱۴ / ۳۹۶

امزّ / ۴ / ۱۳۳

امرا / ۵ / ۱۳۳

امراج / ۷ / ۵۵۸

امرد / ۱۴ / ۷

امّ زنبق / ۹ / ۷۰۳

امطار / ۱۰ / ۲۲۰

امطار / ۲۱ / ۳۶۵

امطار / ۶ / ۵۵۱

امطار / ۹ / ۲۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۴

ح / ص

امعاق / ۱۶ / ۳۱

امعان / ۱۴ / ۳۱

امل / ۸ / ۱۲۰

املاء / ۲ / ۱۱۹

املاء / ۳ / ۱۱۹

املس / ۱۱ / ۵۹۳

امله / ۱۰ / ۶۶۹

امّیت / ۱ / ۱۹۲

امّیت / ۹ / ۶۶۴

امّهات / ۶ / ۱۹۱

امّهات / ۲ / ۲۶۳

امّهات سفلی / ۱۲ / ۲۵۹

امّهات عنصری / ۶ / ۱۲

امهال / ۱۴ / ۵۱۵

اناب / ۸ / ۱۱۳

انابۀ / ۱ / ۵۲۴

انایب / ۲۳ / ۲۵

انایب / ۱ / ۲۱۶

انایبیر / ۳ / ۲۵۱

اناره / ۷ / ۴۱۳

اناره / ۱۶ / ۷۱۶

اناسی / ۲ / ۱۵۱

ح / ص

اناصیب / ۴ / ۲۸۹

انام / ۳ / ۱۲۵

انامل چپ / ۱۵ / ۴۶۳

انباء / ۱۴ / ۲۹۴

انبثاق / ۱۵ / ۱۶۴

انبجاث / ۴ / ۴۹۴

انبساط / ۴ / ۱۴۶

انبساط / ۵ / ۲۳۲

انبعاث / ۱۹ / ۲۰۳

انبعاث / ۱ / ۳۷۸

انبلاج / ۱۱ / ۳۳۷

انباق / ۲ / ۵۰۰

انتتال / ۳ / ۵۶۵

انتجاب / ۱۰ / ۳۲۸

انتراع / ۷ / ۲۸۹

انتساف / ۱۱ / ۶۴۶

انتشاف / ۸ / ۵۹۸

انتصار / ۴ / ۱۳۲

انتضاء / ۹ / ۱۳۰

انتفا / ۱۳ / ۶۴۶

انتفال / ۱۹ / ۳۳۴

انتکاس / ۱۶ / ۶۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۵

ح / ص

انتما / ۴ / ۲۶۱

انتهاب / ۳ / ۳۰۸

انتهاب / ۲۹ / ۴۷۴

انتهاب / ۶ / ۵۱۴

انتهاب / ۵ / ۵۱۴

انتهاض / ۴ / ۲۹۱

انتهاك / ۲۸ / ۴۷۴

انتیاب / ۱۷ / ۱۶۹

انثلام / ۱ / ۳۲۵

انشاء / ۱۰ / ۲۲۷

انجاح / ۲ / ۵۵

انجاد / ۸ / ۳۸۷

انجاد / ۱۲ / ۴۲۶

انجاد / ۱۰ / ۴۸۸

انجاد / ۹ / ۴۸۸

انجام / ۲۴ / ۶۲۰

انجام / ۲۳ / ۶۲۰

انجزام / ۱ / ۲۰۲

انجعاف / ۲۰ / ۳۶۳

انجلا / ۱۲ / ۴۵۵

انجم / ۱ / ۲۳۵

انجم / ۹ / ۲۵۸

ح / ص

انجم / ۷ / ۳۰۴

انحاء / ۱۳ / ۲۲۸

انحاء / ۱۳ / ۲۳۲

انحاء / ۱۰ / ۲۵۳

انحدار / ۱۴ / ۱۸۵

انحسام / ۸ / ۷۰

انحصار / ۱۳ / ۴۵۱

انخراط / ۱۶ / ۳۶۴

انخرام / ۲۱ / ۲۰۱

انخساف / ۱۲ / ۱۳۲

انخلا / ۹ / ۴۵۵

اندراس / ۲۱ / ۴

انذال / ۸ / ۲۵۰

انذل / ۷ / ۲۵۰

انزاق / ۱۷ / ۳۴۶

انزال / ۲ / ۴۲۸

انزجار / ۱ / ۶۷۷

انزراب / ۷ / ۴۱۹

انساء / ۲۳ / ۱۱۰

انسان العین / ۲۱ / ۲۸۲

انسلاب / ۱۳ / ۴۰۲

انسلال / ۲ / ۳۵۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۶

ح / ص

انسلال / ۱۱ / ۴۴۰

انشاء / ۱ / ۶۱۲

انشاد / ۲۲ / ۱۱۰

انشاد / ۵ / ۲۵۷

انشوطه / ۲ / ۴۲۴

انصار / ۵ / ۲۱۸

انصاف / ۶ / ۶۶۹

انصرام / ۱۰ / ۳۱۸

انصرام / ۱۶ / ۳۵۲

انصفاق / ۲۱ / ۲۴۳

انضجار / ۵ / ۶۷۷

انطفأ / ۹ / ۲۳۲

انطفأ / ۱۳ / ۵۷۴

انطفأ / ۱۲ / ۶۴۶

انطوا / ۲۴ / ۴۹۳

انطباع / ۸ / ۶۰۹

انعراج / ۸ / ۳۴۶

انعساف / ۵ / ۶۷۵

انعقاف / ۲۱ / ۳۶۳

انعم / ۱۰ / ۲۱۸

انغفاق / ۲۰ / ۲۴۳

انف / ۶ / ۶۵۲

ح / ص

انفاء / ۱۷ / ۵۱۷

انفاء / ۱۹ / ۶۰۸

انفال / ۸ / ۶۱۴

انف الاعداء / ۳ / ۲۸۰

انفت / ۱ / ۵۵۶

انفتات / ۱۵ / ۳۲۴

انفتاق / ۷ / ۳۴۷

انفتاث / ۱۶ / ۳۲۴

انفس / ۷ / ۴۶۰

انفساخ / ۴ / ۳۵۳

انقصام / ۱۶ / ۱۶۴

انقصام / ۱۵ / ۴۸۳

انقضااض / ۱۶ / ۴۱۸

انفلاق / ۷ / ۳۰۵

انفلاق / ۷ / ۵۰۲

انقاض / ۱ / ۱۱

انقدار / ۶ / ۱۸۵

انقشاع / ۱۶ / ۶۲۰

انقصام / ۱۲ / ۱۶۴

انقضاب / ۱۱ / ۱۶۴

انقضااض / ۹ / ۴۱۹

انقطاع / ۷ / ۱۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۷

ح / ص

انقلاع / ۱۷ / ۳۴۲

انقیاب / ۱۷ / ۳۲۴

انکدار / ۱۳ / ۱۳۲

انکشاط / ۱۵ / ۶۲۰

انکفاء / ۶ / ۵۲۲

انکفات / ۷ / ۵۲۲

انگشت شهادت / ۱۷ / ۸

انگلیون / ۱۲ / ۴۶۳

انگیز / ۱۹ / ۱۶۴

انماء / ۱۵ / ۱۸۸

انوار / ۱۱ / ۳۸۱

انواق / ۸ / ۵۸۳

انوشه / ۱۳ / ۳۷۶

انوف / ۱۰ / ۴۷۸

انهاء / ۵ / ۲۴۵

انهاء / ۱۰ / ۲۴۸

انهاء / ۱۵ / ۳۶۱

انهاء / ۱۸ / ۶۰۳

انهاء / ۱۶ / ۶۰۳

انهار / ۱۴ / ۳۰۳

انهار / ۳ / ۳۵۹

انهار / ۲ / ۳۵۹

ح / ص

انهداد / ۷ / ۳۹۹

انهزاع / ۹ / ۳۹۹

انهمار / ۱۴ / ۶۱۰

انیاب / ۲ / ۴۴۹

انیاب / ۱۵ / ۶۵۸

انیاق / ۱۰ / ۴۲۳

انیسون / ۲ / ۹۷

انیسه / ۴ / ۵۵۹

انیق / ۱۵ / ۲۶

انیق / ۱۷ / ۷۱

انیق / ۴ / ۶۹۸

انیقه / ۵ / ۵۳۳

انیل / ۱۸ / ۳۶۵

انین / ۲۶ / ۱۰

انین / ۲۳ / ۵۱۴

اوائل / ۱۱ / ۴۵۸

اوابد / ۲۲ / ۶۶۷

اوار / ۱۲ / ۵۷۴

اوانی / ۱۸ / ۴۵۰

اواب / ۶ / ۳۴۱

اوتاد / ۱۱ / ۲۹۰

اوتاد / ۲ / ۳۰۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۸

ح / ص

اوتاد / ۱ / ۶۷۲

اوتاد اربعه / ۱۹ / ۲۶۴

اوتار / ۱۱ / ۸۸

اوتار / ۱ / ۲۶۵

اوتار / ۱۱ / ۲۸۱

اوتار / ۹ / ۵۱۹

اوجاق / ۸ / ۳۱۱

اوخاش / ۷ / ۲۸۵

اوداج / ۱۲ / ۳۷۰

اوداج / ۱۱ / ۵۲۵

اودئیل / ۲۰ / ۱۲۳

اودئیل / ۹ / ۱۳۱

اودیه / ۱۳ / ۳۰۱

اودیه / ۲ / ۳۸۸

اودیه / ۸ / ۵۳۳

اودیه / ۱۲ / ۶۱۷

اوراد / ۱۶ / ۵۳۳

اوراق / ۹ / ۵۵۵

اوراق / ۸ / ۵۶۸

اورده / ۹ / ۸۸

اورنگی / ۱۹ / ۳۷۶

اوزار / ۷ / ۲۴۲

ح / ص

اوزان / ۲ / ۸۲

اوژن / ۱۷ / ۵۴۵

اوشاب / ۱۵ / ۲۱۷

اوشحه / ۱۷ / ۵۲

اوصار / ۱۴ / ۵۵۱

اوعار / ۱۳ / ۵۵۱

اوغای / ۱۷ / ۴۶۸

اوفر / ۷ / ۱۵۳

اوفی / ۱۹ / ۱۵۳

اوقار / ۱۱ / ۶۵۶

اوکار / ۳۳ / ۱۰

اوکار / ۱۳ / ۵۸۰

اوّل الامر / ۱۸ / ۱۲۳

اولجا / ۴ / ۱۹۵

اوّل عانیّه / ۱ / ۷۰۴

اولنگک / ۳ / ۳۶۸

اولو الابصار / ۱۰ / ۲۷۹

اهبت / ۱۷ / ۳۲۸

اهتزاز / ۱۵ / ۷

اهتزاز / ۶ / ۲۹۱

اهتلاک / ۴ / ۲۸۷

اهذاب / ۵ / ۲۹۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۶۹

ح / ص

اهراب / ۵ / ۳۰۱

اهرات / ۴ / ۱۶۶

اهراع / ۶ / ۳۰۱

اهماج / ۴ / ۳۰۱

اهمال / ۱۳ / ۵۱۵

اهوال / ۱۴ / ۳۵۰

اهوال / ۶ / ۳۹۵

اهوال / ۶ / ۳۴۰

ایاب / ۱۸ / ۴۲۵

ایاد / ۱۶ / ۵۵۷

ایادی / ۴ / ۴۳

ایادی / ۴ / ۱۸۲

ایادی / ۱۴ / ۶۶۵

ایادی / ۲ / ۴۳

ایادی / ۲ / ۱۸۲

ایادی / ۱۳ / ۶۶۵

ایار / ۱۸ / ۵۷۶

ایاغ / ۱۰ / ۲۷۳

ایاغ / ۹ / ۴۰۴

ایاغ / ۶ / ۶۴۶

ایاغچیان / ۲ / ۳۷۶

ایام / ۵ / ۴۳

ایاتق / ۴ / ۳۸۶

ایاتق / ۱۰ / ۶۲۸

/ ح / ص

ایاوین / ۹ / ۵۳۴

ایباق / ۱ / ۵۰۰

ایثار / ۸ / ۱۷

ایحاء / ۸ / ۴۸۸

ایجاد / ۷ / ۴۸۸

ایحاء / ۴ / ۶۵۶

ایذاء / ۹ / ۱۰۲

ایراث / ۴ / ۱۹۴

ایسر / ۱۷ / ۴۲۱

ایصال / ۱۱ / ۳۳۲

ایعاز / ۱۶ / ۶۲۸

ایعاز / ۲۲ / ۱۱۴

ایعاز / ۱۵ / ۶۲۸

ایقاد / ۱۸ / ۲۱۱

ایقاد / ۴ / ۲۸۴

ایقاد / ۴ / ۳۰۵

ایقاظ / ۲۳ / ۱۱۴

ایقاظ / ۸ / ۵۶۳

ایقان / ۱۲ / ۱۳

ایل / ۱۶ / ۵۱۲

ایلام / ۹ / ۶۵۳

نیلان نیل / ۳ / ۳۹۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۰

/ ح / ص

ایلغار / ۱ / ۱۹۵

ایلغار میشی / ۱۰ / ۴۲۲

ایلول / ۷ / ۵۷۷

ایلی / ۴ / ۵۸۹

ایمان / ۱۰ / ۲۴۵

ایمن / ۱۶ / ۲۴۵

ایمن / ۸ / ۵۲۶

این / ۳ / ۳

این / ۴ / ۳

ایوم / ۱۲ / ۴۸۲

ایهام / ۹ / ۲۹

ب بائع / ۱۶ / ۵۳۷

بابلی / ۱۳ / ۴۱۹

بابزن / ۱۷ / ۳۷

باتره / ۶ / ۴۲۵

باتک / ۵ / ۳۶۳

اباحه / ۱۳ / ۵۷۹

باحه / ۱۴ / ۵۷۹

باحه (باحث) / ۱۸ / ۶۲۷

بادام شکوفه فشان / ۱۳ / ۱۴۲

بادام کاغذی / ۱۶ / ۱۴۲

/ ح / ص

بادرات / ۱۳ / ۶۳

بادره / ۱۹ / ۲۲۷

بادره / ۱۴ / ۴۸۷

بادسند / ۶ / ۴۹۷

باد صبا / ۵ / ۲۰۰

بادلیج / ۲ / ۳۵۸

بادی / ۶ / ۲۰۱

بادی / ۶ / ۷۰۷

بادی الزئی / ۱۱ / ۴۲۵

بازق / ۱ / ۸۵

بازل / ۳ / ۱۸

بازل / ۱۸ / ۱۰۹

بار / ۳ / ۲۱۷

بارانی / ۷ / ۶۲۰

بارجه / ۱۳ / ۵۸۴

بارع / ۶ / ۱۸

بارقه / ۱۳ / ۶۳۵

بارنامه / ۱۳ / ۲۵۳

باره / ۱۷ / ۲۸۷

باره / ۱۸ / ۲۸۷

بازغ / ۱۲ / ۲۴۳

بازل / ۴ / ۱۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۱

/ ح / ص

بازور / ۱۴ / ۴۶

بازی / ۱۴ / ۲۰۹

بازی / ۵ / ۴۳۶

باسر / ۳ / ۴۱۹

باسلیق / ۲ / ۲۸۲

باشایان / ۱۸ / ۱۶۴

باضع / ۱۰ / ۵۲۵

باضع / ۲ / ۶۸۲

باضک / ۶ / ۲۲۶

باغی / ۹ / ۱۸۷

باغی / ۷ / ۴۷۳

باغی / ۱۱ / ۱۸۷

باغیان / ۶ / ۱۶۵

باقر / ۱۰ / ۵۳۶

باقره / ۱ / ۶۹۹

باقره / ۲ / ۶۹۹

باکره / ۳ / ۱۵۸

باکوره / ۴ / ۱۵۸

باکی / ۱۲ / ۱۲۳

بال / ۵ / ۲۴۳

بال / ۲۳ / ۲۸۴

/ ح / ص

بال / ۱ / ۶۴۶

بال / ۱۳ / ۳۹۵

بالده / ۱۵ / ۴۸۷

بالین / ۱۱ / ۶۶

بالیه / ۲۲ / ۲۸۴

باهر / ۱۳ / ۶۰۴

باهرآت / ۹ / ۵۸۳

باهر الضیاء / ۱۶ / ۴۹۱

بأس / ۱۳ / ۱۹۷

بأس / ۱۲ / ۳۹۰

ببور / ۱۰ / ۱۹۸

بتآت / ۶ / ۲۰۹

بتار / ۱۱ / ۱۷

بتان آزری / ۴ / ۵۷

بتوک / ۱۶ / ۳۲۱

بث / ۱۷ / ۴۸

بثور / ۱۱ / ۱۸۵

بشیر / ۷ / ۴۶۱

بجاری / ۲۷ / ۱۵۳

بجاری / ۷ / ۳۵۰

بجدت / ۴ / ۱۷۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۲

/ ح / ص

بحار / ۱۰ / ۲۱

بحار / ۲ / ۶۶۶

بحر / ۱ / ۸۸

بحر / ۵ / ۴۶۰

بحر / ۹ / ۵۸۲

بحره / ۱۴ / ۵۸۳

بحور / ۱ / ۸۲

بحور / ۱۸ / ۴۹۳

بحور / ۱۹ / ۴۹۳

بحیرات / ۱۶ / ۱۶۷

بخاری / ۵ / ۶۸۳

بختره / ۱۶ / ۳۹۴

بخت زده / ۵ / ۳۰۲

بختوه / ۲ / ۵۵۱

بختی / ۴ / ۲۱۷

بخل / ۳ / ۱۶

بخنداه / ۱۶ / ۱۲۹

بخنوه / ۱ / ۵۵۱

بداد / ۱ / ۱۲۳

بداد / ۱۲ / ۵۸۲

بدار / ۲ / ۳۴۲

/ ح / ص

بدآغاز / ۱۵ / ۲۴۶

بداوه الامر / ۱۴ / ۲۰۸

بدخشان / ۱۲ / ۴

بدر / ۳ / ۴۶۳

بدرام / ۱۵ / ۳۴۰

بدری / ۴ / ۶۲۲

بدل / ۶ / ۹۵

بدن / ۶ / ۳۱۷

بدور / ۳ / ۱۴۵

بدور / ۴ / ۳۷۶

بدور / ۴ / ۱۴۵

بدوی / ۵ / ۱۱۱

بدیع / ۵ / ۱۹

بدیع / ۱۳ / ۷۵

بز / ۸ / ۵۸۵

براثن / ۲۶ / ۳۶۴

براذین / ۲ / ۴۲۳

براذین / ۱۵ / ۴۲۷

براذین / ۸ / ۴۶۲

برار / ۳ / ۶۶۶

براز / ۴ / ۱۴۷

براز / ۲۴ / ۵۴۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۳

/ح/ص

براز/۵/۱۴۷

براعت/۱/۲۰

براعت/۴/۷۵

براعت استهلال/۷/۲۳

براعت استهلال/۳/۸۰

براعت استهلال/۸/۲۸۸

براکا/۴/۳۴۰

برآمودن/۱۲/۳۸۴

برایا/۱۵/۳۶۹

بربار/۱۱/۴۵۰

بربر/۷/۷

برج/۱۳/۲۵۶

برجاء/۲۴/۵۳

برج آبی/۴/۳۵۹

برجاس/۱۹/۳۸

برجد/۱۷/۶۸۳

برج شرف/۴/۴۸۳

برجمه/۱۱/۴۶

برح/۱۸/۱۳

برح/۱۱/۲۵۶

برحاء/۱۷/۶۷۰

برخی/۵/۲۵۰

/ح/ص

برد/۱۶/۷۵

برد/۱۴/۱۰۸

برد/۲۰/۳۳۱

برد/۶/۵۴۹

برد/۱۲/۶۹۴

برده/۱/۲۴۷

بر روشنان/۱۹/۱۷

برز/۲۶/۵۴۴

برزین / ۶ / ۲۳۲

برزین / ۱۶ / ۳۸۸

برسام / ۱۸ / ۳۹

برشکال / ۲ / ۴۹۳

برفنجک / ۶ / ۲۲۱

برقاء / ۱۵ / ۱۲۰

برقشه / ۱۶ / ۵۵۵

برقع / ۶ / ۴۷۲

برقع / ۴ / ۱۱۹

برقع / ۵ / ۴۷۲

برقه / ۱۵ / ۶۳۵

برکه / ۱۰ / ۴۴۹

برکه / ۵ / ۵۳۴

برگ بید / ۱۳ / ۴۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۴

ح / ص

برگ بید / ۱۲ / ۲۷۴

برگستوان / ۱۹ / ۴۴۰

برمتهها / ۱۰ / ۲۴۷

برنا / ۸ / ۴۴۲

برنسا / ۲۹ / ۱۵

بروت / ۷ / ۱۴۱

برود مشیر / ۱۴ / ۴۶۱

بروق / ۱۲ / ۳۳۶

بروق / ۱۵ / ۶۱۷

برهه / ۱۱ / ۷۱۶

برید / ۷ / ۵۰۳

بریّه / ۱۶ / ۳۶۹

بریّه / ۳ / ۶۶۸

بریّه / ۴ / ۶۶۸

بزاعت / ۱۰ / ۳۲

بزان / ۱۱ / ۳۸۰

بزاؤه / ۱۶ / ۲۷۶

بزل / ۳ / ۶۴۳

بزوع / ۱۷ / ۳۳۸

بزوغ / ۱۴ / ۶۶۷

بزه / ۲۴ / ۳۹

بزج / ۸ / ۷۵

/ ح / ص

بساره / ۱ / ۴۹۳

بسالت / ۱۴ / ۲۹۰

بسالت / ۱۳ / ۳۰۵

بسالت / ۲۰ / ۴۵۱

بسالت / ۵ / ۵۰۶

بسالت / ۵ / ۶۶۴

بسباس / ۴ / ۹۷

بست / ۷ / ۲۸۳

بستام / ۱۳ / ۱۸۶

بستان افروز / ۹ / ۹۳

بستان افروز / ۱ / ۵۷۷

بستقان / ۵ / ۶۴۲

بسته / ۱ / ۲۷۳

بسر تیر رسانیدن / ۲۲ / ۵۳۶

بسرّه / ۴ / ۲۲۹

بسط / ۱ / ۱۸۲

بسل / ۸ / ۵۲۰

بسلام / ۹ / ۵۲۰

بسمل / ۱۳ / ۵۲۰

بسمله / ۱۴ / ۵۲۰

بسیج / ۱ / ۵۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۵

/ ح / ص

بسیط / ۵ / ۶۱

بسیط / ۱۴ / ۸۳

بشارت / ۱۵ / ۲۸۸

بشاره / ۱۸ / ۵۳

بصره / ۶ / ۳۰۴

بصل / ۲۴ / ۳۰۹

بصل / ۱۱ / ۴۱۷

بصیر / ۱۳ / ۳۵۱

بصیرت / ۶ / ۸۶

بط / ۱ / ۱۱۱

بط / ۲۲ / ۷۰۲

بطل / ۱۲ / ۵۱۴

بطالت / ۱۳ / ۴۰۰

بطالت / ۱۱ / ۸۵

بطبطه / ۱۰ / ۱۱

بطر / ۸ / ۳۳۹

بطر / ۳ / ۳۶۱

بطر / ۱۴ / ۳۹۵

بطریق / ۱ / ۳۱۵

بطش / ۱۱ / ۳۹۰

بطش / ۱۸ / ۴۳۰

بطشت / ۷ / ۳۵۹

ح / ص

بطل / ۷ / ۳۳۹

بطل / ۱۶ / ۵۴۸

بطون / ۱۴ / ۶۷۸

بطیش / ۱۹ / ۴۳۰

بعاع / ۱۲ / ۴۵۰

بعاع / ۱۴ / ۴۵۰

بعث / ۴ / ۳۶۱

بعران / ۲۴ / ۳۶۴

بعوث / ۹ / ۳۶۴

بغاث / ۴ / ۳۸۷

بغال / ۱۶ / ۴۶۲

بغام / ۲۰ / ۱۰

بغاه / ۸ / ۱۹۲

بغاه / ۸ / ۲۸۷

بغاه / ۶ / ۳۱۵

بغایا / ۵ / ۳۱۵

بغداد خراب بودن / ۱۱ / ۳۱۲

بغوم / ۱۸ / ۱۰

بغی / ۱۷ / ۴۲۳

بقاع / ۳ / ۶۷۰

بقباق / ۱۳ / ۱۱۴

بقلة الحمقاء / ۱۱ / ۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۶

/ ح / ص

بقلة الغزال / ۱ / ۱۴۳

بقم / ۱۰ / ۳۰۶

بقية السيف / ۱۵ / ۲۳۹

بکا / ۱۹ / ۴۱۹

بکا / ۱۰ / ۶۲۰

بکار / ۳ / ۶۱۶

بکبکه / ۸ / ۶۲۶

بلابل / ۶ / ۲۷۱

بلابل / ۷ / ۲۷۱

بلاد الثلج / ۹ / ۲۲۱

بلاد / ۴ / ۷۰

بلاد / ۲۱ / ۱۵۰

بلاد / ۱۱ / ۵۷۴

بلاد / ۹ / ۹۱

بلاد / ۱۱ / ۹۱

بلارک / ۲ / ۱۸۹

بلارک / ۱۴ / ۲۸۲

بلاط / ۴ / ۵۰

بلالک / ۸ / ۲۸۲

بلالیق / ۸ / ۵۰۷

بلبان / ۱۲ / ۲۷۰

بلبان / ۳ / ۳۷۵

/ ح / ص

بلبله / ۶ / ۵۹

بلبله / ۱ / ۳۷۵

بلبلی / ۲ / ۳۷۵

بلتعی / ۱۲ / ۱۸

بلخ / ۱۴ / ۳۹۹

بلد / ۱۲ / ۱۰۹

بلغه / ۲ / ۳۱۰

بلوج / ۱۸ / ۲۹۲

بلوج / ۲۱ / ۲۳۲

بلّۀ (بلّت) / ۵ / ۶۸

بلید / ۳ / ۵۵۴

بلیل / ۱۶ / ۲۳۰

بنات / ۲ / ۱۴۵

بنات الدّهر / ۱۰ / ۱۷۱

بنات الدّهر / ۱۰ / ۴۷۰

بنان / ۲۴ / ۲۵

بنان / ۲۰ / ۴۱

بنان / ۱۲ / ۴۶

بنان / ۱۹ / ۴۶۳

بنت الکرم / ۱۰ / ۷۰۳

بنح / ۲۴ / ۱۵۳

بند / ۶ / ۵۸۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۷

/ ح / ص

بندق / ۲۱ / ۲۱۱

بندق / ۷ / ۳۹۰

بندق انداز / ۸ / ۴۲۰

بنصر / ۳ / ۵۸۸

بنود / ۱۲ / ۶۳۳

بنوقاییا / ۲ / ۲۳

بنین / ۱ / ۱۴۵

بنین و بنات / ۱۵ / ۳۳۳

بوائق / ۱۱ / ۴۵۳

بواب / ۸ / ۱۱۴

بواتر / ۷ / ۴۱۴

بواتر / ۱۹ / ۴۴۱

بوادر / ۱۱ / ۴۸

بوادى / ۶ / ۲۳۶

بوارح / ۳ / ۳۱۹

بوارد / ۲۴ / ۵۵۱

بوارق / ۱۱ / ۱۳۰

بوازخ / ۱۷ / ۳۸۷

بواضع / ۱۴ / ۵۵۶

بواقع / ۲ / ۶۷۰

بواقى / ۱۰ / ۴۵۳

بواهد / ۶ / ۱۱۹

ح / ص

بوس - بؤس / ۶ / ۱۴۴

بوس - بؤس / ۱۶ / ۵۴۴

بؤس / ۸ / ۱۷۵

بوش / ۱ / ۳۲۱

بوقلمون / ۶ / ۴

بوقلمون / ۱۴ / ۱۱

بومهن / ۱ / ۴۳۹

بوی شنیدن / ۱۶ / ۹۴

بها / ۱۸ / ۱

بها / ۳ / ۲

بها / ۱ / ۳۷۷

بها / ۸ / ۴۳۲

بهاء / ۶ / ۵۴۱

بهار / ۳ / ۶۲۱

بهاریات / ۱ / ۴۵۱

بهبهی / ۳ / ۴۷۱

بهر / ۱ / ۳۳۸

بهرامن / ۲ / ۳۳۸

بهرج / ۳ / ۵۰۵

بهرمان / ۱ / ۴۸

به سیاهی زدن / ۱۹ / ۱۱۴

به گزین / ۳ / ۱۴۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۸

/ ح / ص

بہلہ / ۲ / ۲۹۱

بہلہ / ۱۱ / ۶۹۹

بہلۃ اللہ علیہ / ۱۰ / ۶۹۹

بہم / ۲ / ۳۱۴

بہم / ۶ / ۶۸۶

بہمن / ۸ / ۳۴

بہمن / ۸ / ۹۰

بہمہ / ۶ / ۲۱۸

بہنانه / ۷ / ۴۶

بہی / ۱۷ / ۱

بہیج / ۲۴ / ۵۰

بہیرہ / ۴ / ۱۵۲

بہیم / ۴ / ۳۲۶

بیادر / ۱۷ / ۳۵۳

بیارق / ۷ / ۵۴۸

بیازره / ۱۱ / ۱۲۹

بیازره / ۱۳ / ۴۷۰

بیاض / ۷ / ۵۷

بیاض / ۲۷ / ۱۱۹

بیت / ۸ / ۷۱

بیت / ۶ / ۷۹

بیت / ۲ / ۳۷۴

/ ح / ص

بیت / ۱۲ / ۶۱۱

بیت اللطف / ۱۵ / ۸۱

بی جاده / ۲۲ / ۴۸

بیجاده / ۲۳ / ۴۸

بی حساب / ۱ / ۶۵۷

بیخاده / ۲۵ / ۴۸

بید / ۷ / ۶۲۱

بیدا / ۱۵ / ۲

بیدا / ۱۳ / ۵۸۳

بیدخت / ۸ / ۲۵۴

بیدر / ۱۵ / ۶۴۶

بیدق / ۶ / ۱۳۷

بی رنگ / ۱۶ / ۱۱۱

بی رنگ / ۱۷ / ۱۱۱

بی رنگ / ۱۳ / ۱۵۰

بیروز / ۲۷ / ۴۷

بیرون / ۱۲ / ۲۴۶

بی زور / ۱ / ۴۷

بئس المصیر / ۱۹ / ۲۳۲

بیش / ۲ / ۹۳

بیشانی / ۱۰ / ۶۹۴

بیض / ۱۲ / ۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۷۹

ح / ص

بیض / ۱۴ / ۳۷

بیض / ۱۷ / ۲۰۳

بیض / ۲ / ۳۵۲

بیض / ۱۸ / ۴۶۲

بیض / ۱۰ / ۲۱۶

بیضا / ۲۱ / ۷

بیضا / ۵ / ۱۷۲

بیضا / ۱۴ / ۱۶

بیضا / ۱۱ / ۲۳۴

بیضا / ۴ / ۲۵۹

بیضا / ۳ / ۵۴۱

بیضه / ۲۲ / ۱۵۰

بیضه / ۲۱ / ۳۶۲

بیغار / ۲ / ۲۵۲

بیکران / ۲ / ۲

بیلک / ۷ / ۲۸۲

بین الصدفین / ۱۶ / ۲۱۰

بین حاذف و قاذف / ۱۶ / ۵۷۱

بینوا / ۱۱ / ۴۳

بیوت / ۱۰ / ۱۳۶

بیوت / ۵ / ۳۹۳

بیوت / ۴ / ۴۵۰

/ ح / ص

پ پا از آستان کشیدن / ۱۰ / ۲۸۷

پاپوش / ۲ / ۴۰

پارس‌ئیل / ۶ / ۱۳۸

پاشایان / ۱۷ / ۱۶۴

پالهنک / ۲۲ / ۲۰۹

پرداختن / ۶ / ۳۸

پرده خطایی / ۲۱ / ۵۸۹

پرده زجاجی / ۹ / ۲۶۳

پرده هفت / ۲ / ۳۷۲

پرزین / ۱۷ / ۳۸۸

پرسیاوشان / ۵ / ۹۲

پرگنه / ۸ / ۴۲۱

پر مگس / ۳ / ۴

پرند / ۹ / ۵۴۱

پرواز / ۱۸ / ۵۳۵

پرویز / ۱۳ / ۳۴

پرویز / ۱۴ / ۳۴

پژولیده / ۱۷ / ۴۵

پشت / ۵ / ۳۳۰

پشت بست / ۲۲ / ۳۱

پشیزه / ۱۷ / ۳۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۰

/ ح / ص

پلنگ / ۶ / ۱۸۰

پلنگینه / ۱ / ۵۴۸

پنج انگشت / ۱۶ / ۸

پنج قلعه / ۱۶ / ۵۲۶

پنجگاه / ۲۱ / ۲۷۱

پنجه آفتاب / ۵ / ۳۶

پنجه کش / ۴ / ۲۶۸

پنجه مریم / ۹ / ۹۲

پنداشت / ۴ / ۴۱۳

پوز / ۱ / ۵۹

پوش / ۲ / ۳۲۱

پولادسنج / ۱۰ / ۲۷۶

پهلوی / ۱۲ / ۱۱۰

پیاب / ۲ / ۲۰۹

پیداوسی / ۴ / ۵۱

پیراهن سعیدی / ۱۳ / ۲۷۱

پیشانی / ۲ / ۲۸۰

پیکان / ۴ / ۶۲۹

پیکر / ۱۵ / ۳۹۰

پی گویی / ۲ / ۵۹۴

پی گویی / ۴ / ۵۹۴

پیل آبکش / ۵ / ۶۰۱

پیلان / ۲۱ / ۴۶۲

/ ح / ص

پیل پا / ۴ / ۴۴۹

پیل مال / ۶ / ۶۰۱

پیل مرغ / ۳ / ۴۴۹

ت تائه / ۱۴ / ۵۲۳

تابنده / ۳ / ۳۶

تاپاک / ۴ / ۶۹۴

تارات / ۱۳ / ۵۰۷

تارات / ۱۴ / ۵۰۷

تارک / ۹ / ۶۸۲

تازگی / ۱۵ / ۱۱۷

تازیك / ۱۷ / ۳۷۳

تازیك / ۲ / ۶۴۵

تالده / ۱۵ / ۴۸۷

تالی / ۱ / ۱۷

تالی / ۸ / ۱۸۱

تام / ۱۱ / ۶۰

تاهور / ۱۰ / ۷۱۸

تابه / ۱۵ / ۵۲۳

تاته / ۱۶ / ۵۲۳

تأجیج / ۱۲ / ۲۱۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۱

ح / ص

تأجیل / ۱۸ / ۲۳۰

تأجیل / ۱۶ / ۴۰۱

تأدیب / ۱ / ۲۵۳

تأدیت / ۱۲ / ۴۶۷

تأریث / ۱ / ۳۵۸

تأسف / ۷ / ۸۴

تأسیر / ۱۴ / ۱۹۴

تأله / ۹ / ۶۷۸

تألیب / ۷ / ۳۲۸

تألیف / ۶ / ۳۲۸

تأمیم / ۶ / ۲۹۷

تائنقات / ۶ / ۹۴

تأنیب / ۱۷ / ۱۱۶

تأهب / ۱۶ / ۳۲۸

تباب / ۴ / ۲۰۹

تبار / ۱۲ / ۱۷

تبار / ۱۴ / ۱۷

تبار / ۶ / ۱۷۶

تبارز / ۱۲ / ۲۴۰

تباری / ۱۵ / ۴۵۵

تباشیر / ۱۲ / ۲۶۴

تباعد / ۶ / ۳

/ ح / ص

تباغض / ۸ / ۵۹۷

تباغی / ۱۲ / ۱۸۷

تباط / ۶ / ۱۷۱

تباهی / ۲ / ۶۹۶

تباین / ۴ / ۳

تبا لهم / ۱ / ۲۰۹

تبخر / ۳ / ۸۸

تبختر / ۵ / ۱۴۰

تبدد / ۱۴ / ۲۹۱

تبر / ۱۲ / ۷۰۵

تبر / ۹ / ۵۹۶

تبر / ۱۰ / ۵۹۶

تبرج / ۱۵ / ۳۷۴

تبرخون / ۱۳ / ۴۴۲

تبرزن / ۵ / ۴۴۱

تبرک / ۴ / ۶۰۰

تبریز / ۱۶ / ۷۰

تبریز / ۳ / ۱۵۷

تبریز / ۲۲ / ۱۶۴

تبسط / ۲۰ / ۱۸۱

تبشیر / ۱۲ / ۳۹۷

تبصبص / ۷ / ۲۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۲

/ ح / ص

تبعه / ۸ / ۵۲۴

تبعه / ۱۰ / ۵۲۴

تبلج / ۶ / ۲۳۳

تبلغ / ۱۲ / ۶۹

تبنک / ۵ / ۶۰۰

تبنيق / ۱۶ / ۳۲

تیب / ۳ / ۲۰۹

تبیّره / ۱۴ / ۲۸۱

تبیغ / ۵ / ۶۸۶

تتیب / ۱۶ / ۴۸۷

تتیر / ۳ / ۴۲۶

تتیر / ۴ / ۵۸۲

تتمیم / ۹ / ۶۰۰

تتمیم / ۱۱ / ۶۰۰

تثبت / ۱۵ / ۱۹۷

تثبت / ۸ / ۳۱۸

تثبط / ۱۵ / ۳۱۰

تثقیف / ۱۰ / ۳۳۹

تثلیم / ۹ / ۷۷

تثویر / ۳ / ۳۴۰

تثویر / ۱۲ / ۶۲۶

تجادع / ۱۵ / ۵۵۴

/ ح / ص

تجادل / ۸ / ۱۹۷

تجافی / ۳ / ۶۷۵

تجالد / ۱۸ / ۳۴۶

تجالید / ۱۴ / ۳۴۶

تجانب / ۲۰ / ۲۸۷

تجاويف / ۹ / ۱۷۱

تجبر / ۴ / ۱۴۰

تجريد / ۱ / ۴۱۴

تجریع / ۱۳ / ۱۰۲

تجریع / ۱۵ / ۲۷۵

تجشم / ۸ / ۶۷۹

تجعّد / ۱۰ / ۶۴۸

تجلّد / ۱۵ / ۱۲۹

تجلّد / ۱۹ / ۶۲۷

تجلّل / ۱ / ۱۳

تجلّی / ۱۰ / ۴

تجلیه / ۸ / ۲۹۷

تجمّح / ۲۰ / ۲۹۳

تجمیل / ۵ / ۲۴۲

تجنّب / ۲۳ / ۱۱۷

تجنّب / ۶ / ۳۳۲

تجنیب / ۱۸ / ۴۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۳

ح / ص

تجنیس / ۳ / ۸۱

تجنیس / ۱۲ / ۸۴

تجویق / ۱۳ / ۳۲۸

تجهیز / ۴ / ۵۸۱

تحائف / ۸ / ۴۶۱

تحائف / ۱۱ / ۴۸۹

تحاسی / ۶ / ۴۵۸

تحاشی / ۷ / ۴۵۸

تحالف / ۱۲ / ۱۱۶

تجّب / ۲۴ / ۱۱۷

تحيّط / ۵ / ۶۴۴

تجیر / ۲۰ / ۱۸

تحدّر جستن / ۱۴ / ۳۰۴

تحدّی / ۲ / ۶۸۸

تحدیق / ۷ / ۳۱

تحدیق / ۱۱ / ۸۹

تحدّر / ۲۳ / ۵۰

تحدیق / ۱۲ / ۸۹

تحرید / ۱۵ / ۴۱۳

تحریر / ۷ / ۵۹۹

تحسّس / ۸ / ۶۵۶

تحسیر / ۵ / ۵۸۲

ح / ص

تحضیض / ۴ / ۳۹۴

تحف / ۳ / ۲۶۱

تحف / ۱۲ / ۵۳۸

تحلی / ۴ / ۹

تحلیه / ۲۹۷ / ۹

تحمیج / ۳۱ / ۱۰

تحنج / ۲۹۳ / ۲۱

تحیل / ۴۹۸ / ۱۷

تخاتل / ۱۹۷ / ۹

تخادع / ۵۵۴ / ۱۸

تخاریب / ۳۹۴ / ۵

تخاصم / ۴۴۰ / ۲۱

تخالف / ۱۱۶ / ۱۳

تخاوض / ۳۲۴ / ۶

تخبط / ۶۴۴ / ۶

تخبی / ۳۶۱ / ۹

تختخه / ۳۵ / ۱۳

تخت طاقدیسی / ۳۷۶ / ۲۰

تختیم / ۶۰۰ / ۷

تخدر / ۵۰ / ۲۲

تخدیش / ۱۲۳ / ۲۵

تخرم / ۳۹۹ / ۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۴

ح / ص

تخسیر / ۵۸۲ / ۶

تخلص / ۷۴ / ۱۳

تخلیق / ۶۵۲ / ۱۴

تخم شمس / ۴۰۸ / ۳

تخمّل / ۱۹۳ / ۱۰

تخمیر / ۹۷ / ۱۸

تخمیس / ۶۰۲ / ۱۱

تخمیل / ۲۴۲ / ۶

تخنیق / ۵۲۲ / ۱۲

تخوق / ۵۲۵ / ۱۴

تخوم / ۳۷۰ / ۱

تخوید / ۶۰۸ / ۸

تخویش / ۲۲ / ۷۰۰

تخویل / ۲۲ / ۲۴۲

تخیم / ۱۸ / ۳۶۱

تداعك / ۴ / ۴۰۱

تداویر / ۶ / ۱۰۰

تدبیج / ۲۳ / ۷۵

تدثر / ۲۱ / ۳۳۱

تدرّع / ۱۵ / ۴۹۸

تدقیق / ۸ / ۳۱

تدلّل / ۱ / ۶۶۲

/ ح / ص

تدمیر / ۱ / ۳۹۸

تدمیر / ۴ / ۴۲۶

تدمیر / ۳ / ۵۸۲

تدنیق / ۱۳ / ۸۶

تذبیر / ۱۱ / ۵۹

تذرّع / ۱۴ / ۴۹۸

تذهیب / ۶ / ۵۳۸

تزّ / ۵ / ۳۱۷

تزّ / ۲ / ۵۸۵

تراب الهالك / ۵ / ۹۱

تراجع / ۱۵ / ۷۸

تراکیب / ۹ / ۳

تراکیب / ۱۲ / ۸۶

ترآمدن / ۷ / ۷۳

ترانه / ۱۶ / ۳۷۴

تربّث / ۴ / ۴۸۶

تربیت / ۱ / ۱۲

تربیت / ۲ / ۱۲

تریز / ۱۷ / ۷۰

تریز / ۴ / ۱۵۷

تریق / ۱۳ / ۳۲

ترج / ۲۵ / ۲۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۵

ح/ص

ترجمان/۶/۲۴۰

ترجیب/۲/۳۷۳

ترجیع/۱/۷۹

ترجیه/۵/۶۰۹

ترح/۱۹/۱۳

ترح/۱۲/۲۵۶

ترحاب/۱۶/۶۳

ترحال/۹/۴۹۳

ترخون/۱۱/۹۷

تردی/۱۷/۱۴۹

ترسا/۱/۱۳۲

ترسی/۳/۳۹

ترسی/۷/۴۴۰

ترسی/۵/۶۷۹

ترشیح/۸/۱۸۳

ترشیق/۱۱/۴۵

ترشیق/۱۲/۵۱۷

ترصیص/۱۶/۳۸۹

ترصیع/۳/۱۹

ترصیف/۱۵/۳۸۹

ترصیف/۵/۴۳۵

ترطیب/۲۱/۲۰

ح/ص

ترعیب/۱۵/۱۱۶

ترعید/۴/۴۹۷

ترعیش/۲۲/۶۰۸

ترغید/۵/۴۹۷

ترغیس/۲۳/۶۰۸

ترفیل/۳/۴۸۹

ترقب/۱/۴۶

ترقیش/۱۰/۴۵

ترقیش / ۱۱ / ۱۷

ترقیق / ۱ / ۳۳

ترقین / ۱ / ۶۵۱

ترک / ۱۰ / ۱۴۷

ترک / ۱۰ / ۶۸۲

ترک / ۸ / ۲۷۲

ترکتازی / ۶ / ۴۷

ترکّج / ۱۸ / ۳۳۴

ترکّل / ۲ / ۳۶۹

ترکیب ثالث / ۶ / ۹

ترکیب ثانی / ۷ / ۶

ترمیح / ۱۰ / ۵۱۸

ترمیق / ۱۴ / ۳۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۶

ح / ص

ترنگ / ۱۳ / ۱۱۱

ترنگ / ۳ / ۲۷۱

ترنگ / ۲ / ۲۷۱

ترینق / ۱۱ / ۳۱

ترینق / ۱۸ / ۷۱

ترّه / ۱۱ / ۵۶

تره / ۱۴ / ۹۷

ترّه / ۱۵ / ۹۷

ترّهات / ۲۸ / ۴۷

تریاقیت / ۱ / ۹۳

تراحف / ۲۰ / ۲۹۲

تراول / ۱۵ / ۲۰۱

تزبیر / ۱۰ / ۵۳

تزنت / ۷ / ۶

تزیت / ۳ / ۱۲

تزجیه / ۳ / ۶۰۹

تزیف / ۱۶ / ۷۱

تساور / ۱۰ / ۳۹۳

تسایف / ۱۶ / ۱۹۸

تسییل / ۱۴ / ۳۶۵

تسجاع / ۲ / ۱۳۵

تسجاع / ۵ / ۲۷۱

/ ح / ص

تسخن / ۱۹ / ۳۴۷

تسریب / ۲ / ۳۳۵

تسرید / ۱۲ / ۶۳

تسعیر / ۵ / ۲۵۱

تسعیر / ۷ / ۲۵۱

تسمّع / ۴ / ۴۹۹

تسنن / ۱۷ / ۲۱۴

تسنیم / ۶ / ۵۳۵

تسود / ۳ / ۳۵۲

تسود / ۱۳ / ۷۱۱

تسور / ۱۱ / ۳۹۳

تسوق / ۲۰ / ۶۶۵

تسويد / ۳ / ۵۵

تسويد / ۵ / ۵۶۸

تسویس / ۲۱ / ۵۰۳

تسویف / ۱۹ / ۱۱۸

تسویق / ۱ / ۱۱۹

تسویل / ۲ / ۲۴۵

تسویل / ۲ / ۲۸۶

تسویل / ۶ / ۶۵۶

تسویل / ۲۱ / ۵۵۴

تسهیم / ۲۲ / ۷۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۷

/ ح / ص

تسیار / ۲ / ۴۲۵

تشارس / ۷ / ۱۷۱

تشاول / ۲ / ۳۴۸

تشبیه / ۷ / ۲۹

تَشَّت / ۱۳ / ۲۹۱

تَشَّتِی / ۱۴ / ۵۵۸

تَشْتِیت / ۱۰ / ۴۶۸

تَشْحِید / ۱۴ / ۲۲۲

تَشْحِید / ۲۰ / ۴۲۸

تَشْذَر / ۱۶ / ۲۲۲

تَشْذَر / ۱۲ / ۳۹۸

تَشْرِیب / ۵ / ۹۷

تَشْرِین / ۸ / ۵۷۷

تَشْعَب / ۴ / ۵۲۶

تَشْقِیق / ۲۰ / ۳۲

تَشْمَت / ۱۷ / ۴۰۱

تَشْمِیر / ۱۰ / ۴۲۸

تَشْمِیر ذیل / ۶ / ۳۷۹

تَشْنَف / ۱۰ / ۳۹۶

تَصَارْم / ۱۹ / ۲۹۲

تَصَارِیف / ۲۰ / ۵

تَصَارِیف / ۹ / ۵۷۸

ح / ص

تَصَاوُل / ۱۳ / ۲۴۶

تَصَایِف / ۱۵ / ۱۹۸

تَصْبِصَب / ۱۲ / ۳۰۱

تَصْرِیف / ۲ / ۳۶۲

تَصَفَّح / ۱ / ۲۹۴

تَصْفِید / ۱۱ / ۶۰۹

تَصَلَّب / ۲ / ۱۰۳

تَصْلِیم / ۱۴ / ۶۵۱

تَصْمِید / ۱۰ / ۶۰۹

تَصَوَّب / ۳ / ۵۵۲

تَصَوِّب / ۲۱ / ۱۱۴

تَضَاعِیف / ۸ / ۱۷۱

تَطَاوَح / ۵ / ۴۳۸

تَطَرَّف / ۲ / ۴۱۲

تَطَرَّقَ / ۵ / ۱۶۴

تَطَرَّقَ / ۱۰ / ۵۲۸

تَطَوَّقَ / ۳ / ۴۱۷

تَطَوَّقَ / ۷ / ۱۰۱

تَطَوَّقَ / ۴ / ۴۱۷

تَطَوَّقَ / ۵ / ۴۱۷

تَطَيَّرَ / ۱۳ / ۵۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۸

/ ح / ص

تَظَرَّفَ / ۳ / ۴۱۲

تَظَلَّمَ / ۱۳ / ۱۲۳

تَعَادَى / ۱۳ / ۲۸۳

تَعَتِّدَ / ۲۲ / ۴۲۸

تَعَدَّدَ / ۱ / ۲۹۰

تَعَذِّبَ / ۱۵ / ۶۵۳

تَعْرِيرَ / ۵ / ۳۹۸

تَعْرِيسَ / ۱۴ / ۲۵۲

تَعْرِضَ / ۶ / ۱۱۳

تَعَسَّفَ / ۶ / ۸۴

تَعَسَّفَ / ۴ / ۶۷۵

تَعَشَّى / ۳ / ۶۵۵

تَعْقِيلَ / ۱۰ / ۲۴۲

تَعَلَّقَ / ۲۳ / ۱۱۳

تَعْلِيفَ / ۱۲ / ۶۲۱

تَعْلِمَى / ۱ / ۱۸۳

تَعَمَّقَ / ۹ / ۸۲

تَعَنَّقَ / ۶ / ۴۱۷

تَعْنِيتَ / ۲۵ / ۶۵۲

تَعْيِيرَ / ۱۶ / ۱۱۶

تَغَبَّ / ۱۵ / ۶۸۶

تَغَدَّى / ۱۰ / ۳۰۹

تَغَدَّى / ۱۵ / ۶۵۴

/ ح / ص

تغذی / ۱۶ / ۶۵۴

تغیر / ۶ / ۳۹۸

تغضّر / ۱۱ / ۳۵۲

تغطف / ۴ / ۴۱۲

تغلب / ۸ / ۳۶۷

تغلیج / ۷ / ۱۹۲

تغلس / ۲ / ۲۵۳

تغلل / ۶ / ۵۷

تغلیط / ۳ / ۲۸۸

تفادی / ۵ / ۴۲۸

تفاز / ۱۳ / ۴۵۵

تفاوض / ۷ / ۳۲۴

تفدیم / ۱۴ / ۴۱۲

تفرّح / ۱۰ / ۵۳۵

تفرّد / ۲۱ / ۹۸

تفرّس / ۹ / ۹۵

تفریج / ۶ / ۲۵۳

تفریع / ۵ / ۵۶۳

تفریق / ۱۳ / ۷۹

تفزیج / ۲ / ۵۶۳

تفسیده / ۱۱ / ۳۰۹

تفسیده / ۹ / ۳۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۸۹

ح / ص

تفشّی / ۴ / ۶۵۵

تفصّی / ۲۰ / ۲۲۸

تفلّق / ۱۰ / ۲۹۴

تفلیس / ۲۸ / ۳۶۴

تفوّق / ۹ / ۱۰۱

تقابل / ۴ / ۱۹۷

تقاتل / ۵ / ۱۹۷

تقادع / ۱۴ / ۲۰۱

تقارّ / ۱۴ / ۴۵۵

تقارع / ۱۳ / ۲۰۱

تقاصیر / ۳ / ۳۵۱

تقاطر / ۵ / ۵۵۱

تقالی / ۲ / ۲۹۴

تقالیب / ۸ / ۱۵۷۸

تقییل / ۱۵ / ۲۹۴

تقییل / ۱۷ / ۳۶۵

تقییل / ۱۰ / ۴۲۱

تقییل / ۷ / ۴۲۸

تقتال / ۲۳ / ۳۳۸

تقتیر / ۴ / ۳۹۸

تقرط / ۱۲ / ۳۹۶

تقریب / ۱ / ۴۵۵

ح / ص

تقریب / ۲ / ۴۵۵

تقریر / ۹ / ۱۱۲

تقریض / ۷ / ۴۵۴

تقریط / ۹ / ۴۱۶

تقریع / ۱۱ / ۶۱

تقریع / ۸ / ۱۵۶

تقریع / ۱۵ / ۲۹۳

تقریع / ۳ / ۵۶۳

تقصیر / ۱۲ / ۲۴۲

تقطر / ۷ / ۵۵۱

تقفی / ۱۰ / ۶۳۷

تقنیح / ۴ / ۳۶۵

تقویض / ۱۰ / ۴۸۷

تقویم / ۷ / ۹۹

تقتید / ۱۳ / ۴۹۸

تقتین / ۲ / ۲۱۵

تکاکثر / ۶ / ۶۱۴

تکافؤ / ۵ / ۱۵

تکامیشتی / ۳ / ۵۰۲

تکاور / ۲ / ۱۵۵

تکاوح / ۳ / ۴۳۸

تکاوس / ۷ / ۶۸۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۰

/ ح / ص

تکییل / ۶ / ۳۴۹

تکییل / ۱۴ / ۵۰۲

تکتب / ۳ / ۱۴۰

تکتب / ۹ / ۳۴۸

تکتیف / ۱۳ / ۱۷۷

تکثر / ۸ / ۲

تکریه / ۱۱ / ۵۱۸

تکشمشی / ۱۵ / ۴۵۲

تکفف / ۱۲ / ۴۹

تکلیم / ۷ / ۶۰۹

تکمش / ۱۴ / ۴۵۲

تکنیف / ۱۲ / ۱۷۷

تکون / ۸ / ۶

تکوير / ۵ / ۶۸۴

تکویس / ۲۷ / ۳۴۶

تکویس / ۸ / ۶۸۴

تکونین / ۲۳ / ۴

تگه / ۴ / ۵۲۱

تلاحی / ۲۰ / ۴۴۰

تلاد / ۱۶ / ۴۵۸

تلاع / ۱۴ / ۴۰۳

تلاعف / ۱۶ / ۵۸۳

/ ح / ص

تلال / ۱۰ / ۱۵۴

تلال / ۱۳ / ۴۰۳

تلال / ۴ / ۴۳۲

تلبب / ۷ / ۳۴۸

تلبث / ۳ / ۴۸۶

تَلَبُّث / ۵ / ۶۷۶

تَلْبِیب / ۱۶ / ۳۵۵

تَلْتَلَه / ۷ / ۵۹

تَلْثَم / ۸ / ۴۹۸

تَلْثِیم / ۱۲ / ۴۲۱

تَلْثِیم / ۱۰ / ۵۷۱

تَلْحِین / ۱ / ۷۲

تَلْصِیص / ۱۷ / ۳۸۹

تَلْعَه / ۱۴ / ۱۲۰

تَلْفِیف / ۱۲ / ۵۷

تَلْفِیق / ۱ / ۶۵۳

تَلْقِیْث / ۲ / ۳۵۰

تَلْقِیف / ۳ / ۶۵۳

تَلْمِیْح / ۱۲ / ۱۹

تَلْمِیْح / ۸ / ۳۲

تَلْمِیق / ۱۲ / ۳۲

تَلُو / ۲۱ / ۶۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۱

/ ح / ص

تَلْوِیْح / ۹ / ۳۲

تَلِید / ۱۰ / ۲۱۷

تَلِیمَه / ۱۶ / ۲۰۲

تَمَّ / ۲ / ۴۹۰

تَمَائِم / ۸ / ۶۰۰

تَمَائِیل / ۱ / ۱۰۰

تَمَاسِک / ۶ / ۴۰۱

تَمَاهِک / ۵ / ۴۰۱

تَمَائِل / ۱۴ / ۳۸۳

تَمْتَام / ۱۴ / ۱۰۹

تَمَثَال / ۱۰ / ۱۸۴

تَمَثِیل / ۶ / ۲۹

تَمَحَّل / ۵ / ۲۸۷

تَمَحَّل / ۶ / ۲۸۷

تمّخی / ۹ / ۱۵۹

تمر / ۱۹ / ۴۹۸

تمره / ۱۸ / ۵۹۷

تمره / ۱۹ / ۵۹۷

تمساح / ۱ / ۲۸۶

تمشیر / ۵ / ۳۷۹

تمشیق / ۱۲ / ۴۵

تمطر / ۸ / ۵۵۱

/ ح / ص

تمطق / ۱۷ / ۶۵۵

تمّعی / ۱۰ / ۸۲

تملّص / ۳ / ۵۹۰

تمنّع / ۱۳ / ۳۵۲

تمنّع / ۱ / ۴۹۷

تموز / ۴ / ۵۷۷

تمیم / ۲۰ / ۳۸۹

تیمه / ۱۵ / ۲۰۲

تن / ۲ / ۴۳۳

تنائف / ۷ / ۵۳

تناجل / ۱۷ / ۲۰۱

تنازع / ۵ / ۶۰۸

تنازل / ۱۶ / ۲۰۱

تناضل / ۱۸ / ۲۰۱

تناطح / ۳ / ۴۳۸

تنافر / ۵ / ۷۸

تنافس / ۲ / ۶۱

تناقر / ۱۰ / ۶۴۱

تناقض / ۶ / ۷۸

تناکر / ۱۴ / ۱۱۶

تّان / ۳ / ۵۷

تّان / ۸ / ۴۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۲

/ ح / ص

تناهی / ۱ / ۶۹۶

تنزّع / ۶ / ۶۰۸

تنزّیق / ۹ / ۴۳۵

تنسیق / ۲۱ / ۸۳

تنصّح / ۲۳ / ۲۹۳

تنطّق / ۱۰ / ۶۵۵

تنطّق / ۱۲ / ۶۵۵

تنکرات / ۱۴ / ۶۴۱

تنکیس / ۱ / ۳۴۷

تنکیل / ۵ / ۳۴۹

تنگ / ۱۱ / ۲۶۴

تنگ / ۱۰ / ۴۶۳

تنگ ظرفی / ۱۵ / ۱۶۱

تنگوزئیل / ۱ / ۲۷۴

تنمر / ۲ / ۱۸۰

تنمر / ۲ / ۵۴۸

تنمیق / ۴ / ۲۰

تنمیق / ۱۸ / ۳۲

تنمیه / ۱۱ / ۶

تنوّع / ۸ / ۳۸۱

تنوّقات / ۹ / ۹۴

/ ح / ص

تنوّقات / ۴ / ۵۳۳

تنیزه / ۱۳ / ۲۸۱

تنّین / ۵ / ۲۱۵

تنّین / ۵ / ۴۳۹

تواتر / ۱۸ / ۴۴۱

تواجیان / ۱۳ / ۴۶۷

توابع / ۱۱ / ۱۱۶

توابع / ۱۱ / ۲۰۱

تواری / ۱۸ / ۳

تواری / ۵ / ۲۳۶

تواطح / ۶ / ۴۳۸

تواعد / ۶ / ۵۱۷

توانی / ۱۲ / ۱۱۴

توانی / ۱۵ / ۵۸۱

توانی / ۶ / ۶۹۰

توپ / ۱ / ۱۴۸

توتیا / ۵ / ۸۶

توختن / ۸ / ۱۵۳

توخته / ۲ / ۳۶۷

توریه / ۲ / ۱۶

توز / ۱۷ / ۱۹۸

توزیع / ۲۰ / ۵۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۳

/ ح / ص

توسد / ۱۴ / ۷۱۱

توسن / ۱۰ / ۴۰

توشح / ۴ / ۶۲۳

توشقانئیل / ۸ / ۳۷۰

توشیج / ۵ / ۴۸۰

توشیج / ۱۱ / ۱۹

توشیج / ۲ / ۷۶

توشیع / ۱ / ۷۶

توصل / ۱۰ / ۴۹

توطیش / ۲۱ / ۴۲۸

توعد / ۷ / ۵۱۷

توغل / ۱۴ / ۴۴

توعیر / ۳ / ۵۸۷

توغ / ۴ / ۴۸۹

توغ / ۹ / ۵۳۹

توغل / ۱۵ / ۴۴

توغیر / ۴ / ۵۸۷

توفاق / ۱۲ / ۱۹۴

توفیر / ۱۵ / ۳۶۷

توفیر / ۲۰ / ۴۵۳

توفیه / ۲۴ / ۴۵۲

توقتا ولان / ۲۲ / ۲۲۸

/ ح / ص

توقل / ۱۱ / ۴۴

توقی / ۱۴ / ۴۵۳

توقیر / ۲۱ / ۴۵۳

توقع / ۱۷ / ۱۹

توقیه / ۲۵ / ۴۵۲

تو کف / ۱۱ / ۴۰

تو کن / ۱۰ / ۳۹۷

توکید / ۷ / ۳۴۹

تولاً / ۱۲ / ۵۹۶

تهارج / ۷ / ۶۳۷

تهاکل / ۶ / ۵۱۹

تهامج / ۵ / ۶۳۷

تهاویل / ۱۲ / ۳۵۰

تهایج / ۶ / ۶۳۷

تهتان / ۱۳ / ۶۶۹

تهتک / ۱۲ / ۴۳۸

تهجیع / ۱۷ / ۳۳۳

تهطال / ۶ / ۴۹۳

تهگم / ۱۳ / ۴۱۱

تهکیل / ۷ / ۵۱۹

تهمم / ۵ / ۲۹۷

تهنید / ۱۹ / ۴۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۴

/ ح / ص

تهنید / ۱۵ / ۵۰۴

تهنیه / ۱۳ / ۳۷۲

تهوک / ۱۱ / ۴۳۸

تهویل / ۱۳ / ۳۵۰

تهیج / ۱۲ / ۲۰

تهیؤ / ۹ / ۱۲۹

تیار / ۱۰ / ۱۷

تیتیه / ۸ / ۲۵۷

تیجان / ۱۴ / ۲۱۷

تیر / ۱ / ۳۹

تیرزن / ۱۶ / ۶۶۴

تیرم / ۶ / ۴۸۰

تیسیر / ۱۳ / ۳۹۷

تیغ / ۸ / ۲۳۷

تیفاق / ۲ / ۴۶۶

تیقیز / ۹ / ۵۶۳

تین / ۲۱ / ۶۶۷

ث ثائره / ۸ / ۴۲۵

ثاقب / ۴ / ۱۰۱

ثاقبه / ۸ / ۲۲۷

ح / ص

ثامر / ۲۵ / ۴۵۶

ثامره / ۶ / ۴۰۸

ثامره / ۲۰ / ۵۳۳

ثانی / ۱۵ / ۵۷۷

ثانی اثنین / ۱۷ / ۶۴۷

ثانی عطفه / ۱۹ / ۱۲۳

ثبات / ۸ / ۲۹۰

ثبات / ۵ / ۲۰۹

ثبات / ۹ / ۲۹۰

ثبور / ۱۲ / ۷۹

ثری / ۱ / ۵۰۶

ثعابین مصر / ۱۷ / ۵۶۱

ثعبان / ۸ / ۳۶

ثعبان / ۸ / ۳۹۱

ثعبان / ۱۹ / ۱۹۷

ثعلب / ۱۷ / ۱۰

ثغاء / ۳ / ۱۰

ثغر / ۶ / ۶۳۰

ثغر / ۸ / ۶۳۰

ثغور / ۷ / ۵۰۶

ثقبان / ۸ / ۳۵۵

ثقات / ۱ / ۱۰۷

ثقات / ۲۲ / ۵۴۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۵

/ ح / ص

ثفال / ۲ / ۲۰۴

ثقبه / ۶ / ۳۳۶

ثقل / ۱۲ / ۵۷۷

ثقلت / ۱۳ / ۲۴۹

ثقیل / ۳ / ۸۲

ثلاثه سرد / ۱۸ / ۵۳۷

ثلم / ۹ / ۵۲۹

ثلوج / ۱ / ۵۵۰

ثلوج / ۲ / ۵۵۰

ثله / ۲ / ۹۹

ثله / ۴ / ۹۹

ثمار / ۲۱ / ۱۴

ثمال / ۶ / ۵۰۶

ثمال / ۶ / ۵۶۵

ثمره الفؤاد / ۱ / ۲۶۴

ثمن / ۵ / ۱۶۰

ثمن / ۱۲ / ۴۵۹

ثمن / ۱۱ / ۴۵۹

ثمین / ۱۹ / ۴۵۰

ثمین / ۱۲ / ۶۸۳

ثنی / ۱۳ / ۲۸۰

/ ح / ص

ثوابت / ۷ / ۱۴۶

ثواقب / ۱۶ / ۳۳۵

ثوب / ۱ / ۷۱۷

ثوب / ۳ / ۷۱۷

ثوران / ۶ / ۱۹۹

ثوران / ۳ / ۵۱۲

ثیاب / ۲۲ / ۶

ج جانب / ۱۷ / ۲۳۲

جائش / ۵ / ۲۵۲

جائشه / ۳ / ۲۰۸

جائع / ۵ / ۴۱۹

جائع / ۱۶ / ۶۵۳

جاجه / ۲۰ / ۴۸

جادل / ۱۶ / ۲۰۹

جاری مجری / ۱۱ / ۳۰۶

جاشر / ۱۸ / ۲۸۱

جاعفه / ۲ / ۶۱۰

جامحه / ۱۱ / ۲۴۲

جامده / ۳ / ۶۷

جامه زر / ۱۰ / ۱۵۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۶

ح / ص

جامه مهربانی / ۱ / ۱۱۷

جانب / ۱۵ / ۲۳۲

جانی / ۱۶ / ۱۶۳

جانی / ۱۳ / ۶۷۷

جاورسیه / ۱۶ / ۸۸

جاش / ۶ / ۲۵۲

جبار / ۱۳ / ۶۵۴

جبال / ۵ / ۲۱۲

جبال / ۷ / ۲۱۲

جبال / ۱ / ۳۸۵

جبان / ۴ / ۳۸۵

جبان / ۲ / ۳۸۵

جباه / ۱۳ / ۴۶۲

جباه / ۱۴ / ۴۶۲

جباه / ۶ / ۴۷۸

جبل / ۶ / ۴۶۰

جبهه / ۲ / ۲۶۷

جبهه / ۱ / ۳۰۰

جیره / ۱۴ / ۷۱۰

جین / ۱۵ / ۳۵۹

جث / ۱۷ / ۳۹۵

جثیل / ۸ / ۱۸۸

جثیله / ۱۶ / ۵۹۷

ح / ص

جحافل / ۵ / ۲۰۸

جحافل / ۱۲ / ۳۶۹

جحد / ۱۲ / ۶۴

جحد / ۱۵ / ۵۶۸

جحفل / ۱۹ / ۵۵۷

جحود / ۱۹ / ۵۱۷

جد / ۱۵ / ۳۷۲

جد / ۱۰ / ۳۹

جدا / ۸ / ۶۸۵

جدار / ۶ / ۵۲۸

جدال / ۱۲ / ۶۳۲

جدجد / ۱۴ / ۶۶۲

جدد / ۱۵ / ۶۰۸

جدر / ۱۰ / ۳۹۵

جدران / ۲۲ / ۳۵۵

جدران / ۴ / ۶۲۵

جدل / ۷ / ۲۰۹

جدوار / ۳ / ۹۳

جدود / ۶ / ۶۴۳

جدیل / ۱۱ / ۶۳۲

جذا / ۹ / ۶۸۵

جذاذه / ۹ / ۴۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۷

ح / ص

جذل / ۷ / ۲۱۱

جذلان / ۹ / ۵۲۷

جذم / ۴ / ۴۷۷

جراب / ۱۰ / ۵۵۴

جراد / ۲۶ / ۱۱

جراد / ۲ / ۲۱۴

جرادات اهواز / ۱۴ / ۵۶۱

جزار / ۵ / ۵۲۵

جراز / ۶ / ۵۲۵

جراشه / ۱۱ / ۴۷۴

جراف / ۱۰ / ۶۱۰

جزافت / ۱۲ / ۵۶۳

جراید / ۴ / ۲

جراید / ۱۹ / ۵۶

جربا / ۱۳ / ۶۷۱

جربزت / ۱ / ۵۰۵

جرح / ۱۴ / ۳۶۲

جرد / ۱۵ / ۱۲۸

جرد / ۶ / ۲۳۴

جرد / ۸ / ۱۵۴

جرده / ۷ / ۲۳۴

جرگه / ۹ / ۵۳

ح / ص

جروح / ۱۵ / ۷۱۰

جری / ۱۶ / ۲۰۴

جری / ۱۸ / ۲۰۴

جری / ۱۲ / ۳۱۵

جریء / ۴ / ۵۰۱

جریء القلوب / ۱ / ۵۵۹

جریح / ۱۲ / ۵۸۵

جریده / ۶ / ۲۶

جریده / ۷ / ۲۶

جریده / ۶ / ۶۹۹

جزالت / ۶۷ / ۱۵

جزایر / ۲۰۸ / ۱۶

جزایر / ۲۰۸ / ۱۸

جزایر چیان / ۳۳۷ / ۱۲

جزایر چیان / ۵۵۱ / ۱۷

جزایری / ۲۰۸ / ۱۷

جزء اخیر علت تاّمه / ۶۹۵ / ۶

جزر / ۳۰۹ / ۲۵

جزع / ۵۹۴ / ۶

جزم / ۲۸۹ / ۳

جساد / ۴۸۲ / ۲۴

جسام / ۲۱۵ / ۱۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۸

ح / ص

جسام / ۵۸۱ / ۹

جسته / ۵۳ / ۵

جسر / ۳۰۷ / ۳

جسر / ۳۰۷ / ۲۱

جسیم / ۴۴۹ / ۹

جشاش / ۴۹۴ / ۱۴

جشیر / ۱۲۹ / ۱۳

جعفر / ۵۳۶ / ۸

جغد / ۱۳۵ / ۶

جغد / ۱۳۵ / ۷

جفاء / ۶۷۹ / ۱۰

جفت / ۶۷ / ۵

جفجف / ۱۳۹ / ۵

جفون / ۱۳۱ / ۱۲

جفون / ۱۳۱ / ۱۴

جفوه / ۶۳۹ / ۲

جفیر / ۱۲۹ / ۱۴

جگر / ۶۷۰ / ۱۱

جگری / ۳ / ۱۶

جلال / ۱۷ / ۱۳

جلاب / ۷ / ۹۸

جلایب / ۲ / ۱۳

/ ح / ص

جلجل / ۱۰ / ۶۰۱

جلاد / ۱۹ / ۳۴۶

جلافت / ۱۷ / ۶۷۹

جلامند / ۹ / ۲۶

جلامید / ۸ / ۲۶

جلاهیق / ۱۲ / ۳۵۸

جلایل / ۳ / ۱۳

جلای وطن / ۶ / ۱۱۵

جلب / ۳ / ۶۲۷

جلب / ۴ / ۶۲۷

جلباب / ۱۵ / ۲۴

جلجل / ۱۲ / ۴۴۸

جلجلان / ۱۳ / ۹۷

جلجله / ۲ / ۶۲۷

جلد / ۴ / ۵۲۵

جلده / ۱۶ / ۳۴۶

جلفریز / ۱ / ۵۴

جلل / ۵ / ۱۷۵

جلل / ۱۶ / ۴۶۱

جلنبلق / ۵ / ۳۷

جلوات / ۲۳ / ۱۴

جلواح / ۱۵ / ۳۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۸۹۹

/ ح / ص

جم / ۲ / ۲۱۲

جم / ۶ / ۳۹۹

جمّا / ۷ / ۳۵

جماجم / ۶ / ۳۵

جماجم / ۸ / ۳۵

جماجم / ۵ / ۳۹۹
 جمّازات / ۱۳ / ۵۰۹
 جمّاش / ۸ / ۵۹۳
 جمال / ۱۳ / ۹
 جمال / ۱۵ / ۴۶۲
 جمال / ۲ / ۶۱۴
 جمال / ۱۹ / ۶۲۱
 جمان / ۶ / ۸
 جماهره / ۲ / ۷۰۳
 جمایل / ۱ / ۷
 جمد / ۱۲ / ۲۲۱
 جمد / ۹ / ۵۴۹
 جمر / ۷ / ۵۵۹
 جمع مع التفریق / ۱۵ / ۷۹
 جمل / ۱ / ۶۱۶
 جمّل / ۱۱ / ۳۰۳
 جموح / ۱۵ / ۳۵۲
 ح / ص
 جمهوری / ۳ / ۷۰۳
 جن / ۱۳ / ۱۴۳
 جنائب / ۱۳ / ۳۲۱
 جنائب / ۱۶ / ۶۰۹
 جناب / ۶ / ۱۷
 جناب / ۷ / ۴۹۸
 جناب / ۸ / ۶۵۹
 جنّات اربع / ۵ / ۴۰۴
 جنّات ثمان / ۸ / ۳۰۷
 جناح / ۳ / ۲۳۵
 جناح / ۷ / ۲۳۵
 جناح / ۱۶ / ۳۱۴
 جناح النّسر / ۱۵ / ۹۸
 جناحین / ۳ / ۳۱۵
 جنادل / ۱۴ / ۲۶

جناس / ۴ / ۱۹

جناس / ۱ / ۳۰

جنان / ۲۱ / ۴۳

جنان / ۲۲ / ۴۳

جنان / ۶ / ۱۵۹

جنان / ۳ / ۳۸۵

جنان / ۱ / ۷۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۰

/ ح / ص

جنان / ۵ / ۳۸۵

جنان / ۱۸ / ۳۸۴

جنّ اللیل / ۱۴ / ۱۴۳

جنبه / ۲ / ۵۲۶

جنح / ۲۲ / ۲۹۳

جنح اللیل / ۲ / ۲۳۵

جند / ۱۳ / ۱۳۹

جند بید ستر / ۱۶ / ۲۱۶

جندره / ۱۲ / ۳۶۸

جندل / ۸ / ۵۴۳

جنف / ۲ / ۶۷۱

جنگ / ۱۲ / ۵۸۴

جنوح / ۴ / ۲۳۵

جنود / ۸ / ۱۲۸

جنود / ۱۵ / ۲۰۳

جنوس / ۱ / ۵۹۲

جنون دوری / ۲۳ / ۴۵۰

جنیبت / ۸ / ۲۳۴

جنیبت / ۱۲ / ۳۲۱

جنید / ۱ / ۲۸۷

جواب / ۱۲ / ۳۳۳

جواب / ۱۳ / ۳۳۳

/ ح / ص

جواد / ۴ / ۴۶

جواد / ۷ / ۷۷

جواد / ۸ / ۱۷۷

جواذب / ۱۰ / ۱۶۲

جوارح / ۲۲ / ۵۳۵

جوارح / ۲۳ / ۵۳۵

جواری / ۷ / ۱۴۲

جواری / ۲۶ / ۳۰۷

جواری / ۱۰ / ۵۱۰

جواز / ۵ / ۳۰۴

جواس / ۶ / ۴۳۱

جوانح / ۱۷ / ۳۱۴

جوانی / ۹ / ۳۳۴

جواهر / ۵ / ۲

جواهر / ۲۳ / ۴۳

جود / ۶ / ۴۰۰

جود / ۱۹ / ۴۸۹

جؤر / ۱۴ / ۶۶۹

جوز / ۵ / ۱۰۴

جوزا / ۲۱ / ۲۰۹

جوزهر / ۸ / ۱۰۰

جوزهر / ۶ / ۴۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۱

ح / ص

جوسق / ۱۶ / ۵۴۵

جوشن / ۱ / ۲۱۴

جوشن / ۱۷ / ۳۰۴

جوشن / ۱۱ / ۳۱۸

جوشن من اللیل / ۱۶ / ۳۰۴

جوف اللیل / ۱۷ / ۴۳۱

جوقاء / ۱۵ / ۳۲۸

جوقه / ۱۴ / ۳۲۸

جول / ۱۸ / ۴۳۴

جولگا / ۱ / ۵۱۴

جوهر الخلافه / ۲ / ۴۶۱

جویا / ۸ / ۵۴۴

جهابذه / ۱۸ / ۲۴

جهازات / ۱۶ / ۵۸۰

جهازات / ۳ / ۵۸۱

جهل مرکب / ۷ / ۶۱

جهل مرکب / ۱۴ / ۴۶۶

جهل مرکب / ۳ / ۵۶۸

جهول / ۱۸ / ۱۵۲

جهیز / ۱ / ۵۸۱

جیاد / ۸ / ۴۷

جیاد / ۱۱ / ۳۲۸

ح / ص

جیاد / ۹ / ۳۲۸

جیب / ۱۰ / ۴۷۲

جید / ۸ / ۱۸۲

جید / ۵ / ۴۸۹

جیز / ۱۹ / ۲۴۷

جیش / ۱۴ / ۱۳۹

جیش / ۲۳ / ۴۲۸

جیود / ۲۰ / ۴۸۹

قبل ما چاچی / ۱۰ / ۲۲۳

چارآینه / ۳ / ۳۱۶

چار بالش / ۱ / ۲۹۹

چارتا / ۲ / ۶۱۵

چارتا / ۲ / ۲۶۵

چارتکیر زدن / ۱۸ / ۳۰۹

چارچشم / ۳ / ۲۶۷

چارسو / ۶ / ۵۴۷

چارقب / ۵ / ۱۹۴

چالش / ۱۳ / ۱۹۶

چالشگر / ۱۲ / ۱۹۶

چامه / ۱۹ / ۴۸۱

چاوش / ۱۴ / ۴۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۲

/ ح / ص

چراغ پا / ۸ / ۳۳۷

چرخ / ۱۳ / ۳۸

چرخ / ۱۲ / ۳۶۲

چرخ / ۲۰ / ۴۳۸

چرخ / ۱۰ / ۳۶۲

چرخ کش / ۱۵ / ۶۶۴

چرخ کش / ۱۵ / ۶۶۴

چرخ هزار میخ / ۱۲ / ۲۹۰

چکیده / ۲۲ / ۳۹

چگل / ۱ / ۲۳۱

چله قوس / ۱۸ / ۶۲۰

چمان / ۱۸ / ۴۸۱

چمان / ۲۰ / ۴۸۱

چمانی / ۱۷ / ۴۸۱

چنیدن / ۱۴ / ۳۵۳

چندان / ۱ / ۴۷۶

ح حائب / ۱۶ / ۲۳۲

حائر / ۴ / ۶۰۳

حائط / ۹ / ۵۲۸

حائک / ۲۵ / ۵۲

حائل / ۸ / ۵۵۷

/ ح / ص

حابل / ۵ / ۵۵۷

حابی / ۱۵ / ۳۱۹

حاج / ۱ / ۵۹۹

حاج / ۲ / ۵۹۹

حاجر / ۱۶ / ۳۴۳

حاجز / ۱۷ / ۳۴۳

حاده / ۱۰ / ۲۸۲

حاذف و قاذف / ۱۶ / ۵۷۱

حارّ و جازّ / ۲ / ۶۵۴

حاسر / ۲۰ / ۲۸۱

حاشیه / ۷ / ۱۲۲

حاضر / ۷ / ۲۹۲

حافّات / ۴ / ۵۴۶

حافظ الاجساد / ۶ / ۹۱

حافل / ۶ / ۲۰۸

حاقّ / ۱۵ / ۱۰۳

حاقنه / ۱ / ۸۳

حالّ / ۱۱ / ۴۹۳

حالب التّیس / ۱۶ / ۵۱۴

حالق / ۱ / ۲۱۱

حالك / ۶ / ۲۲۸

حالوقه / ۱۹ / ۳۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۳

ح / ص

حالی / ۲۲ / ۴۲۳

حالی / ۸ / ۴۵۰

حالی / ۹ / ۴۵۰

حاوی / ۶ / ۳۹۳

حاویه / ۱۲ / ۱۳۶

حبّ / ۱۴ / ۱۵۸

حبّ / ۱۵ / ۱۵۸

حبائب / ۱۶ / ۱۵۸

حبائل / ۱۶ / ۱۶۶

حبائل / ۶ / ۵۵۷

حباب / ۵ / ۷۱۲

حبّات / ۴ / ۲۵۱

حبال / ۲ / ۱۶۸

حبّذا / ۱۱ / ۴۰۴

حبر / ۱۷ / ۱۸

حبط / ۲۴ / ۱۲۰

حبل / ۱۶ / ۱۲۴

حبلی / ۲۱ / ۵۱۴

حبوب / ۴ / ۲۶۴

حبور / ۵ / ۶۰

حبور / ۱۴ / ۷۹

حبور / ۱۱ / ۱۸۳

ح / ص

حبول / ۷ / ۱۶۴

حبول / ۲۲ / ۵۱۳

حبول / ۱۰ / ۱۶۴

حَبَّة الْقَلْب / ۱۲ / ۹۷

حتار / ۱۰ / ۳۹۰

حتامه / ۳ / ۴۸۴

حتیل / ۷ / ۱۸۸

حجاب / ۱۷ / ۳

حجاب / ۷ / ۱۱۴

حجاب / ۱۶ / ۱۱۹

حجاب / ۱۵ / ۱۱۹

حَجَّاب / ۶ / ۱۱۴

حجاز / ۴ / ۲۷۲

حجال / ۱۸ / ۵۰

حَجَّام / ۸ / ۵۲۵

حجب / ۴ / ۴۲۴

حجر / ۱۵ / ۴

حجر / ۷ / ۶۶۲

حجر / ۶ / ۶۶۲

حجر / ۱۶ / ۴

حجر / ۸ / ۴۷۱

حجرات / ۲۲ / ۱۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۴

ح / ص

حجی / ۳ / ۵۹۹

حدّ / ۱ / ۶۰۸

حدّاد / ۹ / ۲۸۲

حدّاد / ۵ / ۲۰۳

حداد / ۶ / ۶۲۹

حدایق / ۱۱ / ۱۱۷

حدباء / ۵ / ۱۰۸

حدّت / ۵ / ۱۷۷

حدث / ۱۱ / ۶۴۷

حدقه / ۱۷ / ۳۱

حدی / ۲ / ۲۷۳

حدیث / ۱۲ / ۶۴۷

حدیث / ۱۳ / ۶۴۷

حدید / ۳ / ۶

حدید / ۱۴ / ۳۱۸

حدید / ۱۱ / ۵۸۶

حدید / ۸ / ۶۲۹

حدید الطّرف / ۱۵ / ۵۵۱

حدیقه / ۲۰ / ۳۱

حدیقه / ۶ / ۴۵۲

حذاء / ۳ / ۲۳

حذاء / ۳ / ۱۸۸

ح / ص

حذاء / ۱۲ / ۴۸۱

حذاء / ۱ / ۵۵۳

حذافه / ۶ / ۸۵

حذاقی / ۵ / ۸۵

حذق / ۳ / ۸۷

حذم / ۵ / ۴۷۷

حذوه / ۲ / ۶۰۲

حزّ / ۹ / ۳۱۷

حزّ / ۶ / ۳۵۲

حزّ / ۱۱ / ۶۹۴

حزّ / ۱۱ / ۱۵۰

حراب / ۱۰ / ۲۸۳

حراب / ۱۱ / ۵۵۴

حرّاس / ۱۱ / ۳۵۹

حرافت / ۱۳ / ۵۶۳

حرّاقه / ۱۴ / ۵۸۴

حرایر / ۱۷ / ۲۳۱

حرایر / ۱۸ / ۲۳۱

حرج / ۹ / ۱۷۵

حرز / ۱۹ / ۵۰۲

حرزقه / ۱۲ / ۶۲۵

حرف / ۱۸ / ۲۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۵

ح / ص

حرق / ۲۵ / ۴۷۶

حرق / ۱۵ / ۵۴۵

حرقوف / ۱۴ / ۶۲۱

حرکات شوقی / ۲۱ / ۲

حرکة / ۸ / ۵۳

حرمان / ۱۰ / ۱۳۴

حرمان / ۱۳ / ۳۶۸

حرمان / ۴ / ۵۹۱

حرون / ۱۱ / ۶۴۸

حری / ۱۷ / ۲۰۴

حریر / ۱۲ / ۳۱۸

حریز / ۲۰ / ۵۰۲

حرّیف / ۵ / ۵۴۷

حریک / ۴ / ۲۲۰

حزاقه / ۴ / ۸۵

حزام / ۱۳ / ۲۷۷

حزام / ۸ / ۳۰۰

حزانه / ۱۶ / ۵۰۲

حزم / ۱۷ / ۱۲۸

حزن / ۷ / ۵۰

حزیران / ۳ / ۵۷۷

حسّان / ۲ / ۵۰۶

/ح/ص

حسان / ۱۱ / ۷۰۳

حساء / ۴ / ۳۷۷

حسب / ۱۳ / ۵۰۵

حسب / ۱۴ / ۵۰۵

حسبه لله / ۱۷ / ۳۱۱

حسم / ۴ / ۶۵۲

حسنا / ۷ / ۵۶

حسنا / ۲۴ / ۱۲۳

حسنا / ۱۶ / ۱۶۵

حسنا / ۹ / ۲۶۴

حسن يوسف / ۷ / ۲۶۹

حسیرا / ۱۸ / ۵۱۳

حشاشه / ۵ / ۴۷۹

حشایش / ۱۱ / ۹۶

حشر / ۱ / ۳۰۹

حشود / ۱۳ / ۲۰۳

حشود / ۶ / ۲۹۲

حشیش / ۶ / ۱۸۸

حشیش / ۴ / ۳۱۰

حشیش / ۳ / ۳۱۰

حصا / ۱۸ / ۳۷۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۶

/ح/ص

حصا / ۲ / ۴۹۴

حصار / ۲۲ / ۳۰۷

حصار / ۲۲ / ۲۸۷

حصان / ۱۰ / ۲۵

حصان / ۱۷ / ۵۷۴

حصانات / ۱۸ / ۵۷۴

حصانت / ۱۶ / ۴۱۷

حصاة / ۳ / ۶۶۲

حصاة / ۴ / ۶۶۲

حصباء / ۸ / ۸۹

حصبات / ۱۸ / ۱۲۰

حصبه / ۷ / ۸۹

حصر / ۱۳ / ۴۱

حصن / ۱۹ / ۳۸۹

حصون / ۶ / ۳۶۵

حصون / ۳ / ۳۹۰

حصون / ۱۷ / ۵۵۷

حصیر / ۱ / ۶۸۴

حصیر / ۱۲ / ۷۱۵

حصیف / ۱۰ / ۹۰

حصین / ۵ / ۵۳۲

حصینه / ۴ / ۳۹۰

ح / ص

حسیات / ۱۹ / ۱۲۰

حضار / ۱۲ / ۲۰۵

حضانت / ۱۷ / ۴۱۷

حضرت انسان / ۱۴ / ۶۴۴

حط / ۳ / ۶۲۶

حطام / ۱۴ / ۶۴۴

حطب / ۴ / ۴۷۶

حطم / ۹ / ۴۷۷

حظوظ / ۱ / ۵۸۸

حظیره / ۲۱ / ۳۰۴

حظیره / ۲۲ / ۳۰۴

حفاله / ۱۶ / ۲۳

حفاوت / ۲ / ۶۸۰

حفو / ۲۰ / ۵۸۹

حقّه الله بالیسار / ۱۹ / ۱۸۱

حقائب / ۷ / ۵۵۴

حقائب / ۱۲ / ۶۸۵

حقائد / ۸ / ۵۵۴

حقاق / ۱۶ / ۹۷

حقوق / ۱۷ / ۹۷

حقوق / ۹ / ۶۵۵

حق الصدق / ۵ / ۲۶۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۷

ح / ص

حقوق / ۱۹ / ۱۲۴

حقوق / ۸ / ۴۵۵

حکم / ۹ / ۴۸

حکمت عملی / ۱۴ / ۹۵

حکمه / ۱۵ / ۱۸۱

حکمه / ۱۶ / ۳۴۴

حکمه / ۱۴ / ۵۱۰

حلّ / ۸ / ۴۹۳

حلال / ۱۰ / ۷۰۲

حلبه / ۲۲ / ۴۳۳

حلف / ۹ / ۲۴۵

حلف / ۲ / ۵۰۴

حلف / ۳ / ۵۰۴

حلل / ۲۰ / ۱۲

حلل / ۴ / ۱۷۵

حلل / ۱۸ / ۴۶۱

حلوای خشت / ۶ / ۳۱۰

حلّه / ۸ / ۴۱۷

حلی / ۷ / ۴۵۰

حلیف / ۴ / ۵۰۴

حلیفی صبی / ۵ / ۶۴۷

حلیه / ۵ / ۵

ح / ص

حلیه / ۷ / ۵

حلیه / ۵ / ۵۱۵

حلیه گر / ۸ / ۲۵۸

حمائم / ۱۴ / ۳۵۴

حمار / ۱۳ / ۲۳۰

حمار مکراف / ۱۳ / ۳۴۴

حماره القدم / ۱۲ / ۶۴۸

حماسه / ۲۰ / ۳۳۴

حمام / ۱۲ / ۱۴۳

حمام / ۱۱ / ۱۴۳

حمامه / ۱۶ / ۴۱

حمای دایر / ۱۳ / ۸۹

حمایل / ۴ / ۷

حمایم / ۱۵ / ۳۵۴

حمده / ۲۳ / ۱۵

حمراء / ۶ / ۱۷۲

حمراء / ۲۳ / ۲۲۳

حمره / ۶ / ۲۱۶

حمص / ۱ / ۳۱۱

حمق / ۱۶ / ۱۰۸

حمل / ۱۰ / ۵۴۷

حملاق / ۶ / ۷۰۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۸

ح / ص

حملة / ۷ / ۲۳۹

حمولات / ۱۶ / ۶۱۳

حمولات / ۱۸ / ۶۱۳

حموله / ۵ / ۵۴۳

حمیس / ۲۱ / ۳۲۸

حنبلی / ۶ / ۵۵۹

حنس / ۲ / ۲۸۷

حنک / ۲۵ / ۴۳۷

حنین / ۲۴ / ۵۱۴

حنین / ۱۰ / ۶۷۸

حوائب / ۲ / ۴۳۰

حوائل / ۸ / ۲۸۳

حواجر / ۱۹ / ۲۱۶

حواجز / ۹ / ۲۱۶

حواری / ۸ / ۱۴۲

حواشی / ۱۲ / ۳۳۴

حواشی / ۱۳ / ۳۳۴

حواصل / ۳ / ۲۴

حواصل / ۱۸ / ۳۵۵

حواقه / ۱۲ / ۴۷۴

حوالجات / ۱۹ / ۳۵۵

حوامل / ۷ / ۱۰۰

/ ح / ص

حوانیت / ۱۲ / ۳۸۹

حوایت / ۱۰ / ۳۶۷

حوایت / ۱ / ۴۳۰

حوت / ۱۶ / ۳۱۵

حور / ۳ / ۳۷۸

حورا / ۱۴ / ۳۷۴

حوروشان فلک / ۲ / ۲۵۹

حوزه / ۱۴ / ۴۴۹

حوس / ۱۸ / ۳۰۴

حوش / ۲۰ / ۳۰۴

حوش الفؤاد / ۱۹ / ۳۰۴

حوضه / ۱۳ / ۴۴۹

حوطه / ۲ / ۶۳۸

حول / ۱۱ / ۷۰۶

حی / ۱۲ / ۲۵۳

حیا / ۸ / ۶۱۰

حیا / ۹ / ۷۰۰

حیازیم / ۹ / ۶۳۵

حیال / ۱ / ۱۶۸

حیاکت / ۲۴ / ۵۲

حی العالم / ۳ / ۹۱

حید / ۲ / ۲۱۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۰۹

/ ح / ص

حیدر / ۱۱ / ۵۳۶

حیران / ۱۱ / ۵۴۸

حیزبون / ۹ / ۵۴

حیزوم / ۱۴ / ۲۷۷

حیص و بیص / ۱۶ / ۶۸

حیطان / ۱۲ / ۳۹۵

حیف / ۲۵ / ۶۷۰

حیف / ۲۴ / ۶۷۰

حیل / ۱ / ۱۵۴

حیه / ۳۱ / ۵۶۳

خ خاتل / ۲۵ / ۲۱۲

خاتم ملک / ۱۱ / ۴۶۰

خاذل / ۱۶ / ۵۸۵

خار / ۷ / ۲۳۳

خار / ۸ / ۴۰۴

خار / ۱۰ / ۶۱۶

خارا / ۱۰ / ۶۶۰

خارا / ۱۳ / ۴

خارا / ۱۳ / ۲۳۱

خارا / ۱۷ / ۲۷۱

خارا / ۱۳ / ۵۱۱

/ ح / ص

خارا / ۹ / ۶۱۶

خارا / ۹ / ۶۶۰

خارا / ۱۴ / ۲۳۱

خارچینی / ۹ / ۹۷

خارخار / ۱۸ / ۴۹۶

خارخسک / ۱۵ / ۲۷۴

خارصینی / ۶ / ۶

خاسر / ۱۹ / ۲۸۱

خاش / ۸ / ۲۸۵

خاش / ۲۲ / ۵۵۵

خاصه / ۲ / ۱۱۰

خاطرزاده / ۵۵ / ۲۰

خاطفه / ۳۱۴ / ۷

خاطفه / ۶۱۷ / ۱۶

خافت / ۵۲۴ / ۳

خافق / ۵۱۳ / ۱۶

خافیئه / ۳۵۴ / ۱۳

خافیئه / ۳۵۳ / ۱۶

خاکساری / ۱۰۶ / ۳

خال / ۱۷۰ / ۸

خالو / ۶۸۰ / ۱۸

خالد / ۱۷۰ / ۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۰

ح / ص

خالیه / ۷۷ / ۵

خام / ۲۴ / ۲۰

خام / ۲۴ / ۲۴

خام / ۳۰۹ / ۲۲

خامده / ۴۷ / ۵

خامه / ۱۱۸ / ۱۳

خان / ۲۴۷ / ۳

خان / ۴۶۹ / ۱۵

خانات / ۳۸۹ / ۱۳

خبازی / ۹۲ / ۱۲

خیال / ۱۶۸ / ۳

خیال / ۱۶۸ / ۴

خبایا / ۱۰ / ۵

خبیث العرق / ۲۸۲ / ۱۷

خبر / ۱۸ / ۱۸

خبرت دثار / ۲۴۸ / ۱۱

خبیط / ۸۵ / ۱۸

خبیط / ۱۲۰ / ۲۳

خیل / ۲۴۸ / ۲

خبوس / ۵۹۲ / ۲

خبیر / ۱۲ / ۴۲۲

ختار / ۱۴ / ۶۵۴

/ ح / ص

ختاره / ۵ / ۵۷۸

ختال / ۵ / ۱۶۸

ختامه / ۲۳ / ۲۳

ختل / ۳ / ۲۴۸

ختلی / ۱۱ / ۲۲۳

ختن / ۱۶ / ۲۵۶

خجال / ۱۹ / ۵۰

خجل / ۳ / ۵۲۹

خدّ / ۱ / ۳۸

خدّ / ۲۰ / ۵۰

خداع الرجال / ۲۰ / ۹۷

خداوند بیت / ۱۷ / ۲۶۴

خدر / ۲۱ / ۵۰

خدمت سگالی / ۷ / ۲۸۶

خدود / ۱ / ۲۵۹

خدود / ۱۵ / ۳۸۴

خدود / ۱۴ / ۴۷۸

خدود / ۷ / ۶۴۳

خدیو / ۱۱ / ۴۲

خدم / ۶ / ۴۷۷

خر / ۱۴ / ۲۳۰

خر / ۱۲ / ۶۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۱

/ ح / ص

خراند / ۱۸ / ۵۶

خرائق / ۱۰ / ۶۰۰

خرائق / ۱۲ / ۱۱۷

خراباتیان / ۵ / ۷۰۵

خراطیم / ۱۱ / ۱۴۷

خراطیم / ۱۳ / ۱۴۷

خرخیر / ۵ / ۶۱۵
 خرزات / ۱۶ / ۴۷
 خرزات / ۱۸ / ۴۷
 خرزات / ۱۵ / ۱۰۹
 خرزات / ۱۸ / ۵۰۲
 خرس / ۲ / ۱۱۱
 خرسا / ۲۳ / ۲۰۴
 خرسان / ۱ / ۲۵۲
 خرسنگ / ۵ / ۳۸۸
 خرشاه / ۳ / ۱۸۷
 خرشوم / ۹ / ۳۸۴
 خرط / ۲ / ۲۷۵
 خرطنبور / ۴ / ۶۱۵
 خرفه / ۲۰ / ۹۳
 خرق / ۲۶ / ۴۷۶
 خرقاء / ۱۹ / ۲۰۶
 ح / ص
 خرگاه / ۲۰ / ۲۰۶
 خرگاه / ۱۳ / ۳۷۴
 خزّم / ۱۳ / ۹۸
 خروج / ۱ / ۱۲۸
 خروس / ۲۱ / ۷۰۲
 خروش / ۱ / ۲۳۲
 خریده / ۵ / ۲۶
 خریده / ۱۱ / ۶۶۱
 خریص / ۱۵ / ۶۴۴
 خریف / ۴ / ۵۴۷
 خز عبلاّت / ۱۷ / ۴۷
 خزف / ۱۲ / ۴۷
 خزف / ۱۵ / ۶۸۳
 خسائس / ۱۲ / ۹۶
 خسائس / ۲۰ / ۶۴۶
 خسائل / ۲۱ / ۶۴۶

خسّاس / ۸ / ۳۷۲

خسّاس / ۷ / ۴۷۰

خسرت / ۹ / ۶۸۶

خسرو / ۱۷ / ۴۸۳

خسروانی / ۴ / ۲۷۲

خسروانی / ۱ / ۲۷۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۲

/ ح / ص

خسروانی / ۹ / ۳۷۴

خسروانی / ۷ / ۳۷۴

خسروانی / ۸ / ۳۷۴

خسک / ۱۶ / ۲۷۴

خسی را / ۱۷ / ۵۱۳

خشاش / ۲۳ / ۵۵۵

خشام / ۱۱ / ۳۸۴

خشب / ۴ / ۱۸۸

خشب / ۱ / ۶۱۹

خشت پخته / ۱۸ / ۹۵

خشته / ۱۶ / ۳۱۱

خشخاش / ۱۲ / ۳۱۰

خشخاش / ۲۰ / ۵۵۵

خشکار / ۷ / ۶۶۴

خشم / ۵ / ۶۵۲

خشیب / ۵ / ۱۸۸

خصاصه / ۳ / ۵۴۳

خصال / ۱ / ۳۳۹

خصّان / ۱۹ / ۲۵

خصب / ۱۶ / ۱۳۹

خصب / ۵ / ۳۰۹

خصل / ۵ / ۳۳۹

/ ح / ص

خصوص / ۱۰ / ۵۵۷

خصین / ۱۵ / ۳۵۵

خضرا / ۳ / ۱۷۲

خضرا / ۲ / ۲۲۴

خضم / ۱۴ / ۳۱۱

خضم / ۶ / ۵۸۵

خطا / ۹ / ۴۰

خطاطیف / ۶ / ۳۱۴

خطایی / ۱۴ / ۵۸

خط بصره / ۸ / ۳۷۷

خط بغداد / ۴ / ۱۵۶

خطبه / ۴ / ۲۵۷

خطبه / ۲۴ / ۴۷۴

خط جور / ۲ / ۶۶۴

خط دادن / ۸ / ۶۳

خط در دادن / ۱۴ / ۱۱۸

خط ریحان / ۹ / ۵۹

خط ریحان / ۱۰ / ۳۸۰

خطط / ۶ / ۱۸۲

خطط / ۷ / ۲۲۱

خط غبار / ۱۰ / ۵۹

خطفه / ۱۴ / ۳۳۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۳

ح / ص

خطل / ۲ / ۶۹

خطل / ۲۴ / ۲۱۲

خطوات / ۱۱ / ۴۶۶

خطوب / ۳ / ۶۷۶

خطّه / ۳ / ۱۵۶

خطّه / ۸ / ۲۲۱

خف / ۱۳ / ۶۱

خفارت / ۳ / ۶۸۰

خفاف / ۱ / ۲۰۴

خفتان / ۹ / ۴۴۰

خفض / ۶ / ۱۰۷

خفص / ۱۳ / ۱۰۷

خفص جناح / ۱۰ / ۲۶۶

خفقان / ۱۷ / ۲۱۶

خفقان بارد / ۷ / ۸۹

خفیف / ۴ / ۸۲

خلّ / ۱۹ / ۱۶۵

خلاب / ۸ / ۹۸

خلاییس / ۵ / ۲۹۲

خلاخیل الزّجال / ۱۴ / ۵۹۲

خلاص / ۱۳ / ۳۴۷

خلاع / ۱۵ / ۴۸۸

ح / ص

خلاع / ۱۲ / ۵۱۱

خلاف / ۱۲ / ۴۰

خلاف / ۱۱ / ۲۷۴

خلاف / ۲۱ / ۳۴۵

خلاف / ۱۱ / ۱۲۵

خلافت / ۱۶ / ۶۷۹

خلاق / ۸ / ۶۷۷

خلاقت / ۱۹ / ۶۷۹

خلال / ۵ / ۱۹۳

خلّان / ۳ / ۳۰۳

خلیج / ۱۲ / ۱۹۲

خلخال / ۱۵ / ۱۶۵

خلد / ۱۹ / ۴۳

خلد / ۲۰ / ۴۳

خلد / ۵ / ۱۵۱

خلد / ۱۲ / ۲۴۹

خلد / ۶ / ۶۸۸

خلده / ۱۱ / ۲۴۹

خلف / ۱ / ۵۰۴

خلفاء / ۱۵ / ۱۷

خلفا عن سلف / ۱۵ / ۵۹۶

خلق / ۲۰ / ۱۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۴

/ ح / ص

خلقان / ۱۰ / ۶۶۵

خلقان / ۱۱ / ۶۶۵

خلل / ۷ / ۱۲۵

خلل / ۳ / ۱۷۵

خلل / ۶ / ۱۲۵

خلوات / ۲۲ / ۱۴

خلیقه / ۸ / ۱۹۴

خلیل / ۱۳ / ۸۴

خم / ۵ / ۴۳۹

خمار / ۸ / ۱۵۵

خمار / ۷ / ۱۵۶

خمار / ۵ / ۱۵۶

خمال / ۹ / ۶۱۴

خمایل / ۲ / ۷

خمیره / ۴ / ۳۵۸

خمر / ۵ / ۱۴۹

خمره / ۵ / ۴۲۰

خمره / ۱۴ / ۳۷۶

خمره / ۲۱ / ۱۴۸

خمره / ۲۳ / ۱۴۸

خمره / ۱ / ۱۴۹

خمت الامواج / ۱۹ / ۵۸۳

/ ح / ص

خم نشین / ۹ / ۲۲

خمود / ۱ / ۱۶

خموش / ۷ / ۳۷

خمول / ۷ / ۵۶۱

خمیس / ۲۰ / ۳۲۸

خمیله / ۳ / ۳۸۲

خناسر / ۱۰ / ۷۰۴

خناق / ۱۳ / ۵۲۲

خنجر گذار / ۱۵ / ۴۶۷

خنجیر / ۶ / ۲۱۳

خندریس / ۱۰ / ۱۴۱

خنده ریش / ۹ / ۱۴۱

خنذیز / ۸ / ۸۳

خنیگر / ۹ / ۳۷۷

خواب خر گوش / ۱۷ / ۱۹۹

خواب خرگوشی کردن / ۱۵ / ۵۶۰

خواتیم / ۱۲ / ۱۶۲

خواتیم / ۱۴ / ۱۶۲

خوار / ۲ / ۱۰

خوار العنان / ۱۱ / ۳۴۹

خواس / ۵ / ۴۳۱

خوافی / ۵ / ۲۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۵

ح / ص

خوالستان / ۱۷ / ۱۱۴

خوامش / ۳ / ۲۸۲

خوّان / ۲۵ / ۳۴۵

خوّان / ۱۳ / ۷۰۸

خوانین / ۲ / ۱۳۷

خود / ۲ / ۳۸

خود / ۹ / ۱۴۷

خودکشی کردن

(فداکاری. کوشش) / ۷ / ۲۶۶

خوشاب / ۱۲ / ۳

خوشیده / ۱۳ / ۶۷۸

خوض / ۶ / ۴۸۶

خوف / ۱۳ / ۴۳۱

خوف / ۱۴ / ۴۳۱

خول / ۲۲ / ۲۱۲

خول / ۸ / ۴۲۸

خول / ۷ / ۶۸۶

خون / ۱۶ / ۵۲۴

خون گرفته / ۱۷ / ۵۲۴

خوی / ۱۰ / ۷۳

خیار / ۱۶ / ۵۰۴

خیار / ۱۲ / ۶۵۴

/ ح / ص

خیاشیم / ۳ / ۲۱۶

خیبری / ۹ / ۴۲۲

خیر / ۲۰ / ۲۴۷

خیسه / ۳ / ۵۱۳

خیش / ۱۵ / ۶۷۹

خیشوم / ۱۰ / ۳۸۴

خیط / ۲۲ / ۱۲۰

خیف / ۵ / ۲۵۴

خیف / ۲ / ۳۳۲

خیف / ۱ / ۶۷۱

خیفا / ۱ / ۳۷۳

خیل / ۵ / ۲۴۸

خیل / ۶ / ۲۴۸

خیلاء / ۲۳ / ۲۱۲

خیلاء / ۱۱ / ۵۹۲

خیلاء / ۸ / ۶۸۶

خیلان / ۱۹ / ۲۱۲

خیل و رجل / ۱۵ / ۴۰۱

خیم / ۴ / ۶۸۶

خیور / ۱۲ / ۱۸۳

خیول / ۱۱ / ۹

خیول / ۲ / ۱۶۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۶

/ ح / ص

خیول / ۲۲ / ۴۳۰

خیول / ۲۳ / ۵۱۳

د دائب / ۷ / ۲۵۲
 دایما / ۱۱ / ۱۰۴
 دابر / ۴ / ۴۴۲
 دابوق / ۷ / ۶۶۵
 دائر / ۳ / ۴۴۲
 داج / ۱ / ۳۳۷
 داحضه / ۱۴ / ۶۵۰
 داخل / ۳۱ / ۱۴
 دار / ۲ / ۶۷۸
 دار / ۱۷ / ۴۳
 دارا / ۱۲ / ۳۴
 دارایی / ۱۳ / ۴۲۴
 دار الحرب / ۷ / ۱۹۹
 دار الضرب / ۸ / ۵
 دار المرز / ۱۷ / ۱۶۷
 دار المرز آب / ۲۴ / ۱۶۶
 دارف / ۱۱ / ۵۴۶
 داری / ۲۳ / ۵۵۸
 داری / ۵ / ۶۹۷
 / ح / ص
 داری / ۲ / ۶۹۰
 دارین / ۳ / ۶۹۰
 داغصه / ۵ / ۶۶۸
 داغینه / ۹ / ۲۴۴
 دافه / ۳ / ۴۵۷
 دال / ۹ / ۲۲۴
 دال / ۱۹ / ۵۶۳
 دالف / ۳ / ۳۲۰
 دامغه / ۱۷ / ۲۹۳
 دامن برچیدن / ۲۲ / ۱۰۷
 دائق / ۱۱ / ۸۶
 دانی / ۸ / ۶۹۰
 داو / ۱۱ / ۱۳۷

داوری / ۱۱ / ۶۸۲

دایره / ۳ / ۳۷۶

دأب / ۱۸ / ۷۵

دأب / ۲۰ / ۱۲۵

دأب / ۲۲ / ۴۸۰

دباییج / ۱۲ / ۴۶۲

دباغه / ۸ / ۶۶۵

دبراء / ۲۰ / ۶۲۱

دبور / ۴ / ۳۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۷

/ ح / ص

دبور / ۱۲ / ۳۵۴

دبور / ۶ / ۶۱۵

دبیقی / ۶ / ۶۶۵

دثار / ۱۰ / ۴۶۱

دثار / ۵ / ۵۰۰

دثر / ۴ / ۵۰۰

دجاجه / ۶ / ۲۳۷

دجاجه ناظم / ۴ / ۶۹

دجاجی / ۷ / ۲۳۷

دختر رز / ۹ / ۲۷۳

دخیل / ۲۱ / ۷۷

درّ / ۷ / ۶۸۰

درّ / ۵ / ۶۸۰

دراب / ۵ / ۳۶۵

دراب / ۱۳ / ۵۵۴

درابت / ۲ / ۵۹۶

درّاج / ۲۷ / ۵۳۵

دراری اربعه / ۵ - ۶ / ۲۶۱

درّاعه / ۸ / ۲۶۵

درّاعه / ۹ / ۴۰۶

درای / ۶ / ۱۲۰

دربسته / ۳ / ۴۵۹

/ح/ص

در بند / ۱۴ / ۵۵۷

درج / ۱۳ / ۱۹

درج / ۷ / ۱۹

درج / ۶ / ۱۹

درجه رابع / ۴ / ۱۲

درختک دانا / ۱۲ / ۹۰

درخش / ۴ / ۲۸۱

درخش / ۶ / ۲۸۱

در خط شدن / ۱۳ / ۵۵

دردر / ۳ / ۶۵۹

در دست دیدن / ۱۶ / ۱۹۷

دردور / ۱۰ / ۱

درر / ۲ / ۵

درر / ۲۷ / ۲۵

درر / ۹ / ۴۵۹

درز اکیلی / ۲۳ / ۳۹

درز اکیلی / ۳ / ۶۲

درز سهمی / ۱۳ / ۸۷

درز لامی / ۱۵ / ۸۷

درز لامی / ۱۵ / ۲۲۴

درس / ۱۸ / ۶۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۸

/ح/ص

درست / ۸ / ۶۷

درست مغربی / ۴ / ۴۹۰

در شش در حیرت بودن / ۱۳ / ۴۸۱

درع / ۱۳ / ۳۶

درع / ۲ / ۱۷۴

درع / ۷ / ۲۷۴

درع / ۷ / ۳۱۷

درع / ۱۳ / ۳۱۸

درع / ۱۰ / ۴۱۷

درع / ۴ / ۴۲۹
 درع / ۱۷ / ۵۴۸
 درغم / ۳ / ۳۷۷
 درغمیها / ۵ / ۳۷۷
 درفش / ۲۶ / ۴۳۶
 درم / ۵ / ۹۶
 درمان / ۴ / ۹۶
 درن / ۱۱ / ۱۳۹
 دروب / ۱۸ / ۶۷۳
 دروج / ۲ / ۶۳۵
 دروع / ۲ / ۳۳۷
 دروع / ۶ / ۶۶۳
 درونج / ۳ / ۹۸
 ح / ص
 درّه / ۱۲ / ۴۷۰
 درّه التاج / ۷ / ۲۵
 درهم اخلاصیه / ۱۲ / ۳۴۷
 درّه یتیمه / ۱۴ / ۴۶۰
 دری / ۱۱ / ۲۱
 دری / ۲ / ۲۹
 درّی / ۵ / ۲۸۱
 درّی / ۱۰ / ۴۵۹
 دریافت / ۲۰ / ۱۱۳
 دریر / ۳ / ۵
 درّی سیف / ۵ / ۱۸۵
 درّین / ۴ / ۴۶۰
 دژ آهنگ / ۴ / ۳۱۴
 دژخم / ۲ / ۴۴۰
 دژم / ۱۰ / ۲۹۳
 دژمان / ۱۲ / ۲۹۳
 دژند / ۱۱ / ۲۹۳
 دساگر / ۱۸ / ۱۳۱
 دست / ۸ / ۱۳۸

دست / ۱۶ / ۱۴۵

دست / ۳ / ۳۶۹

دست / ۶ / ۴۸۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۱۹

/ ح / ص

دست / ۳ / ۶۹۶

دستان / ۸ / ۷۶

دستان / ۷ / ۱۱۰

دست از آستین کشیدن / ۱۱ / ۲۸۷

دست از دهان گرفتن / ۱۸ / ۱۱۴

دستخوش / ۱۴ / ۱۸۱

دستور / ۱۳ / ۵۹۹

دستور / ۱۴ / ۵۹۹

دشت بیاض / ۱۴ / ۴۱

دشت بیاض / ۲۰ / ۱۲۰

دغل / ۳ / ۵۷۳

دفاین / ۱۹ / ۳۵۴

دفعی / ۱۴ / ۶۸۴

دقیانوس / ۱۴ / ۴۵۹

دک / ۱۱ / ۵۲۶

دکاکین / ۱۱ / ۶۴۹

دکاکین / ۱۲ / ۶۴۹

دکن / ۲ / ۴۲۹

دگنک / ۱۲ / ۲۶۵

دلارام / ۵ / ۱۲۴

دل آشوب / ۵ / ۹۸

دلاص / ۵ / ۴۲۹

/ ح / ص

دلال / ۴ / ۶۹۵

دلب / ۱۲ / ۸

دل‌دال / ۶ / ۱۱۶

دل‌دل / ۹ / ۴۴۲

دل‌له / ۵ / ۱۱۶

دلو / ۵ / ۴۴

دلیص / ۳ / ۴۲۹

دم / ۱۲ / ۲۳۹

دم / ۱۳ / ۳۶۲

دم / ۱۳ / ۴۴۱

دم / ۳ / ۶۸۲

دماء / ۲۲ / ۲۲۳

دماء / ۱۷ / ۴۲۴

دمادم / ۲۳ / ۳۰۱

دمامه / ۲ / ۲۳۶

دمامه / ۱۰ / ۴۳۹

دمامیل / ۱۰ / ۱۸۵

دم الاخوین / ۲ / ۲۷۶

دم به دم / ۱۵ / ۴۴۰

دمداری / ۱۷ / ۲۸۰

دمدمه / ۹ / ۴۳۹

دمدمه / ۱۳ / ۴۳۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۰

ح / ص

دمشق الیدین / ۱۱ / ۳۰۴

دمع / ۱۴ / ۲۲۵

دم عیسوی / ۸ / ۹۲

دمغ / ۲۰ / ۶۵۲

دمق / ۱۸ / ۶۵۲

دموع / ۶ / ۶۳۱

دمیم / ۲۲ / ۵۵۴

دندان سین سلام / ۵ / ۵۶۳

دندنه / ۱۵ / ۶۵۲

دنی / ۱۲ / ۸۵

دنیّه / ۲۲ / ۱۶۶

دواب / ۲۱ / ۶۱۶

دواج / ۱۴ / ۳۷۰

دواج / ۳ / ۶۰۱

دوآر / ۸۹ / ۱۵

دوآر / ۸۹ / ۱۴

دوآر ج / ۶۳۵ / ۱

دوآعی / ۱۲۷ / ۱۲

دوآغل / ۱۶۱ / ۴

دو حرف / ۱ / ۱۱

دو حه / ۲۰ / ۱۷

دو حه / ۴۵۲ / ۴

/ ح / ص

دو حه / ۵۹۷ / ۱۱

دو حه / ۶۹۲ / ۲

دود / ۴۷۲ / ۵

دوده / ۵۳۰ / ۱۶

دودی / ۲۱۶ / ۱۵

دور / ۱۰۸ / ۳

دور / ۳۵۸ / ۳

دور / ۶۲۴ / ۱۵

دور / ۶۶۵ / ۱۵

دورق / ۳۴۷ / ۵

دور قمری / ۱۴۳ / ۸

دورمه / ۵۹۹ / ۴

دوزبان / ۷۶ / ۶

دوستکامی / ۳۷۶ / ۱۶

دوستگانی / ۳۷۶ / ۱۵

دوسر / ۶۴۲ / ۷

دوشینه / ۴۷۰ / ۱۴

دو کمانه / ۳۱۹ / ۱۶

دو گاه / ۲۷۳ / ۱

دولت / ۱۷۰ / ۳

دون / ۳۵ / ۱

دوی / ۵۱۰ / ۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۱

/ ح / ص

دها / ۹ / ۵۰

دها / ۹ / ۵۰۶

دها / ۵ / ۵۰

دها / ۱۳ / ۳۶۹

دهاریر / ۱۱ / ۴۱۰

ده دله / ۷ / ۳۲۵

ده دمی / ۱۹ / ۴۷۰

دهر الداهرین / ۱۴ / ۱۰۳

دهره / ۱۰ / ۶۴۲

دهشت / ۱۶ / ۳۹

دهماء / ۱۴ / ۲۴۳

دهماء / ۷ / ۳۶۲

دهور / ۱ / ۲۶

دهور / ۳ / ۵۱۰

دهور / ۲۲ / ۶۴۷

ده و نه / ۸ / ۴۰۳

دهیاء / ۱۳ / ۲۴۳

دیابیج / ۱۰ / ۴۶۲

دیاجیر / ۳ / ۲۱۴

دیار / ۳ / ۵۰۰

دیالیم / ۱۵ / ۳۴۳

دیامیم / ۸ / ۵۰۶

ح / ص

دیباچ / ۱ / ۱

دیباچ / ۲ / ۱۴۸

دیجور / ۱۱ / ۳۰۰

دیدن / ۱۹ / ۴۸۳

دیزه / ۱۸ / ۳۴۷

دیزه / ۱۱ / ۴۱۸

دیک / ۶ / ۳۱۱

دیلیم / ۱۵ / ۱۶۷

دیمومه / ۴ / ۶۷۱

دیمومه / ۵ / ۶۷۱

دینار / ۴ / ۹۴

دیولاخ / ۴ / ۳۸۸

ذ ذائل / ۱۱ / ۴۸۳

ذاقنه / ۲ / ۸۳

ذاهب / ۱۷ / ۱۵۰

ذاهب / ۳ / ۳۳۲

ذاهب / ۵ / ۵۳۸

ذاهل / ۶ / ۱۲۹

ذاهل / ۱۲ / ۵۹۱

ذاهل / ۸ / ۷۰۲

ذئاب / ۱۱ / ۱۹۸

ذئاب / ۱۴ / ۶۶۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۲

ح / ص

ذباب / ۲۸ / ۱۱

ذباب / ۹ / ۳۷

ذباب / ۸ / ۱۹۸

ذباب / ۱۷ / ۳۲۲

ذباب سیف / ۷ / ۷۰۰

ذباب سیف / ۱۳ / ۷۱۷

ذبابی / ۱ / ۴

ذحول / ۱۹ / ۶۷۶

ذراری / ۷ / ۲۶۱

ذرع / ۵ / ۳۶۷

ذروه / ۴ / ۳۹۳

ذروه / ۱۱ / ۵۰۶

ذری / ۳ / ۲۸۱

ذریع رک: موت ذریع

ذریعه / ۱۲ / ۶۰۳

ذعاذع / ۹ / ۳۲۳

ذکاء / ۱ / ۵۰

ذکاء / ۱۲ / ۵۰۶

ذکاء / ۳ / ۵۰

ذکاء / ۱۰ / ۵۰۶

ذکر / ۶ / ۵۷۵

ذکر ازّه / ۱۶ / ۶۷۸

ذکوه / ۱ / ۵۲

ح / ص

ذل / ۲۰ / ۱۰۹

ذلاقت / ۶ / ۷۵

ذلات / ۴ / ۷۰۷

ذلذل / ۱۲ / ۲۸۸

ذلق / ۲۲ / ۱۱۹

ذلولان / ۱۷ / ۶۲۱

ذمام / ۷ / ۲۴۴

ذمام / ۲ / ۵۵۳

ذمامه / ۳ / ۵۵۳

ذمیم / ۲۳ / ۵۵۴

ذنب / ۱۸ / ۲۸۰

ذنب / ۴ / ۴۴۰

ذنابه / ۳۱ / ۶۴۱

ذؤابه / ۱۵ / ۶۴۱

ذواخر / ۱۲ / ۴۷۹

ذوارف / ۱۷ / ۵۴۶

ذو الخمار / ۱۶ / ۱۶۱

ذو الخمار / ۱ / ۶۶۴

ذو القرنین / ۱۳ / ۴۲

ذو الوجهین / ۱ / ۸۱

ذو تلیس / ۷ / ۱۰۸

ذو قافیتین / ۱۲ / ۷۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۳

ح / ص

ذو کواکب / ۵ / ۳۵۸

ذوی الاعتلاء / ۷ / ۳۶۹

ذوی الاعراق / ۱۰ / ۲۸۹

ذوی شقشقه / ۹ / ۵۷

ذوی‌نمله / ۱۳ / ۲۱۶

ذهاب / ۱۳ / ۴۲۵

ذهاب / ۲ / ۶۱۷

ذهاب / ۱۶ / ۶۴۱

ذهاب / ۱ / ۶۱۷

ذها لیل / ۸ / ۶۳۵

ذهب / ۱۶ / ۱۵۰

ذهب / ۸ / ۴۶۴

ذهب / ۹ / ۴۶۴

ذیع / ۴ / ۳۷۳

ذیل / ۱۰ / ۸

ذیل / ۱۰ / ۴۸۳

ر رائع / ۷ / ۵۴۱

رائعه / ۵ / ۳۳

رائق / ۷ / ۵۳۰

رائق / ۱۰ / ۵۳۰

رائق / ۱۲ / ۷۰۳

ح / ص

رائق / ۱۴ / ۷۰۳

رابحه / ۷ / ۱۴

رابع / ۴ / ۲۷۶

رابعه / ۶ / ۳۳

راتبه / ۳ / ۳۶۶

رائق / ۳ / ۱۹۱

راجل / ۱۲ / ۲۱۱

راح / ۱۶ / ۳۱

راح / ۱۶ / ۱۰۷

راح / ۲ / ۱۰۹

راح / ۶ / ۷۰۳

راحله / ۲ / ۳۶۶

راحه / ۳ / ۱۰۹

راخ / ۹ / ۱۰۷

راخ / ۶ / ۱۰۹

راده / ۷ / ۱۸۵

راستان / ۸ / ۱۰۶

راست خانه / ۱۲ / ۵۴

راسی / ۶ / ۳۸۹

راسیات / ۱۴ / ۳۸۷

راعب / ۲۰ / ۴۷۷

راعفه / ۴ / ۲۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۴

ح / ص

راعی / ۱۲ / ۷۰

راعی / ۹ / ۶۶۶

راغ / ۷ / ۸

راغ / ۴ / ۳۸۱

رافخ / ۷ / ۶۲۲

رافعه / ۷ / ۳۳

رافغ / ۵ / ۱۵۸

راقود / ۱۸ / ۱۶۵

راقی / ۷ / ۴۶۹

راکب / ۱۳ / ۲۱۱

رامح / ۷ / ۱۰۲

راموز / ۶ / ۲۴

راووق / ۱۳ / ۲۲

راهب / ۱۴ / ۱۴۸

راهگو / ۱۵ / ۶۱۴

راهگوی / ۱۳ / ۳۷۷

راهو / ۱۴ / ۶۱۶

رایت / ۶ / ۱۳۱

رایت / ۱۷ / ۴۲۵

رایجه / ۹ / ۱۴

رایحه / ۵ / ۱۴

رایحه / ۶ / ۱۴

ح / ص

راید / ۳ / ۱۴

رایض / ۵ / ۲۱

رایض / ۱۱ / ۴۰

رایض / ۳ / ۳۶۰

رایعه / ۳ / ۳۳

رأد الضحی / ۷ / ۶۸۲

رأس / ۱۶ / ۲۸۰

رأف / ۱۲ / ۵۱۲

رباب / ۱۸ / ۳۷

رباب / ۴ / ۵۶۰

رباب / ۳ / ۵۶۰

رباب / ۱ / ۵۶۰

رباب سیف / ۲ / ۵۶۰

ربات حجال / ۱۴ / ۴۷۲

رباحی / ۱۸ / ۵۵۸

رباط / ۹ / ۵۵۴

رباط / ۱۴ / ۵۵۴

رباطات / ۱۰ / ۸۸

رباطات / ۱۴ / ۳۸۹

رباع / ۱۰ / ۴۰۳

رباعیات / ۹ / ۶۷

رباعیات / ۷ / ۶۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۵

ح / ص

رباعیات / ۷ / ۶۹

ربذات / ۱۳ / ۱۰۹

ربع / ۲ / ۴۰۴

ربع / ۴ / ۴۰۴

ربقه / ۷ / ۱۶۳

ربیع / ۵ / ۲۷۴

ربیع رابع / ۳ / ۲۵۳

ربیع رابع / ۳ / ۵۴۱

ربیع / ۶ / ۲۷۴

رتاج / ۱۶ / ۵۵۴

رثم / ۱۱ / ۴۷۷

رتوت / ۱۰ / ۱۰۹

رتوت / ۱۱ / ۱۰۹

رتوت / ۳ / ۶۲۴

رتیلا / ۲ / ۹۸

رث / ۱۶ / ۴۸

رث / ۱۱ / ۴۸۳

رثا / ۲۰ / ۴۷۴

رثم / ۱۱ / ۴۷۷

رثم / ۱۲ / ۴۷۷

رجاحت / ۷ / ۲۱

رجال / ۵ / ۲۰۴

رجال / ۳ / ۲۱۳

ح / ص

رجال / ۱ / ۳۶۲

رجل / ۷ / ۲۳۶

رجل / ۴ / ۲۴۸

رجل / ۶ / ۳۰۸

رجم / ۶ / ۲۲۷

رحال / ۱۹ / ۱۳۲

رحال / ۷ / ۴۹۳

رحب / ۱۴ / ۲۵۶

رحب / ۵ / ۶۹۳

رحبه / ۱۰ / ۱۸۳

رحبه / ۱۱ / ۳۵۸

رحبه / ۱ / ۴۷۱

رحراح / ۵ / ۷۰۳

رحوی / ۱۲ / ۱۴۰

رحیق / ۲ / ۲۱

رحیق / ۱۵ / ۷۰۲

رحیق / ۱۳ / ۷۰۳

رحیق / ۲۷ / ۳۱

رخا / ۹ / ۶۶۲

رخا/ ۲/ ۷۱۶

رخال/ ۵/ ۲۱۳

رخش/ ۱/ ۲۸۱

رخص/ ۶/ ۳۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۶

/ح/ص

رخمت/ ۲۹/ ۴۵۵

رداء/ ۱۵/ ۱۴۹

ردائت/ ۱۰/ ۱۳۹

ردّ العجز علی الصّدر/ ۶/ ۸۳

ردم/ ۲/ ۴۷۷

ردوب/ ۱۹/ ۶۷۳

ردیّ/ ۷/ ۳۴۵

ردینی/ ۸/ ۲۲۳

ردیّه/ ۲/ ۱۶۱

رذافات/ ۲۱/ ۴۶۹

رزادیق/ ۱۹/ ۱۳۱

رزانت/ ۵/ ۵۲۹

رزم/ ۲/ ۵۱۹

رزم/ ۱۸/ ۲۰۵

رزمه/ ۱۲/ ۲۳۱

رزمه/ ۴/ ۳۳۰

رزمه/ ۸/ ۴۶۳

رزمه/ ۱۹/ ۷۱۶

رزمه/ ۱۰/ ۳۰۵

رزم یوز/ ۱۹/ ۱۹۸

رزیت/ ۱۸/ ۱۶۷

رزین/ ۱/ ۱۱۵

رساتیق/ ۱۷/ ۱۳۱

/ح/ص

رستاقات/ ۱۹/ ۱۶۷

رسته/ ۱۴/ ۴۷

رسد/ ۷/ ۶۸۸

رسیلان / ۲ / ۳۷۷

رشا / ۱۲ / ۱۴۹

رشاش / ۲۴ / ۳۶۵

رشاقت / ۱۹ / ۳۲

رشت / ۲۵ / ۱۶۶

رشته / ۲۱ / ۳۹

رشتی / ۱۰ / ۱۶۷

رشحات / ۷ / ۱۸۳

رشق / ۳ / ۲۲۶

رشق / ۲ / ۲۲۶

رشیق / ۲ / ۷۲

رصاص / ۶ / ۳۱۲

رصافت / ۱۵ / ۳۲

رصانت / ۴ / ۵۲۹

رصع / ۷ / ۲۰۸

رصیصه الحیطان / ۱۱ / ۵۳۳

رصیف / ۱۳ / ۹۰

رصین / ۲۱ / ۵۰۲

رصینه / ۵ / ۳۹۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۷

ح / ص

رضاع / ۴ / ۲۹۸

رضیع / ۲۳ / ۲۳۰

رضیعی لبان / ۳ / ۶۴۷

رطانت / ۱۴ / ۲۱

رطب / ۲۰ / ۸

رطب / ۱۹ / ۸

رطب اللسان / ۸ / ۱۱۸

رعات / ۱۴ / ۳۶۹

رعاث / ۱۸ / ۴۷۴

رعاده / ۱۹ / ۴۲۹

رعاده / ۲۱ / ۶۱۷

رعاع / ۲ / ۱۲۳

رعاة / ۸ / ۶۶۴

رعب / ۱۰ / ۲۰۰

رعبوب / ۱۱ / ۵۳

رعرع / ۷ / ۷۰۳

رعود / ۲۲ / ۶۱۷

رعونت / ۴ / ۲۶۰

رغائب / ۱۳ / ۳۶۷

رغائب / ۲۲ / ۴۶۹

رغید / ۷ / ۲۹۶

/ ح / ص

رغیف / ۹ / ۱۸۰

رفا / ۹ / ۱۱۷

رفات / ۱۳ / ۲۰

رفاع / ۵ / ۳۲۲

رفاق / ۱۰ / ۱۱۷

رفد / ۱۷ / ۱۶۵

رفض / ۸ / ۵۹۶

رفو / ۱۶ / ۵۸۹

رفیه / ۲ / ۳۳۳

رق / ۹ / ۶۴۵

رق / ۱۵ / ۵۰۳

رقاب / ۲ / ۲۲۵

رقاب / ۷ / ۲۷۶

رقاع / ۱۰ / ۱۳۳

رقاق / ۵ / ۵۵۵

رقبه / ۴ / ۱۶۳

رقبه / ۵ / ۱۶۳

رقدت / ۶ / ۵۵۵

رقراق / ۷ / ۳۳۲

رقوش / ۱۰ / ۵۱۷

رقوش / ۱۳ / ۵۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۸

/ ح / ص

رقوق / ۹ / ۵۵۵

رقیب الشمس / ۱۵ / ۹۰

رقیع / ۹ / ۱۸۱

رقین / ۴ / ۲۹۶

رقیه / ۶ / ۱۶۳

رقیه / ۷ / ۵۵۵

رقیه / ۱۲ / ۵۹۹

رکاب / ۱۴ / ۱۵۹

رکابی / ۱۸ / ۲۴۲

رکابی / ۱۴ / ۲۵۳

رکاز / ۴ / ۲۴

رکاز / ۱۴ / ۳۸۸

رکاکت / ۱۱ / ۱۱۲

رکانت / ۱۵ / ۴۱۷

رکبان / ۲ / ۲۱۳

رکبان سنبل / ۴ / ۶۱۹

رکبه / ۱۱ / ۱۲۰

رگت / ۲۱ / ۸۵

رگت / ۱۶ / ۴۰۰

رگت / ۷ / ۵۳۴

رکز / ۱۹ / ۲۲۲

رکض / ۱۲ / ۲۰۱

ح / ص

رکض / ۱ / ۲۲۳

رکضت / ۱ / ۲۴۱

رکوب / ۵ / ۵۱۰

رکود / ۲۵ / ۴۹۳

رکون / ۱۳ / ۶۰۲

رگ / ۶ / ۷۳

رگ اکحل / ۱۵ / ۲۸۲

رگ اکحل / ۷ / ۷۰۸

رم / ۵ / ۳۶۱

رماج / ۳ / ۶۳۶

رماح / ۱۲ / ۱۲۹

رماح / ۹ / ۲۸۴

رماح / ۱۱ / ۳۳۹

رماح / ۵ / ۴۲۱

رماح / ۴ / ۴۲۵

رماح / ۴ / ۶۳۶

رمانی / ۳ / ۴۸

رماة / ۸ / ۲۲۶

رماة / ۱۲ / ۳۴۹

رمح / ۱۴ / ۱۵

رمح / ۱۶ / ۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۲۹

ح / ص

رمح / ۳ / ۱۱۳

رمح / ۷ / ۲۱۱

رمک / ۸ / ۲۴۷

رمة ر ک برمتها

رمیم / ۱۷ / ۲۸۴

رنات / ۱۳ / ۴۷۲

رتق / ۲۶ / ۱۱۹

رنگ / ۱۳ / ۱۲۷

رنگ / ۱۴ / ۵۳۰

رنگ / ۲۳ / ۵۳۶

روائع / ۱۱ / ۵۵۶

رواح / ۲۷ / ۱۰۸

رواح / ۱۰ / ۶۷۱

رواح / ۱۷ / ۷۰۳

رواسی / ۵ / ۵۲۸

رواشن / ۵ / ۳۳۷

رواصف / ۴ / ۶۷۸

رواعف / ۲ / ۲۱۶

روافض / ۲ / ۵۲۲

رواق / ۶ / ۵۳۰

رواق / ۸ / ۵۳۰

رواق / ۱۶ / ۲

/ ح / ص

روان / ۶ / ۷۷

روان / ۸ / ۱۱۲

روان / ۱۰ / ۱۶۵

روان / ۹ / ۱۶۵

رواهص / ۲۱ / ۱۴۵

روائح / ۲۰ / ۲۱۹

روایع / ۱۵ / ۲۳

روایق / ۱۱ / ۲۳

روایی / ۱۲ / ۵

روباه زرد / ۸ / ۵۴۹

روث / ۸ / ۱۶۷

رود / ۱۸ / ۲۷۱

رود / ۲ / ۴۹۲

رود / ۲۶ / ۴۹۳

رود کهکشان / ۱۴ / ۲۷۹

رود نیل فلک / ۱۴ / ۲۶۵

رئوس / ۱۶ / ۲۲۴

رئوس / ۱۶ / ۲۹۳

روشن / ۱۶ / ۱۳

روغ / ۷ / ۱۱۷

روغ / ۷ / ۲۴۳

روغ / ۸ / ۱۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۰

/ ح / ص

روغن بلسان / ۱۷ / ۹۵

روق / ۱۴ / ۲۲

روم / ۱ / ۵۵۷

روی / ۵ / ۷۹

رؤیت / ۴ / ۹۸

رویت / ۱۷ / ۵۰

رویحہ / ۲۲ / ۲۱۹

رویین تن / ۴ / ۳۵

رویین تنی / ۱۵ / ۵۴۷

رویینہ خم / ۱۵ / ۲۸۱

رهاط / ۱ / ۳۷۴

رہان / ۱ / ۴۳۴

رہانت / ۱ / ۴۳۱

رهاوی / ۴ / ۲۷۲

رهاوی / ۱ / ۶۱۵

رہج / ۱۰ / ۲۱۵

رہط / ۵ / ۵۱۳

رہوج / ۲۰ / ۵۰۰

رہینہ / ۸ / ۲۹۵

ریّا / ۲ / ۶۸۴

ریاح / ۲۴ / ۵۰۳

ریاح / ۱۶ / ۵۵۸

ح / ص

ریاح / ۱۸ / ۶۱۷

ریاح / ۲۵ / ۵۰۳

ریاح / ۲۶ / ۵۰۳

ریاحین / ۱۹ / ۳۱

ریاس الامر / ۶ / ۱۲۲

ریاض / ۱۲ / ۴۳

ریاض / ۶ / ۱۳۹

ریاض / ۲ / ۴۵۴

ریّان / ۱۲ / ۲۵۱

ریبال / ۱۸ / ۳۲۱

ریت / ۷ / ۱۳

ریح / ۹ / ۲۲۹

ریحان الجمال / ۸ / ۹۳

ریش / ۴ / ۶۶۰

ریش / ۵ / ۶۶۰

ریش / ۴ / ۷۱۱

ریش قاضی / ۱۱ / ۱۴۹

ریش گاو / ۴ / ۲۰۰

ریع / ۳ / ۴۰۴

ریعان / ۱۶ / ۳۶۷

ریغ / ۶ / ۴۹۶

ریف / ۴ / ۲۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۱

/ ح / ص

ریف / ۲۳ / ۶۷۰

ریمن / ۹ / ۶۴۳

ریواس / ۶ / ۹۷

ز زائر / ۸ / ۵۴۱

زابل / ۱ / ۲۷۳

زاخر / ۲ / ۷۱

زاخر / ۱۱ / ۵۱۰

زاعب / ۲۱ / ۴۷۷

زاغ / ۹ / ۳۶

زاغ / ۴ / ۲۷۱

زاغ / ۴ / ۴۹۶

زاغ پا / ۵ / ۲۲۸

زاغه / ۱ / ۴۹۶

زال / ۲ / ۲۳۱

زال / ۲ / ۵۵۷

زال زر / ۱۰ / ۱۵۰

زامله / ۷ / ۱۲۰

زان / ۶ / ۵۵۳

زانات / ۱۰ / ۶۶۳

زاهد / ۳ / ۱۴۸

زاهر / ۱۲ / ۲۱

/ ح / ص

زاهر / ۱۹ / ۳۳۸

زاهر / ۱۲ / ۵۴۱

زاهق / ۱۴ / ۵۱۳

زاهل / ۱۰ / ۵۹۱

زئیر / ۱۰ / ۱۰

زبانان / ۱۰ / ۳۱۱

زبد البحر / ۳ / ۵۸۴

زبر / ۹ / ۳۹

زبر الحديد / ۹ / ۳۳۸

زبرجد / ۸ / ۳۹

زبرقان / ۱۰ / ۸۹

زبون / ۹ / ۱۰۶

زبون / ۱۰ / ۱۰۶

زبون / ۱۱ / ۱۰۶

زبون / ۱۱ / ۴۵۱

زبیع / ۴ / ۲۷۴

زج / ۱۹ / ۵۴۵

زج / ۱۸ / ۵۴۵

زجاج / ۵ / ۶۲

زجاج / ۱۳ / ۲۱۴

زجاج / ۱۲ / ۲۱۴

زجاج / ۲ / ۶۳۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۲

/ ح / ص

زجاج / ۵ / ۶۳۶

زجاجه / ۲۱ / ۴۸

زحف / ۲۳ / ۲۹۲

زحف / ۱۰ / ۳۲۳

زحوف / ۵ / ۲۹۰

زحوف / ۱۵ / ۴۳۱

زخارف / ۱۵ / ۱۵۳

زخرف / ۱۶ / ۶۸۳

زر / ۲۰ / ۴۶۲

زر / ۱۷ / ۶۴۴

زرافات / ۱۵ / ۶۵۹

زرالورد / ۷ / ۴۰۷

زرب / ۱۶ / ۲۴۷

زرد / ۹ / ۳۱۶

زرد گوش / ۳ / ۵۶۶

زرده / ۱۵ / ۳۸۷

زرده / ۲ / ۷۱۵

زرد هگانی / ۶ / ۴۰۷

زرزره / ۸ / ۱۱

زرزور / ۹ / ۱۱

زرقاء / ۱۳ / ۱۲۰

زرك / ۳ / ۲۵۹

زره / ۲۰ / ۵۴۵

زرین کلاهان چرخ / ۱۶ / ۲۶۶

ح / ص

زعاف / ۲ / ۵۶۴

زعاق / ۵ / ۵۵

زعزاعه / ۱ / ۲۴۳

زَعَق / ۲۳ / ۱۱۹

زف / ۳ / ۱۳۹

زفرة القيظ / ۷ / ۳۵۲

زفzf / ۴ / ۱۳۹

زفیر / ۱۵ / ۵۵

زق / ۸ / ۶۴۵

زقبه / ۸ / ۱۶۳

زقفه / ۶ / ۱۶۶

زقفه / ۹ / ۴۷۵

زقوم / ۶ / ۹۸

زقه / ۱۳ / ۶۹۹

زکن / ۲ / ۵۲

زكه / ۱۰ / ۲۰۷

زكه / ۱۱ / ۲۰۷

زلایه / ۴ / ۲۷

زلات / ۱۸ / ۲۲۷

زلایف الملوک / ۱۱ / ۹۱

زحلحه / ۵ / ۲۷

زلف اللیل / ۸ / ۲۶۴

زلفت / ۱۳ / ۱۱۷

زلف عروسان / ۱۹ / ۹۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۳

ح / ص

زلوج / ۲۱ / ۵۰۰

زمر / ۶ / ۱۴۹

زمزمه / ۱ / ۲۷۳

زموده / ۶ / ۵۳۳

زمی / ۶ / ۳۷۴

زمین / ۸ / ۱۹۱

زمین فرسا / ۸ / ۱۳۱

زناده / ۲۰ / ۳۶۹

زنبق / ۸ / ۷۰۳

زنبور کچیان / ۱۵ / ۲۰۸

زنبوره / ۲۳ / ۴۳۹

زنجیل الکلاب / ۱۰ / ۹۷

زنخ / ۸ / ۴۰۸

زند / ۳ / ۵۹۳

زندان / ۳ / ۵۲

زندان / ۴ / ۵۲

زندخوان / ۹ / ۳۸۳

زندخوانی / ۸ / ۳۸۳

زنگ / ۱۰ / ۱۸۲

زنگ / ۱۳ / ۶۰۱

زنگوله / ۱ / ۲۷۳

زنگی / ۱۵ / ۵۸

زنگی مزاج / ۱۶ / ۳۲۲

زنهار / ۱۱ / ۶۵۸

ح / ص

زنهار / ۱۲ / ۶۵۸

زنیق / ۲ / ۶۹۸

ز نیم / ۶ / ۳۲۶

زواج / ۱۸ / ۶۷۶

زوایل / ۲ / ۱۰۱

زوبین / ۲۱ / ۵۴۴

زهاب / ۳ / ۳۰۲

زهاب / ۱۷ / ۶۴۱

زهق / ۲۱ / ۱۱۹

زیر / ۲ / ۱۶۰

زیر نگین داشتن / ۱۲ / ۴۶۰

زیغوغه / ۵ / ۴۹۶

زین بر گاو نهادن / ۱ / ۲۰۰

زیوار / ۸ / ۴۶

س سائسی / ۲۶ / ۶۱۷

سابحات / ۵ / ۴۹۲

سابغه / ۱۵ / ۲۷

سابقات / ۱۷ / ۴۱۴

ساچی / ۱۶ / ۲۱۹

ساحب / ۱۰ / ۶۲۵

ساحره / ۲ / ۴۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۴

/ ح / ص

ساحیه / ۱ / ۶۷۶

سادس / ۹ / ۳۱۴

سادم / ۱۰ / ۲۴۳

ساد مسد / ۱۵ / ۲۱۲

سارا / ۱۷ / ۵۶

سارب / ۲ / ۶

ساره / ۱۶ / ۵۳

ساسانی / ۴ / ۳۴

ساطعه / ۵ / ۲۸۲

ساعت / ۱۲ / ۲۱۵

ساعت / ۶ / ۳۶۳

ساعد / ۵ / ۱۰۵

ساعده / ۱۰ / ۱۸۰

ساعده / ۱۸ / ۴۵۱

ساعده / ۲۰ / ۵۲۰

ساعده / ۱۱ / ۱۸۰

ساعور / ۹ / ۲۱۲

ساعور / ۱۳ / ۲۱۲

ساعی / ۱۰ / ۲۹۹

ساعی / ۲۵ / ۴۲۹

ساغر / ۴ / ۳۷۸

ساق / ۱۶ / ۴۳۶

ساقه / ۱۷ / ۴۳۶

ح / ص

ساقی کوثر / ۱ / ۵۴۰

ساکب / ۱۳ / ۲۲۵

ساکبین / ۵ / ۶۳۱

سال / ۱۲ / ۲۴۵

سال آستان / ۷ / ۵۹۰

سالم / ۶ / ۶۴

سالمه / ۶ / ۸۲

ساله / ۱۹ / ۴۳۶

سام / ۸ / ۱۵۰

سام / ۹ / ۱۵۰

سامات / ۱۶ / ۲۱۵

سام ابرص / ۱۳ / ۳۹

سامت / ۱۷ / ۶۴۶

سامک / ۱۸ / ۴۸۸

ساو / ۱۰ / ۵

ساو / ۷ / ۴۶۳

ساو / ۳ / ۶۹۸

ساهره / ۱۴ / ۱۷۱

ساهره / ۲۱ / ۲۰۶

ساهره / ۲۱ / ۴۲۷

ساهور / ۲۲ / ۴۲۷

سای / ۹ / ۴۶۳

سایر / ۱ / ۳۰۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۵

/ ح / ص

سایره / ۷ / ۴۶۶

سایس / ۱۶ / ۳۶

سایس / ۱۳ / ۲۱۸

سایغ / ۳ / ۲۰۵

سایغه / ۱۲ / ۲۷

سایق / ۲ / ۳۶۱

سایه پرستی / ۳ / ۱۵۰

سیا / ۷ / ۴۶۸

سیا / ۹ / ۴۶۸

سَبَّاب العَرَقِیْب / ۲۱ / ۵۲۴

سَبَّابِک / ۶ / ۳۱۶

سَبَّابَه / ۴ / ۵۵۸

سَبَّاح / ۸ / ۴۳

سَبَّاحَت / ۱۹ / ۴۹۲

سَبَّاسَب / ۱۱ / ۳۰۱

سَبَّاسَب / ۲۱ / ۶۵۲

سَبَّاطَه / ۲ / ۴۷۴

سَبَّاق / ۸ / ۴۱

سَبَّاق / ۱۱ / ۳۲۰

سَبَّاق / ۸ / ۳۲۰

سَبَّاق / ۹ / ۳۲۰

سَبَّاک / ۱۳ / ۳۸۰

/ ح / ص

سَبَب / ۹ / ۷۸

سَبَب / ۱۱ / ۱۶۳

سَبَب / ۱۲ / ۱۶۳

سَبَبَت / ۲۳ / ۳۲۸

سَبَبَت / ۱۹ / ۳۲۸

سَبَبَت / ۲۴ / ۳۲۸

سبچه / ۷ / ۳۳۶

سبچه زیدان / ۱۶ / ۴۶۰

سبره / ۶ / ۲۲۹

سبز در سبز / ۹ / ۴۸۲

سبزک / ۸ / ۴۸۲

سبزک / ۱۱ / ۴۸۲

سبزه بهار / ۱۰ / ۴۸۲

سبزه بیگانه / ۳ / ۶۴۲

سبک سنگی / ۲۶ / ۴۷

سبتاؤه / ۱۷ / ۱۲۹

سبی / ۱۹ / ۴۹۹

سیک / ۵ / ۹

سیکه / ۱۰ / ۵۱

سپاهان / ۱۱ / ۱۳۴

سپرداری / ۵ / ۱۷۴

سپر غم / ۱۴ / ۹۸

سپستان / ۱۷ / ۹۸

سپند / ۱۳ / ۱۰۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۶

/ ح / ص

ستاره / ۵ / ۱۴۵

ستاره / ۸ / ۳۷۸

ستاره سوخته / ۷ / ۷۴

ستام / ۱۲ / ۱۸۶

ستام / ۱۶ / ۳۰۷

ستام / ۶ / ۳۳۳

ستنج / ۶ / ۷۲

ستور / ۸ / ۶۱۸

ستور / ۱۰ / ۶۱۸

ستوه / ۷ / ۶۱۵

ستیم / ۱۴ / ۶۴۲

ستین / ۱۳ / ۶۸۱

سجائل / ۴ / ۷۱۰

سجاف / ۱۹ / ۵۸۹

سجل / ۳ / ۶۵۱

سجن / ۷ / ۵۲

سجن / ۲۰ / ۳۴۷

سجنجاب / ۵ / ۴۰

سجنجل / ۱۱ / ۱۸۲

سجنجل / ۱۵ / ۳۳۱

سجیحه / ۱۰ / ۵۵۳

سجیحه / ۲ / ۶۸۶

سجیه / ۲۹ / ۲۴

ح / ص

سجیه / ۸ / ۵۵۳

سج / ۶ / ۱۸۳

سحاب / ۲۲ / ۴۱۹

سحابی رک: کواکب سحابی

سحب / ۱۵ / ۶۱۰

سحبه / ۴ / ۶۸

سحساح / ۲ / ۶۷۶

سحسح / ۴ / ۶۷۶

سحنه / ۱۰ / ۶۰۴

سحیق / ۲۸ / ۳۱

سختت / ۱۴ / ۶۷۰

سخنه / ۱۲ / ۶۰۴

سداب / ۱ / ۵۵۴

سدوره / ۱ / ۳۷۲

سدوره / ۱۳ / ۷۰۰

سدف / ۲۹ / ۴۹۳

سدّه / ۴ / ۲۰۵

سدّه / ۲ / ۴۰۰

سدّه / ۶ / ۴۲۸

سدّه / ۳ / ۵۳۹

سدّه / ۵ / ۵۳۹

سدود / ۱۳ / ۱۶۴

سدود / ۲۰ / ۲۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۷

/ ح / ص

سدول / ۲ / ۴۶۲

سدول / ۴ / ۴۶۲

سدى / ۳ / ۶۵۰

سدید / ۴ / ۶

سرائر / ۱۹ / ۱۲۵

سرائر / ۱۴ / ۶۴۷

سرابستان / ۹ / ۱۸۳

سراحیب / ۱۲ / ۲۰۴

سراحین / ۱۱ / ۲۰۴

سرادق / ۲۲ / ۴۳۸

سرادق / ۲۳ / ۴۳۸

سرار / ۹ / ۱۳۲

سراطی ر ک: سیف سراطی

سراة التهار / ۱ / ۳۰۲

سرایا / ۷ / ۳۱۵

سرایا / ۴ / ۴۶۷

سرا و جهرا / ۷ / ۷۲

سرب / ۱ / ۶

سربل / ۷ / ۴۸۲

سربه / ۲۶ / ۳۶۲

سربه / ۱۲ / ۵۳۷

سر تیر رسانیدن / ۲۲ / ۵۳۶

سرخاب / ۱۳ / ۱۵۷

/ ح / ص

سرخاب / ۶ / ۲۵۸

سرخاب / ۱۴ / ۵۳۶

سرد / ۱۴ / ۶۳

سرد / ۱۰ / ۳۱۶

سرد / ۲۲ / ۵۵۱

سرد / ۲۱ / ۵۵۱

سرده / ۵ / ۳۱۹

سرده / ۶ / ۳۱۹

سرسام / ۱۹ / ۳۹

سرطان / ۲۰ / ۲۰۹

سرطان / ۲۳ / ۲۰۹

سرعان الامر / ۲۰ / ۴۱۴

سرکوب / ۷ / ۵۳۹

سرمه اصفهانی سطر / ۱۲ / ۳۸۸

سرمه خاک بین / ۶ / ۳۳۷

سرو / ۶ / ۷

سرو / ۱۶ / ۳۱۶

سرو / ۱۵ / ۳۶۲

سروج / ۱۵ / ۱۹۴

سرود / ۱۴ / ۶۶۸

سرور / ۱۲ / ۳۷۸

سریجی / ۷ / ۲۲۳

سریر / ۱۳ / ۳۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۳۸

/ ح / ص

سریر / ۸ / ۳۷۳

سریر / ۹ / ۳۷۳

سریر / ۱۰ / ۳۷۳

سریره / ۱۲ / ۱۲۴

سریع الجری / ۳ / ۵۰۱

سرین / ۱۳ / ۱۴۱

سریه / ۲۵ / ۳۶۲

سزا / ۱۹ / ۲۴۸

سزا / ۲۰ / ۲۴۸

سطام / ۶ / ۱۸۶

سطام / ۱۰ / ۱۸۶

سطر / ۱۵ / ۶۸۵

سطوات / ۲۱ / ۱۶۴

سطور / ۱۱ / ۲۶

سطور / ۱۶ / ۶۸۵

سطوع / ۹ / ۲۱۵

سعاة / ۱ / ۱۹۴

سعاة / ۱ / ۶۵۰

سعت / ۴ / ۴۷۵

سعی / ۹ / ۷۱

سعید / ۷ / ۵۳۶

سغبه / ۹ / ۴۰۲

ح / ص

سفائن / ۲ / ۸۸

سفائن / ۶ / ۵۰۹

سفائن / ۷ / ۵۰۹

سفاره / ۱ / ۴۷۴

سقاطه / ۱۳ / ۴۷۳

سَقَاك / ۶ / ۲۲

سَقَاك / ۸ / ۲۲

سفال / ۱۴ / ۷۰۴

سفال / ۱۵ / ۷۰۴

سفر / ۶ / ۶۲۳

سفساف / ۱۰ / ۱۵۱

سفك / ۷ / ۲۲

سفن / ۳ / ۵۰۹

سفن / ۴ / ۵۰۹

سفن / ۱۴ / ۵۰۹

سفه / ۵ / ۹۹

سفیداب / ۷ / ۲۵۸

سفید چشم / ۲ / ۵۶۶

سفید و سیاه / ۱۸ / ۵۷

سفیق / ۱۰ / ۶۷۷

سقاطه / ۱۴ / ۴۷۳

سقاة / ۱ / ۱۷۵

سقاة / ۸ / ۳۷۵

/ح/ص

سقر/۱۵/۳۵۱

سقطه/۲۵/۲۳۰

سقم/۱۶/۸۹

سقمونیا/۱۸/۸۹

سکاته/۶/۲۸۲

سکر/۷/۱۲۹

سکستن/۳/۶۷۵

سکک/۵/۷۰۲

سکندر/۱۶/۳۴

سکندر/۱۴/۴۲

سگه/۲/۲۵۱

سگه محمدی/۱۷/۳۴۷

سگین/۱۲/۹۸

سگان تازی/۲۰/۳۴۶

سگری/۱۴/۱۶۳

سل/۱۰/۵۲۰

سلاتل/۱۴/۷۰۰

سلاست/۱۱/۳۲

سلاست/۲۶/۵۳۳

سلاسل/۸/۴۰۴

سلاسل/۱۳/۶۲۰

سلاسل/۱۰/۵۰۴

/ح/ص

سلاسل/۲/۵۴۰

سلاسل/۳/۵۴۰

سلاسل برق/۱۲/۶۲۰

سلاطت/۳/۱۶۵

سلاف عسکر/۸/۴۳۰

سلافه/۲۸/۲۴

سلاق/۲۶/۲۴

سلالیم/۱۴/۳۴۳

سلام/۲۳/۱۷

سلام / ۱ / ۱۸

سلامیات / ۱۳ / ۲۴۷

سلاهب / ۱۵ / ۴۱۴

سلايق / ۴ / ۴۵

سلب / ۶ / ۶۲۷

سلخ / ۱۱ / ۳۹۹

سلسال / ۱۱ / ۱۲

سلسل / ۲۱ / ۲۴

سلسله / ۴ / ۴۷۰

سلسله / ۶ / ۴۷۰

سلطات / ۱ / ۱۶۵

سلقلق / ۲ / ۵۴

سلک / ۲۱ / ۴۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۰

ح / ص

سلکی / ۱۰ / ۵۵

سلم / ۹ / ۲۹۴

سلم / ۲ / ۶۲۴

سلم / ۱۳ / ۱۳

سلم / ۱۸ / ۵۶۳

سلمک / ۳ / ۲۷۳

سلمی / ۵ / ۲۵۹

سلوک / ۷ / ۶۴۴

سلول / ۱۷ / ۷۰۰

سلوة الصدر / ۱ / ۲۹۲

سلیم / ۱۶ / ۷۳

سم / ۱ / ۵۶۴

سما / ۳ / ۶۱۰

سمات / ۱۴ / ۵۲۹

سماط / ۱۷ / ۳۵

سماط / ۲۲ / ۵۳۷

سماط / ۱۵ / ۶۹۶

سماع / ۹ / ۳۷۸

سماع / ۱۰ / ۳۷۸

سماق / ۲۳ / ۳۴۵

سماک / ۴ / ۲۷۳

سماک / ۱۸ / ۴۸۸

/ ح / ص

سماوات / ۱۷ / ۵۲۹

سماوه / ۱۶ / ۵۲۹

سمت / ۶ / ۳۶۴

سمت / ۱۲ / ۴۸۷

سمت / ۳ / ۶۱۴

سمر / ۱۴ / ۶۸

سمر اللون / ۲۴ / ۵۵۸

سمط / ۲۵ / ۴۳

سمط / ۱۷ / ۱۳۹

سمط / ۱۱ / ۲۷۳

سمط / ۴ / ۵۱۳

سمط / ۳ / ۶۸۸

سمع / ۲ / ۱۱۳

سمع / ۷ / ۵۶۰

سمع / ۱۶ / ۵۶۰

سمک / ۵ / ۲۷۳

سمک / ۱۷ / ۴۸۸

سمن / ۳ / ۶۲۲

سمندر / ۳ / ۲۵۰

سمو / ۲۰ / ۴۸۸

سمو / ۱۸ / ۵۲۹

سموت / ۱۵ / ۵۲۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۱

/ ح / ص

سموط / ۳ / ۸۰

سموک / ۲۱ / ۴۸۸

سمهری / ۶ / ۲۲۳

سمین / ۱۰ / ۶۸۳

سنّ / ۱۰ / ۳۳۹

سنا / ۱۰ / ۹۳

سنابک / ۵ / ۳۱۶

سنابک / ۱۲ / ۳۶۰

سناعت / ۶ / ۹۰

سنام / ۱۸ / ۳۰۷

سنايع / ۱۹ / ۴۴

سنايع / ۲۰ / ۴۴

سنبک / ۱ / ۳۰۱

سنبک / ۶ / ۵۱۰

سنبک / ۳ / ۳۰۱

سنبک / ۸ / ۵۱۰

سنبل / ۷ / ۳۸۵

سنبه / ۱۵ / ۱۴۷

سنّت / ۱۵ / ۳۰۹

سنّت / ۱۷ / ۳۰۹

سنجاب / ۵ / ۱۴۶

سند / ۶ / ۵۰۷

/ ح / ص

سن سن / ۱۵ / ۲۱

سنقر / ۴ / ۴۳۶

سنقره / ۳ / ۴۳۶

سنگلاخ / ۱۲ / ۲۶

سنن / ۱ / ۲۱۵

سنن / ۱۸ / ۲۱۴

سنوح / ۲ / ۴۸۶

سنوح / ۶ / ۶۶۸

سنوح / ۱ / ۵۹۱

سنوح / ۸ / ۶۶۸

سنور / ۶ / ۶۰۰

سنور / ۲ / ۶۰۸

سنی / ۱۹ / ۱

سنین / ۱۲ / ۶۸۱

ستیه / ۴ / ۵۳۹

سوائم / ۹ / ۵۵۸

سوابج / ۳ / ۳۵۴

سواحی / ۱۴ / ۴۹۳

سواخی / ۱۵ / ۴۹۳

سواد / ۱۴ / ۱۱۱

سواد اعظم / ۳ / ۶۰

سوار / ۱۵ / ۴۵۱

سوار / ۱۶ / ۴۵۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۲

/ ح / ص

سوار / ۱۹ / ۴۵۱

سوار / ۱۷ / ۴۵۱

سوار / ۲۳ / ۴۶۹

سواری / ۶ / ۶۱۸

سوالف / ۱۰ / ۵۰۷

سوامع / ۲۸ / ۱۰

سوانح / ۷ / ۶۶۸

سواهم / ۸ / ۵۵۸

سوء / ۱۸ / ۲۳۲

سوج / ۱۸ / ۵۰۰

سوختن / ۳ / ۶۸۹

سوخته / ۱۱ / ۵۲

سوخته / ۱ / ۷۰۶

سود / ۱۵ / ۳۷

سود / ۱۸ / ۲۰۳

سود / ۴ / ۳۵۲

سود / ۸ / ۵۷

سؤده / ۱۶ / ۳۷

سور / ۲۱ / ۴۵۱

سور / ۱۵ / ۱۸۳

سور / ۴ / ۳۳۴

سور / ۱۸ / ۳۸۹

سور/ ۱۴/ ۳۹۴

ح/ ص

سور/ ۱۸/ ۳۹۵

سور/ ۱۴/ ۱۸۳

سور/ ۶/ ۴۸۳

سورت/ ۲/ ۴۸۸

سورن/ ۱۵/ ۳۹۴

سورنا/ ۱۸/ ۴۳۹

سوزیان/ ۸/ ۶۶۵

سوط/ ۲/ ۵۰۲

سوفار/ ۱۱/ ۲۷۸

سوق/ ۴/ ۱۲۰

سوق/ ۴/ ۶۱

سوق/ ۳/ ۱۲۰

سوق/ ۱۹/ ۶۶۵

سوقیان/ ۱۶/ ۴۷۰

سول/ ۱۸/ ۴۳۶

سویدا/ ۱/ ۶۰

سها/ ۱۳/ ۴۴۸

سها/ ۱۷/ ۳۸

سها/ ۳/ ۱۲۹

سها/ ۸/ ۶۰۷

سهب/ ۵/ ۳۰۰

سهب/ ۶/ ۳۰۰

سه‌برگه/ ۹/ ۲۷۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۳

ح/ ص

سه چوبه/ ۱۳/ ۴۲۲

سهل/ ۱/ ۲۴۸

سهل و ممتنع/ ۱۴/ ۷۸

سهل/ ۴/ ۳۷

سهل/ ۸/ ۳۱۹

سهل/ ۲/ ۳۳۹

سهم / ۱۱ / ۳۶۲

سهم / ۲ / ۶۰۵

سهم / ۱۲ / ۳۶

سهم / ۴ / ۳۳۹

سهم اللیل / ۴ / ۶۷۹

سهم اهزع / ۶ / ۶۳۳

سهم زاحف / ۱۴ / ۳۱۹

سهم لأم / ۲۰ / ۲۲۴

سهول / ۶ / ۵۰

سهول / ۱۷ / ۳۵۰

سهول / ۱۷ / ۳۸۱

سهوه / ۱۳ / ۵۲۹

سیاب / ۱۴ / ۲۱۸

سیارات / ۸ / ۶۲۳

سیاره / ۷ / ۶۲۳

سیاط / ۱۰ / ۶۱

سیاط / ۱۵ / ۵۷۶

ح / ص

سیام / ۹ / ۲۸۸

سیاوش / ۱۵ / ۵۳۶

سیاه‌دل / ۲ / ۱۱۵

سیاه‌رویی / ۱ / ۵۸

سیاه قلم / ۱۶ / ۲۷

سیاه قلم / ۱۵ / ۱۱۱

سیاه مست / ۹ / ۴۸۴

سیب / ۷ / ۱۸۹

سیب / ۱ / ۲۸۲

سیبا / ۷ / ۳۵۵

سیخ پر / ۲۳ / ۳۶۲

سیر / ۴ / ۶۲۸

سیران / ۶ / ۳۰۳

سیستن / ۱۱ / ۲۳۲

سیغ / ۱۰ / ۲۷

سیخ / ۱۱ / ۲۷

سیف / ۱۰ / ۱۳۱

سیف / ۹ / ۵۸۶

سیف / ۲۲ / ۶۷۰

سیف سراطی / ۲ / ۳۰۲

سیلانی / ۷ / ۲۴۱

سیمرغ / ۶ / ۱۳۶

سیم گل / ۲۱ / ۵۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۴

/ ح / ص

سین سلام / ۹ / ۴۹۷

سینه / ۱۴ / ۶۶۰

سینه باز / ۷ / ۳۸

سینه باز / ۸ / ۳۸

سیه پستان / ۱۶ / ۹۸

سیوب / ۱۶ / ۲۱۸

سیور / ۱۷ / ۳۴۸

سیور / ۷ / ۳۶۶

سیوف / ۱۰ / ۱۳۰

سیوف / ۴ / ۲۷۹

سیوف / ۳ / ۴۵۵

سیوف / ۲ / ۵۵۸

ش شائک / ۱۱ / ۱۲۳

شاب / ۱۱ / ۳۸۷

شآیب / ۸ / ۶۱۳

شاحب / ۱۰ / ۶۲۱

شاحف / ۱۳ / ۶۲۱

شاخدار / ۱۶ / ۳۸۰

شاخشانه / ۳ / ۲۷۴

شاخص / ۷ / ۲۲۶

شادروان / ۸ / ۱۷۲

شادروان / ۲ / ۲۷۲

/ ح / ص

شادی / ۷ / ۳۷۶

شارب / ۸ / ۱۴۹

شارت رک: شاره

شارد / ۱۱ / ۱۵۳

شارف / ۱۳ / ۵۴۶

شاره / ۱۷ / ۵۳

شاره / ۱۷ / ۲۸۸

شاطه / ۱۹ / ۵۵

شاطی / ۷ / ۳۰۶

شاعل / ۱۰ / ۵۲

شاک السلاح / ۹ / ۱۲۳

شاک السلاح / ۴ / ۶۶۳

شاگر / ۱۰ / ۹۹

شاکله / ۸ / ۲۴

شاکله / ۸ / ۲۴۶

شاکله / ۹ / ۲۴۶

شاکله / ۸ / ۵۴۰

شاکله / ۱۳ / ۶۳۲

شاکي / ۱۰ / ۱۲۳

شال / ۱۳ / ۶۸۳

شالنگ / ۱۴ / ۶۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۵

ح / ص

شام / ۶ / ۴۶۵

شامت / ۱۸ / ۶۴۶

شامت / ۱۹ / ۶۴۶

شامخات / ۱۷ / ۵۲۸

شامی / ۸ / ۲۷۰

شامیانه / ۱ / ۲۰۷

شان / ۱ / ۴۴۰

شان / ۳ / ۶۴۶

شانه / ۱۴ / ۴۳۶

شانه کش / ۵ / ۲۵۸

شانی / ۲۴ / ۴۳۹

شانی / ۱۶ / ۵۷۵

شانی / ۹ / ۶۹۴

شاه / ۱۰ / ۶۶۶

شاه اندازی / ۸ / ۳۲۱

شاهدانچ عدسی / ۴ / ۳۱۱

شاهد روزگار / ۱۱ / ۱۸۸

شاهرود / ۳ / ۱۸۶

شاهقه / ۱۲ / ۵۲۸

شاه گوه‌ران / ۱۳ / ۴۶۰

شاهی البصر / ۱۲ / ۵۳۵

شایگان / ۹ / ۵۱

شان / ۱۵ / ۵۷۵

ح / ص

شب / ۶ / ۳۰۵

شب / ۸ / ۴۷۶

شبائک / ۵ / ۶۶۳

شاب / ۳ / ۱۵۵

شیاط / ۱ / ۲۷۵

شیاط / ۱۴ / ۵۷۶

شباك / ۱۴ / ۳۸۰

شبان / ۱۷ / ۶۷۸

شباهنگ / ۳ / ۱۹۲

شباهنگ / ۴ / ۴۰۷

شباهنگ / ۳ / ۴۰۷

شب‌انگیز / ۱۴ / ۹۰

شبدیز / ۱۰ / ۴۴۲

شبرنگ / ۱۴ / ۳۴۰

شبنم / ۱۱ / ۲۲۰

شبه / ۱۰ / ۴۷

شبه / ۱۱ / ۴۷

شبیع العقل / ۵ / ۱۰۹

شتا / ۱۴ / ۲۷۴

شنا / ۹ / ۳۰۹

شنامت / ۵ / ۳۴۶

شتر دل / ۱۲ / ۱۹۹

شتر گربه / ۱۴ / ۱۹۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۶

/ ح / ص

شترنج / ۷ / ۳۱۰

شتم / ۳ / ۶۷۹

شتوی / ۱۷ / ۵۵۸

شتیم / ۱۵ / ۶۴۲

شتیمه / ۷ / ۵۹۱

شجا / ۲۰ / ۴۱۹

شجاع / ۱۸ / ۱۹۷

شجره رستم / ۶ / ۹۲

شجن / ۶ / ۵۲

شجیر / ۱۱ / ۶۰۸

شحر / ۲۲ / ۱۶

شحری / ۲۱ / ۵۵۸

شحنه / ۱۱ / ۶۰۴

شحون / ۱۸ / ۴۶۹

شحیحه / ۳ / ۶۸۶

شخ / ۷ / ۴۰۸

شخت / ۲ / ۵۴۶

شخ سری / ۴ / ۴۶۵

شخ سری / ۱۳ / ۶۴۰

شخوص / ۱۳ / ۴۶۴

شد / ۱۳ / ۱۹۴

شد / ۵ / ۲۷۲

شد / ۶ / ۷۱۳

/ ح / ص

شدات / ۱۹ / ۳۷۵

شدات / ۱۷ / ۳۷۵

شد الازر / ۳ / ۲۹۲

شدید الافتراس / ۵ / ۳۶۲

شدید الاقتحام / ۱۳ / ۲۷۵

شدید الخوت / ۱۰ / ۱۷۸

شدید الفتک / ۲۱ / ۳۵۵

شدید اللّهط / ۶ / ۵۱۳

شدید الناظر / ۲۵ / ۵۴۱

شر / ۱۷ / ۳۴۵

شرائف / ۱۶ / ۴۸۳

شرائف / ۱۶ / ۵۴۶

شراحی / ۱۱ / ۳۷۴

شرار / ۵ / ۱۸۴

شراست / ۷ / ۳۴۶

شراع / ۱۱ / ۵۴۱

شراعی / ۱۰ / ۵۴۱

شرافی / ۲۰ / ۴۸۳

شرایین / ۱۲ / ۲۸۱

شرث / ۱۸ / ۳۱۸

شرح السماء / ۱ / ۳۵۹

شرح الامر / ۱۴ / ۶۲۸

شرس / ۱۵ / ۷۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۷

ح / ص

شرطه / ۱۸ / ۵۸۱

شرف / ۱۵ / ۱۳

شرف / ۱۲ / ۲۲۷

شرفات / ۱۱ / ۳۵۹

شرفات / ۱۴ / ۳۵۹

شرف آفتاب / ۹ / ۲۵۷

شرق / ۱۲ / ۳۳

شرق / ۱ / ۲۷۹

شرک / ۱۳ / ۱۶۶

شرکه / ۷ / ۳۵۱

شرم / ۱۴ / ۴۷۱

شرم / ۱۱ / ۷۰۰

شرنگ / ۴ / ۹۳

شری / ۲ / ۵۰۱

شریر / ۱۲ / ۵۷۹

شریکی عنان / ۲ / ۶۴۷

شزر / ۳ / ۶۰۵

شست / ۹ / ۶۸۱

شست / ۱۴ / ۶۸۱

شش پر / ۲ / ۳۶

شش پر / ۱۰ / ۲۷۴

شش در / ۳ / ۲۸۳

شصائب / ۱۴ / ۱۵۲

ح / ص

شصوص / ۱۳ / ۱۵۲

شط / ۸ / ۳۰۳

شطارت / ۸ / ۳۰۳

شطارت / ۶ / ۳۴۶

شطط / ۷ / ۳۰۳

شطور / ۱۰ / ۲۶

شعاب / ۲ / ۵۷۳

شعاریر / ۶ / ۳۲۳

شعاف / ۶ / ۳۳۵

شعالیل / ۷ / ۳۲۳

شعب / ۴ / ۴۲۲

شعب / ۵ / ۴۲۲

شعب / ۷ / ۴۲۲

شعب / ۳ / ۴۲۲

شعب / ۳ / ۵۰۵

شعث / ۵ / ۳۶۱

شعث / ۶ / ۴۲۲

شعر / ۶ / ۸۱

شعراء / ۹ / ۸۱

شعشاع / ۱۰ / ۱۵

شعف / ۶ / ۳۳۵

شعله جواله / ۱۲ / ۶۳۰

شعیر / ۷ / ۱۰۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۸

/ ح / ص

شغا / ۲ / ۲۲۷

شغال مستی / ۱۴ / ۱۹۹

شفا / ۱۱ / ۹۸

شفا / ۱۰ / ۹۸

شفاجرف / ۱۷ / ۸۵

شفار / ۴ / ۲۱۱

شفاه / ۸ / ۱۴۵

شفاه / ۲ / ۱۵۷

شفاه / ۱۰ / ۳۲۱

شفاه / ۷ / ۳۷۵

شفاه / ۸ / ۴۷۸

شفاء / ۹ / ۳۷۵

شفق / ۵ / ۳۹

شفق / ۲ / ۹۰

شفق / ۶ / ۳۹

شقاقت / ۳ / ۳۴۶

شقاق / ۲ / ۶۴

شقاق / ۲۱ / ۱۱۷

شقایق / ۲۲ / ۲۱۱

شقشقه / ۶ / ۱۱

شقوق / ۱۷ / ۴۴۰

شقه / ۱۶ / ۱۵

شقه / ۱۰ / ۵۷

/ ح / ص

شقه / ۱۱ / ۲۷۵

شقیح / ۱۲ / ۳۴۵

شقیق / ۸ / ۱۱۶

شقیق / ۹ / ۶۷۷

شک / ۱۲ / ۶۱۳

شک / ۱۳ / ۹۳

شکائک / ۸ / ۱۲۳

شکائک / ۱۰ / ۶۱۹

شکائک / ۳ / ۶۶۳

شکاست / ۴ / ۳۴۶

شکال / ۱۰ / ۲۴۶

شکال / ۵ / ۴۲۳

شکال / ۳ / ۴۹۳

شکر / ۴ / ۱۱۴

شکر / ۵ / ۱۱۴

شکریدن / ۱۱ / ۶۷

شکریدن / ۹ / ۹۰

شکسته‌پر / ۱۰ / ۳۶

شکل / ۶ / ۵۶

شکوخیء / ۷ / ۳۲۱

شکوفیده / ۵ / ۳۲۳

شکوه / ۱۱ / ۳۷

شکوهیده / ۱۱ / ۳۲۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۴۹

/ ح / ص

شکیمه / ۸ / ۵۹۱

شگرف / ۱۲ / ۵۵۱

شل / ۱۹ / ۴۳۵

شلحاء / ۲۰ / ۴۳۵

شلشل / ۱۸ / ۴۳۵

شم / ۱۹ / ۴۲۶

شم / ۱۳ / ۵۵۳

شمار / ۱۸ / ۱۴

شمار / ۱۳ / ۵۸۵

شماریخ / ۱۴ / ۴۹۵

شماطیط / ۱۲ / ۳۲۳

شمال / ۲ / ۳۲۲

شمال / ۵ / ۴۲۲

شمال / ۷ / ۴۱۶

شمالیل / ۱۳ / ۳۲۳

شَمّامه / ۲۶ / ۱۴

شَمّامه / ۱۵ / ۲۲۳

شمایل / ۲۰ / ۱۴

شمراخ / ۸ / ۳۳۸

شمری / ۱۰ / ۴۳۱

شمس / ۷ / ۱۴۴

شمسه / ۱۸ / ۲

شمسه / ۶ / ۵۹۰

ح / ص

شمشاد / ۱ / ۲۷۰

شمشار / ۵ / ۷

شمط / ۳ / ۵۳۱

شمل / ۱۱ / ۴۶۸

شمل / ۱۷ / ۷۰۸

شموس / ۱۰ / ۱۴۴

شموس / ۱۱ / ۱۴۴

شموع / ۵ / ۴۸۲

شموع / ۴ / ۴۸۲

شمول / ۱۰ / ۵۱۲

شمیم / ۱۴ / ۹۴

شمیم / ۱۱ / ۲۲۹

شمیم / ۱۱ / ۴۷۲

شناخ / ۵ / ۳۴۸

شناخیب / ۶ / ۳۴۸

شنار / ۱۳ / ۲۷۴

شنار / ۱۳ / ۴۲۱

شناظ / ۳ / ۳۴۸

شناعیب / ۴ / ۳۴۸

شنبه / ۲۲ / ۳۲۸

شنخوب / ۱۳ / ۳۸۷

شنشنه / ۷ / ۴۸۶

شنعا / ۹ / ۱۴۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۰

/ ح / ص

شنعا / ۱۶ / ۶۶۹

شنف / ۱۱ / ۳۹۶

شنقار / ۱۹ / ۶۸۴

شنگ / ۱۷ / ۳۴۷

شنگرف / ۲۰ / ۱۱۴

شنگرف / ۴ / ۵۳۱

شنیع الفعل / ۲۵ / ۱۰۸

شوائب / ۲۰ / ۷۵

شوائع / ۴ / ۳۲۳

شواحی / ۱۶ / ۴۹۳

شوارد / ۱۹ / ۴۷۴

شوارف / ۹ / ۴۸۹

شوارف / ۱۵ / ۵۴۶

شواعل / ۵ / ۳۰۵

شوامت / ۱۰ / ۵۱۵

شوامخ / ۷ / ۵۴۵

شوامخ / ۱۰ / ۶۱۷

شواهد / ۷ / ۲۵۹

شواحق / ۱۱ / ۶۱۷

شوب / ۵ / ۵۹۷

شور / ۱ / ۲۷۳

شور / ۱۶ / ۳۴۵

شور / ۵ / ۴۸۳

/ ح / ص

شوره / ۷ / ۳۲۷

شوقب / ۳ / ۱۱۸

شوڪ / ۶ / ۱۲۳

شوڪ / ۲ / ۶۴۱

شوكت / ۷ / ۱۲۳

شوکت / ۱۳ / ۱۴۵

شوکه / ۱۵ / ۱۱۴

شوکه / ۱۴ / ۱۴۵

شوها / ۷ / ۵۴

شوها / ۱ / ۲۶۲

شهب / ۷ / ۲۲۷

شهب / ۱۷ / ۳۳۵

شهب / ۲ / ۶۶۹

شهب / ۴ / ۳۰۰

شهب / ۱۰ / ۲۳۵

شهب / ۳ / ۶۶۹

شهبان / ۴ / ۶۶۹

شهدر / ۶ / ۶۹۷

شهر / ۷ / ۱۳۲

شهر / ۱۱ / ۱۳۲

شهر / ۱۵ / ۲۴۸

شهر و / ۳ / ۱۷۱

شهناز / ۴ / ۲۷۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۱

/ ح / ص

شهور / ۱۴ / ۱۲۷

شهی / ۱۰ / ۱۲۷

شیاع / ۱ / ۳۶۴

شیاق / ۱۰ / ۳۲۰

شیب / ۱۰ / ۳۸۷

شیبه العجوز / ۱۷ / ۹۱

شیخ / ۱۶ / ۶۱۰

شید / ۲ / ۳۷۸

شیر / ۷ / ۱۷۸

شیر برفی / ۱۴ / ۲۲۱

شیر مگس / ۱۰ / ۳۷

شیر و شکر / ۱۲ / ۲۵۸

شیره / ۳ / ۳۸۶

شیرین بیان / ۱۲ / ۹۳

شیشه کتابی / ۳ / ۲۱

شیشه گردون / ۱۰ / ۱۵۵

شیطان / ۹ / ۵۵۳

شیق / ۵ / ۳۳۸

شیم / ۱۳ / ۱۷۱

شیم / ۱۴ / ۲۲۳

شیم / ۲ / ۶۷۹

شیم / ۵ / ۷۱۱

شیمه / ۱۰ / ۳۴۴

ح / ص

شیمه / ۱۶ / ۵۲۵

شیمه / ۵ / ۵۹۱

شیه / ۲۰ / ۵۲۴

ص صاحب کلاهی / ۱۲ / ۳۸

صاحب کلاهی / ۱۱ / ۱۲۷

صاد / ۲۳ / ۲۲۴

صادع / ۸ / ۵۰۲

صارم / ۳ / ۳۵۳

صارم / ۹ / ۵۷۵

صاف / ۷ / ۴۴

صافن / ۱۶ / ۲۸۲

صافنات / ۱۳ / ۶۳۴

صافی / ۸ / ۱۹

صاقور / ۲ / ۶۳۰

صاقوره / ۳ / ۶۳۰

صبا / ۱۶ / ۷

صبا / ۱۲ / ۳۸۳

صبابه / ۱۶ / ۶۴۵

صباح / ۲۶ / ۱۰۸

صباح / ۸ / ۲۵۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۲

ح / ص

صباح / ۱۹ / ۷۰۳
 صباح الخير / ۵ / ۴۳۳
 صباحی / ۲ / ۴۶۸
 صبر / ۱۱ / ۶۷۶
 صبر / ۹ / ۶۷۶
 صبر حمار / ۱۱ / ۶۱۵
 صبح / ۱۱ / ۱۵۸
 صبی / ۱۲ / ۷
 صبی / ۶ / ۲۹۸
 صبیح الوجه / ۱۰ / ۲۶۴
 صحاف / ۵ / ۳۰
 صحرا / ۱۰ / ۵۸۲
 صحرا / ۱۰ / ۵۸۵
 صحرة بحرة / ۱۵ / ۵۸۳
 صحصح / ۶ / ۵۰۲
 صحف / ۵ / ۱۶
 صحن / ۲۱ / ۴۵۰
 صحو / ۱۴ / ۱۵۴
 صحیح / ۴ / ۶۴
 صحیح الارکان / ۱۳ / ۵۷۶
 صحیفه / ۷ / ۲۷
 صحیفه / ۸ / ۲۷
 ح / ص
 صخره صما / ۱۴ / ۲۶۳
 صخور / ۱۴ / ۲۱۴
 صدا / ۴ / ۱۳۵
 صداع شمسی / ۱ / ۹۰
 صدر / ۷ / ۷۹
 صدر / ۴ / ۸۳
 صدره / ۱۳ / ۶۶۰
 صدفه / ۲۰ / ۴۳۹
 صدفین / ۱۴ / ۲۱۰
 صدور / ۱۵ / ۱۴۰

صدور / ۶ / ۳۸۵

صدور / ۱۶ / ۱۴۰

صدور / ۲۵ / ۲۸۴

صدور / ۵ / ۵۲۰

صیدا / ۹ / ۵۳۷

صراحی / ۲۰ / ۳۷

صراحی / ۱۰ / ۳۷۴

صرام / ۵ / ۳۵۳

صرامت / ۴ / ۲۲۵

صرصر / ۲ / ۵۸۱

صرصرانی / ۱۷ / ۳۰۷

صرف / ۱۸ / ۵

صرفان / ۱۹ / ۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۳

ح / ص

صرماء / ۱۵ / ۳۱۵

صروف / ۲ / ۲۵۱

صرّه / ۳ / ۷۱۳

صریخ / ۲۹ / ۱۴

صریر / ۲۵ / ۱۱

صریر / ۱۴ / ۴۵

صریر / ۱۵ / ۵۵

صریف / ۲۱ / ۵

صعتری / ۴ / ۲۲۳

صعود / ۲۲ / ۴۲۲

صعوه / ۹ / ۴۳۶

صغار / ۲ / ۶۵۵

صفائح / ۱۷ / ۵۹۶

صفائح / ۱۶ / ۶۲۲

صفائح بیض / ۱ / ۵۹۷

صفائق / ۱۷ / ۶۴۲

صفات / ۱۰ / ۶

صفات / ۹ / ۶

صفاهان / ۷ / ۲۷۲

صفح / ۴ / ۱۶

صفح / ۱۳ / ۴۵۶

صفح / ۱۵ / ۴۵۶

صفح / ۲۲ / ۵۸۹

ح / ص

صفحه / ۴ / ۱۷۲

صفر / ۱۷ / ۵

صفر / ۱۳ / ۷۰۵

صفراء / ۱ / ۲۴۴

صفصف / ۸ / ۱۳۹

صفصف / ۴ / ۴۳۵

صفق / ۲۲ / ۳۸۱

صفو / ۲۳ / ۵۸۹

صقبات / ۷ / ۴۲۱

صقعاء / ۱۲ / ۶۴۳

صکوک / ۴ / ۷۰۲

صلاب / ۱۵ / ۲۱۴

صلاقت / ۴ / ۳۳۲

صلاة / ۱۲ / ۱۴۸

صلب / ۱۹ / ۶۵۲

صلب / ۲۲ / ۴

صلب / ۲۵ / ۴

صلت / ۲۴ / ۴۱۷

صلتان / ۱۴ / ۴۰

صلصل / ۱۳ / ۴۳

صلصل / ۶ / ۳۷۵

صلصله / ۴ / ۲۱۵

سلم / ۷ / ۶۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۴

ح / ص

صماته / ۴ / ۲۸۲

صماخ / ۱۰ / ۱۵۶

صماخ / ۱۵ / ۴۱۲
 صماخ / ۴ / ۵۸۴
 صمام / ۱۲ / ۴۱۲
 صمت / ۱۲ / ۶۵۱
 صمد / ۱۴ / ۶۰۸
 صمصام / ۷ / ۳۶۰
 صناییر / ۱۲ / ۲۵۴
 صناییر الشتاء / ۱۰ / ۲۵۴
 صنادید / ۱ / ۲۳۴
 صنایه / ۷ / ۱۵۹
 صندل / ۱ / ۹۵
 صندل / ۸ / ۳۳۳
 صندل / ۳ / ۹۵
 صندل / ۱۶ / ۶۱۶
 صندل / ۱۷ / ۶۱۶
 صنیعت / ۴ / ۶۴۵
 صوائب / ۱۱ / ۴۱۴
 صوارف / ۳ / ۳۶۲
 صوارف / ۱۷ / ۴۷۵
 صوارم / ۱۶ / ۴۷۵
 صوارم مهرقه / ۲ / ۵۷۰
 / ح / ص
 صواعق محرقه / ۱ / ۵۷۰
 صواف / ۹ / ۱۹
 صوامع / ۲۹ / ۱۰
 صوب / ۹ / ۴۷۹
 صوبه / ۱۸ / ۴۲۸
 صوبه‌دار / ۱ / ۴۲۲
 صوبه‌دار / ۲۳ / ۴۲۷
 صور / ۱۹ / ۲
 صورت / ۱۱ / ۳
 صورت ترکیبی / ۲۵ / ۵
 صوف / ۵ / ۳۴۱

صولج / ۹ / ۲۹۶

صولجان / ۸ / ۲۹۶

صوم / ۱۱ / ۱۴۸

صوّه / ۱۳ / ۳۳۸

صهبا / ۸ / ۴۴

صهبا / ۱۹ / ۷۰۲

صهوه / ۳ / ۳۲۱

صهیل / ۱۰ / ۹

صهیل / ۹ / ۳۰۵

صیابه / ۱۹ / ۶۴۵

صیاح / ۱۴ / ۱۰

صیاح / ۱۶ / ۴۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۵

ح / ص

صیاصی / ۱۵ / ۱۲۵

صیال / ۱۲ / ۳۳۲

صیانه / ۸ / ۱۵۹

صیانه / ۱۷ / ۶۴۵

صیت / ۲۳ / ۳۳

صیت / ۹ / ۷۰

صیدانه / ۶ / ۴۶

صیدق / ۷ / ۱۸

صیّر / ۶ / ۱۷۸

صیغت / ۱۵ / ۳۸۰

صیقل / ۲۵ / ۴۱۷

ض ضاد / ۲۲ / ۲۲۴

ضارب / ۱۱ / ۵۳۷

ضامر / ۵ / ۲۹۶

ضافی / ۱۴ / ۱۹

ضاهر / ۱۸ / ۳۳۸

ضئیل / ۲۴ / ۳۳۹

ضبابه / ۱۵ / ۶۴۵

ضباح / ۱۶ / ۱۰

ضباع / ۱۶ / ۳۴۲

ضبح / ۸ / ۳۰۵

ضجیح / ۱۱ / ۶۷۱

ح / ص

ضجیعہ / ۱۲ / ۱۴۲

ضحک / ۸ / ۶۲۰

ضحک / ۲۴ / ۱۰

ضراح / ۲۸ / ۱۴

ضراعت / ۱۸ / ۳۹۹

ضراعت / ۲۳ / ۴۷۸

ضراعت / ۱۰ / ۵۲۳

ضرام / ۲ / ۳۶۴

ضرب / ۱۶ / ۳۳

ضرب / ۱۵ / ۲۴۷

ضرب / ۱۹ / ۳۳

ضرب زن / ۶ / ۲۱۴

ضربۃ البکر / ۶ / ۲۳۱

ضرغام / ۲۰ / ۳۲۷

ضرغام / ۱۰ / ۵۰۹

ضرغمت / ۳ / ۱۸۰

ضرمۃ / ۹ / ۴۶۹

ضرمۃ / ۹ / ۶۳۶

ضرمۃ / ۱۸ / ۷۱۶

ضروب / ۲۳ / ۳۲۰

ضروب / ۲۵ / ۳۲۰

ضروب / ۱ / ۷۱۱

ضروب / ۳ / ۵۵۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۶

ح / ص

ضریه / ۱۷ / ۳۳

ضریح / ۲۷ / ۱۴

ضریم / ۲۳ / ۶۶۷

ضعف / ۲۲ / ۶۱۶

ضعف / ۲۱ / ۲۹۲

ضغطه / ۵ / ۲۲۱

ضفادع / ۲۰ / ۱۱

ضلاعت / ۱۶ / ۳۹۹

ضلال / ۱۴ / ۲۸۷

ضلع / ۱ / ۱۲۴

ضلیع / ۱۵ / ۳۹۹

ضمّ / ۱۶ / ۱۳۳

ضمان / ۹ / ۱۹۱

ضمایر / ۷ / ۱۳۳

ضممر / ۱۳ / ۶۱۳

ضمین / ۲۰ / ۳۵۴

ضنّت / ۲۱ / ۱۵۳

ضوائع / ۱۳ / ۵۵۶

ضوابط / ۲۶ / ۴۵۲

ضواجع / ۴ / ۶۱۱

ضواحک / ۷ / ۸۳

ضوارب / ۱۳ / ۵۳۷

ضوامر / ۶ / ۵۵۸

ح / ص

ضوع / ۵ / ۳۷۳

ضیاع / ۱۲ / ۳۴۲

ضیاع / ۷ / ۵۹۶

ضیر / ۱۰ / ۵۲۶

ضیع / ۱۳ / ۲۳۹

ضیعت / ۶ / ۵۹۶

ضیعت / ۵ / ۶۴۵

ضیغم / ۱۱ / ۳۴

ضیغم / ۱۰ / ۲۰۳

ضیغم / ۲۵ / ۳۶۴

ضیمرانی / ۲۳ / ۲۱۱

ضیوف / ۷ / ۲۵۵

ط طائشه / ۴ / ۲۰۸

طائع / ۴ / ۴۶۹

طائل / ۱ / ۵۹۶

طاب / ۴ / ۱۱۷

طاب / ۵ / ۱۱۷

طادی / ۱۱ / ۲۱۰

طارف / ۹ / ۲۱۷

طارم / ۱۳ / ۱۶۵

طاری / ۱۱ / ۴۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۷

/ ح / ص

طاری / ۲۰ / ۶۷۴

طاغی / ۵ / ۴۶۹

طاقدیس / ۳ / ۲۷۲

طال طوسه / ۸ / ۱۸۷

طالع / ۱۰ / ۱۷۳

طالع / ۱۱ / ۱۷۳

طالع / ۱۳ / ۱۷۳

طالع / ۹ / ۳۱۹

طامحه / ۹ / ۲۴۲

طامی / ۴ / ۱۸۶

طایفه / ۱۱ / ۲۷۹

طباق / ۱۱ / ۷۸

طبطاب / ۱۷ / ۷۳

طبع / ۲ / ۵۱

طبق طلا / ۲ / ۱۹۳

طبل / ۱۹ / ۶۸۰

طبل زیر گلیم زدن / ۲۰ / ۶۸۰

طبله / ۱۹ / ۹۷

طبول / ۱۴ / ۳۳۹

طبول / ۱۷ / ۳۳۹

طر / ۹ / ۳۳۹

طرائف / ۱۷ / ۴۴

طرائف / ۶ / ۴۶۲

/ح/ص

طرائف / ۱۵ / ۴۵۸

طراد / ۱۲ / ۲۰۸

طراز / ۵ / ۴

طراز / ۲۲ / ۱۹

طرازیدن / ۲۴ / ۳۱

طرازیدن / ۱۸ / ۴۴

طرایف نظم / ۱۱ / ۶۸

طربال / ۱۵ / ۳۹۵

طرح / ۲۲ / ۵۳۰

طرد / ۹ / ۲۱۰

طرد و رکب / ۱ / ۷۰

طرز / ۸ / ۴

طرف / ۱۱ / ۸

طرف / ۱۵ / ۴۵۰

طرف / ۹ / ۶۲۸

طرف / ۸ / ۶۲۸

طرف / ۲۱ / ۳۳۴

طرف / ۱۶ / ۴۵۰

طرفه / ۸ / ۶۳۷

طرفه العین / ۱۰ / ۶۸

طرفه العین / ۱۸ / ۴۴۰

طرفه العین / ۱۰ / ۵۹۳

طرقاء / ۱۲ / ۱۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۸

/ح/ص

طرمساء / ۱ / ۲۲۸

طروس / ۹ / ۲۰

طروف / ۷ / ۴۶۲

طره / ۹ / ۵۶

طره / ۷ / ۳۱۳

طری / ۱۶ / ۳۸۴

طری / ۲ / ۴۵۱

طریان / ۵ / ۱۶۱

طریان / ۳ / ۱۶۴

طرییر / ۱۷ / ۲۶

طریف / ۱۷ / ۴۵۰

طریفه / ۵ / ۱۱۵

طریقت / ۱۲ / ۶۶۸

طشت از بام افتادن / ۴ / ۵۳۲

طعان / ۱۳ / ۲۰۸

طعن / ۶ / ۱۰۲

طعن / ۴ / ۱۱۳

طعن / ۵ / ۱۱۳

طعنات / ۹ / ۵۵

طعنات / ۸ / ۲۸۴

طعنه زن / ۱۲ / ۵۵

طغاة / ۱۶ / ۱۸۲

طغاة / ۹ / ۱۹۲

ح / ص

طغرا / ۱۹ / ۱۹

طغرا / ۶ / ۳۴۳

طغراکش / ۶ / ۵۶۷

طغرل / ۱۰ / ۴۳۶

طغرل / ۱۷ / ۵۰۹

طغیه / ۶ / ۶۳۸

طفیر / ۱۲ / ۳۴۸

طفل / ۶ / ۶۸۲

طقطقه / ۱۵ / ۳۵

طلا / ۱۱ / ۲۷۶

طلا / ۱۷ / ۵۳۷

طلا / ۱۲ / ۶۵۹

طلا / ۱۱ / ۳۷۲

طلا / ۸ / ۲۷۶

طلاب / ۷ / ۲۰۴

طلاع / ۱۱ / ۴۰۳

طلاع / ۷ / ۴۳۲

طلّاع ثنایا / ۱۶ / ۶۵۸

طلاقت / ۵ / ۷۵

طلاوت / ۷ / ۴۰۴

طلاوة / ۹ / ۷۵

طلایه‌دار / ۱۶ / ۲۷۹

طلعت / ۱۱ / ۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۵۹

/ ح / ص

طلعه / ۱۶ / ۱۲۰

طلق / ۲۴ / ۱۱۹

طلول / ۱۳ / ۱۸۳

طمحات / ۱۰ / ۷۷

طمحات / ۱۱ / ۶۷۰

طمر / ۸ / ۲۱۰

طمر / ۱۱ / ۳۴۸

طمطام / ۲۵ / ۱۸

طمطام / ۱۶ / ۱۰۹

طمطام / ۴ / ۵۷۹

طمطم / ۲۶ / ۱۸

طمع / ۱۹ / ۱۳۴

طموم / ۱۲ / ۳۲۲

طنز / ۳ / ۷۲

طنز / ۱۳ / ۵۶۵

طنطنه / ۱۴ / ۳۵

طنین / ۲۷ / ۱۱

طوائج / ۱۲ / ۶۶۲

طواحین / ۱ / ۶۵۹

طواحین / ۱۱ / ۶۶۲

طوارف / ۱۳ / ۴۷۵

طوارق / ۶ / ۱۶۴

طوارق / ۱۴ / ۴۷۵

/ ح / ص

طوارق / ۱۱ / ۵۲۸

طواری / ۴ / ۱۶۴

طواری / ۲ / ۴۸۰

طواعیت / ۷ / ۵۱۲

طواغیت / ۶ / ۵۱۲

طواف / ۱۸ / ۱۹

طود / ۱۰ / ۲۱۰

طور / ۱۳ / ۷۳

طوس / ۶ / ۱۸۷

طوطک / ۱۰ / ۲۷۰

طوع الجناب / ۱۷ / ۱۸۱

طوفان / ۵ / ۱۰۶

طول امل / ۱۳ / ۶۸۴

طویّت / ۱۲ / ۱۳۹

طویله / ۲ / ۴۲

طیّار / ۹ / ۱۴۹

طیّارات / ۹ / ۵۸۰

طیّارات / ۱۰ / ۵۸۰

طیّاری / ۱۱ / ۲۶۶

طیّاری / ۱۵ / ۵۸۰

طیره / ۷ / ۱۴۳

طیره / ۱۶ / ۲۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۰

ح / ص

طیره / ۵ / ۴۰۳

طیش / ۱۷ / ۴۳۰

طیّه / ۱۴ / ۴۸۸

ظ ظاب / ۳ / ۱۱۷

ظالم / ۱۲ / ۶۴۴

ظامی / ۱۲ / ۳۱۷

ظبی / ۲۱ / ۱۰

ظرر / ۱۶ / ۲۶

ظرف زمان / ۲۳ / ۱۰۷

ظریر / ۱۸ / ۲۶

ظفر / ۲۳ / ۱۲۳

ظفر / ۲۲ / ۱۲۳

ظفره / ۱۱ / ۵۲۷

ظفره العجوز / ۱۰ / ۹۴

ظفره النسر / ۷ / ۹۴

ظلال / ۵ / ۵۰۸

ظلام / ۱۲ / ۱۸۲

ظلام / ۱۱ / ۱۹۷

ظلل / ۱۵ / ۵۸۴

ظلم / ۱ / ۶۴۵

ظلمات ذو القرنین / ۱۵ / ۲۸

ح / ص

ظن / ۱۴ / ۱۲۴

ظهران / ۳ / ۵۹۱

ع عابد / ۴ / ۱۴۸

عابس / ۱۱ / ۱۷۲

عابس / ۱۷ / ۲۵۶

عابس / ۱۳ / ۳۹۹

عاثور / ۵ / ۳۴۵

عاج / ۱۲ / ۶۱۶

عاج / ۱۴ / ۶۱۶

عاج / ۱۵ / ۶۱۶

عاجلا / ۸ / ۳۴۳

عادی / ۱۵ / ۲۸۳

عارض / ۳ / ۲۱۱

عارض / ۱۱ / ۵۰۲

عاصف / ۱۵ / ۲۰۰

عاصفه / ۱۹ / ۶۱۷

عافطه / ۶ / ۳۴۲

عافل / ۴ / ۱۱۰

عافل / ۵ / ۱۱۰

عاقله / ۱۸ / ۱۲

عاقول / ۱ / ۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۱

/ ح / ص

عالمیه / ۱۱ / ۱۳۶

عالمیه / ۱۰ / ۲۷۸

عام / ۱۶ / ۶۷۵

عامرات / ۱۱ / ۶۱۰

عامرة / ۱۳ / ۴۷۹

عامّة / ۹ / ۴۶۶

عاند / ۴ / ۲۵۲

عایث / ۱۲ / ۳۹۹

عبادید / ۱۹ / ۳۸۷

عبرة / ۱۲ / ۴۹۴

عبرة / ۱۱ / ۴۹۴

عبق / ۲۵ / ۱۱۹

عبقرة / ۹ / ۲۵

عبقری / ۳ / ۲۲۳

عبهر / ۴ / ۳۸

عبهر / ۳ / ۶۱۹

عبهر نرگسی / ۷ / ۲۷۰

عبهره / ۳ / ۳۸

عبید / ۷ / ۶۶۹

عبید العصا / ۱۷ / ۱۸۲

عبیر / ۷ / ۳۳۳

عتاب / ۱۹ / ۳۴۹

/ ح / ص

عتاب / ۳ / ۴۷۸

عتاب / ۲ / ۴۷۸

عتات / ۱۹ / ۱۸۲

عتات / ۱ / ۴۷۸

عتات / ۱۲ / ۵۲۶

عتات / ۹ / ۵۷۷

عتاد / ۶ / ۵۸۸

عتاق / ۶ / ۶۲۸

عتاق الطیر / ۲ / ۳۸۷

عتاء رک: عتات

عتب / ۱۷ / ۶۸۶

عتبه / ۵ / ۳۵

عترت / ۹ / ۱۶

عترت / ۱۰ / ۱۶

عتق / ۹ / ۵۰۳

عتید / ۷ / ۵۸۸

عتیق / ۶ / ۳۷۷

عتیق / ۱۷ / ۷۰۲

عتیقی رهان / ۴ / ۶۴۷

عثار / ۳ / ۳۴۵

عثور / ۹ / ۳۵۳

عثور / ۴ / ۳۴۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۲

ح / ص

عثور / ۸ / ۳۵۳

عثیر / ۱۸ / ۳۸۸

عجاج / ۷ / ۲۲۹

عجاجة / ۱۰ / ۳۴۲

عجاف / ۵ / ۵۵۸

عجالة الزاکب / ۸ / ۴۴۸

عجالة الوقت / ۱۱ / ۴۲۶

عجایز / ۱۴ / ۳۴۹

عجز / ۵ / ۸۳

عجز / ۸ / ۶۳۱

عجز / ۹ / ۶۳۱

عجز / ۱۰ / ۶۳۱

عجز / ۱۱ / ۶۳۱

عججاج / ۸ / ۲۲۹

عجفاء / ۲۱ / ۶۲۱

عجماء / ۱۶ / ۳۴۹

عجمه / ۱۴ / ۱۱۰

عجوز / ۱۳ / ۳۴۹

عجومه / ۱۳ / ۳۴۹

عدّ / ۲ / ۲۰۸

عداء / ۲۰ / ۲۰۸

عداء / ۶ / ۵۷۷

عدّت / ۴ / ۴۳۰

عدّت / ۲۰ / ۱۹۸

ح / ص

عدّت / ۵ / ۴۳۰

عدد / ۲ / ۲۹۰

عدس / ۱ / ۸۹

عدل / ۱۴ / ۶۵۶

عدوّ / ۱ / ۲۰۰

عدوان / ۱۲ / ۲۹۱

عدول / ۱۲ / ۶۵۶

عدوة / ۷ / ۶۳۸

عذائر / ۳ / ۵۶

عذب / ۹ / ۵۰۴

عذب / ۱۲ / ۶۵۳

عذبات / ۱۱ / ۶۵۳

عذراء / ۴ / ۵۶

عذراء / ۶ / ۱۰۱

عذره / ۱۵ / ۶۰۲

عذوبت / ۱۲ / ۴۸۹

عرا / ۵ / ۶۶۶

عراء / ۴ / ۶۶۶

عراب / ۹ / ۲۰۴

عراب / ۱۸ / ۳۴۹

عزّاده / ۱۷ / ۴۲۹

عرار / ۲۶ / ۳۷۰

عراض / ۱۷ / ۱۸۳

عراض / ۱۶ / ۱۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۳

/ح/ص

عراض / ۸ / ۲۰۳

عراض / ۷ / ۳۶۳

عراض / ۱۸ / ۳۲۰

عراضه / ۱۲ / ۴۵۴

عراضه / ۴ / ۴۵۹

عراضه / ۱۰ / ۴۸۴

عراعر / ۲۵ / ۳۷۱

عراق / ۳ / ۱۶۷

عراقیل / ۲۱ / ۶۴۷

عراک / ۸ / ۶۳۴

عرام / ۱۳ / ۴۳۰

عران / ۵ / ۳۲۸

عرایس / ۱ / ۳۷۹

عرب / ۹ / ۲۳۹

عرب / ۴ / ۵۰۶

عرس / ۶ / ۲۵۵

عرش / ۳ / ۲۵۵

عرض / ۱۸ / ۱۸۸

عرض / ۱۱ / ۴۳۵

عرض / ۱۳ / ۴۳۵

عرض / ۱۷ / ۱۸۸

عرض دادن / ۱۶ / ۷۱۱

عرض لازم / ۶ / ۴۴۹

/ح/ص

عرض لویه / ۶ / ۶۳

عرضیه / ۳ / ۷۶

عروعر / ۱۳ / ۸

عروعه / ۷ / ۳۳۸

عرف / ۳ / ۳۴۴

عرف / ۴ / ۳۴۴

عرق / ۸ / ۹۶

عرق / ۱۱ / ۲۸۲

عرق / ۱۱ / ۶۸۱

عرق القربۀ / ۱ / ۳۰۴

عرقوب / ۹ / ۹۶

عرم / ۲ / ۴۶۹

عرنین / ۲ / ۴۱۷

عروسک / ۱۴ / ۲۷۱

عروس در پرده / ۱ / ۹۲

عروش / ۸ / ۳۵۸

عروض / ۸ / ۷۹

عروض / ۹ / ۲۱۱

عروض / ۱۰ / ۸۴

عروق / ۱۸ / ۵۲۴

عروق شعریه / ۷ / ۸۸

عویس / ۹ / ۲۰۳

عریضۀ الوسادۀ / ۱۹ / ۱۵۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۴

ح / ص

عرین / ۶ / ۳۷

عرین / ۳ / ۵۵۱

عرین / ۵ / ۶۳۴

عزم / ۱۷ / ۲۰۵

عزیم / ۱۲ / ۶۲۷

عسالیج / ۳ / ۳۷۹

عسرت / ۱۰ / ۱۰۷

عسعاس / ۱۰ / ۱۳

عسکر / ۱۶ / ۳۰۱

عسکر اللیل / ۱۷ / ۳۰۱

عسکره / ۱۸ / ۳۰۱

عسل / ۱۴ / ۳۳

عسل / ۱۸ / ۳۲۲

عسل / ۲۵ / ۴۳۹

عسوج / ۱۹ / ۵۰۰

عسیر / ۸ / ۶۵۷

عش / ۱۵ / ۳۶

عشاء / ۹ / ۲۷۹

عشاش / ۳۰ / ۱۰

عشاق / ۱ / ۲۷۳

عشر / ۸ / ۲۷۳

عشعش / ۹ / ۲۳۴

عشق / ۱ / ۱۵۹

/ ح / ص

عشوه / ۲۰ / ۴۷۱

عشیر / ۸ / ۲۷۳

عشیر / ۱۳ / ۶۵۶

عشیران / ۱ / ۲۷۳

عصافه / ۴ / ۶۶۷

عصاء / ۱۵ / ۱۸۲

عصاء / ۱۳ / ۱۸۲

عصفور / ۷ / ۱۱

عصفور / ۱۳ / ۲۰۹

عصمت / ۱۲ / ۴۷۱

عضاء / ۱۲ / ۶۴۲

عطابل / ۱۳ / ۴۷۱

عطاف / ۵ / ۱۸۹

عطایا / ۱۷ / ۱۵۳

عطب / ۷ / ۶۹۷

عطف / ۴ / ۱۸۹

عطفه / ۱۶ / ۱۲۳

عطلت / ۶ / ۶۷

عظام / ۱۳ / ۱۴۰

عظام / ۱۸ / ۱۴۰

عظام سمسماتیة / ۱۴ / ۸۸

عظم / ۱۶ / ۲۸۴

عظماء / ۱ / ۵۱۰

ح/ص

عظم زورقی / ۸۸ / ۴

عظیم الوطائد / ۵۳۰ / ۳

عظیم الهتک / ۳۵۵ / ۲۰

عفاریت / ۱۴۲ / ۲

عفرناؤه / ۱۴۲ / ۴

عفو / ۶۹۳ / ۲

عقاب / ۲۳۵ / ۸

عقاب شدن / ۳۵۳ / ۱۵

عقاب شهرزور / ۵۶۱ / ۱۵

عقار / ۱۵۳ / ۲

عقار / ۱۶۰ / ۸

عقافه / ۱۰۳ / ۱۱

عقال / ۶۴۸ / ۱

عقبات / ۶۵۲ / ۲۲

عقبان / ۴۲۹ / ۱

عقد / ۲۶۶ / ۱۹

عقد / ۲۶۹ / ۵

عقد / ۴۶۳ / ۱۸

عقد انامل / ۴۶۳ / ۱۵

عقده / ۱۰۵ / ۱۲

عقرب / ۵۴۷ / ۷

عقعی / ۱۱ / ۴

عقعقه / ۱۱ / ۳

ح/ص

عقل اول / ۱ / ۷

عقل اول / ۶۴۷ / ۱۸

عقل دهم / ۱۸۹ / ۱

عقل فیاض / ۱ / ۲

عقله / ۳۴۱ / ۱۰

عقله / ۴۹۳ / ۴

عقود / ۸ / ۵

عقود / ۴۵۵ / ۷

عقود / ۸ / ۱۶۴

عقود / ۹ / ۱۶۴

عقور / ۱۵ / ۳۴۲

عقوق / ۶ / ۳۶۰

عقوق / ۱۹ / ۲۸۷

عقیره / ۱۹ / ۶۰۹

عقیق / ۸ / ۲۴۱

عقیله / ۶ / ۱

عقیله / ۱۹ / ۶۴۷

عقیم / ۷ / ۱۹۱

عکس / ۱ / ۸۰

علائته / ۱ / ۱۶۱

علاقه / ۷ / ۲۶۵

علاله / ۵ / ۴۸۵

علام / ۲ / ۱۵۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۶

ح / ص

علامات / ۴ / ۳۱۵

علانیت / ۲۴ / ۴۵۳

علاوه / ۶ / ۱۳۴

علاوه / ۷ / ۱۳۴

علت / ۵ / ۲۱۶

علت تامه / ۲ / ۶۰۰

علث / ۴ / ۵۹۶

علقم / ۲۰ / ۶۴۵

علقه / ۵ / ۳۱۰

علل / ۱۰ / ۳۴۵

علل / ۱۰ / ۳۷۸

علل / ۱۵ / ۸۸

علل / ۱۱ / ۳۷۶

علم / ۱۷ / ۶۶۸

علوان الامر / ۱ / ۵۱۷

علویات / ۱۳ / ۲

علیاء / ۸ / ۴۵۲

علیاء / ۲ / ۷۰۲

عم / ۸ / ۶۸۰

عم / ۴ / ۷۰۰

عمارت / ۸ / ۳۹۷

عماعم / ۹ / ۳۶۱

عمامج / ۱۲ / ۵۳۳

/ ح / ص

عمده / ۱۵ / ۳۹۶

عمهاء / ۱۵ / ۶۸۰

عمین / ۱۰ / ۶۸۰

عناء / ۷ / ۵۰۵

عناء / ۱۵ / ۶۱۹

عنات / ۱۴ / ۵۲۶

عناجیج / ۴ / ۶۳۵

عنادل / ۹ / ۳۷۱

عناق / ۱۳ / ۳۶۶

عنان / ۳ / ۵۴۷

عنان / ۷ / ۱۶۵

عنان / ۱۳ / ۶۲۷

عنان ریز / ۱۶ / ۲۳۹

عناة / ۲۰ / ۳۴۹

عنایت / ۷ / ۶۹۶

عنبر / ۱۶ / ۵۶

عنبرچه / ۲ / ۲۶۲

عنبرة الشتاء / ۲۰ / ۵۵۸

عنبری / ۸ / ۴۰۹

عنت / ۱۶ / ۶۸۶

عندله / ۸ / ۲۷۱

عندلیل / ۲۱ / ۳۸۱

عنز / ۱ / ۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۷

/ ح / ص

عنق / ۱۰ / ۵۰۳

عنقا / ۱۳ / ۱۳۵

عنقا / ۷ / ۱۳۶

عنقای مغرب / ۹ / ۵۰۵

عنقود ثریا / ۹ / ۴۰۹

عنوان العزم / ۲ / ۵۱۷

عنون / ۱۳ / ۳۲۲

عنید / ۲ / ۳۹۸

عواء / ۱۲ / ۱۰

عواتق / ۷ / ۱۱۹

عوادی / ۲۱ / ۶

عوارض / ۱۸ / ۴

عوارض / ۱۱ / ۸۴

عوارف / ۱۸ / ۵۴۶

عوارف / ۴ / ۶۲۴

عواصر / ۱۵ / ۶۷۰

عواصف / ۹ / ۶۴۶

عواقیل / ۲۰ / ۶۴۷

عوالی / ۹ / ۱۵

عوالی / ۱۵ / ۴۲۶

عوان / ۱۴ / ۷۰۸

عواید / ۴ / ۱۵۴

عواید / ۶ / ۱۵۴

ح / ص

عوایق / ۵ / ۱۱۹

عود / ۱۷ / ۹۴

عود / ۱۲ / ۴۲۵

عود / ۲ / ۹۵

عود / ۱۸ / ۶۱۶

عود / ۲ / ۴۷۶

عود / ۳ / ۴۷۶

عود / ۱۹ / ۶۱۶

عود / ۲۰ / ۶۱۶

عورات / ۲ / ۵۷۵

عوض العاضین / ۱۳ / ۱۰۳

عوک و بوک / ۴ / ۶۹۹

عون / ۸ / ۲۸۱

عویصیات / ۳ / ۶۴۸

عویل / ۱ / ۱۳۸

عویل / ۹ / ۲۵۱

عهد / ۱۶ / ۱۷

عهود / ۱۱ / ۱۶۱

عیبه / ۱۵ / ۹۶

عیدان / ۳ / ۴۶۵

عید اضحی. رک: اضحی

عیش ابله / ۲۰ / ۱۰۸

عیش اخضر / ۱۵ / ۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۸

ح / ص

عیش بارد / ۱۵ / ۵۵۸

عیق / ۳ / ۲۱۰

عیقہ / ۱۹ / ۵۸۱

عیمان / ۱۶ / ۳۱۷

عین / ۷ / ۱۰۹

عین / ۸ / ۱۰۹

عین / ۹ / ۱۴۲

عین / ۸ / ۲۲۵

عین / ۱۰ / ۴۶۴

عین / ۸ / ۶۵۴

عین / ۵ / ۲۲۹

عین / ۱۰ / ۲۴۰

عین / ۷ / ۴۶۴

عین / ۱۴ / ۴۸۹

عین الثور / ۱۸ / ۳۱۵

عین الحیات / ۱۳ / ۶۰

عین الشمس / ۱۵ / ۴۳۸

عین الکمال / ۸ / ۲۶۷

عین الکمال / ۱۵ / ۴۲۱

عین بدره / ۹ / ۲۴۰

عین شمس / ۸ / ۱۴۴

عینین / ۱۹ / ۲۰۰

عیون / ۱۱ / ۱۶۷

ح / ص

عیون / ۱۲ / ۴۷۸

عیون / ۱۸ / ۵۳۳

غ غابات / ۴ / ۶۶۴

غادر / ۹ / ۱۲۷

غادیه / ۴ / ۱۴

غاذیه / ۱ / ۳۸۱

غار / ۷ / ۲۱۰

غار / ۱۴ / ۲۴۶

غار / ۲۵ / ۲۳۹

غار / ۱۶ / ۵۵۱

غارب / ۵ / ۳۳۳

غارب / ۱۰ / ۳۳۴

غارب / ۶ / ۴۹۲

غارت / ۱۱ / ۳۳۴

غاز / ۵ / ۳۸

غازه / ۶ / ۲۵۷

غازه / ۱ / ۲۶۱

غازی / ۴ / ۱۵۰

غازی / ۶ / ۱۵۰

غاشیه / ۲ / ۳۷

غاص / ۵ / ۵۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۶۹

ح / ص

غاضی / ۴ / ۲۴۴

غالی / ۱۶ / ۲۰

غامرات / ۱۲ / ۶۱۰

غانیات / ۱۱ / ۳۸۳

غایص / ۹ / ۲۱

غباوت / ۳ / ۱۴۷

غباوت / ۱۱ / ۵۶۳

غبرا / ۶ / ۶۱

غبرا / ۱۵ / ۸۳

غبرا / ۱۵ / ۱۷۱

غبش اللیل / ۲۰ / ۳۳۸

غبوق / ۱۲ / ۱۵۸

غث / ۱۸ / ۴۸

غث / ۹ / ۶۸۳

غثاء / ۱۱ / ۶۷۹

غثه / ۲۱ / ۶۸۴

غداء و مساء / ۱۳ / ۳۱۲

غدافی / ۴ / ۲۲۸

غدایر / ۱ / ۵۶

غدر / ۸ / ۲۰۱

غدرء / ۲ / ۵۶

غدیر / ۱۲ / ۳۰۶

غذوان / ۱۱ / ۲۹۱

/ ح / ص

غزأ / ۲۰ / ۱۹

غرائض / ۱۴ / ۴۹۶

غراب / ۱۴ / ۳۵۵

غراب / ۲۰ / ۴۹۲

غراب / ۱۲ / ۵۰۹

غرابات / ۸ / ۵۸۰

غرابات / ۱۱ / ۵۸۰

غرابان / ۱۶ / ۳۹۵

غراب البین / ۱۲ / ۱۳۵

غراب البین / ۹ / ۲۲۸

غرار / ۶ / ۲۱۱

غرام / ۱۲ / ۴۳۰

غرایس / ۲ / ۳۷۹

غراورنگ / ۷ / ۱۵

غراورنگ / ۸ / ۱۵

غرب / ۱۳ / ۳۳

غرب / ۳ / ۲۷۹

غرب / ۱۵ / ۷۰۰

غرب / ۱۰ / ۲۳۴

غرب / ۲ / ۲۷۹

غرب / ۴ / ۴۱۶

غرب / ۱۰ / ۴۸۹

غور / ۱۳ / ۲۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۰

ح / ص

غور / ۱ / ۵

غور / ۱۵ / ۲۱۰

غور / ۱۲ / ۴۶۴

غوشیده / ۱۴ / ۲۹۳

غرض / ۱۶ / ۱۸۸

غرفات / ۱۴ / ۱۳

غرفات / ۱ / ۵۳۰

غرفه / ۶ / ۶۲۶

غرم / ۹ / ۲۷۵

غور / ۵ / ۴۷۶

غریر / ۸ / ۲۱۹

غریر / ۱۳ / ۶۴۵

غریضه / ۴ / ۲۹۷

غریف / ۸ / ۱۰

غریف / ۷ / ۱۸۰

غریق / ۶ / ۴۳

غزا (جنگ) سطر / ۲ / ۱۷

غزال / ۲۰ / ۵۳۶

غزاله / ۹ / ۸۳

غزاله / ۱۰ / ۸۳

غزیر / ۷ / ۲۱۹

غزیره / ۶ / ۸۹

غسق / ۷ / ۳۹

/ ح / ص

غسق / ۱۶ / ۱۸۰

غشاء / ۸ / ۲۷۹

غشاء / ۹ / ۳۰۱

غشم / ۳ / ۶۵۲

غشمشم / ۱۳ / ۲۲۳

غشوم / ۱۴ / ۱۵۱

غشوم / ۱۲ / ۲۲۳

غشوم / ۱۳ / ۶۹۶

غشوه / ۱۹ / ۴۷۱

غصن / ۱ / ۳۸۲

غصن / ۲۳ / ۴۵۶

غصون / ۱۳ / ۷

غصون / ۱۱ / ۵۷۶

غض / ۲ / ۳۸۲

غضارت / ۷ / ۴۰۰

غضب / ۱۱ / ۴۴۱

غضب / ۱۲ / ۴۴۱

غضب / ۱۴ / ۴۴۱

غضنفر / ۱۸ / ۲۰۹

غضروف لا اسم له / ۷ / ۹۶

غضیض الطرف / ۲۳ / ۵۴۱

غضیضه / ۱۷ / ۵۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۱

/ ح / ص

غطا / ۱۵ / ۴۷۱

غطا / ۱۲ / ۴۸۸

غطماط / ۲۸ / ۱۸

غفر / ۱۰ / ۱۷۲

غفل / ۶ / ۵۴۶

غفیر / ۱۰ / ۱۲۹

غلّ / ۳ / ۱۶۱

غلا / ۵ / ۱۳۴

غلاء / ۳ / ۱۳۴

غلّاله / ۹ / ۶۰۵

غلّاله / ۱۰ / ۶۰۵

غلب / ۱۲ / ۱۷۸

غلب / ۴ / ۵۵۶

غلباء / ۱۰ / ۳۲۲

غلباء / ۷ / ۴۵۲

غلث / ۵ / ۵۹۶

غلج / ۱۸ / ۳۹۶

غلل / ۱۲ / ۳۷۶

غلّمان / ۹ / ۵۳۰

غلّو / ۴ / ۱۳۴

غلّوله / ۳ / ۲۷۸

غلّه / ۸ / ۲۹۹

ح / ص

غلّه / ۲۳ / ۳۱۷

غلّیل / ۹ / ۴۷۰

غمّاء / ۱۸ / ۱۰۶

غمّام / ۱۷ / ۱۰۶

غمّام / ۵ / ۴۲۵

غمّام / ۱۷ / ۶۲۰

غم اکتساب / ۱۲ / ۱۷۲

غمّر / ۱۰ / ۷۱۷

غمّرات / ۷ / ۴۳

غمّرات / ۵ / ۷۱۸

غمّرات / ۹ / ۴۳

غمّرات / ۹ / ۲۳۱

غمّرات / ۱۷ / ۴۹۵

غموم / ۱۹ / ۱۰۶

غمین / ۷ / ۶۶۰

غنائم / ۲۷۷ / ۷

غنایت / ۶۹۶ / ۸

غنجه / ۳۸۲ / ۴

غنظ / ۶۷۵ / ۱۰

غنم / ۲۴۷ / ۱۸

غنم / ۲۴۷ / ۱۷

غنیم / ۳۱۹ / ۱۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۲

/ ح / ص

غنیم / ۳۲۶ / ۵

غنیم / ۳۵۳ / ۱۵

غو / ۳۹۵ / ۴

غوادی / ۶ / ۲۰

غوادی / ۶ / ۱۹

غوارب / ۲۸۳ / ۱۶

غوّاص / ۱ / ۵

غوالی / ۴۲۶ / ۱۸

غوامض / ۵۲ / ۸

غوانی / ۲۸ / ۳

غوانی / ۷۰۳ / ۱

غوایت / ۶۹۶ / ۴

غوایل / ۴۲۶ / ۱۷

غوایل / ۶۲۸ / ۱۸

غوج / ۵۰۰ / ۱۷

غوری / ۴۵۰ / ۲۲

غول / ۳۸۸ / ۱

غی / ۱۸۷ / ۱۰

غیار / ۵۹۲ / ۷

غیار / ۵۹۲ / ۸

غید / ۲۵۶ / ۹

غیداق / ۵۷۵ / ۱۱

غیداقی / ۲۲۳ / ۹

/ ح / ص

غیر محصور / ۵ / ۱۳۲

غیش / ۲۶ / ۱۳

غیش / ۷ / ۱۰۷

غیش / ۶ / ۱۵۸

غیطان / ۹ / ۵۳۳

غیلان / ۶ / ۷۰۲

غیم / ۱۱ / ۴۲۴

غیمان / ۱۷ / ۳۱۷

غین / ۱۱ / ۲۲۵

غیناء / ۵ / ۴۵۲

غیوم / ۸ / ۵۰

غیوم / ۱۴ / ۶۲۰

ف فائزه / ۸ / ۵۱۱

فائق / ۱۹ / ۱۸

فاتحه / ۶ / ۱۱۸

فاتحه / ۳ / ۴۸۸

فاتحه ترگ خواندن / ۲۰ / ۵۱

فاترات / ۳ / ۹

فاتق / ۴ / ۱۹۱

فاتنین / ۱۷ / ۱۴۸

فاجر / ۵ / ۱۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۳

/ ح / ص

فاجر / ۱۴ / ۶۴۵

فاختری / ۹ / ۲۷۰

فاخر / ۱۲ / ۹۹

فاخر / ۷ / ۱۲۷

فارس / ۹ / ۲۲۲

فارع / ۵ / ۱۸

فارعه / ۱۴ / ۵۲۸

فارعه / ۵ / ۵۹۸

فاکره / ۳ / ۱۱۲

فالق / ۱۵ / ۱۸

فانوس / ۹ / ۳۳۷

فایج / ۱۶ / ۲۲۳

فایجه / ۱۰ / ۱۴

فایجه / ۱۲ / ۱۴

فایج / ۱۷ / ۲۲۳

فایحه / ۱۱ / ۱۴

فئات / ۲۱ / ۲۴۲

فئام / ۸ / ۲۱۵

فؤاد / ۱۰ / ۲۴۹

فئۀ / ۹ / ۲۲۷

فئۀ / ۱۹ / ۵۱۳

فئۀ الاسلام / ۱۵ / ۳۹۸

فئید الفؤاد / ۸ / ۴۰۱

ح / ص

فتات / ۲۰ / ۲۴۲

فتاک / ۲۰ / ۶۷۰

فتاک / ۱۰ / ۵۷۲

فتال / ۱۷ / ۳۳۱

فتراک / ۱۸ / ۳۴۸

فتراک / ۵ / ۶۲۸

فتک / ۱۴ / ۴۷۶

فتن / ۵ / ۴۶۶

فتیات / ۲۰ / ۲۳۰

فجوه / ۱ / ۶۳۰

فجیعه / ۱۱ / ۱۴۲

فحّامان / ۱ / ۱۴۱

فحاوی / ۷ / ۳۹۳

فحمۀ العشاء / ۵ / ۲۱۷

فحوی / ۱۵ / ۶

فحوی / ۹ / ۱۲

فحوی / ۴ / ۲۸

فخار / ۴ / ۱۴۱

فخاریان / ۲ / ۱۴۱

فخام / ۳ / ۱۴۱

فخت / ۱۶ / ۶۴۳

فرائد / ۹ / ۴۶۰

فرائد / ۲۵ / ۴۶۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۴

/ ح / ص

فرائد / ۱۷ / ۴۷۴

فراخ / ۱۷ / ۲۷۶

فرار / ۵ / ۵۳۷

فراست / ۸ / ۲۲۲

فراست / ۲ / ۷۰

فراست / ۷ / ۲۲۲

فراسن / ۲۳ / ۳۶۴

فراسیاب / ۱۹ / ۳۴

فراش / ۲۴ / ۱۱

فراش / ۱۳ / ۵۴۰

فراش / ۵ / ۱۸۰

فراش / ۱۴ / ۵۴۰

فراغ / ۴ / ۳۲۲

فراغ / ۶ / ۳۲۲

فراغت / ۸ / ۱۰۷

فراغت / ۱۵ / ۱۰۷

فرامین / ۱۰ / ۲۰۵

فرانس / ۲ / ۴۲۷

فراحت / ۵ / ۲۸۵

فرایس / ۱۲ / ۲۲۲

فرایس / ۱ / ۴۲۷

فرح / ۱۵ / ۱۵۴

/ ح / ص

فرخ / ۲ / ۷۱۰

فرخ روز / ۱۰ / ۲۷۲

فرد الانفراد / ۱ / ۹۹

فرزین / ۳ / ۱۳۷

فرزین / ۴ / ۱۳۷

فرس / ۱۰ / ۹۵

فرسان / ۱۵ / ۲۹۱

فرسخه / ۱ / ۶۳۴

فرش / ۴ / ۱۸۰

فرش / ۷ / ۳۷۹

فرض / ۱۴ / ۳۰۹

فرض / ۱۶ / ۳۰۹

فرضه / ۱ / ۵۸۰

فرط / ۸ / ۸۲

فرق / ۶ / ۳۸۷

فرق / ۷ / ۳۸۷

فرقان / ۳ / ۲۷۸

فرقان / ۴ / ۴۸۸

فرقد / ۲ / ۵۲۹

فرنجمشک / ۱۷ / ۹۳

فرند / ۲ / ۴۳۱

فرو / ۹ / ۵۵۹

فروج / ۵ / ۵۷۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۵

/ ح / ص

فروخته / ۱۰ / ۶۶۱

فروش / ۲۴ / ۴۵۰

فرهاد / ۳ / ۷۱۰

فرهی / ۶ / ۲۸۵

فرید / ۳ / ۴۳۱

فریدآمود / ۳-۴ / ۴۳۱

فریده / ۲۸ / ۲۵

فریده / ۱۰ / ۴۶۰

فریسه / ۱۹ / ۶۱۵

فریغ / ۳ / ۳۲۲

فریقین / ۴ / ۲۸۶

فژولیده / ۱۳ / ۲۹۳

فسان / ۵ / ۱۷۱

فستقی / ۱۲ / ۴۰۷

فسحت / ۱۴ / ۳۹۷

فسحت / ۱۱ / ۴۲۳

فسحت / ۸ / ۵۸۲

فسطاط / ۱۲ / ۴۲۳

فسوس / ۲۰ / ۴۵

فسیح / ۱۷ / ۲۴

فسیله / ۱۰ / ۵۹۷

فش / ۳ / ۵۴۴

فصّ / ۱۱ / ۳۹

ح / ص

فصاد / ۱۰ / ۶۸۱

فصاد / ۴ / ۷۰۸

فصد / ۷ / ۵۲۵

فصل / ۲۱ / ۴۷۶

فصم / ۱ / ۴۴۱

فصیل / ۵ / ۴۹۳

فضاله / ۱۲ / ۲۳

فضّه / ۸ / ۷۰۵

فضیضه / ۱۹ / ۵۳۳

فطنه / ۴ / ۴۷

فقّاع کشیدن / ۸ / ۱۵۸

فقّاع گشودن / ۷ / ۱۵۸

فغان / ۲ / ۲۳۲

فغان / ۵ / ۳۷۸

فقرات / ۱ / ۲۷

فقرات / ۲ / ۲۷

فقیر / ۱۳ / ۲۵۰

فکّ / ۱۳ / ۵۲۶

فکّه / ۵ / ۱۰۱

فکیف / ۱۲ / ۱۱۱

فلاح / ۴ / ۵۹۸

فلاح / ۹ / ۶۶۷

فلال / ۱۰ / ۴۴۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۶

/ ح / ص

فلج / ۱۰ / ۱۳۷

فلزات / ۱۸ / ۷۰۰

فلس / ۸ / ۶۵۳

فلفلمویه / ۴ / ۹۲

فلق / ۱۵ / ۱۸۰

فلق / ۲ / ۱۹۸

فلق / ۱۰ / ۳۳۷

فلق / ۱۴ / ۵۷۰

فلک / ۹ / ۱۰۴

فلک / ۶ / ۵۸۱

فلک / ۱۸ / ۱۳۹

فلک / ۱۰ / ۵۷۹

فلک / ۵ / ۵۸۱

فلکه / ۱۰ / ۱۰۴

فلوات / ۱۲ / ۶۲

فلوات / ۲۱ / ۲۸۱

فلوس / ۳ / ۹۴

فلوع / ۱۵ / ۲۳۰

فلول / ۵ / ۲۷۹

فلیل / ۲ / ۳۴۹

فناء / ۱۰ / ۱۴۳

فنادق / ۱۴ / ۱۴۲

/ ح / ص

فنداق / ۴ / ۴۶۴

فندق شکن / ۱۵ / ۱۴۲

فنز / ۳ / ۲۱۵

فنون / ۲۱ / ۳۰

فنی / ۲۵ / ۴۶۱

فواخت / ۳ / ۱۳۵

فواخر / ۱۴ / ۴۵۸

فواخر / ۱۱ / ۴۷۹

فوادح / ۹ / ۶۶۹

فوارس / ۲ / ۲۲۳

فوارع / ۳ / ۶۱۱

فواشی / ۵ / ۱۵۳

فواکه / ۲ / ۲۶۴

فواکه / ۱۷ / ۵۰۴

فوايح / ۱۸ / ۲۱۹

فوح / ۷ / ۳۸۴

فود / ۹ / ۲۴۹

فود / ۹ / ۴۰۱

فودج / ۱۰ / ۵۴

فورة الجبل / ۳ / ۳۴۸

فولاد سبز / ۸ / ۳۱۶

فیافی / ۲۰ / ۴۹۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۷

ح / ص

فیالق / ۷ / ۴۴۸

فیئت / ۲۱ / ۵۱۳

فیح / ۱۹ / ۲۲۳

فیحان / ۱۹ / ۵۵۳

فیض / ۹ / ۳۵۲

فیضان / ۲۴ / ۵

فیضان / ۱۰ / ۲۷۵

فیفاء / ۲۰ / ۵۱۳

فیلگون / ۸ / ۶۰۱

فیلوله / ۱۴ / ۶۲

فیوج / ۱۷ / ۴۹۱

فیولت / ۶ / ۳۴۵

فیولت / ۸ / ۴۶۷

ق قاب / ۱۲ / ۱۵

قاب / ۱۱ / ۲۴۰

قابله / ۷ / ۳

قاپودان / ۳ / ۵۸۰

قاتر الرحال / ۸ / ۶۱۵

قاتل ابیه / ۲۱ / ۹۷

قادر انداز / ۱ / ۲۲۷

قادر اندازی / ۱۷ / ۵۸۵

قاز / ۱۹ / ۵۵۱

قارات / ۱۰ / ۵۵۱

/ ح / ص

قازا / ۲۰ / ۵۵۱

قارب / ۱۱ / ۵۰۹

قارس / ۴ / ۲۲۲

قارس / ۹ / ۳۶۰

قارع / ۱ / ۱۱۳

قارع / ۱ / ۲۰۵

قارعه / ۲۴ / ۴۱۹

قارون / ۲ / ۹۴

قاس / ۱۳ / ۱۵

قاس / ۴ / ۱۶۹

قاسح / ۴ / ۵۰۸

قاسی / ۱۱ / ۵۱۳

قاصف / ۱۷ / ۲۰۰

قاصی / ۷ / ۶۹۰

قاصیه / ۵ / ۵۷۰

قاضی دین / ۱۸ / ۵۴۱

قاضی دین / ۱۹ / ۵۴۱

قابطه / ۱۲ / ۶۴۰

قاطر / ۹ / ۶۱۵

قاطع / ۸ / ۷۰۱

قاطع / ۱۰ / ۷۰۱

قاطن / ۱۱ / ۶۲۶

قاطنین / ۹ / ۶۴۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۸

ح/ص

قاع/۵/۵۰۲

قاع/۴/۶۷۰

قاف/۱۸/۲۲۴

قاف/۱/۲۲۵

قاقم/۱/۱۹۸

قاقم/۷/۵۴۹

قاقم/۲۵/۵۵۸

قالی/۱۳/۲۴۵

قالیب/۱۳/۳۰۹

قانتین/۱۵/۱۴۸

قانی/۲/۲۱۷

قانی/۲۴/۲۲۳

قانی/۲۱/۶۴۵

قاید/۲۰/۴۲۵

قباء/۱۶/۳۸۱

قباب/۱/۳۴

قباب/۶/۱۰۶

قباب/۲/۱۹۷

قباب تسع/۱۰/۳۰۷

قبص/۱۴/۵۳۷

قبصه/۱۱/۱۸۱

قبضه/۱۰/۱۸۱

قبله گاه/۱/۳۵۵

ح/ص

قبول/۱۳/۱۴

قبول/۱۵/۱۴

قبه ازرقی/۱۲/۱۸۸

قبه خضرا/۱۵/۲۶۴

قتام/۱۱/۲۱۵

قتاد/۳/۲۷۵

قتال/۱۶/۳۳۱

قتل/۱۷/۶۶۶

قتل / ۲۰ / ۶۶۶

قتلی / ۹ / ۶۲۵

قنات / ۱۹ / ۲۴۲

قحاف / ۲۰ / ۶۶۳

قحف / ۱۶ / ۸۷

قحوف / ۱۸ / ۶۶۳

قدّ / ۳ / ۷۰۸

قدح / ۱۸ / ۱۵۱

قدح / ۶ / ۶۰۳

قدح معلی / ۵ / ۶۰۳

قدد / ۳ / ۲۰

قدر / ۲۱ / ۱۰۸

قدر / ۵ / ۳۱۱

قدراندازی / ۲ / ۱۲۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۷۹

ح / ص

قدم / ۱۶ / ۶۹۹

قدم / ۱۵ / ۶۹۹

قدود / ۲ / ۲۰

قدید / ۲۱ / ۳۰۹

قذازه / ۱۰ / ۴۷۴

قرب / ۴ / ۲۰۳

قرابه / ۱۱ / ۱۵۵

قراضه / ۵ / ۴۰۷

قراضه / ۸ / ۴۵۴

قراط / ۱۷ / ۳۹۶

قراطین / ۲۲ / ۴۶۲

قزاع / ۴ / ۲۳۰

قزاع / ۸ / ۲۳۰

قزاع / ۱۹ / ۳۲۱

قزاع / ۹ / ۴۱۸

قراعات / ۱۷ / ۵۰۲

قرانیطس / ۱ / ۹۶

قرده / ۲۵ / ۲۰

قرده / ۱۲ / ۵۶۱

قرص تباشیر / ۳ / ۹۰

قرضاب / ۲۰ / ۳۱۸

قرط / ۱۸ / ۹۱

قرط / ۱۶ / ۴۲۷

ح / ص

قرطاس / ۳ / ۳۰

قرطاس / ۱۹ / ۶۰۴

قرطاط / ۴ / ۴۲۷

قرطه / ۱۸ / ۷

قرطه / ۱۱ / ۴۰۷

قرطه / ۸ / ۲۴۹

قرطه / ۱۳ / ۳۹۶

قرطه / ۲۰ / ۷

قرطه / ۱ / ۷۱۸

قرطی ماریئه / ۱ / ۴۶۳

قرع / ۷ / ۲۳۰

قرع باب / ۴ / ۲۷۸

قرقه / ۳ / ۹۷

قرقف / ۱۸ / ۳۷۶

قرقوف / ۱۷ / ۳۷۶

قرن الغزاله / ۱۶ / ۵۳۵

قرو / ۸ / ۵۵۹

قروم / ۱۲ / ۱۵۱

قروم / ۵ / ۲۳۴

قروم / ۵ / ۳۷۰

قری / ۵ / ۵۹۲

قریح / ۱۳ / ۳۴۵

قریح / ۱۱ / ۵۸۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۰

ح / ص

قریحه / ۱۴ / ۳۴۵

قریض / ۹ / ۴۵۴

قریه / ۸ / ۶۷۱

قزلباشیه / ۱ / ۱۳۱

قزوم / ۶ / ۳۷۰

قساسی / ۱۴ / ۷۱۷

قسط / ۲ / ۳

قسطاط / ۱۴ / ۴۲۳

قسطاس / ۲ / ۶۵۷

قسمت / ۱۷ / ۲۱۸

قسوط / ۵ / ۶۴۰

قسى / ۴ / ۱۲۹

قسى / ۱۵ / ۳۵۰

قسیمه / ۲۸ / ۵۳

قشعیره / ۱۰ / ۵۴۹

قصار / ۴ / ۳۵۱

قصاره / ۲ / ۶۶۷

قصارى / ۱۶ / ۴۲۵

قصارى / ۶ / ۶۴۵

قصاله / ۱۳ / ۲۳

قصامه / ۱ / ۶۶۷

قصایا / ۱۵ / ۴۲۵

قصب آبگون / ۱۰ / ۷

ح / ص

قصبات / ۴ / ۴۲۱

قصبات / ۶ / ۴۲۱

قصب نرگس / ۹ / ۷

قصل / ۲۲ / ۴۷۶

قصم / ۲ / ۴۴۱

قصور / ۳ / ۲۹

قصور / ۴ / ۱۲۵

قصور / ۴ / ۲۹

قصور / ۵ / ۱۲۵

قضایر / ۷ / ۱۷۲

قضم / ۱۵ / ۳۱۱

قضمه / ۹ / ۷۰۵

قط / ۸ / ۳۱۳

قطا / ۱۲ / ۱۱

قطاب / ۵ / ۳۱۳

قطار / ۲ / ۶۱۳

قطار / ۴ / ۶۱۳

قطان / ۶ / ۳۵۱

قطایف / ۱۴ / ۲۷

قطب رحی / ۸ / ۶۱۲

قطر / ۲۸ / ۵۶

قطره زدن / ۱ / ۳۵۱

قطره زدن / ۸ / ۳۶۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۱

ح / ص

قطره زدن / ۴ / ۶۰۱

قطره زدن / ۱۰ / ۶۱۵

قطره زن / ۵ / ۶۱۳

قطقطه / ۱۱ / ۱۱

قطمیر / ۱۹ / ۱۸۰

قطور / ۷ / ۲۰

قطور / ۱۳ / ۲۷

قطیع / ۵ / ۲۳۷

قعط / ۳ / ۲۹۱

قعقاع / ۴ / ۵۰۲

قفا الدهر / ۵ / ۲۲۵

قفا خاریدن / ۶ / ۲۲۵

قفاخری / ۲۰ / ۵۳۵

قفول / ۶ / ۶۷۵

قلائند / ۶ / ۴۸۹

قلائند / ۹ / ۱۸۲

قلّاش / ۴ / ۲۳

قلاع / ۱۴ / ۱۲۵

قلاع / ۲۳ / ۲۲۸

قلاع / ۸ / ۲۹۴

قلاع / ۶ / ۵۳۲

قلامه / ۶ / ۲۳

قلامیس / ۶ / ۲۵

ح / ص

قلاووزی / ۱۵ / ۳۶۶

قلب / ۱۹ / ۲۸۰

قلب / ۲ / ۵۵۹

قلب / ۱۴ / ۳۴۷

قلب / ۱۵ / ۳۴۷

قلب شتا / ۳ / ۵۵۹

قلب / ۶ / ۷۱۰

قلّت / ۱۳ / ۳۰۴

قلزم / ۱۲ / ۵۱

قلع / ۲۲ / ۵

قلعه / ۳ / ۳۹۶

قلعه / ۴ / ۳۹۶

قلعه / ۲ / ۵۷۲

قلعه کافر / ۱۲ / ۱۹۷

قلعه مینا / ۱ / ۱۵۶

قلقل / ۴ / ۳۷۵

قلم / ۸ / ۴۵

قلم آسا / ۱۱ / ۳۵

قلیب / ۱ / ۴۴

قلیب / ۱۱ / ۳۴۵

قلیت / ۲۴ / ۳۴۵

قم / ۱۱ / ۷۱۵

قماری / ۱۰ / ۲۷۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۲

ح / ص

قماری / ۱۱ / ۲۲

قماری / ۲۲ / ۵۵۸

قماش / ۶ / ۴۷۶

قماقم / ۶ / ۷۱۴

قمامه / ۱۳ / ۷۱۵

قمپاره / ۱ / ۶۲۵

قمر / ۹ / ۱۴۴

قمقام / ۱۷ / ۱۰۹

قمقام / ۱۹ / ۱۰۹

قمّه / ۲۰ / ۲۱۱

قمیص / ۷ / ۶۱۸

قمیص / ۹ / ۶۱۸

قمین / ۸ / ۶۶۰

قنابل / ۱۱ / ۲۵۳

قنات / ۱۱ / ۲۵۰

قنات / ۱۰ / ۶۲۴

قنّاحه / ۷ / ۵۲۶

قنازع / ۲۶ / ۱۱۶

قنازع / ۲۴ / ۱۱۶

قناطیر / ۲۳ / ۴۶۲

قناطیر / ۵ / ۷۰۶

قنان / ۱۸ / ۳۸۱

قنان / ۹ / ۴۲۳

ح / ص

قنّره / ۲ / ۵۱۴

قنداوه / ۵ / ۳۵۵

قندز / ۳ / ۱۹۸

قنید الامر / ۱۷ / ۶۰۹

قنص / ۱۵ / ۵۳۷

قنطر / ۵ / ۶۴۱

قنفذ / ۶ / ۵۶۱

قنن / ۱۳ / ۵۲۸

قنن / ۵ / ۶۳۹

قنوات / ۶ / ۶۲۰

قنوع / ۲۷ / ۵۰

قنوه / ۱۲ / ۲۵۰

قنه / ۴ / ۳۳۳

قنیات / ۲۲ / ۲۳۰

قنینه / ۵ / ۳۷۵

قوائد / ۴ / ۳۷۰

فوارس / ۴ / ۲۰۴

قوارع / ۱ / ۲۷۸

قوارع / ۲۳ / ۴۱۹

قوارع / ۱۸ / ۴۲۹

قوارع / ۱ / ۵۸۴

قوارع الفرقان / ۴ / ۴۸۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۳

ح / ص

قواصی / ۱۶ / ۱۲۵

قواصی / ۱۲ / ۵۱۳

قواضب / ۱۳ / ۲۸۷

قواضب / ۹ / ۴۱۴

قواعل / ۱۳ / ۴۴

قواعل / ۱۰ / ۳۶۹

قوافی / ۱۲ / ۷۷

قواقیز / ۱ / ۱۰۹

قوام / ۱ / ۴۴۲

قوام / ۲ / ۴۴۲

قوایم / ۱۱ / ۲۱۶

قوایم / ۲ / ۲۸۴

قوایم / ۱۸ / ۴۲۷

قوایم / ۱۱ / ۴۴۲

قوت فاعله / ۱۹ / ۱۲

قوراء / ۱۱ / ۵۵۱

قورغان / ۸ / ۴۳۵

قوس حاجب / ۱۶ / ۶۶۲

قوش / ۱۹ / ۵۳۵

قوشچی / ۸ / ۶۹۹

قوضا به قوض / ۲۱ / ۶۴۴

قوف / ۱۶ / ۳۶۱

قول / ۱۴ / ۴۳۵

ح / ص

قوّه الظفر / ۱۰ / ۵۲۷

قوّه الظهر / ۲ / ۲۹۲

قوّه فاکره / ۲۷ / ۴۳

قوّه مولده / ۳ / ۲۶۴

قوّه ناطقه / ۲۷ / ۴۳

قوی / ۳ / ۶۹۳

قوی الجأش / ۱۰ / ۳۲۶

قویم القواعد / ۵ / ۵۳۰

قهره / ۱۳ / ۱۸۱

قهقرات / ۹ / ۷۰۴

قیاس / ۸ / ۵۱۹

قیاسره / ۱ / ۴۱

قیاصره / ۲ / ۴۱

قیاطین / ۹ / ۴۵۸

قیاقی / ۲۲ / ۴۹۳

قیان / ۱۹ / ۳۸۱

قید / ۱ / ۷۸

قیراط / ۹ / ۸۶

قیروان / ۱۲ / ۴۱۶

قیروان / ۱۳ / ۴۱۶

قتیل / ۱۸ / ۱۱۰

قینات / ۲۱ / ۲۳۰

قینه / ۴ / ۱۵۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۴

ح / ص

ک کابلیج / ۱ / ۴۲۱

کاتب / ۷ / ۶۴۵

کاخ / ۲ / ۱۰۶

کاخ / ۴ / ۱۰۶

کار آب / ۳ / ۱۶۰
 کار نوشته / ۹ / ۵۶۸
 کاس / ۱۵ / ۲۹
 کاسر / ۴ / ۴۱۹
 کاسر / ۱۰ / ۴۱۹
 کاسه بر سر شکستن / ۹ / ۱۵۷
 کاسه گر / ۱۷ / ۳۷۷
 کاسه گردان / ۶ / ۱۰۸
 کاسه لیس / ۲۴ / ۱۰۷
 کاشح / ۹ / ۵۴۶
 کاغذ / ۴ / ۴۲
 کاف / ۱۷ / ۲۲۴
 کافر / ۷ / ۱۹۷
 کافر / ۱۰ / ۶۶۷
 کافر / ۱۱ / ۶۶۷
 کاف نسخ / ۱۹ / ۲۲۴
 کافور / ۹ / ۳۸۱
 ح / ص
 کافور / ۱۲ / ۳۸۱
 کافور / ۱۵ / ۳۸۱
 کافورپز / ۱۴ / ۳۸۱
 کافور خشک / ۲۵ / ۵۶
 کاف و نون / ۴ / ۲۲۴
 کافّه / ۷ / ۹۷
 کاکل / ۲ / ۱۴۳
 کامل / ۱۹ / ۸۳
 کان / ۱۴ / ۳
 کان / ۲ / ۱۵
 کانا / ۶ / ۱۵
 کانون / ۱۳ / ۳
 کانون / ۱۱ / ۵۷۷
 کانون الاول / ۱۴ / ۵۷۷
 کاهکشان / ۱۸ / ۵۳۰

کاهکشان / ۱۹ / ۵۳۰

کاهل / ۱۰ / ۱۱۴

کاهلی / ۱۱ / ۱۱۴

کاهو / ۹ / ۱۷۲

کأس / ۱۶ / ۲۹

کأس / ۴ / ۱۰۸

کبار / ۱۸ / ۱۰۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۵

/ ح / ص

کبار / ۱۱ / ۱۰۷

کبار / ۱۶ / ۴۳۹

کبار / ۱۵ / ۴۳۹

کبد السماء / ۸ / ۶۷۸

کبر / ۲ / ۱۰۵

کبک / ۳ / ۵۳۶

کبکبه / ۳ / ۶۲۳

کتاب / ۲۲ / ۲۰۴

کتاب / ۲ / ۴۱۴

کتاب / ۴ / ۵۶۸

کتاب / ۵ / ۶۲۵

کتاب / ۲ / ۱

کتابه / ۳۰ / ۱۴

کتابه / ۱۴ / ۳۶۸

کتابه / ۶ / ۶۲۵

کناره / ۱۷ / ۴۳۵

کتیبه / ۸ / ۳۴۸

کنج / ۲۴ / ۴۷۶

کته / ۶ / ۱۴۱

کثیث / ۷ / ۵۵۶

کثیر التلاؤ / ۲۶ / ۴۶۲

کثیر الزماد / ۹ / ۳۱۱

/ ح / ص

کثیر المضار / ۱۶ / ۲۵۰

کجک / ۱۵ / ۴۴۸

کحل / ۱۸ / ۳۳۵

کحلی / ۶ / ۲۵۹

کحلی / ۵ / ۷۰۸

کد / ۱۰ / ۳۵۳

کدح / ۱۱ / ۳۵۳

کدخدا / ۲ / ۲۶۰

کدر / ۵ / ۵۹

کذبذب / ۹ / ۱۵۳

کرادیس / ۷ / ۵۶۸

کراس / ۶ / ۵۶۸

کراسی / ۲ / ۳۰

کرامت / ۱۱ / ۴۸۸

کرب / ۱۸ / ۳۶۶

کرد / ۱ / ۶۸۹

کرزین / ۱۷ / ۳۶۲

کرسی / ۴ / ۲۵۵

کرک / ۱۸ / ۱۳۹

کرک / ۴ / ۳۳۸

کرکی / ۱۸ / ۵۰۹

کروب / ۳ / ۷۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۶

ح / ص

کروب / ۱۳ / ۶۶۷

کروب / ۱۵ / ۶۶۷

کزوبیان / ۳ / ۳۷۳

کروور / ۲ / ۴۷۵

کزوفر / ۱۷ / ۲۸۱

کروکر / ۹ / ۳۸

کزه / ۵ / ۳۴۳

کریاس / ۱۶ / ۶۸۴

کریان / ۸ / ۳۵۰

کریم العصر / ۱۲ / ۳۱۳

کریم التّقییر / ۱۷ / ۱۸۰

کریهت / ۹ / ۵۸۱

کساء / ۱۴ / ۲۹

کساء / ۱۳ / ۲۹

کساء / ۱۸ / ۶۳

کساء / ۹ / ۴۱۷

کساء / ۷ / ۵۱۵

کساء عبّاسیان / ۱۴ / ۱۷۲

کساحه / ۲۱ / ۶۷۰

کسح / ۲۳ / ۴۷۶

کسر / ۲ / ۲۸۹

کسر / ۱ / ۴۸۸

ح / ص

کسور / ۸ / ۱۲۵

کسور / ۲۳ / ۴۹۱

کسور / ۲۱ / ۴۹۱

کسور / ۲۲ / ۴۹۱

کسیب / ۳ / ۱۹۵

کسیب / ۵ / ۳۹۶

کسیر / ۱۴ / ۶۳۷

کش / ۸ / ۵۶

کش / ۱۰ / ۴۰۷

کشف القناع / ۲۵ / ۵۰

کشکشه / ۲۴ / ۳۶۲

کشکشه / ۲۷ / ۳۶۲

کشم / ۱۰ / ۶۵۲

کشیش / ۱۷ / ۱۱

کعیت / ۱۳ / ۴۵

کفّ / ۳ / ۱۸۲

کفاح / ۱۹ / ۳۲۰

کفّ آدم / ۷ / ۹۲

کفّار / ۱۸ / ۶۶۶

کفّار / ۲۱ / ۶۶۶

کفء / ۱۲ / ۳۴۰

کفّ الاسد / ۸ / ۹۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۷

ح / ص

کفته / ۹ / ۵۲

کفو / ۵ / ۳۷۶

کفور / ۱۲ / ۶۶۷

کفیت / ۲۵ / ۳۱

کفیتا / ۲ / ۲۹۵

کفیده / ۴ / ۱۴۴

کفیه / ۱۳ / ۴۹

کلّ / ۱۶ / ۲۵

کلاب / ۱۴ / ۳۴۲

کلاکل / ۵ / ۴۳۴

کلاکل / ۹ / ۴۲۴

کلال / ۳ / ۵۱

کلال / ۱۷ / ۱۵۴

کلال / ۸ / ۴۲۴

کلام / ۱۳ / ۲۶

کلام / ۱۶ / ۱۱۰

کلاله / ۲۰ / ۶۹۹

کلاله / ۸ / ۲۷۸

کلاله / ۱۹ / ۵۵۸

کلایب / ۱۱ / ۴۱۹

کلا / ۹ / ۲۴۷

کلب / ۲ / ۵۶۲

کلب / ۲۱ / ۳۴۶

ح / ص

کلبه / ۲۰ / ۵۵۷

کلب هائم / ۱۸ / ۱۴۲

کلف / ۲ / ۴۷۲

کلف / ۳ / ۴۷۲

کلکل / ۲۰ / ۵۲

کلک / ۸ / ۳۱۰

کلک واسطی / ۵ / ۱۷۶

کلل / ۷ / ۴۲۴

کلل / ۲۶ / ۴۶۱

کلم / ۷ / ۴۸

کلنگ / ۱۱ / ۳۵۵

کلنگ / ۱۲ / ۳۵۵

کله / ۱۳ / ۲۵۸

کلید / ۵ / ۴۵۹

کلید سه‌دندانه / ۱ / ۴۵۴

کلیل / ۲۴ / ۱۵

کلیل / ۱ / ۵۱

کلیل / ۶ / ۷۰

کم / ۱۷ / ۳۰۵

کماخ / ۱۲ / ۶۲۴

کمدات / ۹ / ۱۸۵

کماکان / ۴ / ۱۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۸

ح / ص

کمال / ۱ / ۲۷۲

کمان رستم / ۶ / ۳۷۸

کمان رستم / ۱۳ / ۵۴۷

کمان زنبوری / ۲۲ / ۴۳۹

کمان کشیدن / ۴ / ۷۴

کمات / ۴ / ۳۰۵

کمات / ۱۶ / ۳۰۵

کمات / ۱۵ / ۵۴۸

کماهی / ۱۶ / ۲۸

کمتره / ۹ / ۱۹۳

کمخاب / ۱۲ / ۶۶۰

کمست / ۶ / ۴۹۴

کم فرصت / ۱۲ / ۲۸۷

کم کام / ۱۵ / ۴۸۱

کمی / ۱۵ / ۳۰۵

کمیت / ۱۳ / ۱۵۹

کمیت / ۱۵ / ۱۵۹

کمیش / ۲ / ۲۷۷

کمین / ۳ / ۴۱۸

کن / ۱۰ / ۵۷۷

کن / ۱۰ / ۶۹۵

کناره کرد / ۱۰ / ۱۱۲

کنانت / ۷ / ۶۰۷

کناس / ۷ / ۱۰

ح / ص

کنگر / ۳ / ۵۷۲

کنگر / ۵ / ۱۳۵

کنگره / ۸ / ۱۳۵

کنود / ۱۰ / ۶۳۳

کنوز / ۱۲ / ۲۱۷

کنوز قارونی / ۱۳ / ۴۵۹

کنیز / ۲۸ / ۳۰۷

کواکب / ۲۰ / ۲

کواکب / ۹ / ۲۳۵

کواکب سحابی / ۱۵ / ۲۶۵

کواکب سحابی / ۱۰ / ۳۳۶

کواعب / ۱۰ / ۲۵۸

کوپ / ۱ / ۳۹۳

کوثر / ۴ / ۵۴۰

کوثر / ۵ / ۵۴۰

کوچ / ۱ / ۱۳۶

کورکا / ۸ / ۴۳۹

کوسج / ۳ / ۵۱۵

کوسج / ۹ / ۵۱۵

کوفه / ۸ / ۳۰۴

کوکب / ۱۱ / ۱۰۱

کوکب / ۳ / ۱۷۳

کو کب / ۷ / ۷۰۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۸۹

/ ح / ص

کو کب / ۶ / ۷۰۱

کو کب / ۹ / ۷۰۱

کو کبه / ۲ / ۷۷

کو کو / ۸ / ۲۷۰

کون: رجوع به اکوان شود

کونین / ۳ / ۱۵

کوّه / ۱۲ / ۳۳۸

کوه بر کوّه / ۱۴ / ۳۸۴

کوه پشت / ۱۵ / ۴۲۲

کوهه / ۶ / ۳۲۱

کوهه / ۱۳ / ۳۹۴

کوهه / ۱۲ / ۳۹۴

کوهه / ۱۴ / ۴۲۲

کھوف / ۲۲ / ۶۶۸

کھبدان / ۱۹ / ۳۲۲

کهنه گرک / ۱۵ / ۶۶۶

کئی / ۳ / ۳۴

کئی / ۸ / ۲۴۴

کیان / ۲ / ۳۴

کیت و کیت / ۱۸ / ۱۱۳

کیدآور / ۱۰ / ۴۴۱

کیش / ۸ / ۱۳۷

کیش / ۱۲ / ۱۵۰

/ ح / ص

کیف حالک / ۷ / ۲۲۸

کیفیت بسیطی / ۲۳ / ۵

کیفیت خامس / ۸ / ۳

گگ گاوان / ۵ / ۱۹۸

گاوان / ۶ / ۲۱۵

گاو تازی / ۱۵ / ۱۹۹

گاو تازی / ۱۴ / ۵۱۴

گاوچهر / ۵ / ۱۹۹

گاودم / ۴ / ۱۹۸

گاه / ۷ / ۴۸۷

گراز / ۲ / ۱۹۹

گراز / ۲ / ۵۴۵

گراز / ۱۶ / ۶۶۶

گراز کردن / ۱۹ / ۵۶۱

گرامی زادگان / ۱۱ / ۲۱۷

گربز / ۲ / ۱۹۵

گربه بید / ۶ / ۲۷۵

گربه در شلوار افتادن / ۵ / ۵۶۱

گرد / ۲۱ / ۴۳۸

گردبالش / ۷ / ۲۸

گردبالش / ۸ / ۲۵۹

گردن / ۴ / ۳۳۶

گردنان / ۹ / ۱۲۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۰

ح / ص

گردنان / ۷ / ۱۳۸

گردنان / ۷ / ۲۱۶

گردنان / ۲۰ / ۳۶۲

گردنان / ۸ / ۳۹۶

گردون / ۱۲ / ۱۰۴

گردون / ۳ / ۳۹۳

گردونیه / ۶ / ۲۷۳

گوزین / ۱۸ / ۳۶۲

گوزین / ۱۹ / ۳۶۲

گرگ آشتی / ۱۸ / ۵۶۱

گرگر / ۱۱ / ۳۸

گرگینه / ۳ / ۳۳۸

گروگر / ۱۰ / ۳۸

گروه / ۶ / ۴۳۰

گرینغ / ۹ / ۳۳۱

گریوه / ۶ / ۱۸۹

گریوه / ۶ / ۳۸۸

گز کچی / ۱۸ / ۲۷۹

گز کی / ۶ / ۴۲۰

گز لک / ۲۰ / ۶۱

گز لک / ۵ / ۲۲۶

گزین / ۱۶ / ۳۶۲

ح / ص

گشاد یافتن / ۱۱ / ۲۲۴

گلبندی / ۳ / ۸

گل پیاده / ۷ / ۶۱۹

گل خیری / ۱۴ / ۶۹۶

گل زمین سطر / ۷ / ۲۱۱

گل زمین / ۴ / ۲۶۰

گل زمین / ۶ / ۶۱۹

گل سر سبد / ۱۸ / ۹۳

گل صدبرگ / ۲ / ۶۲۸

گل قجه / ۳ / ۷۰۷

گلو کشیدن رک: از گلو کشیدن

گنبد / ۸ / ۵۳۹

گنجه / ۲۷ / ۳۶۶

گندآور / ۹ / ۴۴۱

گوان / ۴ / ۵۴۴

گودرز / ۱۳ / ۵۳۶

گور / ۱۸ / ۵۳۶

گوش فیل / ۱۶ / ۱۹۹

گوش فیل / ۱۳ / ۵۶۰

گوش ماهی / ۲ / ۵۸۴

گوشه / ۴ / ۲۷۲

گوگردان / ۱۲ / ۵۵۳

گوهر / ۱۵ / ۲۰

/ح/ص

گوهر آمور / ۲۱ / ۴۸۳

ل / لا / ۴ / ۱۷۹

لائح / ۱۲ / ۲۸۴

لائح / ۹ / ۵۹۲

لائمانه / ۱۳ / ۵۸۷

لابه / ۱۳ / ۱۱۶

لا تحصی / ۱۸ / ۳۲۸

لاخ / ۳ / ۳۸۸

لادغ / ۱۲ / ۵۴۸

لازع / ۱۳ / ۵۴۸

لازم الشباب / ۴ / ۱۵۵

لا سیما / ۷ / ۴۵۹

لاطائل / ۶ / ۵۹۵

لا غرو / ۱۲ / ۱۷۳

لال / ۲۴ / ۴۷

لآل / ۷ / ۱۱۲

لالا / ۵ / ۲۵

لالا / ۲۴ / ۴۶۲

لالا / ۲ / ۴۶۳

لاله دختری / ۱۲ / ۱۴۵

لآلی / ۴ / ۲۵

/ح/ص

لآلی / ۲۵ / ۴۷

لآلی / ۳ / ۴۶۲

لام / ۱۲ / ۲۲۴

لامعه البها / ۲۰ / ۶۰۳

لاوی / ۱۱ / ۱۵۲

لامی / ۱ / ۱۶۰

لامی / ۱۰ / ۴۲۴

لامی / ۸ / ۶۰۳

لأی / ۷ / ۱۴۵

لب / ۷ / ۱۴۵

لباب / ۱۳ / ۹۱

لباب / ۱۷ / ۵۱۱

لبالب / ۹ / ۲۷۷

لبان / ۲۳ / ۶

لبریز / ۸ / ۱۵۷

لبق / ۱۹ / ۱۱۹

لبلاب / ۱۲ / ۹۱

لبلاب / ۳ / ۱۵۹

لبلبه / ۹ / ۱۱۵

لبن / ۲۱ / ۲۵

لبن / ۱۵ / ۹۵

لبنه / ۱۶ / ۹۵

لبوب / ۱۷ / ۳۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۲

ح / ص

لبوس / ۶ / ۱۹۴

لیب / ۱۴ / ۹۱

لیسخه / ۶ / ۳۷۳

لت / ۹ / ۱۴۵

لت / ۱۴ / ۳۲۴

لت / ۶ / ۵۸۶

لتم / ۸ / ۴۷۷

لتوت / ۴ / ۳۲۸

لتوت مخرقه / ۳ / ۵۷۰

لثم / ۲۱ / ۶۰۳

لج / ۲۰ / ۲۳۲

لج / ۲۲ / ۲۳۲

لجاج / ۱۶ / ۵۱

لجج / ۱۱ / ۵۱

لجه / ۱۷ / ۵۸۳

لجه / ۲۷ / ۱۸

لجی / ۲۹ / ۱۸

لجی / ۲۴ / ۴۸

لجین / ۲ / ۹

لجین / ۹ / ۶۵۹

لحج / ۴ / ۲۱۰

لحد / ۱۵ / ۵۴۰

لحمه / ۴ / ۶۵۰

/ ح / ص

لحمی (یا قوت ...) / ۱۹ / ۳

لحوم / ۱۲ / ۴۱۹

لحیه / ۵ / ۱۴۱

لحیه / ۶ / ۵۱۵

لحیة البقر / ۱۵ / ۵۱۴

لحیة التیس / ۱۵ / ۹۱

لخت / ۱۷ / ۶۵۴

لخلخه سائی / ۶ / ۲۷

لدی / ۲۳ / ۱۸

لذاذات / ۱۹ / ۴۶۹

لر / ۱۰ / ۱۹۲

لسان العصافیر / ۱۳ / ۹۲

لسن / ۱۴ / ۲۵

لسن / ۱۵ / ۲۵

لسن / ۱۳ / ۲۵

لصاب / ۵ / ۲۱۰

لطااط / ۵ / ۵۰

لطااط / ۸ / ۴۲۳

لطایف / ۱۳ / ۸۱

لطم / ۱۰ / ۴۷۷

لطیم / ۱۶ / ۵۵۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۳

/ ح / ص

لطیمه / ۱۷ / ۵۵۳

لعاب گوزن / ۲۱ / ۱۹۷

لعب / ۸ / ۶۰۲

لعبت بربریّه / ۲ / ۹۲

لعل پیکانی / ۶ / ۲۴۱

لعل لحمی / ۱۳ / ۵۹۳

لعین / ۵ / ۵۸۶

لغو / ۱۵ / ۷۱

لفاظه / ۹ / ۲۳

لغوف / ۷ / ۱۳۰

لغوف / ۲۱ / ۴۳۶

لفیف / ۷ / ۶۴

لفیف / ۱۲ / ۵۶۷

لقاطه / ۸ / ۲۳

لقّاعه / ۷ / ۷۵

لقطه / ۲۴ / ۳۰۷

لقفه / ۷ / ۱۶۶

لقلقه / ۵ / ۱۳

لک / ۶ / ۴۶۳

لک / ۱ / ۴۷۵

لکز / ۱۴ / ۵۷۴

لک لکک / ۱۵ / ۲۷

لکم / ۷ / ۴۷۷

/ ح / ص

لگام / ۷ / ۷۰۷

لم / ۴ / ۳۶۱

لماظه / ۲ / ۳۰۸

لمحه / ۱۰ / ۲۰۱

لمع / ۱۴ / ۶۷۳

لمعه / ۱ / ۲

لمعه / ۱۰ / ۴۴۰

لمم / ۸ / ۶۴۸

لمم / ۷ / ۶۴۸

لوا / ۵ / ۲۹۱

لواسه / ۱ / ۳۵۰

لواعج / ۷ / ۶۱۳

لوث / ۷ / ۱۶۷

لوزعی / ۱۸ / ۱۱

لوع / ۶ / ۱۱۷

لوع / ۵ / ۶۷۳

لؤلؤ طاوسی / ۴ / ۴

لؤلؤ عینی / ۱۲ / ۵۹۳

لولی / ۱ / ۲۶۹

لولیان / ۵ / ۱۵۰

لوی / ۱۸ / ۲۱۶

لهاب / ۱۳ / ۳۳۵

لهاب / ۱۴ / ۳۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۴

/ ح / ص

لهاسه / ۳ / ۳۵۰

لهب / ۱۵ / ۳۳۵

لهبات / ۶ / ۴۴۲

لهبات / ۱۰ / ۶۵۴

لهبان / ۲۱ / ۳۱۷

لهبان / ۱۲ / ۶۷۳

لهشان / ۱۳ / ۶۷۳

لهفان / ۲۲ / ۳۱۷

لهق / ۲۸ / ۱۱۹

لهنة الضیف / ۵ / ۴۵۱

لهیات / ۱۱ / ۶۵۴

لیاق / ۱۰ / ۵۸

لیاقت / ۱۱ / ۵۸

لیالی / ۳ / ۲۵۶

لیت و لعل / ۶ / ۶۷۶

لیث / ۸ / ۵۴۱

لیس / ۱۷ / ۵۱۴

لیق / ۳ / ۲۱۰

لیقه / ۹ / ۵۸

لیل / ۳ / ۲۲۸

لیل / ۴ / ۲۵۸

لیل / ۳ / ۲۸۷

لیل / ۴ / ۵۳۵

/ ح / ص

لیاء / ۲ / ۲۵۶

لیل الیل / ۱۴ / ۴۸۲

لیل دجوجی / ۷ / ۵۲۳

لیلۀ لیلا / ۳ / ۵۹

لین عریکت / ۲ / ۳۶۵

لیوٹ / ۲ / ۳۲۸

لیوٹ / ۸ / ۳۶۴

لیوٹ / ۳ / ۶۶۴

م مائج / ۱۷ / ۱۵۱

مائج / ۲۸ / ۴۳

ماء معین / ۱۳ / ۴۸۹

مائن / ۱۷ / ۱۵۲

مائیت / ۹ / ۵۸۵

و رک: ماهیت

ماتح / ۲۹ / ۴۳

مادّه / ۶ / ۱۱۲

ما ذنبی / ۵ / ۵۹۴

ماذی / ۱۲ / ۶۳۵

مار / ۱۰ / ۶۴۵

مارد / ۱۲ / ۱۵۳

مآزق / ۹ / ۶۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۵

/ ح / ص

ماشوب / ۲۰ / ۱۵۴

ماشطه / ۱۵ / ۵۲

ماشی / ۱۳ / ۸۸

ماشی / ۲۳ / ۳۰۹

ماشیا علی رأسه / ۹ / ۴۲

ماضی / ۱۴ / ۶۳۵

ماطره / ۹ / ۶۱۳

مآقط / ۶ / ۵۱۶

مال / ۱۱ / ۶۸۶

مالی / ۵ / ۴۵۰

مآود / ۵ / ۷۱۵

ماوراءالنهر / ۱۹ / ۲۷۱

ماه / ۸ / ۱۳۲

ماه / ۱۰ / ۵۳۹

ماه پروین / ۱۱ / ۹۳

ماه‌چہ / ۵ / ۱۳۱

ماه‌چہ / ۵ / ۱۸۷

و ر ک: ماهیچه

ماه مقنّع / ۲ / ۴۶

ماه نخشی / ۲ / ۱۸۸

ماهور / ۱ / ۲۷۳

ماه‌وشان / ۵ / ۱۴۴

ماهی / ۱۶ / ۴۸۸

/ ح / ص

ماهیت / ۷ / ۵۸۵

و ر ک: مائیت

ماهیچه / ۱ / ۱۸۰

ماهیچه / ۲۰ / ۴۲۷

و ر ک: ماهیچه

میس / ۵ / ۲۵۳

مایل الاوتاد / ۱ / ۱۰۱

مأثور / ۳ / ۶۲۸

مأدبه / ۶ / ۶۲

مأسور / ۷ / ۶۲۸

مأسوری / ۱۴ / ۳۶۶

مأسورین / ۱ / ۴۳۲

مأکل / ۱۶ / ۱۳۴

مأنس / ۴ / ۲۵۳

مأود / ۶ / ۷۱۵

مباحث البقر / ۱۲ / ۴۴۷

مبادات / ۲۲ / ۴۵۵

مبارات / ۱۰ / ۲۰۹

مبارات / ۱۹ / ۴۵۶

مبارک / ۵ / ۳۷۲

مبارّه / ۲۱ / ۴۵۶

مباری / ۲۲ / ۱۸۵

مباسلت / ۱۴ / ۶۲۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۶

/ ح / ص

مباطشت / ۱۴ / ۲۱۲

مبالدت / ۹ / ۴۳۸

مبالط / ۱۰ / ۲۱۲

مبالط / ۵ / ۴۵۶

مباهج / ۲ / ۶۲۱

مبتور / ۹ / ۲۹۳

مبتهج / ۱۴ / ۲۶۴

مبذّر / ۱۱ / ۷۰۴

مبقرش / ۹ / ۵۱۷

مبقرش / ۱۵ / ۵۵۵

مبّره / ۶ / ۷۱۶

مبرهن / ۳ / ۱۰۰

مبسم / ۲۲ / ۵۳

مبسم / ۲۰ / ۵۳

مبشّره / ۱۱ / ۲۱۹

مبضع / ۹ / ۵۲۵

مبضوع / ۱۲ / ۲۸۲

مبغضت / ۲۰ / ۲۸۴

مبوّقات / ۴ / ۵۶۲

متاع / ۲ / ۶۵۰

متاعب / ۱۳ / ۶۲۲

متالف / ۱۴ / ۲۸۵

متآلف / ۱۱ / ۶۴۱

/ ح / ص

متانت / ۱۶ / ۲۸۷

متأبّی / ۱۰ / ۴۹۸

متأنی / ۹ / ۴۹۸

متأود / ۷ / ۷۱۵

متأهب / ۱۰ / ۱۹۷

متباسق / ۱۰ / ۳۸۱

متبحر / ۲۱ / ۱۸

متبدد / ۱۳ / ۵۸۲

متبر / ۵ / ۴۰۲

متبسل / ۱۶ / ۴۳۵

متبهج / ۱ / ۴۹۱

مخصص / ۷ / ۳۹۷

متجلد / ۵ / ۵۵۹

متجلی / ۵ / ۱۳

متجنده / ۹ / ۶۲۰

متجوه / ۱۹ / ۳۷۳

متحاشی / ۳ / ۵۲۲

متحلی / ۴ / ۱۳

متخصص / ۶ / ۳۹۷

متخطی / ۱۲ / ۴۶۶

متدارك / ۱۶ / ۷۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۷

/ ح / ص

متداكس / ۱ / ۲۱۲

متدهدم / ۱۱ / ۳۹۷

مترادف / ۱۷ / ۷۷

متراكب / ۱۴ / ۷۷

مترب / ۱۳ / ۴۷۸

مترجی / ۴ / ۶۷۶

مترس / ۴ / ۱۷۴

مترس / ۱۰ / ۶۹۸

متروی / ۱۴ / ۵۴۶

مترعزع / ۳ / ۲۴۳

مترزلزل / ۸۱ / ۲

متسارع / ۴۳۱ / ۲۳

متسند / ۴۱۹ / ۱۶

متشابهات / ۱۰۰ / ۵

متشاعر / ۸۰ / ۸

منشدر / ۲۹۲ / ۴

مشرّد / ۴۱۹ / ۱۵

مشرّم / ۴۱۹ / ۱۴

متصعصع / ۲۴۳ / ۸

متضعضع / ۲۴۳ / ۹

متطاووله / ۲۴۲ / ۱۳

متطایر / ۱۳۶ / ۳

متطبّب / ۹۶ / ۶

ح / ص

متطوّله / ۲۴۲ / ۱۴

متعائق / ۵۲۸ / ۱۵

متعائق / ۶۴۱ / ۱۲

متغلب / ۵۷۸ / ۶

متفرّع / ۲۴۳ / ۶

متفوّه / ۳۷۳ / ۱۵

متفیهق / ۷۵ / ۲

متقاذف / ۲۲۸ / ۱۹

مقارب / ۸۳ / ۱۶

مقاضی / ۵۶۷ / ۸

مقلّد / ۱۴۰ / ۶

متکاوس / ۷۷ / ۱۳

متکاوس / ۲۱۲ / ۳

متلاحمه / ۳۲۰ / ۲۴

متلاشی / ۵۲۲ / ۵

متلاطس / ۵۸۳ / ۳

متألّی / ۴۶۲ / ۵

متلجلج / ۱۹ / ۱

متلعثم / ۱۹ / ۲

متمم / ۲۲ / ۱۸

متناسق / ۱۳ / ۳۸۱

متنجم / ۱ / ۱۰۴

متواصل / ۴ / ۳۱۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۸

/ ح / ص

متواطس / ۲ / ۵۸۳

متوزع / ۴ / ۲۴۳

متین / ۱۸ / ۱۴۵

متین / ۳ / ۳۰۴

متینه / ۲ / ۳۹۰

متینه / ۱۰ / ۵۳۴

مثابت / ۱۳ / ۶۲۴

مثابر / ۱ / ۶۷۹

مثابرت / ۱۰ / ۶۷۶

مثار / ۸ / ۴۱۸

مثالات / ۵ / ۶۴

مثری / ۹ / ۱۶۱

مثقله / ۱۵ / ۲۱۱

مثله آتشی / ۱۶ / ۳۵۸

مشموره / ۲۱ / ۵۳۳

مثنی / ۹ / ۷۶

مثول / ۴ / ۵۶۵

مجاب / ۱۹ / ۲۹۴

مجاחר / ۱۰ / ۲۱۳

مجاحشت / ۸ / ۴۲۲

مجادت / ۶ / ۱۷۷

مجادح / ۱۴ / ۵۸۰

مجادعه / ۴ / ۵۵۷

/ ح / ص

مجادل / ۲۲ / ۳۳

مجازه / ۲۸ / ۴۵۵

مجاری / ۲۸ / ۱۵۳

مجارى / ۱۹ / ۱۸۵

مجارى / ۲۰ / ۱۸۵

مجاز / ۱۳ / ۶۶۸

مجاسده / ۵ / ۴۴۰

مجاسرت / ۴ / ۵۱۰

مجاشات / ۲۱ / ۴۵۵

مجالات / ۱۸ / ۲۱۲

مجالح / ۱۴ / ۳۲۰

مجالحت / ۱۶ / ۳۲۰

مجالى / ۲ / ۶۳۳

مجاملت / ۴ / ۴۵۶

مجانس / ۱۵ / ۸۵

مجاتق / ۱۳ / ۳۵۸

مجاوبت / ۱۱ / ۴۱۲

مجاوبت / ۲ / ۶۰۳

مجاورين / ۱۰ / ۵۳۸

مجبول / ۲۴ / ۵۶۳

مجبول / ۵ / ۶۳۸

مجتاحين / ۲ / ۵۴۳

مجتازان / ۱۶ / ۲۹۹

دره نادره: تاريخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۹۹۹

ح / ص

مجتث / ۳ / ۲۹۳

مجدّر / ۱۴ / ۲

مجدّر / ۲۳ / ۳۵۵

مجدّر / ۲۴ / ۳۵۵

مجدود / ۲۲ / ۱۳

مجدوذ / ۲۴ / ۱۳

مجدوذ الرّجلين / ۸ / ۳۸۸

مجر / ۲۴ / ۴۰۱

مجرّد / ۱۴ / ۳۲۱

مجرّد / ۱۵ / ۳۲۱

مجردات / ۶ / ۲

مجرّۀ ۲/ ۲۰۷

مجرّۀ ۷/ ۳۰۰

مجرّۀ ۹/ ۳۳۶

مجرّۀ ۳/ ۴۴۰

مجرّۀ ۱۴/ ۴۴۸

مَجَّعِبَه / ۱۲/ ۴۱۴

مَجْلَجْل / ۱۱/ ۶۰۱

مَجْلُوبَات / ۵/ ۴۶۱

مَجْلَى / ۱۹/ ۱۰۸

مَجْمَرَه / ۱۴/ ۱۰۴

مَجْنّ / ۲/ ۶۶۳

مَجْنَب / ۲۱/ ۳۳۹

/ ح/ ص

مَجْنَبَه / ۱۶/ ۴۱۴

مَجْنَدَه / ۶/ ۴۱۴

مَجْنَس / ۱۶/ ۶۱

مَجْنُون / ۲/ ۵۹

مَجْهَر الصَّوْت / ۹/ ۱۷۸

مَجْهَل / ۸/ ۵۴۶

مَجْیء / ۱۹/ ۴۵۳

مَحَابّ / ۱۸/ ۲۹۴

مَحَاجِر / ۹/ ۲۱۳

مَحَاجَّه / ۱۱/ ۶۰۳

مَحَادَات / ۱۷/ ۳۶۱

مَحَادَث / ۷/ ۴۵۶

مَحَادَث / ۸/ ۴۵۶

مَحَارِسْت / ۹/ ۲۸۰

مَحَارَهِ / ۲۷/ ۴۵۵

مَحَاسِن / ۱۳/ ۱۴۹

مَحَاصِر / ۱۳/ ۵۶۴

مَحَاصِن / ۱۲/ ۵۶۴

مَحَاضِرَه / ۹/ ۴۲۰

مَحَاط / ۷/ ۱۲۸

محاق / ۱۵ / ۱۰۳

محاق / ۱۳ / ۲۸۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۰

/ ح / ص

محاقت / ۱ / ۴۵۶

محاقل / ۱۱ / ۳۶۹

محاقت / ۱۲ / ۲۸۵

محاكات / ۲۲ / ۵۲

محاكات / ۴ / ۴۱۱

محاكه / ۲۱ / ۵۲

محاگه / ۲۳ / ۵۲

محال / ۸ / ۴۳۱

محال / ۶ / ۵۷۴

محال / ۱۸ / ۵۱۵

محال / ۷ / ۵۷۴

محال / ۸ / ۵۷۴

محاالت / ۳۱ / ۴۵۵

مخالفت / ۱۱ / ۱۹۴

مخالق / ۱۸ / ۳۱۷

محامله / ۶ / ۲۴۴

محامله / ۳ / ۴۵۶

محاوته / ۳ / ۶۰۳

محبّات / ۲۱ / ۵۳

مجبور / ۱ / ۲۷۱

محبول / ۲۵ / ۵۶۳

محتال / ۴ / ۱۲۷

محتاله / ۱۰ / ۱۷۰

/ ح / ص

محتشد / ۱ / ۳۶۰

محتضر / ۱۹ / ۳۱۸

محتفد / ۵ / ۷۰۰

محتّات / ۱۸ / ۵۰۷

محبّالات / ۸ / ۲۱

محبّله / ۱۸ / ۴۱۴

محجور / ۱۷ / ۴

محراب / ۱۴ / ۳۹۳

محراب / ۱۰ / ۵۴۳

محراف / ۳ / ۴۱۱

محسر / ۱۶ / ۵۴۰

محسّنات / ۱۱ / ۴۷۱

محش / ۱۷ / ۴۷۶

محصد / ۲ / ۳۵۴

محصل / ۸ / ۴۷۹

محصنات / ۱۰ / ۴۷۱

محصود / ۱ / ۳۵۴

محصود / ۷ / ۶۶۷

محصور / ۶ / ۱۳۲

محضّات / ۱۹ / ۵۰۷

محضر / ۱۳ / ۲۰۵

محضیر / ۱۴ / ۲۰۵

محطّ / ۵ / ۱۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۱

ح / ص

محطّ / ۱۸ / ۱۳۲

محطوطه المطا / ۵ / ۴۹۱

محفد / ۳ / ۴۸۲

محفد / ۶ / ۷۰۰

محقوق / ۹ / ۱۷

محك / ۴ / ۴۸۷

محكمه / ۱۳ / ۶۵۰

محل / ۱۲ / ۶۱۴

محال / ۶ / ۳۴۰

محله / ۳ / ۶۵۴

محلی / ۱۸ / ۱۰۸

محمّد / ۲ / ۱۷

محموده / ۱۹ / ۸۹

محن / ۲۳ / ۷۷

محبّ / ۲۲ / ۳۳۹

محول / ۱۷ / ۵۱۵

محو / ۶ / ۲۸

محبّا / ۲۳ / ۵۳

محبّر / ۴ / ۲۷۲

محبص / ۱۱ / ۵۵۷

مخائل / ۱۲ / ۵۹۲

مخادع / ۱۷ / ۵۵۴

مخارف / ۱۹ / ۹۳

ح / ص

مخارف / ۱۶ / ۱۵۳

مخازی / ۲۱ / ۱۸۵

مخاشات / ۲۰ / ۴۵۵

مخاشنت / ۲۰ / ۱۱۶

مخاشی / ۲۱ / ۵۱۵

مخاصره / ۱۰ / ۴۲۰

مخاض / ۱۱ / ۳۶۴

مخافت / ۳۰ / ۴۵۵

مخافت / ۱۴ / ۴۶۹

مخافت / ۱۲ / ۶۱۸

مخال / ۲ / ۴۵۶

مخالست / ۸ / ۷۱۶

مخالطت / ۶ / ۴۵۶

مخالف / ۶ / ۲۷۲

مخال معّم / ۸ / ۵۹۴

مخامل / ۱۲ / ۳۶۴

مخبّات / ۱۹ / ۵۳

مخبوّ / ۳ / ۵۰۳

مخبون / ۴ / ۵۰۳

مختال / ۶ / ۱۲۷

مختلس / ۴ / ۶۷۱

مخدر / ۱۶ / ۳۳۲

مخذول / ۱۵ / ۵۸۵

مخراق لاعب / ۱ / ۶۶۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۲

/ ح / ص

مخزول / ۱۴ / ۵۸۵

مخزون / ۸ / ۵۱

مخصل / ۳ / ۳۳۹

مخصل / ۸ / ۶۴۲

مخصل / ۹ / ۶۴۲

مخضر / ۱۴ / ۲۱۹

مخضرم / ۶ / ۶۸

مخضرم النسب / ۷ / ۶۸

مخضل / ۱۵ / ۲۱۹

مخطّ / ۲۰ / ۱۳۲

مخطّط / ۳ / ۱

مخطوبه / ۹ / ۲۵۴

مخلّ / ۱۰ / ۳۹۸

مخلات / ۹ / ۱۱۳

مخلب / ۱۸ / ۳۵۴

مخلخل / ۱۵ / ۵۹۲

مخلوجه / ۱۱ / ۵۵

مخلّی / ۱۷ / ۱۰۸

مخلّی / ۸ / ۶۲۵

مخمّد / ۱۸ / ۱۶

مخمّسات / ۱۲ / ۶۷

مخوّل / ۹ / ۴۲۸

مخیم / ۱۷ / ۲۴۸

/ ح / ص

مداحلت / ۱۲ / ۴۹۹

مداخل / ۱۰ / ۴۹۹

مداخلت / ۱۱ / ۴۹۹

مداد / ۲۲ / ۴۶۳

مدارات / ۲۶ / ۴۵۵

مدارج / ۲ / ۲۴۰

مدارج / ۲۵ / ۵۳۵

مدافع / ۲ / ۲۷۸

مدافع / ۹ / ۳۵۸

مدالست / ۱۰ / ۷۱۶

مدام / ۵ / ۱۰۷

مدام / ۱۲ / ۱۰۷

مدام / ۹ / ۷۰۲

مداهنه / ۱۷ / ۱۱۸

مداهنه / ۵ / ۴۱۳

مداید / ۲۶ / ۱۵۳

مدبج / ۴ / ۱

مدبج / ۱۱ / ۴۶۲

مدبجات / ۲۲ / ۴۶۱

مدبر / ۱۷ / ۴۷۸

مدبور / ۱۰ / ۳۵۴

مدحور / ۹ / ۳۵۴

مدح / ۱۵ / ۴۱

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۳

/ ح / ص

مدخول / ۱۱ / ۷۷

مدرار / ۲۷ / ۵۶

مدرب / ۴ / ۳۶۴

مدرجه / ۲۴ / ۵۳۵

مدرس / ۱۱ / ۶۳

مدرهمه / ۴ / ۷۰۶

مدعم / ۹ / ۳۸۹

مدعم / ۱۵ / ۵۵۷

مدقوق / ۹ / ۲۱۶

مدقوق / ۱۴ / ۴۹۲

مدکّه / ۲ / ۴۷۰

مدمر / ۴ / ۴۰۲

مدموم / ۱۱ / ۱۴۱

مدنّره / ۳ / ۷۰۶

مدود / ۱ / ۴۶۴

مذاب / ۷ / ۳۱۲

مذاب / ۷ / ۳۹۱

مذارع / ۶ / ۲۴۷

مذارع / ۱۶ / ۵۷۴

مذارع / ۱۵ / ۵۷۴

مذبذب / ۴ / ۸۱

مذبذب / ۱۰ / ۱۵۳

مذبّ / ۳ / ۳۶۴

ح / ص

مذکر / ۷ / ۵۷۵

مذکر / ۷ / ۲۳۱

مذموم الخلقه / ۱۲ / ۱۴۱

مذنبین / ۱۳ / ۵۸۸

مذیل / ۱۰ / ۷۹

مّر / ۱۵ / ۶۷۶

مراء / ۴ / ۶۳۲

مرائر / ۱۰ / ۶۲۳

مرائی / ۵ / ۶۳۲

مرابض / ۱۷ / ۹

مرابط / ۹ / ۹

مرابط / ۱۱ / ۴۴۸

مرابع / ۱۶ / ۱۳۲

مراتج / ۳ / ۵۴۶

مراتع / ۱۷ / ۱۳۲

مراحل / ۱ / ۶۱۶

مراد / ۱۰ / ۳۸۶

مّرّاد / ۹ / ۶۰۹

مرادات / ۱۷ / ۴۵۶

مرادات / ۱۸ / ۴۵۶

مرادی / ۶ / ۳۸۸

مراره / ۱۷ / ۶۷۶

مراری / ۸ / ۶۷۵

مراسیل / ۳ / ۶۲۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۴

/ ح / ص

مراعات التظیر / ۱۴ / ۶۷۵

مراعی / ۱۳ / ۶۶۶

مراعی / ۱۲ / ۶۶۶

مراغم / ۸ / ۳۸۹

مراغه / ۱۲ / ۱۶۶

مرافق / ۲۰ / ۵۳۷

مرافق / ۲۱ / ۵۳۷

مرافقت / ۱۰ / ۳۱۵

مراقی / ۹ / ۱۳

مراقی / ۱۲ / ۱۷۶

مراکب / ۱۳ / ۴۳۶

مراکب / ۱۶ / ۵۰۰

مرامات / ۲۷ / ۴۵۶

مرامات / ۲۴ / ۴۵۶

مرامی / ۱۲ / ۳۱۹

مراوغه / ۱۱ / ۱۶۶

مراهق / ۱۵ / ۷۰۳

مرايا / ۶ / ۱۳۳

مرايا / ۲۴ / ۴۸۸

مرايا / ۳ / ۶۳۲

مراير / ۷ / ۳۱۸

مربط / ۲۲ / ۵۰۰

مربط / ۲۳ / ۴۸۳

/ ح / ص

مربع / ۱۶ / ۶۲۱

مربوب / ۶ / ۶۲۴

مرتجل / ۱۵ / ۶۹

مرتحل / ۱۲ / ۴۹۳

مرتدع / ۲۰ / ۲۱۶

مرتع / ۲ / ۵۰۵

مرتکب / ۲ / ۱۲۸

مرتکب / ۴ / ۱۲۸

مرتوت / ۵ / ۶۲۴

مرجاس / ۶ / ۴۱۱

مرجان / ۵ / ۲۴۱

مرجان / ۱۴ / ۶۵۹

مرجان‌تر / ۱۴ / ۵۹۳

مرجوف / ۱۶ / ۴۳۱

مرجول / ۳ / ۱۰۷

مرجول / ۱۹ / ۵۰۹

مرح / ۱۶ / ۱۵۴

مرحله / ۲۶ / ۴۳

مرخ و عفار / ۶ / ۱۸۴

مرد / ۴ / ۹۵

مرد / ۱۷ / ۶۱۸

مرد / ۱۴ / ۳۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۵

/ ح / ص

مرد / ۲۰ / ۱۵۰

مرد / ۹ / ۱۵۴

مرداس / ۵ / ۴۱۱

مردرد / ۱ / ۶۱

مردف / ۱۹ / ۷۷

مردم / ۱۲ / ۶۶۵

مردم باصره / ۱ / ۴۰۶

مردن / ۱۳ / ۲۷۹

مرده / ۱۳ / ۵۶۱

مردی / ۲ / ۵۸۰

مرزأب / ۲۳ / ۱۶۶

مرزأ / ۲۲ / ۳۹۹

مرس / ۲۳ / ۳۴۶

مرسس / ۴ / ۳۶۶

مرسس / ۱۰ / ۵۶۸
 مرّسع / ۱ / ۲۹۱
 مرسل / ۱۰ / ۷۶
 مرسله / ۲۱ / ۴۱۴
 مرّشش / ۱ / ۳۶۶
 مرّصع / ۱۳ / ۷۸
 مرصوص / ۲ / ۱۴۶
 مرصوص / ۱ / ۳۳۴
 / ح / ص
 مرصوف / ۱ / ۱۴۶
 مرصوف / ۴ / ۳۴۱
 مرضی / ۹ / ۹۸
 مرع / ۴ / ۱۵۳
 مرعی / ۲۲ / ۴۱
 مرعی / ۲۱ / ۲۵۳
 مرعی / ۱۷ / ۳۶۷
 مرغ / ۱۷ / ۵۳۵
 مرغ دو برادران / ۱ / ۲۷۶
 مرغم / ۹ / ۴۷۸
 مرغم / ۱۰ / ۳۸۹
 مرغوس / ۶ / ۷۱۱
 مرغول / ۱۳ / ۵۶
 مرغوله / ۳ / ۴۰۵
 مرّقش / ۱۳ / ۵۱۷
 مرّقن / ۶ / ۵۲۷
 مرقوم / ۸ / ۵۲۷
 مرقون / ۷ / ۵۲۷
 مرکب / ۱۴ / ۶۱۵
 مرکّوات / ۱۷ / ۴۶۱
 مرکوز / ۵ / ۲۴
 مرکوز / ۲۵ / ۵۰۲
 مرکوس / ۱۴ / ۴۰۱

/ح/ص

مرمات / ۱۲ / ۶۶۴

مرمریس / ۷ / ۵۳۳

مرمریس / ۱۶ / ۶۷۶

مرمورات / ۱۱ / ۲۸

مرموزات / ۱۲ / ۲۸

مرموق / ۹ / ۳۱

مزو / ۸ / ۱۸۵

مروارید بستن / ۱ / ۱۴۴

مروت / ۷ / ۶۷۵

مروّق / ۱۴ / ۷۰۲

مروّق / ۱۶ / ۷۰۲

مرهفات / ۱۵ / ۳۳۹

مرهفات / ۲۳ / ۵۵۱

مَرّیخ / ۱۵ / ۳۸

مریر / ۹ / ۶۲۳

مریع / ۱۵ / ۶۲۱

مزابر / ۴ / ۴۱

مزابر / ۲ / ۱۴۹

مزاخف / ۲۴ / ۲۹۲

مزاریق / ۹ / ۶۶۳

مزالق / ۷ / ۶۱۷

مزامر / ۴ / ۱۴۹

/ح/ص

مزاهمت / ۹ / ۶۷۵

مزأبق / ۱ / ۶۹۸

مزبر / ۱ / ۱۱۸

مزخرف / ۱۳ / ۴۷

مزدوج / ۲۰ / ۸۳

مزدوج / ۱۰ / ۲۵۶

مزدوج / ۱۳ / ۲۶۴

مزرّج / ۲۳ / ۴۸۲

مزعفر / ۱۹ / ۳۰۹

مزْمهر / ۱۱ / ۴۹۵

مزن / ۱۳ / ۱۵۴

مزْنره / ۲ / ۷۰۶

مزوره / ۱۱ / ۴۹۸

مزوق / ۱۳ / ۷۰۲

مَزّه / ۳ / ۷۰۴

مَزّه / ۴ / ۷۰۴

مزیت / ۱۰ / ۶۲۷

مزید / ۲۰ / ۷۷

مزیر / ۲ / ۱۱۸

مَسّ / ۸ / ۲۵۱

مَسّ / ۵ / ۶۴۸

مَسّ / ۴ / ۶۴۸

مساء / ۲ / ۲۲۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۷

/ ح / ص

مساآت / ۱۹ / ۴۵۵

مسائل / ۷ / ۵۹۸

مساجرت / ۱۲ / ۶۰۸

مساجلت / ۵ / ۴۵۸

مساخط / ۳ / ۵۱۶

مسارّ / ۳ / ۱۵۲

مسارات / ۵ / ۳۲۴

مسارب / ۱۴ / ۱۳۲

مسارب / ۲۳ / ۲۵۳

مسارح / ۱۲ / ۴۹۶

مسارعت / ۲۲ / ۳۳۸

مسارّه / ۱ / ۳۴۰

مساطح / ۲ / ۳۵۵

مساطر / ۱۲ / ۲۲

مساغ / ۵ / ۳۲

مسافع / ۲ / ۳۹۹

مسافعت / ۳ / ۳۹۹

مساق / ۴ / ۳۲

مساق / ۷ / ۳۶۷

مساقت / ۲۶ / ۲۳۰

مساقت / ۴ / ۵۱۶

مساکین / ۴ / ۵۴۳

مسالح / ۹ / ۴۲۹

/ ح / ص

مسالح / ۱۰ / ۴۲۹

مسالك / ۲۵ / ۴۳۱

مسامات / ۱۵ / ۲۱۵

مسامحت / ۱۲ / ۱۱۹

مسامحت / ۱۳ / ۱۱۹

مسامع / ۲ / ۲۰۵

مساورت / ۳ / ۳۲۴

مساورت / ۶ / ۳۶۶

مساوی / ۱۴ / ۱۴۹

مساھلت / ۱۴ / ۶۰۴

مساھم / ۱۴ / ۳۱۲

مساھنت / ۱۰ / ۱۹۴

مساير / ۱۳ / ۴۹۶

مسايفت / ۷ / ۶۰۸

مساير / ۷ / ۴۱۱

مسیحان / ۶ / ۴۴۹

مسیعه / ۱۲ / ۳۴۱

مسیوت المشاعر / ۹ - ۱۰ / ۸۰

مستأنف / ۲۱ / ۷۰۰

مستأنفا / ۹ / ۲۰۵

مستأنفات ایام / ۱ / ۶۴۲

مستبد / ۱ / ۵۸۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۸

/ ح / ص

مستبدع / ۸ / ۴۹۴

مستبسل / ۱۵ / ۴۳۵

مستثنی / ۶۴ / ۱۵
 مستجار / ۵۳۸ / ۱۱
 مستجلب / ۶۸۰ / ۴
 مستحصل / ۹ / ۷
 مستحلب / ۶۸۰ / ۶
 مستخمران / ۱۵۵ / ۹
 مستردف / ۶۴۱ / ۱۸
 مسترادل / ۷۹ / ۴
 مستسقی / ۴۹۲ / ۱۳
 مستشط / ۶۰۴ / ۱۷
 مستصحب / ۳۴۳ / ۷
 مستصحب / ۵۱۷ / ۱۴
 مستصحب / ۶۰۳ / ۱۷
 مستضیم / ۶۷۹ / ۹
 مستطرف / ۶۲۸ / ۱۲
 مستطرفات / ۴۷۵ / ۱۱
 مستطرفات اعوام / ۶۴۲ / ۲
 مستطیر / ۲۲ / ۴
 مستظل / ۱۰۶ / ۱۶
 مستظل / ۵۴۶ / ۱۰
 مستظهر / ۲۸۷ / ۱۵
 ح / ص
 مستعذب / ۴۸۹ / ۱۶
 مستقدح / ۳۶۹ / ۱۹
 مستقیل / ۵۸۸ / ۱۶
 مستکین / ۱۶۱ / ۱۷
 مستمال / ۵۱۲ / ۱۵
 مستمطر / ۳۶۵ / ۲۰
 مستنبط / ۳۴۵ / ۲۰
 مستنسق / ۴۵۳ / ۳
 مستنشط / ۶۰۴ / ۱۶
 مستوبقین / ۶۶۶ / ۷
 مستوثق / ۴۵۳ / ۱

مستوثقین / ۶ / ۶۶۶

مستودع / ۱۵ / ۱۲

مستورات / ۱۸ / ۴۷۱

مستوعب / ۲۱ / ۳۹۹

مستوکر / ۲ / ۱۳۶

مستهل / ۲ / ۸۰

مستهل / ۷ / ۲۸۸

مسجر / ۷ / ۸۱

مسجر / ۲۳ / ۴۳۶

مسجهره / ۱ / ۶۱۱

مسرج / ۱۶ / ۶۲۲

مسرج / ۱۵ / ۶۲۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۰۹

ح / ص

مسرس / ۱۲ / ۵۶۸

مسرورات / ۲۳ / ۴۶۱

مسرعان / ۱۵ / ۲۰۵

مسره / ۱۲ / ۴۱۰

مسطار / ۱۱ / ۲۲

مسطر / ۲ / ۵۸

مسعر / ۲۴ / ۴۳۶

مسعی / ۲۴ / ۴۲۹

مسقط الرأس / ۱۱ / ۱۷۶

مسك / ۱۲ / ۲۳۵

مسكه / ۱۰ / ۳۱۰

مسكیة التسمات / ۱۷ / ۱۴

مسلاق / ۶ / ۴۵

مسلسل / ۱۹ / ۲۴

مسلسله / ۲۲ / ۲۸۱

مسلسله / ۲۴ / ۲۸۱

مسلك / ۱۹ / ۴۱۷

مسلوب / ۱۷ / ۱۱۰

مسلوب / ۷ / ۲۸۰

مسلول / ۸ / ۲۱۶

مسلول / ۱۶ / ۷۰۰

مسمار / ۱۷ / ۳۹۹

مسمّر / ۱۹ / ۳۹۹

/ ح / ص

مسمسه / ۶ / ۶۴۸

مسمّط / ۱۴ / ۲۵۰

مسمّطات / ۵ / ۸۰

مسنّاء / ۲۲ / ۲۵۳

مسنبل / ۱۹ / ۱۵۴

مسنّ / ۳ / ۵۹۸

مسوّده / ۴ / ۲۹۰

مسوّر / ۹ / ۳۶۶

مسوّم / ۱۱ / ۳۴۴

مسیح / ۲۳ / ۵۶۳

مسیخ / ۲۴ / ۱۰۹

مسیّر / ۱۳ / ۴۶۱

مشاین / ۱۴ / ۴۲۱

مشابکت / ۲ / ۴۵۳

مشاتمت / ۱۳ / ۲۵۱

مشاحت / ۲۱ / ۱۱۶

مشارّات / ۴ / ۳۲۴

مشارب / ۵ / ۱۳۲

مشارزات / ۱۵ / ۲۲۲

مشاطه / ۱۸ / ۵۵

مشاعرت / ۵ / ۷۱

مشاق / ۶ / ۳۶۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۰

/ ح / ص

مشاق / ۳ / ۳۲

مشاکلت / ۹ / ۵۴۰

مشاکهت / ۱۴ / ۴۸

مشامتت / ۱۴ / ۲۵۱

مشامه / ۱۲ / ۲۲۹

مشامیم / ۱۳ / ۲۲۹

مشاولت / ۸ / ۱۹۶

مشاهد / ۲۴ / ۳۰۴

مشاهلت / ۱۵ / ۶۰۴

مشاهنت / ۹ / ۱۹۴

مشأمه / ۱۴ / ۲۲۹

مشأمه / ۸ / ۴۶۵

مشتأه / ۲۰ / ۲۵۳

مشتتات / ۱۸ / ۶۴۲

مشتبهات / ۴ / ۱۰۰

مشتده / ۷ / ۲۹۰

مشجر / ۷ / ۸۰

مشجر / ۵ / ۸۱

مشحون / ۲۷ / ۳۰۷

مشحون / ۱۷ / ۴۶۹

مشدود / ۲۲ / ۴۱۷

مشراط / ۱۳ / ۲۸۲

مشرب / ۱۰ / ۱۴۹

/ ح / ص

مشردات / ۲ / ۶۴۳

مشرز / ۱۱ / ۵۶۸

مشرقه / ۱۷ / ۲۵۳

مشعب / ۹ / ۵۹۸

مشعله / ۵ / ۲۲۰

مشفتر / ۱۶ / ۴۹۵

مشفوع / ۱۶ / ۴۵۲

مشق / ۴ / ۲۲۶

مشك تر / ۲۴ / ۵۶

مشكو / ۱۳ / ۵۸

مشكول / ۱۱ / ۲۴۶

مشلشل / ۱۳ / ۵۱۹

مشمخر / ۱۵ / ۴۹۵

مشتر / ۲ / ۲۳۰

مشتر / ۲۰ / ۳۹۹

مشتر الدیل / ۹ / ۴۳۱

مشمعل / ۲۰ / ۳۷۸

مشمعه / ۸ / ۴۹۹

مشممل / ۲ / ۷۰۹

مشمول / ۱ / ۷۰۹

مشموم / ۱۵ / ۹۴

مشنف / ۱۹ / ۷

مشنق / ۱۲ / ۷۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۱

ح / ص

مشوف / ۴ / ۸

مشوم / ۱۵ / ۱۵۱

مشیر / ۱۴ / ۴۶۱

مشیمه / ۷ / ۱۲

مشیمه / ۷ / ۴۶۵

مشیه / ۱۹ / ۲۰۹

مصابت / ۱۳ / ۶۷۶

مصاحت / ۷ / ۴۸۳

مصاخب / ۱۸ / ۱۱۷

مصاخف / ۴ / ۶۳۰

مصاد / ۲۱ / ۴۳۵

مصاد / ۷ / ۵۳۷

مصادمت / ۱ / ۴۳۶

مصارعت / ۱۲ / ۲۱۳

مصاع / ۸ / ۳۶۳

مصاعب / ۱۱ / ۶۲۲

مصاعد / ۱۰ / ۶۲۲

مصاعیب / ۱۳ / ۲۰۴

مصاف / ۶ / ۴۵۵

مصافات / ۸ / ۱۹۳

مصافات / ۴ / ۵۱۱

مصافحه / ۱۶ / ۴۵۶

مصاقيات / ۲۶ / ۱۲۳

ح / ص

مصاقع / ۱۳ / ۶۴۳

مصالح / ۱۱ / ۴۲۹

مصاليب / ۱۴ / ۲۰۴

مصانع / ۶ / ۳۷۲

مصانع / ۶ / ۳۹۰

مصولت / ۹ / ۱۹۶

مصولت / ۲ / ۳۳۶

مصولت / ۱۵ / ۶۲۷

مصاهرت / ۸ / ۴۸۳

مصايد / ۲ / ۴۱۹

مصب / ۱۲ / ۴۲۰

مصحفات / ۱۸ / ۲۹

مصحوب / ۱۳ / ۲۹۴

مصحوب / ۲ / ۴۱۱

مصدع / ۹ / ۱۸

مصدوقه / ۳ / ۱۲۲

مصدوقه / ۳ / ۵۵۵

مصر / ۹ / ۳۰۴

مصر / ۳ / ۶۲۰

مصطاد / ۲۱ / ۵۳۵

مصطاد / ۸ / ۵۳۷

مصطاف / ۱۹ / ۲۵۳

مصطبح / ۹ / ۴۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۲

ح / ص

مصطبه / ۹ / ۳۷۲

مصطع / ۱۰ / ۱۸

مصطفه / ۱۰ / ۵۳۳

مصع / ۸ / ۲۰۸

مصفحه / ۲ / ۱۷۲

مصّفحه / ۱۴ / ۴۵۶

مصّفق / ۲۰ / ۷۰۲

مصقل / ۲۳ / ۴۸۸

مصقوله / ۳ / ۳۳۷

مصلّی / ۹ / ۱۴۸

مصلّی / ۱۰ / ۱۴۸

مصمت / ۱ / ۴۱۳

مصمت / ۲ / ۴۱۳

مصمّم / ۸ / ۳۶۰

مصنع / ۱۱ / ۲۳۹

مصنع / ۳ / ۴۶

مصنع / ۱۴ / ۲۳۹

مصیده / ۶ / ۵۳۷

مصیر / ۳ / ۵۱۴

مصیقل / ۱ / ۳۱۶

مضائق / ۱۲ / ۶۲۲

مضابت / ۵ / ۶۷۲

ح / ص

مضاجع / ۵ / ۶۱۱

مضاجع / ۳ / ۲۳۱

مضارب / ۹ / ۲۷۶

مضاربه / ۱۵ / ۲۵۰

مضاربه / ۲۰ / ۶۴۴

مضاربه / ۱۷ / ۲۵۰

مضاربه / ۱۸ / ۶۴۴

مضارعت / ۱۱ / ۲۱۳

مضاعف / ۱۰ / ۶۴

مضاعف / ۲۲ / ۲۹۲

مضاعف / ۲ / ۵۶۸

مضاغه / ۱۴ / ۴۷۴

مضافات / ۴ / ۱۲۴

مضامیر / ۷ / ۱۶

مضامین / ۲ / ۲۵

مضامین / ۲۵ / ۳

مضاهات / ۲۱۴ / ۱۱

مضاهی / ۴۸ / ۴

مضحات / ۲۵۳ / ۱۸

مضرب / ۱۹۷ / ۱

مضرب / ۲۴۱ / ۱۲

مضرب / ۲۴۱ / ۱۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۳

/ ح / ص

مضرب / ۲۴۱ / ۱۳

مضرب العنان / ۲۴۱ / ۱۱

مضرج / ۴۸۳ / ۲

مضرس / ۳۵۹ / ۱۰

مضرم / ۱۸۶ / ۱۱

مضطرم / ۴۰۰ / ۱۱

مضطرم / ۵۷۴ / ۵

مضغه / ۴۷۴ / ۱۳

مضممر / ۲۸۴ / ۲۴

مضممرات / ۱۶ / ۸

مضی / ۳۰۴ / ۱۵

مضیء / ۵۲ / ۵

مطار / ۲۷۶ / ۱۵

مطار / ۴۳۶ / ۶

مطارب / ۳۳ / ۲۰

مطارح / ۴۸۰ / ۳

مطارحه / ۲۹۴ / ۴

مطارده / ۲۹۲ / ۱۰

مطارده / ۳۴ / ۱۰

مطارده / ۲۹۲ / ۱۱

مطارده / ۴۳۶ / ۷

مطارده / ۳۸۷ / ۳

مطاوح / ۲۹۲ / ۱۲

/ ح / ص

مطاوحت / ۱۳ / ۲۹۲

مطاوعت / ۲ / ۱۹۶

مطاوعت / ۲۰ / ۴۱۷

مطاوول / ۱۶ / ۵۰۷

مطاولات / ۵ / ۵۹۵

مطاولت / ۸ / ۴۳۶

مطاولت / ۱۷ / ۵۰۷

مطاوی / ۱ / ۴۸۰

مطایا / ۱۸ / ۱۵۳

مطایا / ۷ / ۲۹۴

مطایا / ۱۰ / ۴۵۰

مطایا / ۶ / ۴۹۱

مطایب / ۱۴ / ۱۵۳

مطبوخ خام / ۲۰ / ۳۰۹

مطحر / ۱ / ۶۰۵

مطر / ۱۰ / ۷۰۰

مطر / ۴ / ۲۷۰

مطرح / ۱ / ۵۸۶

مطرز / ۷ / ۴

مطریس / ۱۰ / ۶۳۶

مطعم / ۱۷ / ۱۳۴

مطلع / ۷ / ۷۷

مطلق العنان / ۱۰ / ۱۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۴

ح / ص

مطمبرات / ۷ / ۷۱۸

مطمع / ۱۸ / ۱۳۴

مطموره / ۱۱ / ۳۸۸

مطموره / ۶ / ۷۱۸

مطنب / ۶ / ۲۰۰

مطنن / ۱۶ / ۸۶

مطور / ۱۱ / ۵۳۰

مطوس / ۷ / ۱۸۷

مطوّس / ۱۲ / ۵۳۰

مطوی / ۵ / ۲۹۴

مطیطا / ۷ / ۴۹۱

مطیّه / ۵ / ۱۲۰

مطیّه / ۴ / ۱۵۱

مطیّه / ۲۳ / ۳۳۹

مظافرت / ۱۲ / ۹۴

مظاهرت / ۹ / ۳۴۶

مظفور / ۵ / ۳۲۰

مظله / ۳ / ۶۱۲

معاير / ۸ / ۳۵۱

معاتب / ۱۱ / ۵۲۴

معادات / ۱۸ / ۱۲۴

معادات / ۱۶ / ۴۵۳

ح / ص

معادیان / ۷ / ۳۹۵

معادیان / ۲ / ۵۶۹

معاذیر / ۳ / ۶۰۴

معاذیر / ۴ / ۶۰۴

معارج / ۲ / ۲۰۳

معارج / ۹ / ۳۹۵

معارزت / ۱۴ / ۲۱۳

معارضه / ۴ / ۳۳۵

معارضت / ۱۰ / ۵۰۲

معارك / ۱۴ / ۲۹۲

معارك / ۱۱ / ۳۰۷

معارك / ۱۶ / ۶۴۴

معاركت / ۱۵ / ۲۹۲

معارى / ۳ / ۳۱۳

معاريض / ۸ / ۶۰۴

معاذف / ۳ / ۱۴۹

معازلت / ۱۲ / ۸۳

معاسرت / ۸ / ۳۰۹

معاصات / ۹ / ۱۶۳

معاضدت / ۶ / ۴۳۵

معاطب / ۹ / ۳۵۱

معاطب / ۱۱ / ۴۲۰

معاطف / ۱۷ / ۱۲۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۵

/ ح / ص

معاطف / ۷ / ۴۰۲

معاطف / ۲۲ / ۴۸۳

معاقرت / ۱۱ / ۴۵۶

معاقرت / ۱۰ / ۴۵۶

معاقرت / ۱۲ / ۴۵۶

معاقل / ۵ / ۳۴۲

معاقل / ۹ / ۳۶۹

معاکرت / ۱۷ / ۲۹۲

معالات / ۱۶ / ۶۲۷

معالی / ۱۰ / ۱۵۲

معاندت / ۹ / ۴۵۳

معانق / ۴ / ۱۷۰

معانی / ۱۳ / ۳۱

معانی بیان / ۱۰ / ۷۵

معانیق / ۲۱ / ۴۲۲

معاوک / ۱۶ / ۲۹۲

معاول / ۱۰ / ۶۲۹

معاهد / ۵ / ۴۵۳

معايرت / ۹ / ۴۵۶

معاین / ۱۰ / ۷۰۸

معَبی / ۱۴ / ۲۸

معتدّه / ۶ / ۲۹۰

معتق / ۱۸ / ۷۰۲

/ ح / ص

معتل / ۲ / ۱۴۰

معتل العین / ۴ / ۵۶۹

معتنی / ۴ / ۴۳۲

معجون عطا / ۵ / ۹۴

معدّ / ۱۱ / ۴۲۲

معدار / ۱۷ / ۱۱۹

معزّت / ۱۱ / ۶۹

معرس / ۳ / ۴۸۳

معرض / ۱۶ / ۳۸۷

معروشات / ۳ / ۶۶۵

معزّه / ۹ / ۵۹۳

معزی / ۱۰ / ۶۹

معثر / ۷ / ۱۶۱

معسكر / ۷ / ۲۷۹

معسكر / ۲۳ / ۳۰۴

معسكر / ۱۰ / ۳۶۰

معصفر / ۱ / ۴۸۳

معظّظ / ۲۰ / ۳۸

معضل / ۴ / ۸۹

معفر / ۵ / ۴۷۸

معفّر / ۴ / ۲۸۰

معقّد / ۶ / ۸۰

معقل / ۲ / ۲۸۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۶

/ ح / ص

معقل / ۱۶ / ۳۱۲

معقل / ۸ / ۴۲۹

معقل / ۱۲ / ۴۵۱

معقل / ۱۸ / ۵۵۷

معقوبه / ۳ / ۳۷

معك / ۱۰ / ۲۰۸

معكوم / ۱۱ / ۶۰۵

معلن / ۱۳ / ۴۲۸

معلول / ۱۷ / ۶۵۳

معلّی / ۲۳ / ۱۰۸

معلّی / ۶ / ۲۷۹

معلّی / ۹ / ۲۹۲

معلّی / ۷ / ۵۵۲

معمعان / ۲ / ۳۱۷

معمود / ۱۳ / ۱۳۱

معناق / ۴ / ۳۲۱

معنعن / ۱ / ۶۵۴

معنقات / ۱۹ / ۴۲۲

معوکه / ۹ / ۴۲۵

معونت / ۱۱ / ۳۶۷

معهدّه / ۳ / ۶۳۳

معیت / ۴ / ۱۸۳

معیت / ۱ / ۳۲۸

ح / ص

معیق / ۱۳ / ۴۲۷

معین / ۲ / ۴۴

مغائیل / ۶ / ۵۵۶

مغادات / ۱۷ / ۴۵۳

مغار / ۱۳ / ۳۶۴

مغارصه / ۳ / ۳۳۵

مغارضه / ۵ / ۳۳۵

مغازلت / ۱۳ / ۸۳

مغاص / ۸ / ۱

مغاص / ۳ / ۵۷۹

مغاظت / ۸ / ۲۰۰

مغافر / ۸ / ۱۴۷

مغالات / ۱۷ / ۶۲۷

مغالبه / ۸ / ۷۱۰

مغالظت / ۹ / ۲۰۰

مغامر / ۱۴ / ۳۶۴

مغانی / ۱۲ / ۳۱

مغاؤل / ۱۱ / ۶۲۹

مغتال / ۸ / ۱۲۷

مغترف / ۱۳ / ۶۶۳

مغتنمات / ۳ / ۲۱۹

مغربل / ۲۱ / ۱۵۴

مغربل / ۲۲ / ۱۵۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۷

/ ح / ص

مغزوره / ۲۱ / ۴۹۳

مغروشات / ۴ / ۶۶۵

مغزل / ۱۰ / ۸۱

مغزوره / ۲۳ / ۴۹۳

مغشم / ۱۸ / ۲۲۳

مغشم / ۱۶ / ۴۳۴

مغضور / ۱۲ / ۳۵۲

مغفر / ۱۸ / ۱۲۸

مغفر / ۲۲ / ۳۶۲

مغفر / ۱۸ / ۵۴۸

مغلغله / ۴ / ۶۰۷

مغلوب / ۴ / ۲۷۲

مغلول / ۱۹ / ۶۵۳

مغلی / ۲۲ / ۱۰۸

مغمود / ۱۱ / ۱۳۱

مغموره / ۴ / ۷۱۸

مغناج / ۶ / ۷

مغنم بارد / ۶ / ۲۲۰

مغنی / ۱۳ / ۲۸

مغیث / ۱۵ / ۱۲۳

مغیث / ۳ / ۱۸۳

مغیلان / ۱۵ / ۶۴۸

مفاتح / ۱۹ / ۱۴۹

/ ح / ص

مفاتح / ۱ / ۱۵۰

مفاحص / ۳۲ / ۱۰

مفارق / ۹ / ۲

مفارقات / ۱۰ / ۲

مفازات / ۱۵ / ۶۳۰

مفازع / ۱۸ / ۲۴۳

مفاصل / ۲ / ۸۹

مفائق / ۷ / ۵۰۸

مفاوز / ۹ / ۴۱

مفاوصت / ۵ / ۱۱۸

مفاوضت / ۴ / ۱۱۸

مفترس / ۱۰ / ۲۲۲

مفترس / ۳ / ۶۷۲

مفتروعات / ۱۲ / ۸۱

مفتری / ۱۱ / ۶۵۱

مفتريات / ۱۰ / ۶۵۱

مفتوح العنوة / ۱۰ / ۵۸۶

مفتی / ۹ / ۱۴۹

مفحص / ۱ / ۷۱۰

مفرّ / ۱۸ / ۴۱۹

مفرد / ۱۶ / ۶۴

مفرسخه / ۲ / ۶۳۴

مفرفر / ۱۷ / ۴۱۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۸

/ ح / ص

مفرق / ۱۱ / ۷۶

مفریه / ۱۰ / ۴۱۴

مفلّفل / ۳ / ۹۲

مفلّق / ۱ / ۷۵

مفلّک / ۸ / ۵۸۱

مفلوذ / ۷ / ۳۲۲

مفلول / ۸ / ۳۲۲

مفتّن / ۱۷ / ۸۶

مفتّن / ۱۳ / ۵۹۷

مفوّف / ۱۷ / ۷۵

مفوّفات / ۱۹ / ۴۶۱

مفوق / ۱ / ۲۳۰

مفوق / ۲ / ۳۲۰

مغیاء / ۱۵ / ۲۵۳

مقابح / ۲ / ۱۵۰

مقابض / ۷ / ۱۴۷

مقابض / ۱۲ / ۲۸۷

مقائب / ۱۸ / ۴۸۹

مقاده / ۱ / ۲۸۴

مقاذف / ۲ / ۵۱۶

مقار / ۳ / ۱۵۳

مقارع / ۱۶ / ۲۴۳

ح / ص

مقارعت / ۲ / ۲۵۰

مقارعت / ۵ / ۲۷۸

مقارعت / ۱۱ / ۳۲۶

مقارعت / ۸ / ۳۲۶

مقاطعت / ۸ / ۶۳۶

مقالید / ۳ / ۴۲۱

مقالید / ۷ / ۵۸۶

مقاناة / ۵ / ۵۴

مقانب / ۴ / ۴۱۴

مقانب / ۱۷ / ۴۸۹

مقاوات / ۱۶ / ۲۱۲

مقاؤل / ۱۵ / ۴۶

مقاؤل / ۹ / ۶۲۹

مقباس / ۵ / ۶۶۲

مقبل / ۱۵ / ۴۷۸

مقبل / ۱۶ / ۴۷۸

مقبّل / ۹ / ۳۲۱

مقبور / ۱۸ / ۲۸۴

مقیّه / ۲ / ۵۳۰

مقت / ۱۶ / ۴۵۵

مقت / ۱۸ / ۵۱۲

مقت / ۱۷ / ۴۵۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۱۹

/ ح / ص

مقتحم / ۹ / ۳۹۳

مقتر / ۸ / ۱۶۱

مقتنیات / ۳ / ۲۱۹

مقدام / ۹ / ۳۹۴

مقدحه / ۸ / ۱۸۴

مقدحه / ۵ / ۵۹۳

مقدمتین اولین / ۱ / ۶۰۰

مقدوح / ۲۲ / ۲۴

مقرب / ۱۲ / ۶۶۳

مقرّبه / ۱۴ / ۴۱۴

مقرطس / ۴ / ۶۰۵

مقرعه / ۶ / ۲۱

مقرنس / ۱۷ / ۲

مقرنس / ۱۳ / ۵۳۰

مقصل / ۱۴ / ۳۳۱

مقصوره / ۲۰ / ۴۹۱

مقصوص / ۱۸ / ۴۱

مقصوص / ۱۹ / ۴۷۷

مقطع / ۸ / ۷۷

مقطوع الیدین / ۷ / ۳۸۸

مقطول / ۵ / ۳۶۴

مقعر / ۱۵ / ۲۴۳

مقفّی / ۱۸ / ۷۷

/ ح / ص

مقلقل / ۵ / ۶۰۷

مقلمه / ۲۲ / ۱۱۳

مقمّص / ۱۷ / ۷

مقمع / ۱۳ / ۵۷۵

مقموع / ۷ / ۷۱۷

مقناه / ۱۶ / ۲۵۳

مقنبه / ۵ / ۴۱۴

مقنطره / ۶ / ۷۰۶

مقنّع / ۲ / ۴۶

مقوّس / ۲ / ۳۹

مقوّس / ۱ / ۱۷۴

مقوّض / ۵ / ۲۰۲

مکائد / ۱۲ / ۵۵۴

مکابدت / ۱ / ۳۴۶

مکارم / ۹ / ۱۵۲

مکاشحت / ۱۶ / ۴۲۹

مکاشفت / ۱۵ / ۴۲۹

مکالبه / ۲۴ / ۳۴۶

مکالحه / ۱۲ / ۲۹۴

مکالحه / ۱۷ / ۳۲۰

مکالحه / ۱۳ / ۴۲۹

مکامن / ۵ / ۲۶۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۰

ح / ص

مکامن / ۱۹ / ۶۴۴

مکاوحت / ۱۲ / ۴۲۹

مکایدت / ۲ / ۳۴۶

مکبب / ۱۰ / ۱۸۹

مکبت / ۹ / ۱۸۹

مکبل / ۵ / ۳۵۱

مکبل / ۱۵ / ۵۰۲

مکبل / ۵ / ۶۵۱

مکت / ۱۱ / ۴۳۱

مکتّب / ۱۱ / ۱۸۹

مکتبه / ۳ / ۴۱۴

مکتحل / ۸ / ۷۰۸

مکتحل / ۱۳ / ۴۱۷

مکتوبه / ۱۱ / ۵۹۸

مکتوم / ۲۴ / ۵۰۲

مکث / ۱۲ / ۴۳۱

مکحل / ۱۱ / ۴۷۸

مکحله / ۲ / ۳۳۶

مکر / ۸ / ۵۱۳

مکسجه / ۱۸ / ۶۷۰

مکسوات / ۱۵ / ۴۶۱

مکسور القوائم / ۵ / ۵۲۳

/ ح / ص

مکعب / ۱۹ / ۷۵

مکعبه / ۴ / ۵۳۰

مکفر / ۲۰ / ۱۶

مکفهر / ۱۲ / ۴۹۵

مکلل / ۱۸ / ۵۲

مکلل / ۱ / ۴۶۲

مکمن / ۴ / ۴۱۸

مکنت / ۱ / ۹۴

مکنت / ۱۱ / ۴۳۶

مکنسه / ۱۹ / ۶۷۰

مکنوز / ۲۳ / ۵۰۲

مکنوف / ۱۶ / ۳۶۳

مکنون / ۱ / ۵۰۳

مکنونه / ۷ / ۶۰۴

مکوکب / ۱ / ۲۵۸

مکون / ۲۴ / ۴

مکیدت / ۱۳ / ۱۲۴

مکین / ۵ / ۴۱۸

مگرمج / ۱۱ / ۴۹۲

مگس پرانیدن / ۸ / ۳۷

مل / ۱۵ / ۵۲۰

ملابس / ۱۳ / ۱۰۸

ملاجه / ۱۳ / ۶۰۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۱

/ ح / ص

ملاح / ۱۳ / ۵۸۱

ملاحات / ۱۷ / ۲۱۲

ملاذ / ۱۲ / ۶۴۵

ملاذ / ۱۱ / ۶۴۵

ملازق / ۸ / ۶۱۷

ملاع / ۲ / ۲۲۹

ملاعب الزماح / ۱۶ / ۶۶۳

ملاعبه / ۱۲ / ۲۰۹

ملاغف / ۳ / ۳۱۴

ملاقی / ۸ / ۸۵

ملاقیح / ۱ / ۲۵

ملاک / ۱۶ / ۶۶۷

ملان / ۱۴ / ۶۶۸

ملاء اعلی / ۷ / ۴۴۹

ملتفه / ۱۳ / ۵۳۳

ملتعم / ۹ / ۲۹۱

ملثم / ۷ / ۴۷۸

ملثم / ۷ / ۵۶۵

ملجأ / ۹ / ۳۲۲

ملجم / ۱۵ / ۱۸۶

ملجم / ۱۰ / ۴۲۶

ملح / ۱۰ / ۴۸

ملح / ۱۲ / ۴۸

ح / ص

ملحمه / ۲۲ / ۳۲۰

ملسا / ۱۰ / ۵۲۹

ملسن / ۱ / ۲۲۶

ملفقات / ۲ / ۶۵۳

ملق / ۶ / ۱۶۲

ملفقات / ۴ / ۶۵۳

ملک / ۱۲ / ۶۳۴

ملکت / ۱ / ۱۴۰

ملکت / ۱۰ / ۵۷۵

ملکوت / ۲۴ / ۱۴

ملکه / ۸ / ۲۷۵

ملکات / ۵ / ۱۹۱

ملکات / ۱۱ / ۶۶۴

ملّع / ۱۲ / ۷۸

مللمه / ۱۱ / ۴۴۹

ملمول / ۱ / ۳۳۶

ملموئه / ۱۶ / ۲۲۸

ملوحت / ۱۳ / ۶۵۵

ملوم / ۱۱ / ۸۱

ملومه / ۱۵ / ۲۲۸

ملهوف / ۱۵ / ۶۶۹

مليح / ۱۳ / ۱۰۹

مليخ / ۲۲ / ۱۰۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۲

ح / ص

مليز / ۲ / ۳۰۷

مليق / ۲۲ / ۵۶

مليّه / ۵ / ۶۰۲

مليّه / ۶ / ۶۰۲

مماذقت / ۱۲ / ۵۵۵

ممارات / ۱۱ / ۲۰۹

ممارات / ۲۰ / ۴۵۶

مماس / ۱۴ / ۱۲۳

مماصعت / ۱ / ۲۵۰

ممالدت / ۲۲ / ۴۵۶

ممالیک / ۱۲ / ۳۷

ممتّع / ۹ / ۱۶۲

ممتنع / ۱ / ۲۱۷

ممثل / ۸ / ۵۶۵

ممثلات / ۲ / ۱۰۰

ممحوص / ۱۲ / ۵۵۷

ممحوضه / ۱۹ / ۱۱۶

ممرّ / ۸ / ۵۷۲

ممرّاح / ۲۸ / ۱۰۸

ممرّاح / ۹ / ۱۰۹

ممرّد / ۸ / ۸

ممزوج / ۴ / ۵۹۷

ممسك الارواح / ۴ / ۹۱

/ ح / ص

ممشوقات / ۱۸ / ۶۲۱

ممطر / ۷ / ۵۵۰

ممقوت / ۳ / ۲۹۵

مملّ / ۲ / ۱۱۳

مملّص / ۱۱ / ۵۹۹

مملی / ۱۱ / ۱۱۳

ممنطق / ۱۶ / ۵۰۳

ممنّع / ۱۱ / ۱۶۲

مموّه / ۳ / ۲۸۶

منّ / ۳ / ۳۱۲

منابذت / ۱۱ / ۲۱۲

منابلت / ۷ / ۶۳۶

منابيع / ۲۳ / ۱۵۳

مناجع / ۱۳ / ۳۶۵

مناجذت / ۷ / ۴۳۸

مناجزت / ۱۲ / ۲۸۳

مناحر / ۸ / ۲۱۳

مناحرت / ۱۱ / ۲۸۳

مناحس / ۱۸ / ۲۶۴

مناخر / ۷ / ۲۱۳

منادات / ۲۲ / ۴۵۵

منادمت / ۱۷ / ۱۵۹

منادمت / ۷ / ۷۰۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۳

/ ح / ص

منازلت / ۵ / ۴۶۷

مناسر / ۱۲ / ۳۱۴

مناسر / ۱۴ / ۳۱۴

مناسم / ۲۱ / ۳۶۴

مناشیر / ۹ / ۲۱۹

مناشیر / ۱ / ۳۲۷

مناشیر / ۱۵ / ۴۹۱

مناصات / ۱۰ / ۱۶۳

مناصع / ۴ / ۳۷۲

مناضلت / ۶ / ۴۶۷

مناطحت / ۷ / ۱۰۳

مناظر / ۱ / ۵۴۲

مناعب / ۱۴ / ۶۲۲

مناعف / ۱ / ۵۱۶

مناغات / ۱۵ / ۴۰۷

منافحت / ۱۳ / ۳۱۵

منافخت / ۱۴ / ۳۱۵

منافت / ۳ / ۶۱

منافت / ۳ / ۱۱۵

منافت / ۳ / ۱۹۶

مناقب / ۳ / ۴۱

مناقب / ۵ / ۴۱

مناقب / ۶ / ۴۱

/ ح / ص

مناقدت / ۱۱ / ۵۲۰

مناقرت / ۴ / ۲۴۶

مناقرت / ۳ / ۴۶۰

مناقشت / ۴ / ۱۱۵

مناقفت / ۴ / ۱۹۶

مناقیر / ۱۰ / ۳۵۵

مناقیف / ۱۳ / ۳۵۵

مناکب / ۱۰ / ۱۲۵

مناکب / ۵ / ۳۵۴

مناکحت / ۸ / ۲۶۲

مناکدت / ۸ / ۴۳۸

مناکرت / ۱۸ / ۴۱۷

منام / ۱۴ / ۱۸۰

مناوات / ۹ / ۲۱۴

مناوشت / ۷ / ۶۳۱

مناهیبه / ۴ / ۵۱۴

مناهدت / ۱۲ / ۵۲۰

مناهضت / ۷ / ۲۴۸

مناهضت / ۶ / ۴۰۲

مناهل / ۱۹ / ۴۵۲

مناهی / ۱۶ / ۷۰۳

من المغرب الی

المغرب / ۵ / ۶۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۴

ح / ص

منبت / ۱ / ۹۸

منبتّه / ۱۰ / ۳۶۱

منبتق / ۸ / ۵۸۷

منبتّه / ۱۱ / ۳۶۱

منبر / ۷ / ۳۳۴

منبض / ۸ / ۹۷

منبض / ۱۸ / ۶۶۲

منبیء / ۳ / ۲۴۰

منتجبات / ۲۶ / ۴۸۹

منترهات / ۱۱ / ۵۳۵

منتقل / ۲۱ / ۳۲۰

مثال / ۹ / ۵۶۵

مثلم / ۱ / ۲۹۳

مثلم / ۷ / ۵۸۷

منثور / ۸ / ۷۸

منثور / ۵ / ۲۹۳

منجذ / ۱۳ / ۵۲۷

منجل / ۲۲ / ۲۳

منجل / ۱ / ۶۲۱

منجم / ۱۸ / ۹۸

منجم الرشاد / ۲۰ / ۹۸

منجم الفضل / ۱۹ / ۹۸

منح / ۲۵ / ۱۵۳

ح / ص

منحدر / ۱۴ / ۳۴۸

منحسم / ۱۷ / ۱۲۴

منحصم / ۱۵ / ۱۲۴

منخرط / ۱۴ / ۲۷۳

منخرم / ۴ / ۵۷۴

منخل / ۱۸ / ۲۳

مندلع / ۱۰ / ۲۹۱

مندلع / ۱۰ / ۵۸۷

مندلق / ۱۱ / ۵۸۷

منزعج / ۳ / ۲۰۰

منزله / ۷ / ۴۵۱

منسرح / ۱۶ / ۵۲۷

منشآت / ۹ / ۵۰۹

منشآت اعلام / ۱۰ / ۵۰۹

منشدان / ۱۹ / ۳۷۴

منشدان / ۱۹ / ۴۸۲

منشرح / ۱۵ / ۵۲۵

منشّره / ۱۰ / ۲۱۹

منصل / ۸ / ۶۳۲

منصوبه / ۷ / ۱۳۷

منضبط / ۱۴ / ۳۹۰

منضود / ۷ / ۲۹۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۵

ح / ص

منطقه / ۹ / ۲۶۵

منطمسه / ۱۸ / ۳۶۷

منطوق / ۳ / ۳۹۷

منطق / ۱۹ / ۱۱۰

منطق / ۲۰ / ۱۱۰

منظومات / ۳ / ۷۸

منعام / ۹ / ۲۱۸

منعمر / ۱۸ / ۴۹۵

منقته / ۶ / ۳۶۱

منقته / ۷ / ۳۶۱

منفسات / ۲۴ / ۴۶۱

منفسح / ۱۴ / ۵۲۷

منقصم / ۵ / ۵۲۱

منفوس / ۱۹ / ۲۰

منقار / ۱ / ۴۶۰

منقصم / ۶ / ۵۲۱

منقل / ۱۶ / ۲۱۱

منقل / ۱۹ / ۲۱۱

منقلب / ۱۷ / ۳۶۶

منقله / ۱۴ / ۲۱۱

منکسف / ۲ / ۱۳۱

منکشف / ۴ / ۱۳۱

منکوبه / ۶ / ۳۵۴

منکوبه / ۷ / ۳۵۴

/ ح / ص

منکوس / ۱۳ / ۴۰۱

منکوسه الخیلان / ۲۰ - ۲۱ / ۲۱۲

منمنم / ۱۵ / ۱۰۸

منمنم / ۶ / ۶۵۰

منمنمات / ۲۱ / ۴۶۱

منوال / ۱۴ / ۱۳۴

منوشان / ۱۲ / ۱۵۶

منهب / ۷ / ۵۱۴

منهج / ۹ / ۲۰۱

منهج / ۴ / ۵۵۴

منهجم / ۱۳ / ۶۷۰

منهره / ۲۲ / ۵۳۳

منهل / ۶ / ۱۲۴

منهل / ۱۷ / ۱۸۵

منهله / ۲۰ / ۴۵۲

منهوره / ۲۳ / ۵۳۳

منهی / ۱۳ / ۲۴۸

منهی / ۱۱ / ۲۴۸

متیت / ۱۰ / ۶۶۴

موائد / ۹ / ۲۷

موائد / ۷ / ۱۵۴

موائد / ۵ / ۱۵۴

موائل / ۲۳ / ۳۸۱

مؤابست / ۱۷ / ۱۱۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۶

/ ح / ص

مواتات / ۷ / ۱۱۸

مواثیق / ۱۴ / ۱۶۴

موارعه / ۸ / ۳۲۴

مواساء / ۱۲ / ۹۵

مواسم / ۹ / ۳۴۴

مواشم / ۶ / ۳۴۴

مواشی / ۶ / ۱۵۳

مواصفات / ۹ / ۸۵

مواطات / ۶ / ۱۸۱

مواطات / ۱۶ / ۶۲۶

مواعید عرقوب / ۳ / ۴۹۹

مواغ / ۲۲ / ۱۰

موافقت / ۹ / ۳۱۵

مواقع / ۱۵ / ۱۹

مواقع / ۱ / ۳۵۳

مواقع / ۴ / ۳۹۹

مواقع / ۲ / ۷۰۷

مواقف / ۸ / ۳۱۵

موالی / ۵ / ۵۰۳

موالی / ۶ / ۵۰۳

موالید / ۱۰ / ۳

موالید / ۱۳ / ۲۵۹

موالید ثلاث / ۶ / ۲۶۳

/ ح / ص

مؤایست / ۱۶ / ۱۱۷

مؤئل / ۷ / ۴۲۹

موبقات / ۲ / ۱۰۷

موبقات / ۳ / ۵۶۲

موت احمر / ۱۶ / ۵

موت احمر / ۱۳ / ۵۶۶

مؤتده / ۲ / ۲۰۲

موت ذریع / ۲ / ۵۱۸

مؤتسی / ۷ / ۱۷۵

مؤئل / ۵ / ۵۶۵

موجا / ۱۱ / ۵۸۳

موجز / ۱ / ۸۷

موچلکا / ۲ / ۵۸۹

مودوده / ۱۵ / ۵۹۹

مؤدی / ۲۱ / ۴۷۸

مؤدی / ۲۳ / ۵۰۰

مؤدی / ۱ / ۶۵۱

مؤدی / ۱۵ / ۶۵۱

مور / ۵ / ۶۹۹

مورث / ۱۴ / ۵

مورّد / ۹ / ۸

مورّد / ۱۵ / ۵۳۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۷

/ ح / ص

مورّد / ۱۸ / ۶۰۴

موریات / ۱۹ / ۴۱۴

موسر / ۶ / ۱۶۱

موسم / ۱۲ / ۳۴۴

موسم / ۱ / ۵۶۳

موسی / ۶ / ۵۳۶

موسیجه / ۵ / ۴۶

موسیقاریان / ۶ / ۳۷۶

موسم / ۸ / ۳۴۴

موسم / ۴ / ۵۶۳

موشی / ۵ / ۶۶۵

موصل / ۹ / ۷۹

موصل / ۱ / ۶۲۹

موطا / ۶ / ۲۹۴

موطا / ۲۰ / ۴۲۲

موطده / ۴ / ۲۰۲

موفور / ۲۲ / ۴۵۳

موقع / ۱۳ / ۱۶۱

موقف / ۱۲ / ۵۲۴

موقی / ۱۴ / ۴۱۶

موقی / ۱۳ / ۴۵۳

مولده / ۵ / ۳۸۰

/ ح / ص

موم / ۲۰ / ۳۹

مومیایی / ۳ / ۴۰۳

مؤمی الیه / ۱ / ۴۰۰

مؤودات / ۱ / ۶۴۳

موهون / ۵ / ۲۸۳

مهاتات / ۲ / ۵۱۱

مهاجر / ۶ / ۴۸

مهاجر / ۸ / ۴۸

مهاد / ۱۲ / ۱۵۴

مهاد / ۴ / ۲۳۲

مهاد / ۱۲ / ۳۷۴

مهاد / ۵ / ۲۹۸

مهاد / ۵ / ۵۱۱

مهادنه / ۱۸ / ۱۱۸

مهادنه / ۶ / ۴۱۳

مهار / ۴ / ۹۳

مهارق / ۸ / ۳۳

مهال / ۱۵ / ۵۱۵

مهال / ۱۶ / ۵۱۵

مهالست / ۹ / ۷۱۶

مهامه / ۱۳ / ۳۱۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۸

/ ح / ص

مهانات / ۲۵ / ۴۵۵

مهانت / ۱۴ / ۱۹۷

مهاوات / ۱۰ / ۲۱۴

مهاوات / ۲۴ / ۴۵۵

مهاوات / ۶ / ۵۱۱

مهاوی / ۱۲ / ۳۱۶

مهاؤه / ۱۷ / ۵۳۶

مهبط / ۷ / ۶۴۰

مهبوت / ۱۴ / ۴۱۸

مهتاب پیمما / ۵ / ۶۶۹

مهتابی / ۱۵ / ۲۶۷

مهتابی / ۶ / ۲۶۸

مهتاج / ۱۲ / ۶۷۸

مهتر / ۳ / ۳۴۷

مهتر / ۴ / ۳۴۷

مهبجور / ۱۹ / ۴

مهبجه / ۱۹ / ۱۵

مهبچه / ۱۸ / ۱۵

مهداج / ۱۰ / ۲۲۹

مهدم / ۱۴ / ۳۶

مهدم / ۸ / ۲۳۶

مهر / ۴ / ۳۹

مهر / ۴ / ۴۷۲

/ح/ص

مهر/۳/۴۵۴

مهرج/۱۹/۲۰۵

مهرگیاہ/۸/۹۱

مهره/۷/۴۲۰

مهریہ/۱۹/۳۰۷

مہزع/۱۲/۵۷۵

مہزول/۱۱/۶۲۱

مہفہفات/۴/۷۶

مہل/۱۴/۶۳۹

مہلہلات/۵/۷۶

مہلہلات/۲۰/۴۶۱

مہما امکن/۱۷/۱۸۶

مہماز/۱۸/۱۸۶

مہموز/۸/۶۴

مہموز/۱/۵۶۸

مہمہ/۱۲/۵۰۲

مہنّا/۱۷/۱۰۷

مہنّد/۱۵/۴۴۱

مہنّده/۸/۴۱۴

مہول/۱/۱۵۳

مہیره/۵/۱۵۲

مہيمن/۲۲/۱۷

مہین/۱۶/۱۵۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۲۹

/ح/ص

میادین/۷/۱۷

میاصدیق/۳/۲۲۹

میاقّد/۱۶/۲۱۳

میتین/۱۲/۶۲۹

میدان/۱۳/۳۱۷

میران/۲۰/۶۶۸

میران/۲۱/۶۶۸

میزان / ۸ / ۵۴۷

میساق / ۸ / ۲۲۸

میغ / ۱۹ / ۳۰۵

میقاد / ۴ / ۵۹۳

میقده / ۸ / ۴۱۳

میل / ۲ / ۱۵۴

میمون النقیه / ۷ / ۵۱۰

مینا / ۲ / ۴۰۷

مینو / ۱۳ / ۱۵۶

مینوسان / ۱۳ / ۱۵۶

مینوشان / ۱۱ / ۱۵۶

ن ناع / ۶ / ۴۱۹

نابت / ۲ / ۶۸

نابل / ۵ / ۶۵۰

ح / ص

نابهره / ۴ / ۵۰۵

نابهره / ۵ / ۵۰۵

نابیوسان / ۱۵ / ۴۲۳

ناجم شدن / ۲۵ / ۶۲۰

ناجور / ۱۱ / ۵۱۲

ناجیه / ۱۱ / ۳۴۲

ناچخ / ۱۲ / ۴۴۲

ناحی / ۱۲ / ۲۲۸

ناحی / ۴ / ۳۴۲

ناحیه تاز / ۱۵ / ۲۵۶

ناخنه / ۱۶ / ۴۳۸

ناداشتی / ۳ / ۲۵۲

نادر وایی / ۸ / ۷۰۴

نادی / ۱۵ / ۹

نار / ۱۳ / ۱۷

نار / ۳ / ۱۴۴

نارنج مهر / ۴ / ۱۴۳

ناری / ۱۶ / ۳۹۰

نازع / ۲۳ / ۱۱۶

نازل منزله / ۸ / ۴۵۱

ناژو / ۱۷ / ۵۶۳

ناسی / ۳ / ۱۵۱

ناشط / ۱ / ۳۳۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۰

/ ح / ص

ناشطه / ۱۶ / ۵۲

ناصع / ۴ / ۶۸۲

ناض / ۲ / ۶۶۰

ناضر / ۳ / ۵۹۲

ناضرة / ۲۱ / ۳۱

ناطل / ۶ / ۷۰۴

ناظره / ۱۸ / ۳۱

ناعجه / ۹ / ۳۴۲

ناعم / ۱۴ / ۱۰۷

ناعمه / ۱۱ / ۲۱۸

ناف / ۲۰ / ۵۶

ناف / ۱ / ۲۸۰

نافجه / ۲۱ / ۵۶

نافجه / ۲۰ / ۲۲۳

نافح / ۲۱ / ۲۲۳

نافح / ۱۷ / ۷۱۶

نافر / ۹ / ۳۹۸

نافرة / ۶ / ۵۹۳

نافض / ۳ / ۱۹۷

نافطه / ۷ / ۳۴۲

نافع / ۱۴ / ۵۵۴

نافقه / ۶ / ۳۴۷

نافه / ۵ / ۶۱۶

/ ح / ص

نافه / ۷ / ۶۱۶

ناقر / ۱۸ / ۳۱۹

ناقص / ۳ / ۶۴

ناقص / ۱۰ / ۵۶۷

ناقص / ۱۵ / ۵۵۳

ناقص / ۸ / ۶۱۶

ناقص عیدیه / ۱۰ / ۲۹۶

ناقص / ۲ / ۳۴۷

ناقص / ۱۰ / ۳۹۹

نال / ۴ / ۵۸

نال / ۵ / ۵۸

نال / ۷ / ۵۸

نال / ۲۴ / ۴۳۱

نامنتج / ۱۶ / ۱۶۲

نامه / ۵ / ۴۲

نامه / ۶ / ۴۲

نامیه / ۵ / ۲۷۰

نانخواه / ۱۰ / ۹۲

نان کلاغ / ۱۱ / ۹۲

نان کلاغ / ۱۱ / ۱۳۵

نانیوشان / ۱۶ / ۴۲۳

ناورد / ۸ / ۵۱۴

ناوک / ۱ / ۵۴۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۱

ناح / ص

ناهش / ۶ / ۴۶۹

نایره / ۲۲ / ۷۷

نایزه / ۳ / ۴۲۵

نبات / ۲ / ۹۱

نبات / ۱۰ / ۱۱۳

نبار / ۷ / ۱۷۶

نبال / ۱۷ / ۳۲۱

نبال / ۱۳ / ۴۲۳

نباخت / ۱۴ / ۳۷۳

نبراس / ۱۶ / ۳۹۶

نبش / ۱۹ / ۴۷۶

نبط / ۱۸ / ۳۴۵

نبوه / ۱۱ / ۲۵۱

نبیه / ۲ / ۱۷۹

نتافه / ۲۰ / ۲۳

نتافه / ۱۷ / ۳۵۴

نتایف / ۶ / ۵۳

نتش / ۲۰ / ۴۷۶

نتفه / ۱۹ / ۲۳

نش / ۱۸ / ۴۸

نثار / ۸ / ۱۷۶

نثره / ۳ / ۴۳۳

نجات / ۱۶ / ۳۵۰

ح / ص

نجاح / ۲ / ۵۹۸

نچار / ۱۱ / ۵۱۱

نجاف / ۸ / ۵۳۸

نجبات / ۵ / ۱۷

نجه / ۷ / ۲۱۷

نجد / ۲۰ / ۲۸

نجد / ۲۰ / ۱۵۳

نجداء / ۸ / ۳۲۸

نجدت / ۳ / ۱۷۷

نجران / ۲۰ / ۱۴۵

نجهه / ۲۷ / ۴۷۴

نجهه / ۱۳ / ۵۰۴

نجم / ۲۷ / ۲۶

نجوت / ۵ / ۳۳۲

نجوم / ۱ / ۵۳۵

نجهه / ۳ / ۶۳۹

نجه / ۶ / ۱۴۲

نجیح / ۱۹ / ۲۹۳

نجید / ۱۳ / ۴۲۶

نحات / ۱۷ / ۶۴

نحاریر / ۲۷ / ۲۴

نحاریر / ۹ / ۵۱۱

نحاس / ۶ / ۶۹۸

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۲

/ ح / ص

نحاس / ۷ / ۶۹۸

نحافت / ۱۳ / ۶۱۸

نحریر / ۱۶ / ۱۸

نحله / ۹ / ۵۹۷

نخافت / ۱۴ / ۶۱۸

نخاله / ۱۷ / ۲۳

نخبات / ۴ / ۱۷

نخبه / ۸ / ۲۱۷

نخل باسق / ۱۸ / ۸

نخوه / ۳ / ۶۳۹

نخیف / ۲۰ / ۹

نخیل / ۱۸ / ۴۹۸

نذب / ۱۲ / ۱۳۷

نذب / ۹ / ۱۳۷

نذب / ۶ / ۳۳۹

ندم / ۸ / ۱۲۹

ندیده / ۳ / ۲۶

نذل / ۴ / ۶۴۳

نذل / ۱ / ۷۰۵

ندورات / ۱ / ۵۴۳

نذیل / ۲۴ / ۱۰۸

نرگسه / ۹ / ۴۰۷

نرگسی / ۱۱ / ۷

/ ح / ص

نرمایه / ۴ / ۶۱۷

نر و ماده / ۵ / ۴۷۰

نزادت / ۱۷ / ۳۲

نزاع / ۲۵ / ۱۱۶

نزال / ۶ / ۲۵۰

نزال / ۶ / ۲۵۱

نزال / ۱ / ۴۶۶

نرق الحقاق / ۱۹ / ۳۳۹

نرک / ۱۵ / ۴۵۳

نزل / ۱۱ / ۴۶۵

نزل / ۱۰ / ۴۶۵

نزه الفلاء / ۱۸ / ۶۶۷

نزیل / ۴ / ۱۰۹

نسا / ۴ / ۱۷۶

نسائم / ۷ / ۷۱۲

نَساج / ۱۵ / ۷۵

نسافه / ۲۱ / ۲۳

نسافه / ۵ / ۴۷۴

نسافه / ۳ / ۶۶۷

نسب / ۱۲ / ۵۰۵

نسخ / ۲ / ۵۳

نسخ / ۴ / ۵۳

نسخ / ۳ / ۸۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۳

/ ح / ص

نسخه نویسی / ۳ / ۸۵

نسور / ۲ / ۳۹۶

نسیء / ۸ / ۶۴۱

نسیب / ۸ / ۱۸۹

نسیج / ۳ / ۵۳

نسیه / ۷ / ۶۴

نشابه / ۲۰ / ۳۱۹

نشابه / ۸ / ۵۵۶

نشافه / ۶ / ۴۷۴

نشئه / ۱۰ / ۲۲

نشئه / ۲۳ / ۲۴

نشئه / ۱۷ / ۲۷

نشئه / ۲۳ / ۳۱

نشأتین / ۱ / ۶۹۳

نشب / ۱۱ / ۵۰۵

نشوان / ۷ / ۳۹۶

نشوه / ۳ / ۱۱۱

نشید / ۱ / ۳۷۸

نشیط / ۲۲ / ۳۳۴

نصاب / ۲ / ۲۱۹

نصاح / ۶ / ۲۴۹

نصال / ۱۳ / ۳۹۸

نصایب / ۶ / ۲۸۹

ح / ص

نصب / ۱۵ / ۱۱۳

نصب / ۱۶ / ۱۱۳

نصف النهار / ۳ / ۵۳۵

نصفی / ۱۱ / ۶۳۰

نصل / ۱۵ / ۱۶

نصول / ۱۱ / ۶۶۳

نصیب / ۱۴ / ۱۱۳

نض / ۱ / ۶۶۰

نضار / ۳ / ۲۱۸

نضار / ۱۷ / ۷۰۴

نضارت / ۵ / ۴۰۰

نضال / ۱۴ / ۳۹۸

نضد / ۱۵ / ۱۳۹

نضرت / ۹ / ۴۵۲

نضرت / ۶ / ۴۵۴

نضناض / ۳ / ۶۶۰

نضوب / ۱۹ / ۶۴۱

نضیر / ۱۸ / ۴۳

نطاسی / ۱۴ / ۸۶

نطاق / ۵ / ۱۰۳

نطاق / ۱۴ / ۵۰۳

نطاق / ۸ / ۶۲۷

نطش / ۲۰ / ۴۳۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۴

/ ح / ص

نطشان / ۲۴ / ۳۱۷

نطع / ۹ / ۶۵۴

نطف / ۱۷ / ۵۱

نطف / ۱۸ / ۵۱

نطله / ۵ / ۷۰۴

نظار / ۲۴ / ۵۴۱

نظایر / ۲ / ۲۶

نظم / ۲۴ / ۴۳

نظم / ۱۲ / ۶۸

نعامه / ۱۲ / ۲۹۹

نعامه / ۱۳ / ۲۹۹

نعت / ۷ / ۴۱

نعت / ۱۱ / ۴۱

نعجه / ۸ / ۳۴۲

نعل / ۲ / ۳۰۱

نعم / ۵ / ۱۷۹

نعم / ۱۷ / ۴۶۲

نعم / ۱۹ / ۴۶۲

نعم / ۱۴ / ۴۶۳

نعم / ۱۰ / ۳۴۷

نعم / ۱۶ / ۴۶۹

نعمان / ۲۷ / ۶۱۷

نعم بارد / ۸ / ۳۵۲

/ ح / ص

نعمت / ۵ / ۳۸۶

نعی / ۲۰ / ۴۲۳

نعیق / ۲ / ۱۱

نغبه / ۱۰ / ۴۰۲

نغص / ۱ / ۱۴

نغول / ۱۴ / ۵۶

نفائض / ۳ / ۵۷۶

نقّاح / ۵ / ۴۰۸

نفاح / ۲۰ / ۳۲۰

نفار / ۱۰ / ۴۵۵

نفاریت / ۳ / ۱۴۲

نفاضه / ۷ / ۴۷۴

نفایس / ۱۲ / ۱۰۸

نفایه / ۴ / ۴۷۴

نفحات / ۱۶ / ۱۴

نفس کلّ / ۱۵ / ۱

نفس لّوامه / ۸ / ۱۱۵

نفس ناطقه / ۱۶ / ۱۲

نفش / ۱۵ / ۴۷۶

نغنّف / ۷ / ۱۳۹

نفور / ۱۸ / ۵۱۷

نفور / ۹ / ۷۰۹

نفوس / ۱۸ / ۲۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۵

/ ح / ص

نفی / ۱۳ / ۶۴

نفیق / ۱۹ / ۱۱

نقّاب / ۲۱ / ۱۰۶

نقاب / ۲۰ / ۱۰۶

نقاب / ۲ / ۶۳۱

نقاب / ۲۲ / ۱۰۶

نقابا / ۱ / ۶۳۱

نقّابان / ۹ / ۳۵۵

نقّاد / ۱۰ / ۲۳

نقار / ۱۱ / ۴۵۵

نقاضه / ۸ / ۴۷۴

نقّاف / ۱۴ / ۲۳

نقایه / ۳ / ۴۷۴

نقده / ۳ / ۲۵۸

نقرس / ۷ / ۹۵

نقرس / ۸ / ۹۵

نقره / ۶ / ۲۷۶

نقره / ۲ / ۵۰۳

نقره / ۱۳ / ۶۵۹

نقس / ۶ / ۶۰

نقس / ۷ / ۶۰

نقش / ۱۶ / ۴۷۶

نقش قالی شمردن / ۴ / ۴۵۱

ح / ص

نقش قندهار / ۷ / ۳۸۷

نقشه / ۱۴ / ۵۵۵

نقص / ۱۲ / ۷۳

نقض / ۲۵ / ۱۳

نقف / ۱۷ / ۶۵۲

نقمت / ۲۱ / ۱۳

نقمت / ۳ / ۴۲۷

نقیر / ۱۸ / ۱۸۰

نقیر / ۱۵ / ۴۵۹

نقیر / ۲۰ / ۱۸۰

نقیش / ۱۴ / ۶۸۵

نکات / ۹ / ۲۸

نکات / ۱۰ / ۲۸

نکال / ۹ / ۱۶۹

نکایب / ۱۱ / ۱۶۹

نکایت / ۸ / ۵۸

نکایت / ۱۰ / ۱۶۹

نکبا / ۱۱ / ۳۵۴

نکبات / ۹ / ۷۴

نکر / ۱۰ / ۵۹۲

نکرات / ۶ / ۵۹۲

نکوب / ۸ / ۳۵۴

نکوب / ۸ / ۵۲۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۶

/ ح / ص

نکبت / ۲۹ / ۵۶

نکیر / ۱ / ۳۰۷

نکار / ۱ / ۲۷۳

نماز / ۱۳ / ۳۹۳

نماز گزار / ۱۲ / ۱۴۸

نمّام / ۱۴ / ۹۶

نمّام / ۱ / ۱۰۸

نمر / ۲ / ۴۳۸

نمر / ۱۲ / ۵۶۰

نمر / ۸ / ۶۱۱

نمره / ۱ / ۵۹۸

نمس / ۱ / ۴۳۸

نمل / ۱۸ / ۳۶۳

نمل / ۱۹ / ۳۶۳

نملی / ۱۴ / ۲۱۶

نمود / ۱۸ / ۶

نمیر / ۴ / ۴۰

نمیت / ۲ / ۱۹۴

نمیت / ۷ / ۶۵۰

نواء / ۲۲ / ۴۴۱

نوائع / ۷ / ۳۸۱

نواتر / ۲۰ / ۴۴۱

نواتی / ۱۴ / ۵۸۱

/ ح / ص

نواخت / ۲۰ / ۳۷۵

نوادر / ۱۳ / ۴۸

نوازل / ۱۰ / ۱۲۸

نوازل / ۹ / ۴۵۱

نواصر / ۳ / ۴۲۳

نواصی / ۱۳ / ۱۲۵

نوافج / ۲۱ / ۱۶

نواق / ۳۰ / ۲۴

نوال / ۱۳ / ۱۳۴

نوال / ۱۴ / ۶۹۹

نوان / ۱۲ / ۵۴۵

نواؤه / ۶ / ۶۵۳

نواهد / ۱۲ / ۵۸

نواهد / ۸ / ۱۱۹

نوايب (نوائب) / ۲ / ۷۸

نوايب (نوائب) / ۱۱ / ۱۲۸

نوايب (نوائب) / ۸ / ۱۴۶

نوايب (نوائب) / ۱ / ۱۷۰

نواير (نوائر) / ۱۹ / ۱۶

نواير (نوائر) / ۹ / ۱۸۶

نواير (نوائر) / ۵ / ۲۸۴

نواير (نوائر) / ۲۱ / ۴۴۸

نوبت زن / ۲ / ۱۷۰

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۷

ح / ص

نور / ۱۰ / ۲۷۷

نور / ۱۱ / ۲۷۷

نورد / ۱۱ / ۳۳۵

نوری / ۲ / ۴۰۸

نوشتن / ۹ / ۳۵

نوشتن / ۱۷ / ۵۷

نوشتن / ۱ / ۶۹۲

نوع / ۸ / ۱۳۴

نوع / ۸ / ۴۱۹

نون / ۱۵ / ۲۲۵

نون قوسی / ۱۰ / ۲۲۴

نوبینان / ۵ / ۵۱۲

نهابر / ۱۹ / ۵۱۵

نهاییر / ۲۰ / ۵۱۵

نهار / ۱۷ / ۸۹

نهاره / ۵ / ۵۳۵

نهاری / ۵ / ۲۶۸

نھال / ۱۹ / ۳۸۳

نھال / ۱۸ / ۳۸۳

نهایت / ۵ / ۶۹۶

نھت / ۱۶ / ۴۲۴

نھت / ۸ / ۴۶۸

نھت / ۱۱ / ۴۷۶

ح / ص

نهر / ۱۱ / ۲۳۰

نھزه / ۸ / ۲۹۱

نھزه / ۱۲ / ۶۸۶

نھش / ۱۸ / ۴۷۶

نہ طاس فلک / ۱۵ / ۸۶

نھضت / ۴ / ۲۷۲

نھل / ۹ / ۳۴۵

نھل / ۹ / ۳۷۶

نھمء / ۸ / ۲۱۸

نھمء / ۱ / ۵۰۸

نھنه / ۱۸ / ۴۷۰

نھور / ۲۳ / ۲۸۱

نھوض / ۱۷ / ۶۱۷

نھی / ۱۲ / ۲۴۸

نھی / ۱۲ / ۴۰۳

نھی / ۱۹ / ۶۰۳

نھیر / ۱۰ / ۲۳۰

نھیک / ۱۰ / ۴۳۸

نھیه / ۲ / ۶۴۸

نیازک / ۴ / ۳۰۶

نیازک / ۲ / ۵۴۹

نیاف / ۶ / ۶۱۶

نیام / ۱۷ / ۶۳۲

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۸

/ ح / ص

نیام / ۱۸ / ۶۳۲

نیر / ۱۴ / ۴۹۹

نیران / ۵ / ۴۴۲

نیران / ۷ / ۴۴۲

نیرنج / ۱۵ / ۵۵۶

نیرنجات / ۱۳ / ۴۴۹

نیریز / ۱ / ۲۷۳

نیرین / ۲ / ۱۷۳

نیرین / ۲۰ / ۲۰۰

نیسان / ۱۶ / ۵۷۶

نیسان / ۱۷ / ۵۷۶

نیق / ۶ / ۳۳۸

نیم / ۱۲ / ۲۹۶

نیمروز / ۴ / ۱۶۲

نیو / ۱۲ / ۱۴۴

نیو / ۱۲ / ۴۳۶

نیو / ۱۱ / ۵۴۵

نیوشانیدن / ۷ / ۱۱۳

نیوشیدن / ۹ / ۲۴۸

نیوه / ۱۰ / ۲۵۱

نیئه / ۲۰ / ۱۶۶

/ ح / ص

نیئه / ۲۱ / ۱۶۶

و وابل / ۱۳ / ۱۶۹

وابل / ۱۴ / ۵۱۲

واجب / ۱۶ / ۵۹۶

واجب عینی / ۸ / ۲۴۰

واجل / ۲۱ / ۱۴۹

وا حربا / ۱۲ / ۶۷۱

واردات / ۸ / ۸۸

وارفه الظلال / ۷ / ۱۶۲

واسطی / ۱۳ / ۲۴

واسطی / ۱۰ / ۲۸۴

واصله / ۸ / ۴۹

وافر / ۱۸ / ۸۳

و افراسیاب «۱» / ۱۵ / ۲۱۸

واقیه / ۱۲ / ۴۵۳

واکبه / ۱۴ / ۳۶۰

وال / ۱۸ / ۳۱۶

والا / ۱۱ / ۵۷

والان / ۱۱ / ۲۸۰

وبال / ۱۴ / ۱۶۹

(۱) - ظاهراً مرکب از وافر + اسیاب جمع سیب، دهش.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۳۹

/ ح / ص

وبل / ۱۲ / ۱۶۹

وبوق / ۱۲ / ۴۳۹

وبیل / ۱۵ / ۱۶۹

وتد / ۱۰ / ۷۸

وتر / ۹ / ۵۱۳

وتر / ۱۰ / ۵۱۳

وتره / ۸ / ۵۲۳

وثاب / ۹ / ۴۶۱

وثاق / ۱۱ / ۷۰۲

وثاقات / ۹ / ۳۶۷

وثبات / ۱۰ / ۲۹۰

وثوب / ۲ / ۷۱۷

وثیر / ۱۱ / ۴۶۱

وجار / ۶ / ۱۰

وجوه / ۱۶ / ۳۷۳

وجوه / ۱۰ / ۶۴۰

وجوه / ۱۱ / ۶۴۰

وحش / ۱۲ / ۳۱۱

وحل / ۱۰ / ۴۹۳

وحل / ۱۱ / ۶۱۱

وخام / ۱ / ۶۷۴

ود / ۱۶ / ۵۲۸

وداد / ۴ / ۴۸۰

/ ح / ص

ودق / ۳ / ۴۰۰

ودقه / ۴ / ۴۰۰

ودیک / ۷ / ۳۱۱

وذائل / ۹ / ۴۸۳

وراطه / ۱۳ / ۲۲۷

ورد / ۴ / ۲۷۵

ورد / ۵ / ۶۸۸

ورقاء / ۱۷ / ۴۱

ورم / ۱ / ۱۰۵

ورید / ۵ / ۲۷۵

وساده / ۱۲ / ۷۱۱

و ساعت / ۱۰ / ۳۶۳

وساوس / ۸ / ۱۳۳

وسوق / ۲ / ۱۲۰

وسیع / ۱۷ / ۴۳۸

وسیم / ۱ / ۵۷

وسیم / ۱۸ / ۷۰۴

وشاح / ۳ / ۷

وشاح / ۱۱ / ۳۲۱

وشاق / ۷ / ۳۷۶

وشاک / ۱۱ / ۶۱۳

وشات / ۳ / ۱۹۴

وشات / ۲ / ۶۶۵

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۰

/ ح / ص

وشایح / ۱۰ / ۱۹

وشایح / ۱۱ / ۲۵۴

وشایه / ۹ / ۶۵۰

وشق / ۸ / ۳۷۶

وشکرده / ۱۱ / ۱۹۶

وشوشه / ۱۰ / ۱۱۹

وشی / ۸ / ۶۵۰

وشیزه / ۸ / ۱۱۹

وشیزه / ۲ / ۳۸۶

وشیکا / ۱۴ / ۶۳۲

وشیمه / ۷ / ۳۴۴

وشیمه / ۶ / ۵۹۱

وصائف / ۱۴ / ۲۴

وصمت / ۱۱ / ۴۸۷

وصمت / ۹ / ۵۲۶

وصوصه / ۹ / ۱۱۹

وضائع / ۱۲ / ۵۵۶

وضائع / ۱۱ / ۶۸۵

وضیع / ۲۴ / ۲۳۰

وطآت / ۲۱ / ۳۰۱

وعاء / ۱ / ۹۷

وعثاء / ۱۴ / ۶۱۹

وعك / ۹ / ۲۰۸

/ ح / ص

وعل / ۱۹ / ۱۰

وعوعی / ۱۳ / ۱۸

وعول / ۱ / ۵۳۷

وغا / ۶ / ۱۹۸

وغا / ۴ / ۲۵۰

وغا / ۹ / ۲۹۹

وغاء / ۷ / ۱۹۸

وغول / ۲ / ۵۳۷

وفد / ۱۱ / ۴۰۱

وفود / ۶ / ۱۲۸

وفود / ۷ / ۴۰۱

وفود / ۱۰ / ۴۰۱

وقاف / ۳ / ۲۲۵

وقم / ۱۰ / ۷۱۵

وقیع / ۱۶ / ۱۹

وکاء / ۶ / ۵۵۴

وکر / ۳ / ۱۵۴

وکر / ۱۸ / ۲۲۲

وکواک / ۹ / ۵۷۴

وکوکة / ۱۰ / ۵۷۴

ولا / ۴ / ۵۳۸

ولا / ۳ / ۵۳۸

ولات / ۵ / ۱۲۳

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۱

/ ح / ص

ولات / ۱۵ / ۴۲۸

ولایت / ۱ / ۵۴۱

ولایت / ۱۸ / ۵۴۰

ولوع / ۶ / ۶۷۳

ولوف / ۱۴ / ۱۳۰

ومضان / ۱۲ / ۲۷۵

وموض / ۱۴ / ۶۱۷

ونیه / ۱۹ / ۱۶۶

ونیه / ۷ / ۴۲۶

ونیه / ۹ / ۲۵۰

وهاد / ۱۱ / ۱۵۴

وهاد / ۱۱ / ۶۳۴

وهق / ۱۸ / ۶۵۳

وهله / ۱۱ / ۵۵۳

وهین / ۱۵ / ۱۵۲

وهین الدّعاءم / ۶ / ۵۲۳

ه هائج / ۱۶ / ۱۵۱

هائل / ۷ / ۵۵۷

هائله / ۲۳ / ۶۱۷

هائم / ۱۱ / ۶۷۳

هادی / ۹ / ۵۳۶

هاطله / ۲۰ / ۶۱۷

/ ح / ص

هافت / ۴ / ۵۲۴

هالك / ۴ / ۲۱۲

هاله / ۳ / ۲۶۵

هامه / ۹ / ۳۹۷

هاويه / ۱۴ / ۳۱۶

هتار / ۵ / ۲۱۱

هبرزی / ۷ / ۴۷

هبنك / ۱۵ / ۱۱۰

هبهی / ۴ / ۴۷۱

هبوات / ۲۲ / ۳۶۵

هبوب / ۴ / ۲۰۱

هبوب / ۳ / ۲۰۱

هبوب / ۱۷ / ۵۸۱

هبوب / ۱۶ / ۵۱۰

هبوه / ۱۶ / ۲۰۰

هتك / ۶ / ۱۴۵

هتك / ۱۷ / ۴۷۱

هتك / ۱۳ / ۴۷۶

هجا / ۷ / ۵۵

هجمه الشتاء / ۷ / ۲۲۰

هجول / ۳ / ۵۴

هجوم / ۱۰ / ۶۷۰

هدم / ۱ / ۴۷۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۲

/ ح / ص

هدم / ۱۷ / ۴۹۹

هدم / ۳ / ۴۷۷

هدود / ۷ / ۳۴۰

هدود / ۸ / ۳۴۰

هزّات / ۷ / ۲۰۳

هزّاج / ۲۰ / ۲۰۵

هراس / ۱۶ / ۴۹۶

هراس / ۱۷ / ۴۹۶

هرّاز بر شناختن / ۱۰ / ۶۳

هرب / ۹ / ۳۴۰

هرثمه / ۱۱ / ۳۴۰

هرجایی / ۱۴ / ۸۱

هرماس / ۱۱ / ۱۰

هرمان / ۱۵ / ۳۶۸

هرمان / ۳ / ۶۴۴

هرمانی / ۲ / ۴۸

هرّه / ۲۳ / ۱۰

هرهفت / ۷ / ۲۵۷

هرهفت / ۳ / ۳۷۲

هری / ۱۴ / ۲۷۶

هزار / ۸ / ۴۷۲

هزار تابه / ۱۷ / ۳۱۵

هزار تابه / ۵ / ۴۶۵

/ ح / ص

هزاردستان / ۷ / ۷۶

هزال / ۲ / ۶۲۲

هزّت / ۱۹ / ۱۴

هزّت / ۵ / ۲۰۵

هزّت / ۱۰ / ۳۴۰

هزّت / ۸ / ۳۹۸

هزج / ۱۷ / ۸۳

هزج / ۲ / ۲۹۳

هزیمت / ۵ / ۵۰۴

هسم / ۱۴ / ۴۷۷

هشاشه / ۴ / ۴۷۹

هشت دهان / ۱۴ / ۹۲

هشم / ۱۳ / ۴۷۷

هشنگ / ۲ / ۳۵

هصر / ۱۶ / ۱۶۹

هصم / ۱۶ / ۴۷۷

هصور / ۷ / ۳۵۳

هضاب / ۲۲ / ۳۰۱

هضم / ۱۵ / ۴۷۷

هطل / ۱۴ / ۵۴۸

هطل / ۳ / ۶۱۳

هطلی / ۶ / ۶۱۳

هفت جوش / ۶ / ۴۳۹

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۳

ح / ص

هفت خط / ۳ / ۳۲۶

هفتورنگ / ۱۱ / ۳۷۳

هفوات / ۲۳ / ۳۶۵

هفوات / ۲۴ / ۵۸۹

هلال / ۱۴ / ۴۳۸

هلال / ۵ / ۴۸۶

هلال / ۲۰ / ۶۲۰

هلالی / ۱ / ۶۲۲

هلاهل / ۴ / ۵۶۴

هلاهل / ۳ / ۵۶۴

هلقام / ۱۵ / ۵۱۸

هلیله / ۴ / ۹۰

هم / ۸ / ۵۹

همادی / ۴ / ۴۹۱

همام / ۱۲ / ۱۰۶

همای / ۱۲ / ۲۷۱

همزه استفهام / ۱۷ / ۵۶۸

همزه خنجر / ۱۴ / ۲۲۴

هملاج / ۱۷ / ۲۲۸

همم / ۱۳ / ۱۰۶

هموم / ۱۴ / ۱۰۶

هموم / ۵ / ۶۱۷

هموم / ۱۵ / ۱۰۶

/ ح / ص

همیان / ۷ / ۶۵۴

همیان عین / ۶ / ۶۵۴

همید / ۱۰ / ۵۷۸

هند / ۱۱ / ۴۶۷

هند / ۱۸ / ۵۰۴

هندس / ۷ / ۴۳۵

هندوانه ابو جهل / ۱۶ / ۴۴۱

هندوس / ۱۳ / ۴۵۲

هندیّه / ۸ / ۲۳۹

هنگ / ۵ / ۴۸

هنگام / ۱ / ۲۷۳

هوا / ۱۴ / ۴۳

هوا / ۱۵ / ۴۳

هواجر / ۸ / ۳۱۷

هواجس / ۲۰ / ۱۴۹

هواجس / ۲۱ / ۲۸۴

هواجس / ۴ / ۶۹۰

هوادات / ۳ / ۵۱۱

هوازن / ۵ / ۴۵۵

هواشات / ۱۴ / ۶۴۳

هواضب / ۱۳ / ۴۱۴

هوام / ۶ / ۵۶۴

هواهی / ۲۹ / ۴۷

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۴

/ ح / ص

هوج / ۱۵ / ۳۰۷

هوجاء / ۴ / ۵۴

هوجاء / ۱۴ / ۳۰۷

هوجاء / ۱۰ / ۵۸۳

هور / ۷ / ۲۷۳

هور / ۱۲ / ۳۸۸

هورات / ۳ / ۹۶

هوّه / ۱۴ / ۳۳۸

هیاج / ۱۳ / ۳۰۷

هیج / ۱۳ / ۲۰۰

هیجاء / ۶ / ۵۵

هیجاء / ۱۴ / ۲۰۰

هیجاء / ۷ / ۲۲۴

هیجاء / ۱۲ / ۳۰۷

هیره / ۷ / ۵۴۶

هیش / ۱۳ / ۶۲۶

هیف / ۱ / ۳۱۷

هیکل / ۱۹ / ۵۲

هیکل / ۵ / ۵۱۹

هیگر / ۴ / ۵۱۹

هیلاج / ۲ / ۲۶۰

هیما / ۸ / ۳۹۹

هیوب / ۵ / ۲۰۱

ح / ص

هیولی / ۸ / ۱۲

هیولی / ۱۵ / ۲۵۹

ی یار غار / ۳ / ۷۱۶

یاسا / ۱۴ / ۲۷۵

یاسج / ۱۳ / ۶۲۹

یافوخ اللیل / ۸ / ۳۳۵

یاقوت حمرا / ۱۱ / ۴

یاقوتی / ۱۵ / ۱۹۶

یاکند / ۱۹ / ۳

یال بستن / ۱۵ / ۴۳۶

یأس / ۱۹ / ۱۱۳

یباب / ۸ / ۲۰۹

یبات / ۷ / ۲۰۹

بیروح الصنم / ۷ / ۹۱

یخنی / ۳ / ۳۰۹

ید / ۲۱ / ۵۲۰

یراع / ۲ / ۴۵

یراع / ۲۷ / ۱۱۶

یراغ / ۳ / ۷۵

یراغ / ۱ / ۴۵

یرقان / ۹ / ۸۹

یرقانی / ۳ / ۲۲۴

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۵

/ ح / ص

یزک / ۱۵ / ۳۳۲

یسار / ۱ / ۱۵۲

یسار / ۲ / ۱۵۲

یسار / ۱۷ / ۶۶۵

یساقچی / ۹ / ۵۷۶

یساقچیان / ۱۴ / ۴۶۷

یسر / ۳ / ۴۷۵

یسیر / ۱۳ / ۶۳۷

یسیر / ۹ / ۶۵۷

یسیر / ۷ / ۶۵۷

یعار / ۱۸ / ۹

یعوب / ۲۱ / ۴۱

یعقوب / ۴ / ۵۳۶

یقاع / ۵ / ۶۷۰

یقق / ۲۹ / ۱۱۹

یکتا جامه / ۳ / ۶۴۰

یکران / ۱۶ / ۱۸۶

یکران / ۱۹ / ۲۰۱

یکران / ۱۰ / ۴۳۵

یکران / ۲ / ۷۰۸

یکران / ۱۲ / ۷۱۶

یک شبه / ۲ / ۲۵۸

یک قلم / ۱۰ / ۳۵

یک قلم / ۲۱ / ۱۱۳

ح / ص

یلمع / ۱۵ / ۶۷۳

یلمعی / ۱۴ / ۱۸

یم / ۲۴ / ۱۸

یم / ۱۰ / ۶۰

یم / ۱۲ / ۴۲۷

یم / ۱ / ۴۹۰

یم / ۷ / ۴۹۴

یم / ۵ / ۵۸۵

یمن / ۱۶ / ۶۶۵

یمین / ۱۸ / ۱۸۱

یمین / ۶ / ۴۱۶

یمین / ۱۱ / ۴۲۱

یمین / ۹ / ۷۱۰

ینابیع / ۲۲ / ۱۵۳

ینابیع / ۲۲ / ۳۶۷

ینبوع / ۱ / ۶۲۸

ینکچری / ۱۱ / ۳۱۵

یوح / ۲۱ / ۱۵

یوز / ۱۸ / ۱۹۸

یوم اسود / ۱۳ / ۵

یوم الصّباح / ۱۵ / ۴۶۸

یهماء / ۲۳ / ۴۷

یهمور / ۲۲ / ۴۷

استدراک

استدراک

دوست فاضل ارجمند آقای دکتر امیر حسین یزدگردی که در طی تصحیح نفثه المصدور مآخذ امثال آن کتاب را با مراجعه به کتابهای متعدد معرفی کرده‌اند، پس از وقوف بر فهرست امثال این کتاب، برای بعض امثال مآخذ دیگری ذکر فرمودند. هر چند شیوه نگارنده در تصحیح این کتاب اقتضای بر ذکر یک مآخذ مورد اطمینان بوده است، و در مقدمه کتاب حاضر نیز باین موضوع اشاره کرده‌ام، لیکن دریغ دانستم که این یادداشت‌ها را نادیده بگیرم، و اینک بعنوان استدراک برای مزید استحضار

خوانندگان محترم درج می‌شود.

إذا جاء القضاء ح ۱۱ ص ۵۶۴

مناسب است با مضمون

آدم تو نیستی کور از نظر لیک اذا جاء القضاء عمی البصر (مثنوی نیکلسن ج ۴ ص ۲۹۷ بیت ۳۳۲)

السَّلامَةُ احدى ... ح ص ۱۹۵

مناسب است با مضمون بیت:

ایابک سالما نصف الغنیمه و کلّ الغنم فی النَّفس السَّلامه العجب کلّ العجب ... الخ ح ۳ ص ۲۳۳

علاوه بر مجمع الامثال در «الفاخر» تالیف ابی طالب مفضل بن سلمه بن عاصم (طبع مصر ۱۳۸۰ هـ ۱۹۶۰ م) ص ۲۵۴ با تفصیلی تمام در باب قائل و داستان آن آمده است. صورت دیگر این مثل چنین است: عش رجبا تر عجبا. الفاخر، ص ۶۵ و مجمع الامثال و نفائس الفنون فن دوازدهم در علم امثال ص ۶۵.

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۷

و جای بجای در کتب ادب فارسی بدان استشهاد شده رک: نفثه المصدور ص ۲ و جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۰۸ و مناسب است با مضمون مثل عش تر ما لم تر (مجمع الامثال)

العود احمد. ح ۱۱ ص ۲۴۳

علاوه بر مجمع الامثال، حریری نیز در مقدمه چهل و پنجم خود که به (الزَّمْلِيَّة) موسوم است در ص ۵۶۱ آورده است

عرقوب یمامه. ح ۱۰ ص ۹۶

علاوه بر مجمع الامثال، رجوع شود به عیون الاخبار (طبع مصر ج ۳ ص ۱۴۷) کتاب الحوائج. معجم البلدان ذیل (یترب) ج ۸ ص ۴۹۷. خزانه الادب بغدادی.

انوار الریع ص ۵۴۲. ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ص ۱۰۲ و ۱۰۳. المزهرة سیوطی ج ۱ ص ۴۹۵. شرح المفصل لابن یعیش ج ۱ ص ۱۱۳ و دیوان الصبابة ج ۲ ص ۱۲ قد بلغ السیل الزبی و جاوز الحزام الطّیین. ح ۳ ص ۵۷۴. علاوه بر مجمع الامثال رجوع شود به:

زهر الآداب ج ۱ ص ۳۷. کتاب الامثال ص ۴۷. جمهره الامثال ص ۵۸. العقد الفرید ج ۳ ص ۱۲۱. نهاية الارب ج ۳ ص ۱۴. شرح شافیه ابن الحاجب القسم الثانی و هو خاص بشرح الشواهد ص ۲۹۴. الفائق زمخشری ج ۱ ص ۵۲۲. المستطرف ج ۱ ص ۳۴. جمهره رسائل العرب ج ۱ ص ۳۱۲ و ۳۱۳. نفائس الفنون فن دوازدهم در علم امثال ص ۶۱ و ۶۰. شرح مشکلات دیوان انوری ص ۸۹. حواشی دیوان انوری ج ۲ ص ۱۱۰۴. کما تکیل تکال. ح ۸ ص ۱۶۹.

ظاهرا مستفاد است از مضمون: «بدان پیمانه‌ای که بپیمایید برای شما خواهند پیمود»

انجیل متی باب هفتم فقره ۳ و مناسب است با مضمون این بیت حریری

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۸

و کلت للخلّ کما کال لی علی وفاء الکیل او بخسه مقامات حریری مقامه چهارم ص ۳۶. نظیر: و کال علیه مثل مکیاله (شرح یمینی ج ۱ ص ۲۰۹)

لا بدّ للمصدور ان ینفث ح ۵ ص ۶۷۸

علاوه بر مجمع الامثال، رک: نهاية الارب ج ۲ ص ۱۰۶. عقد الفرید. ج ۲ ص ۲۸۴ الحيوان جاحظ ج ۱ ص ۹۴

لقد ذلّ من بالّت ... ح ۱۵ ص ۲۵۱

بیت از راشد بن عبد ربّه السّلمی است (جامع الشواهد ص ۳۷)

لکّل مقام مقال. ح ۷ ص ۵۱۱ علاوه بر مجمع الامثال، رجوع شود به مقامات بدیع الزمان. مقامه الجاحظیه. المستطرف ج ۱ ص ۳۵.

الحيوان جاحظ ج ۱ ص ۹۳ و للنّاس فيما يعشقون مذاهب. ح ۱۸ ص ۱۵۰

این مصراع که خود در حکم ارسال المثلی است، عجز بیتی است از ابو فراس الحمدانی و صدر آن چنین است.

و من مذهبی حبّ الدّیار لأهلها ...

(دیوان ابی فراس الحمدانی طبع بیروت ۱۹۰۰ میلادی ص ۹۳. ایضا همین دیوان طبع بیروت ۱۹۵۹ میلادی ص ۳۵، و طبع مصحّح

سامی الدّهان ج ۲ ص ۳۰) و التمثیل و المحاضره ص ۲۱۱.

شیخ عیسی بن حسین بن شجاع النجفی این مصراع را چنین تضمین کرده است:

کذاک عشقت العلم و الجود و التقی و للنّاس فيما يعشقون مذاهب (سلافه العصر فی محاسن الشعراء لکّل عصر ص ۵۶۹) رک:

دیوان الصبابة ج ۱ ص ۷۳، حاشیه تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق

يصبح ظمآن ... ح ۱۰ ص ۶۷۶

دره نادره: تاریخ عصر نادر شاه، متن، ص: ۱۰۴۹

مناسب است با مضمون بیت عربی

اری ماء و بی عطش شدید و لکن لا سبیل الی الورود کلیل و دمنه ص ۱۰۲ چاپ ششم. مرزبان‌نامه چاپ تهران ۱۳۱۷ ص ۲۴ انتهى

توضیح: در ص ۱۸۶ ح ۱۳ کلمه بستم بنقل از برهان (مرجان) معنی شده این کلمه محرف بستم است، که صیغه مبالغه عربی است و

در بیت امیر خسرو آمده است، سپس کلمه تحریف شده و فرهنگ‌نویسان آن را بغلط بستم خوانده و مرجان معنی کرده‌اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹